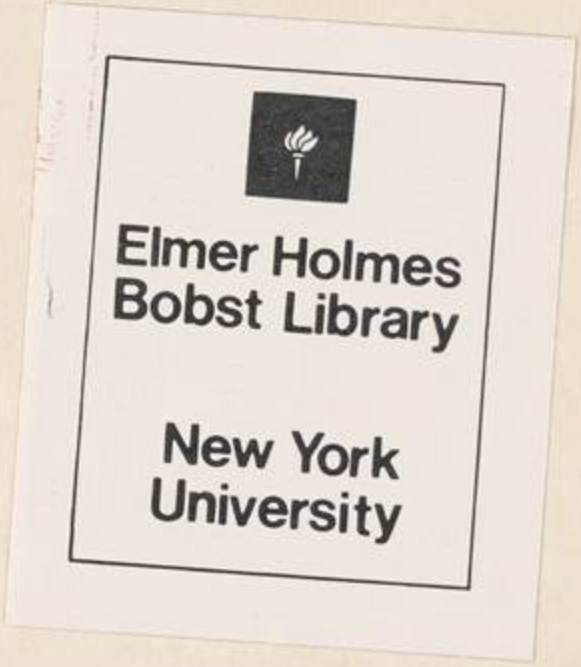
Elmer Holmes
Bobst Library
New York
University

# الایضاح

فضل بن شاذان نیشابوری

# الايضاح

# انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۳۴۷

منشورات جامعة طهران

رقم ۱۳۴۷

تهران ۱۳۵۱

(3) Ibn Shādhān, al-Faḍl

al-Idāḥ

أغبط أهل خراسان بمكان
الفضل بن شاذان وكونه بين أظهرهم
«أبو محمد العسكري»
عليه السلام

# الإيضاح

## للشيخ الأجل الأقدم

## الفضل بن شاذان الأزدي النيسابوري

المتوفى سنة ٢٦٠ هـ

عني بتحقيق الكتاب وخرج أحاديثه وقدم له

السيد جلال الدين الحسيني الأرموي

المحدث

BP
194
.I
.I36
1972
c.1

**مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران**

چاپ وصحافی این کتاب در تیرماه ۱۳۵۱ در چاپخانهٔ مؤسسهٔ انتشارات وچاپ دانشگاه تهران به پایان رسید.

**کلیهٔ حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است**

بها : ۳۷۰ ریال

---

**مطبعة جامعة طهران**

۱۳۹۲ / ۱۹۷۲

حقوق الطبع محفوظة لجامعة طهران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلامٌ علی عباده الّذین اصطفی

**أمّا بعد**

این أثر نفیس باستانی کتابیست درعلم کلام که در قرن سوم‌هجری برشتهٔ تحریر آمده ، نویسندهٔ آن فضل‌بن‌شاذان‌أزدی‌نیشابوریست که ازدانشمندان‌نامی‌آن‌عصربشمار رفته ودرسال دویست‌وشصت‌هجری بدرود زندگانی گفته‌است ، چون هدف‌او دراین تألیف‌وغرض‌او ازاین‌تصنیف آن‌بوده که حقّانیّتِ مذهبِ جعفری‌را بحدیث وقرآن روشن سازد واستقامتِ طریقهٔ اثناعشری‌را بدلیل و برهان آفتابی کند نام‌آنرا «ایضاح» نهاده‌اند تا لفظ با معنی موافق و اسم با مسمّی مطابق باشد .

این خلاصهٔ کلام در این مقام است امّا تفصیل اجمال بدین منوال است :

عالم‌جلیل میرزا محمّدعلی **خیابانی** — رحمة‌الله علیه — **در ریحانة‌الادب** گفته :

( ج ٦ ؛ ص ٣٦ )

« ابن شاذان — فضل بن شاذان بن خلیل مکنّی به أبو محمّد از مشایخ حدیث و ثقات و معتمدین محدّثین أواسط قرن سیم هجری امامیّه که فقیه متکلّم جلیل القدر و از أصحاب حضرت جواد و امام علیّ النّقی و امام حسن عسکری علیهم السّلام بوده بلکه بنوشتهٔ بعضی از حضرت رضا علیه‌السّلام نیز روایت نموده ، و جلالتِ او کالشّمس فی رابعة النّهار واضح و آشکار است و حاجتی باقامهٔ بیّنه و برهان ندارد

و تألیفات دینی بسیاری دارد. ۱ـ اثبات الرّجعة. ۲ـ أربع مسائل فی الامامة. ۳ـ الاستطاعة. ٤ـ الأعراض و الجواهر. ٥ـ **الایضاح فی الرّدّ علی سائر الفرق**. ٦ـ الحجّة فی ابطاء القائم. ۷ـ حدوث العالم. ۸ـ کتاب الرّدّ علی الباطنیّة و القرامطة. ۹ـ کتاب المتعتین متعة الحجّ و متعة النّساء. ۱۰ـ مسائل البلدان. وغیر اینها که یکصدوهشتاد کتاب بدو منسوب دارند و در سال دویست و شصتم هجرت عازم جنان گردیده و لفظ «سر» هم مادّه ـ تاریخ اوست و مشهور میان علمایِ رجال آنکه پدرش شاذان نیز که از أکابر محدّثین است پسر خلیل است و بعضی دیگر نام پدرش را خلیل گفته وشاذان را هم لقب می دانند و مطلب چندان أهمیّتی نداشته و در صورت اقتضا موکول بکتب رجالیّه است».

**نگارنده گوید**: مراد این مرحوم از «بعضی دیگر» **مولی عنایة الله قهبائی (ره) است که در کتاب مجمع الرجال بوجوهی استدلال کرده که** «شادان» بدال مهمله کلمهٔ فارسی و لقب خلیل است و أظهر وجوه مزبوره عبارتیست که در رجال کشّی وارد است باین ترتیب: «حدّثنی أبی الخلیل» **و فاضل معاصر حاجی شیخ محمّد تقی شوشتری دام بقاؤه در قاموس الرّجال گفته که**: کلمهٔ مورد بحث درعبارت مذکوره بخاء معجمه نیست تا مراد از آن اسم خاصّ باشد بلکه بجیم است و وصف است و مراد از آن تعظیم و تجلیل است یعنی پدر بزرگوارم بمن نقل کرد، و درآینده ازاین مطلب بحث خواهیم کرد ان شاءالله تعالی.

قاضی نورالله شوشتری ـ قدّس الله تربته ـ در مجالس المؤمنین در مجلس پنجم که در ذکر بعضی از اکابر متکلّمین وافاضل مفسّرین و محدّثین و اعاظم اشراف فقهاء ومجتهدین واعیان قرّاء ونحاة ولغویّین از تبع تابعین ـ رضی الله عنهم اجمعین ـ است گفته: (ص ٤۰۰ ـ ٤۰٤ چاپ کتابفروشی اسلامیّه بسال ۱۳۷٦).

«**أبو محمّد الفضل بن شاذان بن الخلیل الازدیّ النّیشابوریّ** ـ از أجلّهٔ شیعهٔ نیشابور، و چون نام خود در فضل مشهور است، مبدع براهین عقلیّه و موضح

قوانین نقلیّه است ، در حقایق مذهب حقّ امامیّه ماهر بود و دقایق اصول آن طایفهٔ علیّه برطبع نکته دانش ظاهر و باهر ، **درکتاب خلاصه و کتاب نجاشی مذکوراست که :** پدر او از اصحاب یونس بن عبدالرّحمن بودْ و از راویان امام محمّد جواد علیه‌السّلام است و بعضی گفته‌اندکه : از حضرت امام رضا علیه‌السّلام نیز روایت نموده و او ثقه و فقیه بود و متکلّم و درمیان این طایفه عظیم الشّأن بود ، و امام ابو ـ محمّد عسکری ـ علیه السّلام ـ سه مرتبه از عقب یکدیگر بر او رحمت فرستادند رحمه‌الله تعالی .

**و درکتاب مختارکشّی مذکور است که :** عبدالله بن طاهر فضل بن شاذان را از نیشابور اخراج نمود و بعدازآنکه اورا پیش خود طلبید و تفتیش کتب او نمود امر کرد او راکه آن‌کتب را جهت او بنویسانند پس فضل رؤس مسائل اعتقادیّه را از توحید و عدل و مانند آن جهت او نوشت ، و چون‌آن بنظر عبدالله رسیدگفت : این قدرکافی نیست می‌خواهم که اعتقاد ترا در بارهٔ سلف بدانم پس فضل گفت : ابوبکر را دوست دارم وازعمر بیزارم ، عبدالله گفت : چراازعمر بیزاری ؟گفت : بواسطهٔ آنکه عبّاس را از شوری بیرون کرد ، و بسبب القای این جواب لطیف که متضمّن خوش‌آمدِ عبّاسیان بود از دست آن فظّ غلیظ خلاصی یافت .

**و از سهل بن بحر فارسی روایت نموده که‌گفت :** درآخر عهد مصاحبت خود بافضل ازاو شنیدم که می‌گفت که : من خلیفهٔ جمعی از أکابرم که از پیش رفتند مانند محمّد بن أبی‌عمیر و صفوان بن یحیی و غیرهما ، و پنجاه سال درخدمت ایشان بودم و از ایشان استفاده می‌نمودم ، و هشام بن الحکم چون بگذشت یونس ین عبدالرّحمن خلیفهٔ او بود دردّ بر مخالفان ، وچون یونس وفات‌یافت خلیفهٔ او دردّ برمخالفان سکّاك بود ، و او نیز از میان رفت و منم خلیفهٔ ایشان .

**وفضل از جمعی کثیر از افاضل شیعه روایت داشت** مانند محمّد بن أبی‌عمیر ، و صفوان بن یحیی ، و حسن بن محبوب ، و حسن بن علیّ بن فضّال ، و محمّد بن

اسماعیل بن بزیع ، و محمّد بن الحسن الواسطی ، و محمّد بن سنان ، و اسماعیل ابن سهل ، و از پدر خود شاذان بن الخلیل ، و أبی داود المسترقّ ، و عمّار بن المبارك ، و عثمان بن عیسی ، و فضالة بن أیّوب ، و علیّ بن الحکم ، و ابراهیم بن عاصم ، و أبی هاشم داود بن القاسم الجعفری ، و قاسم بن عروه و ابن أبی نجران .

**شیخ نجاشی گفته که :** او یکصد و هشتاد کتاب تصنیف داشت و آنچه از آنجمله بما رسیده کتاب نقض است براسکافی ، و کتاب العروس که مختصر کتاب عین است ، کتاب الوعید ، کتاب الرّدّ علی أهل التّعطیل ؛ الی آخره .

**در کتاب مشفی مسطور است که از فضل پرسیدند که :**

دلیل تو بر امامت أمیرالمؤمنین علی چیست ؟

**در جواب گفت :**

**دلیل بر آن کتاب خدا و سنّت رسول هدی و اجماع مسلمانان است .**

**امّا کتاب قول خدای تعالی است که :** یا أیّها الّذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرّسول و أولی الامر منکم ؛ زیرا که خدای تعالی در این آیه مارا بطاعتِ اولی الامر امر کرده همچنانکه دعوت نموده مارا بطاعتِ خود و طاعتِ رسول خود ، پس محتاج شدیم بآنکه اولی الامر را بشناسیم همچنانکه محتاجیم در آنکه خدا را بشناسیم و رسول او را بشناسیم ، آنگاه نظر کردیم در اقاویلِ اُمّت و دیدیم که اختلاف کرده‌اند در اولی الامر و اجماع کرده‌اند در تفسیر آیه بر وجهی که مخصّص نزول اوست در شأنِ علیّ بن أبی طالب — علیه‌السّلام — زیرا که بعضی گفته‌اند که : مراد امرایِ سرایا است و بعضی گفته‌اند که : مراد علما است ، و بعضی گفته‌اند که : مراد قوام نظام کار زمرهٔ انام بأمر معروف و نهی از منکر است ، و بعضی گفته‌اند که : مقصود از آن حضرت أمیرالمؤمنین علی و یازده امام از اولاد کرام اویند علیهم‌السّلام ، و چون از فرقهٔ اولی پرسیدیم که : آیا علیّ بن أبی طالب از امرایِ سرایا نیست ؟ — گفتند : بلی ، و فرقهٔ ثانیه نیز گفته‌اند که : از أعلام علماء است ، و فرقهٔ ثالثه خبر دادند که : او از قوام نظام

کار کافّهٔ أنام است بأمر معروف و نهی از منکر ؛ **و از اینجا ظاهر شد** که مراد از اولی‌الامر باتّفاق اهلِ درایت و روایت حضرت شاه ولایت‌است پس بموجب این آیه اوست والی ولایت امامت و وصایت ، و عدول از آن حضرت بسوی دیگری محض ضلالت وغوایت‌است زیراکه درغیراو اتّفاق مفقوداست و ادلّهٔ دیگر موجودنیست .

**و امّا سنّت** بنا برآنکه حضرت رسالت‌آن‌امام مبین را قاضی‌یمن وامیر جیوش آن محالّ و ولیّ اموال گردانید و اورا امر فرمودکه تقسیم آن اموال نماید ببنی‌خزیمه که خالد بن ولید ایشان را بظلم کشته بود ، ونیز ایشان اختیار آن امام همام جهت‌اداء رسالت ملک علّام وابلاغ واعلام سورهٔ برائت بکفّار تیره انجام نمود ، وهمچنین در بعضی‌از ایّام غیبت‌خود اورا خلیفهٔ خودگردانید وهیچ کس ازاصحاب آن‌حضرت نیست‌که این سنن در شأن او مقرّر شده باشد ، و تأسّی بسنّت سیّد کاینات در حیات آن حضرت و بعداز وفات همگی‌را منظور ،واحتیاج امّت بأمیری‌که متّصف بچنان سنن باشد مسلّم جمهور است .

**و امّا اجماع بدرستی که استدلال از آن بر امامت حضرت أمیر المؤمنین علیه‌السّلام بچند وجه است :**

**اوّل ـ آنکه** اجماع اُمّت است برآنکه علی امام بود و اگرچه همه یک روز باشد ودراین اختلاف ندارند ؛ بعداز آن اختلاف کرده‌اند ؛ بعضی گفته‌اندکه : بعداز نبی بافصل بسیار و در وقت خاصّ امام بود ،و بعضی گفته‌اندکه : بعداز آن‌حضرت بی فاصله در جمیع اوقات بقای خود امام بود و اجماع بر غیر او واقع نشده که بقدر یک چشم زدن امام باشد .

**دیگر ـ آنکه** اجماع کرده‌اندبرآنکه حضرت‌امیر لیاقتِ‌امامت‌داشت و بنی‌هاشم را صلاحیت آن بود و در غیر خلاف و اختلاف است .

**دیگر ـ آنکه** اجماع است که حضرت امیر ــ علیه السّلام ــ بعد از حضرت رسالت (ص) بر ظاهر عدالت‌که از شرایطِ امامت و ایالت است باقی بود غایة الامر

اختلاف در آنست که بعضی می‌گویند که از مرتبهٔ عدالت مترقّی بصفت عصمت بود و بعضی می‌گویند که : معصوم نبود بلکه عدل و برّ وتقی بود و ظاهر او ازخطا و زلل پاك بود و بالجمله خلاف ایشان در نفیِ عصمتِ اوست و همان قوم اجماع کرده‌اند در نفی عصمت أبی‌بکر و اختلاف در عصمت او کرده‌اند ؛ بعضی گفته‌اند که : عدل است ، و بعضی گفته‌اند که : بواسطهٔ غصب خلافت و دیگر مفاسد از دایرهٔ عدالت خارج شده ، و ظاهر است که کسی که اجماع بر عدالت او واقع باشد و اختلاف در عصمت او داشته باشند اولی است بامامت از کسی که اختلاف در عدالت او داشته باشند و اتّفاق بر نفی عصمت او کرده باشند .

أیضاً درکتاب مشفی مسطوراست که شخصی ازفضل سؤال نمود که: چه‌می‌گوئی در آن حدیث که ناصبیان از حضرت امیر روایت می‌کنند که گفت : لا اُوتی برجلٍ یفضّلنی علی أبی‌بکر و عمر الّا و جلدته حدّ المفتری یعنی هرگاه پیش من آرند کسی راکه او تفضیل من بر ابوبکر و عمر کرده باشد حدّی که در شریعت پیغمبری جهت هر مفتری مقرّر شده باشد براو خواهم زد . فضل در جواب گفت : راوی این حدیث سوید بن غفله است و اتّفاق اهل آثار است برآنکه اوکثیرالغلط بوده با آنکه نفس حدیث متناقض است زیراکه باجماع امّت حضرت امیر در قضایا و احکام دین عدل بود واز عدالت نیست که حدّ مفتری کسی را زنند که افترا کرده باشد .

شیخ أجلّ مفید در بعضی افادات علیّهٔ خود جواب فضل‌را نپسندیده ومتوجّه توجیه حدیث بر وجهی وجیه گردیده وگفته (تا آخر کلام او)»

**نگارنده گوید :** چون بقیّهٔ کلام قاضی (ره) مربوط بترجمهٔ فضل نیست و نیز مشتمل برطول و تفصیل است از نقل آن در این مورد صرف‌نظر شد هرکه طالب باشد بمجالس‌المؤمنین مراجعه کند (ص۱۸۳ چاپ اوّل بسال ۱۲۶۲ هجری قمری).

## مؤلّف کتاب گنج‌دانش ضمن ذکر رجال نیشابور که از مفاخر آنجا بوده‌اند گفته (ص ۵۲۱) :

**« ـ فضل بن شاذان بن خلیل أبو محمّدٍ الأزدیّ النّیشابوریّ**

**نجاشی علیه الرّحمه می‌گوید :** پدرش از اصحاب یونس بود ، و از حضرت أبی جعفر ثانی و قیل : عن أبی‌الحسن الرّضا أیضاً ـ سلام‌الله علیهما ـ روایت کرده ، وفضل أشهر از آنست که ما بخواهیم وی را معرّفی کنیم . **کشّی رحمة‌الله علیه گفته که :** فضل صد و هشتاد کتاب تألیف نموده ، و نجاشی آنچه‌را بدست افتاده شمار داده ، **أبوالحسن بندقی گفته که :** عبدالله بن طاهر فضل بن شاذان را از نیشابور نفی نموده و عقیدت اورا در حقّ شیخین و صدر سلف تحقیق نمودند گفت : ابوبکر را دوست می‌دارم و از عمر بیزارم ، گفتند : چرا ؟ گفت : از اینکه عبّاس را از شوری خارج ساخت ؛ چون عهد بنی‌عبّاس بود این حرف باعث خلاص او شد .

**بعضی بفضل بن شاذان نسبت داده‌اند که می‌گفته است :**

وصیّ ابراهیم خیرٌ من وصیّ محمّد ، **و هم بوی اسناد نموده‌اند که :** بتجسیم قائل بود ؛ و از این دو عقیدهٔ فاسده امام وقت بر وی خشم داشت . **ولی محقّقین از أهل رجال این سخنان را در حقّ فضل داخل فضول دانسته‌اند واورا از جملهٔ ثقات فحول نگاشته و أحادیث و روایاتش را قرین قبول گرفته‌اند** بدلائل چند از جمله قول معصوم که فرموده : رحم‌الله الفضل .

باری فضل مقارن فوت خود درروستای بیهق توقّف داشت چون خبر خوارج بوی رسید از بیم نکایت‌ایشان حرکت کرده زحمتی شدید ازخشونت سفر دروجودش پدید آمد و در سنهٔ ۲۶۰ [دویست و شصت] بار سفر عقبی بست » .

**نگارنده گوید :** جواب این قبیل نسبتها که بفضل بن شاذان داده‌اند عن‌قریبٍ بر وجه مبسوط خواهد آمد ان شاء الله تعالی .

محدّث قمی (ره) در تحفة الأحباب (ص ۲۶۷ - ۲۶۸) و همچنین در **منتهی الآمال** در ترجمهٔ امام جواد ــ علیه‌السّلام ــ ضمن ذکر تنی چند از أصحاب آن حضرت (در فصل هفتم از فصول متعلّقه بترجمهٔ امام نامبرده) گفته :

« **أبو محمّد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری** ــ ثقهٔ جلیل القدر از فقها و متکلّمین شیعه و شیخ طایفه و بسیار عظیم‌الشّأن و أجلّ از توصیف است ، ازحضرت جواد ــ علیه‌السّلام ــ حدیث روایت کرده وگفته‌اند که : ازحضرت رضا ــ علیه‌السّلام ــ نیز روایت کرده ، و پدرش از أصحاب یونس است ، وفضل یکصد و هشتاد کتاب تصنیف کرده ، و حضرت أبو محمّد عسکری علیه السّلام دو دفعه و بروایتی سه مرتبه براو ترحّم فرموده ، و شیخ کشّی روایاتی در مدح او ذکر کرده وهم نقل کرده اخباری که منافی است با آن روایات ، علّامه و دیگران از روایات منافی مدح جواب فرموده‌اند که : وهو رضی‌الله عنه أجلّ من أن یغمز علیه وهو رئیس طائفتنا رضی‌الله عنهم أجمعین .

در مجالس المؤمنین از کتاب مختار کشّی نقل کرده که این شیخ بزرگوار در ایّام عبدالله بن طاهر که از جانب بنی عبّاس در نیشابور والی بود محنت و ابتلا پیدا کرد و عبدالله او را از نیشابور نفی و اخراج کرد بعد از آنکه او را برگردانید پیش خود طلبیده تفتیش کتب او نمود و خواست تا واقف شود بر قول او در حقّ شیخین پس امر کرد که آن کتب را جهت او بنویسانند وفضل رؤس مسائل اعتقادیّه را از توحید و عدل و مانند آن جهت او نوشت و چون او بنظر عبدالله رسید گفت : این قدر کافی نیست می‌خواهم که اعتقاد ترا دربارهٔ سلف بدانم . پس فضل گفت : ابوبکر را دوست دارم و از عمر بیزارم . عبدالله گفت : چرا از عمر بیزاری ؟ گفت : بواسطهٔ آنکه عبّاس را از شوری بیرون کرد و بسببِ القای این جواب لطیف که متضمّن خوش آمد عبّاسیان بود ازدستِ آن فظّ غلیظ خلاصی یانت (تا آخر ترجمهٔ او) » .

## اشاره بچند امر در اینجا لازم است

۱ ـ بنابرگفتهٔ بسیاری از علمای رجال فضل از أصحابِ حضرت رضا و امام جواد ـ علیهما السّلام ـ بوده است لیکن چون شیخ طوسی (ره) در رجالِ خود فضل را از أصحابِ امام علیّ النّقی و امام حسن عسکری ـ علیهما السّلام ـ بشمار آورده است از این روی قلیلی از علمای تراجم تصریح کرده‌اند که فضل از أصحابِ هر چهار امام بوده است ، و زمانِ حیاتِ فضل بن شاذان نیز با ادراكِ این سعادتِ عظمی ومنزلتِ کبری منافات‌ندارد زیرا که وی درسال دویست و شصت هجری‌قمری بدرود زندگانی گفته است ، در هر صورت طالبِ تحقیقِ بیشتر خودش دراین موضوع خوض کند و بمدارك و مآخذِ آن مراجعه نماید.

۲ ـ ازکلمهٔ « الأزدیّ » که نجاشی (ره) درکتاب رجال خود و علّامه (ره) در خلاصة الأقوال فضل بن شاذان را در ترجمهٔ حال وی بآن موصوف ساخته‌اند برمی‌آیدکه نسبِ فضل بقبیلهٔ أزد منتهی می‌شود **صاحب منتهی الارب گفته :** « أزد بالفتح پدر قبیله‌ایست در یمن که جمیع أنصار از أولاد اویند و پدرش غوث نام‌داشت و سین بجای زا أفصح است و اورا أزد شنوءة و أزد عمان و أزد السّراة نیز گویند ، و نیز أزد نام محدّثی کشّی است که پدرش فتح نام داشت » .

**نگارنده گوید :** عبارت این لغوی ترجمهٔ کلام صاحب قاموس است و چون ما در آینده از این موضوع بحث نسبةً مفصّلی خواهیم کرد بنا بر این در اینجا بنقل مطلب دیگری در وصف برخی ازکسانی که باین قبیله منسوب بوده‌اند می‌پردازیم .

**قاضی شوشتری (ره) در مجلس دوم از مجالس‌المؤمنین ضمن ذکر طوایف مشهور بتشیّع گفته (ص ۱۳۵ ـ ۱۳۸ چاپ اسلامیّه) :**

« درکتاب أنساب سمعانی مسطوراست که : أزد بفتح الف و سکون زاء وکسر دال مهمله نام پدر قبیله‌ایست از عرب و او ازد بن غوث بن نبت بن مالك بن کهلان

است ، و حضرت أمیرالمؤمنین علی (ع) در بعضی اشعار که سابقاً مذکور شده ایشان را ستونِ ایوانِ خلافتِ خود خوانده ودر بعضی ایشان را شمشیرخود گفته و این قطعهٔ بی‌نظیر در ستایش ایشان گفته :

« الأزد سیفی علی الأعداء کلّهم وسیف أحمد من دانت له العرب »

آنگاه تمام قطعه راکه بیست و یک بیت است نقل کرده و ترجمهٔ ابیات را نیز طبق ترجمهٔ منثورومنظوم میبدی که درشرح دیوان یادکرده تاآخر باتغییرمختصری نقل نموده است .

**میبدی بعد از شرح أبیات گفته ( ص ۲۲۲ نسخهٔ مطبوعه در ایران بسال ۱۲۸۵ ) :**

« حکایة ـ شجاعت أزد و محبّت ایشان با أهل بیت ـ علیهم السّلام ـ بمرتبه‌ای بود که‌چون سرِامام‌حسین (ع) رانزدعبیدالله زیادآوردند مردم‌راجمع کرد و بمنبرمسجد کوفه رفت وگفت : الحمدلله الّذی أظهرالحقّ و نصرأمیرالمؤمنین یزید وحزبه ، وقتل الکذّاب‌بن‌الکذّاب ، پس عبدالله بن عفیف أزدی برخاست وگفت : ای‌دشمن‌خدا تو دروغگوئی و پدر تو وآنکه تو از قبل اوئی ، ای پسر مرجانه فرزند پیغمبر را می کشی و بر منبر بجای صدّیقان می‌نشینی [و چنین سخنان بر زبان میرانی]؟! عبیدالله بفرمود که او را بگرفتند و مردم أزد هجوم نموده او را از مردم عبیدالله ـ علیه ما علیه ـ بستدند » .

۳ـ کتاب «المسترشد» که از نفایس تألیفات شیخ بزرگوار أبو جعفر محمّد بن جریر بن رستم طبری شیعی ـ طاب ثراه ـ است از کتاب فضل‌بن شاذان برداشته شده و این مطلب باتوجّه بمطالب این دو کتاب و دقّت در مقایسهٔ آنها بایکدیگر استفاده می‌شود و آیا وجه آن چیست ؟ و چرا طبری مذکور (ره) درکتابِ خود باین موضوع تصریح و یا اشاره نکرده است امر بسیار شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است .

٤ـ مصنّف (ره) تصریح کرده باینکه روایاتی راکه در سراسر کتاب ایضاح

نقل و روایت کرده است همه‌از روایات اهل‌سنّت وجماعت‌است وازروایات علمای شیعه وپیشوایان ایشان خبری واثری درآن درج نشده‌است(رجوع‌شود بصفحهٔ ۹۲) .

۵ـ باید دانست که بظنّ قوی بنظر می‌رسد که عالم جلیل أبو عبدالله محمّد بن عبدالله بن محمّدبن حمدویه معروف بحاکم‌نیشابوری و ابن‌البیّع (کالسیّد) درتاریخ مفصّلی که برای نیشابور نوشته است بترجمهٔ فضل بن شاذان و ذکر مدفن او پرداخته باشد مخصوصاً با توجّه باینکه در طرق پاره‌ای از روایاتی که ازحاکم نقل شده فضل ابن شاذان واقع‌گردیده است لیکن متأسّفانه آن تاریخ دردست نیست و محتمل‌است بعیداً که در تاریخی که عبدالغافر فارسی متوفّی درسال۵۲۹ درذیل تاریخ حاکم نوشته و بسیاق موسوم‌است نیزمطالبی راجع بفضل بن شاذان باشد هرکه طالب‌باشد خودش مراجعه نماید لیکن در مختصر تاریخ حاکم که اختصار و تلخیص‌آن بوسیلهٔ احمد بن محمّد بن الحسن معروف بخلیفهٔ نیشابوری که بتصحیح دکتر بهمن‌کریمی درتهران بوسیلهٔ کتابفروشی ابن‌سینا بسال ۱۳۳۹ هجری چاپ شده است از آثار مربوطه بابن شاذان اطّلاعی بدست نمی‌آید زیرا من آنرا مطالعه‌کردم و چیزی نیافتم .

۶ـ چون درسراسر کتاب تصریح یااشاره‌ای بنام ایضاح نشده است و همچنین درکتب رجال و فهارس‌کتب قدماء از قبیل رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی کتابی به‌این‌نام ضمن ذکر أسامی‌کتب و تصانیف فضل یاد نشده‌است معلوم نمی‌شود که‌این نام‌را خود فضل‌بن‌شاذان برای این‌کتاب خود نهاده است یامردم چون دیده‌اند که فضل حقایق‌را درآن روشن‌کرده آنرا در میان خود باین نام بیکدیگر معرّفی‌کرده و این نام را برای آن‌کتاب اختیار نموده‌اند .

## احتمالی قابل توجّه

از عبارتی که شیخ طوسی (ره) در فهرست ضمن ذکرکتب فضل بن شاذان ذکرکرده است استشمام می‌شودکه این تسمیه و نام‌گذاری ازطرف علیّ بن محمّدبن

قتیبه شاگرد فضل بن شاذان بوده است و آن عبارت این‌است (ص ۱۲۵ چاپ نجف بسال ۱۳۵۶ هجری قمری) :

« وکتابٌ جمع فیه مسائل متفرّقة لأبی ثورٍ و الشّافعیّ و الاصفهانیّ و غیرهم؛ سمّاه تلمیذه علیّ بن محمّد بن قتیبة کتاب الدّیباج »

یعنی

از جملهٔ کتب ومصنّفات فضل بن شاذان کتابیست که درآن گردآورده است مسئله‌های پراکنده و مطالب گوناگونی راکه أبو ثور و شافعی و اصفهانی و غیر ایشان داشته‌اند ، این کتاب را علیّ بن محمّد بن قتیبه که شاگرد فضل بوده بنام « الدّیباج » نامیده است .

بعد از تأمّل در این عبارت دو أمر احتمال مذکور را تقویت نموده و بقبول نزدیکتر می کند .

۱ ـ وصفی که برای کتاب مذکور یاد شده باینکه «آن کتاب جامع مسائل متفرّقه و حاوی مطالب متعدّدهٔ متنوّعه است که ابو ثور و شافعی و اصفهانی و غیر ایشان داشته‌اند» کاملاً باکتاب ایضاح منطبق است .

۲ ـ توافقی که در تعداد حروف بین دوکلمهٔ «الایضاح» و «الدّیباج» موجود است و همچنین نوعی تشابه که تاحدّی میان آن دوکلمه در خطّ وکتابت بنظر می‌رسد احتمال تصحیف و تحریف را بین آن دو درکتب بذهن نزدیکتر می کند **پس استبعادی ندارد بلکه قویّاً محتمل است که کلمهٔ « الدّیباج » مذکور در نسخ رجال کشّی مصحّف و محرّف کلمهٔ «الایضاح» باشد** که علیّ بن محمّد بن قتیبه آنرا برای کتاب استاد خود نام اختیار نموده و مجموعهٔ مسائل نامبرده راکه استادش جمع آوری کرده و بتحقیق و ردّ و قبول آنها پرداخته است بنام « الایضاح » نامیده است ، و با توجّه باینکه اختیار نام « الایضاح » برای کتاب موصوف بوصف مذکور درعبارت شیخ الطّایفه (ره) مناسبتر از نام « الدّیباج » می‌باشد که معرّب « دیبا » و یا « دیبای » فارسی است زیرا

آن مناسبت و سازشی را که کلمهٔ «الایضاح» برای تسمیهٔ کتابی که حقایق را روشن می‌کند دارد کلمهٔ «الدّیباج» بطور حتم آنرا ندارد پس احتمال مذکور با تدبّر در امور مذکوره خالی از قوّت نیست بلکه قابل قبول و دارای أهمیّت است لیکن تاکنون ذکر این احتمال را در جائی ندیده‌ام و از کسی هم نشنیده‌ام حتّی در فهارس کتب نیز کتاب نامبرده در عبارت شیخ را در حرف دال معرّفی کرده‌اند.

**عالم جلیل شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) در الذّریعه گفته (ج ۸ ؛ ص۲۸۸) :**

«الدّیباج مجموع مسائل متفرّقة من الشّافعیّ و أبی ثورٍ و الاصفهانیّ للفضل بن شاذان ابن الخلیل النّیشابوریّ ؛ جمعها تلمیذه علیّ بن محمّد بن قتیبة و سمّاه بالدّیباج کما ذکره الشّیخ الطّوسیّ فی الفهرست».

**نگارنده گوید :** چون صاحب ذریعه (ره) عبارت شیخ (ره) را بعنوان نقل بمعنی در کتاب خود درج کرده با اشتباه بزرگی مواجه شده است و آن اینکه گفته : «جمعها تلمیذه» و حال آنکه عبارت شیخ «جمع فیه» است و ضمیر «جمع» راجع بفضل است حتّی اگر «جمع» را مجهول هم بخوانیم باز دلالت بر آن نخواهد داشت که علیّ بن محمّد بن قتیبه آن را جمع کرده باشد علاوه براینکه اگر چنین باشد کتاب کتابِ فضل بن شاذان و تصنیف او نخواهد بود تا از جملهٔ کتب و تصانیف او بشمار آید بلکه از جملهٔ تألیفات علیّ بن محمّد بن قتیبه خواهد بود اگر چه ممکن است از قبیل رجال کشّی باشد که منتخب و مختار شیخ طوسی است لیکن باعتبار أصل تألیف برجال کشّی معروف شده است ولی این امر قلیل النّظیر است ، در هرصورت چون اصل عبارتِ شیخ (ره) و عبارتِ صاحبِ ذریعه (ره) هر دو در مدّ نظر خوانندگان گذارده شده است بهتر آنست که قضاوتِ این امررا برعهدهٔ ایشان بگذاریم و رشتهٔ سخن را دراین موضوع قطع کنیم.

## فذلکة

### مطالبی مهمّ قابل توجّه

باید دانست که با قطع نظر از کلماتِ علمایِ رجال و بیاناتِ نگارندگانِ تراجم- أحوال عظمتِ شأن و جلالتِ قدرِ فضل بن شاذان را با اندك تأمّلی در کتب أعلامِ علمایِ شیعه ـ رضوان‌الله علیهم ـ می‌توان دریافت **توضیح این مطلب آنکه** چون بکتب أهل حلّ و عقد و أرباب ردّ و قبول از فرقهٔ حقّهٔ شیعه نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در همهٔ کتب ایشان أعمّ از رجال و حدیث وتفسیر وکلام وفقه وأصول وغیرذلك درمقام جرح و تعدیل و نفی واثبات و نقض و ابرام بقول‌فضل اعتنائی بسزا می‌کنند ، وکلام وی‌را فوق‌العاده بزرگ می‌شمارند؛ و بسخنِ وی أهمّیّتی بی‌حدّ قائل می‌شوند، وکلماتِ وی را بدونِ دغدغه و تزلزل می‌پذیرند ، و نامِ وی را بتجلیل و تبجیل تمام می‌برند ، و این امر که نزد أهل فنّ مسلّم و در غایت وضوح است خودکشف از مقام فضل بن شاذان در میان طایفهٔ شیعه می‌کند و بزبان حال که فصیحتر اززبان مقال است می‌گوید که : فضل ازاکابر این‌طایفه و أعاظم ایشان‌است بطوری که دراثبات عظمت‌وجلالت او حاجتی بهیچگونه دلیل و برهان دیگر نیست .

پس با توجّه بأمر مذکور معلوم می‌شودکه برخی از عقاید واهی و أمور باطل که بعضی‌از مردم آنهارا بفضل بن شاذان نسبت داده‌است وأهل‌تحقیق‌آنهارا تکذیب کرده و بی‌اساس معرّفی‌نموده‌اند مقام بسی‌شامخ و پایهٔ بسیار بلند اورا متزلزل نمی‌کند و نسبتِ آن امور بوی ازقبیل نسبتهایِ بی‌اساس و أمور باطله خواهد بود و شاعرعرب دراین باب بسیار نیکوگفته است :

« قد قیل: انّ الالٰـه ذو ولد و قیل: انّ الرّسول قد کهنا »
« ما نجا الله و الرّسول معاً من لسان الوری فکیف أنا »

**یعنی**

جماعتی گفته‌اند که : خدا فرزند دارد ، و گروهی گفته‌اند که : پیغمبر کاهن و ساحر وجادوگر بوده‌است ، پس وقتی که خدا که آفرینندهٔ موجودات است و پیغمبر که أشرف مخلوقات است از زبان مردم نرسته باشند و از نسبتهای أمور بی‌أساس بساحت مقدّس ایشان درامان نمانده‌باشند حال من که یکی از أفرادبشر هستم و با توجّه بعظمتِ خدا و پیغمبر هیچگونه ارزشی ندارم چه خواهد بود !؟ وچه تهمتهائی که در حقّ من نخواهند گفت و چه قدر أمور باطلی که بمن نسبت نخواهند داد مخصوصاً با توجّه بمقام ومنزلت وعظمت وجلالتی که فضل در نزد حضرات معصومین ـ علیهم السّلام ـ داشته است زیرا بدیهی است که این شخص و چنین شخصیّت بدون حاسد نخواهد بود و بطور حتم بدخواه و مغرض خواهد داشت ، با وجود این جوابِ غالبِ آنها در قسمتِ عربیِ مقدّمهٔ کتاب ضمن نقل کلمات علمای أعلام ـ أعلی الله درجاتهم ـ روشن خواهد شد ان شاءالله تعالی ، فانتظروا انّا معکم من المنتظرین .

چون نصوصی که برمطالب مذکوره در این مقدّمهٔ فارسی دلالت دارد بزبان عربی است و بدیهی‌است که استفادهٔ أهل‌فضل ازمتن عبارات عربی که نصوص شرحِ حال گذشته‌است بیشترخواهدبود ازاین‌روی کلمات علمای‌اعلام ــ رضوان‌الله علیهم ــ را تاحدّی مبسوطتراز مقدّمهٔ مختصر فارسی مذکور دراینجا درج می‌کنیم تافایدهٔ آن بیشتر باشد و جای‌اعتراض برای أهل‌فضل نماندکه چرامقدّمه‌را بنصّ‌عبارات علمای رجال که همه بزبان عربی‌است قرار ندادید، مخصوصاً باتوجّه باینکه خودکتاب بزبان شریف عربی‌است که زبانِ دینیِ ما وسایرمسلمانانِ جهان‌است پس‌ازخدایاری‌می‌جوئیم و می‌گوئیم :

قال شيخ الطّائفة

أبو جعفر محمّد بن الحسن الطّوسى

فى اختيار معرفة الرّجال

و هو المعروف برجال الكشّى

**(ص ٥٣٧ ـ ٥٤٤ چاپ دانشگاه مشهد)**

«**فى أبى محمّدٍ الفضل بن شاذان** ـ رحمه‌الله ـ سعدبن جناح الكشّىّ قال: سمعت محمّد بن ابراهيم الورّاق السّمرقندىّ يقول : خرجت الى الحجّ فأردت أن أمرّ على رجلٍ كان من أصحابنا معروفٍ بالصّدق و الصّلاح و الورع و الخير يقال له بورق البوسنجانىّ قرية من قرى هراة و أزوره و أحدث به عهدى قال : فأتيته فجرى ذكر الفضل بن شاذان ـ رحمه الله ـ فقال بورق : كان الفضل به بطنٌ شديد العلّة و يختلف فى اللّيلة مائة مرّة الى مائة و خمسين مرّة فقال له بورق : خرجت حاجّاً فأتيت محمّد بن عيسى العبيدىّ و رأيته شيخاً فاضلاً و فى أنفه عوج و هو القنا و معه عدّة رأيتهم مغتمّين محزونين فقلت لهم : مالكم ؟ ـ قالوا : انّ أبا محمّدٍ (ع) قد حبس ، قال بورق : فحججت و رجعت ثمّ أتيت محمّد بن عيسى و وجدته قد انجلى عنه ماكنت رأيت به ، فقلت ما الخبر ؟ ـ قال : قد خلّى عنه ، قال بورق : فخرجت الى سرّ من رأى ومعى كتاب يوم و ليلة فدخلت على أبى محمّدٍ (ع) فأريته ذلك الكتاب فقلت له : جعلت فداك ان رأيت أن تنظر فيه فلمّا نظر فيه وتصفّحه ورقةً ورقةً وقال: هذا صحيحٌ ينبغى ان يعمل به ، فقلت له : الفضل بن شاذان شديد العلّة و يقولون: انّها من دعوتك بموجدتك عليه لما ذكروا عنه انّه قال : انّ وصىّ ابراهيم خيرٌ من وصىّ محمّدٍ ـ صلّى الله عليه و آله ـ و لم يقل جعلت فداك هكذا ، كذبوا عليه ؛ فقال : نعم

رحم‌الله الفضل ، قال بورق : فرجعت فوجدت الفضل قد توفّى فى الايّام الّتى قال أبو محمّدٍ (ع) : رحم‌الله الفضل .

ذكر أبوالحسن محمّد بن اسماعيل البندقىّ النّيسابورىّ انّ الفضل بن شاذان بن الخليل نفاه عبدالله بن طاهر عن نيسابور بعد ان دعابه و استعلم كتبه و أمره أن يكتبها ، قال : فكتب : نخبة الاسلام الشّهادتان و ما يتلوهما ، فذكر أنّه يحبّ أن يقف على قوله فى السّلف فقال أبو محمّدٍ : أتولّى أبابكر و أتبرّء من عمر ، فقال له : ولم تتبرّء من عمر ؟ فقال : لاخراجه العبّاس من الشّورى ، فتخلّص منه بذلك .

جعفر بن معروف قال : حدّثنى سهل بن بحر الفارسىّ قال : سمعت الفضل بن شاذان آخر عهدى به يقول : أنا خلف لمن مضى ؛ أدركت محمّد بن أبى عميرٍ و صفوان بن يحيى و غيرهما و حملت عنهم منذ خمسين سنةً ، و مضى هشام بن الحكم — رحمه‌الله — وكان يونس بن عبدالرّحمن — رحمه‌الله — خلفه ؛ كان يردّ على المخالفين ، ثمّ مضى يونس بن عبدالرّحمن ولم يخلف خلفاً غير السّكّاك لردّ على المخالفين حتّى مضى — رحمه‌الله — ، و أنا خلف لهم من بعدهم رحمهم‌الله .

وقال أبوالحسن علىّ بن محمّد بن قتيبة : و ممّا وقّع عبدالله بن حمدويه البيهقىّ وكتبته عن رقعته انّ أهل نيسابور قد اختلفوا فى دينهم و خالف بعضهم بعضاً و يكفّر بعضهم بعضاً و بها قوم يقولون : انّ النّبىّ — صلّى‌الله عليه وآله — عرف جميع لغات أهل‌الارض و لغات الطّيور و جميع ماخلق‌الله ، وكذلك لابدّ أن يكون فى كلّ زمانٍ من يعرف ذلك و يعلم مايضمر الانسان و يعلم مايعمل أهل كلّ بلاد فى بلادهم ومنازلهم ، و اذا لقى طفلين يعلم أيّهما مؤمنٌ و أيّهما يكون منافقاً ، و انّه يعرف أسماء جميع من يتولاه فى الدّنيا و أسماء آبائهم ، و اذا رأى أحدهم عرفه باسمه من قبل أن يكلّمه و يزعمون — جعلت فداك — أنّ الوحى لا ينقطع ، و أنّ النّبىّ (ص) لم يكن عنده كمال العلم و لاكان عند أحدٍ من بعد ، و اذا حدث الشّىء فى أىّ زمان كان و لم يكن علم ذلك عند صاحب الزّمان أوحى‌الله اليه و اليهم ، فقال : كذبوا — لعنهم‌الله — وافتروا

اثماً عظيماً و بها شيخٌ يقال له **الفضل بن شاذان** يخالفهم فى هذه الاشياء و ينكر عليهم أكثرها ، و قوله : شهادة أن لا اله الّا الله و أنّ محمّداً رسول الله و أنّ الله عزّ و جلّ فى السّماء السّابعة فوق العرش كما وصف نفسه عزّ و جلّ و أنّه جسم فوصفه بخلاف المخلوقين فى جميع المعانى ، ليس كمثله شىء و هو السّميع البصير ، و انّ من قوله : انّ النّبىّ (ص) قد أتى بكمال الدّين و قد بلّغ عن الله عزّ و جلّ ما أمره به و جاهد فى سبيله و عبده حتّى أتاه اليقين ، و انّه (ص) أقام رجلاً يقوم مقامه من بعده فعلّمه من العلم الّذى أوحى الله اليه ، يعرف ذلك الرّجل الّذى عنده من العلم الحلال والحرام و تأويل الكتاب و فصل الخطاب ، وكذلك فى كلّ زمانٍ لابدّ من ان يكون واحد يعرف هذا ، و هو ميراث من رسول الله (ص) يتوارثونه ، و ليس يعلم أحد منهم شيئاً من أمر الدّين الّا بالعلم الّذى و رثوه عن النّبىّ (ص) و هو ينكر الوحى بعد رسول الله (ص) .

**فقال : قد صدق فى بعض و كذب فى بعضٍ وفى آخر الورقة :**

قد فهمنا رحمك الله كلّما ذكرت ، و يأبى الله عزّ و جلّ أن يرشد أحدكم و أن يرضى عنكم و أنتم مخالفون معطّلون ، الّذين لا يعرفون اماماً و لا يتولّون وليّاً كلّما تلافاكم الله عزّ و جلّ برحمته واذن لنا فى دعائكم الى الحقّ وكتبنا اليكم بذلك وارسلنا اليكم رسولاً لم تصدّقوه فاتّقوا الله عباد الله ، و لا تلجوا فى الضّلالة من بعد المعرفة ، و اعلموا أن الحجّة قد لزمت أعناقكم فاقبلوا نعمته عليكم قدم لكم بذلك سعادة الدّارين عن الله عزّ و جلّ ان شاء الله .

و هذا الفضل بن شاذان ؛ مالنا و له !؟ يفسد علينا موالينا و يزيّن لهم الأباطيل وكلمّا كتبنا عليهم كتاباً اعترض علينا فى ذلك ، و أنا أتقدّم اليه أن يكفّ عنّا و الّا والله سألت الله أن يرميه بمرض لا يندمل جرحه منه فى الدّنيا ولا فى الآخرة ، أبلغ موالينا هداهم الله سلامى و اقرأهم بهذه الرقعة ان شاء الله .

محمّد بن الحسين بن محمّد الهروىّ عن حامد بن محمّد الأزدىّ البوسنجىّ عن

الملقّب بخوراء من أهل البوزجان من نيسابور انّ أبا محمّدٍ الفضل بن شاذان – رحمه الله – كان وجّهه الى العراق الى حيث به أبو محمّدٍ الحسن بن علىّ – صلوات الله عليهما – فذكر أنّه دخل على أبى محمّدٍ (ع) فلمّا أراد أن يخرج سقط منه كتابٌ فى حضنه ملفوف فى رداءٍ له فتناوله أبو محمّدٍ (ع) و نظر فيه و كان الكتاب من تصنيف الفضل و ترحّم عليه و ذكر أنّه قال : أغبط أهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان و كونه بين أظهرهم .

محمّد بن الحسين عن عدّة أخبروه أحدهم أبو سعيد بن محمود الهروىّ و ذكر أنّه سمعه أيضاً أبو عبدالله الشاذانىّ النّيسابورىّ و ذكر له أنّ أبا محمّد (ع) ترحّم عليه ثلاثاً و لاءً .

قال أحمد بن يعقوب أبو علىّ البيهقىّ – رحمه الله :

أمّا ماسألت من ذكر التّوقيع الّذى خرج فى الفضل بن شاذان أنّ مولانا (ع) لعنه بسبب قوله بالجسم ؛ فانّى اُخبرك أنّ ذلك باطل و انّما كان مولانا (ع) أنفذ الى نيسابور وكيلاً من العراق كان يسمّى أيّوب بن النّاب يقبض حقوقه ، فنزل نيسابور عند قوم من الشّيعة ممّن يذهب مذهب الارتفاع و الغلوّ و التّفويض كرهت أن أسمّيهم فكتب هذا الوكيل يشكو الفضل بن شاذان بأنّه يزعم أنّى لست من الأصل و يمنع النّاس من اخراج حقوقه ، وكتب هؤلاء النّفر أيضاً الى الأصل الشّكاية للفضل و لم يكن ذكروا الجسم و لا غيره ؛ و ذلك التّوقيع خرج من يد المعروف بالدّهقان ببغداد فى كتاب عبدالله بن حمدويه البيهقىّ و قد قرأته بخطّ مولانا عليه السّلام و التّوقيع هذا : الفضل بن شاذان ماله و لموالىّ يؤذيهم و يكذّبهم و انّى لأحلف بحقّ آبائى لئن لم ينته الفضل بن شاذان عن هذا لأرمينّه بسهم ماةٍ لايندمل جرحه منها فى الدّنيا ولا فى الآخرة .

وكان هذا التّوقيع بعد موت الفضل بن شاذان بشهرين فى سنة ستّين و مائتين .

قال أبو علىٍّ : و الفضل بن شاذان كان برستاق بيهق فورد خبر الخوارج فهرب منهم فأصابه التّعب من خشونة السّفر فاعتلّ و مات منه و صلّيت عليه .

**و الفضل بن شاذان** – رحمه‌الله – كان يروى عن جماعة منهم محمّد بن أبى عمير و صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب و الحسن بن علىّ بن فضّال و محمّد بن اسماعيل ابن بزيع و محمّد بن الحسن الواسطىّ و محمّد بن سنان و اسماعيل بن سهل و عن أبيه شاذان بن الخليل و أبى داود المسترقّ و عمّار بن المبارك و عثمان بن عيسى و فضالة بن أيّوب و علىّ بن الحكم و ابراهيم بن عاصم ، و أبى هاشم داود بن القاسم الجعفرىّ و القاسم بن عروة و ابن أبى نجران .

وقف بعض من يخالف ليونس و الفضل و هشاماً قبلهم فى أشياء و استشعر فى نفسه بغضهم و عداوتهم و شنآنهم على هذه الرّقعة فطابت نفسه وفتح عينيه وقال : ينكر طعننا على الفضل و هذا امامه قد أوعده و هدّده وكذّب بعض وصف ما وصف فقد نوّر الصّبح لذى عينين فقلت له : أمّا الرّقعة فقد عاتب الجميع و عاتب الفضل خاصّةً و أدّبه ليرجع عمّا عسى قد أتاه من لايكون معصوماً و أوعده و لم يفعل شيئاً من ذلك بل ترحّم عليه فى حكاية بورق و قد علمت أنّ أبا الحسن الثّانى و أباجعفر – عليهما السّلام ابنه‌بعده – فقد أقرّ أحدهما وكلاهما صفوان بن يحيى و محمّدبن سنان وغيرهما بما [1] لم يرض بعد عنهما ومدحهما .

**و أبو محمّد الفضل** – رحمه‌الله – من قوم لم يعرض له بمكروه بعدالعتاب ، على أنّه قد ذكر أنّ هذه الرّقعة و جميع ماكتب الى ابراهيم بن عبده كان مخرجهما من العمرىّ و ناحيته و الله المستعان .

وقيل : انّ للفضل مائة و ستّين مصنّفاً ؛ ذكرنا بعضها فى كتاب الفهرست » .

## وقال فى كتاب الفهرست فى باب الفضل من حرف الفاء :

**(ص ١٢٤ ـ ١٢٥ من طبعة النجف سنة ١٣٥٦)**

« الفضل بن شاذان النّيشابورىّ فقيه متكلّم جليل القدر ، له كتبٌ و مصنّفاتٌ منها كتاب الفرائض الكبير ، وكتاب الفرائض الصّغير ، و كتاب الطّلاق ، و كتاب

١ـ العبارة مشوشة فى النسخ المطبوعة فراجع لتصحيحها النسخ المخطوطة.

المسائل الأربع فى الامامة ، وكتاب الرّدّ على ابن كرّام ، وكتاب المسائل و الجوابات ، وكتاب النّقض على الاسكافىّ فى الجسم ، وكتاب المتعتين ؛ متعة النّساء ومتعة الحجّ ، وكتاب الوعيد و المسائل فى العالم و حدوثه ، وكتاب الأعراض والجواهر ، وكتاب العلل ، وكتاب الايمان ، وكتاب الرّدّ على الدّامغة الثّنويّة ، وكتاب فى اثبات الرّجعة ، وكتاب الرّدّ على الغلاة ، وكتاب تبيان أصل الضّلالة ، وكتاب التّوحيد من كتب الله المنزلة الأربعة و هو كتاب الرّدّ على يزيد بن بزيع الخارجىّ ، وكتاب الرّدّ على أحمد بن يحيى ، وكتاب الرّدّ على الأصمّ ، وكتاب الوعد و الوعيد ، وكتاب الحسنى ، و كتاب الرّدّ على يمان بن رباب الخارجىّ ، وكتاب النّقض على من يدّعى الفلسفة فى التّوحيد و الأعراض و الجواهر و الجزء ، وكتاب الرّدّ على المثلّثة ، وكتاب المسح على الخفّين ، وكتاب الرّدّ على المرجئة ، وكتاب الرّدّ على الباطنيّة و القرامطة ، وكتاب النّقض على أبى عبيد فى الطّلاق ، وكتاب جمع فيه مسائل متفرّقة لأبى ثور و الشّافعىّ و الاصفهانىّ و غيرهم ؛ سمّاه تلميذه علىّ بن محمّد بن قتيبة كتاب الدّيباج ، وكتاب مسائل البلدان ، وكتاب التّنبيه فى الجبر و التّشبيه ، وله غير ذلك مصنّفات كثيرةٌ لم تعرف أسماؤها .

و ذكر ابن النّديم أنّ له على مذهب العامّة كتباً كثيرةً منها كتاب التّفسير ، و كتاب القراءة ، وكتاب السّنن فى الفقه ، و أنّ لابنه العبّاس كتباً ، و أظنّ أنّ هذا الّذى ذكره الفضل بن شاذان الرّازىّ الّذى تروى عنه العامّة .

أخبرنا برواياته وكتبه هذه أبو عبدالله المفيد — رحمه الله — عن محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه عن محمّد بن الحسن عن أحمد بن ادريس عن علىّ بن محمّد بن قتيبة عنه ، ورواها أيضاً محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه عن حمزة بن محمّد العلوىّ عن أبى نصر قنبر بن علىّ بن شاذان عن أبيه عنه » .

## قال النّجاشیّ (ره) فی رجاله فی باب الفاء

**(ص ۲۱۶ من طبعة بمبئی سنة ۱۳۱۷) :**

«الفضل بن شاذان بن الخلیل أبو محمّد الازدیّ النّیشابوریّ ؛ کان أبوه من أصحاب یونس ، و روی عن أبی جعفر الثّانی [وقیل : عن الرّضا] أیضاً علیهما السّلام ، وکان ثقةً أحد أصحابنا الفقهاء و المتکلّمین و له جلالة فی هذه الطّائفة و هو فی قدره أشهر من أن نصفه ، و ذکر الکجّیّ أنّه صنّف مائة و ثمانین کتاباً وقع الینا منها : کتاب ـ النّقض علی الاسکافیّ فی تقویة الجسم ، کتاب العروس وهو کتاب العین ، کتاب الوعید ، کتاب الرّدّ علی أهل التّعطیل ، کتاب الاستطاعة ، کتاب مسائل فی العلم ، کتاب الأعراض والجواهر ، کتاب العلل ، کتاب الایمان ، کتاب الرّدّ علی الثّنویّة ، کتاب اثبات الرّجعة ، کتاب الرّجعة ؛ حدیث ، کتاب الرّدّ علی الغالیة المحمّدیّة ، کتاب تبیان أصل الضّلالة ، کتاب الرّدّ علی محمّد بن کرّام ، کتاب التّوحید فی کتب الله ، کتاب الرّدّ علی أحمد بن الحسین ، کتاب الرّدّ علی الأصمّ ، کتاب فی الوعد و الوعید آخر ، کتاب الرّدّ علی بیان بن رباب ، کتاب الرّدّ علی الفلاسفة ، کتاب محنة الاسلام ، کتاب السّنن ، کتاب الاربع مسائل فی الامامة ، کتاب الرّدّ علی المنانیة ، کتاب الفرائض الکبیر ، کتاب الفرائض الأوسط ، کتاب الفرائض الصّغیر ، کتاب المسح علی الخفّین ، کتاب الرّدّ علی المرجئة ، کتاب الرّدّ علی القرامطة ، کتاب الطّلاق ، کتاب مسائل البلدان ، کتاب الرّدّ علی البائسة ، کتاب اللّطیف ، کتاب القائم علیه السّلام ، کتاب الملاحم ، کتاب حذ والنّعل بالنّعل ، کتاب الامامة الکبیر ، کتاب فضل أمیر المؤمنین علیه السّلام ، کتاب معرفة الهدی و الضّلالة ، کتاب التّعرّی و الحاصل ، کتاب الخصال فی الامامة ، کتاب المعیار و الموازنة ، کتاب الرّدّ علی الحشویّة ، کتاب النّجاح فی عمل شهر رمضان ، کتاب الرّدّ علی الحسن البصریّ فی التّفضیل ، کتاب النّسبة بین الجبریّة و البتریّة ؛ أخبرنا أبوالعبّاس بن نوح قال : حدّثنا أحمد بن جعفر قال : حدّثنا أحمد بن ادریس بن أحمد

قال : حدّثنا علىّ بن أحمد بن قتيبة النّيشابورىّ عنه بكتبه » .

## قال العلاّمة (ره) فى خلاصة الاقوال فى معرفة الرّجال

فى القسم الاوّل الّذى هو فيمن اعتمد على روايته او يترجّح عنده قبول قوله فى الباب الثّانى من حرف الفاء (ص ٦٥ من الطبعة الاولى سنة ١٣١١) :

« الفضل بن شاذان بالشّين المعجمة و الذّال المعجمة و النّون ابن الخليل بالخاء المعجمة أبو محمّد الازدىّ النّيسابورىّ ، كان أبوه من أصحاب يونس ، و روى عن أبى جعفر الثّانى عليه السّلام ؛ و قيل : عن الرّضا عليه السّلام أيضاً ، وكان ثقةً جليلاً متكلّماً له عظم شأنٍ فى هذه الطّائفة ، قيل : انّه صنّف مائةً و ثمانين كتاباً ، و ترحّم عليه أبو محمّدٍ عليه السّلام مرّتين و روى ثلاثاً ولاءً . و نقل الكشّىّ عن الأئمّة عليهم السّلام مدحه ثمّ ذكر ماينافيه و قد أجبنا عنه فى كتابنا الكبير و هذا الشّيخ أجلّ من أن يغمز عليه فانّه رئيس طائفتنا ؛ رضى الله عنه » .

## قال ابن داود (ره) فى كتاب رجاله (ص ٢٧٢ ـ ٢٧٣)

« الفضل بن شاذان النّيسابورىّ أبو محمّدٍ من أصحاب الجواد والهادى والعسكرىّ عليهم السّلام ، متكلّمٌ فقيهٌ جليل القدر ، كان أبوه من أصحاب يونس ، و روى عن أبى جعفر الثّانى (ع) و قيل : عن الرّضا (ع) أيضاً ، وكان أحد أصحابنا الفقهاء العظام المتكلّمين ، حاله أعظم من أن يشار اليها ، قيل : انّه دخل على أبى محمّدٍ العسكرىّ فلمّا أراد أن يخرج سقط عنه كتابٌ من تصنيفه فتناوله أبو محمّد (ع) و نظر فيه وترحّم عليه ، و ذكر أنّه قال : أغبط أهل خراسان لمكان الفضل وكونه بين أظهرهم ؛ وكفاه بذلك فخراً ، و روى الكشّىّ ماينا فى ذلك ، و لا التفات اليه » .

**أقول :** ماذكره من دخول الفضل على العسكرىّ (ع) فهو اشتباهٌ فانّ الدّاخل على الامام هو رجلٌ يلقّب بتوزا و قد وجّهه الفضل الى الامام (ع) و قد مرّ التّصريح به و يأتى .

## بعض ما أُجيب به عمّا أورده الكشّيّ (ره)

## من أخبار الذّمّ فی حقّ الفضل بن شاذان

**أمّا الأخبار فذكرت فيما سبق نقله عن رجال الكشّيّ (ص ١٥ ـ ٢٠)**

**قال العالم الرّبّانيّ الحاجّ الشّيخ عبدالله المامغانيّ ـ أعلى الله مقامه فی أعلى علّيين ـ فی تنقيح المقال** فی ترجمة الفضل بعد أن نقل عبارة العلّامة ـ أعلى الله مقامه ـ عن الخلاصة فی حقّ الفضل و هی :

« و نقل الكشّيّ عن الأئمّة ـ عليهم السّلام ـ مدحه ثمّ ذكر ماينافيه وقد أجبنا عنه فی كتابنا الكبير ، و هذا الشّيخ أجلّ من أن يغمز عليه فانّه رئيس طائفتنا ـ رضی الله عنه » :

« و يقرب من ذلك كلام ابن داود و بالجملة فكلّ من صنّف فی الرّجال و ثّقه و عظّمه و الرّجل بلغ من الجلالة الى درجة لا حاجة له الى نقل الأخبار فی توثيقه و تعظيمه الّا أنّا حيث بنينا فی هذا الكتاب ان لا نغادر جزئيّةً ولا كلّيّةً من كلمات الأصحاب الّا أن نحصيها نقول : روى الكشّيّ فيه فرقتين من الأخبار الاولى المادحة (فخاض فی نقلها الى ان قال) **و أمّا الاخبار الذّامّة الّتی رواها الكشّيّ فمنها مارواه بقوله :** وقال أبوالحسن علیّ بن محمّد بن قتيبة : وممّا وقّع عبدالله بن حمدويه البيهقيّ وكتبته من رقعته (الى آخر الخبر الّذی نقلناه عن الكشی) **و منها ما رواه عن أحمد بن محمّد بن يعقوب أبو علیّ البيهقيّ** ـ رحمه الله ـ : و أمّا ماسألته من ذكر التّوقيع الّذی خرج فی الفضل بن شاذان أنّ مولانا ـ عليه السّلام ـ أرسل الى نيسابور وكيلاً (ونقله الى آخره و هو قوله ) وكان هذا التّوقيع بعد موت الفضل بن شاذان بشهرين و ذلك فی سنة ستّين و مائتين ؛ الى غير ذلك من الاخبار .

**و الجواب عنها بعد الغضّ عن أسانيدها أوّلاً** أنّ كون التّوقيعين المزبورين خطّ الامام ـ عليه السّلام ـ غير معلوم كما نبّه عليه فی التّحرير الطّاوسیّ بقوله : يمكن ان يكون الخطّ خطّ غير الامام (ع) ؛ و الظّنّ بأنّه خطّ الامام (ع) لا يغنی من الحقّ

شیئاً ، و ربّما یوجب الحسد وضع ذلک لتنقیص الفضل کما لوّح الی ذلک أبو محمّد بقوله فی خبر البوزجانیّ ، و کان یغبط أهل خراسان بمکان الفضل بن شاذان و کونه بین أظهرهم ، وقد سمعت من الامام (ع) ردّ من ادّعی کون مرض الفضل من دعائه (ع) و سمعت أیضاً أنّ مرضه نشأ من تعبه من الفرار من الخوارج .

**و فی آخر کلام الکشّیّ کلام یتضمّن الجواب عن التّوقیع ونحوه وهوقوله :**

وقف بعض من یخالف یونس والفضل وهشاماً قبلهم فی أشیاء واستشعر فی نفسه بغضهم و عداوتهم و شنآنهم علی هذه الرّقعة و طابت نفسه و فتح عینیه و قال : ینکر طعننا علی الفضل و هذا امامه قد أوعده و هدّده و کذّب بعض وصف ماوصف ، و قد نوّر الصّبح لذی عینین فقلت له : أمّا الرّقعة فقد عاتب الجمیع و عاتب الفضل خاصّةً و أدّبه لیرجع عمّا عسی قد أتاه من لایکون معصوماً و أوعده و لم یفعل شیئاً من ذلک بل ترحّم علیه فی حکایة بورق ، **و قد علمت** أنّ أبا الحسن الثّانی و أباجعفر ابنه بعده صلوات الله علیهما قدأقرّ أحدهما و کلاهما صفوان بن یحیی و محمد بن سنان لم یرض بعد عنهما و مدحهما ، **و أبو محمّد الفضل** — رحمه الله — من قوم لم یعرض له بمکروه بعد العتاب ، علی أنّه قد ذکر أنّ هذه الرّقعة و جمیع ماکتب الی ابراهیم بن عبده کان مخرجها من العمریّ و ناحیته و الله المستعان (انتهی) .

و لقد أجاد الفاضل المجلسیّ الأوّل حیث قال فیما نقله عنه سبطه المولی الوحید (ره) [فی تعلیقته علی منهج المقال] :

الظّاهر أنّ ذمّه لشهرته کزرارة مع أنّ الشّهرة یلزمها أمثال هذه للحسد فانّه ذکر العامّة أنّ البخاریّ لمّا صنّف صحیحه فی کشّ جاء الی سمرقند فازدحم علیه المحدّثون أکثر من مائة ألف محدّث وکان یحدّثهم علی المنبر فحسده مشایخ سمرقند و احتالوا لدفعه ، فسمعوا أنّ البخاریّ یری حدوث القرآن و کان أکثرهم أشاعرة فسأله واحدٌ منهم : مایقول شیخنا فی القرآن قدیم أو حادث ؟ فقرأ : ما یأتیهم من ذکرٍ

من ربّهم محدثٍ ؛ الآية ، فلمّا سمعوا ذلك منه قال علماء سمرقند : هذا كفر ؛ فرموه بالحجارة و النّعال فأخذه محبّوه و أخرجوه منها خفيةً ، فجاء الى بخارا فاجتمع عليه أكثر من سمرقند و فعلوا به مافعلوا به فى سمرقند ، ثمّ جاء الى نيشابور فى أيّام الفضل بن شاذان فاجتمع عليه من المحدّثين قريبٌ من ثلاثمائة ألف محدّث ثمّ فعلوا به ما فعلوا به فيها ، ثمّ جاء الى بغداد و اجتمع عليه المحدّثون و سألوا منه مائة حديثٍ و حذف كلّ واحدٍ منهم حرفاً او بدّلوا الفاء بالواو او بالعكس او نقلوا بالمعنى او علّقوا اسناد خبر الى آخر و أمثالها و سألوه عنها فأجاب الجميع بأنّى لا أعرفه ثمّ ابتدأ بالأوّل فالأوّل وقال : أمّا حديثك فأعرفه هكذا و قرأه من الحفظ صحيحاً حتّى أتى على آخرها ؛ فأجمعوا على أنّه ثقةٌ حافظٌ ليس أحفظ منه واعتبروا كتابه و اشتهر .

**ثمّ قال المجلسىّ :** فلايستبعد ذلك من أصحابنا أيضاً فكيف وكان بين أظهرهم وكانت العامّة معادين له فى الدّين و الخاصّة للدّنيا والاعتبار ، مع أنّ رواة القدح ضعفاء على أنّه يمكن أن يكون الفضل مثاباً فى ردّ الاخبار الّتى نقلوها اليه من المعصومين عليهم السّلام ؛ و ردّها الفضل لظنّه الغلوّ ، وكانوا مثابين لكونهم سمعوها من المعصومين (ع) و الجميع مطابق للأخبار الّتى نقلها مشايخنا المعظّمون فى كتبهم ثمّ نقل رقعة عبدالله بن جبرويه هذه الّتى ذكرها المصنّف عن الكشّىّ وقال فى آخرها : فتدبّر فى هذا الخبر حتّى يظهر لك ماذكرنا .

ثمّ نقل روايتين متضمّنتين لأنّه : لو عرض علم سلمان على مقداد لكفّره ثمّ قال : و الحقّ أنّ مراتب العلوم متفاوتة فيمكن أن يكون انكار الفضل لأخبارهم لعدم ادراكه ، او لخوف الفضل ان يكفر العوامّ بالغلوّ كما و رد فى الأخبار الكثيرة ان حدّثوهم بما يعلمون او بما يفهمون .

انتهى كلامه علا مقامه و هو كلام موجّه متين .

**و أقول :** ربّما يشهد بكون الرّقعة فى ذمّه مجعولة قول الكشّىّ أو البيهقىّ بعد نقلها أنّه : كان هذا التّوقيع بعد موت الفضل بن شاذان بشهرين ، و ذلك فى سنة

ستّین و مائتین ضرورة أنّه اذا کان الفضل حینئذٍ متوفّیً لم یبق محلّ لقوله : لئن لم ینته الفضل عن مثل ذلک لأرمینّه (الی آخره) و **بالجملة** فسقوط الأخبار الذّامّة کنارٍ علی علم » .

قال النّاقد البصیر التّستریّ ـ دام بقاؤه ـ فی قاموس الرّجال فی ترجمة الفضل بعد نقل الخبرین اللّذین نقلهما المامغانیّ ـ قدّس سرّه ـ مانصّه :

**أقول :** لیس فی ذمّه الّا الخبر الأوّل و أمّا الخبر الثّانی ففی دفاع أبی علیٍّ البیهقیّ عنه ، و انّ التّوقیع الّذی تضمّنه الأوّل فی ذمّه باطل بغیر حقیقة و انّ الأصل فیه انّ وکیله ـ علیه السّلام ـ الوارد علی الغلاة لبّس علیه الغلاة الامر فکتب وکتبوا فی الشّکایة منه و لم یجبهم العسکریّ ـ علیه السّلام ـ و انّما ادّعی عروة بن یحیی الدّهقان الملعون المتقدّم الّذی کان یکذب علی العسکریّ (ع) و علی أبیه (ع) وجود توقیع منه (ع) بخطّه فی کتاب عبدالله بن حمدویه و لفظ التّوقیع الّذی ادّعاه : هذا الفضل بن شاذان ؛ الی آخره ، ولیس متضمّناً للّعن کما اشتهر ، مع أنّه خرج بعد موت الفضل فهو یوضح کذب الدّهقان .

**و أقول :** یوضح کذبه غیرماذکره البیهقیّ قوله فیماادّعاه من التّوقیع : لایندمل جرحه لا فی الدّنیا و لا فی الآخرة ؛ فلا معنی لاندمال الجرح فی الآخرة و حینئذٍ فالخبر الثّانی جوابٌ عن الأوّل ، و الظّاهر أنّهما کانا متّصلین و ما فی النّسخة من کون خبر وقوفه (ع) تصنیفه و خبر ترحّمه (ع) ثلاثاً علیه بین الخبرین من تحریف النسخة الکثیر مثله فی رجال الکشّیّ کما أن قول الکشّیّ بعده و بعد خبر مربوط به من کون موته بسبب الهرب من الخوارج کما تقدّم .

**(الی ان قال)**

و حاصل جواب الکشّیّ بعد رفع تحریفاته عن الرّقعة لبعض مبغضی الفضل

أنّ الخبر على فرض صحّته مشتمل على مجرّد ايعاد لا ايقاع فيعلم أنّه لم يبق مصرّاً على خلافه ، مع أنّ سبيل الخبر سبيل اخبار ذمّ صفوان و ابن سنان فتقدّم فى صفوان رواية الكشّىّ عن علىّ بن الحسين بن داود القمّى أنّه سمع الجواد (ع) يذكر صفوان و محمّد بن سنان بخيرٍ و قال : رضى الله عنهما برضاى عنهما فما خالفانى قطّ ، هذا بعد ماجاء عنه فيهما ممّا قد سمعته من أصحابنا ، مع أنّه تبيّن أنّ الرّقعة مخرجها من عروة ، و عروة ادّعى أنّه (ع) كتبها الى عبدالله بن حمدويه وعروة الدّهقان حاله معلوم .

و ممّا ذكرنا ظهر أنّ قوله «العمرىّ» محرّف «عروة» ، و انّ قوله : «ابراهيم بن عبده» محرّف «عبدالله بن حمدويه» كما أنّ قوله : و قد علمت أنّ أباالحسن الثّانى ـ عليه السّلام ـ (الى آخره) فى غاية التّحريف و حاصل المطلب ماقلنا» .

## و قال السّيّد حسن الصّدر (ره) فى عيون الرّجال

و هو كتابه المعبّر عنه بعبارته الاخرى بطبقات الثقاة من الرّواة فى باب الفاء (ص ٦٩ من النسخة المطبوعة) :

« الفضل بن شاذان أبو محمّد الأزدىّ النّيشابورىّ ؛ فى النّجاشىّ و الخلاصة : كان أبوه من أصحاب يونس و روى عن الجواد (ع) و قيل : عن الرّضا (ع) أيضاً وكان ثقةً ، فى الخلاصة : جليلاً فقيهاً متكلّماً له عظيم شأنٍ فى هذه الطّائفة .

**قلت :** قد رأيت روايته عن الرّضا (ع) وهو عدلٌ ضابطٌ مرجوعٌ اليه فى عصره وهو أجلّ من أن يغمز عليه قلّ نظيره فى الطّائفة ؛ و قد ترجمته فى تأسيس الشّيعة وكتاب مختلف الرّجال تفصيلاً » .

## و قال فى تأسيس الشّيعة عند ذكره مشاهير المتكلّمين من الشّيعة (ص ٣٧٧) :

**«ومنهم الشّيخ الفضل بن شاذان بن الخليل أبو محمّدٍ الأزدىّ النّيسابورىّ**

أحد شيوخ أصحابنا الفقهاء المتكلّمين و الجامعين لجميع فنون الدّين ، أخذ عن الامام الرّضا و عن أبى جعفر الجواد و أبى الحسن الهادى عليهم السّلام ، و صنّف وأكثر وكان له جلالة فى هذه الطّائفة وهو فى قدره أشهر من أن نصفه و ذكر الكنجىّ أنّه صنّف مائة و ثمانين كتاباً وقع الينا منها (فخاض فى ذكر أسامى كتبه نقلاً عن النّجاشىّ)».

و قال أيضاً فى تأسيس الشّيعة عند ذكره أئمّة علم التّفسير و التّأويل و سائر أنواع علوم القرآن مانصّه (ص ٣٤٤) :

«**و منهم الفضل بن شاذان النّيسابورىّ** صاحب الامام الرّضا ـ عليه السّلام ـ كان مقدّماً فى كلّ فنٍّ من العلم ؛ فى القرآن و الفقه و الحديث و الكلام و له ما يزيد على مائة مصنّفٍ مذكورة فى الفهارس ، **قال ابن النّديم فى الفهرست** فى باب ترتيب القرآن ما لفظه : **و الفضل بن شاذان** أحد أئمّة القرآن و الرّوايات و لذلك ذكرنا ماقاله دون ماشاهدناه (انتهى) و ذكر له كتاباً فى القراءة وقال فى تسمية الكتب المصنّفة فى القرآن : وكتاب القراءات للفضل بن شاذان صاحب الرّضا و الجواد (انتهى) »

أقول : الاولى أن نشير الى موارد ذكر اسمه و ما نقل من أقواله فى فهرست ابن النّديم **فنقول :**

قال ابن النّديم فى الفهرست : باب ترتيب القرآن فى مصحف عبدالله بن مسعودٍ (ص ٣٩ ـ ٤٠ من طبعة مصر سنة ١٣٤٨) :

«**قال الفضل بن شاذان :** وجدت فى مصحف عبدالله بن مسعود تأليف سور القرآن على هذا التّرتيب ( فخاض فى نقل كلامه الطّويل و قال بعد تمامه و نقل شىء عن غيره) : **و روى الفضل** باسناده عن الأعمش ( الى ان قال فى آخره ) : **و الفضل بن شاذان أحد الأئمّة فى القرآن و الرّوايات** فلذلك ذكرنا ماقاله دون ما شهدناه».

وقال تحت عنوان «الكتب المؤلّفة فى القراءات» مانصّه (ص ٥٣) :

«كتاب القراءات للفضل بن شاذان».

**الّا أنّه قال فی الفنّ السّادس من المقالة السّادسة** و هو فی أخبار العلماء و أسماء ما صنّفوه من الكتب و يحتوی على أخبار فقهاء اصحاب الحديث ما نصّه (ص ۳۲۳) :

« الفضل بن شاذان الرّازیّ و ابنه العبّاس بن الفضل وهو خاصّیٌّ عامّیٌّ ؛ الشّيعة تدّعيه وقداستقصيت ذكره عند ذكرهم ، و الحشويّة تدّعيه ، وله من الكتب الّتی تعلّق بالحشويّة كتاب التّفسير ، كتاب القراءات ، كتاب السّنن فی الفقه ، و لابنه العبّاس ابن الفضل من الكتب . . . » .

## و من ثمّ قال الشّيخ الطّوسیّ (ره) فی كتاب الفهرست

## فی ترجمة الفضل بن شاذان

**(ص ۱۲۵ من طبعة النّجف سنة ۱۳۵٦) :**

« و ذكر ابن النّديم أنّ له على مذهب العامّة كتباً كثيرةً منها كتاب التّفسير ، و كتاب القراءة ، و كتاب السّنن فی الفقه ، و أنّ لابنه العبّاس كتباً ؛ **و أظنّ أنّ هذا الّذی ذكره الفضل بن شاذان الرّازیّ** الّذی تروی عنه العامّة ».

**أقول :** قوله (ره) : «قد رأيت روايته عن الرّضا (ع) » و يدلّ عليه أيضاً ماسمعته عن علماء الرّجال بعدتصريحهم بروايته على سبيل القطع عن الامام الجواد (ع) فنقول :

## رواية الفضل بن شاذان عن الرّضا عليه السّلام :

فليعلم أنّ رواية ابن شاذان (ره) عن الرّضا ـ عليه السّلام ـ وردت فی موارد عديدة و أحاديث كثيرة لايسع المقام الاشارة الى مواردها فلنشر الى موردٍ حتّى يكون دليلاً على المدّعى فنقول :

**قال الشّيخ الأجلّ أبو جعفرٍ محمّد الصّدوق (ره) فی عيون الأخبار مانصّه :**

« **الباب الثّالث و الثّلاثون ـ العلل الّتى ذكر الفضل بن شاذان فى آخرها أنّها سمعها من الرّضا علىّ بن موسى مرّةً بعد مرّةٍ و شيئاً بعد شىءٍ فجمعها و أطلق لعلىّ بن محمّد بن قتيبة النّيسابورى روايته عن الرّضا** ؛ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد ابن عبدوس النّيسابورى العطّار بنيسابور فى شعبان فى سنة اثنين و خمسين و ثلاثمائة قال : حدّثنا أبوالحسن علىّ بن محمّد بن قتيبة النّيسابورىّ قال : **قال أبو محمّدٍ الفضل بن شاذان ، وحدّثنا الحاكم أبو محمّدٍ** جعفر بن نعيم بن شاذان عن عمّه أبى عبدالله محمّدبن‌شاذان قال : قال الفضل بن شاذان النّيسابورىّ : ان سأل سائلٌ فقال : أخبرنى هل يجوز أن يكلّف الحكيم عبده فعلاً من الأفاعيل لغير علّةٍ ولا معنىً ؟

( فساق العلل و هى كثيرة الى آخر الباب المذكور قائلاً بعده : )

حدّثنا عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابورىّ العطّار قال : حدّثنا علىّ ابن محمّد بن قتيبة النّيسابورىّ **قال : قلت للفضل بن شاذان** لمّا سمعت منه هذه العلل الّتى ذكرتها عن‌الاستنباط و الاستخراج وهى‌من نتائج العقل اوهى ممّاسمعته ورويته؟ فقال لى : ماكنت لأعلم مرادالله عزّ و جلّ بمافرض ، ولا مراد رسوله بما شرع و سنّ ولاعلل ذلك من ذات نفسى **بل سمعتها من مولاى أبى‌الحسن علىّ بن موسى‌الرّضا ـ عليه السّلام ـ المرّة بعد المرّة و الشّىء بعد الشّىء فجمعتها فقلت : فأحدّث بها عنك عن الرّضا ـ عليه السّلام ـ ؟ فقال : نعم** ، و حدّثنا الحاكم أبو محمّدٍ جعفر بن نعيم بن شاذان النّيسابورىّ عن عمّه أبى عبدالله محمّد بن شاذان عن الفضل بن شاذان أنّه‌قال : **سمعت** هذه‌العلل عن‌مولاى أبى‌الحسن علىّ بن موسى‌الرّضا ـ عليه‌السّلام ـ متفرّقةً فجمعتها و ألّفتها » .

و نقله الصدوق (ره) أيضاً فى كتاب علل الشّرايع تحت عنوان «علل الشّرائع و اصول الاسلام» نحوه (انظر باب۱۸۲ ؛ ص ۹۳ ـ ۱۰۱ من النّسخة المطبوعة بطهران سنة ۱۳۱۱ ه) .

**و نقله المجلسی (ره) بتمامه فی ثالث البحار فی باب علل الشّرائع و الاحکام مع بیانٍ للغاته و ایضاح لمشکلاته** و اشارةٍ الی موارد اختلاف العبارة فی الکتابین ؛ **حتّی أنّه (ره) اعترض علی الصدوق (ره) لاعتراضه علی الفضل** فی بعض تلک العلل. مثل قول الفضل فی الاستنجاء (ص ۱۰۱ ؛ س ۲٤) قال مصنّف هذا الکتاب : «غلط الفضل و ذلک لأنّ الاستنجاء به لیس بفرضٍ و انّما هو سنّة ؛ رجعنا الی کلام الفضل» و مثل قوله فی التّکبیر قال مصنّف هذا الکتاب (ص ... ، س ۲۸) : «قال مصنّف الکتاب : غلط الفضل انّ تکبیرة الافتتاح فریضة و انّما هی سنّة واجبة ؛ رجعنا الی کلام الفضل» **فقال بعد تمام الخبر ضمن بیانه المبسوط مانصّه (ص ۱۱٦ ؛ س ۲۵ - ۲۸) : «قوله : غلط الفضل ؛ أقول : بل اشتبه [ الامر ] علی الصّدوق** — رحمه‌الله — اذالظاهر أنّ تکبیرة الافتتاح فریضة لقوله تعالی : و ربّک فکبّر ؛ و لذا تبطل الصّلوة بترکها عمداً و سهواً ، علی أنّه یحتمل أن یکون مراده بالفرض الواجب کما مرّ ، **و العجب من الصّدوق مع ذکره** فی آخر الخبر أنّ هذه العلل کلّها مأخوذة عن الرّضا — علیه السّلام — و تصریحه فی سائر کتبه بأنّها مرویّة عنه (ع) کیف یجترىء علی الاعتراض علیها ؟ او لعلّه ظنّ أنّ الفضل أدخل بینها بعض کلامه فما لایوافق مذهبه یحمله علی أنّه من کلام الفضل و یعترض علیه ؛ و فیه أیضاً مالایخفی» .

## شیء ممّا یدلّ علی
## جلالة قدر الفضل و عظمة شأنه
## عند الشّیعة الامامیّة

یستفاد من تصفّح کتب علمائنا — رضوان الله علیهم — أنّ الفضل بن شاذان — تغمّده‌الله بغفرانه و غمره بفضله و احسانه و رحمته و رضوانه — عندهم بمکانٍ من الجلالة و مقامٍ من النّبالة و ذلک أنّهم یعتنون بأقواله و آثاره کمال الاعتناء، ویذکرون

کلماته ذکرهم کلمات الرّبّانیّین من العلماء الاعلام، و یعدّونه من أهل الحلّ و العقد و الرّدّ و القبول و النّقض و الابرام **فمن ثمّ ترى أنّ علماء الرّجال ینقلون فی کتبهم ما أثر عنه فی حقّ الرّواة** و یکتفون بقوله فی الرّدّ و القبول و الجرح و التّعدیل ، و کذا ترى أنّ علماء الحدیث یذکرون ما أثر عنه ممّا یرتبط بالمقام فی کتب الأحادیث **فاذا نظرنا الی الکافی نرى أنّ الکلینیّ (ره)** یذکر کثیراً کلماته، و ذکر جمیع تلک الموارد بعباراته المنقولة یفضی الی طولٍ لا یناسب المقام لکن یکفی فی اثبات هذه الدّعوى ما نقل عنه فی کتاب الطّلاق فی باب الفرق بین من طلّق علی غیر السّنّة و بین المطلّقة اذا خرجت و هی فی عدّتها أو أخرجها زوجها (ج ۳ مرآة العقول ؛ ص ۱۳) : « قال الفضل بن شاذان : أمّا قوله : انّ الله عزّ و جلّ لمّا جعل الطّلاق للعدّة لم یخبرنا أنّ من طلّق لغیر العدّة کان الطّلاق عنه ساقطاً (الی آخر کلامه الطّویل)» ونقل عنه فی کتاب المواریث کلماتٍ کثیرةً فی موارد عدیدة **منها قوله** فی باب میراث الاخوة و الأخوات مع الولد (ج ۳ مرآة العقول ؛ ص ۱٤۷ - ۱٤۸) : « قال الفضل : انّ الله انّما جعل (الی آخر کلامه الطّویل) » **و منها قوله :** فی باب الاخوة من الامّ مع الجدّ (ص ۱۵۰) : «وقال الفضل بن شاذان : انّ الجدّ بمنزلة الأخ یرث (الی آخر کلامه المفصّل) » **و منها قوله** فی باب میراث ذوی الأرحام (ص ۱۵۱ - ۱۵۲) « قال الفضل : ان ترک المیّت عمّین (الی آخر کلامه المبسوط) » **و منها قوله** فی باب مواریث القتلی و من یرث من الدّیة و من لا یرث (ص۱۵۵) : « الفضل بن شاذان قال: لو أنّ رجلاً ضرب ابنه غیر مسرفٍ فی ذلک یرید تأدیبه (الی آخر ما قال)» **و منها قوله** فی باب میراث الأبوین مع الزّوج و الزّوجة (ص ۱٤٦) : «قال الفضل بن شاذان فی هذه المسألة : و من الدّلیل علی أنّ للامّ الثّلث من جمیع المال أنّ جمیع من خالفنا لم یقولوا فی هذه الفریضة: للامّ السّدس و انّما قالوا (الی آخر ماقال) » الی غیر ذلک من نظائره فمن أراد استقصاءها فلیراجع الکافی .

**و سلک الصّدوق (ره) سبیل الکلینیّ فی ذلک فی کتبه** لکن لاحاجة الی الاشارة

الی مواردها بعد ذکره علل الفضل بن شاذان فی کتابیه العلل و العیون فانّ فی نقله ایّاها غنیً عن ذکر سائر الموارد، و سلک مسلکها الشّیخ الطّوسیّ (ره) فی کتبه المتنوّعة، وکذا سائر علمائنا ـ رضوان الله علیهم ـ فنقلوا أقواله فی کتب الرّجال و الحدیث و الفقه والاصول والتّفسیر والکلام و غیرها؛ وهذا واضح عند من کان من أهل الخبرة، فاذا کان الامر کذلک فخوض مثلی فی بیان ذلک لامورد له فالأولی الاکتفاء فی ذلک بقول فحول الشّیعة کالشّیخ والنّجاشیّ والعلّامة ونظائرهم من أنّه أشهر من أن نصفه وأعرف من أن نعرّفه.

قال العالم المتبحّر المتضلّع الجامع البارع أبو أحمد محمّد بن عبد النّبیّ بن عبد الصّانع المحدّث النّیسابوریّ الخراسانیّ المعروف بـ «میرزا محمّد الأخباریّ» ـ تغمّده الله برحمته و أفاض علی تربته شآبیب مغفرته ـ فی کتاب رجاله:

«الفضل بن شاذان بن الخلیل أبو محمّد الأزدیّ النّیسابوریّ فقیه متکلّم جلیل له عظم شأنٍ فی هذه الطّائفة و هو فی قدره أشهر من أن یوصف، **له مائة و ثمانون کتاباً منها کتاب الایضاح فی ابطال القول بالرّأی و الاجتهاد وقد ظفرت به و قرأته**، له فی الاحادیث مدائح و مذامّ کما فی نظرائه السّابقین علیه کزرارة، ترحّم علیه أبو محمّد علیه السّلام مرّتین أو ثلاثاً ولاءً، و قال: أغبط أهل خراسان بمکان الفضل بن شاذان وکونه بین أظهرهم، و أدرک زمان العسکریّ علیه السّلام وکاتبه، **روی عن جماعةٍ منهم** محمّد بن أبی عمیر و محمّد بن اسماعیل بن بزیع و اسماعیل بن سهل الدّهقان، **و روی عنه** علیّ بن محمّد بن قتیبة و أبو عبدالله محمّد بن شاذان و أبوالحسن محمّد بن اسماعیل النّیسابوریّ البندقیّ، نفاه الأمیر محمّد بن طاهر قاتل أحمد بن داود بن سعید من نیسابور و قد تخلّص الفضل من قتله بحیلةٍ ذکرها علماء الرّجال.

**أقول :** قبره بنيسابور مزارٌ معروفٌ قد زرناه مراراً».

## و قال أيضاً فى أوائل كتاب مصادر الانوار ضمن كلامٍ له

**(ص ٢٥ ـ ٢٦ من النّسخة المطبوعة) :**

« اجماع الاماميّة قديماً و حديثاً و ضرورة مذهب الأئمّة ـ عليهم السّلام ـ على عدم أصالة حجيّة الظنّ كما اعترف به استاد السّادة الفقهاء فى عصرنا السّيّد محمّد مهدىّ الطّباطبائىّ ـ أدام الله توفيقه ـ صاحب الدّرّة المنظومة مشافهةً، وصرّح به شيخ الطّائفة فى كتاب العدّة فى موضعين بل أكثر (الى أن قال) **و الفضل بن شاذان فى الايضاح** و غيرهم فى غيرها؛ و انّما الخلاف بين الطّائفة فى وجه حرمته أنّه عقلىّ أو سمعىّ (الى آخر ما قال) ».

**أقول : قد نقل هذا العالم أيضاً من ايضاح الفضل بن شاذان فى كتابه الكبير المعروف بـ « تسلية القلوب الحزينة الجارى مجرى الكشكول و السّفينة »**[1] و ذلك أنّى لم أر نسخة ذلك الكتاب الّا أنّ فى مكتبتى نسخةً تشتمل على جزئين من مختصره

١ ـ هذا الكتاب قد وصفه مؤلفه فى رجاله و نقله أيضاً صاحب روضات الجنات فى ترجمة مؤلفه بهذه العبارة « له ثمانون مصنفاً فى فنون عقلية و نقلية و شهودية أشهرها كتاب تسلية القلوب الحزينة الجارى مجرى الكشكول و السفينة ؛ عشر مجلدات تبلغ ثمانمائة ألف بيت ».

و عبارة آخر الجزئين الملخصين المشار اليهما الذين هما عندى هذه : « هذا آخر ما أردنا نقله من المجلد الثانى من كتاب تسلية القلوب الحزينة الجارى مجرى الكشكول والسفينة تأليف الشيخ العالم الكامل المحقق المدقق أبى أحمد ميرزا محمد بن عبدالنبى بن عبدالصانع النيشابورى الخراسانى المعروف بميرزا محمد الاخبارى و كان الكتاب بخطه (ره) مع تصحيحه و تنقيحه فأخذت منه ما كتبت مع تغيير يسير وتقديم و تأخير حسب ما اقتضاه الاختصار وأنا العبد محمد باقر الرضوى و قد فرغت من تحريره فى اثنى وعشرين من شهر شعبان المعظم فى سنة ١٣٠٨ ».

و قال ملخّصه بعد الحمد و الثّناء و الصّلوة و الدّعاء مانصّه :

« و بعد فانّه لمّا كان الكتاب المعروف بتسلية القلوب الحزينة الجارى مجرى الكشكول و السّفينة تأليف المحقّق المدقّق العلّامة رئيس المحدّثين و الأخباريّين أبى أحمد ميرزا محمّد بن عبد النّبىّ بن عبد الصّانع النّيشابورىّ الخراسانىّ فى اثبات مطالب الاخباريّين و الرّدّ على المجتهدين محتوياً على زواهر التّدقيقات اللّطيفة منطوياً على جواهر التّحقيقات الشّريفة بعبارات رائقة أبهى من أيّام الشّباب و اشارات فائقة أشهى من وصال الأحباب فأحببت أن أجمع بعض فوائدها و ألتقط نبذاً من فرائدها حتّى ان ساعدنى التّوفيق فيما سيأتى من الزّمان أكتب ما عليها و فيها من التّعصّب لمذهب الأخباريّين و التّجنّب عن طريقة المجتهدين » **ففى هذا المختصر الملخّص قد استدلّ بمطاوى كتاب الايضاح على مطالب فقال فى موضعٍ من أوائله** بعد الاستدلال على مطلوبه بنقل عبارةٍ من عدّة الاصول لشيخ الطّائفة **مانصّه :**

« **أقول :** هذا عين مذهب المحدّثين فلا معنى لزعمهم أنّ الشّيخ كان مجتهداً وقد ذكرنا فى كتابنا الكبير عبارات قدماء الأصحاب كالفضل بن شاذان و ابن قبة الرازىّ و الصّدوق و المفيد و علم الهدى و الشّيخ و ابن ادريس و المحقّق الطّوسىّ رحمهم الله بألفاظهم فى التّنصيص على نفى الاجتهاد من المذهب و عدم تجويز العمل بالظّنون الاجتهاديّة و ابتناء الاحكام عليها ».

**و قال فى موضعٍ آخر منه مانصّه :**

« و ذكر النّجاشىّ فى ترجمة اسماعيل بن علىّ بن اسحاق من الكتب المصنّفة فى ردّ الاجتهاد كتاب النّقض على عيسى بن أبان **أقول : و منها كتاب الايضاح للفضل بن شاذان النّيسابورىّ** و منها كتاب الرّدّ على ابن جنيدٍ فى اجتهاد الرّأى للشّيخ المفيد (الى آخر ماقال) ».

**ونقل أيضاً عن الايضاح** لكن بواسطة الاصول الاصيلة للمحدّث الكاشانىّ (ره) فقال مانصّه :

«و فى الاصل الاوّل منها: وصل – قال أبو محمّد الفضل بن شاذان النّيسابورىّ الّذى كان من أجلّ أصحابنا الفقهاء و كان ممّن روى عن أبى جعفر الثّانى (ع) وقيل: عن الرّضا (ع) أيضاً (الى ان قال) قال فى كتابه المسمّى بالايضاح فى القوم المتسمّى بالجماعة المنسوبين الى السّنّة: انّا وجدناهم (الى آخر ما فى الايضاح بطوله) و قال بعد قول الفضل وهو آخر مانقله المحدّث الكاشانى (ره) من الايضاح فى الاصول الاصيلة «و لو اقتصصنا كلّ مافيه الاحتجاج عليكم من الكتاب لكتبنا أضعاف ماكتبناه و فيما اقتصصنا مايكتفى به من يعقل»: «انتهى كلام الفضل و له الفضل».

**أقول:** نقل أيضاً عن الايضاح للفضل بن شاذان الشيخ علىّ (ره) فى رسالة له على مابيالى وهو ابن ذلك العالم المنقول كلامه أعنى ميرزا محمّداً الاخبارىّ (ره) الّا أنّه لمّا لم يكن معروفاً بين أهل العلم أعرضت عن الخوض فى طلب موارد نقله والاشارة اليها.

## قال المحدّث الكاشانىّ (ره) فى أوائل كتابه الأصول الأصيلة:

**(ص ۵ من النسخة المطبوعة بتحقيقنا):**

«وصل – قال أبو محمّد الفضل بن شاذان النّيسابورىّ الّذى كان من قدماء أصحابنا الفقهاء و كان ممّن روى عن أبى جعفر الثّانى (ع) وقيل: عن الرّضا عليه السلام أيضاً و كان ثقة جليلاً فقيهاً متكلّماً له عظيم شأنٍ فى هذه الطّائفة، قيل: انّه صنّف مائةً و ثمانين كتاباً و ترحّم عليه أبو محمّد عليه السّلام مرّتين؛ و روى: ثلاثاً؛ ولاءً، و روى الكشّىّ عن الملقّب بتوزا من أهل البوزجان من نيسابور أنّ أبا محمّد الفضل ابن شاذان كان وجّهه الى العراق فذكر أنّه دخل على أبى محمّدٍ عليه السّلام فلمّا أراد أن يخرج سقط عنه كتاب و كان من تصنيف الفضل فتناوله أبو محمّد (ع) و نظر فيه فترحّم عليه و ذكر أنّه قال: أغبط أهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان وكونه بين أظهرهم.

## قال فی کتابه المسمّی بالایضاح فی القوم المتّسمین بالجماعة المنسوبین الی السّنّة : انّا وجدناهم

فساق قسمةً معظمةً من عبارة الایضاح (انظر ص ٥ ـ ١٤).

**و الی ذلک یشیر فی أواخر الاصل الثّامن بقوله (انظر ص ١٤٢-١٤٣) :**

« اعلم أنّ انحصار طریق العلم بنظریّات الدّین فی الرّوایة عنهم علیهم السّلام و عدم جواز التّمسّک فی العقائد التی یجوز الخطأ فیها عادةً بالمقدّمات العقلیّة و فی الأعمال بالاستنباطات الظّنّیّة من کتاب الله اومن سنّة رسول الله (ص) او من الاستصحاب او من البراءة الاصلیّة او من القیاس اومن اجماع المجتهدین و أشباهها کان من شعار متقدّمی أصحابنا أصحاب الائمّة علیهم السّلام حتّی صنّفوا فی ذلک کتباً ؛ ومن الکتب المصنّفة فی ذلک کتاب النّقض علی عیسی بن أبان فی الاجتهاد ، ذکره النّجاشیّ فی ترجمة اسماعیل بن علیّ بن اسحاق .

**أقول : و منها کتاب الایضاح للفضل بن شاذان النّیسابوریّ وقد ذکرنا فصلاً منه فی الاصل الأوّل من هذا الکتاب » .**

## و قال (ره) أیضاً فی کتابه سفینة النّجاة مانصّه :

(انظر ص ١٠٢ ـ ١١١ من النّسخة المطبوعة بطهران سنة ١٣٧٩ ﻫ)

«الفصل العاشر ـ فی نقل کلام بعض القدماء ـ قد علمت أنّ انحصار معرفة العلوم الشّرعیّة أصولیّةً کانت أو فروعیّةً فی الرّوایة عن أهل البیت ـ علیهم السّلام ـ وعدم جواز التّمسّک فی شیءٍ منها الی المقدّمات الجدلیّة والاستنباطات الظّنّیّة کان من شعار متقدّمی أصحابنا أصحاب الأئمّة صلوات الله علیهم .

فاعلم أنّهم صنّفوا فی ذلک کتباً و رسائل ؛ فمن الکتب المصنّفة فی ذلک کتاب

النّقض على عيسى بن أبان في الاجتهاد ، ذكره النّجاشيّ في ترجمة اسماعيل بن عليّ بن اسحاق ، **ومنها كتاب الايضاح للفضل بن شاذان النّيسابوريّ وكان من أجلّة أصحابنا الفقهاء** وقد روى عن أبي جعفر الثّاني -عليه السّلام- وقيل : عن الرّضا -عليه السّلام- أيضاً وقد صنّف مائة و ثمانين كتاباً ، و ترحّم عليه أبو محمّد مرّتين أو ثلاثاً ولاءً ؛ وقال بعد أن رأى تصنيفه ونظرفيه و ترحّم عليه : أغبط أهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان **قال في كتابه المذكور** في القوم المتّسمين بالجماعة المنسوبين الى السّنّة : انّا وجدناهم (فساق كلامه الى قوله : بالعداوة و البغضاء على الحقّ من أحكام الكتاب بالعبث والالحاد) الى آخر ما قاله من هذا القبيل مع مافيه من التّطويل سيّما فيما طعن به في خبر معاذ ، واقتصرنا على ذلك فانّ القطرة تدلّ على الغدير و الجفنة تهدى الى البيدر الكبير .

و لغيره - رضي الله عنه - أيضاً كلماتٌ في ذلك لا تحضر نى الآن و فيما ذكرنا كفايةٌ لطالب الحقّ و اليقين و بلاغٌ لقوم عابدين » .

قال المحدّث النّوريّ - قدّس الله تربته - في أوائل كتاب الفيض القدسيّ بعد الخوض فيما للمجلسي - أعلى الله درجته - من الكتب والمؤلّفات ولا سيّما البحث عن بحار الأنوار مانصّه : « **وقد عثر على كتبٍ كثيرةٍ لم ينقل عنها في البحار بل ذكرها في المقدّمات و وجدت كتبٌ أخرى لم تكن عنده و لم يمهله الأجل** لتأليف المستدرك ولا بأس بالاشارة الى أسامي تلك الكتب الّتي أغلبها موجودةٌ فلعلّ الله يوفّق أحداً للاقدام في هذا الأمر المهمّ الّذي فيه احياءٌ لآثار الأئمّة الطّاهرين -عليهم السّلام- فيطّلع عليها و يسهل له جمعها ، ولولا اشتغالي بمستدرك الوسائل لكنت أرجو أن أكون من فرسان هذا الميدان و لكن لا أرى الأجل يمهلني و الدّهر يساعدني ؛ و لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمراً ، و قد ذكر بعض تلاميذه في كتابٍ كتبه اليه جملةً من هذه الكتب و هو موجودٌ في آخر اجازات البحار الّا أنّه ذكر كتباً كثيرةً من الفقه و الكلام **فأخذ في ذكر أسامي تلك الكتب الى أن قال :**

«يا ـ كتاب الايضاح للشّيخ الجليل فضل بن شاذان» .

**أقول : قد نقل المحدّث النّورىّ (ره) فى كتبه كثيراً من ذلك الكتاب ؛ فذكر منه طرفاً من الاحاديث فى مستدرك الوسائل** فانّ الشّيخ الحرّ العاملىّ (ره) لم يظفر بكتاب الايضاح حتّى ينقل أخباره فى وسائل الشّيعة فاستدركها المحدّث المذكور فى مستدركه (انظر كتاب الفرائض ؛ باب ميراث الاخوة والأخوات ، و باب نوادر مايتعلّق بأبواب ميراث الاخوة و الأجداد ج ٣ ؛ ص ١٦٣ ، و كتاب النّكاح باب نوادر مايتعلّق بأبواب المتعة ص ٥٩٤ ـ ٥٩٣) (و ان أردت مواضع ذكرها فى الكتاب الحاضر فانظر ص ٣٣١ و ٣٣٥ و ص ٤٣٣ ـ ٤٤٧) **و أخباراً كثيرةً فى فصل الخطاب** يفضى ذكر مواردها الى طولٍ يملّ القارئين فان أردت مواضعها فانظر الكتاب الحاضر (ص ٢٠٩ ـ ٢١١ ، و ٢٢٦ ـ ٢٢٨ و ٢٤٦ ، ٣١٥ ، و ٤٢٦) و ذلك أنّا أشرنا فى تلك الصّفحات الى جميع موارد نقله فى فصل الخطاب ، **و نقل فى دار السّلام** حكاية ضيافة حاتمٍ للوافدين على قبره برؤيا ابنه عدىّ بن حاتم (انظر ص ٦٢ من المجلّد الأوّل من الطّبعة الاولى ، وهى فى الكتاب الحاضر فى ص ٤١٣ ـ ٤٠٨) .

## قال المحدّث القمى (ره) فى سفينة البحار فى باب الفاء بعده الضاد

**(ج ٢ ؛ ص ٣٦٨ ـ ٣٦٩)**

« العلل الّتى رواها الفضل بن شاذان (معانى الاخبار ، ج ٢٣ ، ص ١٠٨) كتاب الفصول للسّيّد المرتضى حكى عن الشّيخ المفيد (ره) أنّه قال : سئل أبومحمّدٍ الفضل ابن شاذان النّيشابورىّ (ره) فقيل له : ما الدّليل على امامة أميرالمؤمنين علىّ بن أبى ـ طالبٍ ـ عليه السّلام ـ ؟ فقال : الدّليل على ذلك من كتاب الله عزّ و جلّ ، و من سنّة نبيّه ، و من اجماع المسلمين ، فأمّا كتاب الله تعالى فقوله عزّ و جلّ : يا أيّها الّذين

آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و اولى الأمر منكم ، فدعانا سبحانه الى طاعة اولى الأمر كما دعانا الى طاعة نفسه و طاعة رسوله فاحتجنا الى معرفة اولى الامر كما وجبت علينا معرفة الله تعالى و معرفة الرّسول عليه و آله السّلام ، فنظرنا الى أقاويل الامّة ؛ فوجدناهم قد اختلفوا فى اولى الأمر و أجمعوا فى الآية على ما يوجب كونها فى علىّ بن أبى طالب – عليه السّلام – فقال بعضهم : أولى الأمر هم أمراء السّرايا ، وقال بعضهم : هم العلماء ، و قال بعضهم : هم القوامّ على النّاس و الآمرون بالمعروف و النّاهون عن المنكر ، و قال بعضهم : هم أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب – عليه السّلام – و الائمّة من ذرّيّته عليهم السّلام ؛ فسألنا الفرقة الاولى فقلنا لهم : أليس علىّ بن أبى طالب (ع) من أمراء السّرايا ؟ (الى آخر ما أفاد – رحمة الله عليه و رضوانه (د كه ١٧٨) ، مايدلّ على ذمّه و مايدلّ على مدحه زعه ٢٢١ كتاب القائم للفضل بن شاذان يروى عنه صاحب المحتضر زقمه ٤٢٤ جملة من روايات هذا الكتاب يج لج ١٩٩ .

## و له أيضاً كتاب الايضاح و قد نقلنا منه روايةً فى أوس

ذكر ما يعلم منه أنّ ابنه أبا القاسم العبّاس بن الفضل شاذان كان من العلماء و المقرئين والعارفين بقراءة الائمّة – عليهم السّلام – ، يب كج ٩٨و٩٦ عرض البوشنجانىّ قرية من قرى هراة ، كتاب يوم و ليلة الفضل بن شاذان رحمه الله على العسكرىّ – عليه السّلام – و قوله (ع) : هذا صحيحٌ ينبغى أن يعمل به قال بورق : فقلت له (ع) : الفضل بن شاذان شديد العلّة و يقولون : انّه من دعوتك بموجدتك عليه لما ذكروا عنه انّه قال : وصىّ ابراهيم خيرٌ من وصىّ محمّدٍ – صلّى الله عليه و آله و لم يقل جعلت فداك هكذا ؛ كذبوا عليه ، فقال : نعم ، كذبوا عليه ، رحم الله الفضل ، رحم الله الفضل ، قال بورق : فرجعت فوجدت الفضل قد مات فى الايّام الّتى قال أبو محمّدٍ : رحم الله الفضل ؛ يب لز ١٦٩ .

**أقول :** الفضل بن شاذان بن الخليل أبو محمّد الأزدىّ النّيسابورىّ كان ثقةً

جليل القدر فقيهاً متكلّماً له عظم شأنٍ فی هذه الطّائفة ؛ قيل : انّه صنّف مائة وثمانين كتاباً ؛ روى عن أبی جعفر الثّانی و قيل : عن الرّضا أيضاً عليهما السّلام، وكان أبوه من أصحاب يونس (ره) و يعدّ من أصحاب الجواد عليه السّلام ، توفّی الفضل فی أيّام أبی محمّدٍ العسكریّ ؛ و قبره بنيشابور قرب فرسخٍ خارج البلد مشهورٌ و قد زرته قال العلّامة : و ترحّم عليه أبو محمّد ـ عليه السّلام ـ مرّتين وروى ثلاثاً ولاءً و نقل الكشّیّ عن الأئمّة ـ عليهم السّلام ـ مدحه ثمّ ذكر ماينا فيه و قد أجبنا عنه فی كتابنا الكبير ، و هذا الشّيخ أجلّ من أن يغمز عليه فانّه رئيس طائفتنا رضی الله عنه (انتهی) » .

**أقول :** يشير بماذكره فی أوس الی مانقله هناك بهذه العبارة ( ج ١ ؛ ص ٥٢ـ٥٣)

«أوس ب ؛ أوس بن الحدثان النّضریّ هو الّذی شهد مع المرأتين بأنّ رسول الله (ص) قال : لا أورّث ؛ فمنعوا فاطمة (ع) ميراثها من أبيها و سز ٦٩٤ و ح يا ٩٨ **أقول :** قال الفضل بن شاذان فی كتاب الايضاح (الی آخر ماقال ؛ فان شئت عبارته فانظر ص ٢٥٦ من الكتاب الحاضر) .

**قد ذكر أيضاً المحدّث القمیّ (ره) ترجمته مبسوطة فی كتابه «تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب» (انظر ص ٢٦٧ ـ ٢٦٩) وذكرها أيضاً فی كتابه منتهی الآمال فی ترجمة الامام الجواد (ع) ضمن ذكره عدّة من أعاظم أصحابه فی الفصل السابع من الفصول المتعلّقة بترجمة الامام المشار اليه (انظر ص ٣٠١ ـ ٣٠٢ من النسخة المطبوعة فی المطبعة الاسلامية سنة ١٣٦٨ ه) .**

قال ثقة الاسلام الشّيخ آقا بزرگ الطّهرانیّ ـ طاب ثراه ـ

فی كتاب الذّريعة الی تصانيف الشّيعة

**(ج ٢ ؛ ص ٤٩٠ ـ ٤٩١) :**

«الايضاح فی الرّدّ علی سائر الفرق للشّيخ أبی محمّدٍ الفضل بن شاذان بن الخليل

النّيسابوريّ صاحب الامام الرّضا ـ عليه السّلام ـ و المتوفّى سنة ٢٦٠ مؤلّف اثبات الرّجعة و غيره من التّصانيف الّتى ذكرها النّجاشيّ ؛ أوّله : الحمد لله الّذى خلق السّماوات و الأرض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذين كفروا بربّهم يعدلون . . . أمّا بعد فانّا نظرنا فيما اختلف فيه أهل الملّة من أهل القبلة من أمر دينهم حتّى كفّر بعضهم بعضاً و برىء بعضهم من بعضٍ وكلّهم ينتحل الحقّ و يدّعيه فوجدناهم فى ذلك صنفين لاغير فأحدهما المتّسمون بالجماعة المنتسبون الى السّنّة وهم فى ذلك مختلفون فى أهوائهم قد أجمعوا على خلاف الصّنف الآخر و هم الشّيعة .

ثمّ ذكر أقاويل الفرق أصولاً و فروعاً و دحضها عن آخرها .

رأيت منه نسخاً عديدةً فى مكتبات العراق ؛ منها نسخةٌ بخطّ السّيّد محمّد مهدى بن مير محمّد سعيد الطّباطبائيّ الخراسكانيّ ؛ فرغ من كتابتها سنة ١١١٨ ، و عليها تملّك السّيّد محمّد الجواد بن محمّد بن زين الدّين الحسينيّ السّجاعى سنة ١٢٢٩ و هو المعروف بالسّيّد جواد (سياه پوش) ابن السّيّد محمّد زينى صاحب الدّيوان الآتى .

وذكر فى تذكرة النّوادر وجوده فى خزانة اياصوفية و بانكى فور و اسكورپال والخديويّة و نقل عنه شيخنا العلّامة النّورى فى دار السّلام حكاية ضيافة حاتمٍ للوافدين على قبره برؤيا ابنه عدىّ بن حاتم » .

**أقول :** قوله ( ره ) : و ذكر فى تذكرة النّوادر وجوده فى خزانة اياصوفية و بانكى فور و اسكورپال والخديويّة» اشتباه فانّ الايضاح المذكور فى المكاتب المشار اليها ليس كتاب الايضاح للفضل بن شاذان بل كتاب آخر فى النّحو يسمّى بالايضاح فلابدّ من نقل العبارة حتّى يتبيّن حقيقة الحال فنقول :

قال فى تذكرة النّوادر تحت عنوان « علم النّحو»

**(انظر ص ١٣٦ ـ ١٣٧ من النّسخة المطبوعة فى مطبعة دائرة المعارف العثمانيّة سنة ١٣٥٠ ه ؛ تحت رقم ١٧٨) :**

« كتاب الايضاح للشّيخ الامام أبى علىٍّ الحسن بن أحمد الفارسىّ الفسوىّ

المتوفّى سنة ٣٧٧ ، قال ابن خلّكان : كان امام وقته فى علم النّحو ؛ **مزيّة الكتاب** قال ابن خلّكان : قال عضدالدّولة : انا غلام أبى علىّ الفسوىّ فى النّحو و صنّف له كتاب الايضاح و التّكملة فى النّحو و قصّته مشهورة وقال صاحب كشف الظّنون : وهو كتاب متوسّط مشتمل على مائة و ستّة و ستّين باباً منها الى مائة وستّ و ستّين نحوٌ و الباقى تصريف ، و له شرح أبيات الايضاح ذكره ابن النديم .

عدّة نسخ منه فى خزائن الاستانة أقدمها كتابةً نسخة مسجد بايزيد كتبت فى سنة ٥٠٥ ، و نسخة اُخرى فى خزانة ايا صوفية تحت رقم ٤٤٥١ ، نسختان منه فى الخزانة المصريّة ؛ الاولى مكتوبة فى سنة ٥٦٦ بخطّ مغربىّ ، و الاخرى مكتوبة فى سنة ٥٨١ بخطّ الشّيخ أحمد بن شجاع ، نسخة منه فى مكتبة اسكوريال تحت رقم ٤٢ كتبت فى سنة ٦٠٥ ، نسخة اُخرى فى المكتبة المذكورة تحت رقم ١٩٤ ، نسخة اُخرى فى خزانة بانكى فور تحت رقم ١٥٢٢ كتبت فى سنة ٥٩٩ ».

فاتّضح أنّ الايضاح المذكور فى تذكرة النّوادر ليس الايضاح المعنون فى الذّريعة **و العجب من هذا الشّيخ الجليل النّاقد البصير** كيف خفى عليه هذا الامر الواضح؟ و أظنّ أنّ منشأ الاشتباه أنّ صاحب الذّريعة — قدّس الله روحه — لم ير عبارة تذكرة النّوادر بل رآها بعض من لم يكن من أهل الفنّ حتّى يستفيد من العبارة معناها كما هو حقّه فتوهّم من اشتراك الاسم بين الكتابين اتّحادهما فى المصداق فأخبر صاحب الذّريعة بالمشافهة او بالكتابة أنّ مؤلّف تذكرة النّوادر صرّح فيها بأنّ الايضاح موجود فى تلك المكاتب فاعتمد على قوله لزعمه أنّ المخبر قد حقّق الأمر و الحال أنّه غافلٌ عنه جاهلٌ به فوقع فيما وقع من الاشتباه .

## تحقيق

### فى أنّ «شاذان» هل هو لقب الخليل او اسم ابنه ؟

**قال الفاضل المامغانىّ ـ طيّب الله مضجعه ـ فى حاشية تنقيح المقال فى ترجمة**

شاذان بن الخلیل النّیشابوریّ بعد نقل هذه العبارة من رجال الشّیخ الطّوسیّ (ره) عند ذکره أصحاب الجواد ـ علیه السّلام ـ : « شاذان بن الخلیل والد الفضل بن شاذان النّیشابوریّ» **مانصّه (ج ۲ ؛ ص ۸۰)** :

« یظهر من خبرٍ یأتی فی ترجمة یونس بن عبدالرّحمن ان شاءالله تعالی أنّ اسم ـ شاذان والد الفضل خلیلٌ لا أنّ جدّه خلیل » .

## وقال (ره) فی ذلك الکتاب فی ترجمة الفضل بن شاذان مانصّه :

« لا یخفی علیك أنّ المعروف بین الأصحاب أنّ الفضل ابن شاذان ، و شاذان ابن الخلیل حیث یثبتون کلمة الابن بین شاذان و بین الخلیل ؛ و فی باب العبادة من الکافی : أحمد بن محمّد بن عیسی عن شاذان بن الخلیل الی آخره ولکن ربّما ادّعی بعضهم کون الخلیل والدالفضل وکون شاذان لقبه ، و یساعد علیه قول الکشّیّ فی ترجمة یونس بن عبدالرّحمن : جعفر بن معروف حدّثنی سهل بن بحر قال : سمعت الفضل بن شاذان قال : حدّثنی أبی الخلیل الملقّب بشاذان قال : حدّثنی أحمد بن أبی خالد ظئیر أبی جعفر الثّانی (ع) قال : کنت مریضاً ؛ الحدیث ، فانّه نصّ فیما قاله البعض ، فتدبّر » .

## أقول : یرید بقوله « بعضهم » المولی عنایة الله القهبائیّ (ره)

فانّه صرّح فی موارد کثیرة من کتابه مجمع الرّجال بأنّ شاذان لفظ أعجمیّ لقب لاحمد والخلیل ابنی نعیم النّیسابوریّ **فقال فی ترجمة شاذان بن الخلیل** والدالفضل بن شاذان النیشابوریّ مانصّه :

« لا یخفی علیك أنّ شادان بالدّال المهملة لفظ أعجمیّ حیث انّه لقب لأحمد و الخلیل ابنی نعیم النیسابوریّ و اللّقب یکون من الاحوال و الصّفات و علی ما ذکرنا یصیر صفةً و أمثاله کثیرة مثل فرحان وخندان وگریان وسوزان و بریان و افتان وخیزان

و بالمعجمة لا يوجد لها معنىً حتى يكون بالنّظر اليه لقباً فقول العلّامة ـ رحمه الله ـ فى الخلاصة : انّه بالذّال المعجمة ؛ لا أصل له كما لا يخفى ».

## و قال (ره) أيضاً فى تلك التّرجمة مانصّه :

« تقدّم فى ترجمة أحمد بن أبى خالد ظئير أبى جعفر الثّانى (ع) و سيجىء فى ترجمة يونس بن عبدالرّحمن كليهما من رجال الكشّىّ التّصريح فى طريق الحديث بأنّ شاذان لقب الخليل والد الفضل لا أنّه اسم رجل آخر بينهما نسبة بالابوّة و البنّوة ، **وكذا يفهم ماذكرنا** من ترجمة حيدر بن شعيب الطّالقانى من (لم) وقد تقدّم ومن مواضع كثيرة من (كش) خصوصاً فى ترجمة الشّاذانىّ محمّد بن أحمد بن شاذان ، **و هذا أحمد ملقّب بشاذان أيضاً فهو و الخليل والد الفضل الملقّب به هما ابنا نعيم النّيسابورىّ** فليراجع اليها ليحصل الاذعان بالحرىّ به فظهر أنّ هذه أى كلمة **ابن** المرتسمة من قلم الشّيخ ـ قدّس سرّه ـ بين الخليل و بين شاذان اشتباه منه هنا ، وكذا فى ترجمة الفضل بن شاذان من كتاب اختيار الرّجال من الكشّىّ المشهور به لانتخابه ايّاه منه مرّتين كما لا يخفى ، و تبع الشّيخ غيره مثل النّجاشىّ و غيره الى اليوم فى هذا الاشتباه و الغلط ، و الحقّ أولى بالاستماع ثمّ الاتّباع ».

**أقول :** ذكره لفظة « فرحان » فى عداد الكلمات الفارسيّة اشتباه منه (ره) فانّها عربيّة كما لا يخفى .

## و قال (ره) أيضاً فى ترجمة الفضل بالنّسبة الى كلمة «ابن» الواقعة بين شاذان و الخليل مانصّه :

« قد بيّنا مراراً أنّ لفظة « ابن » هنا زائدة وكأنّها وقعت من قلم الشّيخ الطّوسىّ ـ قدّس سرّه ـ اوّلا و تبعه غيره فانّ شاذان لقب الخليل والد الفضل وكذا لقب أخيه أحمد وهما ابنا نعيم النّيسابورىّ و لذا صحّ لأبى عبدالله محمّد بن أحمد : الشّاذانىّ ، و

و يقال للفضل : ابن شاذان ، و تمام بيانه عند أوّل هذا الباب ، و فى شاذان ، و فى الخليل » .

**أقول :** من أراد سائر موارد تحقيقه بالنّسبة الى هذا الأمر فليراجع مجمع الرّجال فانّ لمؤلّفه اصراراً على اثبات هذا المدّعى ولا تسع المقدّمة نقل جميع ماذكره .

قال النّاقد البصير المعاصر الحاجّ الشّيخ محمّدتقىّ التّسترىّ ـ أطال الله بقاءه ـ فى قاموس الرّجال فى ترجمة شاذان بن الخليل بعد نقل ماذكره المامغانىّ (ره) هناك ونقلناه هنامن أنّه يظهرمن خبرٍ يأتى فى ترجمة يونس بن عبدالرّحمن انّ اسم شاذان والد الفضل خليل » **مانصّه (ج ٥ ؛ ص ٥٢) :**

« **قلت :** الأصل فى قوله هذا القهبائىّ و الخبر الّذى قال رواه الكشّىّ فى يونس و فى أحمد بن خالد و الخبر هكذا : جعفر بن معروف عن سهل بن بحر عن الفضل قال : حدّثنى أبى الخليل الملقّب بشاذان ؛ الّا أنّه من تصحيف النّسخة لكثرته فى الكشّىّ و الأصل : أبى الجليل ؛ بالجيم ، فجعل النّجاشىّ أيضاً فى ابنه أباه خليلاً ، و فى الكشّىّ أيضاً فى ابنه خبران دالّان على كون أبيه مسمّىً بالخليل ؛ الأوّل : عن محمّد بن اسماعيل أنّ الفضل بن شاذان بن الخليل نفاه عبدالله بن طاهر ، و الثّانى : و الفضل بن شاذان (ره) كان يروى عن جماعة (الى أن قال) و عن أبيه شاذان بن الخليل ، و ورد : شاذان بن الخليل ؛ فى مضمضة الكافى و مسح رأسه ، و صفة غسله ، و عبادة كتاب ايمانه ، و فى أحكام جناية التّهذيب ، و صفة وضوئه مرّتين .

**و من الغريب** أنّ القهبائىّ حكم بخطأ جخ و جش لذاك الخبر الواحد المحرّف ، هب أنّه لم يقف على الأخبار السّبعة الّتى أشرنا اليها من الكافى و التّهذيب لكنّه وقف على خبرى كش ذينك ؛ فلم رجّح واحداً على اثنين . . !؟» .

## و قال أيضاً هذا العالم فى كتابه المذكور فى ترجمة الفضل بن شاذان بعد نقل ملخّص ماذكره المامغانىّ (ره) بالنّسبة الى هذا المطلب وقد نقلناه آنفاً فى صدر المبحث مانصّه :

«**قلت :** قد عرفت فى عنوان شاذان أنّ المدّعى القهبائىّ استناداً الى ذاك الخبر و قلنا ثمّة : انّ قوله فى خبر يونس : حدّثنى أبى الجليل ؛ بالجيم لا الخليل بالخاء ، فالفضل يعبّر عن أبيه بالتّعظيم فتارةً يقول : شيخى ، و اُخرى : أبى الجليل ، وكيف يكون شكّ فى كونه : ابن شاذان بن الخليل ، و قد عبّر جخ فى أبيه ، و جش هنا فى عنوانه ، وكش هنا فى كلامه و خبره : بشادان بن الخليل ؛ و قد ورد شاذان بن الخليل أيضاً فى مضمضة الكافى و مسح رأسه و صفة غسله و أبواب أخر تقدّمت فى أبيه».

**أقول :** هذاتحقيقٌ أنيق وكلامٌ متين و توجيهٌ وجيهٌ جزى‌الله قائله خيرالجزاء .

## قبر الفضل بن شاذان و مدفنه

ممّا يكشف عن عظمة الفضل بن شاذان عندالشّيعة حفظهم قبره الى الآن وذلك أنّ قبره مزار معروف بنيسابور تزوره‌الشيعة و يشدّون اليه‌الرّحال و يتبرّكون به فلنذكر شيئاً ممّا يدلّ على ذلك .

## قال المرحوم صنيع الدّولة محمّد حسنخان فى مطلع الشّمس :

**(ج ۳ ؛ ص ۱۰۶ و ۱۰۷)**

«**امّا مقبرهٔ فضل‌بن‌شاذان** طاب ثراه که در طرف شرقی بقعهٔ امامزاده محروق علیه‌السّلام بمسافتی واقع‌است عبارت‌است‌از بقعه وصحنی که دیوار کوتاهی‌دارد، بنای بقعه مثمنّ مستطیل و استطالهٔ آن ازمشرق بمغرب‌است ، عرض بقعه هفت‌قدم وطول هشت قدم می‌باشد وگنبدی آجری دارد که تقریباً دوازده ذرع و نیم ارتفاع آنست،

دورهٔ گنبد را کاشی کرده بوده‌اند ولی ریخته است و کمی از آن باقی‌مانده ، صورت قبر یک ذرع بلند است و دو ذرع و کسری طول دارد ، و دورش کاشی ملوّن است ، سنگی بر روی قبر نصب شده و عبارت ذیل را بر آن نصب کرده‌اند :

**هذاضریح** النّحریر المتعال و النّبیل المفضال ذی العزّ والاجلال شمس ذوی البسائط و الافضال ، المؤسّس الممهّد لعلم الکلام ، القائم بالقسط لاقامة البراهین لاهتداء الانام ؛ الرّاوی عن الامامین أبی الحسن علیّ بن موسی و أبی جعفر الثّانی علیهما السّلام ، زبدة الرّواة و نخبة الهداة و قدوة الاجلّاء المتکلّمین و اُسوة الفقهاء المتقدّمین ، الشّیخ العلیم الجلیل **الفضل بن شاذان بن الخلیل** طاب[1] الله ثراه ، قد وصل بلقاء ربّه فی سنة ۲۶۰ (دویست و شصت)[2].

**در دورهٔ همین صفحه حاشیه‌ای دارد و بر آن نوشته است :**

قد ترحّم علیه أبو محمّد الحسن العسکریّ علیه السّلام فقال : رحم الله الفضل ؛ ثلاثة ولاءً وقال أیضاً (ع) : أغبط أهل خراسان بمکان الفضل . و قال محمّد بن ابراهیم الورّاق : خرجت الی الحجّ فدخلت الی مولای أبی محمّد الحسن العسکریّ (ع) و أریته کتاب الفضل بن شاذان فنظر فیه و تصفّحه ورقةً ورقةً وقال علیه السّلام : هذا صحیح ینبغی أن یعمل به ؛ رحم الله الفضل ؛ کتبه فی سنة ۱۲۶۱ (هزار و دویست و شصت و یک) .

زمین صحن همه قبور است ، حوض آب انباری در سمت غربی صحن تازه ساخته‌اند کتیبه‌ای در دور داخلهٔ گنبد خواسته‌اند رسم نمایند ناقص و ناتمام مانده‌است .

---

۱ - قال الزبیدی فی شرح قول الفیروزابادی : «طابه» مانصه : «أی الثوب ثلاثیاً = طیبه عن ابن الاعرابی کذا فی المحکم قال : فکأنها تفاحة مطیوبة جاءت علی الاصل کمخیوط و هذا مطرد أی فعلی هذا لا اعتداد بمن أنکره» .

۲ - نگارنده گوید : سنگ قبر اکنون نیز بصورت مذکور در فوق باقی ، و نام راقم نیز دراینجا هست باین ترتیب : «راقمه الاثم الجانی محمد مقیم المازندرانی» .

مقبرهٔ فضل‌بن‌شاذان در زمین نیشابورقدیم واقع و مقبرهٔ شیخ عطّار علیه‌الرّحمة چنانکه ذکر شد در شهر شادیاخ بوده (تاآنکه‌گفته) و شهر شادیاخ مبذر پنجاه خروار بذراست، و شهر نیشابور قدیم که فضل‌بن‌شاذان درآن مدفون‌است جای هشتاد خروار بذر است».

قال المحدّث القمّیّ (ره) فی سفینة البحار ضمن ترجمة الفضل بن شاذان (ج۲ ص ۳۶۹):

«توفّی الفضل فی أیّام أبی محمّدٍ العسکریّ (ع) وقبره بنیشابور قرب فرسخٍ خارج البلد مشهورٌ و قد زرته».

وقال فی منتهی الامال ضمن ذکره أعاظم أصحاب الامام الجواد (ع) فی أواخر ترجمة الفضل بن شاذان مانصّه (انظر الفصل السابع):

«و بالجمله جلالت فضل بن شاذان اکثر است از آنکه ذکرشود، در ایّام امام حسن عسکری علیه‌السّلام وفات کرد، و قبرش در زمین نیشابور قدیم که خارج از بلد این زمان است بفاصلهٔ یک فرسخ تقریباً بابقعه وصحنی مزار و مشهور است و برروی سنگ قبر او نوشته:

**هذا ضریح النّحریر المتعال** (الی ان قال) الرّاوی عن‌الامامین أبی‌الحسن علیّ ابن موسی و أبی جعفر الثّانی علیهما السّلام زبدة الرّواة و نخبة الهداة و قدوة الاجلّاء المتکلّمین و أسوة الفقهاء المتقدّمین الشّیخ العلیم الجلیل **الفضل بن شاذان بن الخلیل** طاب‌الله ثراه، قد وصل بلقاء ربّه فی سنة ۲۶۰.

**و در دور سنگ قبر نوشته:**

قد ترحّم علیه أبو محمّدٍ الحسن العسکریّ علیه‌السّلام فقال: رحم‌الله الفضل؛

ثلاثةً ولاءً ، و قال علیه‌السّلام أیضاً : أغبط أهل خراسان بمکان الفضل ، وقال محمّد ابن ابراهیم الورّاق : خرجت الی الحجّ فدخلت الی مولای أبی محمّد العسکریّ (ع) و أریته کتاب الفضل بن شاذان فنظرفیه وتصفّحه ورقةً ورقةً وقال (ع) : هذاصحیحٌ ینبغی ان یعمل به ، رحم‌الله الفضل ؛ کتبه فی سنة ۱۲۶۱».

و ذکر المحدّث المذکور (ره) أیضاً فی کتاب تحفة الاحباب فی آخر ترجمة الفضل بن شاذان (ره) تلک العبارة المنقولة عن منتهی الآمال بعینها .

**قال العالم‌الفاضل الحاجّ محمّد هاشم‌الخراسانیّ (ره) فی منتخب التواریخ** ضمن ذکره قبورالمشاهیر من الصّحابة والرّواة المدفونة فی‌البلاد القریبة من‌المشهدالرّضویّ مانصّه (ص ۷۱۰ من طبعة المطبعة الاسلامیّة بطهران) :

« سوم ـ فضل بن شاذان بن الخلیل النّیشابوریّ ثقةٌ جلیلٌ متکلّم له عظم شأنٍ فی هذه الطّائفة ، و صدوهشتاد کتاب تصنیف کرده **(الی ان قال)** در رجال است که فضل بن شاذان در بیهق بود خبرِ خوارج باو رسید ازآنجاگریخت بسمت نیشابور و در بین راه خیلی تعب بوی رسید و مریض شد وازدنیا رحلت فرمود درسنهٔ دویست‌و شصت ، **و قبر شریفش در یک فرسخی نیشابوراست و بقعهٔ مختصری هم دارد** » .

**أقول : قد مرّ فیما نقلنا من رجال المیرزا محمّد الاخباریّ** أنّه (ره) أیضاً صرّح فی‌آخر ترجمة الفضل‌بن‌شاذان بأنّ «قبرالفضل بنیسابور مزارٌ معروفٌ قدزرناه مراراً » .

درکتاب گنج دانش ضمن شرح وضع شهر نیشابور قدیم گفته (۵۰۱) :

« مقبرهٔ فضل بن شاذان در زمین نیشابور قدیم واقع و بقعهٔ شیخ عطّار علیه‌الرّحمة چنانچه ذکر شد در شهر شادیاخ قدیم بوده و دورهٔ این شهر من جمیع الجهات پنجهزار و یکصد و پنجاه ذرع است و بشکل مدوّر و مارپیچی آنرا ساخته‌اند و ارکی داشته درطرف فیلدان واقع‌بوده و دیوارش مستقیم بطول هشتصد و پنجاه ذرع ساخته شده ؛ دوطرف آن‌را ملحق ببدنه کرده بودند و دورارک باآن دیوارکه در وسط کشیده

شده هزار و صد و پنجاه ذرع است و قبر شیخ فرید الدّین عطّار در محوّطهٔ ارك (تا آخر کلام او)».

**أقول : من العجیب أنّ دهخدا (ره) اکتفی فی لغت‌نامه من ترجمة الفضل و ذکر آثاره** بیسیرٍ لایسمن ولایغنی من جوعٍ و نصّ عبارته هذا :

«ابن شاذان أبو محمّد ــ فضل بن شاذان بن جلیل یا خلیل نیشابوری (وفات ۲۶۰) محدّث و فقیه شیعی ، پدرِ او شاذان نیز از فقهایِ شیعه است ، ابن شاذان بیشتر در نیشابور می‌زیسته ، عبدالله بن طاهر أمیر خراسان بجرم تشیّع او را نفی کرده و در سال دویست و شصت به بیهق بوده وقتی که خوارج در خراسان طغیان کردند فضل از بیم آنان از آنجا بیرون رفت و از رنج راه بیمار شده درگذشت ، بیش از صد و هشتاد کتاب داشته ؛ و عمدهٔ آنها در رجال نجاشی مذکوراست ، درخاندانِ فضل بن شاذان بسیاری از علما و محدّثین بوده‌اند ، وچون نزد فقها ابن‌شاذان مطلق گفته شود مراد فضل بن شاذان است».

**وأنت خبیرٌ** بأنّ أداء حقّ الفضل بن شاذان کان یقتضی أن یذکر دهخدا ترجمته أکثر من ذلك و یشیر الی مدفنه و بقعته الموجودة الی الآن فلعلّه (ره) لم یعرف مدفنه ، والله العالم بحقیقة الحال .

**أقول :** وهذا الاعتراض أیضاً واردٌ علی مؤلّف «فرهنگ جغرافیائی ایران» فانّه أیضاً لم یذکر مقبرة الفضل بن شاذان بنیسابور مع ذکره نظائرها ؛ و لعلّ العذر له فی ذلك أیضاً عدم وقوفه علیها .

**و أمّا تردّد دهخدا** (ره) فی اسم أبی شاذان بین «جلیل» و «خلیل» کما هو صریح عبارته فهو ناشٍ عن قلّة التتبّع و عدم الدّقّة ، **و امّا اشارته** الی أنّ جماعةً من العلماء و المحدّثین کانوا فی اُسرة الفضل بن شاذان فهی صحیحة ؛ وستأتی الاشارة الی بعضهم فی الکلام الذی سننقله فی آخر المقدّمة عن مصفّی المقال للشّیخ آقا بزرگ الطّهرانیّ رحمة الله تعالی .

## مطالب مهمّة و فوائد نفيسة

## يجب أن يشار اليها و لو على سبيل الاجمال

١ـ فليعلم أنّ كتاب المسترشد للمتكلّم الجليل أبی جعفر محمّد بن جرير بن رستم الطّبری الشّيعیّ الامامیّ كأنّه مأخوذٌ من كتاب الايضاح للفضل بن شاذان النّيسابوریّ و يستفاد ذلك من مراجعة الكتابين و الخوض فی البحث عن ذلك يفضی الی طول لا يسعه المقام الّا أنّی أظنّ أنّ من تصفّح الكتابين و تأمّل فی مطاويها لم يبق له شكّ فی صحّة هذه الدّعوی فحينئذٍ يحصل العجب لمن بان له ذلك لِمَ لم يصرّح الطّبریّ المذكور ـ قدّس الله تربته ـ بأنّه قد أخذ كتابه من الايضاح للفضل؟ (و ان كان قد فصّل الطّبریّ ما أجمله الفضل فی موارد و زاد عليه غالباً مطالب فی موارد أخری و أسقط ممّا أورده الفضل فی كتابه أشياء الّا أنّ أساس الكتاب مبنیٌّ علی أساسه) حتّی أنّه لم يذكر فی المسترشد اشارة اجماليّة الی هذا المطلب ولو علی سبيل الابهام بأن يقول مثلاً: قد سبقنی الی تأليف مثل هذا الكتاب بعض أصحابنا أو مايؤدّی مؤدّاه، وهذا ممّا يقضی منه العجب و لم أدر وجهه فعلی من أراد التّحقيق فی ذلك أن يخوض فيه لعلّه يجد الی كشف هذا المعمّی سبيلاً.

فعلی هذا لا يعلم أنّ بعض أخبار الكتاب الّذی ذكره علم الهدی (ره) فی الشّافی و تبعه غيره فی نقله و لم يذكر فی غير هذين الكتابين كالخبر الّذی نقل عن عمر فی أبی بكر (انظر ص ١٣٥ ـ ١٥٦) هل أخذه السّيّد (ره) من الايضاح أو المسترشد أو من كتابٍ ثالثٍ كان أصلاً و مأخذاً لهما فی النّقل؟ الّا أنّه ضاع فيما ضاع و ذهب فيما ذهب

٢ـ قد صرّح المصنّف ـ أعلی الله درجته ـ فی كتابه هذا بأنّ جميع ما رواه فيه من روايات العامّة، و ليس من روايات الخاصّة فيه شیءٌ و نصّ عبارته هكذا (انظر ص ٩٢):

«فتفهّموا أيّتها الشّيعة هذه النّكت و ناظروهم فانّ جميع ماروياه فی كتابنا هذا من رواياتهم ، و ليس لأهل بيت رسول الله ـ صلّی الله عليه و آله ـ ولا لأحدٍ من علماء الشّيعة ههنا ذكرٌ أو خبرٌ يؤثر» .

۳ـ ليس فی الكتاب ايماءٌ و اشارة الی أنّ اسمه «الايضاح» فضلاً عن التّصريح به ؛ وماوجد من النّسخ فی كلّها عرّف الكتاب بذلك الاسم ؛ و من ثمّ صرّح كلّ من نقل عن الكتاب شيئاً او أشار الی تعريفه و ذكر اسمه عرّفه باسم الايضاح ، فحينئذٍ لايبقی شكٌّ فی كونه موسوماً بذلك و معروفاً به ، و انّما يبقی الابهام فی أنّ هذا الاسم هل هو اسم تعيينیٌّ بمعنی أنّ مصنّفه (ره) سمّاه به ؟ او اسم تعيّنیٌّ بمعنی أنّ المصنّف (ره) لم يسمّه بهذا الاسم لكنّ المستفيدين منه لمّا رأوا أنّ مصنّفه أوضح فيه سبيل الحقّ فسمّوه بذلك و عرّفوه به ؟ و علی الاحتمال الأوّل يكون عدم ذكر علماء الرّجال اسم الكتاب فی كتبهم ضمن ذكرهم أسامی كتب الفضل لعدم وصول الكتاب اليهم و عدم اطّلاعهم عليه كما صرّح الشّيخ والنّجاشیّ (رحمهما الله) بأنّ للفضل كتباً أخر غير ماذكراها .

**و هنا احتمال آخر**

وهو أنّه يمكن ان يكون الايضاح مجموعةً من رسائله الموسومة فی كتب الرّجال بأن يكون كلّ عنوانٍ من عناوين الكتاب و كلّ مبحثٍ من مباحثه المختلفة الموسومة كلٌّ منها باسمٍ رسالةً مستقلّةً ، مثل أن يكون «الرّجعة» المذكورة فی الايضاح تحت عنوان «ذكر الرّجعة» عبارةً عن كتابه المذكور فی كتب الرّجال و فهارس الكتب بعنوان «كتاب الرجعة» أو «اثبات الرجعة» ، و يكون «ذكر المواريث» المبحوث فيه تحت عنوانها عن الفرائض عبارةً عن أحد كتبه الثّلاثة المذكورة فی كتب الرّجال بعنوان «كتاب الفرائض الكبير ، كتاب الفرائض الاوسط ، كتاب الفرائض الصّغير» ، و يكون المراد بكتاب المتعتين المذكور فی فهرست الشّيخ له المبحث المعنون فی الايضاح بعنوان «ذكر نهی عمر عن متعة النّساء» و «ذكر متعة الحجّ» وهكذا ، ولاغرابة فيه فانّ عدّةً كثيرةً من كتب القدماء الّتی وصلت الينا عبارة عن رسائل صغيرة و كتيّبات لا يتجاوز عدد

أوراق كلّ منها عن عشرين او ثلاثين، و بعبارةٍ اُخرى كانوا قد يعدّون رسالةً صغيرةً تشتمل على صفحاتٍ قليلةٍ كتاباً و تصنيفاً، و يحتمل أن يكون « الدّيباج » المذكور فى فهرست الشّيخ ضمن كتب الفضل مصحّف كلمة « الايضاح » كما أشرنا الى ذلك تفصيلاً فيما سبق من المقدّمة ( انظر ص ١١ - ١٣) و الله أعلم بحقيقة الحال .

## الفضل أَزدىٌّ نسباً

٤ - يستفاد من وصف النّجاشىّ و العلّامة - رحمهما الله تعالى - الفضل بكلمة **الأزدىّ** أنّ نسبه ينتهى الى قبيلة الأزد فنقول : **قال الفيروزآبادىّ فى القاموس :** «أزد بن الغوث و بالسّين أفصح أبوحىٍّ من اليمن و من أولاده الأنصار كلّهم و يقال : أزد شنوءة و عمان و السّراة، و أزد بن الفتح الكشّىّ محدّث » **و قال الذّهبىّ فى المشتبه :** «و الأزدىّ كثير فالأزد هو ابن الغوث بن نبت بن مالك بن اُدد بن زيد بن كهلان بن سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان و قيل : انّ اسم الأزد رِدَأٌ [و يقال : دَرْءٌ و دراءٌ ] و اليه جماع الأنصار ؛ كان أنس - رضى الله عنه - يقول : ان لم نكن من الأزد فلسنا من النّاس ، و يقال فيه: «الأسد» لقرب السّين من الزّاى ، و الأزدىّ أيضاً من أزد شنوءة و من أزد الحجر و لكن هما مندرجان فى الأوّل لأنّهما من ولده و النّسبة اليه ، قاله الحازمىّ».

**وقال ابن الأثير فى اللّباب فى تهذيب الأنساب :**

«الأزدىّ - هذه النّسبة الى أزد شنوءة بفتح الألف و سكون الزّاى و كسر الدّال المهملة و هو أزد بن الغوث بن نبت بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ ، والمشهور بهذا الانتساب أبو معمر عبدالله بن سخبرة الأزدىّ تابعىّ ، و أمّا المهلّب بن أبى صفرة فمنسوب الى الأزد بن عمران بن عمرو بن عامر ، و النّسبة اليها بالسّين أكثر ، و أمّا أبو جعفر أحمد بن محمّد بن سلامة الطحاوىّ الأزدىّ فمنسوب الى أزد الحجر ، وتوفّى بمصر سنة نيّفٍ وثلاثمائة ؛ وطحا مدينة بمصر .

**قلت : هذا معنى ما ذكره أبو سعد رحمه‌الله تعالى** و هو يوهم أنّ فى العرب عدّة قبائل ينسب اليها يقال لكلّهم أزد، وليس كذلك انّما الجميع ينتسبون الى الأزد ابن الغوث بن نبت بن مالك ؛ فأمّا قوله : انّ المهلّب ينسب الى الأزد بن عمران ابن عمرو فليس خارجاً عن القبيلة الاولى فانّ المهلّب من ولد العتيك بن الأزد و يقال فيه بالسّين السّاكنة أيضاً ابن عمرو مزيقياء بن عامر ماءالسّماء بن حارثة الغطريف ابن امرىء القيس البطريق بن ثعلبة بن مازن بن الأزد بن الغوث بن نبت ، ولا خلاف أنّ المهلّب عتكىّ ، ولا خلاف أيضاً أنّ العتيك بطنٌ من الأزد بن الغوث ، وكفى بهذا شاهداً ، و أمّا أبو جعفر الطّحاوىّ من أزد الحجر فهو الحجر بن عمران بن عمرو بن عامر ماءالسّماء ، فظهر بهذا أنّ الجميع يرجع الى الأزد بن الغوث والله اعلم.

على أنّ كثيراً من المحدّثين ممّن لاعلم له بالنّسب قد غلطوا مثله وانّما المصنّف المتأخّر ينبغى ان يودع تصنيفه الصّحيح من الأقوال».

**قال المحدّث القمّى (ره) فى سفينة البحار (ج ١ ؛ ص ٢٠) :**

«مدح أمير المؤمنين – عليه السّلام – لقبيلة الازد فى شعره :

« الأزد سيفى على الاعداء كلّهم وسيف أحمد من دانت له العرب»

«قومٌ اذا فاجؤا أوفوا وان غلبوا لايجحمون ولايدرون ماالهرب»

« قومٌ لبوسهم فى كلّ معترك بيضٌ رقاقٌ و داوديّةٌ سلبوا »

الى أن قال عليه السّلام :

«و الأزد جرثومةٌ ان سوبقوا سبقوا او فوخروا فخروا او غولبوا غلبوا »

«أو كوثروا كثروا أو صوبروا صبروا او سوهموا سهموا أوسولبوا سلبوا»

الأشعار فى المجلّد الثّامن فى باب ٦٩ فى ص ٧٥٠

**أقول :** الأزد بفتح الهمزة و سكون الزّاى أبو حىٍّ باليمن ، **و عن الاستيعاب قال :** الأزد جرثومة من جراثيم قحطان و افترقت على نحو سبع و عشرين قبيلة» .

**أقول :** هذه الأبيات مذكورةٌ فى الدّيوان المنسوب الى أمير المؤمنين (ع) ومن قطعةٍ تشتمل على واحد وعشرين بيتاً وشرحها الميبدىّ فى شرح الدّيوان (انظر ص ٢١٨-

۲۲۳ من النّسخة المطبوعة سنة ۱۲۸۵ ) وكذا نقلها المجلسیّ فی ثامن البحار و فسّر لغاتها وأوضح مشكلاتها كما أشار اليه المحدّث القمی فيما نقلنا من كلامه ، ونقلها القاضی التّستریّ ( ره ) مع ملخّصٍ من شرحها الفارسیّ للميبدیّ لكن لم يصرّح بأنّ الشّرح للميبدیّ و أشرنا الى ذلك فيما سبق (ص ۱۰) و بالجملة من تلك القطعة هذه الأشعار :

« يا معشر الأزد انّی من جميعكُم　　راضٍ وأنتم رؤوس الأمر لا الذّنب »
« لن تيأس الأزد من روحٍ ومغفرةٍ　　و الله يكلؤهم من حيثما ذهبوا »
« طبتم حديثاً كما قد طاب أوّلكم　　و الشّوك لا يجنی من فرعه العنب »

و آخرها هذا البيت :

« فالله يجزيهم عمّا أتوا وحبوا　　به الرّسول وما من صالحٍ كسبوا »

فمن أراد تمام الأشعار فليراجع موارِدها المشار اليها .

**۵** ـ حيث لم تكن وسائل التّصحيح الدّقيق حين طبع الكتاب معدّةً لی لأُمورٍ لا يسعنی ذكرها هنا ، وكان فی الانتظار لتهيّؤ الوسائل و الأسباب خوف فوت الفرصة و عدم التّوفيق لطبع الكتاب أصلاً وقعت أغلاط معدودة فيه ، **وكانت الأغلاط منقسمة الى قسمين ؛ مهمّ و غير مهمّ ، و لمّا كان القسم الاوّل منهما** مفضياً تارةً الى خفاءٍ فی فهم المراد و أخرى الى خلاف الغرض من الكلام و ضدّ المقصود منه و بالأخرة الى خللٍ يوجب حيرةً فی فكر القارىء للكتاب و النّاظر فيه كان من الواجب الخوض فی اصلاحه و التّعرّض لتصحيحه فمن ثمّ تصدّينا لتصحيح تلك الأغلاط بوضع ورقةٍ فی آخر الكتاب تشتمل على تعريف تلك الأغلاط فی جدولٍ و ذكر الكلمات الصّحيحة فی مقابلها فی جدولٍ آخر لئلّا يتحيّر النّاظر فی الكتاب من هذه الجهة ، **وأما القسم الثّانی** و هی الأغلاط غير المهمّة فلم نتعرّض لها فانّ الامر فيها سهلٌ ، اذ يعرفها كلّ من كان له أدنى فهم وأقلّ شعورٍ فضلاً عمّن كان له عقلٌ سليمٌ و فكر مستقيمٌ فالمرجوّ من أهل العلم والفضل أن لا يؤاخذونی بذلك و يمنّوا علیّ أيضاً باصلاح مالم أتفطّن له رأساً و لم أتوجّه اليه أصلاً من السّهو و الاشتباه فانّ الانسان محلّ السّهو و النّسيان

و أيّ النّاس ليس له عيوب ؛ الّا من عصمه‌الله تعالى ، فهذا كان عذرى فى وقوعى فيما ذكرت ؛ و العذر عند كرام النّاس مقبول .

٦ ـ كون الفضل بن شاذان من مفاخر نيسابور يقتضى أن يكون شرح حاله مذكوراً فى تأريخ نيسابور للحاكم أبى عبدالله محمّد المعروف فى الآفاق ، و يؤيّده كون الحاكم واقعاً فى طرق بعض الرّوايات الّتى نقله الفضل عن ائمّته المعاصرين له مثل هذه الرّواية المذكورة فى فرائد السّمطين للحموينىّ بهذه العبارة :

« حدّثنا الحاكم قال : سمعت علىّ بن محمّد المعاذىّ يقول : سمعت أبا محمّد يحيى بن يحيى العلوىّ العالم العابد يقول : سمعت عمّى أباالحسن علىّ بن محمّد بن قتيبة النّيسابورىّ يقول : سمعت الفضل بن شاذان يقول : سمعت علىّ بن موسى الرّضا ـ رضى الله عنه ـ يقول :

اعذر أخاك على ذنوبه و استر و غطّ على عيوبه
و اصبر على بهت السّفيه و للزّمان على خطوبه
و دع الجواب تفضّلاً وكل الظّلوم الى حسيبه »

و المراد بالحاكم هنا ظاهراً هو صاحب تأريخ نيسابور لكثرة رواية الحموينىّ عنه ولكون « الحاكم » مجرّداً عن قيد منصرفاً اليه الّا أنّ الجزم بذلك بهذا الظّهور لايحصل للمحقّق فعليه ان يبحث عن الأمر حتّى يحصل له القطع .

**أقول :** ذكر الصّدوق (ره) هذه الابيات فى الباب الثّانى و الاربعين من كتابه عيون الاخبار بسند له و نقله المجلسىّ (ره) فى المجلّد الثّانى عشر من البحار فى ترجمة الرّضا (ع) فى باب ماأنشد عليه‌السّلام من الشّعر فى الحكم (ج ١٢ ، ص ٣٢ من طبعة ـ أمين الضرب) فمن أراد المراجعة فليراجعها .

٧ ـ ممّا يشيّد أساس صحّة نسبة الكتاب الى الفضل بن شاذان كثرة شباهة أسلوب استدلالاته باستدلالات مولانا أبى الحسن الرّضا ـ عليه‌السّلام ـ و ذلك يستفاد

بالتّوجّه الی الامر المذکور و المقایسة بینها فلنورد حدیثاً ممّا صدر عن الرّضا (ع) و لنقس کلمات الفضل علیه حتّی یتّضح المطلوب فنقول :

## قال الکلینیّ (ره) فی الکافی فی باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته :

**(انظر ج ۱ مرآة العقول ؛ ص ۱۵۲ ـ ۱۵۳)**

«أبو محمّد القاسم بن العلا (ره) رفعه عن عبدالعزیز بن مسلم قال، کنّا مع الرّضا (ع) بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فأداروا أمر الامامة و ذکروا کثرة اختلاف النّاس فیها ، فدخلت علی سیّدی ـ علیه السّلام ـ فأعلمته خوض النّاس فیه فتبسّم ثمّ قال : یا عبدالعزیز جهل القوم و خدعوا عن آرائهم ، انّ الله عزّ وجلّ لم یقبض نبیّه حتّی أکمل له الدّین و أنزل علیه القرآن ، فیه تبیان کلّ شیءٍ ، بیّن فیه الحلال و الحرام و الحدود و الأحکام و جمیع ما یحتاج الیه النّاس کملاً فقال الله عزّ و جلّ : ما فرّطنا فی الکتاب من شیءٍ ، و أنزل فی حجّة الوداع و هو آخر عمره ـ صلّی الله علیه و آله ـ : الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً ؛ و أمر الامامة من تمام الدّین ، و لم یمض رسول الله (ص) حتّی بیّن لاُمّته معالم دینهم و أوضح لهم سبیلهم و ترکهم علی قصد سبیل الحقّ و أقام لهم علیّاً (ع) علماً و اماماً ، و ما ترک شیئاً یحتاج الیه الاُمّة الّا بیّنه ، من زعم أنّ الله عزّ و جلّ لم یکمل دینه فقد ردّ کتاب الله ، و من ردّ کتاب الله فهو کافر ، هل یعرفون قدر الامامة و محلّها من الاُمّة فیجوز فیها اختیارهم ، انّ الامامة أجلّ قدراً و أعظم شأناً و أعلی مکاناً و أمنع جانباً و أبعد غوراً من ان یبلغها النّاس بعقولهم ، او ینالوها بآرائهم ، أو یقیموا اماماً باختیارهم ، انّ الامامة خصّ الله عزّ و جلّ بها ابراهیم الخلیل بعد النّبوّة و الخلّة مرتبةً ثالثةً و فضیلة شرّفه بها و أشاد بها ذکره فقال : انّی جاعلک للنّاس اماماً ، فقال

الخليل (ع) سروراً بها : و من ذرّيّتي ؛ قال الله تبارك و تعالى : لاينال عهدي الظّالمين، فأبطلت هذه الآية امامة كلّ ظالم الى يوم القيامة و صارت فى الصّفوة، ثمّ أكرمه الله تعالى بأن جعلها فى ذرّيّته أهل الصّفوة و الطّهارة فقال تعالى : و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافلةً وكلّاً جعلنا صالحين و جعلناهم أئمّةً يهدون بأمرنا و أوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصّلوة و ايتاء الزّكوة وكانوا لنا عابدين ، فلم تزل فى ذرّيّته يرثها بعضٌ عن بعضٍ قرناً فقرناً حتّى ورّثها الله عزّ و جلّ النّبيّ فقال جلّ و تعالى : انّ أولى النّاس بابراهيم للّذين اتّبعوه وهذا النّبيّ و الّذين آمنوا والله ولىّ المؤمنين ، فكانت له خاصّةً فقلّدها (ص) عليّاً (ع) بأمر الله عزّ و جلّ على رسم ما فرض الله فصارت فى ذرّيّته الأصفياء الّذين آتاهم الله العلم و الايمان بقوله تعالى : و قال الّذين اُوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهى فى ولد علىٍّ (ع) خاصّةً الى يوم القيامة اذ لانبيّ بعد محمّدٍ فمن أين يختار هؤلاء الجهّال ؟

(الى ان قال)

**و قال الصّفوانىّ فى حديثه :** قاتلهم الله أنّى يؤفكون، و لقد راموا صعباً ، وقالوا افكاً و ضلّوا ضلالاً بعيداً و وقعوا فى الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرةٍ و زيّن لهم الشّيطان أعمالهم فصدّهم عن السّبيل وكانوا مستبصرين . رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسوله ـ صلّى الله عليه و آله ـ و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديهم : و ربّك يخلق مايشاء و يختار و ماكان لهم الخيرة من أمرهم سبحان الله تعالى عمّا يشركون، وقال عزّ و جلّ : و ماكان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ اذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم ، الآية ، وقال جلّ و عزّ : مالكم كيف تحكمون ام لكم كتابٌ فيه تدرسون، انّ لكم فيه لما تخيّرون أم لكم أيمانٌ علينا بالغة الى يوم القيامة انّ لكم لما تحكمون ، سلهم أيّهم بذلك زعيمٌ أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين ، وقال عزّ وجلّ : أفلا يتدبّرون القرآن أم على قلوب أقفالها أم طبع الله على قلوبهم فهم لايفقهون أم قالوا : سمعنا و هم لايسمعون ، انّ شرّ الدّوابّ عند الله الصّمّ البكم الّذين لايعقلون، و لو علم الله

فیهم خیراً لأسمعهم و لو أسمعهم لتولّوا و هم معرضون، ام قالوا سمعنا و عصینا بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم فکیف لهم باختیار الامام و الامام عالمٌ لایجهل (الی آخر الحدیث)».

**أقول :** ذکر الصّدوق (ره) هذا الحدیث فی العیون و غیره من کتبه فمن تدبّر فی هذاالحدیث الشّریف وفیما أورده الفضل (ره) فی غالب الموارد من کتابه هذا من کیفیّة الاستدلال علی مدّعاه تبیّن له صدق ماذکرناه و صحّة ماادّعیناه و حیث انّ المقصود قد حصل بهذا المقدار فلاحاجة الی الاطناب و الاکثار .

## وصف

## النّسخ الّتی کان علیها

## أساس طبع الکتاب

فلیعلم أنّ نسخ هذا الکتاب کانت قلیلةً جدّاً و یدلّ علی ذلک عدم وصول أیدی غالب علمائنا ـ رضوان الله علیهم ـ الیه حتّی أنّ المجلسیّ و الشّیخ الحرّ العاملیّ و المولی عبدالله الاصبهانیّ المعروف بالافندیّ صاحب ریاض العلماء و من یتلوتلوهم و یحذوحذوهم فی سعة الباع وکثرة الاطّلاع لم یطّلعوا علی وجود هذا الکتاب أصلاً بمعنی أنّهم لم یقفوا علی أنّ الفضل (ره) ألّف ذلک الکتاب فضلاً عن الظّفر به ؛ وعلم ذلک ممّاذکرنا فی المقدّمة ، ومع ذلک کانت النّسخ القلیلة النّادرة منها العدم وصول الأیدی الیها وعدم دوران الأفکار علیها کأنّها مهجورةٌ متروکة ، ومن ثمّ لم توجد نسخةٌ تامّةٌ منه الی الآن علی مایستفاد من فهارس الکتب وسائر مظانّ ذکره فضلاً عن کونها صحیحةً صالحةً للاستفادة من دون اعمال فکر دقیق و دقّة نظر عمیق ، و لهذه العلّة لم نجد نسخةً تامّةً منه فضلاً عن کونها صحیحةً بل کلّ ما وصل الینا من نسخه ناقصٌ مغلوطٌ بحیث لا یمکن الاستفادة منه و استخراج ما اُودع کنزه الّا بعد مشقّة شدیدة و تعبٍ

كثيرٍ وقد أشرنا فى أثناء الكتاب الى موارد النّقص المشترك بين النّسخ و موارد النّقص المختصّة ببعض النّسخ وذلك أنّ النّسخ كانت مختلفةً جدّاً بالزّيادة والنّقيصة بحيث يمكن أن يقال : كأنّ بعضها تلخيص بعضها الآخر .

اذا أحطت خبراً بذلك فاعلم أنّ النّسخ الّتى وصلت اليها يدى هى سبع :

**الاولى ـ نسخة المكتبة الرّضويّة بمشهد الرّضا ـ عليه السّلام ـ** و هى مضافاً الى نقائصها المشتركة الّتى توجد فى سائر النّسخ ناقصة الأوّل أيضاً فانّها تبتدء بهذه العبارة : «عن اولئك الّذين شهدوا قتل هؤلاء الخيار [كذا والصّحيح «الاخيار»]» كما أشرنا الى ذلك تفصيلا فى ذيل ص ٥٥ من الكتاب ، و أمّا سائر موارد نقص النّسخة فقد صرّحنا بكلّ واحدٍ منها فى موضعه من الكتاب ، و أمّا عبارة آخر النّسخة فقد نقلناها فى موضعه ( انظر ص ٥٠٣) .

و هذه النّسخة هى الّتى عرّفها مفهرس المكتبة الحاجّ عماد الفهرسىّ ـ رحمه الله ـ فى المجلّد الاوّل من فهرس كتب المكتبة تحت عنوان «كتب حكمت و كلام و أُصول عقايد» بهذه العبارة المشتملة على العدد التّرتيبىّ فى الذّكر

**(ج ١ فهرست كتابخانهٔ آستان قدس رضوى ؛ ص ٢٠) :**

« ٣٨ ـ ايضاح ـ مؤلّف ؛ فضل بن شاذان بن الخليل ، أوّلِ اين كتاب افتاده است ، سطر اوّل بقيّه ( [عن] اولئك الّذين شهدوا قتل هؤلاء الأخيار) ، سطر آخر كتاب (سيّد الأوّلين والآخرين محمّدٍ النّبىّ وآله الطّاهرين) خطّى نسخ ١٩ سطرى،

واقف معلوم نشده ، سال تحریر کتاب ۱۰۷۲ ، عدد أوراق ۹۹ ، طول یک گره و ۹ بهر ، عرض ۸ بهر ».

**قال بروکلمن فی فهرسه لاسامی الکتب فی المجلّد الثّانی من الذّیل علی تأریخه لادبیّات العرب مشیراً الی هذه النّسخة ما محصّله (انظر ص ۱۰۱٤) :**

« فضل بن شاذان بن الخلیل له کتاب الایضاح ، و نسخة منه فی المشهد (انظر الفهرست ج ۱ ص ۲۰ ، عدد ۳۸) ».

**و قال أیضاً فی المجلّد الثّالث** ص ۱۲۰۱ ضمن تعلیقاته علی ص ۳۱۹ من ملحق [او ذیل] ج ۱ :

« أبو محمّد الفضل بن شاذان بن الخلیل النّیسابوریّ المتوفّی سنة ۲٦۰ ه = ۸۷٤ م ، و هو صاحب الامام الرّضا ؛ راجع فهرست الطّوسیّ المطبوع فی النجف المصحّح بتصحیح السّیّد محمد صادق بحرالعلوم ص ۱۲٤ ، و منهج المقال ص ۲٦۰ و له کتابٌ یسمّی بالایضاح فی الرّدّ علی سائر الفرق ؛ انظر الذّریعة ج ۲ ص ٤۹۰ عدد ۱۹٤٦ ( راجع ص ۱۰۱٤ من المجلّد الثانی او الملحق الثّانی من ذلک الکتاب) ».

و جعلنا کلمة « ق » رمزاً لهذه النّسخة ، و انّما اخترناها رمزاً للنّسخة لتکون الاشارة بها الی : « آستان قدس رضوی » أی « العتبة المقدّسة الرّضویّة » ، و سنضع صورة الصّفحة الاولی من تلک النّسخة بین یدی القارئین حتّی یقفوا علی خصائصها المذکورة فیها .

**الثّانیة** ـ نسخة مکتبة الفقید السّعید آیة الله السّیّد محسن الحکیم الّذی کان فی زمانه هو الزّعیم الرّوحانیّ للشّیعة ـ قدّس الله روحه و نوّر ضریحه ـ و ذلک أنّا اطّلعنا علی وجود هذه النسخة فی المکتبة العامّة الّتی تأسّست سنة ۱۳۵۷ه = ۱۹۵۷م فی النّجف الأشرف لآیة الله الحکیم ، بما کتب الینا صدیقنا العالم الخبیر الشّیخ محمّد الرّشتیّ دام بقاؤه و کانت النّسخة کلّها مکتوبةً و منتسخةً بخطّ العالم الجلیل الشّهیر الشّیخ محمّد السّماویّ

ـ رضی الله عنه و أرضاه و جعل الجنّة مسكنه و مثواه ـ و صوّرت النّسخة بوسيلة قسم التّصوير من الشّعبة الفنّية للمكتبة المذكورة المعدّة نفقتها من جانب آية الله الحكيم (ره) و اُرسلت الىّ بواسطة صديقنا المذكور اسمه آنفاً ، و أمّا عبارة آخر هذه النّسخة فقد نقلناها فی موضعه من الكتاب (انظر ص ٥٠٤) و جعلنا حرف «ح» رمزاً لهذه النّسخة لتكون اشارةً الى اسم آية الله الحكيم و مكتبته ، و سنضع صورة صفحةٍ من النّسخة فی آخر المقدّمة حتّى يطّلع القارىء على بعض خصائصها المذكورة فيها .

**الثّالثة** ـ نسخة مكتبة مجلس الشّورى ، و وقفنا عليها بوسيلة صديقنا الفاضل عبدالحسين الحائرىّ مفهرس المكتبة ـ أصلح الله باله و أحسن حاله و مآله ـ فانّ النّسخة غير مذكورة فی الفهارس المطبوعة بل ذكرت فی الجزء الّذی لم يطبع من الفهرس الى الآن فاستدعيت منه أن يكتب لی خلاصة ماذكره هناك فكتب ما محصّله :

« هذه النّسخة مضبوطةٌ تحت رقم ٦٦٠ من كتب الطّباطبائىّ و فی مجموعةٍ تشتمل على كتابين ؛ الاوّل ـ الايضاح للفضل بن شاذان الأزدىّ النّيسابورىّ ( انظر ص ١ ـ ١٧٢ ) و الثّانی ـ رسالة فی العقائد ( انظر ص ١٧٣ ـ ٢١٣ ).

اين مجموعه بخطّ نسخ است و قطع آن رقعی است ١٢×١٩ باكاغذ زرد رنگ اصفهانی بدون تاريخ ، می نمايد كه از حدود قرن ١٠ ـ ١١ باشد » .

و نضع صفحةً فوتوغرافيّةً منها فی آخر المقدّمة حتّى تقف على خصائصها ، و « مج » رمز هذه النّسخة ، و اختيار هذا الاسم لتلك النّسخة للاشارة الى مجلس الشّورى .

**الرّابعة** ـ نسخة مكتبة مدرسة سپهسالار ( أی اسفهسالار ) .

هذه النّسخة ضمن مجموعةٍ عرّفت المجموعة على ظهر ورقةٍ فی أوّلها بهذه العبارة :

« بسم الله الرّحمن الرّحيم تفصيل ما فی هذا الكتاب من الرّسائل العزيزة ؛ الاولى منها ـ شرحٌ على الباب الحاديعشر من بعض العلماء العارفين المسمّى بمفتاح الغرر .

و ثانیتها – فیصل التّفرقة بین الکفر و الزندقة .

و منها – کتاب محاسبة النّفس للمولی الأجلّ علیّ بن طاوس العلویّ رحمه الله .

**و منها ـ کتاب الایضاح للفضل بن شاذان النّیسابوریّ رضی الله عنه .**

و منها – رسالة مسار الشّیعة للشّیخ المفید (ره) فی ذکر وقائع الشّهور الاثنی عشر .

و منها – رسالةٌ فی برّ الوالدین للفاضل الجلیل أبی الفتح محمّد بن عثمان بن علیّ الکراجکیّ (ره) .

و منها – رسالة حدیثٍ فی ذکر مناظرة البهلول و هارون الرّشید .

و منها – رسالةٌ فی ذکر الحجّة علی المذّاهب الی کفر أبی طالب لفخّار بن معدّ الموسویّ .

( فبعد أن ساق نسبه الی موسی الکاظم علیه السّلام قال )

## هو الواهب

و قد أنعمه الله علی أحقر عباده المحتاج الی شفاعة أجداده ابن السّیّد الجلیل و الفاضل النّبیل السّیّد زین العابدین محمّد باقر الموسویّ – هداهما الله صراطه السّویّ و سقاهما الله فی الآخرة سقیه الرّویّ – بمحمّدٍ النّبیّ و علیٍّ الولیّ – صلّی الله علیهما و علی أهل البیت الّذین أذهب الله عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیراً و له الحمد حمداً کثیراً ، فی یوم الأحد غرّة شهر صفر المظفّر سنة ۱۲٤٥ ه بقصبة خوانسار » .

رقم هذه المجموعة فی دفتر ثبت المدرسة ۳۸۸۱ . و علم ممّا نقلناه فی تعریف المجموعة أنّ الایضاح هو الکتاب الرّابع من المجموعة و یبتدأ من ورقة ۱۰۲ من أوراق المجموعة و یختتم فی ورقة ۱۸۵ فهو ۸۳ ورقة ؛ و کتبت علی ظهر النّسخة :

« **کتاب الایضاح تألیف الشّیخ الأجلّ الافخم الفاضل العالم العامل الرّاویة الفضل بن شاذان بن الخلیل النّیسابوریّ** قدّس الله روحه و نوّر ضریحه » .

**وكتبت تحت هذا العنوان ترجمة الفضل بهذه العبارة :**

« هو أبو محمّد الفضل بن شاذان بن الخليل الأزدىّ النّيشابورىّ من أصحاب الهادى أبى الحسن علىّ بن محمّد النّقىّ و أبى محمّد الحسن بن علىّ العسكرىّ – عليهما السّلام – متكلّم فقيه جليل القدر ثقة ، وله جلالة فى هذه الطّائفة قال النّجاشىّ فى شأنه : هو فى قدره أشهر من أن نصفه ، وكان أبوه من أصحاب يونس بن عبدالرّحمن و روى عن أبى جعفر الثّانى و قيل : الرّضا أيضاً – عليهما السّلام – و قال ابن داود فى كتاب الرّجال : انّ الفضل دخل على أبى محمّد العسكرىّ – عليه السّلام – فلمّا أراد الخروج سقط منه كتاب من تصنيفه فتناوله أبو محمّد و نظر فيه و ترحّم عليه و ذكر أنّه قال – عليه السّلام – : أغبط أهل خراسان لمكان الفضل وكونه بين أظهرهم . وكفاه بذلك فخراً ؛ رحمة الله عليه و على أسلافه » .

**أقول :** قد ذكرنا فيما سبق أنّ الدّاخل على العسكرىّ (ع) كان رجلاً من جانب الفضل ياقلّب بتوزا و لم يكن الفضل نفسه (راجع ص ۲۳ من المقدّمة) .

أمّا عبارة آخر النّسخة فنقلناها ضمن مانقلناه من عبارات أواخر النّسخ تحت عنوان «عبارة آخر نسخة س» فراجع ص ۵۰۳ ـ ۵۰۴ من الكتاب الحاضر .

**و هذه النّسخة هى الّتى عرّفها محمّد تقى دانش پژوه و علينقى منزوى فى فهرس مكتبة اسبهسالار بما ملخّصه (ج ۳ ؛ ص ۲۲۷) :**

« ۳۵۲ – **الايضاح از فضل بن شاذان بن خليل نيشابورى** متوفّى ۲۶۰ قمرى در ردّ بر فرق اسلام جز شيعه است (ذريعه ۲ ص ۴۹۰) :

**آغاز :** الحمد لله الّذى خلق السّماوات و الأرض و جعل الظّلمات و النّور ثمّ الّذين ... أمّا بعد فانّا نظرنا ، **انجام :** و له المزيد بذلك والحمد لله كثيراً وصلواته على ... الطّاهرين .

شمارهٔ اصل مجموعه ۳۸۸۱ ، و شمارهٔ چهارم مجاميع مرتّب دراين مجموعه

که از ورق ۱۰۲ آغاز می‌شود و در ورق ۱۸۵ پایان می‌یابد و خصایص نسخه بدین ـ قرار است :

حاشیه‌های لغوی دارد، در میان افتادگیها دارد و برگ سفید بجای آنها هست، خطّ نسخ نویسنده احمد بن شرف‌الدّین محمّد علی نامی ، او می‌نویسد که : من نسخه‌را از آغاز تا انجام مقابلت کردم و برگهائی که سفید گذارده شده است از أصل افتاده بود در پنجشنبهٔ ۱۸ صفر ۹۹۰ مقابله شده است شمارهٔ اوّل مفتاح الغرر است» .

و رمز هذه النّسخة «س» للاشارة الی اسم سپهسالار .

**الخامسة** ـ نسخة مکتبة الحاجّ السّیّد جوادیّ (ره) بقزوین ، فبعد اطّلاعی علیها بما أخبرنی بعض من کان مطّلعاً علی وجودها هناك سافرت الی قزوین و استدعیت من العالم البارع الحاجّ السّیّد عبّاس القزوینیّ ـ دامت برکاته ـ ( و هو فی هذا الزّمان بقیّة الماضین و ثمال الباقین من أسرة الحاج سیّد جوادیّ ) أن یهیّئوا لی صورةً فوتوغرافیّةً من النّسخة حتّی أستفید منها لتصحیح الکتاب فهیّأ وسائله، وجعلنا «ج» رمزاً لهذه النّسخة ، و اختیار هذه الحرف لها للاشارة الی الحاجّ السّیّد جوادیّ ، والمکتبة من تأسیسات جدّ هم الأعلی .

**السّادسة** ـ نسخة لی وهی ضمن مجموعة تشتمل علی خمسة کتب علی هذا الترّتیب الاوّل مقتل أمیر المؤمنین لأبی الحسن البکریّ ، الثّانی ـ رسالة فی صحّة ایمان أبی طالب سلام الله علیه ، الثّالث ـ کتاب الایضاح للفضل بن شاذان ، الرّابع ـ کتاب الغارات للثّقفیّ ، الخامس ـ هدایة الحضینیّ من وسط أحوال مولانا العسکریّ الی آخر الکتاب ، وعلی ظهر النّسخة هذه العبارة : «للحقیر آقا میرزا» و یظهر من بعض القرائن أنّ النّسخة هی الّتی کانت فی مکتبة خاتم المحدّثین الحاجّ میرزا حسین النّوریّ (ره) صاحب ـ مستدرك الوسائل و نقلنا عبارة آخر النّسخة فی موضعها من الکتاب (ص ٥٠٤) ورمز هذه النسخة «مث» للاشارة الی المحدّث .

فذلكة

كانت هذه النّسخ السّتّ المذكورة كلّها بعد صرف النّظر عن النّقائص مشتركةً فى أصل وضع الكتاب من جهة الاشتمال على المطالب و الاشتراك فى العبارات و سياق ذكر مواضيع البحث؛ الى غير ذلك ممّا يوجد فى نسخ متعدّدة من كتاب واحد فهى كلّها تدلّ على أنّ النّسخ قد انتسخت من أصلٍ واحدٍ ولكنّ هنا نسخةً أخرى تشتمل على زياداتٍ ليست فى النّسخ المشار اليها و بيان ذلك يحتاج الى تعريفها وهو :

**السّابعة** ـ نسخة نفيسة جدّاً الّا أنّ اُسلوب التّعبير فيها فى غالب الموارد على خلاف النّسخ السّابقة بحيث يستفاد بعد التّأمّل أنّ تلك النّسخة قد كانت هى الاصل و النّسخ السّابقة قد غيّرت عباراتها ولخّصت مطالبها، ولولا أنّ الاشتراك فى الكتاب بين جميع النّسخ السّبع محفوظ بعد الغضّ عن سقوط مطالب عن النّسخ السّتّ المشار اليها لكان النّاظر مضطرّاً الى أن يحكم بأنّ الأصل قد كان ماقد ذكر فى النّسخة السّابعة و سائر النّسخ ملخّصة منها الّا أنّ الحكم بذلك بهذا الوجه لايتّجه لأنّ الاختصار والتّلخيص لايكون بهذا الوجه؛ نعم يمكن ان يقال : انّ أصل النّسخة قد كانت أوراقاً مشوّشة منتسخة و مكتوبة بخطّ مندمج غير مقروٍّ فاستخرج منها عالمٌ لاستفادة نفسه ماكان يمكن له ان يستخرج وترك ماأشكل عليه و لم يتمكّن منه، وكيف كان لهذه النّسخة مزيّة على سائر النّسخ من جهات كثيرة و وجوه شتّى و كانت الجهات والوجوه لاتخفى على المراجعين للكتاب المطبوع الحاضر لأنّا لمّا عرفنا مزيّة النّسخة على غيرها من النّسخ جعلناها كالأصل و الاساس لطبع الكتاب و غيرها تابعة لها لكن لمّا كان هذا التّرجيح ممّا أدّى اليه نظرى و يمكن أن لايستصوبه غيرى و يستصوب ماخطّأناه اخترنا عبارة نسخةٍ (وكانت غالباً النّسخة السّابعة التى نحن الآن فى حريم وصفها) للمتن و ذكرنا عبارة غير النّسخة المختارة بعنوان بدل النّسخة فى ذيلها وذلك لما يقتضيه حقّ الامانة، فمن ثمّ حصل طولٌ فى بعض الصّفحات يفضى الى ملالٍ لكن

كان ممّا لابدّ منه لما ذكرناه .

وكانت النّسخة مشتملةً على نقائص و من أعظمها نقص آخرها كما أشرنا اليه فى موضعه من الكتاب (انظر ص ٤٢١) و جعلنا حرف «م» رمزاً لهذه النّسخة لكونها متعلّقة لمكتبتى ، و سنضع ان شاءالله تعالى صفحةً فوتو غرافيّةً من الكتاب فى مرأى النّاظرين و مسمعهم حتّى يطّلعوا عليها .

## سبب طبع الكتاب

كنت يوماً أراجع بعض الكتب المخطوطة الّتى رزقنيهاالله تعالى فوجدت بينها نسخةً أخذت بمجامع قلبى وكانت النّسخة لم يصرّح فيها بشيءٍ يعرّفها فأمعنت النّظر فى مطاويه فاذاً بعض مباحثها ممّا أعرفه ، فبعدالتّدبّر تبيّنت أنّى رأيته وقرأته فى كتاب الاصول الأصيلة للمحدّث الجليل المولى محمّد محسن الفيض القاسانىّ — طيّب الله رمسه — فبعد المراجعة اتّضح الامر و انكشف أنّ النّسخة المشار اليها كتاب الايضاح للفضل بن شاذان ، فحصل فى نفسى شوقٌ الى تحصيل نسخةٍ اُخرى من الكتاب لتكميل نواقص النّسخة فانّ نسختى كانت ناقصةً وكان الكتاب مع قطع النّظر عن عظمة مصنّفه الّذى هومن أكابر أصحاب الأئمّة وأعاظم طائفة الشّيعة الاماميّة مشتملاً على ماتشتهيه الأنفس وتلّذالأعين ، فخضت فى الفحص وطفقت أتطلّب نسخةً اُخرى فاتّفق فى أثناء هذا الفحص و الطّلب أنّى سافرت الى المشهد المقدّس الرّضوىّ فلاقيت هناك السّيّد الفاضل والعالم العامل الحاجّ السّيّد مهدىّ الرّوحانىّ نزيل قم — أطال الله بقاءه — وكان قد تشرّف بالمشهد الرّضوىّ لزيارة سيّدنا و مولانا ثامن الحجج أبى الحسن علىّ بن موسى الرّضا — روحى لتراب قبره الشّريف الفداء — فأخبرنى أنّ من الكتاب نسخةً فى المكتبة الرّضويّة ؛ فراجعت المكتبة و هيّأت وسائل تصوير النّسخة ، و رجعت الى طهران و راجعت المكاتب المهمّة الّتى كانت مظانّ وجودها و لا حظت الفهارس الموجودة الّتى كانت تصل يدى اليها فوجدت بحول الله و قوّته و فضله و رحمته نسخاً

أشرت اليها فيماسبق، فاطّلع على ذلك الامر صديقى الفاضل الدّيّن الدّكتور مهدىّ المحقّق فبعد أن رأى النّسخة و أعجبته نفاسة مطالبها أقدم على تهيئة وسائل طبعه من طريق «انتشارات دانشگاه» و ساعده عليه سائر الفضلاء المهتمّين باشاعة الآثار الباقية الثّمينة و الكتب القيّمة النّفيسة – لازالوا موفّقين لطبع الكتب النّافعة البهيّة و نشر الصّحف المفيدة المطويّة – حتّى انطبع الكتاب بعون الله الملك الوهّاب وجُعِل بين يدى اُولى الألباب ، فينبغى لنا أن نسأل الله تعالى أن يجزى كلّ من ساعدنا على هذا الامر و شاركنا فى اعداد وسائل طبعه و تمهيد مقدّمات نشره خير الجزاء بمحمّدٍ و آله البررة الأتقياء .

## فآن لنا أن نقدم على أمرين :

**الاوّل** ـ أن ننقل هنا مكتوباً أرسله الينا صديقنا الحاجّ السّيّد مهدىّ الرّوحانىّ المذكور اسمه آنفاً وذلك أنّه – أطال الله بقاءه وأدام توفيقه – لمّا كان أوّل من حثّنى على طبع الكتاب و نشره بعد أن دلّنى على وجود نسخة منه فى مكتبة المشهد الرّضوىّ (كما أشرت اليه) واستشممت من كلامه أنّ فيه صفاءً لايشوبه كدرٌ و خلوصاً لم يصدر الّا عن رضى الله تعالى و رضى أوليائه أحببت أن يكون أوّل من يلاحظ النّسخة المطبوعة و يطالعها ؛ فارسلت اليه نسخةً من الكتاب بعد الطّبع و قبل النّشر و كتبت اليه ما محصّله : يا صديقى اعمل بما ورد فى المثل : « صدقك من صدقك لا من صدّقك » فان أخطأت فخطّئنى ؛ و ان أصبت فصوّبنى ، و جملة القول أنّى استدعيت منه أن يوقفنى على ما يقف عليه فى الكتاب من النّكات الدّقيقة و الفوائد الأنيقة و ينبّهنى على ما يطّلع عليه من الأغلاط الّتى وقعت فى طبع الكتاب لما زاغ عنه نظرى وكلّ عنه بصرى أو لم يصل اليه فكرى القاصر و لم يدركه ذهنى الفاتر فلم يميّز القشر من اللّباب و الصّحيح من السّقيم والخطأ من الصّواب (كما أنّى ألتمس من سائر العلماء والفضلاء النّاظرين فى هذا الكتاب الشّريف و أولى الألباب المتعمّقين فى ذلك الأثر المنيف أن لايؤاخذونى بما يقفون عليه ممّا وقع منّى فى هذا العمل من الخبط والخطأ و الخطل

و السّهو والاشتباه والزّلل فانّی لم آل جهداً فی تصحیحه الّا أنّ النّسخ کانت مشوّشة جدّاً، و مع ذلک کانت النّسخة فی کثیرٍ من الموارد منحصرةً فی واحدةٍ ؛ علی أنّ الانسان محلّ السّهو والنّسیان الّا من عصمه الله تعالی) فأجاب سؤلی بالاسعاف وأرسل الیّ مکتوباً یشتمل علی ماستدعیت منه و ها أنا أنقل هنا محصّل جمیع ما فی ذلک المکتوب الجلیل ولا اُسقط منه شیئاً الّا ما ذکر اسمی به من الاطراء و أورد فی حقّی من التّجلیل .

## صورة المکتوب علی هذا المنوال:

«١٦ شعبان ١٣٩١ ، باسمه تعالی ـ حضرت . . . سیّد جلال الدّین محدّث ارموی پس از عرض سلام و تقدیم مراتب ارادت کتابِ ایضاح را که بحواشی کثیرة الافاضهٔ آن جناب مزیّن و آراسته بود بیشترش را مکرّراً مطالعه کردم انصافاً کتاب ذیقیمتی است چه آنکه أصحابنا الامامیّة ــ رضوان الله علیهم ــ در مقابله با أهلِ سنّت بیشتر در أطرافِ مسئلهٔ امامت بحث کرده ، و باز بیشتر حالتِ دفاعی داشتند و در مقابلِ تهمتها چنانکه تاکنون نیز مرسوم آنان است نوبتِ بررسیِ عقاید و آراء آنهارا نداشتند ولکن این مرد دانشمند این راه را نرفته وچنانکه ملاحظه فرموده‌اید درمطاویِ کلمات مختصری بحدیث غدیر و حدیث ثقلین اشارتی کرده و ردّ شده است و این هدف را تعقیب کرده که روشِ أهلِ سنّت را در آن قسمت از عقاید و آراء که نصّ قرآنِ مجید و سنّتِ ثابته بر آن ناطق نیست بیان کند ، و نیز اختلافاتِ ایشان را در أحکامِ عملی روشن سازد، و راستی که خوب ازعهده برآمده است جزاه الله عن الاسلام وأهله خیر الجزاء و حشره مع مواليه البررة الأتقياء .

خصوصاً با حواشی جنابعالی که مدارکِ أحادیث را بدست داده‌اید خواننده بیشتر بهدف مؤلّف خواهد رسید و کمترچیزی که دربارهٔ این کتاب شریف وحواشیِ پرفیض و برکت آن می‌توان گفت آنست که : گل بود بسبزه نیز آراسته شد ؛ شکرالله مساعیکم وجزاکم عن محمّدٍ وآله خیر الجزاء .

**این بنده در أثنای مطالعه باموری برخورد کردم که آنها را یادداشت کرده و بخدمت عرضه میدارم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید (تا آخر نامه)».**

## امور یادداشت شدهٔ ارسالی بقرار ذیل است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ، والصّلوة علی محمّدٍ و آله

**ص ۳ ؛ س ٤ :**

«فوجدناهم فی ذلک صنفین لا غیر»

ولا یخفی عدم استقامة الکلام بحسب الظّاهر فانّ افتراق الأمّة بأیّ حسابٍ کان أکثر من ذلک ؛ فالخوارج مقابلة لأهل السّنّة و الجماعة و الشّیعة ، والمعتزلة فرقةٌ مقابلة لأهل السّنّة ، ولعلّ نظر المؤلّف الی الافتراق الرّئیسیّ الأساسیّ فی الأُمّة فانّ المعتزلة و ان کانت مقابلةً لأهل السّنّة الّا أنّها من الجماعة ، و الخوارج و ان کانت مقابلةً للجماعة الّا أنّها فی عصر المؤلّف انقلعت عن البلاد الکبیرة الاسلامیّة و توطّنت فی حواشی البلاد الاسلامیّة مثل افریقیا و عمان و لذا جعلهم المؤلّف (ره) صنفین ؛ والله العالم .

**ص ۳ س ۹ :**

«و لم یقبلوا الأحادیث عنهم»

و لعلّ المصنّف (ره) نظر الی حال محدّثی السّنّة فی عصره و زمانه و الّا فأسانید السّنّة مشحونة برجال الشّیعة وقد ذکر السّیّد شرف الدّین (ره) فی المراجعات مائة رجلٍ منهم ، و ذکر ابن النّدیم فی الفهرست ص . . . أنّ أکثر المحدّثین من

الشّيعة وان كان المتأخّرون من أهل السّنّة كابن حجرٍ لوّنوا هؤلاء المحدّثين من الشّيعة بلونٍ من التّسنّن فجعلوا الشّيعة من يقدّم عليّاً (ع) على عثمان ، و الغالى فى التّشيّع من يقع فى عثمان و الزّبير و طلحة و تعرّض لسبّهم ، و الرّفض أو الغلوّ فى الرّفض من يقدّم عليّاً – عليه السّلام – على أبى بكرٍ و عمر أو يكفّرهما و يتبرّء منهما ( راجع لسان الميزان ج ١ ؛ ص ٧ و ٩) وليس عندى الكتاب بل نقلت اجمالاً ونقلاً بالمعنى .

**ص ٤ ؛ س ٨ :**

« فهم للرّأى فى الدّين مستعلمون »

الظّاهر أنّ الصّحيح : «مستعملون»[1]

**ص ٤ ؛ س ١١ :**

و لا يخفى أنّ عدّ الجهميّة من الجماعة لابأس به و لكن عدّهم من أهل السّنّة ففيه تأمّلٌ حيث انّ أهل السّنّة مفترقة عن الجهمية جدّاً بحيث انّ أقذع جرحٍ فى رجال أهل السّنّة وصف انسانٍ بأنّه جهمىٌّ ؛ ولعلّ الجهميّة كانوا يعدّون أنفسهم من أهل السّنّة و لكن أهل الحديث لمّا غلبوا عليهم فاحتكروا هذا الاسم لأنفسهم و المؤلّف (ره) مشى على الطّريق الأوّل أى قبل اختصاص كلمة «أهل السّنّة» بأصحاب الحديث .

ثمّ لايخفى أنّ جلّ ماذكره فى هذا العنوان موافقٌ لعقائد الشّيعة الّا فى قولهم انّه تعالى هواءٌ و انّه داخلٌ فيهم و فى كلّ ذى روحٍ ، و لا يقرّون بمنكرٍ و نكيرٍ ، ولا بعذاب القبر ولا صراطٍ . . . و لا أدرى كيف جعل المؤلّف (ره) قول الجهميّة من أنّه تعالى لايزول ولا يتحرّك . . . (الى آخره) من خصائص الجهميّة مع أنّ الشّيعة قائلة بها أيضاً .

---

١ـ كلمة «الظاهر» تأدب من ذلك العالم فان الصحيح ماذكره بتقديم الميم على اللام وهوغلط مطبعى ؛ وكم له من نظير وقعنا فيه وقد ذكرنا فيما سبق من المقدمة (ص ٦٠) وجه ذلك .

ص ٦ ؛ س ٨ :

« أقاويل الجبريّة »

لا أدرى كيف جعل الجبريّة مقابلةً للجهميّة وأصحاب الحديث مع أنّ الجهميّة و أصحاب الحديث قائلون بالجبر و أصحاب الحديث يكثرون من الرّوايات الدّالّة على الجبر وهى عندهم كثيرة ؛ و منها ماسيذكره المؤلّف فى ص ٢٨ و الجبر من خصائص عقائد أهل الحديث (أهل السنّة) .

ص ٧ ؛ س ٢ :

« أقاويل أصحاب الحديث »

من أهمّ عقائد أهل السّنّة و أصحاب الحديث القول بقدم القرآن ، وقد وقعت هذه الفتنة فى عصر المؤلّف (ره) وقامت وقعدت لها الاُمّة الاسلاميّة و تدخّل المأمون و علماء المعتزلة فيها على أهل الحديث و استتابوهم عن القول بعدم خلق القرآن و دامت الفتنة بعده فى عصر المعتصم و الواثق حتّى جاء المتوكّل فقدّم أصحاب الحديث و دارت الدّائرة على المعتزلة و لذلك لقّبوه بمحيى السّنّة و مميت البدعة .

و من العجيب أنّ المؤلّف (ره) مع معاصرته تماماً لهذه المحنة لم يتعرّض لهذه المسئلة ، و فى ظنّى أنّى رأيت روايةً عن الامام أبى الحسن الهادى – عليه السّلام – أنّه نهى شيعته عن التّعرّض لهذه المسئلة و تصفّحت فلم أجدها و لعلّ عدم تعرّضه انّما كان لهذه العلّة .

ص ١٩ ؛ س ١٤ :

« و حكى عن داود الظّاهرىّ »

الصّحيح داود الجواربىّ كما فى الملل للشّهرستانىّ ، وبذلك يصحّح مانقل عن

العـلّامة (ره) فی ص ۲۷ من هذا الکتاب [۱] .

**ص ۲۱ ؛ س ۸ :**

« و منهم من تسترّ بالکفّة »

و الصّحیح بالبلکفة مصدر من «بلاکیف» مثل البسملة و الحوقلة .

**ص ۲۷ ؛ س ۱۰ :**

« القمّی عن الباقر علیه السّلام »

ولایخفی أنّ هذا التّفسیر الموجود المطبوع لیس بتمامه تألیف علیّ بن ابراهیم بل هو تلفیق و تألیف من تفسیره و تفسیر أبی الجارود رأس الجارودیّة الزّیدیّة وقد ألّفه أبوالفضل العبّاس بن . . . المذکور بعد الخطبة فی اوّل الکتاب، و فی هذا التّفسیر روایات لاتجری علی أصول مذهب الشّیعة الامامیّة وقد أشار الی هذا التّلفیق العـلّامة الکبیر الشّیخ آقا بزرگ ــ رحمه‌الله ــ فی باب التّفسیر من الذّریعة، فجعل هذه الرّوایة من هذاالکتاب الّذی لعلّه من مؤلّفات شخص مجهول او زیدیّ ، ووصفها بالاعتبار فی أسانید الفریقین لایخلو عن اشکال خصوصاً مع منافاتها لأصل التّنزیه المسلّم الثّابت عن أئمّة أهل البیت علیهم الصّلوة و السّلام .

**ص ۴۲ ؛ س ۱۴ :**

« الاّ أنّ حیث لهما مشترکاتٍ فی العقائد »

و الّذی یظهر أنّ أهل الحدیث هو اسمٌ اتّخذوه لأنفسهم ( و بعد ذلک شاعت کلمة أهل السّنّة) و عطف الحشویّة علی أهل الحدیث عطف تفسیریّ و خصومهم من

۱ ـ **أقول :** الامر کما ذکره ـ دام بقاؤه ـ الا أن الکلمة فی منهاج الکرامة المطبوع أیضاً غلط أی هناک أیضاً «الظاهری»

المعتزلة وغيرهم لقبّوهم بالحشويّة **قال ابن قتيبة فى تأويل مختلف الحديث ص٩٦ مامعناه :** يسمّون أهل الحديث الحشويّة و النّابتة و المجبرة و ربما الجبريّة . . . ( أضواء على السّنّة ص٣٢٥ نقل عن تأويل مختلف الحديث) و قد نقلتم فى ص٧ عن تبصرة العوام هذا المعنى أيضاً **و قال ابن المرتضى فى كتابه الملل و النّحل ص ١١ :** و الحشويّة لامذهب لهم منفرد وأجمعوا على الجبر و التّشبيه و جسّموا و صوّروا و قالوا بالأعضاء وقدم مابين الدّفّتين و منهم أحمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و داود بن محمّد . . . الى آخر كلامه ، و أنت خبير أنّ هؤلاء رؤساء أصحاب الحديث .

**ص ٥٤ ؛ س ١٥ :**

« لم يقاتل دونه الا عبيدة »

الظّاهر أنّ الصّحيح «الّا عبيده» (أى باضافة كلمة عبيد التى هى جمع العبد الى الضمير الذى يرجع الى عثمان) .

**ص ٥٧ ؛ س ٨ :**

« ما الوفا عن عليّ ذى فرق »

**أقول :** صحّ حدسكم فى كلمة ماالوفا و الصّحيح فى تمام الجملة :

مٰا أَلَوْنٰا عَنْ أَعْلٰى ذِى فُوقٍ ؛ كذا فى طبقات ابن سعد (ج ٣ ؛ ص٤٣) :

« قال عبدالله ( يعني ابن مسعود) حين استخلف عثمان : ما ألونا عن أعلى ذى فُوقٍ » و ذكر بعد سطور هذه الكلمة بسند آخر وصورة اُخرى :

« فلم نأل عن خيرنا ذى فوقٍ فبايعنا أمير المؤمنين عثمان . . . » .

و فى أقرب الموارد فى فوق : هو أعلاهم فُوقاً اى أكثرهم حظّاً و نصيباً ؛ فحاصل معنى الكلمة أنّه : ماقصّرنا فى اختيارنا عثمان للخلافة عن أعلى و أحسن من له حظّ فى الفضائل ؛ و يدلّ على هذا المعنى النّقل الآخر » .

أيضاً

ص ٥٧ ؛ س ٩ :

« الاّ أنّهم وقفوا لأفضل »

**أقول :** الظّاهر أنّ الصّحيح : ألا انّهم وفّقوا ، و يمكن صحّة المعنى أيضاً مع كون العبارة «الّا» ولكن بعدها : «وفّقوا» لا «وقفوا».

[**أقول :** لمّا صحّحت هذه العبارة المغلوطة ببركة مطالعة هذا السّيّد الجليل فالأولى أن نشير هنا الى تفصيل ماذكره على سبيل الاجمال حتّى يتبيّن الأمر تبيّناً تامّاً بحيث لايحتاج أهل النّقد الى المراجعة لكتابٍ آخر ثمّ ننقل بقيّة ماكتبه الينا **فنقول :**

**قال ابن سعد فى الطّبقات** تحت عنوان «ذكر بيعة عثمان بن عفّان ــ رحمه الله ــ **مانصّه** (ج ٣ ؛ ص ٤٣ من طبعة ليدن ، و ص ٦٢ ـ ٦٣ من طبعة بيروت) :

« قال : أخبرنا أبو معاوية قال : أخبرنا الأعمش عن عبدالله بن سنان الأسدىّ قال : قال عبدالله حين استخلف عثمان : مـا أَلَوْنا عَنْ أعْلَى ذى فوقٍ .

قال : أخبرنا أبو معاوية الضّرير و عبيدالله بن موسى و أبو نعيم الفضل بن دكين قالوا : أخبرنا مسعر عن عبدالملك بن ميسرة عن النّزّال بن سبرة قال : قال عبدالله حين استخلف عثمان : استخلفنا خير من بقى و لم نأله .

قال : أخبرنا حجّاج بن محمّدٍ عن شعبة عن عبدالملك بن ميسرة عن النّزّال ابن سبرة قال : شهدت عبدالله بن مسعود فى هذا المسجد ماخطب خطبةً الّا قال : أمّرنا خير من بقى و لم نأل .

قال : أخبرنا عفّان بن مسلم قال : أخبرنا حمّاد بن سلمة قال : أخبرنا عاصم بن بهدلة عن أبى وائلٍ **أنّ عبدالله بن مسعودٍ** سار من المدينة الى الكوفة ثمانياً حين استخلف عثمان بن عفّان فحمدالله وأثنى عليه ثمّ **قال :** أمّا بعد فانّ أمير المؤمنين عمر بن الخطّاب مات فلم نر يوماً أكثر نشيجاً من يومئذٍ ، و إنّا اجتمعنا أصحاب محمّدٍ **فلم نأل عن خيرنا**

ذی‌فوق ؛ فبایعنا أمیرالمؤمنین عثمان ؛ فبایعوه» .

**قال ابن‌الأثیر فی النّهایة :**

« و فی حدیث علیّ یصف أبابکر : کنت أخفضهم صوتاً و أعلاهم فوقاً ؛ أی أکثرهم نصیباً و حظّاً من الدّین ؛ و هو مستعارٌ من فوق السّهم وهو موضع الوتر منه ، (ه) ومنه حدیث ابن مسعودٍ : اجتمعنافأمّرنا عثمان ولم نأل عن‌خیرنا ذافوقٍ ؛ أی‌ولّینا أعلانا سهماً ذافُوقٍ ؛ أراد خیرنا وأکملنا تامّاً فی‌الاسلام والسّابقة والفضل ؛ ومنه حدیث علیّ : ومن رمی‌بکم فقدرمی بأفوق ناصلٍ أی بسهمٍ منکسرالفوق لانصل فیه ، وقد تکرّر ذکر الفوق فی الحدیث » .

**قال ابن منظورٍ فی لسان العرب بعد نقل حدیث ابن مسعودٍ و بیان معناه بمثل مابیّنه و فسّره ابن الاثیر فی النّهایة مانصّه :**

« و فی حدیث عبدالله بن مسعودٍ فی قوله : انّا أصحاب محمّدٍ اجتمعنا فأمّرنا عثمان **ولم نأل عن خیرنا ذا فوقٍ** قال الاصمعیّ : قوله : ذافُوقٍ . یعنی السّهم الّذی له فوقٌ وهو موضع الوتر فلهذا خصّ ذا الفوق ، و انّما قال : خیرنا ذافُوقٍ ؛ ولم یقل : خیرنا سهماً ، لأنّه قد یقال : له سهمٌ ؛ و ان لم یکن اُصلح فُوقه و لا اُحکم عمله فهو سهمٌ ولیس بتامّ کاملٍ حتّی‌اذا اُصلح فُوقه واُحکم عمله ؛ فهو حینئذٍ سهمٌ‌ذوفُوقٍ ، فجعله عبدالله مثلاً لعثمان — رضی‌الله عنه — یقول : انّه خیرنا سهماً تامّاً فی الاسلام و الفضل والسّابقة » .

**قال الزّمخشریّ فی الفائق فی (فوق) مانصّه :**

« ابن مسعودٍ — رضی‌الله تعالی عنه — قال المسیّب بن رافعٍ : سار الینا عبدالله سبعاً من المدینة فصعد المنبر فقال : انّ أبالؤلؤة قتل أمیرالمؤمنین عمر فبکی النّاس ثمّ قال : انّا أصحاب محمّدٍ اجتمعنا فأمّرنا عثمان و لم نأل عن خیرنا ذا فوقٍ أی عن خیرنا سهماً ، و من أمثالهم فی الرّجل التّامّ فی الخیر : هو أعلاها ذا فُوقٍ ، و ذکر

**السّهم** مثل للنّصيب من الفضل و السّابقة ؛ شبّه بالسّهم الّذى اُصيب به الخصل فى النّضال ، و **صفته بالفوق** من قبل أنّه يتمّ به اصلاحه و تهيّؤه للرّمى ؛ ألا ترى الى قول عبيدٍ :

فأقبل على أفواق سهمك انّما تكلّفت من أشياء ما هو ذاهب

**يريد :** أقبل على ما تصلح به شأنك » .

**و قال فى المستقصى من أمثال العرب مانصّه (ج ٢ ؛ ص ٢٩٢) :**

« هوأعلاها ذافوقٍ أىأعلاها سهماً ذافوقٍ ؛ لأنّ السّهم اذاكان ذافوقٍ ونصل فذلك تمامه ، وقال بعض الصّحابة — رضى الله عنه — فى عثمان — رضى الله عنه — عند استخلافه : ما ألونا أعلاها ذافوق ، والمعنى تامّاً فى الخير ؛ يضرب فى تفضيل الرّجل » .

**و قال فى أساس البلاغة :**

« و أقبل على أفواق نبلك ؛ قال عبيدة :

فأقبل على أفواق نبلك انّما تكلّفت بالاشياء ماهو ذاهب

و يقال : له من كذا سهمٌ ذوفوقٍ ؛ أى حظٌّ كاملٌ ، و سهمٌ أفوق أى ناقصٌ ؛ و يقال للرّجل اذا أخذ فى فنٍّ من الكلام : خذ فى فوقٍ أحسن منه (الى آخر ماقال) » .

**و قال الميدانىّ فى مجمع الامثال (ص ٧٣٢ من طبعة ايران) :**

« هو أعلى النّاس ذا فوقٍ أى أعلى النّاس سهماً ، و يقولون : هو أعلى القوم كعباً ، و قال سعد بن أبى وقّاصٍ لأهل الكوفة : انّ المسلمين قد بايعوا عثمان بن عفّان و لم يألوا أن بايعوا أعلاهم ذا فوق ؛ أى أفضلهم » .

**قال ابن عبدالبرّ فى الاستيعاب وابن حجرٍ فى تهذيب التهذيب فى ترجمة عثمان ابن عفان مانصّه :**

« و قال ابن مسعودٍ حين بويع عثمان بالخلافة : بايعنا خيرنا و لم نأل » .

**قال أبوهلال العسكرىّ المتوفّى سنة ٣٩٥ فى جمهرة الامثال** فى الباب الأوّل الّذى فى الأمثال الّتى فى أوّلها ألف أصليّة او مجتلبة :

(ص ٤٧ من طبعة بمبئى سنة ١٣٠٧ هـ ق)

«**قولهم : أعلاها ذافوقٍ ، وقولهم** : ان شئت فارجع من فُوقٍ أوهو أعلى القوم سهماً و أرفعهم أمراً ؛ و ذوالفوق هو سهمٌ ، وفُوقه الموضع الّذى يوضع فيه الوتر ، أى أعلاها سهماً .

أخبرنا أبوالقاسم عن العقدىّ عن أبى جعفرٍ عن المدايني عن أبى حرىٍّ وعن زيادٍ عن أبى عبدالله بن الحارث قال :

قيل لعبدالله بن مسعودٍ و هو ينال من عثمان :

بايعتم رجلاً ثمّ أنشأتم تشتمونه ؟ ! فقال : **والله ما ألونا أن بايعنا أعلانا ذا فوقٍ** غير أنّه أهلكه شحّ النّفس و بطانة السّوء ، قال : أفلا تغيرون ؟ — قال : فما اُبالى أجبلاً راسياً زاولت أم ملكاً مؤجّلاً حاولت ؟ ! و لوددت أنّى و عثمان برمل عالج يحثى كلّ واحدٍ على صاحبه حتّى يموت الأعجل .

ما ألونا ؛ ماقصّرنا ، و يحثى أى يسفى و يثير .

**و يقولون** : ان شئت فارجع فى فوقٍ ؛ أى ارجع الى الأمر الأوّل من المصالحة و المواخاة ، و أنشد ثعلب :

هل أنت قائلة خيراً و تاركةٌ شرّاً و راجعة ان شئت فى فوق»

**قال أبو عبيدٍ القاسم بن سلّام الهروىّ المتوفّى سنة ٢٢٤ هـ ق فى غريب-الحديث تحت عنوان فوق (ج ٤ ؛ ص ٨٢) :**

« و قال أبو عبيد : فى حديث عبدالله [ رحمه‌الله ] أنّه سار سبعاً من المدينة الى الكوفة فى مقتل عمر — رضى‌الله عنه — فصعد المنبر فقال : انّ أبالؤلؤة قتل أمير المؤمنين عمر قال : فبكى النّاس ، فقال : انّا أصحاب محمّدٍ اجتمعنا و أمّرنا عثمان و لم نأل عن خيرنا ذافُوق .

قال الأصمعىّ : [قوله : ذافوقٍ] يعنى السّهم الّذى له فُوقٌ ؛ وهو موضع الوتر و انّما نراه قال : خيرنا ذافُوقٍ ؛ و لم يقل : خيرنا سهماً ، لأنّه قد يقال : له سهمٌ و ان لم يكن اُصلح فُوقه ولا اُحكم عمله فهو سهمٌ و ليس بتامٍّ كاملٍ حتّى اذا اُصلح عمله

واستحكم فهوحينئذٍ سهمٌ ذوفوقٍ فجعله عبدالله مثلاً لعثمان – رضى الله عنه – يقول: انّه خيرنا سهماً تامّاً فى الاسلام و السّابقة و الفضل ، فلهذا خصّ ذاالفوق» .

**قال الحاكم فى المستدرك عند ذكره فضائل عثمان (ج ٣ ؛ ص ٩٧) :**

« حدّثنا أبوبكر بن اسحاق أنبأنا بشر بن موسى حدّثنا أبو نعيم الفضل بن دكين حدّثنا الاعمش عن عبدالله بن يسار قال : [لمّا] جاءت بيعة عثمان – رضى الله عنه ـ قال عبدالله : **ما آلو عن أعلانا ذافوقٍ** » .

**و نقله الذّهبىّ فى تلخيص المستدرك هكذا** (انظر ذيل الصّفحة المشار اليها) :

« الاعمش عن عبدالله بن يسار قال : لمّا جاءت بيعة عثمان قال عبدالله: ما آلو عن أعلانا ذا فوقٍ »

قال الهيثمىّ فى مجمع الزّوائد عند ذكره أبواب مناقب عثمان (ج ٩ ؛ ص ٨٨) :

« باب أفضليّته – رضى الله عنه – عن النّزّال بن سبرة قال : لمّا استخلف عثمان قال عبدالله بن مسعودٍ : أمّرنا خير من بقى و لم نأل . **و فى روايةٍ : ما ألونا عن أعلاها ذا فوقٍ** ، رواه الطّبرانىّ بأسانيد ؛ و رجال أحدها رجال الصّحيح » .

**قال ابن الجوزىّ فى صفة الصّفوة** تحت عنوان « ذكر ثناء النّاس على عثمان » (ج ١ ؛ ص ١١٨) :

« و عن عبدالله قال حين استخلف عثمان : استخلفنا خير من بقى و لم نأله » .

**قال السّيوطىّ فى تاريخ الخلفاء فى فصلٍ فى خلافة عثمان :**

(ص ٦٠ طبعة مصر سنة ١٣٠٥)

« و أخرج ابن سعد و الحاكم عن ابن مسعود – رضى الله عنه – أنّه قال لمّا بويع عثمان : أمّرنا خير من بقى و لم نأل » .

**أقول :** لا حاجة الى الخوض فى بيان المقصود بأكثر من ذلك فانّ الأساس و الأصل فى أمثال المورد الاهتداء الى صحيح العبارة فاذا صحّحت العبارة فسبيل المراجعة واضحٌ و باب تكثير النّقل من الكتب مفتوح ؛ كما قيل بالفارسيّة : «معمّا چو

حل گشت آسان شود» و السّلام على من اتّبع الهدى].

( قد تمّ ماخضنا فيه من تشييد مبنى هذا التّصحيح )

**فلنرجع الى ماكنّا فيه من نقل ماكتب الينا صديقنا الرّوحانيّ طال بقاؤه**

**ص ١٢٣ ؛ س ٦ :**

« و عبدالله بن عمر قاتلوا عليّاً عليه السّلام »

الصّحيح عبدالله بن عمرو ؛ أى ابن عمرو بن العاص فانّ ابن عمر لم يقاتله عليه السّلام، أو يكون الصّحيح عبيدالله بن عمر ؛ و الأوّل أقرب .

**ص ١٣٩ ؛ س ٥ :**

« فى مسجد حيّة »

و لعلّ الصّحيح : فى مسجد حيّه ؛ أى مسجد قبيلته .

**ص ١٤٣ ؛ س ٧ :**

« و قريش شر كاؤهم » و الصّحيح : شركاؤهم .

**ص ٢٠٣ ؛ س ١٢ :**

« ممّا رواه عن الموطّأ »

و هكذا فى الموطّأ المطبوع مع تنوير الحوالك ص٧١ و هى رواية مرسلة ولكنّ السّيوطىّ أسند حديثاً بمعناه .

**ص ٢٠٥ ؛ س ١ :**

« و ذلك أنّ المسح على الرّأس والرّجلين ناطقٌ بهما الكتاب »

**قال أحد أعلام السّنّة ابراهيم بن محمّدٍ الحنفىّ الحلبىّ المتخرّج من مصر**

و الامام الخطيب فى جامع السّلطان محمّد الفاتح بقسطنطنيّة و المتوفّى بها سنة ٩٥٦ فى كتابه المعروف بـ «غنية المتملّى فى شرح منية المصلّى» المعروف عندهم بالشّرح الحلبىّ الكبير فى ص١٥ عند قوله : و أرجلكم الى الكعبين ؛ مانصّه : «قرء فى السّبعة بالنّصب و الجرّ و المشهور أنّ النّصب بالعطف على وجوهكم و الجرّ على الجوار ، و الصّحيح أنّ الأرجل معطوفةٌ على الرّؤس فى القراءتين و نصبها على المحلّ و جرّها على اللّفظ ، وذلك لامتناع العطف على المنصوب (يعنى وجوهكم) للفصل بين العاطف[1] والمعطوف عليه بجملة أجنبيّة والأصل أن لايفصل بينهما بمفرد فضلاً عن الجملة ولم يسمع فى الفصيح نحو : ضربت زيداً و مررت بعمرٍو و بكراً بعطف بكراً على زيداً . . . ثمّ نقل كلاماً فى توجيه غسل الرّجلين و ذكر رواياتٍ فى وجوب غسل الرّجلين ( الى ان قال) فلا عبرة بمن جوّز المسح على القدمين من الشّيعة و من شذّ .

ولايخفى أنّ قول مثل المؤلّف فى مثل تلك الأوساط العلميّة الّتى تغلب عليها العلوم الأدبيّة أكثر من غيرها معتبر يعتنى به مع عدم الانكار عليه طول تلك المدّة و مقبوليّة كتابه عندهم ، وليت شعرى كيف يحكم بذوقه الأدبىّ السّليم أوّلاً بوجوب عطف أرجلكم على رؤسكم و امتناع العطف على وجوهكم ومقتضاه وجوب المسح على الرّجلين ولكن يخرج النّتيجة بقوله أخيراً : فلاعبرة بمن جوّز المسح على القدمين ؟! ونعم ماقال شيخنا البهائىّ (ره) خطاباً لصاحب العصر عجّل الله تعالى فرجه الشّريف :

و أنقذ كتاب الله من يد عصبةٍ عصوا و تمادوا فى عتوٍّ واضرار
يحيدون عن آياته لروايةٍ رواها أبوشعيون عن كعب الاحبار

ص ٢٠٩ ؛ س ١٩ :

«و ممّن ذهب الى هذا القول الشّيخ الثّقة الجليل الأقدم»

غير خفىٍّ على النّاظر فى هذاالكتاب الشّريف خصوصاً هذا الفصل أنّ مؤلّف

١ - قال فى الهامش : هكذا نقلت ؛ و أظن أنى نقلته غلطاً والصحيح بين المعطوف و المعطوف عليه و ليس عندى الكتاب.

الكتاب ( ره ) يجعل كلام العامّة فى نقصان القرآن طعناً عليهم فهذا ممّا يدلّ على أنّ الشّيعة و منهم المؤلّف لايقولون بذلك ؛ فماذكر المحدّث النّورىّ (ره) من نسبة هذاالقول الى الفضل بن شاذان فى غير محلّه .

**ص ٣٣٩ ؛ س ٣ :**

« و تنتحلون التّفريض »

و لعلّ الصّحيح التّفويض أى فوّض اليكم أمر دينكم .

**ص ٣٤٦ ؛ س ١٠ :**

« ثمّ فرج » الصّحيح : ثمّ خرج .

**ص ٣٥٧ ؛ س ٣ :**

« فيما رووه »

و الأحسن بل الأصحّ : «فيمارآه النّعمان» (الى آخره) كما يدلّ على ذلك قوله فيما بعد (س ٥) : «ممّن قال بالرّأى ، والكلام فى عدم حجيّة آرائهم لا فيما يروونه .

**ص ٣٥٧ ؛ س ٦ :**

« لا بما لم يبعث الله نبيّه به »

الظّاهر زيادة «لا» و بذلك يستقيم المعنى و يدلّ على ذلك ما فى ص ٣٥٨ ؛ س ٢ من قوله : « هؤلاء الأدّلاء من دين الله على ما لم يبعثنى به الى خلقه » .

( انتهى ماكتبه الينا صديقنا الحاجّ سيّد مهدىّ الرّوحانىّ )

أقول : ينبغى أن نشير هنا الى مطلبين :

١ـ انّ القول بتحريف القرآن الكريم بمعزلٍ عن الصّواب وأشرنا اليه على سبيل

الاجمال فى التّعليقات (انظر ص ٢٢٠) وأمّا الحجّة على ذلك و الجواب عن الأخبار الواردة فى هذا المضمار فيطلبان من موضعٍ آخر فانّ المقام كان لا يسع البحث عنهما و الخوض فيهما .

٢ـ لمّا كان التّحقيق يقتضى أن ننقل قطعةً من روايةٍ وردت فى موضوع القرآن المجيد فى موضعها من تعليقاتنا على هذا الكتاب (و هو ص ٢٠٩ ـ ٢٢٩) وكان قد فاتنا نقلها هناك استدركناها هنا لئلّا تكون التّعليقات ناقصةً من هذه الجهة و هى :

قال سليم بن قيس الهلالىّ فى كتابه المعروف ضمن حديثٍ مبسوطٍ : (انظر ص ١٢٢ من طبعة بيروت ، و ص ٥٥ ـ ٥٦ من طبعة النّجف)

« **قال طلحة : يا أباالحسن شيءٌ أريد أن أسألك عنه** ، رأيتك خرجت بثوبٍ مختومٍ فقلت : أيّها النّاس انّى لم أزل مشغولاً برسول الله (ص) بغسله وتكفينه ودفنه ثمّ شغلت بكتاب الله حتّى جمعته لم يسقط منه حرف فلم أر ذلك الّذى كتبت و ألّفت ، و رأيت عمر بعث اليك حين استخلف أن ابعث به الىّ فأبيت أن تفعل ، فدعى عمر النّاس فاذا شهد رجلان على آية قرآنٍ كتبها و ما لم يشهد عليه غير رجلٍ واحدٍ رماه ولم يكتبه وقد قال عمر وأنا أسمع : قد قتل يوم اليمامة رجالٌ كانوا يقرؤون قرآناً لا يقرؤه غيرهم فذهب ، و قد جاءت شاةٌ الى صحيفةٍ وكُتّاب عمر يكتبون فأكلتها و ذهب مافيها ، و الكاتب يومئذٍ عثمان فما تقولون ؟ و سمعت عمر يقول و أصحابه الّذين ألّفوا وكتبوا على عهد عمر وعلى عهد عثمان : انّ الاحزاب تعدل سورة البقرة ، والنّور ستّون و مائة آية ، والحجر تسعون آية[1] فما هذا ؟ و ما يمنعك يرحمك الله أن تخرج ما ألّفت للنّاس و قد شهدت عثمان حين أخذ ما ألّف عمر فجمع له الكتاب و حمل النّاس على قراءة واحدةٍ و مزّق مصحف أبىّ بن كعبٍ و ابن مسعودٍ و أحرقهما بالنّار فما هذا ؟

**فقال أمير المؤمنين (ع) : يا طلحة** انّ كلّ آية أنزلها الله على محمّد (ص) عندى باملاء رسول الله (ص) وكلّ حلال أو حرام أو حدّ أو حكم أوشيء تحتاج اليه الأُمّة الى يوم القيامة عندى مكتوب باملاء رسول الله (ص) و خطّ يدى حتّى أرش الخدش ، قال طلحة : كلّ شيء من صغير أوكبير أوخاصّ أو عامّ كان أو يكون الى يوم القيامة فهومكتوبٌ عندك ؟ — قال : نعم وسوى ذلك» (الحديث بطوله) .

**و نقل الحديث الطّبرسيّ (ره) فى الاحتجاج عن كتاب سليم** ( انظر ص ٧٧ من الطبعة الاولى بتبريز) .

**و نقله المجلسيّ (ره) فى المجلّد التّاسع عشر من البحار** فى باب ماجاء فى كيفيّة جمع القرآن (انظر ص ١٠) الى غير ذلك ممّن نقله منهما .

و انّما استدركناها هنا لموافقتها لما ذكره الفضل فى الايضاح فى غالب الفقرات (انظر ص ٢١١ ـ ٢١٧) و لتكون فى مرأى النّاظر فى الكتاب ان أراد التّحقيق فيها .

**الثّانى**[٢] ـ أن ننقل هنا كلامين من كتابين للعالم الرّبانىّ الشّيخ آقا بزرگ الطّهرانىّ ـ تغمّده الله بغفرانه وأفاض على تربته شآبيب رحمته ورضوانه ـ ونختم بهما ترجمة الفضل ابن شاذان فانّ الخوض فى ترجمته على سبيل التّفصيل يقتضى مجالاً واسعاً و يستدعى تأليف كتابٍ مستقلٍّ مبسوطٍ و انّما اكتفينا هنا بهذا المقدار فانّ المقام لا يقتضى أكثر من ذلك ؛ و الكلامان على هذا التّرتيب :

١ ـ قال الشّيخ المذكور اسمه فى كتابه «مصفّى المقال فى مصنّفى علم الرّجال» مانصّه (ص ٣٦٠ ـ ٣٦٢) :

« **أبو محمّد الفضل بن شاذان بن الخليل الأزدىّ النّيسابورىّ المتوفّى بعد ٢٥٤ و قبل ٢٦٠** كان من أصحاب الرّضا و الجواد والهادى — عليهم السّلام — و توفّى فى أيّام العسكريّ (ع) حكى النّجاشىّ عن الكنجىّ وهو يحيى بن زكريّا الّذى سمع

١ ـ فى كلتا الطبعتين «فى نسخة بدلها : والحجر تسعون ومائة آية» .

٢ ـ أى من الامرين المشار اليهما فيما تقدم (ص ٧٠) .

عنه التلّعکبریّ فی سنة ۳۱۸ وله یومئذٍ أکثر من مائةٍ وعشرین سنةً أنّه ذکر أنّ الفضل ابن شاذان صنّف مائةً و ثمانین کتاباً ؛ **أقول :** منها الیوم واللّیلة الّذی عرض علی أبی محمّدٍ العسکریّ (ع) فترحّم علیه ثلاثاً و قال : انّه صحیحٌ ینبغی أن یعمل به .

**و من کتبه ما نقل عنه العلّامة (ره) فی الخلاصة** فی القسم الثّانی فی ترجمة محمّد بن سنان بعد قوله : و الوجه عندی التّوقّف فیما یرویه فانّ الفضل بن شاذان ــ رحمه‌الله ــ قال فی بعض کتبه : «انّ من الکذّابین المشهورین ابن سنان ...» **واستظهر الکنیّ فی توضیح المقال من نقل العلّامة عن کتاب الفضل ذلک أنّه أیضاً من المصنّفین فی علم الرّجال** و بالجملة کونه من أئمّة علم الرّجال لاشبهة فیه لکثرة الاعتماد علی أقواله و نقلها فی الکتب الرّجالیّة معتمداً علیها حتّی أنّ الشّیخ أبا علیٍّ فی رجاله جعل للتّسهیل رمزاً لاسمه وهو «فش» .

و یأتی محمّد بن أحمد بن نعیم بن شاذان المعروف بأبی عبدالله الشّاذانیّ الّذی یروی عن عمّ أبیه الفضل بن شاذان هذا فی کتابه الّذی وجده الکشّیّ بخطّه ونقل عنه فی تراجم کثیرة، **و للفضل بن شاذان أخوان آخران** کلاهما یرویان عنه ، **أحدهما** علیّ والد أبی نصرٍ قنبر بن علیّ بن شاذان یروی عن أبیه علیٍّ وهو عن أخیه الفضل . **وثانیهما** محمّد بن شاذان بن الخلیل یروی عن أخیه الفضل، و یروی عنه ابن أخیه و هو أبو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان أخو أحمد بن نعیم المذکور و عمّ أبی عبدالله الشّاذانیّ، وکان أبو محمّدٍ جعفر بن نعیم من مشایخ الصّدوق » .

**و انّما ذکرنا هذا الکلام لاشتماله علی فوائد :**

**الاولی** ـ تردّد ذلک العالم فی تأریخ وفاة الفضل مع اتّفاق غیره فی ذلک علی سنة ۲۶۰ حتّی أنّ ذلک العالم نفسه أیضاً لم یشر الی خلافٍ فی ذلک فی مشیخته کما یأتی کلامه .

**الثّانیة** ـ تصریحه (ره) بأنّ الفضل من أئمّة علم الرّجال فانّ علماء الرّجال

ينقلون أقواله فى الكتب الرّجاليّة معتمدين عليها و ذلك ممّا فصّلنا القول فيه فيماسبق تحت عنوان «شيء ممّا يدلّ على جلالة قدرالفضل وعظمة شأنه عندالشّيعة الاماميّة» (انظر ص ٣٢ ـ ٣٤) ففيه تشييدٌ لبنيان ماذكرناه، وامّا استظهارالكنىّ ـ نوّرالله مرقده ـ من كلام العلّامة (ره) كون الفضل من المصنّفين فى علم الرّجال فليس فى محلّه كما هو ظاهرٌ لمن تأمّل فيه.

**الثّالثة** ـ اشارته(ره) الى بعض أقرباء الفضل و قدكنّا ذكرنا فيما تقدّم نقله من كتاب دهخدا (ره) أنّ الكلام فى بعض عشيرته يأتى بعد ذلك (انظر ص ٥٢).

**٢ ـ قال أيضاً ذلك العالم فى آخر كتابٍ صغيرٍ له يسمّى «الاسناد المصفّى الى آل المصطفى» وهو فى ذكر طرق روايته وأسامى مشيخته مانصّه (ص ٩٣ـ٩٤):**

«**فصل** ـ و عن أبى النّضر العيّاشىّ عن الشّيخ أبى عبدالله محمّد بن أحمد بن نعيم بن شاذان بن الخليل الأزدىّ النّيسابورىّ المعروف بأبى عبدالله الشّاذانىّ، له كتابٌ فى التّراجم قد أكثر النّقل عن كتابه بخطّه الشّيخ أبوعمرو الكشّىّ فى كتابه وهويروى عن عمّ أبيه الشّيخ أبى محمّدٍ الفضل بن شاذان بن الخليل الأزدىّ النّيسابورىّ المتوفّى سنة ٢٦٠ وهو أيضاً[1] من أصحاب الامام الجواد والهادى و العسكرىّ ـ عليهم السّلام ـ و من أئمّة الجرح و التّعديل و أقواله المأخوذة أصلها عن كتبه مشهورة و جعل «فش» فى بعض كتب الرّجال رمزاً الى اسمه عند النقل عنه.

**فصل** ـ و عن أبى عمر و الكشّىّ عن الشّيخ أبى الحسن علىّ بن محمّد بن قتيبة النّيسابورىّ تلميذ أبى محمّدٍ الفضل بن شاذان وأكثر الرّواية عنه الكشّىّ فى كتابه بقوله «حدّثنى» الصّريح فى السّماع منه، و قد ينقل عنه بعنوان: «قال ابن قتيبة» و الظّاهر أنّ هذا مأخوذٌ من كتابه وهو يروى عن شيخه الفضل بن شاذان المذكور و قد قرأ عليه

---

١ ـ اشارة الى ماذكره قبيل ذلك بقوله (ص ٩٣): «وهو يروى عن الشيخ أبى جعفر محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين العبيدى اليقطينى من أصحاب الامام أبى جعفر الجواد و الهادى و العسكرى عليهم السلام».

كتبه و يرويها عنه ، وهو الّذى سمّى كتاب الدّيباج [1] لشيخه ابن شاذان بهذا الاسم» .

**أقول** : قد تبيّن لك ممّا قدّمنا ذكره آنفاً أنّ الشّيخ آقابزرگ (ره) قد عدّ فى الذّريعة كتاب الايضاح من تصانيف الفضل و صرّح بأنّه له (انظر ص ٤٢ ـ ٤٣) فيكون داخلاً فيما يرويه عن مشيخته ـ رضوان الله عليهم ـ الى ان ينتهى الى الفضل و حيث انّه ـ قدّس الله روحه ـ من مشايخى و قد أجاز لى أن أروى عنه مايرويه ويسوغ له روايته **فها أناذا أروى هذا السّفر الجليل من ذلك الشّيخ النّبيل بطرقه المذكورة فى مشيخته المنتهية الى مصنّف الكتاب الفضل بن شاذان** ـ غمره الله بالفضل والاحسان و تغمّده بالعفو والغفران وكساه حلل الرّحمة و الرّضوان .

## بقى شىءٌ

### يجب علىّ أن أشير اليه هنا و هو :

أنّى استفدت فى تصحيح هذا الكتاب من صديقى الفاضل البارع الجامع عبدالحميد الكردستانىّ المعروف ببديع الزّمانىّ ـ سلّمه الله و أبقاه و وفّقه لما يحبّه و يرضاه ـ شيئاً كثيراً بحيث لولا افاداته الشّريفة لم يتيسّر لى تصحيح بعض الموارد ؛ فجزاه الله عنّى خير الجزاء بحرمة النّبىّ و عترته الازكياء الاصفياء.

## موضوع مهمّ

### ينبغى أن يتوجّه اليه

ليعلم النّاظر فى هذا الكتاب و فيما علّق عليه من حواشٍ أنّ غرضنا الأصلىّ من نشره هو احياء أثرٍ كبيرٍ من تراث واحدٍ من قدماء علمائنا معشر الشّيعة ، و لم يكن رأساً فى قصدنا الاحتجاج على اثبات رأيٍ او نفيه و احقاق قولٍ او ابطاله سواءٌ كان

١ ـ قد تكلمنا فى هذه الكلمة و احتملنا كونها مصحفة «الايضاح» ومحرفة عنها (راجع ص ١٢ ـ ١٣ وص ٥٤ ـ ٥٥).

لنا او علينا ، و انّما اضطررنا تبعاً الى أشياء ذكرناها فى التّعليقات لبيان أصل المتن و ايضاحه و ارشاد القارئين الى مواضع مشكلاته وهدايتهم الى حلّ معضلاته فانّ الكتاب كتابٌ كلامىٌّ و الموضوع موضوعٌ استدلالىٌّ فلابدّ فى مثله من أخذٍ و ردّ و قبولٍ و صدّ و حلٍّ وعقد وتصديقٍ و تكذيب و تخطئةٍ و تصويب و ايراد المدّعى بالدّليل و البرهان وتشييد مبناه بالحديث والقرآن ، **وبالجملة** من المعلوم عند كلّ أحدٍ أنّ الخوض فى بيان المقصود بالنّقض و الابرام هو موضوع علم الكلام فالمرجوّ من اخواننا المؤمنين و خلّاننا المسلمين أن ينظروا فيها بعين الرّضا .

فعين الرّضا عن كلّ عيبٍ كليلةٌ كما أنّ عين السّخط تبدى المساويا

فالحمد لله الّذى هدانا لهذا و ماكنّا لنهتدى لولا أن هدانا الله ، و نستغفره ممّا وقع فيها من خللٍ و حصل فيها من زلل ، و نعوذ به من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا و زلّات أقدامنا وعثرات أقلامنا ؛ فهو الهادى الى الرّشاد والموفّق للصّواب والسّداد ، و السّلام على من اتّبع الهدى .

قدآن لنا الآن أن ننجز وعدنا للقارئين ونضع صورة صفحةٍ اوصفحتين من كلّ نسخةٍ من النّسخ الّتى وصلت الينا وكانت عندنا حين طبع الكتاب ، وكذا صورة قبره .

وكان تحرير ذلك فى اللّيلة الحادية عشر من ذى القعدة و هى ليلة ميلاد مولانا أبى الحسن علىّ بن موسى الرّضا ـ عليه السّلام ـ من شهور سنة ١٣٩١ من الهجرة النّبويّة = ١٣٥٠/١٠/٩ هـ ش .

مير جلال الدّين الحسينىّ الأُرموىّ

المحدّث

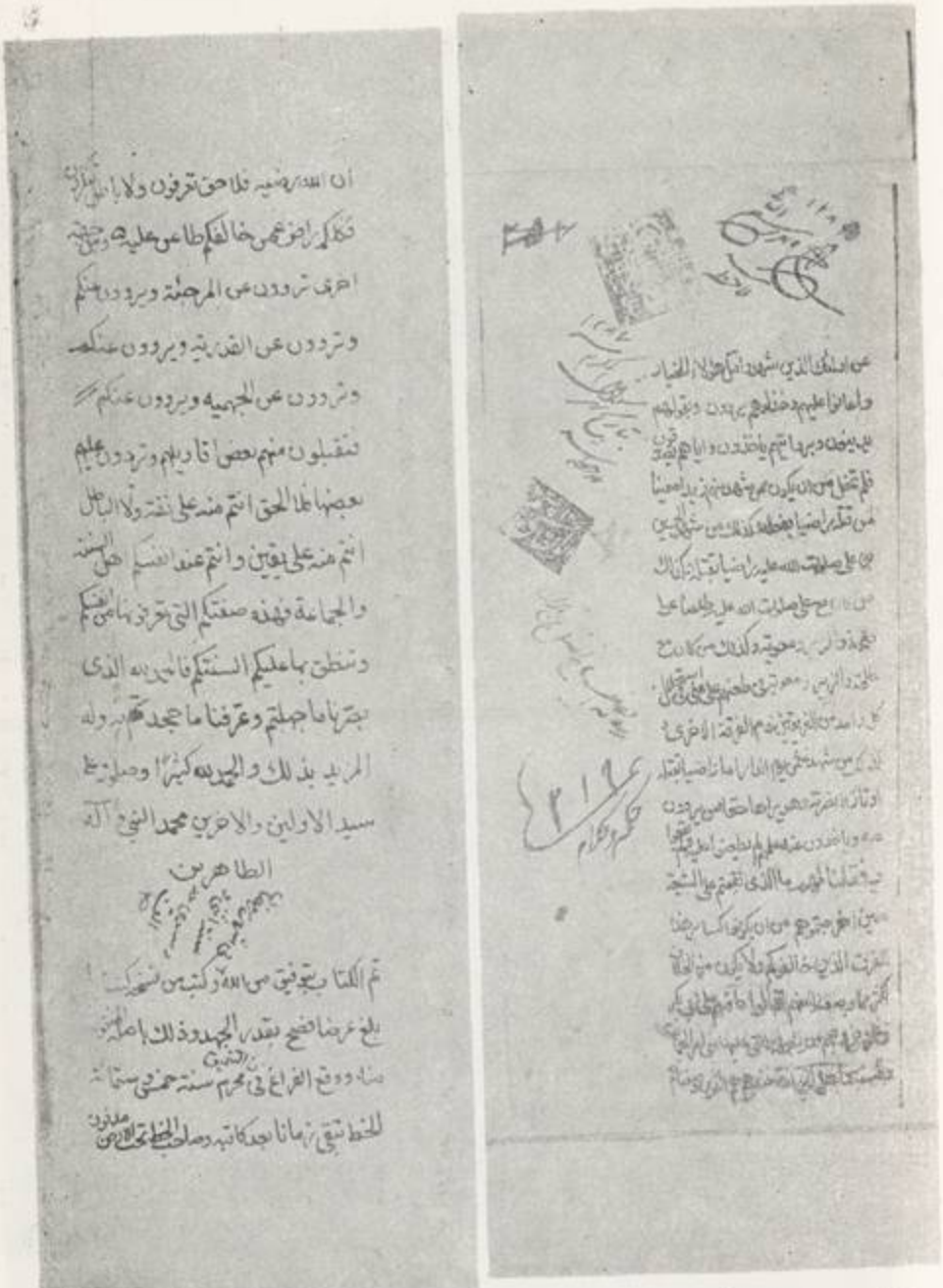

الصّفحة الاولى والأخيرة من النّسخة الاولى المشار اليها فى ص ٦٢–٦٣ من المقدّمة

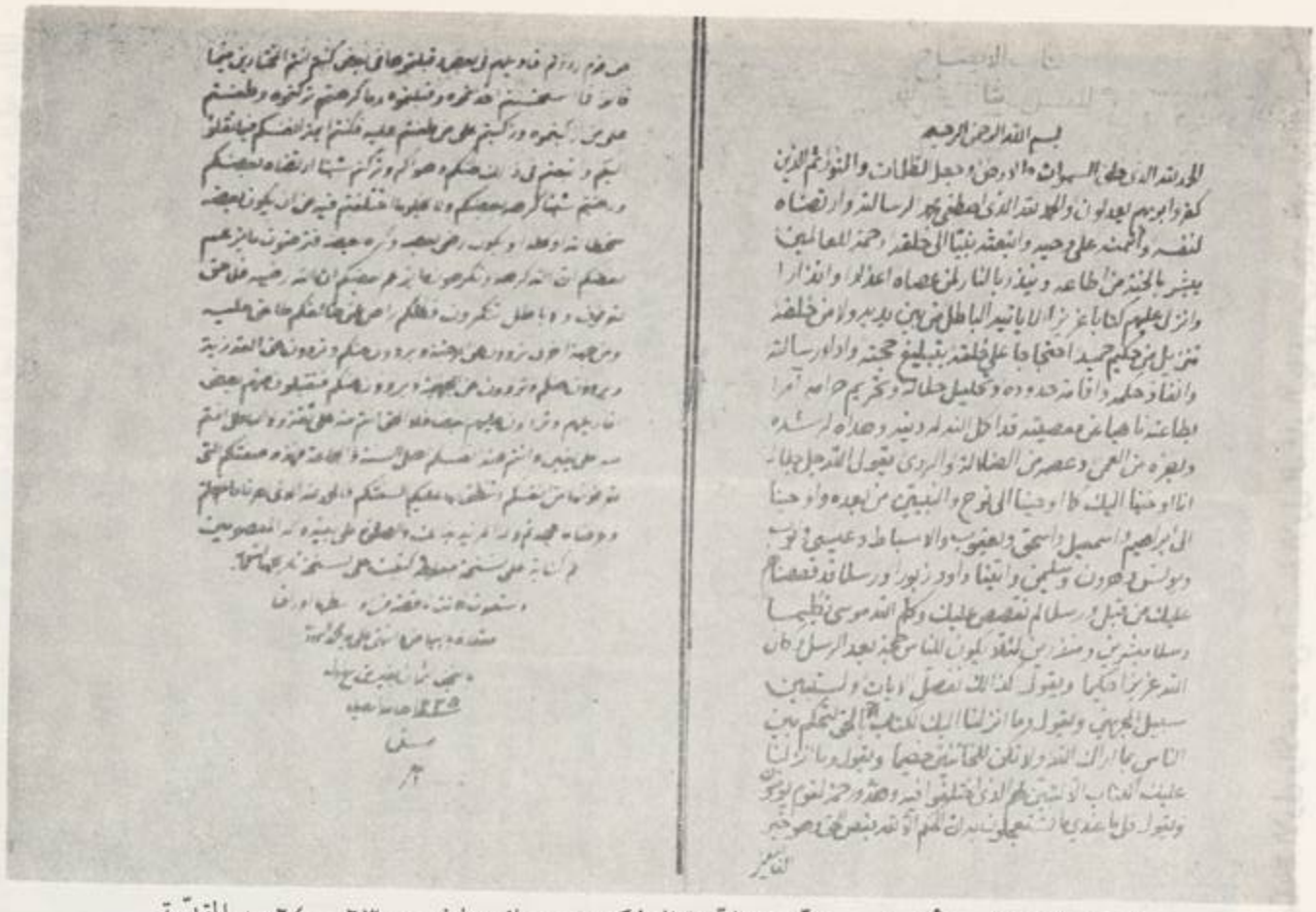

الصفحة الاولى و الأخيرة من النسخة الثانية المذكورة خصائصها فى ص٦٣ — ٦٤ من المقدمة

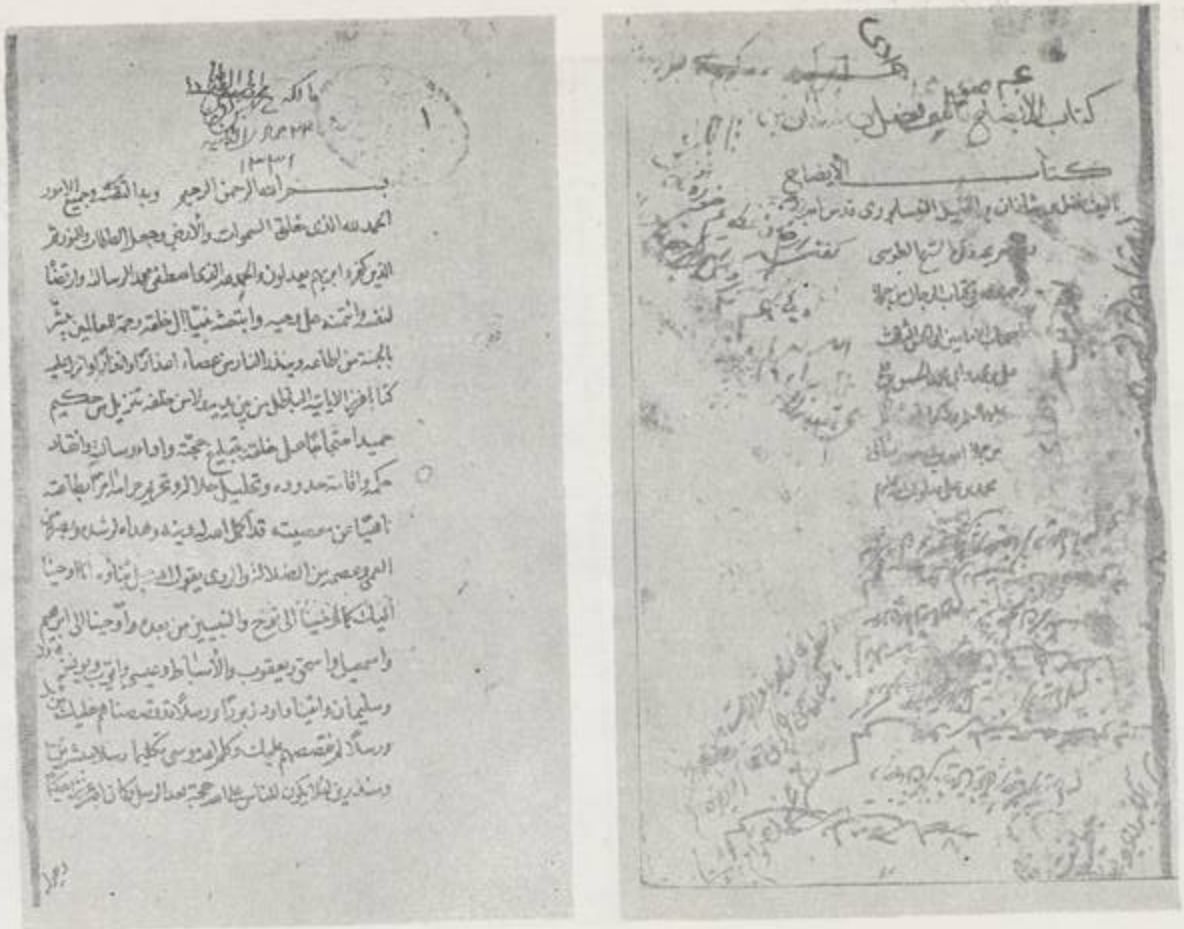

صورة ماعلى ظهر النّسخة الثّالثة وكذا الصّفحة الاولى منها (انظر ص ٦٤ من المقدّمة)

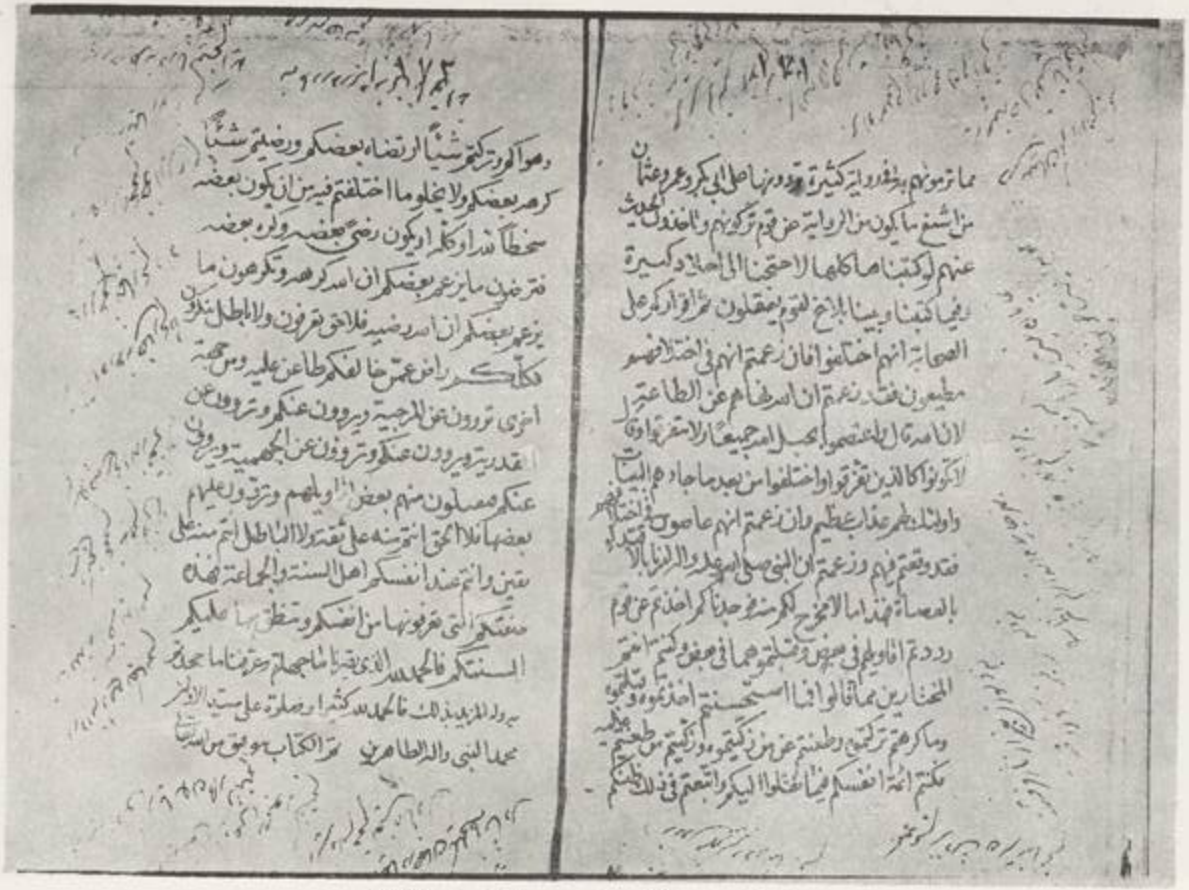

الصفحتان الأخيرتان من النسخة الثالثة

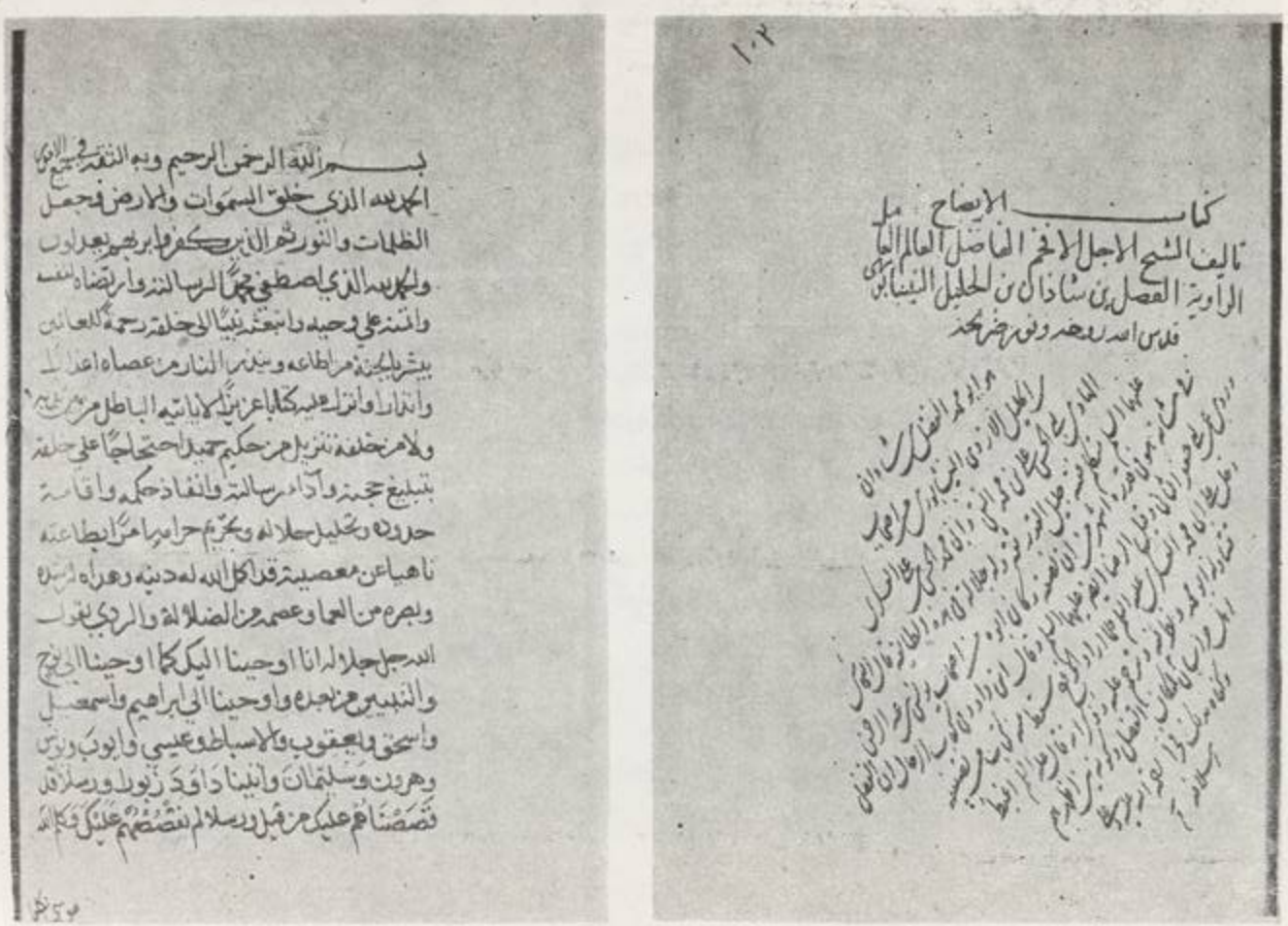

صورة ماعلى ظهر النّسخة الرّابعة وكذا الصّفحة الاولى منها (انظر ص ٦٤ — ٦٧ من المقدّمة)

صورة الصفحتين الاخيرتين من النسخة الرابعة (التي هي من مجموعة على ظهرها خطّ صاحب الروضات كما نقلناها في ص ٦٥)

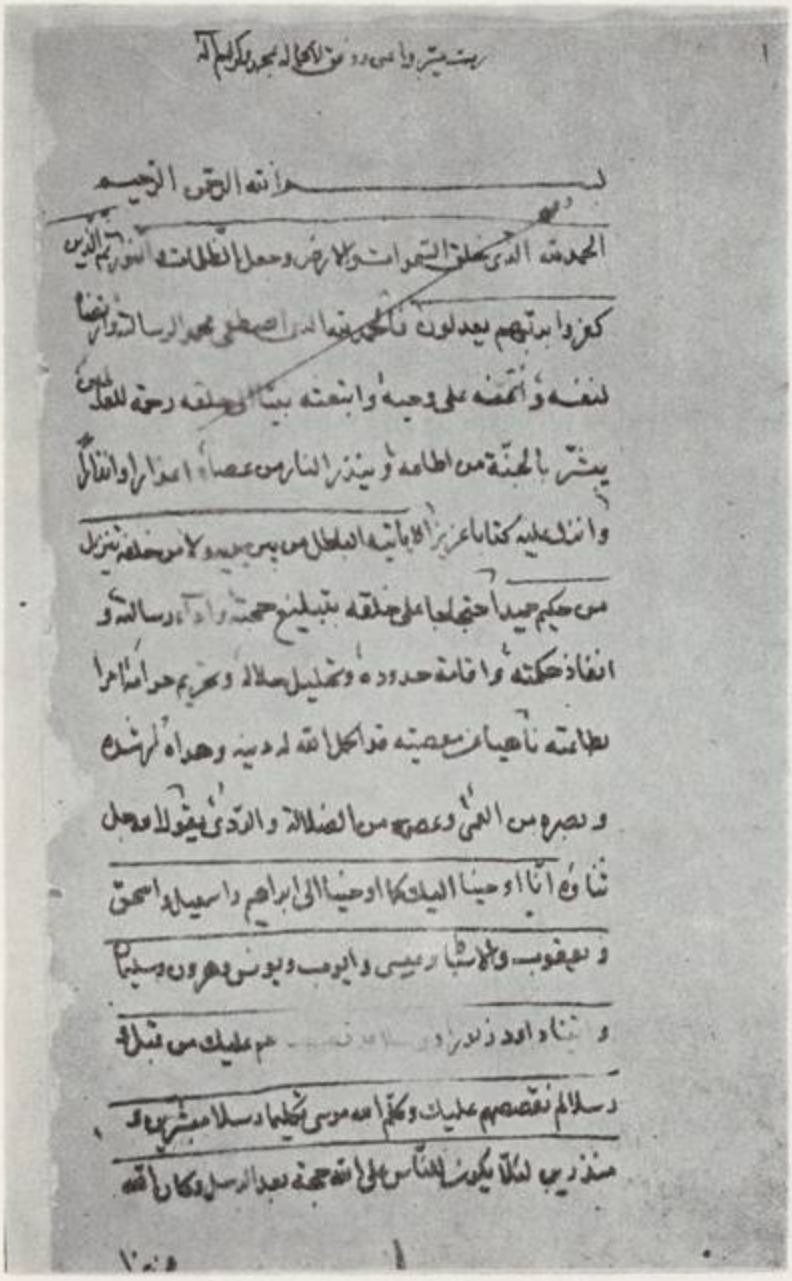

الصفحة الاولى من النسخة الخامسة (انظر ص ٦٧ من المقدمة)

صورة الصفحتين الاخيرتين من النسخة الرابعة (التي هي من مجموعة على ظهرها خط صاحب الروضات كما نقلناها في ص ٦٥)

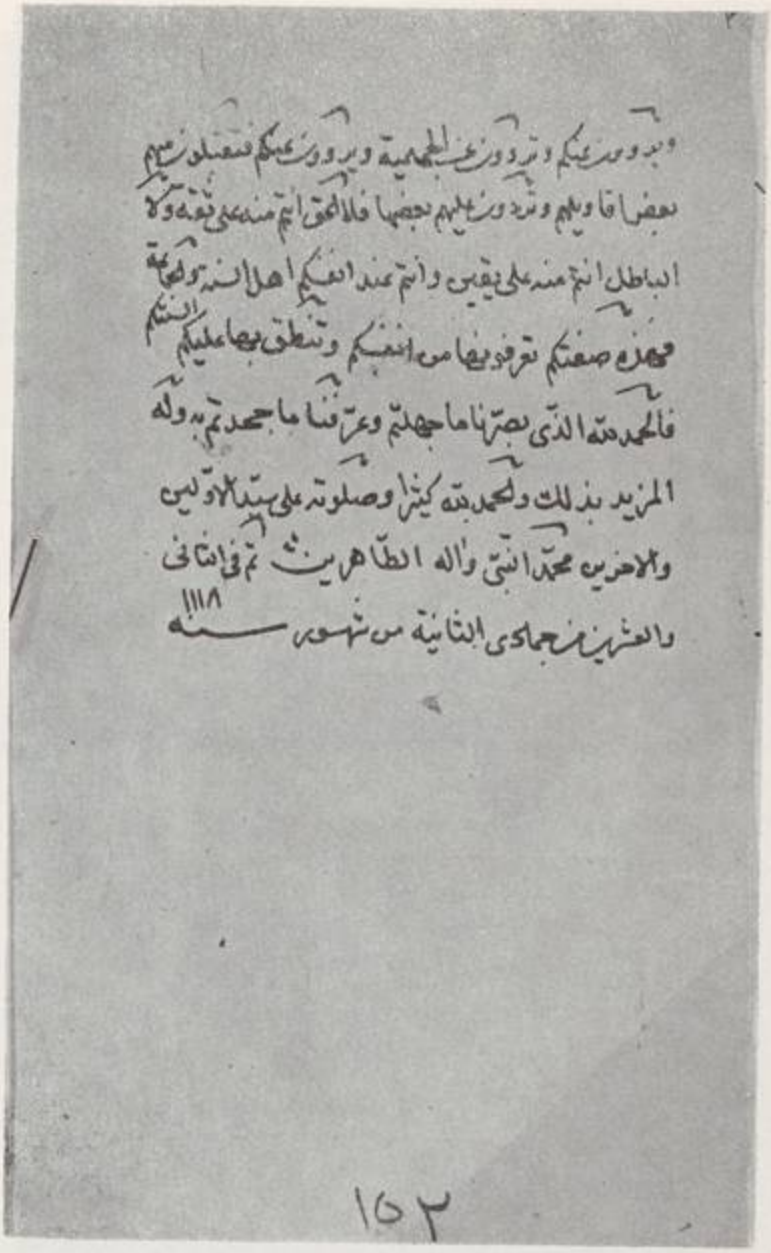

١٥٢

الصّفحة الاخيرة من النّسخة الخامسة

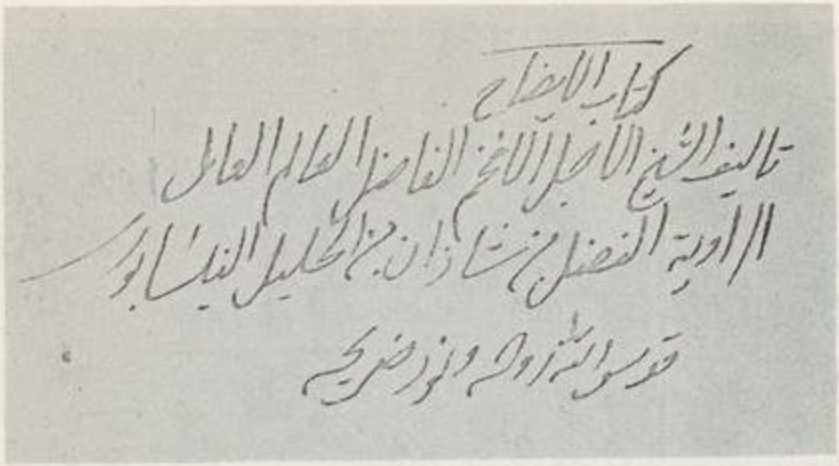

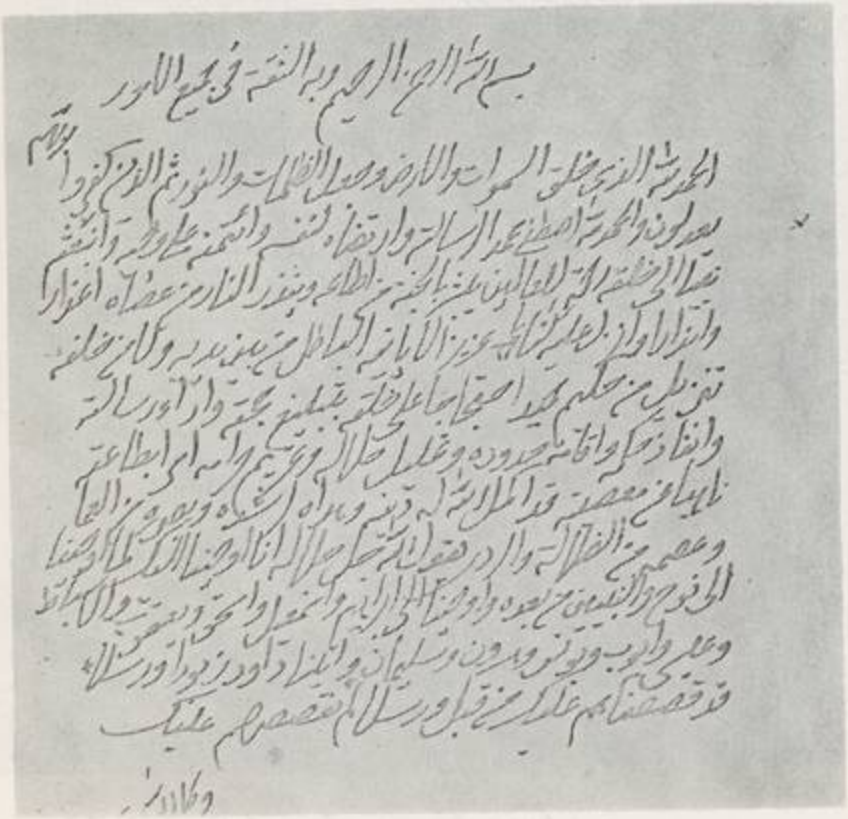

ماعلی ظهر النسخة السادسة مع الصفحة الاولی منها (انظر ص ٦٧ من المقدمة)

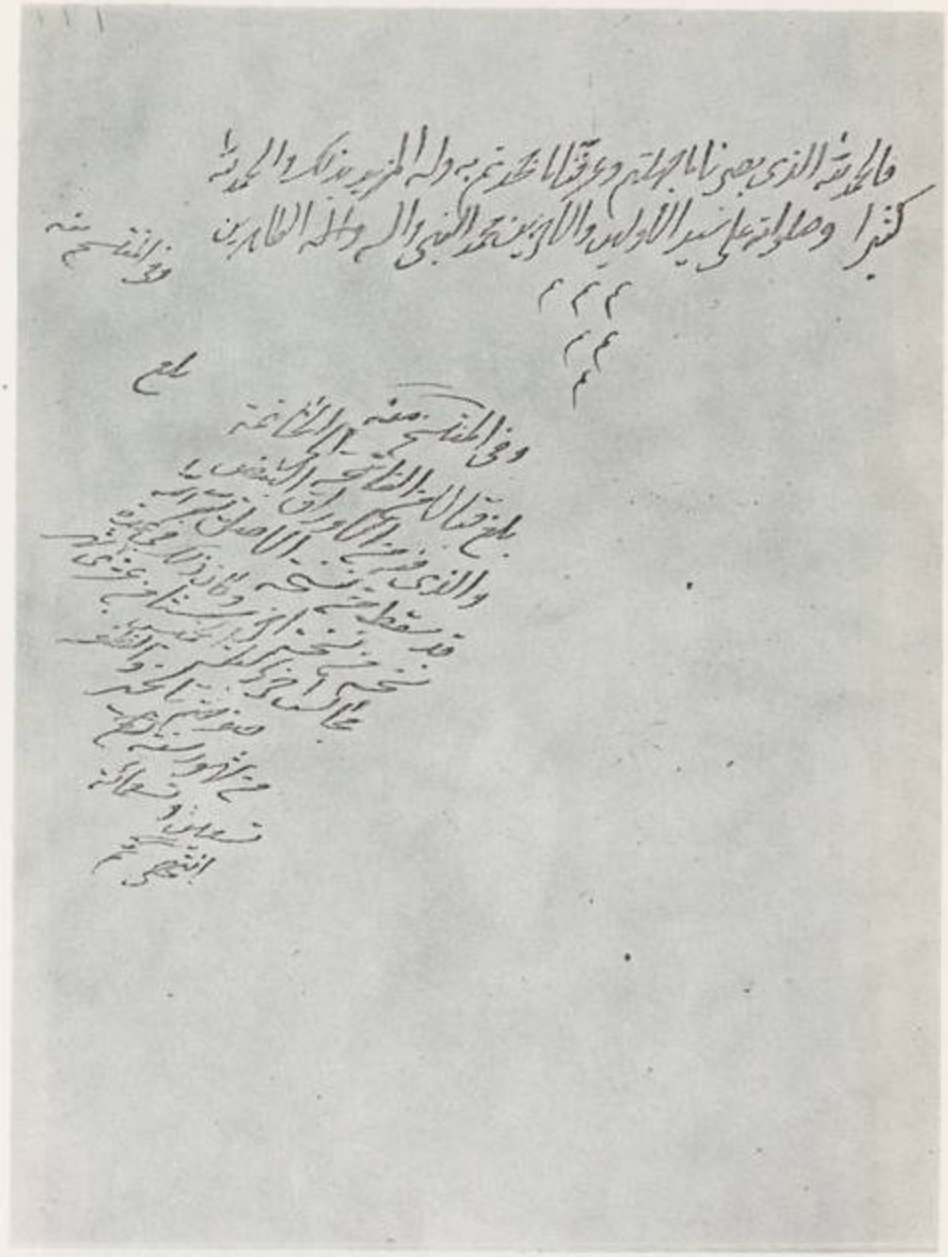

الصّفحة الأخيرة من النّسخة السّادسة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد خاتم النبيين وآله
الطيبين الطاهرين الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل
الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون والحمد لله الذي
اصطفى محمدا بالرسالة وارتضاه لنفسه على وجه وابتعثه الى
خلقه رحمة للعالمين ليبشر بالجنة من اطاعه وينذر بالنار
من عصاه اعذارا وانذارا وانزل عليه كتابا عربيا لا يأتيه
الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد
احتجاجا على خلقه بتبليغ حجته واداء رسالته واتقاد
حكمه واقامة حدوده وتحليل حلاله وتحريم حرامه اذ ربطا
ناهيا عن معصيته قد اكمل دينه وهداه لرشده وبصره من العمى

وعصمه من الضلالة والردى واقامه على المحجة البيضاء بقول الله
عز وجل انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده
واوحينا الى ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب الى قوله لئلا
يكون للناس على الله حجة بعد الرسل وكان الله عزيزا حكيما
وقال الله عز وجل وكذلك نفصل الآيات ولتستبين سبيل
المجرمين وقال تعالى انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين
بين الناس بما اراك الله ولا تكن للخائنين خصيما وقال
عز وجل قل اني على بينة من ربي وكذبتم به ما عندي ما تستعجلون
به ان الحكم الا لله يقضي الحق وهو خير الفاصلين وقال عز وجل
وهذا كتاب انزلناه مبارك فاتبعوه واتقوا لعلكم ترحمون
وقال عز وجل وان احكم بينهم بما انزل الله واليك فان تولوا
فاعلم انما يريد الله ان يصيبهم ببعض ذنوبهم وان كثيرا من الناس
لفاسقون افحكم الجاهلية يبغون ومن احسن من الله حكما
لقوم يوقنون فبلغ صلوات الله عليه رسالات ربه وصدع

وعهده

الصفحة الاولى والثانية من النسخة السابعة

المشار اليها في ص٦٨ — ٦٩ من المقدمة

فبينا نحن كذلك عنده وقد حفر له اذ مر بهم رجل يقال له الفضل
فافاق الرجل فكشف عن وجهه وقال هل مر بكم الفضل قالوا
نعم مر بنا الساعة قال ويحكم كاد ان يغلط بي اتاني حين رايتموني
اغمي علي آت فقال لامك الهبل اما ترى حفرتك تحفر وقد كادت
امك ان تثكل ارايت ان حولنا ها عنك وجعلنا في حفرتك
الفضل الذي مشى بحفرتك انه لم يؤد ولم يفعل ثم ملانا عليه الجندل
اتشكر لربك وتصل وتترك سبيل من اشرك واضل قلت نعم
قال فاطلق عني فعاش ومات الفضل ودفن مكانه فلم ترضوا
بالرجعة حتى نسبتم ملك الموت الى الغلط جراة منكم بروايتكم
ترووونها من رطب ويابس ثم لم ترضوا ان تحيوا الموتى بروايتكم
حتى احييتم البهايم من الحمر وغير ذلك من ذلك ما رواه عدة
من فقهائكم وعلمائكم منهم محمد بن عبيد الطنافسي عن اسمعيل بن
خالد عن عامر الشعبي ان قوما اقبلوا من موضع متطوعين او قال
مجاهدين فنفق حمار رجل منهم فسالوه ان ينطلق معهم ان يتخلف

فابى

الصفحة الأخيرة من النسخة السابعة

منظر بقعة الفضل بن شاذان بنيسابور (انظر ص ٤٨ ـ ٥٢ من المقدّمة)

صورة قبّة مرقد الفضل بن شاذان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق السماوات و الأرض و جعل الظلمات و النور ثمّ الذين كفروا بربّهم يعدلون [1] و الحمدلله الذى اصطفى محمّداً لرسالته ، و ارتضاه لنفسه ، و ائتمنه على وحيه ، و ابتعثه نبيّاً الى خلقه رحمةً للعالمين ، يبشّر بالجنّة من أطاعه ، و ينذر بالنّار من عصاه إعذاراً و إنذاراً ، و أنزل عليه كتاباً عزيزاً [2] لايأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيلٌ من حكيمٍ حميد [3] احتجاجاً على خلقه بتبليغ حجّته وأداء رسالته ، و إنفاذ حكمه و إقامة حدوده ، و تحليل حلاله و تحريم حرامه ، آمراً بطاعته ناهياً عن معصيته ، قد أكمل [4] له دينه ، و هداه لرشده و بصّره من العمى ، و عصمه من الضّلالة والرّدى [وأقامه على المحجّة البيضاء [5]] يقول الله ـ عزّوجلّ ـ : انّا أوحينا اليك كما أوحينا الى نوحٍ و النّبيّين من بعده و أوحينا الى ابراهيم و اسماعيل واسحاق ويعقوب والأسباط و عيسى و أيّوب و يونس و هارون و سليمان و آتينا داود زبوراً* و رسلاً قدقصصناهم عليك من قبل ورسلاً لم نقصصهم عليك وكلّم الله موسى تكليماً* رسلاً مبشّرين ومنذرين لئلّا يكون للنّاس على الله حجّةٌ بعد الرّسل وكان الله عزيزاً حكيماً [6] و يقول عزّ و جلّ : و كذلك نفصّل الآيات و لتستبين سبيل المجرمين [7] و قال

---

١ ـ آية ١ سورة الانعام.

٢ ـ م : «عربياً» وهو مأخوذ من قوله تعالى «وانه لكتاب عزيز» (آية ٤١ سورة فصلت).

٣ ـ آية ٤٢ سورة فصلت.

٤ ـ ح ج س مج مث : «أكمل الله».

٥ ـ فى م فقط.

٦ ـ آية ١٦٣ و ١٦٤ و ١٦٥ سورة النساء.

٧ ـ آية ٥٥ سورة الانعام.

عزّوجلّ : انّا أنزلنا اليك الكتاب بالحقّ لتحكم بين النّاس بما أراكالله و لا تكن للخائنين خصيماً [١] و قال عزّ و جلّ : قل انّى على بيّنةٍ من ربّى وكذّبتم به ماعندى ما تستعجلون به انالحكم الّالله يقصّ الحقّ وهو خيرالفاصلين [٢] [ و قال : و ما أنزلنا عليكالكتاب الّا لتبيّن لهم الّذى اختلفوا فيه و هدىً و رحمةً لقومٍ يؤمنون [٣] وقال : وما اختلفتم فيه من شيءٍ فحكمه الىالله [٤] و قال : و هذاكتابٌ أنزلناه مباركٌ فاتّبعوه واتّقوا لعلّكم ترحمون * أن تقولوا انّما اُنزل الكتاب على طائفتين من قبلنا و انكنّا عن دراستهم لغافلين * او تقولوا لو أنّا اُنزل علينا الكتاب لكنّا أهدى منهم فقد جاءكم بيّنةٌ من ربّكم وهدىً و رحمةٌ فمن أظلم ممّن كذّب بآياتالله وصدف عنها سنجزى الّذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بماكانوا يصدفون [٥] ] و قال : و ان احكم بينهم بما أنزلالله ولا تتبّع أهواءهم و احذرهم ان يفتنوك عنبعض ماأنزلالله اليك فانتولّوا فاعلم أنّما يريدالله ان يصيبهم ببعض ذنوبهم و انّ كثيراً من النّاس لفاسقون * أفحكم الجاهليّة يبغون و من أحسن منالله حكماً لقومٍ يوقنون [٦] .

فبلّغ صلواتالله عليه و آله رسالات ربّه ، وصدع بأمره ، و صبر على حكمه و اُوذى فى جنبه ، وجاهد فى سبيله ، و نصح لاُمّته ، و رؤف بالمؤمنين ، و غلظ على الكافرين ؛ و عبدالله حتّى أتاه اليقين [٧] فصلّى الله عليه و آله الطّيّبين الطّاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين و بلّغه أشرف محلّ المكرّمين [آمين ربّ العالمين [٨]] .

---

١ ـ آية ١٠٥ سورة النساء.
٢ ـ آية ٥٧ سورة الانعام.
٣ ـ آية ٦٤ سورة النحل.
٤ ـ صدر آية ١٠ سورة الشورى.
٥ ـ آيات ١٥٥ و ١٥٦ و ١٥٧ سورة الانعام ؛ **و ليعلم** أن الايات الواقعة بين الحاصرتين لم تذكر فى نسخة م.
٦ ـ آية ٤٩ و ٥٠ سورة المائدة.
٧ ـ اشارة الى قولالله تعالى : «واعبد ربك حتى يأتيك اليقين» ( و هو آخر آية من سورة الحجر) .
٨ ـ فى م فقط.

امّا بعد

## ( الاختلاف و النظر )

فانّا نظرنا فيما اختلفت فيه الملّة [١] من أهل القبلة حتّى كفّر بعضهم بعضاً وبرىء بعضهم من بعضٍ و كلّهم ينتحل الحقّ و يدّعيه فوجدناهم فى ذلك صنفين لاغير ، فأحدهما المتّسمون [٢] بالجماعة المنتسبون الى السّنّة وهم فى ذلك مختلفون فى أهوائهم و أحكامهم وآرائهم ، و حلالهم و حرامهم ؛ و بعضهم فى ذلك راضٍ ببعضٍ يجيزون شهاداتهم و يصلّون خلفهم و يقبلون [٣] الاحاديث عنهم و يزكّونهم **غير أنّهم قد أجمعوا على خلاف الصّنف الآخر و هم الشّيعة** فلم يقبلوا شهاداتهم و لم يزكّوهم ولم يصلّوا خلفهم ولم يقبلوا الأحاديث عنهم .

## التمييز بين الصنفين

فنظرنا فيما الصّنف الأوّل عليه مقيمون و به متمسّكون و به يدينون ؛ الّذى تسمّوا له بالجماعة و انتسبوا به الى السّنّة فوجدناهم يقولون [٤] : انّ الله تبارك وتعالى لم يبعث نبيّه محمّداً ـ صلّى الله عليه و آله ـ الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من أمر دينهم و حلالهم و حرامهم و دمائهم و مواريثهم و فروجهم و رقّهم و سائر أحكامهم

---

١ ـ ح س ج مث مج : «أهل الملة» . ٢ ـ م : «المسمون» .

٣ ـ م : «ينقلون» .

٤ ـ قال العالم الربانى محمد بن مرتضى المعروف بالفيض القاسانى (ره) فى أوائل الاصل الاول من كتابه الاصول الاصيلة (ص٥ من النسخة المطبوعة) وكذا فى أوائل الفصل العاشر من كتابه سفينة النجاة (ص١٠٣ من النسخة المطبوعة): «قال ابومحمد الفضل بن شاذان النيسابورى (الى ان قال) فى كتابه المسمى بالايضاح فى القوم المتسمين بالجماعة المنسوبين الى السنة : انا وجدناهم يقولون (فساق الكلام الى قوله) و يحرم بعضهم ما يحله بعض» .

و أنّ رسول‌الله ـ صلعم ـ لم يكن يعرف ذلك او عرفه فلم يبيّنه لهم [و تركهم فى عمىً و شبهة [١] ] و أنّ الصّحابة [٢] من بعده وغيرهم من التّابعين استنبطوا ذلك [٣] برأيهم وأقاموا أحكاماً [٤] سمّوها سنّةً أجروا النّاس عليها و منعوهم ان يجاوزوها الى غيرها ؛ و هم فيها مختلفون يحلّ بعضهم منها [٥] ما يحرّمه بعضٌ و يحرّم بعضهم ما يحلّه بعض [فمن خالفهم فيها و عابها فهو [٦] ] عندهم منسوبٌ الى البدعة والهوى خارجٌ من الجماعة والسّنّة غير مرضىٍّ ، ولا مقبول الشّهادة ولا مزكّىً و لا يصلّى خلفه ؛ مدفوعٌ عن كلّ خيرٍ ولا شىء عنده من الفضل ، والرّاضى بها منسوبٌ الى السّنّة والجماعة ، مقبول الشّهادة غير مدفوعٍ عن شىءٍ من الفضل فهم للرّأى فى الدّين [٧] مستعلمون [٨] ؛ فبه يحلّون و يحرّمون ، و ينكحون و يفرّقون ، و يقتلون و يستحيون ، و يعتقون و يسترقّون ، و يعاقبون ويعفون و وجدناهم مع ماأجمعوا عليه من هذا القول مختلفين فى عمود التّوحيد.

## أقاويل الجهميّة

**فمنهم الجهميّة** الّذين يقولون : انّ الله لا فى السّماء ولا فى الأرض ولا بينهما ،

١ ـ مابين الحاصرتين فى م فقط و فيه بهذه العبارة : «وتركهم فى عماء مشبهةٍ».

٢ ـ ح ج س مج مث و عبارة القاسانى المشار اليها «وأن أصحابه».

٣ ـ هنا زيادة فى النسخ و هى : «من فروع الدين الحلال (فى م : و الحلال) وجميع الاحكام من الصلوة و غيرها من أبواب الفرائض برأيهم مالم يبعث الله به نبيه (صلعم) و لم يكن النبى يعرفه او عرفه فلم يخبرهم به حتى استخرجوه هم برأيهم» فكأنها نشأت من تكرار العبارة اشتباهاً و سهواً من الكتاب والنساخ و مأخذ التصحيح عبارة المحقق القاسانى (ره) فى الاصول الاصيلة (ص ٥ ، س ١٥) وكذا عبارته فى سفينة النجاة (ص ١٠٣ ؛ س ٨).

٤ ـ م : «و اقامة الاحكام».

٥ ـ ح ج س مج مث : «فيها».

٦ ـ ح ج س مج مث : «فعائبها».

٧ ـ ح : «بالدين» ج س مج مث : «للدين».

٨ ـ م : «مقتدون» ج س مث مج : «متعملون».

ولاأين ولاحيث [ولاحدّ[١]] ولاطول ولاقصر ولاعرض ولانهاية ويقولون : انّه هواءٌ، فهو عندهم داخلٌ معهم فى كلّ شيءٍ لاكدخول الشّىء فى الشّىء و خارجٌ من[٢] كلّ شيءٍ لاكخروج الشّىء من[٣] الشّىء فهو عندهم داخلٌ فيهم وفى كلّ ذى روحٍ[٤] على معناهم الّذى و صفوا و توهّموا فيجب عليهم عند أنفسهم كما يوجبون على النّاس ان يعبدوا ماهو فيهم وما فى كلّ ذى روحٍ من الهواء .

ولا يقرّون بمنكرٍ ولانكيرٍ ولا بعذاب القبر ولا بميزانٍ ولاصراطٍ ، و يقولون : اذا قمت تصلّى فلا تتوهّم شيئاً ؛ فان توهّمت شيئاً فقد كفرت ، و يقولون فى الجملة ليس كمثله شيءٌ ثمّ يصفونه بصفة العدم وصفة لاشىء ، و يقولون : لايزول ولايتحرّك ولا يتكلّم ولا يأمر ولاينهى [ انّما يخلق خلقاً يتكلّم و يأمر و ينهى[٥] ] فهو جلّ ثناؤه عندهم بمنزلة الموات[٦] و يزعمون أنّهم يكفرون بالّذى قال لموسى [ : انّى أنا ربّك[٧] فلا يعبدونه ، ولا يعبدون الّذى قال لموسى[٨] : ] انّى أناالله ربّ العالمين ، [و الّذى قال لموسى : انّنى اناالله لااله الّا أنافاعبدنى[٩] ] و يكفرون بعبادة الّذى كلّم[١٠] موسى تكليماً[١١] و يقولون : ليس هو فوق كلّ شيءٍ ولا هو تحت كلّ شيءٍ ، و يقولون : بسطك يديك فى الدّعاء الى السّماء كبسطك ايّاهما الى الارض .

## أقاويل المعتزلة

و منهم المعتزلة الّذين يقولون فى التّوحيد و عذاب القبر و الميزان و الصّراط

١ - ليس فى م . ٢ و ٣ - ح : «عن» (فى كلا الموضعين) .
٤ - ح ج س مج مث بزيادة « أو غير ذى روحٍ » .
٥ - مابين الحاصرتين ليس فى م . ٦ - م ج : «الموت» .
٧ - صدر آية ١٢ طه . ٨ - مابين الحاصرتين ليس فى م .
٩ - مابين الحاصرتين ليس فى ح ج س مج مث . ١٠ - م : « كلمه» .
١١ - مأخوذ من ذيل آية ١٦٤ سورة النساء .

مثل قول الجهميّة ، و يقولون : انّ الله لم يقض ولم يقدّر علينا خيراً ولا شرّاً ولا قضاءً ولا قدراً ، و يقولون : انّ الجنّة و النّار لم تخلقا بعدُ ، و يقولون : ان شئنا زاد الله فى الخلق وان شئنا لم يزد لأنّ سبب النّشأ والولد [1] الينا [2] ؛ ان [3] شئنا فعلنا وان لم نشأ لم نفعل ، و يقولون : انّ الله لم يخلق الشّرّ [ و انّه يكون ما لا يشاء الله و انّ الله لا يشاء الشّرّ [4] ] ولا يشاء [5] الّا ما يحبّ فلزمهم [6] [ان يقولوا [7] : ] انّ الله خلق الكلاب والخنازير وانّ الله يحبّهما ، أو يقولوا : انّ الله لم يشأهما و لم يخلقهما فيكونون بذلك قد صدّقوا المجوس فى قولهم ؛ تعالى الله عزّ وجلّ عمّا يقولون علوّاً كبيراً .

## أقاويل الجبريّة

و منهم أهل الجبر [8] الّذين يقولون : انّ الله عزّ وجلّ كلّفنا ما لا نطيق و ان لم نفعله [9] عذّبنا ، وانّما نحن بمنزلة الحجارة [المنقولة [10]] ان حُرّكت تحرّكت و ان لم تُحرّك لم تتحرّك ، قالوا : وانّما قولنا : فعل الرّجل اذا زنى او سرق اوقتل اولاط ؛ بمنزلة قولك ؛ مات و عاش ، و ليس هو مات و عاش و انّما اُميت و اُعيش فهم [11] يحملون ذنوبهم على ربّهم و يقولون : لم يكن الزّانى يستطيع ان لا يزنى ؛ و كذلك كلّ

١ - ج س مج مث : «لان سبب النسل و المناكح» و فى ح : «التناكح».
٢ - كأنه بتقدير مثل «فوض» أو «سلم». ٣ - ح ج س مج مث : «فان».
٤ - مابين الحاصرتين ليس فى م.
٥ - م : «و لا شيئاً» وليس ببعيد ان يكون مصحف : «شاء» و تستقيم العبارة فى نسخة م هكذا : « ان الله لم يخلق الشر و لا شاء الا ما يحب ».
٦ - ح ج س مج مث : «فيلزمهم». ٧ - ليس فى م.
٨ - ح : « و منهم الاجبارية » ج س مج مث « و منهم اهل الاجبار ».
٩ - ح ج س مج مث : «فان لم نفعل». ١٠ - هذه الكلمة فى م فقط.
١١ - م : «وهم».

معصيةٍ ، و يزعمون [أنّ كلّ شيءٍ بخلاف قولهم فهو كفرٌ[١] ] بالله العظيم.

## أقاويل أصحاب الحديث[٢]

[ و منهم أصحاب الحديث[٣] ] [ عامّة أصحاب الحديث مثل سفيان الثّوريّ و

١ - ح ج س مج مث : «أن من قال خلاف قولهم كافر».

٢ - قال الشهرستانی فی الملل والنحل (ص ٩٩ من طبعة ایران سنة ١٢٨٨) :

«**أصحاب الحديث وهم أهل الحجاز** وهم أصحاب مالك بن أنس و أصحاب محمد بن ادريس الشافعی و أصحاب سفيان الثوری و أصحاب أحمدبن حنبل و أصحاب داود بن علی بن محمدالاصفهانی **وانما سموا أصحاب الحديث** لان عنايتهم بتحصيل الاحاديث و نقل الاخبار و بناء الاحكام علی النصوص ، ولا يرجعون الی القياس الجلی والخفی ما وجدوا خبراً او أثراً و قد قال الشافعی - رضی الله عنه - : اذا وجدتم لی مذهباً و وجدتم علی خلاف مذهبی خبراً فاعلموا أن مذهبی ذلك الخبر ، **ومن أصحابه أبو ابراهيم** اسماعيل بن يحيی المزنی (الی آخر ما قال)» .

والعنوان فی م فقط و ليس فی سائر النسخ ؛ **قال السيد مرتضی الرازی (ره) فی تبصرة العوام** فی أوائل الباب الحادیعشر الذی فی ذكر مقالات المشبهة و المجسمة ضمن ما قال : «و مشبهۀ زمان ما دونوع اند يكی محمود نزد ايشان چنانكه خود را أهل سنت و جماعت و سلفی **و اصحاب حديث** گويند و خصم ايشان را مشبهه و مجسمه و مجبره و حشويه خوانند».

الی ان قال بعد أن ذكر أشياء كثيرة من عقائدهم المنكرة مانصه (انظر ص ٨٦-٧٥ من طبعة الاستاذ عباس اقبال و ص ٣٨٥ من النسخة المنضمة لقصص العلماء المطبوعة سنة ١٣٠٩) .

«و امثال اين خرافات بسيار گفته اند اگر خواهيم كه جمله را يادكنيم بسالهای دراز تمام نشود **و اين جمله مقالات قوميست كه خودرا أصحاب حديث و أهل سنت و جماعت خوانند** وهركه در اين خلاف كند اورا أهل ضلالت گويند».

٣ - ح ج س : «و منهم العامة».

«بقية الحاشية فی الصفحة الاتية»

يزيد بن هارون و جرير بن عبدالله و وكيع بن الجرّاح [١] و أشباههم من العلماء الّذين

١ - ح ج س مج مث: (بدلها) «أصحاب يزيد (ح: بريد) بن هارون وجرير (ح: حريز) بن عبدالحميد وسفيان و وكيع».

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**أقول**: قد علم مماذكر أن «أصحاب الحديث» من هم؟- وعلم أيضاً سنخ عقائدهم فان ما فى الكتاب أنموذج مما اعتقدوا به.

و قال الشيخ عبدالجليل الرازى القزوينى (ره) فى كتاب النقض ضمن ذكره المدارس التى بنيت فى الرى فى زمان سلطان ملك شاه و سلطان محمد مانصه (ص ٤٧ من النسخة المطبوعة).

« و مدرسهٔ فقيه على جاستى بكوى اصفهانيان كه خواجه ميرك فرموده است كه بدان تكلف مدرسهٔ در هيچ طايفهٔ نيست و سادات دارند و درآنجا مجلس وعظ و ختم قرآن ونماز بجماعت باشد نه درعهد سلطان سعيد ملك شاه فرمودند؟ **در آن تاريخ كه سرهنگ ساوتكين جامع جديد ميكرد براى أصحاب حديث كه ايشان را دررى مسجد آدينه نبود**».

فيعلم من ذلك ان فى تلك الازمنة كانت لهم كثرة و شأن و شوكة.

**فليعلم** أن نسبة أمثال العقائد و الاقوال المذكورة هنا الى أصحاب الحديث ذكرت فى كثير من الموارد فى كتاب النقض الا انا لا نذكر منه شيئاً لنكتة لطيفة و هى ان صاحب النقض فى صدد ابطال عقائد مخالفيه كالفضل بن شاذان فى هذاالكتاب فيشبه ان يكون من قبيل اثبات الدعوى بنفسها؛ فتفطن.

**قال ابوالفتوح الرازى (ره) فى تفسير آية «فلما تجلى ربه للجبل جعله دكاً»** (من آية ١٦٣ سورة الاعراف) ضمن بياناته **بعد نقل حديث** (ج ٢ من الطبعة الاولى ص ٤٥٧):

« اين خبر امام اصحاب الحديث ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى آورد در كتاب «العرائس فى المجالس» و «يواقيت التيجان فى قصص القرآن» (الى ان قال) هم

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

یروون أنّ النّبیّ - صلّی الله علیه و آله - قال: لاتسبّوا الدّهر فانّ الله هوالدّهر [1] [فهم

«بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة»

در این کتاب آورد وهم در تفسیرش که چون موسی(ع) بیفتاد بیهوش آن فرشتگان می‌آمدند ولگد در او میزدند و می گفتند: یابن النساء الحیض أطمعت فی رؤیة رب العزة؛ ای پسر زنان حیض رسیده طمع داشتی تا خدای عزیز را ببینی؟! و این خبر اگرچه بنزد ما واهی و ضعیف است چو از گفتهٔ مخالف است برآوردم تا براو حجت باشد (تاآخر بیانات او)»

و ذکر ابوالمحاسن الجرجانی (ره) فی تفسیره مثل ماذکره ابوالفتوح (ره) فان شئت ان تراجعه فانظر تفسیر الایة (ج۳؛ ص ۲٤۷-ص ۲٤۹).

**أقول**: نص عبارة الثعلبی فی کتاب العرائس فی الباب السادس عشر من ابواب المجلس الذی عقده لبیان احوال موسی (والباب معنون بعنوان: فی قصة ذهاب موسی الی الجبل لمیقات ربه) ضمن ماذکره تحت عنوان «و اختلف العلماء فی معرفة التجلی» هکذا (انظر ص ۱۱٤ من النسخة المطبوعة بالمطبعة الحمیدیة المصریة سنة ۱۳۲۱): «قال الواقدی: لماخر موسی صعقاً قالت الملائکة: مالابن عمران و سؤاله الرؤیة؟! وفی بعض الکتب: ان ملائکة السماوات والارض أتوا موسی وهو مغشی علیه فجعلوا یلکزونه بأرجلهم و یقولون: یابن النساء الحیض أطمعت فی رؤیة رب العزة؟!» و هذا أنموذج من عقائدهم.

۱ - نقله السیوطی فی الجامع الصغیر عن صحیح مسلم بهذه العبارة لکن المشهور بین الناس هکذا: «لا تسبوا الدهر فان الدهر هوالله» و هکذا **نقله علم الهدی (ره) فی أمالیه المعروف بغرر الفرائد و درر القلائد** ونص عبارته هکذا (ج۱ ص ٤٦-٤٥ من طبعة احیاء دارالکتب العربیة بتحقیق محمد ابی الفضل ابراهیم):

«تأویل خبر - روی عن النبی - صلی الله علیه وآله - انه قال: لاتسبوا الدهر فان الدهر هوالله؛ **وقد ذکر قوم فی تأویل هذا الخبر** أن المراد به لاتسبوا الدهر فانه لافعل له وان الله مصرفه و مدبره، فحذف من الکلام ذکر المصرف و المدبر و قال: هوالدهر. **و فی هذا الخبر وجه هو أحسن من ذلك الذی حکیناه.**

**و هو** أن الملحدین ومن نفی الصانع من العرب کانوا ینسبون مایتزل بهم من أفعال الله

«بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة»

على معنى ماروووا انّ الله هوالدّهر [١] لا يعيبون [٢] ان يقولوا : يادهر [٣] ارحمنا ، ويا دهر [٤] اغفرلنا ويا دهر [٥] ارزقنا ؛ يضاهون ماقالت اليهود : إنّهم يعبدون الله الّذى عزيرٌ ابنه ،

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

تعالى كالمرض و العافية و الجدب و الخصب والبقاء و الفناء الى الدهر جهلا منهم بالصانع جلت عظمته و يذمون الدهر و يسبونه فى كثير من الاحوال من حيث اعتقدوا أنه الفاعل بهم هذه الافعال فنهاهم النبى - صلى الله عليه و آله - عن ذلك و قال لهم : لاتسبوا من فعل بكم هذه الافعال ممن تعتقدون أنه هوالدهر فان الله تعالى هوالفاعل لها و انما قال : ان الله هوالدهر من حيث نسبوا الى الدهر أفعال الله وقد حكى الله تعالى عنهم قولهم : ماهى الاحياتنا الدنيا نموت و نحيا و مايهلكنا الاالدهر (الجاثية : ٢٤) وقال لبيد :

فى قروم سادة من قومه نظر الدهر اليهم فابتهل

اى دعا عليهم وقال عمرون قمئة (فأورد سبعة أبيات منه وقال) .

و قال الاصمعى : ذم أعرابى رجلا فقال : هو أكثر ذنوباً من الدهر ( الى ان قال بعد الاستشهاد بأشعار أخر) .

و قال آخر

فاستأثر الدهر الغداة بهم و الدهر يرمينى و ما أرمى

يا دهر قد أكثرت فجعتنا بسراتنا و وقرت فى العظم

وقال بعد ان بين معنى «وقرت فى العظم» :

وكل هؤلاء الذين روينا أشعارهم نسبوا أفعال الله التى لايشاركه فيها غيره الى الدهر فحسن وجه التأويل الذى ذكرناه» .

أقول : يشبه مضمون هذه الابيات فى نسبة الحوادث الى الدهر قول من قال بالفارسية :

« روزگار است آنكه گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازيگر از اين بازيچه‌ها بسيار دارد »

١ - مابين الحاصرتين ليس فى م . ٢ - ح ج س مج مث : «لايتهيبون» .

٣ و ٤ و ٥ - م (فى الموارد الثلاثة) : «يا دهرنا» .

و النّصاری الّذین قالوا : نعبدالله الّذی المسیح ابنه ، و یروون أنّ الله خلق الملائکة من شعر ذراعیه و صدره [1] ، [ و یروون أنّ الله خلق نفسه من عرق الخیل [2] ] و یروون

١ - قال السید مرتضی الرازی (ره) فی تبصرة العوام فی اوائل الباب الحادیعشرالذی هو فی مقالات المشبهة و المجسمة ضمن ما قال ( ص ٣٨٣ من النسخة المنضمة فی الطبع لقصص العلماء المطبوع سنة ١٣٠٩).

« و مشبهۀ زمان ما دو نوع اند یکی محمود نزد ایشان چنانکه خود را اهل سنت و جماعت و سلفی و أصحاب حدیث گویند و خصم ایشان‌را مشبهه و مجسمه و مجبره وحشویه خوانند و در عصر ما مشبهه در اعتقاد یک فرقه‌اند ودر شرعیات هفت فرقه (فخاض فی ذکر الفرق الی ان قال) :

« بدانکه مشبهه خدا را جای و مکان اثبات کنند (الی ان قال) و گویند عروه روایت کند از عبدالله بن عمرو بن العاص که رسول گفت : خدای تعالی ملائکه را از موی سینه و دستهای خود بیافرید» .

٢ - مابین الحاصرتین لیس فی ح ج س مج مث بل هو فی م فقط؛ قال السید مرتضی الرازی(ره) فی أوائل الباب الحادیعشر من تبصرة العوام ضمن ذکر عقائد المشبهة :

«دیگر روایت کنند از ابوالمهزم از ابوهریره که رسول را پرسیدند که خدا ازچیست؟ گفت : ازآب لیکن نه آب زمین و نه آب‌آسمان بلکه اسبی‌بیافرید واورا بدوانید تا عرق کرد وخودرا ازآن عرق بیافرید تعالی‌الله عن ذلک».

**قال الناقد البصیر جلال الدین عبدالرحمن السیوطی فی اول باب التوحید من کتابه** «اللئالیء المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة» (وهذاالحدیث اول حدیث فی الکتاب)

«الحاکم نقلا عن الجوزقانی : أنبأنا اسماعیل بن محمد الشعرانی أخبرت عن محمدبن شجاع الثلجی أخبر نی حبان‌بن هلال عن حمادبن سلمة عن أبی‌المهزم عن أبی هریرة قال : قیل : یا رسول الله مم ربنا ؟ - قال : من ماء مرور لامن أرض و لا من سماء خلق خیلاً فأجراها فعرقت فخلق نفسه من ذلک العرق.

موضوع اتهم به محمد بن شجاع ولایضع مثل هذا مسلم قلت : ولاعاقل،قال الذهبی

«بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة»

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

فى الميزان : ابن شجاع هذا كان فقيه العراق فى وقته ، وكان حنفياً صاحب تصانيف ، وكان من أصحاب بشر المريسى ، وكان ينتقص الامامين الشافعى و أحمد ، وكان من وصيته التى كتبها عند موته ولا يعطى من ثلثى الا من قال : القرآن مخلوق ، **و قال ابن عدى : كان يضع أحاديث فى التشبيه ينسبها الى أصحاب الحديث مع كونه أتى من المكذب** فهو من وضع الجهمية ليذكروه فى معرض الاحتجاج به على ان «نفسه» اسم لشىء من مخلوقاته فكذلك اضافة كلامه اليه من هذا القبيل اضافة ملك بل كلامه بالاولى قال : وعلى كل حال فما يعد مسلم هذا فى احاديث الصفات تعالى الله عن ذلك انتهى والله أعلم» .

**وقال ايضاً السيوطى فى اللئالى المصنوعة فى كتاب التوحيد** بعد نقل حديث بعد ذلك عن أبى على الاهوازى (ج ١ : ص ٢٨) :

**قلت** أخرجه ابن عساكر فى تاريخه : أنبأنا أبو طاهر محمد بن الحسين الحنائى فى كتابه أنبأنا **أبو على الاهوازى به** وقال كتب أبوبكر الخطيب هذا عن الاهوازى متعجباً من نكارته وهو باطل و قال ابن عساكر فى الاول : هذا حديث منكر و فى اسناده غير واحد من المجهولين و الاهوازى جمع أمثاله فى كتاب له فى الصفات سماه « كتاب البيان فى شرح عقود أهل الايمان » أودعه أحاديث منكرة كحديث : **ان الله تعالى لما أراد أن يخلق نفسه خلق الخيل فأجراها حتى عرقت ثم خلق نفسه من ذلك العرق** مما يجوز ان يروى و لا يحل ان يعتقد ، وكان مذهبه مذهب السالمية يقول بالظاهر و يتمسك بالاحاديث الضعيفة التى تقوى له رأيه **و حديث اجراء الخيل موضوع وضعه بعض الزنادقة ليشنع به على أصحاب الحديث فى روايتهم المستحيل فقبله من لاعقل له و رواه وهو مما يقطع ببطلانه شرعاً و عقلا** (انتهى) .

وقال فى كتاب تبيين المفترى : كان الاهوازى من اكذب الناس . و قال الذهبى فى الميزان : صنف الاهوازى كتاباً فى الصفات لولم يجمعه لكان خيراً له فانه أتى بموضوعات وفضائح وكان يحط على الاشعرى و جمع تأليفاً فى ثلبه و الله أعلم» .

أقول : ان ابا الفتوح ايضاً على مابالى نقل الحديثين (اى هذا الحديث و ما قبله من ان الله خلق الملائكة من شعر ذراعيه و صدره فى تفسيره نقلا عن المشبهة و ناسباً اياهما اليهم الا انى لامجال لى ان أراجعه فمن اراد فليراجع .

انّ النّار لمّا استعرت وضع الله قدمه فيها فقالت : قطى قطى [١] أى حسبى حسبى [٢] .

١ ـ قال ابن الاثير فى النهاية : «فيه : ذكر النار فقال : حتى يضع الجبار فيها قدمه نتقول : قط قط بمعنى حسب ، و تكرارها للتأكيد وهى ساكنة الطاء مخففة ، ورواه بعضهم نتقول : قطنى قطنى اى حسبى حسبى » قال ابن هشام فى مغنى اللبيب : **قط** على ثلاثة أوجه (الى ان قال) : **الثانى** ان تكون بمعنى حسب و هذه مفتوحة القاف ساكنة الطاء يقال : قطى و قطك و قط زيد درهم كما يقال : حسبى و حسبك و حسب زيد درهم الا أنها مبنية لانها موضوعة على حرفين و حسب معربة . **والثالث** أن تكون اسم فعل بمعنى يكفى فيقال : قطنى بنون الوقاية كما يقال : يكفينى و يجوز نون الوقاية على الوجه الثانى حفظاً للبناء على السكون كما يجوز فى لدن و من و عن لذلك» فعلم أن «قطى و قطنى» (بلانون) كما فى نسخ الكتاب و «قطنى و قطنى» مع نون الوقاية كما فى النهاية كلا الوجهين صحيحان .

و يناسب المقام ما نقله العلامة المجلسى فى باب نفى الجسم و الصورة و التشبيه من المجلد الثانى من البحار عن تفسير العياشى بهذه العبارة ( ص ٩١ من طبعة امين الضرب ) :

« شى ـ عن جابر الجعفى قال قال محمد بن على : يا جابر ما أعظم فرية اهل الشام يزعمون ان الله تبارك و تعالى حيث صعد الى السماء وضع قدمه على صخرة بيت المقدس وقد وضع عبد من عباد الله قدمه على حجر فأسر نا الله تبارك و تعالى ان نتخذها مصلى ، يا جابر ان الله تبارك و تعالى لا نظير له ولا شبيه ، تعالى عن صفة الواصفين وجل عن أوهام المتوهمين ، واحتجب عن عين الناظرين ولا يزول مع الزائلين ، ولا يأفل مع الافلين ليس كمثله شىء وهو السميع العليم » .

٢ ـ أورد السيوطى فى الدر المنثور فى تفسير قوله تعالى : «يوم نقول لجهنم هل امتلات وتقول هل من مزيد (آية ٣٠ سورة ق)» روايات مع أسنادها منها هذه الرواية «وأخرج أحمد والبخارى ومسلم والترمذى والنسائى و ابن جرير و ابن مردويه والبيهقى فى الاسماء والصفات عن أنس قال قال رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] و سلم : لا تزال جهنم يلقى فيها و تقول : هل من مزيد حتى يضع رب العزة فيها قدمه فينزوى بعضها الى بعض و تقول : قط قط وعزتك وكرمك (الحديث) فمن أراد ان يلاحظ سائر الروايات فليراجع ذلك الكتاب (ج ٦ ص ١٠٧ من النسخة المطبوعة) .

و يروون فى قول الله تعالى : فلمّا تجلّى ربّه للجبل جعله دكّاً [١] ؛ أنّه أطلع أنملة خنصره [٢] و يروون عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ أنّه قال : لا تسبّوا الرّيح فانّها من نفس الرّحمن [٣] . و يروون أنّ رجلاً جلس معتمّداً على كفيّه من خلفه فقال له

١ ـ من آية ١٤٣ سورة الاعراف .

٢ ـ أورد السيوطى فى الدر المنثور فى تفسير الاية أحاديث كثيرة فى هذا المضمون منها : «وأخرج أحمد و عبد بن حميد والترمذى و صححه و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبى حاتم و ابن عدى فى الكامل وأبو الشيخ والحاكم و صححه و ابن مردويه و البيهقى فى كتاب الرؤية من طرق عن أنس بن مالك ان النبى (ص) قرأ هذه الاية فلما تجلى ربه للجبل جعله دكّاً ؛ قال : هكذا و اشار باصبعيه ووضع طرف ابهامه على أنملة الخنصر (وفى لفظ : على المفصل الاعلى من الخنصر) فساخ الجبل و خر موسى صعقاً (وفى لفظ فساخ الجبل فى الارض فهو يهوى فيها الى يوم القيامة)» . فمن أراد ان يلاحظ سائر الاحاديث ايضاً فليراجع الدر المنثور (ج ٣ ص ١١٩ ـ ١٢٠) .

وقال ايضاً السيوطى لكن فى اللئالىء المصنوعة فى الاحاديث الموضوعه فى كتاب التوحيد ج ١ ص ٢٥ طبعة مصر) :

« قال الطبرانى فى السنة : حدثنا العباس بن الفضل الاسقاطى حدثنا هريم بن عثمان الراسبى حدثنا عمر بن سعيد الاشج عن سعيد بن أبى عروبة عن قتادة عن انس عن النبى (ص) فى قوله : «فلما تجلى ربه للجبل قال تجلى له بخنصره ؛ أخرجه ابن مردويه (الى آخر ما قال) وذكر أيضاً نظائر له هناك فمن أرادها فليراجع اللئالىء المصنوعة (ص ٢٥-٢٦ ج ١) .

وقال السيد مرتضى الرازى (ره) فى تبصرة العوام فى اوائل الباب العاشر ضمن ذكر عقائد المجسمة : «وگويند : چون تجلى كرد بكوه طور سينا اندكى تجلى كرد و رسول صفت ميكرد و انگشت ابهام را زير انگشت كوچك نهاده واشارت ميكرد يعنى اين قدر تجلى كرد» .

٣ ـ قال السيد مرتضى الرازى (ره) فى تبصرة العوام فى اوائل الباب العاشر الذى هو فى ذكر عقائد المجسمة بعد ما نقله بالنسبة الى تفسير آية فلما تجلى الاية : «وگويند ابو هريرة از رسول روايت كرده است كه الايمان يمانى و الحكمة يمانية وأجد نفس ربكم من

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

بعض علمائهم : لا تجلس هذه الجلسة فانّها جلسة ربّ العالمين [١] تعالى الله عمّا يقول الجاهلون علوّاً كبيراً .

[ و [٢] رووا أنّ النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال : رأيت ربّ العالمين فى قبّة حمراء و رأيته مرجّلاً [٣] ؛ رواه عكرمة عن ابن عبّاس . و رووا أنّ الله عزّ و جلّ :

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

قبل اليمن يعنى ايمان يمانى است و حكمت يمانى ونفس پروردگار شمارا سيبابم ازقبيل يمن تعالى الله عن ذلك» .

**قال ابن الاثير فى النهايه** : «فيه : انى لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن وفى رواية أجد نفس ربكم ؛ قيل : عنى به الانصار لان الله نفس بهم الكرب عن المؤمنين وهم يمانون لانهم من الازد ، وهو مستعار من نفس الهواء الذى يرده التنفس الى الجوف فيبرد من حرارته او يعدلها ، او من نفس الريح الذى يتنسمه فيستروح اليه ، أو من نفس الروضة و هو طيب روائحها فيتفرج به عنه ؛ يقال : أنت فى نفس من أمرك ، واعمل وانت فى نفس من عمرك اى فى سعة و فسحة قبل المرض و الهرم و نحوهما ، **ه و منه الحديث : لاتسبوا الريح فانها من نفس الرحمن** ؛ يريد بها أنها تفرج الكرب و تنشى السحاب و تنشر الغيث و و تذهب الجدب ؛ قال الازهرى : النفس فى هذين الحديثين اسم وضع موضع المصدر الحقيقى من نفس ينفس تنفيساً او نفساً كما يقال : فرج يفرج تفريجاً و فرجاً كانه قال : أجد تنفيس ربكم من قبل اليمن و أن الريح من تنفيس الرحمن بها عن المكروبين قال العتبى : هجمت على و اد خصيب وأهله مصفرة ألوانهم فسألتهم عن ذلك فقال شيخ منهم : ليس لنا ريح» .

---

١ ـ ح ج س مج مث: «ربك» أما الرواية فلم أرها فى موضع .

٢ ـ مابين هذه الحاصرة و الحاصرة الاخرى التى قبل قوله : « أقاويل المرجئة » الذى نشير اليه أيضاً فى موضعه بعد ذلك فى م فقط و ليست كلمة منها مع طولها فى ح ج س مج مث .

٣ ـ عبارة النسخة كما فى المتن ؛ و نقل السيوطى فى اللئالىء المصنوعة فى أواخر كتاب التوحيد نظائر له منها «وقال الطبرانى : حدثنا على بن سعيد الرازى حدثنا محمد بن حاتم المؤدب

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه»

يجيىء عشيّة عرفة على جملٍ أحمر عليه رداءٌ هش[١] ؛ رواه ابوصالح عن أبى هريرة ثمّ قال أبو صالح : وافضيحتاه.

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

حدثنا القاسم بن مالك المزنى حدثنا سفيان بن زياد عن عمه سليم بن زياد قال : لقيت عكرمة مولى ابن عباس فقال : لاتبرح حتى أشهدك على هذا الرجل ابن لمعاذ بن عفراء فقال أخبرنى بما أخبرك أبوك عن قول رسول الله (صلعم) فقال : حدثنى أبى ان رسول الله ( صلعم ) حدثه **أنه رأى رب العالمين عزوجل فى حظيرة من القدس فى صورة شاب عليه تاج يلتمع البصر قال سفيان بن زياد** فلقيت عكرمة بعد فسألته الحديث فقال : نعم كذا حدثنى الا انه قال : رآه بفؤاده .

وقال الخطيب فى تاريخه : أنبانا الحسين بن شجاع العوفى أنبأنا عمر بن جعفر بن محمد بن اسلم الجيلى حدثنا ابوحفص عمرو بن فيروز حدثنا عفان حدثنا عبدالصمد يعنى ابن كيسان عن حماد بن سلمة عن قتادة عن عكرمة عن ابن عباس عن النبى (صلعم) قال : **رأيت ربى تعالى فى صورة شاب أمرد عليه حلة خضراء .**

**قال عفان :** فسمعت حماد بن سلمة سئل عن هذا الحديث فقال : دعوه حدثنى قتادة وما فى البيت غيرى و غير آخر.

و قال الخطيب : أنبأنا على بن الحسين أنبأنا عبدالرحمن بن عمر الخلال حدثنا محمد بن اسماعيل الفارسى حدثنا بكر بن سهل حدثنا عبد الخالق بن منصور قال : رأيت يحيى بن معين كأنه سخر نعيم بن حماد فى حديث أم الطفيل حديث الرؤية و يقول : ما كان ينبغى له ان يحدث بمثل هذا الحديث ( انتهى ) وهذا يشعر بأنه انما عاب عليه تحديثه به بين عامة الناس لان عقولهم لاتحتمل مثل هذا لا أنه اتهمه بوضعه (و للكلام ذيل فمن أراده فليطلبه من هناك ) .

**أقول :** من أراد نظائره فليراجع اللئالىء المصنوعة وغيره من مظانه المبسوطة.

١ ـ هذا الحديث معروف و مذكور فى كثير من كتبهم بحيث صار كالمسلمات المفروغ عنها فالاولى ان نشير الى كليات من عقائدهم من الكتب التى هى مآخذ لذكر العقائد المسلمة

«بقية الحاشية فى الصفحة الآتية»

و رووا أنّ الله عزّوجلّ فوق العرش له أطيطٌ كأطيط الرّحل

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

بين أهل الحل والعقد والرد والقبول فنقول :

**قال العلامة الحلى فى أوائل كشف الحق و نهج الصدق ما نصه (ص ٢٨ احقاق الحق) :**

« البحث الثالث فى أنه تعالى ليس بجسم أطبق - العقلاء على ذلك الا أهل الظاهر كداود والحنابلة كلهم فانهم قالوا : ان الله تعالى جسم يجلس على العرش ويفضل عنه من كل جانب ستة أشبار بشبره، وأنه ينزل فى كل ليلة جمعة على حمار و ينادى الى الصباح : هل من تائب ، هل من مستغفر، وحملوا آيات التشبيه على ظواهرها، والسبب فى ذلك قلة تمييزهم وعدم تفطنهم بالمنا قضات التى تلزمهم انكار الضروريات التى تبطل مقالتهم (الى آخر كلامه؛ فمن أراده فليراجع احقاق الحق للقاضى نورالله التسترى ص ٢٨ من طبعة ايران )».

**وقال أيضاً العلامة لكن منهاج الكرامة ( ص ٦-٧ ) :**

**« و قالت جماعة الحشوية و المشبهة** : ان الله تعالى جسم له طول و عرض وعمق، و انه يجوز عليه المصافحة، وان الصالحين من المسلمين يعانقونه فى الدنيا، **وحكى الكعبى عن بعضهم** أنه كان يجوز رؤيته فى الدنيا و أنه يزورهم و يزورونه **و حكى عن داود الظاهرى** أنه قال : اعفونى عن الفرج و اللحية واسألونى عما وراء ذلك، وقال : ان معبودهم له جسم ولحم و دم و له جوارح واعضاء كيد ورجل ولسان و عينين وأذنين، وحكى أنه قال: هو أجوف من أعلاه الى صدره مصمت ماسوى ذلك وله شعر قطط حتى قالوا: اشتكت عيناه فعادته الملائكة، و بكى على طوفان نوح حتى رمدت عيناه، و أنه يفضل من العرش من كل جانب أربع أصابع . **وذهب بعضهم** الى أنه تعالى ينزل فى كل ليلة جمعة على شكل أمرد حسن الوجه راكباً على حمار حتى أن بعضهم ببغداد وضع على سطح داره معلفاً يضع كل ليلة جمعة فيه شعيراً وتبناً لتجويز ان ينزل الله على حماره على ذلك السطح فيشتغل الحمار بالاكل و يشتغل الرب بالنداء و يقول : هل من تائب هل من مستغفر؛ تعالى الله عن مثل

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

بالرّاكب[1] ؛ رواه أبو هريرة عن النّبىّ - صلّى الله عليه وآله - و رووا عنه عن

١ - قال أبو الحسن الاشعرى فى مقالات الاسلاميين تحت عنوان « اختلاف الناس فى التجسيم » مانصه ( انظر ج ١ ص ٢٦١ ) :

« واختلف الناس فى حملة العرش، ماالذى تحمل ؟ فقال قائلون: الحملة تحمل البارىء وانه اذا غضب ثقل على كواهلهم و اذا رضى خف فيتبينون غضبه من رضاه، و **ان العرش له أطيط اذا ثقل عليه كأطيط الرحل** وقال بعضهم : ليس يثقل البارى ولا يخف ، ولا تحمله الحملة ولكن العرش هوالذى يخف ويثقل وتحمله الحملة ( الى آخر ما قال) ».

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

هذه العقائد الردية فى حقه تعالى.

**وحكى عن بعض المنقطعين التاركين من شيوخ الحشوية** أنه اجتاز عليه فى بعض الايام نقاط و معه أسرد حسن الوجه قطط الشعر على الصفات التى يصفون ربهم بها فألح الشيخ بالنظر اليه وكرره وأكثر تصويبه اليه فتوهم فيه النقاط فجاء اليه ليلا فقال: أيها الشيخ رأيتك تلح بالنظر الى هذا الغلام و قد أتيتك به فان كان لك فيه نية فأنت الحاكم فحرد الشيخ عليه وقال : انما كررت النظر اليه لان مذهبى أن الله تعالى ينزل على صورة هذا الغلام فتوهمت أنه الله تعالى فقال له النقاط: ماأنا عليه من النقاطة أجود مما أنت عليه من الزهد مع هذه المقالة ».

**وقال أبو الحسن الاشعرى فى مقالات الاسلاميين** تحت عنوان « اختلاف الناس فى التجسيم » ضمن ذكر أقوالهم ما نصه (ج ١ ص ٢٦١) :

« **و قال أهل السنة و أصحاب الحديث** ( الى ان قال ) وانه ينزل الى السماء الدنيا كما جاء فى الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ».

**فقال محمد محيى الدين عبد الحميد** و هو الذى طبع الكتاب بتحقيقه فى ذيل الصفحة مشيراً بقوله الى ما ذكره الاشعرى مانصه :

« أخرج البخارى و مسلم والترمذى وأبو داود و ابن ماجة من حديث أبى هريرة عن

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

النّبىّ - (ص) - أنّه قال : رأيت ربّى فى روضةٍ خضراء فرأيته جعداً

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

النبى - صلى الله عليه وسلم - انه قال : ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى سماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخر فيقول : من يدعونى فأستجيب له؟ من يسألنى فأعطيه؟ من يستغفرنى فأستغفر له؟ انظر الحديث رقم ١٣١٥ فى الجزء الثانى ص ٤٧ من سنن أبى داود بتحقيقنا ، وانظر أيضاً موافقة صريح المعقول لابن تيمية (١٦/٢ وما بعدها بتحقيقنا ».

**قال الشهرستانى فى كتاب الملل والنحل تحت عنوان « المشبهة » ضمن ما قال ( ص ٤٨ من طبعة ايران سنة ١٢٨٨ ) :**

« **غير أن جماعة من الشيعة الغالية وجماعة من أصحاب الحديث الحشوية** صرحوا بالتشبيه (الى أن قال) و أما مشبهة الحشوية فحكى الاشعرى عن محمد بن عيسى انه حكى عن مضر وكهمش و أحمد الهجيمى أنهم أجازوا على ربهم الملامسة و المصافحة وأن المخلصين من المسلمين يعانقونه فى الدنيا والاخرة اذا بلغوا فى الرياضة و الاجتهاد الى حد الاخلاص والاتحاد المحض **و حكى الكعبى** عن بعضهم أنه كان يجوز الرؤية فى الدنيا وان يزوروه و يزورهم **وحكى عن داود الظاهرى** أنه قال : اعفونى عن الفرج و اللحية واسألونى عما وراء ذلك، وقال: ان معبوده جسم ولحم ودم و له جوارح وأعضاء من يد ورجل ورأس ولسان وعينين وأذنين و مع ذلك جسم لا كالاجسام ولحم لا كاللحوم و دم لا كالدماء وكذلك سائر الصفات وهو لا يشبه شيئاً من المخلوقات ولا يشبهه شىء **و يحكى عنه أنه قال:** هو أجوف من أعلاه الى صدره مصمت ماسوى ذلك وان له و قرة سوداء وله شعر قطط.

**وأما ماورد فى التنزيل** من الاستواء واليدين والوجه والجنب والمجىء والاتيان والفوقية وغير ذلك فأجروها على ظاهرها أعنى مايفهم عند الاطلاق على الاجسام وكذلك ماورد فى الاخبار من الصورة **فى قوله** عليه السلام: خلق الله آدم على صورة الرحمن **وقوله:** حتى يضع الجبار قدمه فى النار **وقوله:** قلب المؤمن بين أصبعين من أصابع الرحمن ، **وقوله:** خمر طينة آدم بيده أربعين صباحاً **وقوله** : وضع يده ( أو كفه ) على كتفى فوجدت ( أو حتى وجدت ) برد أنامله بين ثدىى ( أو على كتفى ) الى غير ذلك أجروها على ما يتعارف فى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قططا[1] ، و رووا عن أمّ الطّفيل امرأة أبيّ بن كعب عن النّبيّ - ( ص ) - أنّه قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

صفات الاجسام **وزادوا في الاخبار أكاذيب وضعوها و نسبوها الى النبي** و أكثرها مقتبسة من اليهود فان التشبيه فيهم طباع حتى قالوا : اشتكت عيناه فعادته الملائكة، وبكى على طوفان نوح عليه السلام حتى رمدت عيناه ، وان العرش ليأط من تحته كأطيط الرحل الجديد، وانه ليفضل من كل جانب أربع أصابع ، وروت المشبهة عن النبي - (صلعم ) أنه قال : لقيني ربي فصافحني و كافحني و وضع يده بين كتفي حتى وجدت برد أنامله في صدري ( الى آخر ما قال )».

**أقول** : لايسع المقام أكثر من ذلك والا لنقلنا أضعاف ما ذكرنا.

١ - قال السيد المرتضى الرازى (ره) في الباب الحاديعشر من كتابه المسمى بتبصرة العوام ضمن ذكره عقائد المشبهة و المجسمة ما نصه : « وگويند : عكرمه روايت ميكند از ابن عباس و او از رسول كه گفت : رفتم نزد خدا در بهشت و خدا را ديدم بصورت جوانى مجعد موى و جامهٔ زرپوشيده ».

أقول : كان ينبغى ان نذكر ما في ذلك الباب من تبصرة العوام هنا فان فيه مطالب يشيد ملاحظتها بنيان ما نقله الفضل (ره) في الكتاب الحاضر من أصحاب الحديث و الحشوية الا انه منعنا من ذلك أمران ؛ أحدهما ان المذكور في الباب المشار اليه كثير لايسعه المقام والثانى انه باللغة الفارسية و كتابنا هذا بلسان عربى مبين فمن أراد التحقيق والتفصيل فليراجع الكتاب المشار اليه.

قال العلامة المجلسى (ره) في كتاب التوحيد من بحارالانوار و هو المجلد الثانى منه ( انظر اوائل باب نفى الجسم والصورة والتشبيه؛ ص ٩٠ طبعة امين الضرب ):

« **قال المحقق الدوانى** : المشبهة منهم من قال : انه جسم حقيقة ثم افترقوا فقال بعضهم: انه مركب من لحم و دم ، وقال بعضهم: هو نور متلالىء كالسبيكة البيضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه ، و منهم من قال : انه على صورة انسان **فمنهم من يقول : انه**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

رأيت ربّي[1] و في رجليه نعلان من ذهبٍ ، و رووا عن عبدالله بن مسعودٍ أنّه قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**شاب أمرد جعد قطط** و منهم من قال: انه شيخ أشمط الرأس واللحية ، و منهم من قال : هو في جهة الفوق مماس للصفحة العليا من العرش ، و يجوز عليه الحركة والانتقال و تبدل الجهات ، **ويأط العرش تحته أطيط الرحل الجديد تحت الراكب الثقيل** و هو يفضل عن العرش بقدر أربع أصابع ، ومنهم من قال : هو محاذ للعرش غير مماس له و بعده عنه بمسافة متناهية ، و قيل : بمسافة غير متناهية ، ولم يستنكف هذا القائل عن جعل غير المتناهي محصوراً بين حاصرين ، و منهم من تستر بالكفة فقال : هو جسم لا كالاجسام وله حيز لا كالاحياز ، و نسبته الى حيزه ليس كنسبة الاجسام الى أحيازها ، و هكذا ينفي جميع خواص الجسم عنه حتى لا يبقى الا اسم الجسم وهؤلاء لا يكفرون بخلاف المصرحين بالجسمية ( انتهى )».

ونقل العلامة المجلسي (ره) حديثاً عن توحيد الصدوق(ره) بهذه العبارة ( ص ٩٤-٩٥ ج٢ من طبعة امين الضرب ) : « **يد** - ابن المتوكل عن الحميري عن ابن عيسى عن ابن - محبوب عن يعقوب السراج **قال : قلت لابي عبدالله(ع) : ان بعض أصحابنا يزعم ان لله صورة مثل الانسان وقال آخر : انه في صورة أمرد جعد قطط ؛ فخر** أبو عبدالله (ع) ساجداً ثم رفع رأسه فقال : سبحان الله الذي ليس كمثله شيء ولا تدركه الابصار ولا يحيط به علم ، لم يلد لان الولد يشبه أباه ،ولم يولد فيشبه من كان قبله ، ولم- يكن له من خلقه كفواً أحد ؛ تعالى عن صفة من سواه علواً كبيراً . **بيان**- الجعد ضد السبط ، قال الجزري في صفة شعره(ع) : ليس بالسبط ولا الجعد القطط ؛ **السبط** من الشعر المنبسط المسترسل ، **والقطط** الشديدة الجعودة ».

١ - قال ابن الاثير في اسد الغابة في كتاب النساء (ج ٥ ، ص ٥٩٧ من النسخة المطبوعة): « و روى سعيد بن هلال عن مروان بن عثمان عن عمارة بن عامر بن حزم الانصاري عن أم الطفيل أمرأة أبي بن كعب قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : رأيت ربي

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

اذا كان يوم القيامة نادى منادٍ من العرش : لتلحق كلّ اُمّةٍ ماكانت تعبد ، فيقوم من كان يعبد شيئاً من دون الله الى ذلك الشيء حتّى أهل الأوثان الى أوثانهم وأهل الأصنام الى أصنامهم ، و تبقى الملائكة و النّبيّون و الشّهداء والصّالحون ، فيناديهم : ماذا تنتظرون ؟ ـ فتقول الانبياء : ننتظر ربّنا عزّوجلّ ، فيتجلّى لهم الرّبّ فيقول : أنا ربّكم ، فيهمّون أن يبطشوا به و هو أعزّ وأجلّ من ذلك ، فيقولون : انّ بيننا و بينه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عزوجل فى المنام ( الحديث ) أخرجها ابن مندة وأبونعيم » .

وقال السيوطى فى اللالىء المصنوعة فى أواخر كتاب التوحيد ( ج ١ ، ص ٢٨ ) :

« الخطيب أبنأنا الحسن بن أبى بكر وعثمان بن محمد بن يوسف العلاف قالا : ( الى ان قال ) :

**رأيت ربى فى المنام فى أحسن صورة شاباً موفراً رجلاه فى خضرة له نعلان من ذهب على وجهه فراش من ذهب .**

موضوع . نعيم ، وثقه قوم و قال ابن عدى : يضع ، وضعفه ابن معين بسبب هذا الحديث و مروان كذاب و عمارة مجهول و سئل أحمد عن هذا الحديث فقال : منكر .

**قلت : قال فى الميزان** عمارة بن عامر عن أم الطفيل بحديث الرؤية لايعرف ( فخاض فى نقل كلام طويل لايسع المقام ذكره ) .

## وله طريق آخر

قال الطبرانى فى السنة : حدثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل حدثنا أبى حدثنا الاسود بن عامر ح و حدثنا محمد بن محمد بن عقبة الشيبانى الكوفى حدثنا الحسن بن على الحلوانى حدثنا عفان حدثنا عبدالحميد بن كيسان ح وحدثنا محمد بن صالح بن الوليد النرسى حدثنا عيسى بن شاذان حدثنا ابراهيم بن أبى سويد الدراع قالوا : حدثنا حماد بن سلمة عن قتادة عن عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم : **رأيت ربى فى صورة شاب له و فرة .**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

علامةً فيكشف لهم عن ساقٍ ويدعون الى السّجود فلايستطيعون * خاشعةً أبصارهم[1].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**قال الطبراني :** سمعت أبا بكر بن صدقة يقول: سمعت أبازرعة الرازى يقول: حديث قتادة عن عكرمة عن ابن عباس فى الرؤية صحيح رواه شاذان وعبدالصمد بن كيسان وابراهيم بن أبى سويد لاينكره الامعتزلى.

**وقال الطبراني:** حدثنا على بن سعيد الرازى حدثنا احمد بن ابراهيم الدورقى حدثنا حجاج بن محمد عن ابن جريج عن الضحاك عن ابن عباس قال: رأى محمد ربه عزوجل فى صورة شاب أمرد و به قال ابن جريج عن صفوان بن سليم عن عائشة قالت: رأى النبى - (صلعم) ربه على صورة شاب جالس على كرسى رجله فى خضرة من لؤلؤ يتلالا».

**أقول ونقل السيوطى ايضاً ( ص ٣١ )** « و قال الدار قطنى فى الافراد: حدثنا ابوبكر احمد بن عيسى الخواص حدثنا سفيان بن زيادبن آدم حدثنا ابو ربية فهد بن عوف حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن أنس قال قال رسول الله ( صلعم ) : **رأيت ربى عزوجل فى أحسن صورة** وهذا الحديث ان حمل رؤية على المنام فلا اشكال و ان حمل على اليقظة فقد سئل عنه أستاذنا العلامة كمال الدين بن الهمام فأجاب بأن هذا حجاب الصورة ».

١ - هذا نص عبارة النسخة ويظهر بالتأمل أن شيئاً من العبارة سقط فى موارد منه ؛ وكيف كان فليطلب الحديث من مظانه وهى أحوال يوم القيامة من كتب الاحاديث والاعتقادات وكذا كتب التفاسير المشتملة على ذكر الاحاديث ونحن نكتفى بتفسير الدر المنثور للسيوطى فانه أجمع تفسير لذكر الاحاديث **فنقول :**

**ذكر السيوطى فى تفسير هذه الاية :** «يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود فلايستطيعون » وتاليتها وهى : «خاشعة أبصارهم ترهقهم ذلة وقد كانوا يدعون الى السجود وهم سالمون ( وهما آيتا ٤٢ و ٤٣ سورة القلم ) أحاديث كثيرة ( انظر ج ٦ ص ٢٥٤-٢٥٨ من النسخة المطبوعة ) ونذكر شيئاً منها ههنا :

« أخرج البخارى و ابن المنذر و ابن مردويه عن أبى سعيد سمعت النبى ( صلعم )

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وانّما تأوّلوا ذلك لجهلهم وقلّة معرفتهم باللّغة الّتى خاطب الله بها خلقه وانّما معنى الحديث عندنا : فتلحق كلّ اُمّة ما كانت تعبد فتبقى هذه الاُمّة فيقال لهم : ما كان محمّد و اُمّته يعبدون؟ ـ فيقولون : كان محمّد و اُمّته يعبدون الله وحده

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

يقول : يكشف ربنا عن ساقه فيسجد له كل مؤمن و مؤمنة و يبقى من كان يسجد فى الدنيا رياء و سمعة فيذهب ليسجد فيعود ظهره طبقاً واحداً . **وأخرج ابن مندة فى الرد على الجهمية عن أبى هريرة** قال قال رسول الله (صلعم) : يوم يكشف عن ساق قال: يكشف الله عزوجل عن ساقه. و أخرج عبدالرزاق و عبد بن حميد و ابن المنذر و ابن مندة عن ابن-مسعود فى قوله : يوم يكشف عن ساق ؛ قال : عن ساقيه تبارك و تعالى. **قال ابن مندة :** لعله فى قراءة ابن مسعود « يكشف » بفتح الياء وكسر الشين و أخرج ابن مندة عن ابن-عباس فى قوله : يوم يكشف عن ساق قال عن شدة الاخرة. وأخرج عبد بن حميد عن عاصم انه قرأ يوم يكشف عن ساق بالياء ورفع الياء.

**و أخرج سعيد بن منصور** و عبد بن حميد و ابن مندة من طريق عمرو بن دينار قال : كان ابن عباس يقرأ : يوم تكشف عن ساق بفتح التاء قال أبو حاتم السجستانى اى تكشف الاخرة عن ساقها ، يستبين منها ما كان غائباً. و أخرج عبد بن حميد و ابن المنذر عن سعيد بن جبير أنه سئل عن قوله : يوم يكشف عن ساق فغضب غضباً شديداً و قال: ان أقواماً يزعمون أن الله يكشف عن ساقه وانما يكشف عن الامر الشديد.

وأخرج عبد بن حميد عن الحسن قال قال رسول الله (صلعم) :

يجمع الله الخلائق يوم القيامة ثم ينادى مناد : من كان يعبد شيئاً فليتبعه ؛ فيتبع كل قوم ما كانوا يعبدون و يبقى المسلمون و أهل الكتاب فيقال لليهود : ما كنتم تعبدون؟ ـ فيقولون : الله و موسى؛ فيقال لهم : لستم من موسى و ليس موسى منكم؛ فيصرف بهم ذات الشمال ، ثم يقال للنصارى : ما كنتم تعبدون؟ ـ فيقولون : الله و عيسى ؛ فيقال لهم : لستم من عيسى و ليس عيسى منكم ، ثم يصرف بهم ذات الشمال ، ويبقى المسلمون؛ فيقال لهم :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لاشريك له فيتجلّى لهم الرّبّ عزّوجلّ فيقول: انا ربّكم ؛ فتهيّأوا ان يبطشوا[1] به ، فيقولون: بيننا و بينه علامة، فيقول: ماهى ؟ ـ فيقولون : يوم يكشف عن ساق، فيتجلّى لهم بالنّورانيّة فيعرفون فيخرّون سجّداً، ومعنى قوله: يكشف عن ساقٍ أى عن شدّةٍ ؛ فهذا هو الوجه ليس ما تأوّلوه .

و رووا أنّ كعب الأحبار رأى جرير بن عبدالله البجلىّ واضعاً احدى رجليه

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ما كنتم تعبدون ؟ ـ فيقولون : الله، فيقال لهم : هل تعرفونه؟ ـ فيقولون : ان عرفنا نفسه عرفناه ،فعندذلك يؤذن لهم فى السجود بين كل مؤمنين منافق فتقصم ظهورهم عن السجود ثم قرأ هذه الاية : و يدعون الى السجود فلايستطيعون.

**و أخرج** اسحاق بن راهويه فى مسنده و عبد بن حميد و ابن أبى الدنيا و الطبرانى والاجرى فى الشريعة والدار قطنى فى الرؤية والحاكم وصححه وابن مردويه والبيهقى فى البعث **عن عبدالله** بن مسعود عن النبى (صلعم) قال : يجمع الله الناس يوم القيامة و ينزل الله فى ظلل من الغمام فينادى مناد يا ايها الناس : الم ترضوا من ربكم الذى خلقكم و صوركم ورزقكم ان يولى كل انسان منكم ما كان يعبد فى الدنيا فيتمثل لمن كان يعبد عيسى شيطان عيسى، ويتمثل لمن كان يعبد عزيراً شيطان عزير حتى يتمثل لهم الشجرة والعود والحجر ويبقى أهل الاسلام جثوساً فيتمثل لهم الرب عزوجل فيقول لهم : مالكم لم تنطلقوا كما انطلق الناس ؟ـ فيقولون : ان لنا ربّاً ما رأيناه بعد، فيقول: فبم تعرفون ربكم ان رأيتموه؟ـ قالوا : بيننا و بينه علامة ان رأيناه عرفناه قال : و ماهى؟ ـ قالوا : يكشف عن ساق فيخر كل من كان يسجد طائعاً ساجداً، ويبقى قوم ظهورهم كصياصى البقر يريدون السجود فلايستطيعون (الحديث)».

**أقول : من أراد التفصيل فليراجع الدر المنثور** فان المقام لايسع اكثر من ذلك والحديث ورد بطرق عديدة و بعبارات مختلفة فى كثير من أبواب كتب الاخبار أيضاً.

---

١ ـ كذا فى النسخة فعلى هذا يكون « تهيأوا » ماضياً و يمكن ان يقرأ بصيغة الامر ويكون جزء قوله : « انا ربكم » فحينئذ لايستقيم الكلام الا بان يقرأ « تبطشوا » بالتاء حتى يكون صيغة الخطاب و الصحيح : « فيتهيأون ».

على الاخرى فقال : ضعها فانّها لاتصلح للبشر ؛ انّ الله تبارك وتعالى هكذا يجلس[١].

ورووا أنّ الملائكة تحمل ربّها وأنّها تعرف غضبه من رضاه وتعرف غضبه بثقله على كواهلها[٢].

ورووا عن أبى الدّرداء أنّ النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال :

أتانى ربّى اللّيلة فوضع يده بين كتفىّ حتّى وجدت برد أنامله على صدرى وقال: يا محمّد قلت: لبّيك قال: فيم [ يختصم ] الملأ الاعلى؟ ـ فقلت : فى الدّرجات و الكفّارات [ الى ان قال ] أمّا الدّرجات فافشاء السّلام و اطعام الطّعام ، و أمّا الكفّارات فالوضوء فى السّبرات[٣] ونقل الأقدام الى الجماعات[٤].

---

١ ـ قال السيد مرتضى الرازى فى تبصرة العوام فى الباب الحاديعشر ضمن ما نقل عن المجسمة : « وگويند : عبيد بن جبير گفت : من در مسجد نشسته بودم كه قتاده بن نعمان بيامد و حديثى گفت قوم برخاستند و گفتند : يابن جبير با ما بيا تا بعيادت ابوسعيد خدرى رويم كه مى گويند: رنجور است، چون پيش او رفتيم بر پشت خوابيده بود و پاى راست برپاى چپ نهاده سلام كرديم وبنشستيم قتاده دست كرد و پاى ابوسعيد خدرى را بگرفت و بشيب نهاد ابوسعيد گفت : اى برادر پاى من بدرد آمد قتاده گفت : چنين ميخواستم كه رسول گفت: چون خدا از آفرينش عالم فارغ شد بپشت باز خوابيد و پاى بر پاى نهاد گفت : ديگر باره چنين نكنم ».

٢ ـ قد سر ما نقلنا عن مقالات الاسلاميين للاشعرى ما هو نص فى ذلك انظر ص ١٨ ؛ س ٥.

٣ ـ قال الجزرى فى النهاية : « و فيه اسباغ الوضوء فى السبرات ؛ السبرات جمع سبرة بسكون الباء وهى شدة البرد » و قال الصدوق (ره) فى معانى الاخبار بعد ان نقل الحديث المذكور تحت عنوان « معنى الدرجات والكفارات والموبقات و المنجيات»:

« و أما السبرات فجمع سبرة وهو شدة البرد و بها سمى الرجل سبرة ».

٤ ـ هذا الحديث معروف مشهور جداً قدروى بأسانيد معتبرة من طرق الفريقين فى موارد كثيرة من كتب الحديث فلنشر الى شىء منها و من مظانه السهل التناول تفسير الاية التاسعة والتسعين من سورة ص وهى قوله تعالى : « ما كان لى من علم بالملا الاعلى اذ يختصمون»

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

في كتب التفاسير فنكتفي بنقل حديثين قال السيوطي في الدر المنثور ضمن ما قال : « و اخرج عبدالرزاق و احمد و عبد بن حميد و الترمذي و حسنه و محمد بن نصر - رضي الله عنه - في كتاب الصلوة قال قال رسول الله ( صلعم ) : أتاني ربي الليلة في أحسن صوره أحسبه قال: في المنام قال : يا محمد هل تدري فيم يختصم الملا الاعلى ؟- قلت : لا ؛ فوضع يده بين كتفي حتى وجدت بردها بين ثديي او في نحري فعلمت ما في السموات و ما في الارض ثم قال : يا محمد هل تدري فيم يختصم الملا الاعلى ؟- قلت : نعم في الكفارات والمكث في المسجد بعد الصلوات، والمشي على الاقدام الى الجماعات واسباغ الوضوء في المكاره (الى ان قال) والدرجات افشاء السلام واطعام الطعام والصلاة بالليل والناس نيام » **وقال المولى محسن الفيض القاساني في الصافي في تفسير الاية:** « القمي عن الباقر (ع) في حديث المعراج وقد مر صدره في اول سورة بني اسرائيل قال : فلما انتهى به الى سدرة المنتهى تخلف عنه جبرئيل فقال رسول الله (ص) : يا جبرئيل في هذا الموضع تخذلني ؟ ! فقال : تقدم امامك فوالله لقد بلغت مبلغاً لم يبلغه أحد من خلق الله قبلك فرأيت من نور ربي و حال بيني و بينه السبحة سئل الامام: وما السبحة ؟ - فأومى بوجهه الى الارض و بيده الى السماء و هو يقول : جلال ربي؛ ثلاث مرات.

قال : يا محمد : قلت : لبيك يا رب قال : فيم اختصم الملا الاعلى ؟- قال : قلت : سبحانك لاعلم لي الا ما علمتني قال : فوضع يده‌اى يدالقدرة بين كتفي فوجدت بردها بين ثديي قال: فلم يسألني عما مضى ولا عما بقي الاعلمته فقال : يا محمد فيم اختصم الملاالاعلى ؟ قال : قلت في الكفارات والدرجات والحسنات (الحديث)» **وقال ايضاً نقلا عن الطبرسي (ره) :** « وفي المجمع عن النبي (ص) قال قال لي ربي : أتدري فيم يختصم الملاالاعلى ؟- فقلت : لا ، قال: اختصموا في الكفارات و الدرجات فأما الكفارات فاسباغ الوضوء في السبرات ونقل الاقدام الى الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة ، وأما الدرجات فافشاء السلام واطعام الطعام و الصلوة بالليل و الناس نيام ، وفي الخصال بنحو آخر قريب منه ». اقول : و عقد الصدوق (ره) في معاني الاخبار باباً لمعنى الدرجات والكفارات و الموبقات والمنجيات فذكر هناك قريباً مما مر ( انظر ص ٩٠ من النسخة المطبوعة ) و من أراد الاخبار الواردة في هذا الموضوع فليراجع الدر المنثور فان السيوطي نقل في تفسير الاية جميع ماورد بطرق اهل السنة ( ج ٥ ص ٣١٩ - ٣٢١ ).

ورووا أنّ آدم كلّم موسى فى القدر فحجّه[١]، وأنّ أبابكرٍ كلّم عمر [ فى القدر] فحجّه[٢]، وأنّ جبرئيل كلّم ميكائيل فى القدر فحجّه[٣].

١ - فى الاصل: «فأفلجه» قال ابن الاثير فى النهاية: « فحج آدم موسى اى غلبه بالحجة». وقال الهيثمى فى مجمع الزوائد فى باب تحاج آدم و موسى ( ج ٧ ص ١٩١-١٩٢ ) : « ان رسول الله (ص) قال : احتج آدم وموسى فقال موسى : انت آدم الذى خلقك الله بيده وأسجد لك ملائكته وأسكنك جنته فأخرجت الناس من الجنة فقال آدم : انت موسى الذى كلمك الله نجياً ، و آتاك التوراة تلومنى على أمر قد كتب على قبل ان يخلقنى ؛ قال رسول الله فحج آدم موسى » قال المجلسى فى خامس البحار فى باب ارتكاب آدم ترك الاولى (ص ٤٤ طبعة امين-الضرب) : «فس - أبى عن ابن أبى عمير عن ابن مسكان عن أبى عبدالله (ع) قال: ان موسى سأل ربه ان يجمع بينه و بين آدم فجمع فقال له موسى : يا ابه الم يخلقك الله بيده و نفخ فيك من روحه وأسجد لك ملائكته وأسرك ان لا تأكل من الشجرة فلم عصيته ؟- فقال : يا موسى بكم وجدت خطيئتى قبل خلقى فى التوراة ؟- قال: بثلاثين سنة، قال: فهو ذلك، قال الصادق (ع) : فحج آدم موسى عليهما السلام » فأورد المجلسى (ره) بياناً للخبر و قال فى آخره : **وقوله** (ع) : فحج اى غلب عليه فى الحجة وهذا يرجع الى القضاء والقدر وقد مر تحقيقهما » **وقال فى المجلد الثالث فى باب القضاء و القدر** ( ص ٢٧ طبعة امين الضرب ) بعد نقله عن تفسير على بن ابراهيم كما مر : « **بيان** - من اصحابنا من حمل هذا الخبر على التقية اذ قد ورد ذلك فى كتبهم بطرق كثيرة **وقد رواه السيد (ره) فى الطرائف من طرقهم ورده ويمكن ان يقال** : ان المراد أنه كتب فى التوراة ان الله وكل آدم الى اختياره حتى فعل ما فعل لمصلحة اهباطه الى الدنيا **وأما كونه قبل خلقه (ع)** فلان التوراة كتب فى الالواح السماوية فى ذلك الوقت وان وجده موسى (ع) بعد بعثته ، ويحتمل اطلاع روح موسى على ذلك قبل خلق جسد آدم والله يعلم ».

٢ و ٣ - فى كلا الموضعين من الاصل : « فحضه » و اما الحديث فهو اشارة الى ما ذكره الهيثمى فى مجمع الزوائد فى باب تحاج آدم و موسى و غيرهما ( ج ٧ ص ١٩١-١٩٢ ):

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

ورووا أنّ موسى بن عمران لطم ملكُ الموت فأعوره[١] .

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

« وعن عبدالله بن عمر وقال : بينا رسول الله (صلعم) يحدثنا على باب الحجرات اذ أقبل أبوبكر و عمر و معهما قئام من الناس يجاوب بعضهم بعضاً و يرد بعضهم على بعض فلما رأوا رسول الله (صلعم) سكتوا فقال : ما كلام سمعته آنفاً جاوب بعضكم بعضاً و يرد بعضكم على بعض ؟ - فقال رجل : يارسول الله زعم أبوبكران الحسنات من الله والسيئات من العباد، وقال عمر: الحسنات والسيئات من الله فتابع هذا قوم وهذا قوم، فأجاب بعضهم بعضاً وردبعضهم على بعض فالتفت رسول الله (ص) الى أبى بكر فقال : كيف قلت ؟- قال: قوله الاول و التفت الى عمر فقال قوله الاول **فقال: والذى نفسى بيده لاقضين بينكم بقضاء اسرافيل بين جبرئيل وميكائيل** فهما والذى نفسى بيده اول خلق الله تكلم فيه فقال ميكائيل بقول أبى بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبرئيل لميكائيل: انا متى يختلف أهل السماء يختلف أهل الارض فلنتحاكم الى اسرافيل، فتحاكما اليه فقضى بينهما بحقيقة القدر خيره و شره حلوه و مره كله من الله عزوجل وانا قاض بينكما ثم التفت الى أبى بكر فقال : يا ابابكر ان الله تبارك وتعالى لو أراد ان لا يعصى لم يخلق ابليس فقال أبوبكر : صدق الله و رسوله .

رواه الطبرانى فى الاوسط اللفظ له والبزار بنحوه وفى اسناد الطبرانى عمر بن الصبح وهو ضعيف جداً ، و شيخ البزار السكن بن سعد ولم أعرفه ، و بقية رجال البزار ثقات و فى بعضهم كلام لا يضر قلت : وتأتى أحاديث فى مواضعها من هذا النحو » .

**أقول** : يستفاد من الحديث أن عمر حج أبا بكر و ما فى المتن على خلافه ولا يضر ذلك ما نحن بصدده فان الروايات فى هذه القصة كثيرة ففى بعضها حج أبو بكر عمر فأصل المدعا ثابت.

١ - قال الثعلبى فى العرائس عند ذكر وفاة موسى(ع) مانصه :

« واختلفوا فى صفة موت موسى عليه السلام حدثنا أبوسعيد محمد بن عبدالله بن حمدون باسناده عن أبى هريرة عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : جاء ملك الموت الى

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه»

وكلّ هذه الرّوايات زورٌ وكذبٌ على الله ورسوله .

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

موسى فقال له : أجب ربك فلطم موسى عين ملك الموت ففقأها ، قال : فرجع ملك الموت الى الله عزوجل فقال : يا رب انك ارسلتنى الى عبد لايريد الموت وفقأ عينى فرد الله عليه عينه وقال : ارجع الى عبدى وقل له . الحياة تريد؟ـ فان كنت تريد الحياة فضع يدك على متن ثور فما وارت يدك من شعره فانك تعيش بعدد كل شعرة من ذلك سنة قال : ثم ماذا؟ـ قال : ثم تموت ، قال : فالان من قريب قال : يا رب فأدننى من الارض المقدسة رمية حجر قال رسول الله ـ صلى الله عليه [ وآله] وسلم : لو كنت عنده لاريتكم قبره الى جانب الطريق عندالكثيب الاحمر .

قال ( يريد استاذه ) سمعت أباسعيد بن حمدون يقول : سمعت أبا حامد الشرقى يقول: سمعت محمد بن يحيى يقول: قدصح هذا عن رسول الله(صلعم) يعنى قصة ملك الموت و موسى عليه السلام لايردها الا كل مبتدع ضال.

وفى حديث آخر أن رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : ان ملك الموت كان يأتى الناس عياناً حتى أتى موسى ليقبضه فلطمه ففقأ عينه فجاء ملك الموت بعدها خفية » .

وقال أبوالفتوح الرازى (ره) فى تفسيره فى ذيل تفسير هذه الاية « قال رب انى لاأملك الانفسى واخى فافرق بيننا و بين القوم الفاسقين » ( آية ٢٥ سورة المائدة ) (ص ١٣٠ ج ٢ من الطبعة الاولى ) .

« و حشويان اصحاب حديث دراين خبر ( اى خبر وفاة موسى ) آورده‌اند كه چون ملك‌الموت آمد تاجان موسى بردارد و گفت اجابت كن خداى را موسى تپنچه برچشم ملك‌الموت زد و يك چشم او كور كرد خداى تعالى چشم او باز داد و گفت برو واورا مخير كن تمام‌الحديث. عجب از قائلان اين مقاله كه چگونه برپيغمبر خداى اين سفاهت روا داشتند كه او بر فرشتهٔ مقرب چنين كند و او از نزديك خدايتعالى آمده و آنگه ملك‌الموت را باين عجز و ضعف داشتند كه دفع او و تپنچهٔ او از چشم خود نتوانست كردن نسأل الله العصمة

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

ورووا أنّ ابراهیم الخلیل علیه‌السّلام کذب ثلاث کذبات[1].

«بقیة‌الحاشیة من‌الصفحة الماضیة»

والصیانة عن مثل هذه المقالات وتجویز هذه المحالات».

و قال السید مرتضی الرازی فی‌تبصرة العوام ضمن ما نقل فی‌الباب الثامن عشر تحت عنوان «باب هیجدهم در آنچه اهل سنت در حق انبیاء گویند»:

«و گویند چون ملک الموت بقبض روح موسی آمد بی‌دستور وی بخانه در آمد موسی گفت: تو کیستی که بی اذن در آمدی؟ - گفت: عزرائیلم و مرا بقبض روح تو فرستاده‌اند موسی گفت: من رسول خدایم ودراین باب هیچ وحی بمن نیامده است و مرا از این معنی هیچ خبر ندادند خصومت افتاد تا موسی لطمه بزد و چشم ملک الموت را کور کرد و گویند: این معنی‌را حسن بن سمره روایت کند ازحماد بن سلمه از ابوهریره که رسول گفت: ملک‌الموت بظاهر پیش خلق آمدی تا موسی چشم او کرد وی بشکایت نزد خدا رفت خدا گفت: برو با موسی بگو که دست بر پشت گاوی نهد و بعدد هر موئی که در زیر دست وی آید هزار سال اورا عمر دهم وچون ملک‌الموت پیغام بگذراند موسی گفت: بعد از آن چه باشد؟- گفت: موت، موسی گفت: پس آن عمر نمی‌خواهم و عزرائیل چیزی بمشام اوداشته روح اوقبض کرد و از آنوقت باز ملک‌الموت از شرمساری پنهان نزد خلق میآید.

تأمل کنید در این خرافات و فساد اعتقاد در حق انبیا و رسل اول آنکه موسی مطیع فرمان حق نشد دوم آنکه لطمه زد و چشم ملک‌الموت کور کرد بنابراین لازم‌آید که عزرائیل روز قیامت از موسی قصاص طلب کند وخدایتعالی حق اورا از موسی بستاند و موسی با یک چشم بماند وآنکه گویند از آن وقت باز پنهان پیش‌مردم می‌رود مگر می‌ترسد که دیگری‌نیز آن چشمش کور کند یقین که هر که بقیامت ایمان دارد چنین دروغها بر انبیا نبندد».

۱ - قال الثعلبی فی العرائس فی الباب الثانی من مجلس ابراهیم (ص ۴۳ من طبعة مصر سنة ۱۳۲۱): «قال النبی (صلعم): لم یکذب ابراهیم علیه‌السلام الا ثلاث کذبات کلها فی‌الله تعالی؛ قوله: انی سقیم، و قوله: بل فعله کبیرهم هذا، و قوله للملک الذی عرض لسارة: هی اختی».

«بقیة‌الحاشیة فی‌الصفحة الاتیة»

و رووا أنّ يوسف الصّدّيق حلّ تكّته وقعد من امرأة العزيز مقعد الخائن[1].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و قال ابوالفتوح الرازى فى تفسيره فى تفسير « بل فعله كبير هم » ضمن ما قال :

« **اگر گويند** : اين خبر را چه گوئى كه ابوهريره روايت كرد كه رسول عليه السلام گفت : ما كذب ابراهيم الا ثلاث كذبات كلها يجادل بها عن دينه ؛ ابراهيم دروغ نگفت الا سه بار هر بار براى مجادله از دين ، يكى گفت : انى سقيم ، دگر فعله كبيرهم ، سوم پادشاهى ميخواست تا ساره را از او بستاند گفت : انها اختى؟ - جواب گوئيم: اين خبر واحد است ايجاب علم نكند و براى اواز آنچه معلوم و مقطوع عليه باشد دست بندارندوا گرتسليم كنيم گوئيم معنى آنست (فوجه الخبر بما لا يصدق عليه الكذب فان شئت التوجيه فراجع هناك) ».

و قال السيد مرتضى الرازى فى تبصرة العوام فى الباب الثامن عشر ما نصه :

« روايت كنند ازعكرمه كه او گفت: ابن عباس ازرسول خدا (ص) نقل كرد كه ابراهيم سه دروغ گفته است و خدا اورا مؤاخذه نكند **اول** آنكه بتان را شكست و چون ازاو پرسيدند كه : كه كرده است؟ - گفت : بت بزرگتر. **دوم** آنكه نظر در نجوم كرد و گفت : من بيمارخواهم شد. **سيم** آنكه گفت : ساره خواهر منست و زنش بود.

**بدانكه** پيش هر كه روا است كه رسول خدا سه دروغ گويد؛ زياده ازسه هم روا باشد، و چون دروغ گويد معصوم نبود و قول او اعتماد را نشايد پس فرستادن رسول را بخلق عبث باشد چون قول او بر اين تقدير حجت نيست و اين معنى از اين طايفهٔ بى ديانت چه عجب باشد كه عطوى از شاگردان ابوالحسن اشعرى گويد : دروغ بر خدا جايز است پس بر انبيا بطريق اولى؛ پس اعتماد نه برقول خدا باشد و نه بر قول رسول ؛ تعالى الله عما يقولون ».

١ - قال الثعلبى فى العرائس : « قال ابن عباس : فجرى الشيطان فيما بينهما فضرب باحدى يديه الى جنب يوسف و باليد الاخرى الى جنب المرأة حتى جمع بينهما، قال ابن-عباس : فبلغ من هم يوسف الى ان حل الهميان و جلس منها مجلس الرجل الخائن ».

قال أبوالفتوح الرازى فى تفسيره فى تفسير « و لقد همت به وهم بها ( آية ٢٤ سورة يوسف ) » ما نصه :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رووا أنّ داود علیه السّلام قدّم اوریا بن حنان امام التّابوت لیقتل فیتزوّج امرأته[1].

« بقیةالحاشیة من الصفحة الماضیة »

«آنگه خدای تعالی حکایت کرد فعل ایشان را که زلیخا بیوسف همت کرد و یوسف نیز همت کرد بزلیخا **اما اصحاب حدیث و حشویان گفتند** : شیطان بیامد و یکدست بر پهلوی این نهاد ویکدست برپهلوی آن؛ وایشانرا جمع کرد در یک خانه، و چون ایشان بایکدیگر حاضر آمدند زلیخا چندانی سراوده ومخادعه کرد وتضرع ولابه که یوسفرا نرم کرد ویوسف اجابت کرد اورا وعزم کرد برمعصیت ، همت هردو را بریک وجه تفسیر کردند و آن عزماست. گفتند : هردو برمعصیتعزم درست کردند؛ ویوسف علیه‌السلام جلس‌منها مجلس الخائن، او از زلیخا آنجا بنشست که جای خیانت کنندگان و جای زانیان باشد وکارمیان ایشان تاحل سراویل برسید **(تاآنکه گفته)** و ازاین ترهات و محالات آنچه عقل و شرع و قرآن وأخبار پیغمبران خدایرا ازآن منزه کردهاست واین هیچ بنزدیک ما روانیست برپیغمبران علیهم‌السلام ازآنجا که‌ایشان معصومان ومطهرانند وصغیره وکبیره برایشان روا نیست ازآنجا که ادلهٔ عقل‌دلیل کردهاست برعصمت ایشان چه درعقل مقرراست که تجویز کبایر وصغایر برایشان سنفر بود مکلفانرا ازقبول قول ایشان و استماع وعظ ایشان، وغرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشاناست و امتثال امر و اجابت دعوت ایشان وآنچه قدح کند درآن واجب بود که خدای تعالی ایشانرا ازآن منزه ومعصوم‌دارد، و تجویز زنا که اکبر الکبائر است وأعظم الخطایا و أمهات الذنوب واجب بود که از آن منزه باشند که حظ او در تنفیر بغایت و نهایتاست اما تفسیر آیت بروجهی که مطابق ادلهٔ عقل بود و موافق مذهب حق (تاآخر توجیه او)».

۱ ـ قال الثعلبی فی‌العرائس عند ذکر قصة داود حین‌ابتلی بالخطیئة ضمن‌نقل الاقوال مانصه : «فنظر داود الی امرأة فی‌بستان‌علی‌شط برکة تغتسل، هذا قول‌الکلبی وقال السدی: رآها تغتسل علی‌سطح لها فرآها امرأة من أحسن النساء خلقاً فعجب داود من‌حسنها وحانت منها التفاتة فأبصرت ظل‌داود علیه‌السلام فنشرت‌شعرها فغطی بدنها کله فزاد بذلک اعجاباً

«بقیة الحاشیة فی‌الصفحة الاتیه»

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

بها فسأل عنها فقيل له : هى سابغ بنت شائع امرأة اوريا بن حنان و زوجها فى غزاة البلقاء مع ايوب بن صوريا ابن اخت داود فكتب داود الى ابن اخته ايوب صاحب بعث البلقاء ان ابعث اوريا الى موضع كذا وكذا و قدمه على التابوت ، وكان المقدم على التابوت لايحل له ان يرجع الى ورائه حتى يفتح الله على يديه او يستشهد ، فبعث به ففتح له فكتب الى داود بذلك، فكتب اليه داود ايضاً ان ابعثه الى غزوة كذا وكان رئيسها أشد منه بأساً فبعثه فقتل فى المرة الثانية فلما انقضت عدتها تزوجها داود فهى أم سليمان عليه السلام» .

## الا أنه قال بعد نقل أقاويل :

« فهذه أقاويل السلف الصالحين من أهل التفسير فى قصة داود عليه السلام وقد روى الحارث الاعور عن على بن أبى طالب ـ رضى الله عنه ـ أنه قال : من حدث بحديث داود عليه السلام على مايرويه القصاص معتقداً صحته جلدته حدين لعظيم ماارتكب و جليل مااحتقب يعنى ماا كتسب من الوزر والاثم يرمى من قد رفع الله محله وأرسله الى من خلقه رحمة للعالمين وحجة للمجتهدين وقال القائلون بتنزيه المرسلين فى هذه القصة: ان لاذنب انما كان تمنى ان تكون له امراة اوريا حلالا وحدث نفسه بذلك فاتفق له غزوة فأرسل اوريا فقدمه امام الحرب فاستشهد فلما بلغه قتله لم يجزع عليه ولم يتوجع له كما كان يجزع على غيره من جنده اذا هلك ووافق قتله مراده ثم تزوج امرأته فعاتبه الله على ذلك لان ذنوب الانبياء وان صغرت فهى عظيمة عند الله وقال بعضهم: كان ذنب داود أن اوريا كان قد خطب تلك المرأة ووطن نفسه عليها فلما غاب فى غزاته خطبها داود فتزوجت منه لجلالته فاغتم لذلك اوريا غماً شديداً فعاتبه الله على ذلك حيث لم يترك هذه الواحدة لخاطبها الاول وقد كان عنده تسع وتسعون امرأة (الى آخر ماقال فى تأييده ؛ انظر ص ١٥٨)» .

وقال ابوالفتوح فى تفسيره فى تفسير هذه الاية « وهل اتاك حديث الخصم اذ تسوروا المحراب» : «بدانكه آنچه قصاص جهال آورده اند (تاآنكه گفته) وحديث عشق داود زن اوريارا و اوريارا فرستادن و درپيش تابوت داشتن وقصد آنكه تا اورا بكشند تا او زن اوريارا با زنى كند اين هم قبيح است وهم منفر ولايق حال انبيا نباشد وحارث اعور روايت كرد از حضرت اميرالمؤمنين على صلوات الله وسلامه عليه كه فرمود : هيچ مردى را پيش من نيارند كه او

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رووا أنّ الشّيطان قعد فی مجلس سليمان بن داود وكان يأتی نساءه وهنّ حيّض[1].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بر داود حوالهٔ زن اوريا كند والا او را دو حد زنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام (تا آخر كلام او)».

وقال السيد مرتضى الرازی فی الباب الثامن عشر الذی فی ذكر ما نسبه اهل السنة الى الانبياء وقالوا به فی حقهم :

«و درحق داود عليه السلام گويند كه: زن اوريارا برهنه ديد كه غسل ميكند بر وی عاشق شد و اوريا از اصحاب داود بود وداود حيلهٔ انديشيده اوريارا بغزا فرستاد وفرمود كه در پيش تابوت سكينه برود، و درشرع ايشان چنان بود كه هركه را درپيش تابوت داشتندی بهزيمت نتوانستی رفتن؛ يا ظفر يافتی يا كشته شدی، وچون اوريا درپيش تابوت بغزا رفت كشته شد و داود زن اورا بخواست وخدا دو ملك را فرستاد تا داود را تنبيه كردند و او بگورستان رفت و اوريارا ندا كرد هفتاد اوريا نام جواب دادند و گفتند : كدام اوريارا ميخواهی؟ - داود گفت : اوريا بن حنان گفت : چه كار داری ؟ - گفت : مرا حلال كن اوريا گفت : ازچه ؟ - داود گفت : زن ترا ديدم و عاشق شدم و ترا بغزا فرستادم تا كشته شدی و زنت را خواستم اوريا هيچ جواب نداد و داود ميگريست تاآنگاه كه توبه اش قبول شد واين قصه را در تفسير هل اتاك نبأ الخصم اذ تسوروا المحراب» ياد كرده اند .

دليری اين قوم و قلت دين شان تا كجاست كه نبی مرسل و خليفهٔ خدارا كه در شأن اوست اين آيه: ياداود انا جعلناك خليفة فی الارض، گويند: برزنی عاشق شد وقصد يكی ازاستان خود كرده اورا بكشتن داد و زن اورا بخواست اگر اين معنی برشيوخ ايشان مثل شيخ ابو- اسحاق يا ابوعلی سيرجانی يا ابوسعيد ابوالخير كه بزرق وسالوس خودرا اوليا ساخته اند اطلاق كنی وگوئی: يكی ازسريدان را يامسلمانی ديگر را بدين طريق بخانه برد گويند: كافراست و خونش مباح كه درحق اولياء چنين اعتقاد دارد وچون ايشان درحق انبيا و رسل گويند گويند اعتقاد أهل سنت و جماعت است و رد رفض» .

١ - قال علم الهدى (ره) فی تنزيه الانبياء ضمن تنزيهه سليمان (ع) عن المعصية
« بقية الحاشية فی الصفحة الاتية »

وهذا كلّه ردّ على الله عزّ وجلّ لأنّ الله لا يسلّط الشياطين على نساء النبيّين حتّى ينكحوهنّ تبارك الله عمّا تقول الحشويّة وتعالى علوّاً كبيراً .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مانصه :

« **مسألة - فان قيل :** فما معنى قوله تعالى : ولقد فتنا سليمان و ألقينا على كرسيه جسداً ثم أناب أو ليس قد روى في تفسير هذه الاية أن جنياً كان اسمه صخراً تمثل على صورته وجلس على سريره ، وأنه أخذ خاتمه الذى فيه النبوة فألقاه في البحر فذهبت نبوته وأنكره قومه حتى عاد اليه من بطن السمكة ؟ ! **الجواب قلنا : فأما ما رواه القصاص الجهال في هذا الباب فليس ممايذهب على عاقل بطلانه وأن مثله لايجوز على الانبياء - عليهم السلام** وأن النبوة لاتكون في خاتم ولايسلبها النبى ولاتنزع عنه ، و أن الله تعالى لايمكن الجنى من التمثل بصورة النبى ولاغير ذلك مما افتروا به على النبى ، و انما الكلام على مايقتضيه ظاهر القرآن ( فخاض في توجيهه بما لا يخالف مقام النبى وعصمته فمن أراده فليراجع هناك )» .

**قال الشيخ الطبرسى ( ره ) في مجمع البيان** في تفسير قوله تعالى : و لقد فتنا سليمان ؛ الاية ، ضمن ماقال **مانصه : «وأما ماذكر عن ابن عباس أنه القى شيطان اسمه صخر على كرسيه** وكان ماردا عظيماً لا يقوى عليه جميع الشياطين وكان نبى الله سليمان لايدخل الكنيف بخاتمه فجاء صخر في صورة سليمان حتى أخذ الخاتم من امرأة من نسائه وأقام أربعين يوماً في ملكه وسليمان هارب **وعن مجاهد أن** شيطاناً اسمه آصف قال له سليمان : كيف تفتنون الناس ؟ - قال : أرنى خاتمك أخبرك بذلك فلما أعطاه اياه نبذه في البحر فذهب ملكه وقعد الشيطان على كرسيه ومنعه الله تعالى نساء سليمان فلم يقربهن ، وكان سليمان يستطعم فلايطعم حتى أعطته امرأة يوماً حوتاً فشق بطنه فوجد خاتمه فيه فرد الله عليه ملكه . **وعن السدى** أن اسم ذلك الشيطان حيقيق **و ماذكر أن السبب في ذلك** أن الله سبحانه أمر أن لايتزوج من غير بنى اسرائيل فتزوج من غيرهم **وقيل : بل السبب فيه أنه وطى** امرأة فسال منه الدم فوضع خاتمه ودخل الحمام فجاء ابليس الشيطان فأخذه **وقيل :** تزوج

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

و رووا أنّ آدم وحوّاء كفرا بالله تعالى وأشركا؛ وتأوّلوا قول الله عزّ وجلّ : هو الّذى خلقكم من نفسٍ واحدةٍ وجعل منها زوجها ليسكن اليها فلمّا تغشّيها حملت حملاً خفيفاً فمرّت به فلمّا أثقلت دعوا الله ربّهما لئن آتيتنا صالحاً لنكوننّ من الشّاكرين * فلمّا آتاهما صالحاً جعلا له شركاء فيما آتاهما فتعالى الله عمّا يشركون[1] على خلاف تأويله .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

امرأة مشركة ولم يستطع ان يكرهها على الاسلام فعبدت الصنم فى داره أربعين يوماً فابتلاه الله بحديث الشيطان والخاتم أربعين يوماً ، **وقيل :** احتجب ثلاثة أيام ولم ينظر فى أمر الناس فابتلى بذلك **فان جميع ذلك مما لا يعول عليه لان النبوة لا تكون فى خاتم ، ولا يجوز ان يسلبها الله النبى ، ولأن يمكن الشيطان من التمثل بصورة النبى والقعود على سريره والحكم بين عباده** وبالله التوفيق» .

**أقول :** لا يسع المقام أكثر من ذلك فمن أراد أن يلاحظ مثل ما ذكره السيد المرتضى والشيخ الطبرسى فليراجع **فى تفسير روض الجنان لابى الفتوح الرازى** تفسير هذه الاية : ولقد فتنا سليمان وألقينا على كرسيه جسداً ثم أناب ، **وكذا تفسير جلاء الاذهان** و جلاء الاحزان **لابى المحاسن الجرجانى ، وتفسير منهج الصادقين للمولى فتح الله القاسانى** ، وتفاسير غيرهم من مفسرى الشيعة **وصرح بمثل ذلك أيضاً السيد مرتضى الرازى فى** الباب الثامن عشر من **تبصرة العوام** وهو الباب الذى عقده لذكر ما قال به أهل السنة فى حق الانبياء **وتصدى لمثل ما نقل** من ذكر عقائد أصحاب الحديث من أهل السنة وتزييفها أيضاً **العلامة المجلسى فى المجلد الخامس من البحار وكذا فى كتاب حياة القلوب** الى غير ذلك من مظان البحث فمن أراده فليطلبه .

---

١- هما آيتا ١٨٩ و ١٩٠ من سورة الاعراف فمن أراد الاخبار الواردة فى ذيل الايتين من طرق أهل السنة فليراجع تفسير الدر المنثور للسيوطى فانه ذكر فى كتابه المذكور فى تفسير

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و رووا أنّ النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ حلّل أشياء بعينها بغير ناسخٍ ومنسوخٍ، وكذلك أصحابه، أحدهم يحلّ فرجاً والآخر يحرّمه ؛ فاذا قلنا : ويحكم هذا تناقضٌ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الايتين مافيه كفاية **وأما تفسير الايتين بوجه لاينافي عصمة آدم عليه السلام فهو مذكور في كتاب تنزيه الانبياء لعلم الهدى** فمن اراد التفصيل فليراجعه و أما بنحو الاجمال فهو مذكور في مجمع البيان للطبرسي وفي روض الجنان لابي الفتوح الرازي وسائر التفاسير المعتبرة فلنشر الى بعض ماذكره الطبرسي وهو انه قال في ذيل هذه الفقرة من الاية «وجعلا له شركاء فيما آتاهما» مانصه :

«اختلف في من يرجع الضمير الذي في «جعلا له» على وجوه (فخاض في بيان الوجوه الى ان قال) ورابعها ماروته العامة انه يرجع الى آدم وحواء وانهما جعلا لله شركاء في التسمية وذلك أنهما أقاما زماناً لايولد لهما، فمر بهما ابليس و لم يعرفاه فشكوا اليه فقال لهما: **ان** أصلحت حالكما حتى يولد لكما ولد اتسميانه باسمي ؟ ـ قالا : نعم وماسمك ؟ ـ قال الحارث؛ فولد لهما فسمياه عبدالحارث ذكره ابن فضال . **وقيل:** ان حواء حملت اول ماحملت فأتاها ابليس في غير صورته فقال لها: ياحواء مايؤمنك ان يكون مافي بطنك بهيمة؟ فقالت لادم: لقد أتاني آت فأخبرني أن الذي في بطني بهيمة واني لاجد له ثقلا فلم يزالا في هم من ذلك ثم أتاها فقال: ان سألت الله ان يجعله خلقاً سوياً مثلك ويسهل عليك خروجه أتسميه عبدالحارث ؟ ـ ولم يزل بها حتى غرها فسمته عبدالحارث برضى آدم وكان اسم ابليس عند الملائكة الحارث .

**وهذا الوجه بعيد تأباه العقول و تنكره** فان البراهين الساطعة التي لايصح فيها الاحتمال ولايتطرق اليها المجاز والاتساع قد دلت على عصمة الانبياء فلا يجوز عليهم الشرك والمعاصي وطاعة الشيطان فلو لم نعلم تأويل الاية لعلمنا على الجملة ان لها وجهاً يطابق دلالة العقل فكيف وقد ذكرنا الوجوه الصحيحة الواضحة في ذلك؛ على ان الرواية الواردة في ذلك قد طعن العلماء في سندها بما هو مذكور في موضعه ولانحتاج الى اثباته فان الاية تقتضي أنهم أشركوا الاصنام التي تخلق ولا تخلق لقوله تعالى : أتشركون ما لايخلق شيئاً وهم يخلقون ؛ **وفي خبرهم** أنهما أشركا ابليس اللعين فيما ولد لهما بأن سموه عبد الحارث

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

واختلافٌ! قالوا : قال النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ اختلاف أصحابي رحمة؛ ولو كان المعنى على ماتأوّلوه لكان اتّفاقهم عذاباً .

وهذا الحديث عندنا صحيحٌ[1] وانّما معناه أنّه ( صلعم ) قال : اختلاف أمّتي رحمةٌ ماكنت فيهم وبين أظهرهم لأنّهم اذا اختلفوا بحضرته ردّهم الى الحقّ فاجتمعوا

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وليس في ظاهر الاية لابليس ذكر **وحكى البلخي عن جماعة من العلماء** أنهم قالوا : لوصح الخبر لم يكن في ذلك الا أنهما أشركا في التسمية وليس ذلك بكفر ولا معصية واختاره الطبري . وروى العياشي في تفسيره عنهم عليهم السلام أنهم قالوا : كان شركهما شرك طاعة ولم يكن شرك عبادة» .

**أقول : للسيد المرتضى ( ره ) مجلس في تأويل هذه الاية في أماليه المعروف بالغرر والدرر** (انظر مجلس ٧٢ ؛ ص ٢٣٥ - ٢٣١ ج ٢ من النسخة المطبوعة بتحقيق محمد أبي الفضل ابراهيم) .

---

١ ـ قال الصدوق في معاني الاخبار (انظر باب ١٠٨ ؛ ص ٥٠ من النسخة المنضمة بعلل الشرائع في الطبع) :

«معنى قوله عليه السلام: اختلاف امتي رحمة ـ حدثنا علي بن احمد بن محمد رحمه الله قال : حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي عن أبي الخير صالح بن أبي حماد قال : حدثني أحمد بن هلال عن محمد بن أبي عمير عن عبدالمؤمن الانصاري قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام: ان قوماً رووا أن رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ قال : ان اختلاف أمتي رحمة فقال: صدقوا، قلت : فان كان اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب ، قال : ليس حيث ذهبت و ذهبوا ؛ انما أراد قول الله عزوجل: فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون ، فأمرهم ان ينفروا الى رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ ويختلفوا اليه فيتعلموا ثم يرجعوا الى قومهم فيعلموهم ، انما أراد اختلافهم من البلدان لااختلافاً في دين الله انما الدين واحد» .

عليه ولو كان المعنى ماتأوّلوه[١] الجهّال لما ذمّ الله تعالى من اختلف بقوله: ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر[٢] وقال تعالى: ولاتكونوا كالّذين تفرّقوا واختلفوا من بعد ماجاءهم البيّنات واولئك لهم عذابٌ عظيمٌ[٣].

ثمّ رووا أنّ الزّهرة مسخت وأنّها كانت امرأةً فزنت، وأنّ سهيلاً كان عشّاراً باليمن فمسخ كوكباً[٤].

---

١- كذا في الاصل فهو مبتنى على لغة «أكلوني البراغيث» قال ابن مالك في ألفيته:

«وجرد الفعل اذا ما اسندا لاثنين او جمع كفاز الشهدا»

«وقد يقال سعدا وسعدوا والفعل للظاهر بعد مسند»

٢- من آية ٢٥٣ سورة البقرة.

٣- آية ١٠٥ سورة آل عمران.

٤- قال السيد مرتضى الرازي في تبصرة العوام في أواخر الباب الثامن عشر ضمن ذكره اقاويل اهل السنة: «وگويند: هاروت وماروت دو فرشته‌اند كه خدا ايشان را بزمين فرستاد تا درميان خلق حكم كنند و زنى فاحشه نام او زهره نزد ايشان آمد بداورى و ايشان بر او فتنه شده خواستند كه با او فساد كنند زهره گفت: آنوقت مطيع شما شوم كه اسم اعظم بمن آموزانيد ايشان ازشور عشق وى اسم اعظم بدو آموزانيدند آنزن اسم را بخواند و بآسمان سيم شد و آن ستارهٔ روشن زهرهٔ زانيه‌است كه هاروت وماروت بر وى شيفته شدند **وگويند: سهيل عشار بود** كه عشر مال از مسلمانان بستدى وخلق ازدست او در رنج بودند كه خدا اورا مسخ كرد و بآسمان هشتم فرستاد. **وگويند:** هرگاه رسول را چشم برسهيل افتادى گفتى: لعن الله سهيلا كان عشاراً يعنى لعنت خدا برسهيل باد كه عشر از خلق گرفتى». ومن أراد الاخبار في ذلك فليراجع تفسير قوله تعالى: «وما أنزل على الملكين ببابل هاروت وماروت (آية ١٠٢ سورة البقرة)» من **الدر المنثور للسيوطي** (انظر ج ١ من النسخة المطبوعة ص٩٧ - ١٠٣) فان فيه مايكفي للمكتفي.

**وأما من أراد أخبار الخاصة فليراجع المجلد الرابع عشر من البحار**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

ففى بعض الأمثال التى يضربها أُولوالعقول [أنّ] سهيلاً اذا طلع بالعراق وقابل الزّهرة ضحكت اليه فقالت : ألست الّذى كنت[1] عشّاراً وسخ الثّياب سهكك[2] الرّائحة

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

«باب أنواع المسوخ وأحكامها وعلل مسخها» (انظر ص ٧٨٤ - ٧٩٠ من طبعة أمين الضرب) وفيه نقلا عن المجالس و العلل (وكلاهما للصدوق) «قال الصدوق - رضى الله عنه - : ان الناس يغلطون فى الزهرة وسهيل ويقولون : انهما كوكبان وليسا كما يقولون ولكنهما دابتان من دواب البحر سميا بكوكبين كما سمى الحمل والثور والسرطان والاسد والعقرب والحوت والجدى وهذه حيوانات سميت على أسماء الكواكب وكذلك الزهرة وسهيل وانما غلط الناس فيهما دون غيرهما لتعذر مشاهدتهما و النظر اليهما لانهما من البحر المطيف بالدنيا بحيث لاتبلغه سفينة ولا تعمل فيه حيلة وما كان الله عز وجل ليمسخ العصاة أنواراً مضيئة فيبقيهما مابقيت الارض والسماء، والمسوخ لم تبق أكثر من ثلاثة ايام حتى ماتت، وهذه الحيوانات التى تسمى المسوخ فالمسوخية لها اسم مستعار مجازى بل هى مثل للمسوخ التى حرم الله تعالى أكل لحومها لما فيها من المضار».

١- كذا فى الاصل والصحيح الفصيح قد كان كذا «ألست الذى كان عشاراً» وذلك لان الموصول فى حكم الغائب و جرت عليه الايات المباركة فى القرآن المجيد نحو يا أيها الذين آمنوا اذا قمتم». **قال التفتازانى فى المطول** فى أواخر الباب الثانى وهو فى أحوال المسند - اليه من أبواب المعانى ضمن تعداد اشياء ليست من الالتفات مانصه (ص ١٠٣ من النسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٣٠١): «ومنها: يامن هو عالم حقق لى هذه المسئلة فانك الذى لانظير له فى هذا الفن، ونحو قوله :

يا من يعز علينا ان نفارقهم وجداننا كل شىء بعدكم عدم

فانه لاالتفات فى ذلك لان حق العائد الى الموصول ان يكون بلفظ الغيبة وحق الكلام بعد تمام المنادى ان يكون بطريق الخطاب فكل من [نفارقهم] و [بعدكم] جار على مقتضى الظاهر، وماسبق الى بعض الاوهام من أن نحو [يا أيها الذين آمنوا] من باب الالتفات والقياس

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

منتن الابطين دبر الجسد فمسخت كوكباً مرتفعاً منيراً مشرقاً مضيئاً يهتدى بك فى ظلمات البرّ والبحر ؟! فيقول : هكذا تقول الحشويّة [و] أصحاب الحديث[1] . أمّا فممّا تفهم

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

[آمنتم] فليس بشيء قال المرزوقى فى قوله عليه السلام :

أنا الذى سمتنى امى حيدرة كليث غابات كريه المنظرة

كان القياس ان يقول : سمته حتى يكون فى الصلة مايعود الى الموصول لكنه لما كان القصد فى الاخبار عن نفسه وكان الاخر هو الاول لم يبال برد الضمير الى الاول وحمل الكلام الى المعنى لامنه من الالتباس وهو مع ذلك قبيح عند النحويين حتى أن المازنى قال : لولا اشتهار سورده وكثرته لرددته» .

**أقول :** لكن الاستعمال بما ذكر فى المتن كثير فى كتب العلماء وجرى اصطلاح ابن شاذان على استعمالهم .

٢ ـ «السهك ( بفتح السين وكسر الهاء ) ذو السهك ( بفتحتين ) وهو ريح كريهة تجدها ممن عرق» .

١ ـ هذه العبارة فى الاصل بدون حرف العطف لكن المتعارف فى ألسنة أهل التصنيف والتأليف والتحقيق استعمالهما عند الاقتران مع حرف العطف وذلك لان فى معناهما أعنى بين الحشوية وأصحاب الحديث فرقاً الا ان حيث لهما مشتركات فى العقائد الواهية يطلقون اللفظتين معاً عند البحث عن عقائدهم هذه ومقالاتهم تلك ؛ فلنشر الى بعض عبارات الاكابر قال السيد الاجل علم الهدى ـ رضوان الله عليه ـ فى اول كتاب تنزيه الانبياء :

«اختلف الناس فى الانبياء ـ عليهم السلام ـ فقالت الشيعة الامامية : لا يجوز عليهم شيء من المعاصى والذنوب كبيراً كان او صغيراً لاقبل النبوة ولابعدها ، ويقولون فى الائمة مثل ذلك **وجوز أصحاب الحديث والحشوية على الانبياء الكبائر قبل النبوة ومنهم** من جوزها فى حال النبوة سوى الكذب فيما يتعلق بأداء الشريعة ، **ومنهم** من جوزها كذلك فى حال النبوة بشرط الاستسرار دون الاعلان **ومنهم** من جوزها على الاحوال كلها ،

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

البهائم فضلاً عن النّاس أنّ الّذى يمسخ يصير الى أسوء الحالات وأنكرها كما مسخت طائفة من بنى اسرائيل فصاروا قردةً وخنازير بعد أن كان لهم هيئةٌ وجمالٌ وانّما يمسخ الشّىء للعذاب، والمسخ صحيح فى كتاب الله وآثار رسول الله ــ صلّى الله عليه وآله ــ لااختلاف بين الاُمّة فيه على أنّه يذاق العذاب، فالعذاب عند أصحاب الحديث على حسب ماروووه أنّ الخسيس الوضيع يصير [به] مضيئاً مشرقاً مرتفعاً باقياً مابقى اللّيل والنّهار وهذا أبين مايكون من المحال.

فيقول لها: أنت ماقصّتك؟

قالت: انا عندهم سراج لاشكّ عندهم أنّى زنيت فصرت أحد الكواكب السّبعة المضيئة المنيرة الّتى هى طوالع العالم الّتى أقسم الله بها فقال: فلا أقسم بالخنّس الجوار الكنّس وهى الكواكب [و] انّ زهرة احداهنّ تخنس بالنّهار وتظهر باللّيل فلو أصاب الزّانى

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**و منعت المعتزلة** من وقوع الكبائر و الصغائر المستخفة من الانبياء عليهم التسليم قبل النبوة وفى حالها وجوزت فى الحالين وقوع مالايستخف من الصغائر ثم اختلفوا فمنهم من جوز على النبى (ص) الاقدام على المعصية الصغيرة على سبيل العمد ومنهم منع ذلك وقال: انهم لايقدمون على الذنوب التى يعلمونها ذنوباً بل على سبيل التأويل. وحكى عن النظام وجعفر بن مبشر وجماعة ممن تبعهما ان ذنوبهم لاتكون الاعلى سبيل السهو والغفلة وأنهم مؤاخذون بذلك و **ان** كان موضوعاً عن امتهم بقوة معرفتهم و علو مرتبتهم **وجوزوا كلهم ومن قدمنا ذكره من الحشوية وأصحاب الحديث على الائمة الكبائر والصغائر الا** أنهم يقولون ان بوقوع الكبيرة من الامام تفسد امامته ويجب عزله والاستبدال به».

وممن أطلق عبارة «حشويان وأصحاب حديث» كثيراً ابوالفتوح الرازى (ره) فمن أراد موارده فليراجع تفسيره فانه كثيراً ماعبر عنهما بما مر ذكره. ومنها ماذكره فى تفسير قوله تعالى «ولقد همت به وهم بها (آية ٢٤ سورة يوسف)» بهذه العبارة: «اما اصحاب حديث وحشويان گفتند».

ونظير تعبيرهما كثير ومتداول فى لسان أهل العلم والتحقيق.

فى هذه الدّنيا ماأصابنى لم تبق حَصان[1] الّا زنت؛ فيضحك اليها سهيلٌ ويقول: أليس من العجب ان يسلم أهل هذه المقالة من السّلطان[2] امّا ان يعرض عليهم التّوبة اويصنع[3] فيهم [مايشاء].

ورووا أنّ الفأرة يهوديّة وفى بعض الأمثال أنّ فأرةً قالت لصاحبتها: يزعمون أنّنا يهودٌ، قالت لها صاحبتها: بيننا وبينهم السّبت وأكل الجرّىّ ولحم الجمل وذبائح المسلمين، قالت لها صاحبتها: هذه حجّةٌ بيّنةٌ يقطع بها العذر.

وهذه الرّوايات وأمثالها الّتى رووها ولاتحصى كثرةً كذبٌ وزور وبهتان الّا انّا اقتصرنا على ماذكرنا لتعرف أنّ أصولهم واهية وغاية أحاديثهم متقاربة والله جلّ اسمه نسأل التّوفيق كما يحبّ ويرضى انّه ولىّ ذلك بمنّه ولطفه[4].

## أقاويل المرجئة

**ومنهم المرجئة** الّذين[5] يروى[6] منهم[7] أعلامهم مثل ابراهيم النّخعىّ [وابراهيم بن

---

١ ـ الحصان كسحاب المرأة العفيفة.

٢ ـ نظير ماقال الشيخ عبدالجليل الرازى فى كتاب النقض ضمن مطلب (انظر ص٢٣ من النسخة المطبوعة):

«دريغا مسلمانى كه بطريق شفقت وانصاف اين حال واين وجه برخلفا وسلاطين وامراء عرض كردندى تاخواجه را افتادى آنچه مستحق آنست».

٣ ـ يمكن ان يكون تصحيف «يضع» فيناسب ان يكون الساقط: «السيف».

٤ ـ **مابين الحاصرتين مع طوله** اذ اوله «ورووا أن النبى ـ صلى‌الله عليه وآله ـ قال: رأيت رب‌العالمين فى‌قبة حمراء ورأيته مرجلا» (انظر ص١٥؛ س٤) الى هنا أعنى «انه ولى ذلك بمنه ولطفه» **فى نسخة م فقط**.

٥ ـ س: «الذى».

٦ ـ م ج س مج مث: «يروون».

٧ ـ مج مث م ج س: «فيهم».

يزيد التّيمى[١] ومن دونهما مثل سفيان الثّورىّ وابن المبارك[٢]] و وكيع و هشام[٣] وعلىّ بن عاصم[٤] [عن رجالهم[٥]] أنّ النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال: صنفان من أمّتى ليس لهما فى الاسلام نصيب[٦]؛ القدريّة والمرجئة[٧]. فقيل لهم: ما[٨] المرجئة؟ ـ قالوا: الّذين يقولون: الايمان قول[٩] بلاعمل وأصل[٩] ماهم عليه أنّهم يدينون بأنّ أحدهم لو[١٠] ذبح[١١] أباه وأمّه وابنه وبنته[١٢] وأخاه واُخته و[١٣] أحرقهم بالنّار أو زنى أو سرق أو قتل النّفس

١ - **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال:** «ابراهيم بن يزيد بن شريك التيمى تيم الرباب أبو أسماء الكوفى العابد القدوة يرسل و يدلس عن عايشة مرسلا و أبيه وأنس وعمرو بن ميمون والحارث بن سويد **وعنه** الحكم بن عتيبة والاعمش وغيره وثقه ابن معين وقال أبو زرعة: **ثقة مرجىء** وقال الاعمش: كان اذا سجد تجيىء العصافير تنقر على ظهره وقال لى: ماأكلت منذ أربعين ليلة الا حبة عنب، مات سنة اثنتين وتسعين وقيل: سنة أربع، وقيل: ان الحجاج قتله».

٢ - مابين الحاصرتين فى م فقط.

٣ - ج ح س مج مث: «هشيم» **وفى خلاصة تذهيب الكمال:** «هشيم بن بشير السلمى ابو معاوية الواسطى نزيل بغداد (الى آخر الترجمة)» هذا بناء على كون الكلمة هشيماً وأما ان كانت هشاماً فمن أراد التحقيق فليخض فيه.

٤ - له ترجمة فى خلاصة تذهيب الكمال بعنوان «على بن عاصم بن صهيب التيمى مولاهم أبوالحسن الواسطى أحد الاعلام (الى آخر الترجمة)».

٥ - فى م فقط.

٦ - م: «من نصيب» والرواية على ما فى الجامع الصغير للسيوطى فى تاريخ البخارى وكتابى الترمذى و ابن ماجة.

٧ - الرواية الى هنا.

٨ - ج ح س مج مث: «وما».

٩ - م: «وأجهل».

١٠ - م: «ولو» مج مث ج ح س: «ان».

١١ - ج ح س مج مث: «نكح».

١٢ - مج مث ج ح س: «وابنته».

١٣ - ج: «أو».

الّتى حرّم الله[١] أو أحرق[٢] المصاحف أو هدم الكعبة أو نبش القبور أو أتى أىّ[٣] كبيرة نهى الله عنها انّ ذلك لايفسد عليه ايمانه ولايخرجه منه، وأنّه اذا أقرّ بلسانه [بالشّهادتين انّه مستكمل الايمان ؛ ايمانه كايمان جبرئيل وميكائيل — صلّى الله عليهما — فعل مافعل وارتكب ماارتكب ممّا نهى الله عنه[٤]] ويحتجّون بأنّ النّبى — صلّى الله عليه وآله — قال : أمرنا ان نقاتل النّاس حتّى يقولوا : لااله الّاالله ، وهذا قبل ان يفرض [سائر[٥]] الفرائض وهو منسوخ[٦] .

وقد روى محمّد بن[٧] الفضل [عن أبيه[٨]] عن المغيرة بن سعيد[٩] [عن أبيه[١٠]]

١ - مج مث ج ح س : «النفس الحرام».

٢ - ج مج مث : «حرق» (بتشديدالراء) س : «حرق» (بتخفيف الراء) **أقول :** «حرق (كنصر) وأحرق من باب الافعال وحرق من باب التفعيل كلها بمعنى واحد.

٣ - ج ح س مج مث : «كل».

٤ - ج ح س مج مث (بدل مابين الحاصرتين) : «الشهادتين وفعل كل مانهى الله عنه سوى ذلك انه مستكمل الايمان».

٥ - فى الاصل : «من» (أى من الفرائض).

٦ - مابين الحاصرتين فى م فقط.

٧ - كذا فى النسخ وأظن أن «الفضل» هنا قد حرف واصله الصحيح «فضيل» وهوالذى يروى عن المغيرة **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال :** «(ع) - محمد بن فضيل بن غزوان بمعجمتين الضبى أبو عبد الرحمن الكوفى الحافظ شيعى غال باطنه لا يسب عن مغيرة والمختار بن فلفل (الى آخر ماقال)».

٨ - «عن أبيه» ليس فى م.

٩ - كذا وأظن أنه قد صحف وأن أصله الصحيح : «سعد» **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال :** «(ت) المغيرة بن سعد بن الاخرم الطائى عن أبيه وعنه شمر بن عطية وثقة ابن حبان».

١٠ - ليس فى م لكن المظنون بالظن المتاخم للعلم أن الصحيح وجود «أبيه» هنا كما «بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

[عن مقسم[1]] عن سعيد بن جبير قال : المرجئة يهود هذه الأمّة . [وقد نسخ احتجاجهم قول النّبىّ – صلّى الله عليه وآله – حين قال: بُنِى الاسلام على خمسٍ ؛ شهادة أن لاإله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله ، واقام الصّلوة ، وايتاء الذّكوة ، وحجّ البيت ، وصوم شهر رمضان[2]] .

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

فى ج ح س مج مث قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال : «(ت) سعد بن الاخرم بمعجمة ثم مهملة الطائى عن ابن مسعود وعنه ابنه المغيرة ذكره ابن حبان فى ثقات التابعين» ومراده بحرف التاء «جامع الترمذى». **وقال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** «سعد بن الاخرم الطائى الكوفى مختلف فى صحبته روى عن ابن مسعود حديث : لاتتخذوا الضيعة **وعنه** ابنه المغيرة أخرجه الترمذى وحسنه (الى آخر الترجمة)» **وقال فى حرف الميم :** «المغيرة بن سعد بن الاخرم الطائى روى عن أبيه (الى آخر الترجمة)» فيكون صحيح السند على الظن القوى «محمد بن فضيل عن المغيرة عن أبيه».

١ ـ كذا وهو فى م فقط فكأن المراد به من **ذكره الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال بهذه العبارة :** « مقسم بكسر اوله و سكون ثانيه ابن بجرة بضم الموحده او ابن نجدة بنون مولى عبدالله بن الحرث بن نوفل عن عائشة وأم سلمة؛ ولزم ابن عباس فنسب اليه بالولاء، وعنه ميمون بن مهران والحكم بن عتيبة و طائفة قال أبو حاتم: لابأس به قال ابن سعد : توفى سنة احدى ومائة له فى صحيح البخارى فرد حديث» وذلك يتضح بالتدبر فى انحصار ذلك الاسم بفرد واحد واتحاد زمان الراوى والمروى عنه وكون المروى عنه ممن نسب الى ابن عباس بالولاء وسعيد بن جبير من الاخذين عن ابن عباس».

٢ ـ مابين الحاصرتين فى م فقط **وأما الحديث** فمن الاحاديث الواردة بالطرق المعتبرة المقبولة بين الخاصة والعامة نعم فى تعيين الخمس المذكورة اختلاف بين الشيعة وأهل السنة فان روايات الشيعة قد عد منها ولاية أهل البيت عليهم السلام وكيف كان قال السيوطى فى الجامع الصغير بعد ذكر الحديث بلفظ المتن مانصه : «حم ق ت ن» ويريد بالرموز مسند

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

# أقاويل الخوارج[١]

**ومنهم الخوارج** الّذين يكفّرون هؤلاء أجمعين ويستحلّون دماءهم وأموالهم وسبى نسائهم وذراريهم، ومنهم من يستحلّ قتل النّساء والولدان؛ ويقولون: منزلتهم منزلة[٢] النّطف فى أصلاب المشركين، ويقولون: لاحكم الّا لله، وهم يُعملون[٣] الرّأى فى جميع ماهم فيه [وعليه[٤]] فبالرّأى يقتلون [ويستحيون[٥]]، و يحلّون و يحرّمون وهم مع ذلك أصنافٌ؛ يقتل بعضهم بعضاً ويبرأ[٦] بعضهم من بعضٍ، [ويترحّمون على الشّيخين ويتبرّأون من علىٍّ وعثمان[٧] ويظهرون اللّعن عليهما، ويقولون: قتل علىّ بن أبى طالبٍ المشركين والمسلمين جميعاً وقد وصفهم النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ فقال[٨]: سيخرج منكم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أحمد وصحيحى مسلم والبخارى والترمذى و النسائى» . **فليعلم** أن لفظة «شهر» لم تذكر فى الجامع الصغير:

وأما طرق الحديث واختلاف العبارة فيه بطرق الشيعة فليطلب من مظانه .

١ ـ هذا العنوان فى م فقط وكذا سائر العناوين فانها ليست فى غير نسخة م.

٢ ـ مج مث م س: «تنزلهم بمنزلة».

٣ ـ م: «يعتمدون» ج س مج مث: «يعتملون» قال فى القاموس: «أعمل رأيه وآلته واستعمله عمل به».

٤ ـ فى م فقط.

٥ ـ فى م فقط.

٦ ـ م: «يتبرأ».

٧ ـ من عقائدهم المعروفة فى الكتب «أنهم يحبون الشيخين ويبغضون الصهرين».

٨ ـ هذا الحديث مما اتفق على صحته الفريقان أعنى الخاصة و العامة فمن أراد طرقه وموارده فليراجع ثامن البحار باب اخبار النبى ـ صلى الله عليه وآله ـ بقتال الخوارج وكفرهم (انظر ص ٥٩٦ ـ ٦٠٠ من طبعة أمين الضرب) ونقل على بن عيسى الاربلى فى كشف الغمة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قومٌ يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السّهم من الرّميّة

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

الحديث باختلاف يسير فى العبارة عن عدة من كتب العامة منها هذه العبارة «انظر ص ٣٧ من طبعة الكتاب بايران سنة ١٢٩٤) :

« و نقل البخارى و النسائى و مسلم و أبو داود فى صحاحهم قال سويد بن غفلة : قال على - عليه السلام - : اذا حدثتكم عن رسول الله (ص) حديثاً فوالله لان أخر من السماء لاحب الى من ان اكذب عليه ؛ وفى رواية : من ان أقول عليه مالم يقل ، واذا حدثتكم فيما بينى و بينكم فان الحرب خدعة **و انى سمعت رسول الله يقول** : سيخرج قوم فى آخر الزمان حدثاء الاسنان سفهاء الاحلام يقولون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لا يجاوز ايمانهم حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فاينما لقيتموهم فاقتلوهم فان فى قتلهم أجراً لمن قتلهم عند الله يوم القيامة».

**أقول** : قال المجلسى بعد نقل هذا الحديث مع حديث آخر من كشف الغمة فى باب اخبار النبى(ص) بقتال الخوارج وكفرهم من ثامن البحار (ص٥٩٧ من طبعة امين الضرب):

« **أقول** : أورد الخبرين فى جامع الاصول من الاصول المذكورة و ابن بطريق من صحيح البخارى بسندين».

**و قال ابن الاثير فى النهاية** فى مرق : «فى حديث الخوارج : يمرقون من الدين مروق السهم من الرمية اى يجوزونه و يخرقونه و يتعدونه كما يخرق السهم الشىء المرمى به و يخرج منه وقد تكرر فى الحديث و منه حديث على : أمرت بقتال المارقين يعنى الخوارج» **و قال فى رمى** : « فيه : يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ؛ **الرمية** الصيد الذى ترميه فتقصده وينفذ فيها سهمك **وقيل** : هى كل دابة مرمية» **وقال فى ترقو** : «فى حديث الخوارج يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم ؛ التراقى جمع ترقوة و هى العظم الذى بين ثغرة النحر و العاتق و هما ترقوتان من الجانبين و وزنهما فعلوة بالفتح **و المعنى أن** قراءتهم لا يرفعها الله و لا يقبلها فكأنها لم تتجاوز حلوقهم ، وقيل : **المعنى** أنهم لا يعملون بالقرآن ولا يثابون على قراءته فلا يحصل لهم غير القراءة» **و قال فى ثدا** : « فى حديث

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

فأينما ثقفتموهم فاقتلوهم فانّهم مشركون . فقاتلهم علىّ – عليه السّلام – يوم النّهروان فقتل منهم جماعةً و قتل ذاالثُّديّة رئيسهم – عليه لعنةالله – [١].

## أقاويل أهل الحجاز و أهل العراق

ومنهم أهل الحجاز الّذين لايرون الرّعاف ولا الحجامة ولا القيىء ينقض الوضوء؛ و أهل العراق يقولون : ان سال عن رأس الجرح قطرة دمٍ نقض الوضوء ، و أهل الحجاز يقولون : المسح على الخفّين طول سفرك و ان سافرت سنةً ، و أهل العراق يقولون : للمقيم يوم و ليلة و للمسافر ثلاثة أيّام و لياليهن[٢] ، و أهل الحجاز يوجبون الوضوء ممّا غيّرت النّار[٣] [و برونها[٤] حقّاً[٥] ] وأهل العراق لايرون ذلك ولايوجبونه أصلاً

« بقيةالحاشية من الصفحة الماضية »

الخوارج : ذو الثدية هو تصغير الثدى و انما أدخل فيه الهاء و ان كان الثدى مذكراً كأنه أراد قطعة من الثدى **و قيل :** هو تصغير الثندوة بحذف النون لانها من تركيب الثدى وانقلاب الياء فيها واواً لضمة ماقبلها ولم يضر ارتكاب الوزن الشاذ لظهور الاشتقاق ويروى ذواليدية بالياء بدل الثاء تصغير اليد وهى مؤنثة».

**أقول :** فمن أراد تفصيل الواقعة فليراجع ثامن البحار او شرح ابن أبى الحديد و سائر مظانه من كتب التواريخ والسير .

١ ـ مابين الحاصرتين أعنى من : «ويترحمون» الى «عليه لعنةالله» فى نسخة م فقط .

٢ ـ م «ولياليها» .

٣ ـ فى التاج (ص٨٧) : «الوضوء مما مسته النار وبه قال فئة من العلماء ولكن الجمهور بل الائمة الاربعة على خلافه للحديثين الذين بعده عن ابن عباس : ان رسول الله (صلعم) أكل كتف شاة ثم صلى ولم يتوضأ ، رواه الثلاثة (اى الترمذى و أبوداود و النسائى» ، عن جابر قال : كان آخرالامرين من رسول الله (صلعم) ترك الوضوء مما غيرت النار ؛ رواه أبوداود و النسائى» .

٤ ـ فى م فقط .

٥ ـ مابين الحاصرتين فى م فقط .

و يروون فى ذلك أحاديث عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ أنّه لايجب ذلك ، [ و أهل العراق يحلّون الشّراب [1] و يروون فى شربه أحاديث كثيرةً عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ أنّه رخّص فيه ؛ وكذلك عن الصّحابة و التّابعين ، و أهل ـ الحجاز يحرّمونه ؛ و يروون فيه و فى شربه أحاديث كثيرةً عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ و عن الصّحابة ] و يروون : ما أسكر الفرق [2] منه فملء الكفّ [3] . منه حرام [4] ، و أهل الحجاز يقولون : من مسّ ذكره انتقض وضوؤه ؛ و أهل ـ العراق لا يرون فى ذلك بأساً و يروون أنّ النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ سئل عنه فقال : ما أبالى ايّاه مسست أو أنفى [5] ، و أهل الحجاز يقولون:لاعتق الّا بعد ملك ،

١ ـ **فليعلم** أن العبارة هنا فى النسخ كانت مشوشة وقد ذكرت بتقديم و تأخير الا أن المعنى واحد فأشرنا الى مواضع تغاير العبارات فى النسخ فى الذيل حتى لايفوت القارىء شيء من الفوائد.

٢ ـ ح : «الزق».

٣ ـ ح ج س مج مث : «الفرق و الحسوة».

٤ ـ قال السيوطى فى الجامع الصغير : « ما أسكر كثيره فقليله حرام ( حم دت حب ) يريد بالرموز مسند أحمد و أبى داود و الترمذى و صحيح ابن حبان : عن جابر ( حم ن ه ) اى مسند أحمد و سنن النسائى و ابن ماجة عن ابن عمرو (ح) : ما أسكر منه الفرق فملء الكف منه حرام (حم) عن عائشة (ح)» **وقال ابن الاثير فى النهاية** : « س ه ( اى أبو موسى الاصفهانى فى غريب الحديث و الهروى) فى حديث عائشة انه كان يغتسل فى اناء يقال له الفرق ؛ الفرق بالتحريك مكيال يسع تسعة عشر رطلا وهى اثناعشر مداً او ثلاثة آصع عند ـ أهل الحجاز ، **و قيل** : الفرق خمسة أقساط و القسط نصف صاع **فأما الفرق بالسكون** فمائة و عشرون رطلا (س) و منه الحديث : ما أسكر الفرق منه فالحسوة منه حرام».

٥ ـ قال نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى فى كتابه مجمع الزوائد و منبع الفوائد (ج١ ص ٢٤٤ من الطبعة الثانية) : « **باب فيمن مس فرجه**-عن سيف بن عبدالله الحميرى قال : دخلت أنا و رجال معى على عائشة فسألناها عن الرجل يمسح فرجه فقال : سمعت رسول الله ـ صلى الله عليه و سلم ـ يقول : ما ابالى اياه مسست أو أنفى (الى آخر ما ذكره فى الباب من نظائره و هى كثيرة)».

ولاطلاق الّا بعد نكاحٍ و ان وضع يده على رأسها فقال : متى تزوّجت هذه فطالق [1] ؛ انّه ليس بشيءٍ . و أهل العراق لايرون ذلك و يقولون : متى تزوّجها [فهي طالق [2]] ، و بانت منه ، و أهل الحجاز يرون اتيان النّساء في أدبارهنّ ؛ و أهل العراق يحرّمونه ، [ و أهل العراق يقولون : لا يكون العمد الّا بحديدٍ و ان أراد غيره فأصابه بحديدةٍ فهو عمدٌ ؛ و أهل الحجاز يقولون : ما ضرب به عمدٌ و انّما الخطأ أن يريد هذا فيصيب غيره [3] ]، و أهل الحجاز لايرون حجّاً عن ميّتٍ و لاصياماً [4] و لاصلوة [ولا صدقة و يقولون : قدمات وطويت [5] صحيفته و ارتفع ملكاه فلا [6] يزاد في عمله ولا ينقص ، و أهل العراق يرون ذلك و يقولون : كلّ ماقضى عن الميّت من ذلك لحقه وانتفع به .

وكلّ واحدٍ من الفريقين راضٍ بصاحبه ، يزكّونهم ويقبلون شهادتهم ، ويصلّون خلفهم ، و يقبلون أحاديثهم [7] عنهم ، و يحتجّ كلّ صنفٍ بما رووا عن أسلافهم و أوّليهم فوجدنا روايات الجميع منهم عن قومٍ هم عليهم طاعنون في بعضٍ وهم عنهم راضون في بعضٍ ، و سنبيّن من ذلك ما يعقله من صدق على قلبه و لم يخدع [8] نفسه ان شاء الله تعالى .

و وجدنا الرّواية منهم عن قومٍ لبثوا في طاعة بني أميّة نيّفاً و تسعين سنةً يلعنون

---

١ - مج مث ج س ح : «فهي طالق» .

٢ - مج مث س ج ح : «طلقت و بانت منه» .

٣ - مج مث ح ج س (بدل مابين الحاصرتين) : « و يقولون (و الضمير يرجع بحسب ظاهر الكلام الى أهل العراق لكن لايستقيم الكلام على ذلك فهو راجع الى أهل الحجاز): اذا ضرب الرجل رجلا بما ضربه فمات فهو قتل عمد و انما الخطأ ان يريد هذا فيصيب هذا؛ فأما الذى قصدت له فهو قتل عمد ، و أهل العراق يقولون : لا يكون العمد الا بالحديدة وان أراد غيره فأصابه بحديدة فهو عمد» .

٤ - ج ح س : «ولا صوماً» .

٥ - ح : «وطوى» .

٦ - ح : «ولا» .

٧ - ج مج : «بعض أحاديثهم» .

٨ - ح : «ولم يحسد» .

علیّاً ـ علیه السّلام ـ و أصحابه و من اقتدی به [1] علی منابرهم ، و یقتلون منهم کلّ من ظنّوا أنّه یخالفهم .

## [القول فی الحسین بن علیٍّ و زید بن علیٍّ و من قتلهما أوخذ لهما]

من ذلک أنّ الحسین بن علیٍّ ـ علیهما السّلام ـ خرج علیهم و زید بن علیٍّ بعده [فأجمعوا علی قتلهما فقرّاؤهم وفقهاؤهم یومئذٍ [2] ] امّا قاتلٌ وامّا خاذلٌ [3] وامّا راضٍ بلعن علیٍّ ـ علیه السّلام ـ والبراءة منه أو مداهنٌ فیه [4] ].

## [ القول فی علیٍّ و معاویة ]

**وقبل ذلک** ما أفضت به الرّوایة الی قومٍ أدرکوا علیّاً ـ علیه السّلام ـ و معاویة

---

١ ـ ح : «بهم» .

٢ ـ ح (بدل مابین الحاصرتین) : «فأجمع علی قتلهما قراؤهم و فقهاؤهم یومئذ فهم» .

٣ ـ **فی المسترشد لابی جعفر محمد بن جریر الطبری** بعد کلام یشمل علی شیء من اختلاف العامة فیما رووه (انظر ص ١٠ من النسخة المطبوعة فی المطبعة الحیدریة بالنجف ) : « **فهذه روایاتکم عن علمائکم و خلفائکم** وهذا اختلافکم و احتجاجکم ولیس فیما اختلف فیه القوم حجة لانه متی اتجه من جهة انتقض من جهة فکیف یقدر علی تصحیح مااختلفوا فیه وکیف یعتمدعلی ماقدرووه وهم الذین ترکوا الحق و مالوا الی الدنیا و تداولوا الاموال **و دخلوا فی طاعة بنی امیة** و رووا لهم ما أحبوه حتی وصلوا الی حاجتهم و لعنوا معهم علی بن أبی طالب نیفاً و ثمانین سنة و هم الذین قتلوا عثمان بن عفان و اجتمعوا علی قتل زید بن علی و خذلوا الحسین بن علی و قاتلوه بعد أن خذلوه و أنتم تدینون الله بدینهم و تعتمدون علی روایتهم وسأسمی جماعتهم و أذکر وقیعة بعضهم فی بعض» **فکأنه تلخیص من کلام الفضل بن شاذان** ؛ والله العالم .

٤ ـ مابین الحاصرتین أعنی من قوله : « ولا صدقة » الی هنا أعنی « او مداهن فیه » لیس فی م .

و لم يكن النّاس فى زمانهما الّا أصنافاً ثلاثةً [١] منهم من كان مع علىٍّ – عليه السّلام – و منهم من كان مع معاوية ، و منهم من اعتزل الفريقين جميعاً ؛ فمن كان منهم مع علىٍّ – عليه السّلام – لم يرووا عنه إلّا أباطيل يسدّدون بها بدعهم [٢] ، و من كان مع معاوية او [٣] اعتزل علياً [٤] – عليه السّلام – فمتّهمٌ عند من خالفهم فلا يجيزون روايته و لا يقبلون أحاديثه و هم أخذوا من هذا الصّنف و رأوهم أئمّة ذلك الصّنف الأوّل و رواتهم و فقهاءهم [٥] .

## القول فى علىٍّ و طلحة و الزّبير

**و كذلك** أفضت بهم الرّواية الى من أدرك طلحة والزّبير وقتالهما [مع أصحابهما [٦]] علياً فمنهم من كان مع علىٍّ – عليه السّلام – و منهم من كان عليه ، ومنهم من اعتزلهما جميعاً ؛ فان رووا عمّن اعتزل علياً او كان عليه فقد صحّ [٧] و تبيّن أنّهم هم أيضاً عليه ، و أمّا من كان معه – عليه السّلام – فقد علمنا أنّهم لم يرووا عنهم الّا الكذب [والزّور و البهتان [٨]] الّذى طلبوا ان يسدّدوا به بدعتهم و ضلالتهم .

## القول فى علىٍّ و عثمان

وكذلك أفضت بهم الرّواية الى من أدرك عثمان محصوراً أربعين ليلةً والنّاس بين قاتلٍ وخاذلٍ لم يقاتل دونه الّا عبيدة و مروان بن الحكم ، فلئن كان من قتله و [٩] خذله و من مالأ على قتله و أعان عليه ثقةً يروون عنه لقد طعنوا على عثمان و صوّبوا فعلهم

١ – ح : «الا ثلاثة أصناف» .
٢ – م : «بدعتهم» .
٣ – م : «و» .
٤ – مج مث ج ح س : «معتزلا لعلى» .
٥ – ح : «و ثقاتهم» .
٦ – فى م فقط .
٧ – فى م فقط .
٨ – فى م فقط .
٩ – مث ج ح س : «أو» وكذا الامر فى تاليه .

فی خذ لانهم عثمان وقتله ، و لئن كانوا غير ثقاتٍ ثمّ يروون عنهم بعد خذ لانهم ايّاه و قتله فقد وقع الطّعن عليهم [وعلى جميع أصحاب النّبىّ - صلّى الله عليه وآله - لأنّهم كانوا متوافرين ولم ينصروا عثمان ولم يدفعوا عنه [1] ] فرأينا رواياتهم هذه الّتى يسمّونها سنّةً عن هؤلاء الّذين قصصنا قصّتهم ، ولو أنّ رجلاً فى زماننا هذا شهد قتل عثمان أوخذله أو أعان على قتله [2] بقولٍ اوفعلٍ ، أوشهد قتل الحسين بن علىٍّ - عليهما السّلام - أوشهد قتل زيد بن علىٍّ أو قاتل علىّ بن أبى طالب - عليه السّلام - لكانت روايته غير مقبولةٍ ثمّ هم اليوم **عن اولئك الّذين شهدوا قتل هؤلاء الاخيار** [3] و أعانوا عليهم و خذ لوهم يروون ، و بقولهم يدينون ، و برواياتهم يأخذون ، و ايّاهم يصدّقون فلم يخل من أن يكون من شهد منهم زيداً معيناً لمن قتله راضياً بفعله ، وكذلك من شهد الحسين بن علىٍّ - عليهما السّلام - راضياً بقتله ، **وكذلك** من شهد علياً [4] - عليه السّلام - طاعناً على طلحة والزّبير و معاوية **وكذلك** من كان مع طلحة و الزّبير و معاوية فى طعنهم على علىٍّ - عليه السّلام - و استحلال كلّ واحدٍ من الفريقين دم الفرقة الأخرى **وكذلك** من شهد عثمان يوم الدّار [امّا راضٍ بقتله او تاركٌ نصرته [5] ] و هو يراها حقّاً [فكيف يروون عنه و يأخذون منه العلم ثمّ يطعنون عليه و يقعون فيه [6] ].

١ - مابين الحاصرتين فى م فقط.

٢ - مج مث ج ح س : «عليه».

٣ - **فليعلم أن نسخة المكتبة الرضوية** التى رمزنا اليها بكلمة «ق» حتى تكون اشارة الى «آستان قدس رضوى» تبتدأ من هذا الموضع أعنى من عبارة «عن أولئك الذين شهدوا قتل هؤلاء الاخيار» فان النسخة **ناقصة من أولها الى هنا.**

٤ - مج مث ج ح س ق : «من كان مع على».

٥ - ج ح س ق : «اما راضياً بقتله او تاركاً نصرته».

٦ - مج مث ج ح س ق (بدل مابين الحاصرتين) : «ممن يروون عنه و يأخذون عنه علمهم لم يطعنوا عليه و لم يقعوا فيه».

## [ذكر العلماء من أصحاب الحديث][1]

**فمنهم عبدالله بن مسعود** الّذى سمّاه النّبىّ – صلّى‌الله عليه وآله – ابن أمّ – عبدٍ وكان (ص) لايقول الّاحقًّا ولاينابز [2] بالألقاب وله شأنٌ يكره كشفه، وهذاالّذى أمر به عثمان وهو عندكم الامام فدقّ ضلعاً فمات منه وعاده عثمان فى مرضه فلم يأذن

---

١ - **فليعلم أن مابين‌الحاصرتين اللتين احداهما قبل هذه‌العبارة** «ذكر العلماء من أصحاب الحديث» **و ثانيتهما تأتى بعد أوراق و بعد هذه العبارة** «والله عزوجل نسأل التأييد والتوفيق لارشد الامور برأفته و رحمته انه ولى قدير» فى نسخة م فقط وليس فى نسخ مج مث ج ح س ق مع طوله منه أثر.

٢ - **قال العلامة المجلسى فى ثامن البحار** فى «باب تفصيل مثالب عثمان و بدعه»: «**الطعن الخامس** - أنه ضرب عبدالله بن مسعود حتى كسر بعض أضلاعه و قد رووا فى فضله فى صحاحهم أخباراً كثيرة وكان ابن مسعود يذمه و يشهد بفسقه و ظلمه **و قال السيد** - رضى‌الله عنه - **فى الشافى: فقد روى كل** من روى السيرة من أصحاب الحديث على اختلاف طرقهم أن ابن **مسعود كان يقول:** ليتنى و عثمان برمل عالج يحثو على و أحثو عليه حتى يموت الاعجز منى و منه، و رووا أنه كان يطعن عليه (الى‌آخر ماقال فمن أراد الاطلاع عليه فليراجع البحار؛ ج ٨؛ ص ٣٢٥ من طبعة أمين الضرب)».

**و نقل أيضاً المجلسى (ره) فى أواخر الباب** عن الثقفى عن قيس بن أبى حازم و شقيق بن سلمة قال قال عبدالله بن مسعود: **لوددت أنى و عثمان برمل عالج فنتحاثى التراب حتى يموت الاعجز** (الى أن قال) و عنه عن خثيمة بن عبدالرحمن عن عبدالله بن مسعود قال: بينا نحن فى بيت و نحن اثنا عشر رجلا نتذاكر أمر الدجال و فتنته اذدخل رسول‌الله (ص) فقال: ماتتذاكرون من‌أمر الدجال.! والذى نفسى بيده ان فى البيت لمن هو أشد على أمتى من‌الدجال وقد مضى من كان فى‌البيت يومئذ غيرى وغيرعثمان والذى نفسى بيده **لوددت أنى و عثمان برمل عالج نتحاثى التراب حتى يموت الاعجز**».

له وقال : وددت أنّى و عثمان برمل عالج يحثو أحدنا على صاحبه حتّى يموت فيريح الله المسلمين منه ، رواه جرير بن عبدالله الضّبىّ عن أصحابه .

و رويتم عن عبدالله بن مسعودٍ أنّه سئل عن المعوّذتين فقال : ليستا من كتاب الله و أنّه لم يلحقهما فى مصحفه فى تأليفه القرآن ؛ فلئن كان ابن مسعودٍ صادقاً فلقد هلك عثمان اذ أثبتهما فى مصاحفه فى تأليفه القرآن ؛ لأنّ النّبىّ — صلّى الله عليه و آله — لعن الزّائد فى القرآن ، ولئن كان عثمان صادقاً لقد هلك عبدالله بن مسعودٍ و كفر بجحود ما أنزل الله ؛ هذا .

وقد رويتم عن ابن مسعود أنّه قال لمّا استخلف عثمان : ماالوفا [1] عن علىٍّ ذى فرق [2] الّا أنّهم وقفوا لأفضل هذه الأمّة [3] . ثمّ رويتم عن ابن مسعودٍ أنّه قال عند وفاته : يا أصحاب رسول الله انشدكم الله هل سمعتم النّبىّ — صلّى الله عليه و آله — يقول : رضيت لأمّتى بما رضى لها ابن أمّ عبدٍ ؟ - قالوا : اللّهمّ نعم قال : اللّهمّ انّى لا أرتضى عثمان لهذه الامّة ، فها أنتم رويتم هذا وها أنتم رويتم ذاك ؛ فماندرى أىّ روايتكم نأخذ فالله [4] المستعان و عليه المتّكل .

## ذكر حذيفة بن اليمان

**و من علمائكم حذيفة بن اليمان** الّذى يروى هشام بن عبدالله عن محمّد بن

---

١ - كذا صريحاً و لعله : «ما ألونا» الا انه يستعمل بلفظة «فى» فيقال : ما ألوت فيه ؛ الا ان يكون الاستعمال على سبيل الاشراب و التضمين .

٢ - يظهر من كون « ذى فرق » وصفاً لعلى - عليه السلام - أنه معروف عند الصحابة بهذا الوصف و أنه كاللقب له فمن أراد التحقيق فليخض فيه .

٣ - هذه الرواية لم أجدها فيما عندى من الكتب حتى تكون وسيلة للتصحيح وأشير الى موضع نقلها .

٤ - فى الاصل : « فبالله » فكأنه بناء على استعمال فعله اذ يقال : « استعنت بالله ، و استعنته» .

جابرٍ عن الأعمش عن أبى وائلٍ شقيق بن سلمة عن حذيفة بن اليمان أنّ النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ مال الى سباطة قوم فبال قائماً فتفحّج حتّى أشفقت عليه فصببت عليه الماء من خلفه فاستنجى[1] **و رويتم** أنّ النّبى ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال : لن يرى أحدٌ عورتى إلّا عمى ، و أنّ علىّ بن أبى طالبٍ ـ عليه السّلام ـ لمّا غسّله أراد أن يخلع عنه القميص فنودى من جانب البيت : لا تكشفوا عن عورة نبيّكم ؛ فمرّةً ترون أنّ حذيفة نظر اليها ، و مرّةً ترون أنّ من نظر اليها عمى.

فهل يشكّ أحدٌ فى هذه الأحاديث و أنّها مكذوبة موضوعة على رسول الله ـ صلّى الله عليه و آله .

---

١ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية** « س ـ **و فيه** : أنه (ص) أتى سباطة قوم فبال قائماً ، السباطة و الكناسة الموضع الذى يرمى فيه التراب و الاوساخ و ما يكنس من المنازل **و قيل :** هى الكناسة نفسها ، و اضافتها الى القوم اضافة تخصيص لاملك ؛ لانها كانت مواتاً مباحة. **و اما قوله : قائماً ؛ فقيل:** لانه لم يجد موضعاً للقعود لان الظاهر من السباطة ان لايكون موضعها مستوياً **و قيل :** لمرض منعه عن العقود و قد جاء فى بعض الروايات : لعلة بمأبضيه. **وقيل :** فعله للتداوى من وجع الصلب لانهم كانوا يتداوون بذلك. **وفيه :** أن مدافعة البول مكروهة لانه بال قائماً فى السباطة ولم يؤخره». **وقال أيضاً : «فيه** : أنه (ص) بال قائماً ففحج رجليه أى فرقهما و باعد بينهما ، و **الفحج** تباعد مابين الفخذين».

**وقال ايضاً ابن الاثير فى النهاية لكن فى «أبض» مانصه :** «فيه أن النبى (ص) بال قائماً لعلة بمأبضيه ؛ المأبض باطن الركبة ههنا و هو من الاباض الحبل الذى يشد به رسغ البعير الى عضده و المأبض مفعل منه اى موضع الاباض؛ والعرب تقول : ان البول قائماً يشفى من تلك العلة و سيجىء فى حرف الميم» **وقال فى حرف الميم :** «مأبض ؛ فيه أنه بال قائماً لعلة بمأبضيه ، المأبض باطن الركبة ههنا و أصله من الاباض و هو الحبل الذى يشد به رسغ البعير الى عضده و المأبض مفعل منه اى موضع الاباض والميم زائدة تقول العرب: ان البول قائماً يشفى من تلك العلة».

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

**ثمّ رويتم** أنّ حذيفة قال : كان النّاس يسألون رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ عن الخير وكنت أسأله عن الشّرّ و أنّه كان يعرف أصحاب العقبة فمرّةً يقول بفضلهم و مرّةً يطعن عليهم .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال محمود محمد الطناحى و هو الذى طبع الكتاب بتحقيقه فى ذيل العبارة مانصه : (انظر ج ٤ ص ٢٨٨) :

«جاء بهامش ا : و أقول : لعل وجه قيامه صلى الله عليه و سلم عدم قدرته على القعود لعلة فى ركبيته لا لما ذكره لانه لا يظهر وجه للتشفى من تلك العلة بالبول قائماً كما لايخفى» .

**قال ابراهيم بن عبدالرحمن بن أبى بكر الازرق فى كتاب تسهيل المنافع فى الطب و الحكمة المشتمل على شفاء الاجسام و كتاب الرحمة** ( ص ٦٦ من طبعة مصر سنة ١٣١٩ هـ ) :

« **فصل فى البول قائماً من غير عذر** ـ و عن عمر ـ رضى الله عنه ـ أنه قال : مابلت قائماً ثم أسملت ، ولايكره ذلك للمعذور لما روى أن النبى ـ صلى الله عليه و سلم أتى سباطة قوم لعلة بمأبضه **و السباطة** هى الكناسة قاله الجوهرى ، و المأبض بالهمزة و الباء الموحدة المكسورة واحد المآبض و هى باطن منعطف الركبتين **و قيل** : المأبض تحت الركبة من كل حيوان **و فى كفاية المتحفظ** : المأبض باطن المرفق و هو باطن الركبة (انتهى) و قد روى من وجه غيرهذا قال : عن أبى هريرة ـ رضى الله عنه ـ عن النبى ـ صلى الله عليه و سلم أنه بال قائماً من جرح كان بمأبضه .

**و قال الشافعى** : كانت العرب تستشفى بالبول قائماً من وجع الصلب و قد بال النبى ـ صلى الله عليه و سلم ـ قائماً و انما كان لعلة بمأبضه . **و فى حديث آخر : فيه ثلاثة أوجه : أحدها** أن رسول الله ـ صلى الله عليه و سلم ـ فعله لمرض منعه من القعود **و الثانى** ـ انه استشفى بذلك من مرض والعرب تستشفى بالبول قائماً من علو الى سفل .

**قلت** : و من ههنا يستدل على أن البول قائماً دواء لوجع الصلب كما قاله امامنا الشافعى ـ رضى الله عنه ـ » .

## ذكر أبى هريرة الدّوسىّ

**و من علمائكم أبو هريرة الدّوسىّ** و روى يزيد بن هارون [١] عن حميدالطّويل عن أنس بن مالكٍ أنّ عمر بن الخطّاب خفق رأس أبى هريرة بالدّرّة [٢] و قال له : أراك قد أكثرت الرّواية عن رسول‌الله – صلّى‌الله عليه و آله – ولا أحسبك الّا كاذباً فلا تعد .

وروى أبونعيم قال : حدّثنى فطر بن خليفة عن أبى خالد الوائلىّ قال : سمعت [ عليّاً ] عليه السّلام يخطب و هو يقول : أكذب الاحياء على رسول‌الله – صلّى الله عليه و آله – أبـو هريرة الدّوسىّ قال : و كان يقوم بالمدينة فيلعن عليّاً و علىّ بالشّام .

---

١ – قال‌الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال : «يزيد بن هارون‌الواسطى أحدالاعلام الحفاظ المشاهير عن سليمان التيمى و حميد الطويل (الى آخر الترجمة)» .

٢ – فليعلم أن أبا هريرة ممن ذكر ترجمته الخاصة و العامة مبسوطة بل ألف جماعة فى ترجمته و شرح حاله كتباً منها «ابوهريرة تأليف السيد شرف‌الدين‌العاملى» و منها «شيخ‌المضيرة أبوهريرة الدوسى ؛ تأليف محمودأبوريه» و منها غيرهذين الا أن‌الخوض فى‌ترجمته دقيقاً يحتاج الى بسط لايسعه المقام فمن أراد ذلك فليراجع تنقيح المقال للمامغانى و غير ذلك من نظائره ونحن نقلنا ترجمته‌فى تعليقاتنا‌على‌الايضاح عن‌شرح‌نهج‌البلاغة لابن‌أبى‌الحديد فانه خاض فى شرح حال أبى هريرة و بيان ترجمته بما لامزيد عليه فان شئت فراجع شرح هذاالكلام لاميرالمؤمنين – عليه‌السلام – « أما انه سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البلعوم مندحق‌البطن (الى آخره)» (انظر المجلدالاول من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ؛ ص ٣٥٨) و كذا نقلنا ما ذكره المحدث القمى فى كتاب « الكنى و الالقاب » و شيئاً مما ذكره المامغانى فى تنقيح المقال فان وفقنا الله لطبع كتاب « تعليقات الايضاح » رأيت عبارات الكتب فيه منقولة ان شاء الله تعالى .

# ذكر أبى موسى الأَشعرىّ

و من علمائهم أبو موسى الأشعرىّ [١] و أنتم رويتم عن جرير بن عبدالحميد الضّبىّ عن الأعمش عن شقيق أبى وائل [٢] قال : قال حذيفة بن اليمان : والله ما فى أصحاب رسول الله – صلّى الله عليه وآله – أحدٌ أعرف بالمنافقين منّى وأنا أشهد أنّ أباموسى الأشعرىّ منافقٌ . و رويتم عن يونس بن أرقم عن عبدالحميد بن [ أبى ] الخنساء عن زيلا بن بويه [٣] عن أبيه عن حذيفة بن اليمان عن سلمان أنّ النّبىّ – صلّى الله عليه وآله

---

١ - **قال ابو جعفر الطبرى الشيعى فى أوائل كتاب المسترشد** طاعناً على العامة (ص١٣ من طبعة النجف) : «و من علمائكم و فقهائكم أبو موسى الاشعرى و قد شهد عليه حذيفة بن اليمان بروايتكم أنه منافق ؛ رواه جرير بن عبدالحميد الضبى و روى محمد بن حميد الرازى قال : حدثنا جرير بن زكريا بن يحيى عن حبيب بن يسار و عبدالله بن زيد عن سويدبن غفلة **قال** : كنت مع أبى‌موسى على شاطىء الفرات فقال : سمعت رسول‌الله(ص) يقول : ان بنى اسرائيل اختلفوا ولم يزل الاختلاف بينهم حتى بعثوا حكمين ضالين و يضل من اتبعهما ؛ فقلت : أعيذك بالله أن تكون أحدهما ، قال : فخلع قميصه و قال : برأنى الله من ذلك كما برأنى من قميصى» .

٢ - كأن تكنيته بأبى‌وائل بعدلفظة «شقيق» لتعيينه على سبيل التحقيق **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال (ص ١٤٣)** «شقيق بن سلمة الاسدى أبو وائل الكوفى أحد سادة التابعين مخضرم (الى آخر ما قال)» .

٣ - كذا فى‌الاصل و لم أتمكن من تصحيحه الا ان المفيد (ره) نقله فى أماليه هكذا ( انظر أوائل الكتاب اعنى المجلس الثالث ؛ ص ١٦ من طبعة النجف ) : « قال : أخبرنى الشريف ابو عبدالله محمد بن الحسين الجوانى قال : اخبرنى أبوطالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوى الغمر عن جعفر بن محمد بن مسعود قال : حدثنا نصر بن أحمد قال : حدثنا على‌بن حفص قال : حدثنا خالد القطوانى **قال : حدثنا يونس بن أرقم قال :**

« بقية‌الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

قال : ستفترق أمّتى على ثلاث فرق ؛ فرقةٌ منها على الحقّ لا ينتقص الباطل منها شيئاً يحبّونى و يحبّون أهل بيتى ؛ مثلهم مثل الذّهبة الحمراء كلمّا أوقد عليها صاحبها لم تزدد [١] الا خيراً ، وفرقةٌ منها على الباطل لاينتقص الحقّ منها شيئاً يبغضونى ويبغضون أهل بيتى ؛ مثلهم مثل الحديدة كلّما أو قد عليها صاحبها لم تزدد [٢] الا شرّاً ، و فرقةٌ مذبذبة [٣] فيما بين هؤلاء و هؤلاء على ملّة السّامرىّ تقول : لامساس ؛ امامهم عبدالله ابن قيس .

و رويتم عن سويد بن غفلة [٤] قال : كنت مع أبى موسى الاشعرىّ فحدّثنى أنّه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**حدثنا** عبدالحميد بن أبى الخنساء عن زياد بن يزيد عن أبيه عن جده فروة الظفارى قال : سمعت سلمان - رحمه الله - يقول : قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم : تفترق أمتى ثلاث فرق ؛ فرقة على الحق لا ينقص الباطل منه شيئاً يحبونى ويحبون أهل بيتى ؛ مثلهم كمثل الذهب الجيد كلما أدخلته النار فأوقدت عليه لم يزده الا جودة ، وفرقة على الباطل لا ينقص الحق منه شيئاً يبغضونى ويبغضون أهل بيتى ؛ مثلهم مثل الحديد كلما أدخلته النار فأوقدت عليه لم يزده الا شراً ، و فرقة مدهدهة على ملة السامرى : لا يقولون : لامساس ؛ لكنهم يقولون : لا قتال ، امامهم عبدالله بن قيس الاشعرى» **و نقله المجلسى فى** باب افتراق الامة من **ثامن البحار قائلا بعده** (انظر ص ٤ من طبعة أمين الضرب) : «**بيان** - دهدهت الحجر اى دحرجته و لعله كناية عن اضطرابهم فى الدين و تزلزلهم بشبهات المضلين» و نقله أيضاً هناك من كشف اليقين للعلامة ناقلا هو عن كتاب أحمد بن مردويه و كتاب أخطب خوارزم بسنديهما ما يقرب منه فمن أراده فليراجع ثامن البحار (ص ٤ من طبعة أمين الضرب) .

١ و ٢ - فى الاصل فى كلا الموردين : «فلم تزدد» .

٣ - يعلم من هذه الكلمة ان كلمة «مدهدهة» فى رواية أمالى المفيد مصحفة و محرفة عن هذه الكلمة الصحيحة .

٤ - **قال ابن شهراشوب فى المناقب** ضمن ذكره قضايا حرب صفين (ج ١ ؛ ص ٦٢٨-٦٢٧) : « **فصل فى الحكمين و الخوارج** : روى فى معنى قوله تعالى : و من

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سمع رسول‌الله – صلّى‌الله عليه و آله – يقول :

انّ بنى‌اسرائيل افترقوا حتّى‌بعثوا حكمين ضالّين مضلّين و سيكون ذلك فى أمّتى فقلت له : يا أبا موسى أعيذك بالله ان تكون أحدهما ، قال : أبرأ الى الله من ذلك . قال : فوالله ما مضت الأيّام و اللّيالى حتّى بعث حكماً فكان من أمره و خلعه ماكان .

و رويتم عن حمّاد بن العوّام عن خضير بن عبدالرّحمن عن أبى‌المفضّل قال : سمعت عليّاً – عليه السّلام – قنت فى المغرب فقال [1] : اللّهمّ العن معاوية بادئاً ، و

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الناس من يعبدالله على حرف ؛ أنه كان أباموسى و عمرواً ، و روى ابن‌مردويه بأسانيده عن سويد بن غفلة أنه قال : كنت مع أبى موسى على شاطىء الفرات فقال : سمعت رسول‌الله(ص) يقول : ان بنى اسرائيل اختلفوا فلم يزل الاختلاف بينهم حتى بعثوا حكمين ضالين ضل من اتبعهما ؛ و لا تنفك امورکم تختلف حتى تبعثوا حكمين يضلان و يضل من تبعهما ، فقلت: أعيذك بالله أن تكون أحدهما قال : فخلع قميصه فقال : بر أنى الله من ذلك كما بر أنى من قميصى » **و نقله المجلسى فى ثامن البحار** فى باب بدو قصة التحكيم عن المناقب (انظر ص ٥٩٣ من طبعة امين الضرب) .

١ - **قال ابن أبى‌الحديد فى** اواسط الجزء السادس عشر من **شرح نهج‌البلاغة** ضمن كلام له (انظر ص ٥١ من المجلد الرابع من طبعة مصر سنة ١٣٢٩) :

«قنت على بالكوفة على معاوية ولعنه فى‌الصلوة و خطبة الجمعة و أضاف اليه عمروبن العاص و أباموسى و أبا الاعور السلمى و حبيب بن مسلمة فبلغ ذلك معاوية بالشام فقنت عليه و لعنه بالصلوة و خطبة الجمعة و أضاف اليه الحسن و الحسين و ابن عباس و الاشتر النخعى».

**و قال المجلسى فى ثامن البحار** فى باب بدو قصة التحكيم و الحكمين نقلا عن نصر بن المزاحم (ص٥٩١ من طبعة أمين الضرب) مانصه :

« بقية‌الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

عمرو بن العاص ثانياً ، و أبا الأعور السّلمىّ ثالثاً ، و أبا موسى الأشعرىّ رابعاً .

## ذكر المغيرة بن شعبة

**و من علمائكم** المغيرة بن شعبة الثّقفىّ الّذى رويتم أنّ أبابكرة و رجلين من أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ شهدوا عليه عند عمر بن الخطّاب بالزّنا ؛ وان زياداً [انتقذبه[1]] ليشهد عليه فلمّا رآه عمر فقال : لأرى رجلاً مقبلاً لا يفضح الله على يديه رجلاً من أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فلمّا سمع زياد الكلمات حذف الشّهادة وقال : يا أمير المؤمنين رأيته نائماً على بطن امرأةٍ و رأيت حفزاً شديداً و سمعت نفساً عالياً الّا أنّى لم أر الميل فى المكحلة فقال عمر : الله أكبر تخلّص و الله المغيرة بن شعبة ثمّ [أمر] بالثّلاثة الّذين شهدوا بالحقّ فأقيم عليهم الحدّ[2] .

و رويتم عن الأعمش عن أبىّ قال : حدّثنى من سمع عمر بن الخطّاب يقول

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« **قال نصر** : فكان على ـ عليه السلام ـ بعد الحكومة اذا صلى الغداة و المغرب و قرغ من الصلوة و سلم قال : اللهم العن معاوية و عمرواً و أبا موسى و حبيب بن مسلمة و و عبدالرحمن بن خالد و الضحاك بن قيس و الوليد بن عقبة ، **فبلغ ذلك معاوية** فكان اذا صلى لعن علياً و حسناً و حسيناً و ابن عباس و قيس بن سعد بن عبادة و الاشتر .

**و زاد ابن ديزيل فى أصحاب معاوية** : أبا الاعور السلمى . و ابن ديزيل أيضاً أن أبا موسى كتب من مكة الى على ـ عليه السلام ـ : اما بعد فانى قد بلغنى أنك تلعننى فى الصلوة و يؤمن خلفك الجاهلون و انى أقول كما قال موسى : رب بما أنعمت على فلن أكون ظهيراً للحرمين» .

---

١ ـ كذا فى الاصل ولعله : «أنفذ» أو «أتى به» .

٢ ـ **فليعلم** : أن هذه القضية أعنى أن المغيرة بن شعبة شهد عليه بالزنا و احتيل فى درء الحد عنه مما عد من مطاعن عمر و أطالوا البحث عنه فى كتب الكلام و الاخبار

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه»

للمغيرة بن شعبة : ما رأيتك قطّ الّا خشيت ان تقع علىّ حجارةٌ من السّماء .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و السير فمن أراد التفصيل فيه فليراجع مظانه الا أنا نشير الى بعض موارده وننقل ما يوضح الامر فى ذلك **قال ابن أبى الحديد فى الجزء الثانى عشر من شرح نهج البلاغة** ضمن عده مطاعن عمر ( ص ١٥٩ من المجلد الثالث من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ):

« الطعن السادس - أنه عطل حداالله فى المغيرة بن شعبة لما شهد عليه بالزنا ولقن الشاهد الرابع الامتناع عن الشهادة اتباعاً لهواه فلما فعل ذلك عاد الى الشهود فحدهم و فضحهم فتجنب ان يفضح المغيرة و هو واحد و فضح الثلاثة مع تعطيله لحكم الله و وضعه فى غير موضعه ( فخاض فيما أجاب به قاضى القضاة فى المغنى وفيما اعترض عليه علم الهدى فى الشافى الى ان قال:) **قلت : أما المغيرة فلاشك عندى أنه زنى بالمرأة ولكنى لست أخطىء عمر فى درء الحد عنه** و انما أذكر اولا قصته من كتابى أبى جعفر محمد ابن جرير الطبرى و أبى الفرج على بن الحسن الاصفهانى ليعلم أن الرجل زنى بها لا محالة ثم اعتذر لعمر فى درء الحد عنه فخاض فى نقل القصة و نقل الاخبار ( الى أن قال ):« فهذه الاخبار كما تراها تدل متأملها على أن الرجل زنى بالمرأة لامحالة وكل كتب التواريخ والسير تشهد بذلك وانما اقتصرنا نحن منها على ما فى هذين الكتابين و قد روى المدائنى أن المغيرة كان أزنى الناس فى الجاهلية فلما دخل فى الاسلام قيده الاسلام و بقيت عنده منه بقية ظهرت فى أيام ولايته البصرة ( الى آخر ما قال ) » . فمن أراده فليراجع الشرح المذكور ( ص ١٥٩ - ١٦٥ من ج ٣ من طبعة مصر ) . **أقول :** من أراد ان يراجع المآخذ الشيعية فليراجع **ثامن البحار الطعن الخامس من مطاعن عمر** ( ص ٢٩١ - ٢٩٤ من طبعة أمين الضرب) و من أراد البحث أبسط مما فى البحار **فليراجع الطعن السادس من مطاعن عمر فى كتاب تشييد المطاعن** ( ج ١ ص ٥٩٧ - ٧٠٠ ) وهو فى حكم كتاب مستقل فى ذلك الموضوع وأما نحن فنقلنا فى ذلك الباب ما هو أهم من هذا كله وذلك أن لابن أبى الحديد ولاستاذه كلاماً نقلاه عن بعض الزيدية ولاشتماله على فوائد كثيرة نقلناه فى تعليقاتنا على الايضاح لايضاح هذا الامر وفقنا الله لطبعه ونشره .

ورويتم عن سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار عن أبى جعفرٍ قال : قال عمربن الخطّاب : لئن لم ينته المغيرة لأعودنّ عليه بالحجارة .

ورويتم بهذا الاسناد أيضاً أنّ عليّاً – عليه‌السّلام – لم يحسن شهادة المغيرةبن شعبة لقول الله عزّوجلّ : ولاتقبلوا لهم شهادةً أبداً واولئك هم الفاسقون[1] .

ورويتم عن منصور بن المعتمر عن سالم بن أبى الجعد عن أبى ذرٍّ قال : سمعت رسول الله ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ يقول : هامان هذه الأمّة المغيرة بن شعبة .

## ذكر سَمُرَةَ بن جندب

**ومن علمائكم** سمرة بن جندب روى عنه البصرىّ[2] فى الحلال و الحرام أخباراً تجرى عليه امورالقضاة الى يوم النّاس هذا وانتم رويتم عن حمّاد بن سلمة عن علىّ بن زيدٍ عن ابن خالدٍ قال: كنت اذا أتيت أباهريرة سألنى عن سمرة بن جندب و اذا أتيت سمرة بن‌جندب سألنى عن أبى هريرة فقلت: يا أبا هريرة ما أراك تسألنى الّا عن سمرة وأرى سمرة يسألنى عنك؟ فقال : اذاً والله اُخبرك ولا أكتمك، سمعت رسول الله – صلىّ‌الله عليه وآله – يقول[3] : آخركم[4] موتاً فى النّار.

---

١ ـ آخر آية ٤ سورة النور .

٢ ـ الظاهر أن المراد به الحسن البصرى ؛ قال العسقلانى فى تهذيب التهذيب فى ترجمة سمرة: « وروى عنه ابناه سليمان و سعد (فساق الرواة عنه الى‌ان قال) والحسن البصرى وغيرهم » و قال ابن عبدالبر فى الاستيعاب فى ترجمة سمرة : « وكان ابن سيرين و الحسن و فضلاء أهل البصرة يثنون عليه و يجيبون عنه » و ذكره ابن الاثير ايضاً فى اسد الغابة الا « و يجيبون عنه » .

٣ ـ قال ابن عبدالبر فى الاستيعاب : « وكان سمرة من الحفاظ المكثرين على‌رسول‌الله ـ صلى‌الله عليه وآله وسلم ـ وكانت وفاته بالبصرة فى‌خلافة معاوية سنة ثمان وخمسين ؛سقط

« بقية‌الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

قال: فتوفّی أبوهريرة قبل سمرة .

ورويتم عن محمّد بن قيس الأسدیّ قال: سمعت الشّعبیّ يقول : سمعت أبا عمر يقول : قال قال عمر بن الخطّاب و هو يخطب على المنبر : لعن الله سمرة بن جندب كان اوّل من اتّجر فی الخمر فی الاسلام ولايحلّ من البيع الّا ما يحلّ أكله[1] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فی قدر مملوءة ماء حاراً كان يتعالج بالقعود عليها من كزاز شديد أصابه فسقط فی القدر الحارة فمات فكان ذلك تصديقاً لقول رسول الله - صلی الله عليه وآله وسلم - له ولابی هريرة ولثالث معهما : آخركم موتاً فی النار » .

**وقال ابن الاثير فی اسد الغابة :** « وتوفی سمرة سنة تسع و خمسين وقيل سنة ثمان و خمسين بالبصرة و سقط فی قدر مملوءة ماء حاراً كان يتعالج بالقعود عليها من كزاز شديد أصابه فسقط فمات فيها ؛ أخرجه الثلاثة » .

٤ - كذا صريحاً بضمير الجمع فكان معهما ثالث كما اشار اليه ابن عبدالبر فی الاستيعاب وقال ابن شهرآشوب فی كتابه المناقب فی الفصل الذی عقده لبيان معجزات أقواله أی أقوال النبی(ص) مانصه (انظر ج ١ ؛ ص ٧٥ من طبعة طهران سنة ١٣١٦):

« وقال (ص) لرجل من أصحابه مجتمعين : أحدكم ضرسه فی النار مثل احد فماتوا كلهم على استقامة وارتد منهم واحد فقتل مرتداً **وقال لاخرين :** آخركم موتاً فی النار يعنی أبا محذورة وأبا هريرة وسمرة فمات أبوهريرة ثم أبو محذورة و وقع سمرة فی نار فاحترق فيها » ونقله المجلسی عن المناقب فی سادس البحار فی باب معجزاته ( انظر ص ٣٣٠ من طبعة أمين الضرب) . **أقول :** كأن الفضل (ره) قدفهم من قوله (ص) : « فی النار » غير هذا المعنی كما هو ظاهر من سياق كلامه لان هذا لايدل على سوء الخاتمة ووخامة العاقبة والاستحقاق لدخول النار وكلام الفضل ( ره ) ظاهر بل صريح فی أنه أراد دخول جهنم لادخول نار الدنيا .

١ - هذا الحديث قدرأيته فی كتب العامة الا أنی نسيت موضعه فان وفقنی الله للظفر به أذكره فی التعليقات ان شاء الله .

ورويتم عن حمّاد بن سلمة عن أبي العجلان انّ أبابكرة مرّ[1] على رجلٍ مقتولٍ فقال : ما شأنه ؟ ـ قيل : أدّى زكوة المال ثمّ صلّى ركعتين فلقيه سمرة بن جندب

---

١ـ نقله الطبرى فى تاريخه عند ذكره حوادث سنة ثلاث وخمسين و أنا أذكره مع شيء مماقبله وبعده لان كله راجع الى سمرة و نص عبارته (ص ١٦٢-١٦٣ من طبعة مصر سنة ١٣٢٦):

« وهلك زياد ( والمراد به زياد بن أبيه ) وقد استخلف على عمله على الكوفة عبدالله بن خالد بن أسيد و على البصرة سمرة بن جندب الفزارى فحدثنى عمر بن شبة قال : حدثنى على قال : مات زياد وعلى البصرة سمرة بن جندب خليفة له وعلى الكوفة عبدالله بن خالد بن اسيد فأقر سمرة على البصرة ثمانية عشر شهراً. قال عمر : وبلغنى عن جعفر بن سليمان الضبعى قال أقر معاوية سمرة بعد زياد ستة أشهر ثم عزله فقال سمرة : لعن الله معاوية والله لوأطعت الله كما أطعت معاوية ماعذبنى أبداً .

( يشبهه قول سعدى :

ور وزير از خدا بترسيدى آنچنان كز ملك ملك بودى)

حدثنى عمر قال : حدثنى موسى بن اسماعيل قال : حدثنى سليمان بن مسلم العجلى قال : سمعت أبى يقول : مررت بالمسجد فجاء رجل الى سمرة فأدى زكوة ما له ثم دخل فجعل يصلى فى المسجد فجاء رجل فضرب عنقه فاذاً رأسه فى المسجد وبدنه ناحية فمر أبوبكرة فقال : يقول الله سبحانه قد أفلح من تزكى و ذكر اسم ربه فصلى قال أبى : فشهدت ذلك فما مات سمرة حتى أخذه الزمهرير فمات شر ميتة. قال : و شهدته و أتى بناس كثير و اناس بين يديه فيقول المرجل : ما دينك؟ ـ فيقول : أشهد أن لا اله الا الله وحده لاشريك له ، و أن محمداً عبده و رسوله ، و أنى برىء من الحرورية فيقدم و تضرب عنقه حتى مر بضعة و عشرون » .

أقول : نقل ابن الاثير ايضاً شرح حال سمرة ضمن ذكره لحوادث سنة خمسين ( ص ١٨٣ من الطبعة الاولى ) وقال ضمن ذكره لحوادث سنة اربع وخمسين (ص١٩٦ ) :

« وفى هذه السنة عزل معاوية سمرة بن جندب واستعمل على البصرة عبدالله بن عمرو ابن غيلان » .

فقتله فبكى حتّى اخضلّت لحيته من دموعه ثمّ قال : قتله عند أحسن عمله ؛ هذا منّى وأنا منه ، ثمّ دخل على سمرة بن جندب فقال : ويلك والويل حلّ بك لقد قتلت رجلاً عند أحسن عمله قال : هذا عمل أخيك زياد[1] وهو أمرنى بذلك ، قال : أنت وأخى فى النّار.

## ذكر خالد بن عُرفُطة[2]

ومن علمائكم خالد بن عُرفُطة وأنتم رويتم عن يونس بن النّعمان عن أمّ حكيم بنت عمرو الخوليّة[3] قالت : خرجت و أنا أشتهى أن أسمع كلام أمير المؤمنين علىّ بن

---

١ ـ اشارة الى أن سمرة قد عمل هذا العمل بأمر زياد بن أبيه و هو أخو أبى بكرة فالاولى ان نحيل هذا البحث الى تعليقات آخر الكتاب فان الخوض فيه يفضى الى طول ولايسعه المقام فسنذكر ان شاء الله هناك ترجمته ببيان مبسوط يكشف عن حقيقة حاله وسوء منقلبه و مآله .

٢ ـ قال فى لسان العرب بعد ذكر العرفط بضم فسكون فضم على زنة القنفذ بمعنى شجر العضاه : « واحدته عرفطة وبه سمى الرجل » وقال الفيروزابادى فى القاموس : « العرفط بالضم شجر من العضاه الواحدة عرفطة و بها سمى عرفطة بن الحباب الصحابى » . و قال الاستاذ عبدالوهاب عبداللطيف فى تقريب التهذيب فى ذيل اسم خالد بن عرفطة : « ان عرفطة بضم فسكون فضم كما فى المغنى » . **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب** : « بخ دس ـ خالد بن عرفطة روى عن البصرى و أبى سفيان طلحة بن نافع و حبيب بن سالم و عنه أبوبشر وقتادة و واصل مولى أبى عيينة ذكره ابن حبان فى الثقات له عند أبى داود والنسائى حديث واحد ( الى آخر ماقال )» ونظيره فى سائر كتب الرجال من العامة .

٣ ـ فى الاصل : « أم حكم بنت عمر الجدلية » والتصحيح من رجال الشيخ فانه (ره) قال ضمن ذكره صحابيات أمير المؤمنين (ع) مانصه : « ام حكيم بنت عمرو بن سفيان الخولية » ( انظر باب النساء ؛ ص ٦٦ من طبعة النجف ) و قال المامغانى (ره) بعد نقل العبارة فى تنقيح المقال ( ج ٣ ؛ باب الكنى ؛ فصل النساء ص ٧١ ) مانصه : « عدها الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب أمير المؤمنين (ع) ولم أقف على اسمها ولاحالها **والخولية** اما بفتح الخاء

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

أبى طالب ـ عليه السّلام ـ فدنوت منه و فى النّاس رقّة وهو يخطب على المنبر حتّى سمعت كلامه فقال رجل : يا أميرالمؤمنين استغفر لخالدبن عرفطة فانّه قدمات بأرض بناك[1] فلم يردّ عليه شيئاً ؛ ثمّ قال الثّانية فلم يردّ عليه شيئاً ؛ ثمّ قال الثّالثة فقال : أيّها النّاعى خالد بن عرفطة كذبت ، والله مامات خالد بن عرفطة ولايموت حتّى يدخل المسجد من هذا الباب ( وأشارالى باب الفيل) يحمل راية ضلالة .

قالت[2] : فرأيت بعد ذلك خالد بن عرفطة يحمل راية معاوية حتّى أدخلها من باب الفيل فركزها فى المسجد[3] .

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

المعجمة وسكون الواو وكسر اللام وفتح الياء المثناة من تحت والهاء نسبة الى خولان أبى بطن من كهلان من القحطانية كما سرضبطه فى ترجمة ادريس بن الفضل بن سليمان الخولانى، أويكسر الخاء وفتح الواو وكسر اللام وتشديد الياء نسبة الى جد له سمى بخولة » أقول : من أراد التحقيق فى ضبط « الخولية » فليخض فيه فانه لا اعتماد على تحقيق المامغانى (ره) فى امثال هذه الموارد .

---

١ ـ كذا فى هذا الكتاب لكن فى كتاب الخصائص : « بارض تيماء » ففى مراصد الاطلاع « نباك بالكسر و آخره كاف موضع ونباك بضم اوله موضع قال : اظنه باليمامة » .

٢ ـ فى الكتاب : « قال » والتصحيح من خصائص السيد الرضى و غيره .

٣ ـ هذه القضية **نقلها الرضى فى الخصائص** ( ص ٢١-٢٠ من طبعة النجف ) **والمفيد فى الاختصاص** (ص ٢٨٠ من طبعة مكتبة الصدوق سنة ١٣٧٩ ) **وفى الارشاد** ضمن اخبار أميرالمؤمنين عن الغائبات ( ص ١٧٦ ـ ١٧٥ من طبعة تبريز سنة ١٣٠٨ ) **قائلا بعدها** فى الارشاد : « وهذا ايضاً خبر مستفيض لايتناكره اهل العلم و الرواة للاثار وهو منتشر فى أهل الكوفة ظاهر فى جماعتهم لايتناكره منهم اثنان و هو من المعجز الذى ذكرناه » **والطبرسى فى اعلام الورى** فى الباب الثالث من الابواب المتعلقة بتأريخ اميرالمؤمنين

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

# ذكر ابن عمر

**و من علمائكم ابن عمر** و أنتم تروون أنّه قعد عن بيعة علىّ بن أبى طالبٍ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ضمن نقله اخباره بالغائبات **قائلا بعده :** « و هذا الخبر مستفيض فى اهل العلم بالاثار من أهل الكوفة » ( انظر ص ١٠٥ من طبعة السدهى الاصفهانى سنة ١٣١٢ ) **و ابن ميثم فى شرح المائة كلمة لامير المؤمنين** (ص ٢٥٢ من النسخة المطبوعة بتحقيقنا ) **والمجلسى فى تاسع البحار عن الاختصاص و بصائر الدرجات** قائلا بعده : « **اقول : رواه ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة من كتاب الغارات لابن هلال الثقفى** عن ابن محبوب عن الثمالى عن ابن غفلة ( انظر باب معجزات كلامه من اخباره بالغائبات وعلمه باللغات ص ٥٧٨ - ٥٧٩ من طبعة امين الضرب ) **وقال أيضاً فى الباب المذكور** بعيد ذلك **نقلا عن مناقب ابن شهراشوب** ( ص ٥٨٥ ) : « و مستفيض فى أهل العلم عن الاعمش و ابن محبوب عن الثمالى و السبيعى كلهم عن سويد بن غفلة **وقد ذكره أبو الفرج الاصفهانى فى أخبار الحسن** أنه قيل لاميرالمؤمنين (ع): ان خالد بن عرفطة قدمات ( فذكر القضية الى آخرها ) » و من أراد أن يلاحظ مورد نقله فى شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد فليراجع جلد ١ ص ٢٠٨ من طبعة مصر و مورد نقله فى مناقب ابن شهراشوب فليراجع ص ٤٢٧ من المجلد الاول من الطبعة الاولى بطهران سنة ١٣١٦ **و كذا نقله فى عاشر البحار** فى باب ما أخبر به الرسول وأميرالمؤمنين والحسن بشهادة الحسين عن البصائر للصفار والارشاد للمفيد ( ص ١٥٩ طبعة امين الضرب ) **و أيضاً فى باب كيفية مصالحة الحسن بن على معاوية عن أبى الفرج الاصفهانى** ( انظر ص ١١٢ من طبعة أمين الضرب) أقول: وذلك أن القضية كأنها وقعت مرتين؛ مرة عند ورود معاوية الكوفة لمصالحته الحسن - عليه السلام - و أخرى عند خروج عمر بن سعد من الكوفة الى قتال الحسين - عليه

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

وامتنع من الخروج معه[1]، ورويتم أنّه سئل عن بيعة عليّ بن أبي طالبٍ ـ عليه السّلام ـ

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

السلام ـ **ونقله السيد هاشم البحراني في مدينة المعاجز** ( انظر المعجز التاسع عشر بعد ثلاث مائة من معاجز أميرالمؤمنين ( انظر ص ١١٩ من النسخة المطبوعة بطهران سنة ١٢٩١ ) الى غير ذلك من موارد نقله فالاولى أن نذكر عبارة أبي الفرج الاصفهاني هنا **فنقول : قال ابوالفرج الاصفهاني في مقاتل الطالبيين** ضمن ذكره ماجرى بين الحسن بن علي و معاوية مانصه ( ص ٧١ من النسخة المطبوعة بالقاهرة بتحقيق السيد أحمد صقر سنة ١٣٦٨ أو ص ٢٨ من طبعة تهران سنة ١٣٠٧ ) :

« قال : و دخل معاوية الكوفة بعد فراغه من خطبته بالنخيلة و بين يديه خالد بن عرفطة ، ومعه رجل يقال له حبيب بن عمار يحمل رايته حتى دخل الكوفة ، فصار الى المسجد، فدخل من باب الفيل ، فاجتمع الناس اليه فحدثني ابو عبيد الصيرفي ،وأحمد بن عبيدالله بن عمار قالا : حدثنا محمد بن علي بن خلف ، قال : حدثني محمد بن عمر و الرازي ، قال : حدثنا مالك بن شعير ، عن محمد بن عبدالله الليثي،عن عطاء بن السائب عن أبيه قال :

بينما علي ـ عليه السلام ـ على المنبر اذ دخل رجل فقال : يا أميرالمؤمنين ، مات خالد بن عرفطة ، فقال:لاوالله ما مات اذدخل رجل آخر فقال : يا أميرالمؤمنين مات خالد بن عرفطة فقال : لاوالله مامات اذ دخل رجل آخر فقال : يا أميرالمؤمنين مات خالد بن عرفطة فقال: لاوالله مامات ولايموت حتى يدخل من باب هذا المسجد ، « يعني باب الفيل » براية ضلالة يحملها له حبيب بن عمار قال :فوثب رجل فقال:يا أميرالمؤمنين أنا حبيب بن عمار وأنا لك شيعة قال : فانه كما أقول . فقدم خالد بن عرفطة على مقدمة معاوية يحمل رايته حبيب بن عمار .

قال مالك : حدثنا الاعمش بهذا الحديث ، فقال : حدثني صاحب هذه الدار و أشار بيده الى دار السائب أبي عطاء أنه سمع علياً يقول هذه المقالة » .

١ ـ **قال ابن عبدالبر في الاستيعاب ضمن ترجمة ابن عمر** ( ص ٣٦٩ ج ١ « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

فقال : بیعة ضلال .

**ورویتم** أنّه لم یأت علیّاً حتّی قتل ـ علیه‌السّلام ـ وأنّه أتی الحجّاج بن یوسف

«بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة»

من الطبعة الثانیة بحیدرآباد ) :

« وکان رضی‌الله عنه لورعه قد أشکلت علیه حروب علی ـ رضی‌الله عنه ـ و قعد عنه وندم علی ذلک حین حضرته الوفاة وسنذکر ذلک فی‌آخر الباب ان شاء الله تعالی » .

وقال فی‌آخر الترجمة ( ۳۷۰-۳۶۹ ):

« **حدثنا أبوالقاسم خلف بن القاسم الحافظ** قال : حدثنا عبدالله بن عمر بن اسحاق بن معمر الجوهری قال : حدثنا أبوجعفر أحمد بن محمد بن الحجاج بن رشدین قال: حدثنا ابوسعید یحیی بن سلیمان الجعفی قال : حدثنا أسباط بن محمد قال : حدثنا عبدالعزیز ابن سیاه عن حبیب بن ابی‌ثابت عن عبدالله بن عمر قال : ما آسی علی‌شیء الا أنی لم‌أقاتل مع علی ـ رضی‌الله عنه ـ الفئة الباغیة. **و حدثنا خلف بن قاسم** حدثنا ابن الورد حدثنا یوسف بن یزید حدثنا أسد بن موسی حدثنا اسباط بن محمد عن عبدالعزیز بن سیاه عن حبیب ابن أبی ثابت قال قال ابن عمر : ما أجدنی آسی علی شیء فاتنی من الدنیا الا أنی لم أقاتل مع‌علی ـ رضی‌الله‌عنه ـ الفئة الباغیة. **و ذکر أبوزید عمر بن شبة** قال: حدثنا أبو القاسم الفضل بن دکین وأبوأحمد الزبیری قالا : حدثنا عبدالله بن حبیب بن أبی ثابت عن أبیه عن ابن عمر أنه قال حین حضرته الوفاة : ما أجد فی نفسی من أمر الدنیا شیئاً الا أنی‌لم ـ أقاتل الفئة الباغیة مع علی بن أبی طالب ـ رضی‌الله عنه. **و قال :** حدثنا أبو أحمد حدثنا عبدالجبار بن العباس عن أبی‌القیس عن أبی بکر بن أبی الجهم قال : سمعت ابن عمر یقول: ما آسی علی شیء الا ترکی قتال الفئة الباغیة مع علی ـ رضی‌الله عنه » .

**قال ابن الاثیر فی اسد الغابة ضمن ترجمة عبدالله بن عمر ( ج ۳ ؛ ص ۲۲۹-۲۲۸ ) :**

« ولم یقاتل فی شیء من الفتن و لم یشهد مع علی شیئاً من حروبه حین أشکلت علیه

«بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة»

ليلاً [١] فقال : ما حاجتك؟ وما جاء بك فى هذه السّاعة؟ ـ قال : ابسط يدك حتّى اُبايعك لأمير المؤمنين عبدالملك بن مروان فانّى سمعت رسول الله ـ صلّى الله عليه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ثم كان بعد ذلك يندم على ترك القتال معه؛ **أخبرنا القاضى أبوغانم محمد** بن هبة الله ابن محمد بن أبى جرادة أخبرنا عمى أبوالمجد عبدالله بن محمد قال : حدثنا أبو الحسن على ابن عبدالله بن محمدبن أبى جرادة أخبرنا أبوالفتح عبدالله بن اسماعيل بن أحمد بن اسماعيل ابن سعيد حدثنا أبوالنمر الحارث بن عبدالسلام بن زغبان الحمصى حدثنا الحسين بن خالويه حدثنا أبو بكر عبدالله بن محمد بن أبى سعد البزار حدثنا محمد بن الحسين بن يحيى الكوفى حدثنا أبو نعيم حدثنا عبدالله بن حبيب أخبرنى أبى قال قال ابن عمر حين حضره الموت : ما أجد فى نفسى من الدنيا الا أنى لم أقاتل الفئة الباغية ؛ أخرجه أبو عمر و زاد فيه سمع على » .

١ ـ قال أبوجعفر الطبرى الشيعى فى كتاب المسترشد خطاباً للعامة (ص ١٦) .

« و من فقهائكم وعلمائكم و رواة أخباركم عبدالله بن عمر الذى قعد عن بيعة على ـ عليه السلام ـ ثم مضى الى الحجاج فطرقه ليلا فقال : هات يدك لابايعك لامير المؤمنين عبدالملك فانى سمعت رسول الله (ص) يقول : من مات وليس عليه امام فميتته جاهلية حتى أنكرها عليه الحجاج مع كفره و عتوه » .

قال المسعودى فى مروج الذهب عندذكره خلافة أمير المؤمنين على ـ عليه السلام ـ : وقعد عن بيعته جماعة عثمانية لم يروا الا الخروج عن الامر ؛ منهم سعدبن وقاص و عبدالله بن عمر وبايع يزيد بعد ذلك والحجاج لعبد الملك بن مروان » .

**قال المحدث القمى فى سفينة البحار وفى الكنى والالقاب ضمن ترجمة ابن عمر :**

« **وفى گلزار قدس للمحقق الكاشانى قال :** لما دخل الحجاج مكة وصلب ابن الزبير راح عبدالله بن عمر اليه وقال : مد يدك لابايعك لعبدالملك قال رسول الله ـ صلى الله

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[وآله] ـ يقول : من مات وليس عليه امام فميتته جاهليّة.

# ذكر عائشة

ورويتم عن علمائكم عن عائشة أحاديث يناقض بعضها بعضاً .

رويتم عن أبي نعيم الأحول قال: حدّثنا عصام بن قدامة عن عكرمة عن ابن ـ عبّاس[1] قال : جمع رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ذات يوم نساءه ثمّ قال : ليت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عليه وآله ـ من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية فأخرج الحجاج رجله و قال : خذرجلي فان يدى مشغولة فقال ابن عمر : أتستهزىء بنى؟ ـ قال الحجاج : يا أحمق بنى ـ عدى ما بايعت مع على وتقول اليوم : من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية او ما كان على امام زمانك؟ ! والله ماجئت الى لقول النبى (ص) بل جئت مخافة تلك الشجرة التى صلب عليها ابن الزبير ( انتهى ) ».

**قال المامغانى فى تنقيح الرجال ضمن ترجمة ابن عمر ( ج٢ ؛ ص٢٠١) :**

« وهو أحد الممتنعين عن بيعة على (ع) بعد عثمان و تاركى الخروج معه فى حروبه ولكنه لما ولى الحجاج الحجاز من قبل عبدالملك بن مروان جاءه ليلا ليبايعه فقال له الحجاج: ما أعجلك؟ ـ فقال : سمعت رسول الله (ص) يقول : من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهليه ( او ما هذا مضمونه ) فقال له : ان يدى مشغولة عنك وكان يكتب فدونك رجلى فمسح على رجله و خرج فقال الحجاج : ما أحمق هذا؛ يترك بيعة على بن أبى طالب ويأتينى مبايعاً فى ليلته .. !».

١ ـ قال المفيد فى اواخر كتاب الجمل ( ص ٢١٦ من طبعة النجف ) : « و روى عصام ابن قدامة البجلى عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) لعائشة و عنده نساؤه : ليت شعرى أيتكن صاحبة الجمل [الادبب] ؟ تخرج حتى تنبحها كلاب الحوأب يقتل عن يمينها وشمالها

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

شعرى أيتكنّ صاحبة الجمل الأدبب[1] فتنبحها كلاب الحوأب [ فيقتل ] عن يمينها قوم وعن شمالها قوم ثمّ تنجو بعد ما كادت .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خلق كثير كلهم فى النار وتنجو بعد ما كادت .

ورواه أبو بكر بن عياش عن الكلبى عن أبى صالح عن ابن عباس ».

**ورواه ابن شهر اشوب فى المناقب** بأسانيد جمة عن كتب العامة (ج ١ ؛ ص ٦٠٨).

١ - **قال ابن الأثير فى النهاية فى دبب** : « وفيه : أنه (ص) قال لنسائه : ليت شعرى أيتكن صاحبة الجمل الادبب؟ تنبحها كلاب الحوأب ؛ أراد الادب فأظهر الادغام لاجل الحوأب ، والادب الكثير وبر الوجه » **و قال فى حوب** : « وفيه : أنه (ص) قال لنسائه : أيتكن تنبحها كلاب الحوأب؟ الحوأب منزل بين مكة و البصرة وهو الذى نزلته عائشة لما جاءت الى البصرة فى وقعة الجمل ».

**قال الصدوق (ره) فى معانى الاخبار** فى باب معنى الحوأب و الجمل الادبب ( وهو الباب السابع و الخمسون بعد مائة ؛ انظر ص ٨٨ من النسخة المطبوعة بطهران سنة ١٣١٠ ) :

« حدثنا الحاكم أبوحامد أحمد بن الحسين بن على ببلخ قال : حدثنا محمد بن العباس قال : حدثنا ابراهيم بن اسحاق قال : حدثنى ابراهيم بن سعيد قال : حدثنا أبو نعيم قال : حدثنا عصام بن قدامة عن عكرمة عن ابن عباس ( **فبعد ان ساق الحديث الى الاخر قال** ) **الحوأب** ماء لبنى عامر **والجمل الاذيب** يقال : الذئبة داء يأخذ الدواب يقال : برذون مذؤوب و أظن ان الجمل الاذيب مأخوذ من ذلك **وقوله : تنجو بعد ما كادت** أى تنجو بعد ما كادت تهلك ».

قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار بعد نقله عن معانى الاخبار ( انظر باب نهى الله ورسوله عائشة عن مقاتلة على ؛ ص ٤٥٣ - ٤٥٢ من طبعة أمين الضرب ) : « **الكافية** ـ عن عصام مثله قال: و رواه أبو بكر بن عياش عن الكلبى عن أبى صالح عن ابن عباس **وروى المسعودى فى حديثه** قال قال رسول الله (ص) : يا على اذا أدركتها فاضربها و اضرب أصحابها .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ورويتم عن عبدالله بن مسعود عن اسرائيل بن سباط عن عروة[1] قال : كنت مع عائشة يوم الجمل مع اللّواء فأقبل فارس فنادى : يا امّ المؤمنين فقالت عائشة : سلوه

---

« بقيةالحاشية من الصفحة الماضية »

**سر -** ( يريد به السرائر ) **قال محمد بن ادريس :** وجدت فى الغريبين للهروى هذا الحديث وهو بالدال غير المعجمة مع الباء المنقطة تحتها نقطة واحدة قال ابوعبيد : و فى الحديث : ليت شعرى أيتكن صاحبة الجمل الادبب تنبحها كلاب الحوأب **قيل :** أراد الادب فأظهر التضعيف و الادب الكثير الوبر يقال : جمل أدب اذا كان كثير الدبب والدبب كثرة شعر الوجه ودببه أنشدنى أبوبكر بن الانبارى :

يمشقن كل غصن معلوش مشق النساء دبب العروس

**يمشقن** يقطعن كل غصن كثير الورق كما تنتف النساء الشعر من وجه العروس .

**قال محمد بن ادريس :** وجدت أيضاً فى معجمل اللغة لابن فارس مثل ما ذكره أبوعبيدة صاحب الغريبين قد أورد الحديث على ما ذكره و فسره و وضعه فى باب الدال غير المعجمة مع الباء والاعتماد على أهل اللغة فى ذلك فانهم أقوم به وأظن أن شيخنا ابن بابويه تجاوز نظره فى الحرف وزل فيه فأورده بالذال المعجمة والياء على ما فى كتابه واعتقد أن الجمل الادبب مشتق من الذئبة ففسره على ما فسره وهذا تصحيف منه .

**أقول : قال فى النهاية** بعد ايراد الرواية : أراد الادب فأظهر الادغام لاجل الحوأب والادب كثير و برالوجه **و قال السيوطى فى بعض تصانيفه :** انه قديفكك ما استحق الادغام لاتباع كلمة أخرى كحديث أيتكن صاحبة الجمل الادبب تنبحها كلاب الحوأب فك الادبب وقياسه الادب اتباعاً للحوأب » .

---

١ - السند هكذا فى الاصل و هو مشوش قطعاً و نقل الحديث ابن طاووس فى كتاب سعد السعود بهذا السند ( انظر ص ٢٣٧ - ٢٣٦ من طبعة المطبعة الحيدرية فى النجف ) :

« رواية أبى بكر محمد بن عبدالله بن ابراهيم بن عبدالله البزار الشافعى من طريق

« بقيةالحاشية فى الصفحة الاتية »

مايريد؟ ومن هو؟ ـ قالوا له قال: أنا عمّار بن ياسر فقالت : قولوا له : ما تريد؟ ـ قال: أسألك بالّذى أنزل الكتاب على رسول‌الله (ص) تعلمين أنّ رسول‌الله (ص) جعل علياً وصياً فى أهله؟ ـ قالت: اللّهمّ نعم ، قال: فمالكِ خرجت وقد أمرك الله أن تقرّى فى بيتك؟ ـ قالت : أطلب دم عثمان قال : فما للنّساء وذلك؟!

ثمّ جاء فرسان أربعة فيهم رجل متلثّم قال : فقالت عائشة : قد أقبل علىّ و ربّ الكعبة ؛ سلوه من هو ؟ ـ قالوا له : من أنت ؟ ـ قال : أنا علىّ بن أبى طالب ، قالت : سلوه : مايريد ؟ ـ قال : أسألك بالّذى أنزل الكتاب على محمّدٍ رسول الله (ص)

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

المخالفين برجالهم بلفظ ما وجدناه : حدثنا عبدالله بن محمد بن ياسين قال : حدثنا محمدبن كندة قال : حدثنا عبدالله بن موسى عن اسباط بن عرق قال : حدثنى سعيد بن كرد قال : كنت مع مولاى (كذا والظاهر : « مع مولاتى » بقرينة ما فى المتن ) يوم الجمل مع اللواء فأقبل فارس فقال: يا أم المؤمنين قالت عائشة:سلوه من هو؟ـ قيل له : من أنت؟ـ قال : أنا عمار بن ياسر قالت : قولوا له : ماتريد ؟ ـ قال : أنشدك بالله الذى أخرج الكتاب على نبيه رسول‌الله فى بيتك أتعلمين أن رسول‌الله جعل علياً وصيه على أهله؟ ـ قالت : اللهم نعم . قال : وجاء فوارس أربعة فهتف رجل منهم قالت عائشة : وهذا ابن أبى طالب و رب الكعبة سلوه ما تريد؟ـ قال : انشدك بالله الذى أنزل الكتاب على رسول الله فى بيتك أتعلمين أن رسول‌الله (ص) جعلنى وصيه على أهله ؟ ـ قالت : اللهم نعم ».

نقله العلامة المجلسى فى ثامن البحار فى باب وروده البصرة ووقعة الجمل بهذه العبارة ( ص ٤٣٨ من طبعة امين الضرب ) :

« قال السيد بن طاوس فى كتاب سعد السعود [ نقلا ] من كتاب ما نزل من القرآن فى على برواية أبى بكر محمد بن عبدالله الشافعى قال : حدثنا عبدالله بن محمد بن ياسين عن محمد بن الكند عن عبيدالله بن موسى عن أسباط بن عروة عن سعيد بن كرز قال : كنت مع مولاى [ كذا والظاهر مع مولاتى ] ( الحديث ) ».

أتعلمين أنّ رسول‌الله جعلني وصيّاً على أهله؟ ـ قالت : اللّهمّ نعم ، قال : فما بالك خرجت؟ ـ قالت : أطلب دم عثمان بن عفّان قال : يا عائشة بالامس تحضّين على قتل عثمان وتقولين : هذه ثياب رسول‌الله (ص) لم تتغيّر وقد غيّر عثمان سنّة رسول‌الله وبدّل، وتقولين اليوم ما تقولين ثمّ انصرف.

ورويتم عن عبدالله بن عبدالقدّوس عن عليّ بن حفص عن مقاتل بن حيّان قال: كانت عمّتي خادمة لعائشة فحدّثتني قالت: بعث عليّ بن أبي طالب ـ كرّم الله وجهه ابنه الحسن ـ عليه السّلام ـ الى عائشة فقال : ارتحلي الى المدينة الى البيت الّذي خلّفك رسول‌الله (ص) وأمرك ان تقرّي فيه فقالت : لا أستطيع الخروج حتّى أنظر الى ما يصير حال المسلمين اليه فأرسل اليها الحسين ـ عليه السّلام ـ فقال : قل لها : والله لترحلنّ او لأبعثنّ [ اليك ] بالكلمات فلمّا جاء الحسين ـ عليه السّلام ـ بالباب يستأذن قالت: جاء والله بكلام غير كلام الاوّل وحاكمهم تبلغ[1] الكلام الّذي أمر به فلمّا دخل ـ عليه السّلام ـ رحّبت به و أجلسته الى جنبها فقال لها : انّ أبي يقول لك : ارجعي الى بيتك الذي أمرك رسول‌الله (ص) أن تقرّي فيه وخلّفك فيه رسول‌الله (ص) والّا بعثت اليك بالكلمات[2] فقالت : يا بنيّ قل لأبيك : انّي اُذكّرك الله ان تذكر

---

١ ـ كذا في الاصل ولعله : « جاءكم لتبليغ ».

٢ ـ **قال ابن شهراشوب في المناقب في فصل الاستنابة والولاية** ( ج ١ ص ٣٣١ من الطبعة الاولى بطهران سنة ١٣١٧ ) **أقول : ونقله المجلسي في تاسع البحار** ( ص ٢٧٧ من طبعة أمين الضرب ) :

« وأنه ( أي النبي ) صلى‌الله عليه وآله جعل طلاق نسائه اليه ( اي الى علي ) عليه السلام ؛ أبو الدرعلى المرادي وصالح مولى التومة **عن عائشة أن النبي (ص) جعل طلاق نسائه الى علي (ع) ؛ الاصبغ بن نباتة** قال : بعث علي (ع) يوم الجمل الى عائشة : ارجعي والا تكلمت بكلام تبرين من‌الله ورسوله وقال أميرالمؤمنين للحسن : اذهب

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

الكلمات او تقول شيئاً ؛ نعم أرتحل ولكن أحتاج الى جهاز و أريد ان يدخل عليّ و ألقاه قال : فأصبح أميرالمؤمنين ـ عليه‌السّلام ـ وجهّزها ووجّه معها خمسين امرأةً يؤدّينها الى بيتها .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الى فلانة فقل لها : قال لك أميرالمؤمنين : و الذى فلق الحبة والنوى و برأ النسمة لئن لم ترحلى الساعة لابعثن اليك بما تعلمين ، فلما أخبر الحسن بما قال أميرالمؤمنين قامت ثم قالت : رحلونى ، فقالت لها امرأة من المهالبة : أتاك ابن عباس شيخ بنى هاشم و حاورته و خرج مغضباً و أتاك غلام فأقلعت؟ ! قالت : ان هذا الغلام ابن رسول الله (ص) فمن أراد أن ينظر الى مقلتى رسول‌الله (ص) فلينظر الى هذا الغلام وقد بعث الى بما علمت قالت: فأسألك بحق رسول‌الله (ص) عليك الا أخبرتنا بالذى بعث اليك ، قالت : ان رسول‌الله (ص) جعل طلاق نسائه بيد على فمن طلقها فى الدنيا بانت منه فى الاخرة . **وفى رواية** كان النبى يقسم نفلا فى أصحابه فسألناه أن يعطينا منه شيئاً وألححنا عليه فى ذلك فلا منا على فقال: حسبكن ما أضجرتن رسول‌الله فتجهمناه فغضب النبى (ص) مما استقبلنا به علياً ثم قال : يا على انى قد جعلت طلاقهن اليك فمن طلقتها منهن فهى بائنة . ولم يوقت النبى (ص) فى ذلك وقتاً فى حياة ولا موت **فهى تلك الكلمة** فأخاف أن أبين من رسول الله (ص) ؛ خطيب خوارزم .

على فى النساء له وصى أمين لم يمانع بالحجاب »

**أقول : قال المحدث القمى فى سفينة البحار** فى طلق (ج ٢ : ص ٩٣) : « رواية عائشة ان النبى (ص) جعل طلاق نسائه بيد على ـ عليه‌السلام ـ ط س ٢٧٧ و معناه على ماروى عن مولانا الحجة ـ صلوات‌الله عليه ـ فى مسائل سعد بن عبدالله : أن‌الله تبارك‌وتعالى عظم شأن نساء النبى فخصهن بشرف الامهات فقال رسول‌الله (ص) : ياأباالحسن ان هذا الشرف باق لهن ما دمن على الطاعة فأيتهن عصت‌الله بعدى بالخروج عليك فاطلق لها فى الازواج وأسقطها من شرف أمومة المؤمنين » .

**أقول :** يأتى الكلام فى ذلك الباب فى مجلد تعليقاتنا على الكتاب ان‌شاءالله‌تعالى .

ورويتم عن أبى معاوية عن الأعمش عن عمرو بن مرّة[1] عن أبى[2] البخترىّ الطّائىّ عن حذيفة بن اليمان أنّه قيل له : حدّثنا ياأبا عبدالله قال : أر أيتكم ان حدّثتكم عن اُمّكم تسير اليكم تقاتلكم أكنتم تصدّقونى ؟ —

قالوا : سبحان الله ومن يصدّق بها ؟! قال : والله ماكذبت ولتفعلنّ هذا أو هذه أوكلّ هذا[3] .

---

١ — فى الاصل : «عن عمر بن مروة »وهو محرف عن «عمرو بن مرة» **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال :** «عمرو بن مرة بن عبدالله بن طارق بن الحارث الهمدانى المرادى ( الى آخر الترجمة ) » ؛ ونظيره فى تقريب التهذيب و تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلانى .

٢ — فى الاصل : «ابن» وهو محرف ومصحف قطعاً بدليل ما ذكره علماء الرجال **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال** (ص ١٢٠) :

«سعيد بن فيروز الطائى مولاهم أبوالبخترى بن أبى عمران الكوفى تابعى جليل ؛ عن عمر وعلى مرسلا ، وعن ابن عباس و ابن عمر فرد حديث فى الجامع **و عنه عمرو بن مرة** ومسلم البطين (الترجمة)» .

**وقال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** «سعيد بن فيروز **أبوالبخترى بفتح الموحدة والمثناة بينهما معجمة** ابن أبى عمران الطائى مولاهم الكوفى ثقة ثبت فيه تشيع قليل كثير الارسال من الثالثة مات سنة ثلاث وثمانين / ع» .

أقول : يشير برمز لفظة « ع » الى أن حديثه نقل فى الاصول الستة جميعاً فان شئت فراجع تصريحه فى اول الكتاب بذلك (ص ٧ ج ١ من النسخة المطبوعة بتحقيق الاستاذ عبد ـ الوهاب عبداللطيف سنة ١٣٨٠) .

٣ — يعلم من هذه الرواية ومايليها وأشباهما أن هذه القضية كانت معلومة للاصحاب والصحابيات باخبار النبى بها لهم ولهن قبل وقوعها نظير سائر ما أخبر به قبل وقوعه، ويدل على ذلك أخبار كثيرة لاتعد ولاتحصى حتى أن أم المؤمنين عائشة نفسها كانت قد سمعت عن النبى (ص) أن احدى زوجاته تنبحها كلاب الجوأب فلذلك لما سمعت نباح كلاب

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

**و رويتم** عن أبى الفضيل عن يزيد بن أبى زياد عن عبدالله بن الحارث قال : سمعت أمّ هانئٍ بنت أبى طالبٍ تقول :

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

الحوأب أرادت أن تعود؛ فلابأس بالاشارة الى مايدل على ذلك، قال السيد علم الهدى فى شرح قصيدة السيد الحميرى (ص ١٢ من النسخة المطبوعة) :

«و روى أنه اما جاءت عائشة الى هذا الموضع نبحتها كلاب الحوأب فقالت عائشة : أى ماء هذا ؟ — قالوا : ماء الحوأب فقالت : ردونى ردونى فانى سمعت رسول الله ( ص ) يقول : ابصرى لاتكونى التى تنبحها كلاب الحوأب فقالوا : ليس هذا ماء الحوأب فأبت ان تصدقهم فجاؤوا بخمسين شاهداً من العرب فشهدوا أنه ليس بماء الحوأب وحلفوا لها فكسوهم أكسية وأعطوهم دراهم وكانت هذه اول شهادة زور حدثت فى الاسلام» .

قال العلامة المجلسى فى ثامن البحار فى باب بيعة أمير المؤمنين بعد نقل كلام الدميرى الذى يأتى وكلام علم الهدى مانصه (ص ٤٢٣ من طبعة أمين الضرب) :

«وروى الصدوق — قدس الله روحه — فى الفقيه عن الصادق — عليه السلام — انه قال: اول شهادة شهد بها بالزور فى الاسلام شهادة سبعين رجلا حين انتهوا الى ماء الحوأب فنبحتهم كلابها فأرادت صاحبتهم الرجوع وقالت : سمعت رسول الله يقول لازواجه : ان احداكن تنبحها كلاب الحوأب فى التوجه الى قتال وصيى على بن أبى طالب (ع) فشهد عندها سبعون رجلا ان ذلك ليس بماء الحوأب فكانت اول شهادة شهد بها فى الاسلام بالزور» .

**قال الدميرى فى حياة الحيوان تحت عنوان الجمل :**

«وروى الحاكم من حديث قيس بن أبى حازم وابن أبى شيبة من حديث ابن عباس : ان رسول الله ( ص ) قال لنسائه : أيتكن صاحبة الجمل الادبب تسير او تخرج حتى تنبحها كلاب الحوأب ، والحوأب نهر بقرب البصرة والادبب الادب وهو الكثير شعر الوجه قال ابن-دحية: **والعجب من ابن العربى** كيف أنكر هذا الحديث فى كتاب **العواصم من القواصم** له و ذكر أنه لا يوجد له أصل وهو أشهر من فلق الصبح . **و روى** أن عائشة لما خرجت سرت بماء يقال له الحوأب فنبحتها الكلاب فقالت: ردونى ردونى فانى سمعت رسول الله (ص)

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

يقول : كيف باحداكن اذا نبحتها كلاب الحوأب ؛ وهذا الحديث مما أنكر على قيس بن حازم » .

وقال ياقوت الحموى فى معجم البلدان فى باب الحاء والواو وما يليهما :

«وقال أبو منصور : الحوأب ( بالفتح ثم السكون و همزة مفتوحة وباء موحدة ) موضع بئر نبحت كلابه على عائشة أم المؤمنين عند مقبلها الى البصرة ثم أنشد :

ما هى الا شربة بالحوأب فصعدى من بعدها او صوبى

وفى الحديث : ان عائشة لما أرادت المضى الى البصرة فى وقعة الجمل مرت بهذا الموضع فسمعت نباح الكلاب فقالت: ماهذا الموضع ؟ — فقيل لها : هذا موضع يقال له الحوأب فقال : انا لله ما أرانى الا صاحبة القصة فقيل لها : و أى قصة ؟ — قالت : سمعت رسول الله (صلعم) يقول وعنده نساؤه : ليت شعرى أيتكن تنبحها كلاب الحوأب سائرة الى الشرق فى كتيبة فهمت بالرجوع فغالطوها وحلفوا لها انه ليس بالحوأب» .

**أقول :** يشير به الدميرى الى ماذكره القاضى أبوبكر بن العربى فى كتابه **«العواصم من القواصم»** تحت عنوان «قاصمة» نقلا عما ذكره نقلة الاخبار وحملة الاثار من علماء الفريقين وصار عندهم مما لاينكره من البشر الا من أنكر ضوء الشمس ونور القمر و نص عبارته ( انظر ص ١٤٨ من الطبعة الثانية بالقاهرة سنة ١٣٧٥ بتحقيق وتعليق محب الدين الخطيب ) :

«روى فوم (الى ان قال) فجاؤوا الى ماء الحوأب ونبحت كلابه فسألت عائشة فقيل لها: هذا ماء الحوأب فردت خطامها عنه وذلك لما سمعت النبى (ص) يقول : أيتكن صاحبة الجمل الادبب تنبحها كلاب الحوأب فشهد طلحة والزبير أنه ليس هذا ماء الحوأب وخمسون رجلا اليهم وكانت أول شهادة زور دارت فى الاسلام» .

**فقال فى رده مانصه :** (ص ١٦١ من الطبعة المشار اليها) :

«وأما الذى ذكرتم من الشهادة على ماء الحوأب فقد بؤتم فى ذكرها بأعظم حوب ، ماكان قط شىء مما ذكرتم ، ولا قال النبى (ص) ذلك الحديث ، ولاجرى ذلك الكلام ، ولاشهد أحد بشهادتهم ، وقد كتبت شهاداتكم بهذا الباطل وسوف تسألون» .

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

لقد علم من جرت عليه المواسى[1] من أصحاب رسول الله – صلّى الله عليه وآله – أنّ أصحاب الجمل ملعونون على لسان النّبىّ الأمّىّ وقد خاب من افترى . **ورويتم** عن جرير عن يزيد بن أبى داود قال: حلفت عائشة [أن] لاتكلّم عبدالله بن الزّبير لصنيعته[2] حين زيّن لها الخروج الى البصرة . **ورويتم** عن عبدالله بن موسى قال : حدّثنا الحسن ابن دينار عن الحسن البصرىّ قال: سمعت طلحة يوم الجمل يقول: وما رأيت مصارع شيوخٍ أضيع من يومنا هذا .

## ذكر عمرو بن العاص

**ومن علمائكم عمرو بن العاص** ومروان بن الحكم وأنتم تنسبونهما الى الفقه والعلم ثمّ رويتم من ذلك مارواه أبونعيم قال : حدّثنى عيسى بن عبدالرّحمن عن عدىّ بن ثابت عن مجالد بن عمر قال قال رسول الله – صلّى الله عليه وآله – [اللّهمّ] انّ عمرو بن العاص هجانى[3] وانت تعلم أنّى لست [بشاعرٍ] فالعنه مكان كلّ بيتٍ هجانى لعنة .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**ولمحبى الدين الخطيب بيانات فى تأييد هذه الكلمات و تشييد مبناها** ونحن نذكرها ان شاءالله تعالى فى تعليقاتنا على الايضاح حتى يعلم الناظرون أن الانسان اذا أراد ان يسلك سبيل الانكار فى الواضحات كيف يتمسك بكل حشيش .

---

١ – قال ابن الاثير فى النهاية «فى حديث عمر : كتب ان يقتلوا من جرت عليه المواسى أى من نبتت عانته لان المواسى انما تجرى على من أنبت ؛ أراد من بلغ الحلم من الكفار» .

٢ – فى الاصل : «لصنيعة» .

٣ – **قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** ضمن شرحه لكلام أميرالمؤمنين – عليه السلام – فى ذكر عمرو بن العاص وذمه أعنى قوله المصدر بهذه العبارة : «عجباً لابن

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

ورويتم عن الفضل بن موسى الشيبانى عن الحسين بن واقد عن ابن بريدة عن أبيه قال قال عمرو بن العاص : اللّهمّ ان كان ما جاء محمّد حقّاً فاخسف بى و بفرسى .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

النابغة يزعم لاهل الشام ان فى دعابة» مانصه (ج٢ من طبعة مصر ص١٠٠) :

«وكان عمرو أحد من يؤذى رسول الله — صلى الله عليه وآله — بمكة و يشتمه و يضع فى طريقه الحجارة لانه كان — صلى الله عليه وآله — يخرج من منزله ليلا فيطوف بالكعبة وكان عمرو يجعل له الحجارة فى مسلكه ليعثر بها وهو أحد القوم الذين خرجوا الى زينب ابنة رسول الله (ص) لما خرجت مهاجرة من مكة الى المدينة فروعوها وقرعوا هودجها بكعوب الرماح حتى أجهضت جنيناً ميتاً من أبى العاص بن الربيع بعلها فلما بلغ ذلك رسول الله — صلى الله عليه وآله — نال منه وشق عليه مشقة شديدة ولعنهم ، روى ذلك الواقدى .

**وروى الواقدى أيضاً وغيره من أهل الحديث** أن عمرو بن العاص هجا رسول الله — صلى الله عليه وآله — هجاء كثيراً كان يعلمه صبيان مكة فينشدونه ويصيحون برسول الله (ص) اذا مر بهم رافعين أصواتهم بذلك الهجاء فقال رسول الله — صلى الله عليه وآله — وهو يصلى بالحجر : اللهم ان عمرو بن العاص هجانى ولست بشاعر فالعنه بعدد ما هجانى .

(فساق الكلام فى ذكر مثاليه الى ان نقل عن الزبير بن بكار فى كتاب المفاخرات ضمن مانقله أن الحسن المجتبى — عليه السلام — قال له :)

«وأما أنت يابن العاص فان أمرك مشترك وضعتك امك مجهولا من عهر وسفاح فتحاكم فيك أربعة من قريش **فغلب عليك جزارها ألامهم حسباً و أخبثهم منصباً** ثم قام أبوك فقال: أنا شانىء محمد الابتر فأنزل الله فيه ما أنزل : **وقاتلت** رسول الله — صلى الله عليه وآله — فى جميع المشاهد وهجوته وآذيته بمكة وكدته كيدك كله وكنت من أشد الناس له تكذيباً وعداوة . ثم خرجت تريد النجاشى مع أصحاب السفينة لتأتى بجعفر وأصحابه الى أهل مكة فلما أخطأك مارجوت ورجعك الله خائباً وأكذبك واشياً جعلت حدك على صاحبك عمارة بن الوليد فوشيت به الى النجاشى حسداً لما ارتكب من حليلته ففضحك الله وفضح صاحبك

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

**ورويتم** عن أبى خالد الأحمر عن مجالد عن الشّعبىّ عن مسروق عن عائشة قالت[1] : لعن الله عمرو بن العاص ماأكذبه لقوله : انّه قتل ذا الثّديّة[2] بمصر . **ورويتم** عن خلف

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**فأنت** عدو بنى هاشم فى الجاهلية والاسلام .

ثم انك تعلم وكل هؤلاء الرهط يعلمون أنك هجوت رسول الله — صلى الله عليه وآله — بسبعين بيتاً من الشعر فقال رسول الله — صلى الله عليه وآله —: اللهم انى لاأقول الشعر ولا ينبغى لى، اللهم العنه بكل حرف ألف لعنة فعليك اذاً من الله مالايحصى من اللعن» .

أقول : لايسع المقام اكثر من ذلك فمن أراد التفصيل فليراجع شرح النهج المذكور **وايضاً عاشر البحار** ( ص ١٢٠ - ١١٦ من طبعة امين الضرب ) فان هناك حديثاً نقله المجلسى عن الاحتجاج و هو مرتبط بالمقام و ننقله ان شاء الله تعالى فى تعليقاتنا و حواشينا على الايضاح .

---

١ — **قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** ضمن شرحه ما فيه من خطبة لامير المؤمنين — عليه السلام — فى تخويف أهل النهروان بعد نقله حديثاً من كتاب صفين للواقدى مانصه (ص ٢٠٢ من ج١ من طبعة دار الكتب العربية الكبرى بمصر سنة ١٣٢٩) :

«**وفى كتاب صفين أيضاً للمدائنى** عن مسروق أن عائشة قالت له لما عرفت أن علياً — عليه السلام — قتل ذا الثدية : **لعن الله عمرو بن العاص** فانه كتب الى يخبرنى أنه قتله بالاسكندرية الا انه ليس يمنعنى مافى نفسى ان أقول ماسمعته من رسول الله — صلى الله عليه وآله — يقول : يقتله خير أمتى من بعدى» .

**وأورده المجلسى فى ثامن البحار** فى باب اخبار النبى — (ص) بقتال الخوارج وكفرهم نقلا عن شرح النهج لابن ابى الحديد (انظر ص ٥٩٩ من طبعة أمين الضرب) .

**أقول :** لما كانت الاسكندرية من بلاد مصر عبر فى حديث المتن عنها بمصر وفى كتاب صفين عنها بالاسكندرية فلامنافاة بينهما .

٢ — قال ابن الاثير فى النهاية : «فى حديث الخوارج ذو الثدية هو تصغير الثدى وانما

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

بن خليفة عن منصور بن زادان عن الحسين فى قوله تعالى : انّ شانئك هو الأبتر قال : نزلت فى عمرو بن العاص . **ورويتم** عن ابن عيينة عن عمر[و] بن دينار عن أبى جعفر قال قال : لقى عمرو بن العاص الحسين بن علىّ – عليهما السّلام – فى الطّريق فقال : لاتكن أحمق قريشٍ[1] فقال الحسين – عليه السّلام – لقد ذكرت رجلاً بصيراً على الخلق[2] ولكنّك امرؤ ادّعاك أربعة من قريش[3] فغلبهم عليك أشرّهم بيتاً وألأمهم حسباً وجزّار قريشٍ . ورويتم عن أبى معاوية[4] عن الأعمش عن أبى صالح قال : مرّ عمرو بن العاص على كعب الأحبار فعثرت به دابّته فقال: ياكعب أتجد فى التّوراة أنّ دابّتى تعثر بى ؟ – قال : لا ولكن أجد فى التّوراة رجلاً [ينزو] فى الفتنة كما ينزو الحمار فى القيد . **ورويتم** عن سفيان بن عيينة عن اسماعيل بن أبى خالدٍ عن مروان بن زحيل قال : سمعت عليّاً – عليه السّلام – يقول : معاوية فرعون هذه الأمّة وعمر[و بن] العاص هامانها. **ورويتم** عن شريكٍ عن ليثٍ عن طاوس[5] عن عبدالله بن عمر[و][6] قال:

---

أدخل فيه الهاء وان كان الثدى مذكراً كأنه أراد قطعة من ثدى **وقيل** : هى تصغير الثندوة بحذف النون لانها من تركيب الثدى ، و انقلاب الياء فيها و اواً لضمة ما قبلها و لم يضر ارتكاب الوزن الشاذ لظهور الاشتقاق ، و يروى : ذو اليدية بالياء بدل الثاء تصغير اليد و هى مؤنثة» .

---

١ – هذا التعبير قد وقع من عمرو بن العاص لكن فى حق الحسن (ع) وننقله ان شاءالله فى التعليقات واما فى حق الحسين (ع) فلم أره فلعله ايضاً قد وقع .

٢ – كذا ولعله : «بصيراً بالخلق» .

٣ – ننقل ان شاءالله تعالى فى التعليقات عبارة حديث الاحتجاج فى ذلك المورد .

٤ – فى الاصل : «عن أبى المعوية» .

٥ – قال ابن عبد البر فى الاستيعاب فى ترجمة الحكم (ج ١ من طبعة الهند ص ١١٩) :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أتيت رسول الله – صلّى الله عليه وآله – قال : يطّلع[1] عليكم رجلٌ من أهل النّار وقد تركت أبى يتهيّأ ليحلقنى فاطّلع علينا معاوية فسرّى عنّى .

قال شريك : ماكان أسوأ ظنّه بأبيه ؟!

## ذكر الحكم بن أبى العاص

ورويتم عن حمّاد بن سلمة عن أبى المهزم[2] عن أبى هريرة قال : لعن رسول الله – صلّى الله عليه وآله – الحكم وما[3] ولد الى يوم القيامة .

و رويتم عن سعيد بن زيدٍ أخى حمّاد بن زيدٍ [عن علىّ بن الحكم اليمانىّ عن الحسن الحريرىّ[4] عن عمرو بن مرّة] قال : جاء الحكم يستأذن على النّبىّ – صلّى الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

«وحدثنا عبدالوارث بن سفيان حدثنا قاسم حدثنا أحمد بن زهير حدثنا موسى بن اسماعيل حدثنا عبدالواحد بن زياد حدثنا عثمان بن حكيم قال : حدثنا شعيب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن العاص عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال : قال رسول الله (صلعم) : يدخل عليكم رجل لعين قال عبدالله : وكنت تركت عمراً يلبس ثيابه ليقبل الى رسول الله (صلعم) فلم أزل مشفقاً ان يكون أول من يدخل ؛ فدخل الحكم بن أبى العاص» .

٦ – فى الاصل : « بن عمر » (من دون الواو بعده) .

١ – يقال : «اطلع فلان علينا اى أتانا فجأة» .

٢ – **فى الاصل : «أبى المهرم» ( بالراء المهملة )** قال الخزرجى فى تذهيب خلاصة الكمال : « ابو المهزم بكسر الزاى التميمى اسمه يزيد بن سفيان البصرى عن أبى هريرة (الترجمة) » .

٣ – كذا صريحاً فى الاصل وهو صحيح .

٤ – كذا فى الاصل والصحيح : «عن على بن الحكم البنانى عن أبى الحسن الجزرى عن عمرو بن مرة» . بقرينة ماذكره ابن حجر العسقلانى فى تهذيب التهذيب فى باب الكنى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عليه وآله – فعرف صوته[١] فقال: لاتأذنوا[٢] للوزغ[٣] لعنةالله عليه وعلى[من[٤]] يخرج من صلبه الّاالمؤمنين[٥] منهم وقليلٌ ماهم يعظّمون[٦] فى الدّنيا ويضيّعون[٧] فى الآخرة وهم ذوو

« بقيةالحاشية من الصفحة الماضية »

(انظر المجلد الثانى عشر ص٧٣) :

«أبوالحسن الجزرى شامى روى عن عمرو بن مرة الجهنى ومقسم مولى ابن عباس وأبى و أبى أسماء الرحبى وعنه على بن الحكم البنانى ؛ قلت : قال ابن المدينى : أبوالحسن الذى روى عن ابن مرة و عنه على بن الحكم مجهول ولا أدرى سمع من على بن مرة ام لا ، و قال الحاكم فى المستدرك : أبوالحسن هذا اسمه عبدالحميد بن عبدالرحمن ثقة مأمون؛ كذاقال».

**وقرينة أخرى على ذلك** اى على كون «اليمامى» تصحيف «البنانى» أن على بن الحكم البنانى ممن يروى عنه سعيد بن زيد ؛ قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب : «على بن الحكم البنانى أبو الحكم البصرى روى عن أنس (الى ان قال) وعنه جرير بن حازم (الى أن قال) والحمادان وسعيد بن زيد (الى آخر الترجمة) » .

١ – فى الاصل : «فعرف صورة».

٢ – كذا فى الاصل لكنه بناء على مانقله الدميرى عن مستدرك الحاكم : « ائذنوا » وسننقله فى ذيل الصفحة .

٣ – قال ابن الاثير فى النهاية : «و فيه : ان الحكم بن أبى العاص أبا مروان حاكى رسول الله (ص) من خلفه فعلم بذلك فقال : كذا فلتكن ؛ فأصابه مكانه وزغ لم يفارقه أى رعشة و هى ساكنة الزاى. و فى رواية أنه قال لما رآه ؟ اللهم اجعل به وزغاً فرجف مكانه و ارتعش» .

٤ – فى الاصل : «ما» والتصحيح من نسخة الدميرى والمتن أيضاً صحيح .

٥ – فى رواية الدميرى : «المؤمن» .

٦ – فى الدميرى : «يشرفون» .

٧ – فى الاصل : «يوضعون» والتصحيح من نقل الدميرى .

مكر وحيلة[1] [يعطون فى الدّنيا[2]] ومالهم فى الآخرة من خلاق[3] .

١ — فى الدميرى : «وخديعة» .

٢ — مابين الحاصرتين من الدميرى .

٣ — حيث ان الدميرى نقل فى مادة «وزغ» من حيوة الحيوان مايفيد ذكره فى المقام ننقله هنا ونص عبارته هكذا :

«وروى الحاكم فى كتاب الفتن والملاحم من المستدرك عن عبدالرحمن بن عوف أنه قال : كان لايولد لاحد مولود الا أتى به للنبى — (صلعم) — فيدعو له فأدخل عليه مروان ابن الحكم فقال : هو الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون

( ثم قال : صحيح الاسناد وروى بعده بيسير )

عن محمد بن زياد قال : لما بايع معاوية لابنه يزيد قال : مروان سنة أبى بكر و عمر فقال عبدالرحمن بن أبى بكر : سنة هرقل وقيصر فقال له مروان : أنت الذى أنزل الله فيك : والذى قال لوالديه : اف لكما ؛ فبلغ ذلك عائشة فقالت : كذب والله ماهو به ولكن رسول الله — (صلعم) — لعن أباسروان ومروان فى صلبه ثم روى الحاكم عن عمرو بن مرة الجهنى وكانت له صحبة قال :

ان الحكم بن أبى العاص استأذن على رسول الله (صلعم) فعرف صوته فقال (صلعم) : ائذنوا له لعنة الله عليه وعلى من يخرج من صلبه الا المؤمن منهم وقليل ماهم ؛ يشرفون فى الدنيا ويضيعون فى الاخرة ذو ومكر وخديعة يعطون فى الدنيا ومالهم فى الاخرة من خلاق .

قال ابن ظفر : وكان الحكم بن أبى العاص يرمى بالداء العضال وكذلك أبوجهل» .

**أقول :** من أراد التحقيق الدقيق فى ترجمة مروان بن الحكم فليراجع شفاء الصدور فى شرح زيارة العاشور للحاج ميرزا ابى الفضل الكلانترى (ره) فانه خاض فى البحث عنه بما لامزيد عليه فى شرح تلك الفقرة من الزيارة : «ولعن الله آل مروان» (انظر ص ١٥٥-١٥٠ من النسخة المطبوعة ) .

## فائدة

ذكر الطبرى فى المسترشد (ص ٩ - ٢٩) نظائر لما ذكره المصنف (ره) هنا .

# ذكر بعض علمائهم وفقهائهم

منهم منصور بن المعتمر وكان شرطيّاً لهشام بن عبد الملك[١] بأخذ أرزاقه[٢].

ومن علمائهم وفقائهم سعيد بن جبير[٣] وكان على عطاء الخيل[٤] فى زمن الحجّاج وقبل ذلك غزا[٥] الرّوم مع يزيد بن معاوية، وتخلّف عن الحسين، وخرج مع القرّاء على الحجّاج.

---

١ – فى اوائل المسترشد (ص ١٢): «ومن رواتكم منصور بن المعتمر وكان شرطياً لهشام بن عبدالملك».

٢ – كذا.

٣ – فى اوائل المسترشد (ص ١٢ من النسخة المطبوعة): «ومن رواتكم وفقهائكم سعيد بن جبير وكان على عطاء الخيل فى زمن الحجاج، وغزا الروم مع يزيد بن معاوية، وتخلف عن الحسين، وخرج مع القراء على الحجاج».

٤ – فى تاريخ الطبرى «وكان على عطاء الجند».

قال الطبرى فى تأريخه ضمن حوادث سنة اربع وتسعين «وفى هذه السنة قتل الحجاج سعيد بن جبير وكان سبب قتل الحجاج اياه خروجه عليه مع من خرج عليه مع عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث وكان الحجاج جعله على عطاء الجند حين وجه عبدالرحمن الى رتبيل لقتاله فلما خلع عبدالرحمن الحجاج كان سعيد فيمن خلعه معه فلما هزم عبد الرحمن و هرب الى بلاد رتبيل هرب سعيد.

(الى ان قال)

قال وهب بن جرير حدثنا أبى قال: سمعت الفضل بن سويد قال: بعثنى الحجاج فى حاجة فجيء بسعيد بن جبير فرجعت فقلت لانظرن مايصنع فقمت على رأس الحجاج فقال له الحجاج: ياسعيد ألم اشرككك فى أمانتى؟ – ألم أستعملك؟ – ألم أفعل (الى آخر ماقال) فيفهم من قوله: «ألم أستعملك» صريحاً ان سعيداً كان من عمال الحجاج» فان وفقت أترجم حال سعيد وأشرحه فى تعليقات آخر الكتاب ان شاءالله تعالى.

٥ - فى الاصل: «ماغزا» والتصحيح من كتاب المسترشد وبقرينة المقام.

وقد رويتم وقرأتم فى كتابه[١] الّذى يسمّى كتاب الجامع أنّ رجلاً لو تزوّج جارية رجلٍ على عشرة دراهم لم يكن زانياً ولم يجب عليه الحدّ كان ذلك باذن سيّدها ام لا، ولو أنّ رجلاً لفّ ذكره بحريرةٍ ثمّ أدخله فرج امرأةٍ لم يكن زانياً ولم يجب عليه الحدّ، ورويتم عنه أيضاً أنّه قال: لو أنّ رجلاً أتى غلاماً فيمابين فخذيه أنّه لايجب عليه الحدّ وأنّه لغوٌ[٢] أتاه.

ومن علمائكم يزيد بن هارون الواسطىّ وكان على قهرمة الحسن بن قحطبة[٣]؛ و يزيد بن هارون الّذى طعن على [شيعة] عليٍّ – عليه السّلام – قاطبةً حتّى لم يترك حجازيّاً ولاشاميّاً ولاعراقيّاً الّا طعن عليه بقوله الّذى حفظ عليه فى مجلسه على رؤس الأشهاد حتّى قال: من أخذ بالنّبيذ فى قول أهل الكوفة وبالسّماع فى قول أهل المدينة وبالمتعة فى قول أهل مكّة فهو أفسق الفاسقين فكيف جازله [أن] يروى عن قوم ان أخذ بقولهم كان فاسقاً؟! فتفهّموا أيّتها الشّيعة هذه النّكت وناظروهم فانّ جميع ما رويناه فى كتابنا هذا من رواياتهم وليس لأهل بيت رسول الله – صلّى الله عليه وآله –

١ – هذا الضمير يرجع بناء على ظاهر الحال الى سعيد بن جبير ولكن يستبعد منه ان يكون له كتاب يسمى بالجامع ويؤيده أن هذه الامور نسبها أبو جعفر الطبرى الشيعى الى أبى-حنيفة ونص عبارته فى اوائل المسترشد هكذا (ص ١٧ من طبعة النجف):

«ومن رواتكم وفقهائكم أبو حنيفة الذى زعم أن اشعار البدن مثلة ولا اشعار و قدروت عائشة أن النبى – صلى الله عليه وآله – كان يشعر بدنته، وقال أبو حنيفة: لو أن رجلا تزوج أمه على عشرة دراهم لم يكن زانياً و لم يجب عليه الحد، ولو أن رجلا لف ذكره بحريرة ثم أدخله فرج امرأة لم يكن زانياً ولم يجب عليه الحد، ولو أن رجلا غاب عن امرأته عشرين سنة وبها حبل فان الحبل منه وان كان فى جيش معروف ويشهد أصحابه أنه لم يزل فى عسكرهم؛ وكذلك لو قدم ومعه ابن سنة وأكثر ان الولد ولده، و زعم أن من أتى امرأة او غلاماً بين افخاذهما فلاحد عليه» فيظن بل يقطع أن هنا فى المتن سقطاً ونقصاً.

٢ – فى الاصل: «لقوا».

٣ – ذكره الطبرى فى المسترشد (ص ١١).

ولا لأحدٍ من علماء الشّيعة ههنا ذكرٌ او خبرٌ يؤثر[١] وانّما افتضحوا من أخبارهم الّتى أوردوها وأحاديثهم الّتى تقوّلوا بها[٢] ؛ فعن هؤلاء أخذوا أديانهم وأحكامهم، وبهم اقتدوا وآثارهم اتّبعوا، فهم الأئمّة الرّاشدون عندهم **وأما نحن** فانّا نأتمّ بأئمّتنا من أهل بيت نبيّنا ونقتدى بهم فهل سمعتم أو روى لكم عن أحدٍ من أئمّتنا ــ عليهم السّلام ــ أنّهم فعلوا شيئاً استحسنوه[٣] كما استحسنه علماؤهم وفقهاؤهم والله عزّوجلّ نسأل التّأييد والتّوفيق لأرشد الامور برأفته ورحمته انّه وليّ قدير .

## رجع القول الى الاحتجاج عليهم من عوامّهم

**قال واضع هذا الكتاب[٤] :**

قلنا للمرجئة[٥] : ما الّذى نقمتم على الشّيعة حتّى[٦] أخرجتموهم من ان يكونوا كسائر هذه الفرق الّذين خالفوكم ولايكونوا من الخلاف على أكثر ممّا وصفناه منهم؟

قالوا : على طعنهم على أبى بكرٍ وعمر وخروجهم من الجملة الّتى [بنى عليها أمر الجماعة و أهل السّنّة ، و اذاً أهل السّنّة عندهم[٧]] الّذين وصفناهم فى أوّل كتابنا أنّهم

---

١ ــ فى الاصل : « يأثره » .

٢ ــ كذا فى الاصل .

٣ ــ فى الاصل : « واستحسنوه » .

٤ ــ **فليعلم أن مابين المعقفتين** اللتين اوليهما وقعت قبل عنوان «ذكر العلماء من أصحاب الحديث» الذى سر ذكره فى ص ٥٦ و ثانيتهما **وقعت** بعد هذا العنوان المذكور فى المتن الحاضر أعنى قوله : « رجع القول الى الاحتجاج عليهم من عوامهم ، قال واضع هذا الكتاب» **فى نسخةم فقط وليس منه أثر فى باقى النسخ أعنى ج ح س ق مج مث.**

٥ ــ ج ح س ق مج مث : «فقلنا لهم» .

٦ ــ ج ح س ق مج مث : «حين» .

٧ ــ غيرم : «عليها بنى أمر الجماعة والسنة وأهل السنة» .

يقولون : انّ الله لم يبعث نبيّه – صلّى الله عليه وآله – الى خلقه بجميع مايحتاجون اليه من أمر دينهم وأنّه تعبّد خلقه بما لم يبيّنه لهم وتجهيل[1] بنيّه (ص) بأنّه لم يكن يعرف جميع الطّاعة من المعصيته ولم يكمل لهم ماأتاهم [به[2]] حتّى أكمله لهم فى قولهم الصّحابة والتّابعون[3] ومن بعدهم ممّن استنبطوا بآرائهم .

فقالت المرجئة[4] : قد رأينا مباينة هذه الفرق لكم فما قولكم الّذى عليه تعتمدون حتّى يكون جوابكم عمّا به تقرّون على ما به تقرّون [وعلى ماتحبّون[5]] لاعلى ماينسبكم اليه من خالفكم من هذه الفرق الّتى وصفنا ؟

قالوا : نقول: انّ الله جلّ ثناؤه تعبّد خلقه بالعمل بطاعته واجتناب معصيته على لسان نبيّه – صلّى الله عليه وآله – فبيّن لهم جميع مااحتاجوا[6] اليه من أمر دينهم صغيراً كان أوكبيراً فبلّغهم أيّاه خاصّاً وعامّاً ولم يكلهم فيه الى آرائهم[7] ولم يتركهم فى عمىً ولاشبهة ؛ علم ذلك من علمه وجهل ذلك[8] من جهله فامّا مابلّغه[9] عامّاً فهو ماالامّة عليه من الوضوء[10] والصّلوة والخمس والزّكوة والصّيام والحجّ والغسل من الجنابة و اجتناب ما نهى الله عنه فى كتابه من الزّنا و السّرقة و الاعتداء و الظّلم و أكل مال اليتيم و أكل الرّبا [و قذف المحصنات[11]] و ما أشبه ذلك ممّا يطول شرحه

---

١ – كذا . ولعله كان : «ويجهلون» . ٢ – ليس فى م .

٣ – هذه العبارة مشوشة فى النسخ ففى م : «حتى أكمله فى قول الصحابة والتابعين من بعدهم ماستنبطوا بآرائهم» وفى مج مث س ق ج: «حتى أكمله لهم فى قولهم الصحابة والتابعين ومن بعدهم مما استنبطوا برأيهم» والمتن مطابق لنسخة ح الا فى «آرائهم» فان فيها «برأيهم» .

٤ – ج ح مج مث س ق : «فقيل المشيعة» .

٥ – فى م فقط . ٦ – غير م : «يحتاجون» .

٧ – فى النسخ : «الى رأيهم» . ٨ – غير م : «وجهله» .

٩ – كذا فى م وفى سائر النسخ «أبلغهم» .

١٠ – م : «القول» . ١١ – فى م فقط

وتفسره وهو معروف عندالخاصّة والعامّة. وأمّا مابلّغه[١] خاصّاً[٢] فهو ما وكلنا اليه قوله عزّوجلّ[٣]: أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول واولى الامرمنكم[٤] وقوله عزّوجلّ: فاسألوا أهل الذّكر ان كنتم لا تعلمون[٥] فهذا خاصٌّ لا يجوز أن يكون من جعل الله له الطّاعة على النّاس داخلاً[٦] فى مثل ما[٧] هم فيه من المعاصى و ذلك لقول الله جلّ ثناؤه: واذ ابتلى ابراهيم ربّه بكلماتٍ فأتمهنّ قال: انّى جاعلك للنّاس اماماً قال: ومن ذريّتى قال: لاينال عهد الظّالمين[٨] [علمنا[٩]] أنّ الظّالمين ليسوا بأئمّة يُعهد اليهم فى العدل على النّاس وقد أبى الله أن يجعلهم أئمّة ثمّ أعلمنا[١٠] بقوله ـ تبارك وتعالى: انّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات الى أهلها واذا حكمتم بين النّاس أن تحكموا بالعدل انّ الله نعمّا يعظكم به انّ الله كان سميعاً بصيراً[١١] انّ ذلك عهد من الله تعالى عهده اليهم لم يعهد هذا العهد الّا [الى الأئمّة الّذين يحكمون بالعدل ولايجوز أن يأمر بالعدل من لايُحسنه[١٢]] وانّما أمر أن يحكم بالعدل من يحسن أن يحكم بالعدل [فعلمنا] من قوله تعالى وممّا قال[١٣] رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ: لايزنى الزّانى حين يزنى وهو مؤمن ولايسرق حين يسرق وهو مؤمنٌ، ولا يشرب الخمر حين يشرب وهو مؤمنٌ [ولا يقتل مؤمناً

---

١ ـ غير م: «أبلغهم». ٢ ـ م: «خاصة».

٣ ـ ح ج مج مث ق س: «من قوله تعالى».

٤ ـ من آية ٥٩ سورة النساء وصدرها: «ياأيهاالذين آمنوا».

٥ ـ ذيل آية ٤٣ سورة النحل. ٦ ـ غير م: «أن يدخل».

٧ ـ م: «فيما». ٨ ـ آية ١٢٤ سورة البقرة.

٩ ـ مث ح فقط. ١٠ ـ غير م «وعلمنا».

١١ ـ آية ٥٨ سورة النساء.

١٢ ـ غير م (بدل مابين المعقفتين): «الا أئمة يحسنون أن يحكموا بالعدل ولا أن يأمر أن يحكم بالعدل من لايعرف العدل ولايحسنه».

١٣ ـ ح ج س ق مج مث: «ومن قولهم ايضاً ماقال».

متعمّداً وهومؤمن[١] وهكذا [أنّ] [الامام لايكون اماماً حتّى يتبرّأ من الظّلم ويؤدّى الأمانة الى البرّ والفاجر[٢]] .

**قيل لهم** : ما[٣] تقولون فيما وصفكم به من خالفكم من الوقيعة فى أبى بكر وعمر والصّحابة ؟

قالوا[٤] : معاذالله أن نقع فى أصحاب رسول الله — (ص) — وأن نرفع أحداً منهم فوق مرتبته أونحطّه عنها[٥] أونصفه بغير فعله ولكنّا رأينا أقواماً [تجاوزوا بهم مراتبهم وحطّوا آخرين عن مراتبهم[٦]] وكان بنا الى تمييزهم أعظم الحاجة لنعلم مَنَ الّذين[٧] أمرنا الله تعالى

١ - ليس فى م .

٢ - ج ح س ق مج مث (بدل مابين المعقفتين) : «ويتبرأ من الظلم والغشم وتوجب اداء الامانة الى البر والفاجر وتوجب الورع فى صغير الامر من الدين و جليله و غض البصر والنظر فما فوقهما» .

٣ — غير م : «فما» . ٤ — غير م : «فقالوا» .

٥ — غير م «عن مرتبته» **قال المجلسى فى ثامن البحار** فى آخر باب افتراق الامة بعد النبى (ص) بعد نقل أخبار كثيرة من طرق الخاصة و العامة فى حق الصحابة مانصه : (ص٨ من طبعة أمين الضرب) .

«**اعلم** أن أكثر العامة على أن الصحابة كلهم عدول **وقيل** : هم كغيرهم مطلقاً **وقيل** : هم كغيرهم الى حين ظهور الفتن بين على — عليه السلام — و معاوية و أما بعدها فلايقبل الداخلون فيها مطلقاً . وقالت المعتزلة : هم عدول الا من علم أنه قاتل علياً — عليه السلام — فانه مردود، و **ذهبت الامامية** الى أنهم كسائر الناس من أن فيهم المنافق والفاسق والضال بل كان اكثرهم كذلك ولا أظنك ترتاب بعد ملاحظة تلك الاخبار المأثورة من الجانبين المتواترة بالمعنى فى صحة هذا القول وسينفعك تذكرها فى المطالب المذكورة فى الابواب الاتية ان شاءالله تعالى» .

**أقول** : لابن طاووس ايضاً كلام نفيس فى هذا الامر ونذكره فى تعليقاتنا على الايضاح ان شاءالله تعالى .

٦ — غير م : «تخطوا بهم مراتبهم وحطوا بعضهم دون مرتبته» .

٧ — غير م : «الذى» .

بطاعتهم و مسألتهم ومن الّذين قصّ الله علينا نبأهم فی قوله عزّ وجلّ : و من النّاس من يقول آمنّا بالله وباليوم الآخر وماهم بمؤمنين * يخادعون الله والّذين آمنوا ومايخدعون الّا أنفسهم وما يشعرون * فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً ولهم عذاب أليم بما كانوا يكذبون* واذا قيل لهم لاتُفسدوا فی الأرض قالوا انّما نحن مصلحون* ألا انّهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون * واذا قيل لهم آمنوا كما آمن النّاس قالوا أنؤمن كما آمن السّفهاء ألا انّهم هم السّفهاء ولكن لا يعلمون * واذالقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انّا معكم انّما نحن مستهزؤن * الله يستهزىء بهم و يمدّهم فی طغيانهم يعمهون* اولئك الّذين اشتروا الضّلالة بالهدى فماربحت تجارتهم وماكانوا مهتدين* مثلهم كمثل الّذی استوقد ناراً فلما أضاءَت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم فی ظلماتٍ لايبصرون * صمّ بكم عمی فهم لايرجعون[1] وقوله تعالى: ومن النّاس من يجادل فی الله بغير علم و يتّبع كلّ شيطانٍ مريد[2] كتب عليه أنّه من تولّاه فأنّه يضلّه و يهديه الى عذاب السّعير[3] وقوله تعالى : ومن النّاس من يعبدالله على حرف فان أصابه خيرٌ اطمأنّ به وان أصابته فتنة انقلب علىٰ وجهه خسر الدّنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين[4] وقوله تعالى: ومن النّاس من يجادل فی الله بغيرعلم ولا هدىً ولاكتابٍ منير* ثانی عطفه ليضلّ عن سبيل الله له فی الدّنيا خزیٌ و نذيقه يوم القيامة عذاب الحريق* ذلك بما قدّمت يداك وأنّ الله ليس بظلّامٍ للعبيد[5] وقوله تعالى : ومن النّاس من يتّخذ من دون الله أنداداً يحبّونهم كحبّ الله والّذين آمنوا أشدّ حبّاً لله ولويرى الّذين ظلموا اذ يرون العذاب أنّ القوّة لله جميعاً وأنّ الله شديد العذاب * اذ تبرّأ الّذين اتّبعوا من الّذين اتّبعوا ورأوا العذاب وتقطّعت بهم الأسباب* وقال الّذين اتّبعوا لوأنّ لناكرّةً فنتبرّ أمنهم كما تبرّأوا منّا كذلك يريهم الله أعمالهم حسراتٍ عليهم و ماهم بخارجين من النّار[6]

---

١ — احدى عشرة آية من سورة البقرة (من آية ٨ الى ١٨) .

٢ و ٣ — آية ٣ و ٤ سورة الحج . ٤ — آية ١١ سورة الحج .

٥ — آية ٨ و ٩ و ١٠ سورة الحج . ٦ — آية ١٦٥ الى ١٦٧ سورة البقرة.

وقوله تعالى : ومن النّاس من يعجبك قوله فى الحيوة الدّنيا و يشهدالله على ما فى قلبه وهو ألدّ الخصام * واذا تولّى سعى فى الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث و النّسل والله لايحبّ الفساد * واذا قيل له اتّق الله أخذته العزّة بالاثم فحسبه جهنّم ولبئس المهاد [١] وقوله تعالى : ومنهم الّذين يؤذون النّبىّ ويقولون هو أذنٌ قل أذن خيرٍ لكم يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين و رحمة للّذين آمنوا منكم والّذين يؤذون رسول الله لهم عذابٌ أليم [٢] وقوله تعالى : وممّن حولكم من الأعراب منافقون ومن أهل المدينة مردوا على النّفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم سنعذّبهم مرّتين ثمّ يردّون الى عذاب عظيم [٣] وقوله تعالى : انّ الّذين آمنوا ثمّ كفروا ثمّ آمنوا ثمّ ازدادوا كفراً لم يكن الله ليغفرلهم ولا ليهديهم سبيلا* بشّر المنافقين بأنّ لهم عذاباً أليماً [٤] وقوله تعالى: لايتّخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله فى شىءٍ الّا أن تتّقوا منهم تقاةً ويحذّركم الله نفسه والى الله المصير [٥] وقوله تعالى : يا ايّها الّذين آمنوا لاتتّخذوا الكافرين أولياء من دون المؤمنين أتريدون أن تجعلوا لله عليكم سلطاناً مبيناً [٦] وقوله تعالى: الّذين آمنوا يقاتلون فى سبيل الله والّذين كفروا يقاتلون فى سبيل الله والّذين كفروا يقاتلون فى سبيل الطّاغوت فقاتلوا أولياء الشّيطان انّ كيد الشّيطان كان ضعيفاً [٧] .

[ فتفهّموا هذه الآيات فانّا قد [٨] ] رأيناهم قائل بعضهم بعضاً [ فى آياتٍ من [٩]

---

١ — آية ٢٠٤ و ٢٠٥ و ٢٠٦ من سورة البقرة **فليعلم** أن فى نسخة م بعد قوله « من المهاد » هذه الاية : « ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤف بالعباد ( آية ٢٠٧ سورة البقرة ) » .

٢ — آية ٦١ سورة التوبة . ٣ — آية ١٠١ سورة التوبة .

٤ — آية ١٣٧ و ١٣٨ سورة النساء . ٥ — آية ٢٨ سورة آل عمران .

٦ — آية ٤٤ سورة النساء ؛ **فليعلم** أن هذه الاية فى نسخة م فقط .

٧ — آية ٧٦ من سورة النساء . ٨ — هذه عبارة نسخة م و بدلها فى مج مث ج س ح ق « وقد » . ٩ — ج س ق مج مث : « فى » .

كتاب الله شبه ما ذكرنا[١] ] فاحتجنا أن نميّزهم[٢] بفعالهم[٣] لنعلم مَن المفروض[٤] علينا طاعتهم من الّذين أوقع الله عليهم التّهمة فى قوله : و من النّاس ، و من النّاس[٥] ، فلمّا ميّزناهم بفعالهم[٦] وجدنا رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ قد أخرج عليّاً ـ عليه السّلام ـ من التّهمة الّتى أوقعها على النّاس ولم يسمّهم [ لما خصّه به حين نصبه[٧] ] علماً يوم غدير خمٍّ[٨] و أمر أن ينادى بالصّلوة جامعةً فلمّا اجتمع النّاس قام خطيباً فحمدالله وأثنى عليه ثُمّ قال :

أيّها النّاس ألستم تعلمون أنّى أولى بكم من أنفسكم؟ ـ قالوا : اللّهمّ نعم ؛ فقال: اللّهمّ اشهد ثمّ أخذ بيد عليٍّ ـ صلوات الله عليه ـ فرفعها حتّى رأى النّاس بياض ابطيهما ـ صلّى الله عليهما ـ ثمّ قال: من كنت مولاه فعليٌّ مولاه، اللّهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله ، [ فلمّا برىء من التّهمة وخرج منها بقيت معلّقةً بغيره فوالينا[٩] ] من والاه وعادينا من عاداه و عرفنا به الحقّ من الباطل[١٠] فمن والاه فقد [ والى الله[١١] و رسولَه ومن عاداه فقد عادى الله ورسولَه،ومن

١ ـ ما بين المعقفتين ليس فى م. ٢ ـ ح ج س ق مج مث (الى تمييزهم) .

٣ ـ ليس فى م . ٤ ـ ج س ق مج مث: « المفروضة » .

٥ ـ اشارة الى الايات السابقة مصدرة بهذا التعبير .

٦ ـ م « فلما ميزنا أفعالهم » . ٧ ـ مج مث ج ح س ق بدل ما بين المعقفتين : « فنصبه » .

٨ ـ حديث الغدير أظهر من الشمس و أبين من الامس فلا حاجة فى مثله فى مثل هذا المختصر الى الاشارة الى ذكر سند فمن أراد ان يعرف طرقاً من طرقه فليراجع بحارالانوار ج ٩ و عبقات الانوار ؛ مجلدات الغدير ، وغاية المرام،وكتاب الغدير و نظائرها فان فى كل واحد منها كفاية للمكتفى .

٩ ـ م : ( بدلها ) : « فلما خرج من التهمة والينا » .

١٠ ـ م : « والباطل » . ١١ـ س ق ح ج مج مث :(بدلها):« والى الله و من عاداه فقد عادى الله » .

نصره فقد نصر الله ورسوله، ومن خذله فقد خذل الله ورسوله ] فنهض بنا [١] الّذين عادوه يناصبوننا [٢] ويلقّبوننا بالألقاب ويولّدون فينا الأحاديث الكاذبة ويغمصوننا [٣] بالبهتان [٤] فكان [٥] من حاجتنا أن نسمّي كلّ قومٍ بفعالهم لنعذر أنفسنا عند من أشكل عليه أمرنا ممّا [٦] نحلنا اياّه [٧] المخالفون ونسبونا اليه [فكان هذا ممّا احتجنا فيه الى تمييزهم بفعالهم لابأقاويل الرّجال [٨] ] والرّوايات الكاذبة الّتى تخالف ما قال الله عزّوجلّ فأنزلنا كلّ رجل منهم منزلته بفعاله فوجدنا [٩] الله عزّوجلّ يقول فى كتابه : لايستوى القاعدون من المؤمنين غيراُولى الضّرر والمجاهدون فى سبيل الله بأموالهم وأنفسهم فضّل الله المجاهدين بأموالهم وأنفسهم على القاعدين درجةً وكلّاً وعدالله الحسنى وفضّل الله المجاهدين على القاعدين أجراً عظيماً [١٠] درجاتٍ منه ومغفرةً ورحمةً وكان الله غفوراً رحيماً [١١] ولم تشكّ الأمّة فى فضل جهاد علىّ بن أبى طالبٍ ـ عليه السّلام ـ على جهاد جميع الصّحابة قاطبةً [١٢] فضلاً عمّن لم يضرب بسيفٍ ، ولم يطعن برمحٍ ، ولم يرم بسهمٍ ، ولم يرع [١٣] عدوّاً فى شيءٍ من مغازى رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله وسلّم ـ .

---

١ ـ م : « وأرى ». ٢ ـ م : فقط.

٣ ـ ج « و يقمصوننا » . س مث ح « يغمضوننا » ( با لضاد المعجمة فالمتن من « غمصه غمصاً اذا احتقره ولم يره شيئاً وتهاون بحقه » و يمكن ان يكون الاصل من «غمزه» ( بالزاى المعجمة ) **ثم ليعلم** أن العبارة فى النسخ مشوشة **فيمكن أن يكون الاصل:** «فناصبونا ولقبونا بالالقاب وولدوا فينا الاحاديث الكاذبة وغمصونا [ أوغمضونا أو قمصونا]».

٤ ـ ح : « بالتهاون ». ٥ ـ غير م : « وكان ».

٦ ـ كذا فى جميع النسخ . ٧ ـ فى م فقط .

٨ ـ م ( بدلها ): « فكان مما احتاجنا الى تميز لهم بفعالهم لاالى اقاويل الرجال».

٩ ـ م : « ووجدنا ». ١٠ و ١١ ـ آية ٩٥ و ٩٦ سورة النساء.

١٢ ـ فى م فقط. ١٣ ـ ح ج س ق مج مث : « ولم يروع »

(من باب التفعيل ) **أقول:** «راع» لازم متعد و من الثانى قول عنترة فى معلقته المشهورة : « فما راعنى الا حمولة أهلها ».

وقال الله عزّ وجلّ : يا أيّها الّذين آمنوا اذا قيل لكم تفسّحوا فى المجالس فافسحوا يفسح الله لكم واذا قيل انشزوا فانشزوا يرفع الله الّذين آمنوا منكم والّذين اُوتوا العلم درجاتٍ والله بما تعملون خبير[١] ولم تشكّك الأمّة فى فضل علىّ بن أبى طالب – عليه السّلام – فى العلم على جميع الصّحابة[٢] وقد قال الله عزّ وجلّ : هل يستوى الّذين يعلمون والّذين لايعلمون انّما يتذكّر اُولوا الألباب[٣] وقال الله عزّ وجلّ : أفمن يهدى الى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لايهدّى الّا أن يهدى فمالكم كيف تحكمون[٤] وقال : فاسألوا أهل الذّكر ان كنتم لاتعلمون[٥] فلمّا ميّزناهم بفعالهم[٦] أحللنا كلّ واحدٍ منهم محلّه[٧] لابالدّعاوى الكاذبة والرّوايات[٨] الّتى تخالف ما قال الله عزّ وجلّ : واتّبعنا[٩] من أبان الله فضله ووكلنا سائرهم الى أعمالهم و سنبيّن من ذلك ما يعرفه من كان له قلبٌ أو ألقى السّمع وهو شهيد .

## قالت الشّيعة[١٠] :

قلنا للمرجئة[١١] : لم قبلتم[١٢] الخلاف بعضكم[١٣] من بعضٍ [ فى الوضوء والصّلوة

---

١ – آية ١١ من سورة المجادلة.
٢ – ح ج س ق مج مث : «على جميعهم».
٣ – من آية ٩ سورة الزمر.
٤ – ذيل آية ٣٥ سورة يونس.
٥ – ذيل آية ٧ سورة الانبياء وكذلك ذيل آية ٤٣ سورة النحل.
٦ – م : « فلما ميزنا فعالهم » و غير م « فلما ميزهم فعالهم ».
٧ – ح ج م ق مج مث : « حل كل رجل منهم محله و نزل منزلته ».
٨ – مج مث س ق ح ج : « لابالدعوى الكاذبة والرواية ».
٩ – غير م : « فاتبعنا ».
١٠ و ١١ – فى م فقط.
١٢ – م : « قلتم » لكن ج ح س ق مج مث : « فقبل الناس ».
١٣ – غير م : « بعضهم ».

والفروج و الدّماء والأموال و رضى به بعضكم[١] من بعضٍ[٢] ] حين اجتمعتم[٣] على تفضيل الرّجلين على عليّ بن أبى طالب – عليه السّلام – وأخرجتمونا نحن بتفضيل عليٍّ (ع) على الرّجلين من الملّة فاذاً تفضيلنا عليّاً على الرّجلين أشدّ عندهم[٤] من الصّلوة على غير وضوءٍ ومن ترك الفرائض [ بل هو عندهم أشدّ[٥] ] من انكارالله عزّ – وجلّ ووصفه[٦] بغير ما وصف به نفسه و تجويره[٧] فى حكمه و تجهيل نبيّه – صلّى الله عليه وآله – [ ومن نكاح الأمّهات و الأخوات و البنات والعمّات و الخالات و الزنا واللّواط و شرب الخمر و أكل الرّبا[٨] ] [ وهو عندهم أشدّ من هدم الكعبة وأن يبنى مكانها بيت فانّه لم يخرج صاحب هذه الأفاعيل[٩] ] عندهم من الايمان بعد ان يشهد ان لااله الّاالله وأنّ محمّداً رسول الله، و زعموا[١٠] أنّ من فضّل عليّاً – عليه السّلام – على الرّجلين وان لم يعص الله طرفة عينٍ قطّ[١١] فيما أمره به أو[١٢] نهاه عنه [ أنّه[١٣] ] مشرك حلال الدّم .

١ – فى النسخ : « بعضهم ». ٢ – ما بين المعقفتين ليس فى م .

٣ – فى النسخ : « حين اجتمعوا » .

٤ – كذا صريحاً فى جميع النسخ ففى الكلام التفات من الخطاب الى الغيبة والا كان الكلام مقتضياً لضمير الخطاب فلعل هذا الامر صار موجباً لتغيير النساخ والكتاب عبارة النسخة الى الغائب فى بعض النسخ كما أشرنا اليه .

٥ – فى م فقط . ٦ – غير م : « وصفته » .

٧ – قال الجوهرى والفيروزابادى : « جوره تجويراً = نسبه الى الجور » .

٨ – فى كثير من النسخ (بدلها) : « و من نكاح الاباء و الامهات و البنين والبنات والاخوة و الاخوات » لكن ما اخترناه للمتن موافق لما يأتى فى أواخر الكتاب حرفاً بحرف الا فى « والعمات والخالات » فانها فى م فقط .

٩ – غير م (بدلها) : « وكذلك من هدم الكعبة و بنى مكانها بيتاً لم يخرج به » .

١٠ – غير م : « ويزعمون » . ١١ – « قط » فى م فقط .

١٢ – غير م : « و » . ١٣ – ليس فى م .

[فهذه صفتنا عندهم لما خالفناهم فى الرّجلين وصفة هؤلاء المخالفين بالمتقدّمين[١] خلاف[٢] صفتنا لما أجمعوا[٣] على أمرٍ واحدٍ من تقديم الرّجلين على علىّ بن أبى طالبٍ – عليه السّلام –[٤] ] فليس من شنعةٍ ولا قولٍ[٥] قبيح يدخل على قومٍ[٦] فى دينهم الّا وقد قبلوه واحتملوه[٧] و رضوا به، ونسبوا من لم يرض بما رضوا به [ من تقديم الرّجلين الى كلّ قبيحٍ و شنعةٍ[٨] ] .

## رَجَع الكلام إلىٰ مخاطبة الصنّف الأوّل

**قالت الشّيعة للمُرجئة**[٩] : مادعاكم الى أن قلتم : انّ الله تعالى لم يبعث نبيّه الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من الحلال و الحرام والفرائض والأحكام ، وانّ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – لم يعلم ذلك ، أو علمه فلم يبيّنه للنّاس حتّى توفّى؟ و ما الّذى اضطرّكم[١٠] الى هذا القول؟

١ – كذا صريحاً فلعله : « المقدمين » اى الذين يقدمون أبابكر و عمر على على – عليه السلام – فيكون صفة لما قبله وهو : المخالفين » .

٢ – فى الاصل : « و خلاف » . ٣ – فى الاصل : « اجتمعوا » .

٤ – غير م (بدلها): «فهذه صفتنا فيما خالفناهم فيه و صفتهم فيما رضوا به من أنفسهم» .

٥ – ليس فى م . ٦ – م : « على قولهم » .

٧ – فى م فقط . ٨ – غير م (بدلها) : « من القبيح والشنعة الى كل سوء » .

٩ – ح ج س ق مج مث (بدل مابين المعقفتين): « ثم رجعنا الى مخاطبة الصنف الاول فقلنا لهم » .

**فليعلم** أن العالم الربانى المولى محمد محسن الفيض القاسانى – قدس الله سره – نقل كلام المصنف(ره) فى الاصل الاول من كتابه الموسوم بالاصول الاصيلة من هذا الموضع أعنى « ثم رجعنا الى مخاطبة الصنف الاول » الى قوله: « و فيما اقتصصنا ما يكتفى به من يعقل » ( انظر ص ٦ - ١٤ من النسخة المطبوعة بتحقيقنا) .

١٠ – م : « يضطركم » .

**قالوا :** لم نجد الفقهاء يروون جميع مايحتاج اليه النّاس فى[١] أمر الدّين والحلال والحرام عن النّبىّ - (ص) - وأنّ جميع ما أتانا عنه أربعة آلاف حديثٍ فقط فى التّفسير والحلال والحرام والفرائض[٢] من الصّلوة وغيرها فلابدّ للنّاس[٣] من النّظر فيما لم تأتنا به الرّواية عنه و استعمال الرّأى فيه [ وقالوا : حجّتنا فى ذلك قائمةٌ من قول النّبىّ - (ص) -[٤] ] لمعاذ بن جبلٍ لمّا[٥] وجّهه الى اليمن قاضياً : بم[٦] تقضى يا معاذ؟ - قال : أقضى بكتاب الله[٧] قال : فما لم يكن فى الكتاب؟ - قال : فبسنّة رسول الله[٨]، قال : فما لم يكن فى السّنّة؟ قال : أجتهد رأيى[٩] لاآلو ؛ قال : فضرب رسول الله على صدره[١٠] وقال: الحمد لله الّذى وفّق رسول رسول الله[١١] [لما يجب[١٢]] فعلمنا أنّه [ يأتى فى الحكم مالا يوجد فى كتاب الله ولا فى سنّة رسول الله[١٣] ] وأنّه لابدّ من استعمال الرّأى ثمّ أكّد ذلك بقوله - صلّى الله عليه وآله - : انّما مثل أصحابى فيكم مثل النّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم [ ثمّ الحجّة البالغة الواضحة عن رسول الله (ص) قوله[١٤] ] اختلاف أمّتى[١٥] رحمةٌ فعلمنا أنّه لم يكلنا الى رأيهم الّا فيما لم يأتنا [ من عندالله ولم -

---

١ — غير م : « من ». ٢ — غير م : « والفرض ».

٣ — فى م فقط.

٤ — ح ج س ق مج مث : « و تجويز ذلك لناقول رسول الله». ( و فى ح :«بقول»).

٥ — مج مث ح ج س ق : «حين». ٦ — م : «بما».

٧ — ح ج س ق مج مث : «بالكتاب». ٨ — ح ج س ق : « فبالسنة ».

٩ — غير مج مث م س ق «برأيى ». ١٠ — فى م فقط.

١١ — ح ج س ق مج مث : « رسول رسوله ».

١٢ — فى م فقط وهنا أيضاً «يحب». ١٣ — مج مث ح ج س ق : « قد أوجب أن من الحكم ما لم يأت به فى كتاب ولا فى سنة ».

١٤ — ( بدلها ) فى غير م : « و قوله ».

١٥ — ج ح ق س مج مث : « اختلاف أصحابى لكم ».

يبيّنه لنا رسول الله هذا[١] ] [ وقد تقدّمنا فى ذلك الصّحابة الأوّلون حين قالوا بآرائهم فى[٢] ] الأحكام والمواريث والحلال و الحرام فعلمنا أنّهم لم يفتوا الّا بما[٣] هو لهم جائزٌ وأنّهم لم يخالفوا الحقّ ولا خَرَجوا منه ، ولم يكونوا ليجمعوا[٤] على باطلٍ فلا لنا أن نضلّلهم فيما فعلوا بل علينا الاقتداء[٥] بهم.

**قالت الشّيعة :** فقد اجتمعوا على يزيد بن معاوية ؛ أخبرونا هل اجتمعوا على هدىً أو على ضلال ؟ ـ قالوا : هذا مالا نجيبكم فيه ولكن نعلم أنّ يدالله على الجماعة والكثرة[٦] ] ولم يكن الله ليجمع اُمّة محمّد (ص) على ضلالٍ.

**قيل لهم**[٧] : انّ أكذب الرّوايات و أبطلها ما نسب الله عزّوجلّ فيه الى الجور ونسب نبيّه ـ (ص) ـ فيه الى الجهل ، و فى قولكم : انّ الله عزّوجلّ لم يبعث نبيّه (ص) الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه تجويرٌ له فى حكمه وتكذيبٌ له فى قوله :اليوم أكملت لكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام ديناً[٨] فليس تخلوا لاحكام أن تكون من الدّين أو ليست من الدّين ؛ فان كانت من الدّين فقد أكملها الله و بيّنها لنبيّه ، وان كانت الأحكام ليست عندكم من الدّين فلاحاجة بالنّاس اليها ، ولايجب[٩] [ عليكم فى قولكم أن يحكم عليها بما ليس من الدّين[١٠] ] وهذه شنعة[١١] لودخلت على

---

١ — مج مث ح ج س ق ( بدلها ) : « به ولم يبينه لنا ».

٢ — م ( بدلها ) : « فى ذكر الصحابة الاولين فيما قالوا فيه برأيهم من ».

٣ — ج ح س ق مج مث : « لم يفعلوا الا ما ».

٤ — فى النسخ : « ليجتمعوا ». ٥ — مج مث ح ج س ق : « فاقتدينا ».

٦ — ح ج س ق مج مث : « و من ذلك أنا الجماعة و الكثرة ويدالله على الجماعة» ( لكن ح بدل : « ومن ذلك ان الجماعة » : « ومن قولهم »).

٧ — ليس فى م. ٨ — من آية ٣ سورة المائدة.

٩ — ج ق : « ولا يحث ». ١٠ — غير م (بدلها) : « فى قولكم عليهم بما ليس من الدين ( مج : فى الدين ) ». ١١ — ح مث س : « شنيعة ».

اليهود و النّصارى فى دينهم لتركوا ديناً[١] يدخل عليهم فيه مثل هذه الشّنعة[٢] وهذه الشّنعة تتّصل بمثلها من تجهيلكم النّبىّ – صلّى الله عليه وآله – [و ادّعائكم استنباط ما لم يكن يعرفه[٣]] من فروع الدّين ويحقّ[٤] الشّيعة الهرب [ممّا أنتم مقيمون عليه[٥]] ممّا أقررتم به من هاتين الشّنعتين[٦] اللّتين فيهما الكفر بالله[٧] عزّوجل و برسوله – صلّى الله عليه وآله .

[٨] ووقوفكم عند يزيد و بيعته و اجتماع النّاس عليه و هو يزيد الفجور و يزيد الغُرور[٩] وقد علمتم انّ الحسين – عليه السّلام – كان أعلم بالله وبرسوله و أتقى و أحقّ بهذا الأمر فتركتموه لا بل قتلتموه واجتمعتم على الضّالّ[١٠] الخبيث المخبث فاذا ألزمناكم الحجّة قلتم : هذا مالا نجيبكم اليه فهل أنتم الّا على شفا جرف من النّار لفعالكم ولو أراد الله عزّوجلّ بكم الخير وهداكم لنصحتم أنفسكم فوالله ما الحقّ الّا واضح بيّن منير، وما الباطل الّا مظلم كدر وقد عرفتم موضعه ومستقرّه الّا أنّ الميثاق قد تقدّم فى الأظلّة بالسّعادة و الشّقاوة وقد بيّن الله جلّ ذكره لنا ذلك بقوله: واذ أخذ ربّك من بنى – آدم من ظهورهم ذرّيّتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة انّا كنّا عن هذا غافلين[١١] أو تقولوا انّما أشرك آباؤنا من قبل وكنّا ذرّيّة من بعدهم[١٢] فالأمر قد سبق من الله فيكم أنّكم لاترجعون لقوله : وان تدعهم الى الهدى

١ – مج مث ج ح س ق « لتركوا ما ». ٢ – ح : « الشنيعة ».
٣ – ما بين المعقفتين ليس فى م. ٤ – ج ح س ق مج مث : « و حق ».
٥ – فى م فقط. ٦ – ح : « من هاتين الشنيعتين ».
٧ – فى م : « بالله العظيم ».
٨ – **فليعلم أن ما بين المعقفتين** أعنى من قوله « ووقوفكم عند يزيد» الى قوله: « فلعل بقية الاحكام فى القرآن الذى ذهب » **لا يوجد منه أثر فى نسخ ج ح س ق مج مث** بل هو فى نسخة م فقط .
٩ – كذا والظاهر أنه « يزيد الخمور » ١٠ – فى الاصل : « الضلال ».
١١ و ١٢ – آية ١٧٢ و ١٧٣ سورة الاعراف و ذيل الثانية « أفتهلكنا بما فعل المبطلون».

فلن يهتدوا اذاً أبداً[١] [٢] فقالت المرجئة: فلعلّ بقيّة الاحكام فى القرآن الّذى ذهب؟- قلنا لهم: فلم لم تكلّفوهم أن يأتوكم بالقرآن الّذى ذهب؟- قالوا: [وهل] يجوز ذلك؟! قلنا لهم: وهذا الّذى قلتموه من الرّأى أشدّ من ذلك لأنّه لايجوز لهم أن يأتوكم بالقرآن

١ — من آية ٥٧ سورة الكهف ؛ وهنا تم ما كان فى م فقط.

٢ — من هنا تغاير كثير فى العبارة بين نسخة م وسائر النسخ بحيث يفضى ذكر الاختلاف الى طول بل لايفهم من كثرتها مطلب فالاولى أن نذكر عبارة نسخة م بتمامها فى المتن وعبارة سائر النسخ فى ذيل الصفحة حتى ينتهى التغاير **فما فى الذيل عبارة ح ج س ق مج مث :**

[ ولقد أقررتم انّكم لم تجدوا ما هو أظهر[١] من الفتيا فى الحلال والحرام وهو ما زعمتم أنّه ذهب من القرآن ثمّ لم يوحشكم ذلك[٢] فلم لاكلّفتموهم أن يأتوكم بالقرآن الّذى ذهب أو بمثله من تلقاء أنفسهم[٣] كما[٤] أتوكم بالحلال والحرام من تلقاء أنفسهم فما هذا والفقه الّا فى مجرىً واحدٍ وانّما هو أمر ونهى ولو[٥] لم تدّعوا أنّه لم يأت بقرآن الّا [ما] فى أيديكم ولكنّكم لم تجدوا بُدّاً لظهور الأمر بأن تقرّوا بما عجز عنه أوّلوكم من جمع القرآن وضيّعوه وكذلك السّنّة الّتى جهلتموها قد أتى بها الرّسول — صلّى الله عليه وآله — فى كلّ حلالٍ وحرامٍ ولكن كثر أتباعكم فطلبتم فوق أقداركم فكيف جاز أن تضيّعوا القرآن ولا يجوز أن تضيّعوا السّنّة؟! ولمّا عجزتم عن جميع السّنّة كما عجزتم عن جميع القرآن أحلتم[٦] بالأحاديث الكاذبة على النّبىّ — صلّى الله عليه وآله — وعلى تجهيله وعجزه عمّا يحتاج النّاس اليه ، وأحلتم على السّنّة بنقصها وأنّها لم تكمل ].

١ — ح : « أقرب ». ٢ — ليس فى ح.

٣ — ج س ق مج مث : « أنفسكم ». ٤ — مج : « فما ».

٥ — مث ح : « ولم ». ٦ — فى النسخ : « اذ أحلتم ».

لأنّ القران هو من عندالله والرّأى فى الحلال والحرام صعب[١] لأنّ الحلال والحرام هو من عندالله عزّوجلّ لامن قول [ من ] يخطى و يصيب ، فهم لم يكلّفوهم أن يأتوهم بالقرآن الّذى ذهب أو بمثله من تلقاء أنفسهم كما أتوهم بالحلال والحرام من تلقاء أنفسهم فما هو الّا فى مجرىً واحد انّما هو أمرٌ و نهىٌ ولكنّكم لم تجدوا بُدًّا من أن تقرّوا بالقرآن الّذى عجزتم عن تأويله أنتم وآباؤكم الأقدمون ، وهذا القرآن بكماله و تمامه وحرامه وحلاله[٢] بلا اختلافٍ ولا تنازعٍ عند الأئمّة – عليهم السّلام والصّلوات من الله والرّحمة والبركات – فحُرمتم معرفته بجحودكم الامام و تضييعكم الحقّ و قد عرفتم موضعه فلم يهدكم الله كما قال عزّوجلّ :وجعلنا على قلوبهم أكنّةً أن يفقهوه وفى آذانهم وقراً وان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذاً أبداً[٣] وكذلك السّنّة الّتى جهلتموها وقد أبانها رسول الله – صلّى الله عليه وآله – فى كلّ حلالٍ وحرامٍ ولكن كثر [ اتباعكم[٤] ] فطلبتم فوق أقداركم فكيف جاز لكم أن تضيّعوا أكثر القرآن ولايجوز أن تضيّعوا أكثر [ السّنّة[٥]؟! ] ولمّا عجزتم عن [جميع[٦] ] السّنّة كما عجزتم عن جميع القرآن ولم تكن فى القرآن حيلةٌ احتلتم بالأحاديث الكاذبة عن[٧] النّبىّ – صلّى الله عليه وآله – على تجهيله وعجزه عمّا يحتاج النّاس اليه واحتلتم على السّنّة بنقصها[٨] و أنّها لم تكمل[٩] ].

ثمّ انظروا فيما جهل أصحابكم من السّنّة وعجزوا [ عنه هل خفى عن صاحبنا

١ – كذا فى الاصل صريحاً و لعله : « أصعب » .

٢ – كذا و لعله كان : « و حلاله و حرامه » .

٣ – من آية ٥٨ سورة الكهف. ٤ – ليس فى م.

٥ – ليس فى م. ٦ – ليس فى م .

٧ – كذا و الظاهر : « على » كما فى سائر النسخ .

٨ – فى جميع النسخ « بنقضها » ( بالضاد المعجمة ) وهى مصحفة بالقطع و اليقين بقرينة مابعده. ٩ – هنا تم ماكنا بصدد نقل ما فى النسخ بكلتا العبارتين فنشرع الان فى تلفيق النسخ فيما يذكر فى المتن .

منه شيىء ؛ هذا باجماع الأمّة[١] [ اذما من شيىءٍ منها الّا و[٢] ] قد وجدوه عند صاحبنا وأنّه كان [ يردّهم الى الحقّ اذا أخطأوا[٣] ] [ وقدكانوا يسألونه فيجدون عنده جواب ما يضطرّون اليه[٤] ] ثم يتلاحون[٥] فى بعضه[٦] [ فيمضون ماكان من رأيهم[٧] ] كراهة أن ينسب العلم كلّه الى صاحبنا[٨] [ فيميل كلّ انسان اليه[٩] ] ولو سألوه [ عن الحلال و الحرام و المواريث و الأحكام[١٠] ] لوجدوا عنده البيان [ بما قد استغنت به الشّيعة عن الرّاى[١١] ] .

وفيما ادّعيتم [ أيّها المرجئة[١٢] ] من قول النّبىّ — صلّى الله عليه وآله — لمعاذٍ [تكذيبٌ بما[١٣] أنزل الله وطعن على رسوله[١٤] ] فأمّا ماكذّبتم به من كتاب الله فما قدّمناه[١٥] فى صدر كتابنا هذا[١٦] من قوله تعالى : و أن احكم بينهم بما أنزل الله ولا تتّبع أهواءهم واحذرهم أن يفتنوك عن بعض ما أنزل الله اليك[١٧] فان تولّوا فاعلم أنّما يريدالله أن

---

١ — غير م (بدلها) : « عن شيىء ». ٢ — ليس فى م.

٣ — ج ح س ق مج مث ( بدلها ) : « يردهم عن الامر ».

٤ — غير م ( بدلها ) : « فلايجدون الحق غيره ».

٥ — م : « يتداخنون ». ٦ — م : « نقضه ».

٧ — ما بين المعقفتين ليس فى م. ٨ — غير م : ( مكان « الى صاحبنا » ) : « اليه » .

٩ — فى م فقط.

١٠ — فى م فقط. ١١ — ليس فى م .

١٢ — فى م فقط. ١٣ — ح : « لما ».

١٤ — ليس فى م.

١٥ — ح ج س ق مج مث و سفينة النجاة للفيض ( ص ١٠٧ ؛ س ١ ) : « قدبيناه » لكن فى الاصول الاصيلة له (ص ٤٧ ؛ س ١٤) كما فى المتن وهو الصحيح الصريح.

١٦ — « هذا » فى م فقط .

١٧ — اكتفى فى نسخ س ق ج ح مج مث من نقل الايتين المشار اليهما فى الذيل الى هنا أعنى قوله : « اليك ».

يصيبهم ببعض ذنوبهم وانّ كثيراً من النّاس لفاسقون[١] أفحكم الجاهليّة يبغون و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون[٢] وقوله تعالى : انّا أنزلنا اليك الكتاب بالحقّ لتحكم بين النّاس بما أراك الله ولا تكن للخائنين خصيماً * و استغفر الله انّ الله كان غفوراً رحيما * ولا تجادل عن الّذين يختانون أنفسهم انّ الله لايحبّ من كان خوّاناً أثيماً[٣] * وقوله تعالى : وما اختلفتم فيه من شيىء فحكمه الى الله ذلكم الله ربّى عليه توكّلت واليه أُنيب[٤] وقوله تعالى : ولا يشرك فى حكمه أحداً[٥] * واتل ما اوحى اليك من كتاب ربّك لامبدّل لكلماته ولن تجد من دونه ملتحداً[٦] وقوله تعالى : ألاله الخلق و الأمر تبارك الله ربّ العالمين[٧] وقوله تعالى : ألاله الحكم وهو أسرع الحاسبين[٨] وقوله تعالى : له الحكم واليه ترجعون[٩] فاصبر لحكم ربّك ولاتطع منهم آثماً أوكفوراً[١٠] وما أشبهه[١١] ممّا يدلّ فى الحكم[١٢] على انّ الحكم لله وحده و زعمتم ان[١٣] ليس فى الكتاب ولافيما أنزل الله[١٤] على نبيّه (ص) ما يحكم به بين النّاس فيما اختلفوا فيه .

[ **وأخرى** فلئن كان[١٥] ] معاذ بن جبل يهتدى[١٦] الى ما لم يوح الله عزّوجلّ الى نبيّه (ص) [ ويحكم به بين النّاس[١٧] ] و أنّه يهتدى بغير ما [ هُدى به رسول الله[١٨] ]

---

١ و ٢ — آية ٤٩ و ٥٠ سورة المائدة . ٣ — ثلاث آيات متواليات من سورة النساء ( آية ١٠٥ و ١٠٦ و ١٠٧ ).
٤ — آية ١٠ سورة الشورى .
٥ و ٦ — ذيل آية ٢٦ مع آية ٢٧ سورة الكهف؛ والاية الثانية فى م فقط .
٧ — ذيل آية ٥٤ سورة الاعراف ( وليست فى غير م ).
٨ — ذيل آية ٦٢ سورة الانعام . ٩ — ذيل آية ٨٨ سورة القصص .
١٠ — آية ٢٤ سورة الدهر ؛ **فليعلم أن** فى غير نسخة م ( أعنى نسخ ج ح س ق مج مث ) اكتفى من الايات المذكورة فى المتن بنقل بعضها .
١١ — م : « وما أشبه » . ١٢ — غير م : « فى الكتاب يدل » .
١٣ — غير م : « فزعمتم أنه » . ١٤ — ح : « أنزله » .
١٥ — ح ج س ق مج مث : ( بدلها ) : « و أن » .
١٦ — م : « يهدى » . ١٧ — فى م فقط .
١٨ — غير م : « اهتدى به النبى » .

ـ صلّى الله عليه وآله ـ [ انّ له ] لشأناً عجيباً لأنّكم أوجبتم[١] لمعاذ أنّ رأيه فى الهدى كالّذى أوحى الله عزّوجلّ الى نبيّه ـ صلّى الله عليه وآله ـ فزعمتم أنّ مرتبته فوق مرتبة النّبوّة اذ[٢] كانت النّبوّة[٣] بوحيٍ تنتظر و معاذ لايحتاج الى وحيٍ بل يرى برأيه[٤] من قِبل نفسه وهذا عظيم عندالله جلّ ذكره فمثلكم[٥] فى ذلك كما قال الله عزّوجلّ: ومن أظلم ممّن افترى على الله كذباً اوقال اوحى الىّ ولم يوح اليه شيىء ومن قال سأنزل مثل ما أنزل الله[٦] فصار معاذ عندكم يهتدى[٧] برأيه ولا يحتاج فى الهدى الى وحيٍ و رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ يحتاج الى وحيٍ [ و ما ينطق عن الهوى * ان هو الّا وحيٍ يوحى * علّمه شديد القوى[٨] ] ولو جهد المبطلون والملحدون[٩] على ابطال نبوّة نبيّنا[١٠] ـ صلّى الله عليه وآله ـ ما جاوزوا[١١] ما وصفتموه به من تجهيله[١٢] (ص) [ وما نسبوه الّا الى أقلّ ممّا وصفتموه [ به ] والله يسائلكم[١٣] عمّا تقلّدتموه من هذه المقالة الشنيعة الّتى استعتملتموها بعد نبيّكم ـ صلّى الله عليه وآله[١٤] ].

---

١ ـ غير م : « وأوجبتم » فقط. ٢ ـ م : « اذا »

٣ ـ « النبوة » ليست فى م. ٤ ـ غير م : « بل يأتى به برأيه ».

٥ ـ م : « و مثلكم ». ٦ ـ صدر آية ٩٣ سورة الانعام.

٧ ـ م : « يقتدى ». ٨ ـ ثلاث آيات من أوائل سورة النجم (آية ٣ ـ ٥) **فليعلم** أن هذه الايات فى م فقط.

٩ ـ غير م : « ولوجهد المبطلون». ١٠ ـ غير م « على ابطال نبوته ».

١١ ـ غير م : « ما تجاوزوا ». ١٢ ـ غير م : « من الجهل ».

١٣ ـ كذا فان لم يكن محرفاً من« يسألكم فهو من ساءله بمعنى سأله؛ قال البستانى فى محيط المحيط : « ساءله و سايله و عنه و به مساءلة و مسايلة بمعنى سأل و منه قول أبى فراس العدوى :

تسائلنى من انت وهى عليمة بحالى وهل حالى على مثلها نكر »

فمن أراد التحقيق فليراجع كتب اللغة.

١٤ ـ ما بين المعقفتين فى م فقط ؛ **فليعلم** أن تصحيح هذه القسمة من الكتاب

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

هذا وقد[١] أخبرنا الله عزّوجلّ انّ الأصل فى الأختلاف فى الأمم انّما[٢] كان بعد أنبيائهم[٣] ـ عليهم السّلام ـ [ كذلك قال الله عزّوجلّ[٤] ] : كان النّاس امّة واحدة فبعث الله النّبيّين مبشّرين و منذرين وأنزل معهم الكتاب بالحقّ ليحكم بين النّاس فيما اختلفوا و ما اختلف فيه الّا الّذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البيّنات بغياً بينهم فهدى الله الّذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحقّ باذنه والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم[٥] [ فذمّ الله أهل البغى وحمدتم أنتم اختلافهم[٦] ] وقلتم: اختلافهم رحمة واقتديتم بالخلاف وأهل الخلاف[٧] وصرفت[٨] قلوبكم عمّن هداه الله لما اختلف[٩] فيه من الحقّ باذنه و يحقّق ذلك[١٠] عليكم قول الله عزّوجلّ ولا يزالون مختلفين[١١] الّا من رحم ربّك ولذلك خلقهم وتمّت كلمة ربك لأملأنّ جهنّم من الجنّة والنّاس أجمعين[١٢] واتّبعتم أهل الخلاف[١٣] واتّبعنا من استثنى الله بالرّحمة [ لهم[١٤] ] فلمّا ضاق بكم[١٥] باطلكم أن تقوم[١٦] لكم الحجّة[١٧] أحلتم على الله عزّوجلّ الكذب و جوّرتموه[١٨] فى الحكم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قدتم يوم السبت الحادى والعشرين من شهر رمضان المبارك أعنى يوم شهادة مولانا و مولى المتقين أمير المؤمنين على بن أبى طالب ـ عليه السلام ـ من سنة ١٣٩٠ فالحمد لله على ما وفقنا لذلك فى مثل هذا اليوم و تم تصحيحه الطبعى ليلة العاشوراء ١٠ محرم الحرام من سنة ١٣٩١ .

١ ـ غير م ( بدلها ) : « و قد ثم » .
٢ ـ فى م فقط .
٣ ـ م : « أنبيائه » .
٤ ـ غير م ( بدلها ) : « فقال » .
٥ ـ آية ٢١٣ سورة البقرة .
٦ ـ غير م « فحمدتم اختلافهم » .
٧ ـ ليس فى م .
٨ ـ غير م : « صدفت » .
٩ ـ غير م « لما اختلفوا » .
١٠ ـ غير م : « و يحقق لنا » .
١١ ـ ذيل آية ١١٨ سورة هود .
١٢ ـ آية ١١٩ سورة هود .
١٣ ـ غير م : « اهل الاختلاف » .
١٤ ـ فى م فقط .
١٥ ـ ح ج س ق مج مث « عليكم » .
١٦ ـ م : « يقول » .
١٧ ـ م : « بالحجة » .
١٨ ـ ح ج س ق مج مث : « بالتجويز » ( بالزاى المعجمة ) .

فى [1] تكليفه [على ما] زعمتم [2] ايّاكم [3] ما لم يبيّنه لكم و على نبيّنا (ض) بالتّجهيل [4] فى قولكم لم يبيّن لنا الطّاعة من المعصية [و على أهل الحقّ و المصدّقين لله ولرسوله بالعداوة و البغضاء وعلى الحق من [5] أحكام الكتاب بالعيب [6] و الالحاد [7] (و أنّ الحقّ لعزيزٌ لايعلم به أثر الباطل [8]) و فى كلّ بابٍ من كتابنا هذا [9]] شنعة عليكم لا مخرج لكم منها [فتفهّموها [10]].

## [قالت المرجئة : من أين علينا الشّنعة ؟ [11]]

**قلنالمّا** [12] نحلتم رسول‌الله(ص) الرّضا [بقول معاذبن جبلٍ [13]] بغيرما أنزل‌الله و

١ - غير م : «من».
٢ - ليس فى م.
٣ - غير م : «أتاكم».
٤ - م : «بالجهل».
٥ - فى النسخ : « و » و التصحيح من الاصول الاصيلة للفيض (ص٨ س ١٧) و من سفينة النجاة (ص١١١ ؛ س ١) أيضاً له.
٦ - فى الاصول الاصيلة و السفينة : «بالعبث».
٧ - **فليعلم** أن مانقله المحقق الفيض (ره) فى كتابة سفينة النجاة من كتاب الايضاح تم هنا و أشار الى باقى‌الكلام بقوله : «الى آخر ماقاله من هذا القبيل مع مافيه من‌التطويل سيما فيما طعن به على خبر معاذ و اقتصرنا على ذلك فان القطرة تدل على الغدير و الجفنة تهدى الى البيدر الكبير و لغيره رضى‌الله عنه أيضاً كلمات فى ذلك (الى آخر ما قال انظر ص ١١١ من النسخة المطبوعة بطهران سنة ١٣٧٩)».
٨ - مابين الهلالين لم يذكر فى الاصول الاصيلة.
٩ - م (بدل مابين المعقفتين) : «وعاديتم أهل‌الحق و الصادقين لله و لرسوله (ص) بالعداوة و البغضاء وطعنتم عليهم و عبتموهم و فى هذا».
١٠ - ليس فى م و فى ح : «فتضمروها».
١١ - مابين الحاصرتين فى م فقط.
١٢ - غير م : «من ذلكم انكم».
١٣ - غير م : «أن يحكم معاذ».

زعمتم أنّ معاذاً [ اذا [١] ] حكم باليمن حكماً برأيه كان حقّاً فيجب على النّبىّ برأيكم أن يتّبع حكم معاذٍ [ لأنّه لا يجوز للنّبىّ أن يحكم بخلاف الحقّ [٢] ] فصيّرتم معاذاً امام رسول الله [٣] لايسعه [فى قولكم [٤]] الّا الاقتداء به والله عزّوجلّ يقول : ومن أحسن من الله حكماً لقومٍ يوقنون [٥] فصيّرتم لمعاذٍ حكماً لايحتاج معه الى حكم الله و الى ما أنزل الله فكنتم فى ذلك كما قال الله عزّ و جلّ : ذلكم بأنّه اذا دُعى الله وحده كفرتم و ان يُشْرَكْ به تؤمنوا فالحكم لله العلىّ الكبير [٦] فأبيتم على الله أن تجعلوا الحكم له و جعلتموه لمعاذٍ و لجميع الصّحابة والتّابعين [وان حرّم بعضهم ما أحلّه بعض ثمّ لمن بعد التّابعين [٧]] الى يوم القيامة رضىّ منكم أن يكون الحكم لغير الله والله تعالى يقول : [٨] ومن لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الكافرون [٩] و من لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الظّالمون [١٠] و من لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الفاسقون [١١] فلئن [١٢] رضيتم بكتاب الله أو سخطتموه لقد لزمكم الكفر و الظّلم و الفسق .

ولقد زعمتم انّ معاذاً و جميع الصّحابة [١٣] و التّابعين حكموا بغير ما أنزل الله فبلغتم غاية الوقيعة [فيهم والتّنقّص [١٤] لهم [١٥]] ثمّ جاوزتموهم [١٦] الى أن نحلتم النّبىّ –

١ - ليس فى م . ٢ - ليس فى م .

٣ - غيرم : «اماماً للنبى» . ٤ - ليس فى م .

٥ - ذيل آية ٥٠ سورة المائدة ؛ و صدرها «أفحكم الجاهلية يبغون» .

٦ - آية ١٢ سورة المؤمن . ٧ - ما بين الحاصرتين ليس فى م .

٨ - ح ج س ق مج مث (بدلها) : «وكفى بقول الله» .

٩ و ١٠ و ١١ - ذيول آيات ٤٤ و ٤٥ و ٤٧ من سورة المائدة ؛ **فليعلم** أن الاتيين الاخيرتين ليستا فى م .

١٢ - س ق ج مج مث : «فلا» . ١٣ - غير م : «و الصحابة» .

١٤ - م : «والنقص» .

١٥ - غير م : «فيه و التنقص له» و صرح فى نسختى ق س بأن ضمير «فيه» و « له »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

صلّى‌الله عليه و آله – أنّه أمر به و رضيه و لا يبلغ المُلحدون عُشرما [١] أنتم عليه من نقصية النّبىّ مع وقيعتكم فى الصّحابة و انّ [٢] ممّا يبطل ما نحلتموه النّبى (ص) [ و الصّحابة [٣] ] من الرّضا بالحكم بغير ما أنزل‌الله قول‌الله عزّ و جلّ : قل انّما حرّم ربّى الفواحش ماظهر منها وما بطن و الاثم و البغى بغير الحقّ و أن تشركوا بالله مالم ينزّل به سلطاناً و أن تقولوا على‌الله مالاتعلمون [٤] و قال عزّ وجلّ : ولاتقولوا لماتصف ألسنتكم الكذب هذا حلالٌ و هذا حرامٌ لتفتروا على‌الله الكذب انّ الّذين يفترون على‌الله الكذب لايفلحون [٥] متاعٌ قليلٌ و لهم عذابٌ أليم [٦] فزعمتم [٧] أنّ النّبىّ (ص) جوّز لمعاذ بن جبلٍ الحكم برأيه [ فيما حظره‌الله على خلقه و لم يجعل الحكم فيه الّا [ الى ] ما أراه‌الله نبيّه و أنزله عليه و قبل ذلك [٨] ] فيما [٩] حظره‌الله على نبيّه داود – عليه‌السّلام – فقال : و داود و سليمان اذ يحكمان فى الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنّا لحكمهم شاهدين [١٠] ففهّمناها سليمان وكلّاً آتينا حكماً و علماً [١١] و قال : يا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

يرجع الى «معاذ» **و ليعلم** أن كاتب نسخة «مث» كتب فى هامش قول المصنف : «فبلغتم غاية الوقيعة فيه و التنقص له » مانصه : « من هنا سقطت ورقتان فى النسخة المقابل بها » فيعلم أن النسخة من الكتاب كانت قليلة جداً.

١٦ - غير م : «تجاوزتموهم» (بضمير الجمع صريحاً).

١ - مج مث : «الاما» ج‌ق : «الاالى ما» أمانسخة ح فقد سقطت الكلمتان فيها فصارت عبارتها مشوشة هكذا : «وما يبلغ الى ما أنتم عليه».

٢ - فى م فقط. ٣ - فى م فقط.

٤ - آية ٣٢ سورة الاعراف .

٥ و ٦ - آية ١١٦ و ١١٧ سورة النحل.

٧ - م : «وزعمتم». ٨ - مابين الحاصرتين ليس فى م.

٩ - ح ج س ق مج مث «وقبل ذلك ما».

١٠ و ١١ - آية ٧٨ و صدر آية ٧٩ سورة الانبياء .

داود انّا جعلناك خليفةً فى الأرض فاحكم بين النّاس بالحقّ ولاتتّبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله انّ الّذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذابٌ شديد بمانسوا يوم الحساب [١] [ فحظر عليه القول الّا بالحقّ [٢] ] وقال عزّ و جلّ : فخلف من بعدهم خلفٌ و رثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الأدنى و يقولون سيغفر لنا و ان يأتهم عرضٌ مثله يأخذوه ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لايقولوا على الله الّا الحقّ و درسوا ما فيه والدّار الآخرة خيرٌ للّذين يتّقون أفلا تعقلون [٣] و الّذين يمسّكون بالكتاب و أقاموا الصّلوة انّا لانضيع أجر المصلحين [٤] [و نظير ذلك كثيرٌ فى القرآن [٥] ] فانظروا كيف أخذ الله عليهم ميثاق الكتاب ألّا يقولوا على الله الّا الحقّ [وكيف زعمتم أنّ النّبىّ جوّز لمعاذٍ القول على الله برأيه و لجميع الصّحابة ؟ ! ثمّ انظروا من الّذين يمسّكون بالكتاب ؟ الّذين يقولون انّ الحكم فيه و به ؟ أو الّذين يزعمون أنّ الحكم لافيه ولا به ؟ !

وقد قال الله تعالى لنبيّه [٦] : قل انّما أتّبع ما يوحى الىّ من ربّى [٧] وقال تعالى : قل ان ضللت فانّما أضلّ على نفسى و ان اهتديت فبما يوحى الىّ ربّى انّه سميعٌ قريبٌ [٨] فزعمتم أنّ الصّحابة و من بعدهم استغنوا برأيهم فكان هداهم بغير ما هدى الله عزّوجلّ به نبيّه ـ صلّى الله عليه وآله ـ و أنّ المؤمنين اهتدوا [٩] لما لم يهتد له النّبى (ص) [ و جعل لهم من رأيهم ما لم يجعل له من الحكم برأيه [١٠] ] والله يقول : و أن احكم بينهم

---

١ ـ آية ٢٦ سورة ص. ٢ ـ ليس فى م.

٣ و ٤ ـ آية ١٦٩ و ١٧٠ سورة الاعراف.

٥ ـ فى م فقط.

٦ ـ م (بدل مابين المعقفتين) : «وكيف زعمتم أن النبى ـ صلى الله عليه و آله ـ جوز لمعاذ القول على الله و لجميع الصحابة ثم انظروا من الذين تمسكوا بالكتاب و ذكروا أن الحكم فيه كيف أثنى الله عليهم فكافأهم بالحسنى لقوله : والذين يمسكون بالكتاب و أقاموا الصلوة انا لانضيع أجر المحسنين و قوله عزوجل رداً عليهم».

٧ ـ من آية ٢٠٣ سورة الاعراف. ٨ ـ آية ٥٠ سورة سبأ.

٩ ـ غير م : «قد هدوا». ١٠ ـ مابين المعقفتين فى م فقط.

بما أنزل‌الله [١] ، و قوله : انّا أنزلنا اليكُ‌الكتاب بالحقّ لتحكم بين النّاس بما أراكُ‌الله [٢] لا بما تراه أنت من نفسكُ ، و قال تعالى : فهدى‌الله الّذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحقّ باذنه والله يهدى من يشاء الى صراطٍ مستقيم [٣] فزعمتم أنّ النّبىّ (ص) لم يهتد لما اختلف فيه من الحقّ باذنه و قد هدى‌الله له المؤمنين فقد [٤] صيّرتموهم [٥] فى حدّ الرّبوبيّة و ذلكُ أنّ‌الله جلّ ذكره انّما تعبّد خلقه بأن أمرهم و نهاهم و أحلّ لهم و حرّم عليهم و أجرى عليهم الأحكام بذلكُ فوعد الثّواب من أطاعه و أوعد العقاب من عصاه ، وكذلكُ جعلتم لهم الأحكام على النّاس [ الّا بما أنزل‌الله [٦] ] فمن عصاهم [ عاقبتموه و أوجبتم عليه معصية‌الله و عقوبة الدّنيا و الأخرة [٧] ] . [ و أراكم قد اختلفتم الّا من عصاكم فى أحكامكم الّتى ابتدعتموها بأهوائكم و آرائكم فكفّرتموهم [٨] ] ومن [ أطاعكم [٩] ] نسبتموه الى السّنّة و الجماعة و صار عندكم من أهل الثّواب فى الدّنيا و الأخرة فهل تعبّدالله الّا بما تعبّدتموهم ؟ و هل زادالله فيما تعبّدهم به و أمرهم و نهاهم على ماصنعتم بهم ؟ !

و لقد نسبتم الصّحابة و التّابعين [١٠] الى أنّهم يعرفون‌الطّاعة و المعصية و الحكم فيهما بآرائهم [١١] و دفعتم النّبىّ (ص) عن‌ذلكُ و الوحى يأتيه ؛ فلئن كانوا كما زعمتم يحسنون الحكم فيما ورد عليهم و أنّ ذلكُ ليس فى [ كتاب‌الله ولافى سنّة رسوله لقد

١ - صدر آية ٤٩ سورة المائدة .

٢ - صدر آية ١٠٥ سورة النساء ؛ **فليعلم** أن الايتين فى م فقط .

٣ - ذيل آية ٢١٣ سورة البقرة . ٤ - م : «وقد» .

٥ - م : «صيرتموه» و فى س ق مج مث : « صيرتموها » لكن فى ج فوقها : «خ ل : صيرتموهم» . و فى س ق فسرها بقوله فى الهامش : «يعنى الصحابة» .

٦ - تلك الكلمات فى م فقط بعد كلمة : «الناس» وقد سقطت مما قبلها كلمات .

٧ - مابين المعقفتين ليس فى م . ٨ - مابين المعقفتين فى م فقط .

٩ - فى غير م : «أطاعهم» . ١٠ - فى غير م : «ولقد نسبتموهم» .

١١ - غير م : «برأيهم» .

و صفتموهم بالاستغناء عن بعثة النّبيّ (ص) و عن تنزيل الكتاب و اذا كانوا يعرفون كما زعمتم من الحكم ما ليس فى كتاب الله و لا سنّة رسوله ـ صلّى الله عليه و آله ـ فلا [١] حاجة بهم اليه و أنزل الكتاب وهم مستغنون عنه ؛ و ذلك أنّ الكتاب والسّنّة يدلّان [٢] على ما يحتاج اليه النّاس فى أمر دينهم فان [٣] كان هؤلاء يحسنون ما ليس فى الكتاب و السّنّة [٤] ممّا بالنّاس اليه الحاجة فما حاجتهم الى الكتاب و السّنّة ؟! فلئن [٥] كانت الأحكام من الدّين لقد أكملها الله تعالى بقوله : اليوم أكملت لكم دينكم [٦] و لئن لم تكن من الدّين فما بالعباد اليها من حاجةٍ فقد لزمكم [٧] إن كانت الأحكام [عندكم [٨]] [من الدّين [٩]] أن تقولوا : انّ الله تعبّد خلقه [من الدّين [١٠]] بما ليس فى الكتاب و لا فى السّنّة وكفى بهذا [١١] شنعةً .

ولقد أوجبتم فى قولكم على الله تعالى انّه كان يأمر بالصّغير من الأمور [١٢] ويتوكّد به و يكون القول [١٣] فيه تأكيداً و تشديداً و يهمل الكبير العظيم الخطير [١٤] فى الدّين و ذلك أنّه يقول جلّ ثناؤه : يا أيّها الّذين آمنوا اذا تداينتم بِدَيْنٍ الى أجلٍ مسمّىً فاكتبوه و ليكتب بينكم كاتبٌ بالعدل ولا يأب كاتبٌ أن يكتب كما علّمه الله فليكتب

١ ـ ج ح س ق مج مث (بدلها) : «فيما أنزل الله من كتاب ولاسنة من رسول الله (ص) فلقد حكمتم بالاستغناء (لكن فى ح مكانه : لقد استغنوا و أما سائر النسخ فليس فيها بدلهما شىء) عن بعثة النبى (ص) و عن تنزيل الكتاب اذ كانوا يعرفون [ على ما ] زعمتم الحكم بما ليس فيهما و ان فى معنى قولكم ان الله ببعث النبى (ص) ولا».

٢ ـ غير م : «دليلان».
٣ ـ غير م : «فاذا».
٤ ـ غير م : «ولا فى السنة».
٥ ـ م : «ولئن».
٦ ـ من آية ٣ سورة المائدة.
٧ ـ ح ج س ق مج مث : «فقد ألزمتكم».
٨ ـ ليس فى م.
٩ و ١٠ ـ كلتاهما فى غير م.
١١ ـ غير م : «وكفى بها شنعة».
١٢ ـ غير م : «من الامر».
١٣ ـ غير م : «ويقول بالقول».
١٤ ـ ح ج س ق مج مث : «الخطب».

و ليملل الّذى عليه الحقّ (الى آخر الآية [١]) و الآية الّتى بعدها : و ان كنتم على سفرٍ و لم تجدوا كاتباً فرهانٌ مقبوضةٌ فان أمن ؛ الى آخر الآية [٢].

أفيأمر جلّ ثناؤه بالكتابة للمال صغيراً كان أو كبيراً الى أجله و يكل الحكم فى رقبة المال الى غيره ؟ ! و يأمر بقبض الرّهان و يكل الحكم فى النّاس فيه [٣] الى آراء الرّجال ؟! وقال تبارك وتعالى [٤] : قل للمؤمنين يغضّوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك أزكى لهم انّ الله خبيرٌ بما يصنعون [٥] أفيأمر بغضّ الابصار و يكل الحكم فى الفروج الى آراء الرّجال؟! وقال عزّوجلّ :وقل للمؤمنات يغضضن من أبصارهنّ و يحفظن فروجهنّ و لا يبدين زينتهنّ الّا ما ظهر منها و ليضربن بخمرهنّ على جيوبهنّ و لا يبدين زينتهنّ الّا لبعولتهنّ او آبائهنّ او آباء بعولتهنّ او أبنائهنّ او أبناء بعولتهنّ او اخوانهنّ او بنى اخوانهنّ او بنى أخواتهنّ او نسائهنّ او ماملكت أيمانهنّ اوالتّابعين غير اولى الاربة من الرّجال او الطّفل الّذين لم يظهروا على عورات النّساء و لا يضربن بأرجلهنّ ليعلم ما يخفين من زينتهنّ و توبوا الى الله جميعاً ايّها

١ - يشير به الى بقية الاية و هى : «و ليتق الله ربه ولا يبخس منه شيئاً فان كان الذى عليه الحق سفيهاً أو ضعيفاً أو لا يستطيع أن يمل هو فليملل وليه بالعدل و استشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء أن تضل احديهما فتذكر احديهما الاخرى ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسأموا أن تكتبوه صغيراً او كبيراً الى أجله ذلكم أقسط عند الله و أقوم للشهادة و أدنى ألا ترتابوا الا ان تكون تجارة حاضرة تديرونها بينكم فليس عليكم جناح ألا تكتبوها و أشهدوا اذا تبايعتم و لا يضار كاتب و لا شهيد و ان تفعلوا فانه فسوق بكم و اتقوا الله و يعلمكم الله و الله بكل شىء عليم ( و هى آية ٢٨٢ سورة البقرة).

٢ - اشارة الى بقية الاية و هى : «بعضكم بعضاً فليؤد الذى اؤتمن امانته و ليتق الله ربه ولا تكتموا الشهادة و من يكتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون عليم».

٣ - غير م : «فى رقبة المال».

٤ - فى سائر النسخ «و يقول عزوجل» ؛ وكذلك فى مشابهاته مما تقدم و يأتى.

٥ - آية ٣٠ سورة النور.

المؤمنون لعلّكم تفلحون [١] و قال جلّ ثناؤه : يا ايّها الّذين آمنوا ليستأذنكم الّذين ملكت أيمانكم و الّذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرّاتٍ من قبل صلوة الفجر و حين تضعون ثيابكم من الظّهيرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عوراتٍ لكم ليس عليكم و لا عليهم جناحٌ بعدهنّ طوّافون عليكم بعضكم على بعضٍ كذلك يبيّن الله لكم الايات والله عليمٌ حكيم [٢] فبيّن [٣] لهم هذا الصّغير ليفعلوه أفيغار [٤] جلّ ثناؤه عليهنّ [٥] أن يضربن بأرجلهنّ ليعلم مايخفين من زينتهنّ فيعرف [٦] [عليهنّ خلاخل او جلاجل [٧]] او يرى [٨] أحدٌ [٩] حليّهنّ او نحورهنّ و شعورهنّ و محاسنهنّ و يكل الحكم فى فروجهنّ الى المأمورين بغضّ الأبصار و المنهيّين عن النّظر الى ما نهى عنه [١٠] ؟ !

والله ان لو أردتم أن تعيّبوا رجلاً فتبلغوا الغاية فى تجهيله و قلّة معرفته فيما يأتى و يذر [مازدتم على ما فعلتم [١١]] فقلتم [١٢] : انّه يأمر بالصّغير و يهمل الكبير ويتولّى الأمور الصّغار و يكل كبيرها الى عبيده لكنتم قد بلغتم الغاية فى تجهيله و قد نحلتم الله تبارك و تعالى [ذلك [١٣]] [فكيف تأنفون من [١٤] هذه الخصلة و تنفونها عن أنفسكم [١٥]] وقد نحلتموها ربّكم ؟ ! تعالى عمّا تقولون علوّاً كبيراً .

---

١ و ٢ - آية ٣١ و ٥٨ سورة النور. ٣ - م : «أفيبين».

٤ - م : «ويعار» ج س ق مج مث : «ويغار».

٥ - مج م ج س مث ق : «عليهم جل ثناؤه».

٦ - ح : «فيعرفن». ٧ - فى ج ح س ق مج مث فقط .

٨ - م : «فيرى». ٩ - فى م فقط.

١٠ - مج مث ح ج س ق : «عن النظر من ذلك».

١١ - فى م فقط. ١٢ - ليس فى م.

١٣ - ليس فى م. ١٤ - م : «الى».

١٥ - ح : «اتنفون هذه الخصلة و تأنفون منها» ج س ق مج مث : «لتنفوا هذه الخصلة عن انفسكم و تأنفوا منها».

ثمّ كذلك المواريث و أموال اليتامى [ و الفروج ورقّ الرّقاب [١] ] و الطّلاق و الدّماء و جميع الأحكام فى كتاب الله عزّوجلّ [٢] والله تعالى يقول : مافرّطنا فى الكتاب من شيء [فزعمتم أنّه فرّط ردّاً منكم على الله و على رسوله بماقلتم يا أهل [٣] ] السّنّة و الجماعة [٤] والله ماقال المشركون : ليس فى السّماء إلـٰـه ولقد أقرّوا بربوبيّته إلّا أنّهم أشركوا بما [٥] قالوا : ما نعبدهم الّا ليقرّبونا الى الله زلفى [٦] [ وكذلك قلتم : ما أطعنا هؤلاء الّا لتقرّبنا طاعتهم الى الله [٧] ] فيما أمر و نا به و نهونا عنه ممّا [٨] لم يأمر الله به ولا رسوله و لا نهى عنه هو و لا رسوله ؛ فزعمتم أنّ طاعتهم تقرّبكم الى الله زلفى و أنتم تقرؤون كتاب الله عزّ وجلّ و هو يقول : فاصبر لحكم ربّك فانّك بأعيننا [٩] و قال تعالى : فاصبر لحكم ربّك ولا تكن كصاحب الحوت [١٠] فوالله ماصبرتم لحكم الله و لا صبّرتم الحكم لله و لقد صبّرتم الحكم لغيره و الله يقول : و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون [١١] و قال جلّ ذكره : و يقولون آمنّا بالله و بالرّسول و أطعنا ثمّ يتولّى فريق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنين * و اذ ادعوا الى الله و رسوله ليحكم بينهم اذا فريق منهم معرضون * و ان يكن لهم الحقّ يأتوا اليه مذعنين * أفى قلوبهم مرض أم ارتابوا أم يخافون أن يحيف الله عليهم و رسوله بل اولئك هم الظّالمون *

١ - ليس فى م.

٢ - فى النسخ فى بيان العبارة اختلاف الا انه لايخل بالمعنى.

٣ - م «بأهل».

٤ - ح ج س ق مج مث : «فانظروا الى طعنكم على الله و على رسوله و الى انتسابكم الى الجماعة و السنة».

٥ - ح ج س ق مج مث : «الا انهم قالوا لالهتم».

٦ - من آية ٣ سورة الزمر.

٧ - مابين المعقفتين ليس فى م.

٨ - م : «ما».

٩ - صدر آية ٤٨ سورة الطور.

١٠ - صدر آية ٤٨ سورة القلم.

١١ - ذيل آية ٥٠ سورة المائدة و صدرها : «أفحكم الجاهلية يبغون».

انّما كان قول المؤمنين اذ ادُعوا الى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا و اولئك هم المفلحون * ومن يطع الله ورسوله و يخش الله و يتّقه فاولئك هم الفائزون [١] فتفهّموا هذه الآيات الواضحات النّيّرات فكيف يُدعَى النّاس الى الله الّا أن يدعوا الى كتابه ؟! فانّ معنى قوله : اذادعوا الى الله : أى الى كتاب الله ، وكيف يُدعون الى رسوله الّا [ أن يدعوا الى [٢] ] سنّته ؟ ! فان [٣] زعمتم [ أنّ [٤] ] من [٥] الحكم ماليس فى كتاب الله ولا فى سنّة رسوله (ص) [ فقد أبطلتم دعاء النّاس الى الله و الى رسوله و ما لم نورد عليكم من هذا [٦] [ فى ] التّنزيل أكثر ، و لو اقتصصنا كلّ ما فيه من الاحتجاج عليكم لكتبنا أضعاف ماكتبنا ، و فيما اقتصصنا كفاية لمن أراد [٧] الله عزّ و جلّ [ له ] الخير [٨] ] .

## رجع الكلام منّا الى من زعم أنّ اختلاف أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و آله رحمة

و أمّا ما زعمتم من قول النّبىّ (ص) : مثل أصحابى [ فيكم [٩] ] مثل النّجوم

١ ـ آيات متواليات من سورة النور (٤٧ ـ ٥٢) .

٢ ـ ليس فى م. ٣ ـ غير م : «فاذا».

٤ ـ ليس فى م. ٥ ـ م : «فى».

٦ ـ أى من هذا القبيل او من هذا الصنف.

٧ ـ فى الاصل : «أرى».

٨ ـ ج ح س ق مج مث (بدل ما بين المعقفتين) : «و لو اقتصصنا كلما فيه الاحتجاج عليكم من الكتاب لكتبنا أضعاف ماكتبنا و فيما اقتصصنا ما يكتفى به من يعقل» ؛ **فليعلم** أن ما أشرنا اليه فيما سبق (انظر ص١٠٣) من أن المحقق الجليل الفيض القاسانى (ره) نقل فى كتابه الاصول الاصيلة قدتم هنا و لذا أشار اليه بقوله : «انتهى كلام الفضل» (انظر ص١٤ من النسخة المطبوعة بتحقيقنا).

٩ ـ ليس فى م.

بأيّهم [١] اقتديتم اهتديتم فاختلاف أصحابى رحمةٌ فانّما قصدتم [بذلك[٢]] الطّعن عليه [و إبطال نبوّته عليه بما [٣]] لو انّ الملحدين أرادوا [أن يعيبوه و قصدوه [٤]] بما رويتم عنه لكانوا قد بلغوا الغاية فى عيبه و ذلكم [٥] أنّكم [زعمتم [٦]] أنّه فى نبوّته [أمر بطاعة قومٍ اذا اقتدينا [٧]] بهم كنّا مهتدين ثمّ أباح لنا دماءهم و أمرنا بقتلهم و ضمن لنا الثّواب على الله عزّ و جلّ [اذا] قاتلناهم [٨] و انّا بقتلنالهم [٩] مهتدون و ذلك أنّ طلحة و الزّبير ومعاوية و عمرو بن العاص و عبدالله بن الزّبير و عبدالله بن عمر قاتلوا عليّاً — عليه السّلام — [فقتل بينهم أكثر من مائة ألفٍ [١٠]].

ثمّ كان عثمان قبل ذلك بالمدينة [و أصحاب رسول الله [١١]] متوافرون [و هم مجتمعون [١٢]] و هو محصورٌ بينهم أربعين يوماً و النّاس فى أمره بين قاتلٍ أو خاذلٍ او متشرّفٍ [١٣] الى هوىً فى قتله أو ممالأةٍ عليه حتّى كان فيمن نسبتم الى ذلك علىٌّ و طلحة و الزّبير و عمّار فلزمكم فيما نسبتم الى [١٤] النّبىّ (ص) من القول فى الاقتداء

١ - ج س ق مج مث : «بأيه».  ٢ - ج ق : «به».
٣ - ح ج س ق مج مث : «فى ابطال نبوته حتى».
٤ - ح ج س ق مج مث : «عيبه فقصدوا له».
٥ - ح ج س ق مج مث : «و ذلك».
٦ - ح ج س ق مج مث : «تزعمون».
٧ - ح ج س ق مج مث : «اذا أمرنا بطاعة قوم فأخبرنا أنا اذا اقتدينا».
٨ - ح ج س ق مج مث : «قتلناهم».
٩ - ح ج س ق مج مث : «بقتلهم». فلعله : «بقتالهم».
١٠ - س ق مج مث : «مائة ألف انسان أو أكثر من ذلك».
١١ - مج مث ح ج س ق : «والصحابة».
١٢ - فى م فقط.
١٣ - ح ج س ق : «منسوب». والكلمة كما فى المتن بالضبط الصريح فهو من «تشرف له و اليه اى تطلع عليه» فهو قريب من معنى «متشوف».
١٤ - مج مث ح ج س ق : «اليه».

بهم [أنّ [١]] من اقتدى بواحدٍ منهم فى قتال الاخرين كان مصيباً موفّقاً ، و انّ قوماً لو كانوا فى صدر النّهار مع طلحة و الزّبير فقتلوا من أصحاب علىٍّ ألف رجلٍ و رجعوا آخر النّهار عن طلحة و الزّبير الى علىٍّ (ع) فقتلوا من أصحاب طلحة و الزّبير ألف رجلٍ كانوا مصيبين موفّقين فى قتل الفريقين ، وكذلك [ على قياس قولكم لو قتل طلحة و الزّبير علياً [٢] ] وكذلك فى قتل عثمان و ممالأة أحدٍ منهم ان هو قتل عثمان كان فى ذلك مصيباً [٣] موفّقاً ، وكذلك فى قتل علىٍّ و معاوية و عمرو بن العاص و عبدالله بن عمر و أصحابهم [٤] [ فما عسى هذا الملحد العائب يقول فى عيبه [٥] ] النّبىّ (ص) أكثر ممّا قلتم إنّه (ص) أمر [٦] بالاقتداء بقومٍ [ثم أمرهم فقاتلوهم وانّا اذاقاتلناهم على هذه السّبيل التى زعمتم انّا [كنّا] مصيبين موفّقين .

انظروا و ابحثوا هل يقدر أحدٌ من المُلحدين ان يصدّعَن الدّخول فى الأسلام [٧] بأكثر من قولكم ولو دعونا اليهود الى الاسلام وكذلك النّصارى والمجوس فاحتجّوا علينا بقولكم و قالوا : أليس فى نبوّة نبيّكم محمّدٍ ــ صلى الله عليه وآله ــ أنّه أمرَكم بالاقتداءِ بأصحابه ثمّ أمرَكم بقتالِهم [٨] فأقررنا لهم بما أقررتم أليس قد [٩] صددناهم عن الدّخول فى الاسلام فانظروا ما نسبتم اليه النّبىّ (ص) من الشّنعة [١٠] و هل يمكن أحدٌ

١ ـ ليس فى م.

٢ ـ مج مث ح ج س ق : «لو قتلوا طلحة و الزبير و علياً (ع)».

٣ ـ ج س ق : «مطيعاً» . ٤ ـ م «واصحابه».

٥ ـ ح ج س ق : «فما كنتم تقدرون على ان تعيبوا به».

٦ ـ ح ج س ق مج مث : «من ان تقولوا : أمرنا».

٧ ـ مج مث ح ج س ق : «و أمرنا بقتلهم و أخبرنا أنا بقتلهم مهتدون موفقون فانظروا هل يقدر أحد على ان يصدعن الدخول فى الاسلام و اتباع النبى (ص)».

٨ ـ ح ج س ق مج مث : «بقتلهم».

٩ ـ ح ج س ق مج مث : « لكنا » .

١٠ ـ ح ج س ق مج مث : «من الشنعة و قبيح القول و الفعل».

من الملحدين ان يشنّع على الاسلام و أهله بأكثر ممّا شنّعتم [١] ؛ فلئن كنتم تعلمون ماتقولون ، فما [٢] قصدتم الّا [٣] تعييب رسول‌الله [٤] و ابطال نبوّته و الصّدّعن اتّباعه ، و لئن قلتم ذلك جهلاً به لقدر كتبم عظيماً و قلتم على‌الله مالاتعلمون ؛ و انّ أحقّ النّاس [ بترك مقالته و رفض أحكامه [٥] ] و ان لايحكم على‌النّاس ولا يقبل‌له قولٌ فى الاسلام [٦] [ لمن [٧] كانت هذه مقالته على النّبىّ (ص) [٨] ] و ذلك أنّكم لمّا جهلتم الكتاب و السّنّة أحتلتم [٩] بالعيب عليهما فجوّرتم‌الله فى حكمه و جهّلتم نبيّه (ص) ، ونسبتم الهداية الى غير الله عزّوجلّ و العلم بالأحكام [١٠] الى غير رسول‌الله (ص) [١١] .

## الاحتجاج على الكثرة و الجماعة

**وأماماذكرتم أنّكم[أهل]الكثرة والجماعة** فانّاوجدناالكثرة فى [موارد من [١٢]] كتاب‌اللهتعالى هى‌المذمومة و القلّة هى المحمودة من‌ذلك [١٣] قوله‌تعالى [و انّ كثيراً ليضلّون بأهوائهم بغير علم [١٤] و قولُه عزّوجلّ : و ما يؤمن أكثرهم بالله الّا و هم

١ - فى م فقط. ٢ - م «و ما».

٣ - «الا» ليس فى م .

٤ - م : «و ما قصدتم لعيب النبى» لكن ح : «فما قصدتم الا لعيب فى النبى».

٥ - فى م فقط. ٦ - ليس فى م.

٧ - م : «من».

٨ - مج مث ج س ق : «لمن كانت مقالته على النبى» و قوله : « على النبى » ليس فى م .

٩ - فى جميع النسخ : «احلتم» فالتصحيح نظرى.

١٠ - غير م : «والعلم بالحكم». ١١ - غير م : «الى غير نبيه (ص) ».

١٢ - ليس فى‌النسخ و من اضافاتنا و ذلك بقرينة قوله : من ذلك فيما يأتى.

١٣ - غير م : «و ذلك». ١٤ - من آية ١١٩ سورة الانعام.

مشركون [١] و قال عزّ وجلّ : و لا تجد اكثرهم شاكرين [٢] و قوله تعالى : كم من فئة قليلة غلبت فئةً كثيرةً باذن الله والله مع الصّابرين [٣] و قوله تعالى : وانّ كثيراً من الخلطاء ليبغى بعضهم على بعض الّا الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات و قليلٌ ماهم [٤] و قوله تعالى : و ما آمن معه الّا قليل [٥] و قوله تعالى : و قليلٌ من عبادى الشّكور [٦] و قوله تعالى : ولو أنّا كتبنا عليهم أن اقتلوا أنفسكم أو اخرجوا من دياركم ما فعلوه الّا قليل منهم [٧] و قوله جلّ ثناؤه : قال انّ الله مبتليكم بنهرٍ فمن شرب منه فليس منّى و من لم يطعمه فانّه منّى الّا من اغترف غُرفةً بيده فشربوا منه الّا قليلاً منهم [٨] و فى آيٍ كثيرٍ من القرآن يحمد فيها القليل و يذمّ الكثير [ و من ذمّ الكثير قوله عزّوجل [٩] ] : و لكنّ أكثر النّاس لايعلمون [١٠] ولا يشكرون [١١] و أكثرهم لايعقلون [١٢] ولا يؤمنون [١٣] أفلاترى [أنّ] القلّة حمدت وانّما حمدالله تعالى أتباع الحقّ وانقلّوا وماكانت يدالله على جماعة أهل الباطل [١٤] قطّ ؛ فان زعمتم أنّ يدالله على من قال بقولكم فهذه شنعةٌ أخرى تزعمون انّ يدالله على من نسب الحكم الى غيره و فيما قصّصنا كفايةٌ .

و أمّا قولكم انّ الامّة لم يكن الله ليجمعها على ضلال [١٥]

فهو كما ذكرتم فمن هنا لك [١٦] لم نجامعكم على ما وصفنا من قولكم لفراقنا

---

١ ـ آية ١٠٣ من سورة يوسف .
٢ ـ ذيل آية ١٧ سورة الاعراف.
٣ ـ ذيل آية ٢٤٩ من سورة البقرة .
٤ ـ من آية ٢٤ سورة ص .
٥ ـ ذيل آية ٤٠ سورة هود.
٦ ـ ذيل آية ١٣ سورة سبأ.
٧ ـ صدر آية ٦٦ سورة النساء.
٨ ـ من آية ٢٤٩ سورة البقرة ؛ **و ليعلم انه ليس فى م.**
٩ ـ فى م فقط.
١٠ ـ من آية ١٨٧ سورة الاعراف.
١١ ـ ذيل آية ٣٨ سورة يوسف.
١٢ ـ ذيل آية ٤ سورة الحجرات و ١٠٣ سورة المائدة .
١٣ ـ ذيل آية ١٠٠ سورة البقره.
١٤ ـ غير م : «باطل».
١٥ ـ م : «الضلال».
١٦ ـ ح ج س ق : «ومن هناك».

ايّاكم و اقرارنا من تنزيل الله [١] بما جحدتم و اثبات الحجّة لله و التّبليغ لرسُوله و حاجة النّاس الى الكتاب و السّنّة و أنّه لاهداية لأحَدٍ الى شيءٍ من الحقّ بغيرهما ، و انّ النّاس بهما يهتدون و بتركهما يضلّون ، و أنّه لا حلال الّا حلال الله و لا حرام الّا حرام الله ، و أنّه ليس لأحَدٍ أن يحرّم او يحلّل دون الله و رسوله ؛ و ذلك قوله : يا ايّها الّذين آمنوا لاتقدّموا بين يدى الله و رسُوله و اتّقوا الله انّ الله سميعٌ عليم [٢] فأىّ تقدّمٍ أشدّ من تقدّم من أحلّ مالم يحلّه الله ورسوله أو حرّم مالم يحرّمه [٣] الله و رسوله؟! أليس الله تعالى يقول : قل أرأيتم ما أنزل الله لكم من رزقٍ فجعلتم منه حراماً و حلالاً قل آلله أذن لكم أم على الله تفترون [٥] و قال تعالى : ولا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلالٌ و هذا حرامٌ لتفتروا على الله الكذب انّ الّذين يفترون على الله الكذب لايفلحون [٦] متاعٌ قليل و لهم عذاب اليم [٧] فأىّ شيءٍ تكون به الفرية على الله عزّوجلّ أكثر من تحليل الدّماء و الفروج و الأموال أو [٨] تحريمها بمازعمتم أنّه ليس فى كتاب الله ولا سنّة رسوله [٩] و اعلموا أنّا [١٠] لم نورد [١١] الاحتجاج عليكم الّا بما أنتم مقرّون به او بما القرآن به شاهدٌ عليكم [١٢] [و بالله عزّ و جلّ التّوفيق و ايّاه نسأل العصمة من كلّ هوىً و رأيٍ و فتنةٍ مضلّةٍ ] [١٣] .

---

١ - م : «التنزيل».
٢ - آية ١ سورة الحجرات.
٣ - غير م : «لم يحرم».
٤ - غير م : «وقال الله تبارك و تعالى».
٥ - آية ٥٩ سورة يونس.
٦ و ٧ آية ١١٦ و ١١٧ سورة النحل ؛ و الاية الثانية فى نسخة م فقط.
٨ - غير م : «و».
٩ - ج ح س ق : «فى كتاب و لا سنة».
١٠ - م : «أنما».
١١ - غير م : «لم نرد».
١٢ - ح ج س ق : «أو بما الله به شاهد عليكم فى كتابه».
١٣ - مابين المعقفتين فى م فقط.

## [ رجع القول بنا الى الاحتجاج عليهم [١] ]

[فان أقررتم أنّ [٢]] الله بعث نبيّه (ص) الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من أمر دينهم و حلالِهم و حرامِهم و سائر احكامِهم و أنّ رسوله (ص) كان يعلمه فلا اختلاف [٣] بيننا و بينكم و ذلك أنّه لابدّ لكم اذا قلتم ذلك ان [٤] تلزموا [٥] الصّواب أهله و الخطاء أهله فيرجع الحكم الى الله و الى رسوله (ص) و الى اَهل بيته ، و الى أنّ دين الله تعالى قد كمل فبطل الرّأى و أهله ولو أنّ قوماً – بعدت شقّتهم – قالوا : انّ الله عزّ و جلّ لم يبعث نبيّه الى عباده بجميع ما يحتاجون اليه من أمر دينهم وكلّفهم أن يصيبوا الحقّ الّذى [ لم يبلّغهم [٦] ] الرّسول ولا كان يعلمه حتّى استنبطه أصحابه من بعدِه و التّابعون من بَعدهم لكان الواجب على المسلمين أن يغزوهم حتّى يردّوهم عن هذا القول و يقتلوهم عن آخرهم ، فلمّا سمعت فرقةٌ من المرجئة [٧] ما يدخل عليهم من شنع هذا المقال و قبحه [٨] .

**قالوا :** قد بعث الله تعالى نبيّه (ص) الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من أمر دينهم و حلالِهم و حرامهم .

**قيل لهم :** فهل أبلغهموه الرّسول (ص) أو كتمهموه ؟

**قالوا :** بل أبلغهم .

[ **قيل لهم :** فما لهم لم يكتفوا بما أبلغهم [٩] ] الرّسول و هو جميع ما يحتاجون [١٠]

---

١ - فى م فقط .
٢ - م (بدل ما بين الحاصرتين) : «بأن» .
٣ - غير م : «فلاخلاف» .
٤ - غير م : «من أن» .
٥ - مث : «تلتزموا» .
٦ - غير م : «لم يكن بلغهم» .
٧ - غير م : «من هؤلاء» .
٨ - غير م : «من شنيع القول و قبيحه» .
٩ - غير م (بدلها) : «قيل : فما بالهم و بالكم لم تكتفوا بما أبلغكم» .
١٠ - غير م : «تحتاجون» .

اليه حتّى قالوا وقلتم بالرّأى؟ ـ. قالوا : [ أفنضلّل أبابكرٍ وعمرو معاذاً [١] ] وابن مسعود وابن عبّاس و زيد بن ثابت وغيرهم من الصحابة وكلّهم قد قال بالرّأى فى الحلال والحرام فى الفروج و المواريث و الفرائض؟! لابل نسلّم لهم ما قالوا [٢] ونزعم أنّ الحقّ فيه.

**قالت الشيعة :** اذا سلّمتم لهم ما قالوا و زعمتم أنّ الحقّ فيه لزمكم ما لزم أصحابكم من الحجّة والشّنعة. وقيل لهم جميعاً :[ انّ ما أنكرتم من الاقرار [٣] ] بأنّ جميع مايحتاج اليه النّاس فى كتاب الله و سنّة نبيّه (ص) مخافة أن تضلّلوا الصّحابة ولم يقع أحدٌ فيهم قطّ كوقوعكم [٤] ولا انتقصهم انتقاصكم بما نحن مثبتوه [٥] لكم [ من رواياتكم المختلفة بمنّ الله وفضله [٦] ].

وذلك أنّكم زعمتم [٧] وأجمعتم [٨] أنتم وعلماؤكم [٩] أنّ أبابكرٍ حين ولّى النّاس خطب فقال : أيّها النّاس قد وليّتكم ولست بخيركم فاذا رأيتمونى قد استقمت [١٠] فاتّبعونى ، واذا رأيتمونى قد ملت فقوّمونى، ألا وانّ لى شيطاناً يعترينى فاذا رأيتمونى

---

١ - م ( بدل ما بين المعقفتين ): « فبعد أبوبكر و عمر و معاذ » ( كله بالرفع على ان يكون فاعل « بعد » ) فبعد بمعنى هلك أو بعد عن الخير و نظير ذلك .

٢ - م : « قالوه » .

٣- م :« أقررتم» وغير م :« وانما أقررتم من الاقرار » فالتصحيح نظرى والعبارة مشوشة.

٤ - م : « وقيعتكم ». ٥ - غير م : « مبينوه » (من التبيين).

٦ - مابين الحاصرتين فى م فقط. ٧ - ليس فى م.

٨ - م : « واجتمعتم ».

٩ - غير م : « و اجتمع عليه فقهاؤكم أجمعون ».

١٠ - **فليعلم** أن فى هامش هذه الكلمة من نسخة ست هذه العبارة :« من هنا ساقطة من النسخة المقابل بها خمسة اوستة من أوراقها الصغيرة بالنسبة الى هذه الاوراق » **أقول : يستفاد من العبارة أن نسخ الكتاب كانت مشوشة و ناقصة** و سيشير كاتب العبارة الى آخر النقص عند تمامه ونقل عبارته أيضاً فى موضعه ان شاءالله تعالى.

مغضباً فتجنّبونى لا أوثر فى أشعاركم[١] وأبشاركم[٢] .

١ ـ فى النسخ : « بأشعاركم » .

٢ ـ هذه العبارة من خطبة خطبها أبوبكر بعد ما بويع له و نقله ابن قتيبة فى كتاب الامامة والسياسة ( انظر ص ١٦ من طبعة القاهرة سنة ١٣٧٧ ) .

ونقله الطبرى هكذا ( ج ٣ ص ٢١١ ) : « وانما أنا متبع ولست بمبتدع فان استقمت فتابعونى وان زغت فقوسونى، وان رسول الله (ص) قبض و ليس أحد من هذه الامة يطلبه بمظلمة ضربة سوط فمادونها،ألا وان لى شيطاناً يعترينى فاذا أتانى فاجتنبونى لاأوثر فى أشعاركم وأبشاركم » .

وذكر ابن كثير فى البداية والنهاية ( ج ٦ ص ٣٠٣ ) نحوه حرفاً بحرف .

ونقله السيوطى فى تاريخ الخلفاء هكذا (ص ٢٧ طبعة مصر سنة ١٣٠٥ ):

« وأخرج ابن سعد عن الحسن البصرى قال: لما بويع أبو بكر قام خطيباً فقال: **أما بعد** فانى وليت هذا الامر وأنا له كاره و والله لوددت ان بعضكم كفانيه،ألا وانكم ان كلفتمونى أن أعمل فيكم بمثل عمل رسول الله (ص) لم أقم به، كان رسول الله (ص) عبداً أكرمه الله بالوحى وعصمه به ، ألا وانما أنا بشر ولست بخير من أحدكم فراعونى،فاذا رأيتمونى استقمت فاتبعونى، واذا رأيتمونى زغت فقوسونى ، واعلمو أن لى شيطاناً يعترينى فاذا رأيتمونى غضبت فاجتنبونى لا أوثر فى أشعاركم و أبشاركم » .

قال السيد المرتضى فى الشافى معترضاً على ما استدل به قاضى القضاة ما نصه ( ص ٢٤١) : « يقال له : أما قولك فى ذلك فباطل لان **قول أبى بكر** وليتكم ولست بخيركم فان استقمت فاتبعونى وان اعوججت فقوسونى فان لى شيطاناً يعترينى عند غضبى،فاذا رأيتمونى مغضباً فاجتنبونى لاأوثر فى أشعاركم ولا أبشاركم » .

وقال شيخ الطائفة فى تلخيص الشافى( ص ٤١٥ طبعة ايران و ص ١٥٧ ج ٣ من طبعة النجف) مانصه:« و مما طعنوا عليه وأنه لايصلح للامامة ماروى عنه أنه قال مختاراً : وليتكم ولست بخيركم ( فذكر مثل ما ذكره السيد حرفاً بحرف ) » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فزعمتم في روايتكم عنه أنّه قد أقرّ على نفسه أنّه قد احتاج الى أن يقوّم؛ والّذى يقوّمه أقوم[١] بالحقّ منه، وأنّه لايؤمن اذا غضب أن يوثر[٢] بأشعار المسلمين[٣] وأبشارهم؛ وقد قال النّبيّ (ص) فيما تروون عنه : المؤمن اذا غضب لم يخرجه غضبُه من الحقّ، واذارضى لم يدخله رضاه في باطلٍ ؛ ورويتم أنتم عن أبي بكر أنّه [ قال : اذا غضبت فتجنّبوني لا أوثر[٤] بأشعاركم[٥] وأبشاركم وأىّ[٦] وقيعةٍ أكثرمن هذه فيأبي بكرٍ ان كنتم

« بقيةالحاشية من الصفحة الماضية »

**أقول** : هذه العبارة مسلمة الصدور عند الفريقين وانما الكلام في دلالتها فان علماء الشيعة يستدلون بها على عدم صلاحية أبي بكر للخلافة،وعلماء العامة يجيبون عن استدلالهم ويقولون: انها لاتدل على عدم صلاحيته لها فللبحث عن مدلولها مضمار واسع و مجال فسيح في كتب الكلام وقد أطال البحث عنه ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة بعد نقل الخطبة ( راجع ج ٤ من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ هـ؛ص ١٦٦ - ١٦٩ ) وكذا جعلها المجلسى فى ثامن البحارالطعن السادس من مطاعن أبي بكر وخاض في بيان مرامه بالنقض والابرام (ص٢٦٨ - ٢٧٠)ومما قال ابن أبي الحديد في توجيه كلام أبي بكر هذه العبارة:« وليس قوله: **فاجتنبوني لا أوثر في أشعاركم و أبشاركم محمولا على ظاهره** و انما اراد به المبالغة في وصف القوة الغضبية عنده والا فما سمعنا ولانقل ناقل من الشيعة ولا من غير الشيعة أن أبابكر في ايام رسول الله (ص) ولا في الجاهلية ولا في أيام خلافته احتد على انسان فقام اليه فضربه بيده و مزق شعره ( الى آخر ما قال ) وأجاب عنه المجلسى في الموضع المشار اليه من ثامن البحاربكلام طويل منه هذه الجملة (ص ٢٧٠؛س ٨ من طبعة أمين الضرب):«و بعد تسليم أنه لم- يقدم قط على جرح الابشار ونتف الاشعار نقول(الى آخرماقال)» **أقول**:من أراد استقصاء الكلام في ذلك المبحث فليراجع الطعن الثامن من مطاعن أبي بكر من كتاب تشييد المطاعن ( انظر المجلد الاول ص ١٢٤ - ١١٢ ) .

١ - غير م : « أعلم » . ٢ - غير م : « ان يمثل » .

٣ - غير م : « المؤمنين » .

٤ - كذا صريحاً في جميع النسخ فما سبق نقله من نسخ غير م بلفظ « يمثل » كأنه مما تصرف فيه.

٥ - م : « في أشعاركم ».

٦ - غير م : « فأى ».

صادقين فيما رويتم عنه[١]، وان كنتم رويتم عنه باطلاً فقد [طرّقتم لغيركم الطّعن عليه[٢]].

ورويتم أنّ أبابكرٍ قاتل [أهل الرّدّة[٣]] وأهل اليمامة حين منعوه الصّدقة وقد قال: والله ان لو[٤] منعونى عقالاً لقاتلتهم عليه[٥] وانّهم صلّوا بأذانٍ واقامةٍ ثمّ شنّها عليهم

١ - ح: «عليه».

٢ - غير م (بدل ما بين المعقفتين): «ركبتم مانسبتموه الى غيركم من الوقيعة».

٣ - فى م فقط.

٤ - م: «والله لو».

٥ - قال ابن الاثير فى النهاية: «و فى حديث أبى بكر: لو منعونى عقالا مما كانوا يؤدونه الى رسول‌الله (ص) لقاتلتهم عليه؛ أراد بالعقال الحبل الذى يعقل به البعير الذى كان يؤخذ فى الصدقة لان على صاحبها التسليم وانما يقع القبض بالرباط. وقيل: أراد مايساوى عقالا من حقوق الصدقة. و قيل: اذا أخذ المصدق أعيان الابل قيل: أخذ عقالا، و اذا أخذ أثمانها قيل: أخذ نقداً. و قيل: أراد بالعقال صدقة العام يقال: أخذ المصدق عقال هذا العام؛ أى أخذ منهم صدقة، و بعث فلان على عقال بنى فلان اذا بعث على صدقاتهم؛ و اختاره أبو عبيد و قال: هو أشبه عندى بالمعنى. و قال الخطابى: انما يضرب المثل فى مثل هذا بالاقل لا بالاكثر وليس بسائر فى لسانهم أن العقال صدقة عام و أكثر الروايات: لو منعونى عناقاً، وفى أخرى جدياً. **قلت:** قدجاء فى الحديث مايدل على القولين؛ **فمن الاول** حديث عمر: انه كان يأخذ مع كل فريضة عقالا ورواه فاذا جاءت الى المدينة باعها ثم تصدق بها؛ وحديث محمد بن مسلمة: انه كان يعمل على الصدقة فى عهد رسول‌الله (ص) فكان يأمر الرجل اذا جاء بفريضتين أن يأتى بعقاليهما وقرانيهما. **ومن الثانى حديث عمر** انه أخر الصدقة عام الرمادة فلما أحيا الناس بعث عامله فقال: اعقل عنهم عقالين فاقسم فيهم عقالا واتنى بالاخر يريد صدقة عامين. **و فى حديث معاوية:** انه استعمل ابن أخيه عمرو بن عتبة بن أبى سفيان على صدقات كلب فاعتدى عليهم فقال ابن العداء الكلبى:

سعى عقالا فلم يترك لنا سبداً فكيف لو قد سعى عمر و عقالين

نصب عقالا على الظرف؛ أراد مدة عقال».

غارةً فقتل وسبى . **ورويتم** أنّ خالداً [١] حين قدم من غزاته تلك أقبل حتّى وصل [٢] المدينة وقد غزر المشاقص [٣] على عمامته فقام اليه عمر وأخذ المشاقص [٤] من عمامته ثمّ أخذ بتلابيبه [٥] يقوده الى أبى بكرٍ وهو يقول : والله لو ولّيت من أمور المسلمين شيئاً لضربت عنقك ؛ ولقد تحقّق عندى أنّك قتلت مالك بن نويرة ظلماً له وطمعاً فى امر أته لجمالها [٦] ، فأبطل أبوبكر قول عُمرو أجاز ذلك القتل و السّبى و أجاز لخالدٍ ما صنع .

ورويتم عن جرير بن عبدالحميد [٧] [ الضّبّى [٨] ] عن الأعمش [٩] عن خيثمة [١٠] قال : ذكر عند عمر بن الخطّاب قتل مالك بن نويرة فقال : قتله والله مسلماً ولقد نصبت [١١]

---

١ - غير م : « خالد بن الوليد » . ٢ - غير م : « دخل » .

٣ و ٤ - فى النسخ : « المشاقيص » ( بزيادة الياء فى كلا الموردين ) .

٥ - غير م : « بتلبيبه » ؛ **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه : فأخذت بتلبيبه و جررته يقال : لببته وأخذت بتلبيبه و تلابيبه اذا جمعت ثيابه ونحره ثم جررته، وكذلك اذا جعلت فى عنقه حبلا أو ثوباً وأمسكته به » .

٦ - فى غالب النسخ : « ورغبة فى امرأته بجمالها » والقصة مشهورة .

٧ - فى خلاصة تذهيب الكمال : « **جرير بن عبدالحميد بن قرط الضبى** الكوفى ثم الرازى ابو عبدالله القاضى (الى آخر الترجمة) » و قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « **روى عن** عبدالملك بن عمير وأبى اسحاق الشيبانى ويحيى بن سعيد الانصارى وسليمان التيمى و **الاعمش** ( الى آخر ما قال ) » .

٨ - ليس فى م . ٩ - المراد به سليمان بن مهران الشيعى المعروف .

١٠ - فى تهذيب التهذيب : « خيثمة بن عبدالرحمن بن أبى سمرة و اسمه يزيد بن مالك بن عبدالله بن ذويب الجعفى الكوفى ( الى ان قال : ) وعنه زر بن حبيش ( الى ان قال ) وقتادة والاعمش و منصور وغيرهم ( الى آخر ما قال ) » .

١١ - من قولهم : « نصب الرجل ( من باب علم ) نصباً = أعياء، و نصب فى الامر = جد و اجتهد » .

فى ذلك ونازلت أبابكرٍ فيه كلّ المنازلة [ فى ترك قتاله من[١] ] منع الزّكرة فأبى الّا قتالهم وسبيهم[٢] فلمّا رأيته قد لجّ به شيطانه فى خطاء ما عزم عليه [ أمسكت عجزاً عنه وخوفاً منه[٣] ] ولقد ألححت عليه فى ذلك يوماً حتّى غضب فقال لى : يا ابن الخطّاب انّك لحدبٌ على أهل الكفر بالله والرّدّة عن الاسلام، فأمسكت عنه وقلت له : ولمبيح دمائهم كان أحدب[٤] على أهل الكفر منّى.

**و رويتم عن المعتمر[٥] بن سليمان** [ عن يونس[٦] ] عن الحسن البصرىّ أنّه سئل عن قول عمر : كانت بيعة أبى بكرٍ فلتةً وقى الله شرّها ؛ فمن عاد لمثلها فاقتلوه ، ما أراد عمر بذلك؟ ـ قال : شيءٌ كان فى صدر عمر أحبّ أن يظهره ، فقال السّائل : أمن موجدةٍ[٧] كانت من عمر على أبى بكرٍ ؟ ـ قال الحسن : فما تراه اذاً ؟[ مع أنّه قد[٨] ] كانت بين[٩] قومٍ حركة هى الّتى [ دعت عمر الى ذلك الموقف بهذا الكلام[١٠] ] فقال له الرّجل: فما تلك الحركة ؟ ـ فقال الحسن : أعرض عمّا فات فانّ الله حسيب ما هناك .

---

١ ـ غير م : « وفى قتال من » عطفاً على قوله : « فيه » فيما سبق .

٢ ـ غير م : «الا قتالهم وسباهم » . ٣ ـ م : « فأمسكت عجزاً و خوفاً » .

٤ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية :** « وفى حديث على ـ رضى الله عنه ـ يصف أبابكر: و أحدبهم على المسلمين اى أعطفهم و أشفقهم يقال : حدب عليه يحدب اذا عطف » فعلم منه معنى الحدب **وقال الزمخشرى فى أساس البلاغة :** « حدب عليه وتحدب = تعطف ، **وهو حدب على أخيه** ، وفيه ما شئت من العطف والحدب على حفدة العلم و الادب » .

٥ ـ غير م : « و من ذلك ما رواه المعتمر » .

٦ ـ فى م فقط .

٧ ـ قال الزبيدى فى تاج العروس : « و قال شراح الفصيح : وجدت على الرجل موجدة أى غضبت عليه ، وأنا واجد عليه أى غضبان » .

٨ ـ ليس فى م . ٩ ـ غير م : « من » .

١٠ ـ م : « دعت عمر الى الكلام » .

ورويتم عن الهيثم بن عدىٍّ عن عبدالله بن عبّاسٍ الهمدانىّ عن سعيد بن جبيرٍ قال[1] : ذكر أبوبكر و عمر عند عبدالله بن عمر فقال رجلٌ من القوم : كانا والله شمسى هذه الأُمّة و نوريها، فقال له ابن عمر : وما يدريك ؟ - فقال له الرّجل : أو ليس قد ايتلفا، فقال ابن عمر : بل اختلفا لو كنتم تعلمون ، أشهد أنّى كنت عند أبى يوماً وقد أمرنى أن أحبس النّاس عنه[2] فاستأذن عليه عبدالرّحمن بن أبى بكر فقال عمر : دُوَيْبّةُ[3]

---

١- **رواه أبوجعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى الشيعى فى المسترشد** ( ص ٣٩ - ٤٢ من النسخة المطبوعة فى النجف ) **والسيد المرتضى فى الشافى** ( ص ٢٤٢ من النسخة المطبوعة بايران ) **و شيخ الطائفة فى تلخيص الشافى** تحت عنوان « و مما طعنوا به فى امامة أبى بكر » ( ص ١٦ ٤ طبعة طهران سنة ١٣٠١ و ص ١٦١ من الجزء الثالث من طبعة النجف) **وابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** (ص ١٢٤ من المجلد الاول من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ) **والبياضى فى الصراط المستقيم** ( ج ٣ صفحة ٣٠٢ من طبعة طهران ) **و المجلسى فى ثامن البحار** ضمن الطعن الرابع من مطاعن أبى بكر ( ص ٢٥٩ من طبعة أمين الضرب ) **و السيدهاشم البحرانى فى غاية المرام** فى الباب السابع والخمسين من الفصل الاخر (ص ٥٦٠ من النسخة المطبوعة) و **الحسن بن عبدالرزاق اللاهيجى فى شمع اليقين** لكن بعد نقله الى اللغة الفارسية ( ص ٢١٢ من النسخة المطبوعة ) وكذا نقله **لسان الملك سپهر المستوفى** ( محمد تقى ) **فى** مجلد الخلفاء من **ناسخ التواريخ** ( ص ٧٩ من الطبعة الاولى ) الى غير ذلك ممن نقله .

٢ - م : « باجلاس من اهيبها » ج : « بأحلاس أرفأها و أصلح منها » و المسترشد : « أن أهيىء أحلاساً وأصلح منها » و عبارات سائر النسخ تدور حول ما نقل و التصحيح من الشافى و غيره من الكتب المنقول فيها الحديث .

٣ - هى بضم الدال وفتح الواو وسكون الياء وفتح الباء المشددة ، وجوز التقاء الساكنين فى الكلمة كون الاول منهما حرف لين **قال التفتازانى فى شرح التصريف معترضاً على عبارة الزنجانى أعنى صاحب المتن** وهى: « فان التقاء الساكنين انما يجوز اذا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سَوْءٍ [١] ولهو خيرٌ من أبيه، فأوحشنى [٢] ذلك منه فقلت: يا أبه [٣] عبدالرّحمن خيرٌ من أبيه؟! فقال [ بضجرٍ [٤] : ] و من ليس بخيرٍ من أبيه لا أمّ لك..! [ فسكت ساعةً وانثنى [٥] عنه [٦] ] ثمّ قال لى: ائذن لعبدالرّحمن فدخل عليه فكلّمه فى الحُطيئة الشّاعر أن يرضى عنه وكان عمر قدحبسه [٧] فى شعرٍ قاله فقال عمر: [ انّ الحطيئة قد بطر فدعنى أحسِمه [٨] ]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

كان الاول حرف مد والثانى مدغماً فيه نحو دابة » (و مراده من حرف المد هو الواو والالف والياء) وقال مانصه: «وكان الاولى ان يقول حرف لين ليدخل فيه **نحو خويصة و دويبة** لان حرف اللين أعم من حروف المد كما سنذكره لكن المصنف لا يفرق بينهما » والكلمتان أعنى « الخويصة والدويبة » مما يستشهد بهما لمثل ما ذكر فى كثير من كتب الادب.

١ ـ قال المجلسى فى بيانه للحديث: « **ودويبة سوء** بفتح السين بالاضافة، و فيه دلالة على غباوة عبدالرحمن للتصغير، وعلى حمقه لكون اللفظة تصغير الدابة، وعلى خبث طينته للاضافة الى السوء ».

٢ ـ قرأه المجلسى « فأوجسنى » ( بالجيم والسين المهملة ) وكذا نقله فى البحار وقال فى بيانه: « والوجس كالوعد الفزع، و أوجسنى أى أفزعنى » **أقول:** هذا البيان لا يساعده استعمال أهل اللسان فان أبيت فراجع مظانه.

٣ ـ فى بعض النسخ: « يا أبت ».

٤ ـ فى م فقط.

٥ ـ فى الاصل: « و أخشى ».

٦ ـ ما بين المعقفتين فى م فقط.

٧ ـ حبس عمر الحطيئة مما صرح به فى غير هذه الحكاية و ذلك أن ابن أبى الحديد قال فى شرح نهج البلاغة عند بحثه عن سيرة عمر ( ج ٣ ص ١٠٣ و ١٠٧ من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ) ما نصه: « قال زيد بن أسلم: كنت عند عمر وقد كلمه عمرو بن العاص فى الحطيئة وكان محبوساً فأخرجه من السجن ثم أنشده ( الى آخر ما قال ) » **أقول:** نذكر هذه القضية فى مجلد التعليقات ان شاء الله تعالى.

٨ ـ مث ق ح ج مج: « ان فى الحطيئة بذاء فدعنى أحسنه » ( فى ح: « أخشعه »

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

بطول الحبس فألحّ عليه عبدالرّحمن [ فخلّاه له[١] ] فلمّا خرج أقبل علىّ أبى فقال: أو فى غفلةٍ أنت الى يومك هذا عمّا [ كان من[٢] ] [ تقدّم[٣] ] [ ابن تيم بن مرّة علىّ[٤] ] وظلمه لى؟! - فقلت : يا أبه لاعلم لى بماكان من ذلك فقال لى: يا بنىّ وما عسيت أن تعلم ؟ - فقلت : والله لهو أحبّ الى النّاس من ضياء أبصارهم ، قال: انّ ذلك لكما ذكرت[٥] على رغم أبيك وسخطه ، فقلت : يا أبه أفلا تجلّى[٦] عن[٧] فعاله[٨] بموقفٍ فى

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

لكن فى المسترشد : « ان فى الحطيئة تأوداً فدعنى أقومه وأحسنه » **أقول : أما البطر** فقال الطريحى فى مجمع البحرين : « قوله تعالى : بطرت معيشتها بكسر الطاء أى فى معيشتها وقد تكرر فى الحديث ذكر البطر وهو كما قيل سوء احتمال الغنى والطغيان عند النعمة ويقال: هو التجبر وشدة النشاط وقد بطر بالكسر يبطر بالفتح و أبطره المال » **وأما التأود** فهو من الاود بمعنى الاعوجاج فمعنى البطر والاود متقارب لان المراد بهما الانحراف عن طريق الاعتدال، **وأما البذاء** فقال المجلسى فى بيانه : « و البذاء بالمد الفحش و الكلام القبيح و يقال : فلان بذى كغنى و بذى اللسان ».

١ - كذا فى م فقط وأما سائر النسخ و سائر موارد نقل الحديث من الشافى وتلخيصه و شرح ابن أبى الحديد و غاية المرام و غيرها مما أشير اليه آنفاً ففيها جميعاً : « فأبى » أو « و أبى ».

٢ - ليس فى م. ٣ - ح : « من تعدى ».

٤ - غير م : « أفحج بنى تيم على » وكذا فى المسترشد أما الشافى وسائر موارد نقله ففى جميع تلك الموارد : « أحيمق بنى تيم على » أما الافحج ففى كتب اللغة : « الفحج تدانى صدور القدمين وتباعد العقبين » وفى المغرب: « الفحج تباعد ما بين أوساط الساقين من الرجل والدابة » وأما « أحيمق » ففى جميع موارد نقله بصيغة التصغير فهو مصغر أحمق.

٥ - كذلك فى م والمسترشد وأما سائر النسخ والكتب فهى: « لكذلك ».

٦ - فى الشافى وتلخيصه وشرح ابن أبى الحديد والبحار وسائر موارد نقله « أفلا تحكى».

٧ - ليس فى المسترشد. ٨ - الشافى و ابن أبى الحديد والبحار : «فعله» والمسترشد « أفعاله ».

النّاس تبيّن ذلك لهم؟ ـ قال: وكيف لى بذلك مع ماذكرت أنّه أحبّ الى النّاس من ضياء أبصارهم؛ اذاً لرضخت هامة أبيك[١] بالجندل[٢].

قال ابن عمر: ثمّ تجاسروالله فجسر[٣]: فما دارت الجمعة حتّى قام خطيباً فى النّاس فقال: يا أيّها النّاس انّ بيعة أبى بكرٍ كانت فلتةً وقىالله شرّها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه[٤].

وكان[٥] الّذى[٦] حدا[٧] عمر على ذلك مع ماكان فى صدره على أبى بكرٍ[٨] أنّه بلغه عن قومٍ همّوا[٩] بأفاعيل يفعلونها وأمورٍ يأتونها فكانت هى الّتى هيّجت عمر[١٠] على ذلك. قال[١١] ابن عمر: فقلت: انّ لكل شيءٍ[١٢] سبباً؛ وانّ ماكان من اخبار[١٣]

---

١ ـ غير نسخ الكتاب: «يرضح رأس أبيك» فقال المجلسى: «و يرضح رأس أبيك أى يكسر ويدق من الرضح بالراء والضاد المعجمة والحاء المهملة او بالخاء المعجمة».

٢ ـ قال المجلسى: «الجندل كجعفر الحجارة».

٣ ـ قال المجلسى: «فتجاسر فجسر أى اجترأ و أقدم على اظهار ما كان فى ضميره».

٤ ـ فليعلم أن هذا الكلام قد ثبت صدوره عن عمر متواتراً بين المسلمين وخاص العلماء وخاصة المتكلمون فى بيان المراد منه فمن أراد استقصاء البحث عنه واستيفاء الحظ منه فليراجع تشييد المطاعن وكشف الضغائن (ج ١ ص ١٢٤-١٤٧) فان مؤلفه جعل هذا الكلام الطعن التاسع من مطاعن أبى بكر و بحث عنه بما لامزيد عليه.

٥ ـ المسترشد: «فكان».

٦ ـ من هنا أى من قوله: «وكان الذى» الى قوله: «من السخط على أبى بكر» فى نسخ هذا الكتاب وكتاب المسترشد فقط و ليس فى الشافى و سائر الكتب المشار اليها فيما سبق.

٧ ـ ح: «عدى». ٨ ـ المسترشد: «عليه».

٩ ـ غير م والمسترشد: «كانوا هموا». ١٠ ـ فى م والمسترشد فقط.

١١ ـ غير م: «فقال» وكذا فى المسترشد. ١٢ ـ غير م: «لكل أمر» وكذا فى المسترشد.

١٣ ـ م: «اختيار».

هؤلآء القوم الّذين [ أرادوا ما أرادوا و[١] ] همّوا بما همّوا به[٢] ممّا[٣] تسبّب به عمر الى الكلام فى أبى بكرٍ وأنّه لأوّل بابٍ[٤] فتحه عمر من السّخط[٥] على أبى بكرٍ.

وروى الهيثم بن عدىّ [ أيضاً[٦] ] عن مجالد بن سعيدٍ قال : غدوت يوماً الى الشّعبىّ وأنا اُريد أن أسأله عن شىءٍ بلغنى عن ابن مسعودٍ أنّه كان يقول فأتيته فى مسجد حيّة[٧] وفى المسجد قومٌ ينتظرونه فخرج [ فتعرّفت اليه[٨] ] وقلت : أصلحك الله كان ابن مسعودٍ يقول : ماكنت محدّثاً قوماً حديثاً لاتبلغه عقولهم الّا كان لبعضهم فتنةً ؟ قال نعم ؛ قد كان ابن مسعودٍ يقول ذلك ؛ وكان ابن عبّاسٍ يقوله أيضاً وكان عند ابن عبّاسٍ دفائن علمٍ[٩] يعطيها أهلها ويصرفها عن غيرهم ، فبينا نحن كذلك اذ أقبل رجلٌ من الأزد فجلس الينا ، فأخذنا فى ذكر أبى بكرٍ وعمر فضحك الشّعبىّ وقال : لقد كان فى صدر عمر ضبٌّ[١٠] على أبى بكرٍ فقال الأزدىّ : والله ما رأينا ولاسمعنا

١ - فى م فقط .
٢ - المسترشد : « هموا بأفاعيل » .
٣ - ليس فى م .
٤ - غير م كالمسترشد : « وانه باب » .
٥ - المسترشد : « من السخطة » .
٦ - ليس فى نسخ الكتاب والمسترشد ولكنه فى جميع سائر الكتب المشار اليها .
٧ - كذا فى جميع النسخ الا فى غاية المرام ففيها : « حنة » (بالنون).
٨ - م : « فتعرض » ح : « فتوقص » ( بالصاد المهملة ) مث مج ق : « فتوقض » ج : « فيفوض » وفى كلها بعده : « اليه القوم » وفى المسترشد : « فنهض اليه القوم » .
٩ - ج ح مج مث س ق : « دفاتر علم » وفى المسترشد : « وكان لابن عباس علوم » .
١٠ - كذا فى الشافى وتلخيصه والبحار وشرح النهج وغاية المرام لكن م : « عجائب » وج س ق مج مث : « حقد صب » ( بالصاد المهملة ) وله وجه صحيح اى كان له حقد فى قلبه فأظهره و أما نسخة ح فهو : « حقد ضب » (بالصاد المعجمة) وفى المسترشد : « خب » فقال المجلسى : « الضب بالفتح الحقد والغيظ » وقال مصحح تلخيص الشافى فى ذيل الكلمة : « الضب بالفتح والكسر الحقد الخفى » .

برجلٍ قطّ كان أسلس قياداً لرجلٍ ولا أقول فيه بالجميل[١] من عُمر فى أبى بكرٍ فأقبل علىّ عامر الشّعبىّ فقال: هذا ممّا سألت عنه، ثمّ أقبل على الرّجل فقال: يا أخا الأزد كيف تصنع بالفلتة الّتى وقى الله شرّها؟! أترى عدوّاً يقول فى عدوٍّ يريد أن يهدم مابنى لِنَفسه فى النّاس أكثر من قول عمر فى أبى بكرٍ؟- فقال الرّجل: سبحان الله ياباعمرو[٢] أنت تقول ذلك؟! فقال الشّعبىّ: أنا أقوله؛ قاله عُمر بن الخطّاب على رؤس الأشهاد فلمه أودعه، فنهض الرّجل مُغضباً[٣] وهو يهمهم فى الكلام[٤] بشيءٍ لم أفهمه فقال مجالد: فقلت للشّعبىّ: ما أحسب هذا الرّجل الّا سينقل عنك هذا الكلام الى النّاس و يبثّه فيهم قال: اذاً والله لا أحفل بذلك؛ شيءٌ[٥] لم يحفل به ابن الخطّاب حين قام به[٦] على رؤس المهاجرين والأنصار أحفل به!؟ وأنتم أيضاً فأذيعوه عنّى[٧] مابدا لكم.

[وقد روى شريك بن عبدالله النّخعىّ عن محمّد بن عمر بن مرّة عن أبيه عن عبدالله بن سلمة عن أبى موسى الأشعرى[٨]] قال: حججنا[٩] مع عمر بن الخطّاب فلمّا

١- فى الشافى وسائر الكتب: «أقول بالجميل فيه».

٢- فى بعض النسخ: «أبا عمرو» و هو كنية الشعبى كما ذكره علماء التراجم.

٣- غير م: «مسرعاً كالمغضب» وفى المسترشد: «مسرعاً ولم يودع وهو كالمغضب».

٤- غير م وكذا المسترشد: «من الكلام».

٥- كذا فى م؛ وفى شرح ابن أبى الحديد وغاية المرام: «وشىء» وأما غير م والشافى والبحار: «شيئاً» وفى المسترشد: «اذاً والله لا أحفل به» وقال المجلسى فى بيانه: «ولا أحفل به أى لا أبالى».

٦- فى المسترشد: «قد قاله».

٧- فى غير م: «فأذيعوا عنى» وكذا فى المسترشد.

٨- عبارة المتن فى السند عبارة الشافى والتلخيص وشرح النهج والبحار وغاية المرام **أما النسخ ففى م**: «وروى شريك عن عبدالله بن سلمة عن أبى موسى الاشعرى» **وغير م هكذا**: «و روى شريك بن عبدالله النخعى عن محمد بن عبدالله عن عمرو بن مرة عن عبدالله بن سلمى (الا فى ق ففيها: سليمان) عن أبى موسى الاشعرى».

٩- «خرجنا» وفى الشافى و سائر الكتب: «حججت».

دخلنا مكّة و[١] نزلنا وغطّ[٢] النّاس خرجت من رحلى وأنا أريد عمر فلقينى فى طريقى اليه[٣] المغيرة بن شعبة فرافقنى[٤] ثمّ قال: أين تريد يابا موسى[٥] فقلت: أُريد أمير المؤمنين عمر فهل لكَ فيه؟ ـ فقال: نعم؛ مع المتعة بحديثكَ[٦] فانطلقنا نريد رحل عمر فانّا لفى[٧] طريقنا اذ ذكرنا فضل[٨] عمرو قيامه بما هو فيه وحيطته[٩] على الاسلام و نهوضه بما قبله من ذلكَ ثمّ خرجنا من ذلكَ الى ذكر أبى بكرٍ [ ثمّ قال[١٠]:] فقلت للمغيرة: يالكَ

١ - « دخلنا مكة و » ليست فى غير نسخ الكتاب.

٢ - م: « عطن » ح: « فض » و سائر النسخ: « عظ » ( بالعين المهملة و الطاء المعجمة ) و هو قطعاً مصحف: « غط » ( بالغين المعجمة و الطاء المشددة المهملة ) و أما سائر الكتب من الشافى وتلخيصه وشرح ابن أبى الحديد والبحار فهى: « عظم » فالمتن من غط النائم يغط غطاً و غطيطاً اذا تخر وتردد نفسه صاعداً الى حلقه حتى يسمعه من حوله قال ابن الاثير فى النهاية: « فيه: انه نام متى سمع غطيطه؛ الغطيط الصوت الذى يخرج مع نفس النائم و هو ترديده حيث لايجد مساغاً وقد غط يغط غطاً و غطيطاً و منه حديث نزول الوحى فاذاً هو محمر الوجه يغط » **أقول**: و منه ما يجرى مجرى المثل بين الادباء عند وصفهم للسفر و حضهم عليه: « ألا ان الرفعة فى أطيط الراحل لا فى غطيط النائم، وان صلوة القاعد على النصف من صلوة القائم» **فالمعنى** أن الناس قد استراحوا فناموا حتى سمع غطيطهم.

٣ - « فى طريقى اليه » ليس فى غير نسخ الكتاب.

٤ - هذا فى الشافى وغيره لكن فى نسخ الكتاب: « فوافقى » ( من وفق بالواو ).

٥ - « يابا موسى » فى نسخ الكتاب فقط وهو مخفف « يا أبا موسى ».

٦ - ما بعد « نعم » فى نسخ الكتاب فقط.

٧ - كذا فى الشافى و غيره لكن فى نسخ الكتاب: « فى ».

٨ - فى الشافى و غيره مكانه: « تولى ».

٩ - فى الشافى وغيره « حياطته ». **فليعلم أن** عبارة كتاب المسترشد فى هذا الحديث لما كانت مغايرة فى اللفظ لعبارة هذا الكتاب لم نشر اليه هنا لئلا يكبر حجم الكتاب.

١٠ - فى الشافى فقط.

الخير[١] لقد كان أبوبكرٍ مسدّداً فى عمر كأنّه ينظر الى قيامه [من بعده[٢]] وجدّه واجتهاده وعناءه فى الاسلام فقال المغيرة : لقد كان كذلك[٣] وان كان قوم كرهوا ولاية عمر ليزووها[٤] عنه و ما كان لهم فى ذلك لوكان[٥] [من[٦]] حظٍّ فقلت له : لا أبالك ماترى القوم الّذين كرهوا ذلك من عمر أرادوا؟[٧] فقال لى المغيرة : لله أنت! كأنّك [ فى غفلةٍ[٨] ] [ و] لاتعرف هذا الحىّ من قريشٍ وماقدخصّوا به من الحسد فوالله ان[٩] لوكان الحسد شيئاً يرى فيحسب أو[١٠] يدرك بحسابٍ لكان لقريشٍ تسعة أعشار الحسد[١١] وللنّاس [كلّهم[١٢]] عشر بينهم ، قال : فقلت له : مه يا مغيرة فانّ قريشاً قد بانت بفضلها على النّاس فلم نزل فى هذا الذّكر[١٣] حتّى انتهينا الى رحل عمر فلم نجده فسألنا عنه فقيل : [ قد[١٤] ] خرج آنفاً يريد المسجد فمضينا جميعاً[١٥] نقفو أثره حتّى دخلنا المسجد فاذا عمر يطوف بالبيت ؛ فطفنا معه ، فلمّا فرغ دخل بينى وبين المغيرة فتوكّأ على المغيرة ثمّ قال[١٦] :

---

١ - قال المجلسى فى بيانه : « وبالك الخير بالباء أى قلبك و شأنك ؛ **و يحتمل الياء حرف النداء** بحذف المنادى أى يا هذا لك الخير أو يا من لك الخير، وفى بعض النسخ : ما لك الخير » .

٢ - فى الشافى وغيره . ٣ - فى الشافى و غيره « ذلك » .

٤ - ح : « ليذودوها » ( بالذال المعجمة ) يقال : « زوى الشىء عنه أى منعه، وكذا يقال : زاد عن الشىء طرده و دفعه » .

٥ - « لوكان » ليس فى سائر الكتب . ٦ - فى شرح النهج فقط .

٧ - « أرادوا » فى نسخ الكتاب فقط . ٨ - فى الشافى و البحار فقط .

٩ - « ان » فى نسخ الكتاب فقط . ١٠ - « يرى فيحسب أو » فى نسخ الكتاب فقط.

١١ - شرح ابن أبى الحديد : « تسعة أعشاره » .

١٢ - فى شرح ابن أبى الحديد فقط .

١٣ - فى الشافى وتلخيصه « فى ذلك » وفى شرح النهج و البحار « فى مثل ذلك » .

١٤ - فى شرح ابن الحديد فقط . ١٥ - فى نسخ الكتاب فقط .

١٦ - شرح ابن الحديد : « وقال » .

من أين والى أين أنتما[١] ؟ ـ فقلنا : يا أمير المؤمنين خرجنا نريدك فأتينا[٢] رحلك فقيل لنا : خرج يريد المسجد ؛ فاتّبعناك ، فقال : اتّبعكما الخير . ثمّ انّ المغيرة نظر الىّ فتبسّم ، فنظر[٣] اليه عمر فأقبل عليه[٤] فقال : ممّ تبسّمت أيّها العبد؟ـ فقال : من حديثٍ كنت أنا وأبو موسى فيه آنفاً فى طريقنا اليك فقال : وما ذاك[٥] الحديث؟ـ فقصصنا عليه الخبر حتّى بلغنا ذكر حسد قريشٍ وذكر من أراد منهم[٦] صرف أبى بكر عن ولاية[٧] عمر فتنفّس عمر الصّعداء[٨] ثمّ قال : ثكلتك اُمّك يامغيرة وماتسعة أعشار الحسد؟ ! انّ[٩] فيها لتسعة[١٠] أعشار الحسد كما ذكرت وتسعة أعشار العشر وفى النّاس كلّهم[١١] عشر العشر وقريش شركاؤهم[١٢] فى عُشر العُشر أيضاً ثمّ مكث ملياً[١٣] وهويتهادى[١٤] بيننا ثمّ قال : أولا[١٥] أخبركما بأحسد

---

١ ـ م وشرح ابن أبى الحديد والشافى وغيرها : « من أين جئتما؟ » وسائر نسخ الكتاب : « من أين بكما؟ » .

٢ ـ م : « فأردنا » . ٣ ـ فى نسخ الكتاب : « ونظر » .

٤ ـ هذه الجملة فى نسخ الكتاب فقط . ٥ ـ ح : « وما ذلك » .

٦ ـ م : « منها » و هذه الكلمة فى نسخ الكتاب فقط .

٧ ـ شرح ابن أبى الحديد : « عن استخلاف » وكذا فى البحار الا أنه جعل فى الهامش « ولاية عمر » بدلا منه .

٨ ـ غير م : « صعداء » بلا الف ولام لكن فى م و جميع سائر الكتب كما فى المتن ؛ **قال المجلسى فى بيانه** : « والصعداء بضم الصاد و فتح العين والمد تنفس ممدود » .

٩ ـ ليس فى م .

١٠ ـ فى بعض النسخ والكتب : « تسعة » وعبارة شرح النهج : « بل وتسعة » .

١١ ـ فى شرح النهج فقط . ١٢ ـ فى غالب النسخ : « شركاؤها » .

١٣و١٤ ـ قال المجلسى : « **وسكت ملياً** أى طائفة من الزمان ، **ويتهادى بيننا** أى يمشى بيننا معتمداً علينا » .

١٥ ـ فى بعض النسخ والكتب : « ألا » .

قريشٍ كلّها ؟ـ قلنا بلى يا أمير المؤمنين فقال : أو عليكما[١] ثيابكما ؟ـ قلنا : نعم قال : فكيف بذلك وأنتما مُلبسان[٢] ثيابكما ، فقلنا له: يا أمير المؤمنين وما بال الثّياب؟[٣] قال : خوف الاذاعة[٤] من الثّياب يابن قيسٍ قال : قلت له : أتخاف الاذاعة من الثّياب؟! فأنت والله من ملبسي[٥] الثّياب أخوف وما الثّياب أردت، فقال: هوذاك فانطلق وانطلقنا معه حتّى انتهينا الى رحله فخلّى[٦] أيدينا من يديه[٧] و قال : لاتريما[٨] [ كونا قريباً حيث أبتغيكما[٩] ] فأخبركما[١٠] ثمّ دخل رحله فقلت للمغيرة : لا أبالك لقد عثرنا[١١] بكلامنا[١٢]

١ ـ بعض النسخ والكتب:«وعليكما».

٢ ـ م : « تلبسان » وح :« لابسان » و باقي النسخ : « متلبسان » .

٣ ـ ح : « فقلنا له يا أمير المؤمنين و مم ذلك ؟ ».

٤ ـ **قال المجلسي:** «الاذاعةالافشاء». ٥ ـ غير م : « من متلبسي » .

٦ ـ ح : « فحل » ( بالحاء المهملة و اللام المشددة ) .

٧ ـ م وسائر الكتب : « من يده » .

٨ ـ ح : « لاتبرحا » ؛ **قال المجلسي : « لاتريما ؛ اى لاتبرحا** ؛ يقال : رام يريم اذا برح و زال عن مكانه » .

٩ ـ ما بين المعقفتين ليس في م .

١٠ـ كذا في ح أما سائرالنسخ ففيها «فآخذ كما» الا نسخة م فليست الكلمة فيها أصلا.

١١ ـ في شرح نهج البلاغة : « أثرنا » ( بالهمزة ) .

١٢ ـ قال المجلسي : « العثرة الزلة **وعثرنا بكلامنا** أي أخطأنا في حكاية كلامنا » **أقول : لم يصب المجلسي** ـ أعلى الله درجته ـ **في بيان معنى هاتين الكلمتين** لان « عثر » هنا مستعملة مع كلمة على لان « على دفينة لعمر » صلة « عثر » و تتعلق بها **والمعنى** أنا اطلعنا ووقفنا بكلامنا مع عمر على سر من أسراره،وهذا الاستعمال من قول العرب: « عثر فلان على السر و غيره = اطلع عليه و علمه » **الا أن عذر المجلسي** ـ جزاه الله عن الاسلام وأهله خيرالجزاء ـ **في هذا الاشتباه واضح** لان عبارة « على دفينة لعمر »

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

[معه[١]] وماكنّا فيه من[٢] حديثنا على دفينةٍ[٣] وما أراه حبسنا الّا ليذاكرنا[٤] ايّاها[٥] فماترى [فى] ذلك ظنُّ ظنَّك[٦] قال : انّا لبذلك[٧] اذ خرج آذنه الينا فقال : ادخلا ؛ فدخلنا ، فاذا عمر مستلقٍ[٨] على برذعة[٩] الرّحل فلمّا دخلنا أنشأ يتمثّل بشعر[١٠] كعب بن زهير[١١] :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ليست فى نسخة البحار كما أنها ليست فى الشافى وتلخيص الشافى وشرح نهج البلاغة فكأنها كانت ساقطة من جميعها بشهادة وجودها فى جميع نسخ هذا الكتاب أعنى «الايضاح» **ويؤيد سقوطها من سائر الكتب** ضمير « اياها » فى ذيل العبارة «ليذاكرنا اياها» مضافاً الى أن المعنى معها يستقيم وبدونها لايستقيم الا مع تكلف كما هو ظاهر للمتأمل .

١ - فى شرح النهج والبحار فقط .

٢ - **فليعلم أن نسخة م ناقصة** من هنا أعنى من كلمة «حديثنا» الى تلك العبارة : «غضباً شديداً وقال : أبت قلوبكم يا بنى هاشم» وستأتى ونشير اليها فى موضعها ان شاء الله تعالى .

٣ - « على دفينة لعمر » فى نسخ هذا الكتاب فقط .

٤ - كذا فى سائر الكتب وفى نسخ الكتاب : «لمذاكرتنا» .

٥ - هذا الضمير ينادى بأعلى صوته أن هنا ساقطة فى سائر النسخ لانه موجود فيها ولا مرجع له فالساقطة هى ما هو موجود فى نسخ الكتاب من قوله : « على دفينة لعمر » كما ذكرناه مفصلا .

٦ - اى أعمل فكرك وأمعن نظرك فى ذلك فقل مابدا لك فيه .

٧ - فى سائر الكتب : «فانا لكذلك» .

٨ - من قولهم : «استلقى على قفاه = نام» .

٩ - البرذعة باهمال الدال واعجامها الحلس يلقى تحت الرحل» .

١٠ - فى سائر الكتب : «ببيت» أو «بقول» .

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

لا تفش سرّك ألّا عند ذى ثقةٍ أو،لا[١]؛ فأفضل[٢] مااستودعت أسرارا
صدراً[٣] رحيباً و قلباً واسعاً[٤] قمناً[٤] أن لاتخاف متى[٥] أودعت[٦] اظهارا .

فلمّا سمعناه يتمثّل بشعرٍ علمنا أنّه يحبّ[٧] أن نضمن له كتمان حديثه فقلت أنا له[٨] : ياأميرالمؤمنين أكرمنا وخصّنا وفضّلنا[٩] فقال : بماذا ياأخاالأشعر[١٠] ؟ قلت : بايداعنا

« بقيةالحاشية من الصفحة الماضية »

١١ـ ذكرهما عباس عبدالقادر وهوالذى كتب مقدمة وتعليقات على شرح ديوان كعب للسكرى فيما أنشد للكميت ولم ينشر فى ديوانه (انظر ص ٢٥٧ من شرح ديوان كعب لابى سعيد السكرى من طبع دار الكتب سنة ١٣٦٩ هـ) .

١ ـ ح : «ولى» وسائرالنسخ والتلخيص: «ولا» والشافى فى المتن: «ولا» وفى الهامش بعنوان بدل النسخة : «ولى» والبحار وشرح النهج : «أولى» .

٢ ـ نسخ الكتاب : « بأفضل » وكذا الشافى و التلخيص أما شرح النهج و البحار : «وأفضل» حتى يكون عطفاً على « أولى » على مافى نسختيهما من كون كليهما بصيغة أفعل التفضيل .

٣ ـ قال عباس عبدالقادر فى ذيل الصفحة : «كذا بالنصب هو وما بعده ؛ وحقها ان تكون بالرفع خبراً لافضل وقد قال الاستاذ الميمنى : أخاف عليهما النحل» .

٤ ـ كذا فى شرح نهج البلاغة وفى نسخ الكتاب «صمتاً» (بالصاد المهملة والتاء) وكذا فى غرر الخصائص الواضحة لابى اسحاق برهان الدين ابراهيم الوطواط ( انظر ص ١٨١ من طبع بولاق ) وكذا نقل عن ذلك الكتاب فى ذيل شرح ديوان كعب كما أشرنا اليه ( انظر ص٢٥٧) وكذا فى غالب سائر الكتب وفى بعضها «ضمنا» (بالضاد المعجمة والنون) .

٥ ـ كذا فى شرح نهج البلاغة، وفى نسخ الكتاب : «لاتخش منه لما» وفى بعضها سكان «لما» : «اذا» .

٦ ـ فى بعض النسخ والكتب : «استودعت» .

٧ ـ فى سائر الكتب (بدلها) : «فعلمنا أنه يريد» .

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

سرّك[1] واشراكنا في همّك فنعم المستسرّان[2] نحن لك فقال : انّكما لكذلك فاسألا عمّا بدا لكما ثمّ قام الى الباب ليغلقه فاذا آذنه الّذى أذن لنا عليه في الحجرة فقال له عمر : امط[3] عنّا لاأمّ لك؛ فخرج وأغلق الباب خلفه. ثمّ أقبل الينا[4] فجلس معنا وقال: سلاتخبرا ، قلنا: نريدأن تخبرنا بأحسد قريش الّذى لم تأمن ثيابنا على ذكره[5] لنا ، فقال: سألتما عن معضلة وسأُخبركما فلتكن عندكما في ذمّة منيعة وحرز مابقيت ؛ فاذا أنا متّ فشأنكما وما أحببتما من اظهار أوكتمان ، قلنا: فانّ لك عندنا ذلك ، قال أبوموسى: وأنا أقول في نفسي[6] : ما أظنّه يريد الّا الّذين كرهوا [من أبى بكر استخلافه لعمر وكان طلحة أحدهم فأشاروا عليه أن لايستخلفه لأنّه فظّ غليظ[7]] ثمّ قلت في نفسي: قد عرفنا اولئك

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٨ - في الشافي والتلخيص والبحار : «فقلنا له».

٩ - في الشافي وشرح النهج والبحار : «صلنا».

١٠ - في غير نسخ الكتاب : «الاشعريين».

١ - مج : «بايداعنا سرك» ح : «بايدا عنا لسرك» والشافي والتلخيص والبحار وشرح النهج : «بافشاء سرك الينا».

٢ - في نسخ الكتاب : «فنعم المستشرين» الا في ح ففيها : «المستشيرون» و في شرح النهج : «المستشاران».

٣ - «ح مث» وسائر الكتب : «امض».

٤ - في سائر الكتب : «علينا».

٥ - الشافي : «عليه أن تذكره».

٦ - في نسخ الكتاب والشافي : «وأنا أظنه».

٧ - هذه عبارة الشافي والبحار، وعبارة شرح النهج هكذا : «كرهوا استخلاف أبي بكر له كطلحة و غيره فانهم قالوا لابى بكر : أتستخلف علينا فظاً غليظاً » **و أما عبارة نسخ الكتاب فهي** : «كرهوا استخلافه عمر وأشاروا عليه أن لايستخلفه».

القوم بأسمائهم وعشائرهم وعرفهم النّاس فما يكتم من ذكرهم واذا هو يريد غير مانذهب اليه منهم[١] فعاد عمر الى التّنفّس صعداء فقال: من تريانه ؟ فقلنا : والله ماندرى الّا ظنّاً قال: فمن[٢] تظنّان ؟ قلنا : تراك تريد [القوم[٣]] الّذين صدّوا أبابكرٍ عن صَرف هذا الأمر اليك[٤] [قال: كلّا والله[٥]] بل هو كان أغشّ[٦] وأظلم وهوالّذى سألتما عنه كانوالله أحسد قريشٍ كلّها ، ثمّ أطرق طويلاً فنظر الىّ المغيرة ونظرت اليه وأطرقنا [مليّاً[٧]] لاطراقه وطال السّكوت منّا ومنه حتّى ظننّا أنّه قد ندم على ما بدا منه ثمّ قال : والهفاه[٨] على ضئيل[٩] بنى تيم بن مرّة لقد تقدّمنى ظالماً وخرج الىّ منها[١٠] آثماً فقال له المغيرة : هذا تقدّمك ظالماً قد عرفناه[١١] فكيف خرج اليك منها آثماً ؟ قال: ذاك لانّه[١٢] لم يخرج الىّ منها الّا بعد اليأس[١٣] منها، أما والله لوكنت أطعت زيد[١٤] بن الخطّاب وأصحابه لما

١ ـ شرح النهج : «يذهب الى غير مافى نفسى».

٢ ـ كذا فى الشافى وشرح النهج وغيرهما اما النسخ ففيها : «ما».

٣ ـ فى غير نسخ الكتاب.

٤ ـ فى غير نسخ الكتاب : «أرادوا أبابكر على صرف هذا الامر عنك».

٥ ـ فى شرح النهج وغيره. ٦ ـ فى الشافى وغيره : «أعق».

٧ ـ فى شرح النهج فقط .

٨ و ٩ و ١٠ ـ كذا فى سائر الكتب وأما النسخ فهى : « و الهفتاه » قال المجلسى : « **والفهاه** كلمة يتحسر بها ، **والضئيل** الحقير النحيف ، **و خرج الى منها** اى تركها لى وسلمها الى» .

١١ ـ فى شرح النهج والبحار : «فأما تقدمه عليك ياأميرالمؤمنين ظالماً فقد عرفناه».

١٢ ـ فى غالب النسخ والكتب «أنه».

١٣ ـ فى غير النسخ : «بعد يأس».

١٤ ـ فى شرح النهج : «يزيد» وهو تصحيف بالقطع واليقين لان عمر يريد به أخاه زيدبن الخطاب وكان صحابياً بدرياً احدياً ؛ وترجمته مذكورة فى كتب التراجم والسير و التواريخ فمن أرادها فليراجعها.

تلمّظ[١] من حلاوتها بشيء أبداً ولكنّي قدّمت وأخّرت وصعّدت و صوّبت و نقضت وأبرمت فلم أجد الّا الاغضاء[٢] على [مانشب[٣] فيه[٤] منها [والتّلهّف على نفسي[٥]] وأمّلت انابته ورجوعه [فوالله مافعل حتّى فرغ منها بشيماً[٦]] فقال له المغيرة : فما منعك منها [ياأميرالمؤمنين[٧]] وقد عرّضك لها[٨] يوم السّقيفة بدعائه ايّاك اليها[٩] ثمّ أنت الآن تنقم

١ و ٢ و ٣ - في غير نسخ الكتاب : «لم يتلمظ» قال المجلسي : «**والتلمظ** تتبع بقية الطعام في الفم باللسان **والمعنى** لم يذق من حلاوتها أبداً ، **والتصوب** النزول **والمراد** قلبت هذا الامر ظهراً لبطن وتفكرت في جميع شقوقه ، والاغضاء في الاصل ادناء الجفون **ونشب** (في ح : «وتشعب») أي علق **والمعنى** لم أجد بدّاً من الصبر على الشدة كما يصبر الانسان على قذى في عينه او شجاً في حلقه» فيظهر من بيان المجلسي أن الكلمة كانت في نسخته: «تصوبت».

٤ - في البحار وشرح النهج : «به».

٥ - كذا في شرح النهج والتلخيص و اما عبارة النسخ و البحار و الشافي فمشوشة ففي غالب النسخ : « والتلف على نفسي فلم تجبني نفسي الى ذلك » وفي بعضها : «وتلف فلم تجبني؛ الى آخرها» و في البحار عبارة المتن في المتن و عبارة «فلم تجبني نفسي الى ذلك» في الحاشية ، وعبارة الشافي بعد كثرة الخط والمحو والاثبات صارت كالبحار .

٦ - كذا في البحار أما سائر الكتب كالنسخ فمشوشة ففي غالب النسخ : « فوالله مافعل حتى بعرمالسما» (من دون نقطة) و في ح : « فوالله مافعل بعدها سهلا » وفي مث : «فو الله مافعل حتى بعرها سماً» و في ج : «ما فعل بعربها بشماً» وكتب بعدها : « كذا» و في شرح النهج : «حتى بغربها لئيما» **وقال المجلسي : «قوله : حتى فرغ منها** في بعض النسخ «فغربها» أي فتح فاه والبشم بالباء الموحدة والشين المعجمة التخمة والسأم أي لم يسلمها الى الا بعد استيفاء الحظ والسأم منها . وقال مصحح التلخيص بعد أن نقل المتن : «حتى فغربها بشماً» مانصه : «فغرفاه : فتحه . وبشم بشماً من الشيء : سئم منه».

٧ - في البحار وشرح النهج فقط .

٨ - كذا في جميع النسخ و شرح النهج و التلخيص لكن في الشافي و البحار: « و قد عرضها عليك » .

٩ - في شرح النهج والبحار: «بدعائك اليها».

وتتأسّف[١] [عليها[٢]] ؟ فقال عمر : ثكلتك اُمّك يامغيرة انّى كنت لأعدّك من دهاة[٣] العرب كانّك كنت غائباً عمّا هناك انّ الرّجل ماكرنى فماكرته وألفانى أحذر من قطاة[٤] انّه لمّا رأى شغف النّاس [به[٥]] واقبالهم بوجوههم[٦] اليه[٧] أيقن أنّهم لايريدون به بدلاً فاحبّ لمّا[٨] رأى من حرص النّاس عليه وشغفهم[٩] به ان يعلم ماعندى وهل تنازعنى اليها نفسى[١٠] فأحبّ أن يبلونى[١١] باطماعى فيها والتّعريض لى بها وقد علم وعلمت أنّى لوقبلت ماعرض[١٢] علىّ لم يجب[١٣] النّاس[١٤] الى ذلك [وكان أشدّ النّاس امالةً الّذين كرهوا ردّه

١ ـ كذا فى شرح النهج والبحار لكن فى النسخ : «ثم أنت الان متعقب بالتأسف عليه» وفى الشافى والتلخيص أيضاً كذا الا أن بدل «متعقب» فيهما «تنقم» أو «منتقم» وقال المجلسى (ره) : «ونقم أى كره كراهة بالغة حد السخط».

٢ ـ كذا فى ح لكن باقى النسخ «عليه».

٣ ـ قال المجلسى (ره) : «الدهاء النكر وجودة الرأى».

٤ ـ يستفاد من العبارة أنها مثل لكنى لم أجدها فى مجمع الامثال و حياة الحيوان فراجع غيرهما ان شئت.

٥ ـ فى غير نسخ الكتاب من الشافى وغيره.

٦ ـ ح : «بوجهه» وباقى النسخ : «بوجههم» والمتن موافق لسائر الكتب.

٧ ـ فى البحار وشرح النهج وغيرهما : «عليه» وهو الاولى.

٨ ـ كذا فى غير النسخ وأما النسخ ففيها : «مع ما».

٩ ـ فى شرح النهج : « و ميلهم اليه » ؛ قال المجلسى : « و الشغف بالعين المعجمة والمهملة شدة الحب».

١٠ ـ فى شرح النهج : «وهل تنازعنى نفسى اليها» وفى غيره : « وهل تنازع » ( من دون نون الوقاية و الياء ).

١١ ـ قال المجلسى : «ويباونى اى يمتحننى ويخبرنى».

١٢ ـ فى شرح النهج والبحار : «عرضه».

١٣ ـ فى الشافى : «لم يجبه».

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ايّاها الىّ عند موته[١] فألفانى قائماً على أخمصى[٢] مستوفزاً[٣] حذراً ولو أجبته الى قبولها لم يسلّم النّاس [الىّ[٤]] ذلك و اختبأها[٥] ضغناً علىّ[٦] فى قلبه ثمّ لم آمن اتّباعه لى بها[٧] ولو بعد حينٍ مع مابدا لى من كراهة[٨] النّاس لماعرض علىّ منها[٩] أو ماسمعت[١٠] نداءهم ايّاه[١١] من كلّ ناحيةٍ عند عرضه ايّاها علىّ[١٢] : لانريد سواك يابابكرٍ أنت[١٣] لها أنت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١٤- **فليعلم أن هنا فى هامش نسخة مث** بعد كلمة «الناس» هذه العبارة : **«الى هنا»** يعنى أن الساقط من النسخة المشار اليها فيما سبق (عند قوله : «قد استقمت» وقد مر فراجع ص١٢٩) كان الى هنا فتم الساقط هنا.

١ - من قوله : «وكان أشد» الى هنا أعنى «عند موته» ليس فى غير نسخ الكتاب.

٢ - قال المجلسى : «الاخمص مالم يصب الارض من القدم».

٣ - كذا صريحاً فى نسخة ح وكذا فى شرح النهج أما سائر نسخ الكتاب : «فتسورنا» وفى الشافى : «متشوزناً» وفى التلخيص : «متورياً» وكذا فى هامش الكلمة من البحار لكن فى متن البحار : «مستوفراً» **مع أن المجلسى (ره) قال فى بيانه :** «الوفز العجلة **و المستوفز** الذى يقعد قعوداً منتصباً غير مطمئن أى وجدنى متهيئاً للاقدام و النهوض منتظراً للفرصة غير غافل».

٤ - فى الشافى وشرح النهج والبحار والتلخيص فقط.

٥ - قال المجلسى : «اختبأها أى ادخرها».

٦ - فى النسخ : «على ضغناً».

٧ - كذا فى جميع النسخ و معنى العبارة مافى سائر الكتب بهذا اللفظ : **« ولم آمن غائلته»** ومن ثم قال المجلسى فى بيانه «الغائلة الداهية».

٨ - فى الشافى : «كراهية».

٩ - فى شرح النهج : «من كراهة الناس لى».

١٠ - فى غير نسخ الكتاب : «أما سمعت».

١١ - فى نسخ الكتاب فقط.

١٢ - فى غير نسخ الكتاب : «عند عرضها على».

١٣ - كذا مكرراً فى نسخة ق مج.

لها ، فرددتها اليه عند ذلك فلقد رأيته التمع وجهه لذلك سروراً .

ولقد[١] عاتبنى مرّة على شيء كان[٢] بلغه عنّى انّه لمّا قدم بالأشعث بن قيس الكندى[٣] أسيراً فمنّ عليه وأطلقه وزوّجه [اُخته[٤]] اُمّ فروة بنت أبى قحافة قلت[٥] للأشعث وهو [قاعد[٦]] بين يديه : ياعدوّالله أكفرت بعد اسلامك وارتددت [ناكصاً على عقبيك[٧]] فنظر إلىّ الأشعث نظراً حديداً[٨] علمت أنّه يريد كلاماً ثمّ أمسك[٩] فلقينى[١٠] بعد ذلك فى بعض[١١] سكك المدينة فرافقنى[١٢] ثمّ قال : أنت صاحب الكلام[١٣] يا ابن الخطّاب ؟ فقلت : نعم ولك عندى شرّ من ذلك فقال : بئس الجزاء هذا لى منك ، فقلت له : علام[١٤] تريد منّى حسن الجزاء ؟ قال: لأنفتى[١٥] لك من اتّباع[١٦] هذا الرّجل

---

١ ـ فى المسترشد : «ولقد والله» .

٢ ـ فى الشافى : «على شىء» وفى شرح النهج والبحار «على كلام» .

٣ ـ «ابن قيس الكندى» فى نسخ الكتاب فقط .

٤ ـ فى شرح النهج والبحار والشافى والتلخيص فقط .

٥ ـ فى غير نسخ الكتاب والمسترشد : «فقلت» .

٦ ـ فى غير نسخ الكتاب والمسترشد .

٧ ـ كذا فى الشافى و شرح النهج والبحار ، **وفى النسخ «كافراً»** وفى التلخيص : «كافراً ناكصاً على عقبيك» .

٨ ـ فى الشافى و التلخيص و البحار : «نظراً شزراً» وقال المجلسى فى بيانه : « النظر الشزر النظر بمؤخر العين» .

٩ ـ ح : «فأمسك» وفى الشافى والبحار : «يريد أن يكلمنى بكلام فى نفسه» .

١٠ ـ فى شرح النهج والبحار : «ثم لقينى» .

١١ ـ فى المسترشد : «فى سكة من» .

١٢ ـ كذا فى الشافى والبحار لكن فى نسخ الكتاب و التلخيص : « فوافقنى » ( بالواو من وفق ) .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يريد أبابكرٍ [والله[١]] ماحدانى[٢] على الخلاف عليه الّا تقدّمه عليك وتخلّفك عنها ولو كنت صاحبها لما رأيت[٣] منّى خلافاً عليك فقلت : قد كان ذاك[٤] فما تأمر[٥] الآن ؟ فقال: ماهذا وقت أمرٍ وانّما[٦] وقت صبرٍ[٧] حتّى يأتى الله بمخرجٍ[٨] فمضى ومضيت، ولقى الأشعث الزّبرقان بن بدرٍ السّعدىّ[٩] فذكر له ماجرى بينى و بينه من الكلام فنقل ذلك الزّبرقان الى أبى بكرٍ فأرسل الىّ فأتيته فذكر ذلك لى ثمّ قال: انّك لمتشوّفٌ[١٠] اليها يابن الخطّاب ؟ فقلت : وما يمنعنى التشوّف[١١] الى ماكنت أحقّ به ممّن غلبنى عليه

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

١٣ - فى المسترشد : «انت صاحب الكلمة يومئذ».

١٤ - فى المسترشد : «على ماذا».

١٥ - قال المجلسى : «الانفة الاستنكاف وكراهة الشىء للحمية والغيرة».

١٦ - ح : «أن تبايع» وفى المسترشد مكان الجملة : «فقال : أما تأنف من اتباع هذا الرجل ؟!».

١ - «والله» فى البحار وشرح النهج لكن فى غيرهما « و » فقط.

٢ - فى الشافى وشرح النهج والبحار : «ماجرأنى».

٣ - كذا فى الشافى وغيره أما النسخ ففيها : «فقدماً» أو «تقدماً».

٤ - فى شرح النهج وغيره : «لقد كان ذلك».

٥ - فى المسترشد : «فما تأمرنى».

٦ - ح : «ولكن».

٧ - فى المسترشد : « قال : هذا وقت صبر » وفى شرح النهج : «قال انه ليس بوقت أمر بل وقت صبر ».

٨ - فى المسترشد : «حتى يفرج الله ويأتى بمخرج» وأما سائر الكتب فليست العبارة فيها.

٩ - «السعدى» ليس فى شرح النهج.

١٠ - ق ج ح : « لمتشوق » (بالقاف) وكذا فى الشافى لكن فى المسترشد و البحار : « لتشوق ».

١١ - فى غالب النسخ والكتب : «التشوق» (بالقاف) أو «من التشوق».

أما والله[١] لتكفنّ او لأقولنّ كلمةً بالغةً بى وبك فى النّاس ما بلغت[٢]؛ وان شئت لتستديمنّ ماأنت فيه عفواً ماأمكنك[٣] ذلك، قال: اذاً أستديمه[٤] وهى صائرة اليك الى أيّام[٥] فما ظننتة تأتى عليه جمعة بعد ذلك القول حتّى يردّها الىّ، فوالله ماذكر لى منها حرفاً بعد ذلك[٦]. ولقد مدّ فى أمدها[٧] عاضّاً على نواجذه[٨] حتّى كان عند يأسه منها وحضره الموت فكان مارأيتما، ثمّ قال: احفظا ماقلت لكما وليكن منكما بحيث أمرتكما [قوما] اذا شئتما على بركة الله وفى حفظه، فنهضنا وكلّ واحدٍ منّا متعجّبٌ الى صاحبه من قوله وماخرج ذلك الخبر من واحدٍ منّا حتّى مات عمر[٩].

---

١ ـ **فليعلم أن العبارة فى شرح ابن أبى الحديد** بدل مافى المتن «من أرسل الى فأتيته» الى هنا **هكذا**: «فأرسل الى بعتاب مؤلم فأرسلت اليه: أما والله».

٢ ـ فى شرح النهج بدل «مابلغت». «تحملها الركبان حيث ساروا» وكذا فى البحار والشافى والتلخيص.

٣ ـ مج مث ق س: «أكنك» وفى ح: «اليك».

٤ ـ فى الشافى وشرح النهج والبحار والتلخيص بدل الجملة هكذا: «وان شئت استدمنا ما نحن فيه عفواً، قال: بل نستديمه (أو نستديمها)». وعبارة المسترشد: «فان شئت استدمت ماأنت فيه عفواً، قال: بل أستديمه».

٥ ـ فى سائر الكتب: «وانها لصائرة اليك بعد أيام».

٦ ـ عبارة الشافى وشرح النهج هكذا: «فما ظننت أنه لايأتى عليه جمعة حتى يردها على فتغافل والله فما ذكرنى بعد ذلك المجلس حرفاً حتى هلك» وكذا البحار والتلخيص.

٧ و ٨ ـ قال المجلسى: «و أمد الشىء غايته و **النواجذ** أقاصى الاسنان **و العض عليها** كناية عن شدة التعلق والتمسك بالشىء».

٩ ـ **فليعلم أن مؤلف الكشكول فيماجرى على آل الرسول** وهو على ماحقق فى محله **السيد حيدر الاملى من علماء القرن الثامن الهجرى قد ذكر فى كتابه المذكور** تحت عنوان «عجائب روايات العوام» **هذه الرواية** فقال مانصه: «وبما رواه

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و روى سفيان بن عيينة والحسن بن صالح بن حيّ وأبوبكر بن عيّاش وشريك بن عبدالله وجماعة من فقهائكم أنّ أبابكر أمر خالد بن الوليد فقال : اذا أنا فرغت من

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أبوموسى الاشعرى قال : حججت مع عمر بن الخطاب فخرجت يوماً من رحلى أريد عمر (فساق الرواية الى آخرها و هو) «فليكن منكما بحيث أمرتكما، فمضينا ونحن نتعجب من كشفنا من قوله، فوالله ماأفشينا سره حتى هلك ؛ فاعتبروا ياأولى الالباب» فمن أراد أن يلاحظها أومقابلتها مع عبارة الحديث فى هذا الكتاب فليراجع ص ١٤٨-١٤٤ من الطبعة الاولى سنة ١٣٧٢ فى مطبعة الحيدرية بالنجف.

ثم ليعلم أن آخر عبارة الرواية بعد : «عاضاً على نواجذه» فى الشافى وتلخيصه وشرح-النهج والبحار الى آخرها أعنى « حتى مات عمر » هكذا: «حتى حضره الموت و أيس منها فكان منه ما رأيتما فاكتما ماقلت لكما عن الناس كافة و عن بنى هاشم خاصة وليكن منكما بحيث أمرتكما قوما اذا شئتما على بركة الله . فقمنا و نحن نعجب من قوله فوالله ما أفشينا سره حتى هلك» .

**أقول : قال علم الهدى بعد نقله الاخبار فى الشافى مانصه** (ص ٢٤٣ من النسخة المطبوعة) :

«فكأنى بهم عند سماع هذه الاخبار يستغرقون ضحكاً تعجباً واستبعاداً ويقولون: كيف نصغى الى هذه الاخبار ومعلوم ضرورة تعظيم عمر لابى بكر و وفاقه له وتصويبه لامامته وكيف يطعن عمر فى امامة أبى بكر وهى أصل لامامته وقاعدة لولايته ؟!

وليس هذا بمنكر ممن طمست العصبية على قلبه وعينه فهو لايرى ولايسمع الامايوافق اعتقادات مبتدأة قد اعتقدها ومذاهب فاسدة قد انتحلها فما بال هذه الضرورة تخصهم ولاتعم من خالفهم ونحن نقسم بالله على أنا لا نعلم ما يدعونه ونزيد على ذلك بأنا نعتقد أن الامر بخلافه **وليس فى طعن عمر على بيعة أبى بكر مايؤدى الى فساد امامته** لانه يمكن ان يكون ذهب الى ان امامته لم تثبت بالنص عليه وانما ثبتت بالاجماع من الامة و الرضا فقد ذهب الى ذلك جماعة من الناس ويرى أن امامته أولى من حيث لم تقع بغتة ولا فجأة ولااختلف الناس فى أصلها ولاامتنع منهم كثير من الدخول فيها حتى اكرهوا وتهددوا وخوفوا

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

صلوة الفجر وسلّمتُ فاضرب عنق عليٍّ فلمّا صلّى بالنّاس فى آخر صلوته ندم على ماكان منه فجلس فى صلوته مفكّراً حتّى كادت الشّمس أن تطلع ثمّ قال: ياخالد لاتفعل ماأمرتك [به[1]] ؛ ثلاثاً ؛ ثمّ سلّم[2] وكان عليٌّ يصلّى الى جنب خالدٍ يومئذٍ ؛ فالتفت

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**فأما الفلتة** (الى آخر ماقال)» .

**وأما ابن أبى الحديد فقد قال فيما قال** بعد نقل شيء من كلام السيد بالنسبة الى هذه الاخبار مانصه (ص١٢٧ ج١ طبعة مصر سنة ١٣٢٩ هـ) :

«**وأما الاخبار التى رواها عن عمر فأخبار غريبة** ماوأيناها فى الكتب المدونة وماوقفنا عليها الا من كتاب المرتضى وكتاب آخر يعرف بكتاب «المسترشد» لمحمد بن جرير الطبرى وليس هو محمد بن جرير صاحب التأريخ بل هو من رجال الشيعة وأظن أن أمه من بنى جرير من مدينة أهل طبرستان و بنو جرير الاماليون شيعة مستهترون بالتشيع فنسب الى أخواله ويدل على ذلك شعر مروى له وهو :

فآمل مولدى و بنو جرير فأخوالى و يحكى المرء خاله
فمن يك رافضياً عن أبيه فانى رافضى عن كلالة

**وأنت تعلم حال الاخبار الغريبة التى لاتوجد فى الكتب المدونة كيف هى ؟!»**

**أقول** : تفصيل البحث عن هذا الاجمال يأتى فى مجلد « تعليقات الايضاح » ان شاءالله تعالى .

---

١ - فى ح فقط وعبارة سائر الروايات وأسلوب الكلام تؤيد وجود الكلمة هناك .

٢ - هذه القضية معروفة مذكورة فى كتب الفريقين الا أن الشيعة مدعية أن القضية قد وقعت **فمن موارد نقلها فى كتب الشيعة علل الشرائع للصدوق والاحتجاج** للطبرسى و تفسير على بن ابراهيم وكتاب سليم بن قيس وكتاب المجلى لابن أبى جمهور الاحسائى وغاية المرام للسيد هاشم البحرانى والبحار للمجلسى الى غير ذلك **فالاولى أن**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

علىٌّ الى خالدٍ فاذا هو مشتملٌ على السّيف تحت ثيابه فقال له: ياخالد أوكنت فاعلاً ؟ ـ قال : اى والله اذاً لوضعته فى أكثرك شعراً فقال علىّ صلوات الله عليه : كذبت ولؤمت[1] أنت أضيق حلقةً من ذاك، أما والّذى فلق الحبّة وبرأ النّسمة لولاماسبق به القضاء لعلمت أىّ الفريقين شرٌّ مكاناً وأضعف جنداً[2] فقيل . لسفيان و ابن حىٍّ ولوكيع[3] : ما تقولون

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**نشير الى ما ذكره صاحب الاستغاثة فى ذلك الموضوع وهو قوله فى أوائل كتابه المذكور** (ص١٩ من طبعة النجف) :

«ومما ابتدعه كلامه بالصلوة بعد التشهد و قبل التسليم حين قال : لايفعلن خالد ما أمرته به، حتى احتج بذلك قوم من فقهاء العامة بشهرته منه فقالوا : يجوز الكلام بعد التشهد وقبل التسليم فان أبابكر فعل ذلك للضرورة . وقال آخرون : لايجوز ذلك فان أبابكر قال ذلك بعد أن سلم فى نفسه، وتنازعوا فى اختلافهم فى هذا المعنى **فقلنا لهم:** أما تجوبز كم فى الصلوة فانا غير محتاجين الى منازعتكم فيه لانا غير آخذين بفعل أبى بكر ولامتبعين له فيه **ولكن عرفونا** ماالذى دعا أبابكر الى ان قال: **لايفعلن خالد ماأمرته به**؛ قبل تسليمه ؟ وما هو ؟ ولم هو ؟ فكانوا فى ذلك صماً بكماً عمياً.

**فقالت شيعة آل محمد عليهم السلام :** قد علمنا وعلم كل ذى فهم أنه نهاه عن أمر منكر بعد أن أمره به وجهلكم بذلك منه دليل على صحة ما رواه مشايخنا عن ائمتنا ـ عليهم السلام ـ فانهم قالوا : ان ابابكر كان قد أمر خالداً بقتل أمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ» (الى آخر ماقال فمن أراده فليراجع الكتاب المشار اليه ص٢١ ـ ١٩).

و من أراد البحث عن القضية تفصيلا فليراجع مظانه كتشييد المطاعن و احقاق الحق وغيرهما فان المقام لايسع البحث عن ذلك.

---

١ ـ غيرح : «لمت».

٢ ـ ذيل آية ٧٥ سورة مريم و «أى الفريقين» أيضاً ماخوذ من آية ٧٣ من تلك السورة.

٣ ـ ح : «ووكيع».

فيما كان من أبي بكرٍ في ذلك ؟ ـ فقالوا جميعاً : كانت سيّئة لم تتمّ [١] ؛ **وأمّا من يجسر من أهل المدينة فيقولون :** وما بأس بقتل رجلٍ في صلاح الأمّة ؛ إنّه إنّما أراد قتله لأنّ عليّاً أراد تفريق الأمّة وصدّهم عن بيعة أبي بكرٍ .

فهذه روايتكم على أبي بكرٍ الّا أنّ منكم من يكتم ذلك ويستشنعه فلا يظهره وقد جعلتم هذا الحديث حجّةً في كتاب الصّلوة في باب من أحدث قبل أن يسلّم وقد قضى التّشهّد انّ صلوته تامّةٌ وذلك أنّ أبابكرٍ أمر خالد بن الوليد بأمرٍ فقال: اذا أنا سلّمت من صلوة الفجر فافعل كذا وكذا ؛ ثمّ بدا له في ذلك الأمر فخاف ان هو سلّم أن يفعل خالدٌ ما أمره به فلمّا قضى التّشهّد قال : ياخالد لاتفعل ماأمرتك [به[٢]] ثمّ سلّم .

و قد حدّث به أبو يوسف القاضي ببغداد فقال له بعض أصحابه : يابايوسف

---

١ ـ نظير مانقلناه عن كتاب الاستغاثة مانقله المجلسي عن ارشاد القلوب للديلمي (انظر المجلد الثامن من البحار باب المثالب ؛ ص٢٤٢ من طبعة أمين الضرب) :

«ومنها (اى من مثالبهم) قوله ( اى قول أبي بكر ) في الصلوة : لا يفعل خالد ما أمره فهذه بدعة يقارنها كفر وذلك أنه أمر خالداً بقتل أمير المؤمنين اذا هو سلم من صلوة الفجر فلما قام في الصلوة ندم على ذلك وخشى ان فعل ما أمر به من قتل أمير المؤمنين ان تهيج عليه فتنة لايقومون لها فقال: لايفعلن خالد ماأمر ؛ قبل ان يسلم ، والكلام في الصلوة بدعة والامر بقتل على كفر» .

**أما ابن أبي الحديد فهو أنكر وقوع القضية و أجاب عنها فيما أجاب** عن مطاعن أبي بكر بما نصه (انظر المجلد الرابع من طبعة مصر ص١٩٠) :

«الطعن الثاني عشر ـ قولهم أنه تكلم في الصلوة قبل التسليم فقال: لايفعلن خالد ماأمرته قالوا : ولذلك جاز عند أبي حنيفة أن يخرج الانسان من الصلوة بالكلام وغيره من مفسدات الصلوة من غير تسليم وبهذا احتج أبو حنيفة **والجواب : هذا من الاخبار التي تنفرد بها الامامية ولم تثبت** وأما أبوحنيفة فلم يذهب الى ماذهب اليه لاجل هذا الحديث وانما احتج (الى آخر ماقال)» .

٢ ـ «به» في نسخة ح فقط .

وما الّذى أمر أبوبكر خالد بن الوليد [به[١]] ؟ ـ فانتهره وقال له : اُسكت وما أنت وذاك ؟!

فوالله لئن كان علىٌّ سامعاً مطيعاً لأبى بكرٍ راضياً ببيعته مافى الأرض جورٌ يوصف به أحدٌ أجور من هذا أن يأمر بضرب عنق رجلٍ قد أقرّ هو وأصحابه أنّ رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ قد شهد له أنّه من أهل الجنّة وهو [له[٢]] سامعٌ مطيع ، ولئن كان غير راضٍ ببيعته انّ الأمر لكما قالت الشيعة فى تقدّمه عليه بغير رضىً منه .

و روى زياد البكّائىّ[٣] وكان من فرسان أصحابكم فى الحديث قال: أخبرنا صالح بن كيسان عن إياس[٤] بن قَبيصة[٥] الأسدىّ وكان شهد فتح القادسيّة يقول : سمعت أبابكرٍ يقول: ندمت على أن أكون سألت رسول الله[٦] ـ صلّى الله عليه وآله ـ عن ثلاثٍ

---

١ ـ «به» فى نسخة ح فقط .

٢ ـ ليس فى نسخة ح .

٣ ـ **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** «زياد بن عبدالله بن الطفيل العامرى **البكائى بفتح الموحدة و تشديد الكاف** أبو محمد الكوفى صدوق ثبت فى المغازى (الترجمة)» **وقال الزبيدى فى تاج العروس :** «والبكاء ككتان لقب ربيعة بن عمرو بن عامر بن ربيعة بن عامر بن صعصعة أبى قبيلة منهم زياد بن عبدالله البكائى راوى المغازى عن ابن اسحاق» .

٤ ـ قال الفيروز ابادى **فى القاموس : «اياس ككتاب** سبعة عشر صحابياً» .

٥ ـ **قال الجوهرى** بعد ذكر معنى **القبيصة (بفتح أوله وكسر الموحدة) :** «وقبيصة أيضاً اسم رجل و هو اياس بن قبيصة الطائى» **قال الزبيدى فى تاج العروس** فى مادة «قبص» بعد ذكر الذين سموا بقبيصة من الصحابة : «واياس بن قبيصة الطائى الذى ذكره الجوهرى فهو ابن قبيصة بن الاسود الذى أورده المصنف ـ رحمه الله تعالى ـ فى أول هذه الاسماء» .

٦ ـ أورده المجلسى فى ثامن البحار نقلا عن ارشاد القلوب بهذه العبارة (انظر باب مثالب « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

كنت أغفلتهن[١]، و وددت أنّى كنت فعلت ثلاثاً لم أفعلهنّ، و وددت أنّى لم أكن فعلت

« بقية الحاشية من صفحة الماضية »

الثلاثة ص٢٤٢ من طبعة امين الضرب) :

«ومنها أنهم رووا بغير خلاف أنه قال ( أى أبوبكر ) وقت وفاته: ثلاث فعلتها ووددت أنى لم أفعلها ، و ثلاث لم أفعلها و وددت أنى أفعلها، وثلاث وددت أنى أسأل رسول الله (ص) عنها أما الثلاث التى وددت أنى لم أفعلها ؛ ( الحديث فمن أراده فليطلبه من هناك ؛ لانى أنقله بطريق أهل السنة هنا وهو ما يأتى ذكره عن كتاب ابن قتيبة).

١ ـ قال ابن قتيبة الدينورى فى كتاب الامامة والسياسة ناقلا عن أبى بكر عند استخلافه عائشه (ص١٨) : «والله ماآسى الا على ثلاث فعلتهن ليتنى كنت تركتهن، وثلاث تركتهن ليتنى فعلتهن ، و ثلاث ليتنى سألت رسول الله عنهن. **فأما اللاتى فعلتهن وليتنى لم - أفعلهن ،** فليتنى تركت بيت على وان كان أعلن على الحرب ، وليتنى يوم سقيفة بنى ساعدة كنت ضربت على يد أحد الرجلين أبى عبيدة أو عمر ، فكان هو الامير ، وكنت أنا الوزير ، وليتنى حين أتيت بالفجاءة السلمى أسيراً انى قتلته ذبيحاً أو أطلقته نجيحاً ، ولم أكن أحرقته بالنار ، **وأما اللاتى تركتهن و ليتنى كنت فعلتهن** ، ليتنى حين أتيت بالاشعث بن قيس أسيراً أنى قتلته و لم أستحيه ، فانى سمعت منه و أراه لا يرى غياً و لا شراً الا أعان عليه ، وليتنى حين بعثت خالد بن الوليد الى الشام ، انى كنت بعثت عمر بن الخطاب الى العراق ، فأكون قد بسطت يدى جميعاً فى سبيل الله ، **وأما اللاتى كنت أود أنى سألت رسول الله عنهن** فليتنى سألته لمن هذا الامر من بعده ؟ فلا ينازعه فيه أحد ، وليتنى كنت سألته هل للانصار فيها من حق ؟ وليتنى كنت سألته عن ميراث بنت الاخ والعمة فان فى نفسى من ذلك شيئاً».

**قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ماأظهر أبو بكر وعمر من الندامة على تصدى الخلافة عند الموت (ص٢٠٥ من طبعة أمين الضرب) :

**« قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة نقلا عن المبرد فى الكامل عن عبد الرحمن بن عوف قال : دخلت على أبى بكر أعوده فى مرضه الذى مات فيه** (فساق الحديث الى ان قال) فقال : أما انى لا آسى الا على ثلاث فعلتهن وددت

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثلاثاً قد كنت فعلتهنّ ، فقيل له : و ماهنّ ؟ ـ فقال : ندمت أن لا أكون سألت رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ عن هذا الأمر لمن هو من بعده ؟ و أن لا أكون سألته عن الحدّ ، و أن لا أكون سألته عن ذبائح أهل الكتاب .

**و أمّا الثّلاث الّلاتي فعلتهن و ليتني لم أفعلهنّ** فكشفي بيت فاطمة ـ صلوات الله عليها ـ و تخلّفي عن بعث اُسامة ، و تركي الأشعث بن قيسٍ أ لا أكون قتلته فانّي لا أزال أراه يبغي للأسلام عوجاً ، **و أمّا الثّلاث الّلاتي لم أفعلهنّ و ليتني** كنت فعلتهنّ ؛ فوددت أنّي كنت أقدت من خالد بن الوليد بمالك بن نويرة ، و وددت أنّي لم أتخلّف عن بعث اُسامة ، ووددت أنّي كنت قتلت عيينة بن حصينٍ وطلحة بن خويلد[1].

فكلّ هذا تروونه على أبي بكرٍ أنّه ترك حقّاً وعمل بباطلٍ وأنتم تنسبون الشّيعة الى الوقيعة فيه .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أني لم أفعلهن ، وثلاث لم أفعلهن وددت أني فعلتهن ، وثلاث وددت سألت رسول الله (ص) عنهن ، (فساق الحديث قريباً مما ذكر في المتن و نقل في الذيل عن الامامة والسياسة) فخاض المجلسي في بيان لغاته و البحث عما يستفاد منه تفصيلا فمن أراده فليراجع (ص ٢٠٦).

---

١ ـ قال مؤلف كتاب الاستغاثة بعد بحثه الاستدلي عن كلام أبي بكر في الصلوة بعد التشهد و قبل التسليم على سبيل التفصيل مانصه (انظر ص ٢١ من طبعة النجف) :

« ثم رووا جميعاً بخلاف تلك الرواية أنه قال في وقت وفاته : **ثلاث فعلتها** و وددت أني لم أفعلها ، **و ثلاث لم أفعلها** و وددت أني فعلتها ، **و ثلاث أهملت السؤال عنها** و وددت أن أسأل رسول الله ( ص ) عنها ، **ثم اختلف أولياؤه** في تأويل ما فعل و لم يختلفوا في السؤال فأهملنا ذكر ما اختلفوا فيه و قصدنا ذكر ما أجمعوا عليه طلباً للنصفة و تحرياً للحق **فزعموا أنه قال :** وددت أني سألت عن رسول الله (ص) عن الكلالة ما هي ؟ و عن الجد ؛ ماله من الميراث ؟ و عن هذا الامر لمن هو ؟ فكان لا ينازع فيه ( فخاض في البحث عنها و التحقيق فيها فمن أراده فليراجع الكتاب (ص ٢٢-٢١).

و روى زياد البكّائيّ عن هشام بن عُروة عن أبيه [١] عروة بن الزّبير قال : وجّه أبوبكرٍ يعلى بن مُنية [٢] على قضاء اليمن و خراجها فالتوى عليه قومٌ من أهل حضرموت فبعث اليهم يعلى جيشاً فقتل و سبى منهم ثلاث مائةٍ و نيّفاً [٣] رجالاً و نساءً فقدم بهم على أبى بكر فباعهم ثمّ قدم بعد ذلك قومٌ من أهل اليمن على أبى بكرٍ فشهدوا بالله أنّهم كانوا مسلمين و أنّ يعلى ظلمهم فأسقط فى يديه [٤] و شاور فيهم المسلمين فأعتقوهم و قد وطئت الفروج و مات منهنّ من مات مسترقّاً .

و روى زياد البكّائيّ عن صالح بن كيسان عن ابن عبّاسٍ قال : انّى لأطوف بالمدينة مع عمر ويده على جنحى [٥] اذ زفر زفرةً كادت تطير بأضلاعه فقلت : سبحان الله

---

١ ـ قال فى خلاصة تذهيب الكمال : « هشام بن عروة بن الزبير بن العوام الاسدى أبوالمنذر أحد الاعلام عن أبيه (الترجمة) : » .

٢ ـ قال ابن حجر فى تقريب التهذيب : «يعلى بن منية هو ابن امية ، تقدم» ويشيربه الى ما ذكره فى الكتاب قبيل ذلك بقوله : «يعلى بن أمية بن أبى عبيدة بن همام التميمى حليف قريش ، و هو يعلى بن منية (بضم الميم و سكون النون بعدها تحتانية مفتوحة) و هى أمه ؛ صحابى مشهور ، مات سنة بضع و أربعين» .

٣ ـ غير ح : «و نيف» .

٤ ـ **قال الطريحى فى مجمع البحرين :** « قوله تعالى فلما سقط فى أيديهم بالبناء للمفعول و الظرف نائبه يقال لكل من ندم و عجز عن الشىء : قد سقط فى يده و أسقط فى يده لغتان ، و معنى : سقط فى أيديهم ندموا على مافاتهم ، و فى الصحاح و قرأ بعضهم : سقط بالفتح كأنه أضمر الندم » . **أقول :** و يشير بما نقل عن الجوهرى الى هذه العبارة «و سقط فى يديه أى ندم و منه قوله تعالى : و لما سقط فى أيديهم و قال الاخفش : و قرأ بعضهم سقط كأنه أضمر الندم و جوز أسقط فى يديه ، و قال أبوعمرو : لايقال : أسقط بالالف على ما لم يسم فاعله و أحمد بن يحيى مثله» .

٥ ـ هذا الحديث قد نقل بطرق كثيرة و عبارات متفاوتة بل صدر فى أوقات مختلفة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

والله ما أخرج هذا منك الا همٌ شديدٌ قال : اى والله همٌ شديدٌ قلت : ماهو ؟ ـ

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**و نكتفى هنا بما نقله الزمخشرى فقال فى الفائق فى مادة «كلف» مانصه :**

« عمر ـ رضى الله تعالى عنه ـ دخل عليه ابن عباس حين طعن فرآه مغتماً لمن يستخلف بعده فجعل ابن عباس يذكر له أصحابه فذكر عثمان فقال : **كلف بأقاربه** و روى أخشى حقده و أثرته ، قال : فعلى قال : **ذاك رجل فيه دعابة** ، قال : فطلحة قال : **لولا بأوفيه** و روى أنه قال : الاكنع ان فيه بأواً و نخوة ، قال : فالزبير قال : **و عقة لقس** و روى : خرس ضبيس او قال : ضمس ، قال : فعبدالرحمن قال : اوه ذكرت رجلا صالحاً لكنه ضعيف و هذا الامر لايصلح له الا اللين من غير ضعف و القوى من غير عنف **و روى** : لايصلح ان يلى هذا الامر الا حصيف العقدة قليل الغرة ، الشديد فى غير عنف اللين فى غير ضعف ، الجواد فى غير سرف ، البخيل فى غير وكف ، قال : فسعد بن أبى وقاص قال : ذلك يكون فى مقنب من مقانبكم» .

**أقول :** فخاض فى بيان لغاته و تفسير كلماته فمن أراد ما ذكره فليراجع الفائق فان المقام لايسعه **و نقله المجلسى بتمامه فى ثامن البحار فى باب الشورى** (انظر ص ٣٥٧ من طبعة أمين الضرب ) **و أورد الحديث فى الباب المذكور نقلا عن كتب أخرى منها العدد القوية لدفع المخاوف اليومية تأليف الشيخ الفقيه رضى ـ الدين على بن يوسف بن المطهر الحلى** ( انظر ص ٣٥٢ من الكتاب المشار اليه ) و نص عبارته : « **د ـ عن ابن عباس قال :** بينا أنا أمشى مع عمر يوماً اذ تنفس نفساً ظننت أنه قد قصمت أضلاعه فقلت : سبحان الله والله ما أخرج منك هذا الا أمر عظيم فقال : و يحك يابن عباس ما أدرى ما أصنع بأمة محمد ( فساق الحديث الى آخره قائلا بعده : ) هذا آخر ما نقلت من كتاب الاستيعاب) » فأورد المجلسى بياناً لتفسير لغات الحديث فمن أراده فليراجع هناك فان ذكره هنا يفضى الى طول لايناسب المقام .

**أقول :** قد علم من كلام ابن المطهر (ره) فى آخر الحديث **أنه مذكور فى كتاب الاستيعاب** وقد أخذه منه وهو كذلك و نص عبارته فى ترجمة أميرالمؤمنين **على بن أبى ـ**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : هذا الأمر ؛ لا أدرى فيمن أضعه ؟ — ثمّ نظر الىّ فقال : لعلّك تقول : انّ عليّاً صاحبها ، قال : قلت : اى والله انّى لأقول ذاك و أنّى به ؟! و أخبر به النّاس [١] فقال : وكيف ذاك ؟ — قال : قلت : لقرابته من رسول‌الله (ص) و صهره و سابقته و علمه و بلائه فى الاسلام ، فقال : إنّه لكما تقول و لكنّه رجلٌ فيه دعابةٌ قال : قلت : فأين أنت عن عثمان ؟ — فقال : اجتمع حبّ الدّنيا والآخرة فى قلبه والله لو ولّيته أمر النّاس لحمل آل أبى معيطٍ [٢] على رقابهم ثمّ لمست [٣] اليه العرب حتّى تقتله ، و أيم‌الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**طالب** ـ عليه‌السلام ـ **هكذا** (انظر ص ٤٦٧ من طبعة حيدراباد الدكن) :

« حدثنا عبدالوارث بن سفيان قراءة منى عليه فى كتابى و هو ينظر فى كتابه قال : حدثنا أبو محمد قاسم بن أصبغ حدثنا أبو عبيد بن عبدالواحد البزار حدثنا محمد بن أحمد بن أيوب **قال قاسم :** و حدثنا محمد بن اسماعيل بن سالم‌الصائغ حدثنا سليمان بن داود قالا : حدثنا ابراهيم بن سعد حدثنا محمد بن اسحاق عن الزهرى عن عبيدالله بن عبدالله **عن ابن عباس قال : بينا أنا أمشى مع عمر يوماً ؛ الحديث» وفى آخره :** «قال ابن عباس : كان والله عمر كذلك » .

١ ـ كذا فى غيرح لكن فيها : «انى لاقول ذاك و انى به أخبر الناس» و لعل الاصل قد كان : «انى لاقول ذاك و اخبر به الناس» .

٢ ـ قال الفيروزابادى : « **و أبو معيط كزبير أبان** و الدعقبة» و قال الزبيدى فى شرح الكلام : « و أبو معيط كزبير اسمه أبان بن أبى عمرو بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف القرشى الاموى أخو مسافر و أبى و جزة و هو و الدعقبة **و بنوه الوليد و عمارة و خالد اخوة عثمان بن عفان لامه** » .

٣ ـ كذا فى الاصل فلعله «وثبت» **كما فى الاستيعاب** (ص ٤٦٧ من طبعة حيدرآباد) و نص العبارة فيه هكذا : «فقلت : فعثمان ، قال : فوالله لو فعلت لحمل بنى أبى معيط على رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله و الله لو فعلت لفعل ، و لو فعل لفعلوه ؛ فوثب الناس

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

لو فعلت لفعل ، ولو فعل لفعلوا ، فلم أزل أتوقّعها من قوله حتّى فعل ما فعل و فعلوا به مافعلوا . **قلت : أين أنت عن الزّبير ؟** ــ فقال : اللّعقة [١] والله اذاً لظلّ يضارب على الصّاع و المدّ ببقيع الغرقد [٢] قال : قلت : فأين أنت عن طلحة ؟ ــ فقال : المزهوّ مازلت أعرف فيه الزّهو منذ أصيبت كفّه مع رسول الله ــ صلّى الله عليه و آله ــ **قال :**

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عليه فقتلوه » و نقله هكذا المجلسى فى ثامن البحار فى باب الشورى ( ص ٣٥٢ من طبعة أمين الضرب ) الا أنه نقل مكان «على» كلمة «الى» **وقال المجلسى فى الباب المشار اليه من المجلد المذكور** نقلا عن أرباب السير و المحدثين من المخالفين مانص عبارته (ص ٣٥٧) : «ثم أقبل عمر على عثمان فقال : هيهاً اليك كأنى بك قد قلدتك قريش هذا الامر لحبها اياك فحملت بنى أمية و بنى أبى معيط على رقاب الناس و آثرتهم بالفىء فسارت اليك عصابة من ذؤبان العرب فذ بحوك على فراشك ذبحاً » الى غير ذلك مما يفيد هذا المعنى فالعبارة اما « لمشت اليه العرب » بأن تكون اللام لام الجواب لاو و فعل « مشت » مأخوذاً من المشى حتى يكون المعنى مثل ما نقله المجلسى فى عبارته المشار اليها «فسارت اليك الناس » و اما أن يكون الفعل مأخوذاً من متت ، قال الزبيدى فى تاج العروس نقلا عن المحكم : «مت اليه بالشىء يمت متاً توسل فهو مات (الى أن قال) و فى حديث على ــ كرم الله وجهه ــ لا تمتان الى الله بحبل ولا تمدان اليه بسبب» الا أن الاحتمال الاخير يحتاج الى تكلف و تجشم كما هو واضح و حيث ان المعنى صار واضحاً بسبب ما نقلناه فلا حاجة الى الاطناب فيه بأكثر من ذلك فالمعنى « لو ثبت اليه العرب» أو «لسارت اليه العرب» .

١ ــ كذا فى النسخ وكأنه محرف وصحيحه : «الوعقة» او « الوعقة اللعقة » **قال ابن الاثير فى النهاية نقلا عن الهروى :** «فى حديث عمر و ذكر الزبير فقال : « وعقة لقس ؛ الوعقة بالسكون الذى يضجر و يتبرم يقال : رجل وعقة و وعقة ايضاً و وعق بالكسر فيهما » .

٢ ــ **قال الفيروزابادى :** « الغرقد شجر عظام أو هى العوسج اذا عظم واحده غرقدة وبها سموا : وبقيع الغرقد مقبرة المدينة على ساكنها الصلوة والسلام لانه كان منبتها» .

**قلت :** فأين أنت عن سعدٍ ؟ــ قال : ليس هناك هو صاحب فرسٍ و قنصٍ وكان يقال : انّ سعداً ارجلٌ من عذرة [١] و ليس من قريشٍ ، قال : قلت : فعبد الرّحمن بن عوف ؟ فقال : نعم الرّجل ذكرت غير أنّه ضعيفٌ انّ هذا الأمر والله يا ابن عبّاس ما يصلحه الّا القويّ في غير ضعفٍ يعني عليّاً ، و الجواد في غير سرفٍ يعني طلحة ، و البخيل في غير امساكٍ يعني الزّبير ، و اللّيّن في غير ضعفٍ يعني عبدالرّحمن [٢] .

فهل بقي منهم أحدٌ لم يغمزه ؟ ثمّ صيّر الأمر شورى بينهم بعد قوله فيهم ماقال [٣] ؟! فهل تكون الوقيعة الّا هكذا ؟!

و رويتم عمّن حكاه و رواه من فقهاء أهل المدينة [٤] قال : بينا عمر بن الخطّاب

---

١ ـ قال الفيروزابادي : « عذرة بلا لام قبيلة في اليمن » فمن أراد التفصيل فليراجع تاج العروس او سائر مظانه .

٢ ـ فليعلم أن الزمخشري قد خاض في بيان الالفاظ المشكلة التي وردت في الحديث بعباراته المختلفة وكلماته المتغايرة و بينها بما لا مزيد عليه و لولا أن المقام لا يسع ذكر كلامه لذكرته هنا بطوله لانه مفيد جداً ، و أشرنا اليه هنا مع أنا قد نقلنا متن الحديث عن الفائق فيما سبق (ص ١٦٣ من الكتاب الحاضر) و ذكرنا هناك أن الزمخشري قد فسر غرائبه و أوضح مشكلاته لاهمية كلامه النفيس و ذكرناه بتمامه في المجلد الذي سميناه «بالتعليقات على الايضاح» وفقنا الله لطبعه و نشره .

٣ ـ فليعلم أن هذا الامر من أهم ما طعن به على الخليفة الثاني و تفصيله في كتب الكلام الاستدلي و كتب المطاعن المفصلة فمن أراد ان يستقصي البحث عنه و يستوفي الحظ منه فليراجع مظانه من الاستغاثة و الطرائف و تشييد المطاعن و احقاق الحق و ما يضاهيها و لعل في المراجعة الى باب الشورى من ثامن البحار كفاية لمن تدبر ( راجع ٣٦٠ ـ ٣٤٤ من طبعة أمين الضرب ) . **و بحث المجلسي ايضاً عن هذا المطلب** في ثامن البحار تحت عنوان « الطعن الثامن عشر من مطاعن عمر » ( انظر ص ٣١٠ ـ ٣٠٦ من طبعة أمين الضرب ) .

٤ ـ كأن المراد به عبدالله بن عمر كما يعلم من سند القصة في الكتب التي رويت فيها .

و بعض أصحابه يتذاكرون الشّعراء فقال بعضهم : فلانٌ أشعر ، و قال بعضهم : فلانٌ أشعر ؛ اذ طلع عليهم ابن عبّاسٍ فقال عمر : قد جاءكم ابن بجدتها و أعلم النّاس [بها] فقال عمر : يابن عبّاس من أشعر الشّعراء ؟ — فقال ابن عبّاس : أشعر الشّعراء يا أميرالمؤمنين زهيربن أبى سلمى فقال : هلمّ من شعره مانستدلّ به على ماذكرت قال: امتدح قوماً من بنى عبدالله بن غطفان فقال [٢] :

---

١ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** عند ذكره شيئاً من سيرة عمر و سياسته (ج ٣ من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ؛ ص ١٠٧) .

« و روى عبدالله بن عمر قال : كنت عند أبى يوماً وعنده نفر من الناس فجرى ذكر الشعر فقال : من أشعرالعرب؟ - فقالوا : فلان و فلان فطلع عبدالله بن عباس فقال عمر : قدجاءكم الخبير ( القصة الى آخرها ) » **و قال الطبرى ضمن حوادث سنة ٢٣** ( و هى سنة فوت عمر) مانصه : «حدثنى ابن حميد قال : حدثنا سلمة عن مجدبن اسحاق عن رجل عن عكرمة عن ابن عباس قال : بينما عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - و بعض أصحابه يتذاكرون الشعر (الحكاية الى آخرها ؛ راجع ج ٥ ص ٣١) » **و ابن الاثير ضمن ماذكره فى احوال عمر مانصه** (ج ٣ ص ٢٤ ضمن حوادث سنة ٢٣) : «قال ابن عباس : بينما عمر بن الخطاب (القصة الى آخرها) » **وقال أبوالعباس ثعلب فى شرح ديوان زهير بن أبى سلمى** مانصه (ص ٢٧٨ من طبعة دار الكتب) : « قال عبدالله بن محمد البصرى : حدثنا ابراهيم بن عبدالله السدوسى عن محمد بن حداش الاسدى عن نوح بن دراج عن حبيب بن زادان عن أبيه قال : دخلت على عمر بن الخطاب - رحمه الله - و عنده نفر من أصحاب رسول الله (ص) فذكروا الشعر فقال لهم عمر : من كان أشعرالعرب ؟ - فاختلفوا فبيناهم كذلك اذطلع عليهم عبدالله بن عباس (الحكاية الى آخرها) » **و قال السيوطى فى شرح شواهد المغنى** ( ص ٦٣ من طبعة ايران سنة ١٢٧١ ) : « **و أخرج أى ابوالفرج الاصبهانى فى الاغانى** «عن سعيد بن المسيب قال : كان عمر جالساً مع قوم يتذاكرون أشعار العرب اذ أقبل ابن عباس (فساق القصة) الى غير ذلك من الموارد التى تفضى الاشارة اليها الى طول .

٢ - **قال ابن عبد ربه فى عقد الفريد** عند ذكره أجواد أهل الجاهلية ( ج ١ ص

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لو كان يقعد فوق الشّمس من كرمٍ قومٌ بأوّلهم او مجدهم قعدوا
قومٌ أبوهم سنانٌ حين تنسبهم طابوا و طاب من الأولاد ما ولدوا
إنسٌ اذا أمنوا ، جنٌّ اذا فزعوا مرزّءون [١] بها ليلٌ اذا جهدوا
محسّدون على ما كان من نعمٍ لا ينزع الله منهم ما له حُسِدوا

فقال عمر : أحسن ؛ و ما أجد أولى بهذا الشّعر من هذا الحيّ من بنى هاشمٍ

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

٢٠٠ من الطبعة الثانية بتحقيق محمد سعيد عريان) :

« و كان سنان أبو هرم سيد غطفان و ماتت أمه وهى حامل به و قالت : اذا أنا مت فشقوا بطنى فان سيد غطفان فيه ، فلما ماتت شقوا بطنها فاستخرجوا منها سناناً ، **و فى بنى-سنان يقول زهير :**

قوم أبوهم سنان حين تنسبهم طابوا و طاب من الاولاد ماولدوا

لو كان يقعد (فذكر الابيات الى قوله :) ماله حسدوا ».

**أقول :** هذه الابيات من أواخر قصيدة لزهير تشتمل على اثنين و ثلاثين بيتاً والبيت الاول من هذه الابيات الاربعة مصدر فى القصيدة بكلمة « أو » فان البيت الذى قبله هناك مصدر بكلمة «لو» و هو :

« لو كان يخلد أقوام بمجدهم او ما تقدم من أياسهم خلدوا »

و بعد الابيات المذكوره هذا البيت و هو آخر القصيدة

« لو يوزنون عياراً او مكايلة مالوا برضوى ولم يعدلهم أحد »

فان أردت ان تلاحظ القصيدة فراجع شرح ديوان زهير بن أبى سلمى أعنى شرح أبى-العباس أحمد بن يحيى بن زيد الشيبانى المعروف بثعلب ( ص ٢٨٢ - ٢٧٩ من طبعة دار-الكتب ) .

**أقول :** فى كلمات الابيات اختلاف فمن أراد التحقيق فليخض بنفسه فيه .

١ - قال الجوهرى : «و رجل مرزء ( بصيغة المفعول من التفعيل ) أى كريم يصيب الناس خيره» .

لفضل رسول الله – صلّى الله عليه و آله – و قرابتهم منه ، فقال له ابن عبّاس : وفّقت يا أمير المؤمنين و لم تزل موفّقاً ، فقال : يابن عباسٍ أتدرى ما منع قومكم منكم بعد محمّدٍ – صلّى الله عليه و آله – ؟ – فقال ابن عبّاس وكره أن يجيبه : ان لم أكن أدرى فانّ أمير المؤمنين يُدرينى [١] فقال : كرهوا [٢] أن تجتمع لكم الخلافة و النبوّة فتبجحوا على قومكم بجحاً [٣] فاختارت قريشٌ لأنفسها فأصابت و وفّقت، فقال ابن عبّاس : يا أمير المؤمنين إن تأذن لى فى الكلام و تمط الغضب تكلّمت ؟ فقال : تكلّم يابن عبّاسٍ فقال : **أمّا قولك يا أمير المؤمنين :** اختارت لأنفسها فأصابت و وفّقت ؛ فلو أنّ قريشاً اختارت لأنفسها حيث اختارالله تعالى لها لكان الصّواب بيدها غير مردودٍ و لا محسودٍ ، **و أمّا قولك :** انّهم كرهوا أن تكون [٤] لنا النبوّة و الخلافة فانّ الله تبارك وتعالى وصف قوماً بالكراهية فقال : ذلك بأنّهم كرهوا ماأنزل الله فأحبط أعمالهم [٥] فقال عمر : هيهات يابن عبّاسٍ و الله لقد كانت تبلغنى [٦] عنك أشياء أكره

---

١ - **قال المجلسى فى ثامن البحار** ضمن ذكره الطعن الثامن عشر من مطاعن عمر (ص ٣٠٨ - ٣٠٧ من طبعة أمين الضرب) : « **و روى ابن أبى الحديد فى الشرح و ابن الاثير فى الكامل عن عبدالله بن عمر عن أبيه أنه قال يوماً لابن عباس :** أتدرى ما منع الناس منكم ؟ - قال : لا يا أميرالمؤمنين قال : ولكنى أدرى قال : ما هو يا أميرالمؤمنين ؟ - قال كرهت قريش ان تجمع لكم النبوة و الخلافة (الى آخر الحديث) »

**أقول :** هناك مطالب مفيدة بالنسبة الى حديث المتن ونظائره وتحقيقات من المجلسى (ره) فمن أراده فليراجع هناك.

٢ - فى النسخ : «أكره» وفى بعضها : «كره» و فى تاريخ الطبرى : «كرهوا ان يجمعوا لكم النبوة و الخلافة».

٣ - أى تتكبرون و تتعظمون و تفتخرون.

٤ - فى بعض النسخ : «يكون».

٥ - آية ٩ سورة محمد (= القتال).

٦ - فى بعض النسخ : «يبلغنى».

أن أفرك عنها [١] لتزيل منزلتك منّى فقال ابن عبّاس : و ما هى يا أميرالمؤمنين ؟ — فان كانت حقّاً فما ينبغى أن تزيل منزلتى منك، و ان كانت باطلاً فمثلى أماط الباطل عن نفسه ، فقال عمر : يبلغنى أنّك تقول : انّما صرفوها عنّا حسداً و ظلماً ، فقال ابن عبّاس : **أمّا قولك** يا أمير المؤمنين : ظلماً ؛ فقد تبيّن الجاهل و الحكيم أنّ هذاالأمر انّماستحقّ برسول‌الله — صلّى‌الله عليه وآله — فكان أولى‌النّاس برسول‌الله أحقّ به من غيره ، **و أمّا قولك** : حسداً ؛ فانّ ابليس حسدآدم — صلوات‌الله عليه — فنحن ولده المحسودون ، [ فغضب عمر ] غضباً شديداً [٢] و قال : هيهات هيهات [٣] أبت والله قلوبكم يا بنى هاشمٍ الّا حسداً ما يحول و غشّاً ما يزول ، قال ابن عبّاس : فقلت : مهلاً يا عمر [٤] لاتصف قلوب قومٍ أذهب‌الله عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيراً بالحسد و الغشّ [٥] فانّ قلب رسول‌الله — صلّى الله عليه و آله — من قلوب بنى هاشمٍ فقال عمر : اليك عنّى [٦] يا ابن‌عبّاس، فقلت : أفعل ؛ فذهبت أقوم [٧] فقال : يا ابن‌عبّاسٍ مكانك ؛ فوالله انّى لراعٍ لحقّك و محبّ لما يسرّك ، قال ابن عبّاس :

١ ـ اى أكشف عنها ؛ يقال : « فرك الثوب دلكه ؛ و فركه عن الثوب حتى تفتت و تقشر قال فى اللسان : الفرك دلك الشىء حتى ينقلع قشره عن لبه كالجوز» .

٢ ـ **من هاتين الكلمتين يبتدأ الموجود من نسخة م** فان مابعد هذهالعبارة «فقلت للمغيرة : لاابالك قد عثرنا بكلامنا و ما كنا فيه من» الى‌ماذكر الى هنا من المطالب المنقولة فى‌المتن كان ساقطاً من تلك‌النسخة كما أشرناإليه و صرحنابه سابقاً (انظرص ١٤٥) و من‌هنا أعنى من كلمتى «غضباً شديداً» يبتدأ الموجود من‌النسخة ثانياً فنشرع فى مقابلتها مع سائر النسخ من هنا أيضاً كالسابق .

٣ ـ «هيهات هيهات» ليس فى م كما أن «غضباً شديداً» ليس فى سائر النسخ .

٤ ـ عبارة غير م هكذا «الا حسداً و شراً ما يزول فقال ابن‌عباس يا أميرالمؤمنين»

٥ ـ غير م : «بالحسد و الشر» .

٦ ـ غير م : «عنا» .

٧ ـ غير م : «فلما ذهب ليقوم استحيى منه عمر فقال : يا ابن عباس» .

فقلت [١] : انّ لى عليك حقّاً و على كلّ مسلمٍ ؛ فمن حفظه فحظّه أصاب ، و من أضاعه فحظّه أخطأ ؛ ثمّ قام و مضى . قال ابن عبّاسٍ [٢] : فما زلت أعرف الغضب فى وجهه حتّى هلك .

و رويتم [٣] عن يزيد [٤] بن هارون عن العوّام بن حوشب عن ابراهيم التيّمىّ [٥] قال : قال لى ابن عبّاس يوماً و نحن بالجابية [٦] : ما رأيت كمقالٍ قاله لى [٧]

١ - غير م : «فقال ابن عباس يا أمير المؤمنين» .

٢ - من هنا الى «هلك» فى م فقط .

٣ - غير م : «و روى» .

٤ - م : «عن زيد» وهو مصحف قطعاً **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال :** «يزيد بن هارون السلمى أبو خالد الواسطى أحد الاعلام الحفاظ (الترجمة)» **و صرح ابن-حجر فى تهذيب التهذيب** بأنه يروى عن العوام بن حوشب **و كذا صرح** فى ترجمة العوام بن حوشب بأنه ممن روى عنه يزيد بن هارون فراجع ترجمتهما هناك ان شئت .

٥ - **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** «ابراهيم بن يزيد بن شريك التيمى تيم الرباب أبو أسماء الكوفى كان من العباد (الى ان قال فى آخر الترجمة) و قال ابن المدينى لم يسمع من على ولا ابن عباس» و قال الخزرجى فى ترجمته بعد وصفه بأنه العابد القدوة : «يرسل و يدلس» .

٦ - م : «بالحديبية» ؛ **قال ياقوت فى معجم البلدان : « الجابية** بكسر الباء و ياء مخففة و أصله فى اللغة الحوض الذى يجبى فيه الماء للابل قال الاعشى : كجابية الشيخ العراقى تفهق فهو على ذا منقول و هى **قرية من أعمال دمشق** (الى ان قال :) **و** فى هذا الموضع خطب عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - خطبته المشهورة و باب الجابية بدمشق منسوب الى هذا الموضع (الى آخر ما قال)» فعلم من هذا أن عمر قد ورد هذا الموضع .

٧ - **فليعلم أن أبا جعفر الشيعى الطبرى قد نقل هذه الرواية فى أواخر كتاب المسترشد** و أفاد بعد نقله ما يناسب ذكره هنا و ذلك أنه قال بعد ذكره الحديث

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

أمير المؤمنين [١] عمر اليوم [٢] ! قلت : فما ذاك ؟ ـ [٣] قال : شكا الىّ علياً (ع) فقال لى : ألم تر الى ابن عمّك لم يخرج معنا فى هذا الوجه [٤] ؟! قال : قلت : لااله‌الاالله [٥]

« بقية‌الحاشية من الصفحة الماضية »

المعروف المشهور بين الفريقين من ان النبى قال فى مرض موته : ايتونى بدواة و صحيفة أكتب لكم مالا تضلون معه بعدى و بعض الكلام فيه مانصه (ص ٢٠٨ من طبعة مطبعة الحيدرية فى النجف) :

«قال عبيدالله : وكان ابن عباس يقول : ان الرزية كل الرزية ماحال بين رسول‌الله و بين ان يكتب لهم كتاباً من أجل اختلافهم و لغطهم فأى أمر أوضح من قول الثانى : حسبنا كتاب‌الله ولا حاجة بنا الى ما يدعونا اليه الرسول ولا شاهد أعدل من ابن عباس و قد كانت منه فى مخاطبته مافيه من التصريح ببغض بنى‌هاشم رواه سفيان بن عينية عن النهدى عن سالم بن عبدالله عن أبيه عبدالله بن عمر **قال : كنا عند الثانى ذات يوم اذ قال : من أشعر الناس ؟** (فذكر الحديث الى‌آخره بهذه العبارة : و من ضيعه فقد أخطأ حظه ثم طواه فمضى) و زاد عليه مانصه : فالتفت الثانى الى جلسائه فقال : واهاً لابن‌عباس فوالله مارأيته لاحن أحداً قط الا خصمه **فقد اعترف** بأنه انقطع مخصوماً فهذه روايتكم عن أئمتكم فمن كان هذا قوله لابن عباس و هو رهبانى هذه الامة و من دعاله النبى (ص) فقال : اللهم فقهه بالدين و علمه التأويل و علمه‌التنزيل ، و من رأى جبرئيل مرتين ،و من قال النبى فيه و فى أبيه الذى هو عمه و صنو أبيه ما رواه داود بن عطاء (الى آخر ما ذكره) » فمن أراده فليراجع المسترشد (ص ٢١٠ - ٢١٢) و نقلناه فى تعليقاتنا على الايضاح وفقنا‌الله لطبعها و نشرها بحوله و قوته و فضله و رحمته .

١ ـ « أمير المؤمنين » ليس فى م .

٢ ـ فى م فقط.

٣ ـ غير م : « فما قال لك ؟ ».

٤ ـ غير م : « الى هذا الموضع ».

٥ ـ كلمة التهليل ليست فى م.

أليس [١] قد اعتذر اليك فقبلت [٢] عذره و ما خالفك الى يومنا هذا [٣] فقال : و ما كفى ما قال لى أبوك ؟ ! [٤]

قال : فقلت لابن عبّاس :

و ما قال له أبوك ؟ — قال : لقيه رجلٌ من أهل الشّام فقال : السّلام عليك يا أمير المؤمنين فقال العبّاس : لست للمؤمنين بأمير ؛ هو [٥] ذاك و أنا و الله أحقّ بها منه فسمعه عمر فقال : أحقّ والله بها منّى و منك رجلٌ خلّفناه بالمدينة أمس [٦] ؛ يعنى عليّاً [٧] (عليه السّلام) .

---

١ - فى م فقط. ٢ - غير م : «و قبلت».

٣ - غير م : «فما خالف الى هذا».

٤ - غير م : «وكما قال لى أبوك».

٥ - غير م : «و هو». ٦ - «أمس» ليس فى م.

٧ - قال المجلسى فى ثامن البحار فى باب المثالب و المطاعن ( ص ٢١٧ من طبعة أمين الضرب) :

«شف (يعنى كشف اليقين للعلامة) أحمد بن مردويه فى كتاب المناقب عن أحمد بن ابراهيم بن يوسف عن عمران بن عبد الرحيم عن محمد بن على بن حكيم عن محمد بن سعد عن الحسن بن عمارة عن الحكيم بن عتبة عن عيسى بن طلحة بن عبيدالله **قال : خرج عمر بن الخطاب الى الشام** و أخرج معه العباس بن عبدالمطلب **قال :** فجعل الناس يتلقونه و يقولون : السلام عليك يا أمير المؤمنين ؛ وكان العباس رجلا جميلا ، فيقول : هذا صاحبكم ، فلما كثر عليه التفت الى عمر فقال : ترى أنا والله أحق بهذا الامر منك ، **فقال عمر :** اسكت ، **أولى والله بهذا الامر منى و منك رجل خلفته أنا و أنت بالمدينة على بن أبى-طالب** ». **فليعلم أن الطبرى أبا جعفر الشيعى ذكر هذا الجزء من الحديث فى كتابه المسترشد** (ص ١٨٨ من طبعة النجف).

« و روى عثمان بن أبى شيبة قال : حدثنا حريز عن الاعمش عن طارق بن شهاب قال :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[و روى يزيد بن هارون [١] عن حريز [٢] بن عثمان عن [٣] عوف بن مالك الزّبالىّ [٤] قال : جاء رجل الى عمر بن الخطّاب فقال [٥] : علىّ نذر أن أعتق نسمةً من ولد

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

لما قدم عمر الشام لقيه أساقفتها و رؤساؤها و قد تقدمه العباس بن عبدالمطلب على فرس وكان العباس جميلا بهياً فجعلوا يقولون : هذا أميرالمؤمنين و يقولون له : السلام عليك يا أميرالمؤمنين فيقول : لست بأميرالمؤمنين و أميرالمؤمنين ورائى و أنا والله أولى بالامر منه فسمعه عمر فقال : ماهذا يا أباالفضل ؟ قال : هوالذى سمعت ، **فقال : لكن أنا و اياك قد خلفنا بالمدينة من هو أولى بها منى ومنك** قال العباس : ومن هو ؟ فقال : على بن أبى طالب قال : فما الذى سنعك و صاحبك ان تقدماه ؟ ـ فقال : خشية أن يتوارثها عقبكم الى يوم القيامة وكرهنا أن تجتمع لكم النبوة و الخلافة قال له العباس : من حسدنا فانما يحسد رسول الله (ص)».

**فليعلم : أن نظائر هذا الخبر كثيرة** منها ما رواه ابن أبى الحديد فى الجزء الثانى عشر من شرحه على نهج البلاغة عند ذكره سيرة عمر (انظر ص ٩٧ من ج٣ من طبعة مصر و كذا ص ١١٤) أو راجع ثامن البحار فان المجلسى (ره) ذكر طرفاً منها عند بحثه عن الطعن الاول من مطاعن عمر (انظر ص ٢٧٨ من طبعة أمين الضرب).

١ ـ فليعلم أن العبارة المشتملة على هذه الرواية و تاليتها أعنى من قوله : «و روى يزيد بن هارون» الى قوله : «لانه هو أدخله بيته» (و هو آخر الرواية التالية لهذه الرواية) ليست فى نسخة م فهى فى نسخ ج ح س ق مج مث فقط ؛ و لهذا وضعناها بين المعقوفتين.

٢ ـ ج ق : «جرير».

٣ ـ ح (بدل : «عن») : «بن».

٤ ـ ق س : «الزيالى» ج : «الزبانى» أما ح فليست الكلمة فيها أصلا ، و لم أتمكن من تحقيق السند فمن أراده فليخض فيه.

٥ ـ **نقل أبو جعفر الطبرى الشيعى هذه الرواية** و استدل بها على الامامة

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

اسماعيل فقال : والله ما أصبحت أثق لكث به الا ماكان من حسنٍ و حسينٍ فانّهما

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فلا بأس بنقل ما ذكره هناك حتى يستفيد منه المستفيد **و نص عبارته في كتابه المسترشد هكذا** (انظر ص ١٩٩ - ١٩٧ من طبعة المطبعة الحيدرية بالنجف) :

« و هو ممن وصفه‌الله حيث يقول : و اجنبني و بني أن نعبد الاصنام، ثم‌قال : و من ذريتنا أمة مسلمة لك (بعد ماقال) : لاينال عهدي‌الظالمين، فنظرنا في‌أمر الظالم فاذا الاية قد فسروها بأنه عابدالاصنام فان من عبدها فقد لزمه اسم الظلم فقد نفي‌الله للظالم ان يكون اماماً و قال رسول‌الله (ص) : أنا دعوة أبي‌ابراهيم ، و ليس لاحد أن يقول : أنا ابن‌ابراهيم الا رسول‌الله و قد جرى معه من صلب ابراهيم الى عبدالمطلب فانه قال رسول‌الله (ص) : نقلت من أصلاب الطاهرين الى أرحام الطاهرات لم يمسسني سفاح أهل الجاهلية ، و أهل الجاهلية كانوا يسافحون و أنسابهم غيرصحيحة وأمورهم مشهورة عند أهل‌المعرفة. **وروى حميد قال :** جاء رجل الى النبي (ص) فقال : يا رسول‌الله من أبي ؟ - قال : أبوك الذي ولدت على فراشه فقام عمر بن الخطاب فأخذ مقدم رسول‌الله (ص) ثم قال : رضينا بالله رباً و بالاسلام ديناً و بمحمد نبياً و بالقرآن كتاباً لانسأل عما سبقنا و نؤمن بما أنزل علينا لاتبدين علينا سوآتنا واعف عنا عفاالله عنك فقال : فهل أنتم منتهون؟ - قال : انتهينا يا رسول‌الله.

**فهذا عمر بن‌الخطاب لم يثق بنسبه و أمر الناس ان‌لايزيدوه على‌الخطاب**

روى محمد بن فضيل عن أبي‌لهيعة عن يزيد بن أبي‌حبيب عن ربيعة بن لقيط عن مالك قال : سمعت عمر بن الخطاب يقول : تعلموا أنسابكم تصلوا أرحامكم ألاولا يسألني أحد عما وراء الخطاب. **وهذا عمر سئل عن‌عتق رقبة من ولد اسماعيل** ساله رجل عن‌ذلك فلم‌يثق الابما كان من رسول‌الله (ص) و عبدالمطلب **روى ذلك زيدبن هارون عن جرير بن عثمان عن عوف بن مالك قال :** جاء رجل الى عمر بن‌الخطاب فقال : ان على نذراً أن أعتق نسمة من ولد اسماعيل فقال : **والله ما أصبحت أثق لك بأحد الا ماكان من حسن و حسين و على بني عبدالمطلب** فانهم من شجرة رسول‌الله (ص) و اني سمعت رسول‌الله (ص) يقول : هم‌ولدأبي ، **فانظروا** كيف لم‌يعرف عمر الاولد عبدالمطلب ولم‌يثق

« بقية الحاشية في‌الصفحة الاتية »

من ابنة رسول الله ومن علىّ بن أبى طالب فانّى سمعت رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى النسب الا بهم. ومن لايصح له نسبه كيف يجوز ان ينتسب الى ابراهيم عليه السلام ، و من لاينتسب الى ابراهيم كيف يصلح للامامة فان الله يقول : ملة أبيكم ابراهيم سماكم المسلمين من قبل ، فالذى لايصح نسبته الى ابراهيم فليس ممن سماه ابراهيم مسلماً ومن لم يسمه ابراهيم مسلماً فليس بمسلم ، و هذا أمر جليل يجب على الامة أن تفهمه و تنظر فيه فان من نظر و فحص رشد ان شاء الله ».

**قال الحافظ نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى فى مجمع الزوائد** فى أواخر باب عقده لذكر فضل أهل البيت ـ عليهم السلام ـ ( ج ٩ ؛ ص ١٨٥ ) : «و عن عبدالله بن عمر قال : كان رسول الله (ص) اذا أتاه رجل يقول على رقبة من ولد اسماعيل يقول : عليك بحسن و حسين ؛ رواه الطبرانى و رجاله ثقات » **أقول : مما يؤيده من بعض الجهات ما ذكره الهيثمى أيضاً** لكن فى المجلد الرابع من الكتاب بهذه العبارة ( ص ٢٤٢ ) : «باب العتق من ولد اسماعيل ؛ عن عائشة : أنه كان عليها رقبة من ولد اسماعيل فجاء سبى من اليمن من خولان فأرادت أن تعتق منهم فنهاها رسول الله (ص) ثم جاء سبى من مضر من بنى العنبر فأمرها النبى (ص) أن تعتق منهم ، رواه أحمد و فيه من لم أعرفهم ، و فى المناقب أحاديث من هذا النحو» **وفى حواشى منتخب ـ كنز العمال** (انظر حاشية ج ٥ من مسند الامام ابن حنبل ، ص ٣٠٥) : «بنو العنبر ؛ الاكمال : من كان عليه تحرير رقبة من ولد اسماعيل فليعتق نسمة من بلعنبر ، الباوردى سمويه (ط ، ض ) عن شعيب بن عبدالله بن زينب عن ثعلبة عن جده» **وقال ابن حزم الاندلسى فى كتاب جمهرة أنساب العرب** فى باب الكلام فى انقسام أجذام العرب جملة (ص ٧) : «جميع العرب يرجعون الى ولد ثلاثة رجال و هم عدنان و قحطان و قضاعة ، فعدنان من ولد اسماعيل بلاشك الا أن تسمية الاباء بينه و بين اسماعيل قد جهلت جملة و تكلم فى ذلك قوم بما لا يصح فلم نتعرض لذكر ما لا يقين فيه و أما كل من تناسل من ولد اسماعيل ـ عليه السلام ـ فقد غبروا و دثروا ولا يعرف منهم أحد على أديم الارض أصلا ؛ حاشا ماذكرنا

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

يقول : هو ابن عمّى .

فانظروا ما تروون عنه انّه لايلق فى النّسب الصّحيح الّا بهم ثمّ اخراجه ايّاهم من الأمر!

و روى أبوبكر بن عيّاشٍ و هشيم و الحسن اللّؤلؤىّ و هو يومئذٍ قاضٍ أنّ رجلاً أقطع اليمين ضافه [1] أبوبكرٍ فكان يقوم اللّيل و يصوم النّهار فقال له أبوبكر :

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

من أن بنى عدنان من ولده فقط ، وأما قحطان فمختلف فيه من ولد من هو؟فقوم قالوا : هومن ولد اسماعيل ـ عليه السلام ـ و هذا باطل بلاشك اذ لوكانوا من ولد اسماعيل لماخص رسول‌الله (ص) بنى العنبر بن عمرو بن تميم بن مر بن أد بن طابخة بن الياس بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان بأن تعتق منهم عائشة؛ اذ كان عليها نذر عتق رقبة من بنى‌اسماعيل، فصح بهذا أن فى العرب من ليس من ولد اسماعيل ، و اذ بنو العنبر من ولد اسماعيل فآباؤه بلاشك من ولد اسماعيل فلم يبق الاقحطان و قضاعة ( فخاض فى ترجمة قضاعة )» **و قال أيضاً عند ذكر بنى بهراء بن عمرو بن الحافى بن قضاعة :** ( ص ٤٤١ ) و قال قوم : ان العنبر بن عمرو بن تميم هو العنبر بن عمرو بن تميم بن بهراء ، و هذا خطأ لان رسول‌الله (ص) أخبر أن بنى العنبر من ولد اسماعيل بن ابراهيم (صلى‌الله عليهما و سلم ) و قد أتى الى بنى العنبر رجل شاعر من بهراء اسمه الحكم بن عمر يمت اليهم بهذا النسب فطردوه من جميع بلادهم حتى خرج منها و رحل عنهم» **و أما اختصاص النذر بالعتق من ولد اسماعيل** فكأنه لفضلهم و علو شأنهم و ذلك يستفاد من كثير من الاخبار كقول الصادق (ع) : «شبع اربعة من المسلمين تعدل محررة من ولد اسماعيل» (انظر ثواب الاعمال ص ٧٥ من طبعة ايران سنة ١٢٩٩) و كقول ابن عباس فى حديث طويل عند ذكره ثواب صيام شهر رمضان (ص ٣٩ من الكتاب المذكور) : «و يعطى كل واحد منكم ثواب ألف مريض و ألف غريب خرجوا فى طاعة‌الله،و أعطاكم ثواب عتق ألف رقبة من ولداسماعيل) فالتقييد بكون المعتق من ولد اسماعيل كتقييد النسمة أو الرقبة بكونها مؤمنة أو صالحة أو نظائرهما مما يدل على الفضل و علو الشأن .

١ ـ ح : «أضافه».

يا هذا ما ليلك بليل سارقٍ ولا نهارك بنهار سارقٍ وأراك أقطع؛ فمن قطعك؟ - قال: قطعني يعلى بن منية[١] باليمن ظلماً و تعدّياً علىّ قال: أما لأسألنّ عن ذلك فان كان قطعك سالماً[٢] لأقطعنّه[٣] فبيناهم كذلك اذ فقدت قلادة لأسماء بنت عُميسٍ فلم تجد[٤] لها أثراً[٥] فأتاهم طلحة بن عبيدالله فقال: فتّشتم الأقطع؟ - فقال له أبوبكرٍ: مه؛ فما ليله بليل سارقٍ ولا نهاره بنهار سارقٍ قال: والله لا أدعه حتّى أفتّشه ففتّشه فاستخرجها من حجزته فقطع أبوبكرٍ يده اليسرى فبقى لايدله.

فقال ابراهيم بن داود والحسن اللّؤلؤىّ حين حدّثهم[٦] بهذاالحديث: ياباعليٍّ[٧] فكان عليه أن يقطع يساره؟ - فقال: أىّ بدّ أن أقول لك: انّ أبابكرٍ أخطأ. ولاخلاف بين الأمّة أنّ رجلاً لاتقطع يده بعداليد؛ فان عاد فلاقطع عليه ويحبس وينفق عليه من بيت مال المسلمين بقدرمايكفّ عنهم شرّه، **وأخرى** بأنّ الضّيف مأمونٌ بمنزلة أهل البيت ولا قطع على مؤتمنٍ لأنّه هو أدخله بيته[٨].

[ ورويتم أنّ أبابكرٍ رأى[٩] أنبجعل الخمس الّذى جعلهالله عزّوجلّ[١٠] لذى-

---

١ - **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب**: « يعلى بن منية هو ابن أمية؛ تقدم» وقال فيما تقدم: « يعلى بن أمية بن أبىعبيدة بن همام التميمى حليف قريش **و هو يعلى بن منية** بضم الميم وسكون النون بعدها تحتانية مفتوحة وهى أمه صحابى مشهور مات سنة بضع وأربعين ».

٢ - ح: « مسلماً ». ٣ - ح: « لاقطعن يده ».

٤ - ح: « فلم يكن ». ٥ - غيرج: « أثر ».

٦ - كذا صريحاً بصيغة الجمع فى جميع النسخ.

٧ - كذا فى بعض النسخ وفى بعضها: « يا أبا على ».

٨ - هنا تمت العبارة التى كانت فى النسخ الست المشار اليها أعنى ج ح س ق ست مج ولم تكن فى نسخة م كما صرحنا بهفىصدر رواية قد ذكرت قبل هذه الرواية ( انظر ص ١٧٤) **ولذا وضعناها بين المعقوفتين**.

٩ - غير م: « أنه رأى». ١٠ - غير م: « أمرالله تعالى به ».

القربی فی[1] الکتاب فی الکراع[2] و السّلاح ردّاً علی الله تبارك وتعالی اذیقول : و اعلموا أنّما غنمتم من شیءٍ فانّ لله خمسه وللرّسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن-السّبیل ان کنتم آمنتم بالله وما أنزلنا علی عبدنا ؛ الایة[3] .

فخالف کتاب الله ونقل ما سمّاه الله تعالی لهؤلاء الی الکراع و السّلاح وعطّل[4] سهام القوم فما أبقیتم شیئاً من العیب الّا وقد نسبتموه الی أئمّتکم بروایتکم وأنتم تنسبون الشّیعة الی الوقیعة فی الصّحابة !

و روی[5] اسماعیل بن أمیّة[6] و هو من فرسان أصحابکم فی الحدیث عن أیّوب

---

۱- **فلیعلم أن فی نسخ ح ج س ق مج مث هنا سقطاً و نقصاً** فلذا وضع المنتسخون و الکتاب بعد هذه العبارة : « ورویتم أنه رأی أن یجعل الخمس الذی أمرالله تعالی به فی » بیاضاً فی النسخ حتی یکون اشارة الی النقص و السقط؛ و فی بعضها کما فی نسخة مکتبة المشهد المقدس الرضوی المشار الیها برمز « ق » تصریح بذلک بهذه العبارة « قد سقط شیء هناك لم نعرف قدره » و أوضح من التصریح بذلک انقطاع الربط بین ماذکر فی المتن و بین ما یأتی بعد البیاض المشار الیه فی النسخ المشار الیها وهو قوله : « وکان أصومنا فی الیوم الحار وأطولنا صلوة » کمایأتی ، **فما یذکر فی المتن من نسخة م فقط فان العبارة فیها متصلة مرتبطة من دون نقص و سقط** فان وصلنا الی آخر النقص ان شاء الله تعالی أشرنا الیه بأنه هناك یتم النقص والسقط .

۲ - **قال ابن الاثیر فی الالنهایة** :« وفی حدیث ابن مسعود: وکانوا لایحسبون الا الکراع والسلاح ؛ الکراع اسم لجمیع الخیل» **أقول :** هو بضم الکاف علی زنة غراب .

۳ - آیة ٤١ سورة الانفال .

٤ - فی الاصل: « وعطلت » وعلی هذا فلنقرأ بصیغة المجهول حتی یکون السهام نائباً عن الفاعل .

٥ - **روی الطبری الامامی هذا الحدیث فی المسترشد هکذا** (ص ١٥٢ من طبعة النجف ) :

« بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة »

السّختيانى[١] عن عِكْرِمَة بن خالدٍ المخزومى[٢] عن مالك بن أوس بن الحدثان[٣] قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« وروى عمر بن رافع عن اسمعيل عن أيوب السجستانى عن عكرمة بن خالد المخزومى عن مالك بن أوس بن الحدثان قال : قدم نصر بن عبدالله الثقفى على عمر من الطائف وبعه ناس من أصحابه فقال : ( فساق الحديث الى آخره **قائلا بعده :** ) فقال هذا المحتج : كيف جاز أن يحكم فى دماء المسلمين و أموالهم وهو لايدرى أصاب أم أخطأ ؟! وكيف استحل ذلك واستجازه؟! ؛ ( الى آخر ما قال ) .

٦- **قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب الكمال :** « اسماعيل بن أمية بن عمرو ابن سعيد بن العاص الاموى المكى أحد العلماء و الاشراف عن أبيه و أيوب بن خالد ( الترجمة ) » .

١ - فى الاصل : « السجستانى » **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** « أيوب بن أبى تميمة كيسان **السختيانى** بفتح المهملة بعدها معجمة ثم مثناة ثم تحتانية وبعدالالف نون أبو بكر البصرى ثقة ثبت حجة من كبار الفقهاء العباد (الترجمة) » **وصرح فى تهذيب التهذيب فى ترجمته بأنه روى عن عكرمة. و قال ابن الاثير فى اللباب فى تهذيب الانساب :** « السختيانى بفتح السين المهملة و سكون الحاء المعجمة وكسر التاء المثناة من فوقها و فتح الياء آخر الحروف وبعد الالف نون؛ هذه النسبة الى عمل السختيان و بيعه و هو الجلود الضانية ليست بأدم،و المشهور بهذه النسبة أبو بكر أيوب بن أبى تميمة السختيانى واسم أبى تميمة كيسان بصرى روى عن ابن سيرين و أبى قلابة وغيرهما ؛ ولدسنة ثمان وستين، ومات سنة احدى و ثلاثين و مائة » **و قال الفيروزابادى :** « و السختيان ويفتح جلد الماعز اذا دبغ معرب و منه أيوب السختيانى » **و قال الزبيدى فى شرحه :** « **السختيان** بالكسر وحكى قوم فيه التثليث وجزم شراح البخارى **بأن** الفتح هو الاكثر الافصح و اقتصر الشهاب فى شرح الشفاء على كسر السين و حكى فى التاء الفتح و الكسر و

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قدم سفيان بن عبدالله الثّقفيّ من الطّائف على عمر[1] و معه أناس من أصحابه فقال لهم: لاتبدأوا أمير المؤمنين بشيء الّا أن يسائلكم، فجاءه رجلان يختصمان فقضى بينهما؛ فقالوا: أصبت ـ أصاب الله بك ـ فقال عمر: وما يُدريكم فوالله ما يدرى عمر أصاب أم أخطأ؟!

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

اقتصر ابن التلمسانى فى حواشى الشفاء على ضم السين و حكاية الوجهين فى التاء و قال: انه بالخاء والجيم قال شيخنا: وأغرب الضبط فيه ما قاله التلمسانى ولاسيما حكاية الجيم فانها لاتعرف ( الى آخر ما قال ) ».

٢ ـ فى الاصل: «عن خالد المخزومى» و كلمة «عن» تصحيف «بن» بالقطع واليقين؛ **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب**: « عكرمة بن خالد بن العاص بن هشام بن المغيرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم القرشى روى عن أبيه وأبى هريرة و ابن عباس و ابن عمر وأبى الطفيل و مالك بن أوس بن الحدثان و سعيد بن جبير و جعفر بن المطلب بن أبى وداعة وغير واحد، روى عنه أيوب و ابن جريج ( الى آخر ما قال ) ».

٣ ـ **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب**: « مالك بن أوس بن الحدثان بفتح المهملة و المثلثة النصرى بالنون أبو سعيد المدنى له رؤية و روى عن عمر ( الترجمة ) ».

**أقول**: يأتى شرح حاله مبسوطاً فى تعليقاتنا على الكتاب ان شاءالله تعالى.

---

١ ـ **قال ابن عبدالبر فى الاستيعاب**: « سفيان بن عبدالله بن ربيعة معدود فى أهل الطائف له صحبة وسماع و رواية كان عاملا لعمر بن الخطاب على الطائف ولاه عليها اذ عزل عثمان بن العاص عنها ( الى آخر ما قال ) » **و قال الجزرى فى أسد الغابة**: « سفيان بن عبدالله بن أبى ربيعة بن الحارث بن مالك بن حطيط بن جشم بن ثقيف الثقفى الطائفى كذا نسبه أبوأحمد العسكرى له صحبة ورواية و كان عاملا لعمر بن الخطاب ـ رضى الله عنه ـ على الطائف، استعمله عليه اذ عزل عثمان بن أبى العاص عنها ونقل عثمان الى البحرين (الى آخر ما قال)» **و نظيرهما فى تهذيب التهذيب** للعسقلانى.

و روى جرير بن عبدالحميد عن عبدالعزيز بن رفيع[١] عن عبدالله [بن[٢]] أبي - قتادة[٣] عن أبيه قال: قال رسول الله - صلّى الله عليه و آله -: لاتسبّوا الدّهر فانّ الله هوالدّهر[٤].

فانظروا كيف لم يرضوا بالشّرك بالله حتّى نسبوه الى رسول الله (ص) و انّما الدّهر أيّام قال الله عزّ وجلّ: هل أتى على الانسان حينٌ من الدّهر لم يكن شيئاً مذكوراً[٥] فتعالى الله عمّا يصفون.

ورويتم حديثاً نسبتموه الى الشّعبيّ أنّه قال: لايخرج أحداً من الايمان [الّا] الجحود بالله وبرسوله، وانّ الذّنوب لاتخرج أحداً من الايمان.

فهذه روايتكم ثمّ أوجبتم على أهل اليمامة الرّدّة وانّما منعوا الصّدقة وصلّوا بأذان واقامة ثمّ شنّها[٦] عليهم غارةً فقتل[٧] منهم وسبى[٨] فلم ينكر ذلك أبوبكر على خالدٍ وصوّب رأيه و [كذلك] فعل أمير المؤمنين ومولى المسلمين [في] ماجعله [الله] لهحين قاتل طلحة والزّبير بعدأن نكثا بيعته وامتنعا من دفع صدقة البصرة وأموالها وخراجها، وكذلك

---

١ - صرح ابن حجر في تهذيب التهذيب في ترجمة جريربن عبدالحميد بأنه روى عن عبدالعزيز بن رفيع و قال في تقريب التهذيب « عبدالعريز بن رفيع بفاء مصغراً » و صرح في تهذيب التهذيب في ترجمته بأنه روى عن عبدالله بن أبي قتادة و في ترجمة ابن أبي قتادة بأنه روى عن أبيه أبي قتادة و روى عنه عبدالعزيز بن رفيع.

٢ - قد علم بما ذكرناه من كيفية السند أنّ كلمة « ابن » سقطت من هنا.

٣ - قال في تقريب التهذيب في باب الكنى: « أبو قتادة الانصاري هو الحارث » وقتادة بفتح القاف كسحابة.

٤ - الحديث مشهور و تأويله أيضاً معروف وليس محمولا على ظاهره (انظر ص ٩).

٥ - اول آية من سورة الدهر.

٦ و ٧ و ٨ - كذا في الاصل فكأن مرجع الضمير حيث كان معلوماً لم يذكره كما في قوله تعالى: « ولابويه لكل واحد منهما السدس ».

عندما[1] منعه معاوية خراج الشام و صدقاتها فلم يلزموا هؤلاء الرّدّة عن الاسلام اذكان أميرالمؤمنين ـ عليه‌السّلام ـ المتولّى لذلك نقضاً[2] منكم له (ع) ، وألزمتم أهل اليمامة الرّدّة اذكان أبوبكر المتولّى له فعبتم [ فعل عليّ ] وصوّبتم قتال أبی بكرٍ أهل الرّدّة.

هذا وقدقال عمر بن الخطّاب فی عامّة المهاجرين فی أبی بكرٍ وخالدٍ ما قال، فأمّا عمر فلم يصوّب رأيه ونقض جميع ما كان امضاؤه فيه **وزعمتم أنّ أبابكرٍ قال :** والله لو منعونی عقالاً[3] أو عناقاً[4] لقاتلتهم [ عليه ] و أموال البصرة وصدقاتها وخراجها أكثرمن عقالٍ اوعناقٍ .

---

۱ ـ فی الاصل : «وكذلك عندنا ما».

۲ ـ كذا صريحاً بالضاد المعجمة و لعل كونه بالصاد المهملة هنا أنسب للمقام فتدبر.

۳ ـ **قال ابن الاثير فی النهاية:** « وفی حديث أبی بكر : لو منعونی عقالا مما كانوا يؤدونه الى رسول‌الله (ص) لقاتلتهم عليه ؛ **أراد بالعقال** الحبل الذی يعقل به البعيرالذی كان يؤخذ فی الصدقة لان على صاحبها التسليم و انما يقع القبض بالرباط . **وقيل :** أراد ما يساوی عقالا من حقوق الصدقة. **وقيل :** اذا أخذ المصدق أعيان الابل قيل: أخذ عقالا، و اذا أخذ أثمانها قيل : أخذ نقداً . **وقيل :** أراد بالعقال صدقة العام يقال : أخذ المصدق عقال هذا العام أی أخذ منهم صدقة ، وبعث فلان على عقال بنی فلان اذا بعث على صدقاتهم؛ واختاره أبو عبيد وقال : هو أشبه عندی بالمعنى .

**وقال الخطابی :** انما يضرب المثل فی مثل هذا بالاقل لا بالاكثر وليس فی لسانهم أن العقال صدقة عام **وفی أكثر الروايات :** لو منعونی عناقاً و فی أخرى جدياً ؛ **قلت : قدجاء فی الحديث ما يدل على القولين فمن الاول حديث عمر أنه** كان يأخذ مع كل فريضة عقالا و رواء فاذا جاءت الى المدينة باعها ثم تصدق بها،وفی حديث محمدبن مسلمة انه كان يعمل على الصدقة فی عهد رسول‌الله (ص) فكان يأمر الرجل اذا جاء بفريضتين ان يأتی بعقاليهما وقرانيهما . **ومن الثانی حديث عمر أنه** أخر الصدقة عام الرمادة فلما

« بقية الحاشية فی الصفحة الاتية »

ثمّ وقعتم فى عمر و زعمتم أنّ أبابكرٍ لم يجز قوله فى خالد بن الوليد بتزكيتكم[١] قول عمر ثمّ نقضتم هذا كله و رويتم أنّ أبابكرٍ ندم ان لايكون أقاد من خالدٍ وألزمتموه الخطأ فى ترك [ الاقادة منه وترك الزامه دية من[٢] ] قتل وسبى فأىّ وقيعةٍ أشدّ من هذه الوقيعة لجميع أصحاب رسول الله (ص) وأنتم تنسبون الشّيعة الى الوقيعة فى الصّحابة وترووون فيهم عيوباً كثيرةً جمّةً سنفسّرها فى كتابنا هذا بما لايمكنكم دفع شىءٍ منها اذا كانت الاحاديث أحاديثكم ورواية علمائكم و أوجبتم أنّ كلّ من جرت عليه سهام العرب من السبى [ و ] لم يخرج خمسه الى أهله انّ ذلك حرامٌ .

فانظروا الى ما نسبتم اليه أولاد السّبايا و ما منع أن يقسم الخمس على يدى أبى بكرٍ وعمر بمنعهما الخمس[٣] .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أحيا الناس بعث عامله فقال : اعقل عنهم عقالين فاقسم فيهم عقالا و ائتنى بالاخر ؛ يريد صدقة عامين .

**و فى حديث معاوية :** أنه استعمل ابن أخيه عمرو بن عتبة بن أبى سفيان على صدقات كلب فاعتدى عليهم فقال ابن العداء الكلبى :

سعى عقالا فلم يترك لنا سبداً فكيف لو قد سعى عمرو عقالين

نصب عقالا على الظرف أراد مدة عقال » .

٤ - **قال ابن الاثير فى النهاية :** « لومنعونى عناقاً مما كانوا يؤدونه الى رسول الله (ص) لقاتلتهم عليه ؛ فيه دليل على وجوب الصدقة فى السخال وأن واحدة منها تجزىء عن الواجب فى الاربعين منها اذا كانت كلها سخالا ولا يكلف صاحبها مسنة ، **و هو مذهب الشافعى و قال أبوحنيفة :** لاشىء فى السخال ؛ و فيه دليل على أن حول النتاج حول الامهات ولو كان يستأنف لها الحول لم يوجد السبيل الى أخذ العناق » .

---

١ - كذا فى الاصل .

٢ - فى الاصل بدل ما بين الحاصرتين : « فى ترك الا يقيد منه ... وفى زنه ما » .

٣ - كذا فى الاصل صريحاً ففى العبارة تشويش .

و رويتم عن شريك عن أبي الزبير المكيّ [١] **أنّ نجدة الحروري** [٢] **كتب الى ابن عبّاس يسأله** عن اليتيم ؛ متى ينقضي يتمه ؟ و عن النّساء هل كان النّبيّ - صلّى الله عليه وآله - يغزوبهنّ ؟ [ويقسم لهنّ ؟] وعن الأطفال [هل كان النّبيّ (ص) يقتلهم؟] و عن الخمس لمن هو؟ .

**فكتب اليه ابن عبّاس :**

أمّا اليتيم فانقضاء يتمه أو ان حلمه ، وأمّا النّساء فانّ رسول الله - صلّى الله عليه وآله - [كان] يرضخ لهنّ [٣] ولايقسم لهنّ ، وأمّا الأطفال فانّ الخضر - عليه السّلام -

---

١ - **قال ابن حجر في تقريب التهذيب** في حرف الزاى من باب الكنى: « أبو - الزبير المكى هو محمد بن مسلم » **وقال عند ذكر اسمه :** « محمد بن مسلم بن تدرس بفتح المثناة و سكون الدال المهملة وضم الراء الاسدى مولاهم **أبوالزبير المكى** صدوق ( الى آخر ما قال ) ».

٢ - **قال الفيروزابادى :** « وحروراء كجلولاء وقد تقصرة بالكوفة، وهو حرورى بين الحرورية وهم نجدة وأصحابه » **قال الزبيدى فى شرحه :** « الحروراء بالمد وقدتقصر بلدة بالكوفة على ميلين منها نزل بها جماعة خالفوا علياً - رضى الله عنه - من الخوارج و يقال: هو حرورى بين الحرورية ينتسبون الى هذه القرية وهم نجدة الخارجى و أصحابه ، و من يعتقد اعتقادهم يقال له الحرورى، وقدورد أن عائشة - رضى الله عنها - قالت لبعض من كانت تقطع أثر دم الحيض من الثوب : أحرورية أنت؟ تعنيهم؛ كانوا يبالغون فى العبادات » **وقال فى « ن ج د » :** « ونجدة بن عامر الحنفى خارجى، وأصحابه النجدات محركة » وقال الزبيدى فى شرحه : « وهو الحرورى من بنى حنيفة الخارجى من اليمامة و أصحابه النجدات قوم من الحرورية و يقال لهم أيضاً النجدية ». **أقول : من أراد التفصيل فى ذلك فليراجع أحوالهم فى الملل والنحل للشهرستانى** فانه ذكر ما يتعلق بترجمتهم تحت عنوان « النجدات العاذرية أصحاب نجدة بن عامر الحنفى » عند ذكره فرق الخوارج ( انظر ص ٥٦ من النسخة المطبوعة بايران سنة ١٢٨٨ ).

٣ - **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فى حديث عمر : وقد أمرنا لهم برضخ فاقسمه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

كان يقتل كافرهم ويدع مؤمنهم، وأمّا الخمس فزعمنا أنّه لنا وزعم قوم[١] أنّه ليس لنا؛ فصبرنا، وانّى اُخبرك أنّ جميع النّاس فى حرج[٢] من خمسنا الّا شيعتنا[٣] الطّيّبين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بينهم ؛ الرضخ العطية القليلة و منه حديث على - رضى الله عنه - و يرضخ له على ترك الدين رضيخة؛ هى فعيلة من الرضخ أى عطية » **وقال الطريحى فى مجمع البحرين :** « والرضخ العطاء اليسير المشروط من الوالى فنحو الراعى و الحافظ يقال : رضخته رضخاً من باب نفع ، أعطيته شيئاً ليس بالكثير و منه الخبر : أمرت له برضخ ، والرضائخ جمع رضيخة وهى العطية **قيل :** والذى رضخ له أبو سفيان و ابنه معاوية حين كانا من المؤلفة قلوبهم ليستميلوا الى نصرة الدين » **فيوافق معناه معنى « يحذيهن »** المذكور بذلك اللفظ فى حديث الخصال المشار اليه **قال ابن الاثير فى النهاية :** «وفيه مثل الجليس الصالح مثل الدارى ان لم يحذك من عطره علقك من ريحه اى ان لم يعطك يقال : أحذيته أحذيه احذاء وهى الحذيا والحذية و منه حديث ابن عباس - رضى الله عنهما - فيداوين الجرحى ويحذين من الغنيمة أى يعطين ( الى آخر ما قال ) » .

١- فى الاصل : « قومنا » .

٢ - فى الاصل : « جرح » .

٣- هذه العبارة لاتشبه كلام ابن عباس بل تقتضى صدورها عن الائمة فتدبر و راجع مظانها .

اذا عرفت ذلك **فاعلم أن الحديث مما أطبق على نقله الفريقان** فلابد من الاشارة الى موارده فنقول: **قال السيوطى فى الدر المنثور** فى تفسير قول الله تعالى :«واعلموا أنما غنمتم من شىء فان لله خمسه وللرسول ولذى القربى؛ الاية» (ج٣؛ ص١٨٦) : « **وأخرج الشافعى و عبدالرزاق فى المصنف وابن أبى شيبة و مسلم وابن جرير وابن المنذر و ابن أبى حاتم و ابن مردويه و البيهقى فى سننه عن ابن عباس** - رضى الله عنهما - **أن نجدة كتب اليه يسأله** عن ذوى القربى الذين ذكرالله فكتب اليه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فانّا أحللنا [٥] لهم .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

انا كنا نرى أنا هم فأبى ذلك علينا قومنا وقالوا : قريش كلها ذو وقربى. **وأخرج ابن أبي-شيبة و ابن المنذر من وجه آخر** عن ابن عباس - رضى الله عنهما - أن نجدة الحرورى أرسل اليه يسأله عن سهم ذى القربى الذين ذكرالله؟ فكتب اليه انا كنا نرى أنا هم فأبى ذلك علينا قومنا و قالوا : و يقول : لمن تراه؟ فقال ابن عباس : هو لقربى رسول الله (ص) قسمه لهم رسول الله وقد كان عمر - رضى الله عنه - عرض علينا من ذلك عرضاً رأيناه دون حقنا فرددناه عليه و أبينا ان نقبله ، وكان عرض عليهم أن يعين ناكحهم ، و أن يقضى عن غارمهم ،و أن يعطى فقيرهم ، وأبى أن يزيدهم على ذلك » **أقول : هو مذكور فى كثير من غير ما ذكره السيوطى من الكتب المعتبرة عندالعامة أيضاً منها كتاب الاموال لابى عبيد القاسم بن سلام** المتوفى سنة ٢٢٤ فانه أورده فى كتابه المذكور ضمن ما ذكره تحت عنوان « باب سهم ذى القربى من الخمس » بثلاثة أسانيد ( انظر ص ٣٢٢-٣٢٥ ) والخوض فى ذلك يقتضى مجالا واسعاً فنكتفى ببعض مانقله مسلم فى صحيحه فى « باب النساء الغازيات يرضخ لهن ولا يسهم ،والنهى عن قتل صبيان أهل-الحرب » بهذه العبارة : « حدثنا عبدالله بن مسلمة بن قعنب حدثنا سليمان ( يعنى ابن بلال) **عن جعفر بن محمد عن أبيه عن يزيد بن هرمز أن نجدة كتب الى ابن عباس** يسأله عن خمس خلال فقال ابن عباس : لولا أن أكتم علماً ما كتبت اليه كتب اليه نجدة أما بعد فأخبرنى هل كان رسول الله(ص) يغزو بالنساء؟ وهل كان يضرب لهن بسهم؟ وهل كان يقتل الصبيان؟ و متى ينقضى يتم اليتيم؟ و عن الخمس لمن هو؟ **فكتب اليه ابن-عباس** : كتبت تسألنى هل كان رسول الله (ص) يغزو بالنساء؟ وقد كان يغزوبهن فيداوين الجرحى ويحذين من الغنيمة ؛ و أما بسهم فلم يضرب لهن ، و ان رسول الله (ص) لم يكن يقتل الصبيان فلاتقتل الصبيان ، وكتبت تسألنى: متى ينقضى يتم اليتيم؟ فلعمرى ان الرجل لتنبت لحيته وانه لضعيف الاخذ لنفسه ضعيف العطاء منها فاذا أخذ لنفسه من صالح ما يأخذ الناس فقد ذهب عنه اليتم ، وكتبت تسألنى عن الخمس لمن هو؟ و انا كنا نقول : هو لنا

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فأبى علينا قومنا ذاك . **حدثنا** أبوبكر بن أبى شيبة و اسحاق بن ابراهيم كلاهما عن حاتم ابن اسماعيل عن جعفر بن محمد عن أبيه عن يزيد بن هرمز أن نجدة كتب الى ابن عباس يسأله عن خلال بمثل حديث سليمان بن بلال غير ان فى حديث حاتم وان رسول الله (ص) لم يكن يقتل الصبيان فلا تقتل الصبيان الا ان تكون تعلم ما علم الخضر من الصبى الذى قتل . وزاد اسحاق فى حديثه عن حاتم : و تميز المؤمن فتقتل الكافر و تدع المؤمن » . فذكره بأربعة أسانيد أخر وفى عبارات متن الحديث أيضاً اختلاف يسير فمن أراد ما تركناه فليراجع ج ٥ من طبعة قسنطينية سنة ١٣٣٢ ؛ ص ١٩٧-١٩٩ ) .

**و أما كتب الشيعة فممن نقل الحديث منهم فى كتابه الشيخ أبو جعفر الصدوق فانه أورد الحديث فى باب الاربعة من الخصال** ( انظر ص ١١١-١١٢ من الطبعة الاولى أو ص ٢٣٥ من طبعة مكتبة الصدوق ) **و نص عبارته هكذا :** « حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رض) قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد و عبدالله ابنى محمد بن عيسى عن محمد بن أبى عمير عن حماد بن عثمان الناب عن عبيدالله بن على الحلبى عن أبى عبدالله ـ عليه السلام ـ **قال : ان نجدة الحرورى كتب الى ابن عباس يسأله عن أربعة أشياء** هل كان رسول الله (ص) يغزو بالنساء؟ و هل كان يقسم لهن شيئاً؟ ، و عن موضع الخمس ، و عن اليتيم ؛ متى ينقطع يتمه؟ و عن قتل الذرارى **فكتب اليه ابن عباس :** أما قولك فى النساء فان رسول الله (ص) كان يحذيهن ولايقسم لهن شيئاً ، و أما الخمس فانا نزعم أنه لنا وزعم قوم أنه ليس لنا ؛ فصبرنا ، و أما اليتيم فانقطاع يتمه أشده وهو الاحتلام الا ان لاتؤنس منه رشداً فيكون عندك سفيهاً او ضعيفاً فيمسك عليه وليه ، و أما الذرارى فلم يكن النبى (ص) يقتلها وكان الخضر ـ عليه السلام ـ يقتل كافرهم و يترك مؤمنهم فان كنت تعلم منهم ما يعلم الخضر فأنت أعلم » **و نقله المجلسى عن الخصال فى المجلد العشرين من البحار فى باب أصناف مستحقى الخمس** ( انظر ج ٢٠ من طبعة أمين الضرب ص ٥١ ) .

**وروى العياشى فى تفسيره** عند تفسيره الاية عن عبدالله بن سنان **عن أبى عبدالله** ـ عليه السلام ـ ( ص ٦١ ؛ ج ٢ ) قال : سمعته : **أن نجدة الحرورى كتب الى ابن عباس**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وأجمعوا[1] علی أنّهم لم یقسموا بین المؤلّفة قلوبهم حتّی مضوا جمیعاً، وزعموا أنّهم لایعرفونهم فأبطلوا سهماً فرضه‌الله بأنّهم لایعرفون أربابه، فهل یکون الجهل الّا لمن لم یعرف من فرض‌الله [ له ] سهماً فضیّعوا.

وأجمعوا أنّ رسول‌الله ـ صلّی‌الله‌علیه‌وآله ـ ترك النّاس بلاامام لیختاروالأنفسهم اماماً فاختاروا، ثمّ زعمتم أنّ أبابکرٍ لم یرض أن یصنع ما صنع رسول‌الله (ص) فجعلها لعمر، ثمّ زعمتم أنّ عمر بن الخطّاب لم یرض بما صنع رسول‌الله (ص) ولا بما صنع أبوبکرٍ حتّی جعلها فی ستّةٍ.

ثمّ رویتم أنّ المسلمین قالوا لأبی بکرٍ: ماذا تقول لربّك اذا قدمت [ الیه ]

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

یسأله عن موضع الخمس لمن هو؟ ـ فکتب الیه أما الخمس فانا نزعم أنه لنا ویزعم قومنا أنه لیس لنا ؛ فصبرنا » ونقله المجلسی عن تفسیر العیاشی فی باب أصناف مستحقی الخمس من المجلد العشرین من البحار ( انظر ص ۵۲ من طبعة أمین الضرب ) وکذا السید هاشم البحرانی فی تفسیر البرهان فی تفسیر آیة الخمس ( ج ۱ ص ۴۰۰ من الطبعة الاولی ).

**قال علم‌الهدی فی‌الشافی** فیما اعترض به علی القاضی عبدالجبار ضمن البحث عن الخمس ما نص عبارته ( ص ۲۵۵ من طبعة ایران ) : « و روی یزید بن هرمز قال : کتب نجدة الی ابن عباس یسأله عن الخمس لمن هو؟ قال : فکتب الیه : کتبت تسألنی عن الخمس لمن هو ؟ و انا کنا نزعم أنه لنا فأبی قومنا علینا بذلك فصبرنا علیه » وذکره الشیخ الطوسی فی تلخیص الشافی ( انظر ص ۴۳۷ من طبعة ایران أو طبعة النجف ج ۴ ؛ ص ۱۸ ) **وقال ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغة** بعد نقل کلام السید معترضاً علیه ما نصه ( ج ۳ طبعة مصر ؛ ص ۱۵۵ ) : « **والروایة المذکورة عن ابن عباس فی کتابه الی نجدة الحروری صحیحة ثابتة** ولیس فیها ما یدل علی مذهب المرتضی من أن الخمس کله لذوی القربی لان نجدة انما سأله عن خمس الخمس لاعن الخمس کله ».

۱ ـ فی الاصل : « واجتمعوا ».

وقد ولّيت علينا فظّاً غليظاً يعنون عمر؟ فقال لهم : أتخوّفونى بربّى؟! أقول له : خلّفت عليهم خير أهلك ثمّ قال : أفأترك [ أمّة ] محمّد كالنّعل الخلق؟!

فان كان ترك أبى بكرٍ النّاس بلاخليفةٍ عصياناً لله فلقد تركهم [ النّبىّ (ص) بلا خليفةٍ ] فطعنكم على رسول الله اذا قلتم وادّعيتم أنّه توفّاه الله تعالى وترك أمّته بلا خليفةٍ .

ثمّ زعمتم أنّ من زنى أو سرق أو قتل النّفس الّتى حرّم الله أو أتى كلّ كبيرةٍ نهى الله عنها انّه لايكفر ولايخرج عن الملّة ولايقال له : عصى الله و رسوله وانّما أتى ذنباً ، ثمّ رويتم عن علمائكم أنّ من عصى خليفته فقد كفر، ويحكم اعقلوا ما تقولون وما تتكلّمون فوالله ما شنّع الملحدون فى الاسلام أقبح من هذا ، ولوعقلتم ماتتكلّمون به وعرفتم حكمه لأقمتم أصحابكم على [1] التّوبة فمن تاب ورجع قبلت توبته منه ، ومن لجّ فى طغيانه و بهتانه عرض على السّيف .

## مايذكر من رجوع عمر الى قول علىٍّ ـ عليه السلام ـ فى الاحكام

و من رواياتكم [2] الّتى تذكرونها [3] ولا ينكرها مخالف ولا موافق [4] ما روى عن جرير بن [ ال ] مغيرة [5] عن ابراهيم النّخعىّ أنّ عمر بن الخطّاب دعا بامرأةٍ أراد أن

١ ـ فى الاصل : « الى » .
٢ ـ فى الاصل : « و من روايتكم » .
٣ ـ فى الاصل : « تنكرونها » .
٤ ـ فى الاصل بعد كلمة «موافق» هذه العبارة : « هو اقراركم واحكامكم واليه ترجعون وعن رأيه تصدرون » و حيث لم يكن لها معنى هناك وضعناها هنا فلعل متأملا وجد الى تصحيحها سبيلا .
٥ ـ كذا فى الاصل بلا لام صريحاً فلعل فى السند أيضاً تشويشاً و اضطراباً .

يرجمها [١] قد ولدت لستّة أشهرٍ من زوجها وأنكر زوجها ذلك و قد حضر عليّ بن أبي طالبٍ ـ عليه السّلام ـ فقال : يا عمر ان خاصمتك بكتاب الله خصمتك، قال عمر : وكيف ذلك يا أبا الحسن؟ ـ قال : انّ عذرها في كتاب الله عزّ وجلّ [ وحمله] وفصاله ثلاثون شهراً [٢] قال عمر : و ما في هذا ؟ ـ قال : قوله : و الوالدات يرضعن أولادهنّ حولين كاملين لمن أراد ان يتمّ الرّضاعة [٣] فاذا كان [٤] الرّضاعة أربعة وعشرين شهراً فلم يبق للحمل الّا ستّة أشهر فقال عمر : انّا لله ؛ لولا عليٌّ لهلك عمر، ثمّ أمر بتخلية سبيلها [٥].

---

١ ـ **فليعلم** أن عبارة المتن من هذا الموضع أعنى من قوله: « ان عمر بن الخطاب دعا بامرأة أراد ان يرجمها » الى ما يأتي من قوله : « مع موافقة الكتاب لفتياهم في الحلال والحرام » موجودة في جميع النسخ الا أنها مذكورة في نسخ ج ح س ق مج مث في أواخر الكتاب و لشهرة هذه الروايات و معروفيتها لانذكر اختلاف عبارات النسخ بل نكتفي من صدر العبارة الى آخرها بعبارة نسخة م الا ان يكون فيها نقص كقصة امرأة مجنونة بغت فانها ليست فيها فذكرناها من غير نسخة م كما أشرنا اليها عند نقلها .

٢ ـ من آية ١٥ سورة الاحقاف. ٣ ـ صدر آية ٢٣٣ سورة البقرة.

٤ ـ كذا في الاصل فتذكير الفعل لكون الرضاعة مصدراً من قبيل ان رحمة الله قريب من المحسنين .

٥ ـ **قال المجلسي في تاسع البحار** في باب قضاياه **نقلا عن بشارة المصطفى للطبري** ما نصه ( انظر ص ٤٨٣ من طبعة أمين الضرب ) : « وروى عن يونس بن الحسن **أن** عمر أتي بامرأة قد ولدت لستة أشهر فهم برجمها فقال له أمير المؤمنين : ان خاصمتك بكتاب الله خصمتك ؛ ان الله تعالى يقول : و حمله و فصاله ثلاثون شهراً و يقول ـ جل قائلا ـ : والوالدات يرضعن أولادهن حولين كاملين لمن أراد أن يتم الرضاعة ، فاذا تممت المرأة الرضاعة سنتين وكان حمله و فصاله ثلاثين شهراً كان الحمل منه ستة أشهر **فخلى عمر سبيل المرأة و ثبت الحكم بذلك فعمل به الصحابة والتابعون ومن أخذ عنه الى يومنا هذا** ».

و روينم عن يزيد بن هارون عن الأشعث عن الحسن أنّ عمر بن الخطّاب أتى بامرأةٍ حبلى وقد زنت فأمر برجمها؛ قال : فمرّوا بها على عليّ بن أبى طالبٍ فقال : يا هذا [ ان كان ] سبيلك عليها بذنبها فما سبيلك على الّذى فى بطنها ؟! قال عمر : فكيف أصنع ؟ ـ قال : تربّص بها حتّى تضع ، قال : فتركها ثمّ وضع يده على رأسه وقال : لولا علىٌّ لهلك عمر ؛ وخلّى عنها[1] .

---

١ ـ **قال المجلسى فى تاسع البحار فى باب قضاياه نقلا عن مناقب ابن ـ شهراشوب و بشارة المصطفى للطبرى** (ص٤٨٣ من طبعة أمين الضرب ) : « وروى أنه أتى بحامل قد زنت فأمر عمر برجمها فقال له أميرالمؤمنين (ع) : هب أن لك سبيلا عليها فأى سبيل لك على ما فى بطنها؟ ـ والله تعالى يقول : ولا تزروازرة وزر أخرى فقال عمر : لاعشت لمعضلة لايكون لها أبوالحسن، ثم قال : فما أصنع بها؟ ـ قال : احتط عليها حتى تلد فاذا ولدت و وجدت لولدها من يكفله فأقم عليها الحد، فسرى ذلك عن عمر وعول فى الحكم به على أمير المؤمنين (ع) » أقول : **قال الجزرى فى النهاية** : « العضل المنع و الشدة يقال أعضل بى الامر اذا ضاقت عليك فيه الحيل؛ و منه حديث عمر : أعوذ بالله من كل معضلة ليس لها أبو حسن و روى معضلة أراد المسألة الصعبة اوالخطبة الضيقة المخارج من الاعضال والتعضيل و يريد بأبى الحسن على بن أبى طالب (ع) » **وقال نجم ـ الائمة الرضى فى شرح الكافية لابن الحاجب فى مبحث لا التى لنفى الجنس** ( ص ١١١ من طبعة تبريز سنة ١٣٧٤ ) . « واعلم أنه قد يؤول العلم المشتهر ببعض الخلال بنكرة فينتصب و ينزع منه لام التعريف ان كان فيه نحو : لاحسن فى الحسن البصرى ، و كذا لاصعق فى الصعق ، او مما أضيف اليه نحو لا امرأ قيس ولا ابن زبير ، ولا يجوز هذه المعاملة فى لفظى عبدالله و عبدالرحمن اذ الله و الرحمن لايطلقان على غيره تعالى حتى يقدر تنكيرهما قال : لاهيثم الليلة للمطى و قال :

أرى الحاجات عند أبى حبيب نكدن ولا أمية فى البلاد

**و لتأويله بالمنكر وجهان اما ان يقدر مضاف هو مثل** فلا يتعرف بالاضافة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[ ورويتم أنّه اُتى بامرأة مجنونة [1] قدبغت فأمر برجمها فاستقبلها علىّ ـ صلوات

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

لتوغله فى الابهام و انما يجعل فى صورة النكرة بنزع اللام وان كان المنفى فى الحقيقة هو المضاف المذكور الذى لايتعرف بالاضافة الى أى معرف كان لرعاية اللفظ و اصلاحه ومن ثم قال الاخفش: على هذا التأويل يمتنع وصفه لانه فى صورة النكرة فيمتنع وصفه بمعرفة وهو معرفة فى الحقيقة **واما ان يجعل العلم باشتهاره بتلك الخلة كأنه اسم جنس موضوع لافادة ذلك المعنى** لان معنى: قضية ولا أبا حسن لها؛ لافيصل لها **اذ هو عليه السلام كان فيصلا للحكومات على ماقال النبى(ص): أقضاكم على**، فصار اسمه كالجنس المفيد لمعنى الفصل و القطع كلفظ الفيصل، وعلى هذا يمكن وصفه بالمنكر وهذا كما قالوا: لكل فرعون موسى اى لكل جبار قهار؛ فيصرف فرعون و موسى لتنكيرهما بالمعنى المذكور، و جوز الفراء اجراء المعرفة مجرى النكرة بأحد التأويلين فى الضمير و اسم الاشارة أيضاً نحو: لا اياه ههنا اولا هذا؛ و هو بعيد غير مسموع » **أقول**: انما نقلنا هذا الكلام هنا بطوله لكثرة فائدته و مناسبته للمقام.

١ ـ هذه القضية ليست فى نسخة م لكنها ذكرت فى غيرها من النسخ فلهذا وضعناها بين المعقوفتين **و أما أصل القضية** فهى مسلمة بين حملة الاخبار و نقلة الاثار **فقال المجلسى فى تاسع البحار** فى باب قضاياه **نقلا عن بشارة المصطفى للطبرى** ( ص ٤٨٣ من طبعة أمين الضرب ): « وروى أن مجنونة على عهد عمر فجر بها رجل فقامت البينة عليها بذلك فأمر عمر بجلدها فمر بها على أمير المؤمنين(ع) لتجلد فقال: مابال مجنونة آل فلان تعتل؟ فقيل له: ان رجلا فجر بها وهرب و قامت البينة عليها فأمر عمر بجلدها فقال لهم: ردوها اليه وقولوا له: أما علمت بأن هذه مجنونة آل فلان وأن النبى قدرفع القلم عن المجنون حتى يفيق؛ انها مغلوبة على عقلها ونفسها، فردت الى عمر وقيل له ماقال أمير المؤمنين (ع)، فقال: فرج الله عنه لقد كدت أن أهلك فى جلدها ودرأعنه الحد ( فقال المجلسى: ) **قب** ( يريد به مناقب ابن شهراشوب ): الحسن وعطاء وقتادة و شعبة وأحمد مثله قال: **و أشار**

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

الله عليه ـ فقال : أين تريدون بهذه ؟ ـ قالوا : بغت فأمر أميرالمؤمنين برجمها ؛ فقال : ردّوها، ثمّ دخل على عمر فقال له : أمرت برجم هذه المجنونة ؟ ـ قال : نعم، فقال له علىّ (ع) : أما سمعت قول رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ : رفع القلم عن ثلاث ؛ عن النّائم حتّى يستيقظ ، وعن المجنون حتّى يفيق ، وعن الغلام حتّى يحتلم ؟ ـ قال : نعم ، قال : فلم أمرت برجمها؟ فخلّى سبيلها ، ثمّ قال: لولا علىّ لهلك عمر ].

و رويتم عن عبدالأعلى عن سعيد بن قتادة أنّ عمر بن الخطّاب خطب للنّاس فقال : ألا لا أعلم رجلاً تزوّج على أكثر من أربعمائة درهم الّا أنهكته عقوبةً قال : فأتته امرأة فقالت : ما لنا ولك يا عمر؟! قول الله أعدل من قولك وأولى أن يتّبع ، فقال عمر : ما قال الله تعالى ؟ ـ قالت : قال الله عزّوجلّ : وان أردتم استبدال زوجٍ

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**البخارى الى ذلك فى صحيحه ؛ بيان-** عتلت الرجل و أعتله وأعتله اذا جذبته جذباً عنيفاً ؛ ذكره الجوهرى » **أقول : من أراد أن يستوفى البحث عن هذه القضية فليراجع** باب مطاعن عمر من الكتب المبسوطة **كثامن البحار** فان المجلسى جعل هذه القضية الطعن العاشر من مطاعن عمر و أطال البحث عنها كما يقتضيه تحقيقه ( ص ٢٩٦ - ٢٩٧ من مطبعة أمين الضرب) **أو يراجع تشييد المطاعن** فان القضية ذكرت فيه مبسوطة تحت عنوان جهل عمر للاحكام الشرعية ( ج ١ ؛ ص ٥٢٥ - ٥٢٠ ) الا أنا نشيرهنا الى ما **ذكره ابن عبدالبر فى الاستيعاب فى ترجمة أمير المؤمنين** وهوقوله ( ص ٤٦١ من طبعة حيدرآباد سنة ١٣٣٦ ) : « قال أحمد بن زهير حدثنا عبيدالله بن عمر القواريرى حدثنا مؤمل بن اسماعيل حدثنا سفيان الثورى عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال : كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن و قال فى المجنونة التى أمر برجمها و فى التى وضعت لستة أشهر فأراد رجمها فقال له على : ان الله تعالى يقول : و حمله و فصاله ثلاثون شهراً؛ الحديث ، وقال له: ان الله رفع القلم عن المجنون؛ الحديث، فكان عمر يقول: لولا على لهلك عمر **وقدروى** مثل هذه القصة لعثمان مع ابن عباس وعن على أخذها ابن عباس والله أعلم ».

مكان زوج وآتيتم إحداهن قنطاراً فلاتأخذوا منه شيئاً أتأخذونه بهتاناً واثماً مبيناً وكيف تأخذونه؛الاية[١] والقنطار الديه[٢] وهو أكثر من أربعمائة درهم فقال عمر: كل أحد أفقه من عمر ثم عاد الى المنبر فخطب فقال: أيها النّاس انّى كنت نهيت ان يتزوّج الرّجل على أكثر من أربعمائة درهم وان امرأة أفقه من عمر جاءتنى فحاجتنى بكتاب الله فحجّت[٣] وفلجت[٤] وأن المهر ما تراضى به المسلمون[٥].

و رويتم أنّه أتى بقدامة بن مظعون[٦] وقد شرب الخمر فأمر بجلده فقال قدامة:

---

١ ـ آيتا ٢٠ و ٢١ من سورة النساء. ٢ ـ كذا فى الاصل.

٣ ـ أى «فحجتنى» اى غلبتنى فى الحجة، ويمكن ان يكون الاصل: «فحججت» (بصيغة المجهول و تاء المتكلم) اى صرت محجوجاً اى مغلوباً فى الحجة.

٤ ـ فى الاصل: «وأفلحت» فيمكن ان يكون مصحف «أفلجت» (بالجيم وصيغة المجهول المؤنث) أى حكمت لها بغلبتها على فى الحجة.

٥ ـ هذه القضية مما ثبت عندالفريقين و أطالوا البحث عنه فى كتب الحديث و الكلام ولاسيما فى مبحث الامامة و جعل المجلسى هذا الامر فى ثامن البحار الطعن السادس من مطاعن عمر و خاض فى البحث عنه و نقل شيء من أقوال علماء العامة فى ذلك كابن أبى الحديد والفخر الرازى وغيرهما فمن أراد ان يراجع فليراجع ثامن البحار (ص ٢٩٤ من طبعة أمين الضرب) أقول: من أراد البحث عن ذلك مستوفى فليراجع تشييد المطاعن ص ٧٠٠-٨١٤.

٦ ـ قدامة بضم أوله والتخفيف كثمامة ومظعون بالظاء المعجمة على زنة مفعول صحابى معروف **قال ابن الاثير فى اسد الغابة**: «قدامة بن مظعون بن حبيب بن وهب بن حذافة بن جمح القرشى الجمحى يكنى أبا عمرو **وقيل**: أبو عمرو هو أخو عثمان بن مظعون و خال ـ حفصة و عبدالله ابنى عمر بن الخطاب ـ رضى الله عنهم أجمعين ـ وكان تحته صفية بنت ـ الخطاب وهو من السابقين الى الاسلام، هاجر الى الحبشة مع أخويه عثمان و عبدالله ابنى ـ مظعون، وشهد بدراً و أحداً و سائر المشاهد مع رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] وسلم؛ قاله عروة و ابن شهاب و موسى و ابن اسحاق (الى آخر الترجمة)».

يا أميرالمؤمنين ليس علىّ جلدٌ انّما أنا من أهل هذه الآية: ليس على الّذين آمنوا وعملوا الّصالحات ثمّ اتّقوا وآمنوا ثمّ اتّقوا وأحسنوا والله يحبّ المحسنين[1] فأراد عمر تركه فقال علىّ ـ عليه‌السّلام ـ : انّ أهل هذه الآية لايأكلون ولا يشربون الّا ما أحلّ الله لهم وهم إخواننا الماضون فان أقام على أنّها حلال فاقتله وان أقرّ أنّها حرام فاجلده، قال عمر: وكم جلدةً ؟ـ قال علىّ ـ عليه‌السّلام ـ: انّ الّشارب اذا شرب سكر، واذا سكر هذا[2]، واذا هذا افترى ؛ فاجلده حدّ المفترى، قال: فجلد ثمانين جلدةً[3].

---

١ - آية ٩٣ سورة المائدة.

٢ ـ قال فى مجمع البحرين : « هذا فى منطقه و يهذى ويهذ و هذواً و هذياناً اذا تكلم بكلام لاربط له ، والهذيان للمريض مستلزم لشدة الوجع ».

٣ - **قال المجلسى فى تاسع البحارفى باب قضاياه (ص) نقلا عن المناقب لابن شهراشوب و بشارة المصطفى للطبرى** مانصه ( انظر ص ٤٨٣ من طبعة أمين الضرب ) : « فصل فى ذكر ما جاء من قضاياه فى اسرة عمر بن الخطاب **فمن ذلك ما جاءت به العامة والخاصة فى قصة قدامة بن مظعون وقد شرب الخمر** فأراد عمر أن يحده فقال له قدامة : لايجب على الحد لان الله تعالى يقول : ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وآمنوا و عملوا الصالحات؛ فدرأ عنه عمر الحد، فبلغ ذلك أميرالمؤمنين(ع) فمشى الى عمر فقال له : لم تركت اقامة الحد على قدامة فى شرب الخمر ؟ـ فقال : انه تلا على الاية ؛ وتلاها عمر، فقال له أميرالمؤمنين(ع) : ليس قدامة من أهل هذه الاية ولامن سلك سبيله فى ارتكاب ما حرم‌الله، ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لايستحلون حراماً ، فاردد قدامة و استتبه مما قال ، فان تاب فأقم عليه الحد ، و ان لم يتب فاقتله فقد خرج عن الملة ، فاستيقظ عمر لذلك وعرف قدامة الخبر فأظهر التوبة والاقلاع فدرأ عمر عنه القتل و لم يدر كيف يحده فقال لاميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ : أشر على فى حده فقال : حده ثمانين ؛ ان شارب الخمر اذا شربها سكر ، واذا سكر هذا ، و اذا هذا افترى، فجلده عمر ثمانين و صار الى قوله فى ذلك **كا-** ( يريد به الكافى للكلينى ) على بن ابراهيم عن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فهل رأيتم سنّة عجز عنها أصحابكم الّا وقد رأيتم بيانها عند صاحبنا ـ صلوات الله عليه ـ يضطرّون الى قبول ذلك منه ولم يسألهم هوقطّ عن شيء ، وكذا الشّيعة الى اليوم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

محمد بن عيسى عن يونس عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله(ع) مثله بتغيير ما ».

**أقول :** هذا المطلب مما ذكره المجلسى فى ثامن البحار من مطاعن عمر ( انظر الطعن التاسع ص ٢٩٦ من طبعة أمين الضرب ) او الطعن الرابع من مطاعنه من تشييد المطاعن ( ج ١ ؛ ص ٥٠٤-٥٩٤ ) **ولا يخفى على طالب التحقيق** أن هذا الامر و ما تقدمه من القضايا المذكورة فى المتن من الامور التى أجمع على نقلها و ثبوت و قوعها الفريقان وكيف لا وقد عنونها القاضى عبدالجبار فى المغنى بعنوان « شبهة لهم أخرى: وأحد ما طعنوا به على عمر أنه أمر برجم حامل ؛ الى آخر ما قال » و بعنوان « شبهة لهم أخرى: وأحد ما طعنوا به فى ذلك خبر المجنونة ( الى آخر ما قال ) » و أجاب عنهما علم الهدى فى الشافى ( انظر ص ٢٥٣ من طبعة طهران سنة ١٣٠١ و ذكر هما العلامة فى نهج الحق وكشف الصدق ( انظر ص ٢٣٩ من احقاق الحق للقاضى نورالله التسترى فانه شرح له و اعتراض على ابطال الباطل للفاضل روزبهان ) و أورد هما ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة عند بحثه عما طعن به على عمر ( انظر ج ٣ من طبعة مصر ص ١٥٠-١٥١ ) وقال العلامة فى منهاج الكرامة مشيراً به الى ما هو مورد البحث و الى نظائره (ص ٤٥ - ٤٦ من النسخة المطبوعة ) : « وكان قليل المعرفة بالاحكام و أمر برجم حامل فقال على ـ عليه السلام ـ : ان كان لك عليها سبيل فلا سبيل لك على ما فى بطنها فأمسك، وقال : لولا على لهلك عمر ، وأمر برجم مجنونة فقال له على ـ عليه السلام ـ ان القلم رفع عن المجنون حتى يفيق فأمسك و قال : لولا على لهلك عمر، وقال فى خطبة له : من غالى فى مهر امرأته جعلته فى بيت المال فقالت له امرأة : كيف تمنعنا ما أعطانا الله فى كتابه حين قال : وآتيتم احداهن قنطاراً ؛ فقال: كل الناس أفقه من عمر حتى المخدرات، ولم يحد قدامة بن مظعون فى الخمر لانه تلا عليه: ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا ؛ فقال له على ـ عليه السلام ـ : ليس

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

وهم أتباعه يكتفون بالسّنّة عن الرّأى فى كلّ صغيرةٍ وكبيرةٍ . فهل رأيتم أحداً منهم اضطرّ الى رأيكم مع موافقة الكتاب لفُتياهم بالحلال والحرام[1] .

## ما نذكر من صاع رسول الله (ص) ومدّه

ورويتم أنّ عمر بن الخطّاب زاد فى مدّ النّبىّ (ص) ثمّ زعمتم ذلك فضيلة[2] لعمر، وسنّة رسول الله أولى أن يتّبع من سنّة عمر لأنّ رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ [كان عليها] الى أن مضى والنّاس عليها فى اخراج الصّدقة فى كفّارة اليمين والفطرة بصاع النّبىّ (ص) ومدّه فيما[3] يزكّى من الطّعام؛ والاعتبار بمدّ رسول الله (ص) وصاعه، فزعمتم أن الزّيادة فيه فضيلة لعمر .

وممّا يوجب عليكم أن تأخذوا ببدعتكم الّتى زعمتم أنّها سنّة من قومٍ لستم من

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قدامة من أهل هذه الاية و أمره بحده، فلم يدركم يحد فقال أميرالمؤمنين (ع) : حده ثمانين لان شارب الخمر اذا شربها سكر و اذا سكر هذا و اذا هذا افترى ( الى آخر ما قال ) » وبالجملة **جعل المجلسى الامر برجم الحامل والامر برجم المجنونة** الطعن التاسع و الطعن العاشر من مطاعن عمر و خاض فى البحث عنهما فمن أرادهما فليراجع ثامن البحار ( ص ٢٩٦ و ٢٩٧ من طبعة أمين الضرب ) و أطال البحث عنهما و عن نظائرهما صاحب تشييد المطاعن ( انظر ج ١ ص ٥٠٤-٥٩٤ ) .

---

١ ـ فليعلم أن هذه الفقرة أعنى : « مع موافقة الكتاب لفتياهم بالحلال و الحرام » آخر العبارة التى ذكرنا فيما سبق أعنى فى ذيل هذا الكلام : « ان عمر بن الخطاب دعا بامرأة أراد ان يرجمها » ( انظر ص ١٩٠ من الكتاب ) أنها موجودة فى جميع النسخ الا أنها مذكورة فى غير نسخة م ( و هى نسخ ج ح س ق مج مث ) فى أواخر الكتاب ونشير الى موضع ذكرها فى تلك النسخ اذا وصلنا اليه ان شاءالله تعالى .

٢ ـ فى الاصل : « فى فضيلة » . ٣ ـ فى الاصل : « وما » .

تزکیتهم علی یقینٍ وهو قول الله عزّوجلّ : یا أیّها الّذین آمنوا من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقومٍ یحبّهم و یحبّونه أذلّةٍ علی المؤمنین أعزّةٍ علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولایخافون لومة لائمٍ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسعٌ علیم[۱] وقد علمت الأمّة قاطبةً أنّه لم یکن أحدٌ أشدّ نکایةً فی أعداء الله ولا أشدّ جهاداً فی الحرب ولا أبلغ فیها من علیّ بن أبی طالبٍ ـ علیه السّلام ـ فانّه لم یخف فی الله لومة لائم فی جهاد الکفّار **ثمّ أکّد هذه الآیة بقوله :** انّما ولیّکم الله و رسوله والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلوة و یؤتون الزّکوة وهم راکعون[۲] و من یتولّ الله ورسوله والّذین آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون[۳] ثمّ أکّد ذلک بقوله تعالی : یا أیّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا الّذین اتّخذوا دینکم هزواً ولعباً من الّذین اُوتوا الکتاب من قبلکم والکفّار أولیاء[۴] فمن الّذی نجامنهما ممّن کان کافراً أوممّن اتّخذ آیات الله هزواً ولعباً ؟! والأمّة مجمعة[۵] علی أنّ علیّ بن أبی طالبٍ ـ علیه السّلام ـ لم یشرک بالله عزّوجلّ طرفة عینٍ قطّ ، ولم یتّخذ دین الله عزّوجلّ هزواً ولعباً .

## ذکر الوصیّة

وأجمعوا[۶] علی أنّ النّبیّ ـ صلّی الله علیه وآله ـ لم یوص وترک[۷] الوصیّة ترک فریضةٍ من فرائض الله عزّوجلّ و ذلک قوله لنبیّه (ص) : [کتب علیکم] اذا حضر أحدکم الموت ان ترک خیراً الوصیّة للوالدین والأقربین بالمعروف حقّاً علی المتّقین[۸]

۱ ـ آیة ٥٤ سورة المائدة . ۲ و ۳ ـ آیتا ٥٥ و ٥٦ من سورة المائدة .
٤ ـ صدر آیة ٥٧ سورة المائدة و ذیلها : « واتقوا الله ان کنتم مؤمنین ».
٥ ـ فی الاصل : « مجتمعة » . ٦ ـ فی الاصل : « واجتمعوا » .
۷ ـ فی الاصل : « ولم ترک » و لعلّه کان : « و من ترک ».
۸ ـ آیة ۱۸۰ سورة البقرة .

وكان رسول الله من المتّقين و لم يكُ[١] فيما يوصى به النّاس شيء[٢] أعظم حظّاً فى الاسلام من الوصيّة فى الخلافة الّتى بها تحقن الدّماء و بها تنفذ الأحكام وتقام الحدود ويُجبى الفيء و يجاهد العدوّ وتقسم الصّدقات بين من سمّاه [ الله ] وتقسم المواريث على من أمرالله فى كتابه و يقرع الظّالم وينصف المظلوم والله عزّوجلّ يقول : فمن بدّله بعد ما سمعه فانّما اثمه على الّذين يبدّلونه انّ الله سميع عليم * فمن خاف من موصٍ جنفاً أو اثماً فأصلح بينهم فلا اثم عليه انّ الله غفور رحيم[٣].

فتركتم كتاب الله وراء ظهوركم وأخذتم بروايتكم الكاذبة فزعمتم أن النّبيّ ترك الحقّ الّذى افترضه[٤] الله عليه و على جميع المتّقين ثمّ تزعمون و تنسبون الشّيعة الى أنّهم يقعون فى أصحاب رسول الله ويطعنون عليهم ولو كنتم صادقين لكانت الشّيعة أحسن قولاً وأقلّ اثماً منكم بزعمكم لأنّكم تطعنون على رسول الله وليس الطّعن على رسول الله كالطّعن على الصّحابة لأنّه ـ صلّى الله عليه وآله ـ بيّن لأمّته ذاك فقال : من كذب علىّ متعمّداً فليتبوّأ مقعده من النّار[٥].

---

١ ـ حذف النون من المضارع لكان عند كونه منجزماً جائز بالاتفاق ؛ قال ابن مالك فى ألفيته :

« و من مضارع لكان منجزم تحذف نون وهو حذف ما التزم »

٢ ـ فى الاصل : « شيئاً ». ٣ ـ آيتا ١٨١ و ١٨٢ سورة البقرة.

٤ ـ فى الاصل : « أفرضه » **قال الجوهرى :** « و فرض الله علينا كذا و افترضه اى أوجب ، والاسم الفريضة » **وفى القاموس :** « وافترض الله أوجب » **وشرحه الزبيدى بقوله :** « كفرض والاسم الفريضة وهذا أمر مفترض عليهم كفرض و مفروض ».

٥ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية :** « و فيه : من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار؛ قد تكررت هذه اللفظة فى الحديث **ومعناها** فلينزل منزله من النار يقال : بوأه الله منزلا أى أسكنه اياه و تبوأت منزلا اى اتخذته » **وقال الطريحى فى مجمع البحرين**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

## ذكر الأذان

ورويتم عن أبى يوسف القاضى رواه محمّد بن الحسن عن أصحابه وعن أبى حنيفة قالوا : كان الأذان على عهد رسول الله ( ص ) و على عهد أبى بكرٍ و صدراً من

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بعد نقله و بيان معناه : « وقد بلغ هذا الحديث غاية الاشتهار حتى قيل بتواتره لفظاً » **وقال الشيخ حسين** والد الشيخ البهائى **فى وصول الاخيار الى أصول الاخبار** ( ص ٧٧ من النسخة المطبوعة ) : « وحديث : من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار؛ متواتر عند العامة لانه نقله عن النبى (ص) الجم الغفير قيل : أربعون وقيل : اثنان و ستون ثم لم يزل العدد فى ازدياد على التوالى الى يومنا هذا » **وقال الشهيد الثانى فى شرح درايته الموسومة بالبداية** ( ص ١٦ من النسخة المطبوعة ) : « نعم حديث : من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار؛ يمكن ادعاء تواتره فقد نقله عن النبى(ص) من الصحابة الجم الغفير أى الجمع الكثير قيل : الرواة منهم له أربعون وقيل : نيف ( بفتح النون وتشديد الياء مكسورة وقد تخفف سازاد على العقد الى ان يبلغ العقد الاخر و المراد هنا اثنان ) و ستون صحابياً ولم يزل العدد الراوى لهذا الحديث فى ازدياد و ظاهر أن التواتر يحصل بهذا العدد بل بما دونه » **ونقله المامغانى فى مقباس الهداية بهذه العبارة** ( ص ٣١ من النسخة المنضمة فى الطبع لتنقيح المقال ) : « ونازع بعض المتأخرين فى ذلك وادعى وجود المتواتر بكثرة و هو غريب ثم قال : نعم ( فذكر الكلام الى آخره ) » **وقال السيد حسن الصدر فى أوائل الرسالة العزيزة فى شرح الوجيزة** ( وهو شرح وجيزة الشيخ البهائى فى علم دراية الحديث ) ضمن بحثه عن معنى المتواتر و نقل الاقوال فيه ما نصه ( انظر ص ١٣ من النسخة المطبوعة ) : « **أقول** : لا افراط ولا تفريط فان حديثى الغدير والمنزلة متواتر ان عندنا **وحديث من كذب على** ( الى آخره ) **متواتر بالاتفاق** » .

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

خلافة عمر ينادى فيه : حيّ على خير العمل ؛ فقال عمر بن الخطّاب : إنّى أخاف أن يتّكل النّاس على الصّلوة اذا قيل : حيّ على خير العمل ؛ ويدعوا الجهاد ، فأمر أن يطرح من الأذان « حيّ على خير العمل » وصار عندهم طرحه ايّاها سنّة وصارت السّنّة ماقال

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**قال ابن حجر العسقلانى فى نزهة النظر فى توضيح نخبة الفكر** ( انظر ص١٢ من النسخة المطبوعة ) : « ذكر ابن الصلاح أن مثال المتواتر على التفسير المتقدم يعز وجوده الا أن يدعى ذلك فى حديث من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار » **و أشار السيوطى فى الجامع الصغير** الى موارد نقل الحديث فى الكتب المعتبرة ونقل كلامه يفضى الى طول فمن أراده فليراجع الحديث فى الكتاب **واهتم بشرحه شرحاً مبسوطاً شراح الجامع الصغير ولاسيما المناوى فى فيض القدير** ( انظر ج٦ ؛ ص ٢١٦-٢١٤ ) **أقول** : بحث عن الحديث وصرح بصحة صدوره و ثبوت نقله كل من ألف فى علم الحديث و الدراية **و أطال البحث عنه بعضهم بما لامزيد عليه كصاحب كتاب قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث** فانه قدعنونه فى كتابه بعنوان «الكلام على حديث : من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار » فخاض فى البحث عنه والتحقيق فيه بقوله : « اعلم أن حديث من كذب على ... فى غاية الصحة و نهاية القوة حتى أطلق عليه جماعة أنه متواتر ( الى ان قال ) ولاسيما قد روى هذا الحديث عن جماعة كثيرين من الصحابة فحكى الامام أبوبكر الصيرفى فى شرحه لرسالة الشافعى أنه قد روى عن أكثر من ستين صحابياً مرفوعاً و قال بعض الحفاظ : انه قدروى عن اثنين و ستين صحابياً و فيهم العشرة المبشرة ولا يعرف حديث اجتمع على روايته العشرة المبشرة الا هذا ؛ ولا حديث يروى عن أكثر من ستين صحابياً الا هذا ، و قال بعضهم : انه رواه مائتان من الصحابة ( الى ان قال ) و قال ابن الصلاح : ثم لم يزل عدده فى ازدياد وهلم جراً على التوالى والاستمرار و ليس فى الاحاديث ما فى مرتبته من التواتر ، و قيل : لم يوجد فى الحديث مثال للمتواتر الا هذا و قال ابن دحية : قد أخرج من نحو أربعمائة طريق ؛ كذا فى عمدة القارى للعينى ، و هو خلاصة ما قرره الحافظ ابن حجر فى الفتح ( الى آخر ما

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عمر[1] خلافاً لما كان عليه رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فلمّا اتّبعت الشّيعة أمر رسول الله فصاروا عندكم مبتدعين وصرتم أنتم أصحاب السّنّة وزعمتم أنّ رأى عمر فى

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال فمن أراده فليراجع ص ١٧٥-١٧٢ من الكتاب المذكور أعنى قواعد التحديث ) **أقول : من أراد أن يستقصى البحث عنه ويستوفى الحظ منه فليراجع أوائل كتاب الموضوعات لابن الجوزى** فانه عقد باباً فى ذلك الكتاب للبحث عن هذا الحديث وهو الباب الثانى من أبواب المقدمة فان شئت فراجع ( ج ١ ؛ ص ٩٨-٥٥ من النسخة المطبوعة) فانه شاف كاف للمكتفى .

---

١ ـ **قال العلامة المجلسى فى ثامن البحار** فى باب تفصيل مثالب عمر ص ٢٩٩ من طبعة أمين الضرب ) : « الطعن الرابع عشر أنه أبدع فى الدين بدعاً كثيرة » فأخذ فى ذكرها الى **ان** قال ( ص ٣٠٣ ) : « **و منها التثويب** وهو قول : الصلوة خير من النوم؛ **روى فى جامع الاصول** مما رواه عن الموطأ عن مالك أنه بلغه المؤذن جاء عمر يؤذنه لصلوة الصبح فوجده نائماً فقال : الصلوة خير من النوم ؛ فأمره عمر أن يجعلها فى الصبح ، **و يظهر منها** أن ما رووه أن النبى (ص) أمر بالتثويب من مفترياتهم **و يؤيده** أن رواياتهم فى الاذان خالية عن التثويب » **أقول : قال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه: اذا ثوب بالصلوة فأتوها وعليكم السكينة ؛ التثويب ههنا اقامة الصلوة والاصل فى التثويب ان يجيىء الرجل مستصرخاً فيلوح بثوبه ليرى ويشتهر فسمى الدعاء تثويباً لذلك وكل داع مثوب ، **وقيل** : انما سمى تثويباً من ثاب يثوب اذا رجع فهو رجوع الى الامر بالمبادرة الى الصلوة وأن المؤذن اذا قال : حى على الصلوة ؛ فقد دعاهم اليها ، و اذا قال بعدها: الصلوة خير من النوم ؛ فقد رجع الى كلام معناه المبادرة اليها ؛ **و منه حديث** بلال قال : أمرنى رسول الله (ص) أن لا أثوب فى شىء من الصلوة الا فى صلوة الفجر و هو قوله : الصلوة خير من النوم ؛ مرتين » **أقول** : مراد المجلسى من رواياتهم المفتراة أمثال ما نقله ابن الاثير عن بلال عن النبى (ص) ».

هذا أفضل من رأى رسول الله والله يسائلكم[١] عن هذا وقبض رسول الله (ص) والمؤذّنون يؤذّنون بها و فى زمن أبى بكرٍ وصدراً من زمن عمر وقد رأيناكم صنعتم أكثر ممّا أنكرتم وأعجب أنّ منكم من يقول فى أذان الفجر والعشاء الآخرة بين الأذان والاقامة بعد «حىّ على الفلاح» : الصّلوة خيرٌ من النّوم، ومنكم من لايقول ذلك ولاينكر بعضكم على بعضٍ ؟! و نسبتم الشّيعة حين اتّبعوا رسول الله (ص) الى الخلاف والبدعة وتسمّيتم بالجماعة [ وأهل السّنّة ] حين أجمعتم[٢] على خلاف رسول الله صلّى الله عليه وآله .

وأجمعتم[٣] على غسل الرّجلين والمسح على الخفّين وادّعيتم أنّ النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ عمل بخلاف ما نزل به القرآن ثمّ رويتم فى ذلك أحاديث أنّ رسول الله (ص) فعل خلاف ما أمره الله [ به ]، وأنزل عليه به القرآن وقد قال الله جلّ ذكره: اتّبعوا ما أنزل اليكم من ربّكم ولا تتّبعوا من دونه أولياء[٤] ، و زعمتم أنّه اتّبع غيرما اُوحى

---

١ ـ كذا صريحاً من باب المفاعلة ؛ قال الزبيدى فى تاج العروس فيما استدركه على مادة « س ء ل » من القاموس : « وساءلته مسائلة قال أبوذؤيب :

أساءلت رسم الدار أم لم تسائل عن السكن ام عن عهده بالاوائل »

**وقال البستانى فى محيط المحيط** : « ساءله وسايله وعنه و به مساءلة ومسايلة بمعنى سأل ومنه قول أبى فراس بن حمدان العدوى :

تسائلنى من أنت وهى عليمة بحالى وهل حالى على مثلها نكر

وأما قول بلال بن جرير :

اذا ضفتهم او سايلتهم وجدت بهم علة حاضرة

فانه جمع بين الهمزة التى فى سأل والياء التى فى سايل فصار وزنه فعايلتهم و هذا مثال لانظير له » .

٢ ـ فى الاصل : « اجتمعتم » .

٣ ـ فى الاصل : « اجتمعتم » .

٤ ـ صدر آية ٣ سورة الاعراف.

اليه وذلك أنّ المسح على الرّأس و الرّجلين ناطقٌ بهما الكتاب ؛ وكانت روايتكم الكاذبة أوثق عندكم من القرآن النّاطق فصدّقتم بما لاتدرون لعلّه من المنافقين الّذين ذكرهم الله فقال : واذا لقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انّا معكم انّما نحن مستهزؤن * الله يستهزىء بهم و يمدّهم فى طغيانهم يعمهون[1] فتركتم فرض الوضوء لقولهم ؛ فتركتم مالا تشكّون[2] أنّ الله أنزله فلم يوحشكم ذلك ولم يقبح عندكم .

وأجمعتم[3] على كذبة كذّب بها على أهل الحقّ فجعلتموها اماماً وافتتاحاً لصلوتكم فى قولكم : وتعالى جدّك؛وقد قال الله عزوجلّ : فبشّر عباد * الّذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه اولئك الّذين هداهم الله و اولئك هم اولوالألباب[4] أولم يخبرنا عن ابراهيم ـ عليه السّلام ـ أنّه قال : انّى وجّهت وجهى للّذى فطرالسّماوات والأرض حنيفاً و ما أنا من المشركين[5] وقد أمر نبيّنا ـ صلّى الله عليه وآله ـ فقال:قل انّ صلوتى و نسكى و محياى و مماتى لله ربّ العالمين * لاشريك له و بذلك اُمرت و أنا أوّل المسلمين[6] وحكى الله عزّوجلّ عن الجنّ حكايةً قالوها:وأنّه تعالى جدّ ربّنا ما اتّخذ صاحبةً ولا ولداً[7] فلاقول ابراهيم ـ عليه السّلام ـ استحسنتم ولا به اقتديتم ،ولا بقول الله تعالى لنبيّه(ص) رضيتم ، بل اخترتم واستحسنتم واتّبعتم قول الجنّ ؛ هكذا كان استفتاح عمر بن الخطّاب واقتديتم به دون ابراهيم و محمّدٍ صلّى الله عليهما وآلهما .

وأجمعتم[8] على السّجدات فى الفرائض فصرتم تسجدون فى الفريضة اذا كانت السّجدة فى وسط السّورة واذا كانت فى آخرها لم تسجدوا و زعمتم ان تسجدوا وتدعوا السجود فاذا كان يجوز أن تسجدوا وتدعوا [ السّجود ] فقد يجوز أن لاتسجدوا فى

---

١ ـ آية ١٤ و ١٥ سورة البقرة .
٢ ـ فى الاصل : « لاتسئلون » .
٣ ـ فى الاصل : « واجتمعتم » .
٤ ـ ذيل آية ١٧ و تمام آية ١٨ سورة الزمر .
٥ ـ آية ٧٩ سورة الانعام .
٦ ـ آيتا ١٦٢ و ١٦٣ سورة الانعام.
٧ ـ آية ٣ سورة الجن .
٨ ـ فى الاصل : « واجتمعتم » .

السّورة اذا قرأتم عزيمة من عزائم السّجود انّه لايجوز أن تسجدوا فى وسطها ولاخلاف بين الأمّة فى عدد سجدات الفريضة ؛ فزدتم فى الصّلوة سجدةً بلاكتابٍ ولا سنّةٍ فان زعمتم أنّ فى ذلك سنّةً أوحديثاً تروونه فما دعواكم مقبولة ولا يجمع أهل السّنّة الّا يقرؤن[1] السّجدة فى الفريضة لأنّ سجود الفريضة معلومة لايزاد فيها ولاينقص منها.

وقلتم : انّ من سبقه الامام بركعتين فقد أدرك الجماعة ولايقرأ فى الرّكعتين اللّتين أدرك، ويقرأ فى الرّكعتين الأخيرتين فجعلتموها فى الأخيرتين بلاكتاب ولاسنّة، **وكذلك** من سبقه الامام بركعة فلم يتشهّد فى وقت قيامه و يقوم فى وقت تشهّده ولم يكن عندكم أكثر من استبشاع الحقّ واستحسان خلافه وهوما جهلتم من السّنّة .

وقلتم : لو أنّ رجلاً صلّى على النّبىّ - صلّى الله عليه وآله - لفسدت الصّلوة وقطعها ؛ فجعلتم الصّلوة على النّبىّ (ص) بمنزلة فريةٍ أوكلامٍ قبيح عندكم يقال فى الصّلوة ، **وكذلك** اذا حمدالله عند العطسة فى الصّلوة قلتم : انّ صلوته فاسدة فلم يقبح عندكم أن قلتم: انّ ذكرالله عزّوجلّ والصّلوة على النّبىّ - صلّى الله عليه وآله - يقطع الصّلوة ويفسدها .

ورويتم أنّ الجنب لايقرأ القرآن فى الحمّام ولا فى الخلاء وليس فى القرآن شىء أعلى من بسم الله الرّحمن الرّحيم وأنتم تروون أنّ النّبىّ - صلّى الله عليه وآله - كان اذا دخل الخلاء قال : بسم الله و بالله اللّهمّ انّى أعوذبك من الرّجس النّجس الخبيث المخبث الشّيطان الرّجيم ، وأحدكم اذا دخل الحمّام اوالكنيف وفى خاتمه ذكرالله أو بعض القرآن [ أ ] و الدّراهم الّتى فيها اسم الله نحّاه[2] فاذاً أنتم تنكرون على النّاس ما تدخلون فى أكبرمنه ليس عندكم فيه معرفة الّا رواية لاتوافق كتاباً ولا سنّةً فاذا سئلتم عن ذلك قلتم : عليه السّنّة والجماعة وأنكرتم بسم الله الرّحمن الرّحيم من القرآن الّا الّتى فى النّمل فطعنتم[3] بذلك على أبى بكرٍ و عمر فيما أثبتوا فى صدر كلّ سورةٍ فما

١ - كذا و لعل الصحيح : « أن يقرؤا ».

٢ - فى الاصل : « نجاه » ( بالجيم ). ٣ - فى الاصل : « قطعتم ».

نراكم نجوتم من الهلاك فى احدى الحالتين فان زعمتم أنّهم أثبتوا فى القرآن ما ليس فيه لقد هلكت من زاد فى القرآن ما ليس فيه، ولئن كان من القرآن لقد كتمتم آيةً من كتاب الله ولم تظهروها فى صلوتكم فمن أىّ الحالتين نجوتم؟!.

ورويتم أنّ عمر بن الخطّاب قال: لايصلّى الجنب ولو شهراً والله عزّوجلّ يقول: أولامستم النّساء فلم تجدوا ماءً فتيمّموا صعيداً طيّباً فامسحوا بوجوهكم وأيديكم منه مايريدالله ليجعل عليكم من حرجٍ ولكن يريد ليطهّركم وليتمّ نعمته عليكم لعلّكم تشكرون[1] و الأمّة قاطبةً على خلاف قول عمر فهل يعاب أحد بأكثر ممّا نسبتم اليه عمر؟!

ورويتم أنّ ذبائح أهل الكتاب حلال والله عزّوجلّ يقول: ولا تأكلوا ممّا لم يذكر اسم الله عليه وانّه لفسق وانّ الشّياطين ليوحون الى أوليائهم؛ الآية[2] فوثقتم باليهود وزعمتم أنّهم يسمّون الله على ذبائحهم والله عزّوجلّ يقول: لتجدنّ أشدّ النّاس عداوةً للّذين آمنوا اليهود والّذين أشركوا[3]؛ فوثقتم فى عروةٍ من عرى الاسلام بأشدّ النّاس عداوةً للّذين آمنوا وفيما سمّى الله عزّوجلّ: «ممّا لم يذكر اسم الله عليه» شركٌ وفسقٌ؛ فانظروا من وقع عليه قول الله فى الشّرك والفسق ومن يجادل فى أكل ذبائحهم غيركم؟! وكذلك النّصارى انّما يقولون على ذبائحهم باسم المسيح لأنّهم يجعلون المسيح ربّهم ثمّ قلتم تجادلون عن ذبائحهم: انّ الله عزّوجلّ يقول: وطعام الّذين اوتوا الكتاب حلٌّ لكم وطعامكم حلٌّ لهم[4] وانّما عنى بذلك وأشباهه الطّعام الّذى ليس فيه روح؛ فجعلتم

---

١ ـ ذيل آية ٥ سورة المائدة.

٢ ـ صدر آية ١٢١ سورة الانعام؛ و ذيلها: «ليجادلوكم و ان أطعتموهم انكم لمشركون».

٣ ـ صدر آية ٨٢ سورة المائدة.

٤ ـ من آية ٥ سورة المائدة **وقال المحدث القاسانى فى الصافى فى تفسير الاية:**

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

أنتم الطّعام الّذى أحلّه‌الله ذبائحهم وقلتم : قد أحلّ ذبائحهم و هو يعلم ما تقولون جرأةً منكم على‌الله عزّ وجلّ ؛ وهذا أبوبكرٍ يقول: ندمت على أن لا أكون سألت رسول‌الله ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ عن ذبائح أهل الكتاب [1] فلئن كانت حلالاً عندكم لقد زعمتم أنّكم أفقه منه و أنّكم علمتم من كتاب الله و سنّة نبيّه (ص) ما لم يعلم أبو بكرٍ ، وان لم تقبلوا منه لقدطعنتم عليه أن شكّ فيما حرّم‌الله فلم يدر أحلال هوأم حرام؟

و روى يزيد بن هارون و خالد بن عبدالله [2] الواسطىّ عن أصحابهما عن ابن

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

« **القمى** قال : عنى بطعامهم ههنا الحبوب و الفاكهة غير الذبائح التى يذبحونها فانهم لايذكرون اسم الله خالصاً على ذبائحهم ثم قال : والله ما استحلوا ذبائحكم فكيف تستحلون ذبائحهم ؟ ! **فى الكافى وغيره عنهما فى عدة أخبار** أن المراد به الحبوب و البقول وفى بعضها لاتأكل من ذبائح اليهود والنصارى ولاتأكل من آنيتهم وفى بعضها : الذبيحة بالاسم ولا يؤمن اليها الا أهل التوحيد ، **وفى بعضها** : اذا شهدتموهم وقد سموا اسم‌الله فكلوا ذبائحهم وان‌لم تشهدوهم فلاتأكلوا ؛ وان‌أتاك رجل مسلم فأخبرك أنهم سموافكل، **وفى بعضها** : لا تأكله ولاتتركه تقول : انه حرام ولكن تتركه تنزهاً عنه ؛ ان فى‌آنيتهم الخمر و لحم الخنزير » **أقول : من أراد البحث عن الاية مبسوطاً و مستوفى فليراجع** « باب ذبائح الكفار من‌أهل‌الكتاب وغيرهم والنصاب والمخالفين » من **المجلد الرابع عشر من البحار** ( ص ٨١١-٨١٨ من طبعة أمين‌الضرب ) فان المجلسى قدجمع فيه الاحاديث والاقوال و ما أوردوا فيه من الاستدلال بحيث لامزيد عليه .

---

١ ـ تقدم اسناد الحديث الذى ما فى المتن جزء منه فراجع ص ١٦١ من الكتاب.

٢ ـ فى الاصل « عبيدالله » فكأن المراد به خالد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن يزيد الطحان الواسطى المزنى الذى قال فى حقه العسقلانى فى تقريب التهذيب بعد ذكر اسمه بما عبرنا به عنه : « مولاهم ثقة ثبت من الثامنة مات سنة اثنتين و ثمانين وكان مولده سنة عشر و مائة » .

سيرين أنّه سئل عن ذبائح النّصارى وهو يقول : إنّهم يقولون عند ذبائحهم : باسم المسيح، فقال : قد أحلّ الله ذبائحهم و هو يعلم بما يقولون عند ذبائحهم باسم المسيح فقال : قد أحلّ الله ذبائحهم و هو يعلم بما يقولون ، و قد حرّم الله فى كتابه ما أهلّ لغير الله به و ما لم يذكر اسم الله عليه ثمّ اتّخذتم هذا القول سنّة ثمّ أنتم تعيبون على الشّيعة الّذين لا يخالفون الكتاب ، ولو أعطى أحدهم الدّنيا أن يأكل ذبيحة يهودىّ أو نصرانىّ ما فعل الّا أنّ ذبيحة يذكر اسم الله عليها.

ثمّ تأوّلتم قول الله عزّ و جلّ : و طعام الّذين أوتوا الكتاب حلّ لكم و طعامكم حلّ لهم ؛ انّما عنى به الذّبائح ، ولا خلاف بين الأمّة أنّ الحبوب والعسل و اللّوز و الجوز والزّبيب و ما أشبه ذلك من الطّعام ، فتأوّلتم أنّه بما عنى الذّبائح لثقتكم باليهود و النّصارى فان تأوّلتم أنّ طعام الّذين اوتوا الكتاب حلّ لكم فهم يأكلون لحم الخنزير فهو على تأوّلكم يحلّ لكم ، و ان قلتم : انّ الله حرّم لحم الخنزير قلنا : قد حرّم ما أهلّ به لغير الله و ما لم يذكر اسم الله عليه فأىّ الفريقين أحقّ بالأمن ممّا يخاف ؛ الّذى يجتنبه أو الّذى يقدم عليه ؟

## ذكر ما ذهب من القرآن [1]

و رويتم أنّ أبابكر و عمر جمعا القرآن من أوّله الى آخره من أفواه الرّجال

---

١ - **قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب فى أوائل المقدمة الثالثة** ضمن ذكره أساسى القائلين باسقاط بعض الايات من القرآن و وقوع التغيير فيه والنقصان مانصه (ص ٢٨ - ٢٩) :

« **و ممن ذهب الى هذا القول الشيخ الثقة الجليل الاقدم فضل بن شاذان فى مواضع من كتاب الايضاح** و يظهر من كتابه أن ضياع طائفة من القرآن من المسلمات عند العامة **قال - رحمه الله - فى أوائل الكتاب** بعد نقل مذهب العامة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بشهادة شاهدين وكان الرّجل الواحد منهم اذا أتى بآية سمعها من رسول الله ـ صلّى الله عليه و آله ـ لم يقبلا منه ، و اذا جاء اثنان بآية قبلاها وكتباها .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الذين سموا أنفسهم بأهل السنة و الجماعة فى مأخذ الحلال و الحرام و كيفية استنباط الفروع **ما لفظه : قيل لهم : ان أكذب الروايات و أبطلها ما نسب الله تعالى فيه الى الجور** و نسب نبيه ـ صلى الله عليه و آله ـ الى الجهل (فنقل الكلام الى قوله) فكيف جاز أن تضيعوا القرآن ولا يجوز ان تضيعوا السنة و لما عجزتم عن جميع السنة كما عجزتم عن جميع القرآن ؛ انتهى موضع الحاجة و يأتى بعض كلماته و رواياته و منه يظهر أن القول بعدم النقصان فى العامة انما حدث بعده» (ان أردت الكلام فى الكتاب فراجع ص ١٠٥ ؛ س ٨ ـ ص ١٠٧ ؛ س ١٧ ) **و قال أيضاً فيه** عند خوضه فى أن كل ماوقع فى الامم السابقة خصوصاً بنى اسرائيل يقع فى هذه الامة مانصه (ص ٣٣) : « **روى ـ الثقة الجليل فضل بن شاذان** فى جملة كلام له : ان النبى ـ صلى الله عليه و آله ـ قال لامته : أنتم أشبه شىء ببنى اسرائيل والله ليكون فيكم ما كان فيهم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتى لودخلوا جحرضب لدخلتموه» و يأتى ذكره فى باب الرجعة . **و قال أيضاً فيه** (ص ٦٧) : « و قال الشيخ فضل بن شاذان صاحب الرضا عليه السلام فى كتاب الايضاح فى مسألة الرجعة بعد كلام طويل : ولسنا ننكر لله قدرة ان يحيى الموتى (فساق الكلام الى قوله) و رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا و نكحوا النساء ( الى آخر ما قال ) » و يأتى فى الكتاب . **وقال أيضاً فيه** (ص ٧٤) : «قال الفضل بن شاذان فى الايضاح : و أما فرائض زيد فلم يبق أحد من الصحابة الا و قد اعترض له فيما فرض ؛ (ونقل شطراً وافياً من قضاياه فى الميراث على خلاف الكتاب و السنة) » و يأتى ذكره فى الكتاب عند البحث عن الفرائض **و قال أيضاً فيه** عند ذكره الاخبار التى تدل على سقوط شىء من القرآن صريحاً و بها تمسك من أثبت وجود منسوخ التلاوة فيه مع عدم اشارة فيها اليه (ص ٩٣) : «**لب ـ أحمد بن محمد السيارى فى كتاب القراءات** بعد ذكر خبر سنده : البرقى عن أحمد بن النضر عن محمد بن مروان

«بقية الحاشية فى الصفحة الآتية»

ثمّ رويتم أنّ عثمان بن عفّان و عبدالرّحمن بن عوف كانا وضعا صحيفةً فيها القرآن ليكتباها فجاءت شاةٌ فأكلت الصّحيفةالّتى فيها القرآن؛ فذهب من القرآن

« بقيةالحاشية من الصفحة الماضية »

رفعه اليهم عليهم السلام **قال :** وفى حديث آخر انه كان فى سورة الاحزاب : لوكان لابن آدم و اديان من ذهب لابتغى لهما ثالثاً و لا يملا نظر ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب ؛ **لج - الثقة الجليل فضل بن شاذان فى الايضاح :** فى جملة كلام تقدم بعضه **مثله » و قال** أيضاً فيه (ص ٩٥) : « **مح - فضل بن شاذان فى الايضاح :** و رويتم [ان] لم يكن الذين كفروا كانت مثل سورة البقرة قبل أن يضيع منها ماضاع فانما بقى فى أيدينا منها ثمان آيات أو تسع آيات (الى آخره) » و هذا الكلام فى المبحث الذى نحن الان فيه. **و قال أيضاً فيه (ص ١٤٢) :** « و يأتى عن الاستغاثة أنه استشهد المهاجرين و الانصار على أن النبى - صلى الله عليه و آله قال : رضيت لامتى ما رضى لها ابن أم عبد ؛ فشهدوا جميعاً بذلك **و رواه الفضل بن شاذان فى الايضاح** من غير حكاية الاستشهاد وهذا أيضاً فى المبحث الذى نحن الان فيه **و قال أيضاً فيه** ضمن ذكره الدليل الثامن على ما ادعاه (ص ١٧٦) : « **لج - الشيخ فضل بن شاذان فى الايضاح** من طريق العامة عن هشام عن ابن جريح عن عطاء فى حديث قال : سمعت ابن عباس يراها ( أى المتعة ) حلالا و أخبرنى أنه كان يقرأ : فما استمتعتم به منهن الى أجل مسمى. **لد - وفيه** عن بشر بن المفضل قال : حدثنا داود بن أبى هند عن أبى نصرة قال : سألت عن ابن عباس عن متعة النساء فقال : أما تقرأ سورة النساء ؟ - قلت : بلى قال : و ما تقرأ فيها : فما استمتعتم به منهن الى أجل مسمى ؟ - قال : لولا قرأتها هكذا لم أسالك عنها قال : فانها كذلك. **له - و فيه** : عن وكيع قال : حدثنا عيسى القارى عن عمر بن مرة عن سعيد بن جبير أنه قرأ : فما استمتعتم به منهن الى أجل مسمى» و يأتى هذه الاحاديث الثلاثة فى مبحث المتعة من الكتاب ان شاءالله تعالى.

**أقول :** هذه هى بعض الموارد التى صرح فيها المحدث النورى ( ره ) فى فصل الخطاب بنقله عن كتاب الايضاح للفضل بن شاذان ويأتى الاشارة الى بعضها الاخر فى آخر مبحث القرآن.

جميع ماكان فى تلك الصّحيفة [١].

١ ـ هذه القضية بهذا الوجه لم أرها الى الان على ما ببالى فى كتاب ؛ نعم نظيرها فى المعنى مذكور فى الكتب و هى هكذا **قال الراغب فى كتاب المحاضرات** تحت عنوان «و مما جاء فى مبدء القرآن و نزوله» (ج ٢ ؛ ص ٢٥٠ من طبعة مصر سنة ١٢٨٧ أو ص ١٨٩ من ج ٢ من طبعة مصر سنة ١٣٢٦) **مانصه :** «و قالت عائشة : لقد نزلت آية الرجم و رضاع الكبير و كانتا فى رقعة تحت سريرى و شغلنا بشكاة رسول الله صلى الله عليه و سلم فدخلت داجن فأكلته» **وقال الدميرى فى حياة الحيوان :** «الداجن الشاة التى يعلفها الناس فى منازلهم و كذلك الناقة والحمام البيوتى والانثى داجنة والجمع دواجن ، وقال أهل ـ اللغة : دواجن البيوت ما ألفها من الطير و الشاء و غيرهما و قد دجن فى بيته اذا لزمه **قال ابن السكيت :** شاة داجن و راجن اذا ألفت البيوت و استأنست (الى ان قال :) وفى صحيح ـ مسلم عن ابن عباس أن ميمونة أخبرته أن داجنة كانت لبعض نساء النبى (ص) فماتت فقال رسول الله (ص) : ألا أخذتم اهابها فاستمتعتم به ، **وفيه وفى السنن الاربعة عن عائشة :** قالت : لقد نزلت آية الرجم و رضاعة الكبير عشراً و لقد كانت فى صحيفة تحت سريرى فلما مات رسول الله (ص) و تشاغلنا بموته دخل داجن فأكلها» **أقول : نص عبارة سنن ابن ـ ماجة فى باب رضاع الكبير من أبواب النكاح هكذا** (ص ١٣٩ ـ ١٤٠ من طبعة كراجى باكستان) : «حدثنا أبو سلمة يحيى بن خلف ، ثنا عبد الاعلى عن محمد بن اسحاق عن عبدالله بن أبى بكر عن عمرة عن عائشة ، و عن عبدالرحمن بن القاسم عن أبيه عن عائشة قالت : لقد نزلت آية الرجم و رضاعة الكبير عشراً و لقد كان فى صحيفة تحت سريرى فلماسات رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ و تشاغلنا بموته دخل داجن فأكلها» **وقال السيوطى فى الدر المنثور فى** تفسير هذه الفقرة «و أمهاتكم التى أرضعنكم و أخواتكم من الرضاعة» من آية ٢٣ من سورة النساء (ج ٢ ؛ ص ١٣٥) : «و أخرج ابن ماجة عن عائشة قالت : لقد نزلت آية الرجم ؛ الحديث» . **و نقله الامام أحمد بن حنبل فى مسنده هكذا** (انظر ج ٦ ؛ ص ٢٦٩) : «حدثنا عبدالله ، حدثنى أبى ثنا يعقوب قال : ثنا أبى عن ابن اسحاق قال :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

**و رويتم أنّ سورة براءة ما منعهم أن يكتبوا أوّلها بسم الله الرّحمن الرّحيم ألا**

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

حدثنى عبدالله بن أبى بكر بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبدالرحمن عن عائشة زوج النبى - صلى الله عليه وسلم - قالت : لقد أنزلت آية الرجم و رضعات الكبير عشراً فكانت فى ورقة تحت سريرى فى بيتى فلما اشتكى رسول الله (ص) تشاغلنا بأمره فدخلت دويبة لنا فأكلتها».

**وقال ابن قتيبة الدينورى فى أواخر تأويل مختلف الحديث** تحت عنوان:

«قالوا : حديث يدفعه الكتاب و حجة العقل » ما نصه (انظر ص ٣٩٧ - ٤٠٤ من طبعة مصر سنة ١٣٢٦ هـ ، أو ص ٣١٠ - ٣١٥ من طبعة مصر سنة ١٣٨٦ هـ ) :

«قالوا : رويتم عن محمد بن اسحاق عن عبدالله بن أبى بكر عن عمرة عن عائشه - رضى الله عنها - انها قالت : لقد نزلت آية الرجم و رضاع الكبير عشر فكانت فى صحيفة تحت سريرى عند وفاة رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فلما توفى و شغلنا به دخلت داجن للحى فأكلت تلك الصحيفة. **قالوا :** وهذا خلاف قول الله تبارك وتعالى : وانه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه فكيف يكون عزيزاً و قد أكلته شاة و أبطلت فرضه و أسقطت حجته ؟ ! و أى أحد يعجز عن ابطاله و الشاة تبطله ؟ ! وكيف قال : اليوم أكملت لكم دينكم و قد أرسل اليه ما يأكله ؟ ! وكيف عرض الوحى لاكل شاة و لم يأمر باحرازه و صونه ؟ ! و لم أنزله و هو لا يريد العمل به ؟ !

**قال أبو محمد : و نحن نقول : ان هذا الذى عجبوا منه كله ليس فيه عجب و لا فى شىء مما استفظعوا منه فظاعة ؛ فان كان العجب من الصحيفة**

فان الصحف فى عصر رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أعلى ما كتب فيه القرآن لانهم كانوا يكتبونه فى الجريد و الحجارة و الخزف و أشباه هذا ، قال زيد بن ثابت : أمرنى أبوبكر - رضى الله عنه - بجمعه فجعلت أتتبعه من الرقاع و العسب و اللخاف ، والعسب جمع عسيب النخل ، و اللخاف حجارة رقاق واحدها لخفة ، و قال الزهرى : قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم و القرآن فى العسب و القضم و الكرانيف ، و القضم جمع قضيم و هى الجلود ؛ و

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أنّ صدرها ذهب .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الكرانيف أصول السعف الغلاظ واحدها كرنافة ، وكان القرآن متفرقاً عند المسلمين ولم يكن عندهم كتاب ولا آلات ، يدلك أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كان يكتب الى ملوك الارض في أكارع الاديم .

**و ان كان العجب من وضعه تحت السرير** فان القوم لم يكونوا ملوكاً فتكون لهم الخزائن و الاقفال و صناديق الابنوس و الساج وكانوا اذا أرادوا احراز شيء أو صونه وضعوه تحت السرير ليأمنوا عليه من الوطء و عبث الصبي و البهيمة ، وكيف يحرز من لم يكن في منزله حرز و لا قفل ولاخزانة الا بما يمكنه و يبلغه وجده و مع النبوة التقلل و البذاذة كان رسول الله - صلى الله عليه وسلم يرقع ثوبه و يخصف نعله و يصلح خفه و يمهن أهله و يأكل بالارض و يقول : انما أنا عبد آكل كما يأكله العبد ، و على ذلك كانت الانبياء عليهم السلام - وكان سليمان عليه السلام و قد آتاه الله من الملك ما لم يؤت أحداً قبله ولا بعده يلبس الصوف و يأكل خبز الشعير و يطعم الناس صنوف الطعام ، وكلم الله موسى عليه السلام و عليه مدرعة من شعر أو صوف و في رجليه نعلان من جلد حمار ميت فقيل له : اخلع نعليك انك بالوادالمقدس طوى ، وكان عيسى عليه السلام يحتبل بحبل من ليف ؛ و هذا أكثر من أن نحصيه و أشهر من أن نطيل الكتاب به .

**وان كان العجب من الشاة** فان الشاة أفضل الانعام ، وقرأت في مناجاة عزير ربه أنه قال: اللهم انك اخترت من الانعام الضائنة و من الطير الحمامة ومن النبات الحبلة ، ومن البيوت بكة وأيلياء ، ومن أيلياء بيت المقدس ، وروى وكيع عن الاسود بن عبد الرحمن عن أبيه عن جده قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : ما خلق الله دابة أكرم عليه من النعجة فما يعجب من أكل الشاة تلك الصحيفة . و هذا الفأر شر حشرات الارض يقرض المصاحف و يبول عليها ، وهذا العث يأكلها ، ولو كانت النار أحرقت الصحيفة أو ذهب بها المنافقون كان العجب منهم أقل ، والله تعالى يبطل الشيء اذا أراد ابطاله بالضعيف و القوى فقد أهلك قوماً بالذر كما أهلك

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

و رويتم أنّ عمر بن الخطّاب قال : لقد قتل باليمامة قومٌ يقرؤون قرآناً

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قوماً بالطوفان ، و عذب قوماً بالضفارع كما عذب آخرين بالحجارة ، و أهلك ثمروذ ببعوضة و غرق اليمن بفأرة .

**و أما قولهم : كيف يكمل الدين و قد أرسل ما أبطله ؟ !**

فان هذه الاية نزلت عليه - صلى‌الله عليه و سلم - يوم حجةالوداع حين أعزالله تعالى الاسلام و أذل الشرك و أخرج المشركين عن مكة فلم يحج فى تلك السنة الا مؤمن ، و بهذا أكمل‌الله‌تعالى الدين و أتم النعمة على المسلمين فصار كمال الدين ههنا عزه وظهوره و ذل‌الشرك و دروسه لا تكامل الفرائض و السنن لانها لم تزل تنزل الى أن قبض رسول‌الله - صلى‌الله عليه وسلم - وهكذا قال‌الشعبى فى هذه‌الاية . **و يجوز** أن يكون الاكمال للدين برفع النسخ عنه بعد هذا الوقت .

**و أما ابطاله اياه** فانه يجوز أن يكون أنزله قرآناً ثم‌أبطل تلاوته و أبقى العمل به كما قال عمر - رضى‌الله عنه - فى آية الرجم وكما قال غيره فى أشياء كانت من القرآن قبل ان يجمع بين اللوحين فذهبت ، و اذا جاز ان يبطل العمل به و تبقى تلاوته جاز ان تبطل تلاوته و يبقى‌العمل به ، **و يجوز أن‌يكون أنزله وحياً اليه** كما كان تنزل عليه‌أشياء من أمور الدين و لا يكون ذلك قرآناً كتحريم نكاح العمة على بنت أخيها ، و الخالة على بنت أختها ، و القطع فى ربع دينار ، ولاقود على والد ولا على سيد ، و لا ميراث لقاتل . و كقوله - صلى‌الله عليه و سلم - : يقول‌الله تعالى : انى خلقت عبادى جميعاً حنفاء ، وكقوله يقول‌الله عز و جل : من تقرب الى شبراً تقربت منه ذراعاً ؛ وأشباه هذا ، وقد قال عليه‌السلام اوتيت الكتاب و مثله معه ؛ يريد : ما كان جبريل عليه‌السلام يأتيه به من‌السنن وقد رجم رسول‌الله - صلى‌الله عليه و سلم - و رجم الناس بعده و أخذ بذلك الفقهاء .

**فأما رضاع‌الكبير عشراً ؛ فنراه غلطاً من محمد بن اسحاق ولانا من أيضاً** أن يكون‌الرجم الذى ذكر أنه فى هذه‌الصحيفة كان باطلا لان رسول‌الله - صلى‌الله عليه وسلم

« بقية‌الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

كثيراً لا يقرؤه غيرهم فذهب من القرآن ماكان عند هؤلاء النّفر . و **زعمتم** أنّ عمر

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قد رجم ماعز بن مالك و غيره قبل هذا الوقت فكيف ينزل عليه مرة أخرى ؟ ! و لان مالك بن أنس روى هذا الحديث بعينه عن عبدالله بن أبي بكر عن عمرة عن عائشة - رضي الله عنها قالت : كان فيما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات يحرمن ثم نسخن بخمس معلومات يحرمن فتوفى رسول الله - صلى الله عليه و سلم - و هن مما يقرأ من القرآن ، و قد أخذ بهذا الحديث قوم من الفقهاء منهم الشافعي و اسحاق و جعلوا الخمس حداً بين مايحرم ومالايحرم كما جعلوا القلتين حداً بين ما ينجس من الماء و لا ينجس ، **و ألفاظ حديث مالك خلاف ألفاظ حديث محمد بن اسحاق.**

**قال أبو محمد :** حدثنا أبو حاتم قال : نا الاصمعي قال : معمر قال : قال لي أبي : لا تأخذن عن محمد بن اسحاق شيئاً فانه كذاب ؛ و قد كان يروى عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير و هي امرأة هشام بن عروة ، فبلغ ذلك هشاماً فأنكره و قال : أهو كان يدخل على امرأتي أم أنا ؟ !

**و أما قول الله تبارك و تعالى :** لايأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه **فانه تعالى لم يرد بالباطل أن المصاحف لا يصيبها ما يصيب سائر الاعلاق و العروض** و انما أراد أن الشيطان لايستطيع أن يدخل فيه ما ليس منه قبل الوحي و بعده» .

**أقول :** هذا شطر مما ذكره علماء العامة في هذا المطلب ولا مجال لنقل أكثر من ذلك هنا الا أن أعجب العجب أنهم مع خوضهم في نقل ذلك و أمثاله و اصرارهم على اثباتها بدلائل وافية عندهم و بيانات شافية على زعمهم اذا تفطنوا بقبحها و التفتوا الى ركاكتها و وتاحتها يرمون بها الشيعة و ينسبونها اليهم ، و لعمري ان تلك اذاً قسمة ضيزى **ألا ترى الى قول جارالله الزمخشري** و هو من أعاظم العلماء و مفاخر الاسلام **في الكشاف** في أول تفسير سورة الاحزاب **و نص عبارته بعد البسملة :** « عن زر قال قال لي أبي بن كعب - رضي الله عنه - : كم تعدون سورة الاحزاب ؟ - قلت : ثلاثاً و سبعين آية

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

قال[1]: لولا أنّي أخاف أن يقال: زاد عمر في القرآن؛ أثبتّ هذه الاية، فانّا كنّا نقرأها على

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال: فوالذي يحلف به أبي بن كعب ان كانت لتعدل سورة البقرة أو أطول؛ و لقد قرأنا منها آية الرجم: الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم.

**أراد أبي** - رضي الله عنه - أن ذلك من جملة ما نسخ من القرآن **و أما ما يحكى أن تلك الزيادة كانت في صحيفة في بيت عائشة - رضي الله عنها - فأكلتها الداجن فمن تأليفات الملاحدة و الروافض».**

**و نظيره ما اتهم به صاحب بعض فضائح الروافض الشيعة و أجاب عنه الشيخ عبدالجليل القزويني في بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض فالاولى أن نذكر كلامهما وهو: «و آنچه گفته است كه:** بمذهب شيعه چنانست كه قرآن را بزعايشه بخورد پس چون قائم بيايد بشرح وراستى املا كند، **عجب آنست** كه اين مزور انتقالى دعوى كرده است كه بيست و پنج سال رافضى بوده است و اين قدر بندانسته است كه اين نه مذهب شيعه است و كسى نگفته است و از عالمى از علماى شيعه مذكور نيست ودر كتابى از كتب ايشان مسطور نه، و براين أصل بد كه نهاده است بارى تعالى را دروغ زن ميدارد بيرون از غفلت رسول (ص) و عايشه؛ چه نه حق تعالى گفته: انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون؛ معنى آنست كه: ما فروفرستاديم قرآن را و ما نگاه دارنده ايم آن را؛ پس عايشه جاهل باشد و محمد (ص) غافل و خداى تعالى دروغ زن، نعوذ بالله من هذا المقال».

فمن أراد ذيل كلامه فليراجع ص ١٠٠ من كتاب النقض المطبوع بتحقيقنا.

**و أما بيان معنى رضاع الكبير و الخوض في التحقيق فيه** فهو خارج عن موضوع بحثنا، فمن أراد ذلك فليراجع كتاب أحاديث أم المؤمنين عائشة للناقد البصير مرتضى العسكري فانه خاض في التحقيق فيه تحت عنوان «رأيها في رضاع الكبير» (راجع ص ٢٨٢ - ٢٨٥).

١- فليعلم أن الخوض في ذكر أخبار هذا المطلب يحتاج الى بسط لا يسعه المقام

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عهد رسول‌الله ـ صلّى‌الله عليه و آله ـ : الشّيخ و الشّيخة اذا زنيا فارجموهما ألبتّة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مضافاً الى أنى لا أحب البسط فى هذا الموضوع فأكتفى بما ذكره **السيوطى فى الاتقان** و ذلك أنه **قال فى الكتاب المذكور** تحت عنوان «النوع السابع و الاربعون فى ناسخه و منسوخه» ضمن ماقال ( ص ٢٥ ـ ٢٦ من الجزء الثانى من طبعة مصر سنة ١٣٦٨ ) فان فيما ذكره كفاية للمكتفى و هو قوله :

« الضرب الثالث ما نسخ تلاوته دون حكمه و أمثلة هذا الضرب كثيرة **قال أبو ـ عبيدة** : حدثنا اسماعيل بن ابراهيم عن أيوب عن نافع عن ابن عمر **قال** : لايقولن أحدكم: قد أخذت القرآن كله و ما يدريه ما كله ؛ قد ذهب منه قرآن كثير و لكن ليقل : قد أخذت منه ماظهر ، **و قال** : حدثنا ابن أبى مريم عن ابن أبى لهيعة عن ابن الاسود عن عروة بن الزبير عن عائشة **قالت** : كانت سورة الاحزاب تقرأ فى زمن النبى (ص) مائتى آية فلما كتب عثمان المصاحف لم يقدر منها الاعلى ماهوالان . **و قال** : حدثنا اسماعيل بن جعفر عن المبارك بن فضالة عن عاصم بن أبى النجود عن زر بن حبيش قال قال لى أبى بن كعب : كائن تعد سورة الاحزاب ؟ ـ قلت : اثنتين و سبعين آية و ثلاثة و سبعين آية قال : ان كانت لتعدل سورة البقرة و ان كنا لنقرأ فيها آية الرجم ، قلت : و ما آية الرجم ؟ قال : اذا زنا الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم **و قال** : حدثنا عبدالله بن صالح عن الليث عن خالد بن يزيد عن سعيد بن أبى هلال عن مروان بن عثمان عن أبى أمامة بن سهل أن خالته قالت : لقد أقرأنا رسول‌الله آية الرجم : الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة . **و قال** : حدثنا حجاج عن ابن جريج أخبرنى ابن أبى حميدة بنت أبى يونس قالت : قرأ عن أبى و هو ابن ثمانين سنة فى مصحف عائشة : ان الله و ملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليماً و على الذين يصلون الصفوف الاول ، قالت : قبل أن يغير عثمان المصاحف. **و قال** : حدثنا عبدالله بن صالح عن هشام بن سعيد عن زيد بن أسلم عن عطاء بن يسار عن أبى واقد الليثى قال : كان رسول‌الله (ص) اذا اوحى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بما قضيا من الشهوة نكالاً من الله و الله عزيز حكيم . و رويتم أن أبا موسى الاشعرى

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

اليه أتيناه فعلمنا مما اوحى اليه قال : فجئت ذات يوم فقال : ان الله يقول : انا أنزلنا المال لاقام الصلوة و ايتاء الزكوة ولو أن لابن آدم وادياً لاحب ان يكون اليه الثانى ، و لو كان اليه الثانى لاحب ان يكون اليهما الثالث ، و لايملا جوف ابن آدم الاالتراب و يتوب الله على من تاب . **و أخرج الحاكم فى المستدرك** عن أبى بن كعب قال نال لى رسول الله (ص) : ان الله أمرنى أن أقرأ عليك القرآن فقرأ : لم يكن الذين كفروا من أهل الكتاب و المشركين **و من بقيتها** : لو أن ابن آدم سأل وادياً من مال فأعطيه سأل ثانياً ، و ان سأل ثانياً فأعطيه سأل ثالثاً ؛ و لا يملا جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب ، و أن ذات الدين عند الله الحنيفية غير اليهودية و النصرانية و من يعمل خيراً فلن يكفره ، وقال أبو عبيدة : حدثنا حجاج عن حماد بن سلمة عن على بن زيد عن أبى حرب بن أبى الاسود عن أبى موسى الاشعرى قال : نزلت سورة نحو براءة ثم رفعت و حفظ منها : ان الله سيؤيد هذا الدين بأقوام لاخلاق لهم و لو أن لابن آدم واديين من مال لتمنى وادياً ثالثاً ولايملا جوف ابن آدم الاالتراب و يتوب الله على من تاب . **وأخرج ابن أبى حاتم** عن أبى موسى الاشعرى قال : كنا نقرأ سورة نشبهها باحدى المسبحات نسيناها غير أنى حفظت منها : يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا ما لا تفعلون فتكتب شهادة فى أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة . **و قال أبو عبيدة** : حدثنا حجاج بن سعيد عن الحكم بن عتيبة عن عبد بن عدى قال قال عمر : كنا نقرأ : لاترغبوا عن آبائكم فانه كفر بكم ثم قال لزيد بن ثابت : أكذلك ؟ - قال : نعم . **و قال** : حدثنا ابن أبى مريم عن نافع بن عامر الجمحى حدثنى ابن أبى مليكة عن المسور بن مخرمة قال قال عمر لعبدالرحمن بن عوف : ألم نجد فيما أنزل علينا : أن جاهدوا كما جاهدتم أول مرة ؟ فانا لانجدها ، قال : أسقطت فيما أسقط من القرآن . **و قال** : حدثنا ابن أبى مريم عن ابن لهيعة عن يزيد بن عمرو المغافرى عن أبى سفيان الكلاعى أن مسلمة بن مخلد الانصارى قال لهم ذات يوم : أخبرونى بآيتين فى القرآن لم تكتبا فى المصحف فلم يخبروه و عندهم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لمّا ولّاه عمر بن الخطّاب البصرة جمع القرّاء فكانوا ثلاثمائة رجلٍ فقال لهم : أنتم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أبو الكنود سعد بن مالك فقال ابن مسلمة : الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله بأموالهم و أنفسهم ألا أبشروا أنتم المفلحون* والذين آووهم ونصروهم و جادلوا عنهم القوم الذين غضب الله عليهم اولئك لاتعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون . **و أخرج الطبرانى فى الكبير** عن ابن عمر قال : قرأ رجلان سورة قرأهما رسول الله (ص) فكانا يقرآن بها فقاما ذات ليلة يصليان فلم يقدرا منها على حرف فأصبحا غاديين على رسول الله (ص) فذكرا ذلك له فقال : انها مما نسخ فالهوا عنها . **و فى الصحيحين** عن أنس فى قصة أصحاب بئر معونة : الذين قتلوا وقنت يدعو على قاتليهم قال أنس : و نزل فيهم قرآن قرأناه حتى رفع : أن بلغوا عنا قومنا أنا لقينا ربنا فرضى عنا و أرضانا . **و فى المستدرك** عن حذيفة قال : ما تقرؤن ربعها يعنى براءة . **قال الحسين بن المنارى** فى كتابه الناسخ و المنسوخ : و مما رفع رسمه من القرآن و لم يرفع من القلوب حفظه سورتا القنوت فى الوتر و تسمى سورتى الخلع و الحفد» .

**أقول :** قد خاض السيوطى فى الدر المنثور فى أوائل تفسير سورة الاحزاب فى نقل أحاديث كثيرة فى خصوص آية الرجم المشار اليها فيما مر من كلمات العلماء الا أن الاخبار كلها من قبيل ما تقدم فى مطاوى الباب فمن أرادها فليراجع ج ٥ ؛ ص ١٧٩ - ١٨٠ .

**و أنت خبير** بأن الاعتقاد بمضامين هذه الاخبار الساقطة فى نظر أهل التحقيق عن درجة الاعتبار مما يثلم بنيان الدين و يهدم أركان اليقين و يذهب بهاء الاسلام و يكدر مناهل الاحكام نعوذ بالله من ذلك و خاض فى تحقيق هذا المطلب جماعة من حملة لواء الشيعة و حفظة ناموس الشريعة و منهم الشيخ جواد البلاغى - قدس الله روحه و نور ضريحه - فانه أحسن فى التحقيق و أجاد و جاء بمافوق المراد فعليك بتفسيره آلاء الرحمن ؛ و المطلب معنون فيه بعنوان «بعض ما ألصق بكرامة القرآن الكريم» (انظر ج ١ ؛ ص ١٩ - ٢٩) فان فيه كفاية للمكتفى .

قرّاء أهل البصرة ؟ ـ قالوا : نعم ، قال : و الله لقد كنّا نقرأ سورةً على عهد رسول الله صلّى الله عليه و آله كنّا نشبّهها ببراءة تغليظاً و تشديداً فنسيناها غير أنّي أحفظ حرفاً واحداً منها أو حرفين : لو كان لابن آدم [١] و ادیان من ذهبٍ لابتغى اليهما ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم الّا التّراب [٢] و يتوب الله على من تاب . و رويتم أنّ سورة الأحزاب كانت ضعف ما هي فذهب منها مثل مابقي في أيدينا . و رويتم أنّ سورة «لم يكن» [٣]

---

١ ـ فليعلم أن العبارة قد ذكرت بعنوان الحديث في كتب الاحاديث **فقال السيوطي في الجامع الصغير** في حرف اللام : «لو كان لابن آدم و اد من مال لابتغى اليه ثانياً، و لو كان له واديان لابتغى له ثانياً ولو كان له واديان لابتغى لهما ثالثاً، ولا يملا جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب ؛ حم ق ت ( يريد بالرموز مسند أحمد و صحيحي البخاري و مسلم و سنن الترمذي) عن أنس (حم ق) عن ابن عباس ؛ خ (يريد به البخاري) عن ابن الزبير ؛ ه ( يعني به ابن ماجة ) ، عن أبي هريرة ( حم ) عن أبي واقد (تخ) يريد به تاريخ البخاري و البزار عن بريدة (صح) لو كان لابن آدم واد من نخل لتمنى مثله ثم تمنى مثله حتى يتمنى أودية ولا يملا جوف ابن آدم الا التراب (حم حب) عن جابر (صح)» .

٢ ـ **فليعلم أن النقص الذي أشرنا الى وجوده في نسخ ج ح س ق مج مث فيما سبق** أعني قول المصنف (ره) : «و رويتم أن أبابكر رأى أن يجعل الخمس الذي جعله الله عز و جل لذي القربى في الكتاب في الكراع» (راجع ص ١٧٩) **كان الى هنا** أعني الى قوله : «و لا يملا جوف ابن آدم الا التراب» **فمن قوله** «و يتوب الله على من تاب» **عبارة المتن موجودة في جميع النسخ** الا أن العبارة في غير نسخة م في أواخر الكتاب و قبلها بياض في النسخ حتى يكون علامة لما سقط و في بعضها كتب في الهامش «سقط من هنا شيء» الا أنا لاذكر من اختلاف النسخ من هذا الموضع شيئاً الا ما كان مهماً بحيث غير المعنى بل نكتفي غالباً بعبارة نسخة م نعم ان كان في ذكر الاختلاف و تقييد بدل ما في نسخة م فائدة نشير اليها والا فلا و الاكتفاء بعبارتها لكونها أقدم النسخ و أتقنها كما أشرنا اليه في المقدمة .

٣ ـ المراد بسورة «لم يكن» سورة البينة .

[كانت] مثل سورة البقرة قبل أن يضيع منها ماضاع و انّما بقى ما فى أيدينا منها ثمانى آياتٍ أوتسع آياتٍ ؛ فلئن كان الأمر على ماروَيتم لقد[1] ذهب عامّة كتاب الله عزّوجلّ الّذى أنزله على محمّدٍ – صلّى الله عليه وآله – . وروَيتم أنّه جمع القرآن[2] على عهد رسول الله ستّة نفرٍ كلّهم من الأنصار و أنّه لم يحفظ القرآن الّا هؤلاء النّفر ؛ فمرّةً تروون أنّه لم يحفظه قومٌ ، و مرّةً تروون أنّه ذهب منه شىءٌ كثيرٌ ، و مرّةً تروون أنّه لم يجمع القرآن أحدٌ من الخلفاء الّا عثمان[3] فكيف ضاع القرآن وذهب و هؤلاء النّفر قد حفظوه بزعمكم و روايتكم ؟ !

ثمّ روَيتم بعد ذلك كلّه أنّ رسول الله – صلّى الله عليه و آله – عهد الى علىّ بن أبى طالبٍ – عليه السّلام – أن يؤلّف القرآن فألّفه و كتبه ، و روَيتم أنّ إبطاء علىٍّ على أبى بكرٍ البيعة[4] [على ما] زعمتم لتأليف القرآن فأين ذهب ما ألّفه علىّ بن

١ - ح : «فقد» ج ق س مج مث : «و قد».

٢ - غير م : «و أنتم تروون أن القرآن قد حفظه».

٣ - م : «الا عمر».

٤ - غير م : «و انما كان ابطاؤه عن أبى بكر بالبيعة» **أقول : هذا المعنى ذكره غير واحد من علماء العامة قال ابن عبد البر فى الاستيعاب** فى ترجمة أبى بكر عبدالله بن أبى قحافة مانصه (ص ٣٣٤ - ٣٣٣) : « حدثنا خلف بن قاسم حدثنا عبدالله بن عمر حدثنا أحمد بن محمد بن الحجاج حدثنا يحيى بن سليمان حدثنا اسماعيل بن علية حدثنا أيوب السختيانى عن **محمد بن سيرين قال** : لما بويع أبوبكر الصديق - رضى الله عنه - أبطأ على عن بيعته و جلس فى بيته فبعث اليه أبوبكر : مالطأ بك عنى ؟ أكرهت امارتى؟ فقال على : ما كرهت امارتك و لكنى آليت ان لاأرتدى ردائى الاالى صلوة حتى أجمع القرآن **قال ابن سيرين** : فبلغنى أنه كتب على تنزيله و لو أصيب ذلك الكتاب لوجد فيه علم كثير **و ذكر عبد الرزاق** عن معمر عن أيوب عن عكرمة قال : لما بويع لابى بكر تخلف

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أبى طالب ـ (ع) ـ حتّى صرتم تجمعونه من أفواه الرّجال؟! ومن صحفٍ زعمتم كانت عند حفصة بنت عمر بن الخطّاب ؟!

[و أنتم تروون [1] عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ أنّه قال : أبىٌّ أقرأكم . و رويتم أنّه (ص) قال : من أراد أن يقرأ القرآن غضّاً كما أنزل فليقرأه على قراءة ابن أمّ عبدٍ [2] . و رويتم أنّ النّبىّ (ص) قال : لو كنت مستخلفاً أحداً عن غير مشورةٍ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على عن بيعته و جلس فى بيته فلقيه عمر فقال : تخلفت عن بيعة أبى بكر ؟ فقال : انى آليت بيمين حين قبض رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - ان لا أرتدى بردائى الا الى الصلوة المكتوبة حتى أجمع القرآن فانى خشيت أن ينفلت ؛ ثم خرج فبايعه و قد ذكرنا جمع على القرآن فى بابه أيضاً من غير هذا الوجه و الحمد لله» **و أشار فى ترجمة أمير المؤمنين على بن أبى طالب** - عليه السلام - **الى هذا المطلب بقوله** (انظر ص ٤٦٢ من طبعة حيدرآباد الدكن سنة ١٣٣٦) : « و قد ذكرنا فى باب أبى بكر الصديق - رضى الله عنه - انما كان تأخر على عنه تلك الايام لجمعه القرآن» و الخوض فى الاشارة الى كلمات غيره وهم كثيرون يفضى الى طول فمن أرادها فليراجع مظانها.

١ - مابين المعقوفتين فى غير م و ليس فى م هنا منه كلمة.

٢ - قال الحافظ نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى فى مجمع الزوائد فى باب ما جاء فى عبدالله بن مسعود فى حديث طويل (ج ٩ ؛ ص ٢٨٧) : « قال رسول الله (ص) : من سره أن يقرأ القرآن رطباً كما أنزل فليقرأه على قراءة ابن أم عبد» و أيضاً هناك : « و عن عبدالله يعنى ابن مسعود أن رسول الله (ص) قال : من سره أن يقرأ القرآن غضاً كما انزل فليقرأه على قراءة ابن ام عبد ، رواه أحمد و البزار و الطبرانى و فيه عاصم بن أبى النجود و هو على ضعفه حسن الحديث و بقية رجال أحمد رجال الصحيح ، و رجال الطبرانى رجال الصحيح غير فرات بن محبوب و هو ثقة» **و قال ابن الجوزى فى صفة الصفوة فى ترجمته :**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لاستخلفت ابن أمّ عبدٍ [١] و رويتم فى حديثٍ آخر أنّه (ص) قال : رضيت لأمّتى ما رضى لها ابن امّ عبد وسخطت لها ما سخط لها ابن أمّ عبدٍ [٢] . ثمّ رويتم أنّ عثمان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« قال رسول‌الله (ص) : من سره أن يقرأ القرآن رطباً فليقرأه على قراءة ابن ام عبد» (انظر ج ١ ص ١٥٦ - ١٥٧ ) **و قال الحاكم فى المستدرك ( ج ٣ ؛ ص ٣١٨ )** : « أخبرنا أبوالحسن على بن محمد القرشى بالكوفة ثنا الحسن بن على بن عفان العامرى ، ثنا مصعب بن المقدام ، ثنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عمر - رضى‌الله عنه - قال : قال رسول‌الله - صلى‌الله عليه و آله و سلم - : من أحب أن يقرأ القرآن غضاً كما أنزل فليقرأه على‌قراءة ابن أم‌عبد ؛ هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه» **قال ابن الاثير فى‌النهاية:** «س : **وفيه** : من سره أن‌يقرأ القرآن غضاً كماأنزل فليسمعه من ابن‌أم‌عبد ، **الغض** الطرى الذى لم يتغير ؛ أراد طريقه فى‌القراءة و هيأته فيها ، **و قيل** : أراد بالايات التى سمعها منه من أول سورة النساء الى قوله : فكيف اذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيداً ».

١ - **قال الحاكم فى المستدرك ( ج ٣ ؛ ص ٣١٨ )** : « أخبرنا عبدالرحمن بن الحسن القاضى ، ثنا ابراهيم بن الحسين ، ثنا المعافى بن سليمان الحرانى ، ثنا القاسم بن معن عن منصور عن أبى اسحاق عن عاصم بن ضمرة عن على - رضى‌الله عنه - قال : قال رسول‌الله - صلى‌الله عليه و آله و سلم - : لوكنت مستخلفاً أحداً من غير مشورة لاستخلفت عليهم ابن أم عبد ، هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه ».

٢ - قال الحافظ الهيثمى فى مجمع الزوائد فى باب ماجاء فى عبدالله بن مسعود (ج ٩ ص ٢٩٠) : « و عن عبدالله يعنى ابن مسعود قال : قال رسول‌الله - صلى‌الله عليه [ و آله ] و سلم : « رضيت لامتى ما رضى لها ابن أم عبد وكرهت لامتى ماكره لها ابن أم عبد ؛ رواه البزار و الطبرانى فى الاوسط باختصار الكراهة و رواه فى الكبير منقطع الاسناد و فى اسناد

« بقية‌الحاشية فى الصفحة الاتية »

ترك قراءة أبىّ و ابن مسعودٍ و أمر [على ما] زعمتم بمصاحف ابن مسعودٍ فحرّقت [1] و جمع النّاس على قراءة زيدٍ . و رويتم أنّ عمر بن الخطّاب وجّه ابن مسعودٍ الى الكوفة يفقّه النّاس و يقريهم القرآن؛ فكان ثقةً عند عمر بن الخطّاب فى توجيهه الى

١ - مج مش ح س : «فمزقت».

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

البزار محمد بن حميد الرازى و هو ثقة و فيه خلاف و بقية رجاله و ثقوا » **و قال الحاكم فى المستدرك** فى كتاب معرفة الصحابة ضمن ذكره مناقب عبدالله بن مسعود ( ج ٣ ؛ ص ٣١٧ - ٣١٨) : «حدثنا أبوالعباس محمدبن يعقوب ، ثنا أبو جعفر محمدبن على الوراق بحمدان ، ثنا يحيى بن على المحاربى ، ثنا زائدة عن منصور بن زيد بن وهب ، عن عبدالله قال : قال رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - : رضيت لامتى ما رضى لها ابن أم عبد ، **هذا اسناد صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه** و له علة من حديث سفيان الثورى فأخبرنا محمد بن موسى بن عمران الفقيه ، ثنا ابراهيم بن أبى طالب ، ثنا أبو كريب ثنا وكيع عن سفيان **و أما حديث اسرائيل فأخبرناه** أبو عبدالله الصفار ، ثنا أحمد بن سهران ، ثنا عبيدالله بن موسى أنا اسرائيل جميعاً عن منصور عن القاسم بن عبدالرحمن أن رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم قال : رضيت لامتى ما رضى لها ابن أم عبد».

**و قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** عند ذكره الوجه الثانى من الامر الثالث من الدليل الخامس (و الوجه المذكور فى بيان اعتبار مصحف عبدالله بن مسعود و صحته) مانصه (ص ١٤٢) : «الثانى أمر النبى (ص) بأخذ القرآن عنه و القراءة عليه و يلزمه صحة ما كان عنده لما **رواه الشيخ فى تلخيص الشافى** عن النبى (ص) أنه قال : من سره أن يقرأ القرآن غضاً كما أنزل فليقرأ على قراءة ابن أم عبد ، وتقدم قريب منه عن الحضينى (يشير به الى ماتقله قبل ذلك فى ص ١٣٧) **و نقله الشيخ فضل بن شاذان فى الايضاح** و له طرق كثيرة فى كتب المخالفين (الى آخر ما قال) » فلننجز الان الوعد الذى وعدناه فيما

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

الكوفة و يقريهم القرآن مع قول رسول‌الله – صلّى‌الله عليه وآله – فيما رويتم فيه و فى أبىّ فترك قراءته و قراءة أبىّ و أمرالنّاس بقراءة زيدٍ فهى فى‌أيدى النّاس الى يومنا

«بقيةالحاشية من‌الصفحة الماضية»

سبق (ص ٢١١) من‌الاشارة الى باقى الموارد التى نقل فيها المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب من هذا الكتاب فنقول :

**قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** فى المقدمة الاولى ضمن تحقيق له (ص ١٥) :

« **و قال الشيخ الاقدم فضل‌بن‌شاذان فى كتاب الايضاح** مشيراً الى المخالفين فى جملة كلام له يأتى فيمابعد : روى بعضكم أن رسول‌الله - صلى‌الله عليه و آله - أمر علياً عليه‌السلام - بتأليف القرآن فألفه وكتبه ، وانما كان ابطاؤه عن أبى‌بكر بالبيعة على‌ما زعمتم تأليف القرآن فأين ذهب ماألفه - عليه‌السلام - حتى صاروا يجمعونه من‌أفواه‌الرجال ؟ ! ومن صحف زعمتم كانت عند حفصة بنت عمر ؟ ! الى‌آخر ما قال» .

**و قال أيضاً بعيد ذلك بعد نقل خبر** (ص ١٧) بهذه‌العبارة : «فروى البخارى مرة عن عبدالله بن العاص قال : سمعت‌النبى (ص) يقول : خذوا القرآن من‌أربعة ؛ من‌عبدالله ابن مسعود وسالم و معاذ و أبى بن كعب ، و أخرى عن قتادة قال : سألت أنس بن مالك من جمع‌القرآن على‌عهد رسول‌الله (ص) ؟ فقال : أربعة كلهم من الانصار ؛ أبى بن كعب ، ومعاذبن‌جبل و زيدبن‌ثابت ، و أبوزيد ، قلت : من أبوزيد ؟ قال : أحد عمومتى ، و تارة عن أنس (الى أن قال ؛ انظر ص١٨) : **و قد جعل الشيخ الجليل فضل بن شاذان** هذا الخبر من مناقضات أخبارهم و يأتى كلامه عن قريب» .

**و قال أيضاً فى أوائل الدليل السادس من فصل الخطاب** و هو فى بيان أن هذا المصحف الموجود غير شامل لتمام ما فى مصحف أبى بن كعب فيكون غير شامل لتمام مانزل اعجازاً لصحة ما فى مصحف أبى و اعتباره» (انظر ص١٤٨) : «و مما اشتهر فى كتب

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

هذا ؛ فلئن كان أبيّ و ابن مسعود ثقتين فى الفقه انّهما لثقة فى القرآن . ولقد أوجبتم عليهم بترك قراءة ابن مسعود أنّهم لم يرضوا للامّة بمارضى لها رسول الله (ص) و أنّهم كرهوا مارضى لهم الرّسول، فأىّ وقيعة تكون أشدّ ممّا تروونه عليهم؟! فوالله لو اجتمع كلّ رافضىّ

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

القوم و رووه بعدة طرق قوله صلى الله عليه و آله : أبى أقرؤكم ، وقوله (ص) : خذوا القرآن من أربعة منهم أبى ، و مما يؤيد صحة قراءته مخالفته لزيد بن ثابت و طعنه عليه فى قراءته و هجر القوم قراءته **قال فضل بن شاذان فى الايضاح :** و أما أبى فقد نبذتم قراءته و كذلك قراءة ابن مسعود فيما تروون منهما عن النبى صلى الله عليه و آله فلئن كان الذى رويتموه عن رسول الله (ص) حقاً لقد خالفتم النبى فيما قال فى هؤلاء النفر. **وقال فى موضع آخر :** و قد رويتم أنه قال : من أراد أن يقرأ القرآن (الى آخر ما مر) **و قال :** زعمتم أبى أقرؤكم ، فقد تركتم قول رسول الله صلى الله عليه وآله وقرأتم قراءة زيد خلافاً لقول رسول الله صلى الله عليه و آله (انتهى) ». **وقال أيضاً فى المقدمة الثانية من فصل الخطاب** ضمن نقله الاخبار التى تدل على سقوط شىء من القرآن صريحاً و بها تمسك من أثبت وجود منسوخ التلاوة فيه مع عدم اشارة فيها اليه **مانصه** (انظر ص ١١٩) : «**مح - فضل بن شاذان فى الايضاح :** و رويتم [أن] لم يكن الذين كفروا كانت مثل سورة البقرة قبل أن يضيع منها ماضاع فانما بقى فى أيدينا منها ثمان آيات أو تسع آيات (الى آخر ماقال) **قلت :** و هذه الاخبار أيضاً فى سقوط تلك الاية (يريد بها آية الرجم) و نقصان سورة لم يكن و أن الاية كانت مثبتة فى مصحف أبى بن كعب ، و ظاهر بعضها أن عدم ادخالها عمر فى المصحف بعد عثورها عليه لانفراد أبى بها و عدم شهادة غيره بها عنده و ليس فى نسخ تلاوتها أثر فى تلك الاخبار بعد الغض عن بطلان أصله بل صريح بعضهم أنهم حرفوا سورة لم يكن لسر الفضيحة عن أنفس القوم. **ثم كيف تنسخ الاية ولا يعلمه أبى وهو سيد القراء عندهم ؟!** وقد أمر النبى (ص) بقراءة تلك السورة و غيرها عليه كما تقدم ويأتى ، وكذا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

على وجه الأرض على أن يقولوا فيهم أكثر ممّا قلتم ماقدروا عليه طعناً و سوء قول و تجهيلاً و جرأةً على الله، و أنتم تزعمون أنّكم الجماعة و أنّ الجماعة لا تجتمع على ضلال ] .

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

ابن مسعود الذى أمروا بأخذ القرآن عنه و قد تقدم أنه أثبتها فى مصحفه.

**و يؤيد ما ذكرنا أن الشيخ فضل بن شاذان جعل تلك الروايات من مطاعنهم** و فهم منها أن تلك الاية و غيرها مما ذكرها قد سقطت عن أيديهم **فقال : لئن** كان الامر على ماروايتم فقد ذهب عامة كتاب الله الذى نزل على رسوله - صلى الله عليه و آله - و أنتم تروون أن القرآن قد حفظه على عهد رسول الله (ص) ستة نفر كلهم من الانصار و أنه لم يحفظ القرآن أحد من الخلفاء الاعثمان فكيف ضاع القرآن و هؤلاء النفر قد حفظوه بزعمكم و روايتكم ؟ ! ثم روى بعضكم أن رسول الله (ص) أمر علياً (ع) بتأليف القرآن فألفه وكتبه و انما كان ابطاؤه عن أبى بكر بالبيعة على ما زعمتم تأليف القرآن فأين ذهب ما ألفه على (ع) حتى صاروا يجمعونه من أفواه الرجال ؟ ! ومن صحيفة زعمتم كانت عند حفصة ؟ ! الى آخر ما قال » **و قال (ره) أيضاً فى ذلك الكتاب فى أوائل الدليل الثامن** و هو عبارة عن الاخبار التى رواها المخالفون زيادة على مامر فى المواضع السابقة الدالة صريحاً على وقوع التغيير و النقصان فى المصحف الموجود مانصه (ص ١٧٣) : « **هـ - الشيخ الجليل فضل بن شاذان فى الايضاح فيما رواه عنهم و قد سقط من نسختى سطور وهذا لفظ الباقى :** و يتوب الله على من تاب * و لقد نزلت علينا سورة كنا نشبهها بالمسبحات فنسيناها غير أنى أحفظ منها حرفاً أو حرفين : يا أيها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون فتكتب شهادة فى أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة (يشير به الى ما تقدم فى هذا الكتاب ؛ انظر ص ٢٢١) » .

**أقول :** هذه هى الموارد الباقية من الموارد التى نقل فيها المحدث النورى (ره) فى كتاب فصل الخطاب من هذا الكتاب ؛ و القسمة الاولى قد أشرنا اليها فيما تقدم (انظر ص ٢٠٩ - ٢١١) .

ثمّ رويتم عن ابن مسعود أنّ المعوّذتين ليستا من القرآن وأنّه لم يثبتهما فى مصحفه و أنتم تروون أنّه من جحد آيةً من كتاب الله عزّ و جلّ فهو كافرٌ بالله و تقرّون أنّهما من القرآن، فمرّةً تقرّون على ابن مسعود أنّه جحد سورتين من كتاب الله و أنّه من جحد حرفاً منه فقد كفر فكيف قبلتم أحاديث ابن مسعودٍ فى الحلال و الحرام والصّلوة والصّيام و الفرائض و الأحكام ؟!

فان لم تكن المعوّذتان من القرآن لقد هلك الّذين أثبتوهما فى المصاحف ، و لئن كانتا من القرآن لقد هلك الّذين جحدوهما و لم يثبتوهما فى المصاحف ؛ [ ان كان ما رويتم عن ابن مسعودٍ حقّاً أنّه قال : ليس هما من القرآن [1] ] فليس لكم مخرج من أحد الوجهين فامّا ان يكون كذب فهلك و هلك من أخذ عنه الحلال والحرام، [و امّا ان يكون صدق فهلك من خالفه] فأىّ وقيعةٍ فى أصحاب رسول الله(ص) أشدّ من وقيعتكم فيهم اذا وقعتم ؟![2]

و أخرى فانّكم تروون عنهم الكفر الصّراح مثل ما قدرويتم من جحودهم القرآن فلو أنّكم اذا وقعتم فيهم تنسبونهم الى ما هو دون الكفر كان الأمر أيسر و أسهل و أهون لكنّكم تعمدون الى أغلظ الأشياء و أعظمها عندالله فتنسبونهم اليها .

## ذكر مخالفة عمر لأصحاب رسول الله

## قاطبةً و للنّبىّ [3] ـ صلّى الله عليه و آله ـ خاصّةً

قالت الشّيعة للمخالفين من أصحاب الحديث و أهل الرّأى : رويتم أنّ النّبىّ

---

١ ـ مابين الحاصرتين ليس فى م .

٢ ـ فى غير م : «فأى وقيعة أشد من وقيعتكم و أنتم تنسبون الشيعة الى الوقيعة فيهم جرأة منكم و قلة حياء و قلة معرفة منكم بما تروون» .

٣ ـ فى الاصل : «والنبى» و ليعلم أن العنوان وطرفاً من أول العبارة المذكورة بعده فى م فقط .

(ص) قال : علىّ أقضاكم ، و أبىّ بن كعب أقرؤكم ، و زيد بن ثابت أفرضكم؟[1] قالوا : نعم ، قالت الشيعة فنرى عمر قد خالف زيداً فى الفرائض و ابن كعب فى القرآن و علياً فى بيع أمّهات الاولاد ؛ فلاقول رسول الله قبل ، ولا آثار أصحابه اتّبع ، فهل طعنٌ على عمر كطعنكم عليه فى خلافه علياً ـ عليه السّلام ـ فى أمّهات الأولاد ، و خلافه زيداً

---

١ - **قال مصنف كتاب الاستغاثة فى بدع الثلاثة** ضمن ذكره ما يرجع الى عمر مانصه (ص ٥٥ من طبعة النجف) : « و منها أحكام المواريث فى الاسلام فان عمر أمر الناس ان يتبعوا قول زيد بن ثابت فى الفرائض و قال : ان زيداً أفرضنا ؛ فزادوا بعده فى الخبر : وعلى أقضانا ، و أبى أقرؤنا ، ثم أسندوا الخبر الى الرسول ـ صلى الله عليه وآله ـ تخرصاً وافتراء لان هذا بعيد من قول الرسول (ص) اذ لم يكن فى حياة الرسول لاحد ان يقول فى القضاء ولا فى الفرائض ولا فى غيرها ، وكان من حكم زيد بن ثابت فى أيام عمر ان جعل مال ذوى الارحام و غيرها الذى حكم الله به فى كتابه بقوله : و اولوا الارحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله ؛ للعصبة ، وقال زيد : لايعطى ذووالارحام شيئاً من الميراث عناداً لله و لرسوله فى ذلك (الى آخر ما قال)».

**فليعلم أن غير واحد من علمائنا و متكلمينا صرح بأن النبى ( ص ) انما قال : «أقضاكم على»** وخصه بهذه الصفة دون سائر الصفات كقوله: أفرضكم أو أقرؤكم أو أفقهكم لان القضاء يحتاج الى جميع أنواع العلوم فلما رجحه على الكل فى القضاء لزم أنه رجحه عليهم فى كل العلوم ، وأما سائر الصحابة فقد رجح كل واحد منهم على غيره فى علم واحد كقوله : «أفرضكم زيد ، و أقرأكم أبى» حتى أن جماعة منهم قرأ هذا الحديث المعروف المسلم بين الفريقين «أنت قاضى دينى» بكسر الدال حتى يكون قريباً من أقضاكم على ؛ والحال أن المتبادر منه كسر الدال ، **قال المجلسى (ره) فى تاسع البحار فى باب جوامع الاخبار الدالة على امامته** بالنسبة الى قوله «قاضى دينى» بعد نقل حديث عن بشارة المصطفى فيه تلك الفقرة **مانصه** : ( انظر ص ٢٩١ من طبعة أمين الضرب ) : « **بيان** ـ قرأ المحقق

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

في الفرائض ، و خلافه أبيّاً في القرآن ؛ و لقد خطب عمر فقال في خطبته : ألا انّ رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال : أقرؤكم أبيٌّ وأنا أردّ أشياء من قول أبيٍّ فهذه رواية العامّة .

و قد علم أهل الخلاف قاطبةً أنّ الرّادّ لقول النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ هو الرّادّ لقول الله ـ عزّ و جلّ ـ و روى عن عمر أنّه قال : قال النّبيّ ـ صلّى الله عليه و آله : عليّ أقضاكم ، هذا ؛ و لم نجد في أحاديثكم أنّ النّبيّ ـ (ص) ـ نسب عمر قطّ الى القضاء و لا الى قرآن و [لا] الى فرائض ولا الى حلال و حرام أصلاً فكيف نازع هؤلاء القوم الّذين قضى لهم رسول الله (ص) بجميع هذه الخصال حتّى ردّ عليهم و هو يعلم أنّهم أعلم منهم ؟! فكيف تنسبون [1] الشّيعة الى الوقيعة في أبي بكرٍ و عمر و أصحاب رسول الله (ص) و أنتم الواقعون فيهم المتنقّصون [2] لهم بهذه الرّوايات الّتي تفرّدتم عليه بها دون الشّيعة وانّ هذه الوقيعة منكم في جميع أصحاب رسول الله (ص)

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الطوسي نصير الملة و الدين و العلامة و جماعة من علمائنا ـ رضي الله عنهم ـ **قاضي ديني** بكسر الدال ، و أنكره السيد المرتضى ـ رضي الله عنه ـ ولاحاجة في تكلف ذلك لتواتر العبارات و النصوص الصريحة من الجانبين» فمن أراد نص عبارة الخواجة نصير الدين و العلامة فليراجع تجريد العقائد و شرحه للعلامة ، و حذاحذوهما القاضي نورالله التستري في احقاق الحق وفصلنا القول في ذلك في كتابنا الموسوم بكشف الكربة في شرح دعاء الندبة في شرح هذه الفقرة من الدعاء «و أنت تقضي ديني» وفقنا الله لاتمامه و طبعه و نشره بحق نبيه محمد و عترته عليه و عليهم الصلوة و السلام وكيف كان قد علم أن السر في اصرار هؤلاء العلماء على قراءة كلمة «ديني» بكسر الدال انما تصييرهم معنى الحديث الى القضاء في الاحكام الشرعية لا الى قضاء الدين .

١ ـ في الاصل : «ينسبون» (بصيغة الغائب) .

٢ ـ يقال : تنقصه أي وقع فيه و عابه و ذمه و نسب اليه النقص .

الّذين رضوا أمر عمر و ما صنع من خلافه على هؤلاء النّفر و سكوتهم على ذلك وهو خلاف ما قال رسول الله (ص) . ثمّ لم ترضوا بما رويتم عنه حتّى اتّبعتموه و أخذتم بسنّته ثمّ تركتم قول رسول الله (ص) و أمره فى أبىّ و قراءة عبدالله بن مسعود الّذى قال له [١] النّبىّ (ص) : من أراد أن يقرأ القرآن غضّاً [٢] كما أنزل فليقرأ قراءة ابن اُمّ عبد ، فرفضتم قراءته وحرّقتم مصاحفه ردّاً على رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ و اتّباعاً لقول عمر فما أجد لكم مثلاً ألا كما [٣] قال الله عزّ و جلّ : أفرأيت من اتّخذ الهه [٤] هواه ثمّ رويتم أنّ رسول الله ـ (ص) ـ قال : أنا فرطكم [٥] على الحوض وليرفعن [ا]لى [٦] قوم من أصحابى فاذا رأيتهم وعرفتهم اختلجوا [٧] دونى فأقول : أى ربّ أصحابى

١ ـ كذا فى الاصل فاللام ليست للتبليغ فان المراد هنا أن النبى (ص) قال فى حقه لا أنه خاطبه به .

٢ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية** : « و فيه : من سره أن يقرأ القرآن غضاً كما أنزل فليسمعه من ابن أم عبد ، **الغض** الطرى الذى لم يتغير ، أراد طريقه فى القراءة و هيئته فيها ، **و قيل** : أراد بالايات التى سمعها منه من أول سورة النساء الى قوله : فكيف اذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيداً » .

٣ ـ كذا فى الاصل .

٤ ـ صدر آية ٢٣ سورة الجاثية .

٥ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية** : «فيه : أنا فرطكم على الحوض اى متقدمكم اليه يقال : فرط يفرط فهو فارط و فرط اذا تقدم و سبق القوم ليرتاد لهم الماء و يهيىء لهم الدلاء و الارشية » .

٦ ـ فى الاصل «لى» و الظاهر : «الى» حتى يكون من قبيل قولهم : « رفع زيداً الى الحكم اى قدمه اليه ليحاكمه» .

٧ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية** : «أصل الخلج الجذب و النزاع و منه الحديث : ليردن على الحوض أقوام ثم ليختلجن دونى اى يجتذبون ويقتطعون ، و منه الحديث : ليختلجونه على باب الجنة اى يجتذبونه» .

فيقال : يا محمّد انّك لا تدرى ما أحدثوا بعدك و انّهم رجعوا على أعقابهم القهقرى فأقول : ألا بعداً ألاسحقاً لمن بدّل بعدى[1] . و لم يسمّهم النّبىّ (ص) فأوقعتم الظّنّة على عامّتهم فما رأينا قوماً أشرّ أقوالاً منكم فيهم ثمّ تروون أنّ النّبىّ —(ص)— قال :

---

١ ـ هذا الحديث مما ثبت صدوره عن النبى (ص) **فمن أراد ان يعرف طرقه و** يطلع على الكتب التى هو مذكور فيها **فليراجع ثامن البحار** باب افتراق الامة بعد النبى (ص) على ثلاث و سبعين فرقة و أنه يجرى فيهم ماجرى فى غيرهم من الامم و ارتدادهم عن الدين (وهو الباب الاول) فان فيه كفاية للمكتفى و مما ذكر فى الباب قوله (ص٧ من طبعة أمين الضرب) :

« **أقول : روى ابن الاثير فى كتاب جامع الاصول مما أخرجه من صحيح البخارى و صحيح مسلم** عن ابن مسعود قال : قال رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ : أنا فرطكم على الحوض و ليرفعن الى رجال منكم اذا هويت اليهم لاناولهم اختلجوا دونى فأقول : أى رب أصحابى فيقال : انك لاتدرى ما أحدثوا بعدك . **و من الصحيحين أيضاً** عن أنس ان رسول الله (ص) قال : ليردن على الحوض رجال ممن صاحبنى حتى اذا رفعوا اختلجوا دونى فلا قولن : أى رب أصحابى فليقالن لى : انك لاتدرى ماأحدثوا بعدك . وزيد فى بعض الروايات قوله : فأقول : سحقاً لمن بدل بعدى . **و أيضاً من الصحيحين** : عن أبى حازم عن سهل بن سعد قال : سمعت النبى (ص) يقول : أنا فرطكم على الحوض ؛ من ورد شرب ، و من شرب لم يظمأ أبداً ، و ليردن على أقوام أعرفهم و يعرفونى ثم يحال بينى و بينهم ، قال أبوحازم : فسمع النعمان بن أبى عياش و أنا أحدثهم بهذا الحديث فقال : هكذا سمعت سهلا يقول ؟ ـ قلت : نعم ، قال : و أنا أشهد على أبى سعيد الخدرى سمعته يزيد فيقول : فانهم منى ، فيقال : انك لاتدرى ماأحدثوا بعدك فأقول : سحقاً سحقاً لمن بدل بعدى . **و أيضاً من الصحيحين** عن أبى هريرة أن رسول الله (ص) قال : يرد على يوم القيامة رهط من أصحابى ( أو قال ) من أمتى فيحلؤون عن الحوض فأقول : يا رب أصحابى فيقول : لاعلم لك بما أحدثوا بعدك ؛ ارتدوا على أعقابهم القهقرى ، فيحلؤون ».

لعن الله من سبّ أصحابى [1] و أنّه قال – (ص) – : انّ الله اختارنى و اختار [لى منهم [2]] أصحاباً و أصهاراً و أنصاراً؛ فمن سبّهم فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين. فأىّ سبٍّ أعظم من أنّكم تروون أنّهم يختلجون يوم القيامة من دون النّبىّ (ص) و يقول لهم: ألا بعداً ألاسحقاً ثمّ تلعنون من سبّهم و تترحّمون على من قتلهم فانّه قتل من المهاجرين و الانصار و من أهل بدرٍ ومن التّابعين [لهم] باحسانٍ عدّة كثيرة فى حرب معاوية و طلحة و الزّبير و أنتم تترحّمون على من قتلهم و تلعنون من سبّهم و أنتم تروون أنّ علىّ بن أبى طالب – عليه السّلام – كا ن يلعن معاوية فى قنوته و عمرو بن العاص و أبا الأعور السّلمىّ و أبا موسى الاشعرىّ [3]، وكان معاوية يلعن فى قنوته علىّ بن أبى طالبٍ (ع) و أصحابه على المنابر و كلاهما من أصحاب رسول الله (ص) بروايتكم.

١ – فى المقدمة الاولى من الصواعق المحرقة (ص ٤ من طبعة مكتبة القاهرة سنة ١٣٧٥): «الطبرانى عن ابن عمر: لعن الله من سب أصحابى».

٢ – فى الاصل: «أصحابى»؛ فى أوائل المقدمة الاولى من نسخة الصواعق المشار اليها (ص ٢): «و أخرج المحاملى و الطبرانى و الحاكم عن عويمر بن ساعدة انه (صلعم) قال: انّ الله اختارنى و اختارلى أصحاباً فجعل لى منهم وزراء وأنصاراً و أصهاراً؛ فمن سبهم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لايقبل الله منهم يوم القيامة صرفاً و لا عدلا. والخطيب عن أنس: انّ الله اختارنى و اختارلى أصحاباً واختارلى منهم أصهاراً؛ وأنصاراً؛ فمن حفظنى فيهم حفظه الله، و من آذانى فيهم آذاه الله. و العقيلى فى الضعفاء عن أنس: انّ الله اختارنى و اختارلى أصحاباً و أصهاراً وسيأتى قوم يسبونهم و ينتقصونهم فلا تجالسوهم ولاتشاربوهم ولاتؤاكلوهم ولاتناكحوهم» **أقول**: لاأحب الخوض فى نقل أمثال هذا الحديث فمن أراد أكثر من هذا المقدار الذى اقتضته الضرورة فليراجع مظانها فى الكتب المبسوطة.

٣ – اشرنا فيما سبق الى بعض ما يدل على ذلك فان شئت فراجع ص ٦٣ – ٦٤.

و رويتم أنّ النّبى – صلّى الله عليه و آله – قال لأصحابه [١] : لا ترجعوا [٢] بعدى كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعضٍ [٣] بالسّيف ، فان زعمتم أنّ الفريقين جميعاً اقتتلوا [٤] على باطلٍ فقد كفّرتموهما [٥] جميعاً بهذا الحديث ، و ان جعلتم أحد [٦] الفريقين على حقّ كفّرتم الفرقة الّتى تقاتل [٧] الفرقة المحقّة ، وان جعلتم الفريقين جميعاً محقّين قلتم المحال الّذى لايمكن انّ حقّاً قاتل [٨] حقّاً [٩] .

ثمّ رويتم أنّ النّبىّ – (ص) – قال : الأئمّة من قريشٍ [١٠] ؛ وكانت هذه

---

١ – **فليعلم** أن هذا الحديث و ما يليه قد ذكر فى غير نسخة م أعنى نسخ مج مث س ق ج ح فى ضمن البحث عن حكم المتعة ، و أشال هذا الامر كثيرة فى النسخ فلو بنينا الامر على التصريح او الاشارة الى جميعها لافضى الامر الى طول يوجب الملال فلا نشير منها الا الى قليل ، مع أنه لافائدة فيها غالباً للمراجعين للكتاب.

٢ – ج ح س ق مج مث : « لترجعن » والحديث ورد هكذا مختلفاً فى كثير من سائر الكتب المعتبرة أيضاً.

٣ – نقله السيوطى فى الجامع الصغير عن صحيحى البخارى و مسلم و مسند أحمد و عن النسائى و ابن ماجة الا أنه ليس فى آخره : «بالسيف».

٤ – فى الاصل : «قتلوا» فكأن العبارة مأخوذة من قوله تعالى : « و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا».

٥ – فى م : « كفرتموهم» و فى غير م : «أكفرتموهما».

٦ – ج ق مج مث : «احدى» فلعل التأنيث باعتبار المعنى فان الفريق بمعنى الطائفة.

٧ – فى النسخ : «تقتل».

٨ – ح : «يقاتل».

٩ – فليعلم أن المجلسى (ره) ذكر فى آخر باب افتراق الامة كلاماً سديداً فى بيان عقيدة الشيعة فى حق الصحابة و نقلناه فيما تقدم (انظر ص ٩٦ من الكتاب أو ص ٩ من ج ٨ من البحار من طبعة أمين الضرب).

١٠ – حديث متواتر عند الفريقين.

حجّة قريشٍ على الأنصار يوم السّقيفة حين أرادت الانصار بيعة سعدبن عبادة وقالوا: منّا أميرٌ ومنكم أميرٌ، ورويتم أنّ عمربن الخطّاب قال يوم الشّورى: لو أنّ سالماً مولى أبى حذيفة وأباعبيدة حيّين لماتخالجنى فيهماشكّ ولم يكن سالم من قريشٍ. ثمّ رويتم عن عمر بن الخطّاب أنّه قال: لو و لّوها الأجلح [1] لأقامهم على كتاب الله و سنّة نبيّه فأىّ طعنٍ على عمر أشدّ من طعنكم أن يتلهّف على من لوحضره لوّلاه الخلافة والخلافة لاتصلح له. و رويتم عن عمر أنّه قال: اخترت لكم ستّة نفرٍ مضى رسول الله (ص) و هو عنهم راضٍ ثمّ رويتم عن عمر أنّه عابهم فقالوا له: فلانٌ [2] فقال: فيه دعابة، قالوا: فلانٌ قال: كَلِفٌ بأقاربه [3]، وفلانٌ صاحب فرسٍ و صيدٍ، و فلانٌ فيه بأوٌ [4]

١ - قال المجلسى فى باب الشورى من ثامن البحار (ص ٣٥٧ من طبعة أمين الضرب): «وروى ابن عبدالبر فى الاستيعاب أنه (أى عمر) قال فى على (ع): ان ولوها الاجلح سلك بهم الطريق المستقيم فقال له ابن عمر: مايمنعك أن تقدم علياً؟ - قال: أكره ان أتحملها حياً و ميتاً، و حكاه السيد - رضى الله عنه - فى الشافى عن البلاذرى فى تاريخه عن عفان بن مسلم عن حماد بن مسلمة عن على بن زيد عن أبى رافع (الى آخره)» و نص عبارة السيد فى الشافى (فى ص ٢٥٨ من النسخة المطبوعة بايران سنة ١٣٠٢) هكذا:

«فقام على (ع) مولياً فقال عمر: والله انى لاعلم مكان رجل لو وليتموها اياه لحملكم على المحجة البيضاء قالوا: من هو؟ - قال: هذا المولى من بينكم قالوا: فما يمنعك من ذلك؟ - قال: ليس الى ذلك سبيل. **وفى خبر آخر رواه البلاذرى فى تاريخه:** ان عمر لما خرج أهل الشورى من عنده قال: ان ولوها الاجلح سلك بهم الطريق، قال ابن عمر: فما يمنعك منه يا أميرالمؤمنين؟ - قال: أكره أن أتحملها حياً و ميتاً».

٢ - مج مث س ق: «ول فلاناً» وكذا فيها فى جميع الموارد الاتية فى هذا الحديث.

٣ - **قال ابن الاثير فى النهاية** ضمن ذكره معنى «ك ل ف»: «و منه حديث عمر: عثمان كلف بأقاربه أى شديد الحب لهم، و الكلف الولوع بالشىء مع شغل قلب و مشقة».

٤ - **قال ابن الاثير فى النهاية** «فى حديث عمر - رضى الله عنه - حين ذكر له

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

والبأ و الكبر ، و فلانٌ ليس له همٌّ الّا البيع ،و فلانٌ ضعيفٌ أمره فى يدامرأته . فأىّ طعنٍ فى عمر أشدّ من طعنكم عليه؟! ومانعلم أحداً بلغ فى تنقّصه بأكثر[1] من هذاالقول الّذى تروونه عنه و تنسبون الشّيعة الى الوقيعة فيه .

ثمّ رويتم أنّ أصحاب محمّدٍ (ص) قالوا : يا رسول الله لو ولّيت علينا أبابكرٍ فقال : ان تولّوها [ ايّاه ] تجدوه ضعيفاً فى بدنه قويّاً فى أمرالله ، و ان تولّوها عمر تجدوه قويّاً فى بدنه قويّاً فى أمرالله ، و ان تولّوها عليّاً و لن تفعلوا تجدوه هادياً مهديّاً يسلك بكم الطّريق المستقيم ، فزعمتم أنّ عمر شكّك فيمن قال النّبىّ - (ص) فيه : انّه هادياً مهديّاً يسلك بكم الطّريق المستقيم ، ولم يشكّك فى سالم مولى أبى حذيفة و لا فى أبى عبيدة و شكّك فى أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالبٍ - عليه السّلام - فهل يكون من الوقيعة فى عمر أكثر من هذا الّذى نسبتموه إليه؟!

ثمّ زعمتم أنّه قال يوم الشّورى : لئن ولّوها الأجلح لأقامهم على المحجّة ثمّ زعمتم أنّه حين أشاروا اليه ان يولّيه قال : لايصلح للخلافة لأنّ فيه دعابة فمن يقيم النّاس على المحجّة و الكتاب و السّنّة ينسب الى اللّعب و البطالة ، فهذه روايتكم فى عمر و ما تصفونه به ثمّ تروون أنّهم قالوا لعمر : ما يمنعك أن تولّيها عبدالله (يعنون ابنه)؟ - فقال : كيف أوّليها من لايحسن ان يطلّق امرأته . ثمّ رويتم فى حديثٍ آخر : أنّه قيل له : استخلف فقال : انّى أكره أن أتقلّدها فى حياتى و بعد موتى ؛ فأبى أن يقلّدها ابنه لئلّا يتقلّد منها أكثر من تقلّده ايّاها فى حياته و قد صيّرها شورى بين ستّةٍ بعد وفاته [فأىّ تقلّدٍ أكثر من تقلّده ايّاها[2]] وقد صيّرها شورى بين ستّةٍ وقد

١ - كذا فى الاصل . ٢ - ما بين الحاصرتين ليس فى م .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

طلحة لاجل الخلافة قال : لولا بأو فيه ؛ البأ و الكبر و التعظيم» .

**أقول :** تقدم الحديث فى الكتاب و نقلنا هناك معانى لغاته عن الزمخشرى بما بينه فى كتابه الفائق (راجع ص ١٤٣ من الكتاب الحاضر) .

علم أنّ الخلافة تصير الى أحد السّتّة و هو الّذى صيّرها اليهم ؟!

[وأمّا روايتكم عنه أنّه قال : حسب آل عمر منها [الى آخرها] ؛ فلئن كانت الخلافة من الشّرّ ما كان له[1] أن يزوى الشّرّ عن آل عمر و يصرفه الى خيار أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ، ولئن كانت الخلافة من الخير فما أعجب روايتكم وأشنعها؟![2]]

و أجمعتم[3] على أنّه من طلّق امرأته و هى حائضٌ انّه جائز الطّلاق[4] و أنّه من طلّق و لم يشهد فهو جائز الطّلاق[5] و أنّه من طلّق امرأته ثلاثاً فى مجلسٍ واحدٍ انّها بائنٌ منه و لا تحلّ له حتّى تنكح زوجاً غيره ، و أنّ من حلف بطلاق امرأته فحنث فهى بائنٌ منه ؛ والله عزّ و جلّ يقول فى كتابه لنبيّه ( ص ) : يا أيّها النّبىّ اذا طلّقتم النّساء فطلّقوهنّ لعدّتهنّ و أحصوا العدّة و اتّقوا الله ربّكم لا تخرجوهنّ من بيوتهنّ و لا يخرجن الّا أن يأتين بفاحشةٍ مبيّنةٍ وتلك حدود الله ومن يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه لاتدرى لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمراً[6] * فاذا بلغن أجلهنّ فأمسكوهنّ بمعروفٍ أو فارقوهنّ بمعروفٍ و أشهدوا ذوى عدلٍ منكم و أقيموا الشّهادة لله ذلكم يوعظ به من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر[7] فوكّد الله تبارك وتعالى فى الاشهاد على الطّلاق و أجزتم الطّلاق بغير شهودٍ و لم تجيزوا ما أمر الله به حتّى لو أنّ امرأةً ادّعت على زوجها أنّه طلّقها بلا بيّنةٍ وكانت تبغض زوجها وتحبّ فراقه[8] قلتم لها : اهربى منه فأعطيتموها منيتها[9] و قد جعل الله البيّنة على المدّعى و اليمين على المنكر المدّعى عليه

---

١ ـ مج مث س ق : «ما كان ينبغى له».

٢ ـ ما بين المعقوفتين ليس فى م.

٣ ـ فى النسخ : «و اجتمعتم». ٤ ـ غير م : «طلاقه».

٥ ـ «الطلاق» فى م فقط.

٦ و ٧ ـ آيتا ١ و ٢ سورة الطلاق و ذيل الثانية : «و من يتق الله يجعل له مخرجاً».

٨ ـ غير م : «مفارقته».

٩ ـ ح : «منه» (فلعل الكلمة مصحفة : منية).

و أمرتموها بالهرب منه فان أتاكم الزّوج فحلف لكم بالله أنّه ما طلّقها قلتم له : اطلبها فان ظفر بها فى قولكم فله أن ينكحها ؛ فان انقضت ثلاث حيضٍ و لم يظفر بها فلها فى قولكم ان تتزوّج ، و ان ظفر بها قبل انقضاء العدّة فنكحها فجاءتكم [١] فقالت : انّه قد طلّقنى و هو يغصبنى نفسى [٢] قلتم لها : ادفعيه عن نفسك و امتنعى عليه بكلّ حيلةٍ فان قتلته بفُتيا كم كانت مصيبةً وان قتلت نفسها [٣] كانت مصيبةً وبطل عندكم مافرض [٤] الله من شهادة ذوى عدلٍ منكم وصار [٥] الحكم بين الرّجل والمرأة : من قوى على صاحبه فهو أملك بما قوى عليه و له الظّفر على صاحبه فصيّرتم لها أن تقتله فى دعواها و للرّجل ان يقتلها ان أرادت قتله [٦] و منعته من نكاحها و فى قول الله عزّ و جلّ ما ينفى

---

١ - غير م : «فأتتكم».

٢ - م : «و هو يغصبنى على نفسى» **قال ابن الاثير فى النهاية** : « قد تكرر فى الحديث ذكر الغصب و هو أخذ مال الغير ظلماً و عدواناً يقال : غصبه يغصبه غصباً فهو غاصب ومغصوب و منه الحديث : انه غصبها نفسها أراد أنه واقعها كرهاً فاستعاره للجماع» وذكره فى لسان العرب من دون نسبة الى ابن الاثير ، و عبارة نسخة م أيضاً صحيحة و **قال الفيومى فى المصباح المنير** : «غصبه غصباً من باب ضرب و اغتصبه أخذه قهراً وظلماً فهو غاصب والجمع غصاب مثل كافر و كفار و يتعدى الى مفعولين فيقال : غصبته ماله وقد تزاد من فى المفعول الاول فيقال : غصبت منه ما له فزيد مغصوب ما له و مغصوب منه **ومن هنا قيل** : غصب الرجل المرأة نفسها اذا زنى بها كرهاً ؛ واغتصبها نفسها كذلك وهو استعارة لطيفة و يبنى للمفعول فيقال : اغتصبت المرأة نفسها **و ربما قيل** : على نفسها يضمن الفعل معنى غلبت و الشىء مغصوب و غصب تسمية بالمصدر» قال الجوهرى : «الغصب أخذ الشىء ظلماً يقول : غصبه منه و غصبه عليه بمعنى والاغتصاب مثله» ونظيره فى سائر معاجم اللغة.

٣ - المتن مطابق لنسخة م و فى ح : « وان قتلت فقتلت» و فى غيرهما : « وان قتلت تقلب فيها».

٤ - غير م : «ما افترض».

٥ - غير م : «وكان».

٦ - م : «ان أراد قتلها».

التّخليط [١] حتّى يكون البيّنة على المدّعى و اليمين على المدّعى عليه فينقطع الكلام بينهما ؛ فانظروا الى ما يلزمكم من قبيح القول و شنيعه [٢] .

**ثمّ قلتم :** انّ من [٣] طلّق امرأته على غير ما أمرالله [به] فى كتابه و غير ما سنّه رسول‌الله – صلّى‌الله عليه و آله – [فى سنّته] فقد عصى‌الله و بانت امرأته منه .

فقيل لكم : فحين عصى‌الله فمن أطاع ؟ فلم تجدوا بدّاً الّا ان تقولوا [٤] : أطاع

---

١ - غير م : «هذا التخليط».

٢ - فى النسخ : « و التشنيع » .

٣ - **قال ابن هشام فى المغنى** فى الباب الاول ضمن البحث عن «ان المكسورة المشددة » مانصه ( ص ١٨ من النسخة المطبوعة بخط عبدالرحيم ) : « و قد يرتفع بعدها المبتدأ فيكون اسمها ضمير شأن محذوف كقوله عليه الصلوة و السلام : ان من أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصورون ؛ و الاصل : انه اى ان الشأن كما قال :

ان من يدخل الكنيسة يوماً يلق فيها جآذراً و ظباء

وانما لم يجعل من اسمها لانها شرطية بدليل جزمها الفعلين والشرط له الصدر فلا يعمل فيه ما قبله ، و تخريج الكسائى الحديث على زيادة من فى اسم ان يأباه غير الاخفش من البصريين لان الكلام ايجاب و المجرور معرفة على الاصح و المعنى أيضاً يأباه لانهم ليسوا بأشد عذاباً من سائر الناس» و قال أيضاً فى خاتمة الباب الخامس تحت عنوان التنبيه الاول ضمن البحث عن دليل الحذف مانصه (ص ٣١٧ من النسخة المشار اليها) :

**و فى قوله :**

ان من لام فى بنى بنت حسا ن ألمه و أعصه فى الخطوب

ان التقدير انه اى الشأن اسم الشرط لا يعمل فيه ما قبله و مثله قول المبتنى :

و ما كنت ممن يدخل العشق قلبه ولكن من يبصر جفونك يعشق

و فى : و لكن رسول‌الله ؛ ان التقدير و لكن كان رسول‌الله لان ما بعد لكن (الى آخر التعليل ؛ فمن أراده فليراجع المورد المشار اليه) » .

٤ - غير م : «فلم تجدوا بداً من ان قلتم» .

الشيطان فزعمتم أنّ بطاعة الشيطان يجوز الطلاق [ و أنّ من لم ينفذ [١] طاعة الشيطان فى هذا الفرج كان عاصياً لله واطياً لهذا الفرج حراماً [٢] ] فتعالى الله عمّا يشركون* أيشركون مالا يخلق شيئاً و هم يخلقون [٣] .

[ و [٤] الله يقول : و يقولون آمنّا بالله و بالرّسول و أطعنا ثمّ يتولّى فريقٌ منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنين [٥] و يقول [٦] : انّما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا و اولئك هم المفلحون [٧] و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتّقه فاولئك هم الفائزون [٨] فكيف يدعى النّاس الى الله الّا ان يدعوا الى كتابه ، وكيف يدعون الى رسوله الّا ان يدعوا الى سنّته ، و اذا زعمتم أنّ الحكم يجوز بخلاف ما فى كتاب الله و خلاف ماسنّه رسول الله (ص) فقد أبطلتم دعاء النّاس الى الله و الى رسوله [٩] .

و قلنا لكم : أخبرونا عن الطّلاق اذا طلّق الرّجل امرأته كما أمره الله [ به ] فى

---

١ - م : «لم ينقل».

٢ - غير م (بدل ما بين الحاصرتين) : «فان لم ينفذ طاعة الشيطان فى هذا الفرج كان من لم ينفذها عاصياً لله و اطياً هذا الفرج حراماً».

٣ - ذيل آية ١٩٠ و تمام آية ١٩١ سورة الاعراف، **فليعلم أن** فى غير م بدل الايتين «فتعالى الله عما يقولون» (او تقولون كما فى ح) فهى ملفقة فصدرها من الاية الاولى و ذيلها من قوله تعالى «سبحانه و تعالى عما يقولون علواً كبيراً».

٤ - مابين المعقفتين اللتين احداهما هذه و الاخرى قبل قوله : « و أجمعتم على أن الطلاق يمين كاليمين بالله » ( انظر ص ٢٤٤ ) ليس فى م.

٥ - آية ٤٧ سورة النور.

٦ - ج س ق مج مث : « و قال ».

٧ و ٨ - آية ٥١ و ٥٢ سورة النور.

٩ - تقدم نظير هذا الاعتراض و الاستدلال بمثل العبارة فى الكتاب (راجع انشئت).

كتابه و [١] كما سنّه رسول‌الله ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ أفضل أو أن يطلّق على خلاف الكتاب و السّنّة ؟

قلتم : لا ؛ بل الفضل ان [٢] يطلّق على‌الكتاب و السّنّة .

قلنا : فاذا طلّق على خلاف الكتاب و السّنّة أيجوز طلاقه ؟

قلتم : نعم ، قلنا : فما موضع الكتاب و السّنّة ههنا اذا جاز العمل و الحكم بخلاف الكتاب و السّنّة فلا حاجة بالنّاس الى الكتاب و السّنّة اذا جاز العمل والحكم بغيرهما ؛ فلاندرى أتعقلون هذا فأنتم تعملون به على عمدٍ خلافاً للكتاب و السّنّة أم تجهلون ذلك أم تتجاهلون ؟!

فقلتم : انّ الطّلاق أدبٌ من الله أمر به مثل‌ماقال : يا أيّهاالّذين آمنوا اذا نودى للصّلوة من يوم‌الجمعة فاسعوا الى ذكرالله و ذروا‌البيع ذلكم خيرٌ لكم ان‌كنتم تعلمون [٣] فاذا قضيت الصّلوة فانتشروا فى‌الأرض و ابتغوا من فضل‌الله [٤] فلو أنّ الرّجل جلس فى المسجد بعد انقضاء الصّلوة الى غيبوبة‌الشّمس لم يكن عليه اثمٌ ، وكما قال : يا أيّها الّذين آمنوا اذاتداينتم بدينٍ الى أجل مسمّىً فاكتبوه [٥] و قال : و أشهدوا اذاتبايعتم [٦] فلو لم يُشهد الرّجل اذا بايع رجلاً و لم يكتب جاز ذلك ، وكما قال : واذا حللتم فاصطادوا [٧] فلو أنّ الرّجل اذا أحلّ من احرامه و لم يصطد صيداً حتّى اذا رجع الى

١ ـ فى النسخ : «أو».

٢ ـ فى بعض النسخ : «فى أن».

٣ و ٤ ـ آية ٩ وصدر آية ١٠ من سورة الجمعة.

٥ ـ صدر آية ٢٨٢ من سورة البقرة ؛ و ما أحسن قول من قال :

أنلنى بالذى استقرضت خطاً ... و أشهد معشراً قد شاهدوه

فان الله خلاق البرايا ... عنت لجلال هيبته الوجوه

يقول : اذا تداينتم بدين ... الى أجل مسمى فاكتبوه

٦ ـ من آية ٢٨٢ سورة البقرة.

٧ ـ من آية ٢ سورة المائدة.

أهله جاز [١] له ذلك فانّما الطّلاق أمرٌ من الله [٢] كهذه الأمور. فقلنا لكم : ليس الطّلاق مثل هذه و لكنّكم لمّا جهلتم الكتاب و السّنّة قستم عليها [٣] برأيكم فأخطأ رأيكم القياس و ذلك أنّ الطّلاق و النّكاح يحلّ و يحرّم و قد وكّد الله فيه توكيداً شديداً فقال بعد ما أمرهم كيف يطلّقون : ذلكم يوعظ به من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر [٤] و قال فى موضعٍ آخر فى أمر الطّلاق : و تلك حدود الله و من يتعدّ حدود الله فاولئك هم الظّالمون [٥].

و ما ذكرتم من أمر الجمعة فانّما أخبرهم أنّهم اذا فرغوا من الصّلوة فلهم أن ينتشروا فيذهبوا ، و [٦] لم يأمرهم أن اخرجوا بأجمعكم حتّى لايبقى فى المسجد أحدٌ ، **و أمّا ما أمرالله به من الشهادة و الكتاب فى الدَّيْنِ** فانّما أمرهم أن يحتاطوا لأموالهم فيكتبوا و يشهدوا لئلّا ينسوا [٧] لبعد الأجل و قد قال فى آخر القصّة : فان أمن بعضكم بعضاً فليؤدّ الّذى اؤتمن أمانته [٨] فأخبر أنّ الرّجل اذا ائتمن صاحبه فليس عليه أن يُشهد عليه و لا يكتب انّما هو ماله ان شاء وهبه.

و أمّا قوله : و اذا حللتم فاصطادوا ؛ فانّما أخبرهم أن الصّيد محرّمٌ عليهم فى احرامهم فاذا خرجوا من احرامهم حلّ لهم الصّيد [و] لم يقل لهم : اذا حللتم فاصطادوا

١ - ح : « لجاز ».

٢ - ج س مج ق : « أمر من أمرالله ».

٣ - ق : « عليهما ».

٤ - من آية ٢ سورة الطلاق.

٥ - ذيل آية ٢٢٩ سورة البقرة و صدرها : «الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسان ؛ الاية».

٦ - حرف عطف الواو فى ح فقط.

٧ - فى النسخ : « فيكتبون و يشهدون لئلا ينسون ».

٨ - من آية ٢٨٣ سورة البقرة.

و أنّه واجب عليكم ان تصطادوا [١] ؛ شئتم أم أبيتم، و ليس الطّلاق مثل هذا لأنّ الله أمر بالطّلاق فى أوقاتٍ معلومةٍ و سنّه النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ لهم و وكّد فيه وحدّه لهم و قال : و من يتعدّ حدود الله فاولئك هم الظّالمون [٢] و قال : ذلك يوعظ به من كان منكم يؤمن بالله و اليوم الآخر [٣] و من يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه [٤] .

و ليس بيننا و بينكم خلاف فى أنّ من جلس يوم الجمعة فى المسجد الى اللّيل و لم ينتشر انّه غير آثم ، و لا خلاف بيننا و بينكم أنّه أراد أنّه ان [٥] دان [٦] ديناً و ائتمن صاحبه فلم يكتب عليه و لم يشهد انّه غير آثم ، ولاخلاف بيننا و بينكم أنّه اذا أحلّ من احرامه فلم يصطد صيداً حتّى رجع الى منزله انّه غير آثم ، و أنتم مقرّون أنّ من طلّق امرأته على خلاف الكتاب و السّنّة انّه قد عصى الله و رسوله فكيف شبّهتم الطّلاق بهذه الخصال الّتى احتججتم بها ؟! و لكنّكم اتّبعتم ماتشابه من القرآن و تركتم محكمه كما قال لنبيّه (ص) : هو الّذى أنزل عليك القرآن منه آياتٌ محكماتٌ هنّ اُمّ الكتاب و أخر متشابهاتٌ فأمّا الّذين فى قلوبهم زيغٌ فيتبّعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الّا الله و الرّاسخون فى العلم يقولون آمنّا به كلٌّ من عند ربّنا و ما يذّكّر الّا اولو الألباب [٧] .

١ ـ غيرح : «واجب عليهم ان يصطادوا».

٢ ـ ذيل آية ٢٢٩ سورة البقرة.

٣ ـ من آية ٢٣٢ سورة البقرة و صدرها : « و اذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن ؛ الاية».

٤ ـ من آية ١ سورة الطلاق. ٥ ـ ح : «أنه من».

٦ ـ المتن مطابق لنسخة ح و أما غيرها ففيها : « ان دينه » ( بتشديد الياء من باب التفعيل) فكأنه «ادانه» (من باب الافعال) او «دانه» لان معنى التدين لايناسب المقام ؛ قال الجوهرى : «دينت الرجل تديناً اذا وكلته الى دينه» فمن أراد التحقيق فليخض فيه.

٧ ـ آية ٧ سورة آل عمران ؛ **فليعلم** أن ما بين المعقفتين اللتين كانت اوليهما قبل قوله : «والله يقول : و يقولون آمنا بالله» و أخراهما بعد «اولو الالباب» ليس فى نسخة م بل هو فى غيرها من النسخ جميعاً من دون اختلاف ؛ فان أردت أول العبارة فراجع ص ٢٤١.

وأجمعتم [١] على أنّ الطّلاق يمين كاليمين بالله فان حلف الرّجل بالطّلاق فحنث فقد طلّقت امرأته و الّا قدّم الى القاضى و فرّق بينهما و لا تحلّ [٢] له حتّى تنكح زوجاً غيره؛ و ان [٣] كان الطّلاق يميناً [كما تقولون فانّ الله عزّ و جلّ يقول فى كتابه : لا يؤاخذكم الله باللّغو فى أيمانكم ولكن يؤاخذكم بما عقّدتم الأيمان فكفّارته اطعام عشرة مساكين من أوسط ما تطعمون أهليكم أوكسوتهم أو تحرير رقبةٍ فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيّام ذلك كفّارة أيمانكم اذا حلفتم و احفظوا أيمانكم [٤] فان [٥]] كان الطّلاق يميناً كان هذه كفّارتها وأنتم مقرّون أنّ رسول الله — صلّى الله عليه وآله — لم يفرّق بين رجلٍ و امرأته بيمينٍ [فهذه شنعتكم و هى مستعملة و الفرض الّذى فرضه الله متروك [٦]] و ان [٧] زعمتم أنّ اليمين بالطّلاق أعظم من اليمين بالله لأنّ اليمين [٨] بالله لها كفّارة و اليمين بالطّلاق ليس لها كفّارة فهذا قول من يجعل غير الله أعظم من الله عزّ و جلّ و هذا الكفر المحض .

[و[٩] الله يقول : و المطلّقات يتربّصن بأنفسهنّ ثلاثة قروءٍ و لا يحلّ لهنّ أن

---

١ ـ غير م : «فاجتمعتم».

٢ ـ غير م : «أو قدم الى قاض فرق بينهما ثم لم تحل».

٣ ـ غير م : «فان».

٤ ـ صدر آية ٨٩ سورة المائدة وذيلها : «كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تشكرون».

٥ ـ غير م : «فلو»؛ و ليعلم ان مابين الحاصرتين أعنى من قوله : «كما» الى قوله : «فان» ليس فى م.

٦ ـ غير م (بدلها) : «فهذه بدعكم المستعملة و الفرض المتروك».

٧ ـ غير م : «فان».

٨ ـ غير م : «فاليمين».

٩ ـ مابين المعقفتين أعنى من قوله : «والله يقول والمطلقات يتربصن» الى قوله : «فزعمتم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يكتمن ماخلق الله فى أرحامهن ان كن يؤمن بالله واليوم الآخر و بعولتهن أحق بردهن فى ذلك ان أرادوا اصلاحاً و لهن مثل الذى عليهن بالمعروف وللرجال عليهن درجة عزيز حكيم * الطلاق مرتان فامساك بمعروف اوتسريح باحسان [1] فاذا كان طلاقهن ثلاثاً فى مجلس طلاقاً باينا يفرق بينهن و بين أزواجهن و لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره فمتى يكون أحق بردها و قد جعل الله ذلك له ؟! [2] وكيف يكون الطلاق

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

أن ذكر رسول الله (ص) مع الله شرك» ليس فى م فهو بطوله مع كونه مذكوراً فى جميع نسخ ج ح س ق مج مث لم يذكر منه هنا شيء فى نسخة م و نشير الى آخره عند نفاد النقص و ذلك عند اتصال العبارة بما يأتى فى الكتاب بعد أوراق من قوله «ذكر القنوت و أجمعتم على ترك القنوت و زعمتم أن القنوت بدعة و قد أمر الله تبارك و تعالى به فى كتابه».

١ ـ آية ٢٢٨ و صدر آية ٢٢٩ من سورة البقرة.

٢ ـ للمصنف (ره) كلام فى الطلاق قد أفحم به فقهاء العامة و ألزمهم على قولهم أمراً يعتقدون بخلافه فلا بأس بنقله هنا قال السيد الاجل علم الهدى (ره) فى الفصول المختارة (ج ١ ؛ ص ١٣١ من الطبعة الاولى) : «ومن حكايات الشيخ أدام الله عزه وكلامه فى الطلاق **قال الشيخ** ـ أيده الله ـ : **وقد ألزم الفضل بن شاذان** ـ رحمه الله ـ فقهاء العامة على قولهم فى الطلاق أن يحل للمرأة الحرة المسلمة ان يمكن من وطيها فى اليوم الواحد عشرة أنفس على سبيل النكاح و هذا شنيع فى الدين منكر فى الاسلام قال الشيخ ـ أيده الله ـ : **وجه الزامه لهم ذلك بأن** قال لهم : خبرونى عن رجل تزوج امرأة على الكتاب والسنة و ساق اليها مهرها أليس قد حل له وطيها ؟ فقالوا و قال المسلمون كلهم : بلى **قال لهم** : فان وطئها ثم كرهها عقيب الوطى أليس يحل له خلعها على مذهبكم فى تلك الحال ؟ **فقالت العامة خاصة : نعم ، قال لهم** : فانه خلعها ثم بداله بعد ساعة فى العود اليها أليس يحل لها أن يخطبها لنفسه و يحل لها أن ترغب فيه ؟ **قالوا : بلى** فقال لهم : فانه قد عقد

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

مرّتين و بعد ذلك امساك بمعروفٍ او تسريح باحسان ؟! و أنتم تقولون : قد بانت منه فلا تحلّ له حتّى تنكح زوجاً غيره أو ليس قد منعتموه حقّها من زوجها فى الرّجعة والله [تعالى] يقول : و لهنّ مثل الّذى عليهنّ بالمعروف .

فان قلتم : انّ هذا اذا طلّق واحدةً او اثنتين فله الرّجعة فاذا طلّق فى مجلسٍ ثلاثاً فقد عصى الله و رسوله و بانت منه امرأته فهكذا فعل الّذين بدّلوا قولاً غير الّذى قيل لهم فأنزل الله عليهم رجزاً من السّماء بما كانوا يفسقون [1] انّما قيل لاولئك : قولوا

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عليها عقد النكاح أليس قد عادت الى ما كانت عليه من النكاح و سقط عنها عدة الخلع ؟ **قالوا : بلى قال لهم :** فانه قد رجع الى نيته فى فراقها ففارقها عقيب العقد الثانى بالطلاق من غير أن يدخل بها ثانية أليس قد بانت منه و لا عدة عليها بنص القرآن من قوله : فان طلقتموهن من قبل أن تمسوهن فمالكم عليهن من عدة تعتدونها ؟ **قالوا : نعم** ولابد لهم من ذلك مع التمسك بالدين **قال لهم :** أليس قد حلت من وقتها للازواج اذ ليس عليها عدة بنص القرآن؟ **قالوا : بلى :** قال لهم : فما تقولون ان صنع بها الثانى كصنع الاول أليس قد نكحها اثنان فى بعض يوم من غير خطر من ذلك على أصولكم فى الاحكام ؟ **قالوا و لابد أن يقولوا : بلى** ، قال لهم : وكذلك لو نكحها ثالث و رابع الى أن يتم ناكحوها عشرة أنفس و أكثر من ذلك الى آخر النهار أليس يكون ذلك جائزاً طلقاً حلالا ؟! و هذه هى الشناعة التى لاتليق بأهل الاسلام .

**قال الشيخ** ـ أيده الله ـ : و الموضع الذى لزمت منه هذه الشناعة فقهاء العامة دون الشيعة الامامية أنهم يجيزون الخلع و الطلاق و الظهار فى الحيض و فى الطهر الذى قد حصل فيه جماع من غير استبانة حمل ، و الامامية تمنع من ذلك و تقول : ان هذا أجمع لايقع بالحاضرة التى تحيض و تطهر الا بعد أن تكون طاهرة من الحيض طهراً لم يحصل فيه جماع فلذلك سلمت مما وقع فيه المخالفون .

**قال الشيخ** ـ أدام الله عزه ـ و قد حيرت هذه المسألة (الى آخر ما قال) .

---

١ ـ مأخوذ من قوله تعالى فى سورة البقرة : «فبدل الذين ظلموا قولا غير الذى قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا رجزاً من السماء بما كانوا يفسقون (آية ٥٩)» .

حطّة ؛ و ليس فيه فرجٌ يستحلّ ولا مالٌ يؤخذ ولايترك ؛ فبدّلوا قولاً غير الّذى قيل لهم فأنزل الله عليهم رجزاً من السّماء وأخبر أنّ تبديلهم فسق و كذلك [1] أصحاب السّبت قيل لهم : لاتصطادوا السّمك يوم السّبت فجعلوا له الحظائر [2] يوم السّبت حتّى دخلت فيها فلم تقدر أن تخرج [منها [3]] ثمّ اصطادوها [4] يوم الأحد فظنّوا أنّهم يغالطون ربّهم و قالوا : انّما أمرنا أن لانصيد يوم السّبت و انّما اصطدنا يوم الأحد ؛ فأصبحوا وقد مسخوا قردة ؛ فنكاح الفروج بغير حلّها أعظم من صيد الحيتان ، و من تبديل حطّة .

هذا ؛ و قد جمعتم الى تبديل هذا [5] تبديل الحكم فى المواريث و الدّماء وعتق أمّهات الأولاد و ما لايحصى من فعلكم الّذى بدّلتم فيه كلام الله وحكمه و أنتم تزعمون أنّكم أهل السّنّة و الجماعة . . !

و زعمتم أنّ رجلاً لو غاب عن امرأته عشرين سنة ثمّ قدم و له أولادٌ صغار انّكم تلزمونه الولد ولاتقبلون قوله انّهم ليسوا منه وغيبته معروفة عند جماعة من المسلمين و قلتم : انّ الولد للفراش ، و انّما الولد للفراش اذا كان الرّجل شاهداً مع أهله فبغت [6] أهله فولدت فأنكر الزّوج ألزم الولد ، فان رماها بالزّنا و لم يأت بأربعة شهداء ضرب الحدّ او لاعن امرأته فأمّا أن يغيب عشرين سنة ثمّ يقدم و له أولاد صغار كيف يلزم الولد ؟ !

---

١ - «وكذلك» ليس فى ح.

٢ - قال ابن الاثير فى النهاية : «فيه : لايلج حظيرة القدس مدمن خمر ؛ أراد بحظيرة القدس الجنة و هى فى الاصل الموضع الذى يحاط عليه لتأوى اليه الغنم و الا بل تقيهما البرد و الريح» فالحظائر جمعها .

٣ - فى ح فقط.

٤ - ح : «فاصطادوها».

٥ - ح : «هذا الحكم».

٦ - فى النسخ : «فبعث» قال ابن الاثير فى النهاية : «يقال : بغت المرأة تبغى بغاء بالكسر اذا زنت فهى بغى ؛ جعلوا البغاء على زنة العيوب كالحران و الشراد لان الزناعيب».

هذا من أعاجيبكم و جرأتكم على الفتيا بالرّأى.

ثمّ رويتم عن النّبىّ – صلّى الله عليه وآله – و عن الصّحابة أنّ المهر ماتراضى[١] عليه النّاس ثمّ أنتم تحكمون أنّ المهر[٢] لايكون أقلّ من عشرة دراهم بلاكتابٍ و لا سنّةٍ ولا اجماعٍ من العامّة[٣] من الأمّة ثمّ أجريتموه حكماً و صيّرتموه سنّةً كلّما شئتم[٤] انتقلتم من حكمٍ الى حكمٍ فكأنّكم[٥] الّذين يفرضون الفرائض و يسنّون السّنن و يحلّون و يحرّمون[٦] دون الله ورسوله ثمّ تسمّون بالجماعة وأنتم المختلفون، وتنسبون الى السّنّة و أنتم لها كارهون.

ثمّ رويتم أنّ أبابكرٍ أرقّ سبى اليمن فبيعوا[٧] و وطئت الفروج فلمّا استخلف عمر أعتق ذلك السّبى و قال: لا ملك على عربىٍّ[٨] فأعتقهنّ و هنّ حبالى و فرّق بينهنّ و بين من اشتراهنّ فمضين الى بلادهنّ.

---

١ - ح: «تراضيا» (بصيغة التثنية).

٢ - ق س ح: «أن الامر».

٣ - غير م: «و لا اجتماع العامة».

٤ - فى غالب النسخ: «سئتم».

٥ - فى النسخ: «وكأنكم».

٦ - ح و بعض النسخ الاخر: «تفرضون و تسنون وتحلون و تحرمون» (بصيغة الخطاب فى جميعها أو بعضها دون بعض) و قد تقدم الكلام منافى ذلك (انظر ص ٤١-٤٢ من الكتاب الحاضر).

٧ - غير ح: «و عيبوا».

٨ - قال أبوجعفر محمدبن جريرالطبرى الشيعى (ره) فى كتابه المسترشد عندذكره شيئاً مما نقم به على عمر مانصه (ص ١٤٢ من النسخة المطبوعة بالنجف):

«و مما نقموا عليه قوله: ليس على عربى ملك؛ و قد سبى رسول الله (ص) من

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و رويتم أنّ عمر ردّ سبى تستر الى بلادهنّ الى أرض الشّرك و هنّ حبالى [١] و ذلك أن أبا موسى ادّعى أنّه كان أعطاهم عهداً فلمّا سباهم عمّار بن ياسرٍ و أصحابه و ادّعى أبو موسى أنّهم كانوا منه فى عهدٍ أحلف أبا موسى على ذلك و ردّوا الى أرضهم و هنّ حبالى [٢] فمتى كان فى الحكم أن يحلف أبا موسى و هو مدّعٍ على حقوق المسلمين ثمّ يخرج الحقوق من أيديهم بلا بيّنةٍ ، فهذه من أعاجيبكم و ما تروونها على الصّحابة [٣] .

ثمّ رويتم أنّ عمر أوّل من دوّن الدّواوين [٤] ففرض للمهاجرين فى أربعة آلاف

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قبائل العرب ماعتق و استرق و أطلق كما فعل بالعجم و فعل ذلك أبوبكر فيمن سبى من أهل الردة فخالف عمر رسول الله و خالف صاحبه و أطلق ما كان أبوبكر سباه و قال : ليس على عربى ملك ؛ خلافاً على رسول الله و خلافاً على صاحبه » ؛ فمن أراد التفصيل فليراجع المفصلات .

١ - فى النسخ : «و هن حبالى الى أرض الشرك» .

٢ - عبارة النسخ كما فى المتن فكأنها باعتبار المعنى هكذا فالتذكير فى « أعطاهم » و فى «سباهم» و فى «انهم كانوا» و فى «ردوا الى أرضهم» باعتبار الذكور و فى «هن حبالى» باعتبار الاناث فان معنى السبى يعم الذكور و الاناث **قال ابن الاثير فى النهاية :** « قد تكرر فى الحديث ذكر السبى و السبية و السبايا فالسبى النهب و أخذ الناس عبيداً و اماء ، و السبية المرأة المنهوبة فعيلة بمعنى مفعولة و جمعها السبايا» .

٣ - ح : «عن الصحابة» .

٤ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** عندذكره مافعله عمر من الاعمال مانصه (انظر المجلد الثالث من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ؛ ص ١١٣) :

« و هو أول من مصر الامصار و كوف الكوفة و بصر البصرة و أنزلها العرب ، وأول من

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

درهم ، و فرض للعرب فى ثلاثمائة ، و للموالى فى خمسين و مائتين ، و فرض للأنصار فى ألفين ؛ ففضّل المهاجرين على الأنصار [١] ، و فضّل الأنصار على العرب ، و فضّل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

استقضى القضاة فى الامصار و **أول من دون الدواوين و كتب الناس على قبائلهم و فرض لهم الاعطية** (الى آخر ما قال) ».

**قال ابن أبى جمهور الاحسائى فى كتاب المجلى عند ذكره ما طعن به على عمر :** (انظر ص ٤٣٨ من النسخة المطبوعة):

« ب ( اى الثانى مما طعن به) تدوينه الدواوين فانه ابتدع كتابة ديوان أثبت فيه أسماء أهل العطاء من الجند و من أهل العلم و الرياسات و الولايات ، و أثبت لكل واحد ما يعطى من الخراج الذى وضعه على الرعية ، و معلوم أن ذلك لم يفعله النبى و لا أبوبكر فأبدعه هو وكتبه و وضعه على يدى شخص سماه صاحب الديوان و ابتدع له أجرة من ذلك الخراج على حمله و حفظه ، وعلى هذه البدعة جرت سلاطين الجور و حكامهم و قضاتهم اقتداء بهذه البدعة التى أحدثها فى الدين و زادها فى أحكام المسلمين».

١ - **قال أبو جعفر الطبرى الشيعى فى المسترشد** عند ذكره مانقم به على عمر مانصه (ص ١٤٢ من النسخة المطبوعة بالنجف) :

« و مما نقموا عليه تفضيله الناس بعضاً على بعض فى القسمة و تفضيله المهاجرين على الانصار ، و تفضيله الانصار على غيرهم ، و تفضيله العرب على العجم و قد كان أشار على أبى بكر بذلك فلم يقبل منه و قال : لقد عهدنا رسول الله أسس فى هذه القسمة وقد كان معه المهاجرى و الانصارى و العربى و العجمى **فلم يفضل أحداً على أحد** و ان أنا عملت برأيك لم آمن أن ينكر الناس على لقرب عهدهم بسيرة رسول الله (ص) ، و انما هذه القسمة معاش الناس يحتاج الانصارى الى مايحتاج اليه المهاجرى ، و انما المهاجرون والانصار فضلهم و شرفهم عند الله جل ذكره لا فى القسمة التى لايجب أن يفضل فيها أحد على أحد.

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

العرب على الموالى ؛ فلم تزل العصبيّة ثابتةً فى النّاس منذ ذاك الى يومنا هذا و رسول الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فلما أفضى الامر اليه **فضل بعضهم على بعض** خلافاً على رسول الله (ص) و خلافاً على صاحبه فى كثير من الاشياء».

**و قال مؤلف كتاب الاستغاثة** عند ذكره ما طعن به على عمر (ص ٣٦ من طبعة النجف) بعد نقله ما كان عليه تقسيم الصدقات : « ثم ساوى ( أى الرسول ) بالاعطاء بين الاصناف الثمانية التى أوجبها الله تعالى لهم فلم يفضل فى ذلك قرشياً على عربى و لا عربياً على عجمى و لا أبيض على أسود و لا ذكراً على أنثى ، و الثمانية أصناف فى قول الله تعالى : انما الصدقات للفقراء و المساكين ؛ الاية ، و كان الحال يجرى كذلك فى زمان الرسول (ص) الى أيام عمر بغير خلاف فى ذلك فأوجب عمر التفضيل بينهم فى الاعطاء ففضل المهاجرين على الانصار و قريشاً على العرب و العرب على العجم ثم فضل بين أزواج النبى (ص) ففضل منهن عائشة و حفصة على جميعهن ( الى آخر ما ذكره من الكلام الطويل ؛ فمن أراده فليراجع الاستغاثة ص ٣٦ - ٤١).

**و قال ابن أبى جمهور فى المجلى** عند ذكره بعض ما طعن به على عمر مانصه (ص ٤٤٣) :

« و مما قدحوا عليه به تفضيله بعض الناس على بعض فى العطاء فانه لما دون الديوان و أثبت أسماء أهل العطاء فيه لم يجعل نصيبهم من العطاء متساوياً بل فضل بعضهم على بعض فيه بحسب مايقتضيه رأيه و طبعه و ميله مع أن من المعلوم بين الكل أن النبى لم يفضل أحداً من الصحابة فى قسمة الغنيمة و الزكوة و مال الجزية و غير ذلك على أحد بل كان يقسمه بينهم بالسوية لاعلى قدر بلائهم فى الاسلام ولا على جهادهم عن الدين لان فعلهم لم يكن لاجل العطاء بل كان حمية للدين ونصرة للحق و اعزازاً لكلمة الاسلام تقرباً الى الله تعالى و طلباً لمرضاته **و عمر فضل بعض أهل الديوان على بعض فى عطائه** فخالف بذلك فعل النبى (ص) فهو من جملة البدع التى ابتدعها والاحداث

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

صلّى الله عليه و آله يقول : المسلمون اخوة تتكافؤ دماؤهم و يسعى آخرهم بذمّة أوّلهم [١] .

ثمّ رويتم أنّ عمر جعل أعطيات [٢] أمّهات المؤمنين عشرة آلاف درهم ؛ والدّرهم يومئذٍ مثاقيل ، ففضّل أزواج النّبىّ ( ص ) على المهاجرين و الأنصار و على أولاد رسول الله (ص) ، وجعل لعائشة اثنى عشر ألف درهم ففضّلها على المهاجرين والأنصار و على سائر قريشٍ و العرب و على أولاد رسول الله (ص) ، و فرض لاسامة بن زيد فى ثلاثة آلاف ، و لعبدالله بن عمر فى ألفين فقال له عبدالله : يا أمير المؤمنين لم فضّلت اُسامة علىّ [٣] فوالله ما شهد مع رسول الله (ص) مشهداً الّا و قد شهدته معه ؟ ـ فقال :

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

التى أحدثها (الى آخر ما قال) » .

**أقول :** قد أطال البحث عن ذلك الامر **العلامة المجلسى (ره) فى ثامن البحار** تحت عنوان «الطعن الخامس عشر من مطاعن عمر» فمن أراده فليراجع الكتاب ( ص ٣٠٣ ـ ٣٠٦ من طبعة أمين الضرب ) .

---

١ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه : المسلمون تتكافأ دماؤهم أى تتساوى فى القصاص و الديات و الكفؤ النظير و المساوى » **و قال أيضاً :** « قد تكرر فى الحديث ذكر الذمة و الذمام و هما بمعنى العهد و الامان و الضمان و الحرمة و الحق و سمى أهل الذمة لدخولهم فى عهد المسلمين و أمانهم **و منه الحديث : يسعى بذمتهم أدناهم** أى اذا أعطى أحد الجيش العدو أماناً جاز ذلك على جميع المسلمين و ليس عليهم أن يخفروه و لا أن ينقضوا عليه عهده و قد أجاز عمر أمان عبد على جميع الجيش» .

٢ ـ ج : «عطيات» **قال الفيروزابادى فى القاموس :** « العطاء مايعطى كالعطية ج أعطية جج أعطيات» .

٣ ـ **قال ابن عبدالبر فى الاستيعاب** فى ترجمة أسامة بن زيد (ص ٣٠ من طبعة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لأنّه كان أحبّ الى رسول الله منك ، وكان أبوه أحبّ الى رسول الله من أبيك .
و أنتم تروون أنّ رسول الله (ص) سئل : من أحبّ النّاس اليك ؟ ـ فقال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

حيدرآباد سنة ١٣٣٦ ) .

« و لما فرض عمر بن الخطاب للناس فرض لاسامة بن زيد خمسة آلاف و لابن عمر ألفين فقال ابن عمر : فضلت على أسامة وقد شهدت مالم يشهد . . ! فقال : ان اسامة كان أحب الى رسول الله ( ص ) منك وكان أبوه أحب الى رسول الله (ص) من أبيك . **حدثنا عبد-الوارث** بن سفيان حدثنا قاسم بن أصبغ قال : حدثنا أحمد بن زهير قال : حدثنا موسى بن اسماعيل قال : حدثنا حماد بن سلمة قال : حدثنا موسى بن عقبة عن سالم عن ابن عمر أن رسول الله (ص) قال : ان أحب الناس الى أسامة ماخلا فاطمة ولا غيرها **(و به عن) حماد بن سلمة** قال : حدثنا هشام بن عروة عن أبيه أن رسول الله (ص) قال : ان اسامة بن زيد لاحب الناس الى او من أحب الناس الى و أنا أرجو أن أكون من صالحيكم فاستوصوا به خيراً . **( الى أن قال : )**

**أخبرنا خلف بن قاسم** حدثنا عبدالله بن جعفر بن الورد حدثنا أحمد بن محمد بن البشرى حدثنا على بن خشرم قال : قلت لوكيع : من سلم من الفتنة ؟ ـ قال : أما المعروفون من أصحاب النبى (ص) فأربعة سعد بن مالك و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمة و أسامة بن زيد و اختلط سائرهم . قال : ولم يشهد أمرهم من التابعين أربعة الربيع بن خثيم و مسروق بن الاجدع و الاسود بن يزيد و أبو عبدالرحمن السلمى **قال أبو عمر :** أما أبو عبدالرحمن السلمى فالصحيح عنه أنه كان مع على بن أبى طالب ـ كرم الله وجهه ـ و أما مسروق فذكر عنه ابراهيم النخعى أنه ما مات حتى تاب الى الله تعالى من تخلفه عن على ـ كرم الله وجهه **و صح عن عبدالله بن عمر** ـ رضى الله عنهما ـ **من وجوه أنه قال :** ما آسى على شىء كما آسى أنى لم أقاتل الفئة الباغية مع على ـ رضى الله عنه ـ » **أقول :** تقدم تلك الوجوه فى ترجمة ابن عمر ( انظر ص ٧٣ من الكتاب الحاضر ) .

عائشة ، فقالوا [١] : انّما نعنى من الرّجال فقال : أبوها ، فقالوا [٢] : ثمّ من ؟ ــ فقال : عمر ، **فكيف يكون هذا** و عمر يقول لابنه : كان اُسامة أحبّ الى رسول‌الله (ص) منك ، وكان أبوه أحبّ الى رسول‌الله (ص) من أبيك ؟!

فلوكانت القسم [٣] انّما تقسم [٤] بين النّاس على محبّة النّبىّ (ص) لهم كان أولى النّاس بكثرة العطاء ولد رسول‌الله ( ص ) و ولد ولده . **و أنتم تروون فى رواية أخرى** أنّه ــ صلّى‌الله عليه وآله ــ سئل : من أحبّ النّاس اليك ؟ ــ قال : فاطمة ، قالوا [٥] : فمن الرّجال ؟ ــ فقال : زوجها [٦] .

---

١ و ٢ ـ فى بعض النسخ فى كلا الموضعين : «فقيل».

٣ ـ القسم بكسر القاف و فتح السين جمع القسمة بكسر القاف و سكون السين ؛ **قال الجوهرى** : «قاسمه المال و تقاسماه و اقتسماه بينهم والاسم القسمة مؤنثة و انما قال تعالى: فارزقوهم منه ؛ بعد قوله : و اذا حضر القسمة لانها فى معنى الميراث و المال فذكر على ذلك». **و قال الفيومى** : «و اقتسموا المال بينهم و الاسم القسمة ، و أطلقت على النصيب أيضاً و جمعها قسم مثل سدرة و سدر».

٤ ـ ح : «فلوكان القاسم انما يقسم» و أظن أن نسخة ح هنا قد تصرف فيها .

٥ ـ ح : «فقيل».

٦ ـ **قال المجلسى** (ره) **فى ثامن البحار** فى باب أحوال عائشة بعد الجمل (ص ٤٥١ من طبعة أمين الضرب) :

« **نقل الاربلى فى كشف الغمة من ربيع الابرار للزمخشرى** قال : قال جميع بن عمير : دخلت على عائشة فقلت : من كان أحب الناس الى رسول‌الله (ص) ؟ ـ فقالت : فاطمة ، قلت : انما أسألك عن الرجال قالت : زوجها ؛ وما يمنعه . . ! فوالله ان كان لصواماً قواماً و لقد سالت نفس رسول‌الله (ص) فى يده فردها الى فيه ، فقلت : فما حملك على ما كان ؟ ـ فأرسلت خمارها على وجهها و بكت و قالت : أمر قضى على.

**و روى** أنه قيل لها قبل موتها : أندفنك عند رسول‌الله (ص) ؟ ـ قالت : لا ؛ انى أحدثت بعده».

فهذه رواياتكم [١] ينقض [٢] بعضها بعضاً .

و رويتم أنّ عثمان لمّا ولى نقص أمّهات المؤمنين ممّا [٣] كان يعطيهنّ عمر ؛ فان كان عثمان أصاب فقد أخطأ عمر ، وان كان عمر أصاب فقد أخطأ عثمان ؛ اذ نقصهنّ ممّا [٤] فرض لهنّ عمر ، و ان كانا أصابا جميعاً و قد اختلفا فمحالٌ أن يكونا أصابا و قد اختلفا فى الفعلين .

و روى شريك [٥] بن عبدالله فى حديثٍ رفعه :

---

١ - ج ق مج مث س : «روايتكم» .

٢ - مج مث س : «تنقض» (بصيغه التأنيث) .

٣ و ٤ - كذا صريحاً فى الموضعين .

٥ - ح : «بشر» . **قال المحدث القمى فى سفينة البحار فى «أوس» مانصه (ج ١ ؛ ص ٥٣ - ٥٢) :**

« أوس - ب - أوس بن الحدثان النضرى هوالذى شهد مع المرأتين بأن رسول‌الله (ص) قال : لا أورث ؛ فمنعوا فاطمة (ع) ميراثها من أبيها و سز ٦٩٤ و ح يا ٩٨ **أقول :**

**قال الفضل بن شاذان فى كتاب الايضاح :** و روى شريك بن عبدالله فى حديث رفعه : ان عائشة و حفصة **( فبعد أن ساق الحديث الى آخره كما فى المتن قال : )**

**قلت :** و روى الطبرى و الثقفى فى تاريخيهما ما يقرب من ذلك» **أقول :** الرمز ان اشارة الى حديث نقله المجلسى فى موضعين من البحار ؛ الاول فى المجلد السادس فى باب ماجرى بينه و بين أهل الكتاب ( ص ٦٩٥ من طبعة أمين الضرب ) و الثانى فى المجلد الثامن فى باب نزول الايات فى أمر فدك (ص ٩٨ من طبعة أمين الضرب) من كتاب **قرب الاسناد للحميرى :** « عنهما عن حنان قال : سأل صدقة بن مسلم أبا عبدالله (ع) و أنا عنده فقال : من الشاهد على فاطمة بأنها لاترث أباها ؟ فقال : شهدت عليها عائشة و حفصة و رجل من العرب يقال له : أوس بن الحدثان من بنى نصر ؛ شهدوا عند أبى بكر بأن رسول‌الله (ص)

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

انّ عائشة وحفصة أتتا عثمان حين نقص أمّهات المؤمنين ماكان يعطيهنّ عمر

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

قال : لا أورث ؛ فمنعوا فاطمة (ع) ميراثها من أبيها».

**وقال أيضاً المحدث القمى (ره) فى كتابه الموسوم باسم «بيت الاحزان فى مصائب سيدة النسوان»** (انظر ص٦٦ من طبعة الحاج سيد محمود كتابچى) : «روى عن الطبرى و الثقفى أنهما قالا فى تاريخيهما أنه جاءت عائشة الى عثمان» ( فذكر الحديث الى آخر ما يأتى نقله). **أقول** : ما أشار اليه من أن الطبرى و الثقفى نقلا فى تاريخيهما مايقرب مما نقله شريك بن عبدالله فهو اشارة الى ماذكره المجلسى (ره) فى المجلد الثامن من البحار فى أواخر باب مثالب عثمان و بدعه بهذه العبارة (انظر ص ٣٤١ من طبعة أمين الضرب) : «**نكير عائشة** و ذكر الطبرى فى تاريخه و الثقفى فى تاريخه قالا : جاءت عائشة الى عثمان فقالت : أعطنى ماكان يعطينى أبى و عمر قال : لا أجد له موضعاً فى الكتاب و لا فى السنة و لكن كان أبوك و عمر يعطيانك عن طيبة أنفسهما و أنا لا أفعل ، قالت : فأعطنى ميراثى من رسول‌الله (ص) قال : أو لم تجىء فاطمة (ع) تطلب ميراثها من رسول‌الله (ص) فشهدت أنت و مالك بن أوس النصرى أن النبى (ص) لا يورث ، و أبطلت حق فاطمة و جئت تطلبينه؟ لا أفعل. **و زاد الطبرى** : وكان عثمان متكئاً فاستوى جالساً و قال : ستعلم فاطمة أى ابن عم لها منى اليوم ؛ ألست وأعرابى يتوضأ ببوله شهدت عند أبيك. وقالا جميعاً فى تاريخيهما: فكان اذا خرج عثمان الى الصلوة أخرجت قميص رسول‌الله (ص) وتنادى : انه قد خالف صاحب هذا القميص. **و زاد الطبرى** : تقول : هذا قميص رسول‌الله لم تبل وقد غير عثمان سنته ؛ اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا» **أقول : هذا الحديث لم أجده فى تاريخ الطبرى و أظن ظناً قوياً أن هنا اشتباهاً فى ذكر اسم التاريخ** فكأنه كان يريد ذكر اسم تاريخ آخر فجرى قلمه سهواً على ذكر اسم الطبرى و يؤيد هذا الظن أن المجلسى بعد نقل أخبار فى هذا المعنى قال (انظر ص ٣٤٢ من طبعة أمين الصرب) : «و أمثال هذه الاقوال و أضعافها المتضمنة للتكير على عثمان من الصحابة او التابعين منقولة فى جميع التواريخ و انما

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فسألتاه أن يعطيهما مافرض لهما عمر فقال : لاوالله ما ذاك لكما عندى ، فقالتاله : فأتنا

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

اقتصرنا على تاريخى الثقفى و الواقدى لان لنا اليهما طريقاً و لئلا يطول الكتاب وفيما ذكرناه كفاية و من أراد العلم بمطابقة التواريخ لما أوردناه من هذين التاريخين فليتأملها يجدها موافقة ( الى آخر ما قال )» **و يؤيده أيضاً** أن المحدث القمى لم يشر هنا الى موضع نقل الحديث فى البحار و قدجرت عادته بل بناء وضع كتابه الموسوم بسفينة البحار على ان يعين موضع نقل الحديث و يشير الى مورد ذكره فلعله راجع الطبرى و لم يجده فيه و رأى أن المجلسى ينقل عنه ولا يوجد فيه فلذا أعرض عن الاشارة الى موضعه و مع هذا كله يحتمل ان يكون الحديث مذكوراً فى تاريخ الطبرى و نحن لم نظفر به **لكنى أحتمل احتمالا قوياً** و أظن ظناً متاخماً للعلم **أن الطبرى اشتباه وكان المقصود « الواقدى »** بقرينة تصريح المجلسى فى كلامه الذى نقلناه بالنقل عنه و عن تاريخ الثقفى وكيف كان من أراد التحقيق فليخض فيه بنفسه. **و أما أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى الشيعى الامامى فهو نقل الحديث فى كتابه الموسوم بالمسترشد** ضمن كلام له بهذه العبارة (ص ١٣٣ من طبعة النجف) : « روى ذلك شريك أن عائشة و حفصة أتتا عثمان بن عفان تطلبان منه ماكان أبواهما يعطيانهما فقال لهما : لا ولاكرامة ماذاك لكما عندى فألحتا وكان متكئاً فجلس و قال : ستعلم فاطمة أى ابن عم لها أنا اليوم ثم قال لهما: ألستما اللتين شهدتما عند أبويكما و لفقتما معكما أعرابياً يتطهر ببوله مالك بن أوس بن الحدثان فشهدتما معه أن النبى (ص) قال : لانورث ؛ ماتركناه صدقة ، فمرة تشهدون أن ماتركه رسول الله صدقة ، و مرة تطالبون ميراثه ؟! فهذا من أعاجيبهم » **و ممن روى الحديث المفيد فانه قال فى أماليه** فى المجلس الخامس عشر ( انظر ص ٦٧ من طبعة النجف سنة ١٣٦٧ ) : «قال : حدثنى ابوالحسن على بن محمد الكاتب قال : حدثنى الحسن بن على الزعفرانى **قال : حدثنا أبو اسحاق ابراهيم بن محمد الثقفى** قال : حدثنا الحسن بن الحسين الانصارى قال : حدثنا سفيان عن فضيل بن الزبير قال : حدثنى فروة بن مجاشع

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ميراثنا من رسول‌الله (ص) من حيطانه وكان عثمان متّكئاً فجلس وكان عليّ بن أبي‌طالب(ع) جالساً عنده فقال : ستعلم فاطمة(ع) أنّي ابن عمّ لها اليوم ثمّ قال : ألستما اللّتين شهدتما عند أبي‌بكر و لفّقتما معكما أعرابيّاً يتطهّر ببوله مالك‌بن الحويرث بن الحدثان [1] فشهدتم أنّ النّبيّ (ص) قال : انّا معاشر الأنبياء لانورّث ؛ ما تركناه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عن أبي‌جعفر محمد بن على - عليه‌السلام - قال : جاءت عائشة الى عثمان فقالت له : أعطني ما كان يعطيني أبي و عمر بن الخطاب (فساق الحديث قريباً سمامر الى هذه العبارة) فتركته و انصرفت وكان عثمان اذاخرج الى الصلوة أخذت قميص رسول‌الله (ص) على قصبة فرفعته عليها ثم قالت : ان عثمان قد خالف صاحب هذا القميص» و سيذكر تمامه **وممن روى الحديث ابن أبي‌جمهور الاحسائى** فانه قال **فى كتابه المجلى** ضمن الاستدلال على مطلوبه (ص ٤٤٤ من النسخة المطبوعة) : « و يدل على ذلك ماروا ه الثقات من أهل السيرة أن علياً - عليه‌السلام - حدث عن نفسه و قال : كنت قاعداً يوماً عند عثمان و قد بويع له اذ أتته عائشة و حفصة تطلبان منه ما كان يعطيهما أبوبكر و عمر فى كل سنة من بيت‌المال (فساق الحديث الى آخره مع زيادات على ما فى المتن ؛ فمن أراده فليطلبه من هناك)».

١ - فليعلم أن عبارة النسخ هكذا حتى عبارة سفينة‌البحار المنقولة من غير هذه النسخ أيضاً لكن المشهور فى الكتب و المأثور فى الروايات أن الشاهد فى هذه القضية مالك بن أوس بن الحدثان النصرى و يشهد بذلك أن المحدث القمى قال : هوالذى شهد مع المرأتين بأن رسول‌الله(ص) قال : لاأورث و يفصح عنه حديث قرب الاسناد كما مر نقلهما ضمن البحث عن سند الحديث (انظر ص ٢٥٦ ) و هذا الرجل أعنى أوس بن الحدثان مذكور فى جميع كتب الرجال بل فى غيرها **قال الفيروزابادى :** « أوس بن الحدثان محركة صحابى » **وقال الزبيدى فى شرحه :** « هو صحابى مشهور من هوازن نادى أيام منى أنها أيام أكل و شرب ؛ روى عنه ابنه مالك و قد قيل : ان لابنه هذا صحبة أيضاً و هو منقول من

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

صدقة، فان كنتما شهدتما بحقٍ فقدأجزت شهادتكماعلى أنفسكما، و ان كنتما شهدتما بباطلٍ فعلى من شهد بالباطل لعنةالله والملائكة و النّاس أجمعين[1] فقالتا له : يانعثل والله

«بقيةالحاشية من الصفحة الماضية»

حدثان الدهر أى صروفه و نوائبه» أقول : يريد بقوله : «منقول» أن الحدثان من نوع العلم المنقول. **و قال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** « مالك بن أوس بن الحدثان بفتح المهملة و المثلثة النصرى بالنون أبو سعيد المدنى له رؤية و روى عن عمر مات سنة اثنين و تسعين و قيل سنة احدى /ع» و يريد برمز «ع» أن حديثه مذكور فى جميع الاصول الستة و ذلك أنه قال فى مقدمة كتابه (ص ٧ من الطبعة المحققة بتحقيق عبد الوهاب عبداللطيف «فان كان حديث الرجل فى أحد الاصول الستة أكتفى برقمه ولو أخرج له فى غيرها و اذا اجتمعت فالرقم ع» فعلم أن مالك بن أوس بن الحدثان ممن أخرج حديثه و نقل خبره فى جميع الاصول الستة **و من ثم قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب نزول الايات فى أمر فدك (ص ١٣٧ من طبعة أمين الضرب) **مانصه :**

« و انما المذكور فى رواية مالك بن أوس التى رووها فى صحاحهم أن عمر بن الخطاب لما تنازع عنده أمير المؤمنين (ع) و العباس استشهد نفراً فشهدوا بصدق الرواية و لنذكر ألفاظ صحاحهم فى رواية مالك بن أوس على اختلافها حتى يتضح حقيقة الحال » فمن أراد البحث عن الامر فليراجع محاله فان مجال البحث فيه واسع فمن موارده البحار و شرح نهج - البلاغة لابن أبى الحديد ولاسيما عند شرح قوله : «بلى كانت فى أيدينا فدك (انظر ج ٤ من طبعة مصر ص ٨٢) و جميع كتب الكلام و مباحث الامامة و تشييد المطاعن (الطعن الثانى عشر و الثالث عشر ج ١ ص ١٨٣ - ٢٧٩) و غير ذلك مما يشبههما فان المقام لايسع ذلك و لا يقتضيه.

١ - **نظير ما احتج به عثمان على عائشة و حفصة احتجاج فضال بن الحسن على أبى حنيفة.**

**قال علم الهدى (ره) فى الفصول المختارة مانصه (ص٤٧ من الجزء الاول)**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

« و أخبرنى الشيخ ( يريد به المفيد - قدس الله تربته ) - أدام الله عزه - أيضاً مرسلا قال : مر فضال بن الحسن بن فضال الكوفى بأبى حنيفة و هو فى جمع كثير يملى عليهم شيئاً من فقهه و حديثه فقال لصاحب كان معه : والله لا أبرح أو أخجل أبا حنيفة فقال صاحبه : ان أبا حنيفة ممن قد علمت حاله و منزلته و ظهرت حجته فقال : مه هل رأيت حجة كافر علت على مؤمن ؟ ! ثم دنا منه فسلم عليه فرد و رد القوم بأجمعهم السلام **فقال : يا أبا حنيفة** رحمك الله ان لى أخاً يقول : ان خير الناس بعد رسول الله (ص) على بن أبى طالب و أنا أقول : ان أبابكر خير الناس بعد رسول الله ( ص ) و بعده عمر ؛ **فما تقول أنت؟** - رحمك الله - **فأطرق ملياً** ثم رفع رأسه فقال : كفى بمكانهما من رسول الله كرماً و فخراً أما علمت أنهما ضجيعاه فى قبره ؟ ! فأى حجة أوضح لك من هذه ؟ **فقال له فضال** : انى قد قلت ذلك لاخى فقال : والله لئن كان الموضع لرسول الله (ص) دونهما فقد ظلما بدفنهما فى موضع ليس لهما فيه حق ، و ان كان الموضع لهما فوهباه لرسول الله (ص) لقد أساءا و ما أحسنا اليه اذ رجعا فى هبتهما و نكثا عهدهما ، فأطرق أبو حنيفة ساعة ثم قال : قل له : لم يكن لهما و لا له خاصة و لكنهما نظرا فى حق عائشة و حفصة فاستحقا الدفن فى ذلك الموضع بحقوق ابنتيهما **فقال له فضال** : قد قلت له ذلك فقال : أنت تعلم أن النبى (ص) مات عن تسع حشايا فنظرنا فاذا لكل واحدة منهن تسع الثمن ثم نظرنا فى تسع الثمن فاذا هو شبر فى شبر فكيف يستحق الرجلان أكثر من ذلك ؟ **و بعد** فما بال عائشة و حفصة ترثان رسول الله (ص) و فاطمة ابنته تمنع الميراث ؟ ! فقال أبوحنيفة : يا قوم نحوه عنى فانه و الله رافضى خبيث» .

**و نقله المجلسى (ره) فى رابع البحار** فى باب احتجاجات أصحاب الصادق عليه السلام بهذه العبارة (ص ٥٤٠ من طبعة أمين الضرب) : «وقال السيد فى كتاب الفصول أخبرنى الشيخ (الى آخر الحكاية) **فما قال فى ثامن البحار** فى آخر الطعن التاسع عشر من مطاعن عمر (ص ٣١١ من طبعة أمين الضرب) : « و قد روى الشيخ المفيد - قدس الله

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لقد شبّهكَ رسول الله (ص) بنعثل اليهودىّ [1] فقال لهما : ضرب الله مثلاً [للّذين كفروا] امرأة نوحٍ و امرأة لوطٍ ؛ فخرجتا من عنده .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

روحه - فى مجالسه أن فضال بن الحسن بن فضال الكوفى مر بأبى حنيفة و هو فى جمع كثير (الى آخر الحكاية) سهو قلم و اشتباه منه لان الحكاية لم تذكر فى مجالس المفيد فان شئت فراجع ، والى خلاصة هذا الاستدلال يؤول ماقيل فى ذلك خطاباً لعائشة :

«تجملت تبغلت و ان عشت تفيلت لكَ التسع من الثمن و بالكل تملكت»

١ - **قال المفيد (ره) فى أماليه** المعروف بمجالس المفيد فى المجلس الخامس عشر (ص ٦٧ من طبعة النجف) : « قال : حدثنى أبوالحسن على بن محمد الكاتب قال : حدثنى الحسن بن على الزعفرانى قال : حدثنا أبو اسحاق ابراهيم بن محمد الثقفى قال : حدثنا الحسن بن الحسين الانصارى قال : حدثنا سفيان عن فضل بن الزبير قال : حدثنى فروة بن مجاشع عن أبى جعفر محمد بن على (ع) قال : جاءت عائشة الى عثمان فقالت له : أعطنى ما كان يعطينى أبى و عمر بن الخطاب فقال لها : لم أجد له موضعاً فى الكتاب و لا فى السنة و انما كان أبوك و عمر بن الخطاب يعطيانك بطيبة أنفسهما و أنا لا أفعل ، قالت له : فأعطنى ميراثى من رسول الله (ص) فقال لها : أو لم تجيئى أنت و مالك بن أوس النصرى فشهدتما أن رسول الله (ص) لا يورث حتى منعتما فاطمة ميراثها و أبطلتما حقها ؛ فكيف تطلبين اليوم ميراثاً من النبى (ص) فتركته و انصرفت وكان عثمان اذا خرج الى الصلوة أخذت قميص رسول الله (ص) على قصبة فرفعته عليها ثم قالت : ان عثمان قد خالف صاحب هذا القميص و ترك سنته» **قال المجلسى (ره) بعد نقله فى ثامن البحار** فى باب كيفية قتل عثمان (ص ٣٧٤ - ٣٧٣) : « **أقول :** روى فى كشف الغمة نحواً من ذلك و زاد فى آخره : فلما آذته صعد المنبر فقال : ان هذه المرأة عدوة الله ضرب الله مثلها و مثل صاحبتها حفصة فى الكتاب : امرأة نوح و امرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و روى من روى منكم أنّ النّاس لمّا نقموا على عثمان ما نقموا كان ذات يوم يخطب النّاس على منبر رسول‌الله (ص) اذ رفعت عائشة قميصاً لرسول‌الله (ص) على

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فخانتاهما (الى قوله) و قيل ادخلا النار مع الداخلين فقالت له : يا نعثل يا عدوالله انما سماك رسول‌الله باسم نعثل اليهودى الذى باليمن فلا عنته و لا عنها و حلفت ان لا تسكن بمصر ابداً و خرجت الى مكة. **ثم قال : قد نقل ابن أعثم صاحب الفتوح أنها قالت :** اقتلوا نعثلا قتل‌الله نعثلا فلقد أبلى سنة رسول‌الله و هذه ثيابه لم تبل و خرجت الى مكة » **و قال المجلسى أيضاً فى ذلك المجلد** لكن فى باب بيعة أمير المؤمنين (ص ٤٢١ من طبعة أمين الضرب) : « **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج :** قال كل صنف من أهل السير و الاخبار أن عائشة كانت من أشد الناس على عثمان حتى أنها أخرجت ثوباً من ثياب رسول‌الله (ص) فنصبته فى منزلها و كانت تقول للداخلين اليها : هذا ثوب رسول‌الله (ص) لم يبل و عثمان قد أبلى سنته **قالوا : أول من سمى عثمان نعثلا عائشة** والنعثل الكثير الشعر اللحية و الجسد و كانت تقول : اقتلوا نعثلا قتل‌الله نعثلا».

**و قال ابن الاثير فى النهاية** « فى مقتل عثمان : لا يمنعنك مكان ابن سلام أن تسب نعثلا ؛ كان أعداء عثمان يسمونه نعثلا تشبيهاً برجل من مصر كان طويل اللحية اسمه نعثل ، النعثل الشيخ الاحمق و ذكر الضباع و منه حديث عائشة : اقتلوا نعثلا قتل‌الله نعثلا ؛ تعنى عثمان ، و هذا كان منها لما غاضبته و ذهبت الى مكة» **و قال الجوهرى :** « النعثل الذكر من الضباع و نعثل اسم رجل كان طويل اللحية و كان عثمان - رضى‌الله عنه - اذا نيل منه و عيب شبه بذلك الرجل » **و قال الفيروزابادى :** « النعثل كجعفر الذكر من الضباع و الشيخ الاحمق و يهودى كان بالمدينة و رجل لحيانى كان يشبه به عثمان - رضى‌الله تعالى عنه - اذا نيل منه» **و ذكر الزبيدى فى شرحه** ماذكره الجوهرى و ابن الاثير نعم زاد عليه فى شرح قول الفيروزابادى : «و يهودى كان بالمدينة» : «**قيل :** به شبه عثمان - رضى‌الله تعالى عنه - كما فى التبصير».

قصبة أو جريدة من جرائد النّخل فقالت : يا عثمان قميص رسول‌الله (ص) لم يبل و قد غيّرت سنّته .

و رويتم أن عثمان لمّا حصر و قد تهيّأت تريد الحجّ فأتاها مروان بن الحكم فقال : يا أمّ المؤمنين لو أقمت فلم تحجّى و دفعت عن هذا الرّجل فقالت : يا مروان لعلّك ترى أنّى فى شكّ من صاحبك والله لوددت أنّه فى بعض غرائرى فقذفته فى البحر . ثمّ خرجت الى مكّة فلمّا قتل عثمان و بايع النّاس علىّ بن أبى طالب قالت: قتل عثمان مظلوماً ثمّ خرجت تطلب بدمه [1] .

---

١ ـ قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب مثالب عثمان ( ص ٣٤١ ) من طبعة أمين الضرب) :

« و ذكر (اى الثقفى) فى تاريخه من عدة طرق قال : لما اشتد الحصار على عثمان تجهزت عائشة للحج فجاءها مروان و عبدالرحمن بن عتاب بن أسيد فسألاها الاقامة و الدفع عنه فقالت : قد غررت غرائرى و أدنيت ركابى و فرضت على نفسى الحج فلست بالتى أقيم فنهضا و مروان يتمثل :

حرق قيس على البلاد حتى اذا اشتعلت أجذما

فقالت : أيها المتمثل بالشعر ارجع فرجع فقالت : لعلك ترى أنى انما قلت هذا الذى قلته شكاً فى صاحبك فوالله لوددت أن عثمان مخيط عليه فى بعض غرائرى حتى اكون أقذفه فى اليم . ثم ارتحلت حتى نزلت بعض الطريق فلحقها ابن عباس أميراً على الحج فقالت له : يابن عباس ان‌الله قد أعطاك لساناً و علماً فأنشدك‌الله أن تخذل عن قتل هذا الطاغية غداً ثم انطلقت فلما قضت نسكها بلغها أن عثمان قتل فقالت : أبعده‌الله بما قدمت يداه الحمد لله الذى قتله» و ذكر له نظائر فى هذا المورد فمن أرادها فليطلبها من هناك .

و ذكر أيضاً فى ثامن البحار لكن فى باب كيفية قتل عثمان (ص ٣٧٣) :

« ب (يريد به قرب الاسناد للحميرى) محمد بن عيسى عن القداح عن جعفر عن أبيه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثمّ رويتم على عمر أنّه قال : لواجتمع أهل صنعاء [١] على قتل رجلٍ [٢] لقتلتهم [به[٣]]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عليهما السلام قال : لما حصر الناس عثمان جاء مروان بن الحكم الى عائشة و قد تجهزت للحج فقال : يا أم المؤمنين ان عثمان قد حصره الناس فلو تركت الحج و أصلحت أمره كان الناس يستمعون منك فقالت : قد أوجبت الحج و شددت غرائرى فولى مروان و هو يقول :

حرق قيس على البلاد حتى اذا اضطرمت أجذما

فسمعته عائشة فقالت : تعال لعلك تظن أنى فى شك من صاحبك والله لوددت أنك وهو فى غرارتين من غرائرى مخيط عليكما تغطان فى البحر حتى تموتا.

**بيان** - قال الجوهرى : الاجذام الاقلاع عن الشيء قال الربيع بن زياد :

حرق قيس على البلاد حتى اذا اضطرمت أجذما

**أقول :** و روى ذلك الاعثم فى الفتوح وفيه مكان أجذما أجحما اى نكص و تأخر ، و الغرارة بالكسر الجوالق و قال الجوهرى : واحدة الغرائر التى للتبن و أظنه معرباً».

١ - فى النسخ «أهل منى» و قرينة التصحيح كتب الحديث التى ذكر فيها الحديث.

٢ - ق ج : «على رجل».

٣ - «به» ليس فى النسخ.

**أما الحديث ففى منتخب كنز العمال** (انظر حاشية ص ١٢٨ من ج ٦ مسند أحمد) « عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب قتل نفراً خمسة أو سبعة برجل قتلوه قتل غيلة و قال : لوتمالا عليه أهل صنعاء لقتلتهم به جميعاً ؛ مالك و الشافعى وعبد (أى عبد - الرزاق فى الجامع) وهق (أى البيهقى فى السنن) **فلنذكر تفصيل الاجمال أما الموطأ ففى تنوير الحوالك** (ج ٢ ؛ ص ١٩٢ ) : « و حدثنى يحيى عن مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب قتل نفراً خمسة او سبعة برجل واحد قتلوه قتل غيلة فقال عمر : لو تمالا عليه أهل صنعاء لقتلتهم جميعاً» **وفى كتاب الام للشافعى** « **قال الشافعى** - رحمه الله تعالى - أخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أن عمر بن الخطاب - رضى‌الله عنه - قتل (فساق نحو ما ذكره مالك فى الموطأ ؛ انظر ج ٦ ص ٢٢) » **و قال البيهقى فى السنن ( ج ٨؛ ص ٤٠ - ٤١ )** « أخبرنا أبو زكريا بن أبى اسحاق حدثنا أبوالعباس محمد بن يعقوب أنبأ الربيع بن سليمان أنبأ الشافعى أنبأ مالك بن أنس عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب (فساق الحديث نحو ما قدمنا نقله) **قال البخارى فى ترجمة الباب** : قال لى ابن بشار حدثنا يحيى عن عبيدالله عن نافع عن ابن- عمر أن غلاماً قتل غيلة فقال عمر - رضى‌الله‌عنه - : **لو اشترك فيها أهل صنعاء لقتلتهم** أخبرناه أبو عبدالرحمن السلمى أنبأ أبوالحسن الكارزى أنبأ عبدالعزيز عن أبى عبيد حدثنى يحيى بن سعيد **فذكره غير أنه قال** : ان صبياً قتل بصنعاء غيلة فقتل عمر - رضى‌الله عنه- به سبعة فقال : لو اشترك فيه أهل صنعاء لقتلتهم و أخبرنا أبوعبدالله الحافظ (الى ان قال) : ان عمر قتل سبعة من أهل صنعاء اشتركوا فى دم غلام فقال : لوتمالا ( الحديث ) و ساق طريقاً آخرله ثم قال : أخبرنا ابوزكريا (الى ان‌قال) : ان المغيرة بن حكيم الصنعانى حدثنى عن أبيه أن امرأة بصنعاء غاب عنها زوجها و ترك فى حجرها ابناً له من غيرها غلام يقال له أصيل فاتخذت المرأة بعد زوجها خليلا فقالت لخليلها : ان هذا الغلام يفضحنا فاقتله فأبى فامتنعت منه فطاوعها و اجتمع على قتله الرجل و رجل آخر و المرأة و خادمها فقتلوه ثم قطعوه أعضاء و جعلوه فى عيبة من أدم و طرحوه فى ركية فى ناحية القرية وليس فيها ماء ثم صاحت المرأة و اجتمع الناس فخرجوا يطلبون الغلام **قال** : فمر رجل بالركية التى فيها الغلام فخرج منها الذباب الاخضر فقلنا : والله ان فى هذه لجيفة و سعنا خليلها فأخذته رعدة فذهبنا به فحبسناه و أرسلنا رجلا فأخرج الغلام فأخذنا الرجل فاعترف فأخبرنا الخبر **فاعترفت المرأة و الرجل الاخر و خادمها فكتب** يعلى و هو يومئذ أمير بشأنهم **فكتب اليه** عمر - رضى‌الله عنه - : تقتلهم جميعاً و قال : والله لو أن أهل صنعاء شركوا فى قتله لقتلتهم أجمعين » **أقول** : ذكر هنا أيضاً حديثاً نسبه الى أميرالمومنين على (ع) و مضمونه أن قوماً قتلوا واحداً فبعد تفريق على (ع) بين الشهود و اعترافهم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

والله يقول : النّفس بالنّفس [١] و الحرّ بالحرّ و العبد بالعبد و الانثى بالانثى [٢] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بالقتل أمر بهم على - رضى الله عنه - فقتلوا ؛ فمن أراده فليطلبه من هناك.

**و قال ابن الاثير فى النهاية** : « و فى حديث عمر : لو تمالا عليه أهل صنعاء لاقدتهم به أى تساعدوا و اجتمعوا و تعاونوا » **و قال فى « ق و د »** : « فيه : من قتل عمداً فهو قود ؛ القود القصاص و قتل القاتل بدل القتيل ، وقد أقدته به أقيده اقادة ، واستقدت الحاكم سألته أن يقيدنى».

١ - قال الله تعالى فى سورة المائدة : « و كتبنا عليهم فيها أن النفس بالنفس ( انظر آية ٤٥ ) ».

٢ - من آية ١٧٨ سورة البقرة.

**بقى هنا شيء** و هو ان اعتراض المصنف (ره) على حكم الخليفة بقتل خمسة نفر أو سبعة نفر وعلى قوله : « لواجتمع عليه أهل صنعاء لقتلتهم به» بقوله : والله يقول : النفس بالنفس ظاهر بل صريح فى أن هذا الحكم حكم على خلاف ما أنزل الله به **و نظيره اعتراض أبى جعفر** محمد بن على بن النعمان الكوفى **المعروف بمؤمن الطاق على أبى حنيفة** النعمان بن ثابت **المشتهر بالامام الاعظم على ما نقله المفيد (ره) فى الاختصاص** و نص عبارة المناظرة بينهما هذه ( انظر ص ١١١ من طبعة مكتبة نشريات الصدوق ) : « و انه (اى عمر ) قتل سبعة نفر من أهل اليمن برجل واحد و قال : لو مالا عليه أهل صنعاء لقتلتهم به و الامة على خلافه ».

**و قد قال شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسى** - قدس الله روحه القدوسى - **فى كتاب الجنايات من الخلاف** ( انظر مسألة ١٤ من مسائل الجنايات ص ١٣٥ - ١٣٦ من الطبعة الاولى سنة ١٣٧٠ ، أو ص ٣٤٥ - ٣٤٦ ج ٢ من الطبعة الثانية سنة ١٣٨٢ بنفقة الحاج محمد حسين كوشانپور ) :

« مسألة - **اذا قتل جماعة واحداً قتلوا به أجمعين بشرطين أحدهما ان**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثمّ روايتكم أنّه يقتل المسلم بالذّمّيّ و أنّ دية الذّمّيّ و المسلم واحدة .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

يكون كل واحد منهم مكافئاً له أعنى اذا انفرد كل واحد منهم بقتله قتل و هو ان لا يكون فيهم مسلم مشارك للكفار فى قتل كافر ولا والد شارك غيره فى قتل ولده **و الثانى** أن يكون جناية كل واحد منهم لو انفرد بها كان منها التلف فاذا حصل هذا فى الجناة و الجناية **قتلوا كلهم به و به قال فى الصحابة** على - (ع) - و عمر بن الخطاب و المغيرة بن شعبة و ابن عباس و فى التابعين سعيد بن المسيب و الحسن البصرى و عطاء و فى الفقهاء مالك و الاوزاعى و الثورى و أبوحنيفة و أصحابه والشافعى و أحمد و اسحاق **الا أن عندنا أنهم لايقتلون بواحد** الااذا ردأولياؤه مازاد على دية صاحبهم ومتى أراد أولياء المقتول قتل كل واحد منهم كان لهم ذلك و ردالباقون على أولياء هذا المقاد منه مايزيد على حصة صاحبهم **و لم يعتبر ذلك أحد من الفقهاء و قال محمد بن الحسن** : القياس أن لايقتل جماعة بواحد ولا تقطع أيد بيد الا أنا تركنا القياس فى القتل للاثر و تركنا الاثر فى القطع على القياس و ذهبت طائفة الى أن الجماعة لا تقتل بالواحد لكن ولى المقتول يقتل منهم واحداً و يسقط من الدية بحصته و يأخذ من الباقين الباقى من الدية على عدد الجناة ذهب اليه فى الصحابة عبدالله بن الزبير و معاذ و فى التابعين ابن سيرين و الزهرى **و ذهبت طائفة الى أن الجماعة لا تقتل بالواحد و لا واحد منهم** ذهب اليه ربيعة بن أبى عبدالرحمن و أهل الظاهر داود و أصحابه .

**دليلنا اجماع الفرقه و أخبارهم و أيضاً قوله تعالى** : و لكم فى القصاص حيوة يا اولى الالباب **و معناه** أنه اذا علم أنه اذا قتل قتل لايقتل فيبقى الحيوة فلو كانت الشركة تسقط القصاص لبطل حفظ الدم بالقصاص لان كل من أراد قتل غيره شاركه آخر فى قتله فبطل القصاص **و قال الله تعالى** : و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف فى القتل ، و من قتله ألف أو واحد فقتل مظلوماً فوجب ان يكون لوليه سلطان فى القود به . **و روى أبو شريح الكعبى** أن النبى (ص) قال : ثم أنتم يا خزاعة قد قتلتم

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و أنتم تروون عن عمر أنّه جعل دية أهل الذمّة ثمانمائة[1] ثمّ أنتم تحكمون فى عبد قيمته عشرون ألفاً اذا قتله مسلم أخذ من القاتل ديته مثل قيمته و هى فضل على دية الحرّ المسلم و ان كانت دية العبد مائة ألف أخذ القاتل بها و ان كان القاتل قرشيّاً هاشميّاً فدية العبد أكثر من ديته .

ثمّ روايتكم على النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنّه شرب المسكر وأمر بشربه و أنّه رفع اليه اناءٌ من شراب فقرّبه من فيه فقطّب منه فدعا بماءٍ فصبّه عليه و شربه ثمّ قال : اذا رابتكم أشربتكم فاكسروها بالماء[2] .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

هذا القتل من هذيل و أنا والله عاقلته فمن قتل بعده قتيلا فأهله بين خيرتين ؛ ان أحبوا قتلوا ، و ان أحبوا أخذوا الدية و لم يفصل بين الواحد و الجماعة و هو اجماع الصحابة روى عن على ـ عليه السلام ـ و عمرو ابن عباس و المغيرة .

و روى سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب قتل نفراً خمساً أو سبعاً برجل قتلوه قتل غيلة **و قال عمر** : لو تمالا عليه أهل صنعاء لقتلتهم جميعاً . **و روى** عن على (ع) أنه قتل ثلاثة قتلوا واحداً ، وعن المغيرة بن شعبة أنه قتل سبعة بواحد ، و عن ابن عباس أنه اذا قتل جماعة واحداً قتلوا به ولو كانوا مائة » .

فمن أراد التحقيق فى المسألة فليخض فيه فان المقام لا يسع أكثر من ذلك .

---

١ ـ كذا فى ح لكن فى سائر النسخ : «ثمانمائة ثمانمائه» مكررة .

٢ ـ **يظهر أن أمثال هذه الروايات انما هى من دس الوضاعين وافتراء المختلقين نظير ما تقدم من حديث خلق الله تعالى نفسه من عرق الخيل (انظر ص ١١ و ١٢ من الكتاب الحاضر )** والا فكيف يمكن ان يتفوه مسلم بأمثال هذه الاباطيل فضلا عن أن يرويها ويصدقها ؛ على أنا لم نظفر بهذا فيما بأيدينا من المراجع فكأن المصنف رضوان الله عليه ـ قد أخذه من بعض ما كان بيده من المآخذ .

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

و رويتم على عمر بن الخطّاب أنّه كان يشربه وكان أحبّ الشراب اليه النّبيذ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**ثم لا يخفى عليك** أنى أظن ظناً قوياً أن عبارة المتن كانت منسوبة الى عمر فاشتبه الامر على المصنف (ره) أو على صاحب المأخذ الذى أخذها المصنف (ره) منه فان نظير العبارة منقولة منه و مذكورة فى حقه فى كتب أهل السنة و الجماعة فلا بأس بالاشارة الى شيء من موارد نقلها.

**قال الاميني (ره) فى الجزء السادس من كتاب الغدير** ضمن بحث طويل تحت عنوان « اجتهاد الخليفة فى الخمر و آياتها » مانصه (ص٢٥٧ - ٢٥٨ من الطبعة الثانية) :

« ولاعتياده بها منذ مدة غير قصيرة الى نزول آية المائدة فى حجة الوداع طفق يشرب النبيذ الشديد بعد نزول ذلك الوعيد و بعد قوله : انتهينا انتهينا **وكان يقول : انانشرب هذا الشراب الشديد لنقطع به لحوم الابل فى بطوننا أن تؤذينا فمن رابه من شرابه شيء فليمزجه بالماء ( السنن الكبرى ج ٨ ، ص ٢٩٩ ، محاضرات الراغب ج ١ ؛ ص ٣١٩ ، كنز العمال ج ٢ ؛ ص ١٠٩ نقلا عن ابن أبى شيبة)** .

**و قال :** انى رجل معجار البطن أو مسعار البطن و أشرب هذا النبيذ الشديد فيسهل بطنى (أخرجه ابن أبى شيبة كما فى كنز العمال ج ٣ ؛ ص ١٠٩).

**و قال :** لايقطع لحوم هذه الابل فى بطوننا الا النبيذ الشديد (جامع مسانيد أبى حنيفة ج ٢ ؛ ص ١٩٠ ، ٢١٥).

م - وكان يشرب النبيذ الشديد الى آخر نفس لفظه قال عمرو بن ميمون : شهدت عمر حين طعن أتى بنبيذ شديد فشربه (طب ٦ ص ١٥٦).

وكان حدة شرابه و شدته بحيث لو شرب غيره منه لسكر ، وكان يقيم عليه الحد غير أن الخليفة كان لم يتأثر منه لاعتياده ، او كان يكسره و يشربه ؛ قال الشعبى : شرب أعرابى من اداوة عمر فأغشى فحده عمر ثم قال : و انما حده للسكر لا للشرب ( العقد الفريد ج ٣ ؛ ص ٤١٦).

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**و فى لفظ الجصاص فى أحكام القرآن ( ج ٢ ص ٥٦٥ )** ان اعرابياً شرب من شراب عمر فجلده عمر الحد فقال الاعرابى : انما شربت من شرابك فدعا عمر شرابه فكسره بالماء ثم شرب منه و قال : من رابه [ من ] شرابه شيء فليكسره بالماء ثم قال الجصاص : و رواه ابراهيم النخعى عن عمر نحوه و قال فيه : انه شرب منه بعد ماضرب الاعرابى.

**و فى جامع مسانيد أبى حنيفة (ج ٢ ص ١٩٢) قال :** هكذا فاكسروه بالماء اذا غلبكم شيطانه وكان يحب الشراب الشديد. و عن أبى جريج أن رجلا عب فى شراب نبذ لعمر بن الخطاب بطريق المدينة فسكر فتركه عمر حتى أفاق فحده ثم أوجعه عمر بالماء فشرب منه (حاشية سنن البيهقى لابن التركمانى ج ٨ ؛ ص ٣٠٦ ، كنز العمال ج ٣ ؛ ص ١١٠) و عن أبى رافع : أن عمر بن الخطاب - رضى‌الله عنه - قال : اذا خشيتم من نبيذ شدته فاكسروه بالماء ( أخرجه النسائى فى سننه ج ٨ ؛ ص ٣٢٦ ) و عده مما احتج به من أباح شرب المسكر » .

**و قال الحاكم فى المستدرك فى كتاب معرفة الصحابة** تحت عنوان « ذكر الروايات الصحيحة عن الصحابة - رضى‌الله عنهم - باجماعهم فى مخاطبتهم اياه بيا خليفة رسول‌الله - صلى‌الله عليه و آله وسلم» مانصه ( ج ٣ ؛ ص ٨٢ ) :

« و أخبرنا أبوبكر ، أنا أبو المثنى ، ثنا مسدد ، ثنا أبوالاحوص ، ثنا مسلم الاعور ، **عن أبى وائل قال :** غزوت مع عمر - رضى‌الله عنه - الشام فنزلنا منزلا فجاء دهقان يستدل على أميرالمؤمنين حتى أتاه فلما رأى الدهقان عمر سجد فقال عمر : ما هذا السجود ؟ - فقال : هكذا نفعل بالملوك فقال عمر : اسجد لربك الذى خلقك ، فقال : يا أميرالمؤمنين انى قد صنعت لك طعاماً فأتنى **قال : فقال عمر :** هل فى بيتك من تصاوير العجم ؟ قال : نعم قال : لا حاجة لنا فى بيتك و لكن انطلق فابعث لنابلون من الطعام و لا تزدنا عليه قال : فانطلق فبعث اليه بطعام فأكل منه **ثم قال عمر لغلامه : هل فى اداوتك شيء من ذلك النبيذ ؟ قال : نعم ، قال : فابعث لنا فأتاه فصبه فى اناء ثم شمه فوجده**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثمّ رويتم عليه أنّه شربه عند موته فخرج من جرحه [١].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**منكر الريح فصب عليه ماء ثم شمه فوجده منكر الريح فصب عليه الماء ثلاث مرات ثم شربه ثم قال : اذا رابكم من شرابكم شيء فافعلوا به هكذا ،** ثم قال : سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم يقول : لا تلبسوا الديباج و الحرير و لا تشربوا فى آنية الفضة و الذهب فانها لهم فى الدنيا و لنا فى الاخرة ؛ صحيح الاسناد و لم يخرجاه ».

**أقول** : من أراد الخوض فى ذلك فليراجع المفصلات فان المقام لا يسع أكثر من ذلك مضافاً الى أنى لا أحب البحث عنه ولولا أن بيان مافى المتن وتوضيحه كان يستدعى ذلك المقدار لما تكلمت فيه بشيء فضلا عن ذلك المقدار.

١ - كان المراد بالشراب هنا النبيذ و ذلك لما يستشم من استدلال المصنف (ره) «و كان أحب الشراب اليه النبيذ» ولما صرح به المورخون و علماء السير **فقال ابن عبدالبر فى الاستيعاب عند البحث عن مقتل عمر** ( ص ٤١٩ من طبعة حيدرآباد ) مانصه : « و قال : ادعوا لى الطبيب فدعى الطبيب فقال : أى الشراب أحب اليك ؟ - قال : النبيذ فسقى نبيذاً فخرج من بعض طعناته فقال الناس : هذا دم ، هذا صديد ، قال : اسقونى لبناً، فسقى لبناً ؛ فخرج من الطعنة فقال له الطبيب : لا أرى أن تمسى فما كنت فاعلا فافعل ». **و قال الطبرى ضمن ذكره مقتل عمر مانصه** (ص ٢٣ ج ٥) : «قال : فقيل له : يا أميرالمؤمنين لو دعوت الطبيب قال : فدعى طبيب من بنى الحارث بن كعب فسقاه نبيذاً فخرج النبيذ مشكلا قال : فاسقوه لبناً ؛ قال : فخرج اللبن أبيض ، فقيل له : يا أميرالمؤمنين اعهد ؛ قال : قد فرغت ». **و قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة ضمن الكلام فى مقتل عمر** تحت عنوان «فأما تاريخ موته» ( ج ٣ من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ص ١٤٤ ) : « فقال : أرسلوا الى طبيب ينظر جرحى ، فأرسلوا الى طبيب من العرب فسقاه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثمّ روی بعضکم علی النّبیّ – صلّی الله علیه و آله – أنّ کلّ مسکرٍ حرامٌ و ما أسکر کثیره فقلیله حرامٌ ثمّ رویتم عن عمر أنّه ضرب ابنه الحدّ فی شرب المسکر[1]

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

نبیذاً فخرج من الجرح فاشتبه علیهم الدم بالنبیذ ثم دعوا طبیباً آخر فسقاه لبناً فخرج اللبن من الطعنة صلداً أبیض فقال الطبیب : اعهد یا أمیرالمؤمنین عهدك فقال : لقد صدقنی و لو قال غیر ذلك لکذب ؛ فبکی علیه القوم ». **و قال أیضاً** : ( ص ۱٤٥ ) : « فاحتمل الی بیته و انطلقنا معه و کأن الناس لم تصبهم مصیبة قبل یومئذ فقائل یقول : لابأس علیه ، و قائل یقول : أخاف علیه ؛ فأتی بنبیذ فشربه فخرج من جوفه ثم أتی بلبن فشربه فخرج من جوفه فعلموا أنه میت» و یقرب مما ذکر عبارات غیرهم .

**فلیعلم أن** لابن عبد ربه تحقیقاً نفیساً فی العقد الفرید تحت عنوان «الفرق بین الخمر و النبیذ » فقال : « اول ذلك أن تحریم الخمر مجمع علیه لااختلاف فیه بین اثنین من الائمة و الملماء و تحریم النبیذ مختلف فیه بین الاکابر من أصحاب النبی - صلی الله علیه و سلم - و التابعین حتی لقد اضطر محمد بن سیرین مع علمه و ورعه ان یسأل عبیدة السلمانی عن النبیذ ( الی آخر بحثه الطویل الدقیق المفید الجامع للاطراف ) فان شئت ان تراجعه فراجع أواخر الکتاب أعنی أواخر فرش کتاب الفریدة الثانیة فان المبحث موضوع لبیان الطعام و الشراب فانجر الکلام الی الخمر المحرمة فی الکتاب فخاض فی التحقیق بما لا مزید علیه .

**و أنت خبیر** بأن ماأشرنا الیه للاطلاع علی من أراد الوقوف علی مذاهب المسلمین فی هذا المطلب و الا فحکم النبیذ و الخمر و غیرهما عند الشیعة فلیطلب من کتب فقهاء الشیعة الاخذین بأحادیث الائمة المعصومین علیهم السلام فان المعتمد و المتبع عندهم ما ذهبت الیه أئمتهم المعصومون و هو معلوم عندهم و مذکور فی کتبهم فلاحاجة بنا الی الخوض فی ذلك .

۱ - هذه القضیة رواها جمهور المورخین و أرباب السیر لکن مع اختلاف فی بعض خصوصیاتها **فقال الطبری فی تاریخه** ضمن ذکره حوادث السنة الرابعة عشر مانصه :

« بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة »

فبعضكم يأخذ بهذه الرّواية و بعضكم يأخذ بتلك الرّواية و بعضكم لايأخذ بهذه الرّواية

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« و فيها أعنى سنة أربعة عشر ضرب عمر ابنه عبيدالله و أصحابه فى شراب شربوه و أبا محجن» **و نقل العبارة بعينها ابن الاثير فى تاريخه** ضمن حوادث السنة المشار اليها **وقال ابن كثير فى البداية و النهاية** ضمن حوادث سنة ١٤ : « و فى هذه السنة ضرب عمر بن الخطاب ابنه عبيدالله فى الشراب هو و جماعة معه » **و قال ابن عبد ربه فى العقد الفريد** تحت عنوان « من حد فى شرب الخمر و شهر بها » ( ج ٤ ؛ ص ٣٤١ من طبعة مصر سنة ١٣٥٤ ) : « و منهم عبيدالله بن عمر بن الخطاب ، شرب بمصر فحده هناك عمرو بن العاص سراً فلما قدم على عمر جلده حداً آخر علانية » و حذا حذوهم جماعة يطول ذكر أسامیهم .

**و صرح جماعة من العلماء بأن المحدود من ولد عمر أبو شحمة عبدالرحمن بن عمر** فلنشر الى كلمات بعضهم **فقال ابن عبدالبر فى الاستيعاب :** « عبدالرحمن بن عمر الاوسط هو أبو شحمة و هو الذى ضربه عمرو بن العاص بمصر فى الخمر ثم حمله الى المدينة فضربه أبوه أدب الوالد ثم مرض و مات بعد شهر هكذا يرويه معمر عن الزهرى عن سالم عن أبيه و أما أهل العراق فيقولون : انه مات تحت سياط عمر و ذلك غلط و قال الزبير : أقام عليه عمر حد الشرب فمرض و مات» **و ذكر مثله ابن الاثير فى أسد الغابة و نقل ابن حجر فى الاصابة كلام ابن عبدالبر** و صححه و قواه ( انظر ج٣ ؛ ص ٧٥) **وقال المسعودى فى مروج الذهب** عند ذكره ولد عمر : «وعبدالرحمن الاصغر و هو المحدود فى الشراب وهوالمعروف بأبى شحمة » **وقال ابن قتيبة فى المعارف** عند ذكره أولاد عمر « و أما أبو شحمة بن عمر بن الخطاب فضربه عمر الحد فى الشراب و فى أمر آخر فمات و لا عقب له» **أقول : الامر الاخر المذكور فى كلام ابن قتيبة هو الزنا** كما صرح به **الديار بكرى فى تاريخ الخميس** عند ذكره أولاد عمر و ذكر القصة مبسوطة و مفصلة (انظر ص ٢٥٢ و ٢٥٣ من الجزء الثانى من النسخة المطبوعة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و لا بتلكك الرّواية و يقول : لا أحلّه و لا أحرّمه و لكن أكرهه لاختلاف النّاس فيه .

بالمطبعة الوهبية بمصر سنة ١٢٨٣ ) **وكذا أوردها الشبلنجى فى نور الابصار** و كلاهما نقلاها عن **الرياض النضرة لمحب الدين الطبرى** و هى مذكورة فى الرياض فى ج٢ ص٣٢ كما أشار اليها الاميني(ره) فى سادس الغدير (ص ٣١٧) **و ذكر الخطيب البغدادى القصة** ناسباً اياها الى عبدالرحمن بن عمر **فى تاريخ بغداد** ( ج ٥ ؛ ص ٤٥٥ - ٤٥٦ ) **و أورد القصة ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** عند ذكره افعالا تدل على محاسن سياسة عمر ( انظر اواسط الجزء الثانى عشر المنطبق على ص١٢٣ من المجلدالثالث المطبوع بمصر سنة ١٣٢٩) الى غير ذلك سمن ذكر نظير كلامهم **وقال الدميرى فى حياة الحيوان** فى باب الدال المهملة عند البحث عن الديك تحت عنوان «فائدة» ترجع الى ذكر شيء من أحوال عمر مانصه ( وكان اى عمر قد حد ابنه عبيدالله على الشراب فقال له و هو يحده : قتلتنى يا أبتاه فقال له : يا بنى اذا لقيت ربك فأخبره أن أباك يقيم الحدود ، والذى فى السير أن المحدود فى الشراب ابنه الاوسط أبو شحمة و اسمه عبدالرحمن و أمه ام ولد يقال لها لهيبة » **و صرح الزبيدى فى تاج العروس** فى شرح هذه العبارة من القاموس : « و أبو شحمة عبدالرحمن بن عمر بن الخطاب - رضى الله عنهما» بأنه الذى جلده أبوه.

**أقول** : قد علم مما ذكرنا وجود الخلاف فى المحدود من ابنى عمر و هما عبيدالله و عبدالرحمن فلا حاجة بنا الى الاطالة الا أن **محمد بن حبيب البغدادى المتوفى سنة ٢٤٥ صرح فى كتابه المنمق بأن كليهما قد حدا** و نص عبارته فى الكتاب المذكور تحت عنوان « أسماء من حد من قريش» ضمن من ذكر ( انظر ص ٤٩٦ من طبعة الكتاب بحيدرآباد) : « **و حد عمر أيضاً** ابنه أبا شحمة بن عمر وكان زنى برنيبة لعمر فضربه حداً فقال له و هو يضربه : يا أبتاه قتلتنى فقال له عمر : يا بنى اذا لقيت ربك فأعلمه أن أباك يقيم الحدود ، **وحد عمر أيضاً** ابنه عبيدالله المقتول بصفين فى الخمر فحلف عبيدالله بعد ذلك أن لا يأكل عنباً ولا شيئاً يخرج من العنب ، ولا تمراً ولا شيئاً يخرج من التمر» فيستفاد منه صريحاً

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فمن يحرّمه منكم يروى الحديث و يأخذه عمّن يحلّله و يشربه. و من يحلّله منكم و يشربه يروى الحديث و يأخذه عمّن يحرّمه ؛ فاذا قيل لكم : كيف هذا ؟ ـ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أن المحدود بسبب الزنا هو أبوشحمة و المحدود بسبب الخمر هو عبيدالله.

**فليعلم** أن الخوض فى هذا المطلب يقتضى تأليف كتاب فمن أراد البسط فى ذلك فليخض فيه فان المقام لا يسع أكثر من ذلك **الا أن الاشارة الى أمر من المهم هنا وهو أن الاميني (ره) قدعنون هذه القضية فى المجلد السادس من كتاب الغدير** و اعترض على فعل خليفة هذا بأنه لم يكن له ان يحد ابنه بعد ماحده عمرو بن العاص بمصر فمن أراده فليراجع الكتاب المذكور ( ج ٦ ؛ ص ٣١٦ ـ ٣٢٠ من الطبعة الثانية ) و قد صرح فى الكتاب المذكور بأن البيهقى أوردها فى السنن الكبرى ( ج ٨ ص ٣١٢ ) و ابن الجوزى فى سيرة عمر ( ص ١٧٠ ) و فى ط ص ٢٠٧ و القسطلانى فى ارشاد السارى ج ٩ ؛ ص ٤٣٩ و صححه.

**و ممن اعترض على كيفية عمل الخليفة فى هذا المورد السيد مرتضى الرازى فى تبصرة العوام** فانه ذكر فى الباب الثالث و العشرين الذى عقده لتزييف أحاديث نقلتها العامة فى كتبهم ضمن البحث عن الحديث الثالث عشر و نص عبارته هكذا «حديث سيزدهم ـ گويند : شيطان در زمان عمر خلق را بفواحش نخواند (فخاض فى تزييفه و بيان وجه بطلانه الى ان قال ) **و شيعهٔ عمر روايت كنند كه** أبو شحمه پسر عمر بر زن يهوديهٔ عاشق شد و خمر خورد و با او فساد كرد و عمر او را حد زد و چون نود و نه دره بزد پسرش بمرد و در موت او تازيانهٔ ديگر بزد تا صد تمام شد. **و در اين حكايت سه مثال است كه در حق عمر پيدا كرده اند اول آنكه** شك نيست كه پسر بپدر نزديكتر از أحباست چون شيطان در فساد كردن از عمر ترسيدى چگونه جانب او فروگذاشت و پسرش را اضلال كرد **دوم آنكه** ابو شحمه را دو حد واجب بود يكى حد خمر و ديگر حد زنا و عمر يك حد براى او تعيين كرده و آن دو را داخل يكديگر ساخت و اين جهل

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قلتم : انّه متأوّل الحديث تحسّنون أمره و روايته و تصدّقونه و هو مرويّ عن النّبيّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ أنّه قال : ما أسكر كثيره فقليله حرامٌ [1] وكلّ مسكرٍ حرامٌ [2] وكلّ مسكرٍ خمر [3].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

است زيراكه حد خمر جدا زنند و تداخلشان روا نباشد **و سوم آنكه** گويند : بعدازمرگ پسر تازيانهٔ ديگر بزد ، و اين نسبت جهل است بعمر زيراكه حدود از تكليف شرعی است و چون مرگ آمد تكليف منقطع شد و بعد از رفع تكليف اقامهٔ حدود جهل است.

أقول : قدتصدى صاحب كتاب الاستغاثة لتزييف الرواية المشار اليها وهی : «روايتهم ان الشيطان كان لايأمر بالمعاصی ايام عمر» (انظر ص ١٤٩ - ١٥٠).

١ ـ قال السيوطی فی الجامع الصغير : « رواه أحمد فی مسنده و أبو داود فی سننه و الترمذی فی سننه و ابن حبان فی صحيحه عن جابر و أحمد فی مسنده والنسائی و ابن ماجة فی سننهما عن ابن عمرو ».

٢ ـ قال السيوطی فی الجامع الصغير : « نقله أحمد فی مسنده و البخاری و مسلم فی صحيحيهما و أبو داود و النسائی و ابن ماجة فی سننهم عن أبی موسی و احمد فی مسنده و النسائی فی سننه عن أنس و أحمد فی مسنده و ابن داود و النسائی و ابن ماجة فی سننهم عن ابن عمر و أحمد فی مسنده و النسائی و ابن ماجة فی سننهما عن أبی هريرة و ابن ماجة عن ابن مسعود ».

٣ ـ قال السيوطی فی الجامع الصغير : « كل مسكر خمر وكل مسكر حرام و من شرب الخمر فی الدنيا ثمات و هو يدمنها لم يتب لم يشربها فی الاخرة ؛ أورده أحمد فی مسنده و مسلم فی صحيحه و الاربعة أصحاب السنن عن ابن عمر بسند صحيح ».

**فليعلم** أن هذه الاحاديث قد رويت فی كتب الشيعة بطرقهم الصحيحة الموثوق بها فمن أراد الاطلاع عليها فليراجع موارده‌ا التی منها **المجلد الرابع عشر من البحار** ( انظر باب الانبذة و المسكرات ؛ ص ٩١١ - ٩١٥ من طبعة أمين الضرب ) **و كتاب وسائل الشيعة** ( انظر باب تحريم كل مسكر و باب أن ما أسكر كثيره فقليله حرام ( ج ٣ من طبعة امير بهادر ص ٣١٨ - ٣١٧) **و مستدرك الوسائل** ؛ الی غير ذلك.

ثمّ يروى من يخالفه أنّ النّبيّ (ص) شربه [١]، و أنّ عليّاً (ع) شربه، [٢] و أنّ ابن مسعودٍ شربه، و لا يكون كفرٌ أعظم من تحليل ما حرّم الله و تحريم ما أحلّ الله.

١ - ذكرنا فيما تقدم أن أمثال هذه النسبة الى النبى (ص) من دس الوضاعين والمختلقين (انظر ص ٢٦٩).

٢ - يشير به الى أمثال ما **ذكره السيوطى فى الدر المنثور** فى تفسير قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة و أنتم سكارى (آية ٤٣ من سورة النساء) بهذه العبارة (انظر ص ١٦٥ ج ٢ من النسخة المطبوعة) : « **أخرج عبد بن حميد** و أبو داود و الترمذى و حسنه و النسائى و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبى حاتم و النحاس و الحاكم و صححه عن على بن أبى طالب قال : صنع لنا عبدالرحمن بن عوف طعاماً فدعانا و سقانا من الخمر فأخذت الخمر منا و حضرت الصلوة فقدموني فقرأت قل يا أيها الكافرون لا أعبد ما تعبدون و نحن نعبد ما تعبدون ، فأنزل الله يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة و أنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون. **و أخرج ابن جرير** و ابن المنذر عن على أنه كان هو و عبدالرحمن و رجل آخر شربوا الخمر فصلى بهم عبدالرحمن فقرأ قل يا أيها الكافرون فخلط فيها فنزلت : لاتقربوا الصلوة و أنتم سكارى. و أخرج ابن المنذر عن عكرمة فى الاية قال : نزلت فى أبى بكر و عمر و على و عبدالرحمن بن عوف و سعد : صنع على لهم طعاماً و شراباً فأكلوا وشربوا ثم صلى على بهم المغرب فقرأ قل يا أيها الكافرون حتى خاتمتها فقال : ليس لى دين وليس لكم دين، فنزلت : لاتقربوا الصلوة و أنتم سكارى. و أخرج عبد بن حميد و أبوداود والنسائى و النحاس و البيهقى فى سننه عن ابن عباس فى قوله : يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة و أنتم سكارى قال : نسخها انما الخمر و الميسر ؛ الاية» (الى غير ذلك فمن أرادها فليطلبها من ذلك الكتاب) ».

**أقول :** لايوجد مما نسب فى أمثال هذه الروايات المتفردة بروايتها العامة اثر فى كتب الشيعة كيف لا و هم قائلون بعصمة الائمة عليهم السلام كالانبياء عليهم الصلوة فلا يمكن أن يتفوه بمثلها شيعى فضلا عن ان يرويها و يصدقها فهى موضوعة و مختلقة قطعاً اذ لايمكن أن يرتكب أمير المؤمنين على - عليه السلام - شرب الخمر فى أى زمان كان.

ثمّ أنتم توثّقون الفريقين جميعاً و تقبلون منهم الاحاديث لأنّ هذا ممّا تهوونه[١] فاذا أتاكم عن بعض من[٢] تروون عنه خلافٌ لهواكم فيما[٣] يشاكل[٤] هذا الباب ممّا[٥] يحلّله بعضكم و يحرّمه بعضكم نظرتم الى هواكم ؛ فان كان هواكم مائلاً الى التّحريم حرّمتموه و زيّفتم من حلّله ، و ان كان هواكم مائلاً الى التّحليل حلّلتموه و زيّفتم من حرّمه ، فأنتم فقهاء أنفسكم انّما تأخذون من الفقهاء ما تهوون و تدعون من فقههم ما تكرهون فهذا أيضاً من أعاجيبكم التى لا تنقضى كثرةً[٦].

ثمّ قلتم فى السّارق : انّه لايقطع فى أقلّ من عشرة دراهم ، و هذه الدّراهم انّماحدثت فى زمن الحجّاج ، و انّما كانت قبل ذلك وعلى عهد رسول الله ـ صلّى الله عليه و آله ـ مثاقيل ؛ ثمّ تروون عن النّبىّ (ص) أنّه قطع فى مجنٍّ قيمته ثلاثة دراهم فأنتم تحكمون برأيكم بلاكتابٍ و لا سنّةٍ الّا بما قبلتم من قول الخرّاصين .

و أجمعتم[٧] على أنّ قطع اليدين من الرّسغ[٨] بلاكتابٍ ولا سنّةٍ وكان علىّ بن أبى طالب ـ عليه السّلام ـ يقطع السّارق من وسط الكفّ و يترك الرّاحة و الابهام ، **وكذلك أجمعتم**[٩] على قطع الرّجل من المفصل وكان علىٌّ (ع) يقطع من وسطها و

---

١ ـ هو من هويه (كعلم) و يهواه اذا أحبه و منه قول العباس بن الاحنف :

« أسرب القطاهل من يعير جناحه لعلى الى من قد هويت أطير »

و منه قول ابن أبى الحديد فى عينيته المشهورة فى وصف أميرالمؤمنين عليه السلام :

« و رأيت دين الاعتزال و اننى أهوى لاجلك كل من يتشيع »

٢ ـ غيرح : « عن بعض ما ».

٣ ـ غيرح : « ما ».

٤ ـ ح : « شاكل ».

٥ ـ غيرح : « عما ».

٦ ـ ح : « كثرتها ».

٧ ـ فى النسخ : « و اجتمعتم ».

٨ ـ س مج مث : « من الرصغ » (بالصاد المهملة) **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه : انّ كمه كان الى رصغه ؛ هى لغة فى الرسغ و هو مفصل مابين الكف و الساعد ».

٩ ـ فى النسخ : « اجتمعتم ».

يترك العقب يمشى عليها [ وكان يروى ذلك عن النّبىّ (ص) [1] ] فقلتم : انّ النّبىّ قال : الاختلاف [2] رحمة و قد قال الله تعالى : شرع لكم من الدّين ما وصّى به نوحاً و الّذى أوحينا اليك وما وصيّنا به ابراهيم و موسى و عيسى أن أقيموا الدّين ولا تتفرّقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه الله يجتبى اليه من يشاء و يهدى اليه من ينيب * وما تفرّقوا الّا من بعد ما جاءهم العلم بغياً بينهم [3] فأخبر تبارك وتعالى أنّه كبر على المشركين أن دعاهم أن يقيموا الدّين ولا يتفرّقوا فيه فنهى عن التّفرّق فنسبتم ذلك الى النّبىّ (ص) و زعمتم أنّه قال : الاختلاف [4] رحمة .

ثمّ رويتم على عمر أنّه نهى أن يتزوّج العجم فى العرب و قال : لأمنعنّ فروجهنّ الّا من الاكفاء [5] ؛ و قد زوّج رسول الله (ص) العربيّات من الموالى و قد قال الله تبارك

---

١ ـ ما بين الحاصرتين فى مث ق س فقط .

٢ ـ كذا فى النسخ و الوارد فى الحديث : «اختلاف أمتى» .

٣ ـ آية ١٣ و صدر آية ١٤ سورة الشورى .

٤ ـ كذا فى النسخ و الحديث المشهور الوارد : « اختلاف أمتى » .

٥ ـ **قال الطبرى فى المسترشد** ضمن تعداده ما نقم المسلمون على عمر مانصه (ص ١٤٢ من طبعة النجف ) : « و مما نقموا عليه ما أحدث فى الفروج و قوله : لا أمتعن فروج ذوات الاحساب الا من الاكفاء ، فمضت السنة بذلك الى اليوم و جرى الحكم بالحكمية و العصبية و الكتاب ينطق بخلاف ذلك و السنة جاءت باجماع الامة على أن رسول الله عمل فى ذلك بخلاف ما عمله الثانى و سنه » . **و قال مصنف كتاب الاستغاثة فى بدع الثلاثة** مانصه ( ص ٥٣ ـ ٥٤ من طبعة النجف ) : « و من بدعه ( أى عمر ) فى النكاح أن رسول الله (ص) جعل المسلمين أكفاء بعضهم لبعض فى النكاح من غير أن يميز فى ذلك قرشياً و لا عربياً و لا عجمياً و لا مولى **و قال فيما نقل عنه باجماع** : من جاءكم خاطباً ترضون دينه و أمانته فزوجوه ان لا تفعلوا تكن فتنة فى الارض و فساد كبير

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و تعالى : اليوم اُحلّ لكم الطيّبات و طعام الّذين اُوتوا الكتاب حلٌّ لكم و طعامكم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**و قال فى حجة الوداع** : المؤمنون اخوة تتكافأ دماؤهم و يسعى بذمتهم أدناهم و هم يد واحدة على من سواهم ، **و قوله** هذا عليه السلام **موافق لقول الله** تعالى : « انما المؤمنون اخوة فأصلحوا بين أخويكم » و لم يميز الله و رسوله (ص) بين المؤمنين فى حال من الاحوال بوجه من الوجوه و سبب من الاسباب ، فميزهم عمر فأطلق تزويج قريش فى سائر العرب و العجم ؛ و تزويج العرب فى سائر العجم ، و منع العرب من التزويج فى قريش ، و منع العجم من التزويج فى العرب ؛ فأنزل العرب فى قريش منزلة اليهود و النصارى ، و أنزل العجم فى سائر العرب كذلك اذ أطلق الله تعالى للمسلمين التزويج فى أهل الكتاب و لم يطلق تزويج أهل الكتاب فى المسلمين وقد زوج رسول الله (ص) ضباعة بنت الزبير بن عبد المطلب من المقداد بن الاسود الكندى و كان مولى لبنى كندة ثم قال (ص) : أتعلمون لم زوجت ضباعة بنت عمى من المقداد ؟ - قالوا : لا ، قال (ص) : ليتضع النكاح فينال كل مسلم و لتعلموا أن أكرمكم عند الله أتقيكم فمن يرغب بعد هذا عن فعل الرسول فقد رغب عن سنة الرسول ، وقال (ص) : من رغب عن سنتى فليس منى . وقيل لامير المؤمنين عليه السلام : أيجوز تزويج الموالى بالعربيات ؟ - فقال : تتكافأ دماؤكم ولا تتكافأ فروجكم ؟ !» **و نظيره ما قال المجلسى فى ثامن البحار** ضمن ماعده من بدع عمر تحت عنوان «الطعن الرابع من مطاعنه» مانصه (ص ٣٠٢ من طبعة أمين الضرب) : « **و منها** - ما روى أن عمر أطلق تزويج قريش فى سائر العرب و العجم ، و تزويج العرب فى سائر العجم ، و منع العرب من التزويج فى قريش ، و منع العجم من التزويج فى العرب فأنزل العرب مع قريش و العجم مع العرب منزلة اليهود و النصارى ؛ اذ اطلق تعالى للمسلمين التزويج فى أهل الكتاب (فساق الكلام نحو مانقلناه عن مصنف كتاب الاستغاثة حرفاً بحرف) **وقال ابن أبى جمهور الاحسائى فى كتاب المجلى** عند ذكره الامور التى بدعها الثانى بعد النبى (ص ٤٤٠ من النسخة المطبوعة) : «السابع و الثامن أنه منع الناس من التزويج فى قريش ، و أنه منع العجم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حلٌّ لهم ، و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الّذين اوتوا الكتاب من قبلكم

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

من التزويج فى العرب ، و ذلك شيء اخترعه و بدعه... لم ينقله عن النبى (ص) و انما هو رأى اخترعه و استحسان سنح له و أجرى الناس عليه مع أنه من المعلوم من الدين المحمدى خلاف ذلك فانه يقول : المسلمون أكفاء بعضهم من بعضهم فليس لاحد حينئذ على أحد فضل و لا مزية الا بزيادة الصلاح و التقوى لان الله سبحانه يقول : ان اكرمكم عندالله أتقيكم ، و فى الحديث القدسى : الجنة لمن أطاعنى و ان كان عبداً حبشياً ، والنار لمن عصانى و ان كان سيداً قرشياً ؛ فلا مزية لاحد على أحد من أهل الاسلام العربى والمولى و القرشى و غيره ، و الهاشمى و من ليس بهاشمى ؛ فلا يصح منع أحد من المسلمين من نكاح المسلمة فانه كفؤلها بنص النبى(ص) ففعل عمر ذلك رداً لما جاءت به الشريعة الاحمدية» .

**وقال المحدث النورى فى نفس الرحمن فى أوائل الباب الثانى نقلا عن الاختصاص للمفيد « قال** : بلغنى أن سلمان الفارسى (رض) دخل مسجد رسول الله (ص) ذات يوم فعظموه و قدموه و صدروه اجلالا لحقه و اعظاماً لشيبته و اختصاصه بالمصطفى و آله (ع) فدخل عمر و نظر اليه فقال : من هذا العجمى المتصدر **فيما بين العرب ؟!** فصعد رسول الله (ص) المنبر فخطب فقال : ان الناس من عهد آدم الى يومنا هذا مثل أسنان المشط لا فضل للعربى على العجمى ولا الاحمر على الاسود الا بالتقوى ؛ سلمان بحر لاينزف وكنز لاينفد ، سلمان منا أهل البيت ، سلسل يمنح الحكمة و يؤتى البرهان (انتهى الحديث و قال المحدث النورى : ) يظهر من هذا الخبر و سما يأتى فى باب تزويجه أن عمر كان يبغض سلمان بل كل عجمى و يتجاهر بعداوتهم و يمنع من تزويجهم من العرب كما يأتى و يتعدى عليهم بما كان يمكنه من الجور و الاذى **ففى بعض الاخبار المعتبرة** أنه منعهم من بيت المال الا قليلا فشكوا الى أمير المؤمنين (ع) فأمرهم بالتجارة و دعا لهم بالبركة فيها و فى بعضها كما يأتى أنه سن ديتهم على النصف من دية العرب ، و ان يرثهم العرب ولا يرثونهم ، ولا يؤم أحد منهم العرب فى صلوة ( الى آخر ما قال ) » **أقول** : يريد

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

اذا آتيتموهنّ أجورهنّ محصنين غير مسافحين و لا متّخذى أخدانٍ ، و من يكفر

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ببعض الاخبار المعتبرة المشار اليه ماروواه **الكلينى فى الكافى** فى آخر باب النوادر من كتاب المعيشة ( و هو آخر حديث من كتاب المعيشة ؛ انظرج ٥ طبع دار الكتب الاسلامية ص ٣١٨ - ٣١٩ ) : « أحمد بن محمد العاصمى عن محمد بن أحمد النهدى عن محمد بن على عن شريف بن سابق عن الفضل بن أبى قرة عن أبى عبدالله (ع) **قال : أتت الموالى أمير المؤمنين فقالوا : نشكو اليك هؤلاء العرب** ان رسول‌الله (ص) كان يعطينا معهم العطايا بالسوية ، وزوج سلمان و بلالا و صهيباً و أبو اعلينا هؤلاء و قالوا : لا نفعل ، فذهب اليهم أمير المؤمنين ( ع ) فكلمهم فيهم فصاح الاعاريب : أبينا ذلك يا أبا الحسن أبينا ذلك ، فخرج و هو مغضب يجر رداءه و هو يقول : **يا معشر الموالى** ان هؤلاء قد صيروكم بمنزلة اليهود و النصارى يتزوجون اليكم و لا يزوجونكم و لا يعطونكم مثل ما يأخذون فاتجروا بارك‌الله لكم فانى قد سمعت رسول‌الله (ص) يقول : الرزق عشرة أجزاء تسعة أجزاء فى التجارة و واحدة فى غيرها » **و نقل المجلسى الحديث فى تاسع البحار** فى باب أحوال سائر أصحابه (ص ٦٣٨ من طبعة أمين الضرب ) و لم يورد له بياناً **لكنه قال فى مرآة العقول فى شرح الحديث مانصه : « و قال المطرزى فى المغرب : ان الموالى بمعنى العتقاء لماكانت غير عرب فى الاكثر غلبت على العجم** حتى قالوا : الموالى أكفاء بعضها لبعض و العرب أكفاء بعضها لبعض ، وقال عبدالملك فى الحسن البصرى : أمولى هو أم عربى فاستعملوهما استعمال الاسمين المتقابلين (انتهى)».

**و قال سليم بن قيس الهلالى فى كتابه** ضمن كتاب كتبه معاوية الى زياد بن سمية مانصه (ص ١٠٢ - ١٠٤ من النسخة المطبوعة بالنجف) : « **و انظر الى الموالى و من أسلم من الاعاجم فخذهم بسنة عمر بن الخطاب فان** فى ذلك خزيهم و ذلهم أن تنكح العرب فيهم و لا ينكحونهم ، و أن يرثوهم العرب ولا يرثوا هم العرب ، و أن تقصر بهم فى عطائهم و أرزاقهم ، و أن يقدموا فى المغازى يصلحون الطريق و يقطعون

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بالايمان فقد حبط عمله وهو فى الآخرة من الخاسرين [١] فكلّ ما أحلّه[٢] الله و أمر به فهو

١ - من آية ٥ سورة المائدة.

٢ - ح : « أحل ».

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الشجر ، ولايؤم أحد منهم العرب فى صلوة ، و لا يتقدم أحد منهم فى الصف الاول اذا حضرت العرب الا ان يتموا الصف ، و لا تول أحداً منهم ثغراً من ثغور المسلمين و لا مصراً من أمصارهم ، ولايلى أحد منهم قضاء المسلمين و لا أحكامهم فان هذه سنة عمر فيهم و سيرته **(الى ان قال) و فى رواية أخرى** يا أخى لولا أن عمر سن دية الموالى على النصف من دية العرب و ذلك أقرب للتقوى لما كان للعرب فضل على العجم فاذا جاءك كتابى هذا فأذل العجم و أهنهم و أنصهم و لا تستعن بأحد منهم و لا تقض لهم حاجة فوالله انك لابن أبى سفيان خرجت من صلبه (الى آخر الكتاب)». **أقول : نقله المجلسى فى ثامن البحار** فى باب نوادر الاحتجاج على معاوية (انظر ص ٥٨١ من طبعة أمين الضرب) **و نقل المحدث القمى فى سفينة البحار** فى «عجم» مانقلناه هنا (انظر ص ١٦٥ من ج ٢) **و نقله المحدث** النورى فى نفس الرحمن فى الباب الرابع عشر بعد أن ذكر أن ما أفتى به المخالفون بأن العجمى ليس بكفو للعربية قد أخذوه من عمر، وقد نقل هناك أيضاً أن العلامة قال فى التذكرة « اعتبر كثير من الشافعية النسب على ماتقدم فالعجمى ليس كفواً للعربية و العربية بعضهم أكفاء بعض فلا تكافئهم الموالى و به قال أبوحنيفة لقوله (ع) : ان الله اختار العرب من سائر الامم واختار من العرب قريشاً ؛ الحديث ، و رووا عنه (ع) أنه قال : قريش بعضهم أكفاء لبعض قبيلة لقبيلة والموالى بعضهم أكفاء لبعض لرجل رجل اى يعتبر نسبهم ثم قال (ره) : وعندنا نحن ان النسب لا اعتبار به بل يجوز لوضيع النسب ان يزوج بشريفه حتى ان العبد يجوز ان يتزوج بالعلوية الشريفة وهو أحد قولى الشافعى لعموم قوله تعالى فانكحوا الاية (الى آخر ماذكره)». **وذكر المحدث النورى فى الباب المشار اليه فوائد اخر لم نذكرها** فمن أرادها فليراجع الكتاب

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

من الایمان . فرویتم علی عمر أنّه نهی عمّا أحلّه‌الله و قد قال‌الله تعالی : حرّمت علیکم أمّهاتکم و بناتکم و أخواتکم وعمّاتکم وخالاتکم (الی‌قوله) انّ‌الله کان غفوراً رحیماً [١] . و المحصنات من‌النّساء الّا ما ملکت أیمانکم کتاب‌الله علیکم و أحلّ لکم ماوراء ذلکم أن تبتغوا بأموالکم محصنین غیر مسافحین [٢] فأحلّ‌الله ماوراء ذلک ممّا سمّاه [٣] أنّه حرمة فاعترضتم أمره فنهیتم النّاس عمّا أحلّ‌الله ثمّ نسبتموه الی عمر فقلتم : هی سنّة عمر و ما سنّه عمر فهو [٤] حقٌّ و إن خالف [٥] قول‌الله و سنّة رسول‌الله (ص) ، فصرتم

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

و هذا هو المراد بما ذکره : « و سما یأتی فی باب تزویجه » کما نقلناه فیما مر من کلامه .

**أقول : أما سیرة أمیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - کانت علی خلاف سیرة عمر** فی قسمة العطایا و ذلک یطلب من محله من أحوال أمیرالمؤمنین و ترجمته و **یدل علیه ما نقله المفید - قدس‌الله روحه فی مجالسه** بهذه العبارة «قال : حدثنی أبوالحسن علی بن بلال المهلبی ، قال : حدثنا محمدبن عبدالله‌بن راشد الاصفهانی ، قال : حدثنا ابراهیم بن محمد الثقفی ، قال : حدثنا علی بن عبدالله بن عثمان ، قال : حدثنی علی بن سیف ، عن علی بن أبی حباب ، عن ربیعة و عمارة و غیرهما ، أن طائفة من أصحاب أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب (ع) مشوا الیه عند تفرق الناس عنه و فرار کثیر منهم الی معاویة طلباً لما فی یدیه من الدنیا فقالوا له : یا أمیرالمؤمنین أعط هذه الاموال و فضل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی‌الموالی و العجم و من یخاف خلافه علیک من‌الناس و فراره الی معاویة فقال لهم أمیرالمؤمنین(ع) : أتأمرونی أن أطلب النصر بالجور ؟! لاوالله لا أفعل ما طلعت شمس و لا ح فی السماء نجم (الی آخر ما قال فمن أراده فلیراجع الکتاب المذکورص ٩٥ من طبعة النجف سنة ١٣٥١ هـ.)»

١ - آیة ٢٣ سورة النساء. ٢ - صدر آیة ٢٤ سورة النساء.

٣ - ح مث مج س : « سمی » .

٤ - س : «فهی». ٥ - ح : « و ان خالفت » .

تفرّقون بين العربيّة و الموالى بلاكتابٍ و سنّة و قلتم : انّ عمر قال : تزوّجوا فيهم و لا تزوّجوهم ؛ فصيّرتم الموالى بمنزلة أهل الكتاب من اليهود و النّصارى الّذين [١] يحلّ لنا أن نتزوّج فيهم ولا يتهيّأ لنا أن نزوّجهم ، و نسبتم ذلك الى عمر فأىّ وقيعةٍ أشدّ من وقيعتكم على عمر و ما تروون عليه ؟!

ثمّ زعمتم فى بعض أقاويلكم و أحكامكم أنّ القاضى اذا فرّق بين امرأةٍ وزوجها بشهادة شاهدين ثمّ رَجع الشّاهدان عن شهادتهما و تابا و أقرّا أنّهما شهدا بزورٍ أنّ المرأة لا تردّ الى زوجها و أنّ تلك الفرقة جائزةٌ عليهما أبداً و لها أن تنكح الأزواج و أن يتزوّجها [٢] أحد الشّاهدين الّذين شهدا بالزّور فنكاحه حلالٌ جائزٌ له فزعمتم أنّ الّذى يكون به الفرقه لايكون به الاجتماع فأبطلتموه من وجهٍ و أثبتّموه من الجهة [٣] الّتى بها أبطلتموه ليس [٤] عندكم بذلك حجّةٌ من كتاب الله و لا سنّةٌ من رسول الله صلّى الله عليه و آله .

و زعمتم فى حكمكم أنّ المملوكة المتزوّجة لايحلّ لمولاها أن يفرّق بينها و بين زوجها ولايخرجها من ملك الزّوج الّا بموتٍ [٥] أو طلاق الزّوج والله تبارك وتعالى يقول فى كتابه : و المحصنات من النّساء الّا ما ملكت أيمانكم كتاب الله عليكم و أحلّ لكم ماوراء ذلكم [٦] فاستثنى جلّ ثناؤه الّا ما ملكت أيمانكم فلم تجيزوا مااستثنى الله ولا ما أحلّ كأنّكم الحكّام عليه فحرّمتم الأمة على مولاها و جعلتم الزّوج أملك ببضعها الّا أن يطلّق او يموت . و زعمتم أنّه ان باعها لم يكن للمشترى أن يَطأها و بضعها محرّمٌ عليه والله تعالى يقول بعد الاستثناء : يريدالله ليبيّن لكم و يهديكم سُنن الّذين من قبلكم و يتوب عليكم والله عليمٌ حكيمٌ [٧] فلم تقبلوا ما بيّن لكم و لا ما استثنى فما

١ - غير ج : « الذى » .
٢ - غير ح : « تزوجها » .
٣ - ح : « و أجزتموه من جهته » .
٤ - ح : « و ليس » .
٥ - كذا .
٦ - من آية ٢٤ سورة النساء .
٧ - آية ٢٦ سورة النساء .

الّذى يعاب به قوم [١] أكثر من أنّ الله بعث اليهم رسولاً و أنزل معه عليهم كتاباً و أمرهم أن يتّبعوه و أمر نبيّه أن يحكم بينهم بما أنزل الله فى كتابه فأحلّ لهم المحصنات ممّا ملكت أيمانهم فلم يقبلوا منه و زعموا أنّ ما أحلّ [٢] من ذلك لهم غير حلال [٣] و لو وجدتم مثلها من الشّنعة على الشّيعة لقمتم بها و قعدتم.

و زعمتم فيما رويتم أنّ مادون الشّرك مغفورٌ لكم و أنّ الشّرك لا يكون الّا أن يدعوا مع الله الهاً آخر فاذا لم يفعلوا فما دون ذلك مغفورٌ لهم [٤] و أنتم تروون عن النّبى - صلّى الله عليه و آله - أنّه قال: [٥] الشّرك أخفى [فى أمّتى] من دبيب النّمل فى ليلةٍ ظلماء على صفاةٍ سوداء. **و تروون أنّه قال:** أيسر الرّياء شركٌ فانظروا ماكتب الله تبارك و تعالى على من يقول بهذا القول فى قوله: فخلف من بعدهم خلفٌ و رثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الأدنى و يقولون: سيغفر لنا، و ان يأتهم عرضٌ مثله يأخذوه ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على الله الّا الحقّ و درسوا مافيه والدّار الآخرة خيرٌ للّذين يتّقون أفلا يعقلون [٦] و الّذين يمسّكون بالكتاب و أقاموا الصّلوة انّا لانضيع أجر المصلحين [٧] انظروا؛ من الّذين يمسّكون بالكتاب؟ الّذين يقولون: انّ الحكم فيه و به؟ أو الّذين يقولون: انّ الحكم ليس فيه و لا به؟!

---

١ - ليس فى ج.

٢ - مج مث س ق: «و زعموا أنه أحل». ٣ - ح: «غير ما هو حلال».

٤ - فى النسخ: «لكم» ولا يستقيم الكلام مع ضمير الخطاب الا ان يغير صيغة: «ان يدعوا» و «لم يفعلوا» الى صيغة الخطاب.

٥ - فى الجامع الصغير نقلا عن مستدرك الحاكم و حلية أبى نعيم: «الشرك أخفى فى أمتى من دبيب النمل على الصفا فى الليلة الظلماء و أدناه أن تحب على شىء من الجور او تبغض على شىء من العدل، وهل الدين الا الحب فى الله و البغض فى الله قال الله تعالى: قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله».

٦ و ٧ - آيتا ١٦٩ و ١٧٠ من سورة الاعراف.

ثمّ انظروا الى إباحتكم المعاصى و زعمكم [١] أنّهامغفورةٌ اذا لم نعبد [٢] مع الله إلهاً آخر ، و الى تزكيتكم أنفسكم و الله يقول : ألم تَر إلَى الّذين يزكّون أنفسَهم بل الله يزكّى من يشاء و لا يظلمون فتيلاً [٣] انظر كيف يفترون على الله الكذب وكفى به اِثماً مُبيناً [٤] و انظروا كيف وكّدالله على الحكّام فقال : انّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات الى أهلها فاذا حكمتم بين النّاس أن تحكموا بالعدل انّ الله نعمّا يعظكم به انّ الله كان سميعاًبصيراً [٥] وانّما أمرالله أن يحكم [٦] بالعدل قوماًيحسنون أن يحكموابه وهم لايعرفونه فاذا كان أحدكم يحلّ شيئاً يحرّمه صاحبه وكلا الأمرين عندكم حقٌّ فأين المنهىّ عنه ؟ ! و أين المحرّم منه ؟! و أين الّذى يردّ الى الله و الى رسوله و الى اُولى الأمر ؟! ولو جهد جاهدٌ على أن يأتى باطلاً فى اختلافكم ما قدر عليه اذا كان كلّه عندكم حقّاً و لولا أنّ الحقّ مخالفٌ للباطل و العدل مخالفٌ للجور ما عرف أحدهما من صاحبه ، وكذلك الأشياء كلّها انّما عرفت بمباينة بعضها لبعضٍ و لولا ذلك ماعُرف حقٌّ من باطلٍ ، و لا حَسَنٌ من قبيحٍ ، و لا إنسانٌ من إنسانٍ ولا ذكرٌ من اُنثى ولاشىءٌ من شىءٍ .

و زعمتم أنّه لا يُذكر رسول الله ــ صلّى الله عليه و آله ــ لا عند الذّبيحة و لا عند الجماع [٧] [قيل لكم : فما بال الجماع ؟ [٨] فلم يكن عندكم الّا قبول قول الخرّاصين وقلتم : هكذاروينا عمّن كان قبلنا [٩]] قيل لكم : فانّ الوضوء والأذان والصّلوة والمناسك وكلّ ما يُتقرّب به الى الله خالصاً لايُقبل منه الّا ماكان خالصاً فقد بان منكم فى قياس قولكم أن لا يُذكر فى الوضوء ولا فى الأذان و لا فى الصّلوة و لا فى شىءٍ يُتقرّب به

١ ـ ج : « و زعمتم » .

٢ ـ س : « لم تعبد » ح : « لم يعبد » .

٣ و ٤ ـ هما آيتان (٤٩ و ٥٠) من سورة النساء .

٥ ـ آية ٥٨ سورة النساء . ٦ ـ هاتان الكلمتان لم تذكرا فى ج .

٧ ـ ح : « الجماعة » .

٨ ـ كذا و لعل الاصل قد كان : « فما بال الذبيحة و الجماع ؟ ! » .

٩ ـ مابين المعقفتين ليس فى ح ج مث .

الى الله و أنّ كلّ ما يُذكر فيه رسول الله – صلّى الله عليه و آله – [ غير خالصٍ لله و أنّه شِركٌ و أىُّ شركٍ أشركُ أو كفرٍ أكفر ولا أشنع من قول قائلٍ : انّ كلّ ما ذكر فيه رسول الله (ص) [1] ] [فصلّى عليه [2] ] فهو شركٌ و ليس هو لله خالصاً، فانظروا الى صدّكم النّاس عن ذكر رسول الله (ص) و الصّلوة عليه والله يقول : و رفعنا لك ذكرك[3] ففسّره المفسّرون أنّه عنى ان لا أذكر فى موطنٍ الّا ذكرت معى ؛ فزعمتم أنّ ذكر رسول الله (ص) مع الله شركٌ[4].

## [ ذكر القنوت

و أجمعتم على ترك القنوت [5] ] و زعمتم أنّ القنوت بدعة [6] و قد أمر الله تبارك و تعالى به فى كتابه فقال عزّ و جلّ : و قوموا لله قانتين [7] و قال : انّ ابراهيم كان أمّةً قانتاً لله حنيفاً و لم يك من المشركين [8] وقال : يامريم اقنتى لربّك و اسجدى واركعى مع الرّاكعين [9] [ فزعمتم أنّ ما أمر الله به [10] من القنوت الطّاعة انّما قال : قوموا لله مطيعين ، وانّ ابراهيم كان اُمّةً مطيعاً لله ، و يا مريم أطيعى الله [11] و اسجدى، و أنتم

١ ـ مابين الحاصرتين ليس فى ح.

٢ ـ «فصلى عليه» ليس فى النسخ و لكنه لازم حتى يستقيم المعنى.

٣ ـ آية ٤ سورة الانشراح.

٤ ـ هنا تم ما لم يكن فى م وكان فى نسخ ج ح س ق مج مث فقط.

٥ ـ مابين الحاصرتين فى م فقط.

٦ ـ هذه الجملة ليست فى م.

٧ ـ ذيل آية ٢٣٨ من سورة البقرة و صدرها : «حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى».

٨ ـ آية ١٢٠ سورة النحل.

٩ ـ آية ٤٣ سورة آل عمران.

١٠ ـ ح : «أنما أراد به الله».

١١ ـ س ق ج مج مث : «لله».

ترووون أنّ النّبيّ – صلّى الله عليه و آله – قدقنت فى صلوته و دعا على المشركين و ترووون أنّ أبابكرٍ و عمر قدقنتا ، و أنّ علياً – صلوات الله عليه – قنت فلعن [١] معاوية و أصحابه ؛ فالقنوت فى الصّلوة معروفٌ غير مجهولٍ [٢] ] و انّما القنوت دعاءٌ قال الله تعالى : و قال ربّكم ادعونى أستجب لكم انّ الّذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنّم داخرين [٣] [و قال : قل ما يعبؤبكم ربّى لولادعاؤكم [٤] وقد كذبتم] فمن المكذّب [٥] بالدّعاء [٦] ؟! القانت الدّاعى أو من [ترك الدّعاء ؟! وقد صيّره الله عزّ و جلّ [٧]] عبادةً فنهيتم النّاس عنها و قلتم : من قنت فهو صاحب بدعةٍ و هوىً . . !

[ و روى جرير عن يزيد بن أبى زياد [٨] عن عبدالرّحمن بن أبى ليلى قال :

---

١ ـ غير ح جميعاً : « و أن علياً (ص) يلعن » .

٢ ـ مابين المعقفتين ليس فى م .

٣ ـ آية ٦٠ سورة المؤمن .

٤ ـ صدر آخر آية سورة الفرقان ؛ و ليعلم أن مابين المعقفتين ليس فى م .

٥ ـ م : «فمن الكاذب» . ٦ ـ كلمة «بالدعاء» فى م فقط .

٧ ـ غير م : (بدل ما فى المتن) : «ترك ذلك فقد صيرالله الدعاء» .

٨ ـ فى الاصل : «برید (بالباء الموحدة و الراء المهملة) بن أبى زياد» و هو مصحف قطعاً ؛ **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب** : « **يزيد بن أبى زياد** القرشى الهاشمى أبو عبدالله مولاهم الكوفى رأى أنساً **و روى عن مولاه** عبدالله بن الحارث بن نوفل و ابراهيم النخعى و **عبدالرحمن بن أبى ليلى** (الى ان قال) **و عنه** اسماعيل بن أبى خالد (الى ان قال) والسفيانان **و جرير بن عبدالحميد** و على بن مسهر و محمد بن فضيل و آخرون قال النضر بن شميل عن شعبة كان رفاعاً و قال على بن المنذر عن ابن فضيل : كان من أئمة الشيعة الكبار (الى آخر ما ذكره من ترجمته المبسوطة فمن أرادها فليراجع تهذيب التهذيب) فعلم أن المراد من جرير المذكور فى صدر السند هو جرير بن عبدالحميد المشار اليه فى كلام ابن حجر .

صلّيت خلف عمر الفجر فقرأ فى الرّكعة الاولى سورة [١] يوسف ثمّ قام فقرأ فى الرّكعة الثّانية اذا زلزلت فقنت ؛ فسمعت منه مابين السّجدتين [٢] : اللّهمّ انّا نستعينك و نستغفرك و نؤمن بك ، القنوت ؛ الى آخره [٣] ] .

١ ـ فى الاصل : «بسورة» .

٢ ـ كذا صريحاً فى الاصل .

٣ ـ هذه الرواية المذكورة بين المعقوفتين فى م فقط وليس فى سائر النسخ منها أثر. **ثم ليعلم أن قول المصنف (ره) : « الى آخره »** اشارة الى أن هذاالمطلب معروف مشهور معلوم عندالناظرين فى الكتاب و لذا لم يذكره الى آخره و هوكذلك فلنشر الى بعض ما يدل على ذلك ؛ **قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** فى أوائل الدليل الثامن (انظر ص ١٧٣) **مانصه :**

« **و** ـ السيوطى فى الاتقان أخرج الطبرانى فى الدعاء من طريق عباد بن يعقوب الاسدى عن يحيى بن يعلى الاسلمى عن ابن لهيعة عن أبى هبيرة عن عبدالله بن رزين الغافقى قال : قال لى عبدالملك بن مروان : لقد علمت ماحملك على حب أبى تراب الا أنك أعرابى جاف فقلت : والله لقد جمعت القرآن من قبل ان يجتمع أبواك و لقد علمنى منه على بن أبى طالب عليه السلام سورتين علمهما اياه رسول الله ـ صلى الله عليه و آله ـ ما علمتهما أنت ولا أبوك [١] اللهم انا نستعينك و نستغفرك و نثنى عليك ولا نكفرك و نخلع ونترك من يفجرك [٢] اللهم اياك نعبد ، و لك نصلى و نسجد ، و اليك نسعى و نحفد ، نرجو رحمتك و نخشى عذابك الحد ، ان عذابك بالكفار ملحق . **ز ـ و فيه :** أخرج البيهقى من طريق سفيان الثورى عن ابن جريج عن عطاء عن عبيد بن عمير أن عمر بن الخطاب قنت بعدالركوع فقال : بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعينك و نستغفرك و نثنى عليك و لا نكفرك و نخلع و نترك من يفجرك بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اياك نعبد ، و لك نصلى و نسجد ، و اليك نسعى و نحفد ، نرجو رحمتك و نخشى نقمتك ، ان عذابك بالكافرين ملحق . **قال ابن جريج : حكمة البسملة أنها سورتان فى مصحف بعض الصحابة . ح ـ وفيه وفى مجمع الزوائد :** و أخرج الطبرانى بسند صحيح عن أبى اسحاق قال : أنبأنا أمية بن عبدالله بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[و[1] الله تبارك و تعالى يقول : إنّ الّذين يجادلون فى آيات الله بغير سلطانٍ أتاهم

١ ـ من هنا أعنى «والله تبارك و تعالى يقول : ان الذين» الى ما يأتى من قوله تعالى : «كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار» ليس فى م لكنه موجود فى سائر النسخ الست جميعاً .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خالد بن أسيد بخراسان فقرأ بهاتين السورتين : انا نستعينك و نستغفرك . **ط ـ و فيه :** و أخرج البيهقى و أبوداود فى المراسيل عن خالد بن أبى عمران أن جبرئيل نزل بذلك على النبى ـ صلى الله عليه وآله ـ مع قوله تعالى : ليس لك من الامر شىء . **ى ـ** السيوطى فى الدر المنثور على ما نقل عنه : أخرج ابن الضريس عن عبيدالله بن عبدالرحمن عن أبيه قال : صليت خلف عمر بن الخطاب فلما فرغ من السورة الثانية قال : اللهم انا نستعينك و نستغفرك و نثنى عليك الخير و لا نكفرك و نخلع و نترك من يفجرك ، اللهم اياك نعبد ولك نصلى و نسجد ، و اليك نسعى ونحفد ، نرجو رحمتك و نخشى عذابك ، ان عذابك بالكفار ملحق . و فى مصحف ابن عباس : قراءة أبى و أبى موسى : بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعينك و نستغفرك و نثنى عليك الخير و لا نكفرك و نخلع و نترك من يفجرك . **يا ـ الراغب فى المحاضرات :** أثبت زيد سورتى القنوت فى القرآن » .

و قال أيضاً المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب فى أوائل الدليل السادس الذى هو فى بيان أن هذا المصحف الموجود غير شامل لتمام ما فى مصحف أبى بن كعب فيكون غير شامل لتمام ما نزل اعجازاً لصحة ما فى مصحف أبى و اعتباره ضمن ذكره أدلته على مدعاه ما نصه (انظر ص١٤٦) : « **يب ـ** السيوطى فى الاتقان : و فى مصحف ابن مسعود : مائة و اثنتا عشرة سورة لانه لم يكتب المعوذتين و فى مصحف أبى ست عشرة لانه كتب فى آخره سورتى الحفد و الخلع ( فذكر أحاديث فى هذا المضمون ثم قال : ) قلت : و يأتى لهاتين السورتين طرق أخر » فمن أرادها فليراجع الكتاب .

**أقول : ذكر السيوطى أحاديث هاتين السورتين** فى آخر تفسيره الدر المنثور

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

إن فى صُدورهم إلّا كبرٌ ما هم ببالغيه فاستعذ بالله إنّه هو السّميع البصير [١] فأىّ

١ ـ آية ٥٦ سورة المؤمن.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بعد سورتى المعوذتين و الاحاديث المشار اليها كثيرة جداً بحيث لايسعها المقام فمن أرادها فليراجع الكتاب المذكور تحت عنوان **«ذكر ماورد فى سورة الخلع وسورة الحفد»** (انظر ج ٦ ؛ ص ٤٢٠ ـ ٤٢٢) **و عبارة الراغب فى المحاضرات** تحت عنوان «و مما جاء فى مبدء القرآن و نزوله» ( راجع ج ٢ ؛ ص ٢٥ من طبعة مصر سنة ١٢٨٧ ) و تصدى الشيخ جواد البلاغى (ره) فى تفسير آلاء الرحمن تحت عنوان « الامر الرابع مما ألصقوه بكرامة القرآن المجيد ما رواه فى الاتقان و الدر المنثور» لرد هذه الاخبار و تزييفها ( فان أردت أن تلاحظ كلامه فراجع ج ١ ؛ ص ٢٣ ـ ٢٤).

**و أيضاً قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** ضمن ما قال تحت عنوان «الدليل السابع» : « و أما الاخبار فهى كثيرة » فخاض فى ذكرها **الى ان قال** (ص ١٥٥) مانصه : **د ـ العلامة رحمه‌الله فى بحث القنوت من التذكرة : روى واحد من الصحابة سورتين احداهما** ـ اللهم انانستعينك و نستغفرك و نستهديك ونستنصرك و نؤمن بك و نتوكل عليك و نثنى عليك الخير كله و نشكرك ولانكفرك و نخلع من يفجرك **والثانية** ـ اللهم اياك نعبد ، و لك نصلى و نسجد ، و اليك نسعى و نحفد ، نرجو رحمتك و نخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق ، فقال عثمان : اجعلوهما فى القنوت و لم يثبتهما فى المصحف لانفراد الواحد **وكان عمر يقنت بذلك ؛ و لم ينقل ذلك من طريق أهل البيت عليهم السلام** فلو قنت بذلك جاز لاشتماله على الدعاء (انتهى) **قلت : قال الشيخ محمد المشهدى المقدم على العلامة فى المزار الكبير** : أخبرنى الشيخ الجليل مسلم بن نجم البزاز الكوفى عن أحمد بن محمد المقرى عن عبدالله بن حمدان العدل عن محمد بن اسماعيل عن أبى نعيم حمزة الزيات عن حبيب بن أبى ثابت عن عبدالرحمن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سُلطانٍ (أتاكم) فأخبركم أنّه ليس فى كتاب‌الله ولا فى سنّة رسول‌الله (ص) مايحتاج

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بن الاسود الكاهلى **و أخبرنى** الفقيه الجليل العالم أبوالمكارم حمزة بن زهرة الحسينى الحلبى املاء من لفظه و أرانى المسجد و روى لى هذا الخبر عن رجاله عن الكاهلى **قال : قال :** ألاتذهب بناالى مسجد أميرالمؤمنين عليه‌السلام فنصلى فيه ؟ قلت : و أى المساجد هذا ؟ قال : مسجد بنى كاهل و انه لم يبق منه سوى أسه و أس ميذنته **قلت : حدثنى بحديثه قال :** صلى بنا على بن أبى طالب عليه‌السلام فى مسجد بنى كاهل الفجر **فقنت بنا فقال :** اللهم انا نستعينك و نستغفرك و نستهديك و نؤمن بك و نتوكل عليك ونثنى عليك الخير كله نشكرك و لا نكفرك و نخلع و نترك من ينكرك ، اللهم اياك نعبد ، و لك نصلى و نسجد ، و اليك نسعى و نحفد ، نرجو رحمتك ونخشى عذابك ، ان‌عذابك بالكفار ملحق ، اللهم اهدنا فيمن هديت ؛ الدعاء. **و رواه فى البحار عن مزار الشهيد** عن حبيب‌بن أبى ثابت مثله **والسيد عبدالكريم بن طاوس المعاصر للعلامة نقله فى كتابه فرحة الغرى** عن المزار المتقدم **فقوله (ره)** : لم ينقل من طريق أهل البيت عليهم‌السلام ، لعله فى غير محله ».

**و نقله أيضاً فى مستدرك الوسائل** فى كتاب الصلوة فى باب استحباب الدعاء فى القنوت بالمأثور عن مزار ابن المشهدى و مزار الشهيد ثم قال : قلت : قال العلامة فى التذكرة فنقل كلامه ثم قال : « و فيه ما عرفت و يأتى » و يشير به الى اشتباه العلامة فى نفيه كونه مروياً بطريق أهل البيت عليهم السلام و المراد بما يأتى ما أشار اليه من كونه مذكوراً فى دعائم الاسلام و نص عبارته هناك : « دعائم الاسلام روينا عن أهل البيت عليهم‌السلام فى الدعاء فى قنوت الفجر وجوهاً كثيرة و من أحسن ما فيها وكلها حسن أن تقول : اللهم انا نستعينك (فذكر قريباً مما مر نقله) »

**و نظيره ما ذكره الحاج الشيخ محمد باقر البيرجندى (ره) فى‌مفتاح الفردوس** فى أواخر القصر الثالث (انظر ص ٧٥) و نص عبارته : « و راغب در محاضرات

« بقية‌الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

النّاس اليه فى أمر دينهم و أنّ رسول‌الله نهى اُمّته عن القنوت فى الصّلوة ؟!

و أنتم تروون أنّه قدقنت ؛ و قنت الخلفاءُ بعده ، و أنتم تزعمون أنّ من قنت فهو مبتدعٌ وقد قال‌الله تعالى : و قوموا لله قانتين ؛ فزعمتم أنّه عنى و قوموا لله مطيعين فانّما أمرهم أن يطيعوا الله و هم قيامٌ ولا يُطيعونه اذا كانوا جلوساً و لا اذا ناموا ، و لا اذا اتّكأوا ؛ انّما اُمروا [على ما[1]] زعمتم بالطّاعة و هم قيامٌ ؛ [ ذلك ليعلموا[2] أنّ

١ ـ « على ما » فى هامش نسخة ج فقط و أضاف اليه قوله « ظ » يريد به أنه كان كذلك ظاهراً.

٢ ـ مج : « ليعلم ».

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

گفته كه : زيد درقرآن ثابت گذاشته دو سورهٔ قنوت را » فبعد أن ذكر فى الهامش سورتى ـ القنوت و ذكر ترجمة كلام العلامة عن التذكرة قال : « أحقر گويد : آنرا از طريق شيعه محمدبن المشهدى در مزار كبير ودربحار از مزار شهيد آورده‌اند كه أميرالمؤمنين عليه‌السلام آنرا در قنوت در مسجد بنى كاهل خواندند ».

**أقول : قال ابن قتيبة فى أوائل كتاب تأويل مختلف الحديث** فى جوابه عماطعن به‌النظام على عبدالله‌بن مسعود بأنه جحد من كتاب‌الله تعالى سورتين فهبه لم‌يشهد قراءة النبى (ص) بهما فهلا استدل بعجيب تأليفهما و أنهما على نظم سائر القرآن المعجز للبلغاء ان ينظموا نظمه و ان يحسنوا مثل تأليفه (انظر ص ٢٦ و ٣١ ـ ٣٢ من طبعة مصر سنة١٣٢٦ هـ ، أوص ٢١و٢٥-٢٦ من‌طبعة مصر سنة١٣٨٦ هـ) : «وطعنه عليه‌لجحده سورتين‌من القرآن العظيم يعنى المعوذتين فان لابن مسعود فى ذلك سبباً و الناس قد يظنون و يزلون و اذا كان هذا جائزاً على النبيين و المرسلين فهو على غيرهم أجوز، **و سببه فى تركه اثباتهما فى مصحفه** أنه كان يرى‌النبى(ص) يعوذ بهماالحسن و الحسين و يعوذ غيرهما كما كان يعوذهما بأعوذ بكلمات‌الله التامة فظن‌أنهما ليستا من‌القرآن فلم يثبتهما فى مصحفه **و بنحو هذا السبب أثبت أبى بن‌كعب فى مصحفه افتتاح دعاء القنوت و جعله سورتين** لانه كان يرى رسول‌الله (ص) يدعو بهما فى الصلوة دعاء دائماً فظن أنه من القرآن ».

النّاس يقنتون وهم قيامٌ [١] فمن قال : قوموا لله قانتين فأنتم [٢] تجادلون فى آيات الله بغير سلطانٍ و قد قال الله تعالى : الّذين يجادلون فى آيات الله بغير سلطانٍ أتاهم كبر مقتاً عندالله و عند الّذين آمنوا كذلك يطبع الله على كلّ قلب متكبّرٍ جبّارٍ [٣] .

## ذكر أحكامٍ شتّى [٤]

و أجمعتم على أنّ الرّعاف [ و الحجامة و القىء [٥] ] تنقض [٦] الوضوء و جوّزتم لأهل الحجاز [٧] أن يصلّوا و هم فى الحالات الّتى أوجبتم فيها نقض الوضوء و صلّيتم خلفهم و قبلتم شهادتهم و زكّيتموهم و رويتم الحديث عنهم و هم يقولون : المسح على الخفّين طول سفرك و ان سافرت سنةً ؛ و أنتم تقولون : من زاد على ثلاثة أيّامٍ انتقض وضوؤه ، و هم يقولون : انّ نكاح النّساء فى أدبارهنّ حلالٌ و أنتم تقولون : هو حرامٌ و تلعنون من يفعله أو يزعم أنّه حلالٌ ، و يرون الوضوء ممّا غيّرت النّار ، و الوضوء من مسّ الذّكر ؛ و أنتم تنكرون ذلك ، ولا يرون طلاقاً الّا بعد نكاحٍ حتّى يقولون : لو وضع يده على رأسها فقال : يوم أتزوّجها فهى طالق ؛ لم يلزمه [٨] الطلاق [٩] وكذلك العتق [و أنتم تلزمونه [١٠] الطّلاق و العتق [١١] ] فقبلتموهم على هذا الخلاف وقلتم : هم أهل-

١ - ما بين المعقفتين فى س ح مج مث فقط.

٢ - مج مث ج س ق : « و أنتم » .

٣ - آية ٣٥ سورة المؤمن .

٤ - العنوان فى م فقط.

٥ - « و الحجامة و القىء » فى غير م.

٦ - م : « ينقض » .

٧ - **فليعلم** أن هذه المطالب قدتقدمت فى الكتاب تحت عنوان « أقاويل أهل الحجاز و أهل العراق » (انظر ص ٥٠ - ٥١) و استفدنا فى تصحيح عبارة المتن هنا مما تقدم.

٨ - ح : « لم يلزمها » .

٩ - م ( بدل الجملة ) : « لم يكن بشىء » .

١٠ - ح : « تلزمونها » .

١١ - ما بين المعقفتين ليس فى م.

الجماعة و السنّة [و[1] ليس من الخلاف شيء الّا و هو بينكم و بينهم الّا أنّهم لمّا وافقوكم على تفضيل أبى بكرٍ و عمر على علىّ بن أبى طالبٍ – عليه السّلام – لم يضرّهم خلافهم عندكم و صار تفضيلهما على علىٍّ (ع) عندكم سنّة[2] الدّين ؛ لا الصّلوة بغير وضوءٍ و لا شيءٌ ممّا خالفوكم فيه يضرّهم اذا قدّموهما على علىٍّ (ع) فلزمكم أنّ

١ - بدل مابين المعقفتين الذى هو عبارة م عبارة سائر النسخ هكذا : « و لا يكون من الخلاف شيء أشد و لا أشنع من أنكم تقولون : انهم يصلون على غير وضوء ، و انهم يستحلون ماحرم الله الا أنهم وافقوكم على تفضيل أبى بكر و عمر على على - عليه السلام - فقبلتموهم على ذلك و لم يضرهم خلافهم عندكم فصار تفضيلهما على على (ع) عندكم محنة (او محبة) الدين ؛ فمن فضلهما على على (ع) فهو على دين الله و ان صلى على غير وضوء و أتى كل مانهى الله عنه اذا فضلهما فهو من أهل السنة و الجماعة لايضره ماصنع (فى النسخ «لايضرهم ماصنعوا») فقد أبحتم المعاصى لهم وقلتم : اذا قدمتموهما فاعملوا ماشئتم و أنتم تنحلون الشيعة أنهم ( فى بعض النسخ : « الى أنهم » ) يقولون ذاك فى على (ع) فكيف تقول الشيعة هذا و هم يقولون : لايزنى الزانى و هو مؤمن ، ولا يسرق وهو مؤمن ، و لا يشرب الخمر و هو مؤمن ، ولايقتل النفس الحرام وهو مؤمن ؛ وأنتم تقولون : ان هذا الفعل لايخرجه من الايمان فمن ذا الذى يقول : اعرف و اعمل ماشئت ؟ أنتم أم الشيعة ؟ و قد قال الله تبارك و تعالى : و من يكسب خطيئة أو اثماً ثم يرم به بريئاً فقد احتمل بهتاناً و اثماً مبيناً.

و لم تخالفكم الشيعة الا فى مثل ما خالفكم فيه أهل الحجاز فلم تقبلوا للشيعة صرفاً و لا عدلا فوالله مااستوحشوا لفراقكم اياهم ولا لكثرتكم و قلتهم بل زادهم بصيرة و تمسكاً بالكتاب و السنة ».

٢ - فى م : «محبة» (من حب) و فى مج : «تحية» (من حيى) و فى غيرهما : «محنة» (من محن) و الصحيح ما وضعناه فى المتن و التصحيح نظرى مع التوجه الى المعنى و قرائن السياق.

من قدّمهما على عليّ (ع) لم يضرّه عملٌ كائناً ما كان فهناك أبحتم المعاصى و قلتم : اعرفوا تقديمهما و اعملوا ما شئتم و أنتم تنحلون الشيعة أنّهم يقولون ذلك القول فى عليّ (ع) و هم يقولون : لايزنى الزّانى و هو مؤمنٌ ، ولا يسرق السّارق وهومؤمنٌ ، ولا يقتل القاتل وهو مؤمن ، و قلتم ردّاً عليهم و خلافاً : لاتخرج هذه الأفاعيل أحداً من الايمان اذا عرف تقديم أبى بكرٍ و عمر على عليّ (ع) .

فمن القائل بالأشنع ؟ من يقول : اعرفوا تقديمها و اعملوا ماشئتم ؟ أو من يقول كما قال رسول الله – صلّى الله عليه وآله – واتّبع قول الله عزّوجلّ حيث قال : ومن يكسب خطيئةً اواثماً ثمّ يرم به بريئاً [1] ولم تخالفكم الشيعة الّا فى مثل ماخالفكم أهل الحجاز فى عامّة الأحكام فقبلتم شهادتهم وسمّيتموهم أهل السّنّة والجماعة للعلّة الّتى ذكرناها [2]

١ - آية ١١٢ من سورة النساء.

٢ - يريد بالعلة تقديم على(ع) على أبى بكر و عمر. **أقول : للشيخ المفيد كلام يشبه كلام الفضل بن شاذان مصنف الكتاب** أحب الاشارة اليه هنا **وذلك أنه نقل عنه علم الهدى فى الفصول المختارة ضمن كلام له فى المتعة** (انظر ص ١١٨-١١٩ من الجزء الاول من طبعة النجف) : «فلو كنا على ضلالة فيها لكنا فى ذلك على شبهة تمنع ما يعتقده المخالف فينا من الضلال و البراءة منا و ليس فيمن خالفنا الا من يقول فى النكاح و غيره بضد القرآن و خلاف الاجماع و نقض شرع الاسلام و المنكر فى الطباع و عند ذوى المروات ولا يرجع فى ذلك الى شبهة تسوغ له قوله و هم معه يتولى بعضهم بعضاً و يعظم بعضهم بعضاً و ليس ذلك الا لاختصاص قولنا بآل محمد عليهم السلام فلعداوتهم لهم رسونا عن قوس واحد ؛ **هذا ابوحنيفة النعمان بن ثابت يقول :** لو أن رجلا عقد على أمه عقدة النكاح و هو يعلم أنها أمه ثم وطئها سقط عنه الحد و لحق به الولد وكذلك قوله فى الاخت و البنت وكذلك سائر المحرمات و يزعم أن هذا نكاح شبهة أوجبت سقوط الحد ، **و يقول :** لو أن رجلا استأجر غسالة او خياطة أو خبازة أو غير ذلك من أصحاب الصناعات ثم و ثب

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و لم تقبلوا للشّيعة صرفاً و لا عدلاً [١] لتقديمهم أهل بيت رسول الله – عليهم السّلام – و الله ما استوحشوا لفراقكم اياّهم و لا لقلّتهم وكثرتكم بل زادهم ذلك بصيرةً و تمسّكاً بالكتاب و السّنّة.[٢]]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عليها فوطئها و حملت منه سقط عنه الحد و لحق به الولد ، **و يقول** : اذا لف الرجل على احليله حريرة ثم أولجه فى قبل امرأة ليست له بمحرم حتى ينزل لم يكن زانياً و لا وجب عليه الحد ، **و يقول** : ان الرجل اذا يلوط بغلام فأوقب لم يجب عليه الحد و لكن يردع بالكلام الغليظ و الادب بالخفقة بالنعل و الخفقتين و ما أشبه ذلك ، **و يقول** : ان شرب النبيذ الصلب المسكر حلال طلق و هو سنة وتحريمه بدعة (**الى ان قال** بعد نقل ما يقرب مما ذكر عن الشافعى و داود بن على الاصفهانى **مانصه**) : **فاقتسم هؤلاء الفجور و كل منكر بينهم و استحلوه ولم ينكر بعضهم على بعض** مع أن الكتاب والسنة و الاجماع تشهد بضلالهم فى ذلك ثم عظموا أمر المتعة و القرآن شاهد بتحليلها و السنة و الاجماع يشهدان بذلك فيعلم أنهم ليسوا من أهل الدين و لكنهم من أهل العصبية و العداوة لال الرسول عليهم السلام ».

١ – هذا التعبير مأخوذ من الاحاديث ؛ **قال ابن الاثير فى النهاية** ضمن بيانه معانى « عدل » مانصه : «و فيه : لم يقبل الله منه صرفاً و لا عدلا ؛ قد تكرر هذا القول فى الحديث ، والعدل الفدية و قيل الفريضة ، و الصرف التوبة و قيل النافلة » **و قال الطريحى فى مجمع البحرين** فى «ع د ل» مانصه : « و فى الحديث : لم يقبل الله منه عدلا و لا صرفاً اى فدية و لا توبة فالعدل الفداء و الصرف التوبة » أقول : و قيل : المراد بهما فى بعض الموارد الصدق و الكذب و فى بعضها الخير و الشر ؛ **و أنت خبير** بأن المراد بهما عدم الاعتناء بمن يقال فى حقه تلك العبارة فكل من المعانى المشار اليها يكون صحيحاً و مناسباً فى مورده.

٢ – هذا آخر العبارة التى نقلناها من نسختهم فقط كما أشرنا اليها فى موضعه (وهو ص ٢٩٧) فيما مضى أعنى عند أولها وهو : « و ليس من الخلاف شىء » وذكرنا ما كان فى سائر النسخ مكانها فى ذيل عبارة المتن.

[ و[1] أجمعتم[2] ] [ على[3] ] انّ الصّلوة جائزة خلف كلّ برّ و فاجرٍ ، و لو أنّ الفاجر شهد عندكم على درهمٍ ما أجزتم شهادته و أجزتُم للفاجر أن يؤمّكم فى فرض الصّلوة الّتى جعلها الله تعالى عمادَ الدّين ؟! وأنتم لاتدرون لعلّ الفاجر يصلّى بكم على غير وضوءٍ ، أو لعلّه جُنبٌ من حرامٍ ، أو لعلّه سكران من خمرٍ ، أو لعلّه يغنّى فى الصّلوة[4] استخفافاً بالصّلوة ، و أنتم تروون أنّ النّبىّ – صلّى الله عليه و آله – أمر أبابكرٍ بالصّلوة فلمّا قُبض النّبىّ – صلّى الله عليه و آله – قلتم : الصّلوة عماد الدّين و قد رضيه رسول الله (ص) – لديننا فنحن نرضاه لدنيا نافكيف رضيه رسول الله (ص) – للصّلوة و أنتم تروون أنّه قال : الصّلوة خلف كلّ برّ و فاجرٍ فأىّ فضلٍ ههنا لأبى بكرٍ فى الصّلوة اذا جازت خلف الحجّاج بن يوسف كما تجوز خلف أبى بكرٍ وأنتم تروون عن الأعمش أنّه قال : لقيت أباوائلٍ[5] فى امارة الحجّاج [صلّى]

---

١ ـ مابين المعقفتين أعنى من قوله « و أجمعتم على أن الصلوة جائزة » الى قوله : « عن أبى يوسف القاضى عن مجالد بن سعيد » ليس فى م لكنه موجود فى جميع النسخ الست الاخر أعنى نسخ ج ح س ق مج مث و نشير عند انقضاء مابين المعقفتين الى ان الناقص من نسخة م كان الى هنا .

٢ ـ فى النسخ : «اجتمعتم» .

٣ ـ حرف الجر أعنى «على» فى ج س ح فقط الا أن حذف حرف الجر مع أن قياسى اذا لم يكن مجال للبس كما حقق فى النحو .

٤ ـ ح : «فى الصلوة بكم» .

٥ ـ المراد بأبى وائل شقيق بن سلمة الاسدى **ففى خلاصة تذهيب الكمال :** « شقيق بن سلمة الاسدى أبو وائل الكوفى أحد سادة التابعين مخضرم عن أبى بكر (الى آخر ما قال) » **و يروى عنه الاعمش ففى الخلاصة :** « سليمان بن مهران الكاهلى مولاهم أبو محمد الكوفى الاعمش أحد الاعلام الحفاظ ( الى ان قال ) **و روى عن أبى وائل** (الترجمة) » فمن أراد التفصيل فليراجع تهذيب التهذيب أو سائر المفصلات .

و هو يريد الجمعة فقلت له : رحمك الله ؛ صلّيت قبل أن تروح [١] ؟ فقال : من أنت ؟ فقلت : أنا رجلٌ من المُسلمين فقال : مرحباً بالمسلمين ؛ نعم ، و رويتم أنّ عامّة العلماء و الفقهاء كانوا يصلّون الظّهر والعصر [٢] فى منازلهم ثمّ يأتون الجمعة فيصلّون مع الحجّاج فزعمتم أنّهم إنّما فعلوا ذلك لأنّ الحجّاج كان يؤخّر الصّلوة فاذا صلّى الفاجر الصّلوة فى وقتها فلا بأس بالصّلوة خلفه . و أنتم تروون أنّ عبدالله بن مسعودٍ بالكوفة صلّى الظّهر فى بيته بالأسود و علقمة أربعاً و قال : صَلوتنا هذه هى الفريضة و صلوتنا معهم سُبحةٌ [٣] . و ذلك فى زمن عثمان و الوليد بن عقبة و الى عثمان على الكوفة .

ثمّ رويتم عن النّبىّ — صلّى الله عليه و آله — أنّه قال لعلىٍّ — صلوات الله عليه — : إنّه يأتى من بعدى [قومٌ لهم نَبزٌ [٤] يقال لهم الرّافضة] فاذا لقيتهم فاقتلهم فانّهم

١ - ق : «تتروح» ح مج مث : «تتزوج» ( بالزاى المعجمة و الجيم ) و المتن من : «راح يروح» **ففى النهاية** : « و فيه : من راح الى الجمعة فى الساعة الاولى فكأنما قرب بدنة أى مشى اليها و ذهب اليها و لم يرد رواح آخر النهار (الى آخر ما قال) » .

٢ - س ح مث : « العصر و الظهر » .

٣ - **قال ابن الاثير فى النهاية** : « و يقال ايضاً للذكر و لصلوة النافلة سبحة يقال : قضيت سبحتى ، و **السبحة** من التسبيح كالسخرة من التسخير و انما خصت النافلة بالسبحة و ان شاركتها الفريضة فى معنى التسبيح لان التسبيحات فى الفرائض نوافل فقيل لصلوة النافلة : سبحة ، لانها نافلة كالتسبيحات والاذكار فى أنها غير واجبة ، وقد تكرر ذكر السبحة فى الحديث كثيراً فمنها الحديث (الذى ذكره الهروى فى غريب الحديث) : اجعلوا صلوتكم معهم سبحة اى نافلة (الى آخر ما قال) » .

٤ - **قال ابن حجر الهيتمى المكى فى المقدمة الاولى من الصواعق المحرقة ضمن ما قال** : (ص ٣ من طبعة القاهرة) و أخرج الدارقطنى عن على عن النبى (ص) قال : سيأتى من بعدى قوم لهم نبز يقال لهم الرافضة فان أدركتهم فاقتلهم فانهم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

مشركون ؛ و آية ذلك أنّهم يشتمون أبابكرٍ و عمر ، فوصفتم رسول‌الله ـ صلّى‌الله عليه و آله ـ أنّه حكم بغير ما أنزل‌الله و انّما على من قذف رجلاً مسلماً جلد ثمانين فزعمتم أنّ على من سبّه القتل ، جرأةً منكم على‌الله و كذباً [1] على رسوله ـ صلّى‌الله عليه و آله ـ و أنتم تروون عنه أنّه قال : من كذبَ عليّ متعمّداً فليتبوّأ مقعده من النّار [2]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مشركون. قال : قلت يارسول‌الله ماالعلامة فيهم ؟ قال : يقرظونك بما ليس فيك و يطعنون على السلف. **و أخرجه** عنه من طريق أخرى نحوه وكذلك من طريق أخرى و زاد عنه : ينتحلون حبنا أهل‌البيت وليسوا كذلك وآية ذلك أنهم يسبون أبابكر و عمر رضى‌الله عنهما. **و أخرج** أيضاً من طرق عن فاطمة الزهراء و عن أم سلمة رضى‌الله عنهما نحوه قال : و لهذا الحديث عندنا طرق كثيرة».

**أقول :** ونظيره فى سائر كتب أهل‌السنة ، ونقل ترجمة‌الحديث مؤلف «بعض فضائح الروافض» و استدل به على أن النبى قد أمر علياً (ع) بأن يقتل الرافضة كما يستفاد منه هذا المعنى على تسليم صدوره **و أجاب عنه صاحب « بعض مثالب النواصب » فى أوائل الكتاب** فمن أرادهما فليراجع الكتاب (ص ٨).

١ ـ كذا فى ح و هو الاصح فالعطف على «جرأة» و أما مج مث س ق ج ففيها جميعاً « و الكذب » فهو عطف على لفظة «الله».

٢ ـ **قال المامغانى فى مقباس الهداية** فى آخر المبحث المربوط بالمتواتر ( ص ٣١) من النسخة المنضمة فى الطبع بتنقيح المقال) مانصه : « **تذييل** ـ لا شبهة فى تحقق التواتر كثيراً فى أخبار الاصول و الفروع كوجوب الصلوة‌اليومية و أعداد ركعاتها و الزكوة و الحج و نحو ذلك الا أن مرجع ذلك الى التواتر المعنوى دون‌اللفظى و أما تحقق التواتر اللفظى فى‌الاحاديث الخاصة المنقولة بألفاظ مخصوصة فقدقيل : انه‌قليل لعدم اتفاق‌الطرفين و الوسط فيها و ان تواتر مدلولها فى بعض الموارد بل عن ابن الصلاح و هو من العامة أن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و أنتم تزعمون أنّ مَن شهد أن لا اله الّا الله و أنّ محمّداً رَسول الله؛ مؤمنٌ كامل - الايمان لا يخرجه من ايمانه ذنبٌ صغيرٌ و لا كبيرٌ ثمّ زعمتم أنّ من شتم رجلاً مسلماً من أصحاب رسول الله (ص) كان مشركاً حلال الدّم وانّما رأينا الشّيعة الّذين تسمّونهم أنتم الرّافضة انّما خالفوكم فى تفضيل عليّ - صلوات الله عليه - على أبى بكرٍ و عمر و لم يقولوا : انّ أبابكرٍ و عمر تركا الصّلوة و لا زنيا و لا لاطا و لا شربا الخمر و لا استحلّا [1] الحرام و لا الظّلم ؛ انّما قالوا : علىّ - عليه السّلام - أفضل منهما و من غيرهما بسابقته و قرابته و صهره [2] و نكايته فى المشركين و علمه بكتاب الله و سنن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من سئل عن ابراز مثال للمتواتر اللفظى فيها أعياه طلبه و ان أكثر ما ادعى تواتره من قبيل متواتر الاخير و الوسط دون الاول و المدعى للتواتر ينظر الى تحققه فى زمانه او هو قبله من غير استقصاء جميع الازمنة فى ذلك **و ادعى وجود المتواتر بكثرة و هو غريب ؛ نعم حديث : من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار يمكن ادعاء تواتره** فقد نقله عن النبى (ص) اثنان و ستون صحابياً و لم يزل العدد الراوى له فى ازدياد و ظاهر أن التواتر يتحقق بهذا العدد بل بما دونه ».

**أقول : قد صرح غير واحد من علماء الفريقين بثبوت تواتر هذا الحديث فمنهم الشهيد الثانى و منهم ابن الجوزى فى أوائل كتاب الموضوعات** فانه عقد باباً لبيان ذلك الحديث بعنوان « الباب الثانى فى قوله - عليه السلام - من كذب على متعمداً » فمن أراده فليراجع الكتاب ( ج ١ ص ٥٥ - ٩٢ ) و بحث عنه بما يفيد أهل التحقيق فى ذيله (ص ٩٢ - ٩٨ من المجلد المذكور) و قد أشرنا الى بعض ما يتعلق بهذا الحديث فيما تقدم (ص ٢٠٠ - ٢٠٣) فراجع ان شئت.

١ - ج س مث مج : « و لا يستحلان ».

٢ - ح : « و جهده» **قال ابن الاثير فى النهاية :** « يقال : صهره و أصهره اذا قربه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

رسوله (ص) فاذاً تفضيل عليّ (ع) على أبى بكرٍ و عمر عندكم أعظم من نكاح ـ الأمّهات و الأخوات و البنات و الزّنا و اللّواط و شرب الخمر [١] و أكل الرّبا [٢] فاذاً [٣] تفضيل عليّ (ع) عليهما عندكم [٤] شركٌ يقتل من قال به كما يقتل المرتدّ عن الاسلام أو من قتل مؤمناً فيقتل به و رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ يقول : لايحلّ دم امرءٍ مسلمٍ الّا فى احدى [٥] ثلاثٍ ؛ المرتدّ عن الاسلام ، أو من قتل مؤمناً فيقتل به ، أو محصنٌ زنى بعد إحصانه ؛ فأنتم تزيدون على ما قال رسول الله (ص) فهذه صفتكم الّتى اخترتموها ؛ فلا علمتموها .

و رويتم أنّ أباكنف العبدىّ [٦] طلّق امرأته و هو عنها غائبٌ و أشهد على طلاقها وكتب بذلك اليها لتعلم ثمّ بداله فراجعها و أشهد على رجعتها وكتب اليها يُعلمها ذلك فوصل اليها كتابُ الطّلاق و لم يصل اليها كتاب الرّجعة حتّى تزوّجت فأتى عمر فأخبره بذلك فقال : ان كان الزّوج الثّانى دخل بها فهو أملك بها ، و ان لم يكن دخل بها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و أدناه و منه حديث على قال له ربيعة بن الحارث : نلت صهر رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم فلم نحسدك عليه ، **الصهر حرمة التزويج و الفرق بينه و بين النسب أن النسب** ما رجع الى ولادة قريبة من جهة الاباء **و الصهر** ما كان من خلطة تشبه القرابة يحدثها التزويج » فيستشم أن السماوى (ره) بدل لفظة « و صهره » بكلمة « و جهده » لتصوره أن الصهر بمعنى الزوج فقط فلا يناسب المقام لوقوعه بين كلمات تدل على اسم المعنى لا اسم العين كالزوج فبقرينة السياق يحمل على معنى ذكره ابن الاثير.

١ ـ قد تقدم الاشارة منا الى هذه العبارة فيما تقدم (انظر ص ١٠٢) .

٢ ـ «وأكل الربا» ليس فى ح مث. ٣ ـ غيرح : « و اذاً ».

٤ ـ غيرح : « عندهم ». ٥ ـ غيرح : « الا فى احد ».

٦ ـ هذا الرجل لم أجد ذكره فى كتاب من كتب الرجال و الصحابة و التابعين نعم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

خُيِّر أبو كنف بين امرأته و الصّداق فأىّ ذلك اختار دفع إليه.
و أنتم اليوم منكرون لهذا لا تأخذون به.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**ذكر أبو سعد فى الطبقات** رجلا بهذه الكنية **و نص عبارته** : « أبو كنف روى عن عبدالله » فكأن المراد بعبدالله هو ابن مسعود و ذلك لكثرة اطلاق علماء العامة هذه اللفظة مجردة عن القرائن عليه ، و كيف كان ؛ لايستفاد من العبارة معنى يعبؤ به ( فان شئت العبارة فراجع المجلد السادس من طبعة بيروت ؛ ص ٢٠١ ) و صرح غيرى أيضاً بعدم ظفره بذكره فى كتب الرجال و سيأتى كلامه **وأماحديثه هذا مصدراً بكنيته هذه فهو مذكور فى كتب العامة و الخاصة ؛ أما الاول فقد قال قاضى القضاة أبوالمؤيد محمد بن محمودبن محمد الخوارزمى** المتوفى سنة خمس وستين وستمائة **فى جامع مسانيد الامام الاعظم أبى حنيفة** النعمان بن ثابت فى الباب الرابع و العشرين ( ج ٢ ؛ ص ١٥٨ ) :

«أبوحنيفة عن حماد عن ابراهيم **أن أباكنف طلق امرأته تطليقة** ثم غاب عنها و أشهد على رجعتها فلم يبلغها ذلك حتى تزوجت فجاء و قد هيئت لتزف الى زوجها ؛ فأتى عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فكتب الى عامله أن أدركها فان وجدتها و لم يدخل بها فهو أحق بها ، و ان وجدتها و قد دخل بها فهى امرأته.

**قال :** فوجدها ليلة البناء فوقع عليها ، فغدا الى عامل عمر - رضى الله عنه - فأخبره فعلم أنه جاء بأمر بين ؛ أخرجه الامام محمد بن الحسن فى الاثار فرواه عن أبى حنيفة ».

**وقال مصحح الكتاب بالنسبة الى أبى كنف** الذى طلق امرأته مانصه : « كذا فى الاصل و قد راجعنا فى القاموس و الخلاصة و الميزان و التجريد والتقريب فما وجدناه » **وأما الثانى فقد قال المفيد (ره) فى الاختصاص** تحت عنوان « مناظرة مؤمن الطاق مع أبى حنيفة فى الطلاق » مانصه ( ص ١٠٩ - ١١١ من النسخة المطبوعة بطهران سنة ١٣٧٩ و هى من انتشارات مكتبة الصدوق) : « يعقوب بن يزيد البغدادى عن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رويتم أنّ عمر قضى بالمفقود أن تربّص امرأته أربع سنين فان جاء زوجها و الّا تزوّجت ، فان قدم الزّوج الأوّل و قد تزوّجت خُيّر بين امرأته و بين الصّداق .

و هذا عندكم مأخوذ فهل تكون الوقيعة فى الرّجل بأكثر من أن ترغبوا عن قوله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

محمد بن أبى عمير قال أبو حنيفة لابى جعفر مؤمن الطاق : ماتقول فى الطلاق الثلاث ؟ قال أعلى خلاف الكتاب و السنة ؟ ـ قال : نعم ( فساق المناظرة الى ان قال : )

**قال أبو جعفر : ان عمر كان لايعرف أحكام الدين قال أبو حنيفة : و كيف ذلك ؟ ـ قال أبو جعفر** : ماأقول فيه ماتنكره ؛ أما أول ذلك فانه قال : لا يصلى الجنب حتى يجد الماء ولو سنة ؛ و الامة على خلاف ذلك .

**و أتاه أبو كيف العائذى** (فى بعض النسخ أبو كنف العابدى) فقال : ياأمير المؤمنين انى غبت فقدمت و قد تزوجت امرأتى ؟ فقال : ان كان قد دخل بها فهو أحق بها ، و ان لم يكن دخل بها فأنت أولى بها .

و هذا حكم لايعرف ؛ و الامة على خلافه .

و قضى فى رجل غاب عن أهله أربع سنين أنها تتزوج ان شاءت .

و الامة على خلاف ذلك ؛ انها لا تتزوج أبداً حتى تقوم البينة أنه مات أو كفر أو طلقها » **و نقله المجلسى (ره) فى رابع البحار** فى باب احتجاجات أصحاب الصادق أبى عبدالله جعفر بن محمد ـ عليه السلام ـ **عن اختصاص المفيد** كما نقلناه هنا (فمن أراده فليراجع ص ٤٥ من طبعة أمين الضرب) وذكر هناك بدل «العائذى» فى الهامش : «المعاندى» **و نقله المحدث النورى (ره) فى مستدرك الوسائل** فى كتاب الطلاق فى باب حكم طلاق زوجة المفقود وعدتها و تزويجها ( انظر ج ٣ ؛ ص ١٦ ) و نص عبارته : « **الشيخ المفيد فى كتاب الاختصاص** عن يعقوب بن زيد عن ابن أبى عمير قال : قال مؤمن الطاق فيما ناظر به أباحنيفة : ان عمر كان لايعرف أحكام الدين أتاه رجل فقال : ياأمير المؤمنين انى غبت (الحديث الى قوله : أو طلقها») **و نسب الحكم فى كنز العمال** (ج ٩ ؛ ص ٤١٣-٤١٦) **و فى سنن البيهقى** (ج ٧ ؛ ص ٤٤٤ - ٤٤٦) **الى عمر** فراجع ان شئت .

و أنتم تروون أنّه لمّا مات ذهب تسعة أعشار العلم معه [١] ؛ و تروون عن ابن مسعود أنّه قال : ماكنّا نبعّد أصحاب محمّدٍ أنّ السّكينة تنطق على لسان عمر [٢] وكان ملَكٌ

١ - **قال ابن حجر الهيتمى فى الصواعق المحرقة** تحت عنوان «ثناء الصحابة و السلف على عمر» ( انظر الفصل الخامس من الفصول المرتبة لترجمة عمر و خلافته ؛ ص ٩٦ من طبعة مصر سنة ١٣٧٥) : «أخرج الطبرانى و الحاكم عن ابن مسعود قال : لو أن علم عمر يوضع فى كفة ميزان و وضع علم أحياء الارض فى كفة لرجح علم عمر بعلمهم و لقد كانوا يرون أنه ذهب بتسعة أعشار العلم».

٢ - **قال ابن الاثير فى النهاية** : «وحديث ابن مسعود : السكينة مغنم و تركها مغرم ، **و قيل** : أراد بها ههنا الرحمة و منه حديثه الاخر : ماكنا نبعد أن السكينة تنطق على لسان عمر **و فى رواية** : كنا أصحاب محمد لانشك أن السكينة تتكلم على لسان عمر، **قيل** : هو من الوقار و السكون ، **و قيل** : الرحمة ، **و قيل** : أراد السكينة التى ذكرها الله فى كتابه العزيز **قيل فى تفسيرها** : انها حيوان له وجه كوجه الانسان مجتمع وسائرها خلق رقيق كالريح و الهواء ؛ **و قيل** : هى صورة كالهرة كانت معهم فى جيوشهم فاذا ظهرت انهزم أعداؤهم ، **و قيل** : هى ماكانوا يسكنون اليه من الابات التى أعطيها موسى عليه السلام - **و الاشبه بحديث عمر** أن يكون من الصورة المذكورة» **و قال ابن-حجر فى الصواعق المحرقة** فى ترجمة عمر فى الفصل الرابع الذى عقده لذكر فضائله (ص ٩٥ من طبعة مصر سنة ١٣٧٥) : «الحديث الثامن والاربعون أخرج ابن ماجة و الحاكم عن أبى ذر قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به ، **الحديث التاسع و الاربعون** أخرج أحمد و البزار عن أبى هريرة قال : قال رسول الله ( ص ) : ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه و أخرجه الطبرانى من حديث عمر بن الخطاب و بلال وسعاوية أبى سفيان وعائشة ، **و أخرج ابن منيع فى مسنده عن على قال : كنا أصحاب محمد لانشك أن السكينة تنطق على لسان عمر » و نقله السيوطى فى تاريخ الخلفاء** فى الفصل الذى عقده لذكر الاحاديث الواردة فى فضل

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عمر » وكذا نقله على المتقى الهندى فى كنز العمال ( ج ١٤ ؛ ص ٢٣٦ عدد ٤٤٢ ) وقال بعد نقله مانصه : **«مسدد و ابن منيع و البغوى فى الجعديات و حلية أبى نعيم و البيهقى فى الدلائل » و قال ايضاً السيوطى فى تاريخ الخلفاء** فى الفصل المذكور **و على المتقى فى كنز العمال** ( ج ١٤ ؛ ص ٢٤٧ ؛ عدد ٥٣٤ ) : « و قال على رضى الله عنه - اذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر ، ما كنا نبعد أن السكينة تنطق على لسان عمر ( أخرجه الطبرانى فى الاوسط ) » الى غير ذلك من موارد نقله .

**أقول :** يستفاد من كلمات علماء العامة و مراجعة كتبهم أن الرواية مسلمة عندهم فلا حاجة بنا الى استقصاء موارد نقلها بعد كونها مقبولة لديهم .

**أما علماء الشيعة فلا يقبلونها بل يزيفونها و يكذبونها و يستدلون على** بطلانها بدلائل عقلية و شواهد نقلية **فقال السيد المرتضى فى الشافى ضمن رده على قاضى القضاة مانصه :** « و أما ما رواه من قوله : ان الحق ينطق على لسان عمر فهو مقتض ان كان صحيحاً عصمة عمر و القطع على أن أقواله كلها حجة و ليس هذا مذهب أحد فى عمر لانه لاخلاف فى أنه ليس بمعصوم و أن خلافه سائغ و كيف يكون الحق ناطقاً على لسان من يرجع فى الاحكام من قول الى قول و يشهد على نفسه فى الخطاء و يخالف فى الشىء ثم يعود الى قول من خالفه فيوافقه عليه و يقول : لولا على لهلك عمر و لولا معاذ لهلك عمر ؟ ! وكيف لم يحتج بهذا الخبر هو لنفسه فى المقامات التى احتاج الى الاحتجاج فيها ؟ ! وكيف لم يقل أبوبكر لطلحة لما قال له : ما تقول لربك اذ وليت علينا فظاً غليظاً ؟ أقول له : وليت من شهد الرسول بأن الحق ينطق على لسانه ( الى آخر ما قال فمن أراده فليراجع الشافى ؛ ص ١٧٩ - ١٨٠ ) **و سلك مسلكه شيخ الطائفة فى تلخيص الشافى** (ص ٢٤٧ من الجزء الثانى من طبعة النجف) **و قال صاحب الاستغاثة** بعد تكذيبه حديثاً نقله العامة فى كتبهم من « أن الشيطان كان يهرب من عمر و يهاب منه و يخاف من حسه » مانصه : « و مثله فى الكذب و المحال روايتهم أن السكينة تنطق على

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بين عينيه يوفّقه و يسدّده [١].

## [ ذكر ما لم يوجد فى كتاب الله عزّ و جلّ

رويتم عن بشر المريسى [٢] عن أبى يوسف القاضى [٣] ] عن مجالد بن سعيد عن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

لسان عمر فهل يظن ذوفهم من كانت السكينة تنطق على لسانه يخطىء و يزل حتى ينادى على نفسه لولا فلان لهلك فلان (الى آخر ما قال ؛ فمن أراده فليراجع ص ١٤٧ - ١٤٩ من طبعة النجف)» و أيضاً **تصدى لتزييفها السيدالمرتضى الرازى فى تبصرة العوام** فى الباب الثالث و العشرين ( انظر الحديث الثانى عشر ) » الى غير ذلك ممن يفضى ذكر أساميهم الى طول لايسعه المقام.

١ - **قال الهيثمى فى مجمع الزوائد فى باب قوة عمر فى ولايته** ( ج ٩ ؛ ص ٧٢ ) :

« و عن أبى وائل قال : **ما رايت عمر قط الا و بين عينيه ملك يسدده ؛** رواه الطبرانى بأسانيد و رجال أحدها رجال الصحيح ؛ و يأتى قول ابن مسعود كذلك فى وفاة عمر» **و قال فى باب وفاة عمر** بعد نقل كلام عن عبدالله بن مسعود مانصه ( ص ٧٨ ) : **و عن عبدالله أيضاً قال** : كان اذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر ان اسلام عمر كان نصراً ؛ و ان امارته كان فتحاً ، و أيم‌الله ما أعلم على وجه الارض أحداً الا وجد فقد عمر حتى العضاة ، **و أيم‌الله انى لاحسب بين عينيه ملكاً يسدده** (الى آخر الحديث)».

٢ - **قال الفيروزابادى** : « و مريسة كسكينة بلدة منها بشر بن غياث المريسى » «بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

٣ - غير م (بدل مابين المعقفتين) : « و روى أبو يوسف » **فليعلم أن** هنا تم ما لم يكن فى نسخة م كما صرحنا به آنفاً عند هذه الفقرة من عبارة المتن : « و أجمعتم على أن الصلوة جائزة خلف كل بروفاجر ( انظر ص ٢٣١ من الكتاب ) » ؛ فمن هنا عبارة المتن مذكورة فى جميع النسخ.

عامر الشعبيّ أنّ عمر بن الخطّاب أتى النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ ومعه صحيفة قدكتب فيها التّوراة بالعربيّة و قرأها على رسول الله (ص) فغضب النّبيّ (ص) حتّى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**قال الزبيدى فى شرحه** : « هو من المتكلمين ؛ هكذا ضبطه الصاغانى وضبطه غيره فقال : مريس كأمير من بلدان الصعيد و قال أبو حنيفة ـ رحمه الله تعالى ـ : مريس أدنى بلاد النوبة التى تلى أرض اسوان هكذا حكاه مصروفاً و خالفه الصاغانى فقال : المريسة جزيرة ببلاد النوبة يجلب منها الرقيق و الصواب ما قاله أبو حنيفة و هى التى منها بشر بن غياث على الصحيح فتأمل » **و قال ابن خلكان فى وفيات الاعيان** : « **ابو عبد ـ الرحمن بشر بن غياث بن ابى كريمة المريسى الفقيه الحنفى المتكلم** هو من موالى زيد بن الخطاب ـ رضى الله عنه ـ أخذ الفقه عن القاضى أبى يوسف الحنفى الا أنه اشتغل بالكلام وجرد القول بتجريد القرآن و حكى عنه فى ذلك أقوال شنيعة وكان مرجئاً ؛ و اليه تنسب الطائفة المريسية من المرجئة ( الى ان قال ) و روى الحديث عن حماد بن سلمة و سفيان بن عيينة و أبى يوسف القاضى وغيرهم ـ رحمهم الله تعالى ـ **و المريسى** بفتح الميم وكسر الراء و سكون الياء المثناة من تحتها و بعدها سين مهملة ؛ هذه النسبة الى مريس و هى قرية بمصر هكذا ذكره الوزير أبو سعد فى كتاب النتف و الطرف و سمعت أهل مصر يقولون : ان المريس جنس من السودان (الى آخر ما قال) » **وقال ابن حجر العسقلانى فى لسان الميزان** فى آخر ترجمته المبسوطة : « والمريسى نسبة الى المريس بفتح الميم و وكسر الراء بعدها تحتانية ساكنة ثم مهملة نسبة الى مريسة بالصعيد و المشهور بالخفة و ضبطها الصغانى بتثقيل الراء » **و قال فى** أثناء ترجمته : « و قد سرد أبوبكر الخطيب ترجمة بشر فى ست و رقات فلم أنشط لا يرادها بكمالها وكان من أبناء سبعين سنة » **أقول** : يريد به أن **الخطيب البغدادى أورد ترجمته فى تاريخ بغداد مبسوطة** و هوكذلك فمن أرادها فليراجع الكتاب (ج ٧ ؛ ص ٥٦ ـ ٦٧) **وقال ياقوت فى معجم البلدان** : « مريسة بالفتح ثم الكسر و التشديد و ياء ساكنة و سين مهملة قرية بمصر و ولاية بالصعيد ( الى أن قال : ) ينسب اليها بشربن غياث المريسى صاحب الكلام مولى زيد بن الخطاب

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عرف الغضب فى وجهه فقال عمر : أعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله ثمّ صعد (ص) المنبر فخطب النّاس فقال : أيّها النّاس لاتسألوا أهل الكتاب عن شيءٍ فانّهم لن يهدوكم وقد أضلّوا أنفسهم ، وعسى أن يحدّثوكم بباطلٍ فتصدّقوهم ، أو بحقٍّ فتكذّبوهم ، ولو كان موسى – عليه السّلام – حاضراً بين أظهركم ماحلّ له الّا أن يتّبعنى [1] .

[ و [2] رويتم عن وكيع عن ابن مسعود بن كرام [3] عن أبى اسحاق عن الحارث

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

(الى آخر ما قال) » **و قال ابن الاثير فى اللباب :** « المريسى بفتح الميم و كسر الراء و سكون الياء تحتها نقطتان و فى آخرها سين مهملة هذه النسبة الى مريس وهى قرية بمصر هكذا ذكره أبو سعد الابى الوزير فى كتاب التنف والطرف ، **قال السمعانى :** و اليها ينسب بشر المريسى و هو أبو عبدالرحمن بشر بن غياث المريسى مولى زيد بن الخطاب ( الى آخر ما قال) » **أقول :** ترجمته مذكورة فى كتب الملل والنحل أيضاً فمن أرادها فليراجعها هناك أيضاً ، وكذلك فى غالب كتب تراجم الحال وردت ترجمته مبسوطة .

١ - **قال ابن كثير فى البداية و النهاية** فى باب بيان الاذن فى الرواية والتحديث عن بنى اسرائيل ( ج ٢ ؛ ص ١٣٣ ) : « قال الامام أحمد : حدثنا شريح بن النعمان حدثنا هشيم أنبأنا مجالد عن الشعبى عن جابر بن عبدالله أن عمر بن الخطاب أتى النبى - صلى الله عليه [و آله] وسلم بكتاب أصابه من بعض أهل الكتاب فقرأه على النبى (ص) قال : فغضب و قال : أمتهوكون فيها يا ابن الخطاب والذى نفسى به لقد جئتكم به بيضاء نقية ، لاتسألوهم عن شيء فيخبروكم بحق فتكذبوا به او بباطل فتصدقوا به ، و الذى نفسى به لو أن موسى كان حياً ماوسعه الا ان يتبعنى (تفرد به أحمد و اسناده على شرط مسلم)» **اقول :** له نظائر من أرادها فليراجع مظانها .

٢ - مابين المعقفتين أعنى من هنا الى قوله : « ذى تجاوز و تفاقم فليس عنى» فى م فقط و ليس فى سائر النسخ .

٣ - كذا صريحاً فى الاصل .

عن علىّ – عليه‌السّلام – قال قال رسول‌الله – صلّى‌الله عليه و آله – : يا أيّهاالنّاس لاتمسّكوا علىّ بشىءٍ يخالف القرآن فانّى لاأحلّ الّا ماأحلّ الله ولاأحرّم الّاماحرّم‌الله وكيف أقول بخلافه و به هدانى‌الله عزّ و جلّ ؟!

و رويتم عن بشرٍ أيضاً عن سليمان العامرىّ عن عمرو بن دينارٍ عن محمّد بن علىّ عن‌النّبى (ص) : قال : اذاجاءكم الحديث عنّى فرأيتموه مضيئاً [١] ليس‌بذى تجاوزٍ ولاتفاقمٍ فهوعنّى ، واذا رأيتموه ليس بذى مضىٍّ [٢] ذى‌تجاوزٍ وتفاقمٍ فليس عنّى [٣].

ورويتم عن‌أصحابكم عن‌علىٍّ – عليه‌السّلام – قال : قال رسول‌الله – صلّى‌الله عليه وآله – : انّ الحديث سيفشو عنّى فاعرضوه على القرآن فما ليس يوافق القرآن فليس عنّى [٤].

## [ رجعنا الى ذكر المواريث [٥] ]

ومن أعجب العجب تسميتكم [٦] المواريث فرائض وأنتم فيها مختلفون فان‌كان‌الله فرضها فلايجوز أن‌تتقدّموا [٧] فرض‌الله عزّ و جلّ ، و ان‌كنتم أنتم [٨] تفرضون فقد صيّرتم

---

١ و ٢ – الكلمتان فى الاصل كما فى المتن صريحاً ؛ **فليعلم أن عبارة الحديث مشوشة** و حيث لم أتمكن من تصحيحها صورتها فى المتن كما كان فى الاصل .

٣ – هنا تم ما كان فى م فقط .

٤ – عبارة المتن عبارة نسخة م و عبارة سائر النسخ بدلها هكذا : « و رويتم أن‌النبى صلى‌الله عليه و آله – قال : ما أتاكم عنى من حديث فاعرضوه على كتاب‌الله فما وافق كتاب‌الله فهو عنى و ما خالف كتاب‌الله فليس عنى و صدق – صلى‌الله عليه و آله – مايخالف حديثه كتاب‌الله » .

٥ – اكتفى من العنوان فى غير م بكلمة : «المواريث» .

٦ – م : « قسمتكم » . ٧ – غير م : « ان تتعدوا » .

٨ – غير م : « أنتم الذين » .

لكلّ من قال برأيه فرضاً أوجبتموه على عبادالله تنتقلون فيه من حكمٍ الى حكمٍ و الله عزّ وجلّ يقول : للرّجال نصيبٌ ممّا ترك الوالدان و الأقربون و للنّساءِ نصيبٌ ممّا ترك الوالدان والأقربون ممّا قلّ منه أوكثر نصيباًمفروضاً [١] فقدأخبرناالله أنّه قدفرض المواريث و بيّنها فقال : نصيباً مفروضاً ؛ فمن أحلّ لكم أن تجيزوا [٢] اختلاف الصّحابة و التّابعين من بعدهم فيما قد جعله [٣] الله نصيباً مفروضاً ؛ و النّصيب المفروض لايزاد فيه ولا ينقص [٤] منه لأنّه قد قال الله عزّ وجلّ : ولكلٍّ جعلنا موالى ممّا ترك الوالدان و الأقربون [٥] فهل يجوز أن يتقدّم ما جعل الله له و سمّاه [٦] [آلا بتقدّمكم بين يدى رسول الله — صلّى الله عليه و آله — و تجاوزكم أمره والله تعالى يقول : لله الأمر من قبل و من بعد [٧] فوالله ما جوّزتموه [٨] له من قبل ولا من بعد حتّى اعترضتم لنقض ماوكّد [٩] الله عزّوجلّ فيه فنقضتموه عُروةً عُروةً سنفسّرلكم من ذلك مالايخفى على ذى لبٍّ بعون الله و قوّته والله الموفّق و ايّاه نستعين على أرشد الأمور فأوّل ما ننقم عليكم من ذلك ما رويتموه عن علمائكم [١٠] ] أنّ رسول الله — صلّى الله عليه و آله — قال : انّ

١ ـ آية ٧ من سورة النساء.
٢ ـ غير م : « أن تجوزوا ».
٣ ـ م ح : « فيما جعله ».
٤ ـ مابين المعقفتين فى م فقط.
٥ ـ صدر آية ٣٣ من سورة النساء.
٦ ـ فى الاصل : « جعل الله له رسماً ».
٧ ـ من آية ٤ سورة الروم.
٨ ـ فى الاصل : « جوزتموهم » وكان الاولى ان يعبرالمصنف (ره) عن مقصوده بلفظ «تركتموه» فكأنه (ره) تساهل فى التعبير.
٩ ـ فى الاصل : «وكل».
١٠ ـ غير م بدل مابين المعقفتين هكذا : « فلما جهلتم مافرض الله تعالى من ذلك تقدمتم بين يدى الله و رسوله فقلتم بآرائكم و أمرتم الناس بأمر دون أمرالله و تجاوزتم ماقال فى كتابه اذ يقول و اذا قيل لهم : تعالوا الى ما أنزل الله و الى الرسول رأيت المنافقين يصدون عنك صدوداً ، فهل يصد عنه الا من ترك أمره و رضى بغيره و زعمتم ».

زيداً [١] أفرضكم وعلىٌّ [٢] أقضاكم و أبىٌّ أقرؤكم [٣] ومعاذٌ أعلمكم بالحلال والحرام وقد علمتم أنّ القاضى لا يكون قاضياً حتّى يعرف هذه الخلال كلّها لاشكّ فيه [اذ] [ لا يكون أقضاهم حتّى يعرف الفرائض فيكون عالماً بما أمرالله به [٤] ] منها فى كتابه وسنّة نبيّه (ص) ، ولا يكون أعلمهم بالحلال و الحرام حتّى يعرف الفرائض لأنّها هى من الحلال و الحرام [٥] [فلا قراءة اُبىٍّ قبلتم ولافرائض زيدٍ ، ولا قضاءَ علىٍّ ، ولا علم معاذٍ بالحلال و الحرام [٦] ] فأمّا القضاء [ فقد رَددتم قول علىٍّ (ع) فى رقّ أمّهات

١ - غير م : « زيد » ( من دون « ان » ).

٢ - هكذا فى جميع النسخ فعلى العطف على زيداً بناء على وجود «ان» كما فى نسخة م أيضاً يجوز الرفع فى المعطوف بعد مضى الخبر كما قال ابن مالك :

« و جائز رفعك معطوفاً على منصوب ان بعد ان تستكملا »

٣ - فليعلم ان لهذا الحديث صدراً و ذيلا و طرقاً كثيرة فى كتب العامة **قال ابن عبد البر فى الاستيعاب فى ترجمة أبى** ( ص ٢٧ من طبعة حيدراباد سنة ١٣٣٧ ) : « و روى من حديث أبى قلابة عن أنس و منه من يرويه مرسلا و هو الاكثر من رسول الله (ص) قال: أرحم أمتى بأمتى أبوبكر ، و أقواهم فى دين الله عمر ، و أصدقهم حياء عثمان ، و أقضاهم على بن أبى طالب ، و أقرأهم أبى بن كعب ، و أفرضهم زيد بن ثابت ، و أعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل ، و ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء على ذى لهجة أصدق من أبى ذر ، و لكل أمة أمين و أمين هذه الامة أبوعبيدة بن الجراح ، وقد ذكرنا لهذا الحديث طرقاً فيما تقدم من هذا الكتاب و قد روى من حديث أبى محجن الثقفى مثله سواء مسنداً و روى أيضاً من وجه ثالث **و روينا عن عمر من وجوه أنه قال :** أقضانا على و أقرأنا أبى و انا لنترك أشياء من قراءة أبى ».

٤ - غير م : « ولا يكون يعرف الفرائض حتى يعرف ما أمرالله به ».

٥ - م هنا « و قال : ابى أقرأكم ».

٦ - مابين المعقفتين فى م فقط.

الأولاد و غير ذلك [١] ] [ و [٢] أمّا معاذٌ فلا نراكم ترووں عنه حلالاً و لا حراماً الّا الحرف و الحرفين [٣] ] ، و أمّا فرائض زيدٍ فلم يبق أحدٌ من الصّحابة الّا وقد اعترض عليه فيما [٤] فرض ، و أمّا أبىّ بن كعبٍ فقد نبذتم قراءته ؛ و كذلك قراءة ابن مسعود [٥] [ فيما [٦] ترووں منها [٧] عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه و آله ـ فلئن كان الّذى رويتموه عن رسول الله حقّاً لقد خالفتم النّبىّ فيما قال فى هؤلاء النّفر ، و لئن كان باطلاً لقد كذب من رواه عن رسول الله وقد قال (ص) ـ : من كذب علىّ متعمّداً فليتبوّأ مقعده من النّار [٨] ].

ثمّ [٩] زعمتم أنّ زيد بن ثابتٍ قال فى ابنةٍ و أختٍ : للابنة [١٠] النّصف و للأخت النّصف ، فقيل لكم : لِمَ أعطيتم الأخت النّصف مع الابنة ؟ ـ فقلتم : لأنّ الله ـ تعالى ـ قال فى كتابه : و له أختٌ فلها نصف ما ترك ، فقلنا لكم : اتلوا الآية من أوّلها

---

١ ـ غير م بدل مابين الحاصرتين : « فقد رويتم قول على فى أمهات الاولاد و غير ذلك فقد خالفتموه فيما قضى فيهن ».

٢ ـ مابين المعقفتين ليس فى م. ٣ ـ كذا فى جميع النسخ غير م.

٤ ـ غير م : « له فيما ».

٥ ـ **قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** فى ضمن الدليل السادس الذى فى ذكر أن هذا المصحف الموجود غير شامل لتمام ما كان فى مصحف أبى بن كعب (انظر ص ١٤٨) : « و مما يؤيد صحة قراءته مخالفته لزيد بن ثابت و طعنه عليه فى قراءته وهجرالقوم قراءته **قال فضل بن شاذان فى الايضاح** : وأما أبى فقدنبذتم قراءته وكذلك قراءة ابن مسعود فيما ترووں منهما (فساق الكلام الى قوله : ) فى هؤلاء النفر ».

٦ ـ ق ج س مج : « و فيما ». ٧ ـ فى فصل الخطاب : « منهما ».

٨ ـ مابين الحاصرتين ليس فى م ؛ **فليعلم** أنه قد تقدم الكلام منا فى هذا الحديث ( انظر ص ٢٠٠ ـ ٢٠٣ ).

٩ ـ فى غير م : « و ». ١٠ ـ م : « فللابنة ».

قال الله : [ [١] يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة ان امرءٌ هلك ليس له ولدٌ و له أخت فلها نصف ما ترك وهو يرثها ان لم يكن لها ولد [٢] فهذه الابنة ولدٌ ام غير ولدٍ ؟ قلتم : و هى ولد و لكن هذه سنّة الصّحابة ، قلنا : فسنّة الصّحابة خلاف قول الله تعالى ؟ - قلتم : ليس لنا [أن] نردّ على الصّحابة ، قلنا لكم : بل أن تردّوا على الله .

قلنا : و ان كان مكان الأخت أخٌ ؟ - قلتم : فله النّصف ، قلنا : قسم الله للأخت النّصف اذا لم يكن [ له ] ولدٌ و قسمتم لها النّصف كملاً [٣] مع الولد و كان يجب فى قياس قولكم أن تعطوا الأخ المال [٤] كلّه كملاً لأنّه قال : وهو يرثها ان لم يكن لها ولدٌ ؛

---

١ - **فليعلم أن هنا نقصاً فى غير م فى جميع النسخ الا ان فى نسخ مث ج س بياضاً** على قدر صفحة ونصف ورقة فى كل واحدة منها حتى يكون علامة للنقص لكن البياض لم يوضع فى نسخ ج ق مج الا أن **كاتب نسخة ج قد التفت الى عدم تلائم العبارة هنا وكتب فوق هذه العبارة** « قال الله لها : ثلث ماذا أعطيتموها» **كلمة : «كذا»** حتى يتوجه القارى الى أن النسخة المكتوب منها قد كانت مشوشة و لا يتوجه الطعن اليه بأنه قد ارتكب خطاء و اشتباهاً فى كتابة النسخة ، **و أما نسختا ق مج فالعبارة فيهما جارية على حالها** من دون اشارة الى النقص والتفطن له ، فعبارة المتن مطابقة لنسخة م فقط الى موضع نشير فيه الى تمام النقص و انقضاء ما هو فى م فقط .

٢ - صدر آخر آية من سورة النساء و هى آية ١٧٦ .

٣ - **قال الفيروز آبادى :** « و أعطاه المال كملا محركة أى كاملا » **و قال الزبيدى فى شرحه :** « هكذا يتكلم به فى الجمع و الوحدان سواء ، و لا يثنى ولا يجمع قال : و ليس بمصدر و لا نعت انما هو كقولك أعطيته كله » . **قال البستانى فى محيط المحيط** يقال : أعطيته المال كملا اى كاملا وافياً ؛ قال الليث هكذا يتكلم به وهو سواء فى الجمع و الوحدان و ليس بمصدر و لا نعت انما هو كقولك : أعطيته المال الجميع » .

٤ - يشبهه ما نقله الشيخ المفيد (ره) باسناده الى مولانا محمد الباقر - عليه السلام -

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فلا بكتاب‌الله رضيتم ، و لا القياس استعملتم .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فلا بأس بنقله و ذلك أنه قال السيد المرتضى (ره) فى الفصول المختارة (انظر الجزء الاول ص ١٣٣ - ١٣٤ من الطبعة الاولى) مانصه : « **و من حكايات الشيخ** - أدام‌الله عزه - أيضاً فى الميراث **و حديثه : حدثنى الشيخ** - أيده‌الله تعالى - قال : أخبرنى أبوالحسن أحمد بن محمد بن الوليد عن أبيه - رحمه‌الله - عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبى عمير عن عمر بن اذينة عن بكير بن أعين **قال : جاء رجل الى أبى جعفر محمد بن** على الباقر - عليه‌السلام - فقال له : يا أبا جعفر ما تقول فى امرأة تركت زوجها و أخويها لامها و أختاً لابيها ؟ - فقال أبوجعفر - عليه‌السلام - : للزوج النصف ثلاثة أسهم من ستة أسهم و للاخوة من الام الثلث سهمان من ستة و للاخت من الاب مابقى و هو السدس سهم من ستة ، فقال له الرجل : فان فرائض زيد و فرائض العامة و القضاة على غير ذلك يا أباجعفر ، يقولون : للاخت من الاب ثلاثة أسهم من ستة تعول الى ثمانية فقال له أبوجعفر - عليه‌السلام - : و لم قالوا ذلك ؟ - قال : لان‌الله تعالى يقول : ان امرؤ هلك ليس له ولد و له أخت فلها نصف ما ترك قال أبو جعفر - عليه‌السلام - : فان كانت الاخت أخاً ؟ - قال : ليس له الا السدس فقال أبو جعفر - عليه‌السلام - : فما لكم نقصتم الاخ ان كنتم تحتجون فى النصف للاخت بأن‌الله تعالى قد سمى لها النصف فان الله تعالى قد سمى للاخ أيضاً الكل و الكل أكثر من النصف ؛ قال‌الله سبحانه : فلها نصف ما ترك و هو يرثها ان لم يكن لها ولد ، **فلا تعطون الذى جعل الله له الجميع فى بعض فرائضكم شيئاً و تعطونه السدس فى موضع ، و تعطون الذى جعل الله له النصف ذلك تاماً ، فقال له الرجل** : فكيف تعطى الاخت - أصلحكالله - النصف و لا يعطى الاخ شيئاً ؟ فقال أبو جعفر - عليه‌السلام - يقولون فى ام وزوج و اخوة لام وأخت‌لاب ؛ فيعطون الزوج النصف ثلاثة أسهم من ستة تعول الى تسعة ، و الام السدس ، و الاخوة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و زعمتم أنّ زيداً قال فى الأكدريّة [١] امرأةٌ ماتت و تركت زوجاً و أختاً

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

من الام الثلث ، و الاخت من الاب النصف ثلاثة يرتفع من ستة الى تسعة قال : كذلك يقولون قال : فان كانت الاخت أخاً لاب ؟ - قال : ليس له شيء **فقال الرجل لابى جعفر** عليه السلام - **فما تقول أنت ؟** - رحمك الله - **فقال :** ليس للاخوة من الاب و الام و لا للاخوة من الام و لا للاخوة من الاب مع الام شيء».

١ - **قال الجوهرى فى الصحاح و ابن منظور فى لسان العرب : « و الاكدرية مسألة فى الفرائض** وهى زوج و أم وجد وأخت لاب و أم » **و قال الفيومى فى المصباح المنير :** « و الاكدرية من مسائل الجد ؛ قيل : سميت بذلك لان عبدالملك ألقاها على فقيه اسمه او لقبه أكدر ، وقيل غير ذلك» **و قال صاحب معيار اللغة :** « و الاكدرية كأحمر بياء النسبة و هاء مسألة فى الفرائض و هى زوج و أم و جد و أخت لاب و أم لقبت بها لانها سئل رجل عنها اسمه او لقبه أكدر فلم يعرفها وقيل غير ذلك » **و قال البستانى فى محيط المحيط :** « و الاكدرية مسألة فى الفرائض و هى زوج و أم وجد و أخت لاب و أم ؛ لقبت بها لان عبدالملك بن مروان سأل عنها رجلا يقال له : أكدر فلم يعرفها ، أوكانت الميتة تسمى أكدرية ، أو لانها كدرت على زيد ».

**أقول :** أخذه البستانى من القاموس بعين عبارة الفيروزابادى **و قال الزبيدى فى تاج العروس مازجاً شرحه بالمتن مانصه :**

« ( و الاكدرية فى الفرائض ) مسألة مشهورة و هى ( زوج و أم و جد و أخت لاب و أم ) و أصلها من ستة و تعول لتسعة و تصح من سبعة و عشرين ؛ قاله شيخنا ( لقيت بها لان عبدالملك بن مروان سأل عنها رجلا يقال له أكدر فلم يعرفها ، أوكانت الميتة تسمى أكدرية ، أو لانها كدرت على زيد ) بن ثابت مذهبه لصعوبتها و قد استفتيت فيها شيخنا الفقيه المحدث أبا الحسن على بن موسى بن شمس الدين بن النقيب حفظه الله تعالى فأجاب

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

مانصه : للزوج النصف ثلاثة ، و للام الثلث اثنان ، و للجد واحد، وأصلها من ستة و القياس سقوط الاخت بالجد لانها عصبة بالغير و لكن فرض لها النصف ثلاثاً لنص الله تعالى و بالنص يترك القياس فتصير المسألة من تسعة ثم يعود الجد و الشقيقة الى المقاسمة أثلاثاً للذكر مثل حظ الانثيين فانكسرت السهام الاربعة على ثلاثة مخرج الثلث ثلاثة من تسعة فى ثلاثة بتسعة و للام الثلث عائلا اثنان فى ثلاثة بستة و الباقى اثنا عشر للجد ثمانية تعصيباً بالجد و من هنا حصل التكدير على الاخت لكون فرضها عاد تعصيباً و حصل أيضاً للجد لكونه كالاب يحجب الاخوة و الاخوات فعاد انفراده بالتعصيب الى المقاسمة فشاركته الاخت فى التعصيب له الثلثان و لها الثلث ؛ فهذا وجه تلقيبها بالاكدرية (انتهى) ».

## و فى هامش الكتاب :

« **قوله** : مخرج الثلث ثلاثة من تسعة (الى آخره) كذا بخطه وهى عبارة غير محررة و الصواب ان يقول : فانكسرت سهامهما الاربعة على ثلاثة عدد رؤوسهما فيضرب ثلاثة عدد رؤوسهما فى أصل المسألة و عولها و هو تسعة يحصل سبعة و عشرون و منها تصح للزوج من أصل المسألة و عولها ثلاثة تضرب فى جزء السهم الذى هو ثلاثة عدد رؤوس الجد و الاخت يحصل تسعة فهى له و للام الثلث عائلا اثنان (الى آخره) ».

**وقال أبو عبدالله موفق الدين محمد بن على الرحبى فى بغية الباحث عن جمل الموارث** و هو اسم أرجوزة فى الفرائض ؛ **قال مؤلف ايضاح المكنون :** هذه الارجوزة منظومة لابى عبدالله محمد بن على بن محمد الرحبى المعروف بابن المتقننة المتوفى سنة ٧٧٥ه سبع و سبعين و خمسمائة » (انظر مجموع المتون العربية ص من النسخة المطبوعة سنة ) :

### باب الاكدرية :

« و الاخت لا فرض مع الجدلها ... فيما عدا مسألة كملها »

« زوج و أم و هما تمامها ... فاعلم فخير أمة علامها »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و أمّاً [1] و جدّاً : انّها من تسعة أسهم ؛ [ للزّوج ثلاثة أسهمٍ [2] ] و للأُمّ سهمان ، و للأُخت ثلاثة أسهمٍ ، و للجدّ سهم . **قال زيد** [3] : ثمّ تردّ الأخت نصيبها فيضاف الى نصيب الجدّ ثمّ يقسم بينهما للذّكر مثل حظّ الأُنثيين . **قلنا :** هذه الفريضة خلاف قول الله عزّ و جلّ فى محكم كتابه لأنّ الله جعل للزّوج النّصف من جميع تركة امرأته ألا تراه يقول لمّا استثنى بالولد : و لكم نصف ما ترك أزواجكم ان لم يكن لهنّ ولد [4] فلم جعلتم له ثلاثة أسهمٍ من تسعةٍ و انّما هى الثّلث فأين النّصف الّذى فرض الله

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

« تعرف يا صاح بالاكدرية و هى بأن تعرفها حرية »
« فيفرض النصف لها و السدس له حتى تعول بالفروض المجملة »
« ثم يعودان الى المقاسمة كما مضى فاحفظه و اشكر ناظمه »

**أقول :** قد علم مما ذكرنا أن المسألة معروفة جداً بين علماء العامة بل معركة للاراء فمن أرادها فليطلبها من مظانها من كتبهم **و أما عندنا معشر الخاصة فلا مورد للبحث عنها** لانه لايجوز أن ترث الاخت التى من الطبقة الثانية مع وجود من ذكر و فرض وجوده وهو من الطبقة الاولى فى المسألة و انما ذكرنا شيئاً مما ذكرناه هنا ليصير القارىء لهذا الكتاب مطلعاً على هذا الامر بما يكفى فى هذا المقام .

١ - فى الاصل : « ابناً » و هو غلط قطعاً بدليل تصريح علماء اللغة و غيرهم بأن المفروض فى المسألة الام لا الابن .

٢ - ما بين المعقفتين من اضافاتنا لما يدل عليه قرينة السياق صدراً و ذيلا .

٣ - فى الاصل : « قال زيد ثم زيد » .

٤ - صدر آية ١٢ سورة النساء و ما بعده : « فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين بها اودين ، و لهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها أودين (الاية الى آخرها) .

تعالى له ؟! فزعمتم أنّ الحساب لا يقوّم[١] [الّا[٢]] بأن ينقص الزّوج ممّا حكم الله من فرضه . **قلنا :** و يحكم صرتم اذاً الحكّام[٣] على الله لا على خلقه تنقصون من فرض الله ليستقيم حسابكم فدلّونا على هذا الحساب الملعون[٤] الّذى ينقص ما فرض الله و [وقّفونا[٥]] عليه . **قلتم :** الأسهم ستّة للزّوج النّصف ؛ ثلاثة أسهم ، و للأمّ الثّلث ؛ سهمان ، وللجدّ السّدس ؛ سهم ، وللأُخت ثلاثة أسهمٍ .

قلنا لكم : هذا يعدّ من تسعةٍ وسمّيتوها النّصف .

قالوا : انّما هى نصف السّتّة .

قلنا : و مالنا و للسّتّة ؟ و انّما قال الله عزّ وجلّ : ولكم نصف ماترك أزواجكم ان لم يكن لهنّ ولد ؛ فما بال ذكر التّسعة ؟! فقد تركت المرأة تسعة آلافٍ ؛ للزّوج النّصف ؛ أربعة آلافٍ وخمسمائةٍ ، فأعطيتم الزّوج ثلاثة آلافٍ وهو ثلث المال ؟!

**قلتم :** وقع فى الحساب كسرٌ لأنّ الحساب لايقوّم الّا بأن ينقص الزّوج ممّا فرض الله ، فاذاً صرتم الحكّام[٦] على الله تنقصون ما فرض الله ليستقيم ما فرضتم دونه وعملتم

---

١ ـ هو اما من قام الامر اى اعتدل كاستقام واستوى ، او من قوم : **قال البستانى فى محيط المحيط :** «قوم الشىء تقويماً عدله و منه تقويم البلدان لبيان طولها و عرضها وربما سمى حساب الاوقات بالتقويم ج تقاويم» .

٢ ـ «الا» من اضافاتنا لدلالة قرينة السياق عليه .

٣ ـ كذا بلام التعريف .

٤ ـ فى الاصل : «المعلون» (بتقديم العين على اللام) .

٥ ـ فى الاصل : «قفونا» ، **قال الزمخشرى فى أساس البلاغة :** «ومن المجاز وقفته (من باب التفعيل) على ذنبه وعلى سوء صنيعه» **وفى القاموس :** «وقف (من باب التفعيل) فلاناً على ذنبه = أطلعه وقال الزبيدى فى شرحه : «ومن المجاز وقف فلاناً على ذنبه وسوء صنيعه اذا أطلعه عليه وأعلمه به» .

٦ ـ كذا معرفاً باللام فى الاصل .

فى ذلك عمل نقص ما فرض الله و وكّدتم فرض هذا النّاقص بفرض[1] الله عزّ وجلّ فكأنّكم أعلم بما يصلح النّاس من خالقهم وكنتم عند أنفسكم أعلم بالحساب من خالق الحساب وأشدّ احتياطاً للورثة من خالقهم .

**قلتم :** لا اله الّا الله . ! اذ[2] مانحن أعلم من الله ولكن هكذا[3] جرت السّنّة من السّلف.

**قلنا :** فناظرونا فى فريضة الأُمّ فانّ الله عزّ وجلّ يقول : فان لم يكن له ولدٌ و ورثه أبواه فلأُمّه الثّلث[4] و لم يسمّ الّا للولد و لم يسمّ للإخوة ميراثاً فانّه قال : فان كان له إخوةٌ فلأُمّه السّدس[5] لأنّه جعل للإخوة شيئاً فهلّا[6] الثّلث أعطيتموها .

**فان قلتم،** أعطيناها سهمين ثلث السّتّة . **قلنا :** انّما اعطيتموها سهمين من تسعة وقلتم : هذا الثّلث ، **قلنا لكم :**[7] ثلث ما[8] أعطيتموها ؟ — قلتم : ثلث ستّة . قلنا : مامعنى ذكر ستّة[9] وقد تركت المرأة ستّة آلاف فأعطيتم الأُمّ ألفين فما معنى الثّلث؟

**قلتم :** لم يتمّ[10] الحساب الّا على مافرضه زيدٌ لا على مافرضه الله .

## فى ذكر الأُخت والجدّ

**قلنا :** فكم فرضتم للأُخت ؟ — قلتم : النّصف ؛ ثلاثة .

---

١ - فى الاصل : «لفرض» . ٢ - فى الاصل : «اذا» . ٣ - فى الاصل : «هذا» .

٤ - من آية ١١ سورة النساء . ٥ - من آية ١١ سورة النساء .

٦ - فى الاصل : «فلا» .

٧ - **فليعلم** أن النقص الذى كان فى نسخ ج ح س ق مج مث وكان يبتدأ من «يستفتونك قل الله» كما أشرنا اليه فيما سبق (انظر ص ٣١٦ من الكتاب) انتهى هنا فمن قوله «ثلث ما» جميع النسخ متحدة فى عبارة المتن الا مانشير اليه .

٨ - ج ح : «ثلث ماذا» لكن فى مث مج س ق : «ثلث ماذى» .

٩ - غير م : «قلنا لكم : فما بال ذكر الستة ؟» .

١٠ - غير م : «فقلتم : لم يقم» .

**قلنا :** ويحكم لم تسمّونه النّصف انّما أعطيتموها ثلاثةً من تسعة ؟ — فعدتم الى الكلام الأوّل فى ذكر السّتة . **قلنا :** و يحكم لم ير للسّتة ذكرا[1] فكيف تقولون : من ستّةٍ ؟!

## قُلنا : فناظرونا فى فريضة الجدّ[2]

كيف جعلتم[3] للجدّ سهماً من تسعة أسهم و سمّيتموها سُدساً و لاخلاف بين الأُمّة فى أنّه لايكون[4] المال أكثر من نصفين و لم نرَ للجدّ والأُخت فرضاً [مع الولد فى الكتاب و لا مع الأُمّ أيضاً لأنّ الله عزّ وجلّ يقول :[5]] يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة ان امرؤٌ هلك ليس له ولدٌ وله اُختٌ فلها نصف ماترك ، وهو يرثها ان لم يكن لها ولدٌ[6] فأخبر أنّ الكلالة [من لا يرث من الصّلب شيئاً مع الولد[7]] فأعطيتم الأخت مع الأُمّ [و قد رويتم عن أبى بكرٍ أنّه سُئل عن الكلالة فقال : اللّهمّ انّى لا أعلمه الّا أن يكون الوالدان والولد[8] ؛ فأعطيتم الاُخت مع الاُمّ[9]] طعناً على أبى بكرٍ

---

١ ـ كذا فى الاصل ولعله كان : «لم نر للستة ذكراً» .

٢ ـ هذا العنوان فى م فقط .

٣ ـ غير م : «وجعلتم» .

٤ ـ م «ولاخلاف بين الامة أن يكون» .

٥ ـ غير م : «مع الولد والابن فى الكتاب لان الله قال» .

٦ ـ صدر آخر آية من سورة النساء (آية ١٧٦) .

٧ ـ غير م (بدلها) : «اذا لم يكن ولد» .

٨ ـ **قال السيوطى فى الدر المنثور** فى ذيل آية يستفتونك عن الكلالة ضمن مانقل من الاخبار مانصه (ج ٢ ، ص ٢٥٠) : « و أخرج عبدالرزاق و سعيد بن منصور و ابن أبى شيبة و الدارمى و ابن جرير و ابن المنذر والبيهقى فى سننه عن الشعبى قال : سئل أبوبكر عن الكلالة فقال : انى سأقول فيها برأيى فان كان صواباً فمن الله وحده لاشريك له ، وان كان

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ولم تقوموا[1] على حدّ الكلالة [[2]وقد تركت الميتة اُمّاً . ثمّ لمّا أعطيتم[3] الاُخت ثلاثة أسهم لما زعمتم من تسمية الله لها النّصف ، و أعطيتم الجدّ سهماً قلنا لكم : لِم صرتم تجمعون نصيبها ونصيب الجدّ ثمّ يكون للذّكر مثل حظّ الأنثيين وانّما فرض الله الفريضة من أصل المال لامن نصيب الاُخت لأنّ الله تعالى يقول : فلها نصف ماترك ؛ فلم جعلتم للجدّ من يغلب الاُخت[4] فان كنتم أنزلتم الجدّ منزلة الأخ ليكون للذّكر مثل حظّ الانثيين فقدكان ينبغى أن يكون للأخ[5] من صلب المال مثل ما أعطيتم الأُخت ، ولو أعطيتموه[6] مثل ما للأُخت[7] لكان المال مستغرقاً بينهما وبقيت الأمّ والزّوج لاشئ[9]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خطأ فمنى و من الشيطان و الله منه برىء أراه ما خلا الوالد والولد ، فلما استخلف عمر قال : الكلالة ماعدا الولد ، فلما طعن عمر قال : انى لاستحيى من الله ان اخالف أبابكر رضى الله عنه».

**قال المحقق الطوسى** - قدس الله روحه القدوسى - فى تجريد العقائد عند ذكره مطاعن أبى بكر : « ولم يكن عارفاً بالاحكام حتى قطع يسار سارق (الى ان قال) و لم يعرف الكلالة ولاميراث الجدة (الى آخر ماقال) **وقال القوشچى فى شرحه** : «أجيب عنه بأنه ان أريد أنه ماكان جميع أحكام الشرع حاضرة عنده على سبيل التفصيل فهو مسلم (الى آخر ماقال)» وبسط المسألة يحتاج الى مجال وسيع فمن أراد البسط فليراجع مظانه.

٩ - مابين المعقفتين ليس فى م.

١ - فى غالب النسخ : «ولم يقوموا» (بصيغة الغائب) وفى ح : « ولم تقدموا » (من قدم بالدال).

٢ - من هنا أعنى «وقد تركت الميتة أماً» الى مايأتى وهو «تركتكم قوله» ليس فى م.

٣ - ح : «ثم أعطيتم».

٤ - «الاخت» ليست فى ح مث.

٥ - ح س مج مث : «الاخ».

٦ - غير ح : «أعطيتموهم».

٧ - مث مج س : «مثل مال الاخت».

لهما فى قول زيدٍ لو كان مكان الأخت أخٌ لم تعطوه شيئاً وانّما هو فى قولكم بمنزلة الأخ فافهموا انتقاض قولكم . فان كان الأخ لا يُعطى شيئاً أو ان صيّرتم الجدّ أباً كما صيّره أبوبكرٍ ولاترث الأُخت معه شيئاً فهذا مايدلُّ من القطعن عليكم على أبى بكرٍ وتركِكم قوله[1] .

و رويتم عن عمر بن الخطّاب أنّه سأل النّبىّ – صلّى الله عليه وآله – عن الكلالة فقال له قولاً لم يفهمه ؛ فوجّه اليه ابنته حفصة[2] فسألته عنها فقال : ان سألك أبوك[3] فقولى له: ماأراك تفهمها أبداً؛ فكان عمر يقول : لاأفهمها أبداً لقول النّبىّ (ص) : ماأراك تفهمها أبداً .[4]

---

١ ـ ما بين المعقفتين أعنى من قوله : و قد تركت الميتة أباً» الى هنا أعنى « تركِكم قوله » ليس فى م كما أشرنا اليه فى صدر الكلام أيضاً (انظر ص ٣٢٤) .

٢ ـ غير م : «فبعث اليه حفصة» .

٣ ـ غير م : «فقال لها : لو بعثك أبوك» .

٤ ـ **قال السيوطى فى الدر المنثور** فى ذيل آية : «يستفتونك قل الله يفتيكم» (ج ٢ ، ص ٢٤٩) مانصه : « **و أخرج ابن راهويه و ابن مردويه عن عمر** أنه سأل رسول الله (ص) كيف تورث الكلالة ؟ ـ فأنزل الله يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة الى آخرها **فكأن عمر لم يفهم** فقال لحفصة : اذا رأيت من رسول الله (ص) طيب نفس فسليه عنها ؛ فرأت منه طيب نفس فسألته فقال : أبوك ذكر لك هذا ؛ ما أرى أباك يعلمها فكان عمر يقول : ماأرانى أعلمها وقد قال رسول الله ماقال : **وأخرج عبد الرزاق و سعيد بن منصور و ابن مردويه عن طاوس أن عمر أمر حفصة أن** تسأل النبى (ص) عن الكلالة فسألته فأملاها عليها فى كتف وقال: من أمرك بهذا ؟ أعمر ؟ ماأراه يقيمها أو ماتكفيه آية الصيف؟ ! قال سفيان : وآية الصيف التى فى النساء: و ان كان رجل يورث كلالة أو امرأة فلما سألوا رسول الله (ص) نزلت الاية التى فى خاتمة النساء . وأخرج مالك ومسلم وابن جرير

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

[و رويتم عن عمر[1] أيضاً أنّه قال : ثلاث وددت أنّ رسول الله – صلّى الله عليه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

والبيهقى عن عمر قال : ماسألت النبى ( ص ) عن شيء اكثر ماسألته عن الكلالة حتى طعن باصبعه فى صدرى وقال : تكفيك آية الصيف التى فى آخر سورة النساء (و ساق أحاديث من هذا القبيل وقال) **وأخرج ابن جرير عن عمر قال :** لان أكون أعلم الكلالة أحب الى من أن يكون لى جزية قصور الشام. و أخرج ابن جرير عن الحسن بن مسروق عن أبيه قال : سألت عمر و هو يخطب الناس عن ذى قرابة لى ورث كلالة فقال : الكلالة الكلالة الكلالة و أخذ بلحيته ثم قال : و الله لان أعلمها أحب الى من ان يكون لى ما على الارض من شيء، سألت عنها رسول الله ( ص ) فقال : الم تسمع الاية التى أنزلت فى الصيف فأعادها ثلاث مرات».

**أقول :** الخوض فى تحقيق القضية بل نقل أخبارها يفضى الى طول لايسعه المقام فمن أراد البسط فليراجع الدر المنثور و احقاق الحق و تشييد المطاعن و كتاب الغدير و شروح التجريد و بحار الانوار وسائر مظان البحث.

١ – مابين المعقفتين أعنى من قوله : « و رويتم عن عمر » الى مايأتى من قوله «وعن ذبائح أهل الكتاب» فى م فقط. **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** عند ذكره الطعن السابع من مطاعن أبى بكر مانصه ( انظر ص ٢٧١ من طبعة أمين الضرب ) : « **قال الفخر الرازى اختار أبو بكر** أن الكلالة عبارة عن سوى الوالدين والولد ؛ وهذا هو المختار، **وأما عمر** فانه كان يقول : الكلالة ماسوى الولد وروى أنه لما طعن قال : كنت أرى الكلالة من لاولد له و أنا أستحيى أن أخالف أبابكر **و عن عمر فى رواية أخرى** وكان يقول : ثلاثة لان يكون بينها الرسول لنا أحب الى من الدنيا و مافيها؛ الكلالة و الخلافة و الربا ( انتهى ) » .

**و قال السيوطى فى الدر المنثور** عند تفسيره آخر آية من سورة النساء **وهى قوله تعالى : « يستفتونك قل الله ؛ الاية » ما نصه (ج ٢ ؛ ص ٢٤٩ و ٢٥٠) : واخرج** عبدالرزاق والبخارى ومسلم و ابن جرير و ابن المنذر عن عمر قال : ثلاث وددت

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وآله – بيّنها لنا ؛ الكلالة والخلافة وأبوابٌ من أبواب الرّبا .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أن رسول الله (ص) كان عهد الينا فيهن عهداً ننتهي اليه ؛ **الجد والكلالة وأبواب من أبواب الربا . و اخرج الطيالسي و عبدالرزاق والعدني و ابن ماجة والساجي وابن جرير والحاكم والبيهقي عن عمر قال :** ثلاث لان يكون النبي (ص) بينهن لنا أحب الى من الدنيا ومافيها ؛ **الخلافة والكلالة والربا** ».

**أقول :** ساق السيوطي في تفسير الاية المشار اليها أحاديث كثيرة من هذا القبيل ، والمسألة من المسائل التي صارت مورد بحث عظيم في كتب الكلام والحديث والفقه بحيث يفضي الخوض فيه والاشارة الى موارده الى اطناب لايسعه الكتاب **فالاولى أن نشير هنا الى تحقيق لصاحب كتاب الغدير أعني الاميني (ره) وهو أنه قال في المجلد السابع من الغدير تحت عنوان «الكلالة» مانصه** ( ص ١٠٤ من الطبعة الثانية ) : « و تجد الخليفة على شاكلة صنوه في عدم العلم بالكلالة النازلة في آية الصيف آخر سورة النساء يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرؤ هلك ليس له ولد وله أخت فلها نصف ماترك ؛ الاية ، **أخرج ائمة الحديث باسناد صحيح رجاله ثقات عن الشعبي قال : سئل أبوبكر - رضي الله عنه - عن الكلالة** فقال : انى سأقول فيها برأيي فان يك صواباً فمن الله، وان يك خطاء فمني ومن الشيطان والله ورسوله بريئان منه أراه ماخلا الولد والوالد فلما استخلف عمر - رضي الله عنه - قال : انى لاستحيي الله أن أرد شيئاً قاله أبوبكر أخرجه سعد ابن منصور ، عبدالرزاق ، ابن أبي شيبه ، الدارمي في سننه ٢ ص ٣٦٥ ، و ابن جرير الطبري في تفسيره ٦ ص ٣٠ ، ابن المنذر ، البيهقي في السنن الكبرى ٦ ص ٢٢٣ ، و حكى عنهم السيوطي في الجامع الكبير كما في ترتيبه ٦ ص ٢٠ ، وذكره ابن كثير في تفسيره ١ ص ٢٦٠ ، والخازن في تفسيره ١ ص ٣٦٧ ، وابن القيم في أعلام الموقعين ص ٢٩ .

**قال الاميني :** هذا رأيه الثاني وكان اولا يرى أن الكلالة من لا ولد له خاصة ، وكان يشاركه في رأيه هذا عمر بن الخطاب ثم رجعا عنه الى ما سمعت ثم اختلفا فيها قال ابن عباس : كنت آخر الناس عهداً بعمر بن الخطاب قال : اختلفت أنا و أبوبكر في الكلالة والقول ماقلت وفي صحيحة البيهقي والحاكم والذهبي و ابن كثير عن ابن عباس قال : كنت

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

و رويتم عن أبي بكر أنّه قال[1] : ندمت أن لاأكون سألت رسول الله ـ صلّى الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

آخر الناس عهداً بعمر فسمعته يقول : القول ماقلت . قلت : وماقلت ؟ قال : قلت : الكلالة ما لا ولد له .

هذا القول كان من عمر لما طعن بعد قوله لما استخلف انى لاستحيى أن أخالف فيه أبابكر كما مر وبعد قوله أتى على زمان لاأدرى ما الكلالة واذا الكلالة من لاأب له ولاولد وبعد هذه كلها قال ماقال وهو على ما يقول بصير (فخاض فى الاعتراض على مايترتب على اجتهادهما فى ذلك الامر فمن اراده فليراجع الكتاب (ص ١٠٥ - ١٠٨) .

١ - هذا جزء من حديث تقدم فيما سبق (انظر ص ١٦٠ - ١٦١ من الكتاب) و أشرنا هناك فى ذيل الصفحتين الى شيء من موارد نقله الا أنى اطلعت بعد ذلك التذييل و تلك التحشية على كلام للسيد الجليل **السيد محمد قلى** - قدس الله تربته - يشتمل على ذكر موارد نقله اكثر مما أشرنا اليه هناك فأحببت أن أذكره هنا تكثيراً للفائده وذلك انه **قال فى تشييد المطاعن** ضمن كلام له (ج ١ ؛ ص ٣٤٠) : **الطبرى فى التاريخ والمبرد فى الكامل و أحمد بن عبد العزيز الجوهرى فى كتاب السقيفة و ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة ناقلا عن المبرد والجوهرى وابن قتيبة فى كتاب السياسة والامامة وأبو عبيدة فى كتاب الاموال وخيثمة بن سليمان الاطرابلسى فى فضائل الصحابة و الطبرانى فى المعجم فى الكبير وابن عساكر فى التاريخ و الضياء المقدسى فى المختارة و جلال الدين السيوطى فى جمع الجوامع وسبط ابن الجوزى فى كتاب مرآة الزمان وعلى المتقى فى كنز العمال وفى منتخب كنز العمال** ففى كنز العمال عن عبدالرحمن بن عوف عن أبى بكر الصديق قال فى مرض موته : انى لاآسى على شيء الا على ثلاث ( الحديث الى آخره ) **ونقله الامينى** - رفع الله درجته - **فى سابع الغدير** تحت عنوان «ثلاثة وثلاثة وثلاثة» وقال بعد ذكر الحديث : « **أخرجه أبو عبيد فى الاموال** ص ١٣١ ، **و الطبرى فى تاريخه** ج ٤ ؛ ص ٥٢ ، **وابن قتيبة فى الامامة والسياسة** ج ١ ؛ ص ١٨ ، **و المسعودى فى مروج الذهب**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عليه وآله – عن ثلاثٍ ؛ عن الأمر الّذى نحن فيه لمن هو بعده ؟ وعن الجدّ وعن ذبائح أهل الكتاب[1] .]

[[2] وقال [3]زيد فى امرأةٍ تركت زوجها وأُمّها وأختاً لأبيها وأُمّها واحد[4] وأنتم تقضون بها اليوم قال : للزّوج النّصف ثلاثة أسهمٍ ، وللامّ السّدس لأنّ الإخوة من الأُمّ فى قولكم حجبوها من الثّلث ، وللاخوة من الأُمّ الثّلث ، وللأخت من الأب والأمّ النّصف ؛ فصارت تسعةً على ماقسمتم الفريضة الاولى فلزمكم فى هذا المثل مثل ما لزمكم فى تلك وكان جوابكم ان قلتم سنّة أصحاب رسول الله (ص) و لم تقيموا[5] الحساب زعمتم الّا ما أخرجتموه . **قلنا لكم :** فما بال الإخوة من الأمّ حجبوا الأُمّ من ثلثها الّذى سمّاه الله لها فصيّرتم لها السّدس ولهم الثّلث وانّما يرثون بحقّها ورحمها فما بالكم منعتموها حقّها – وهى حيّةٌ وأعطيتم الإخوة من الأُمّ ثلثها من صلب المال ؟ والكتاب ينطق بغير مافعلتم فلأىّ سببٍ فعلتم ذلك ؟ فقلتم : لأنّ الله تبارك وتعالى قال فى كتابه : وان كان رجلٌ يورث كلالةً أو امرأةٌ وله أخٌ أو أُختٌ فلكلّ واحدٍ منهما

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ج١ ؛ ص٤١٤ ، **وابن عبد ربه فى العقد الفريد** ج٢ ؛ ص٢٥٤ والاسناد صحيح رجاله كلهم ثقات أربعة منهم من رجال الصحاح الست» فخاض فى تحقيق ما استفاد من الحديث ونقد مطالبه فمن أراده فليراجع الكتاب المذكور ( ج٧ ص١٧٠ – ١٧٨ ) .

١ – مابين المعقفتين أعنى مماتقدم من قوله «و رويتم عن عمر» (راجع ص٣٢٦) الى هنا أعنى قوله «ذبائح أهل الكتاب» فى م فقط.

٢ – من هنا أعنى من قوله : «وقال زيد فى امرأة تركت زوجها» الى مايأتى من قول المصنف (ره) : «فأى عيب أعيب من هذا أن تصفوا رجلا بالعلم» ( انظر ص ٣٤٢ ) ليس فى نسخة م بل هو فى سائر النسخ الست أعنى ج ح س ق مج مث.

٣ – غير ح : «فقال».

٤ – كذا.

٥ – ح : «ولم يقيموا» لكن مج ق ج : «ولم تقسموا» (من القسمة).

السّدس ؛ فان كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء فى الثّلث[1] قلنا لكم فمتى أخبركم أنّ الميّت اذا ترك اُمّاً كان يورث كلالةً فلم يكن عندكم الّا التّسليم لما سبقكم اليه أولئكم الّذين شهدتم عليهم أنّهم لايعرفون الكلالة وتركتم الكتاب ولايجوز لأحدٍ قولٌ فيما يخالف الكتاب وبطل تسليمكم لغير الكتاب .

**وقلنا لكم :** فاذا أعطيتم الإخوة من الأُمّ الثّلث فمن[2] أمركم أن تنقصوا الأمّ من الثّلث اذا كان معها إخوةٌ لامٍّ لا لأبٍ وليس معها ولدٌ ولاأبٌ فلم يكن عندكم أكثر من ان قلتم[3] : الجماعة على هذا فصيّرتم قول جماعةٍ أجمعوا[4] على الطّعن والوقيعة فى الصّحابة والرّغبة[5] عن قولهم فيما تركتم منه .

**قلنا لكم :** فلم أعطيتم الاُخت من الاب والاُمّ النّصف قلتم : قال الله تعالى : يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة ان امرؤٌ هلك ليس له ولدٌ وله اُختٌ فلها نصف ماترك ، وهو يرثها ان لم يكن لها ولد[6] قلنا : فان كان مكانها أخٌ لأبٍ و اُمٍّ ؟ قلتم : فلاشئ له ، قلنا : و لم ؟ و قد قال الله : و هو يرثها ان لم يكن لها ولدٌ ففرض له الكلّ فلم تعطوه شيئاً ، وفرض لها النّصف فأعطيتموها اياه كملاً مع أنّكم إنّما أعطيتموها النّصف فى التّسمية لا النّصف من المال ؟

فكان جوابكم أن قلتم : على هذا أهل السّنّة والجماعة فلم ترضوا بخطائكم[7] حتّى كذبتم على أهل السّنّة وذلك أنّ أهل السّنّة لايخالفون حكم الكتاب وفرضه ؛ فانظروا الى أعاجيبكم الّتى لاتنقضى كثرةً .

وأجمعتم[8] على أن قلتم فى رجلٍ ترك ابنته و اُخته : للبنت[9] النّصف و للأخت النّصف . قلنا لكم : لم أعطيتم الأُخت النّصف و انّما ميراثها فى الكتاب اذا لم يكن

---

١ - من آية ١٢ سورة النساء.
٢ - غيرح : «أين».
٣ - ح : «قلتم لنا».
٤ - فى النسخ «اجتمعوا».
٥ - مج مث ق س ج : «بالرغبة».
٦ - صدر آية ١٧٦ من سورة النساء.
٧ - ج : «لحظائكم».
٨ - فى النسخ : «فاجتمعتم». الا فى ح ففيها : «واجتمعتم».
٩ - ج ق س مج مث : «للابنة».

ولدٌ وقد ترك الميّت ابنةً ؟ فقلتم : جعلنا الأُخت عصبةً قلنا لكم ؛ ولكم[1] أن تجعلوا دون ماقال الله عصبةً ؟! ومتى سمّى الله العصبة فى الفرض او جعل لها ميراثاً مع الولد ؟ فكان جوابكم أن قلتم : هذا قول الجماعة والسّنّة ؛ وهذا لامخرج لكم منه اذ تزعمون أنّ جماعتكم فى هذه الفريضة على غير ما قال الله ومتى وجب عليكم أنّ جماعتكم يقولون غير ماقال الله بطل اجتماعكم[2] فلقد جسرتم على تقلّد[3] قبيحٍ من القول .

و قال زيدٌ فى زوجٍ و اُمٍّ و إخوةٍ و أخواتٍ لأبٍ و اُمٍّ و إخوةٍ و أخواتٍ للأُمّ[4] : للزّوج النّصف ، ثلاثة أسهم ، و للامّ السّدس ، و هو سهمٌ ، وللإخوة من الأمّ الثّلث : و سقط الإخوة والأخوات من الأب والأُمّ فتحاكموا الى عمر بن الخطّاب فقال الإخوة والأخوات لعمر : ياأميرالمؤمنين هب أنّ أبانا كان حماراً ألسنا إخوة الميّت لأُمّه ؟! — فقال : صدقتم ؛ انطلقوا فشاركوا[5] الإخوة والأخوات من الأمّ فى الثّلث الّذى فى أيديهم للذّكر مثل مالللأنثى[6] . وانّما ورّثهم لقرابة اُمّهم فلذلك سوّى بينهم للذّكر مثل مالللأنثى لأنّ الأب زادهم قرابةً فى قول عمر .

---

١ ـ ح : «الكم» .
٢ ـ كذا صريحاً ولعلها : «اجماعكم» .
٣ ـ ح : «تقليد» .
٤ ـ ح : «لام» .
٥ ـ ح مث : «فتشاركوا» وحيث كانت نسخة مث متعلقة للمحدث النورى (ره) كما سنوضحه فى مقدمة الكتاب ان شاءالله تعالى نقل الكلمة بلفظة «فتشاركوا» عند نقله الكلام فى المستدرك كما سنشير اليه .

٦ ـ **قال المحدث النورى (ره) فى مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل** فى كتاب الفرائض والمواريث فى باب نوادر مايتعلق بأبواب ميراث الاخوة والاجداد **مانصه** ( انظر ج٣ ؛ ص ١٦٣ ) : **«الفضل بن شاذان فى كتاب الايضاح** وقال زيد فى زوج وام واخوة و أخوات لاب و أم و اخوة و أخوات للام» ( فساق الكلام الى قوله « للذكر مثل ما للانثى» ثم قال مشيراً به الى باقى كلام الفضل فى الايضاح مانصه : «ثم شنع عليهم بما لامزيد عليه» .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

**قلنا لكم:** فمابالكم ان كانت اُختاً [١] واحدةً لأبٍ واُمٍّ أعطيتموها النّصف ثلاثة أسهمٍ ولمّا كانوا [٢] إخوةً وأخواتٍ أسقطهم زيدٌ جميعاً وتابعتموه على ذلك ، وأمرهم عمر أن يشاركوا الإخوة من الاُمّ فى ثلثهم ، فلئن كنتم تعقلون ماتصنعون إنّكم لتقصدون الى شنيع القول وقبيحه ، ولئن كنتم لاتعقلون إنّكم لتخبطون العشواء [٣] ولاتعلمون حقّ ماتأتون به من باطله ، هذا وأنتم تروون أنّ أبابكرٍ سُئل عن الكلالة فقال : اَللّهمّ انّى

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**أقول :** قد نقل المحدث النورى (ره) فى المستدرك بعد نقل كلام الفضل المشار اليه عبارة هى نظير كلام المتن فأوردها هنا بتلك العبارة حتى تكون مؤيدة لما ذكره الفضل فى كتابه هذا وهى هكذا: «**دعائم الاسلام** - وبلغنا أنه يعنى عمر ارتفع اليه نفر فى امرأة تركت أمها و زوجها و اخوتها لابيها و اخوتها لامها ؛ فقال عمر : للام السدس سهم ، و للزوجة النصف ثلاثة أسهم ؛ فذهبت أربعة من ستة وبقى سهمان وهو الثلث فقال : هذا الثلث للاخوة من الام لان لهم فى القرآن فريضة وقال : للاخوة للاب والام: و لا أرى لكم شيئاً ، فقالوا : ياأميرالمؤمنين كان قرابة أبينا زادتنا سوء فهب أن أبانا كان حماراً ؛ ألسنا فى قرابة الام سواء ؟ ! قال: قد رزقتم فأشرك بينهم فسميت هذه الفريضة المشتركة» **أقول :** يظهر من آخر القضية ان تلك الفريضة مسماة عند العامة بالمشتركة فمن أراد الخوض فى تفصيلها فليراجع مظان ذكرها فى كتبهم فان المقام لايسع البحث عنها أكثر من ذلك.

---

١ - ح : «أخت». ٢ - ح : «ولما كانت».

٣ - **قال الجوهرى :** «العشواء الناقة التى لا تبصر أمامها فهى تخبط بيديها كل شىء، وركب فلان العشواء اذا خبط أمره على غير بصيرة، وفلان خابط خبط عشواء» **وقال ابن الاثير فى النهاية** ضمن ذكره معنى خبط : « ومنه حديث على خباط عشوات اى يخبط فى الظلام وهو الذى يمشى فى الليل بلامصباح فيتحير ويضل وربما تردى فى بئر او سقط على سبع وهو كقولهم : يخبط فى عمياء اذا ركب أمراً بجهالة» ونقل فى «عشا» مايقرب منه.

**أقول ومنه قول زهير فى معلقته المشهورة :**

«رأيت المنا يخبط عشواء من تصب تمته ومن تخطىء يعمر فيهرم»

لاأعلمها الّا أن يكون الوالدان والولد وترووون عن عمر أنّه قال : ماأرانى أعلمها أبداً ، فقد خالف عمر زيداً و خالفهما أبوبكرٍ فى الكلالة و أنتم ترووون عن النّبىّ (ص) أنّه قال : زيدٌ أفرضكم ، فلقد طعنتم على أبى بكرٍ وعمر فى خلافهما زيداً ان كان النّبىّ (ص) قال مارويتم فى زيدٍ والله يقول : ولوكان من عند غيرالله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً [1] ولو أصبتم مثل هذا على الشّيعة لقمتم به وقعدتم وقد أخبركم الله أنّ الاختلاف انّما يكون من عند غيرالله فأمّا حكم الكتاب فليس فيه اختلاف .

**وقال زيد فى امرأة** تركت زوجها وأُمّها وأُختها لأبيها وأُمّها؛ للزّوج النّصف ثلاثة أسهمٍ ، وللأُمّ الثّلث سهمان ، وللأُخت من الأب والأُمّ النّصف ثلاثة أسهمٍ ، يكون من ثمانية .

**قلنا :** فان كان مكان الأُخت أخٌ ؟ — قلتم : فله سهم تمام السّتة . **قلنا لكم :** فأين وجدتم فى كتاب الله أنّ حظّ الانثيين أكثر من حظّ الذّكر فى الميراث ؟! والميّت فى قولكم لو ترك أخاً وأُختاً لأبٍ وأُمٍّ كان المال بينهما للذّكر مثل حظّ الانثيين فاذا الزّوج والأُمّ انّما نقصوا الأخ ولم يضرّوا الأخت اذا لم يكن معها أخٌ [2] فيامن لايعرف ثلثاً من نصفٍ ، ولايعرف سُدساً من سُبعٍ ولاثمناً من تسعٍ ثمّ صار يدّعى الفقه والحكومة

---

١ ـ من آية ٨٢ سورة النساء .

٢ ـ مما يناسب نقله فى المقام اذ ينخرط فى سلك مافى المتن من الكلام من جهة الالزام والافحام ما نقله المفيد عن المصنف (ره) و ذلك أن السيد المرتضى علم الهدى (ره) قال فى الفصول المختارة ( ج ١ ؛ ص ١٣٤ ـ ١٣٥ من الطبعة الاولى) مانصه :

«ومن حكايات الشيخ ـ أدام الله عزه ـ قال: وقد ألزم الفضل بن شاذان ـ رحمه الله ـ فقهاء العامة فى قولهم فى الميراث أن يكون نصيب بنى العم أكثر من نصيب الابن واضطرهم الى الاعتراف بذلك قال لهم : خبرونى عن رجل توفى وخلف ثلاثين ألف درهم وخلف ثمانية وعشرين بنتا وخلف ابناً واحداً كيف يقسم ميراثه ؟ فقالوا : يعطى الولد الذكر ألفى درهم وتعطى كل ابنة ألف درهم فيكون للبنات ثمانية وعشرون ألف درهم على عددهم و يحصل

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

فيه ألا يدّع الفقه والعلم لأهله ؟! [١] ومن يقول فى الحكم بقول الله وقول رسول الله ؟!

وأنتم تروون عن رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنّه قال : قد خلّفت فيكم ماان تمسّكتم به لن تضلّوا ، كتاب الله وعترتى أهل بيتى ، فانّ اللّطيف الخبير أنبأنى [٢] أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض [٣] وقد أخبركم أنّ العترة مع الكتاب والكتاب معهم لايفترقان الى يوم القيامة ، فتركتم حكم العترة والكتاب واقتديتم بسواهما فلا يبعدالله الّا من ظلم [٤] .

**وقال زيد فى امرأة وأبوين :** للمرأة الرّبع ؛ ثلاثة أسهم من اثنى عشر ، و للأمّ

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

للولد الذكر ألفادر هم فيكون ماقسمه الله تعالى وأوجبه فى كتابه (للذكر مثل حظ الانثيين) قال لهم : فما تقولون ان كان موضع الابن ابن عم كيف تقسم الفريضة ؟ فقالوا : يعطى ابن العم عشرة آلاف درهم وتعطى البنات كلهن عشرين ألف درهم قال لهم الفضل بن شاذان: فقد صار ابن العم أوفر حظاً من الابن للصلب و الابن مسمى فى التنزيل متقرب بنفسه و بنو ـ العم لا تسمية لهم انما يتقربون بأبيهم و أبوهم يتقرب بجده و الجد يتقرب بابنه و هذا نقض الشريعة .

قال الشيخ ـ أدام الله عزه ـ : وانما لزمت هذه الشناعة فقهاء العامة خاصة لقولهم بان ماعدا الزوج و الزوجة والابوين يرثون مع الولد على خلاف مسطور الكتاب و السنة و انما أعطو ابن العم عشرة الاف درهم فى هذه الفريضة من حيث تعاقوا بقوله تعالى (فان كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلثا ماترك) فلما بقى الثلث أعطوه لابن العم فلحقتهم الشناعة المخرجة لهم عن الدين ونجت الشيعة من ذلك» .

---

١ ـ ح : «فانظروا من» والمتن يشبه مضمون البيت المعروف الجارى مجرى المثل :

«قل للذى يدعى بالعلم معرفة حفظت شيئاً وغابت عنك أشياء»

٢ ـ كذا فى ح لكن فى سائر النسخ : «نبأنى» وقد ورد بكلتا الكلمتين فى الروايات .

٣ ـ هذا الحديث متواتر بين الفريقين فمن أراد طرقاً من طرقه من الخاصة و العامة فليراجع غاية المرام للسيد هاشم البحرانى او البحار أو نظائرهما .

٤ ـ ح : «ضل» .

ثلث مابقى، ومابقى للأب. وقال ابن عبّاس : للأُمّ ثلث المال كملاً وقول ابن عبّاس موافق للقرآن وانّما جعل الله للأُمّ الثّلث من أصل المال فقال : فان لم يكن له ولد وورثه أبواه فلامّه الثّلث[1] وقد قال الله تعالى : أقيموا الدّين ولاتتفرّقوا فيه[2] فأىّ تفرّقٍ أكثر من مخالفة القرآن فى قسمين مختلفين ان أعطى هذا حُرم هذا ، وقال ابن عبّاس : لها ثلث المال كملاً[3].

**وقال زيد فى ثلاث أخوات متفرّقات :** للأُخت من الأب والأمّ النّصف ؛ ثلاثة أسهم[4]، وللأُخت من الأمّ السّدس ؛ سهم ، وللأخت من الأب سهمٌ ، وللعصبة السّهم الباقى. وقال علىّ بن أبى طالبٍ ــ صلوات الله عليه ــ : السّهم الّذى جعله[5] للعصبة مردودٌ على الأُخت من الأب والأُمّ وعلى الأُخت من الأب، ويخرج منه الأخت من الأمّ وبذلك ينطق القرآن لأنّه لم يجعل فى القرآن للأخت من الأُمّ أكثر من السّدس ولم يجعل للعصبة فى القرآن شيئاً و قد خالف علىٌّ وابن عبّاس زيداً وخالفه أيضاً أبوبكرٍ وعمر ؛ ولو

---

١ ـ من آية ١١ سورة النساء.

٢ ـ من آية ١٣ سورة الشورى . ٣ ـ ح : «كاملا».

٤ ـ **قال المحدث النورى (ره) فى مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل** فى كتاب الفرائض و المواريث فى باب ميراث الاخوة و الاخوات المتفرقين وحكم مالوجاء معهم زوج أو زوجة **ما نصه** (ج ٣ ؛ ص ١٦٣) : «**الثقة الجليل فضل بن شاذان فى الايضاح ـ وقال زيد فى ثلاث أخوات متفزقات :** للاخت من الاب والام النصف ثلاثة أسهم (فساق الكلام الى قوله) «وخالفه أيضاً أبوبكر وعمر (الى آخر ماقال)» **فقال : قلت:** ظاهر الخبر أن الاخت من الاب ترث مع وجود الاخت من الابوين وهو خلاف ماتقدم وعليه اتفاق الامامية ولايمكن الحمل على التقية لوجود ماينافيها فيه، **ويمكن أن يكون الاصل: أو على الاخت من الاب يعنى** اذا لم يكن الاخت من الابوين فقامت مقامها ؛ فلاتنافى ماتقدم» (انتهى قول المحدث النورى).

٥ ـ مج : «جعله الله» ولفظ الجلالة فى تلك النسخة من طغيان قلم الكاتب من دون شك.

قال النّبيّ – صلّى الله عليه وآله – : خالفوا زيداً ؛ ما قدروا على أكثر ممّا صنعوا ، ولا يخلو هذا الحديث من أن يكون حقّاً فتقعوا[1] في الّذين خالفوا زيداً ، أو يكون[2] باطلاً فتكونوا قد كذبتم على رسول الله (ص) ، وما في واحدةٍ من الخلّتين لكم راحةٌ وأنتم تُنسبون الى أهل[3] السُّنة والجماعة فأيّ وقيعةٍ في الصّحابة أكثر من قولكم ، أو تكونوا[4] قد كذبتم في روايتكم على النّبيّ – صلّى الله عليه وآله .

وقال زيدٌ في أُختين لأبٍ وأُختٍ لأبٍ وأُمٍّ وجدٍّ : للأُخت من الأب والأمّ النّصف ؛ ثلاثة أسهم ، وللأُختين من الأب السّدس تكملة الثّلثين ، ومابقي فللجدّ ، فلئن صيّرتم الجدّ كما قال أبوبكرٍ أباً ؛ فما[5] للأخوات معه شيءٌ ، وان لم تصيّروه أباً فقد طعنتم على أبي بكرٍ اذ لم ترضوا قوله ، ولئن[5] كان بمنزلة ا[لأخ كا]ن للذّكر مثل حظّ الأنثيين فلا أباً جعلتموه ؛ ولا أخاً ، فاعقلوا طعنكم على الصّحابة .

**وقال ابن عبّاس :** المال بينهم ؛ للذّكر مثل حظّ الأنثيين ، ثم يُردّ للأُخت من الأب والأُمّ سهمٌ[6] حتّى يستوفي النّصف وقال : أبوبكرٍ : يقاسم الجدّ ماكان الثّلث خيراً له ، ومن أعطى واحداً منهم بقول واحدٍ من الثلاثة نقص الآخرين ولايكون الفرض من الله في قسمةٍ مختلفةٍ لاحجّة لكم في هذا بكتابٍ ولاسنّةٍ من الرّسول ، فان آثرتم زيداً فقد طعنتم على الرّجلين ولم تعرفوا حقّ ذلك من باطله وكنتم قد كذبتم على رسول الله – صلّى الله عليه وآله – فيما رويتم أنّ زيداً أفرضكم ، ولامخرج لكم من هذا وأنتم تزعمون أن الشّيعة تقع في الصّحابة .

وقال زيد في ثلاث أخواتٍ لأبٍ وأُمٍّ وأُختٍ لأُمٍّ وجدٍّ : المال بين الأخوات من الأب والأُمّ والجدّ وقد سقطت الأخت من الأمّ لاترث مع الجدّ وقال ابن عبّاسٍ :

---

١ – ح : «فيقع» . ٢ – ح : «أو أن يكون» .
٣ – كلمة «أهل» مذكورة في النسخ ومع ذلك لايستبعد كونها من اضافات الناسخين .
٤ – ح : «او تكونون» . ٥ – ج ق س مج مث «ما» .
٦ – مج مث س ق ج : «ثم ترد الاخت من الاب والام سهماً» .

للجدّ الثّلث من جميع المال، وللأخوات من قبل الأب والأمّ ثلثان؛ وهذا خلافٌ، وقد نهى الله عن الإختلاف والتّفرّق وفي ذلك من قولكم وقيعةٌ من بعضكم[1] في بعض.

وقال زيدٌ في جدٍّ وأخٍ: المال بينهما؛ فصيّر الجدّ ههنا بمنزلة الأخ وقد قال في أُختٍ لأبٍ وأُمٍّ وأُختين لأبٍ وجدٍّ وهي فيما كتبنا قبل هذا فقال: للأخت من الأب والأُمّ النّصف، وللأختين من الأب السّدس تكلمة الثّلثين، ومابقي فللجدّ، فصيّره مرّةً بمنزلة الأخ فكأنّه قال: أخٌ وأُختٌ لأبٍ وأُمٍّ وأُختٌ لأبٍ فصيّر للأخت[2] من الأب السّدس فينبغي أن يكون مابقي للأخ والأُخت للذّكر مثل حظّ الأنثيين فهو مرّةً بمنزلة الأخ وهو مرّةً بمنزلة الأُمّ، وهذا لافي كتاب الله ولا في سنّة رسول الله – صلّى الله عليه وآله.

**وقال زيدٌ في ابنةٍ وجدٍّ**: للابنة النّصف، وما بقي فللجدّ، وكذلك أُختٌ لأبٍ وأُمٍّ وجدٌّ، وأُختان[3] لأبٍ وأُمٍّ وجدٌّ، وثلاث أخواتٍ لأبٍ وأُمٍّ وجدٌّ فان كان أربع أخواتٍ فللجدّ الثّلث، ومابقي فللأخوات، وأنتم مقرّون أنّ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – لم يسمّ للجدّ شيئاً فلم تقدّمتم بين يدي الله ورسوله ؟! وقد رويتم عن عمر أنّه قال: أجرأكم على الجدّ أجرأكم على النّار[4]. ثمّ رويتم عنه أنّه قضى في الجدّ

---

١ - ح: «وقيعة بعضكم في بعض».

٢ - ج ق س مج ست: «فاصبر الاخت» فكأنها كانت: «فأصير للاخت».

٣ - في النسخ: «أختين».

٤ - **في كنز العمال** (ج١١ ؛ ص٥١) في كتاب الفرائض في باب الجدو والجدة عن ابن سيرين **أن** عمر قال: أشهدكم أني لم أقض في الجد قضاء (عب) عن نافع قال: قال ابن عمر: أجرأكم على جرائيم جهنم أجرأكم على الجد» (وفي الاصلين: عمر) » **وفي سنن البيهقي**: (ج٦ ؛ ص٢٤٥): «عن سعيد بن جبير عن رجل من مراد أنه سمع علياً - رضي الله عنه - يقول: من سره أن يقتحم جرائيم جهنم فليقض بين الجد والاخوة». **وفي منتخب**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

مائة قضيّةٍ يخالف بعضها بعضاً فأىّ وقيعةٍ فى عمر أعظم من هذه ؟!. وأنتم تزعمون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**كنز العمال** (انظر حاشية مسند أحمد ج ٤ ؛ ص ٢١٩) (نقلا من عب) : «عن سعيد بن المسيب : أجراكم على قسم الجد أجراكم على النار» وايضاً (عب عن نافع) «أجراكم على جراثيم جهنم أجراكم على الجد» وأيضاً (عب ص هق) عن على قال : من سره أن يقتحم جراثيم جهنم فليقض بين الجد والاخوة » **وفى مجمع الزوائد فى كتاب الفرائض** فى باب ماجاء فى الجد (ج ٤ ؛ ص ٢٢٧) : «عن عمر أنه سأل النبى (ص) : كيف قسم الجد؟ — قال : ماسؤالك عن ذلك ياعمر انى أظنك تموت قبل ان تعلم ذلك ؛ فمات قبل أن يعلم ذلك. رواه الطبرانى فى الاوسط و رجاله رجال الصحيح الا ان سعيد بن المسيب اختلف فى سماعه من عمر » **وقال الحافظ أبو نعيم فى حلية الاولياء** فى ترجمة سعيد بن جبير (ج ٤ ؛ ص ٢٨٩) : «حدثنا محمد، ثنا بشر ، ثنا خلاد بن يحيى، ثنا اسماعيل بن عبدالملك قال: سألت سعيد بن جبير عن فريضة من فرائض الجد فقال : ياابن أخى انه كان يقال : من أحب أن يتجرأ على جراثيم جهنم فليتجرأ على فرائض الجد» **وروى المناوى فى كنوز الحقائق فى حديث خير الخلائق عن النبى** نقلا عن شهاب القاضى القضاعى (ص ٤) : «أجراكم على قسم الجد أجراكم على النار» **ونقل السيوطى فى الجامع الصغير** عن سنن سعيد ابن منصور عن النبى (ص) : «أجرؤكم على قسم الجد اجرؤكم على النار» الى غير ذلك .

**قال ابن قتيبة فى تأويل مختلف الحديث نقلا عن النظام** فيما اعترض به على عمر مانصه (انظر ص ٢٠ من طبعة مصر سنة ٣٨٦) : «**وذكر قول عمر بن الخطاب** - رضى الله عنه - : لو كان هذا الدين بالقياس لكان باطن الرجل أولى بالمسح من ظاهره ؛ **فقال** : كان الواجب على عمر العمل بمثل ماقال فى الاحكام كلها ، وليس ذلك بأعجب من قوله : أجرؤكم على الجد أجرؤكم على النار ثم قضى فى الجد بمائة قضية مختلفة» وأجاب عنه ابن قتيبة بعيد ذلك بما نصه (انظر ص ٢٤ من الطبعة المشار اليها) : «**قال أبو محمد** : ولا شىء أعجب عندى من ادعائه على عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - أنه قضى فى الجد بمائة قضية مختلفة وهو من أهل النظر وأهل القياس فهلا اعتبر هذا و نظر فيه ليعلم أنه يستحيل أن يقضى عمر فى أمر واحد بمائة قضية مختلفة ؟ ! فأين هذه القضايا ؟ وأين عشرها

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

انّ الشّيعة تقع فيه وأنتم تروون عليه[1] ماتروون ثمّ تقولون: انّ الله ترك فريضةً لم يبيّنها لنبيّه – صلّى الله عليه وآله – فقلتم أنتم فيها برأيكم فاذا أنتم الّذين تفرضون الفرائض دون الله وتنتحلون[2] التّفريض فى الأمر بما تحتاجون اليه من أمر الدّين إذا[3] ادّعيتم علم ما لم يأت به النّبىّ – صلّى الله عليه وآله – من ذلك بزعمكم.

وقال زيد فى ابن ابنٍ وجدٍّ: للجدّ السّدس، ومابقى فلابن الأبن، فجعل الجدّ ههنا بمنزلة الأب و [قد] صيّره قبل هذه الفريضة بمنزلة الأخ ولو كان فى الفريضة الاولى الّتى هى أخٌ وجدٌّ بمنزلة الأب كما جعله فى هذه لم يكن للأخ معه شىءٌ فهو[4] مرّةً بمنزلة الأخ، ومرّةً بمنزلة الأُمّ، ومرّةً بمنزلة الأب كلّ هذا قوله عندكم جائز و به تأخذون مع خلاف علىٍّ و ابن عبّاسٍ و أبى بكرٍ وعمر ايّاه، فوالله لئن كانوا ردّوا حقّاً لقد ارتكبوا[5] عظيماً و بطلت تزكيتهم، ولئن كانوا ردّوا باطلاً لقد كذبتم على

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ونصف عشرها ؟ أما كان فى حملة الحديث من يحفظ منها خمساً أو ستاً ؟ ولو اجتهد مجتهد أن يأتى من القضاء فى الجد بجميع مايمكن فيه من قول ومن حيلة ما كان يتيسر له أن يأتى فيه بعشرين قضية، وكيف لم يجعل هذا الحديث اذ كان مستحيلا مما ينكر من الحديث ويدفع مما قد أتى به الثقات وما ذاك الا لضغن يحتمله على عمر - رضى الله عنه - وعداوة» وذلك بعد أن سبه فى أوائل الكتاب و ذكره بسوء و نص عبارته فى حق النظام هذا ( انظر ص ١٧ من النسخة المشار اليها ) : «فاذا نحن أتينا اصحاب الكلام ( الى ان قال ) وجدنا النظام شاطراً من الشطار يغدو على سكر ويروح على سكر ويبيت على جرائرها ويدخل فى الادناس ويرتكب الفواحش والشائنات وهو القائل (فذكر كلماته التى منها مانقلناه ؛ فان شئت فراجع تأويل مختلف الحديث)».

---

١ - ج ق : «تروون فيه» ح : «تروون عنه».
٢ - غيرح : «تنحلون». ٣ - ح : «اذن».
٤ - غيرح : « وهو ». ٥ - ج س مج مث ق : «ركبوا».

رسول‌الله – صلّى‌الله عليه وآله – وركب زيدٌ بقوله الباطل أمراً عظيماً ؛ فما نرى لكم مخرجاً من الوقيعة فى‌الصّحابة .

وقال زيد فى‌خنثى وأبوين : للخنثى نصف ميراث الابن ونصف ميراث‌الابنة ، وللأُمّ ثلث مابقى ، ومابقى فللأب . وقال ابن عبّاسٍ : للأمّ ثلث المال كلّه . وقال علىّ – صلوات‌الله عليه – يورث الخنثى من المال وللأبوين السّدسان ، ويُردّ عليهم بقيّة المال فيقسمون على هذا الحساب فأمّا ثلث مابقى فمن أىّ وجهٍ قلتموه [للأب والولد][1] قد حضر على الامّ مع الولد ، فأمّا قول علىٍّ (ع) فقد علمنا انّه عندكم منبوذٌ ولكن أحببنا أن نوضح الحجّة اذ كان الكتاب مصدّقاً لقوله عليه‌السّلام .

وقال زيدٌ فى‌خنثى وأخٍ و اُختٍ : للخنثى نصف ميراث الابن ونصف‌ميراث الابنة ، وما بقى فللأخ والاُخت للذّكر مثل حظّ الأنثيين ، ولم نجد كتاب‌الله جعل للإخوة شيئاً من الميراث الّا أن يكون المستورث كلالةً وقد قال‌الله تعالى : يستفتونك قل‌الله يفتيكم فى الكلالة انِ امرؤٌ هلك ليس له ولدٌ وله اُختٌ فلها نصف ماترك[2] والخنثى لايخلو من أن يكون ولداً ولم يسمّ‌الله فى الاية [اذ ذكر الولد اُنثى ولا ذكراً ولاخنثى[3]] فمن أين جاء للاخ ميراثٌ مع الولد وفى‌الآية الأخرى من‌النّساء فى‌الكلالة: وان كان رجلٌ يورث كلالةً او امرأةٌ وله أخٌ أو اُختٌ فلكلّ واحدٍ منهما السّدس ، فان‌كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء فى الثّلث[4] فانّما جعل لهم نصيباً فى الميراث من يورث كلالةً وقد بيّن فى‌الاية الّتى فى‌آخر النّساء فقال : انامرؤ هلك ليس له ولدٌ وله اُختٌ فلها نصف ماترك ؛ فتفهّموا لما[5] تسمّيتم له بالجماعة وانتسبتم به الى‌السّنّة.

---

١ - ج مج مث ق س : (بدل مابين المعقفتين) : «والاب والبلد».

٢ - صدرآية ١٧٦ من سورة النساء.

٣ - ح : «اذ ذكر الخنثى فهى لاولد ولاانثى».

٤ - سن آية ١٢ سورة النساء. ٥ - ح «لم».

ثمّ انظروا من أولى بهذا الاسم ؟؛ الآخذ بكتاب الله؟ أو التّارك له الآخذ برأى الرّجال؟! ثمّ افهموا [١] الى تناقض رواياتكم [٢].

[روى] هشيمٌ عن المغيرة عن ابن بدر عن شعبة بن الثّوم [٣] قال : توفّى أخٌ لنا على عهد عمر بن الخطّاب فترك جدّه [٤] و إخوته فأتينا [٥] ابن مسعودٍ فجعل للجدّ مع الاخوة السّدس ثمّ توفّى أخٌ لنا آخر على عهد عثمان وترك جدّه و إخوته فأتينا [٦] ابن مسعودٍ فجعل له مع الإخوة الثّلث فقلنا له : انّك جعلت لجدّنا فى أخينا الاوّل السّدس، وجعلت له الآن الثّلث ؟ — فقال عبدالله : انّما نقضى بقضاءِ أئمّتنا .

وقد سمّيتموها فرائض فأىّ القولين كان الفرضَ ؟ وانّما الفرض على لسان النّبىّ — صلّى الله عليه وآله — فان كان الاوّل فرضاً فقد قال فى الأخير بخلاف الفرض، وان كان الأخير هو الفرض فقد قال فى الأوّل بخلافه وهكذا تكون الوقيعة القبيحة منكم فى الصّحابة وتدخلون فيما تعيبون به غيركم [٧].

هشيمٌ [٨] عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمّد بن أبى بكر أن أبابكرٍ اُتى برجلٍ مات وترك جدّتيه ، اُمّ اُمّه واُمّ أبيه، فجعل السّدس لاُمّ الاُمّ ،ولم يورث اُمّ أبيه فقال له رجل من الأنصار : لقد ورّثت امرأةً لوكانت هى الميتة ماورثت منها شيئاً [٩] وتركت امرأةً لوكانت هى الميتة ورثت مالها كلّه ، فأشرك بينهما فى السّدس ، فهذه مثل الاولى .

---

١ ـ كذا فى النسخ والظاهر أن الكلمة كانت : «ثم انظروا».
٢ ـ ج س ف مج مث : «روايتكم».
٣ ـ ح «بالثوم».
٤ ـ ج : «جدة».
٥ ـ مج : «فأتيا».
٦ ـ مج : «فأتيا».
٧ ـ ح : «فيما تفعون به غيركم».
٨ ـ كذا.
٩ ـ ح : «شىء».

و روى أنّ عمر كتب الى ابن مسعودٍ لاأرانا الّا وقد أجحفنا بالجدّ فى إعطائه السّدس فأعطه الثّلث .

كلّ هذا انتقالٌ من حكمٍ الى حكمٍ فأىّ عيبٍ أعيب[1] من هذا ان تصفوا رجلاً بالعلم[2] ] .

[[3]و رويتم عن الشّعبىّ أنّ الحجّاج بن يوسف سأله عن أُمٍّ [و] اُختٍ وجدٍّ ؟

---

١ - ج ح مث : «أعجب» .

٢ - **فليعلم أن النقص الذى أشرنا اليه فيما سبق** أعنى عند هذه العبارة من قول المصنف (ره) : «وقال زيد فى امرأة تركت زوجها وأمها وأختاً لابيها وأمها» (انظر ص ٣٢٩ من الكتاب) ينتهى الى هنا فيتم عند قوله : «فأى عيب أعيب من هذا ان تصفوا رجلا بالعلم» فكلمة «بالعلم» آخر ماليس فى نسخة م وكان موجوداً فى النسخ الست الاخر .

**الا أن من اللازم ان نشير هنا الى نكتة**

**وهى** أن العبارة فى نسخ ج مج ق متصلة بما بعدها و هو : «توجه الى الشام فقتل من قتل» لكن فى نسخ ح س مث بياض على قدر صفحة أو ورقة حتى يكون علامة صريحة وأمارة واضحة لما سقط من العبارة وذهب من المتن ومن العجب أن كلمة «توجه» فى تلك النسخ جزء القسمة الاولى وصارت هكذا «بالعلم توجه» وأنت خبير بان «توجه» من القسمة الثانية فاشتبه الامر على الكتاب و المنتسخين و أظن ظناً متاخماً للعلم أن منشأه أن «توجه» كان رمزاً لاول الموجود من القسمة الثانية فلذا كتب فى آخر القسمة الاولى وكان من حقه ان يكتب أيضاً فى أول القسمة الثانية حتى يكون وسيلة لارتباط القسمتين و هذا كان دأب الاتصال و الارتباط بين الصفحتين فى الكتب فى الازمنة القديمة كالعدد على رؤس الصفحات فى زماننا هذا ؛ والسلام على من اتبع الهدى .

٣- مابين المعقفتين أعنى من قوله : «و رويتم عن الشعبى أن الحجاج بن يوسف سأله» الى مايأتى من قوله : «فنفق حمار رجل منهم فسألوه أن ينطلق معهم ولايتخلف فأبى» ونشير اليه عند انقضاء مابين المعقفتين فى نسخة م فقط وليس فى سائر النسخ الا مانصرح به فى اثناء ذلك فهو خارج من هذا الكلى .

**قال الحافظ أبو نعيم الاصبهانى فى حلية الاولياء** فى ترجمة عامر بن شراحيل

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الشعبى (ج ٤ ؛ ص ٣٢٥ - ٣٢٧) مانصه :

«حدثنا أبوسعيد محمد بن على بن محارب النيسابورى : ثنا ، محمد بن ابراهيم بن سعيد البوشنجى ، ثنا : يعقوب بن كعب الحلبى ح وحدثنا محمد بن على بن حبيش ، ثنا : أبوالعباس زنجويه ، ثنا اسماعيل بن عبدالله الرقى ، ح وحدثنا سليمان بن أحمد ، ثنا أحمد بن المعلى ، ثنا هشام قالوا : ثنا عيسى بن يونس عن عبادة بن موسى **عن الشعبى قال :** أتى بى الحجاج موثقاً فلما انتهيت الى باب القصر لقينى يزيد بن أبى مسلم فقال : انا لله ياشعبى لما بين دفتيك من العلم وليس بيوم شفاعة بوء للامير بالشرك و النفاق على نفسك ، فبالحرى أن تنجو ثم لقينى محمد بن الحجاج فقال لى مثل مقالة يزيد فلما دخلت عليه قال : و أنت ياشعبى فيمن خرج علينا وكثر ؟ قلت : أصلح الله الامير أحزن بنا المنزل ، و أجدب الجناب ، و ضاق المسلك ، و اكتحلنى السهر ، و استحلسنا الخوف ، و دفعنا فى خربة خربة ، لم نكن فيها بررة أتقياء ، ولا فجرة أقوياء ؛ قال : صدق والله ما بروا فى خروجهم علينا ، ولا قووا علينا حيث فجروا ؛ فأطلقنا عنه .

**قال : فأحتاج الى فريضة فقال :**

**ما تقول فى أخت وأم وجد ؟** قلت اختلف فيها خمسة من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عثمان بن عفان ، و زيد بن ثابت ، وعبدالله بن مسعود ، وعلى ، و ابن - عباس - رضى الله تعالى عنهم - قال : فماقال فيها ابن عباس ؛ ان كان لمتقياً ؟ - قلت : جعل الجد أباً ، و أعطى الام الثلث ، ولم يعط الاخت شيئاً ، قال : فماقال فيها أميرالمؤمنين يعنى عثمان ؟ - قلت : جعلها أثلاثاً ، قال : فما قال فيها زيد بن ثابت ؟ - قلت : جعلها من تسعة ؛ فأعطى الام ثلاثاً ؛ و أعطى الجد أربعاً ؛ و أعطى الاخت سهمين ، قال : فما قال فيها ابن - مسعود ؟ قلت : جعلها من ستة ؛ أعطى الاخت ثلاثاً ، و أعطى الام سهماً ، و أعطى الجد سهمين ، قال : فما قال فيها أبوتراب ؟ - قلت : جعلها من ستة ؛ أعطى الاخت ثلاثاً ، وأعطى الجد سهماً ، وأعطى الام سهمين ، قال : مر القاضى فليمضها على ماأمضاها عليه أميرالمؤمنين عثمان .

(فساق كلاماً آخر الى ان قال :) حدثنا أبو حامد بن جبلة ، ثنا أبوالعباس السراج ثنا محمد بن عباد بن موسى العكلى ، حدثنى أبى عباد بن موسى قال : أخبرنى أبوبكر الهذلى قال :

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال لى الشعبى : ألا أحدثك حديثاً تحفظه فى مجلس واحد ان كنت حافظاً كما حفظت ؟ : انه لما أتى بى الحجاج بن يوسف وأنا مقيد فخرج الى يزيد بن أبى مسلم فقال : انالله وسابين دفتيك من العلم ياشعبى ؛ فذكر نحوه».

**وقال ابن عساكر فى تاريخه ضمن ترجمة الشعبى** بعد نقل حكاية تقرب مما نقله الحافظ أبو نعيم كما نقلناه هنا عنه **مانصه** (ج ٧ ؛ ص ١٥١) :

**« وروى أبو بكر الهذلى تلك الحكاية بنحو ماتقدم ثم قال :**

**قال الحجاج للشعبى :** تعهدنى وكن منى قريباً ؛ فأرسل الى يوماً نصف النهار وليس عنده أحد **فقال : ماتقول فى أم وجد و أخت ؟ فقلت :** اختلف فيها خمسة من أصحاب محمد ـ صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ قال : من ؟ ـ قلت : على و ابن مسعود و ابن عباس وعثمان و زيد بن ثابت **قال : فماقال على؟ ـ** قلت : جعلها من ستة ؛ فأعطى الاخت النصف؛ ثلاثة ، وأعطى الام الثلث ؛ سهمين ، و أعطى الجد السدس سهماً واحداً : **قال : فما قال ابن مسعود ؟ ـ** فقلت : جعلها أيضاً من ستة وكان لايفضل اماً على جد ؛ فأعطى الاخت النصف ثلاثة ، و أعطى الام ثلث مابقى ، و أعطى الجد مابقى سهمين ، **فقال : وما قال ابن عباس ؟** نو الله لقد كان فقيهاً ـ **فقلت :** جعل الجد أباً ، ولم يعط الاخت شيئاً ، و أعطى الجد الثلثين ، **قال : فماقال عثمان ؟ ـ قلت :** جعلها أثلاثاً ، فأعطى الام ثلثاً ، والجد ثلثاً ، والاخت ثلثاً ، **قال: فماقال زيد بن ثابت؟ ـ قلت :** جعلها من تسعة؛ فأعطى الام ثلاثة ، و أعطى الاخت سهمين ، و أعطى الجد أربعة ؛ جعله معها بمنزلة الاخ ، قال : ياغلام أمضها على ماقال أمير المؤمنين عثمان».

**وقال الحافظ نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى فى مجمع الزوائد فى كتاب الفرائض مانصه :**

(انظر ج ٤ ؛ ص ٢٢٨ ـ ٢٢٩).

**«باب فى أم وأخت وجد عن الشعبى قال أتى بى الحجاج موثقاً** فذكر الحديث قريباً مما ذكره أبو نعيم وابن عساكر وقال بعده : «رواه البزار والراوى عن الشعبى عباد بن موسى وليس هو الختلى الذى احتج به الشيخان وانما هو العكلى وذكر الذهبى فى الميزان انه تفرد عنه ابنه محمد بن عباد بن موسى بن راشد الملقب سنذولا **وقد رواه** البيهقى فى سننه من رواية ابنه محمد بن عباد عنه (الى آخر ماقال فمن أراده فليطلبه من الكتاب).

فقال : اختلف فيه خمسةٌ من أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ عليٌّ وعثمان وابن مسعودٍ و ابن عبّاسٍ و زيدٌ ، فقال الحجّاج : ماقال فيها ابن عبّاس ؟ ـ قال: جعل الجدّ أباً و أعطى الأمّ الثّلث ؛ ولم يعط الأُخت شيئاً ، قال : فما قال [فيها] أمير المؤمنين يعنى عثمان بن عفّان ؟ ـ قلت : جعلها أثلاثاً ، قال فما قال فيها زيدٌ ؟ قلت : جعلها من تسعةٍ فأعطى الأُمّ ثلاثاً، وأعطى الأخت اثنين، وأعطى الجدّ أربعا ، قال : فما قال فيها ابن مسعودٍ ؟ قلت : جعلها من ستّةٍ ؛ أعطى الأُخت ثلاثاً ، والأمّ واحداً والجدّ اثنين ، قال : فما قال فيها أبوترابٍ ؟ قلت : جعلها من ستّةٍ ؛ أعطى الأخت ثلاثاً ، والأمّ اثنين ، والجدّ واحداً ، قال الحجّاج ـ ورّم الله أنفه[1] ـ : فانّه المرء[2] ويرغب عن قوله .

وليس هكذا يقول علىّ ـ عليه السّلام ـ فى هذه الفريضة ولكن نُسبت اليه ونُحِل غير ماقال .

فاذا كان الاختلاف فى فريضةٍ واحدةٍ بين خمسةٍ من أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فبأيّهم تقتدون ؟ فلاحقّاً تعرفون ، ولا باطلاً تنكرون ، فهذا ما انتسبتم [به] الى السّنّة ، وتسمّيتم له بالجماعة [3] .

## وبعد هذا

فاذا رأينا أهل المدينة يشهدون أنّ أهل العراق يسعى منهم مائة رجلٍ و أكثر وأقلّ فى تزويج امرأةٍ فى عصمة رجلٍ فى مسجدهم الأعظم والعامّة يرونهم مجتمعين[4]

---

١ ـ قال البستانى فى محيط المحيط : «ورم الله أنفه = أغضبه» .

٢ ـ كذا بلام التعريف فى الاصل .

٣ ـ فى الاصل : «بالخلافة» .

٤ ـ فى الاصل : «مجتمعون» .

على تجويز ذلك فيما بينهم ثمّ ينصرفون الى الوليمة لاينكر بعضهم على بعضٍ فيتناسلان ويتوارثان[١] وهما عند أهل الحجاز على سفاحٍ ولايحلّ للرّجل أن يراها حاسرةً ولايحلّ لها عندكم أن تبدى له زينتها[٢] فيتناسلان على فسادٍ ما بقيا ؛ وزوجها الّذى هى منه فى عصمةٍ ممنوعٌ منها محولٌ[٣] بينه وبينها؛ انرامها قتلوه ،وكذلك أهل العراق فى شهادتهم على أهل الحجاز وذلك أنّ أهل العراق قالوا : لا طلاق بعد نكاحٍ ، ولا يقع بينهما طلاقٌ اذا تزوّجها ولايفرّق بينهما .

## ذكر صلوة أبى بكرٍ بالنّاس

وأمّا ما احتجّوا به لأبى بكرٍ من قول النّبىّ (ص) : يأأبابكر صلّ بالنّاس : فقد احتججنا عليهم بروايتهم أنّ ذلك من عائشة لبلالٍ قل لأبى بكر: يصلّى بالنّاس، فلمّا أفاق (ص) وقد سمع مقالتها قال : انّكنّ صويحبات [يوسف[٤]] ثمّ فرج (ص)

---

١ - فى الاصل : «فيتناسلون وينراسلان ويتوارثان».

٢ - فى الاصل : «ولايحل له عندكم أن تبدى لهم زينتهم».

٣ - «محول بينه وبينها» هذا الاستعمال نظير ما فى قوله تعالى : «وحيل بينهم و بين مايشتهون» من آية ٥٤ سورة سبأ، وقال الطبرسى فى جوامع الجامع فى معنى الاية : « أى فرق بينهم وبين مشتهياتهم».

٤ - **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** ضمن كلام له يشتمل على نقد و تحقيق فى هذا الموضوع مانصه (ص٢٨ من طبعة أمين الضرب) : «**تبيين و تتميم** - اعلم أنه لما كان أمر الصلوة عمدة مايصول به المخالفون فى خلافة أبى بكر وظهر من تلك الاخبار أنه حجة عليهم لالهم أردت أن أوضح ذلك بنقل أخبارهم و الاشارة الى بطلان حججهم **فمن جملة الاخبار التى رووه فى هذا ما أسندوه فى صحاحهم الى عائشة روى فى جامع الاصول عنها** أن رسول الله (ص) قال فى مرضه مروا أبابكر يصلى بالناس قالت عائشة : قلت : ان أبابكر اذا قام فى مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل فقال :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مروا أبابكر فليصل بالناس فقالت عائشة: فقلت لحفصة: قولي له : ان أبابكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة **فقال رسول الله (ص): انكن لانتن صواحب يوسف** مروا أبابكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة : ما كنت لاصيب منك خيراً» **أقول : فخاض المجلسي (ره) في نقل الاخبار** و بيان ما يترتب عليها ويستفاد منها **الى أن قال (ص٣٢) :**

« **وقد روى ابن أبي الحديد عن شيخه أبي يعقوب يوسف بن اسماعيل اللمعاني** أن علياً (ع) كان ينسب عائشة الى أنها أمرت بلالا أن يأمر أبابكر بأن يصلي بالناس وان رسول الله (ص) قال : ليصل بهم رجل ولم يعين أحداً فقالت : مر أبابكر يصلي بالناس و كان (ع) يذكر ذلك لاصحابه في خلواته كثيراً ويقول : انه لم يقل (ص) : انكن كصويحبات يوسف ؛ الاانكاراً لهذه الحال وغضباً منه لانها وحفصة تبادرتا الى تعيين أبيهما و انه استدركها رسول الله (ص) بخروجه و صرفه عن المحراب ( انتهى ) فاتضح لك ضعف التمسك بهذه الاخبار سيما في أركان الدين **وقال السيد الاجل** - رضي الله عنه - **في موضع من الشافي ذكر فيه تمسك قاضي القضاة بحكاية الصلوة** : ان خبر الصلوة خبر واحد والاذن فيها ورد من جهة عائشة وليس بمنكر أن يكون الاذن صدر من جهتها لامن جهة الرسول (ص) **وقد استدل أصحابنا على ذلك بشيئين أحدهما بقول النبي** (ص) على ما أتت به الرواية لما عرف تقدم أبي بكر في الصلوة و سمع قراءته في المحراب : انكن كصويحبات يوسف **و بخروجه متحاملا من الضعف** معتمداً على أمير المؤمنين والفضل- ابن العباس الى المسجد وعزله لابي بكر عن المقام واقامة الصلوة بنفسه و هذا يدل دلالة واضحة على أن الاذن في الصلوة لم يكن منه (ص).

**وقال بعض المخالفين : ان السبب في قوله : انكن صويحبات يوسف** أنه (ص) لما أذن بالصلوة وقال : مروا أبابكر ليصلي بالناس فقالت له عائشة : أن أبابكر رجل أسيف لا يحتمل قلبه أن يقوم مقامك بالصلوة ولكن تأمر عمر أن يصلي بالناس فقال عند ذلك: انكن صويحبات يوسف وهذا ليس بشيء لايجوز أن يكون أسأله الاوفقاً لاغراضه وقد علمنا أن صويحبات يوسف لم يكن منهن خلاف على يوسف ولامراجعة له في شيء على أمرهن به وانما افتتن بأمرهن بحبه و أرادت كل واحدة منهن مثل ما أرادت صاحبتها فأشبهت حالهن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

متوكّئاً علىٰ عليٍّ (ع) والفضل بن عبّاسٍ حتّى أخذ بعنقه فأخرجه وتقدّم فصلّى بالنّاس .

ولوكان (ص) أمره بذلك كما زعمتم لم يكن له بذلك مايوجب الخلافة لأنّهم رووا أنّ النّبيّ (ص) قال : إنّ الصّلوة خلف كلّ برٍّ وفاجرٍ ، فلوكان كما تقولون لكان انّما أمره بما يجوز لكلّ فاجرٍ أن يكون مكانه فى الصّلوة بالنّاس فأىّ فضيلةٍ لرجلٍ يدخل فيها البرّ والفاجر ؟! مع استخلاف النّبيّ (ص) من استخلف فى مغازيه على الصّلوة فلم يوجب لهم ذلك الخلافة ولقد اضطرّكم مافيه أئمّتكم من الخطل والحكم بالرّأى ومخالفة بعضكم لبعضٍ [و] مانهيتم عنه من تجويز ذلك لهم أن جوّزتم الله فى حكمه؛ فزعمتم أنّه تعبّد خلقه بما لم يبيّنه لهم وأنّه وكلهم فيما افترض عليهم من الحلال والحرام الى رأيهم[1] ثمّ جهّلتم رسول الله (ص) واستصغرتم دلالاته[2] واستحقرتم هدايته

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

حال عائشة فى تقديمها أباها للصلوة للتجمل والشرف بمقام رسول الله (ص) ولما يعود بذلك عليها وعلى أبيها من الفخر وجميل الذكر .

ولاعبرة بمن حمل نفسه من المخالفين على أن يدعى على أن الرسول (ص) لماخرج الى المسجد لم يعزل أبابكر عن الصلوة وأقره فى مقامه لان هذا من قائله غلط فظيع من حيث يستحيل أن يكون النبى (ص) و هو الامام المتبع فى سائر الدين متبعاً مأموماً فى حال من الاحوال وكيف يجوز أن يتقدم على النبى غيره فى الصلوة وقد دلت الاخبار على أنه لايتقدم فيها الا الافضل على الترتيب والتنزيل المعروف .

**وأقول:** ذلك من مذهب أصحابنا معلوم لايحتاج الى بيان وقد ورد فى صحاح الاخبار عند المخالفين مايدل عليه روى مسلم فى صحيحه (الى آخر ماقال) فان المقام لايسع اكثر من ذلك فمن أراده فليراجع البحار .

---

١ ـ فى الاصل : «الى رأيكم» .

٢ ـ كذا صريحاً بلفظ الجمع .

[حتّى لو أنكم ان قلتم : لا يعرف الطّاعة من المعصية و ادّعيتم على ذلك دونه[١]] ونسبتموه الى القول بخلاف ماوصفه‌الله به بقوله[٢] : قل انّما أتّبع مايوحى الىّ من ربّى هذا بصائرمن ربّكم وهدىً ورحمةٌ لقوم يؤمنون[٣] وحتّى نسبتموه‌الى‌المعاصى وألزمتموه ذنوباً لم يأتها .

وحتّى نحلتم إبراهيم – عليه‌السّلام – الكذب فى‌قوله : بل فعله‌كبيرهم هذا[٤] ؛ ومافعل[٥] شيئاً فزعمتم أنّ هذاكذبٌ والله عزّوجلّ يقول: وتلك‌حجّتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجاتٍ من نشاء[٦] فزعمتم أنّ حجّةالله كذبٌ وقلتم : انّه قال : انّى سقيمٌ[٧] ؛ ولم يكن سقيماً ؛ فزعمتم أنّ هذا القول منه‌كذبٌ وانّه‌كان منه طاعة .

---

١ ـ العبارة هكذا فى‌الاصل فهى مشوشة مغلوطة ؛ ولعل الاصل كان هكذا : « حتى لو أنكم قلتم : لايعرف الطاعة من‌المعصية وادعيتم عليه ذلك لكان ذلك دونه» اى‌لكانت نسبة عدم‌المعرفة بالطاعة من‌المعصية اليه أهون وأيسر من‌استصغاركم‌لدلالاته واستحقاركم لهدايته .

٢ ـ فى‌الاصل : «فيه به بقوله» .

٣ ـ ذيل‌آية٢٠٣ سورة‌الاعراف وصدرها : «واذا لم‌تأتهم بآية قالوا : لولااجتبيتها» .

٤ ـ من آية ٦٣ سورة الانبياء وتمامها هكذا : «قال : بل فعله‌كبيرهم هذا فاسألوهم ان‌كانوا ينطقون» .

٥ ـ فى‌الاصل : «وما فعلوا» .

٦ ـ صدر آية ٨٣ سورة الانعام وذيلها : «ان ربك حكيم عليم» .

٧ ـ من آية ٨٩ سورة الصافات وتمامها : «فقال : انى سقيم» .

**أقول :** قد تقدم منا فى ذيل قول المصنف ( ره ) : « و رووا أن ابراهيم الخليل ـ عليه‌السلام ـ كذب ثلاث كذبات» نقل‌مايدل على‌ذلك صريحاً عن‌العرائس للثعلبى والتفسير لابى‌الفتوح الرازى مايكفى فى‌صحة هذه‌النسبة منهم الى ابراهيم الخليل عليه‌السلام وتقدم أيضاً هناك الاشارة الى الجواب (انظر ص ٣١ من الكتاب الحاضر) .

وأنت خبير ياأخى ـ سقاك‌الله رحيق التوفيق و أذاقك حلاوة النقد والتحقيق بأنه اذا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

كان الامر دائراً على أمثال هذه الخرافات والاقاويل الواهية لا يبقى من أساس الدين المبين وأركان الشرع المتين حجر على حجر بل يصير الصراط المستقيم الذى لا ترى فيه أمتاً ولا عوجاً مفازة يتيه فيها الخريت **فالاولى هنا الاشارة الى ماذكر السيد الاجل علم الهدى** - رفع الله درجته - فى الجواب عن أمثال هذه الاقوال الى الانبياء - عليهم السلام - فى كتاب تنزيه الانبياء ونظيره فى هذا الباب سائر الكتب التى كتبها علماؤنا فى تراجم الانبياء أو ذكروها فى كتب التفاسير **فما أحسن ماقال الناقد البصير والمتكلم النحرير الشيخ عبدالجليل الرازى القزوينى فى كتاب بعض مثالب النواصب فى نقض بعض فضائح الروافض ونص** عبارته بالفارسية هكذا (ص٦) : «مذهب خواجه و همهٔ مجبران چنانست كه آدم در خداى تعالى عصيان كرد ، و نوح ازبراى پسر كافر ازخدا طلب أمان كرد ، و موسى عمران عمل شيطان كرد ، و يوسف صديق همت بزنای نسوان كرد ، و داود با زن اوريا همچنان كرد ، و أيوب نعمت خداى را كفران كرد تا بارى عز وجل نفس اورا طعمهٔ كرمان كرد ، و بارى تعالى صخر جنى را بصورت سليمان كرد پس اگر اين مصنف انبيا را از ماننده اين تهمت مسلم داشتى و زبان بر زبان رفتگان در حق رسولان خداى تعالى بخطا نجنبانيدى اولى تر بودى از آنكه بر ايشان درود وثنا بدروغ فرستادى وبرمسلمانان نيز تلبيس نكردى.

واگر در اين دعاوى تقيه و انكار كند از خوف شمشير سلطان بود كه **كتابى بزرگ كه آنرا «زلة الانبياء» خوانند أبو الفضائل مشاط كرده است رد بر كتاب تنزيه الانبياء كه سيد علم الهدى مرتضى - رضى الله عنه - كرده است** تامعلوم ومصور شود.

و بقياست ندانم كه بهرهٔ ازشفاعت انبيا آنرا باشد كه كتابش «تنزيه الانبياء» باشد يا آنرا كه تصنيفش «زلة الانبياء» بود پس بايدست از آن دعاوى بى حجت بايد داشتن وانبيارا معصوم گفتن ؛ مرجأ بالوفاق و اگرنه درود بدروغ در باقى نهادن».

**وقال أيضاً فى ذلك الكتاب (ص٢٦٤) :**

« وعجب است كه خواجهٔ نوسنى را لقب بد عمر از مفيد سختش آمده است و لقبهائى كه مجبران گمراه انبيارا ومصطفاى مجتبى را نهاده اند سختش نمى آيد تاآدم را ظالم خوانند، و سليمان را بخيل ، و يوسف را متهم ، و يعقوب را كور ، و داودرا فاسق ، و موسى را عاصى، و مصطفى را عاشق و دل ازكفر بشسته وكافر بچه و مانند اين كه **بو الفضائل مشاط**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وقلتم : انّ يوسف الصّدّيق ـ عليه‌السّلام ـ كذب حين قال : انّكم لسارقون[1] وماسرقوا ؛ فسمّيتم هذا كذباً والله عزّ وجلّ يقول فی كتابه : كذلك كدنا ليوسف ماكان ليأخذ أخاه فی دين الملك الّا أن يشاءالله نرفع درجاتٍ من نشاءُ وفوق كلّ ذی علمٍ عليمٌ[2]. فزعمتم أنّ الله عزّ وجلّ كاد بالكذب. وادّعيتم نبوّة أحد عشر نبيّاً من ولد يعقوب لم ينطق الكتاب بنبوّتهم وقلتم : انّ الأنبياء ـ عليهم السّلام ـ قد كذبوا وسرقوا وخانوا أماناتهم وعقّوا آباءهم .

ونسبتم نوحاً ـ عليه‌السّلام ـ أنّه كذب فی قوله: انّ ابنی من أهلی[3]؛ وكان ابن‌امرأته فقال : ابنی ؛ علی ذلك المعنی كما تبنّیَ النّبیّ ـ صلّی الله عليه وآله ـ زيد بن حارثة قال الله عزّ وجلّ : ماكان محمّدٌ أبا أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم‌النّبيّين[4] ثمّ قال : ادعوهم لآبائهم هو أقسط عندالله[5] .

و رويتم أنّ موسی بن عمران ـ عليه‌السّلام ـ لطم ملك‌الموت فأعوره[6]، وأنّ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**در كتاب زلة الانبياء بيان كرده‌است** و بر سر كرسيها بكورى رافضيان ميگويند و نعره ميزنند و برمصطفای عاشق كافر بچه صلوات ميفرستند».

فاذا كان الامر كذلك فالاولی أن يعمل فی حقهم بقوله تعالی : قل الله ثم ذرهم فی خوضهم يلعبون.

١ ـ ذيل آية ٧٠ من سورة يوسف .

٢ ـ آية ٧٦ من سورة يوسف.

٣ ـ من آية ٤٥ من سورة هود و تمام الاية هكذا : «و نادی نوح ربه فقال : رب ان ابنی من أهلی و ان وعدك الحق وأنت أحكم الحاكمين».

٤ ـ صدر آية ٤٠ من سورة الاحزاب وذيلها : «وكان‌الله بكل شیء عليماً».

٥ ـ صدر آية ٥ من سورة الاحزاب.

٦ ـ **قال شرف‌الدين العاملی (ره) فی كتاب أبی هريرة** تحت عنوان « لطم

« بقية‌الحاشية فی‌الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

موسى عين ملك الموت فأعوره» (انظر ص ٨٣-٨٧ من طبعة مطبعة العرفان بصيدا سنة ١٣٦٥).

«أخرج الشيخان (أى البخارى ومسلم) فى صحيحيهما بالاسناد الى أبى هريرة قال: جاء ملك الموت الى موسى عليهما السلام فقال له: أجب ربك قال: فلطم موسى عين ملك الموت ففقأها، قال: فرجع الملك الى الله تعالى فقال: انك أرسلتنى الى عبد لك لا يريد الموت ففقأ عينى قال: فرد الله اليه عينه وقال: ارجع الى عبدى فقل له: الحياة تريد؟ فان كنت تريد الحياة فضع يدك على متن ثور فما توارت بيدك من شعرة فانك تعيش بها سنة؛ الحديث، و أخرجه أحمد من حديث أبى هريرة فى مسنده (فمن أراد موارد ذكره فى الصحيحين فليراجع كتاب أبى هريرة) **وفيه**: أن ملك الموت كان يأتى الناس عياناً قال: فأتى موسى فلطمه ففقأ عينه الحديث و أخرجه ابن جرير الطبرى فى الجزء الاول من تاريخه عن أبى هريرة ولفظه عنده: ان ملك الموت كان يأتى الناس عياناً حتى أتى موسى فلطمه ففقأ عينه وفى آخره: ان ملك الموت جاء الى الناس خفياً بعد موت موسى.

و أنت ترى مافيه مما لايجوز على الله تعالى ولاعلى أنبيائه ولا على ملائكته أيليق بالحق تبارك وتعالى أن يصطفى من عباده من يبطش على الغضب بطش الجبارين؟! ويوقع بأسه حتى فى ملائكة الله المقربين؟! ويعمل عمل المتمردين؟! ويكره الموت كراهة الجاهلين؟! وكيف يجوز ذلك على موسى؟! وقد اختاره الله لرسالته، وائتمنه على وحيه، وآثره بمناجاته، وجعله من سادة رسله، وكيف يكره الموت هذا الكره مع شرف مقامه؟! ورغبته فى القرب من الله تعالى والفوز بلقائه؟! وماذنب ملك الموت عليه السلام؟! وانما هو رسول الله اليه؟! وبما استحق الضرب والمثلة فيه بقلع عينه؟! وما جاء الا عن الله وماقال له سوى: أجب ربك، أيجوز على أولى العزم من الرسل اهانة الكروبيين من الملائكة وضربهم حين يبلغونهم رسالات الله و أوامره عز وجل؟! تعالى الله وتعالت أنبياؤه وملائكته عن ذلك علواً كبيراً. ونحن لم نرثنا من أصحاب الرس وفرعون موسى وأبى جهل وأشباههم ولعناهم بكرة وأصيلا؟ أليس ذلك لانهم آذوا رسل الله حين جاؤوهم بأوامره؟ فكيف نجوز مثل فعلهم على أنبياء الله وصفوته من عباده؟! حاشا لله ان هذا لبهتان عظيم.

ثم ان من المعلوم أن قوة البشر بأسرهم بل قوة جميع الحيوانات منذ خلقها الله تعالى الى يوم القيامة لاتثبت أمام قوة ملك الموت فكيف والحال هذه تمكن موسى (ع) من الوقيعة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يوسف الصدّيق – عليه السّلام – قعد من امرأة العزيز مقعد الخائن [1] ، و أنّ داود –

١ – قد تقدم ما يتعلق بذلك (انظر ص ٣٢ – ٣٣).

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فيه ؟ و هلا دفعه الملك عن نفسه ؟ مع قدرته على ازهاق روحه ، وكونه مأموراً من الله تعالى بذلك ، و متى كان للملك عين يجوز أن تفقأ ؟ !

ولاتنس تضييع حق الملك و ذهاب عينه و لطمته هدراً ، اذ لم يؤمر الملك من الله بأن يقتص من موسى صاحب التوراة التى كتب الله فيها « أن النفس بالنفس و العين بالعين و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص» (اشارة الى آية ٤٥ من سورة المائدة) و لم يعاتب الله موسى على فعله هذا بل أكرمه اذ خيره بسببه بين الموت و الحياة سنين كثيرة بقدر ماتواريه يده من شعر الثور ، و ما أدرى و الله ماالحكمة فى ذكره شعر الثور بالخصوص ؟ !

و أما و عزة الحق و شرف الصدق و علوهما على الباطل و الافك لقد حمل هذا الرجل (أى أبو هريرة) أولياءه ما لا طاقة لهم به وكلفهم بأحاديثه هذه بما لا تحتمله عقولهم أبداً و لا سيما قوله فى هذا الحديث : ان ملك الموت قبل وفاة موسى كان يأتى الناس عياناً و انما جاءهم خفياً بعد موت موسى ، نعوذبالله من سبات العقل و خطل القول و الفعل ولاحول ولا قوة الا بالله العلى العظيم ».

## و قال فى ذيل الصفحة :

« لو أن ملك الموت كان يأتى الناس عياناً قبل وفاة موسى لطفحت به الاخبار واشتهر اشتهار الشمس فى رابعة النهار فما بال المحدثين و المورخين و أهل الاخبار من جميع الامم أغفلوا هذا الخبر لو كان له أثر و ما بال القصاصين و المخرفين ما حام خيالهم حوله ، فهل تركوا الاستيازبه لابى هريرة ؟ !»

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عليه السّلام – قدّم اوريا أمام التّابوت ليقتل فيتزوّج امرأته [١] ، و أنّ الشيطان قعد فى مجلس سليمان – عليه السّلام – وكان يأتى نساءه و هنّ حيّض [٢] .

فزعمتم أنّ الله جلّ ثناؤه بعث الى خلقه أنبياء كذّابين و مخطئين ؛ و أمرهم

١ ـ ذكرنا فيما مر بيانات حول ذلك (راجع ص ٣٣ - ٣٥) .

٢ ـ أشرنا الى عقيدة الشيعة فى ذلك (انظر ص ٣٥ - ٣٧) .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**و قال الثعالبى فى ثمار القلوب فى المضاف و المنسوب مانصه :**

(انظر ص ٥٣ من طبع دار نهضة مصر للطبع و النشر سنة ١٣٨٤)

« **لطمة موسى** تضرب مثلا لما يسوء أثره ؛ و فى أساطير الاولين أن موسى سأل ربه أن يعلمه بوقت موته ليستعد لذلك ، فلما كتب الله له سعادة المحتضر أرسل اليه ملك الموت و أمره بقبض روحه بعد أن يخبره بذلك ؛ فأتاه فى صورة آدمى و أخبره بالامر ، فمازال يحاجه و يلاجه ، و حين رآه نافذ العزيمة فى ذلك لطمه لطمة فذهبت منها احدى عينيه ، فهو الى الان أعور و فيه قيل :

يا ملك الموت لقيت منكرا لطمة موسى تركتك أعورا

**و أنا برىء من عهدة هذه الحكاية »**

**وقال محمود أبورية فى كتاب شيخ المضيرة** بعد نقل شىء من الاخبار ونقل شىء من كلام الثعالبى و نقل براءته من عهدة الحكاية ( انظر ص ٢١٨ من الطبعة الثانية من الكتاب ) :

« و من العجيب أن يصف الثعالبى هذا الحديث بأنه من أساطير الاولين بعد أن رواه البخارى و مسلم ، **و هذا مما يدل على أن هذين الكتابين لم يكن لهما فى القرون الاولى الاسلامية تلك القداسة التى جعلت لهما بعد ذلك** والثعالبى كما هو معروف قدمات فى سنة ٤٣٠ هـ » .

**أقول :** تقدم فيما سبق مايؤيد هذه البيانات (انظر ص ٢٩ - ٣١) .

بطاعتهم ، كلّ هذه الشّنعة محتملة عندكم فراراً بأئمّتكم أن تقرّوا عليهم بالخطأ و لينجوا بما فعلوا حتّى قلتم : لهم بالأنبياء أسوةٌ فى خطأهم وكذبهم و قد برّأ الله الأنبياء من الخطأ و الكذب .

ثمّ صرتم مع هذا القول الى الوقيعة فى أئمّتكم الّذين طلبتم تحسين خطأهم بتركّكم أقاويلهم و تصديقكم لرواياتٍ يطعن [ فيها ] بعضهم على بعضٍ ، و بزعمكم أن تفضّلوا قول واحدٍ منهم على آخر .

و رويتم عن أبى يوسف القاضى رواه محمّد بن سعيدٍ فقيه أهل الحجاز و أهل قزوين عن بعض أصحابه عن أبى الضّحى [1] عن مسروقٍ قال :

اختلف علىٌّ و عمر فى امرأةٍ تزوّجت فى عدّتها [ قال عمر : ] يفرّق بينهما و يعاقبان و المهر فى بيت المال و قال علىّ — عليه السّلام — : يفرّق بينهما و لا يعاقبان و لها المهر يلزم الزّوج بما استحلّ من فرجها ، قال مسروق : فأفتينا بقول عمر زماناً ثمّ قدمنا عليه فوجدناه قد رجع الى قول علىٍّ [2] عليه السّلام .

---

١ - **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب** فى حرف الضاد المعجمة من باب الكنى : « **أبو الضحى** هو مسلم بن صبيح تقدم » **و يشير بما تقدم الى هذه العبارة :** «مسلم ابن صبيح بالتصغير الهمدانى **أبو الضحى الكوفى العطار** مشهور بكنيته ثقة فاضل من الرابعة مات سنة مائة /ع» و يشير برمز «ع» الى أن حديثه فى جميع الاصول الستة كما صرح بذلك عند ذكره الرموز فى أول كتابه ، **و قال فى تهذيب التهذيب فى ترجمة أبى الضحى المذكور :** « روى عن النعمان بن بشير و ابن عباس و ابن عمر و شتير بن شكل و مسروق بن الاجدع (الى آخر ما قال) **وقال فى ترجمة مسروق بن الاجدع** بن مالك ابن أمية الهمدانى الوداعى الكوفى العابد مانصه ( ج ١٠ ص ١١٠ ) : « **روى عنه** ابن أخيه محمد بن المنتشر بن الاجدع و أبو وائل و **أبو الضحى** و الشعبى و ابراهيم النخعى (الى آخر ما قال) » .

٢ - **قال الامينى** - رحمه الله تعالى - **فى سادس الغدير** فى النادرة التاسعة عشر

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رويتم عن عمر بن هارون عن عبدالله بن زيد السّبيعى قال : سمعت سعيد بن المسيّب يقول : قال عمر بن الخطّاب : أجرأكم على الجدّ أجرأكم على النّار فانّه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من نوادر الاثر فى علم عمر تحت عنوان «جهل الخليفة بالسنة » مانص عبارته (ص ١١٣ - ١١٤ من الطبعة الثانية بطهران سنة ١٣٧٢) :

« م - أخرج ابن المبارك قال : حدثنا أشعث عن الشعبى عن مسروق قال : بلغ عمر : أن امرأة من قريش تزوجها رجل من ثقيف فى عدتها فأرسل اليهما ففرق بينهما و عاقبهما و قال : لاينكحها أبداً و جعل الصداق فى بيت المال و فشا ذلك بين الناس ، فبلغ علياً كرم الله وجهه فقال : رحم الله أمير المؤمنين ما بال الصداق و بيت المال ؟ ! انهما جهلا فينبغى للامام أن يردهما الى السنة . قيل : فما تقول أنت فيها؟ قال : لها الصداق بما استحل من فرجها ، و يفرق بينهما ، و لا جلد عليهما ، و تكمل عدتها من الاول ثم تكمل العدة من الاخر ، ثم يكون خاطباً ، فبلغ ذلك عمر فقال : يا أيها الناس ردوا الجهالات الى السنة . **وروى ابن أبى زائدة عن أشعث مثله وقال فيه :** فرجع عمر الى قول على (أحكام القرآن للجصاص ج ١ ؛ ص ٥٠٤) **وفى لفظ عن مسروق :** أتى عمر بامرأة قد نكحت فى عدتها ففرق بينهما وجعل مهرها فى بيت المال ؛ و قال : لايجتمعان أبداً ، فبلغ علياً فقال : ان كان جهلا فلها المهر بما استحل من فرجها ، و يفرق بينهما ، فاذا انقضت عدتها فهو خاطب من الخطاب فخطب عمر و قال : ردوا الجهالات الى السنة فرجع الى قول على. **و فى لفظ الخوارزمى :** ردوا قول عمر الى على. **وفى التذكرة :** فقال عمر : لو لا على لهلك عمر. **و أخرج البيهقى فى سننه عن مسروق قال :** قال عمر - رضى الله عنه - فى امرأة تزوجت فى عدتها : النكاح حرام ، و الصداق حرام ، و جعل الصداق فى بيت المال و قال لايجتمعان ماعاشا . **وأخرج عن عبيد بن نضلة** [نضيلة] قال : رفع الى عمر بن الخطاب رضى الله عنه - امرأة تزوجت فى عدتها فقال لها : هل علمت أنك تزوجت فى العدة ؟ -

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يلزمكم أن تقولوا : انّ الله عزّ و جلّ بعث محمّداً – صلّى الله عليه و آله – و أيّده بالملائكة و أمره بقتال المشركين و تأليف [١] من تألّف من المنافقين و المؤلّفة قلوبهم بانفاذ أحكام المختلفين ممّا لم يبعث الله عزّ و جلّ به نبيّه (ص) يعلمه فيما رووه [٢] النّعمان بن ثابت أبو حنيفة و محمّد بن الحسن من بعده و المريسيّ ، و من قبلهم ابن-أبى ليلى و ابن شبرمة و زفر ، و من بعدهم ممّن قال بالرّأى ثمّ يلزمكم أن تقولوا : انّ النّبيّ (ص) انّما بعث دالّاً على الحقّ و الصّواب لا بما لم يبعث الله نبيّه به و لم يكن النّبيّ (ص) يعلمه فى حكم هؤلاء من رأيهم فاذا انتم جعلتم النّبيّ (ص) و الملائكة و ما فرض الله من الجهاد [٣] الى يوم القيامة هو الدّعاء [٤] الى طاعة المختلفين الحاكمين

١ - فى الاصل : « و ألف ».

٢ - فى الاصل : « فيما رواه ».

٣ - فى الاصل : « من الجهال ».

٤ - فى الاصل : « انما هو دعاء ».

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

قالت : لا ، فقال لزوجها : هل علمت؟ قال : لا ، قال : لو علمتما لرجمتكما فجلدهما أسياطاً و أخذ المهر فجعله صدقة فى سبيل الله. قال : لا أجيز مهراً ، لا أجيز نكاحه. و قال : لاتحل لك أبداً. **صورة أخرى للبيهقى** : أتى عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - بامرأة تزوجت فى عدتها فأخذ مهرها فجعله فى بيت المال و فرق بينهما ؛ و قال : لايجتمعان و عاقبهما. فقال على - رضى الله عنه - : ليس هكذا ولكن هذه الجهالة من الناس ، و لكن يفرق بينهما ثم تستكمل بقية العدة من الاول ، ثم تستقبل عدة اخرى ، و جعل لها على - رضى الله عنه - المهر بما استحل من فرجها ، قال : فحمد الله عمر - رضى الله عنه - و أثنى عليه ثم قال : يا أيها الناس ردوا الجهالات الى السنة (السنن الكبرى للبيهقى ٧ ص ٤٤١ - ٤٤٢ ، الموافقات لابن السمان ، كتاب العلم لابى عمر ٢ ص ١٨٧ ، الرياض النضرة ٢ ص ١٩٦ ، ذخائر-العقبى ص ٨١ ، مناقب الخوارزمى ص ٥٧ ، تذكرة السبط ص ٨٧ ) ». فخاض الامينى (ره) فى البحث والتحقيق فمن أراده فليراجع ذلك الكتاب.

اليوم بشيءٍ و غداً بغيره ، و أنّ كمال الدّين هو بهم و برأيهم لا بالنّبيّ (ص) و لا بما أوحى الله اليه فكأنّ النّبيّ (ص) قال لهم : هؤلاء الا دّلاء من [١] دين الله على مالم يبعثني به الى خلقه و بما لا أعلمه ممّا يحتاج النّاس اليه .

و كان (ص) اذا سئل انتظر الوحى ؛ و هؤلاء يقولون و لا يحتاجون الى وحيٍ فاذاطاعة هؤلاء فيما [٢] لم يأمرهم الله به كطاعة النّبيّ (ص) فيما أمره الله به و انّ آراءهم فيما لم ينزل الله تعالى فيه [٣] كتاباً و لم يبيّن فيه رسول الله (ص) سنّةً تقوم مقام ما نزل فيه [٤] الكتاب و ما سنّه النّبيّ (ص) ، وكفى به شنعةً ان كنتم تتّقون الشّنعة .

و يلزمكم أن تقولوا : انّ الله عزّ و جلّ انّما بعث محمّداً (ص) أن يدعوالى طاعتنا و أمره فى جهاده الى قبول ما نقول برأينا بلاحكمٍ و انّه انّما أيّده بالملائكة ليأمرهم [٥] أن يتّبعونا فيما لم يأمرالله به و لم ينه عنه ، و ان تقولوا ذلك فقد أوجبتم أنّ لهم طاعةً عليه [٦] فاذا ادّعيتم على من [٧] خالفكم مثل ما يلزمكم من هذا القول فانّهم قالوا أيضاً : انّ الفرض فى طاعة اُولى الأمر فيما قد أمرالله به نبيّه (ص) و نهاه عنه لأنّهم يقولون : انّ رسول الله (ص) قد جاء من عندالله عزّ و جلّ بجميع ما يحتاج اليه عباده من أمر دينهم ثمّ أودعه النّبيّ — صلّى الله عليه وآله — اُولى الأمر الّذين أمرالله بطاعتهم لأنّهم لايرتابون فى حلالٍ وحرامٍ و لكن يؤدّونها كما [٨] أدّاه رسول الله اليهم ؛ فهذه غير مقالتكم يا أهل السّنّة و الجماعة .

---

١ - كذا فى الاصل و لعله مصحف « فى » .

٢ - فى الاصل : « بما » .

٣ و ٤ - فى كلا الموردين فى الاصل : « به » .

٥ - فى الاصل : « و أمرهم » .

٦ - فى الاصل : « فقد أوجبتم أنه طاعة لهم عليه » .

٧ - فى الاصل : « على ما » .

٨ - فى الاصل : « و لكن باذنه لما » و لعل الاصل الصحيح كان : « بل يؤدونه » .

حدّثنی الحُمیدیّ [1] قال : حدّثنی سفیان بن عیینة قال : حدّثنا سلیمان الاحول عن سعید بن جبیرٍ عن ابن عبّاسٍ انّه قال : یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ؟ ثمّ بکی حتّی بلّ الحصی بدموعه فقال : اشتدّ برسول الله (ص) وجعه الّذی مات فیه فقال : ایتونی بصحیفةٍ ودواةٍ أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعدی. قال : فتنازعوا ولا ینبغی عند نبیٍّ التّنازع فقال عمر : هجر هجر استفهموه ، فسمع النّبیّ (ص) ذلک فاشتدّ علیه فرفع رأسه فقال : دعونی و مابی [2] ؛ فما أنا فیه خیرٌ ممّا تدعوننی الیه. و علیکم

---

١ - **قال الخزرجی فی خلاصة تذهیب الکمال :** «عبدالله بن الزبیر بن عیسی بن عبدالله الاسدی الحمیدی المکی أحد الائمة صحب ابن عیینة تسع عشرة سنة و صحب الشافعی وتفقه ، به عن مسلم بن خالد و فضیل بن عیاض و عنه البخاری و أحمد بن الازهر و سلمة بن شبیب و أبوحاتم و قال : ثقة امام أثبت الناس فی ابن عیینة ، قال أحمد : الحمیدی امام ، قال البخاری : مات سنة تسع عشرة ومائتین » **وقال ابن حجر فی تقریب التهذیب :** « عبدالله بن الزبیر بن عیسی القرشی الحمیدی المکی أبوبکر ثقة حافظ فقیه أجل أصحاب ابن عیینة من العاشرة مات سنة تسع عشرة و قیل : بعدها ، قال الحاکم : کان البخاری اذا وجد الحدیث عند الحمیدی لایعدوه الی غیره / خ مق دت س فق » **وقال فی باب الکنی من الکتاب :** « الحمیدی عبدالله بن الزبیر بن عیسی » **وقال ابن الاثیر فی اللباب : «الحمیدی بضم الحاء و فتح المیم و سکون الیاء المثناة من تحتها و فی آخرها دال مهملة** هذه النسبة الی حمید و هو بطن من أسد بن عبد العزی بن قصی **منهم عبدالله بن الزبیر بن عیسی الحمیدی القرشی صاحب الشافعی روی عن ابن عیینة و** فضیل بن عیاض ، روی عنه البخاری و غیره مات بمکة سنة تسع عشرة و مائتین و أما أبو عبدالله محمد بن أبی نصر بن عبدالله بن حمید الحمیدی الاندلسی صاحب الجمع بین الصحیحین و غیره من التصانیف فانه نسب الی جده حمید (الی آخر ما قال)» و من أراد التفصیل فلیراجع المفصلات.

٢ - فی الاصل : « و ربی » الا أنه بقلم تصحیحی بعدی صار کذلک.

بهذه الثّلاثة الأشياء أنفذوها بعدى ؛ أنفذوا جيش أسامة بن زيدٍ ، و أجيزوا الوفد كما كنت اُجيزهم ، و انفوا المشركين من جزيرة العرب حتّى لا يكون فى جزيرة العرب الّا دينٌ واحدٌ [1] ؛ فأبوا أمره [2].

١ - **قال العلامة المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب تفصيل مثالب عمر والاحتجاج بها على المخالفين بايراد الاخبار من صحاحهم : « الطعن الاول - ماروته العامة و الخاصة أنه أراد النبى (ص) فى مرضه أن يكتب لامته كتاباً لئلا يضلوا بعده ولا يختلفوا فطلب دواة وكتفاً او نحو ذلك فمنع عمر من احضار ذلك وقال : انه ليهجر او ما يؤدى هذا المعنى وقد وصفه الله سبحانه بأنه لاينطق عن الهوى ( الى ان قال ) **فأما الروايات العامية فروى البخارى فى باب اخراج اليهود من جزيرة العرب من كتاب الجهاد و السير و مسلم فى كتاب الوصايا** عن سفيان عن سليمان الاحول عن سعيد بن جبير أنه سمع ابن عباس يقول : يوم الخميس و ما يوم الخميس ثم بكى حتى بل دمعه الحصى قلت : يابن عباس ما يوم الخميس ؟ - قال : اشتد برسول الله (ص) وجعه فقال : ايتونى بكتف أكتب لكم كتاباً لاتضلوا بعده أبداً فتنازعوا ولاينبغى عند نبى تنازع فقالوا : ماله ؟ أهجر ؟ استفهموه فقال : ذرونى فالذى أنافيه خير مما تدعونى اليه **فأمرهم** بثلاث قال : أخرجوا المشركين من جزيرة العرب ، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم ، والثالثة اما ان سكت عنها و اما ان قالها فنسيتها ، قال : قال سفيان هذا من قول سفيان و فى باب جوائز الوفد من الكتاب المذكور عن سليمان الاحول عن جبير عن ابن عباس انه قال : يوم الخميس و ما يوم الخميس ؛ الى آخر ما نقله من الاخبار و خاض فى بيان مايستفاد منه و الاحتجاج به على المخالفين فمن أراده فليراجع الكتاب أعنى ثامن البحار ( ص ٢٧٣ - ٢٨٣ من طبعة امين الضرب ) **و من أراد البحث عن ذلك بأكثر منه تفصيلا فليراجع تشييد المطاعن و كشف الضغائن** ؛ المجلد الاول الطعن الاول من مطاعن عمر ؛ ص ٣٥٥ - ٤٣٠ فان فيه كفاية للمكتفى.

٢ - فى الاصل : « فيأبى و أمره ».

ولقد همّه[1] جيش أُسامة لأمرٍ قدعلمه فكان يوصى (ص) باخراج جيش أسامة و نفسه تغرغر[2] لقد تكلّم به لشأنٍ يكون به عظيماً و لقدكان ابوبكرٍ و عُمر فى‌ذلك الجيش فكيف لم يخرجا و لم ينفذا أمر رسول‌الله[3] (ص) وقد جرى بينهما وبين أُسامة [كلامٌ] فقال : وأمّا أنا فقد أمّرنى رسول‌الله ــ صلّى‌الله عليه و آله ــ عليكما فمن أمّركما علىّ ؟!

[و[4] رويتم عن جرير بن عبدالحميد[5] عن اسماعيل بن أبى خالدٍ عن قيس بن أبى حازم قال : عُرض فرسٌ على أبى بكرٍ [ فقال : هـلا فارسٌ أحمله عليه ؟[6] ] فقام اليه رجلٌ[7] من الأنصار فقال : يا خليفة رسول‌الله احملنى عليه قال : لا و الله لأن

---

١- **قال الفيومى فى المصباح المنير :** « الهم الحزن و أهمنى الامر بالالف أقلقنى ، و همنى هماً من باب قتل مثله ».

٢- **قال ابن‌الاثير فى النهاية :** « ه س **فيه** : ان‌الله‌يقبل توبةالعبد مالم يغرغر أى مالم تبلغ روحه حلقومه فيكون بمنزلة الشىء الذى يتغرغر به المريض ، **و الغرغرة** أن يجعل‌المشروب فى‌الفم و يردد الى أصل الحلق ولايبلع ، (**و منه الحديث**) لاتحدثهم بما يغرغرهم ، أى لا تحدثهم بما لايقدرون على فهمه فيبقى فى أنفسهم لا يدخلها كما يبقى الماء فى الحلق عند الغرغرة ».

٣- فى الاصل : « و لم يقعدا بأمر رسول‌الله ».

٤- مابين المعقفتين أعنى من قوله : « و رويتم عن جرير بن عبدالحميد » الى آخر هذه الرواية أعنى الى قوله : «لهو أقرب الى من أن أقيدهم منه» (ص ٣٦٣) موجود فى‌جميع النسخ الا أنها ذكرت فى غير م فى أواخر الكتاب ، فتفطن.

٥- ج ح س ق مج مث (بدلها) : « ثم تروون على أبى‌بكر من الشنعة مثل ما رواه عيسى بن يونس بن أبى اسحاق الهمدانى ».

٦- عبارة «هلا فارس أحمله عليه» ليست فى م.

٧- ج ح س ق مج مث : « فقال فتى من الانصار» (بدل ما فى المتن).

أحمل عليه رجلاً [١] قد ركب الخيل على غُرلته [٢] أحبّ الىّ من أن أحملك عليه فقال : لم ؛ والله إنّى لأفرسُ منك أباً و اُمّاً [٣] فقام اليه المغيرة بن شعبة فركله برجله [٤] فدقّ أنفه [٥] فسالت الدّماء كأنّها عزالى السّماء [٦] فقالت الأنصار : السّلاح

١- غير م : «غلاماً».

٢- «على غرلته» ليس فى م **قال ابن الاثير فى النهاية** : «و الغرلة القلفة **و منه حديث أبى بكر** : لان أحمل عليه غلاماً قد ركب الخيل على غرلته أحب الى من أن أحملك عليه ؛ **يريد** : ركبها فى صغره و اعتادها قبل أن يختن» **أقول** : من العجيب أن الطريحى (ره) قرأ الكلمة « العزلة » ( بالعين المهملة و الزاى المعجمة ) و صرح بأن معناها القلفة فان شئت فراجع .

٣- غير م (بدلها) : «فوالله لانا أفرس منك و من أبيك».

٤- فى م فقط **قال ابن الاثير فى النهاية** : « فيه : فركله برجله ؛ أى رفسه و منه حديث عبدالملك : أنه كتب الى الحجاج لاركلنك ركلة »

**و قال الطريحى فى مجمع البحرين فى مادة** «ركل»: «فى الحديث : قضى فى امرأة ركلها زوجها ، الركل الضرب برجل واحدة و قد ركله يركله ركلا أى رفسه».

٥- غير م : « فركب على أنفه » **قال ابن الاثير فى النهاية** : « و فى حديث المغيرة مع الصديق : ثم ركبت أنفه بركبتى يقال : ركبته أركبه بالضم : اذا ضربته بركبتك ».

٦- ج س ق مج مث : « فكأنها كانت عزلى مزادة » لكن فى ح : « فكأنها عزب مزادة » **قال ابن الاثير فى النهاية** : « و فى حديث الاستسقاء دفاق العزائل جم البعاق العزائل أصله العزالى مثل الشائك و الشاكى ، و العزالى جمع العزلاء و هو فم المزادة الاسفل فشبه اتساع المطر و اندفاقه بالذى يخرج من فم المزادة و منه الحديث : فأرسلت السماء عزاليها» **و قال الطريحى فى مجمع البحرين** : « و فى الحديث فأرسلت السماء عزاليها أى أفواهها ، و العزالى بفتح اللام و كسرها جمع العزلاء مثل الحمراء وهو فم المزادة **فقوله : أرسلت السماء عزاليها** ؛ يريد شدة وقع المطر على التشبيه بنزوله من أفواه المزادة **و مثله** : ان الدنيا بعد ذلك أرخت عزاليها ».

السّلاح [١] ، لنقتله او ليقيدنا منه [٢] فبلغ ذلك أبابكرٍ فخطبهم و قال : ما بال أقوامٍ يزعمون أنّى اُقيدهم من المغيرة والله لأن اُجليهم من ديارهم لهو أقرب الىّ من أن أقيدهم منه [٣] ]

فانظروا [٤] الى الّذى ترورن فأىّ وقيعةٍ و أىّ شنعةٍ أشد ممّا ترمون به أبابكرٍ أنّه منع المغيرة أن يقتصّ منه ماصنع بالأنصار و توعّد [٥] الأنصار أن يجليهم عن ديارهم

---

١ - **قوله :** « السلاح السلاح » الاول منصوب على الاغراء و الثانى تأكيد له نظير قول الشاعر :

« أخاك أخاك ان من لا أخاله كساع الى الهيجا بغير سلاح »

٢ - غير م (بدل العبارة من « فقالت الانصار » الى هنا) : «فأرادت الانصار أن يقيدوا منه». **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه : من قتل عمداً فهو قود ؛ القود القصاص و قتل القاتل بدل القتيل ؛ و قد أقدته به أقيده اقادة ؛ و استقدت الحاكم سألته أن يقيدنى و اقتدت منه أقتاد ».

٣ - م (بدل العبارة من «فخطبهم» الى هنا) : «فقال أبوبكر : والله لتزعجن عن ديارکم قبل أن أقيدكم».

٤ - من هنا اى من قوله : «فانظروا» الى آخر العبارة أعنى الى قوله : «جرأة على الله وقلة حياء» (انظر ص ٣٦٥) ليس فى م.

٥ - ج س ق مج مث : « و تواعد ».

**فليعلم أن الحديث مذكور فى مجمع الزوائد و منبع الفوائد** فى باب ما جاء فى المغيرة بن شعبة (انظر المجلد التاسع ؛ ص ٣٦١) **بهذه العبارة :**

« **و عن المغيرة بن شعبة قال :** كنت عند أبى بكر الصديق - رضى الله عنه - فعرض عليه فرس فقال رجل : احملنى على هذا فقال : لان أحمل عليه غلاماً قدركب الخيل على غرلته أحب الىّ من أن أحملك عليه ، فغضب الرجل و قال : أناوالله خير منك ومن أبيك

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وكفّ عن المغيرة فلم يعاقبه و لم يعاتبه على ماصنع و أنتم تزعمون أنّ الشّيعة يقعون فى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فارساً ، فغضبت حين قال ذلك لخليفة رسول الله - صلى الله عليه و سلم - فقمت اليه فأخذت برأسه فسحبته على أنفه فكأنما كان على أنفه عزلاء مزادة ، فأرادت الانصار أن يستقيدوا منى ، فبلغ ذلك أبابكر - رضى الله عنه - فقال : ان أناساً يزعمون أنى مقيدهم من المغيرة بن شعبة ، و لان أخرجهم من ديارهم أقرب من أن أقيدهم من وزعة الله الذين يزعون عباد الله (فقال مؤلف الكتاب) قلت : هذا الكلام الاخير لم أعرف معناه ؛ والله أعلم ، **رواه الطبرانى و رجاله رجال الصحيح** » و قال مصحح الكتاب بالنسبة الى قوله : «لم أعرف» مانصه: « بعد تصحيحه من النهاية ظهر معناه أنه لايقيد ممن يكف الناس عن الشر» **أقول :** يريد بتصحيحه من النهاية ما **ذكره ابن الاثير فى النهاية** فى مادة «وزع» **بقوله :** « فيه : من يزع السلطان أكثر ممن يزع القرآن ؛ أى من يكف عن ارتكاب العظائم مخافة السلطان أكثر ممن يكفه مخافة القرآن والله تعالى ، يقال : وزعه يزعه وزعاً فهو وازع اذا كفه ومنعه **و منه الحديث :** ان ابليس رأى جبريل (ع) يوم بدر يزع الملائكة أى يرتبهم و يسويهم ويصفهم للحرب فكأنه يكفهم عن التفرق و الانتشار **و منه حديث أبى بكر : ان المغيرة رجل وازع** يريد أنه صالح للتقدم على الجيش و تدبير أمرهم و ترتيبهم فى قتالهم ، **و منه حديث أبى بكر** أنه شكى اليه بعض عماله ليقتص منه فقال : أقيد من وزعة الله ؟ الوزعة جمع وازع و هوالذى يكف الناس و يحبس أولهم على آخرهم أراد : أقيد من الذين يكفون الناس عن الاقدام على الشر ؟ **و فى رواية** أن عمر قال لابى بكر : **أقص هذا من هذا بأنفه فقال : أنا لا أقص من وزعة الله ؛ فأمسك** و منه حديث الحسن لما ولى القضاء قال : لابد للناس من وزعة اى من يكف بعضهم عن بعض يعنى السلطان و أصحابه»

اذا عرفت ذلك فاعلم أن ليس هذا بأول قارورة كسرت فى الاسلام فان لهذا العمل الصادر من أبى بكر نظائر **منها ما أشار اليه الامينى** - رحمه الله تعالى - **فى سادس**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

الصّحابة جرأةً على الله و قلّة حياءٍ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**الغدير** لكن كلها فى حق الخليفة الثانى و نص عبارته فى نوادر الاثر فى علم عمر هكذا (ص ١٣٢ - ١٣٤ من الطبعة الثانية بطهران سنة ١٣٧٢ هـ) :

« **رأى الخليفة فى القود** - عن ابن أبى حسين أن رجلا شج رجلا من أهل الذمة فهم عمر بن الخطاب أن يقيده منه فقال معاذ بن جبل : قد علمت أن ليس ذلك لك و أثر ذلك عن النبى (ص) فأعطاه عمر بن الخطاب فى شجته ديناراً فرضى به ( أخرجه الحافظ السيوطى فى جمع الجوامع كما فى ترتيبه ٧ ص ٣٠٤ ) . **و عن مكحول** ان عبادة بن الصامت دعانبطياً يمسك له دابته عند بيت المقدس فأبى فضربه فشجه فاستعدى عليه عمر بن الخطاب فقال له : ما دعاك الى ما صنعت بهذا ؟ فقال : ياأمير المؤمنين أمرته أن يمسك دابتى فأبى و أنا رجل فى حدة فضربته فقال : اجلس للقصاص فقال زيد بن ثابت : أتقيد عبدك من أخيك فترك عمر عنه القود و قضى عليه بالدية ( أخرجه البيهقى فى السنن الكبرى ٨ ص ٣٢ ) و ذكره السيوطى فى جمع الجوامع كما فى الكنز ٧ ص ٣٠٣ ) . **رأى الخليفة فى ذمى مقتول** عن مجاهد قال : قدم عمر بن الخطاب الشام فوجد رجلا من المسلمين قتل رجلا من أهل الذمة فهم أن يقيده فقال له زيد بن ثابت : أتقيد عبدك من أخيك ؟ فجعله عمر دية . ( أخرجه عبدالرزاق و ابن جرير الطبرى كما فى كنز العمال ٧ ص ٣٠٤ ) **قصة أخرى فى ذمى مقتول** عن عمر بن عبدالعزيز أن رجلا من أهل الذمة قتل بالشام عمداً و عمر ابن الخطاب اذ ذاك بالشام فلما بلغه ذلك قال عمر : قد ولعتم بأهل الذمة لاقتلنه به قال ابو عبيدة بن الجراح : ليس ذلك لك فصلى ثم دعا أبا عبيدة فقال : لم زعمت لا أقتله به فقال أبوعبيدة : أرأيت لوقتل عبداً له أكنت قاتله به ؟ فصمت عمر ثم قضى عليه بالدية بألف دينار تغليظاً عليه ( أخرجه البيهقى فى السنن الكبرى ٨ ص ٣٢ ) و ذكره السيوطى فى جمع الجوامع كما فى ترتيبه (٧ ص ٣٠٣ ) **رأى الخليفة فى قاتل معفو عنه** عن ابراهيم النخعى أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه أتى برجل قدقتل عمداً فأمر بقتله فعفا بعض

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

و حدّثنا ابن أبى شريح [١] قال : حدّثنا علىّ بن عياطى الحريرىّ [٢] عن أبى نضرة [٣] عن أبى سعيد قال قال رسول الله ـ صلّى الله عليه و آله ـ : اذا بايعت اُمّتى

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

الاولياء فأمر بقتله فقال ابن مسعود : كانت النفس لهم جميعاً فلما عفا هذا أحيا النفس فلا يستطيع أن يأخذ حقه حتى يأخذ غيره قال : فما ترى ؟ قال أرى أن تجعل الدية عليه فى ماله و ترفع حصة الذى عفا فقال عمر ـ رضى الله عنه ـ و أنا أرى ذلك. ( كتاب الام للشافعى ٧ ص ٢٩٥ ، سنن البيهقى ٨ ص ٦٠ ) **قال الامينى :** ان كان الحكم فى هذه القضايا هو ما ارتآه الخليفة أولا فلماذا عدل عنه ؟ و ان كان مالفتوا نظره اليه أخيراً فلما ذا هم أن ينوه بالاول ؟ و هل من المستطاع أن نقول : ان الحكم كان عازباً عن فكرة خليفة المسلمين فى كل هذه الموارد ؟ أو أن تلكم الاقضية كانت مجرد رأى و تحكم ؟ أو هذه هى سيرة أعلم الامة ؟!».

١ ـ كذا فى الاصل ( بالشين المعجمة و الحاء المهملة ) و لعل الاصل قد كان « ابن أبى سريج» (بالسين المهملة والجيم) **قال ابن حجر فى** باب الكنى من **تقريب التهذيب :** « ابن أبى سريج هو أحمد بن الصباح » **و قال فى ترجمته :** « أحمد بن صباح النهشلى أبو جعفر بن أبى سريج الرازى المقرى ثقة حافظ له غرائب من العاشرة مات سنة أربعين / خ د س » و يريد بالرموز البخارى و أبا داود و النسائى **و صرح فى تهذيب التهذيب** فى ترجمته (ج ١ ؛ ص ٤٤) بهذا المعنى و لفظه «و عنه البخارى و أبو داود و النسائى» وقال هناك : « و من خط الذهبى : مات بعد الاربعين و مائتين و كذا كتب ابن سيد الناس على حاشية الكمال » **فيمكن أن يدركه المصنف (ره) و يحدث عنه.**

٢ ـ كذا فى الاصل صريحاً فليطلب من مظانه.

٣ ـ **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب** فى باب الكنى : « **أبو نضرة العبدى** هو المنذر بن مالك بن قطعة » **و قال فى تهذيب التهذيب ضمن ترجمته :** « روى عن على بن أبى طالب و أبى موسى الاشعرى و أبى ذر الغفارى و أبى هريرة و أبى سعيد (الى آخر ما قال) ».

رجلين فاقتلوا الثّانى كائناً من كان.

و رويتم عن اسحاق بن ابراهيم عن سلمة بن الفضل عن محمّد بن اسحاق عن عبدالملك بن أعين [1] عن أبى حربٍ بن [أبى [2]] الأسود قال : بعثنى [3] أبى الى جرير [4] بن عبدالله البجلىّ أسأله عن أمر ماحضر [5] عن أبى بكرٍ و عمر و علىٍّ - عليه السّلام - حين دعواه [6] الى البيعة فقال : غلباه و أخذا منه حقّه فكتب اليه أبى [7] : لست أسألك عن رأيك ؛ اكتب الىّ بما حضرت و شهدت ، قال : بعث الى [علىٍّ] فجيىء به متلبّباً [8] فلمّا حضر قالا له : بايع فقال : ان لم أفعل فما ذا تصنعون ؟ - قالوا : نقتلك

---

١ - عبدالملك هذا أخو زرارة بن أعين الشيبانى فلذا تحامل عليه علماء السنة فقالوا فيه ما قالوا **و مما أورده ابن حجر فى تهذيب التهذيب فى ترجمته مانصه :** « و قال الحميدى عن سفيان : حدثنا عبدالملك بن أعين شيعى كان عندنا رافضى صاحب - رأى و قال الدورى عن ابن معين : ليس بشىء ، و قال حامد عن سفيان : هم ثلاثة اخوة عبدالملك و زرارة و حمران روافض كلهم أخبثهم قولا عبدالملك (الى آخر ما قال) ».

٢ - كلمة « أبى » من اضافاتنا و ذلك لما يأتى من التصريح بوجود الكلمة فى سند الحديث هنا بناء على مانقله الطبرى فى المسترشد مضافاً الى تصريح علماء الرجال بذلك **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب : « أبو حرب بن أبى الاسود الدئلى** البصرى ثقة قيل اسمه محجن و قيل عطاء من الثالثة مات سنة ثمان و مائة / ت ص ق ».

٣ - فى الاصل : « بعث ».

٤ - فى المسترشد : « جندب ».

٥ - كذا صريحاً فى الاصل و فى المسترشد : « أسأله عما حضر ».

٦ - فى الاصل : « دعاه ».

٧ - فى الاصل : « انى » فلعله قد كان : « أبى : انى ».

٨ - كذا فى الاصل لكن فى غالب الروايات « ملبباً » **أورد المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ما قد وقع و جرى فى أمر الخلافة نقلا عن العياشى ضمن حديث

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و لؤماً لكث [1] قال : اذاً أكون عبدالله و أخا رسوله (ص) ، قالوا له : أمّا عبدالله ؛ فنعم ، و أمّا أخو رسوله (ص) فلا [2] ، فرجع يومئذٍ و لم يبايع [3] .

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

هذه العبارة (ص ٤٥ من طبعة أمين الضرب) : « فأخرجوا علياً ـ عليه السلام ـ ملبباً» وأيضاً فيه : « فأخرجوه من منزله ملبباً » و قد ذكر نظيرها فيما تقدم أيضاً و لذا **قال فى بيان لمشكلات أحاديث ذكرها فيما سبق مانصه** (ص ٤٣) : « **قال الجوهرى :** لببت الرجل تلبيباً اذاجمعت ثيابه عند صدره ونحره فى الخصومة ثم جررته » وكذا بصيغة المفعول من باب التفعيل فى المسترشد كما يأتى وكيف كان **قال ابن الاثير فى النهاية : «وفيه :** انه صلى فى ثوب واحد متلبباً به اى متحزماً به عند صدره يقال : تلبب بثوبه اذا جمعه عليه **و منه الحديث :** ان رجلا خاصم أباه عند فأمر به فلب له يقال : لببت الرجل و لببته (اى من باب التفعيل) اذا جعلت فى عنقه ثوباً أو غيره و جررته به ، و أخذت بتلبيب فلان اذا جمعت عليه ثوبه الذى هو لابسه وقبضت عليه تجره ، و التلبيب مجمع ما فى موضع اللبب من ثياب الرجل ، **و منه الحديث :** انه أمر باخراج المنافقين من المسجد فقام أبو أيوب الى رافع بن وديعة فلببه بردائه ثم نتره نتراً شديداً ؛ و قد تكرر فى الحديث » فعلم أن الاولى أن تقرأ «ملبباً».

١ ـ فى الاصل : « و لو سالك ».

٢ ـ أورد المجلسى (ره) فى ثامن البحار نقلا عن تفسير العياشى و الاختصاص للمفيد مايرتبط من الحديث بهذا المطلب هكذا (ص ٤٥ طبعة أمين الضرب) : « و جلس أبوبكر فى سقيفة بنى ساعدة و قدم على (ع) فقال له عمر : بايع ، فقال له على (ع) : فان أنا لم أفعل فمه ؟ فقال له عمر : اذاً أضرب والله عنقك ، فقال له على (ع) : اذاً والله أكون عبدالله المقتول وأخا رسول الله (ص) ، فقال عمر : أما عبدالله المقتول ؛ فنعم ، وأما أخو رسول الله (ص) فلا ؛ حتى قالها ثلاثاً ، فبلغ ذلك العباس بن عبدالمطلب فأقبل مسرعاً يهرول فسمعته يقول : ارفقوا بابن أخى (الحديث) » و نظيره فى موارد أخر فليطلب من مظانه .

٣ ـ أورد أبو جعفر الطبرى ـ طيب الله مضجعه ـ فى المسترشد فى باب الرد على من

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رويتم عن الفضل بن دكين[1] عن عبد العزيز بن سياه[2] عن حبيب بن أبي ثابت قال : شهدت ابن عمر في مرضه الّذي مات فيه فسمعته يقول : ماآسى على شيء الّا ان أكون قاتلت الفئة الباغية ، قلت : يا أبا عبدالرّحمن مع من ؟ ـ قال : مع عليّ بن أبي طالب عليه السّلام[3] .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال : لم قعد على بن أبي طالب عن حقه ؟ هكذا (ص٨٢ من طبعة النجف) :

«قال : و أخبرني اسحاق بن ابراهيم ، قال : أخبرنا سلمة بن الفضل ، عن محمد بن اسحاق ، عن عبدالله بن أعين ، عن حرب بن أبي الاسود الدئلي ، قال : بعثني أبي الى جندب بن عبدالله البجلي ؛ أسأله عما حضر من أبي بكر وعمر مع علي حيث دعواه الى البيعة قال : أخذاها من علي ، قال : فكتب اليه : لست أسألك عن رأيك ؛ اكتب لي بما حضرت وشاهدت ، فكتب : بعثا الى علي فجيء به ملبباً فلما حضر قالا له : بايع ، قال : فان لم أفعل ؟ قالا : اذاً تقتل ، قال : اذاً تقتلون عبدالله وأخا رسول الله ، قالا : أما عبدالله ؛ فنعم ، وأما أخو رسول الله ؛ فلا ، ثم قالا له : بايع ، قال : فان لم أفعل ؟ قالا : اذاً تقتل و صغراً لك ، قال : اذاً تقتلون عبدالله و أخا رسول الله ، قالا : أما عبدالله ؛ فنعم ، و أما أخو رسول الله ؛ فلا ، قال : فرجع يومئذ و لم يبايع» .

---

١ ـ **قال ابن حجر في تقريب التهذيب :** «الفضل بن دكين الكوفي واسم دكين عمرو بن حماد بن زهير التيمي مولاهم الاحول أبونعيم الملائي بضم الميم مشهور بكنيته ثقة ثبت من التاسعة مات سنة ثمان عشرة وقيل : تسع عشرة وكان مولده سنة ثلاثين و هو من كبار شيوخ البخاري / ع» ويريد بالرمز أن أصحاب الصحاح الست أخرجوا جميعاً أحاديثه .

٢ ـ **قال ابن حجر في تقريب التهذيب :** «عبدالعزيز بن سياه بكسر المهملة بعدها تحتانية خفيفة الاسدي الكوفي صدوق يتشيع من السابعة / خ م ت س ق» **وصرح في تهذيب التهذيب** في ترجمته بأنه « روى عن أبيه سياه و حبيب بن أبي ثابت ، و روى عنه أبونعيم» ويريد بأبي نعيم الفضل بن دكين .

٣ ـ تقدمت الاشارة منا الى طرف من طرق هذا الحديث عند ذكر المصنف (ره) ترجمة عبدالله بن عمر (انظر ص٧٣ ـ ٧٤) .

و رويتم عن الفضل بن دكين عن سفيان بن عيينة عن اسماعيل بن قيس قال : قال عبدالله بن مسعود لعثمان : وددت [١] أنّى و ايّاك برمل عالج [٢] يحثو [٣] أحدنا على صاحبه حتّى يموت الا عجل [٤] منّا فيريح الله المسلمين منه .

---

١ - قال أبوجعفر الطبرى الشيعى (ره) فى كتاب المسترشد (ص١٣ من طبعة النجف): « و من جلة فقهائكم عبدالله بن مسعود الذى أمر به عثمان فدق ضلعه و منه مات ، **وهو يقول :** وددت أنى و عثمان برمل عالج يحثو أحدنا على صاحبه حتى يموت الاعجز منا فيريح الله المسلمين منه» . **أقول :** أشرنا الى طرف من طرقه عند ذكر المصنف (ره) عبدالله ابن مسعود فراجع ان شئت ص٥٦ .

٢ - قال الجوهرى : « عالج موضع بالبادية بها رمل» **قال ابن الاثير فى النهاية :** «وفى حديث الدعاء وماتحويه عوالج الرمال هى جمع عالج وهو ماتراكم من الرمل ودخل بعضه فى بعض» . **وقال الطريحى فى المجمع** بعد ذكر عبارة ابن الاثير : « **و نقل أن رمل عالج** جبال متواصلة يتصل أعلاها بقرب يمامة وأسفلها بنجد وفى كلام البعض: رمل عالج محيط باكثر أرض العرب» .

٣ - فى الاصل : « يجثو » (بالجيم)؛ **فليعلم أن الكلمة** بناء على مافى النسخ وسائر موارد نقل الحديث فى الكتب المعتبرة من كونها من «حثا» تستدعى مفعولا لها اى التراب وقد ورد فى الاحاديث مايؤيده **قال ابن الاثير فى النهاية:** «فيه : احثوا فى وجوه المداحين التراب اى ارسوا ؛ يقال : حثا يحثو حثواً ويحثى حثياً ، يريد به الخيبة وأن لا يعطوا عليه شيئاً ، ومنهم من يجريه على ظاهره فيرمى فيها التراب (الى آخر ماقال)» فاللفظة كما توصل بحرف جر «فى» توصل بحرف جر «على» فيقال : حثا التراب عليه و فى وجهه **قال الطريحى فى مجمع البحرين :** « و منه حديث الميت : نحثا عليه التراب أى رفعه بيده و ألقاه عليه » **فالمراد يحثو أحدنا التراب على صاحبه .**

٤ - كذا صريحاً فى الاصل **وليعلم** أن الحديث قد تقدم نقله فى الكتاب فى ترجمة عبدالله ابن مسعود وأشرنا هنا فى ذيل الصفحة أن العبارة فيه « حتى يموت الاعجز » (راجع ص٥٦) **الا أن الميدانى نقل فى مجمع الامثال مثلا يؤيد كون اللفظة «الاعجل»** فلننقل

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رويتم عن ابن عبدالقدّوس عن زيد بن وهبٍ قال : كنت عند حذيفة بن اليمان اذ نظر الى ابن مسعودٍ و أبى موسى الاشعرىّ اذ دخلا المسجد فقال حذيفة : والله الّذى لاإلٰه الّا هو إنّ أحدهماالمنافق . ثمّ قال حذيفة: من سرّه أن ينظر الى رسول الله(ص) هدياً وسمتاً من [حين] يخرج من بيته الى أن يرجع فلينظر الى ابن مسعود[1] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

عبارته وهى هذه (انظر ص٥٨٩ من طبعة طهران سنة ١٢٩٠) : «ليتنى وفلاناً يفعل بنا كذا حتى يموت الاعجل ؛ هذا من قول الاغلب العجلى فى شعر له وهو : ضرباً و طعناً أو يموت الاعجل» فرعاية لهذه النكتة لم نتصرف فى نقل الكلمة بوجه من الوجوه فتفطن .

١ ـ **قال ابن سعد فى الطبقات** فى ترجمة عبدالله بن مسعود ( ج٣ من طبعة مصر ؛ ص١٥٤) :

« **قال :** أخبرنا أبو معاوية الضرير قال : أخبرنا الاعمش عن ابراهيم عن علقمة قال : كان عبدالله يشبه بالنبى ـ صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ فى هديه ودله وسمته و كان علقمة يشبه بعبدالله . **قال:** أخبرنا محمد بن عبيد **قال :** أخبرنا الاعمش عن شقيق سمعت حذيفة يقول : ان أشبه الناس هدياً ودلا وسمتاً بمحمد (ص) عبدالله بن مسعود **من حين يخرج الى أن يرجع لاأدرى مايصنع فى بيته . قال** أخبرنا هشام ابو الوليد الطيالسى قال : أخبرنا شعبة عن أبى اسحاق سمعت عبد الرحمن بن يزيد يقول : قلنا لحذيفة : أخبرنا برجل قريب السمت والهدى من رسول الله (ص) نأخذ عنه، فقال: **ماأعرف أحداً أقرب سمتاً وهدياً ودلا برسول الله(ص) من ابن أم عبد** حتى يواريه جدار بيت . قال: ولقد علم المحفوظون من أصحاب محمد أن ابن أم عبد من أقربهم الى الله وسيلة . **قال :** أخبرنا الفضل بن دكين قال : أخبرنا حفص بن غياث عن الاعمش عن عمرو بن مرة عن أبى عبيدة : قال كان عبدالله اذا دخل الدار استأنس و رفع كلامه كى يستأنسوا» .

**وقال ابن الجوزى فى صفة الصفوة فى ترجمة عبدالله بن مسعود ما نصه** (انظر ص١٥٦ ج١): «وكان يشبه بالنبى ـ صلى الله عليه وسلم ـ فى هديه ودله وسمته» **وقال أيضاً** (انظر ج١ ؛ ص١٥٨) : «و عن شقيق قال : انى كنت قاعداً مع حذيفة فأقبل عبدالله

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و رويتم عن سلمة عن المفضّل عن أبي اسحاق عن محمّد بن جعفر بن الزّبير قال : كان عروة بن الزّبير ينال من عليّ – عليه السّلام – ويكثر[1] ؛ فاذا ظنّ أنّه قد بلغ قال : أما انّه لم يقل قولاً قطّ مخالفاً الى غيره .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن مسعود فقال حذيفة : ان أشبه الناس هدياً ودلا برسول الله من حين يخرج من بيته الى أن يرجع و لا أدرى مايصنع في أهله لعبدالله بن مسعود ، و الله لقد علم المحفوظون من أصحاب محمد (ص) أنه من أقربهم عندالله وسيلة يوم القيامة» .

**وقال الحاكم في المستدرك في كتاب معرفة الصحابة** تحت عنوان « ذكر مناقب عبدالله بن مسعود» (ج ٣ ؛ ص ٣١٥ ) :

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ، ثنا أحمد بن عبدالجبار ، حدثنا أبو معاوية عن الاعمش عن شقيق قال : سمعت حذيفة يقول : ان أشبه الناس هدياً وسمتاً ودلا بمحمد (ص) عبدالله بن مسعود من حين يخرج الى حين يرجع فما أدرى مافي بيته ؟ ! ولقد علم المحفوظون من أصحاب محمد (ص) أن ابن أم عبد من أقربهم وسيلة عندالله يوم القيامة .

وهذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه» الى غير ذلك من موارد نقله .

وأما تصريح حذيفة بنفاق أبي موسى فقد تقدم في الكتاب عند ذكر المصنف (ره) ترجمة أبي موسى الاشعرى (انظر ص ٦١) .

---

١ ـ قال العلامة المجلسى (ره) في أواخر ثامن البحار في «باب فيه ذكر أصحاب النبى (ص) و أمير المؤمنين (ع) الذين كانوا على الحق ولم يفارقوا أمير المؤمنين» (ص ٧٢٩ ـ ٧٣٠ من طبعة أمين الضرب) :

« **قال ابن أبي الحديد:** « ومن المنحرفين عنه (أى على) عليه السلام أبوعبدالرحمن السلمى ومنهم قيس بن أبى حازم و سعيد بن المسيب والزهرى وعروة بن الزبير وكان زيد بن ثابت عثمانياً يحرض الناس على سبه (ع) وكان المكحول من المبغضين له (ع) وكذا حماد بن زيد **أقول :** قد بسط الكلام في كتاب الغارات في عد هؤلاء الاشقياء وبيان أحوالهم

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

وحدّثنا اسحاق عن سلمة عن ابن اسحاق عن عمرو بن عبيدٍ[1] عن الحسن بن عمرالعوفىّ قال: دخلت مسجد النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ فاذا أنا برجلٍ قد سجّى وحوله قومٌ فسألته عن شىءٍ فجبهونى[2] [فقلت : يا أصحاب محمّدٍ تضنّون بالعلم ؟! قال : فكشف الرّجل المسجّى الثّوب عن وجهه فاذا[3]] شيخٌ أبيض الرّأس واللحية[4].

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

(الى ان قال :) **ثم ذكر رواية تدل على أن عروة** بن الزبير والزهرى كانا ينالان من على ـ عليه السلام ـ فنها هما عنه على بن الحسين عليهما السلام» **أقول :** قوله : « ينال من على (ع)» أى كان يقع فيه ويسبه ويقول فيه ما لاينبغى ؛ **قال ابن الاثير فى النهاية :** «و فى الحديث أن رجلا كان ينال من الصحابة يعنى الوقيعة فيهم يقال منه : نال ينال نيلا اذا أصاب فهو نائل» وقال الفيروزآبادى : «نال من عرضه سبه» وقال الزبيدى فى شرحه : «ومن المجاز : نال فلان من عرضه اذا سبه ومنه الحديث : ان رجلا كان ينال من الصحابة يعنى الوقيعة فيهم» **وقال ابن منظور فى لسان العرب :** «وفلان ينال من عرض فلان اذا سبه وهو ينال من ماله وينال من عدوه اذا وتره فى مال او شىء كل ذلك من نلت أنال أى أصبت» و فى القرآن المجيد : «ولا ينالون من عدو نيلا» و قال أبوفراس فى ميميته المشهورة المعروفة بالمذهبة خطاباً لبنى العباس :

« ما نال منهم بنو حرب و ان عظمت تلك الجرائم الا دون نيلكم »

الا أنه يمكن ان يقال : ان الاية و شعر أبى فراس لعل الاستعمال فيهما ليس من هذا السنخ .

١ ـ عبارة السند فى الاصل الى هنا هكذا : «وحدثنا اسحق بن سلمة عن أبى اسحق عن عمر بن عبيد» والتصحيح من كتاب المسترشد وستأتى عبارته فى الذيل .

٢ ـ **قال الفيومى فى المصباح المنير :** «جبهته أجبهه بفتحتين = أصبت جبهته» **وقال الجوهرى :** «جبهته = صككت جبهته وجبهته بالمكروه اذا استقبلته به».

٣ ـ مابين المعقفتين مأخوذ من كتاب المسترشد للطبرى الشيعى .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٤ - **قال ابن سعد فى الطبقات فى ترجمة أبى بن كعب** (ج ٣ من طبع بيروت ص ٤٩٩) :

« **أخبرنا** محمد بن عمر قال : حدثنى أبى بن عباس بن سهل بن سعد الساعدى عن أبيه قال: كان أبى بن كعب أبيض الرأس واللحية لايغير شيبه . **أخبرنا** اسماعيل بن أبى ابراهيم الاسدى عن الجريرى عن أبى نضرة قال : قال رجل منا يقال له جابر او جويبر : طلبت حاجة الى عمر فى خلافته والى جنبه رجل أبيض الشعر أبيض الثياب فقال: ان الدنيا فيها بلاغنا وزادنا الى الاخرة وفيها أعمالنا التى نجازى بها فى الاخرة قلت: من هذا ياأمير المؤمنين ؟ قال: هذا سيد المسلمين أبى بن كعب . **أخبرنا** روح بن عبادة قال: أخبرنا عوف عن الحسن عن عتى بن ضمرة قال: رأيت أبى بن كعب . أبيض الرأس واللحية» و ذكر أيضاً ذلك المضمون بطريق آخر **وقال الجزرى فى أسد الغابة فى ترجمته :** «وكان أبيض الرأس واللحية لايغير شيبه؛ أخرجه ثلاثتهم» **وقال الحاكم فى المستدرك** فى كتاب معرفة الصحابة ضمن ذكره مناقب أبى- ابن كعب مانصه (ج ٣ ؛ ص ٣٠٢) : «حدثنى على بن حمشاذ ، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، قال : حدثنى أبى ، ثنا هشيم عن يونس بن عبد ومبارك عن الحسن ، ثنا غنى السدى **قال : رأيت أبى بن كعب أبيض الرأس واللحية لايخضب».**

**فليعلم أن المعنى الذى اشتمل عليه قول أبى بن كعب** فى هذا المبحث الذى نحن فيه **مما ترتعد منه الفرائص** و يمكن أن يستغر به بعض الاوهام الفاقدة للبصائر الناقدة فينكره فلذلك أردنا أن نخوض فى تحقيق هذا المطلب نها أنا أنقل طرفاً من كلمات علماء الفريقين فى هذا الباب حتى يتضح الامر ويتبين المراد ولايبقى مجال للانكار بمحض الاستغراب والاستبعاد .

**قال أبوجعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى الشيعى فى كتاب المسترشد** بعد أن ذكر مثالب جماعة ممن اعتمد عليه العامه معترضاً عليهم بما هذا نصه (ص ٢٨ - ٢٩ من النسخة المطبوعة بالنجف) :

«فكيف قبلتم هذه الروايات عن هؤلاء القوم الذين طعنتم عليهم فى حالة وقبلتم عنهم فى حالة أخرى ؛ مع اختلافهم فى الدين كله ، **وهذا أبى بن كعب** الذى له الدين والسابقة

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ومعه القرآن يقول فى الامة ما ذكره اسحاق بن ابراهيم قال : أخبرنى سلمة بن الفضل عن محمد بن اسحاق عن عمرو بن عبيد عن الحسن العوني قال : دخلت مسجد رسول الله (ص) فاذا أنا برجل قد تسجى بثوبه وحوله جماعة فسألتهم عن شيء فجبهونى فقلت : يا أصحاب محمد تضنون بالعلم ؟ - قال: فكشف الرجل المسجى الثوب عن وجهه فاذا شيخ أبيض الرأس واللحية فقال : عن أى هذه الامة تسأل ؟ ! فوالله ما زالت هذه الامة مكبوبة على وجهها منذ قبض رسول الله (ص) ، و أيم الله لئن بقيت الى يوم الجمعة لاقومن مقاماً أقتل فيه .

**قال :** وسمعته يقول مثل ذلك : ألا هلك أهل العقدة ، ألا أبعدهم الله ، والله ماآسى عليهم انما آسى على الذين يهلكون من أمة محمد (ص) **قال :** فلما كان يوم الاربعاء رأيت الناس يموجون فقلت : ما لكم ؟ - قالوا : مات سيد المسلمين أبى بن كعب قال : فقلت : ستر الله على هذا المسلم حيث لم يقم ذلك المقام .

**فهذا أبى بن كعب يقول فى الامة :** انها مكبوبة على وجهها منذ قبض الله نبيه (ص) فكيف تصح هذه الاخبار ومع أصحاب رسول الله هذا الاختلاف ؟ !» .

**وقال المجلسى فى ثامن البحار** ضمن ذكره مطاعن عثمان ( ص ٣٣٦ من طبعة أمين الضرب) : « **نكير أبى بن كعب - وذكر الثقفى فى تاريخه باسناده قال:** جاء رجل الى أبى بن كعب فقال: ياأبا المنذر ان عثمان قد كتب [صكاً] لرجل من آل أبى معيط بخمسين ألف درهم الى بيت المال فقال أبى: فلا تزالون تأتونى بشيء ماأدرى ماهو فيه فبينا هو كذلك اذ مر به الصك فقام فدخل على عثمان فقال : يابن الهاوية يابن النار الحامية أتكتب لبعض آل أبى معيط الى بيت مال المسلمين بصك بخمسين ألف درهم فغضب عثمان وقال : لولا أنى قد كفتيك لفعلت بك كذا و كذا .

**الثقفى فى تاريخه قال :** فقام رجل الى أبى بن كعب فقال : ياأبا المنذر ألا تخبرنى عن عثمان ؛ مافولك فيه ؟ — فأمسك عنه فقال له الرجل : جزاكم الله شراً ياأصحاب محمد شهدتم الوحى و عاينتموه ثم نسألكم التفقة فى الدين فلا تعلمونا ، فقال أبى عند ذلك : هلك أصحاب العقدة ورب الكعبة، أما والله ماعليهم آسى ؛ ولكن آسى على من أهلكوا ، والله لئن أبقانى الله الى يوم الجمعة لاقومن مقاماً أتكلم فيه بما أعلم ؛ قتلت أو استحييت ، فمات (ره) يوم الخميس» .

**أقول : هذه بعض أحاديث الشيعة فى هذا الباب ومنها ما يأتى نقله عن بعض الزيدية .**

فقال : عن أيّ هذه الأُمّة تسأل ؟! فوالله ما زالت هذه الأُمّة مكبوبةً على وجهها[1] منذ يوم قبض رسول الله – صلّى الله عليه وآله ، وأيم الله لئن بقيت الى يوم الجمعة

---

١- **قال بعض الزيدية فى كلام له نفيس جداً** بل هو رسالة نفيسة مفيدة ممتعة بحيث استحسنه النقيب أبوجعفر يحيى بن محمد العلوى البصرى استاذ ابن أبى الحديد المعتزلى البغدادى شارح نهج البلاغة غاية الاستحسان وكذا ابن أبى الحديد نفسه وجعلاه جواباً عن اعتراض من قال: لايجوز اللعن على أصحاب النبى (ص) فانه استدل فى ذلك الكلام المفيد المتين على أنه يجوز اللعن على من ثبت فسقه من أصحاب النبى (ص) ولمتانة الكلام نقلناه بطوله فى بعض آثارنا و ننقله ان شاءالله تعالى فى تعليقاتنا على الايضاح بتمامه بعد تمام الكتاب فقال الزيدى المشار اليه فى أثناء كلامه المزبور (انظر شرح نهج البلاغة ج ٤ من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ؛ ص ٤٥٩) :

**«وكلمة أبى بن كعب مشهورة منقولة : مازالت هذه الامة مكبوبة على وجهها منذ فقدوا نبيهم ، وقوله : ألا هلك أهل العقدة والله ما آسى عليهم انما آسى على من يضلون من الناس» .**

**قال ابن سعد فى الطبقات فى ترجمة أبى بن كعب :**

(ج ٣ من طبع بيروت سنة ١٣٧٧ ؛ ص ٥٠٠ - ٥٠٢)

« أخبرنا روح بن عبادة وهوذة بن خليفة قالا : أخبرنا عوف عن المحسن قال: أخبرنا عتى بن ضمرة قال : قلت لابى بن كعب : مالكم أصحاب رسول الله (ص) نأتيكم من البعد ، نرجو عندكم الخير أن تعلمونا فاذا أتيناكم استخففتم أمرنا كأنا نهون عليكم ؟ فقال: والله لئن عشت الى هذه الجمعة لاقولن فيها قولا لاأبالى استحييتمونى عليه أو قتلتمونى ، فلما كان يوم الجمعة من بين الايام أتيت المدينة فاذا أهلها يموجون بعضهم فى بعض فى سككهم ، فقلت : ماشأن هؤلاء الناس ؟ قال بعضهم : أما أنت من أهل هذا البلد ؟ قلت : لا ، قال : فانه قدمات سيد المسلمين اليوم أبى بن كعب قلت : والله ان رأيت كاليوم فى الستر أشد مما ستر هذا الرجل .

**أخبرنا محمد بن عبدالله الانصارى** قال أخبرنا عوف عن الحسن عن عتى السعدى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال : قدمت المدينة فى يوم ريح وغبرة و اذا الناس يموج بعضهم فى بعض فقلت : ما لى أرى الناس يموج بعضهم فى بعض ؟ ! فقالوا : أما أنت من أهل هذا البلد ؟ فقلت : لا ، قالوا : مات اليوم سيد المسلمين أبى بن كعب .

**أخبرنا عفان بن مسلم قال :** أخبرنا جعفر بن سليمان قال أخبرنا أبو عمران الجونى عن جندب بن عبدالله البجلى قال: أتيت المدينة ابتغاء العلم فدخلت مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا الناس فيه حلق يتحدثون فجعلت أمضى الحلق حتى أتيت حلقة فيها رجل شاحب عليه ثوبان كأنما قدم من سفر قال فسمعته يقول: هلك أصحاب العقدة و رب الكعبة و لا آسى عليهم ؛ أحسبه قال مراراً ، قال: فجلست اليه فتحدث بما قضى له ثم قام قال: فسألت عنه بعد ماقام قلت: من هذا ؟ قالوا: هذا سيد المسلمين أبى بن كعب قال: فتبعته حتى أتى منزله فاذا هو رث المنزل رث الهيئة فاذا رجل زاهد منقطع يشبه أسره بعضه بعضاً فسلمت عليه فرد على السلام ثم سألنى ممن أنت؟ قلت: من أهل العراق قال: أكثر منى سؤالا قال لما قال ذلك غضبت قال: فجثوت على ركبتى و رفعت يدى هكذا وصف حيال وجهه فاستقلبت القبلة قال قلت: اللهم نشكوهم اليك انا ننفق نفقاتنا و ننصب أبداننا و نرحل مطايانا ابتغاء العلم فاذا لقيناهم تجهموا لنا وقالوا لنا، قال: فبكى أبى وجعل يترضانى ويقول: ويحك لم أذهب هناك لم أذهب هناك قال ثم قال: اللهم انى أعاهدك لئن أبقيتنى الى يوم الجمعة لاتكلمن بما سمعت من رسول الله لا أخاف فيه لومة لائم قال لما قال ذلك انصرفت عنه وجعلت انتظر الجمعة فلما كان يوم الخميس خرجت لبعض حاجتى فاذا السكك غاصة من الناس لا أجد سكة الا يلقانى فيها الناس قال قلت: ماشأن الناس ؟ قالوا انا نحسبك غريباً قال قلت : أجل ، قالوا: مات سيد المسلمين أبى بن كعب قال جندب فلقيت أباموسى بالعراق فحدثته حديث أبى ، قال: والهفاه لو بقى حتى تبلغنا مقالته» .

**قال الحاكم فى المستدرك فى كتاب التفسير (ج٢ ص٢٢٦-٢٢٧) :**

« أخبرنا ابراهيم بن عصمة بن ابراهيم العدل حدثنا السرى بن خزيمة حدثنا محمد بن عبدالله الرقاشى حدثنا جعفر بن سليمان حدثنا أبوعمران الجونى عن جندب قال: أتيت المدينة لاتعلم العلم فلما دخلت مسجد رسول الله اذا الناس فيه حلق **أقول :** فساق الحديث الاخير الذى نقله ابن سعد فى الطبقات الى آخره قريباً منه وقال بعده : «هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه» .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لأقو من مقاماً [١] أقتل فيه .

قال: وسمعته قبل ذلك وهو خارج دارالفضل وهو يقول: ألا هلك أهل العقدة [٢] - أبعدهم الله - والله ما آسى [عليهم انّما آسى على الّذين [٣]] يهلكون من أمّة محمّدٍ (ص). فلمّا كان يوم الأربعاء [٤] رأيت النّاس يموجون فقلت: ماالخبر؟ - فقالوا: مات سيّد المسلمين [٥] أبيّ بن كعبٍ فقلت: ستر الله على المسلمين حيث لم يقم الشيخ ذلك المقام [٦].

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**وقال الحاكم أيضاً فى المستدرك فى كتاب معرفة الصحابة (ج٣: ص ٣٠٤-٣٠٥):**

«أخبرنى أبو سهل أحمد بن محمد بن زياد حدثنا أبو قلابة قال: حدثنى أبى قال: حدثنى جعفر بن سليمان عن أبى عمران الجونى عن جندب قال: قدمت المدينة لاطلب العلم فدخلت المسجد فاذا رجل والناس مجتمعون عليه فقلت: من هذا؟ - قالوا: هذا أبى بن كعب فتبعته فدخل منزله فضربت عليه الباب فخرج فزبرنى وكهرنى فاستقبلت القبلة فقلت: اللهم انانشكوهم اليك تنفق نفقاتنا و نتعب أبداننا ونرحل مطايانا ابتغاء العلم فاذا لقيناهم كرهونا فقال: لئن أخرتنى الى يوم الجمعة لاتكلمن بما سمعت من رسول الله (ص) لاأخاف فيه لومة لائم فلما كان يوم الخميس غدوت فاذا الطرق غاصة فقلت: ماشأن الناس اليوم؟ - قالوا: كأنك غريب؟ قلت: أجل قالوا: مات سيد المسلمين أبى بن كعب».

---

١ - فى الاصل: «قياماً» وقرينة التصحيح تأتى فى آخر قصة أبى بن كعب.

٢ - فى الاصل: «أهل العقد».

٣ - مابين المعقفتين مأخوذ من كتاب المسترشد.

٤ - فى الاصل: «يوم الجمعة الاربعاء».

٥ - **قال ابن الجوزى فى صفة الصفوة فى ترجمة أبى بن كعب (ج ١؛ ص ١٨٩):**

«قال عمر بن الخطاب فى حقه: هذا سيد المسلمين؛ ومات فى سنة ثلاثين». **وقال ابن-**

«بقية الحاشية فى الصفحة الآتية»

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**حجر فى تهذيب التهذيب** : قال عمر بن الخطاب : سيد المسلمين أبى بن كعب» **وقال الحاكم فى المستدرك** فى كتاب معرفة الصحابة ضمن ذكره مناقب أبى بن كعب (ج٣ ؛ ص ٣٠٢) :

«حدثنى محمد بن مظفر ، ثنا أبو الجهم ، ثنا ابراهيم بن يعقوب قال: سمعت أبامسهر يقول : أبى بن كعب سماه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سيد الانصار ؛ فلم يمت حتى قالوا : سيدالمسلمين» **وقال الجزرى فى أسد الغابة فى ترجمة أبى** : (ج١ ؛ ص٤٩):

«وكان عمر يقول : أبى سيد المسلمين » . **أقول** : قد نقلنا قبيل ذلك عن طبقات ابن سعد مايدل على ذلك (انظر ص ٣٧٤ و ٣٧٥).

٦ ـ هذه اللفظة تدل على أن ما كان فى أصل النسخة من العبارة من قوله : «لاتومن قياساً» مصحف وصحيحه فليكن: «لاتومن مقاساً» كما ذكرنا العبارة صحيحة فى المتن و أيدناها بكونها هكذا فى كتاب المسترشد (انظر ص٣٧٦).

**ومما يناسب ذكره هنا ما نقله ابن الاثير فى أسد الغابة** بعد نقل رواية عن الترمذى باسناده (انظر ترجمة أبى؛ ج١ ص٤٩): «**قال الترمذى** : و بالاسناد المذكور: حدثنا ابن وكيع حدثنا حميد بن عبد الرحمن عن داود العطار عن معمر عن قتادة عن أنس أن النبى (ص) قال : أرحم أمتى بأمتى أبو بكر ، و أشدهم فى دين الله عمر ، و أصدقهم حياء عثمان ، و أعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ، و أفرضهم زيد بن ثابت ، و أقرؤهم أبى بن كعب ، و لكل أمة أمين و أمين هذه الامة أبو عبيدة بن الجراح ، وقد رواه أبو قلابة عن أنس نحوه وزاد فيه : وأقضاهم على» وقال ابن عبدالبر فى الاستيعاب بعد نقله فى ترجمة أبى : «وقد ذكرنا لهذا الحديث طرقاً فيما تقدم من هذا الكتاب » **أقول** : فليتأمل العاقل الفطن فى هذه الرواية كيف يلوح أثر الوضع من سياق عبارتها .

## فلنعد الى ما كنا فيه مما يوضح مافى المتن

**قال الحافظ أبو نعيم فى حلية الاولياء فى ترجمة أبى بن كعب ضمن ماقال (ج١ ؛ ص٢٥٢) :**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« حدثنا عبدالله بن جعفر حدثنا يونس بن حبيب حدثنا أبو داود حدثنا شعبة أخبرنى أبو حمزة قال : سمعت أياس بن قتادة يحدث عن قيس بن عباد قال : قدمت المدينة للقاء أصحاب محمد (ص) فلم يكن فيهم أحد أحب الى لقاء من أبى بن كعب فقمت فى الصف الاول فخرج فلما صلى حدث فما رأيت الرجال متحت أعناقها الى شيء متوجهاً اليه فسمعته يقول : هلك أهل العقدة و رب الكعبة ؛ قالها ثلاثاً ، هلكوا و أهلكوا أما انى لاآسى عليهم ولكنى آسى على من يهلكون من المسلمين . رواه أبو مجلز عن قيس بن عباد مثله .

حدثنا أحمد بن جعفر بن سعيد حدثنا أحمد بن عصام حدثنا يوسف بن يعقوب حدثنا سليمان التيمى عن أبى مجلز عن قيس بن عباد قال: بينما أنا أصلى فى مسجد المدينة فى الصف المقدم اذ جاء رجل من خلفى فجذبنى جذبة فنحانى وقام مقامى فلما سلم التفت الى فاذا هو أبى بن كعب فقال : يافتى لا يسؤك الله ان هذا عهد من النبى (ص) الينا ثم استقبل القبلة فقال : هلك أهل العقدة و رب الكعبة ؛ لاآسى عليهم - ثلاث مرار - أما والله ماعليهم آسى ولكن آسى على من أضلوا» .

**قال ابن الاثير فى النهاية :** « وفى حديث عمر : هلك أهل العقد و رب الكعبة يعنى أصحاب الولايات على الامصار من عقد الالوية للامراء؛ ومنه حديث أبى : هلك أهل العقدة و رب الكعبة ؛ يريد البيعة المعقودة للولاة» .

**أقول :** انما تستقيم هذه القضية بناء على أن يكون وفاة أبى بن كعب فى زمان خلافة عثمان كما يستفاد صريحاً من مضمون ماسبقها فى المتن فلنشر الى شيء من ذلك **قال ابن سعد فى الطبقات بالنسبة الى وفاته ضمن نقل الاقوال :** « وقد سمعت من يقول : مات فى خلافة عثمان بن عفان - رضى الله عنه - سنة ثلاثين وهو أثبت الاقاويل عندنا و ذلك أن عثمان بن عفان أمره أن يجمع القرآن» **وقال الحاكم فى المستدرك فى ترجمة أبى:** « حدثنا أبو عبدالله الاصبهانى ، حدثنا محمد بن عبدالله بن رستة ، ثنا سليمان بن داود ، ثنا محمد بن عمر (الى ان قال) : وقد اختلف فى وقت وفاته فقيل : انه مات فى خلافة عمر سنة اثنتين وعشرين ، وقيل : مات فى خلافة عثمان سنة ثلاثين ، وهذا أثبت الاقاويل بأن عثمان أمره بأن يجمع القرآن» **وقال الجزرى فى أسد الغابة : «قال أبو نعيم :** اختلف فى وقت

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

## ذكر الرّجعة[1]

و رأيناكم عبتم عليهم شيئاً تروونه من وجوهٍ كثيرةٍ عن علمائكم وتؤمنون به وتصدّقونه ؛ ونحن مفسّرون ذلك لكم من أحاديثكم بما لايمكنكم دفعه ولاجحوده .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وفاة أبي فقيل : توفي سنة اثنتين وعشرين في خلافة عمر وقيل : سنة ثلاثين في خلافة عثمان قال : وهو الصحيح لان زر بن حبيش لقية في خلافة عثمان (الى آخر ماقال)» وأما بناء على ماقال ابن عبدالبر في الاستيعاب في ترجمة أبي : «قال أبو عمر : مات أبي بن كعب في خلافة عمر بن الخطاب قيل : سنة تسع عشر وقيل : سنة عشرين وقيل : سنة اثنتين وعشرين وقال علي بن المديني : مات العباس و أبوسفيان بن حرب و أبي بن كعب قريباً بعضهم من بعض في صدر خلافة عثمان و الاكثر على أنه مات في خلافة عمر » فلا تستقيم الا بتكلف و تجشم لان أواخر خلافة عثمان كانت زمان اعتراض أمثال أبي على عثمان وأما زمان عمر فلم يكن الوضع مقتضياً لامثال هذه الاعتراضات مع مؤيدات أخرى لذلك لايسع المقام ذكرها .

---

١ ـ **قال الطريحي ( ره ) في مجمع البحرين :** « و الرجعة بالفتح هي المرة في الرجوع بعد الموت بعد ظهور المهدي ـ عليه السلام ـ وهي من ضروريات مذهب الامامية وعليها من الشواهد القرآنية و أحاديث أهل البيت ـ عليهم السلام ـ ماهو أشهر من أن يذكر حتى أنه ورد عنهم ـ عليهم السلام : من لم يؤمن برجعتنا و لم يقر بمتعتنا فليس منا ؛ **وقد أنكرها الجمهور حتى قال في النهاية :** الرجعة مذهب قوم من العرب في الجاهلية وطائفة من فرق المسلمين و أهل البدع والاهواء و من جملتهم طائفة من الرافضة. و فلان يؤمن بالرجعة اى بالرجوع الى الدنيا بعد الموت وأما الرجعة بعد الطلاق فتقرأ بالفتح والكسر على المرة والحالة ، وبعضهم يقتصر فيها على الفتح قال في المصباح : وهو الاصح».

**فليعلم** أن الرجعة من العقائد الثابتة الحقة عند الفرقة الناجية أعني الشيعة الامامية الاثني عشرية كما صرح بها الطريحي (ره) فيما نقلنا من كلامه و لعلمائهم رضوان الله عليهم

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

من ذلك ما رويتم عن ابراهيم بن موسى الفرّاء[1] عن ابن المبارك[2] عن اسماعيل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى ذلك رسائل وكتب لايسع المقام ذكر أسامیها فمن أراد البحث عن ذلك فيطلبها وليراجعها الا أن فى المراجعة لباب الرجعة من المجلد الثالث عشر للبحار أو رسالة الرجعة للمجلسى ( ره ) اوكتاب حق اليقين له اوكتاب الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة للشيخ محمدبن الحسن الحر العاملى ( ره ) كفاية للمكتفى **و حسبك فى الدلالة على أهمية هذا الموضوع عند الشيعة الامامية** أن للمصنف ( ره ) وهو أحد علمائهم كتابين فى ذلك الامر واثباته بل ثلاثة كتب **قال الشيخ الحر العاملى (ره) فى كتاب الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة** فى الباب الثانى الذى هو فى الاستدلال على صحة الرجعة و امكانها و وقوعها ( انظر ص ٦٢ - ٦٣ من طبعة قم سنة ١٣٨١ ) : « **و قال النجاشى أيضاً : الفضل بن شاذان** كان ثقة أجل أصحابنا الفقهاء والمتكلمين و له جلالة فى هذه الطائفة وهو فى فضله أشهر من أن نصفه وذكر الكجى أنه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع الينا منها كتاب النقض على الاسكافى (الى ان قال) **كتاب اثبات الرجعة، كتاب الرجعة ،** كتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر أنه فى مشابهة أحوال هذه الامة لاحوال بنى اسرائيل فى الرجعة و غيرها و قد ألف الراوندى كتاباً مختصراً فى ذلك و جعله ملحقاً بكتاب الخرائج والجرائح منه رحمه‌الله (انتهى)» . **وقال الشيخ الطوسى فى الفهرست : «الفضل بن شاذان** متكلم جليل القدر له كتب منها كتاب الفرائض (الى ان قال) **كتاب فى اثبات الرجعة** (انتهى)» و روى الكشى فى مدحه و جلالته أحاديث بليغة تدل على صحة اعتقاداته والاعتماد على مؤلفاته **فانظر الى هذا الشيخ الذى هو أجل علماء الشيعة و مصنفيهم قد صنف كتابين فى اثبات الرجعة بل ثلاثة فكيف اذا انضم اليه غيره ؟!** (انتهى ماأردنا نقله من كلام الشيخ الحر العاملى رحمه‌الله تعالى)» .

**أقول :** لى أيضاً تأسياً بعلمائنا - رضى‌الله عنهم و أرضاهم و جعل الجنة مسكنهم ومأواهم - فى موضوع الرجعة كتاب ممتع يسمى بالايمان والرجعة الا أنه لم يتم ، وفقنا الله لاتمامه بحوله وقوته وفضله ورحمته .

١- **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب:** «ابراهيم بن موسى بن يزيد التميمى أبو اسحاق

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[١بن أبى خالد قال: جاء يزيد بن النّعمان بن بشير الى حلقة القاسم بن عبدالرّحمن بكتاب أبيه النّعمان بن بشير الى أمّ عبدالله بنت أبى هاشم - يعنى الى أُمّه - بسم الله الرّحمن الرّحيم من النّعمان بن بشير الى أمّ عبدالله بنت أبى هاشم سلامٌ عليكِ فانّى أحمد اليكِ الله الّذى لااله الّا هو (أمّا بعد٢) فانّكِ كتبت الىّ لأكتب اليكِ بشأن زيد بن خارجة٣] وأنّه كان من أمره ٤ أنّه أخذه وجعٌ فى كتفه٥ وهو يومئذٍ من أصحّ ٦ أهل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الفراء الرازى يلقب بالصغير ثقة حافظ من العاشرة مات بعد العشرين و مائتين / ع» و يريد برمز «ع» أنه ممن أخرج حديثه فى جميع الاصول الستة .

٢- **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب** فى باب الكنى: «ابن المبارك هو عبدالله مشهور» **وقال فى ترجمته** : «عبدالله بن المبارك المروزى مولى بنى حنظلة ثقة ثبت فقيه عالم جواد مجاهد جمعت فيه خصال الخير من الثامنة مات سنة احدى وثمانين وله ثلاث وستون / ع» يريد بالرمز أنه ممن أخرج حديثه فى الاصول الستة.

١ - مابين المعقفتين من البداية والنهاية لابن كثير و بدله فى الاصل : «عن ... قال : كتب النعمان بن بشير الى عبدالله بن رواحة فكتب اليه أما بعد فانك كتبت الى تذكر شأن زيد بن حارثة» وبدل النقاط بياض على قدر كلمة.

٢ - «أما بعد» ليس فى تاريخ ابن كثير .

٣ - فى الاصل : «حارثة» .

٤ - فى تاريخ ابن كثير : «من شأنه».

٥ - فى تاريخ ابن كثير : «فى حلقه».

**أما القصة فقال ابن عبد البر فى الاستيعاب** (ص١٩٢ من طبعة حيدرآباد) :

« زيد بن خارجة بن أبى زهير بن مالك من بنى الحارث بن الخزرج روى عن النبى (ص) فى الصلوة عليه (ص) **وهو الذى تكلم بعد الموت لا يختلفون فى ذلك** وذلك أنه غشى عليه قبل موته و أسرى بروحه فسجى عليه بثوبه ثم راجعته نفسه فتكلم بكلام

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

حفظ عنه فى أبى بكر وعمر وعثمان - رضى الله عنهم - ثم مات من حينه، **روى حديثه هذا ثقات الشاميين عن النعمان بن بشير و رواه ثقات الكوفيين عن يزيد بن النعمان بن بشير عن أبيه، ورواه يحيى بن سعيد الانصارى عن سعيد بن المسيب.**

**أخبرنا** عبدالله بن محمد بن عبدالمؤمن قال: أخبرنا اسماعيل بن محمد قال : أخبرنا اسماعيل بن اسحاق قال : أخبرنا على بن المدينى قال : أخبرنا عبدالله بن مسلمة بن قعنب قال : أخبرنا سليمان بن بلال عن يحيى عن سعيد بن المسيب **أن زيد بن خارجة الانصارى** ثم من بنى الحارث بن الخزرج **توفى زمن عثمان بن عفان** - رضى الله عنه - فسجى بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة فى صدره ثم تكلم **فقال:** أحمد أحمد فى الكتاب الاول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف فى نفسه القوى فى أمر الله كان ذلك فى الكتاب الاول، صدق صدق عمر بن الخطاب القوى الامين فى الكتاب الاول، صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع سنين و بقيت اثنتان ، أتت الفتن ، و أكل الشديد الضعيف ، و قامت الساعة وسيأتيكم خبر بئر أريس و ما بئر أريس. **قال يحيى بن سعيد** : ثم هلك رجل من بنى خطمة فسجى بثوب فسمعوا جلجلة فى صدره ثم تكلم فقال : ان أخا بنى الحارث بن الخزرج صدق صدق. وكانت وفاته فى خلافة عثمان - رضى الله عنه - **وقد عرض مثل قصته لاخى ربعى بن حراش أيضاً».**

**وقال ابن كثير فى البداية و النهاية** تحت عنوان « **قصة زيد بن خارجة وكلامه بعد الموت** وشهادته بالرسالة لمحمد (ص) وبالخلافة لابى بكر الصديق ثم لعمر ثم لعثمان رضى الله عنهم» : مانصه (ج٦ ؛ ص١٥٦ ) :

« **قال الحافظ أبو بكر البيهقى** : أنا أبو صالح بن أبى طاهر العنبرى ، أناجدى يحيى بن منصور القاضى ، ثنا أبو على بن محمد بن عمرو بن كشمرد ، أنا القعنبى ، أنا سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب **أن زيد بن خارجة الانصارى** ثم من بنى الحارث بن الخزرج توفى زمن عثمان (**فذكر القصة الى آخرها** أعنى الى قوله : ان أخا بنى الحارث بن الخزرج صدق صدق ) **وقال : ثم رواه البيهقى عن الحاكم** عن أبى بكر بن اسحاق عن موسى بن الحسن عن العقنبى فذكره **وقال** : هذا اسناد صحيح وله شواهد » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

المدينة حالاً في نفسه فمات فأتاني آتٍ وأنا أسبّح بعد المغرب فقال لي : انّ زيداً تكلّم بعد وفاته ؛ فجئته وقد حضره ناسٌ وهو يقول :

الأوسط أجلد القوم كان يمنع النّاس أن يأكل قويّهم ضعيفهم عبدالله عمر أمير المؤمنين صدق صدق كان ذلك في الكتاب الأوّل .

ثمّ قال :

عثمان أمير المؤمنين تعاني النّاس ديونٌ كثيرة[1] خلت اثنتان و بقيت أربعة فانّكم على منهاج عثمان؛ من تولّاه فلايهدرنّ دماً كان أمر الله قدراً مقدوراً، وهذه الجنّة وهذه

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**وقال ابن الاثير في أسد الغابة ضمن ترجمة زيد بن خارجة :**

« وهذا زيد هو الذى تكلم بعد الموت في أكثر الروايات و هو الصحيح ، **وقيل :** ان الذى تكلم بعد الموت أبوه خارجة ؛ وليس بصحيح فان المشهور في أبيه أنه قتل يوم أحد وقد ذكرناه. **وأما كلام زيد** فانه أغمى عليه قبل موته فظنوه ميتاً فسجوا عليه ثوبه ثم راجعته نفسه فتكلم بكلام حفظ عنه في أبي بكر وعمر وعثمان - رضي الله عنهم - ثم مات».

٦ - في الاصل : «أصلح».

---

١ - كذا في الاصل صريحاً و في تاريخ ابن كثير كما يأتي : « و هو يعافى الناس من ذنوب كثيرة» فلو كانت العبارة : «تعانى الناس ديوناً كثيرة» لكان المعنى مستقيماً بلاتكلف من قولهم : « هو يعانى الشدائد » أى يقاسيها و يكابدها و يعالجها والعبارة في حديث آخر «يعفو عن ذنوب كثيرة» فلننقل الحديث، **قال السيوطى في شرح الصدور بشرح حال-الموتى والقبور** في باب «زيارة القبور وعلم الموتى بزوارهم و رؤيتهم لهم» ضمن نقله القصة بما وجدها في الكتب المعتبرة بعباراتها المختلفة **مانصه** (ص ١٤٩ من طبعة الهند) : «**وقال الطبرانى في الكبير** : حدثنا أحمد بن المعلى الدمشقى ، ثنا هشام بن عمار ، ثنا الوليد بن مسلم عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر عن عمر بن هانى **ان النعمان بن بشير حدثه**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**قال :** مات رجل منا يقال له زيد بن خارجة بن زيد فسجيناه بثوب و قمت أصلى اذ سمعت ضوضاة فانصرفت فاذا أنا به يتحرك **فقال :** أجلد القوم أوسطهم عبدالله عمر أمير المؤمنين القوى فى جسمه القوى فى أمر الله ، **عثمان أمير المؤمنين العفيف المتعفف الذى يعفو عن ذنوب كثيرة** خلت ليلتان و بقيت أربع و اختلف الناس فلانظام لهم ، يا أيها الناس أقبلوا على امامكم و اسمعوا له و أطيعوا ، هذا رسول الله و ابن رواحة **ثم قال : وما فعل زيد بن خارجة ؟** يعنى أباه **ثم قال :** أخذت بئر أريس ظلماً ثم خفت الصوت ، أخرجه ابن عساكر » .

**وقال الحافظ نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى فى مجمع الزوائد** فى باب الخلفاء الاربعة من كتاب الخلافة ( ج ٥ ؛ ص ١٧٩ - ١٨٠ ) **مانصه :**

« و عن النعمان بن بشير قال : بينما زيد بن خارجة يمشى فى بعض طرق المدنية اذخر ميتاً بين الظهر والعصر فنقل الى أهله وسجى بين ثوبين وكساء فلما كان بين المغرب والعشاء اجتمعن نسوة من الانصار فصرخوا حوله اذ سمعوا صوتاً من تحت الكساء يقول : أنصتوا أيها الناس ؛ مرتين ، فحسر عن وجهه وصدره فقال : محمد رسول الله (ص) النبى الامين كان ذلك فى الكتاب ثم قيل على لسانه : صدق صدق أبو بكر الصديق خليفة رسول الله ( ص ) القوى الامين كان ضعيفاً فى بدنه قوياً فى أمر الله ؛ كان ذلك فى الكتاب الاول ، ثم قيل على لسانه : صدق صدق ثلاثاً ، و الاوسط عبدالله أمير المؤمنين رضى الله عنه الذى كان لا يخاف فى الله لومة لائم ؛ وكان يمنع الناس أن يأكل قويهم ضعيفهم ؛ كان ذلك فى الكتاب الاول ، ثم قيل على لسانه : صدق صدق ثم قال : عثمان أمير المؤمنين رحيم بالمؤمنين خلت اثنتان وبقى أربع واختلف الناس فلانظام لهم و انتحبت الاجماء يعنى تنتهك المحارم ودنت الساعة و أكل الناس بعضهم بعضاً .

**وفى رواية عن النعمان بن بشير قال :**

لما توفى زيد بن خارجة انتظرت خروج عثمان فقلت : يصلى ركعتين فكشف الثوب عن وجهه فقال : السلام عليكم ، السلام عليكم ، و أهل البيت يتكلمون قال : فقلت و أنا فى الصلوة : سبحان الله ، سبحان الله ، فقال : أنصتوا أنصتوا .

والباقى بنحوه ؛ رواه كله الطبرانى فى الكبير و الاوسط باختصار كثير باسنادين و رجال أحدهما فى الكبير ثقات» .

النّار يقول النّبيّون والصّدّيقون : ياعبدالله بن عمر ما فعل سعدٌ و خارجة ؟ وكانا قتلا يوم اُحدٍ كـلّا إنّها لظى نزّاعةً للشّوى[1] ثمّ خفت الصّوت .

---

١ - آيتان من سورة المعارج (آية ١٥ - ١٦).

حيث ان القصة نقلت بعبارات مختلفة ومن أحسن موارد نقلها من جهة الجامعية للفوائد تاريخ ابن كثير فالاولى أن ننقل القصة بعبارة نقلها هو فى تاريخه حتى يتبين معنى مافى المتن كما هو حقه فنقول :

**قال ابن كثير فى البداية والنهاية (ج ٦ ؛ ص ١٥٦-١٥٨)**

بعد ذكره مانقلناه عنه آنفاً (ص ٣٨٤ من هذا الكتاب)

من نقل قول البيهقى : «وهذا اسناد صحيح وله شواهد» **مانصه :**

**« ثم ساقه (ى البيهقى) من طريق أبى بكر عبدالله بن أبى الدنيا فى كتاب من عاش بعد الموت :**

حدثنا أبو مسلم عبدالرحمن بن يونس حدثنا عبدالله بن ادريس عن اسماعيل بن أبى- خالد قال : جاء يزيد بن النعمان بن بشير الى حلقة القاسم بن عبدالرحمن بكتاب أبيه النعمان بن بشير - يعنى الى أمه - :

بسم الله الرحمن الرحيم من النعمان بن بشير الى أم عبدالله بنت أبى هاشم سلام عليك فانى أحمد اليك الله الذى لااله هو فانك كتبت الى لاكتب اليك بشأن زيد بن خارجة وأنه كان من شأنه أنه أخذه وجع فى حلقه و هو يومئذ من أصح الناس أو أهل المدينة - فتوفى بين صلوة الاولى وصلوة العصر فأضجعناه لظهره وغشيناه ببردين وكساء فأتانى آت فى مقامى و أنا أسبح بعد المغرب فقال : ان زيداً قد تكلم بعد وفاته فانصرفت اليه مسرعاً و قد حضره قوم من الانصار وهو يقول او يقال على لسانه : الاوسط أجلد الثلاثة الذى كان لايبالى فى الله لومة لائم ، كان لايأمر الناس ان يأكل قويهم ضعيفهم ، عبدالله أمير المؤمنين صدق صدق كان ذلك فى الكتاب الاول ، ثم قال : عثمان أمير المؤمنين و هو يعافى الناس من ذنوب كثيرة ؛ خلت اثنتان و بقى أربع ، ثم اختلف الناس و أكل بعضهم بعضاً فلانظام و انتجت الاكما ، ثم ارعوى المؤمنين ( فى الهامش : كذا بالاصول التى بأيدينا ولعلها : المؤمنون )

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فسألت القوم عمّا سبق من كلامه قبل أن ألحقه .

قالوا : انّه مات فغمضناه فاستوى جالساً فقال :

محمّدٌ رسول الله ؛ السّلام عليك يارسول الله ورحمة الله و بركاته وقال : أبوبكر

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وقال : كتاب الله و قدره ، أيها الناس أقبلوا على أميركم و اسمعوا و أطيعوا ، فمن تولى فلا يعهدن دماً وكان أمر الله قدراً مقدوراً ، الله أكبر هذه الجنة و هذه النار ، و يقول النبيون و الصديقون : سلام عليكم ، ياعبدالله بن رواحة هل أحسست لى خارجة لابيه وسعداً الذين قتلا يوم أحد (كلا انها لظى نزاعة للشوى تدعو من أدبر وتولى وجمع فأوعى) ثم خفت صوته .

**فسألت الرهط عما سبقنى من كلامه فقالوا :**

سمعناه يقول : أنصتوا أنصتوا ، فنظر بعضنا الى بعض فاذاً الصوت من تحت الثياب ، قال : فكشفنا عن وجهه فقال : هذا أحمد رسول الله سلام عليك يارسول الله و رحمة الله وبركاته **ثم قال** : أبو بكر الصديق الامين خليفة رسول الله كان ضعيفاً فى جسمه قوياً فى أمر الله صدق صدق وكان فى الكتاب الاول .

**ثم رواه الحافظ البيهقى** عن أبى نصر بن قتادة عن أبى عمرو بن بجير عن على بن الحسين عن المعافى بن سليمان عن زهير بن معاوية عن اسماعيل بن أبى خالد فذكره وقال هذا اسناد صحيح . [وقد روى هشام بن عمار فى كتاب البعث عن الوليد بن مسلم عن عبدالرحمن بن يزيد بن جابر قال : حدثنى عمير بن هانى حدثنى النعمان بن بشير قال : توفى رجل منا يقال له خارجة بن زيد فسجينا عليه ثوباً فذكر نحو ماتقدم] .

**قال البيهقى** : و روى ذلك عن حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير وذكر بئر أريس كما ذكرنا فى رواية ابن المسيب . قال البيهقى : والامر فيها أن النبى (صلعم) اتخذ خاتماً فكان فى يده ثم كان فى يد أبى بكر من بعده ثم كان فى يد عمر ثم كان فى يد عثمان حتى وقع منه فى بئر أريس بعد ما مضى من خلافته ست ستين فعند ذلك تغيرت عماله و ظهرت أسباب الفتن كما قيل على لسان زيد بن خارجة .

**قلت** : وهى المرادة من قوله : مضت اثنتان وبقى أربع ، أو مضت أربع وبقى اثنتان ؛

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

الصّدّيق كان ضعيفاً فى جسمه قويّاً فى [أمر] الله ؛ صدق صدق كان ذلك فى الكتاب الاوّل .

ورويتم عن يزيد بن الحباب[1] عن يحيى بن سعيد الأنصارىّ عن أنس بن مالك : قال : لمّا مات زيد بن خارجة[2] نافست[3] الأنصار فى غسله حتّى كان بينهم منازعة ثمّ

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على اختلاف الرواية والله أعلم.

**وقد قال البخارى فى التاريخ** : زيد بن خارجة الخزرجى الانصارى شهد بدراً ، توفى زمن عثمان وهو الذى تكلم بعد الموت. قال البيهقى : وقد روى فى التكلم بعد الموت عن جماعة بأسانيد صحيحة ؛ والله أعلم.

**قال ابن أبى الدنيا** : حدثنا خلف بن هشام البزار ، حدثنا خالد الطحان عن حصين عن عبدالله بن عبيد الانصارى أن رجلا من بنى سلمة تكلم فقال : محمد رسول الله ، أبو بكر الصديق ، عثمان اللين الرحيم ، قال : ولا أدرى ايش قال فى عمر ، كذا رواه ابن أبى الدنيا فى كتابه .

**وقد قال الحافظ البيهقى** : أخبرنا أبو سعيد بن أبى عمرو ، حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، حدثنا يحيى بن أبى طالب أنبأنا على بن عاصم أنبأنا حصين بن عبدالرحمن عن عبدالله بن عبيدالانصارى قال : بينماهم يثورون القتلى يوم صفين او يوم الجمل اذ تكلم رجل من الانصار من القتلى فقال : محمد رسول الله ، أبو بكر الصديق ، عمر الشهيد، عثمان الرحيم ثم سكت.

[ و قال هشام بن عمار فى كتاب البعث...]».

**أقول** : نقل السيوطى فى شرح الصدور فى «باب زيارة القبور و علم الموتى بزوارهم و رؤيتهم لهم » أمثال ما نقله ابن كثير فى تاريخه **فمن أراد البحث عن المطلب أكثر مما خضنا فيه فليراجع مظان التفصيل** فان المقام لايسع أكثر من ذلك.

---

١ ـ كذا فى الاصل صريحاً و لم أجده فيما عندى من كتب الرجال.

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية » .

استقام رأيهم على أن يغسّله الغسلتين الأوّلتين الّذين كانوا يلون[1] غسله ثمّ يدخل عليه من كلّ فخذٍ سيّدها فيصبّون [عليه] الماء صبّةً واحدةً يعنى فى الغسلة الثّالثة قال أنس: فأدخلت فيمن دخل فلمّا ذهبنا لنصبّ عليه الماء تكلّم فقال : مضت اثنتان[2] و بقيت أربع يأكل غنيّهم فقيرهم فارضوا لرضاهم لكم[3] أبوبكر الصّدّيق ليّن رحيم بالمؤمنين ، عمر شديدٌ على الكفّار لايأخذه فى الله لومة لائم ، عثمان ليّنٌ رحيمٌ فاسمعوا له وأطيعوا فانّكم على منهاج عثمان .

ثمّ خمد صوته فاذا اللّسان يتحرّك والجسد ميّتٌ[4] .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٢ - فى الاصل : « زيد بن حارثة » ولا يستقيم بوجه فان زيد بن حارثة قد استشهد فى غزوة موتة باتفاق من أهل التاريخ و السير مضافاً الى أن آخر القصة يشهد أن المراد زيد بن خارجة المتكلم بعد الموت على زعمهم .

**و يؤيد ذلك بل يعينه ما نقله السيوطى فى شرح الصدور** فى أواخر باب زيارة القبور و علم الموتى بزوارهم و رؤيتهم لهم (ص ١٤٩ من طبعة الهند) بهذه العبارة :

« **و أخرج ابن عساكر عن أنس قال** : لما مات زيد بن خارجة دخلنا عليه نغسله فلما ذهبنا نصب عليه تكلم فقال: مضت ثنتان وغير أربع فأكل غنيهم فقيرهم فانفضوا لانظام لهم، أبو بكر لين رحيم بالمؤمنين، وعمر شديد على الكفار لايخاف فى الله لومة لائم، وعثمان لين رحيم بالمؤمنين و أنتم على منهاج عثمان فاسمعوا و أطيعوا ؛ ثم خفت صوته فاذا اللسان يتحرك و اذا الجسد ميت » .

٣ - فى الاصل : «نفست».

---

١ - فى الاصل : «يكون» ؛ يقال : «ولى الامر اذا قام به».

٢ - فى الاصل : «اثنان» .

٣ - فى الاصل : «فارضوا لارضائهن لكم».

٤ - فى الاصل : «فاذا الجسد و اللسان ميت».

[١ و رويتم عن اسماعيل بن أبى خالدٍ عن عبدالملك بن عميرٍ عن ربعى بن حراشٍ ٢ قال : كنّا أربع ٣ إخوةٍ] وكان الرّبيع أخونا أصومنا فى اليوم ٤ الحارّ و أطولنا صلوةً ٥ فخرجت فقيل لى : انّه قد مات ؛ فاسترجعت ٦ ثمّ رجعت حتّى دخلت عليه

١ - **فليعلم** أن هذه العبارة التى بين المعقفتين أعنى : « و رويتم عن اسماعيل بن أبى خالد عن عبدالملك بن عمير عن ربعى بن حراش قال : كنا أربع اخوة» من اضافاتنا على الكتاب و ذلك لماستعلم أن هذا صدر الحديث المنقول فى المتن بشهادة الكتب التى روى فيها الحديث.

٢ - **قال الجوهرى فى الصحاح** فى فصل الحاء المهملة من باب الشين: «والحرش الاثر و الجمع الحراش **ومنه ربعى بن حراش** ولا تقل خراش ( اى بالخاء المعجمة ) » **وقال الفيروزآبادى فى القاموس :** « و الحرش الاثر و الجماعة ج حراش و ربعى والربيع و مسعود بنو حراش ككتاب تابعيون » **وقال ابن حجر فى التقريب :** « ربعى بن حراش بكسر المهملة وآخره معجمة أبو مريم العبسى الكوفى ثقة عابد مخضرم من الثانية مات سنة مائة وقيل : غير ذلك / ع ( أى هو ممن أخرج حديثه فى جميع الاصول الستة)».

٣ - هذا التعبير بناء على مافى غالب الروايات و فى بعضها «ثلاث» كما يتضح لك ذلك بنقلنا هنا طرفاً منها .

٤ - ح : « فى النهار » .

٥ - **فليعلم أنا قد ذكرنا فيما تقدم من تعليقات الكتاب (انظر ص١٧٩) أن بعد قول المصنف (ره) :** « و رويتم أنه رأى أن يجعل الخمس الذى أمر الله به فى» **فى نسخ ج ح س ق مج مث ضياعاً وسقطاً** ولذا تركت الكتاب والمنتسخون هنا بياضاً حتى يكون أمارة لهذا السقط والضياع وعلامة لذلك التلف الموجب للاسف حتى أن بعضهم ككاتب نسخة مكتبة المشهد المقدس الرضوى التى جعلنا حرف «ق» رمزاً لها صرح فى هامش الورقة بهذا المطلب بهذه العبارة «قد سقط شىء هناك لم نعرف قدره» فبعد البياض فى النسخ المشار اليها هذه العبارة: «وكان أصومنا فى اليوم الحار وأطولنا صلوة» الى آخر ما يأتى فى المتن فما ذكرناه فى خلال ذلك أى أثناء القسمتين الموجودتين من تلك النسخ فهو مأخوذ من الموارد المختلفة

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من هذه النسخ وقد جعلنا الملاك فى التصحيح نسخة م لعدم سقوط شىء منها فى هذا الموضع وفى جميع هذه الموارد قد أشرنا الى الاختلاف فتفطن .

**فينبغى أن نشير هنا الى أمرين؛ أحدهما-** أن ما بين المعقفتين أعنى من قوله « و أصومنا فى اليوم الحار و أطولنا صلوة » الى ما يأتى بعد ذلك من قوله : « و أنتم تنحلون الشيعة ذلك جرأة على الله وقلة رعة وقلة حياء لا تبالون ما قلتم » ليس فى نسخة م بل هو فى نسخ ج ح س ق مج مث . **وثانيهما-** ينبغى أن نذكر ما يدل على أن ما أضفنا على المتن أعنى « و رويتم عن اسماعيل » الى « وكنا أربع اخوة » فهو صحيح قد ضاع وسقط من الكتاب **فنقول**

**قال الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبدالله الاصبهانى فى حلية الاولياء**

(ج ٤ من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٥٤ ؛ ص ٣٦٧-٣٦٨) :

« **ربعى بن خراش** - قال الشيخ - رحمه الله تعالى -: ومنهم المفارق للبزة والرياش ، المهاجر للوطاء والفراش ، العابد العبسى ربعى بن خراش ؛ **حدثنا** القاضى أبو أحمد محمد بن أحمد بن ابراهيم ، ثنا على بن العباس البجلى ، ثنا جعفر بن محمد بن رباح الاشجعى حدثنى أبى عن عبيدة عن عبدالملك بن عمير عن ربعى بن خراش قال: كنا أربع اخوة **وكان الربيع أخونا أكثرنا صلوة وأكثرنا صياماً فى الهواجر** وأنه توفى فبينا نحن حوله وقد بعثنا من يبتاع لنا كفناً اذ كشف الثوب عن وجهه فقال : السلام عليكم ، فقال القوم : و عليكم السلام يا أخا بنى عبس أبعد الموت ؟ قال : نعم انى لقيت ربى عز وجل بعدكم فلقيت رباً غير غضبان واستقبلنى بروح وريحان و استبرق ، ألا و ان أبا القاسم - صلى الله عليه [و آله] و سلم ينتظر الصلوة على فعجلونى ولا تؤخرونى ، ثم كان بمنزلة حصاة رمى بها فى طست **فنمى الحديث الى عائشة - رضى الله عنها - فقالت** : أما انى سمعت رسول الله (ص) يقول : يتكلم رجل من أمتى بعد الموت .

**قال على : وكان محمد بن عمر بن على الانصارى حدثنا به عن جعفر ثم سمعناه من جعفر** هذا حديث مشهور رواه عن عبدالملك جماعة منهم اسماعيل بن أبى خالد و زيد بن أبى أنيسة و الثورى و ابن عيينة و حفص بن عمرو ، والمسعودى [ولم يرفعه أحد الا عبيدة بن حميد عن عبدالملك و رواه المسعودى نحوه (هذه الزيادة فى مخ)] نحوه فى الرفع .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**حدثناه أبوعلى محمد بن أحمد بن الحسن** قال: ثنا محمد بن يحيى بن سليمان قال : ثنا عاصم بن على قال : ثنا المسعودى عن عبدالملك بن عمير **عن ربعى بن خراش قال :** مات أخ لى فسجيناه ؛ فذهبت فى التماس كفنه فرجعت و قد كشف الثوب عن وجهه وهو يقول : ألا انى لقيت ربى بعدكم فتلقانى بروح و ريحان و رب غير غضبان و انه كسانى ثياباً خضراً من سندس و استبرق ، و ان الامر أيسر مما فى أنفسكم فلا تغتروا ، و وعدنى رسول الله (ص) أن لايذهب حتى أدركه ؛ قال : فما شبهت خروج نفسه الا كحصاة ألقيت فى ماء فرسبت.

فذكر ذلك لعائشة فصدقت بذلك و قالت : قد كنا نتحدث أن رجلا من هذه الامة يتكلم بعد موته . **قال : وكان أقومنا فى الليلة الباردة و أصومنا فى اليوم الحار .**

**حدثنا عثمان بن محمد العثمانى ،** ثنا محمد بن الحسين بن مكرم ، ثنا محمد بن بكار ( فى مغ : محمد بن بكر بن الريان ؛ وهو خطأ ) بن الريان ، ثنا حفص بن عمر عن عبدالملك بن عمير عن ربعى بن خراش **قال:** كنا اخوة ثلاثة وكان أعبدنا وأصومنا وأفضلنا الاوسط منا فغبت عنه الى السواد ثم قدمت فقالوا : أدرك أخاك فانه فى الموت ؛ فذكر نحوه».

**وقال أيضاً الحافظ أبو نعيم الاصبهانى فى آخر الفصل الثانى والثلاثين من كتابه دلائل النبوة** والفصل المذكور فى ذكر ماجرى على يدى أصحاب النبى (ص) بعده كعبور جيش سعد دجلة المدائن و كلام من تكلم بعد موته مما يدخل فى هذا الباب و نص عبارته (انظر ص ٢١٣ من الطبعة الاولى فى حيدرآباد الدكن سنة ١٣٢٠ ، أو ص ٥١١ من الطبعة الثانية من الكتاب أيضاً بحيدرآباد سنة ١٣٦٩) هكذا : «قصة ربيع أخى ربعى بن حراش- حدثنا القاضى أبو أحمد محمد بن أحمد بن ابراهيم (فساق القصة وأسنادها فمن أرادها منه فليراجع الكتاب المذكور) .

**وقال ابن سعد فى الطبقات فى ترجمة ربعى بن حراش** بعد ذكر اسمه و اسم أخيه مسعود بن حراش **مانصه** (ج ٦ من طبعة بيروت ؛ ص ١٢٧) : «و أخوهما ربيع بن حراش الذى تكلم بعد موته».

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وقال فى ترجمة الربيع مانصه (ج٦ طبعة بيروت ص ١٥٠) :

«الربيع بن حراش الذى تكلم بعد موته ومات قبل ربعى بن حراش.

قال : أخبرنا محمد بن عبيد قال : حدثنا اسماعيل بن أبى خالد عن عبدالملك بن عمير قال : أتى ربعى بن حراش فقيل له : قدمات أخوك ؛ فذهب مستعجلا حتى جلس عند رأسه يدعو له و يستغفر له فكشف عن وجهه ثم قال : السلام عليكم ، انى قدمت على ربى بعدكم فتلقيت بروح و ريحان و رب غيرغضبان وكسانى ثياب سندس واستبرق وانى وجدت الامر أهون مما تظنون ، ولكن لا تتكلموا احملونى فانى قد واعدت رسول‌الله - صلى‌الله عليه وسلم - أن لايبرح حتى ألقاه.

أخبرنا هشام بن عبدالملك أبو الوليد الطيالسى قال : حدثنا أبو عوانة عن عبدالملك بن عمير عن ربعى بن حراش أن أخاه الربيع مرض مرضاً شديداً فثقل ، قال : وقمت الى حاجة لى ثم رجعت فقلت: مافعل أخى؟ - قالوا : قد قبض أخوك، فقلت: انا لله وانا اليه راجعون، قال : فدخلت فاذا هو قد سجى بثوب و أنيم على ظهره كما يصنع بالميت ، فأمرت بحنوطه وكفنه فبينما أنا كذلك اذ قال بالوب هكذا ، فكشف عن‌وجهه ثم عاد كأصح ما كان وقد مرض قبل ذلك مرضاً شديداً فقال : السلام عليكم قال : قلت : و عليك و رحمة‌الله. قال : قلت : سبحان‌الله أبعد الموت يا أخى ؟ - فقال : انى‌لقيت ربى بعدكم فتلقانى بروح وريحان و رب غير غضبان وكسانى أثواباً خضراً من سندس واستبرق ووجدت الامر أيسر مما فى أنفسكم، ولاتغتروا فانى استأذنت ربى‌لابشركم فاحملونى الى‌رسول‌الله - صلى‌الله عليه [وآله] وسلم - فانه وعدنى ان لايسبقنى حتى أدركه فوالله ماشبهت موته بعدكلامه الا [بـ] حصاة قذفتها فى ماء فتغيبت».

**أقول :** الى مفاد هذه العبارات يشيركلام ابن عبدالبر فى الاستيعاب فى آخر ترجمة زيد بن خارجة الانصارى بعد ذكر كلامه بعد الموت مانصه : «وقد عرض مثل قصته لاخى ربعى بن حراش أيضاً».

**وقال ابن الجوزى فى‌صفة الصفوة** (ج ٣ ؛ ص ١٩) : «أخو ربعى بن حراش ولم‌يسم لنا - عن عبدالملك بن عمير عن ربعى بن حراش قال : كنا اخوة ثلاثة وكان‌أعبدنا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فاذا هومسجّىً عليه[1] واذا أهله عنده وهم يذكرون الحنوط؛ فجلست، فما أدرى أجلوسى كان أسرع أم كشف الثّوب عن وجهه ثمّ قال: السّلام عليك فأخذنى ماتقدّم وماتأخّر من الذّعر ثمّ قلت: وعليك السّلام و رحمة الله وبركاته أبعد الموت ؟! قال: نعم؛ انّى لقيت ربّى بعدكم فتلقّانى بروحٍ وريحانٍ وربٍّ غير غضبان فكسانى ثياب السّندس والاستبرق وانّ الأمر أيسر ممّا فى أنفسكم[2] ولا تغترّوا[3]، وانّ رسول الله ــ صلّى الله عليه وآله ــ أقسم علىّ أن[4] لايسبقنى حتّى أدركه فاحملونى الى رسول الله (ص).

فما شبّهت موته الّا بحصاةٍ رمى بها فى ماءٍ ثمّ ذكرت ذلك لعائشة فقالت: ما سمعت[5] بمثل حديث صاحبكم فى هذه الامّة؛ ولقد صدقكم.

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وأصومنا وأفضلنا الاوسط (فساق القصة الى آخرها قريباً مما مر)» **وقال الزبيدى فى تاج-العروس** فى شرح قول الفيروزابادى: « و ربعى بالكسر بن حراش تابعى » **ما نصه:** «يقال: أدرك الجاهلية و أكثر الصحابة تقدم ذكره فى ح رش وكذا ذكر أخويه مسعود والربيع و روى مسعود عن أبى حذيفة **وأخوه ربيع هوالذى تكلم بعد الموت** فكان الاولى ذكره عند أخيه و التنويه بشأنه لاجل هذه النكتة وهو أولى من ذكر مربع بأنه كان منافقاً؛ فتأمل».

**أقول:** نقل أقوال علماء الرجال فى هذه القضية يفضى الى طول لايسعه المجال فمن أرادها فيطلبها من مظانها.

٦ - **قال الطريحى (ره) فى مجمع البحرين:** « استرجعت منه الشىء اذا أخذت منه ما دفعت اليه، **و استرجعت عند المصيبة قلت:** انا لله و انا اليه راجعون فقولك: انا لله، اقرار منك بالملك، و قولك: انا اليه راجعون، اقرار منك بالهلك، و الاسترجاع أيضاً ترديد الصوت فى البكاء».

---

١ - كلمة « عليه » ليست فى ح.

٢ - ح: « نفوسكم ».

٣ - ق: « ولا تفتروا » (بالفاء).

٤ - كلمة « أن » فى ح فقط.

٥ - كذا فى النسخ.

وروى جرير بن عبدالحميد قال : أخبرنى من كان يحرس شجرة زيد بن علىّ قال :

كنّا أربعين رجلاً نحرسه فلمّا ذهب من اللّيل ثلثه أو نحوه جاء النّبىّ — صلّى الله عليه وآله — فأنزل زيداً عن الخشبة ثمّ قال : يازيد ، قال : لبّيك بأبى وأمّى ، قال : خذلوك وقتلوك وصلبوك ؟ قال : نعم ، قال : ليخذلنّهم الله وليقتّلنّهم[1] وليصلّبنّهم[2] ، فحدّثه طويلاً ثمّ سقاه ضياحاً[3] من لبنٍ ثمّ قال : اصعد الخشبة فلمّا كانت القابلة قال لرجلٍ من أصحابه ممّن فى الحرس[4] : لاتنم ؛ فلم ينم حتّى كانت تلك السّاعة ، فرأى[5] مثل ذلك ، فلما كانت الثّالثة[6] قال لآخر : لا تنم ؛ فلم ينم ؛ فرأى مثل ذلك ؛ حتّى

---

١ و ٢ ـ انما ضبطنا الكلمتين هنا بالتشديد تبعاً للقرآن المجيد فان الله تعالى نقل فى موارد فيه قول فرعون للسحرة الذين آمنوا بالتشديد فقال تعالى فى سورة الاعراف : «لاقطعن أيديكم و أرجلكم من خلاف ثم لاصلبنكم أجمعين» ( آية ١٢٤ ) و نظيرها آية ٧١ سورة طه وآية ٤٩ سورة الشعراء وصرحت علماء الادب والتفسير بأن التشديد فى « قطع » و « صلب » للتكثير وهو احد معانى باب التفعيل ونظيرها قوله تعالى فى آخر آية ٦١ من سورة الاحزاب : « وقتلوا تقتيلا » .

٣ـ قال ابن الاثير فى النهاية : «فى حديث عمار : ان آخر شربة تشربها ضياح ؛ الضياح و الضيح بالفتح اللبن الخاثر يصب فيه الماء ثم يخلط ؛ رواه بوم قتل بصفين و قد جيىء بلبن ليشربه» **وقال الجوهرى :** «الضيح و الضياح اللبن الرقيق الممزوج» .

٤ـ **قال الفيومى فى المصباح المنير :** «حرسه يحرسه من باب قتل حفظه والاسم الحراسة فهو حارس والجمع **حرس** و حراس مثل خادم و خدم و خدام ، و حرس السلطان أعوانه جعل علماً على الجمع لهذه الحالة المخصوصة و لايستعمل له و احد من لفظه و لهذا نسب الى الجمع فقيل : حرسى ، و لو جعل الحرس هنا جمع حارس لقيل : حارسى ، قالوا : و لايقال : حارسى الا اذا ذهب به الى معنى الحراسة دون الجنس» .

٥ ـ ح : «فرأيا» وكذا الكلمة فى تلك النسخة فى المورد الاتى .

٦ ـ غير ح : «فلما كان فى الثالث» .

شاع ذلك فى النّاس ، فبلغ يوسف بن عمر[1] فأمر صاحب شرطته[2] حراش بن حوشب[3]

---

١ - **قال اليافعى فى مرآة الجنان** ضمن ذكره حوادث سنة احدى وعشرين ومائة (ج١ ؛ ص٢٥٧) : « **وفيها قتل زيد بن على بن الحسين بن على بالكوفة** وكان قد بايعه خلق كثير و حارب **متولى العراق يومئذ الامير يوسف بن عمر الثقفى** فقتله يوسف المذكور وصلبه .

**قلت :** وقد يتوهم بعض الناس أن يوسف بن عمر الثقفى هذا أبو الحجاج وليس كذلك بل الحجاج بن يوسف عم أبيه فانه يوسف بن عمر بن محمد بن يوسف هكذا ذكر بعض المورخين نسبه».

٢ - ج ق س : «صاحب شرطه» **قال الفيومى فى المصباح المنير :** « و الشرط بفتحتين العلامة و الجمع أشراط مثل سبب وأسباب ومنه أشراط الساعة و الشرطة وزان غرفة وفتح الراء مثال رطبة لغة قليلة **وصاحب الشرطة يعنى الحاكم ؛ و الشرطة** بالسكون و الفتح أيضاً الجند والجمع شرط مثل رطب **والشرط** على لفظ الجمع أعوان السلطان لانهم جعلوا لانفسهم علامات يعرفون بها للاعداء؛ الواحد شرطة مثل غرف جمع غرفة، و اذا نسب الى هذا قيل: شرطى بالسكون ؛ رداً الى واحده، وشرط المعزى بفتحتين رذالها ؛ قال بعضهم : و اشتقاق الشرط من هذا لانهم رذال».

٣ - **قال الطبرى و ابن الاثير فى تاريخيهما** ضمن ذكرهما مقتل زيد بن على فى حوادث سنة اثنتين وعشرين ومائة :

«وقيل : كان خراش بن حوشب بن يزيد الشيبانى على شرط يوسف بن عمر فهو الذى نبش زيداً وصلبه ؛ فقال السيد الحميرى :

بتُّ ليلى مُسهَّداً ساهرَ الطّرف مُقْصَدا
و لقد قلت قَوْلةً و أطلت التّبلّدا
لعن الله حوشباً و خِراشاً و مزيدا
و يزيداً فانّه كان أعتى و أعندا

«بقية الحاشية فى الصفحة الآتية»

أخا [١] العوّام بن حوشب [٢] فأنزله وجمع قصباً [٣] فأحرقه ثمّ ذرى فى الفرات رماده [٤].

قال جرير [٥] : شهدته [٦] حين أحرق.

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ألف ألفٍ و ألف ألـــــــــفٍ من اللّعن سرمدا
إنّهم حاربوا الإلـــــــــه و آذوا محمّدا
شركوا فى دم المطهّـــــــــر زيدٍ تعنّدا
ثمّ عالوه فوق جذ ـــــــ عٍ صريعاً مجرّدا
ياخراش بن حوشبٍ أنت أشقى الورى غدا

---

١ ـ غيرج : « أخو » فالرفع بناء على أنه خبر مبتدء كما هو القاعدة عند القطع عن الوصفية ؛ قال ابن مالك :

« و ارفع او انصب انقطعت مضمرا مبتدء او ناصباً لن يظهرا »

٢ ـ قال ابن الاثير فى الكامل ضمن ذكره حوادث سنة ثمان و أربعين ومائة : «وفيها توفى عوام بن حوشب بن يزيد بن رويم الشيبانى الواسطى» **وقال ابن العماد فى شذرات الذهب:** «وفيها (اى سنة ١٤٨) توفى العوام بن حوشب شيخ واسط روى عن ابراهيم النخعى وجماعة قال يزيد بن هارون : كان صاحب أمر بالمعروف ونهى عن المنكر».

٣ ـ هذا عبارة ح و أما فى غيرها فكذا : «فجمع قريش» و لم أجد له معنى.

٤ ـ كلمة « رماده » فى ح فقط.

٥ ـ « قال جرير » ليس فى ح.

٦ ـ ح : « فشهدته ».

**أما قصة الاحراق فذكرها جمهور المورخين و أرباب السير فقال الطبرى** بعد ذكره استخراجهم اياه من قبره ماتصه (ج ٨ ؛ ص ٢٧٧) : «فقطعوا رأسه و صلبوا جسده ثم أمروا بحراسته لئلا ينزل فمكث يحرس زماناً **وقيل:** انه كان فيمن يحرسه زهير بن معاوية

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أبو خيثمة و بعث برأسه الى هشام فأمر به فنصب على باب مدينة دمشق ثم أرسل به الى الى المدينة و مكث البدن مصلوباً حتى مات هشام ثم أمر به الوليد فأنزل و أحرق».

**وقال ابن الاثير فى الكامل** بعد أن ذكر قصة دفن زيد واجراء أصحابه الماء على مدفنه حتى لا يظفر بجسده أعداؤه مانصه (ج ٥ ؛ ص ٩٠) : «ثم ان يوسف بن عمر تتبع الجرحى فى الدور فدله السندى مولى زيد يوم الجمعة على زيد فاستخرجه من قبره وقطع رأسه و سير الى يوسف بن عمر وهو بالحيرة سيره الحكم بن الصلت فأمر يوسف أن يصلب زيد بالكناسة هو و نصر بن خزيمة و معاوية بن اسحاق و زياد النهدى و أمر بحراستهم و بعث الرأس الى هشام فصلب على باب مدينة دمشق ثم أرسل الى المدينة **و بقى البدن مصلوباً الى أن** مات هشام و ولى الوليد فأمر بانزاله و احراقه».

**وقال ابن كثير فى البداية و النهاية (ج ٩ ؛ ص ٣٣١) :**

« و تتبع يوسف بن عمر الجرحى هل يجد زيداً بينهم وجاء مولى لزيد سندى قد شهد دفنه فدل على قبره فأخذ من قبره فأمر يوسف بن عمر بصلبه على خشبة بالكناسة ومعه نصر بن خزيمة ومعاوية بن اسحاق بن زيد بن حارثة الانصارى و زياد النهدى ويقال : ان زيداً مكث مصلوباً أربع سنين ثم أنزل بعد ذلك و أحرق فالله أعلم (ثم ذكر كلاماً عن الطبرى و قال فى آخره) : فلما ظهر على قبره حز رأسه وبعثه الى الشام وقام من بعده الوليد بن يزيد فأمر به فأنزل وحرق فى أيامه قبح الله الوليد بن يزيد».

**وقال أبو الفرج الاصبهانى فى مقاتل الطالبيين :** «قال أبو مخنف : حدثنى موسى بن أبى حبيب : انه مكث مصلوباً الى أيام الوليد بن يزيد فلما ظهر يحيى بن زيد كتب الوليد الى يوسف : **أما بعد** فاذا أتاك كتابى هذا فانظر عجل أهل العراق فأحرقه و انسفه فى اليم نسفاً والسلام. **فأمر به يوسف** - لعنه الله - عند ذلك خراش بن حوشب فأنزله من جذعه فأحرقه بالنار ثم جعله فى قواصر ثم حمله فى سفينة ثم ذراه فى الفرات».

**وقال اليعقوبى فى تاريخه** ضمن ذكره حوادث أيام هشام بن عبدالملك بن مروان (ج ٣ ؛ ص ٦٦ من طبعة مطبعة الغرى سنة ١٣٥٨) :

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« ثم قتل زيد بن على و حمل على حمار فأدخل الكوفة و نصب رأسه على قصبة ثم جمع فأحرق و ذرى نصفه فى الفرات و نصفه فى الزرع وقال ( أى يوسف بن عمر ) : والله ياأهل الكوفة لادعنكم تأكلونه فى طعامكم وتشربونه فى مائكم، وكان مقتل زيد سنة ١٢١ ».

**أما وقوع القضية المذكورة فى المتن** أى مجىء النبى(ص) وانزاله زيداً عن الخشبة **فى اليقظة** كما هو صريح عبارة المصنف(ره) نقلا عن كتب العامة **فلم أجدها فى كتاب نعم وقوعها فى المنام فنقلها جماعة من أعلام الفريقين منهم ابن عساكر فانه قال فى تاريخه فى ترجمة زيد مانصه** (ج٧ ؛ ص٢٣) : « وبعث هشام اليه قوماً فقتلوه وصلبوه على خشبة **فقال الموكل بخشبته** : رأيت النبى ( ص ) فى النوم وقد وقف على الخشبة وقال : هكذا تصنعون بولدى من بعدى ؟ ! يابنى يازيد قتلوك قتلهم الله ، صلبوك صلبهم الله ، فخرج هذا فى الناس وكتب يوسف بن عمر الى هشام : أن عجل أهل العراق قد فتنهم فكتب اليه: أحرقه بالنار ؛ فأحرقه رحمة الله عليه». **ومنهم أبو الفرج الاصفهانى فانه قال فى مقاتل الطالبيين** فى أواخر ترجمة زيد (ص٥٨ من طبعة ايران سنة ١٣٠٧) مانصه : «حدثنا على بن الحسين قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عفير قال : حدثنا أبوحاتم الرازى قال : حدثنا عبدالله بن أبى بكر العتكى عن جرير بن حازم **قال** : رأيت النبى (ص) فى المنام و هو متساند الى جذع زيد بن على (ع) وهو مصلوب و هو يقول للناس : أهكذا تفعلون بولدى» **ومنهم السيد عليخان المدنى ( ره ) فانه قال فى أوائل رياض السالكين** ضمن ذكره مقتل زيد بن على مانصه : « و عن حريز بن أبى حازم قال : رأيت النبى(ص) فى المنام كان مستنداً الى خشبة زيد بن على وهو يقول: هكذا تفعلون بولدى؟ !» **ومنهم الفاضل المامغانى (ره) فانه قال فى تنقيح المقال** ضمن ترجمة زيد ما نصه (ج١ ؛ ص٤٦٩ ) «و وجدت عن بعضهم أنه قال: لماقتل زيد بن على وصلب رأيت رسول الله (ص) تلك الليلة مستنداً الى خشبته ويقول: انا لله وانا اليه راجعون ؛ أيفعلون هذا بولدى؟ ! **وقال أيضاً** (لكن فى ص ٤٧٠) : « و روى الناصر الكبير الطبرستانى و أبو الفرج فى كتاب المقاتل عن رجاله عن جرير بن حازم قال : رأيت (فذكر مانقلناه عن مقاتل الطالبيين) ».

**أقول** : لايسع المقام أكثر من هذا مضافاً الى أن فيما ذكرناه كفاية للمكتفى.

و روى عبيد بن اسحاق العطّار عن عاصم بن محمّد العمرىّ قال : حدّثنى زيد بن أسلم عن أبيه قال : بينا عمر بن الخطّاب بعرض [١] اذ هو برجلٍ معه ابنه فقال له عمر : ما رأيت غراباً بغرابٍ أشبه [٢] من هذا بكَ فقال : يا أميرالمؤمنين والله ما ولدته اُمّه الّا ميتةً ؛ فاستوى عمرجالساً فقال : و يحكَ حدّثنى ، قال : خرجت فى غزاةٍ و اُمّه حاملٌ به فقالت : تخرج و تدعنى على هذه الحال حاملا مثقلاً ! ؟ قلت : أستودع الله ما فى بطنكِ ؛ فغبت ، ثمّ قدمت فاذا بابى مغلقٌ ، قلت : ما فعلت فلانة؟ـ قيل لى [٣] : ماتت قلت : انّا لله وانّا اليه راجعون [٤] فذهبت [٥] الى قبرها فبكيت عنده فلمّا كان من اللّيل جلست مع بنى عمّى نتحدّث [٦] و ليس يسترنا من البقيع شىءٌ [٧] فرفعت لى نارٌ بين القبور فقلت لبنى عمّى : ما هذه النّار ؟ فتفرّقوا عنّى ، فأتيت أقربهم منّى فسألته فقال : يرى قبر فلانة كلّ ليلةٍ ناراً ، قلت : انّا لله و انّا اليه راجعون [٨] أما والله لقد كانت صوّامةً قوّامةً عفيفةً مسلمةً انطلق بنا اليه و أخذت فأساً فاذا القبر منفرجٌ و اذا هى جالسةٌ و هذا يدبُّ حولها ، فنادانى منادٍ : أيّها المستودع ربّه خذ وديعتكَ أما لواستودعته اُمّه لوجدتها كما وجدت هذا ؛ فأخذته و عاد القبر كما كان ، فهو والله هذا يا أميرالمؤمنين .

**قال عبيد بن اسحاق :** فحدّثت بهذاالحديث محمّد بن ابراهيم العمرىّ فقال :

---

١ ـ كذا و الظاهر أنه اسم موضع **قال الفيروزابادى :** «عرض بالضم بلد بالشام» و قال الزبيدى فى شرحه « بين تدمر و الرقة قبل الرصافة يعد من أعمال حلب نسب اليه جماعة من أهل المعرفة (فخاض فى ذكر أسمائهم)».

٢ ـ غيرح : «بأشبه» . ٣ ـ غيرح : «قال».

٤ ـ ذيل آية ١٥٦ سورة البقرة . ٥ ـ ح : «فمضيت».

٦ ـ س مج ق : «أتحدث» ج مث : «أحدث».

٧ ـ فى ح فقط. ٨ ـ ذيل آية ١٥٦ سورة البقرة.

هذا والله حق و قد[1] سمعت عمّى أبا عاصم يذكره[2] و رأيت ابن ابن هذا الرّجل بالكوفة وقال لى مولانا : هو هذا الّذى[3] ولدته اُمّه ميتة[4] .

١ - ج ق «حق قده». ٢ - غيرح : «يذكر».

٣ - ح : «هو الذى».

٤ - **أقول : الى أمثال هذه القصص** المذكورة فى كتب العامة **أشار السيد** السند الجليل رضى الدين **أبوالقاسم على بن موسى بن طاووس (ره) فى كتاب سعد السعود** فى ذيل كلام له استدل به على الرجعة (انظر ص ٦٥ - ٦٦ من طبعة النجف سنة ١٣٦٩) :

« **أقول : و رأيت أيضاً فى كتب أخبار المخالفين عن جماعة من المسلمين أنهم رجعوا بعد الممات قبل الدفن و بعد الدفن و تكلموا و تحدثوا ثم ماتوا ؛ فمن الروايات عنهم فيمن عاش بعد الدفن ماذكره الحاكم النيسابورى فى تاريخه** فى المجلد الثانى منه فى حديث حسام بن عبدالرحمن عن أبيه عن جده وكان قاضى نيسابور دخل عليه رجل فقيل له : ان عند هذا حديثاً عجباً ، **فقال : يا هذا ما هو ؟ - فقال : اعلم** أنى كنت رجلا نباشاً أنبش القبور فماتت امرأة فذهبت لاعرف قبرها فصليت عليها فلما جن الليل **قال :** ذهبت لانبش عنها و ضربت يدى الى كفنها لاسلبها فقالت : سبحان الله رجل من أهل الجنة تسلب امرأة من أهل الجنة ؟ ! ألم تعلم أنك ممن صليت على و أن الله عز وجل قد غفر لمن صلى على.

**أقول أنا :** فاذا كان هذا قد رووه و دونوه عن نباش القبور فهلا كان لعلماء أهل - البيت أسوة به ؟ ! و لاى حال تقابل روايتهم - عليهم السلام - بالنفور ؟ ! و هذه المرأة المذكورة دون الذين يرجعون لمهمات الامور **ولو ذكرت كلما وقفت من رواياتهم عليه خرج كتابنا عن الغرض الذى قصدنا اليه** ، و الرجعة التى تعتقدها علماؤنا و أهل البيت - عليهم السلام - و شيعتهم تكون من جملة آيات النبى - صلى الله عليه وآله - و

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

معجزاته ، و لاى حال تكون منزلته عند الجمهور دون موسى و عيسى و دانيال وقد أحياالله جل جلاله على أيديهم أمواتاً كثيرة بغير خلاف عند العلماء بهذه الامور».

**أقول : نقل المجلسى (ره) هذاالكلام فى المجلد الثالث عشر من البحار** فى آخر باب الرجعة ضمن مانقله عن سعد السعود (فان أردت أن تلاحظه فراجع ص٢٣٦ من طبعة أمين الضرب).

**و نظيرها مانقله الشهيد الثانى (ره) فى كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة و الاولاد** (انظر ص ٦٨ - ٦٩ من طبعة سنة ١٣١٠ بطهران) :

«**فى دلائل النبوة عن أنس بن مالك قال :** دخلنا على رجل من الانصار و هومريض فلم نبرح حتى قضى فبسطنا عليه ثوباً و أم له عجوز كبيرة عند رأسه فقلنا له : ياهذه احتسبى مصيبتك عندالله عزوجل فقالت : مات ابنى ؟ - قلنا : نعم ، قالت : حقاً تقولون ؟ قلنا : نعم ، **قال :** فمدت يدها و قالت : اللهم انك تعلم أنى أسلمت لك و هاجرت الى رسول الله (ص) رجاء أن تعيننى عند كل شدة و رخاء فلا تحمل على هذه المصيبة اليوم فكشف الثوب عن وجهه بيده ثم مابرحنا حتى طعمنا معه.

و هذا الدعاء من المرأة ادلال على الله و استيناس به يقع على المحبين كثيراً فيقبل دعاؤهم و ان كان فى التذكير بنحو ذلك مايقع منه قلة الادب لو وقع من غيرهم و لذلك بحث طويل و شواهد من الكتاب و السنة يخرج ذكره عن مناسبة المقام».

**و نقل الشيخ الحر العاملى (ره) هذه القصة فى كتاب الايقاظ من الهجعة** فى الباب السابع وهو فى اثبات أن الرجعة قد وقعت فى هذه الامة فى الجملة ليزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها فى آخر الزمان و يدل على ذلك أحاديث (فساق الاحاديث الى أن قال ؛ انظر ص ١٩٨) : «الثانى عشر - مارواه الشهيد الثانى فى كتاب مسكن الفؤاد نقلا من كتاب دلائل النبوة عن أنس بن مالك قال : دخلنا على رجل ؛ فنقل القصة الى آخرها أعنى قوله «حتى طعمنا معه».

**أقول :** من أراد نظائر هذه الحكايات و القصص فليراجع شرح الصدور بشرح حال الموتى فى القبور للسيوطى و روض الرياحين لليافعى و الرسالة القشيرية لابى القاسم القشيرى وما يشبهها من الكتب فان من راجعها يجد فيها من أمثال الحكايات شيئاً كثيراً.

و روى عبدالله بن المبارك [١] عن السرىّ بن يحيى [٢] عن عمرو بن دينار [٣] قال: أقبلت مع سالم بن عبدالله بن عمر من مكّة حتّى أتينا على [٤] مقبرةٍ بين مكّة و المدينة فقال سالم: أخبرنى أبى [٥] أنّه أتى على هذه المقبرة و هو جاءٍ من مكّة و قد علّق

١ - ح: «مبارك».

٢ - فى خلاصة تذهيب الكمال للخزرجى «السرى بن يحيى بن اياس بن حرملة الشيبانى ابوالهيثم البصرى عن ثابت و عمرو بن دينار (الى آخر الترجمة)».

٣ - فى خلاصة تذهيب الكمال: «عمرو بن دينار قهرمان آل الزبير بن شعيب أبو يحيى البصرى عن سالم (الى آخر الترجمة).

٤ - ح: «الى».

٥ - فى مختصر تذكرة القرطبى للشيخ عبدالله الشعرانى فى باب ما ورد فى عذاب القبر (ص ٣٩ طبعة مصر سنة ١٣١٠):

«و روى الحافظ الوائلى - رحمه‌الله - عن ابن عمر قال: بينا نحن نسير بجبانات بدر اذ خرج رجل من الارض فى عنقه سلسلة يمسك طرفها أسود فقال: يا عبدالله اسقنى فقال ابن عمر: لا أدرى أعرف اسمى او كما يقول الانسان لاخيه: يا عبدالله؛ فقال لى الاسود: لاتسقه فانه كافر ثم اجتذبه فدخل الارض. قال ابن عمر: فأتيت رسول‌الله - صلى‌الله عليه [و آله] و سلم: فأخبرته فقال: أو قد رأيته؟ ذاك عدوالله أبو جهل بن هشام و هو عذابه الى يوم القيامة»

و ذكره أيضاً الشيخ حسن العدوى الحمزاوى فى مشارق الانوار فى فوز أهل الاعتبار فى الفصل الثالث فيما يتعلق بالميت فى القبر من نعيم و تعذيب (انظر ص ٣٢ من طبعة مصر سنة ١٣١٨).

قال السيوطى فى شرح الصدور بشرح حال الموتى و القبور فى باب عذاب القبر (ص ٨ - ١٠٧ من طبعة مطبعة المحمدى فى لاهور):

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

اداوتين من ماءٍ على النّاقة فاذاً رجلٌ قد خرج من قبره يشتعل ناراً من قرنه الى قدمه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« و أخرج الطبرانى فى الاوسط و ابن أبى الدنيا فى كتاب القبور و اللالكائى فى السنة و ابن مندة عن ابن عمر قال : بينا أنا أسير بجنبات بدر اذ خرج رجل من حفرة فى عنقه سلسلة فنادانى : يا عبدالله اسقنى فلا أدرى أعرف اسمى او دعانى بدعاية العرب و خرج رجل من تلك الحفرة فى يده سوط فنادانى : يا عبدالله لاتسقه فانه كافر ثم ضربه بالسوط حتى عاد الى حفرته فأتيت النبى ـ صلى الله عليه [و آله] و سلم فأخبرته فقال لى : أو قد رأيته ؟ ـ قلت : نعم ؛ قال : ذاك عدوالله أبو جهل و ذلك عذابه الى يوم القيامة.

و أخرج ابن أبى الدنيا فى كتاب من عاش بعد الموت و الخلال فى السنة و ابن البراء فى الروضة عن ابن عمر ـ رضى الله عنهما ـ قال : خرجت مرة بسفر فمررت بقبر من قبور الجاهلية فاذا رجل قد خرج من القبر يتأجج ناراً فى عنقه سلسلة من نار و معى اداوة من ماء فلما رآنى قال : يا عبدالله اسقنى اذ خرج على أثره رجل من القبر فقال : يا عبدالله لا تسقه فانه كافر ثم أخذ بالسلسلة و اجتذبه فأدخله القبر.

**قال** : ثم أضافنى الليل الى بيت عجوز الى جانب بيتها قبر فسمعت من القبر صوتاً يقول : بول و مابول شن وماشن ، فقلت للعجوز : ماهذا ؟ ـ قالت : هذا كان زوجاً لى وكان اذا بال لم يتق البول وكنت أقول له : و يحك ان الجمل اذا بال تفاج فكان يأبى وهو ينادى منذ يوم مات يقول : بول و مابول ، **قلت** : فما الشن ؟ ـ قالت : جاءه رجل عطشان فقال : اسقنى فقال : دونك الشن فاذاً ليس فيه شىء فخر الرجل ميتاً فهو ينادى منذ يوم مات : شن و ماشن ، فلما قدمت على رسول الله ـ صلى الله عليه [ و آله ] و سلم أخبرته فنهى ان يسافر الرجل وحده.

و أخرج ابن أبى الدنيا فى القبور عن الحويرث بن الرباب قال : بينا أنا بالاثابة اذ خرج علينا انسان من قبر يلتهب وجهه ورأسه ناراً فى جامعة من حديد فقال : اسقنى اسقنى ، وخرج

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وفى [١] عنقه سلسلة تشتعل ناراً وهو و السّلسلة يخرج من القبر فجعلت النّاقة تحيد ممّا ترى و جعلت أكفّها و أنظر الى العجب فجعل يقول : ياعبدالله صبّ علىّ من هذاالماء فما أدرى قوله : يا عبدالله يدعونى باسمى أوكقول الرّجل للرّجل : يا عبدالله ؛ فخرج رجلٌ آخر [٢] من القبر و أخذ بطرف السّلسلة فقال لى : لاتصبّ عليه ولاكرامة ثمّ جذب السّلسلة حتّى رجع الى القبر و ضربه بسوطٍ يشتعل ناراً حتّى دخل القبر [٣] .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى أثره انسان يقول : لا تسق الكافر فأدركه و أخذ بطرف السلسلة فكبه ثم جره حتى دخلا القبر جميعاً .

قال الحويرث : فصارت الناقة لا أقدر منها على شىء حتى التوت بعرق الظبية فبركت فنزلت فصليت المغرب و العشاء ثم ركبت حتى أصبحت بالمدينة فأتيت عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - فأخبرته قال : يا حويرث والله ما أتهمك و لقد أخبرتنى خبراً سديداً فأرسل عمر الى مشيخة من كتفى الصغرا قد أدركوا الجاهلية ثم دعا الحويرث فقال : ان هذا قد أخبرنى حديثاً و لست أتهمه ؛ حدثهم يا حويرث بما حدثتنى ، فحدثهم فقالوا : قد عرفنا هذا يا أميرالمؤمنين ؛ هذا رجل من بنى غفار سات فى الجاهلية ولم يكن يرى الضيف حقاً .

و أخرج أيضاً عن هشام بن عروة عن أبيه قال :

بينماراكب يسير بين مكة و المدينة اذ مر بمقبرة فاذاً برجل قد خرج من قبره يلتهب ناراً مصفداً فى الحديد فقال : يا عبدالله انضح يا عبدالله انضح ، وخرج آخر يتلوه : ياعبدالله لاتنضح يا عبدالله لاتنضح وغشى على الراكب فأصبح و قد ابيض شعره فأخبر عثمان بذلك فنهى ان يسافر الرجل وحده » .

**أقول :** لعل المتصفح فى الكتاب يجدللقضية نظائر الان فيما ذكرنا كفاية للمكتفى .

---

١ - غير ح : «فى» (بلا واو) . ٢ - لفظة «آخر» فى ح فقط .

٣ - **فليعلم** أن تخطئة المصنف (ره) للمخالفين ليست راجعة الى أن القضية ليست

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فقال مالك بن دينار لعمرو بن دينار : و أنت [1] سمعت هذا من سالم ؟ ـ قال : نعم قال : أشهد أنّك لم تكذب على سالمٍ ، و أنّ سالماً لم يكذب على أبيه ، و أنّ أباه لم يكذب .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بقابلة للقبول فانها أمر ممكن لا ينبغى أن ينكر بل هى ناظرة الى أنهم يقبلونها لانها واردة بطرقهم فلذا لاينكرونها و أما اذا روت الشيعة مثلها بطرقهم و ينسبونها الى من يوثق بحديثه من رواتهم أو أئمتهم فلا يقبلونها و ينسبون من يرويها الى أنه يروى أمراً غير معقول و كيف لا و قد وردت فى أحاديثنا نظيرها و نقلت فى الكتب المعتمدة بطرق معتبرة **قال السيد هاشم البحرانى فى معالم الزلفى** نقلا عن الراوندى و بصائر الدرجات للصفار باسناد عن أبى جعفر الباقر (ع) قال : كنت خلف أبى وهو على بغلته فنفرت فاذا رجل فى عنقه سلسلة و رجل يتبعه فقال لابى : يا على بن الحسين اسقنى فقال الرجل الذى خلفه وكأنه موكل به : لاتسقه لاسقاه الله (الحديث) فان شئت أن تلاحظه و تلاحظ أمثاله فراجع الباب التاسع و العشرين من أبواب الجملة الثالثة من معالم البرزخ من الكتاب المذكور أعنى معالم الزلفى (ص ١٢٩ من النسخة المطبوعة) **وكذا نقل المجلسى (ره) فى ثالث البحار** فى باب أحوال البرزخ **عن اختصاص المفيد** بعد سوق السند مامتنه : « سمعت أبا عبدالله (ع) يقول : بينا أنا و أبى متوجهين الى مكة و أبى قد تقدمنى فى موضع يقال له ضجنان اذ جاء رجل فى عنقه سلسلة يجرها فأقبل على فقال : اسقنى اسقنى ؛ فصاح بى أبى : لاتسقه لاسقاه الله قال : و فى طلبه رجل يتبعه فجذب سلسلته جذبة طرحه بها فى أسفل درك من النار » **و نقل الشيخ الحر العاملى** (ره) **فى كتاب الايقاظ من الهجعة** هذا الحديث والذى قبله و حديثاً آخر يفيد معناهما فى الباب السابع تحت عنوان « الحديث التاسع عشر والعشرون والحادى والعشرون (انظر ص ٢٠٣ ـ ٢٠٤) **وان أردت أن تلاحظ الحديث و نظائره فى البحار** فراجع المجلد الثالث ص ١٦١ من طبعة أمين الضرب .

١ ـ ح : « أنت » ( بلاواو ) .

و روى اسماعيل بن أبى عبيدالله عن هشام [1] الكلبىّ قال : مرّ أبوالخيبرىّ [2] و

١ ـ ح و دارالسلام للمحدث النورى (ره) : «اسماعيل بن أبى عبدالله هشام».

٢ ـ **قال الناقد البصير المحدث النورى (ره) فى دارالسلام** مانصه ( ص ٦٢ من المجلدالاول) : « رؤيا صادقة لعدى بن حاتم طى ـ **الثقة الجليل فضل بن شاذان صاحب الرضا (ع) فى كتاب الايضاح** عن اسماعيل بن أبى عبدالله هشام الكلبى قال: مر أبوالخيبرى و معه أناس بقبر حاتم بن طى (فذكر الحكاية الى آخرها)» **أقول :** الى هذه الحكاية يشير شيخنا الجليل الشيخ آغا بزرك الطهرانى (ره) فى ذيل تعريف الايضاح فى الذريعة بمانصه (ج ٢ ؛ ص ٤٩١) « و نقل عنه شيخنا العلامة النورى فى دارالسلام حكاية ضيافة حاتم للوافدين على قبره برؤيا ابنه عدى بن حاتم».

**و أما الحكاية فمشهورة جداً قد نقلها الجاحظ فى المحاسن و الاضداد** تحت عنوان « محاسن السخاء » ( انظر ص ٨٢ ـ ٨٣ من النسخة المطبوعة فى ليدن سنة ١٨٩٨ م، أو ص ٥٣ ـ ٥٤ من طبعة مصر سنة ١٣٢٤ ، او ص ٦٣ ـ ٦٤ من طبعة مصر سنة ١٣٣٠ ) **و التنوخى فى كتاب المستجاد من فعلات الاجواد** ( ص ٧٢ ـ ٧٤ من النسخة المطبوعة بمطبعة الترقى بدمشق سنة ١٣٦٥ هـ ـ المصححة بتصحيح الاستاذ محمد كرد على) **و شارح ديوان حاتم فى شرح الديوان** (ص ١١٢ من النسخة المنضمة فى الطبع سنة ١٢٩٣ لاربعة دواوين من سائر شعراء العرب) **و ابن قتيبة فى الشعر و الشعراء** عند ذكره حاتماً ( انظر ج ١ ص ١٧٠ طبعة دارالثقافة بيروت و ص ١٢٩ ـ ١٣٠ طبعة ليدن ) **و ابن عبد ربه فى العقد الفريد** عند ذكره أجواد أهل الجاهلية (انظر ص ١٩٩ من المجلد الاول من النسخة المطبوعة بتحقيق محمد سعيد العريان ، أو ص ٢٨٩ ـ ٢٩٠ من الجزء الاول المصحح بتصحيح أحمد أمين و أحمد الزين و ابراهيم الابيارى من الطبعة الثانية بالقاهره سنة ١٣٦٧ هـ) **و أبوالفرج الاصبهانى فى الاغانى** عند ذكره أخبار حاتم و نسبه (انظر ج ١٦ ص ١٠١ و ص ١٠٨ من طبعة بولاق و ص ٩٧ و ١٠٤ من طبعة ساسى ) **و الشريشى فى شرح مقامات الحريرى** عند شرحه عبارة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و معه أناسٌ بقبر حاتم بن طيىء أيّام دفن قبل أن يعلم موته فقال : والله لأخبرنّ العرب

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

« و أريحية حاتمية » من المقامة الرابعة و الاربعين المعروفة بالشتوية (أنظر ص ٣٦٢-٣٦٣ من المجلد الثانى من طبعة بولاق) **و القالى فى ذيل الامالى و النوادر** ( ص ١٥٥ ) **و ابن كثير فى البداية والنهاية** عند ذكره ترجمة حاتم (انظر الجلد الثانى ص ٢١٧) **و محيى الدين بن العربى الحاتمى الطائى فى محاضرة الابرار و مسامرة الاخبار** ( ج ١ ؛ ص ٢٥٩ - ٢٦٠ من طبعة مصر سنة ١٣٢٥ ) **والبيهقى فى المحاسن والمساوى** عند ذكره محاسن السخاء ( ج ١ ؛ ص ١٤٦ - ١٤٧ من طبعة مصر سنة ١٣٢٥ ) **والمسعودى فى مروج الذهب** عند ذكره قول العرب فى الهواتف و الجان ( ج ١ ؛ ص ٣٣٠ - ٣٣١ من طبعة مصر سنة ١٣٤٦ ، أو هامش ص ١٢٣ - ١٢٥ من المجلد الرابع من تأريخ الكامل لابن الاثير الذى طبع مروج الذهب فى هامشه ) **و قد أشار المسعودى الى الحكاية قبيل ذلك** عند ذكره ما ذهب اليه العرب فى النفوس و الهام و الصفر و غير ذلك من مذاهب الجاهلية ( انظر ص ٣٢٦ من ج ١ من الطبعة المشار اليها ، أو هامش ص ١١٣ من ج ٤ من كامل ابن الاثير الذى طبع المروج فى حاشيته ) **و ابن عساكر فى تاريخه** ( ج ٣ ؛ ص ٤٢٨ - ٤٢٩ ) **والسيوطى فى شرح شواهد المغنى** الموسوم بفتح القريب فى شرح شواهد مغنى اللبيب فى شرح هذا البيت : «أما والذى لا يعلم الغيب غيره * ويحيى العظام البيض و هى رميم» (انظر ص ٩٦ من طبعة ايران سنة ١٢٧١ ) **و القزوينى فى آثار البلاد** تحت عنوان «أجا و سلمى (انظر ص ٧٦ - ٧٧ من طبعة بيروت سنة ١٣٨٠ ) **و البغدادى فى خزانة الادب** فى شرح الشاهد التاسع و السبعين بعد المائة و هو من شواهد سيبويه و البحث فى باب المفعول له ( انظر ج ٢ ؛ ص ٤٩٤ - ٤٩٥ ) **و محمود شكرى الالوسى فى بلوغ الارب** عند ذكره الاسخياء و الاجواد من عرب الجاهلية ( ج ١ ؛ ص ٧٥ - ٧٦ من الطبعة الاولى ببغداد ).

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أنّا مررنا بحاتمٍ فلم يقرنا فجعل يقول :

عجّل أبا سفّانةٍ [1] قراكا فسوف أُنبى سائلى نثاكا [2]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**و البستانى فى دائرة المعارف** (ج ٦ ؛ ص ٦٣٧) **و مؤلف كتاب الكرماء** (ص ٨٥ - ٨٦) و نقلها **الا بشهى فى المستطرف** لكنه نسبها الى بعض أسخياء العرب و لم يصرح باسم حاتم (انظر الباب الثالث و الثلاثين من الجزء الاول من كتابه ص ١٤٩ من طبعة مصر سنة ١٣٠٨) **و مؤلف ألف ليلة و ليلة** ضمن ذكره شيئاً من أخبار الكرام و الاسخياء (انظر حكاية الليلة التاسعة و الستين بعد المائتين) **و الكاشفى السبزوارى فى رسالته الحاتمية** المعرونة بتاريخ حاتم ( انظر ص ٤٩ - ٥٣ من النسخة المطبوعة بتصحيح سيد محمد رضا الجلالى النائينى) **و فزونى الاسترابادى فى تاريخ بحيرة** فى الفصل الثالث من الباب السادس عشر (ص ٢٢٩) **و على اكبر دهخدا فى كتاب «لغت نامه»** الى غيرذلك ممن يفضى ذكر أساميهم الى طول لايسعه المقام. **وقد نظمتها الشعراء** بأبيات غراء و مضامين لطيفة يأتى ذكر بعضها فى مجلد تعليقاتنا على الايضاح.

**فليعلم** أن شرح شواهد المغنى المطبوع المذيل بتصحيحات العلامة الشيخ محمد محمود ابن التلاميد التركزى الشنقيطى وتعليقاته لم يذكر هذه القصة فيه ولم أدر لم حذفها ولم لم يذكر سبب حذفها ؛ والكتاب من مطبوعات لجنة التراث العربى ، و هذا الامر و أمثاله ينفى الاعتماد على اللجنة و يحطها عن درجة الاعتبار فان التصرف فى أمانات العلماء المودوعة فى كتبهم خيانة فوق سائر أنواع الخيانة (فان شئت حقيقة الامر راجع ص ٢٠٧ من القسم الاول من الطبع المذكور و ص ٩٦ من طبع ايران سنة ١٢٧١).

١ - **قال الجوهرى** : «سفانة بنت حاتم الطائى وبها يكنى» **وقال الفيروزابادى** « و السفانة مشددة اللؤلؤة و بنت حاتم طيىء و بها يكنى» **و زاد الزبيدى** على العبارة قوله : «و يقال : هو أجود من أبى سفانة».

٢ - قال الجوهرى : «النثى مقصور مثل الثناء الا أنه فى الخير و الشر جميعاً و الثناء فى الخير خاصة» **فليعلم** أن النسخ كانت مشوشة مندمجة فصححنا البيت بمعونة سائر الكتب.

فأكثر من هذا القول ثمّ ناموا ؛ فانتبه أبوالخيبرىّ فى بعض اللّيل و اذاً ناقته معترضة لاتتحرّك فجعل يصيح : و اراحلتاه؛فانتبه أصحابه فقالواله : مالك؟ أصبت[1] فقال : لاوالله ؛ الّا أنّى رأيت حاتماً خرج من قبره و معه حربة حتّى وجأ بها لبّة[2] ناقتى و هو يقول و أنا أسمعه :

أبا الخيبرىّ[3] و أنت امرؤٌ ظلوم العشيرة شتّامها
تريد أذاها و اعسارها[4] و حولى عوف و أنعامها
فما ذا أردت الى رمّةٍ[5] بداويّةٍ[6] صخبٍ[7] هامها
و انّا لنطعم أضيافنا من الكوم[8] بالسّيف نعتامها[9]

فقال له أصحابه : قد قراك حيّاً و ميّتاً ؛ فدونك فكل من لحم ناقتك ، فلمّا

---

١ ـ هذه الكلمة فى ح فقط.

٢ ـ **فى القاموس** : «اللب المنحر كاللبة» و وجأه أى ضربه.

٣ ـ مج مث س ق و دارالسلام كعدة من سائر الكتب : «أبا خيبرى» و فى عدة من الكتب المشار اليها آنفاً «ابا البخترى».

٤ ـ س مث و دارالسلام و بعض الكتب التى نقلت فيها القصة : «اعشارها».

٥ ـ غيرح و دارالسلام : «ذمة».

٦ ـ فى بعض النسخ و الكتب : «بدوية».

٧ ـ مج مث س دارالسلام : «صحب» و فى سائر الكتب بصور أخرى.

٨ ـ فى النسخ و فى دارالسلام : «من اللؤم» قال ابن الاثير فى النهاية : «و فيه انه رأى فى ابل الصدقة ناقة كوماء أى مشرفة السنام عاليته ومنه الحديث فيأتى منه بناقتين كوماوين قلبت الهمزة فى التثنية واواً» **و قال الفيومى فى المصباح** : «و ناقة كوماء ضخمة السنام و بعير أكوم و الجمع كوم من باب أحمر».

٩ ـ اى نختارها **قال الزمخشرى فى الاساس** : «اعتامه = اختاره و هو شىء معتام».

أصبحوا أردفه بعضهم ؛ فبيناهم يسيرون اذاهم براكبٍ و معه ناقته و اذا هو عدّى بن حاتم و هو يقول : أيّكم ابوالخيبرىّ ؟ قالوا : هذا، فقال له : انّى رأيت أبى البارحة فى النّوم فأخبرنى ماكان منك و أمرنى أن أحملك على ناقةٍ فدونك فاركب هذه، ففيه يقول ابن دارة العبسى [1] :

أبوك أبو سفّانة الخير لم يزل ... لدُنْ شَبّ حتّى مات فى الخير راغبا [2]
به تضرب الأمثال فى الجود ميّتاً ... وكان له اذكان حيّاً مصاحبا
قرى قبره الأضياف اذ نزلوا به ... و لم يقر قبرٌ قبله قطّ راكبا [3]

١ ـ فى بعض النسخ : «العسى» (بلانقطة) و فى دارالسلام : «العنسى».

٢ ـ فى بعض النسخ وكذا فى دارالسلام : «اذاشب» و فى بعضها : «اذا شئت».

٣ ـ **فليعلم أنا راعينا فى نقل القصة ضبط نسخ الكتاب** و أما سائر الكتب المنقولة فيها القصة كما أشرنا الى اسامى بعضها آنفاً فلم نتعرض لما فيها من اختلاف النسخ فى كلمات القصة و غيره لما يلزمه من الطول و الخروج عما نحن فى صدده نعم جمعتها لنفسى و صارت رسالة كبيرة و نذكر صور القصة و اختلاف كلماتها فى تعليقاتنا على الايضاح ان شاءالله تعالى **الا أنى أحببت أن أنقل عبارة تاريخ ابن عساكر هنا للفوائد الكثيرة التى اشتملت عليها و هى بنص عبارته** ( ج ٣ ؛ ص ٤٢٨ ـ ٤٢٩ ) :

« و مر نفر من عبدالقيس بقبر حاتم فنزلوا قريباً منه فقام اليه بعضهم فجعل يركض قبره برجله و يقول : يا أبا الجعراء أقرنا، فقال له بعض أصحابه : ما تخاطب من رمة قدبليت و أجنهم الليل فناموا ، فقام صاحب القول فزعاً وقال : يا قوم عليكم بطيكم فان حاتماً أتانى فى النوم و أنشدنى شعراً و قد حفظته و هو :

أبا البخترى و أنت امرؤ ... ظلوم العشيرة شتامها
أتيت بصحبك تبغى القرى ... لدى حفرة ضحيت هامها
تبغى لى الذنب عند المبيت ... و حولك طيىء و أنعامها
فانا سنشبع أضيافنا ... و يأتى المطى فيعتامها

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فهذه رواياتكم [١] و روايات [٢] فقهائكم فى الرّجعة بعد الموت [٣] و أنتم تنحلون الشّيعة ذلك جرأةً على الله و قلّة رعةٍ [٤] و قلّة حياءٍ لاتبالون ما قلتم [٥]].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**و فى رواية ثانية :** انهم بعد ان انتبهوا وجدوا ناقة صاحب هذا القول تكوس عقيراً فنحروها و باتوايشتوون و يأكلون فقالوا : والله لقد أضافنا حاتم حياً و ميتاً.

**و أتى ابن دارة القطفانى عدى بن حاتم ليمتدحه فقال له :** أخبرك بمالى فان رضيت فقل ؛ قال : فما مالك ؟ فقال : مائتا سائبة و عبد و أمة و فرس و سلاح فذلك كله لك الاالفرس و السلاح فانهما فى سبيل الله فقال : قد رضيت فقال : فقل ، فقال ابن دارة أبوك ؛ و ساق الاشعار كما فى المتن (الاانه ذكر مكان «لدن» : «لدى» و مكان «الجود» : «الشعر» و مكان «قط» الدهر) **ثم قال : و هذا يحقق الحديث الذى مر آنفاً .**

**و فى رواية اخرى** ان القوم لما وجدوا ناقة صاحبهم عقيراً أردفوه و ساروا ؛ فاذا رجل يتبعهم راكباً على جمل و يقود آخر فقال : أيكم أبوالبخترى ؟ فقال : أنا ، فقال : ان حاتماً أتانى فى النوم فأخبرنى أنه قرى أصحابك ناقتك و أمرنى أن أحملك و هذا بعيرفخذه؛ فدفعه اليه».

١ - غيرح : «روايتكم». ٢ - فى النسخ : «و رواية».

٣ - يستفاد من هذا التعبير صريحاً أن المصنف (ره) قد استفاد من قصة حاتم أن عقر حاتم ناقة أبى الخيبرى قد كان فى اليقظة و الحال أن المستفاد من القصة صريحاً على مانقله المصنف ( ره ) فى الكتاب و على مانقله غيره هو أن الامر قد وقع فى النوم و الامر لايخرج من وجهين ؛ اما أن القصة قد كانت مذكورة فى الكتاب اولا بغير العبارة الموجودة فى النسخ الان فبدلت وحرفت ، واما ان الامر قداشتبه على المصنف رحمه الله تعالى.

٤ - «الرعة» اسم من «ورعه اذا جانب الاثم وكف عن المعاصى و الشبهات يقال : فلان سيىء الرعة أى قليل الورع».

٥ - **فليعلم أن عبارة الكتاب** مما تقدم آنفاً من هذه الفقرة : « وكان أصوصا فى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[ورويتم عن مطرّف[١] الواسطى[٢] عن سعيدٍ عن عبدالرّحمن عن أبى سلمة الحارثى[٣] قال : بينا أنا فى منزلى اذ دخل علىّ رجلٌ فقال لى : انّ رجلاً منّا هلك فان رأيت أن تأمر له بكفنٍ ؛ فبلغ من ثنائهم عليه ما أحببت أن أحوز كفنه فأمرت أن يشترى له كفن بخمسة . . .[٤] فبينا أنا أنتظر أن يجاء بالكفن اذ رأيته جلس و . . .[٥] اللبة[٦] على بطنه

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

اليوم الحار و أطولنا صلوة » الواقعة فى قصة ربيع بن حراش المنسوب اليه أنه قد تكلم بعد الموت (انظر ص ٣٩١ من الكتاب) الى هذه الفقرة أعنى «لاتبالون ما قلتم» ليست فى م بل هى فى نسخ ج ح س ق مج مث فلذا جعلناها بين المعقفتين و أشرنا فى صدر العبارة و ذيلها الى ذلك لئلا يشتبه الامر على الناظر فى الكتاب.

١ ـ كذا فى الاصل : **قال الفيروزابادى** : « طرف تطريفاً قاتل حول العسكر لانه يحمل على طرف منهم و به سمى الرجل مطرفاً» فمن أراد التفصيل فليراجع تاج العروس.

٢ ـ فليعلم أن العبارة من قوله : «و رويتم عن مطرف الواسطى» الى آخر القصة أعنى الى قوله : «ثم عاد ميتاً كما كان» فى نسخة م فقط و ليس فى سائر النسخ منها أثر.

٣ ـ كذا السند صريحاً فى الاصل فاينقح.

٤ ـ ضاعت و امحت هنا كلمة فى الاصل و لعلها كانت : «آلاف» أى بخمسة آلاف.

٥ ـ ضاعت و امحت كلمة هنا فى الاصل و لم يبق منها الا هذه الصوره : «و برزد» و لعلها : «برزت».

٦ ـ كذا فى الاصل و لعلها : «اللبنة» على ان تكون واحدة اللبن أى المضروب من الطين مربعاً للبناء **قال أبو نصر الفراهى فى نصاب الصبيان** : «لبن خشت خام است و آجرچه پخته» وذلك أنهم كانوا يضعون شيئاً ثقيلا كاللبنة مثلا على بطن الميت لئلا ينتفخ جسده **فلعل العبارة كانت كذا فى الاصل** « اذ رأيته جلس و برزت اللبنة التى كانت على بطنه» أى كشف الثوب عن وجهه و جلس و ظهرت اللبنة التى كانت على بطنه وسقطت» و يؤيد هذا الاحتمال ما فى القصة التى تأتى فى تعليقتنا هذه نقلا عن شرح الصدور للسيوطى.

ثمّ قال : واويلاه واويلاه عرّونى [١] وكفّنونى ؛ النّار النّار ، قلت : يا أبا عبدالله قل : لا إله الّا الله قال : انّ لا إله الّا الله لاتُغنى عنّى شيئاً ؛ قد عرفت مقعدى من النّار ، ثمّ عاد ميّتاً كما كان [٢] ].

و[٣] روى علىّ بن اُخت يعلى الطّنافسىّ و محمّدبن الحسين بن المختار كلاهما [٤]

---

١ - يقال : عراه الثوب و منه تعرية أى نزعه عنه».

٢ - مابين المعقفتين أعنى من قوله : «و رويتم عن مطرف الواسطى» الى هنا فى م فقط. **ثم ليعلم أنى لم أجد القصة بعينها فى كتاب** حتى أصحح أغلاطها منه ، **نعم ذكر السيوطى فى شرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور** فى باب من يحضر الميت من الملائكة و غيرهم و ما يراه المحتضر و ما يقال له و ما يبشر به المؤمن و ينذر به الكافر ما يقرب من هذه القصة من بعض الجهات و هى هذه ( انظر ص ٤٧ من طبعة الهند ) :

« **و أخرج (اى ابن أبى الدنيا) من طريق آخر** عن عبدالملك بن عمير وعن أبى الخطيب بشير **و لفظه : دخلت على ميت بالمدائن و على بطنه لبنة فبينا نحن كذلك اذ وثب وثبة فندرت اللبنة عن بطنه** و هو ينادى بالويل و الثبور فلما رأى ذلك أصحابه تصدعوا ؛ فدنوت منه و قلت : ما رأيت ؟ و ما حالك ؟ قال : صحبت مشيخة من أهل الكوفة فأدخلونى فى رأيهم على سب أبى بكر و عمر و البراءة عنهما **قلت :** فاستغفرالله ولاتعد قال : و ما ينفعنى وقد انطلقوابى الى مدخلى من النار فأريته **ثم قيل لى :** انك سترجع الى أصحابك فتحدثهم بما رأيت ثم تعود الى حالك الاولى فما أدرى انقضت كلمته أم عاد ميتاً على حالته الاولى».

٣ - من هنا الى ماسيأتى من قول المصنف (ره) : «فسألوه أن ينطلق معهم ولايتخلف فأبى» و هو يأتى فى أوائل القصة الاتية التالية لهذه القصة موجود فى النسخ جميعها.

٤ - المتن موافق لغير م لكن العبارة فيها هكذا : «و رويتم عن محمدبن الفضل رواه على بن محمد بن أخت الطنافسى».

عن محمّد بن الفضيل [١] عن اسماعيل بن أبى خالدٍ عن فراسٍ [٢] عن الشّعبىّ قال : اُغمى على [٣] رجلٍ من جهينة [٤] فى بدء الاسلام كان اسمه المفضّل [٥] فبينا نحن كذلك عنده و قد حفر له [٦] اذ مرّ بهم رجلٌ يقال له المفضّل [٧] فأفاق الرّجل فكشف [٨] عن

١ - **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** « محمد بن فضيل بن غزوان بفتح المعجمة و سكون الزاى الضبى مولاهم أبو عبدالرحمن الكوفى صدوق عارف رمى بالتشيع من التاسعة مات سنة خمس و تسعين / ع » أى روى عنه فى الاصول الستة جميعها. **و قال فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عن أبيه و اسماعيل بن أبى خالد (الى آخر ما قال) ».

**أقول:** كلمة «الفضيل» فى المتن معرف باللام كما نقلناه فى المتن بخلاف مافى كتابى ابن حجر ؛ فتفطن.

٢ - **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** « فراس بكسر أوله و بمهملة ابن يحيى الهمدانى الخارفى بمعجمة وفاء أبو يحيى الكوفى المكتب صدوق ربما وهم من السادسة مات سنة تسع وعشرين / ع » أى أخرج حديثه فى جميع الاصول الستة» **وقال فى تهذيب-التهذيب فى ترجمته :** « روى عن الشعبى و عطية العوفى (الى آخر ما قال)».

٣ - هاتان الكلمتان ضاعتا فى نسخة م فالمتن مطابق لجميع سائر النسخ.

٤ - **قال الجوهرى :** جهينة قبيلة قال الشاعر : فقلنا أحسنى ملا جهيناً ؛ و فى المثل و عند جهينة الخبر اليقين ؛ ابن الاعرابى : وعند جفينة و الاصمعى مثله».

٥ - فى النسخ : «الفضل» الا أن السجعات الاتية فى القصة تقتضى كون الكلمة : «المفضل» (بصيغة اسم المفعول من التفضيل) و كيف كان ؛ الكلمة هنا و فى جميع الموارد الاتية فى جميع النسخ «الفضل» و انما صححناها بقرينة السجع.

٦ - غير م : « و قد حفروا » الا ح ففيها : «وقد حفروا له قبراً».

٧ - فى النسخ : «الفضل».

٨ - غير م : «وكشف».

وجهه و قال[١] : هل مرّ بكم المفضّل ؟ — [٢] قالوا : نعم ؛ مرّ بنا السّاعة ، فقال : و يحكم كاد أن يغلط بى[٣] ؛ أتانى حين رأيتمونى اُغمى علىّ آتٍ فقال[٤] : لاُمّك الهبل[٥] أما ترى حفرتك تُنثل[٦] وقد كادت اُمّك أن تثكل أرأيت ان حوّلناها عنك بمحوّل[٧] وجعلنا[٨]

---

١ - غير م : « فقال ». ٢ - فى النسخ : « الفضل ».

٣ - من « ويحكم » الى هنا ليس فى م.

٤ - ج س ق مج مث (بدلها) : « فقال : حين رأيتمونى أغمى على فقعد الى و قال » **أما نسخة ح ففيها** : «حين رأيتمونى أغمى على فقصد الى رجل وقال».

٥ - **قال الجوهرى:** «الهبل بالتحريك مصدر قولك : هبلته أمه اى ثكلته» **وقال الزمخشرى فى الاساس** : «لامه الهبل الثكل ؛ و هبلته أمه » . **و قال الطريحى فى المجمع** : «فى حديث على(ع) : لامك الهبل ؛ الهبل بالتحريك مصدر قولك : هبلته أمه اى ثكلته» **وقال ابن الاثير فى النهاية** : « يقال : هبلته أمه تهبله هبلا بالتحريك ثكلته ؛ هذا هوالاصل ثم يستعمل فى معنى المدح و الاعجاب ( الى ان قال : ) **ومنه حديثه** ( أى حديث عمر ) **الاخر** : لامك هبل أى ثكل **و حديث الشعبى** فقيل لى : لامك الهبل ؛ و منه حديث أم حارثة بن سراقة : ويحك أو هبلت (هو بفتح الهاء وكسر الباء) و قد استعاره هنا لفقد الميز و العقل مما أصابها من الثكل بولدها كأنه قال : أفقدت عقلك بفقد ابنك حتى جعلت الجنان جنة واحدة ، و منه حديث على : هبلتهم الهبول أى ثكلتهم الثكول وهى بفتح الهاء من النساء التى لايبقى لها ولد».

٦ - **قال ابن الاثير فى النهاية** : «فيه : أيحب أحدكم أن تؤتى مشربته فينتثل مافيها ؟ أى يستخرج ويؤخذ ومنه حديث الشعبى : أما ترى حفرتك تنثل ؟ أى يستخرج ترابها ؛ يريد القبر» **أقول** : يستفاد من هذه العبارة أن القصة معروفة مذكورة فى الكتب المشهورة الا أنى راجعت بعض ماعندى من كتب التراجم كطبقات ابن سعد و حلية الاولياء و وفيات الاعيان ولم أظفر بها ، وأما كتب الحديث فلم أراجعها فمن أراد أن يلاحظها فى كتب القوم فليراجع مظانها.

٧ - هذه الكلمة فى غير م. ٨ - غير م : «و دفنا».

فى حفرتك[١] المفضّل[٢] الّذى مشى[٣] فاجتذل[٤] انّه لم يؤدّ و لم يفعل[٥] ثمّ ملأنا عليه الجندل[٦] أتشكر لربّك و تصلّ[٧] وتدع[٨] سبيل من أشرك و أضلّ ؟ قال : قلت : أجل[٩] قال :

١ - غير م : «فيها». ٢ - فى النسخ : «الفضل».

٣ - كذا فى النسخ فكأنه بمعنى صار ذا ماشية كثيرة قال فى القاموس : «مشى يمشى مر كمشى تمشية وكثرت ماشيته» وقال الزبيدى فى شرح الفقرة الاخيرة «يقال : مشى على آل فلان مال اذا تناتج وكثر وهو مجاز» و عبارة الشرح مأخوذة من الاساس للزمخشرى **فيمكن أن يكون المعنى** : المفضل الذى كثر ماله فبطر وطغى كقوله تعالى: ان الانسان ليطغى أن رآه استغنى، ويمكن أن يكون المعنى : المفضل الذى مر بقبرك وسر بموتك ويؤيده ما فى نسخة م من قوله : «مشى بحفرتك» فان معنى : «فاجتذل» اى ابتهج وانبسط كما هو معناه وهذا أى سرور الانسان بموت عدوه و ابتهاجه له من الامور الطبيعية وكيف كان؛ هذا ماعندى وعبارة المتن بمرأى منك ومسمع فاختر لمعناه ماشئت بذهنك الوقاد.

٤ - عبارة م : «الذى مشى بحفرتك» وعبارة ح مث : «فأخبرك» (بضمير الخطاب فى آخر الفعل من « أخبر » من الخبر من باب الافعال و باقى النسخ: «الذى مشى فأجزل » من الاجزال باللام فى الاخر ؛ فالتصحيح نظرى **قال الجوهرى** : « والجذل بالتحريك الفرح وقد جذل بالكسر يجذل فهو جذلان و أجذله غيره أى أفرحه و اجتذل اى ابتهج».

٥ - غير م : «انه ظن أن لن يفعل» فكأن العبارة مأخوذة من قول الله تعالى : «ووجوه يومئذ باسرة تظن أن يفعل بها فاقرة» ( آية ٢٤ و ٢٥ سورة القيامة» **قال الطريحى فى المجمع** : «قوله تعالى : تظن أن يفعل بها فاقرة ؛ الفاقرة هى الداهية يقال : فقرته الفاقرة أى كسرت فقار ظهره».

٦ - غير م : «ثم ملانا ها عليه من الجندل» ويشبه أن تكون عبارة المتن من قبيل ما ذكره البستانى فى محيط المحيط : «وملا عليه الارض أى ضيقها عليه».

ثم ان عبارة غير م من النسخ هكذا : « أرأيت ان حولنا ها عنك بمحول ثم دفنا فيها الفضل ثم ملانا ها عليه من الجندل الذى مشى فأجزل (أو : فأخبرك كما فى ح مث) انه ظن ان لن يفعل».

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فأطلق عنّى[1] ؛ فعاش هو ودفن المفضّل[2] مكانه[3].]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٧ ـ كذا فى النسخ و هو صحيح أى تصلى ؛ نظيره قول لبيد **قال الجوهرى فى الصحاح :** «وجلى ببصره تجلية اذا رمى به كما ينظر الصقر الى الصيد قال لبيد :

فانتضلنا و ابن سلمى قاعد كعتيق الطير يغضى ويجل

أى و يجلى» **وقال الفيروزابادى :** «وجلى ببصره تجلية رمى» **فذكر الزبيدى فى شرح العبارة** قول الجوهرى وغيره.

٨ ـ م : «وتترك».

٩ ـ فى غيرح : «نعم».

١ ـ فى م فقط.

٢ ـ فى النسخ : « الفضل » وعبارة غير م هكذا : « فعاش هو و مات الفضل ودفن فيها » .

٣ ـ هنا تم ما أشرنا اليه فى أول القصة بأن ما بين المعقوفتين ( و هو تمام القصة ) موجود فى جميع النسخ .

**فليعلم أن** أمثال هذه السجعات كثيرة ونقل بعضها فى كتب الادب والحديث منها ماورد : « كيف أغرم يارسول الله من لاشرب ولا أكل ولانطق ولااستهل فمثل ذلك يطل ؟ !» (انظر مختصر كنز العمال المطبوع على هامش مسند أحمد ؛ ج٦ ص١٥٠) **و نظيره مانقله المحدث النورى** (ره) فى باب نوادر ما يتعلق بأبواب العاقلة و غيرها من كتاب الديات **فى مستدرك الوسائل** (انظر ج٣ ؛ ص٢٨٩) : «عوالى اللئالى ـ و روى أبوهريرة قال: اقتتلت امرأتان من هذيل فرمت احداهما الاخرى بحجر فقتلتها فاختصموا الى رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ فقضى فى دية جنينها غرة عبد او أمة وفى رواية أو وليدة فقال حمل بن مالك النابغة الهذلى : يارسول الله دية من لاشرب ولا أكل ولانطق ولا استهل فمثل ذلك يطل ؟ فقال النبى ـ صلى الله عليه و آله ـ : هذا من اخوان الكهان من أجل سجعه الذى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[فلم ترضوا بالرّجعة حتّى نسبتم ملك الموت الى الغلط جرأةً منكم بروايتكم[١] ترووونها من رطبٍ و يابسٍ[٢]] ثمّ لم ترضوا أن تحيوا الموتى[٣] من النّاس[٤] برواياتكم[٥] حتّى أحييتم البهائم من الحمر[٦] وغير ذلك.

**من ذلك** ما رواه [عدّة من فقهائكم منهم[٧]] محمّد بن عبيد الطّنافسيّ عن[٨] اسماعيل بن أبي خالدٍ عن عامر الشّعبيّ انّ قوماً أقبلوا من الدّفينة[٩] متطوّعين أو قال: مجاهدين فنفق[١٠] حمار رجلٍ منهم فسألوه أن ينطلق معهم ولا يتخلّف[١١]؛ فأبى[١٢] فقام فتوضّأ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سجعه وفي رواية: أسجع كسجع الجاهلية!؟ هذا كلام شاعر و روى مثل ذلك في أخبار أهل البيت عليهم السلام » **ويأتي نظير القصة من جهة الاشتمال على سجعات لطيفة** في تعليقاتنا هذه عن قريب نقلا عن الرسالة القشيرية ان شاءالله تعالى.

١ - كذا في الاصل و لعلها: « برواياتكم ».

٢ - مابين المعقفتين في م فقط.

٣ - غير م: « أن أحييتم ».

٤ - « من الناس » ليس في م.

٥ - في الاصل: « بروايتكم ».

٦ - غير م: « حتى أحييتم الحمر ».

٧ - مابين المعقفتين في م فقط.

٨ - غير م: « قال: حدثنا ».

٩ - م: « من موضع » و غير م: « من دفينة » **قال ياقوت في معجم البلدان:** « الدفينة بفتح أوله وكسر ثانيه و ياء مثناة من تحت ونون مكان لبني سليم و يروى بالقاف وقال السكري في شرح قول جرير « ورعت ركبي بالدفينة بعد ما * ناقلن من وسط الكراع نقيلا »: الدفينة بالفاء ماء لبني سليم على خمس مراحل من مكة الى البصرة نقلته من خط ابن أخي الشافعي وكان فيه يوم من أيامهم (الى آخر ماقال) ».

١٠ - **قال ابن الاثير في النهاية:** « و في حديث ابن عباس: الجزور نافقة أي ميتة؛ يقال: نفقت الدابة اذا ماتت ».

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

ثمّ صلّى ثمّ قال : اللّهمّ انّك تعلم أنّى قد أقبلت من الدّفينة[1] مجاهداً فى سبيلك ابتغاء مرضاتك و انّى أسألك أن لاتجعل لأحدٍ علىّ منّة ؛ وأن تبعث لى حمارى ، ثمّ قام

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١١ - المتن موافق لنسخة م لكن بدلها فى ح : « مترجلا » وفى سائر النسخ : «مترجلين» و لعل الاصل كان كذا : «أن ينطلق مهم مترجلا ولا يتخلف عنهم».

١٢ - **فليعلم أن نسخة م تمت هنا فكلمة «فأبى» آخر الموجود من تلك النسخة** وسقطت بقية أوراق النسخة فما يذكر من هنا الى آخر الكتاب فهو من النسخ الست الباقية أعنى ج ح س ق مج مث .

١ - ح : « مردفاً » و غيرها : « من دفينة » و الظاهر أن الدفينة اسم موضع **قال الفيروزابادى فى القاموس:** « والدفينة كسفينة منزل لبنى سليم: وقال الزبيدى فى شرح العبارة : « وهى الدئينة التى أشرنا اليها قريباً وتقدم ذكرها فى د ث ن » و قال فى د ث ن فى شرح قول الفيروز ابادى : و الدئينة كجهينة او كسفينة موضع وشرحه بقوله : «لبنى سليم على طريق حاج البصرة بين الزجيج وقبا قاله نصر و هى الدفينة أيضاً حكاه يعقوب فى المبدل و أنشد :

و نحن تركنا بالدئينة حاضراً لال سليم هامة غير نائم

**و تردد الفيروزابادى فى قوله السابق و ذيله بهذه الفقرة** « أو ماء لبنى سيار بن عمرو » و شرحه الزبيدى بقوله و أنشد الجوهرى للنابغة الذبيانى :

و على الرميثة من سكين حاضر و على الدئينة من بنى سيار

ويقال : انه « كان يدعى » فى الجاهلية « الدفينة » (بالفاء) فتطيروا « فغيروا » فقالوا: الدئينة » و قال ابن الاثير فى النهاية : « وفيه ذكر الدئينة و هى بكسر الثاء و سكون الياء ناحية قرب عدن لها ذكر فى حديث أبى سبرة النخعى » **أقول** : مراده بحديث أبى سبرة هذا الحديث فانه ورد بنقل أبى سبرة أيضاً كما ذكره ابن كثير فى البداية والنهاية (انظر ص ١٥٣ من ج ٦) ويأتى نقله أيضاً فى تعليقتنا هذه.

فضربه برجله؛ فقام الحمار ينفض اُذنيه فأسرجه وألجمه ثمّ ركب حتّى لحق أصحابه، فقالوا له : ماشأنك ؟ — قال : شأنى أنّ الله بعث لى حمارى .

قال محمّد بن عبيدٍ : قال اسماعيل بن أبى خالدٍ[1] : قال الشّعبىّ : فأنا رأيت حماره يبع بالكناسة[2].

---

١ - قال ابن حجر فى تقريب التهذيب « اسماعيل بن أبى خالد الاحمسى و هو بفتح الهمزة و سكون الحاء و فتح الميم ينسب الى أحمس طائفة من بجيلة ،ولاهم البجلى ثقة ثبت من الرابعة مات سنة ست و اربعين » وصرح فى تهذيب التهذيب فى ترجمته بأنه روى عن الشعبى وقال هناك : « قال ابن المبارك عن الثورى : حفاظ الناس ثلاثة اسماعيل وعبد الملك بن أبى سليمان و يحيى بن سعيد الانصارى و هو يعنى اسماعيل أعلم الناس بالشعبى و أثبتهم فيه وقال مروان بن معاوية : كان اسماعيل يسمى الميزان وقال على : قلت ليحيى ابن سعيد : ماحملت عن اسماعيل عن الشعبى صحاح ؟ - قال : نعم و قال البخارى عن على له نحو ثلاثمائة و قال أحمد : أصح الناس حديثاً عن الشعبى ابن أبى خالد » ( الى آخر الترجمة ) .

٢ - **قال ابن كثير فى البداية والنهاية ضمن ذكره معجزات النبى (ص) مانصه** ( انظر ج٦ ؛ ص١٥٣ من النسخة المطبوعة ) :

**«حديث فيه كرامة لولى من هذه الامة وهى معدودة من المعجزات لان كل مايثبت لولى فهو معجزة لنبيه**

قال الحسن بن عروة : حدثنا عبدالله بن ادريس عن اسماعيل بن أبى خالد عن أبى سبرة النخعى قال : أقبل رجل من اليمن فلما كان ببعض الطريق نفق حماره فقام و توضأ ثم صلى ركعتين ثم قال : اللهم انى جئت من الدفينة مجاهداً فى سبيلك و ابتغاء مرضاتك وأنا أشهد أنك تحيى الموتى و تبعث من فى القبور لاتجعل لاحد على اليوم منة ، أطلب اليك اليوم ان تبعث حمارى ، فقام الحمار ينفض أذنيه .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال البيهقى : هذا اسناد صحيح ومثل هذا يكون كرامة لصاحب الشريعة قال البيهقى: وكذلك رواه محمد بن يحيى الذهلى و غيره عن محمد بن عبيد عن اسماعيل بن أبى خالد عن الشعبى وكأنه عند اسماعيل عنهما والله أعلم.

## طريق أُخرى

قال أبوبكر بن أبى الدنيا فى كتاب «من عاش بعد الموت» : حدثنا اسحاق بن اسماعيل و أحمد بن بجير وغيرهما قالوا : حدثنا محمد بن عبيد عن اسماعيل بن أبى خالد عن الشعبى ان قوماً أقبلوا من اليمن متطوعين فى سبيل الله فنفق حمار رجل منهم فأرادوا ان ينطلق معهم فأبى فقام فتوضأ وصلى ثم قال : اللهم انى جئت من الدفينة مجاهداً فى سبيلك و ابتغاء مرضاتك و انى أشهد أنك تحيى الموتى و تبعث من فى القبور لاتجعل لاحد على منة فانى أطلب اليك ان تبعث لى حمارى ثم قام الى الحمار فقام الحمار ينفض أذنيه فأسرجه و ألجمه ثم ركبه و أجراه فلحق بأصحابه فقالوا له : ماشأنك ؟ — فقال : شأنى أن الله بعث حمارى.

**قال الشعبى :** فأنا رأيت الحمار بيع او يباع فى الكناسة يعنى بالكوفة ، قال ابن أبى-الدنيا: وأخبرنى العباس بن هشام عن أبيه عن جده عن مسلم عن عبدالله بن شريك النخعى أن صاحب الحمار رجل من النخع يقال له نباتة بن يزيد خرج فى زمن عمر غازياً حتى اذا كان بلقى عميرة نفق حماره فذكر القصة غير أنه قال : فباعه بعد بالكناسة فقيل له : تبيع حمارك وقد أحياه الله لك ؟! قال : فكيف أصنع ؟! وقد قال رجل من رهطه ثلاثة أبيات فحفظت هذا البيت :

ومنا الذى أحيا الاله حماره وقد مات منه كل عضو ومفصل»

**أقول : قال الدميرى فى حياة الحيوان** فى باب الحاء المهملة تحت عنوان « الحمار الاهلى » **مانصه :**

« **فائدة** - روى البيهقى فى دلائل النبوة بسنده الى أبى سبرة النخعى قال: أقبل رجل من اليمن و قال بعد أن ذكر الحديث الى آخره) :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**قال البيهقي:** هذا اسناد صحيح **ومثل هذا يكون معجزة لصاحب الشريعة حيث يكون في أمته من يحيي الله له الموتى** كما سبق ويأتي ، والرجل المذكور اسمه ثباتة بن يزيد النخعي **قال الشعبي :** أنا رأيت ذلك الحمار يباع بعد ذلك في السوق فقيل للرجل : أتبيع حماراً قد أحياه الله لك ! ؟ - قال : فكيف أصنع ! ؟ فقال رجل من رهطه ثلاثة أبيات حفظت منها هذا البيت :

ومنا الذي أحيا الاله حماره وقد مات منه كل عضو ومفصل»

**وقال عفيف الدين اليافعي في روض الرياحين في حكايات الصالحين مانصه :**

« الحكاية السابعة و العشرون بعد الاربعمائة ، - **روى عن الشعبي** - رضي الله عنه - قال : أقبل قوم من اليمن ( فساق القصة الى أن قال ) **قال الشعبي :** فرأيت ذلك الحمار يباع في الكناسة **فذهب رجل من جلساء الشعبي الى محلته فروى** هذا عن الشعبي فكذبوه و قالوا : يحيي حمار بعد الموت ؟ ! انه يكذب على الشعبي ؛ قم معنا اليه ، فذهب معهم الى الشعبي فقال : ياأباعمرو ألست حدثتني بهذا الحديث ؟ فقال : متى كان ذلك ؟ فقال القوم : قد علمنا أنه يكذب على أبي عمرو ، فلما رجعوا قال له الرجل : ياأباعمرو أليس قد حدثتني به ؟ ! فقال الشعبي : ويحك ؛ هل تباع الابل في سوق الدجاج ؟ ! رضي الله عنه .

**قلت :** أنكر الامام الشعبي - رضي الله عنه - على هذا الرجل لكونه حكى كرامة عظيمة لقوم لاتقبلها عقولهم و لاتبلغ اليها أفهامهم ، ومثل رأس مالهم في العلم برأس مال التجار في الدجاج ، ومثل رأس مال من يعقلها ويقبلها في العلم برأس مال التجار في الابل **وهذا تساهل منه في التمثيل بالابل** ذلك أعز و أرفع و أعلى و أغلى من الجواهر النفاس ، و مثل رأس مال المنكرين أقل و أصغر و أدنى و أحقر من فلوس النحاس ، و الى الفريقين أشار النبي المختار بقوله - عليه الصلوة والسلام - : لاتعطوا الحكمة غير أهلها فتظلموها ، ولا تمنعوها عن أهلها فتظلموهم » ( انتهى كلام اليافعي ) **أقول :** من الاحاديث المعتبرة

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

فهذا من عجائبكم ورواياتكم ولسنا ننكر لله قدرة أن يحيى الموتى ولكنّا نعجب[1]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المشهورة : «نحن معاشر الانبياء أمرنا أن تكلم الناس على قدر عقولهم».

**و نظير القصة ما ذكره القشيرى فى رسالته** فى أواخر باب كرامات الاولياء (ص ١٧٤ من طبعة مصر سنة ١٣٦٧) **بما نصه :**

« سمعت حمزة بن يوسف السهمى الجرجانى يقول : سمعت أبا أحمد بن عدى الحافظ يقول : سمعت أحمد بن حمزة بمصر يقول : حدثنى عبد الوهاب وكان من الصالحين قال : قال محمد بن سعيد البصرى : بينا أنا أمشى فى بعض طرق البصرة اذ رأيت أعرابياً يسوق جملا فالتفت فاذا الجمل قد وقع ميتاً و وقع الرحل و التقب فمشيت ثم التفت فاذا الاعرابى يقول : يامسبب كل سبب ويا مؤمل كل من طلب رد على ماذهب من جمل يحمل الرحل و التقب ، فاذاً الجمل قائم و الرحل و التقب فوقه».

**قال الدميرى فى حياة الحيوان** فى باب الجيم تحت عنوان «الجمل» **فى ذيل فائدة** (ص ٢٥١ ج ١ من طبعة مصر سنة ١٢٧٥) **مانصه :**

« و حكى القشيرى فى رسالته عن محمد بن سعيد البصرى أنه قال : بينما أنا أمشى فى بعض طرق البصرة ( فبعد أن ساق القصة الى آخرها **قال :** ) **و احياء الموتى كرامة فهو وان كان عظيماً الا أنه جائز على القول الصحيح المختار عند المحققين المعتمدين من أئمة الاصول** اذ ماجاز أن يكون معجزة لنبى جاز ان يكون كرامة لولى بشرط ان لايدعى التحدى كالنبوة، و احياء الموتى كرامة للاولياء كثير لاينحصر و سيأتى ان شاء الله تعالى ذكر طرف من ذلك فى أماكنه من هذا الكتاب».

**أقول :** لو أردنا أن نذكر ما ذكره علماء أهل السنة من هذا القبيل لصار المجموع كتاباً كبيراً و انما ذكرنا هذا المقدار تشييداً لاساس مانقله المصنف (ره) حتى لاينكره من ليس له اطلاع على حقيقة الامر والسلام على من اتبع الهدى.

١ - **قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** فى الامر الثالث من الامور

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أنّكم اذا بلغكم عن الشّيعة قولٌ عظّتموه و شنّعتموه و أنتم تقولون بأكثر منه والشّيعة لاتروى حديثاً واحداً عن آل محمّدٍ أنّ ميّتاً رجع الى الدّنيا كماترووون أنتم عن علمائكم ، انّما يروون عن آل محمّدٍ أنّ النّبيّ – صلّى الله عليه وآله – قال لأُمّته : أنتم أشبه شيءٍ ببنى اسرائيل والله ليكوننّ فيكم ماكان فيهم حذوا النّعل بالنّعل والقذّة بالقذة [1] حتّى لو دخلوا جحر ضبٍّ لدخلتموه [2] . وهذه الرّواية أنتم تروونها أيضاً وقد علمتم أنّ بنى اسرائيل قدكان فيهم من عاش بعد الموت و رجعوا الى الدّنيا فأكلوا وشربوا ونكحوا النّساء وولد لهم الأولاد [3] ولا ننكر لله قدرة أن يحيى الموتى ؛ فان شاء أن يردّ من مات من هذه الأمّة كما ردّ بنى اسرائيل فعل ، وان شاء لم يفعل .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المذكورة فى الباب الاول (والامر المشار اليه فى ذكر الموارد المخصوصة التى شبه فيها بعض هذه الامة بنظيره فى الامم السابقة مدحاً أو قدحاً ) فخاض فى بيان مقصوده الى أن قال ( انظر ص ٩١ ) : « **قلت** : و الاخبار و الاثار فى هذا المعنى كثيرة لو أردنا استقصاءها لخرجنا عن المقصود و فيما ذكرنا كفاية للناظر البصير **وقال الشيخ فضل بن شاذان صاحب الرضا عليه السلام فى كتاب الايضاح فى مسألة الرجعة بعد كلام طويل** : و لسنا ننكر لله قدرة أن يحيى الموتى و لكنا نعجب (فساق الكلام الى قوله) و قد علمتم أن بنى اسرائيل قدكان فيهم من عاش بعد الموت و رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا و نكحوا النساء **( الى آخر ماقال )** » .

---

١ - **قال ابن الاثير فى النهاية** : « فى حديث الخوارج : فينظر فى قذذه فلا يرى شيئاً ؛ القذذ ريش السهم واحدتها قذة ومنه الحديث : لتركبن سنن من كان قبلكم حذو القذة بالقذة ؛ اى كماتقدر كل واحدة منهما على قدر صاحبتها و تقطع ، يضرب مثلا للشيئين

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فهذا قول الشّيعة[1] و أنتم ترووون أنّ قوماً قد رجعوا بعد الموت ثمّ ما توا بعد ثمّ تنكرون أمراً أنتم ترووونه وتقولون به ظلماً و بهتاناً ؛ فالحمد للهالّذى أظهرمساويكم على ألسنتكم .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

يستويان و لايتفاوتان ، و قد تكرر ذكرها فى الحديث مفردة و مجموعة » .

٢ ـ هذه الرواية من الشهرة و الاعتبار و القبول عند الفريقين بمكان لا يحتاج معه الى بيان .

٣ ـ ح : « و ولدوا الاولاد » .

١ ـ **نظير هذا المقال وعديل هذا الاستدلال ماذكر الشيخ الاجل عبد ـ الجليل القزوينى الرازى** ـ تغمده‌الله برحمته و رضوانه وأسكنه بحبوحة جنانه **فى كتابه الموسوم ببعض مثالب النواصب المعروف بالنقض** و هو كتاب لم يعمل مثله فى بابه فى جواب مانسبه الى‌الشيعة صاحب كتاب بعض فضائح الروافض وهو بنص عبارته هذا ( انظر ص ٣٠٦ من‌الكتاب المطبوع بتحقيقنا ) : « وأما آنچه گفته‌است كه « پيش از قيامت يزيد و ابن زياد و خوارج را زنده كنند و بكشند » أصلى ندارد و از جملهٔ خرافات و ترهات باشد و با أصول راست نيست بلكه بقيامت زنده شوند و جزاء أعمال بد خود بستانند و بافرعون و قارون تاأبد در عقوبت دوزخ بمانند أما اين خبر قياس بايست كرد با آن خبر دروغ كه ناصبيان مجبر از منصور عمار روايت كرده‌اند كه: راهبى گفت: هرشبى مرغى‌بزرگ بكنار دريای عمان آيد و بو لؤلؤ را زنده كند و جگرش از حلق برآرد و بمنقار پاره پاره كند و بخايد و بگلو فرو برد وتابقيامت هرشب چنين كند كه او كشندهٔ عمرست، پس حسين على (ع) بهتر است از عمر، و بو لؤلؤ بهتر است ازكشندهٔ حسين (ع) ، اگر آن رواست اين نيز روا بايد داشتن وگرنه دست از هردو بداشتن و عقوبت عصاة را حوالت بقيامت كردن تا موافق عقل و شرع باشد كه كار دين و شريعت بدست مجبران نيست تا چنانكه خواهند بگردانند و الحمد لله رب‌العالمين » **وليس قوله** (ره) « أصلى ندارد و از جملهٔ خرافات‌است

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(الى آخره) انكاراً للرجعة كيف لا وهو كسائر علمائنا من المعتقدين بالرجعة ومثبتيها و قد قال في الكتاب قبيل ذلك (انظر ص ٢٩٥) : « وما بحمدالله انكار نميكنيم كه چون مهدى (ع) خروج كند و عيسى (ع) نزول كند بارى‌تعالى بدعاى ايشان جماعتى ازهر امتى زنده كند چنانچه‌بيان كرده‌است و گفته: « ويوم نحشر من كل أمة فوجاً ممن يكذب بآياتنا » واين آن‌حشر باشد كه پيش‌از قيامت‌باشد كه اجماع است كه‌بارى‌تعالى روز قيامت همهٔ خلايق‌را زنده كند چنانكه گفته‌است : يوم يبعثهم‌الله جميعا ( الى آخر عبارته ) » فليحمل انكاره على قيد الخصوصية المذكورة في‌العبارة المشار اليها فان المتلقى بالقبول عند الفحول هو الاقرار بالرجعة و الاعتقاد بها على‌سبيل الاجمال وأما الخصوصيات المذكورة في‌الاخبار فلا؛ وصرح بهذا جماعة منهم العلامة المجلسى في رسالة الاعتقادات و غيرها و أشرنا الى هذا المطلب في كتابنا الموسوم بمقدمة النقض و تعليقاته ( فان شئت فراجع ص٦٩ ) .

**وأما القضية المشار اليها في كلام الشيخ عبدالجليل** (ره) فلم أر أحداً عدها في‌فضائل عمر وعقوبة أبى لؤلؤ ، نعم ذكرها عدة من‌العلماء في‌مناقب على ـ عليه السلام ـ و أن المعاقب بتلك العقوبة هو عبدالرحمن بن ملجم المرادى فلابأس بالاشارة الى‌ماذكروه

**فقال الحافظ أبوالمؤيد الموفق بن أحمد بن محمد البكرى المكى الحنفى المعروف بأخطب خطباء خوارزم في كتابه‌الموسوم بالمناقب** في‌الفصل‌السادس و العشرين الذى هو في بيان مقتله ( اى على ) صلوات‌الله و سلامه عليه ما نصه ( انظر ص ٢٨١ ـ ٢٨٢ من طبعة مطبعة الحيدرية في النجف ) : « و أخبرنى الامام سيد الحفاظ أبو ـ منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى الهمدانى فيما كتب الى من همدان أخبرنى أبى شيرويه بن شهردار أخبرنى أبوالحسن على بن أحمد الميدانى أخبرنى أبو عمر و محمد بن يحيى أخبرنى أبو حفص عمر بن أحمد بن محمد بن عمر قال : سمعت أبا القاسم الحسن بن محمد المعروف بابن الرفاء بالكوفة يقول : كنت بالمسجد الحرام فرأيت الناس مجتمعين‌حول مقام ابراهيم(ع) فقلت : ماهذا ؟ قالوا : راهب أسلم فأشرفت ؛ فاذا بشيخ كبير عليه جبة ـ

«بقية الحاشية في الصفحة‌الاتية»

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

صوف وقلنسوة صوف عظيم الخلق وهو قائم بحذاء مقام ابراهيم فسمعته يقول : كنت قاعداً فی صومعتی فأشرفت منها فاذا طائر كالنسر قد وقع على صخرة على شاطیء البحر فتقياً بربع انسان ثم طار ثم جاء فتقياً بربع انسان ثم طار ثم جاء فتقياً بربع انسان ثم طار فدنت الارباع فقامت رجلا و أنا أتعجب منه حتى انحدر الطير فضربه فأخذ ربعه و طار ثم رجع فأخذ الربع الاخر ثم رجع فأخذ الربع الثالث ثم رجع فأخذ الربع الرابع فبقيت أتفكر و تحسرت أن لا أكون لحقته فسألته من هو ، فبقيت أتفقد الصخرة حتى رأيت الطير قد أقبل فتقياً بربع انسان فنزلت فقمت بازائه فلم أزل حتى جاء الربع الرابع ثم طار فالتأم رجلا فقام قائماً فدنوت منه فسألته فقلت : من أنت ؟ فسكت عنی فقلت : بحق من خلقك من أنت ؟ فقال : أنا عبدالرحمن بن ملجم فقلت : و أيش عملت ؟ قال : قتلت على بن أبی طالب فوكل بی هذا الطير يقتلنی كل يوم أربعين قتلة فهوی و انقض الطير فأخذ ربعه كالاول و طار فسألت عن على بن أبی طالب فقالوا : هو ابن عم رسول الله و وصيه فأسلمت » .

**قال علی بن عيسی الاربلی فی كشف الغمة** ضمن ذكر قتل على (ع) و مدة خلافته (ص ١٣٠ من الطبعة الاولى سنة ١٢٩٤ بطهران ) : « و ذكر أبو المؤيد فی مناقبه : قال أبو القاسم الحسن بن محمد المعروف بابن الرفاء بالكوفة **قال** : كنت بالمسجد الحرام فرأيت الناس مجتمعين حول مقام ابراهيم فقلت : ماهذا ؟ قالوا : راهب أسلم فأشرفت عليه فاذا شيخ كبير عليه جبة صوف و قلنسوة صوف عظيم الخلق و هو قاعد بحذاء مقام ابراهيم فسمعته يقول : كنت قاعداً فی صومعتی فأشرفت منها فاذا طائر كالنسر قد سقط على صخرة على شاطیء البحر فتقياً فرمی بربع السان (فساق القصة الى آخرها ملخصة و قال) قلت : قد اختصرت بعض ألفاظ هذه القصة لما فيها من تكرار فأثبت معناها وهی تناسب قول النبی (ص) حين سأله (ع) : من أشقى الناس ؟ قال : عاقر الناقة وضاربك على يافوخك هذا » .

**قال القطب الراوندی فی أوائل كتاب الخرائج والجرائح** فی الباب الثانی الذی فی معجزات أمير المؤمنين على بن أبی طالب - عليه السلام - مانصه ( انظر ص ١٨-١٩

« بقية الحاشية فی الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

من طبعة بمبئى سنة ١٣٠١ ، أو ص ٢٩٠ من طبعة ايران بطهران سنة ١٣٠١ و قد انضمت فى الطبع بأربعين المجلسى ) : « و منها [ أى من معجزاته (ع) ] ما أخبرنا به أبو منصور ابن شهريار بن شيرويه بن شهريار الديلمى قال : حدثنا أبى قال : حدثنا أبوالحسن على بن أحمد بن محمد بن عمرو قال : سمعت أباالقاسم الحسن بن محمد المعروف بابن الرفاء بالكوفة يقول : كنت بالمسجد الحرام ( فساق القصة الى آخرها باختلاف يسير فى بعض الفقرات ) » **قال العلامة المجلسى فى تاسع البحار** فى باب ماوقع بعد شهادته ( أى أمير المؤمنين على- عليه السلام - ) وأحوال قاتله - لعنه الله - » مانصه (ص ٦٧٨ من طبعة أمين الضرب): « يج ( يريد به الخرائج و الجرائح للقطب الراوندى ) أخبرنا أبو منصور شهردار بن شيرويه الديلمى **فساق القصة الى آخرها نحو مامر** و قال : كشف - من مناقب الخوارزمى عن الرفاء مثله » **و نقل الشيخ الحر العاملى (ره) هذه القصة فى كتاب الايقاظ من الهجعة** فى الباب السابع الذى هو فى بيان اثبات أن الرجعة قد وقعت فى هذه الامة فى الجملة ليزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها فى آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث فخاض فى نقل الاحاديث الى ان قال ( انظر ص ١٩٩ ) : « الثالث عشر مارواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندى فى كتاب الخرائج و الجرائح فى معجزات أميرالمؤمنين (ع) قال : أخبرنا أبو منصور شهريار ( فساق الحديث و السند نحو مامر الى آخره ) .

**وقال السيد هاشم البحرانى فى مدينة المعاجز** فى أواخر الباب الاول الذى فى معاجز الامام أمير المؤمنين على بن أبى طالب - عليه السلام - : « التاسع و الاربعون و خمسمائة خبر طائر ابن ملجم - **الراوندى قال:** أخبرنا أبو منصور بن شهريار بن شيرويه بن شهريار الديلمى ( فساق السند و متن القصة الى آخرها ) » فان أردت ان تراجع الكتاب فراجع ص ٢٠٠ - ٢٠١ .

**وقال السيوطى فى شرح الصدور بشرح حال الموتى فى القبور** فى باب عذاب القبر مانصه ( انظر ص ١١٧ - ١١٨ من طبعة الهند ) :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« وأخرج تمام بن محمد الرازى فى كتاب الرهبان له و ابن عساكر أيضاً من طريق تمام الحافظ عن أبى محمد بن هارون الانصارى عن عصمة بن أبى عصمة البخارى عن أحمد ابن خالد التمار عن عصمة العبادانى **قال : كنت أجول فى بعض الفلوات اذ أبصرت ديراً واذا فى الدير صومعة و فى الصومعة راهب فقلت له : حدثنى بأعجب مارأيت فى هذا الموضع فقال: نعم** بينا أناذات يوم اذا رأيت طائراً أبيض مثل النعامة قد وقع على تلك الصخرة فتقيأ رأساً ثم رجلا واذا هو كلما تقيأ عضواً من تلك الاعضاء التأمت بعضها الى بعض أسرع من البرق حتى اذا استوى رجلا جالساً فاذا هم بالنهوض نقره الطائر نقرة قطعه أعضاء ثم يرجع فيبتلعه فلم يزل على ذلك أياماً فكثر تعجبى منه وازددت يقيناً لعظمة الله تعالى و علمت أن لهذه الاجساد حيوة بعد الموت فالتفت اليه يوماً فقلت : أيها الطائر سألتك بحق الله الذى خلقك و برأك الا أمسكت عنه حتى أسأله فيخبرنى بقصته فأجابنى الطائر بصوت عربى طلق : لربى الملك وله البقاء الذى يفنى كل شىء و يبقى ؛ أنا ملك من ملائكة الله موكل بهذا الجسد لما أجرم فالتفت اليه فقلت : ياهذا الرجل المسمى الى نفسه ماقصتك ؟ و من أنت ؟ قال : أنا عبدالرحمن بن ملجم قاتل على - رضى الله عنه - و انى لما قتلته و صارت روحى بين يدى الله ناولنى صحيفة مكتوب فيها ما عملته من الخير و الشر منذ يوم ولدتنى أمى الى أن قتلت علياً و أمر الله هذا الملك بعذابى الى يوم القيامة فهو يفعل بى ماترى ثم سكت فنقره ذلك الطائر نقرة نثر أعضاءه بها ثم جعل يبتلعه عضواً عضواً ثم مضى .

**قلت :** هذا الاسناد ليس فيه من تكلم فيه سوى أبى على شيخ تمام فقد قال الذهبى فى الميزان : انه كان يتهم ، **وقال ابن رجب : قد رويت هذه الحكاية من وجه آخر** أخرجها ابن النجار فى تاريخه من طريق السلفى باسناده الى الحسن بن محمد بن عبيد العسكرى حدثنا اسماعيل بن أحمد بن على بن أحمد بن يحيى بن المنجم سنة ثلاث عشرة و ثلاث مائة انه حضر مع يوسف بن أبى التاح فأحضر راهب فحدث فذكر شبيهاً بالحكاية .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

## [ ذكر نهى عمر عن متعة النّساء [1] ]

ثمّ ماتعيبون الشّيعة من قولكم انّهم يستحلّون متعة النّساء [2] والمتعة زعمتم زنا [3]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**ورويت من وجه آخر من طريق أبي عبدالله محمد** بن أحمد بن محمد بن ابراهيم الرازى **صاحب** السداسيات المشهورة عن على بن بقاء بن محمد الوراق حدثنا أبو محمد عبد الرحمن بن عمر البزاز سمعت أبابكر محمد بن أحمد بن أبى الاصبغ قال : قدم علينا شيخ غريب فذكر أنه كان نصرانياً سنين و أنه تعبد فى صومعته فبينما هو ذات يوم جالس اذ جاء طائر كالنسر فذكر شبيهاً بالحكاية مختصراً » ( انتهى ماأردنا نقله من شرح الصدور ) .

**أقول** : انما أطنبنا هذا الكلام بذكر القصة لانها من الدلائل على الحيوة بعدالموت عند من يقبلها ، وعلم من عبارة الشيخ عبد الجليل فى مانقلنا من كتاب النقض **أن** القصة مسلمة عند مخالفيه ؛ و لذا استدل به على امكان القضية بطريق الجدل على مابين فى علم المنطق وكتب الكلام ، والا لانريد باطالة الكلام اثبات صحتها بل نجعله فى بقعة الامكان كما قال ابو على ابن سينا فى كلامه المشهور : كلما قرع سمعك فذره فى بقعة الامكان ما لم يذدك عنه قائم البرهان ، والسلام على من اتبع الهدى .

**ومما ينبغى ان يذكرهنا** ماحدثنى به السيد الجليل السيد كاظم الاراكى الجرفاذقانى وهو من أجلاء المعاصرين و مع تخصصه فى الفقه و الاصول و تبحره فى هذين العلمين له يد طولى فى تتبع السير و الاخبار وتصفح الاثار المروية عن الائمة الاطهار سلام الله عليهم من أن المعجزة المشار اليها قد نظمت بالفارسية وكانت تدرس فى المكاتب و المدارس للاطفال ليتعلموها وهو ممن تدرس تلك القصة فى زمان صباوته الا أن أبيات المعجزة واسم ناظمها لم تكن فى ذكرها حتى يذكرها لنا فأطال الله أيام بقائه .

١ ـ العنوان منا و أضفناه بقرينة ماسبق من وجود عناوين موضوعات المباحث فى رؤوس

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وأنتم تروون فى المتعة عن فقهائكم وعلمائكم من أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ومن التّابعين أنّهم عملوا[1] بها واستحلّوها على عهد رسول الله ـ صلّى الله عليه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الابواب فى نسخة م التى هى الاصل الاصيل و الركن الركين فى أساس تصحيح الكتاب **وليعلم أن** المصنف ـ رضوان الله عليه ـ رعى الترتيب فى البحث عن أمر الرجعة وأمر المتعة فى كتابه هذا عملا بالترتيب الواقع فى الحديث المسلم الثابت المقطوع به عند الشيعة من قول أئمتهم المعصومين ـ عليهم السلام ـ : من لم يؤمن برجعتنا و لم يقر بمتعتنا فليس منا .

**ثم ليعلم** أن البحث عن المتعتين أعنى متعة النساء و متعة الحج قد وقع مشروحاً و مبسوطاً ومستوفى ومستقصى فى كتب السير و الاخبار و الفقه و الكلام فلانشير الى ماذكر فى هذا المطلب فضلا عن الخوض فيه و البحث عنه فمن أراد البحث عن ذلك المطلب فليراجع كتاب تشييد المطاعن وكشف الضغائن للسيد السند الجليل والحبر المعتمد النبيل السيد محمد قلى ـ أكرم الله مآبه وأجزل أجره و ثوابه ـ فانه كتاب لم يعمل مثله فى بابه فذلك العالم قد جعل نهى عمر عن المتعتين الطعن الحاد يعشر من مطاعن عمر فخاض فى البحث عن نهيه و نقل مافيه من النقض و الابرام من علماء الفريقين فمن أراده فليراجع الكتاب المذكور (ج ٢ ؛ ص ١٠٠٤ ـ ١٥٠٦ ) نعم نذكر هنا بعض مالابد منه فى ايضاح ما أورده المصنف (ره) فى المتن و مازاد عليه فليطلب من مظانه .

٢ ـ **قال المحدث النورى (ره) فى مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل** فى كتاب النكاح فى باب نوادر مايتعلق بأبواب المتعة (انظر ج ٢؛ ص ٥٩٤ ـ ٥٩٣) **مانصه:**

« **الشيخ فضل بن شاذان فى كتاب الايضاح فى كلام له : ثم ما تعيبون الشيعة** من قولكم انهم يستحلون متعة النساء (فساق الكلام الى آخر ماذكر تحت عنوان متعة النساء أعنى الى قول المصنف (ره) : فهذا تخليط الدين ينكره أولو الالباب ) » .

٣ ـ فى المستدرك زيد قبل الكلمة : « أنها » .

١ ـ ق مج س مث : «علموا» (بتقديم اللام على الميم) .

وآله – وبعده حتّى نهى عنها[1] عمر بن الخطّاب فى خلافته .

من ذلك ما روى[2] هشام بن يوسف الصّنعانىّ[3] عن ابن جريج[4] قال : أخبرنى أبوالزّبير[5] أنّه سمع أبا واقد البكرىّ بكر قريش يقول : استمتعنا أصحاب[6] النّبىّ – صلّى الله عليه وآله .

---

١ - ح و المستدرك : « عنه » . ٢ - « ماروى » فى ح فقط .

٣ - **قال ابن الاثير فى اللباب :** « الصنعانى بفتح الصاد و سكون النون و فتح العين المهملة و فى آخرها نون ؛ هذه النسبة الى صنعاء و هى مدينة باليمن مشهورة ينسب اليها خلق كثير » **وقال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** « هشام بن يوسف الصنعانى أبو عبدالرحمن الابناوى قاضى صنعاء روى عن معمر و ابن جريج (الى آخر ماقال) » .

٤ - قال الزبيدى فى تاج العروس فى « ج رج » : « جريج مصغراً اسم رجل وعبد - الملك بن جريج تابعى» **وقال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** « عبدالملك بن عبد - العزيز بن جريج الاموى مولاهم أبو الوليد و أبو خالد المكى أصله رومى روى عن حكيمة بنت رقيقة ( الى أن قال ) و سعيد بن الحويرث و أبى الزبير و محمد بن المنكدر ( الى آخر ما قال ) » .

٥ - **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب :** فى حرف الزاى من باب الكنى : «أبو - الزبير المكى هو محمد بن مسلم» **وقال فى تهذيب التهذيب:** «محمد بن مسلم بن تدرس الاسدى مولاهم أبو الزبير المكى ( الى ان قال ) روى عنه عطاء و هو من شيوخه و الزهرى و أيوب و أيمن بن نابل و ابن عون و الاعمش و سلمة بن كهل و ابن جريج ( الى آخر ما قال ) » .

٦ - كتب المحدث النورى (ره) فى ذيل كلمة «أصحاب» : «كذا » وقال فى الهامش: «لعله سقطت هنا كلمة وهى مع أو نحن» **أقول :** كلمة «أصحاب» هنا منصوب على الاختصاص فلا حاجة الى مع او نحن **مضافاً الى** أن أبا واقد من أصحاب النبى (ص) فلا يستقيم معنى - الكلام اذا كانت هنا لفظة مع أو نحن كما هو واضح .

وأخبرنی أبوالزّبیر أنّه سمع أبا واقد وهو یقول : قسم النّبیّ ـ صلّی الله علیه وآله ـ بیننا غنماً فأصابتنی شاتان فاستمتعت بهما .

و روی هشام بن یوسف عن ابن جُریجٍ قال : أخبرنی أبوالزّبیر قال : سمعت طاووساً یقول : انّ ابن فلانٍ یقول : انّ ابن عبّاسٍ یفتی بالزّنا فبلغ ابن عبّاس فعدّد ابن عبّاسٍ رجالاً کانوا من المتعة فلم أذکر ممّن عدّد منهم غیر معبد بن أمیّة .

و روی هشام عن ابن جریجٍ قال : أخبرنی أبوالزّبیر أنّه سمع جابر بن عبدالله الأنصاریّ یقول[1] : کنّا نستمتع[2] بالقبضة من التّمر والدّقیق الأیّام علی عهد النّبیّ[3] ـ صلّی الله علیه وآله ـ و أبی بکر حتّی نهی عنها عمر بن الخطّاب فی شأن عمرو بن حریثٍ قال : من أشهدت[4] ؟ ـ قال : أمّی وأختی أو أمّی وأخی فأرسل عمر الی عمرو

---

١ ـ **قال المجلسی (ره) فی ثامن البحار** فی باب مطاعن عمر ضمن ماذکره تحت عنوان « الطعن الرابع أنه حرم المتعتین » ( ص ٢٨٦ من طبعة أمین الضرب ) : « **وروی مسلم فی صحیحه عن عطاء** قال : قدم جابر بن عبدالله معتمراً فجئناه فی منزله فسأله القوم عن أشیاء ثم ذکروا المتعة فقال : نعم استمتعنا علی عهد رسول الله (صلعم) و أبی بکر و عمر **وروی مسلم أیضاً** و ذکره فی جامع الاصول عن أبی الزبیر قال : سمعت جابر بن عبدالله یقول : کنا نستمتع بالقبضة من التمر و الدقیق الایام علی عهد رسول الله (ص) و أبی بکر وعمر حتی نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حریث ( الی ان قال ) و روی الترمذی فی صحیحه علی ماحکاه الشهید الثانی والعلامة ـ رحمهما الله ـ أن رجلا من أهل الشام سأل ابن عمر عن متعة النساء فقال : هی حلال فقال : ان أباك قد نهی عنها فقال ابن عمر : أرأیت ان کان أبی نهی عنها و وضعها رسول الله (ص) أتترك السنة و تتبع قول أبی ! ؟ » .

٢ ـ فی المستدرك : « نتمتع » .

٣ ـ ج ح و المستدرك : « علی عهد رسول الله » .

« بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة »

بن حريثٍ فسأله فأخبره ذلك أمراً ظاهراً فقال عمر : ألا غيرهما ، فذلك حين نهى عنها .

و روى[1] هشام عن ابن جريجٍ قال : أخبرنى ابن خثيم قال : كانت بمكّة امرأةٌ وكان سعيد بن جبيرٍ يكثر الدّخول عليها فقلت : ياباعبدالله[2] ما أكثرما تدخل على هذه

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٤ - **قال المحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى هامش الحديث : « هنا نقص و خلل » .

**أقول :** الجزء الاول من الحديث المذكور هنا **رواه مسلم فى صحيحه فى باب نكاح المتعة** (ج ١ من طبعة كراجى ص ٤٥١ ، أو ج ٩ من الطبعة المشتملة على شرح النووى ص١٨٣) :

« حدثنى محمد بن رافع قال : حدثنا عبدالرزاق قال : حدثنا ابن جريج قال : أخبرنى أبو الزبير قال : سمعت جابر بن عبدالله يقول : كنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقيق الايام على عهد رسول‌الله - صلى‌الله عليه و سلم - و أبى بكر حتى نهى عنه عمر فى شأن عمرو بن حريث » و نقله مؤلف كتاب تشييد المطاعن ضمن ماذكره من الاحاديث من صحيح مسلم ( انظر ج٢ ؛ ص١١٠٢ ) فقول المحدث النورى (ره) فى أن هنا نقصاً وخللا راجع الى الجزء الثانى أعنى من قوله : من أشهدت الى آخر الجزء المذكور فمن أراد تصحيحه فليراجع مظانه .

---

١ - فى ح فقط .

٢ - هو مخفف « يا أباعبدالله » و التخفيف باسقاط الهمزة فى نظائر المورد مطرد فى لسان العرب فيقولون : « يابا بصير » و « يابا دلف » أما تكنية سعيد هنا بكنية أبى عبدالله فهو بناء على كون كنيته أباعبدالله كما هو أحد القولين فى ذلك **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** « سعيد بن جبير بن هشام الاسدى الوالبى مولاهم **أبو محمد و يقال : أبو -**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

المرأة .! قال : انّا[1] قد[2] نكحناها متعةً .

قال : وأخبرنى أنّ سعيد بن جبيرٍ قال : المتعة أحلّ من شرب الماء .

و روى[3] ابن أبى زائدة[4] قال أخبرنا اسماعيل بن أبى خالدٍ عن قيس بن أبى حازم عن ابن مسعودٍ قال[5] : كنّا نغزو مع رسول الله — صلّى الله عليه وآله — وليس لنا نساءٌ

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**عبدالله** الكوفى **روى** عن ابن عباس (الى ان قال) **وعنه** ابناه عبدالملك و عبدالله ( الى ان قال ) و الاعمش **و ابن خثيم** ( الى آخر ما قال ) » . **وقال أيضاً ابن حجر لكن فى تقريب التهذيب** فى حرف الخاء المعجمة من باب الكنى : « ابن خثيم هو عبدالله بن عثمان بن خثيم » **وقال فى ترجمته :** « عبدالله بن عثمان بن خثيم بالمعجمة و المثلثة مصغراً القارى المكى أبو عثمان صدوق من الخامسة مات سنة اثنتين و ثلاثين (خت م عم) » **وقال فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « عبدالله بن عثمان بن خثيم القارى المكى أبو عثمان حليف بنى زهرة روى عن أبى الطفيل وصفية بنت شيبة وقيلة أم بنى أنمار و لها صحبة وعطاء **وسعيد بن جبير** و أبى الزبير و شهر بن حوشب ومجاهد (الى آخر ماقال)» .

---

١ ـ كلمة « انا » لم تذكر فى المستدرك .

٢ ـ كلمة « قد » لم تذكر فى ح س مث .

٣ ـ فى جميع النسخ الخمس ( أعنى ج س ق مج مث ) هكذا الا فى ح ففيها «روى» .

٤ ـ **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب** فى حرف الزاى المعجمة من باب الكنى: « **ابن أبى زائدة** هو زكريا و ولده يحيى » **وقال فى تهذيب التهذيب :** « يحيى بن زكريا بن أبى زائدة و اسمه خالد بن ميمون بن فيروز الهمدانى الوادعى مولاهم أبو سعيد الكوفى روى عن أبيه و الاعمش و ابن عون و عاصم الاحول (الى أن قال) **واسماعيل بن أبى خالد** ( الى آخر ماقال ) » .

٥ ـ **فى ثامن البحار** فى باب تفصيل مثالب عمر ضمن ماذكر تحت عنوان « الطعن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فقلنا : ألا نستخصى؟ – فنهانا عن ذلك ثمّ رخّص لنا أن ننكح المرأة الى أجلٍ بالثّوب ثمّ قرأ [عبدالله[1]] : ياأيّها الّذين آمنوا لاتحرّموا طيّبات ماأحلّ الله لكم ولاتعتدوا انّ الله لايحبّ المعتدين[2] .

و روى[3] هشام عن ابن جُريجٍ قال : قال عطاءٌ : سمعت ابن عبّاسٍ يقول : يرحم الله عمر[4] ماكانت المتعة الّا رحمةً من الله رحم[5] بها اُمّة محمّدٍ – صلّى الله عليه

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الرابع» ( ص ٢٨٦ من طبعة أمين الضرب ) : « **و روى مسلم فى صحيحه وابن الاثير فى جامع الاصول عن قيس قال :** سمعت عبدالله يقول : كنا نغز و مع رسول الله (ص) ليس لنا نساء فقلنا ألا نستخصى ؟ فنهانا عن ذلك ثم رخص لنا أن نستمتع فكان أحدنا ينكح المرأة بالثوب الى أجل ثم قرأ عبدالله : ياأيها الذين آمنوا لاتحرموا طيبات ماأحل الله لكم ولاتعتدوا ان الله لايحب المعتدين ؛ **وقد روى هذا الخبر فى المشكوة وعده من المتفق عليه» . وقال السيوطى فى الدر المنثور** فى تفسير آية « و المحصنات من النساء الاماملكت أيمانكم كتاب الله عليكم و أحل لكم ماوراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم محصنين غير مسافحين فما استمعتم به منهن فآتوهن أجورهن فريضة و لا جناح عليكم فيما تراضيتم به من بعد الفريضة ان الله كان عليماً حكيماً ؛ آية ٢٤ سورة النساء ( انظر ج ٢ ؛ ص ١٤٠ ) : « **وأخرج عبدالرزاق وابن شيبة والبخارى ومسلم عن ابن مسعود** قال : كنا نغزو مع رسول الله ـ صلى الله عليه [ و آله ] وسلم و ليس معنا نساؤنا فقلنا : ألانستخصى؟ فنهانا عن ذلك و رخص لنا أن نتزوج المرأة بالثوب الى أجل ثم قرأ عبدالله: ياأيها الذين آمنوا لاتحرموا طيبات ما أحل الله لكم » .

---

١ ـ « عبدالله » لم يذكر فى النسخ و انما أضفناها لكونها فى الروايتين اللتين نقلناهما عن البحار و الدر المنثور .

٢ ـ آية ٨٧ من سورة المائدة . ٣ ـ فى ح فقط .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وآله ـ ولولانهيه عنها مااحتاج أحدٌ الى الزّنا الّا شقىٌ [1] قال عطاءٌ : والله لكأنّى أسمع

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٤ ـ **قال السيوطى فى الدر المنثور** فى تفسير قوله تعالى «فما استمتعتم به منهن فآتوهن أجورهن فريضة ( من آية ٢٤ سورة النساء ) مانصه ( انظر ص ١٤١ من ج ٢ ) : « و اخرج عبدالرزاق و ابن المنذر **من طريق عطاء عن ابن عباس قال :** يرحم الله عمر ما كانت المتعة الا رحمة من الله رحم بها أمة محمد ولولا نهيه عنها ما احتاج الى الزنا الا شقى. **قال :** و هى التى فى سورة النساء فما استمعتم به منهن الى كذا وكذا من الاجل على كذا كذا **قال :** وليس بينهما وراثة فان بدالهما أن يتراضيا بعد الاجل فنعم و ان تفرقا فنعم و ليس بينهما نكاح ، **وأخبر** أنه سمع ابن عباس يراها الان حلالا » .

• ـ فى غير ح : « رحم الله » .

١ ـ ق مج مث و المستدرك : « شقى » ( بالقاف ) **قال ابن الاثير فى النهاية :** « و فى حديث ابن عباس : ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها أمة محمد (ص) لولا نهيه عنها ما احتاج الى الزنا الا شقى أى الا قليل من الناس من قولهم : غابت الشمس الاشقى أى الا قليلا من ضوئها عند غروبها **وقال الازهرى :** قوله : الا شقى ؛ اى الا أن يشقى، أى يشرف على الزنا و لايواقعه فأقام الاسم و هو الشقى مقام المصدر الحقيقى و هو الاشقاء على الشىء ، و حرف كل شىء شقاه » . **وقال الطريحى فى مجمع البحرين :** «وفى حديث على ـ عليه السلام ـ : لو لا ماسبقنى اليه ابن الخطاب مازنى من الناس الا شقى؛ أى الا قليل من قولهم : غابت الشمس الا شقى اى الا قليل من ضوئها لم يغب و المراد بما سبقه هنا تحريم المتعة فانه هو الذى حرمها بعد رسول الله (ص) و لم تكن محرمة فى زمانه (ص) و لا فى زمان الاول من الخلفاء ، و مثله حديث ابن عباس : ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها أمة محمد (ص) فلولا نهيه عنها ما احتاج الى الزنا الا شقى» أقول : مع ذلك قد قرأ الكلمة بعض الناس « شقى » بفتح الشين وكسر القاف و تشديد الياء **وأنت خبير** بأنه مما لايعبؤ به بعد تصريح أهل الفن بكون الكلمة بالفاء .

قوله : الآن الا شفيّ .

قال عطاءٌ : فهي التي في سورة النساء[1] فما استمتعتم به منهنّ فآتوهنّ أجورهنّ قال : الى كذا وكذا من الأجل على كذا وكذا . [ قال[2] :] وليس بينهما[3] وراثة ، فان بدالهما أن يتراضيا بعد الأجل فنعم ، وان تفرّقا فنعم وليس بنكاحٍ .

قال عطاءٌ : وسمعت ابن عبّاسٍ يراها الآن حلالاً[4] .

و أخبرني أنّه كان يقرأ : فما استمتعتم به منهنّ الى أجلٍ مسمّىً [فآتوهنّ أجورهنّ قال ابن عبّاسٍ : قد حرّف اُبيٌّ[5] : فما استمتعتم به منهنّ الى أجلٍ مسمّىً[6]].

---

١ ـ انظر آية ٢٤ من تلك السورة الشريفة .

٢ ـ هذه الكلمة من اضافاتنا لوجودها في سائر الكتب المعتبرة كما أشرنا اليها في الذيل .

٣ ـ ق مج مث س ج : « بيننا » و لعل وجود هذا التصحيف في النسخ دعا المحدث النوري (ره) الى ان ذكر في هامش المستدرك أن « هنا نقص » و الافلا نقص في الحديث .

٤ ـ **قال المحدث النوري (ره) في فصل الخطاب** عند خوضه في اقامة الدليل الثامن الذي في ذكر الاخبار الكثيرة التي رواها المخالفون زيادة على ما مر في المواضع السابقة ( فساق الاخبار الى أن قال في ص ١٧٦ ) : « **لح ـ الشيخ فضل بن شاذان في الايضاح من طريق العامة عن هشام عن ابن جريج عن عطاء في حديث** : قال : سمعت ابن عباس يراها ( أي المتعة ) حلالا و أخبرني أنه كان يقرأ : فما استمتعتم به منهن الى أجل مسمى » .

٥ ـ كتب المحدث النوري (ره) تحت كلمة « أبي » لفظة : « كذا » وقال في الهامش : « هنا خلل » . **أقول** : لا يرى فيه خلل فكأنه (ره) قرأ كلمة « أبي » على غير لفظ العلمية و ذلك أن المراد بالكلمة أبي بن كعب **قال السيوطي في الدر المنثور** في تفسير آية : فما استمتعتم به منهن ( آية ٢٤ سورة النساء ) مانصه ( انظر ج ٢ ؛ ص ١٤٠ ) : « و أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن الانباري في المصاحف و الحاكم و صححه من طرق عن أبي ـ

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

و روى[1] هشام عن ابن جريج قال : أخبرنى أبوالزّبير قال : سمعت جابر بن عبدالله يقول : استمتعنا أصحاب النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ حتّى نهى عمر فى شأن عمرو بن حريث وقال جابر: اذا انقضى الأجل فبدا لهما أن يتعاودا فليمهرها مهراً آخر.

قال : وسأله بعضنا : كم تعتدّ ؟

قال : حيضةً واحدةً كى تعتدّ بها المستمتع بهنّ .

و روى[2] بشر بن المفضّل[3] قال : حدّثنا داود بن أبى هند[4] عن أبى نضرة[5] قال :

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

نضرة قال : قرأت على ابن عباس: فما استمتعتم به منهن **الى أجل مسمى** فقلت : ماتقرؤها كذلك فقال ابن عباس : و الله لانزلهاالله كذلك. **وأخرج** عبد بن حميد و ابن جرير عن قتادة **قال فى قراءة أبى بن كعب :** فما استمتعتم به منهن الى أجل مسمى . **و أخرج** ابن أبى داود فى المصاحف عن سعيد بن جبير قال : فى قراءة أبى بن كعب : فما استمتعتم به منهن الى أجل مسمى. **وأخرج** عبدالرزاق عن عطاء أنه سمع ابن عباس يقرؤها : فما استمتعتم به منهن الى أجل فآتوهن أجورهن و قال ابن عباس فى حرف ابى الى أجل مسمى. **وأخرج** عبد بن حميد و ابن جرير عن مجاهد : فما استمتعتم به منهن قال : يعنى نكاح المتعة » .

٦ ـ مابين المعقوفتين ليس فى ق فكأنه قد سقط من قلم الكاتب اشتباها .

---

١ ـ فى ح فقط .

٢ ـ فى النسخ : « و رواه » بخلاف المستدرك و فصل الخطاب ففيهما كالمتن .

٣ ـ **قال المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب** ضمن ذكره الدليل الثامن على مدعاه ( ص ١٧٦ ) .

« **له ـ الشيخ فضل بن شاذان فى الايضاح** عن بشر بن المفضل قال : حدثنا داود بن أبى هند عن أبى نضرة قال : سألت ابن عباس عن متعة النساء ( فذكر الحديث الى قوله : فانها كذلك فقال : ) **له ـ** و فيه عن وكيع قال : حدثنا عيسى القارى عن عمر بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سألت ابن عبّاس عن متعة النّساء فقال : أو ماتقرأ[١] سورة النّساء قلت : بلى ، قال : و ما تقرؤ[٢] فيها : فما استمتعتم به منهنّ الى أجل مسمّىً ؟ – قال : لو[٣] قرأتها هكذا لم أسألك عنها قال : فانّها كذلك .

و روى[٤] وكيع قال : حدّثنا عيسى[٥] القارى عن عمر بن مرّة عن سعيد بن جبير أنّه قرأ : فما استمتعتم به منهنّ الى أجل مسمّىً .

و روى[٦] أبوثور[٧] وهشام بن يوسف[٨] عن معمر[٩] عن الأعمش[١٠] قال: مايختلف

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

مرة عن سعيد بن جبير أنه قرأ : فمااستمتعتم به منهن الى أجل مسمى » .

**أما بشر المذكور فقال الخزرجي في خلاصة تذهيب الكمال :** « بشر بن المفضل بن لاحق الرقاشي بالقاف مولاهم أبو اسماعيل البصرى العابد أحد الحفاظ الاعلام عن يحيى بن سعيد و حميد و سهيل و داود بن أبى هند و خلق » .

٤ - **قال ابن حجر في تقريب التهذيب :** « داود بن أبى هند القشيرى مولاهم أبو بكر أو أبو محمد البصرى ثقة متقن ( الى آخر ماقال ) » .

٥ - **قال ابن حجر في تهذيب التهذيب :** « أبو نضرة العبدى اسمه المنذر بن مالك بن قطعة العوفى البصرى » وصرح الخزرجي في خلاصة تذهيب الكمال بأنه يروى عن ابن عباس .

---

١ - في المستدرك : « أما قرأت » .

٢ - كأنها قد كانت : « أو ما تقرؤ » .

٣ - كذا في المستدرك لكن في النسخ و في فصل الخطاب : « لولا » وما في المستدرك أنسب للمقام .

٤ - في ح فقط .

٥ - سقطت عن القلم في المستدرك .

٦ - في ح فقط .

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

اثنان[1] عن عليٍّ ـ صلوات الله عليه ـ أنّه قال : لولا أنّ عمر نهى عن المتعة مازنى فتيانكم هؤلاء .

و روى[2] بشر بن المفضّل عن أبي قلابة قال : قال عمر : متعتان كانتا على عهد رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنا[3] أنهى عنهما ؛ وأعاقب عليهما ؛ متعة النّساء ومتعة الحجّ .

[ و روى[4] بشر بن المفضّل قال : حدّثنا داود بن أبي هند عن سعيد بن المسيّب أنّ عمر نهى عن متعة النّساء ومتعة الحجّ[5] ] .

و روى[6] عبدالوهّاب عن أيّوب عن أبي قلابة أنّ عمر قال : متعتان كانتا على عهد رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنا أنهى عنهما وأضرب فيهما .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٧ ـ صرح ابن حجر بأن « أباثور » كنية رجلين أحدهما حبيب بن سليكة و الاخر ابراهيم ابن خالد .

٨ ـ في المستدرك : « هشام بن أبي يوسف » فكلمة « أبي » زيدت اشتباهاً .

٩ ـ معمر بفتح الاول و سكون الثاني وعلى مابالي قد أشرت الى ترجمته فيما سبق .

١٠ ـ الاعمش لقب سليمان بن مهران الاسدى الشيعي المعروف بالوثاقة و الجلالة عند الفريقين .

---

١ ـ « اثنان » قد سقطت من قلم النورى (ره) في المستدرك .

٢ ـ في ح فقط .

٣ ـ كلمة « أنا » في ق ج فقط .

٤ ـ في ح فقط .

٥ ـ هذا الحديث الواقع بين المعقوفتين لم يذكر في المستدرك فسقط عن قلم مؤلفه الشريف اشتباهاً لوجوده في جميع النسخ الست ( أعني ج ح س ق مج مث ) .

٦ ـ في ح فقط .

و روى[1] يزيد[2] بن هارون عن يحيى بن سعيد [ عن نافع[3] ] عن ابن عمر قال : قال عمر : لو تقدّمت فى متعة النّساء لرجمت فيها[4] .

فهذه رواياتكم[5] عن علمائكم فى المتعة انّها كانت حلالاً على عهد رسول الله – صلّى الله عليه وآله – وعهد أبى بكرٍ وصدرٍ من امارة عمر ثمّ نهى عنها عمر بروايتكم[6].

---

١ - فى ح فقط .

٢ - كتب المحدث النورى (ره) فى المستدرك فوق كلمة « يزيد » : « خ ل : بريد » يريد به أن فى نسخة بدل «يزيد» ( بالياء و الزاى حتى يكون علماً منقولا من يزيد مضارع زاد ) : « بريد » (بضم الباء وفتح الراء وسكون الياء) **أقول :** لايعبؤ بهذه النسخة لتصريح علماء الرجال بأن يزيد ممن ينقل عن يحيى بن سعيد و لايرى فيمن نقل عنه رجل آخر يكون اسمه « بريد » حتى يصح تعدد الراويين و يحتمل صحة هذه النسخة أيضاً **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب** فى حرف الياء المثناة ( ج١١ ، ص٣٦٦ ) : « يزيد بن هارون بن وادى و يقال: زاذان بن ثابت السلمى مولاهم ابوخالد الواسطى أحد الاعلام الحفاظ المشاهير قيل : أصله من بخارا **روى** عن سليمان التيمى و حميد الطويل و عاصم الاحول و اسماعيل بن أبى خالد و أبى مالك الاشجعى و يحيى بن سعيد الانصارى ( الى آخر ماقال ) » مضافاً الى أنه ليس فى رواة العامة من يكون اسمه بريد مع كونه ابن هارون فتعين كون الكلمة « يزيد » بالياء و الزاى .

٣ - كلمتا « عن نافع » لم تذكرا فى المستدرك مع كونهما فى جميع النسخ .

٤ - نقله السيوطى فى الدر المنثور فى ذيل آية المتعة ( ج٢ ؛ ص١٤١ ) هكذا : « و أخرج مالك و عبدالرحمن عن عروة بن الزبير أن خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت : ان ربيعة بن أمية استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر بن الخطاب يجر رداءه فزعاً فقال : هذه المتعة ولو كنت تقدمت فيها لرجمت » .

٥ - كذا فى المستدرك لكن فى جميع النسخ الست ( ج ح س ق مج مث ) : «روايتكم» .

٦ - كذا فى المستدرك لكن فى النسخ الموجودة عندى : « بروايتكم » .

ثمّ أنتم تروون بعد هذا أنّ النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ نهى عنها يوم خيبر وتروون أنّه أمر الصّحابة بها يوم الفتح ثمّ نهاهم عنها والفتح كان بعد خيبر فهذا تناقض[1] رواياتكم[2] و اختلافها .

ثمّ تروون أنّ ابن عبّاس نهى عنها و أنّ عليّاً ـ صلوات الله عليه ـ قال لابن عبّاس : انّك امرؤٌ تائه[3] وابن عبّاسٍ قد كان يفتي بها بعد عليٍّ ـ صلوات الله عليه ـ وأصحاب ابن عبّاسٍ عطاءٌ و سعيد بن جبيرٍ وطاوس وقول عليٍّ ـ عليه السّلام ـ : لولا أنّ عمر نهى عن المتعة مازنى فتيانكم[4] و اقرار عمر على نفسه في[5] قوله : متعتان

---

١ ـ في المستدرك : « يناقض » وكذا في بعض النسخ .

٢ ـ في النسخ و المستدرك : « روايتكم » .

٣ ـ في المستدرك : «أمرته» وكتب المحدث النوري (ره) تحت الكلمة : «كذا» أقول : هو مصحف والصحيح مافي المتن بدليل كون العبارة كما في المتن في النسخ مضافاً الى كون العبارة منقولة هكذا في سائر الكتب ؛ قال السيوطي في الدر المنثور في تفسير قوله تعالى : فما استمتعتم ؛ الاية ( ج ٢ ؛ ص ١٤١ ) : « وأخرج النحاس عن علي بن أبي طالب أنه قال لابن عباس : **انك رجل تائه** ؛ ان رسول الله ـ صلى الله عليه و سلم ـ نهى عن المتعة » **وقال الحافظ نورالدين علي بن أبي بكر الهيثمي في مجمع الزوائد** في باب نكاح المتعة ( ج ٤ ؛ ص ٢٦٥ ) : «وعن محمد بن الحنفية قال : تكلم علي و ابن عباس في متعة النساء **فقال له علي : انك امرؤ تائه** ان رسول الله ـ صلى الله عليه و سلم ـ نهى عن متعة النساء في حجة الوداع . **قلت :** في الصحيح النهي عنها يوم خيبر رواه الطبراني في الاوسط ورجاله رجال الصحيح » و الى هذا يشير **ابن الاثير في النهاية :** «فيه : انك امرؤ تائه أي متكبر أو ضال متحير و منه الحديث : فتاهت به سفينته وقد تاه يتيه تيهاً اذا تحير وضل و اذا تكبر و قد تكرر في الحديث » .

٤ ـ مث س مج والمستدرك : « فتياتكم » وهو تصحيف قطعاً .

٥ ـ هذه الكلمة أعني «في» في ح فقط ؛ ولابد منها أو من حرف الباء أعني كون الكلمة « بقوله » حتى يستقيم المعنى .

كانتا على عهد رسول‌الله ـ صلّى‌الله عليه آله ـ أنا [1] أنهى عنهما وأعاقب عليهما فلو كان النّبىّ (ص) نهى عنهما لقال : متعتان كانتا على عهد رسول‌الله (ص) ثمّ نهى عنهما فأنا أنهى عمّا نهى‌عنه رسول‌الله (ص) . وحديث جابر بن عبدالله : كنّا نستمتع على‌عهد رسول‌الله ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ وأبى بكرٍ حتّى‌نهى‌عنها عمر بن الخطّاب، فلئن زعمتم أنّ عمر بن الخطّاب نهى عمّا أمرالله به فى كتابه وأمر رسول‌الله به النّاس لقد [2] نسبتم عمر الى‌الخلاف على‌الله وعلى‌رسوله بروايتكم هذه ، ولئن كان عمر نهى عمّا نهى عنه رسول‌الله (ص) لآيةٍ نسخت آية المتعة ثمّ لم يعرف ذلك علىّ ـ صلوات‌الله عليه ـ وابن عبّاسٍ وجابر بن عبدالله الأنصارىّ وابن مسعودٍ والتّابعون مثل عطاءٍ وسعيد بن جبيرٍ وطاوسٍ [3] وعرفتموه أنتم بعد مأتى سنةٍ ؛ انّ هذا لهو العجب .

وان زعمتم أنّكم قدر ويتموه عن‌هؤلاءالرّاوين [4] [جميعاً فى‌التّحليل والتّحريم [5]] فانّما يكون التّحليل والتّحريم على لسان النّبىّ ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ ليس لأحدٍ

---

١ ـ فى المستدرك : « ثم أنا » .

٢ ـ ح : « فقد » أقول : هذا الاختلاف ناشئ عما ذكره النحاة ؛ قال ابن مالك :

« واحذف لدى اجتماع شرط وقسم جواب ما أخرت فهو ملتزم »

« وان توالیا وقبل ذو خبر فالشرط رجح مطلقا بلا حذر »

« وربما رجح بعد قسم شرط بلا ذى خبر مقدم »

٣ ـ مج س ق «طاووس» (بواوين) وهو أيضاً نظراً الى‌ماذكره علماء الادب و اللغة فى‌ضبط الكلمة اذا كان اسماً للطائر المعروف أو علماً للاشخاص و ليطلب الفرق عن موضعه وجرينا هنا فى ضبطها على ماهو المشهور بينهم من كتابتها بواو واحدة .

٤ ـ ضبط المحدث النورى (ره) هذه الكلمة « الراويين » ( بيائين ) وكتب تحتها « هكذا » ولم أعرف وجهه .

٥ ـ مابين المعقوفتين ليس فى المستدرك .

من النّاس أن يحلّ ولا يحرّم[١] بعد النّبيّ (ص) فكيف جاز لهؤلاء ان يحللّوا بعد النّبيّ (ص) ماحرّم[٢] النّبيّ في حياته[٣]؟!

فان قلتم: انّهم قد[٤] سمعوا من النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ التّحليل ولم يسمعوا التّحريم؛ [٥] فكيف يكون ذلك وأنتم تروون عنهم أنّهم حلّلوا[٦] ذلك بعد النّبيّ (ص) و تروون عنهم أنّهم حرّموا ذلك بعد النّبيّ (ص) فهذا[٧] تخليط في الدّين[٨] ينكره[٩] اولوا الألباب[١٠].

## ذكر متعة الحجّ[١١]

وأخبرونا عن النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنّه كان حرّم متعة النّساء ونهى

---

١ ـ ح: «ولا ان يحرم».

٢ ـ كذا في ح لكن في غيرها من النسخ و في المستدرك: «حرمه».

٣ ـ هاتان الكلمتان سقطتا من قلم المحدث النوري (ره) في المستدرك.

٤ ـ في ح فقط.

٥ ـ كأنه قد سقط من هنا كلمة «قلنا» الا أن المعنى مفهوم.

٦ ـ في المستدرك: «حرموا». ٧ ـ في المستدرك: «فهذه».

٨ ـ كذا في ح لكن في غيرها و في المستدرك: «تخليط الدين».

٩ ـ كذا في المستدرك لكن في النسخ: «لاينكره» و على ما في النسخ أيضاً يصح المعنى بأن يكون المراد لاينكر أولو الالباب كون ذلك الامر تخليطاً في الدين.

١٠ ـ هذا آخر الباب الذي قلنا في صدره: ان المحدث النوري (ره) نقل هذا الباب بتمامه اى من قوله «ثم ماتعيبون الشيعة» (انظر ص٤٣٣) الى هنا أعني «ينكره اولو الالباب» في المستدرك في كتاب النكاح في باب نوادر ما يتعلق بأبواب المتعة (ج ٢ ٤ ص ٥٩٤ ـ ٥٩٣).

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

عنها فهل تروون عنه أنّه نهى عن متعة الحجّ [وما معنى نهى عمر عن متعة الحجّ[1]] وقد قال الله تعالى : فمن تمتّع بالعمرة الى الحجّ فما استيسر من الهدى[2] وتروون عن النّبيّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنّه حجّ حجّة الوداع وأفرد الحجّ وساق الهدى فلمّا دخل مكّة وطاف بالبيت وخرج الى الصّفا فصعد عليه أتاه جبرئيل وهو على الصّفا قائم فقال له: مر أصحابك: من لم يَسُق منهم الهدى أن يُحلّ ويجعلها متعةً؛ فقال رسول الله (ص) لأصحابه: هذا جبرئيل يخبرني[3] أن آمركم : من لم يسق الهدى فليحلّ وليجعلها متعةً؛ فأحلّ كلّ من لم يسق الهدى فقال[4] رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ : لو أنّي استقبلت من أمري ما استدبرت لفعلت مثل ما فعلتم ولكن قد سقت [الهدى[5]] ولا يجوز لي ان اُحلّ حتّى يبلغ الهدى محلّه ، فقام اليه رجلٌ فقال له: يارسول الله ألعا منا هذا او للابد ؟ ـ فقال: للأبد[6] ثمّ شبّك بين أصابعه ثمّ قال : دخلت العمرة في الحجّ هكذا الى يوم القيامة .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١١ ـ فليعلم أن المصنف ـ رضوان الله عليه ـ قد ذكر متعة الحج بعد متعة النساء جرياً على أن المتعتين قد ذكرتا كذلك في الكتب التي ورد البحث عنها فيها كما أن النهي عنهما من عمر أيضاً قد كان كذلك في قوله المعروف المشهور المسلم بين الفريقين : « متعتان كانتا؛ الى آخره » و حيث طال بنا الكلام في الباب السابق بحيث أفضى الى طول كادان يوجب الملال فلا نخوض في باب متعة الحج في شرح و لا بيان لما في المتن بل نكتفي بذكر المتن فمن أراد ان يطلع على ما هو المهم في الباب فليراجع كتاب تشييد المطاعن وكشف الضغائن (ج٢ ؛ ص ١٢٦٠ ـ ١٥٠٦ ) فان فيه كفاية للمكتفي .

١ ـ مابين الحاصرتين ليس في ح . ٢ ـ من آية ١٩٦ سورة البقرة .

٣ ـ مج ق ج : «يأمرني». ٤ ـ مج مث ج ق : «وقال». ٥ ـ ليس في ح.

٦ ـ **قال ابن الاثير في النهاية :** « وفي حديث الحج قال له سراقة بن مالك : أرأيت متعتنا هذه العامنا ام للابد ؟ ـ فقال : بل هي للابد ، و في رواية : العامنا هذا ام لابد ؟ ـ فقال : بل لابد أبد ، و في أخرى: لابد الابد ؛ و الابد الدهر أي هي لاخر الدهر » .

فهذه الرّواية لاتنكرونها قدروتها الفقهاء و العلماء ؛ فلئن صحّحتم الرّواية وصحّحتم على عمر أنّه نهى عمّا أمر به رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ لقدرميتموه بالعظيم ، وان أنتم لم تصحّحوا الرّواية عن النّبيّ (ص) أنّه أمر بمتعة الحجّ لقد رميتم[1] فقهاءكم وعلماءكم[2] بالكذب على رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ بروايتكم[3].

الى الشّام[4] فقتل من قتل ثمّ توجّه الى الخوارج فقتلهم ؛ فان كان تعمّد قتل هولاء بلاعهدٍ من رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ لقد أوجبتم له النّار وغضب الله عليه ولعنه ، فهذه وقيعتكم فى أصحاب محمدٍ (ص) .

هذا ؛ وقد روى قبيصة بن عقبة[5] أبوعامر وهو من فرسان أصحابكم قال: حدّثنا حمّاد بن سلمة عن ثابت عن الحسن أنّ[6] قيس بن عبادة[7] و حارثة بن قدامة أتيا عليّاً

١ ـ ح : « لقد رويتم » . ٢ ـ غيرح: « علماءكم وفقهاءكم ».

٣ ـ فليعلم أن بعد هذه الكلمة فى نسخ ج ح س ق مج مث هذه العبارة : « ورويتم أن النبى (ص) قال لاصحابه : « لترجعن بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض » الى آخر ما نقلناه سابقاً على ترتيب نسخة م وأشرنا هناك أيضاً الى ذلك (راجع ص ٢٣٥) .

٤ ـ قد سقط من هنا شطر من الكتاب ولا يعرف مقداره الا أن فى جميع النسخ بياضاً بمقادير مختلفة وأول الموجود من القسمة الثانية فيها : « الى الشام » وآخر الموجود من القسمة الاولى : «توجه» وما بينهما سقط فلذا وضعنا نقاطاً فى المتن حتى يكون علامة للساقط والضائع من مطلب الكتاب .

٥ ـ فى النسخ : « قبيصة عن علقمة » **قال ابن حجر فى التقريب :** « قبيصة (بفتح أوله وكسر الموحدة) بن عقبة بن محمد بن سفيان السوائى ( بضم المهملة وتخفيف الواو ) أبو عامر الكوفى صدوق ربما خالف من التاسعة مات سنة خمس عشرة على الصحيح /ع »(أى أخرج حديثه مؤلفوا الاصول الستة ) **وصرح فى تهذيب التهذيب** فى ترجمته بأنه روى عن حماد بن سلمة وفى ترجمة حماد بأنه روى عن ثابت البنانى.

٦ ـ كذا فى ح لكن فى غيرها : « عن ».

٧ ـ كذا فى النسخ و الظاهر أن الصحيح : « قيس بن عباد » **قال فى التقريب**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ـ عليه السّلام ـ فقالا : هذا الّذى تدعو اليه أشيء[1] عهده اليك رسول‌الله (ص) أو رأىٌ رأيته؟ ـ فقال : مالكما ولهذا ؛ أعرضا عن هذا ، قالا : لا نعرض حتّى تخبرنا ، قال : ما عهد الىّ رسول‌الله (ص) شيئاً اُخبر النّاس به الّا كتاباً[2] فى قراب سيفى ثمّ سلّه[3] .

و روى[4] شبابة بن سوّار المدايني[5] من أعدى النّاس لعلىٍّ قال : حدّثنا أبوبكر الهذلىّ عن الحسن قال : لمّا قدِم علىٌّ البصرة قام اليه ابن الكوّاء وقيس بن عبادة فقالا : ألاتحدّثنا عن مسيرك هذا الّذى سِرت اليه[6] تستولى فيه الامر و تضرب النّاس بعضهم ببعضٍ أعهدٌ من رسول الله (ص) عَهده اليك؟ ـ فحدّثنا فأنت الموثوق به[7] المأمون على ما سمعت أو رأىٌ رأيته حين تفرّقت الاُمم واختلفت الأهواء؟ ـ فقال : أمّا أن يكون عهدٌ من رسول‌الله (ص) الىّ ؛ فلا ( فى حديثٍ طويلٍ ) يخبره فيه أنّ رسول الله ـ (ص) لم يعهد اليه فى قتال من قاتل ؛ والحديثان جميعاً يُسند ان الى الحسن البصرىّ حديث قَبيصة وحديث شبابة وقد اختلفا[8] فى الحديثين عن علىّ واختلفا فى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« قيس بن عباد بضم المهملة و تخفيف الموحدة الضبعى بضم المعجمة و فتح الموحدة أبو عبدالله البصرى ثقة ( الى آخره) » و صرح فى تهذيب التهذيب بأنه روى عن عمر و عن على وروى عنه الحسن فراجع مظان تحقيقه و أسهل منه أن تجد الحديث بهذا السند فى كتاب معتبر من الاخبار والسير.

١ ـ ح : « هذا الذى تدعو اليه عهد ». ٢ ـ فى الاصل : « كتاب».

٣ ـ هذه الكلمة فى ح فقط . ٤ ـ فى ح فقط و فى غيرها : « ثم روى ».

٥ ـ ح : « المدينى » **ففى التقريب** : « شبابة بن سوار المدايني اصله من خراسان يقال : كان اسمه مروان مولى بنى فزارة ( الى آخر ما قال )».

٦ ـ غير ح : « له ». ٧ ـ غير ح : « الموثق به».

٨ ـ ح : « وقد اختلفوا ».

الرّجلين اللّذين سألاه فهذا ما يُستدلّ به على كذبكم وتخليطكم .

وروى محمّد بن أبى الفضل عن سالم بن أبى حفصة عن مازن العائذىّ [١] قال سمعت علياً صلوات الله عليه يقول: ماوجدت الّا السّيف اوالكفر بما أنزل على محمّد -(ص) - وروى محمّد بن الفضل وأبوزهير عبدالرّحمن بن المغراء [٢] قالا : حدّثنا الأجلح عن قيس بن مسلم وأبى كلثوم عن ربعى بن حراش قال : سمعت علياً صلوات الله عليه بالمداين يقول : جاء سهيل بن عمرو الى رسول الله : - (ص) - فقال : يا محمّد انّ رجالاً من أبنائنا وأقربائنا خرجوا معك ليس بهم الدّين فارجعهم الينا [٣] فقال ابوبكر: صدق يا رسول الله ، فقال رسول الله - (ص) : لن تنتهوا يا معاشر قريش حتّى يبعث الله عليكم رجلاً قد امتحن الله قلبه للايمان يضربُ رقابكم على الدّين و انتم تُجفلون عنه اجفال النّعم فقال أبوبكر : أنا هو يا رسول الله؟ - فقال (ص) : لا، فقال عمر : أنا هو يا رسول الله ؟ - فقال: لا ولكنّه خاصف النّعل [٤] وفى يدى نعلٌ أخصفها

١ - كذا فى النسخ . ٢ - ح : «المعراب». ٣ - غيرح : « علينا ».

٤ - فليعلم أن هذا الحديث معروف بهذا العنوان اى بعنوان خاصف النعل و مذكور فى كتب كثيرة فمن أراد مواضعه فلينظر غاية المرام و بحارالانوار وغيرهما قال المحدث القمى فى سفينة البحار فى خصف « حديث خاصف النعل و قدرواه جماعة من الشيعة و السنة فمن الروايات فى ذلك أن النبى (ص) قال يوم الحديبية لسهل بن عمرو وقد سأله رد جماعة : يا معشر قريش لتنتهن او ليبعثن الله عليكم من يضرب رقابكم بالسيف على الدين وقد امتحن الله قلبه بالايمان فقال بعض من حضر : يارسول الله أبوبكر ذلك الرجل ؟ - قال : لا ، قال : فعمر ؟ - قال : لا ، ولكنه خاصف النعل وكان قد أعطى علياً نعله يخصفها. **و فى رواية** أخرى عن أبى سعيد الخدرى قال : قال النبى (ص) : ان منكم من يقاتل على تأويل القرآن كماقاتلت على تنزيله فقال أبوبكر: أناهو يا رسول الله ؟- قال: لا ، قال عمر: أناهو يارسول الله ؟- قال : لا ، ولكنه خاصف النعل فابتدرنا ننظر فاذا هو على يخصف نعل رسول الله (ص) الى غير ذلك ح م ٤٥٦ وح لز ٤٤١ وون ٥٦٠ شا ٥٦٣ وط سه ٣١٩ ».

لرسول‌الله ـ (ص) ـ .

و روى اسحاق بن اسماعيل عن عمرو بن أبى قيس عن ميسرة النّهدىّ عن المنهال بن عمرو الأسدىّ قال: أخبرنى رجلٌ من بنى تميم قال: نزلنا مع علىٍّ صلوات‌الله عليه ـ ذاقارٍ ونحن نرى أنّا سنختطف من يومنا، فقال: والله لتظهرنّ على هذه القرية ولتقتلنّ هذين الرّجلين يعنى طلحة و الزّبير و لتستبيحُنّ عسكر هما فقال التّميمىّ: فأتيت ابن عبّاسٍ فقلت: أما ترى ابن عمّك ما يقول..؟! والله مانرى أن نبرح حتّى نختطف من يومنا: فقال ابن عبّاسٍ: لاتعجل حتّى ننظر مايكون فلمّا كان من أمر البصرة ماكان أتيته فقلت: لا أرى ابن عمّك الّا قد صدق فقال: ويحك انّا كنّا نتحدّث أصحاب محمّد أنّ النّبىّ ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ عهد اليه ثمانين عهداً ولعلّ هذا ممّا عهد اليه فهذا [هو] الدّليل على أنّه لم يقتل من قتل ولم يُجرّد السّيف فى المسلمين الّا بعهدٍ عهده اليه رسول‌الله ـ (ص) ـ الّا أنّكم أردتم أن تلزموه الخطأ فى الأمر العظيم و تصرفون ذلك عن غيره تعدّياً و ظلماً و جرأةً على‌الله فبعداً للقوم الظّالمين.

وروى إسحاق بن إسماعيل، عن هيثم بن بشير[1] عن اسماعيل بن سالم عن أبى‌ـ ادريس عن علىّ بن أبى طالبٍ ـ صلوات الله عليه ـ أنّه قال: فيما عهد الىّ النبىّ ـ صلّى‌الله عليه وآله ـ انّ الأمة ستغدر بك بعدى. و روى[2] عن حمّاد الابحّ[3] عن ابن‌ـ عوف[4] عن ابن سيرين عن عبيدة[5] السّلمانى قال: لمّا قتل علىّ ـ صلوات الله عليه ـ

١ ـ فى النسخ: «وهشيم بن بشير». ٢ ـ ج س مج مث ق: «ورواه».

٣ ـ فى باب اللقب من تقريب التهذيب: «الابح حماد بن يحيى» و فى ترجمته تحت عنوان اسمه «حماد بن يحيى الابح بالموحدة المفتوحة بعدها مهملة أبوبكر السلمى البصرى (الترجمة)».

٤ ـ ج ق مج: «عن ابن عون».

٥ ـ فى النسخ «أبو عبيدة» او «ابن عبيدة»؛ قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب ـ

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

أهل النّهروان قال : انظروا هل تجدون رجلاً مخدج اليد[1] فطلبوه فلم يقدروا عليه ، ففتّشوه فوجدوه فى القتلى فى حفرةٍ فأخرجوه فاذاً عضده كأنّها ثدى امرأةٍ فقال علىّ (ع) : صدق الله و رسوله لولا أن تبطروا[2] لأخبرتكم بما وعدالله من يقتل هؤلاء

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

الكمال : « عبيدة بن عمرو السلمانى باسكان اللام قبيلة من مراد مات النبى(ص) وهو فى الطريق عن على وابن مسعود وعنه الشعبى والنخعى و ابن سيرين ( الترجمة )».

١ - **فى النسخ : « مجذع اليد ، اومعذن ، اوموذن ، اومعدن، اومودن »؛** قال ابن الاثير فى النهاية ( فى خ د ج ) : « و خديج فعيل بمعنى مفعل اى مخدج و منه حديث سعد : أنه أتى النبى(ص) بمخدج سقيم اى ناقص الخلق **ومنه حديث ذى الثدية انه مخدج اليد** » وقال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة ضمن نقله قتل ذى الثدية ( ج ١ طبعة مصر ص ٢٠٥ ) :

« وروى جميع أهل السير كافة أن علياً ـ عليه السلام ـ لما طحن القوم طلب ذا الثدية طلباً شديداً وقلب القتلى ظهراً لبطن فلم يقدر عليه فساءه ذلك وجعل يقول : والله ما كذبت ولا كذبت اطلبوا الرجل و انه لفى القوم ، فلم يزل يتطلبه حتى وجده وهو رجل مخدج اليد كأنها ثدى فى صدره ».

٢ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة ضمن ذكره أخبار الخوارج ؛ ضمن شرحه ما نقله السيد من خطبة لامير المؤمنين - عليه السلام - فى تخويف أهل نهروان** ( ج ١ من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ؛ ص ٢٠٢ ) :

« وفى كتاب صفين للواقدى عن على ـ عليه السلام ـ : لولا ان تبطروا فتدعوا العمل لحدثتكم بما سبق على لسان رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ لمن قتل هؤلاء » ونقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب اخبار النبى (ص) بقتل الخوارج ص ٥٩٩) وأيضاً فى الباب نقلا عن الشرح نقلا عن الغارات للثقفى بسنده عن زر بن حبيش قال : سمعت علياً (ع) يقول : أنا فقأت عين الفتنة ولولا أنا ما قوتل أصحاب أهل النهروان ولا أصحاب الجمل **ولولا أنى**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

على لسان نبيّه ـ صلّى الله عليه وآله ـ فقال له أبوعبيدة السّلمانيّ: أنت سمعت هذا من رسول الله (ص) ؟ ـ قال : اى وربّ الكعبة .

و روى يحيى بن يعلى الحاشرىّ[1] عن يونس بن خبّاب[2] عن أنس بن مالك قال: خرجت أنا وعلىّ بن أبى طالب مع النّبىّ ـ (ص) ـ فى حيطان المدينة فمررنا بحديقة فقال علىّ : ما أحسن هذه الحديقة يا رسول الله ! فقال : حديقتك فى الجنّة أحسن منها ؛ حتّى عدّ سبع حدائق، ثمّ وضع رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ رأسه ههنا من علىّ ـ صلوات الله عليه ـ وأومى بيده الى منكبيه ثمّ بكى رسول الله ـ (ص) فقال علىّ: ما يبكيك يا رسول الله ؟ ـ فقال: ضغائن[3] فى صدور أقوام[4] لن يبدوها حتّى يفقدونى أو يفارقونى[5] .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**أخشى أن تتكلموا فتدعوا العمل لاخبرتكم بالذى قضى الله على لسان نبيكم لمن قاتلهم مبصراً بضلالهم** عارفاً للهدى الذى نحن عليه » وأيضاً فى الباب (ص٦٠٦) نقلا عن الغارات : « وأيم الله لولا أن تتكلموا وتدعوا العمل لحدثتكم بما قضى الله على لسان نبيكم لمن قاتلهم مبصراً لضلالتهم عارفاً للهدى الذى نحن عليه » الى غير ذلك مما فى مضمونه .

---

١ ـ ج س ق مج مث : « ورواه عن يحيى بن يعلى الحارى » والمظنون بالظن المتاخم للعلم أنه يحيى بن يعلى الاسلمى القطوانى أبوزكريا الكوفى و هو ممن روى عن يونس بن خباب كما صرح به العسقلانى فى تهذيب التهذيب فراجع ان شئت.

٢ ـ **فى تقريب التهذيب** : « يونس بن خباب بمعجمتين وموحدتين الاسدى مولاهم الكوفى ( الترجمة ) » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « و يروى عنه يحيى بن يعلى الاسلمى » .

٣ ـ فى النسخ : « لضغائن » . ٤ ـ ح : « قوم » .

٥ ـ فليعلم أن هذا الحديث معروف و مشهور جداً ونقله علماء الفريقين فى كتبهم **قال**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و روى عبدالرّزّاق عن أبيه عن مينا [1] مولى عبدالرّحمن بن عوف قال : سمع علىّ بن أبى طالب صلوات الله عليه ـ ضوضاة [2] فى عسكره فقال : ما هذا ؟ ـ فقيل :

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**العلامة الحلى فى نهج الحق و كشف الصدق** بعد نقله من كتاب المناقب لابى بكر أحمد بن موسى بن مردويه الحافظ من الجمهور باسناده الى ابن عباس ( **انظر احقاق الحق ص ٢٧٩** ) « فاذا كان علماؤهم قد رووا مثل هذه الرواية لم يخل اما أن يصدقوا فيجب العدول عنهم واما ان يكذبوا فلا يجوز التعويل على شىء من رواياتهم البتة » **واشار المحدث القمى الى موارد نقله فى سفينة البحار** فى لفظ ح د ق بهذه العبارة: «خبر الحدائق السبع التى رآها أمير المؤمنين (ع) فى المدينة و قال فى كل منها : ما أحسنها من حديقة و قال له النبى (ص) : ولك فى الجنة أحسن منها ثم اعتنقه النبى (ص) ثم أجهش باكياً وقال : بأبى الوحيد الشهيد فمن أمير المؤمنين (ع) قال: قلت : يارسول الله ما يبكيك؟.. فقال : ضغائن فى صدور أقوام لا يبدونها لك الا من بعدى أحقاد بدر و ترات أحد، قلت : فى سلامة من دينى؟ ـ قال : فى سلامة من دينك ح ب ١٢ الى ١٧ و ح ٧٣٧ و ط سح ٥٠٨» ( يريد بالرموز المجلد الثامن ، الباب الثانى ، ص ١٢-١٧ ، وأيضاً المجلد الثامن ص ٧٢٧ و المجلد التاسع ص ٥٠٨ و الصفحات كلها من طبعة أمين الضرب ) **و نقله السيد هاشم البحرانى فى غاية المرام** فى الباب الثالث و الستين **عن ابن أبى الحديد** ( ص ٥٧٠ ) و كذا فى الباب الخامس والستين ( ص ٥٧٢ ) وسنده هكذا : « قال : روى يونس بن خباب عن أنس بن مالك ( الحديث ) والحديث المذكور فى المتن ملخص فمن أراده كما ورد فليراجع الموارد المشار اليها .

---

١ ـ قال ابن حجر فى تقريب التهذيب : « مينا بكسر الميم و سكون التحتانية ثم نون ابن أبى مينا الخزاز مولى عبدالرحمن بن عوف ( الترجمة ) ».

٢ ـ **قال الزمخشرى فى الاساس** : « و سمعت ضوضأة الجيش جلبته ، و ضوضا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قتل معاوية، فقال : كـلّا و ربّ الكعبة لايقتل حتّى تجتمع الأمّة عليه فقيل له : يا أمير المؤمنين فبم تقاتله؟ ـ قال : ألتمس العُذر فيما بيني و بين الله .

فهذه أحاديث يرويها فقهاؤكم الّذين تثقون بهم على أنّ رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ قد عهد الى عليّ ـ صلوات الله عليه ـ اُموراً وأسرّها اليه وأخبره بما يلقاه بعده وعهد اليه في ذلك عهوداً وأنتم تكذّبونه وتدفعونه بجهدكم[1] بغضاً له وحسداً فان كذّبتم بها فانّما تكذّبون أصحابكم وفقهاءكم .

ثمّ روايتكم على عبدالله بن عمر أنّ رجلاً سأله عن مسألة و عنده رجلٌ من اليهود يقال له : يوسف، فقال ابن عمر : سل يوسف ؛ فانّ الله يقول : فاسألوا أهل الذّكر ان كنتم لاتعلمون[2] فزعمتم أنّ ابن عمر قال : انّ أهل الذّكر الّذين أمر الله أن نسألهم هم اليهود و النّصارى[3]، ولو سألنا اليهود والنصارى عن ديننا لدعونا الى ما في

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وضوضات » **وقال الجوهري** : « الضوضاة أصوات الناس و جلبتهم يقال : ضوضو بلاهمز وضوضيت أبدلوا من الواو ياء » و قال ابن الاثير : « الضوضاة أصوات الناس و جلبتهم وهي مصدر » .

١ ـ ح : « جهدكم » .

٢ ـ ذيل آيتين؛ احداهما آية ٤٣ سورة النحل و ثانيهتما آية ٧ سورة الانبياء .

٣ ـ كأن مورد السؤال عن ابن عمر كان من اُمور تنطبق على ما رووه في كتبهم أن السؤال عن اليهود والنصارى في تلك الامور مورد الامر في الاية ؛ ويستفاد ذلك مما رووه في تفسير الاية **قال السيوطي في الدر المنثور في تفسير الاية** ( آية ٤٣ ) من سورة النحل : « و ما أرسلنا قبلك ؛ الاية أخرج ابن جرير و ابن أبي حاتم عن ابن عباس قال : لما بعث الله محمداً رسولا أنكرت العرب ذلك و من أنكر منهم قالوا : الله أعظم من أن يكون رسوله بشراً مثل محمد فأنزل الله : أكان للناس عجباً أن أوحينا الى رجل منهم **وقال** : وما

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

أيديهم ، فهذا من عجائبكم وكذبكم وروايتكم الباطل على اصحاب رسول‌الله ـ(ص) ـ .

ثمّ روايتكم عن ابن عمر أنّه قال : لمّا بايع النّاس أبابكر : سمعت سلمان الفارسي ـ رضي‌الله عنه ـ يقول : كرديد و نكرديد[1] أما والله لقد فعلتم فعلةً أطمعتم فيها

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أرسلنا من قبلك الارجالا نوحى اليهم **فاسئلوا أهل الذكر ان كنتم لا تعلمون** يعنى فأسألوا أهل الذكر والكتب الماضية أبشراً كانت الرسل الذين أتتهم أم ملائكة فان كانوا ملائكة أتتكم ، وان كانوا بشراً فلاتنكروا ان يكون رسولا **ثم قال :** و ما أرسلنا من قبلك الارجالا نوحى اليهم من أهل القرى أى ليسوا من أهل السماء كما قلتم . **وأخرج ابن أبى حاتم عن السدى فى قوله :** و ما أرسلنا من قبلك الا رجالا قال : **قالت العرب :** لولا أنزلت علينا الملائكة؟ قال‌الله : ما أرسلت الرسل الا بشراً **فاسألوا يامعشر العرب أهل الذكر وهم أهل الكتاب من اليهود و النصارى** الذين جاءتهم قبلكم ان كنتم لاتعلمون أن الرسل الذين كانوا قبل محمد كانوا بشراً مثله فانهم سيخبرونكم أنهم كانوا بشراً مثله . **وأخرج الفريابى وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر وابن ابى حاتم وابن مردويه عن ابن عباس فأسألوا أهل الذكر** يعنى مشركى قريش أن محمداً رسول‌الله فى التوراة والانجيل . **و أخرج ابن أبى حاتم عن سعيد بن جبير** فى قوله : فاسألوا أهل الذكر قال : نزلت فى عبدالله بن سلام و نفر من أهل التوراة كانوا أهل كتب **يقول : فاسألوهم ان** كنتم لاتعلمون أن الرجل ليصلى ويصوم ويحج ويعتمر وانه لمنافق قيل : يا رسول‌الله بماذا دخل عليه النفاق؟ ـ قال : يطعن على امامه و امامه من قال‌الله فى كتابه: فاسألوا أهل الذكر ان كنتم لاتعلمون ».

**أقول :** أما أصل الحكاية التى أشار اليها المصنف (ره) فى المتن فلم أجدها فى كتاب.

---

١ ـ نقل الطبرسى فى الاحتجاج تحت عنوان « ذكر طرف مما جرى بعد وفاة رسول‌الله (ص) من اللجاج و الحجاج فى أمر الخلافة » ضمن حديث طويل ( ص ٤٢ من طبعة ايران

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

الطّلقاء ولُعَناء رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله قال ابن عمر: فلمّا سمعت سلمان يقول ذلك أبغضته وقلت : لم يقل هذا الّا بُغضاً منه لأبي بكرٍ.

قال ابن عمر : فأبقاني الله حتّى رأيت مروان بن الحكم يخطب على منبر رسول الله ـ (ص) ـ : فقلت : ـ رحم الله أبا عبدالله ـ لقد قال ما قال بعلمٍ كان عنده.

فلئن كان مارويتم من قول سلمان حقّاً لقد خطّأ سلمان أصحاب محمدٍ ـ (ص) ـ في بيعة أبي بكرٍ، ولئن كان باطلاً لقد كذبتم على سلمان وهو من خيار أصحاب محمّدٍ ـ (ص) ـ ومن اشتاقت اليه الجنّه بروايتكم فلستم تنجون من احدى الخلّتين .

وزعمتم عن ابن عمر أنّ رجلاً سأله عن مسألةٍ فلم يدر ما يجيبُه فقال له : اذهب الى ذلك الغلام فاسأله وأعلمني مايجيبك وأشار له الى أبي جعفرٍ محمّد بن عليّ بن الحسين ـ صلوات الله عليهم فأتاه[1] الرّجل فأجابه فرجع الى ابن عمر فأخبره فقال ابن عمر: انّهم قومٌ مفهمون[2].

ثمّ تروون عن عليّ بن أبي طالبٍ ـ صلوات الله عليه ـ أنّه قال لأبي جحيفة[3]

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سنة ١٣٤٢ ) مانصه : ثم قام سلمان الفارسي وقال : كردید و نكردید أي فعلتم ولم تفعلوا وقد كان امتنع من البيعة قبل ذلك حتى وجيء عنقه ( الحديث ) » ونقل المجلسي الحديث بهذه العبارة في ثامن البحار ( انظر ص ٣٩ من طبعة أمين الضرب ) و نقل في هامشه أن العبارة في نسخة بدل ما نقل هكذا : « فقال : كردید و نكردید و ندانید كه چه كردیدای فعلتم ولم تفعلوا وما علمتم ما فعلتم » والعبارة من الشهرة عند أهل الرد و القبول بمكان لاينتطع فيه عنزان فمن أراد الاطلاع عليها فليراجع مظانها **أما عبارات النسخ ففي س مث :** « كردند و نكردند » وج مج ق : « كردند و نا كردند » وح كما في المتن.

---

١ ـ في الاصل : « فأتى ».

٢ ـ في الصحاح : « استفهمني الشيء فأفهمته و فهمته تفهيماً ».

٣ ـ **قال ابن حجر في تقريب التهذيب في باب الكنى :** « أبوجحيفة بالتصغير

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

وقد سأله : هل عندكم شيءٌ سوى الوحي ؟ ـ فقال : لا والّذي فلق الحبّة و برأ النّسمة الّا أن يعطي الله فهماً في كتابه أوما[1] في الصّحيفة ، قلت: وما في الصّحيفة؟[2] قال: العقل ، وفكاك الأسير ، و أن لايقتل المسلم[3] بكافرٍ.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

اسم وهب بن عبدالله ، تقدموا » **وقال في** موضعه من **حرف الواو :** « وهب بن عبدالله السوائي بضم المهملة والمد و يقال اسم أبيه وهب أيضاً أبوجحيفة مشهور بكنيته ويقال له وهب الخير صحابي معروف وصحب علياً و مات سنة أربع وسبعين /ع » ويريد برمز العين أنه ممن أخرج حديثه أصحاب الاصول الستة جميعاً **وقال المحدث القمي في سفينة البحار :** « أبوجحيفة كجهينة وهب بن عبدالله الصحابي عده الشيخ من أصحاب علي عليه السلام والبرقي من أصحابه عليه السلام من مصر **و عن اسد الغابة** أنه من صغار الصحابة ذكروا أن رسول الله صلى الله عليه وآله مات و أبو جحيفة لم يبلغ الحلم ولكنه سمع من رسول الله (ص) وروى عنه وجعله علي بن أبي طالب على بيت المال بالكوفة و شهد معه مشاهده كلها و كان يحبه ويثق اليه و يسميه وهب الخير و وهب الله أيضاً الى ان قال : و روى عنه عون أنه أكل ثريدة بلحم وأتى رسول الله (ص) وهويتجشأ فقال: اكفف عليك جشاءك أبا جحيفة فان أكثرهم شبعاً في الدنيا أكثرهم جوعاً يوم القيامة **قال :** فما أكل أبوجحيفة ملء بطنه حتى فارق الدنيا كان اذا تعشى لايتغدى و اذا تغدى لايتعشى **و توفي** في امارة بشير بن مروان بالبصرة سنة ٧٢عب **وقال ايضاً :** انه كان على شرطة علي بن أبي طالب عليه السلام و كان يقوم تحت منبره و كان يسميه وهب الخير ».

١ ـ فيما يأتي من صحيح البصاري « و ما ».

٢ ـ س ق مج مث : « وأي صحيفة » ج : « وأي الصحيفة » ح : « و ما في الصحيفة » كما في المتن وهكذا في صحيح البخاري كما يأتي.

٣ ـ كذا معرفاً باللام في جميع النسخ لكن في صحيح البخاري وسائر كتب : « مسلم » منكراً كما يأتي **اما الحديث فهو من الاحاديث المعتبرة فقد رواه البخاري في**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

وأنتم تزعمون أنّ الشّيعة يقولون [١] : انّ آل محمّدٍ يلهمون العلم الهاماً بغير تعليمٍ فأنتم الّذين تروون ذلك اذ [٢] رويتم أنّ ابن عمر قال : انّهم قومٌ مفهّمون وأنّ علياً قال : ما عندى سوى الوحى الّا أن يعطى الله فهماً [٣] فهل الفهم الّا الهامٌ يلهمه الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**صحيحه فى أربعة مواضع** ؛ الاول فى كتاب العلم (ص ٢٠ - ٢١ ج ١ من طبعة مصر سنة ١٣٢١ ﻫ ) والثانى فى كتاب الجهاد فى باب فكاك الاسير ( انظر ج ٢ ص ١١٥ من الطبعة المشار اليها ) و الثالث فى كتاب الديات فى باب العاقلة ( انظر ج ٤ من الطبعة المذكورة ؛ ص ١١٧ ) والرابع أيضاً فى كتاب الديات لكن فى « باب لايقتل المسلم بالكافر» ( راجع ص ١١٨ من الجزء الرابع من الطبعة المشار اليها ) **و نص عبارته فى كتاب الجهاد هكذا** : « حدثنا أحمد بن يونس، حدثنا زهير ، حدثنا مطرف، أن عامراً حدثهم عن أبى جحيفة - رضى الله عنه - قال : قلت لعلى - رضى الله عنه - : هل عندكم شيء من الوحى الا ما فى كتاب الله؟ - قال : لاوالذى فلق الحبة وبرأ النسمة ما أعلمه الا فهماً يعطيه الله رجلا فى القرآن و ما فى هذه الصحيفة قلت : و ما فى الصحيفة؟ - قال : العقل و فكاك الاسير و أن لايقتل مسلم بكافر ». وفى سائر الموارد المشار اليها ذكره بألفاظ متفاوتة وأسناد مختلفة لكن المعنى فى جميعها محفوظ لا يتغير . **و نقله أحمد بن حنبل فى مسنده هكذا** ( ج ١ ص ٧٩ طبعة دار صادر بيروت ) : حدثنا عبدالله ، حدثنى أبى، حدثنا سفيان ، عن مطرف عن الشعبى عن أبى جحيفة قال : سألنا علياً - رضى الله عنه - هل عندكم من رسول الله - صلى الله عليه وسلم شيء بعد القرآن ؟ - قال: لاوالذى فلق الحبة وبرأ النسمة الافهم يؤتيه الله عزوجل رجلا فى القرآن أو ما فى الصحيفة قلت : و ما فى الصحيفة؟ - قال : العقل و فكاك الاسير ولا يقتل مسلم بكافر » . **و نقله النسائى فى سننه** فى كتاب القسامة **و الترمذى والدارمى أيضاً** لكنها فى كتاب الديات الى غير ذلك من موارد نقله.

١ - ج مج ق : « تقول ».

٢ - فى النسخ : « و رويتم ». ٣ - غيرح : « عبداً فهماً ».

العبد[١] ؟ وأنتم تزعمون أنّ الرّأى مباحٌ لكم اذا ورد عليكم ما لاتجدونه فى الكتاب ولا فى السّنّة فهل الرّأى الّا الهامٌ يلقيه الله فى قلب الرّجل فيقول به؟! وكذلك الالهام يلهمه الله الرّجل فيقول به .

مع أنّ الشّيعة لاتقول بذلك[٢] ولا تؤمن بما تقولون به[٣] من الرّأى والالهام والدّليل على ذلك قول علىّ بن أبى طالب ـ صلوات الله عليه ـ ؛ ما عندنا الّا ما فى كتاب الله أو[٤] ما فى الصّحيفة وصدق علىّ ـ عليه السّلام ـ ما كان عنده الّا ما فى كتاب الله لأنّ كتاب الله يجمع العلم كلّه الّذى يحتاج اليه النّاس فى أمر دينهم فكلّ ما كان فى الصّحيفة فهو تفسيرٌ لما فى كتاب الله .

وأنتم تنفرون[٥] أن يقال : عند آل محمّدٍ صحيفةٌ فيها علم الحلال والحرام بخطّ علىٍّ واملاء رسول الله[٦] ــ صلّى الله عليه وآله ــ فان كان ما رووه عنهم حقّاً انّهم قالوا

---

١ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه : أسألك رحمة من عندك تلهمنى بها رشدى؛ **الالهام** أن يلقى الله فى النفس أمراً يبعثه على الفعل او الترك وهو نوع من الوحى يخص الله به من يشاء من عباده وقد تكرر فى الحديث » .

٢ ـ غيرح : « ذلك » . ٣ ـ فى النسخ : « بما تقولونه » .

٤ ـ كذا صريحاً بلفظة « أو » و تقدم أن بدلها فى رواية صحيح البخارى « و » .

٥ ـ ح : « تتنفرون » .

٦ ـ يستفاد من هذه العبارة صريحاً أن ليس مراد الفضل بن شاذان من الصحيفة هنا صحيفة كانت فى قراب سيف أمير المؤمنين (ع) وكانت مشتملة على أحكام قليلة أووصايا معدودة بل مراده صحيفة ورد ذكرها فى أخبار كثيرة وتشتمل على جميع ما يحتاج اليه الناس حتى أرش الخدش فالاولى أن نذكر طرفاً مما يدل على ذلك فنقول والله المستعان :

**قال الطريحى (ره) فى مجمع البحرين :** « والصحيفة قطعة من جلد أو قرطاس كتب فيه و منه صحيفة فاطمة ـ عليها السلام ـ روى أن طولها سبعون ذراعاً فى عرض الاديم فيها كل مايحتاج الناس اليه حتى أرش الخدش سئل ـ عليه السلام ـ : وما مصحف فاطمة؟ قال : ان فاطمة مكثت بعد رسول الله خمسة وأربعين يوماً وكان دخلها حزن شديد على أبيها

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ذلك فليس بعظيمٍ ولا منكرٍ أن يكون عليّ بن أبي طالبٍ – صلوات الله عليه –

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فكان جبرئيل يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها وكان علي (ع) يكتب ذلك فهذا مصحف فاطمة، وفي رواية أخرى عن الصادق (ع) : مصحف فاطمة فيه مثل قرآنكم هذا ؛ ثلاث مرات والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد و ليس فيه من حلال ولاحرام ولكن فيه علم ما يكون ».

**قال العلامة المجلسي** - رفع الله درجته - **في سابع البحار** في باب جهات علومهم عليهم السلام و ما عندهم من الكتب ( ص ٢٧٩-٢٨٠ من طبعة أمين الضرب ) **ما نصه :**

« **بر ( يريد به بصائر الدرجات للصفار )** الحسن بن علي بن النعمان عن أبيه علي بن النعمان عن بكر بن كرب قال : كنا عند أبي عبدالله عليه السلام فسمعناه يقول : أما والله ان عندنا مالانحتاج الى الناس ، وان الناس ليحتاجون الينا ، ان عندنا الصحيفة سبعون ذراعاً بخط علي (ع) واملاء رسول الله صلى الله عليه وآله على أولادهما فيها من كل حلال وحرام ، انكم لتأتوننا فتدخلون علينا فنعرف خياركم من شراركم. **بر** - محمد بن الحسين عن ابن محبوب عن علي بن رئاب عن أبي عبدالله عليه السلام أنه سئل عن الجامعة قال : تلك صحيفة سبعون ذراعاً في عرض الاديم مثل فخذ الفالج فيها كل مايحتاج الناس اليه وليس من قضية الا هي فيها حتى أرش الخدش **بيان** - الاديم الجلد أو أحمر أو مدبوغه ، والفالج الجمل الضخم ذوالسنامين يحمل من السند للفحل. **بر** - أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن محمد بن حمران عن سليمان بن خالد قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ان عندنا لصحيفة سبعون ذراعاً املاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خط علي بيده ؛ ما من حلال والاحرام الا و هو فيها حتى أرش الخدش **بر** - أحمد بن محمد عن الاهوازي عن بعض رجاله عن أحمد بن عمر الحلبي عن أبي بصير قال : قال أبو عبدالله (ع): يابا محمد ان عندنا الجامعة و ما يدريهم ما الجامعة قال: قلت: جعلت فداك و ما الجامعة؟- قال: صحيفة طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله (ص) أملا من فلق فيه وخطه علي (ع) بيمينه

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

كتب ماسمع من رسول الله فأثبته و ورّث العلم ولده وأنتم الفقيه منكم يورث ولده المائة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فيها كل حلال و حرام وكل شيء يحتاج اليه الناس حتى الارش في الخدش **بيان** - قال الجوهري : كلمني من فلق فيه بالكسر ويفتح أي من شقه . **بر** - ابن يزيد عن ابن أبي عمير عن ابراهيم بن عبدالحميد وأبي المعزا عن حمران بن أعين عن أبي جعفر (ع) قال: أشار الى بيت كبير و قال: ياحمران ان في هذا البيت صحيفة طولها سبعون ذراعاً بخط علي عليه السلام و املاء رسول الله (ص) لو ولينا الناس لحكمنا بما أنزل الله لم نعد ما في هذه الصحيفة . **بر** - ابن يزيد عن الوشاء عن ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : ان عندنا صحيفة من كتب علي عليه السلام طولها سبعون ذراعاً فنحن نتبع ما فيها لانعدوها . **وسألته عن ميراث العلم** ما بلغ أجوامع هو من العلم أم فيه تفسير كل شيء من هذه الامور التي يتكلم فيه الناس مثل الطلاق والفرائض؟ فقال : ان علياً (ع) كتب العلم كله القضاء والفرائض فلو ظهر أمرنا لم يكن شيء الا فيه سنة نمضيها . **بر** - ابن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن حمران عن سليمان بن خالد قال : سمعته يقول : ان عندنا الصحيفة يقال لها الجامعة ما من حلال ولا حرام الا و هو فيها حتى أرش الخدش . **بر** - أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر (ع) قال : أخرج الى أبو جعفر عليه السلام صحيفة فيها الحلال و الحرام و الفرائض قلت : ما هذه ؟ قال : هذه املاء رسول الله (ص) وخطه علي عليه السلام بيده قال: قلت: فما تبلى؟ قال : فما يبليها؟ ! قلت : و ما تدرس؟ قال : و ما يدرسها؟ ! قال : هي الجامعة أو من الجامعة . **بيان** - قوله (ع) : فما يبليها؟ ! أي أي شيء يقدر على ابلائها والله حافظها لنا ، أو لاتقع عليها الايدي كثيراً حتى تبلى أو تدرس و تمحى . **بر** - يعقوب بن اسحاق الرازي الحربري عن أبي عمران الارمني عن عبدالله بن الحكم عن منصور بن حازم و عبدالله بن أبي يعفور قالا : قال أبوعبدالله (ع): ان عندنا صحيفة طولها سبعون ذراعاً فيها ما يحتاج اليه حتى أن فيها أرش الخدش . **بر** - أحمد بن الحسن عن أبيه عن ابن بكير عن محمد بن عبدالملك قال : كنا

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

جلدٍ أو أكثر أو أقل[1] ممّا قدسمع وكتب فلا ينكر ذلك بعضكم على بعضٍ ، وتنكرون

١ - س ق مج مث: « وأكثر وأقل» ج: « أو أكثر وأقل » ح : « والاكثر والاقل ».

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عند أبى عبدالله عليه السلام نحواً من ستين رجلا قال : فسمعته يقول : عندنا والله صحيفة طولها سبعون ذراعاً ما خلق الله من حلال أو حرام الا وهو فيها حتى أن فيها أرش الخدش. **بر** - محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبى جعفر (ع) قال : قال أبوجعفر (ع) : ان عندى لصحيفة فيها تسعة عشر صحيفة قدحباها رسول الله(ص) . **بر** - محمد بن عيسى عن صفوان عن عبدالله بن مسكان عن زرارة قال : دخلت عليه و فى يده صحيفة فغطاها منى بطيلسانه ثم أخرجها فقرأها على ان مايحدث بها المرسلون كصوت السلسلة أوكمناجاة الرجل صاحبه. **بيان** - قوله : ان ما يحدث؛ الى آخرها ، هوالذى قرأه عليه السلام من تلك الصحيفة. **بر** - محمد بن عبدالحميد عن يعقوب بن يونس عن معتب قال: أخرج أبوعبدالله(ع) صحيفة عتيقة من صحف على(ع) فاذا فيها ما تقول اذا جلسنا لنتشهد. **بر** - ابراهيم بن هاشم عن يحيى بن أبى عمران عن يونس عن حماد بن عثمان عن عمرو بن أبى المقدام عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول وذكر ابن شبرمة فقال أبوعبدالله(ع) : أين هو من الجامعة املاء رسول الله صلى الله عليه وآله و خط على عليه السلام فيها الحلال و الحرام حتى أرش الخدش. **بر** - عبدالله بن محمد بن الوليد أو عمن رواه عن محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن منصور بن حازم قال : سمعت أبا عبدالله (ع) يقول : ان عندنا صحيفة فيها مايحتاج اليه حتى أن فيها أرش الخدش. **بر** - على بن اسماعيل عن على بن النعمان عن سويد عن أبى أيوب عن أبى بصير عن أبى جعفر (ع) قال : كنت عنده قدعا بالجامعة فنظر فيها جعفر فاذا هوفيها: المرأة تموت وتترك زوجها ليس لها وارث غيره؟ قال : فله المال كله. **بر** - محمد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن أبان عن عبدالرحمن بن أبى عبدالله عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول : ان فى البيت صحيفة طولها سبعون ذراعاً [فيها] ما خلق الله من حلال ولاحرام

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

علی أن یکون علیٌّ ـ صلوات الله علیه ـ کتب عن رسول الله ـ صلّی الله علیه وآله ـ

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

حتی أرش الخدش. **یر** - ابن معروف عن القاسم بن عروة و عبدالله بن جعفر عن محمد بن عیسی عن القاسم بن عروة عن أبی العباس عن أبی عبدالله علیه السلام قال : والله ان عندنا لصحیفة طولها سبعون ذراعاً فیها جمیع مایحتاج الیه الناس حتی أرش الخدش أملی رسول الله - صلی الله علیه وآله - وکتبها علی بیده صلوات الله علیه ».

**و قال فی تاسع البحار فی باب جوامع الاخبار** الدالة علی امامته من طرق الخاصة والعامة ( انظر ص ٢٩١ من طبعة أمین الظرب ) : « بر ( أی بصائر الدرجات للصفار ) عمران بن موسی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عبدالله بن زرارة عن عیسی بن عبیدالله عن أبیه عن جده عن عمر بن أبی سلمة عن أمه عن أم سلمة قال : قالت: أقعد رسول الله (ص) علیاً فی بیتی ثم دعا بجلد شاة فکتب فیه حتی ملا کارعه ثم دفعه الی وقال : من جاءک بعدی بآیة کذا وکذا فادفعیه الیه فأقامت أم سلمة حتی توفی رسول الله (ص) و ولی أبو بکر أمر الناس بعثنی فقالت : اذهب و انظر ما صنع هذا الرجل فجئت فجلست فی الناس حتی خطب أبو بکر ثم نزل فدخل بیته فجئت فأخبرتها فأقامت حتی اذا ولی عمر بعثنی فصنع مثل ما صنع صاحبه فجئت فأخبرتها ثم أقامت حتی ولی عثمان فبعثنی فصنع کما صنع صاحباه فأخبرتها ثم أقامت حتی ولی علی فأرسلتنی فقالت : انظر ما یصنع هذا الرجل فجئت فجلست فی المسجد فلما خطب علی (ع) نزل فرآنی فی الناس فقال : اذهب فاستأذن علی أمک قال : فخرجت حتی جئتها فأخبرتها و قلت : قال لی : استأذن علی أمک و هو خلفی یریدک قالت : وأنا والله أریده فاستأذن علی فدخل فقال : أعطینی الکتاب الذی دفع الیک بآیة کذا وکذا کأنی أنظر الی أمی حتی قامت الی تابوت لها فی جوفه تابوت لها صغیر فاستخرجت من جوفه کتاباً فدفعته الی علی ثم قالت لی أمی: یا بنی الزمه فلا والله ما رأیت بعد نبیک اماماً غیره **أقول :** قد مضی مثله بأسانید فی باب جهات علومهم علیهم السلام ».

**أقول :** هذا طرف یسیر من الاخبار فمن أراد الکثیر منها فلیراجع الباب المذکور من

« بقیة الحاشیة فی الصفحة الآتیة »

ما سمع منه ويعظم ذلك عندكم وأنتم تروون عنه أنّه كان يقول: كنت والله أسأل فأعطى،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سايع البحار بل سائر كتب الاخبار أيضاً ولا سيما الكافي للكليني - قدس الله تربته - فانه عقد باباً في أصول الكافي لنقل أخبار تلك الصحيفة وعنون الباب بقوله « باب فيه ذكر الصحيفة والجفر والجامعة و مصحف فاطمة عليها السلام » فيستفاد من تسميته الباب بهذا الاسم أن الصحيفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة كلها من سنخ واحد و من جهة واحدة و يستفاد ذلك ايضاً مما تقدم في الاخبار المذكورة فان الامام عليه السلام أطلق في بعضها الجامعة على الصحيفة فالاولى أن نذكر شيئاً من طرف الباب فنقول : من أراد أن يلاحظ أخبار الكافي في بيان هذا الامر فليراجع الباب المشار اليه ( انظر المجلد الاول من مرآة العقول ص ١٧٥ - ١٧٦ ) .

**فمن صرح بهذا المطلب المحقق الشريف الجرجاني** فانه قال في مبحث العلم من شرح المواقف عند ذكر الماتن أعني القاضي عضد الدين الايجي الجفر والجامعة ( انظر ص ٢٧٦ من طبعة بولاق سنة ١٣٦٦ ) مانصه :

« و هما كتابان لعلي - رضي الله عنه - قد ذكر فيهما على طريقة علم الحروف الحوادث التي تحدث الى انقراض العالم ، وكانت الائمة المروفون من أولاده يعرفونهما و يحكمون بهما و في كتاب قبول العهد الذي كتبه علي بن موسى - رضي الله عنهما - الى المأمون : انك قد عرفت من حقوقنا ما لم يعرفه آباؤك وقبلت منك عهدك الا أن الجفر و الجامعة يدلان على أنه لايتم .

ولمشايخ المغاربة نصيب من علم الحروف ينتسبون فيه الى أهل البيت و رأيت أنا بالشام نظماً أشير فيه بالرموز الى أحوال ملوك مصر و سمعت أنه مستخرج من ذينك الكتابين » .

وقال الشيخ الاجل بهاء الملة والدين محمد بن الحسين العاملي (ره) في شرح الاربعين حديثاً عند شرحه الحديث الحادي والعشرين مانصه :

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

وأسكت فأبتدى وبين الجوانح منّى علمٌ جمٌّ فاسألونى[1].

١ ـ لامجال لى الان للمراجعة الى مظان هذا الحديث الا أن ما ذكره السيد الرضى (ره) فى نهج البلاغة بهذه العبارة : « ها ان ههنا لعلماً جماً لو أصبت له حملة » ( انظر حديث كميل فى الكلم القصار من الكتاب ( ص ٢٧٨ طبعة تبريز سنة ١٢٦٧ ) ونظيره قوله (ع) ضمن خطبة فى باب الخطب من نهج البلاغة : « و ما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه ودعالى بأن يعيه صدرى وتضطم عليه جوانحى » ( انظر ص ١٠٦ من طبعة المشار اليها) و من أراد الحديث بعين عبارته فليراجع مظانه.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« وقدتظافرت الاخبار بأن النبى(ص) أملى لعلى(ع) كتابى الجفر والجامعة وأن فيهما علم ما كان و ما يكون الى يوم القيامة و نقل الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب الكلينى فى كتاب الكافى عن الامام جعفر بن محمد الصادق(ع) أحاديث كثيرة فى أن ذينك الكتابين كانا عنده وأنهما لايزالان عند الائمة عليهم السلام يتوارثونه واحداً بعد واحد وقال المحقق الشريف فى شرح المواقف فى مبحث العلم الواحد بمعلومين : ان الجفر و الجامعة ( فنقل ما نقلناه الى آخره وقال : ) الى هنا كلام الشريف ».

وقال الدميرى فى حياة الحيوان فى باب الجيم تحت عنوان « الجفرة » ما نصه :

« فائدة ـ قال ابن قتيبة فى كتابه أدب الكاتب : وكتاب الجفر جلد جفر كتب فيه الامام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام لال البيت كل مايحتاجون الى علمه وكل ما يكون الى يوم القيامة والى هذا الجفر أشار أبو العلاء المعرى بقوله :

لقد عجبوا لاهل البيت لما ... أتاهم علمهم فى مسك جفر

و مرآة المنجم و هى صغرى ... أرته كل عامرة و قفر

و المسك الجلد و قيل : ان ابن تومرت المعروف بالمهدى ظفر بكتاب الجفر فرأى فيه ما يكون على يد عبدالمؤمن صاحب المغرب وقصته وحليته واسمه فأقام ابن تومرت مدة يتطلبه حتى وجده وصحبه وكان يكرمه و يقدمه على سائر أصحابه و ينشد اذا أبصره :

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

تمّ تروون عن الحسن والحسين – صلوات الله عليهما – أنّهما كانا يكتبان علم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

تكاملت فيك أوصاف خصصت بها فكلنا بك مسرور و مغتبط
السن ضاحكة و الكف ما نحة و النفس واسعة و الوجه منبسط

ولم يصح أن ابن تومرت استخلف عبدالمؤمن عند موته و انما راعى أصحابه اشارته فى تقديمه واكرامه فتم له الامر ( الى آخر ما قال ) ».

**وقال الشبلنجى فى نورالابصار** فى ترجمة مولانا أبى عبدالله جعفرالصادق (ع) ما نصه :

« و فى حياة الحيوان الكبرى:فائدة ـ قال ابن قتيبة فنقل كلامه الى آخرالبيتين لابى-العلاء المعرى و قال : **وفى الفصول المهمة** نقل بعض أهل العلم أن كتاب الجفر الذى بالغرب يتوارثه بنو عبدالمؤمن بن على من كلام جعفرالصادق وله فيه المنقبة السنية والدرجة التى فى مقام الفضل علية » والمراد من الفصول المهمة تأليف ابن الصباغ والعبارة مذكورة فى ترجمة الصادق عليه السلام ( راجع الفصل السادس من الكتاب ص ٢٣٥ من النسخة المطبوعة بايران سنة ١٣٠٣ ) ونقل عبارة الشبلنجى بتمامها المحدث القمى فى سفينةالبحار فى مادة « ص د ق » ( راجع ج ٢ ص ٢٠ ) .

**أقول:** ذكر ابن خلكان هذه الحكاية فى ترجمة أبى محمد عبدالمؤمن بن على القيسى الكومى الذى قام بأمره محمد بن تومرت المعروف بالمهدى و نص عبارته هناك هذه ( راجع ج ١ من طبعة بولاق سنة ١٢٩٩ ):

« ورأيت فى بعض تواريخ المغرب أن ابن تومرت قد كان ظفر بكتاب يقال له الجفر و فيه مايكون على يده وقصة عبدالمؤمن وحليته واسمه ( الى ان قال ) و أما كتاب الجفر فقد ذكره ابن قتيبة فى أوائل كتاب اختلاف الحديث فقال بعد كلام طويل : وأعجب من هذا التفسير تفسير الروافض للقرآن الكريم و مايدعونه من علم باطنه بما وقع اليهم من الجفرالذى ذكره سعد بن هارون العجلى وكان رأس الزيدية ثم قال :

« بقيةالحاشية فى الصفحة الاتية »

علىّ (ع) عن[1] الحارث الأعور ؛ فوالله لئن كان علىٌّ يبذل علمه للنّاس ويبخل به عن ولده فلقد رميتموه بالعظيم ومالايمكن أنّه كان يخصّ النّاس بعلمه ويكتمه[2] ولده وهم رجالٌ قد بلغوا وولد لهم وشهدوا معه حرُوبه .

**وأخرى** أنّكم تروون[3] عن الشّعبىّ أنّه كان يقول اذا حدّث عن الحارث

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ألم تر أن الرافضين تفرقوا فكلهم فى جعفر قال منكرا
فطائفة قالوا امام و منهم طوائف سمته النبى المطهرا
ومن عجب لم أقضه جلد جفرهم برئت الى الرحمن ممن تجفرا

والابيات أكثر من هذا فاقتصرت منها على هذا لانه المقصود بذكر الجفر ثم قال ابن قتيبة بعد الفراغ من الابيات : وهو جلد جفر ادعوا أنه كتب لهم فيه الامام كل مايحتاجون اليه وكل مايكون الى يوم القيامة والله أعلم قلت : وقولهم : الامام يريدون به جعفر الصادق - رضى الله عنه - وقدتقدم ذكره والى هذا الجفر أشار ابوالعلاء المعرى بقوله من جملة أبيات ( فذكر البيتين وقال ) وقوله : فى مسك جفر المسك بفتح الميم ( الى آخر ما قال )» .

**أقول:** البيتان من لزوميات أبى العلاء وما قبلهما ثلاثة أبيات فمجموع القطعة خمسة أبيات فان أردت أن تلاحظها فراجع ج ٢ من طبعة مكتبة صادر بيروت ص ٢٤٩ وأما الكتاب المنقول عنه الكلام فالصحيح أنه تأويل مختلف الحديث لابن قتيبة كما صرح به ابن خلكان واشتبه الامر على الدميرى فانا راجعنا ادب الكاتب لابن قتيبة فلم نجد هذا المطلب فيه وأما تأويل مختلف الحديث فالقصة مذكورة فيها ( انظر ص ٨٥ ) و أما ما ذكره السيد الجرجانى فيما تقدم من كلامه عن الرضا عليه السلام : « الا ان الجفر والجامعة يدلان على أنه لايتم » فهو مأخوذ من كتاب الفخرى لابن الطقطقى فان شئت فراجع الكتاب المشار اليه .

---

١ - فى النسخ : « على » . ٢ - غير ح : « كتمه » .

٣ - س ح مث : « تزعمون » .

الأعور : حدّثنى الحارث الأعور ، وكان والله كذّاباً ؛ فلئن صدق الشّعبىّ عن الحارث أنّه كان كذّاباً لقد نسبتم ابنى رسول الله و سيّدى شباب أهل الجنّة أنّهما كانا يأخذ ان العلم عن الكذّاب ، ولئن كان الشّعبىّ كذب على الحارث انّكم لتأخذون علمكم عنه وهو كذّابٌ يكذب على العلماء ، ولئن كان ما رويتم عن الشّعبىّ باطلاً ولم يقله[1] لقد كذبتم عليه و رميتموه بالكذب و الزّور فلستم تخلصون من إحدى[2] هذه الثلاث ؛ وأنتم تزعمون أنّكم أهل السّنّة والجماعة .

ثمّ تروون أنّ علىّ بن الحسين – صلوات الله عليه – وكان من أعلم آل رسول الله فى زمانه وأشدّهم[3] عبادةً واجتهاداً أنّه سأل رجلاً أهل العراق فقال : ما فعل سعيد بن جبير؟ قال : قلت : صالحٌ قال : ذلك رجلٌ كان يمرّ بنا فنسأله عن أشياء من أمر ديننا[4] .

---

١ - س ق مج مث : « باطلا لم يقله » ( من دون عاطف ) .

٢ - غير ح : « من أحد » .

٣ - فى بعض النسخ : « من أسدهم » ( بالسين المهملة ) .

٤ - هذه الحكاية **نقلها ابن سعد فى الطبقات** فى ترجمة سعيد بن جبير هكذا ( ج ٦ من طبعة بيروت ؛ دار صادر سنة ١٣٧٧ هـ و ١٩٥٧ م ؛ ص ٢٥٨ ) **فقال ما نصه :**

« قال : أخبرنا معاوية الضرير قال : حدثنا الاعمش عن مسعود بن مالك قال قال لى على بن الحسين : ما فعل سعيد بن جبير؟ - قال : قلت: صالح ، قال : ذاك رجل كان يمرنا فنسائله عن الفرائض وأشياء مما ينفعنا الله بها ، انه ليس عندنا ما يرمينا به هؤلاء وأشاريده الى العراق» **ويقرب منه مانقله الحافظ أبو نعيم فى حلية الاولياء** فى ترجمة مولانا زين العابدين على بن الحسين بهذه العبارة ( انظر ج ٣ ص ١٣٧-١٣٨ ): « حدثنا عمر بن أحمد بن عثمان قال : حدثنا الحسين بن محمد بن سعيد قال : حدثنا الربيع بن سليمان قال : حدثنا بشر بن بكر و الخصيب بن ناصح قالا : حدثنا عبدالله بن جعفر عن عبدالرحمن بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فزعمتم أنّ علىّ بن الحسين – صلوات الله عليه – [كان] يحتاج أن يسأل سعيد ابن جبير[1] وأنتم تروون عن سعيد بن جبير أنّه كان يفتى النّاس بمتعة النّساء ويقول: هى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

حبيب بن أزدك قال: سمعت نافع بن جبير يقول لعلى بن الحسين: غفرالله لك أنت سيد الناس وأفضلهم تذهب الى هذا العبد فتجلس معه يعنى زيد بن أسلم؟! فقال: انه ينبغى للعلم أن يتبع حيثما كان، **حدثنا أبو حامد بن جبلة** قال: حدثنا محمد بن اسحاق قال: حدثنا أبويحيى صاعقة قال: حدثنا سعيد بن سليمان قال: حدثنا هشيم عن محمد بن عبدالرحمن المدينى **قال:** كان على بن الحسين يتخطى حلق قومه حتى يأتى زيد بن أسلم فيجلس عنده [سقط من هنا شيء فكأن مفاده: فاعترض عليه] فقال: انما يجلس الرجل الى من ينفعه فى دينه ».

١ - **يقرب من هذا على زعم العامة ما ذكره أبوجعفر الطبرى الشيعى فى أوائل كتاب المسترشد طاعناً به على أهل السنة** (ص ١١ من طبعة النجف):

« و من رواتكم وجلة فقهائكم سعيد بن المسيب الذى زعمتم أنه لم يقم للوليد بن عبدالملك وهو أشد بنى أمية تجبراً حتى جاء ووقف عليه وسلم وعددتم ذلك فضيلة له ويموت على بن الحسين (ع) ولا يصلى عليه و يقول: ركعتين أصليهما أحب الى من حضور ابن رسول الله (ص) **رواه الواقدى قال:** حدثنا أبو معشر عن سعد المقرى **قال:** لما وضعت جنازة على بن الحسين - عليه السلام - ليصلى عليه اتسع الناس الى جنازته داخل المسجد فقال حسوم مولى النخع لسعيد بن المسيب: ألانشهد هذا الرجل فى البيت الصالح؟ وسعيد لم يخرج **قال سعيد:** ركعتين أصليهما فى بيتى أحب الى من أن أشهد هذا الرجل الصالح فى البيت الصالح **فهذا سعيد بن المسيب فقيه أهل الحجاز يمتنع أن يشهد ابن رسول الله (ص)** فليت شعرى أى دين هذا؟! ابن ناقل هذا الدين يموت فلا يشهده؟! و على بن الحسين عليه السلام عند جميع الامة من جملة العباد و هذا فعل سعيد به والله المستعان ».

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

أحلّ من شرب الماء وأنتم تروون أنّ المتعة الزّنا وقدنهى عنها رسول الله (ص) فتزعمون أنّ علىّ بن الحسين ـ صلوات الله عليه ـ كان يسأل رجلاً عن دينه و الرّجل مستحلٌّ للزّنا عندكم تعالى الله عمّا تقولون علوّاً كبيراً .

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**أقول:** أكبر من هذا و أشاله بمراتب ما صدر من البخارى فى حق مولانا أبى عبدالله جعفر بن محمد الصادق ـ عليه السلام ـ و هو مذكور فى كثير من الكتب **و نحن نكتفى هنا بما ذكره السيد محمد العلوى فى كتاب النصائح الكافية لمن يتولى معاوية** فانه قال بعد ذكره جماعة ممن عده أصحاب الاصول الستة من العدول وليسوا منهم ما نصه ( ص ٩٢ من الطبعة الثانية ببغداد سنة ١٣٦٧ ) :

« وأكبر من هذا كله جرح بعضهم الامام جعفرالصادق على آبائه و عليه أفضل الصلوة والسلام و تسورهم على سمى مقامه .

أرادت عراراً بالهوان و من يرد عراراً لعمرى بالهوان فقد ظلم

واليك بعض ما ذكروا عنه **قال فى تهذيب التهذيب : قال ابن المدينى : سئل يحيى** بن سعيد القطان عن جعفرالصادق فقال : فى نفسى منه شىء و مجالد أحب الى منه، وقال سعيد بن أبى مريم : قيل لابى بكر بن عياش : مالك لم تسمع من جعفر و قد أدركته؟ قال : سألته عما يحدث به من الاحاديث أشىء سمعته؟ ـ قال : لا ؛ و لكنها رواية روبناها عن آبائنا . و قال ابن سعد : كان جعفر كثير الحديث ولا يحتج ويستضعف ؛ سئل مرة : هل سمعت هذه الاحاديث عن أبيك؟ ـ قال : نعم، و سئل مرة فقال : انما وجدتها فى كتبه . **قال الحافظ ابن حجر :** يحتمل أن يكون السؤالان وقعا عن احاديث مختلفة فذكر فيما سمعه : أنه سمعه ، وفيما لم يسمعه : أنه وجده ، وهذا يدل على تثبته (انتهى).

**قلت :** احتج الستة فى صحاحهم بجعفر الصادق الا البخارى فكأنه اغتر بما بلغه عن ابن سعد وابن عياش و ابن القطان فى حقه على أنه احتج بمن قدمنا ذكرهم **وهنا يتحير**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثمّ مارواه وكيع عن الفضيل بن مرزوق[١] عن الحسن بن الحسن بن علىّ[٢] أنّه قال : مرقت علينا الرّافضة كما مرقت الخوارج على علىّ – صلوات الله عليه – و ان أمكننا[٣] الله منهم لانقبل منهم توبةً ، وذلك أنّهم ادخلوا باب التّقيّة[٤] فاذا شاؤا أن يكونوا؛ كانوا ، وانّما التّقيّة باب رخصةٍ لِلمسلم يدرأ بها عن نفسه اذا خاف ، والفضل فى القيام بأمر الله .

فانظروا ما تروون وما تنسبون اليه ولد رسول الله – صلّى الله عليه وآله – و أنّهم

---

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**العاقل ولا يدرى بما ذا يعتذر عن البخارى** - رحمه الله - و قد قيل فى هذا المعنى شعراً :

قضية أشبه بالمرزئه ... هذا البخارى امام الفئه
بالصادق الصديق ما احتج فى ... صحيحه و احتج بالمرجئه
و مثل عمران بن حطان أو ... مروان و ابن المرأة المخطئة
مشكلة ذات عوار الى ... حيرة أرباب النهى ملجئه
و حق بيت يممته الورى ... مغذة فى السير أو مبطئه
ان الامام الصادق المجتبى ... بفضله الاى أتت منبئه
أجل من فى عصره رتبة ... لم يقترف فى عمره سيئه
قلامة من ظفر ابهامه ... تعدل من مثل البخارى مئه»

( انتهى ما أردنا نقله )

---

١ - **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** « فضيل بن مرزوق الاغر الرقاشى ويقال الرواسى الكوفى أبو عبدالرحمن مولى بنى عنزة ( الى ان قال ) و روى عنه زهير بن معاوية و وكيع » .

٢ - « ابن على » فى غير ح و مث .

٣ - فى النسخ : « أمكن » .

٤ - كذا ولم أتبين معناه .

يخالفون الله ورسوله ويزعمون أنّهم لايقبلون توبةً ممّن تاب والله يقول : و هوالّذى يقبل التّوبة عن عباده و يعفو عن السّيّئات و يعلم ما تفعلون[1] فى آياتٍ كثيرة فى كتاب الله يخبر عباده أنّه يقبل توبتهم اذا تابوا من الشّرك ومن الذّنوب .

وقد قبل علىّ بن أبى طالبٍ ـ عليه السّلام ـ توبة الخوارج يوم خرجوا عليه بحر وراء[2] و رئيسهم يومئذٍ ابن الكوّاء فلمّا كلّمهم وحاجّهم رجعوا وتابوا ؛ فقبل منهم. ثمّ قد رويتم عنه ـ صلوات الله عليه ـ أنّه كان يخطب النّاس على منبر الكوفة فحكمت عليه الخوارج من نواحى المسجد يقولون: لاحكم الّا لله ؛ فقطع خطبته ثمّ أقبل عليهم فقال: حكم الله أنتظر فيكم كلمة حقٍّ يلتمس بها باطل[3] أما انّ لكم عندنا يا معشر[4] الخوارج ثلاثاً لانمنعكم مساجدالله أن تذكروا فيها اسمه ، ولا نمنعكم الفىء مادامت أيديكم مع أيدينا ، ولن نقاتلكم حتّى تبدؤونا ، ثمّ خرجوا عليه يوم النّهروان فخرج اليهم فحاجّهم فرجع منهم أقوامٌ وتابوا ؛ فقبل توبتهم وكفّ عنهم ، وأبى الآخرون أن يتوبوا ؛ فقاتلوه ؛ فقتلهم أجمعين الّا نفراً منهم يسيراً أصابهم جراحاتٌ فأتوه فتابوا ؛ فقبل منهم و خلّى سبيلهم .

فزعمتم فى روايتكم عن الحسن بن الحسن أنّه قال: إن أظفرنى[5] الله بمن يخالفنى

---

١ ـ آية ٢٥ سورة الشورى.

٢ ـ **قال ياقوت فى معجم البلدان :** « حروراء بفتحتين وسكون الواو و راء أخرى والف ممدودة قرية بظاهرالكوفة وقيل: موضع على ميلين منها نزل به الخوارج الذين خالفوا على بن أبى طالب ـ رضى الله عنه ـ فنسبوا اليها . و قال ابن الانبارى : حروراء كورة . وقال أبو منصور : الحرورية منسوبة الى موضع بظاهرالكوفة نسبت اليه الحرورية من الخوارج وبها كان أول تحكيمهم واجتماعهم حين خالفوا عليه قال : ورأيت بالدهناء رملة وعثة يقال لها: رملة حروراء ».

٣ ـ كذا فى النسخ منكراً. ٤ ـ ح : « يامعاشر ».

٥ ـ مج : « ان ظفرنى ».

فتاب من مخالفته قتلته ولم أقبل توبته ، و الرّافضة عند الحسن بن الحسن ان كان قال هذا القول هم الّذين لايرون قتال أحدٍ من المسلمين الّا مع إمامٍ عدلٍ عالمٍ بما يأتى ويذر ؛ فان كان لايقبل التّوبة من هؤلاء فهو والله منكم ومن توبتكم ان ظفر بكم أجدر أن لايقبل لأنّكم الطّاعنون عليه والرّادّون لقوله وهو يرى سفك دمائكم و دماء أئمّتكم قربةً الى الله واستباحة[1] أموالكم ، أما تسمعون الى قوله : وانّما الفضل فى القيام بأمر الله أى تجريد السّيف وقتل من خالفه ، ولو جعلتم للّذين تسمّونهم الرّافضة ما فى الارض من ذهبٍ أو فضّةٍ على أن يستحلّوا قتل رجلٍ مسلمٍ أو أخذ ماله ما استحلّوا ذلك الّا مع امامٍ مثل علىٍّ — صلوات الله عليه — فى علمه بما يأتى وما يذر ، وهو المهدىّ الّذى تروون أنّه يعدل بين النّاس ، فان كذبتم على الحسن أنّه قال : لا أقبل من مذنبٍ توبة ؛ فقد كذبتم على رسول الله — صلّى الله عليه وآله — وكذبتم على أصحابه ، و إن كنتم صدقتم عليه فانّ الحسن بن الحسن رجلٌ من أهل بيت رسول الله — (ص) — يخطىء ويصيب ليس هو بنبىٍّ ولا وصىّ نبىٍّ انّما هو رجلٌ غضب فتكلّم فى غضبه بكلمةٍ قد علم حين رضى أنّه قد أخطأ .

ثمّ ما رويتم عن أبى جعفرٍ محمّد بن علىٍّ — صلوات الله عليه — أنّه قال : لو[2] قد قام قائمنا بدأ بالّذى ينتحلون حبّنا ؛ فيضرب أعناقهم فانّما عناكم أبو جعفرٍ بذلك لانّكم تنتحلون حبّهم وتزعمون أنّكم أنتم شيعتهم .

وانّما المنتحل الّذى ينتحل الشّىء وليس هو عليه وينسب نفسه اليه وليس هو منه ، فأمّا من خلصت مودّته لآل محمّدٍ — عليهم السّلام — ونيّته فصار بذلك عند العامّة مهجوراً لاتقبل له شهادةٌ ، ولا يزوّج إن خطب ، ولا يصلّى خلفه ، ولا يعاد إن مرض ، ولا يصلّى عليه إن مات ، وهو عند السّلطان مضروبٌ و محبوسٌ ومقتول[3] فاذا

---

١ - ج س ق مج مث : « واستباح » .

٢ - ج مج ق س : « انه لو » .

٣ - ح : « مضروب محبوس مقتول » (من دون حرف عطف) .

قام القائم (ع) [ على ما ] زعمتم بدأ بهم فقتلهم فهذا غير حكم الله وحكم رسوله فهذا ما تنسبون اليه آل رسول الله – عليهم السلام – وانّما تريدون بذلك عيبهم وتهجينهم وأنتم تروون أنّ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – قال لعليّ – عليه السلام –: يا عليّ أنت وشيعتك في الجنّة، وتروون عن أمّ سلمة زوج النّبيّ – رضى الله عنها – أنّها قالت: سمعت رسول الله – (ص) – يقول: شيعة عليّ هم الفائزون فالويل لمن كفر بالله، أما تعقلون ماترون[1] وما تحكمون؟ هل يكون شيعة عليّ الّا من تولّاه، وعادى من عاداه، وأطاع أمره، ورضى بحكمه، وتولّى صالح ولده...!؟

فان زعمتم أنّ النّبيّ – صلّى الله عليه وآله – قال له: إنّ قوماً ينتحلون حبّك يقال لهم الرّافضة فان لقيتهم فاقتلهم فانّهم مشركون؛ وآية ذلك أنّهم يسبّون أبابكر وعمر[2] فالويل لمن كفر بالله وكذب على رسول الله، هل يشرك أحدٌ بسبّ أحدٍ أو يقتل أحدٌ بسبّ أحدٍ الّا من سبّ رسول الله – صلّى الله عليه وآله –.

---

١ – س مج مث: «ترون».

٢ – قال ابن حجر الهيتمي المكي في الصواعق المحرقة في المقدمة الاولى فيما قال: «**وأخرج الذهبي** عن ابن عباس مرفوعاً: يكون في آخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشركون. **وأخرجه** أيضاً عن ابراهيم بن حسن بن حسين ابن علي عن أبيه عن جده – رضي الله عنهم –: قال علي بن أبي طالب: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يظهر في أمتي في آخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون الاسلام. **وأخرج الدار قطني** عن علي عن النبي – صلى الله عليه وسلم – قال سيأتي من بعدي قوم لهم نبز يقال لهم الرافضة فان أدركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال: قلت: يا رسول الله ما العلامة فيهم؟ قال يقرظونك بما ليس فيك ويطعنون على السلف. **وأخرجه عنه** من طريق أخرى نحوه وكذلك من طريق اخرى وزاد عنه: ينتحلون حبنا أهل البيت وليسوا كذا وآية ذلك أنهم يسبون أبابكر وعمر رضي الله عنهما. وأخرج أيضاً من طرق عن فاطمة الزهراء وعن أم سلمة – رضي الله عنهما – نحوه **قال**: ولهذا الحديث عندنا طرق كثيرة.

وترووون أنّ عبدالله بن سبأ اُتى به الى علىّ بن أبى طالب [١] وشهدوا عليه أنّه يشتم أبابكر وعمرفلم يقتله و سيّره الى المداين ؛ فلوكان النّبىّ يقتل من سبّ أبابكر وعمرهذا الّذى نسبتموه الى رسول الله خلاف حكم الله وأنتم ترووون أنّه لايقتل أحدٌ [٢].

. . . . . .

. . . . . .

وروى شريك [٣] وغيره أن عمر أراد بيع أهل السّواد [٤] فقال علىّ ـ صلوات الله

---

١ ـ ج مج ق : « اتى به على ابن أبى طالب ».

٢ ـ **فليعلم أن هنا سقطاً و نقصاً فى جميع النسخ الست وجعل فى ح ق س ج** بياض حتى يكون علامة لذلك الا أن عبارة الكتاب حيث كانت مستقيمة مربوطاً بعضها ببعض بحيث لم يكن مجال لاحتمال السقط والنقص فى نسخة م بنينا الامر على تلك النسخة وجرينا فى أمر التصحيح على ذلك وأول الموجود من تلك القسمة التى كانت فى تلك النسخ بعد النقص هذه العبارة «ويتوب الله على من تاب ولقد نزلت علينا سورة كنا نشبهها بالمسبحات» **وهى التى أشار اليها المحدث النورى (ره) فى فصل الخطاب فى أوائل الدليل الثامن** ( انظر ص ١٧٣ ) : « ه ـ **الشيخ الجليل فضل بن شاذان فى الايضاح فيما رواه عنهم وقد سقط من نسختى سطور وهذا لفظ الباقى :** ويتوب الله على من تاب ولقد نزلت علينا سورة كنا نشبهها بالمسبحات ( فساق العبارة الى قوله ) فتسألون عنها يوم القيامة » ( انظر فى الكتاب مبحث القرآن ؛ ص ٢٢٨ ) وآخر الموجود من تلك القسمة المشار اليها المتصل بسقط آخر ونقص آخره « فلاطعن على رجل » وقد أشرنا اليه فى موضعه من الكتاب هدانا الله واياكم الى الصواب.

٣ ـ ما قبل العبارة قد نقلناه فيما سبق لكونه فى نسخة م فى ذلك الموضع ( انظر ص ١٩٨ ).

٤ ـ **قال الطريحى فى مجمع البحرين : « سواد الكوفة نخيلها وأشجارها ومثله سواد العراق** سمى بذلك لخضرة أشجاره وزروعه ، حد طولا من حديثة الموصل الى

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عليه ــ انّ هذا مالٌ أصبتموه ولم تصيبوا مثله فان بعتهم بقى من يدخل فى دين الله لاشىء له قال : فما أصنع؟ ـ قال : دعهم سكرةً[1] للمسلمين فتركهم على أنّه عبيدٌ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عبادان وعرضاً من العذيب الى حلوان و هو الذى فتح على عهد عمر و هو أطول من العراق بخمسة وثلاثين فرسخاً ؛ كذا نقلا عن المغرب **وفى الحديث :** سئل عن السواد ما منزلته؟ فقال : هو لجميع المسلمين » **وقال ياقوت فى معجم البلدان : « السواد موضعان أحدهما ـ** نواحى قرب البلقاء سميت بذلك لسواد حجارتها فيما أحسب . **والثانى ـ** يراد به رستاق العراق وضياعها التى افتتحها المسلمون على عهد عمر بن الخطاب ـ رضى الله عنه ـ سمى بذلك لسواده بالزروع و النخيل و الاشجار لانه حين تاخم جزيرة العرب التى لازرع فيها ولاشجر كانوا اذا خرجوا من أرضهم ظهرت لهم خضرة الزرع و الاشجار فيسمونه سواداً **كما اذا رأيت شيئاً من بعد قلت : ما ذلك السواد؟** وهم يسمون الاخضر سواداً والسواد أخضر (الى أن قال ) وحد السواد من حديثة الموصل طولا الى عبادان و من العذيب بالقادسية الى حلوان عرضاً فيكون طوله مائة وستين فرسخاً وأما العراق فى العرف فطوله يقصر عن طول السواد و عرضه مستوعب لعرض السواد لان أول العراق ( فخاض فى بيانه الى ان قال ) **وقال الاصمعى : السواد سوادان سواد البصرة** دستميسان والاهواز و فارس ، **وسواد الكوفة** كسكر الى الزاب وحلوان الى القادسية . . . ( الى آخر ما ذكره فمن أراده فليراجع كتابه » .

١ ـ كذا ولم أظفر بالحديث فى مورد آخر حتى أصححه فيمكن أن تكون الكلمة سما **ذكره ابن منظور فى لسان العرب** بما نصه : « و سكر النهر يسكره سكراً سدفاه و كل شق سد فقد سكر ، والسكر ما سد به والسكر سد الشق و منفجر الماء ، والسكر اسم ذلك السداد الذى يجعل سداً للشى ونحوه وفى الحديث انه قال للمستحاضة لما شكت اليه كثرة الدم : اسكريه اى سديه بخرقة و شديه بعصابة تشبيهاً بسكر الماء » فيراد منه دعهم حتى يكونوا سكرة للمسلمين أى وسيلة تسد خللهم و تزيح علتهم و أنت خبير بأن القلب لايطمئن بهذا المعنى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثم قال – صلوات الله عليه – : فمن أسلم منهم فنصيبى منه حرام .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

الا أن العلماء قد نقلوا هنا أحاديث يستفاد منها معنى الكلمة تقريباً **فقال البلاذرى فى فتوح البلدان** تحت عنوان « يوم جلولاء الوقيعة » **ضمن ما نقله :** « حدثنى الحسين بن الاسود قال: حدثنا يحيى بن آدم عن اسرائيل عن أبى اسحاق عن حارثة بن مضرب أن عمر بن الخطاب أراد قسمة السواد بين المسلمين فأمر أن يحصوا فوجد الرجل منهم نصيبه ثلاثة من الفلاحين فشاور أصحاب رسول الله (ص) فى ذلك فقال على: دعهم يكونوا مادة للمسلمين، فبعث عثمان بن حنيف الانصارى فوضع عليه ثمانية وأربعين و أربعة و عشرين واثنى عشر » . **وقال ياقوت فى معجم البلدان** تحت عنوان « السواد » ضمن ما قال : « **وقيل :** أراد عمر قسمة السواد بين المسلمين فأمر أن يحصوا فوجدوا الرجل يصيبه ثلاثة من الفلاحين فشاور أصحاب رسول الله (ص) فى ذلك فقال على (رض) : دعهم يكونوا مادة للمسلمين، فبعث عثمان بن حنيف الانصارى فمسح الارض ووضع الخراج و وضع على رؤوسهم ما بين ثمانية وأربعين درهماً وأربعة وعشرين درهماً واثنى عشر درهماً ، وشرط عليهم ضيافة المسلمين وشيئاً من بر وعسل و وجد السواد ستة و تلاثين ألف ألف جريب فوضع على كل جريب درهماً وقفيزاً » **وقال البلاذرى فى فتوح البلدان** تحت عنوان « جلولاء الوقيعة» **مانصه :** « حدثنى الحسين بن الاسود قال : حدثنى يحيى بن آدم قال : أخبرنا ابن المبارك عن ابن لهيعة عن يزيد بن أبى حبيب قال : كتب عمر بن الخطاب الى سعد بن أبى وقاص حين فتح السواد **أما بعد** فقد بلغنى كتابك تذكر أن الناس سألوك أن تقسم بينهم ما أفاء الله عليهم فاذا أتاك كتابى فانظر ما أجلب عليه أهل العسكر بخيلهم أوركابهم من مال أوكراع فاقسمه بينهم بعد الخمس واترك الارض والانهار لعمالها ليكون ذلك فى أعطيات المسلمين فانك ان قسمتها بين من حضر لم يكن لمن يبقى بعدهم شىء » **وقال ياقوت فى معجم البلدان :** « قالوا : وكتب عمر بن الخطاب الى سعد بن الوقاص ( فذكر الحديث مثله ) » . **وقال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** ضمن ذكره الطعن العاشر من المطاعن التى طعن بها على عمر وهو

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و[1] أنتم اليوم تدعون لهم المواشى و تقولون : لاصدقة عليها وانّما مال المملوك لمولاه ؛ وله من الغنم والبقر و الطّعام والحمير ما ليس للمسلمين لاترون[2] عليهم أكثر من

١ ـ حرف العطف فى ح فقط.

٢ ـ غير ح : « لاتردون » ( بالدال مضارعاً من رد المضاعف ).

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قولهم انه أبدع فى الدين ما لايجوز كالتراويح **وما عمله فى الخراج الذى وضعه على السواد و فى ترتيب الجزية** ( انظر آخر الجزء الثانيعشر المنطبق على ص ١٨٠ من المجلد الثالث من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ) : « فأما حديث الخراج فقد ذكره أرباب علم الخراج والكتاب و ذكره الفقهاء أيضاً فى كتبهم وذكره أرباب السيرة وأصحاب التاريخ **قال قدامة ابن جعفر فى كتاب الخراج** : اختلف الفقهاء فى أرض العنوة فقال بعضهم : تخمس ثم تقسم أربعة أخماس على الذين افتتحوها ، وقال بعضهم : ذلك الى الامام ان رأى ان يجعلها غنيمة ليخمسها و يقسم الباقى كما فعل رسول الله (ص) بخيبر فذلك اليه ، **وان رأى أن يجعلها فيئاً فلا يخمسها ولا يقسمها بل تكون موقوفة على سائر المسلمين كما فعل عمر بأرض السواد وأرض مصر وغيرهما مما افتتحوا عنوة** ( الى آخر كلامه الطويل الذيل فمن أراده فليراجع الكتاب المذكور ) ».

**أقول : البسط فى المطلب** والخوض فى بيانه على سبيل الاستيفاء يقتضى تأليف كتاب مستقل لان المسألة من المسائل التى هى معركة للاراء **فمن أراد البحث عنه فليراجع كتاب المغنى للقاضى عبدالجبار فان علم الهدى ( ره ) قال فى الشافى** ( ص ٢٦١ من النسخة المطبوعة ) : « قال صاحب الكتاب ( و يريد به القاضى المذكور ): شبهة اخرى لهم **و ربما قالوا : انه أبدع فى الدين مالا يجوز كالتراويح و ما عمله فى الخراج** الذى وضعه على السواد و فى ترتيب الجزية وكل ذلك مخالف للقرآن و السنة ( الى آخر الكلام ) و خاض القاضى و السيد كل فى اثبات مدعاه و نقض خلافه **و كذا خاض فى البحث عنه شيخ الطائفة فى تلخيص الشافى** ( انظر آخر مطاعن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عمر ص ٥٠ - ٥٣ من الجزء الرابع من طبعة النجف ) **و العلامة الحلى فى كشف الحق ونهج الصدوق و الفاضل روزبهان فى ابطال الباطل و القاضى التسترى فى احقاق الحق** ( انظر ص ٤٩٣ من النسخة المطبوعة ، والبحث عن المطلب ضمن ذكرهم مطاعن عمر) **وابن أبى جمهور الاحسائى فى كتاب المجلى** تحت عنوان « وضع الخراج على المسلمين **وأن** عمر أول من وضع الخراج ( ص ٣٨ - ٣٩ من النسخة المطبوعة ) الى غير ذلك ممن خاض فى البحث عنه و من مظانه القوية تجريد العقائد للخواجة نصير الدين وشروح التجريد والاحكام السلطانية للماوردى ونظائرها **وحيث نقلنا فتاوى علماء العامة فى المطلب فلنذكرهنا ما ذكره المجلسى فى ثامن البحار** ضمن ذكره الطعن الرابع عشر من مطاعن عمر ، وهو فى أنه أبدع فى الدين بدعاً كثيرة **فقال ضمن تعداده البدع المشار اليها مانصه** ( انظر ص ٣٠٠ - ٣٠١ من طبعة أمين الضرب ) :

**« ومنها أنه وضع الخراج على أرض السواد ولم يعط أرباب الخمس منها خمسهم وجعلها موقوفة على كافة المسلمين وقد اعترف بجميع ذلك المخالفون وقد صرح بها ابن أبى الحديد و غيره و كل ذلك مخالف للكتاب والسنة و بدعة فى الدين وقال العلامة (ره) فى منتهى المطلب :**

**أرض السواد** هى الارض المفتوحة من الفرس التى فتحها عمر بن الخطاب و هى سواد العراق وحده فى العرض من منقطع الجبال بحلوان الى طرق القادسية المتصل بمذيب من أرض العرب و من تخوم الموصل طولا الى ساحل البحر ببلاد عبادان من شرقى دجلة، فأما الغربى الذى يليه البصرة فاسلامى مثل شط عثمان بن أبى العاص و ما والاها كانت سباخاً و مواتاً فأحياها ابن أبى العاص ، **وسميت هذه الارض سواداً** لان الجيش لما خرجوا من البادية رأوا هذه الارض والتفاف أشجارها **فسموها السواد لذلك ، وهذه الارض فتحت عنوة** فتحها عمر بن الخطاب ثم بعث اليها بعد فتحه ثلاث أنفس ؛ عمار ابن ياسر على صلوتهم أميراً ، وابن مسعود قاضياً و ولياً على بيت المال ، و عثمان بن حنيف

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على مساحة الارض ، و فرض لهم فى كل يوم شاة شطرها مع السواقط لعمار وشطرها للاخرين ، و مسح عثمان بن حنيف أرض الخراج واختلفوا فى مبلغها ؛ فقال الساجى : اثنان وثلاثون ألف ألف جريب ، وقال أبو عبيدة : ستة وثلاثون ألف ألف جريب ، ثم ضرب على كل جريب نخل عشرة دراهم ، وعلى الكرم ثمانية دراهم ، وعلى جريب الشجر و الرطبة ستة دراهم ، وعلى الحنطة أربعة دراهم وعلى الشعير درهمين **ثم كتب بذلك الى عمر فأمضاه .** وروى أن ارتفاعها كان فى عهد عمر مائة و ستين ألف ألف درهم فلما كان زمن الحجاج رجع الى ثمانية عشر ألف ألف درهم ، فلما ولى عمر بن عبدالعزيز رجع الى ثلاثين ألف ألف درهم فى أول سنة ، و فى الثانية بلغ ستين ألف ألف درهم ، فقال : لو عشت سنة أخرى لرددتها الى ما كان فى أيام عمر فمات فى تلك السنة . **فلما أفضى الامر الى أمير المؤمنين أمضى ذلك لانه لم يمكنه أن يخالف و يحكم بما يجب عنده فيه .**

**قال الشيخ (ره)** : والذى يقتضيه المذهب أن هذه الاراضى و غيرها من بلاد خرج و يخرج خمسها لارباب الخمس و أربعة الاخماس الباقية تكون للمسلمين قاطبة ، الغانمون و غيرهم سواء فى ذلك و يكون للامام النظر فيها و يقبلها و يضمنها بماشاء ويأخذ ارتفاعها و يصرفه فى مصالح المسلمين و ما ينوبهم من سد الثغور و تقوية المجاهدين و بناء القناطر و غير ذلك من المصالح وليس للغانمين فى هذه الارضين على وجه التخصيص شىء بل هم والمسلمون فيه سواء **ولا يصح** بيع شىء من هذه الارضين ولا هبته ولا معاوضته ولا تملكه ولا وقفه ولا رهنه ولا اجارته ولا ارثه ، **ولا يصح** أن يبنى دوراً و منازل و مساجد و مسقايات ، ولا غير ذلك من أنواع التصرف الذى يتبع الملك ، و متى فعل شىء من ذلك كان التصرف باطلا وهو باق على الاصل .

**ثم قال (ره) : و على الرواية التى رواها أصحابنا** أن كل عسكر او فرقة غزت بغير أمر الامام فغنمت تكون الغنيمة للامام خاصة **تكون هذه الارضون و غيرها مما فتحت بعد الرسول** (ص) الا ما فتح فى أيام أمير المؤمنين (ع) ان صح شىء من ذلك

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

للامام خاصة و تكون من جملة الانفال التى له خاصة لايشركه فيها غيره . ( انتهى كلامه رفع الله مقامه ).

**أقول : فالبدعة فيها من وجوه :**

**أحدها ـ** منع أرباب الخمس حقهم وهو مخالف لصريح آية الخمس و للسنة أيضاً حيث ذكر ابن أبى الحديد أن رسول الله (ص) قسم خيبر وصيرها غنيمة وأخرج خمسها لاهل الخمس وكان الباعث على ذلك اضعاف جانب بنى هاشم والحذر من أن يميل الناس اليهم لنيل الحطام فتنتقل اليهم الخلافة فينهدم ما أسسوه يوم السقيفة وشيدوه بكتابة الصحيفة.

**وثانيها ـ** منع الغانمين بعض حقوقهم من أرض الخراج وجعلها موقوفة على مصالح المسلمين وهذا الزامى عليهم لما اعترفوا به من أن رسول الله (ص) قسم الارض المفتوحة عنوة بين الغانمين و به أفتى الشافعى وأنس بن مالك والزبير و بلال كما ذكره المخالفون **وما ذكروه من أنه عوض الغانمين و وقفها فهو دعوى بلا ثبت** بل يظهر من كلام الاكثر خلافه كما يستفاد من كلام ابن أبى الحديد وغيره.

**وثالثها ـ** أن سيرة الرسول (ص) فى الاراضى المفتوحة عنوة كانت أخذ حصته (ع) من غلتها دون الدراهم المعينة و سيأتى بعض القول فى ذلك فى باب العلة التى لم يغير ـ عليه السلام ـ بعض البدع فى زمانه ».

**أقول :** يريد بالباب المشار اليه الباب الذى ذكره فى أواخر ذلك المجلد أعنى ثامن البحار وعنونه بقوله : « باب علة عدم تغيير أمير المؤمنين (ع) بعض البدع فى زمانه ( انظر ص ٧٠٤-٧٠٦ من طبعة أمين الضرب ) فمن أراد أن يلاحظ ما ذكره المجلسى (ره) فى الباب المذكور فليراجعه فان المقام لايسع أكثر من ذلك ولولا أن فهم متن الكتاب اقتضى نقل هذا المقدار لما نقلته أيضاً.

**ثم ليعلم** أن من أراد ان يلاحظ ما ذكره الطبرى فى تاريخه فى بيان هذا المطلب فليراجع ما ذكره فى أواخر ما وقع من القضايا التاريخية فى السنة الرابعة عشر من الهجرة تحت عنوان « ذكر أهل السواد » ( انظر الجزء الثالث من الطبعة الاولى ص ١٤٣-١٤٨ ).

اثنى عشر وأربعة وعشرين وثمانية وأربعين[1] .

١ ـ هذه المراتب من الاعداد اشارة الى اختلاف مراتب الجزية كما ذكر فى كتب الفريقين فلنشر الى شيء منها **أما أحاديث العامة فمنها ما تقدم نقله عن معجم-البلدان قبيل ذلك** عند البحث عن لفظة « السواد » ( انظر ص ٢٣٦ من الكتاب الحاضر ) و منها ما ذكره هناك أيضاً تحت عنوان السواد بهذه العبارة « أمر عمر بن الخطاب ـ رضى الله عنه ـ بمسح السواد الذى تقدم حده ( الى أن قال ) : **وحتم الجزية على ستمائة ألف انسان وجعلها طبقات** الطبقة العالية ثمانية وأربعون درهماً ، و الوسطى أربعة و عشرون درهماً ، والسفلى اثناعشر درهماً ، فجبى السواد مائة ألف ألف وثمانية و عشرين ألف ألف درهم » **وقال أيضاً هناك :** « وقال محمد بن عبدالله الثقفى : وضع عمر ـ رضى الله عنه ـ على كل جريب من السواد عامراً كان أو غامراً يبلغه الماء درهماً و قفيزاً ، و على جريب الرطبة خمسة دراهم وخمسة أقفزة ، وعلى جريب الكرم عشرة دراهم وعشرة أقفزة ولم يذكر النخل وعلى رؤوس الرجال ثمانية وأربعين وأربعة وعشرين واثنى عشر درهماً » . **و قال البلاذرى فى فتوح البلدان** تحت عنوان « يوم جلولاء الوقيعة » ( ص ٢١٧ طبعة مصر سنة ١٩٥٩ م ) : « وحدثنى الوليد بن صالح قال : حدثنا يونس بن أرقم المالكى قال : حدثنى يحيى بن أبى الاشعث الكندى عن مصعب بن يزيد عن أبى زيد الانصارى عن أبيه قال : بعثنى على بن أبى طالب على ما سقى للفرات فذكر رساتيق و قرى فسمى نهر الملك وكوثى و بهرسيرو الرومقان و نهرجوبر ونهر درقيط و البهقبا ذات ( الى ان قال ) وأمرنى أن أضع على الدهاقين الذين يركبون البراذين و يتختمون بالذهب على الرجل ثمانية وأربعين درهماً وعلى أوسطهم من التجار على رأس كل رجل أربعة وعشرين درهماً فى السنة وأن أضع على الاكرة و سائر من بقى منهم على الرجل اثنى عشر درهماً » الى غير ذلك مما هو بهذا المضمون .

**وأما أحاديث الخاصة فقد روى الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى فى وسائل الشيعة** فى باب تقدير الجزية و ماتوضع عليه وقدر الخراج **نقلا عن فروع الكافى**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فلئن كانوا عندكم أحراراً فقد طعنتم على عمر فيما أراد من بيعهم .

و روى أسد[1] بن عمر القاضي أنّ عمر قال : من كان منكم عليه دينٌ ولم يجد

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**للكليني** في حديث ذكره باسناد له عن مصعب بن يزيد الانصاري قال : استعملني أميرالمومنين علي بن أبي طالب على أربعة رساتيق المدائن ؛ البهقبا ذات ونهر شيريا ونهر جوبر و نهر الملك و أمرني أن أضع على كل جريب ( الى أن قال ) و أمرني ان أضع على الدهاقين الذين يركبون البراذين ويتختمون بالذهب **على كل رجل منهم ثمانية وأربعين درهماً** ، وعلى أوساطهم والتجار منهم على كل رجل منهم أربعة وعشرين درهماً، وعلى سفلتهم وفقرائهم اثنى عشر درهماً على كل انسان منهم قال : فجبيتها ثمانية عشر ألف ألف درهم في كل سنة ورواه الصدوق باسناده عن مصعب بن يزيد و رواه المفيد في المقنعة عن يونس بن ابراهيم » وقال أيضاً في الباب : « **محمد بن محمد المفيد في المقنعة:** و عن أميرالمؤمنين **أنه جعل على أغنيائهم ثمانية وأربعين درهماً** ، وعلى أوساطهم أربعة وعشرين درهماً ، وجعل على فقرائهم اثنى عشر درهماً وكذلك صنع عمر بن الخطاب قبله وانما صنعه بمشورته عليه السلام ( فان أردت أن تلاحظ الباب فراجع كتاب الجهاد من المجلد الثاني من طبعة أمير بهادر ص ٤٦٧ - ٤٦٨ ) » **و قال المحدث النوري في مستدرك الوسائل** في مستدرك الباب المذكور ( انظر ج ٢ ص ٢٦٧ ) : « **دعائم الاسلام عن علي - عليه السلام قال :** الجزية على أحرار أهل الذمة الرجال البالغين وليس على العبيد ولا على النساء ولا على الاطفال جزية ، يؤخذ من الدهاقين وأمثالهم من أهل السعة في المال على كل رجل منهم ثمانية وأربعون درهماً كل عام ، و من أهل الطبقة الوسطى أربعة و عشرون درهماً ، و من أهل الطبقة السفلى اثنا عشر درهماً ، و عليهم مع ذلك الخراج لمن كانت له الارض منهم من كبير أو صغير أو رجل او امرأة فالخراج على الارض **ومن أسلم منهم وضعت عنه الجزية** ولم يوضع عنه الخراج على الارض » .

١ - ج : « أسيد » .

مايقضى دينه وله جارٌ من أهل السّواد فليبع جاره و يقض[1] دينه فأوجب أنّهم عبيدٌ ولم يوافقه عليه أحدٌ من الصّحابة[2].

---

١ - فى النسخ : « و يقضى ».

٢ - فى النسخ : « من أصحابه » .

**فليعلم** أنى لم أجد فيما عندى من الكتب هذه العبارة بهذا اللفظ نعم **قد ذكر أبو الفضل أحمد بن طاهر الكاتب المعروف بابن طيفور** المتوفى سنة ٢٨٠ **فى أوائل كتاب بغداد** مانصه ( انظر ص ٤٣-٤٥ من طبعة السيد عزت العطار الحسينى سنة ١٣٦٨ هـ ، أو ص ٣٨-٤٠ من النسخة المطبوعة سنة ١٣٨٨ هـ ) :

« **وذكر لى** أن رجلين تنازعا بباب الجسر أحدهما من العظماء والاخر من السوقة فنع الذى من الخاصة الذى من العامة فصاح العامى : واعمراه ذهب العدل مذ ذهب ؛ فأخذ الرجل ، وكتب ابراهيم السندى بخبره فدعا به المأمون فقال : ما كانت حالك؟ فأخبره ، فأحضر خصمه فقال له : لم قنعت هذا الرجل؟ قال: ياأميرالمؤمنين ان هذا الرجل يعاملنى وكان سيىء المعاملة فلما كان فى هذا اليوم مررت بباب الجسر فأخذ بلجامى ثم قال : لاأفارقك حتى تخرج لى من حقى وغرمه ؛ انى كنت صبوراً على سوء معاملته لى ، فقلت له: انى أريد دار اسحاق بن ابراهيم فقال : والله لوجاء اسحاق بن ابراهيم ما فارقتك ، ولوجاء من ولى اسحاق وعنف بى فما صبرت حين عرض بالخلافة ووهن من ذكرها أن قنعته فصاح: واعمراه ؛ ذهب العدل مذ ذهبت ، فقال للرجل : ما تقول فيما قال خصمك؟ فقال : كذب على وقال الباطل،فقال خصمه : لى جماعة يا أميرالمؤمنين تشهد على مقالته ؛ وان أذن لى أميرالمؤمنين أحضرتهم قال : فقال المأمون للرجل: ممن أنت؟ فقال: من أهل فامية **فقال: أما ان عمر بن الخطاب ـ رحمه‌الله ـ كان يقول : من كان جاره نبطياً واحتاج الى ثمنه فليبعه** فان كنت انما طلبت سيرة عمر فهذا حكمه فى أهل فامية ثم أمر له بألف درهم و أطلقه.

**فقال لى الذى حدثنى بهذا الحديث : فحدثت هذا الحديث بعض مشايخنا**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فان كان قال حقاً فقد خالفوه ، وان كان قال باطلاً فقد نسبتم اليه الباطل فقد

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**فقال : أما الذى عندنا فخلاف هذا :**

انما مر بعض الزهاد فى زورق فلما نظر الى بناء المأمون وأبوابه صاح : و اعمراه فسمعه المأمون فأمر باحضاره ثم دعا به فلما صاربين يديه قال : ما أحرجك الى أن قلت ما قلت؟ قال: رأيت آثار الاكاسرة و بناء الجبابرة فقال له المأمون: أفرأيت ان تحولت من هذه المدينة فنزلت أيوان كسرى بالمداين كان لك أن تعيب نزولى هناك؟ قال : لا ، قال : فأراك انما عبت اسرافى فى النفقه؟ قال: نعم ، قال : فلو وهبت قيمة هذا البناء أكنت تعيب ذاك؟ قال : لا ، قال : فلو بنى ذلك الرجل بما كنت أهب له بناء أكنت تصيح به كما صحت بى؟ قال : لا ، قال : فأراك انما قصدتنى لخاص نفسى لالعلة هى غيرى قال : واسحاق بن ابراهيم حاضر قال : فقال : يا أميرالمؤمنين مثل هذا لايقومه القول دون السوط أو السيف ، قال : هما أرش جنايته . ثم قال له : يا هذا ان هذا أول ما بنيناه و آخره ، وانما بلغت النفقة عليه ثلاثة آلاف ألف و هو ضرب من مكايدتنا الاعداء من ملوك الامم كما ترانا نتخذ السلاح والادراع والجيوش والجموع و ما بنا الى أكثرها حاجة الساعة.

**وأما ذكرك سيرة عمر** - رحمه الله - فانه كان يسوس أقواماً كراماً قدشهدوا نبيهم - صلى الله عليه وسلم - و نحن انما نسوس أهل بزوفر وفامية و دستميسان و من أشبه هؤلاء الذين ان جاعوا أكلوك ، وان شبعوا قهروك ، وان ولوا عليك استعبدوك ، وكان عمر يسوس قوماً قدتأدبوا بأخلاق نبيهم - صلى الله عليه وسلم - الطاهرة ، و صانوا أحسابهم الشريفة ، وما أثله لهم آباؤهم فى الجاهلية والاسلام من الافعال الرضية والشيم الكريمة ونحن نسوس من ذكرنا لك من هؤلاء الاقوام الخبيثة.

**قال :** ثم أمر بصلته فقال : لاتعودن الى مثل هذا فتمسك عقوبتى فان الحفظة ربما صرفت رأى ذى الرأى الى هواه فاستعمله وخلى سبيل الحلم ».

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

رجعت الوقيعة منكم ومنهم فيه[1] .

وروينا أنّه قضى فى المفقود أن تربّص امرأته أربعة[2] سنين فان قدم والّا تزوّجت؛

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

**وقال ياقوت فى معجم البلدان** بعد أن ذكر أن فامية مدينة كبيرة وكورة من سواحل حمس وذكر ما يرجع الى تعريفها **مانصه :**

« و فامية أيضاً قرية من قرى واسط بناحية فم الصلح (الى أن قال) **وذكر أحمد بن أبى طاهر** أنه رفع الى المأمون أن رجلا من الرعية لزم بلجام رجل من الجند يطالبه بحق له فقنعه بالسوط فصاح الفامى : واعمراه ذهب العدل منذ ذهبت ؛ فرفع ذلك الى المأمون فأمر باحضارهما ، فقال للجندى : مالك وله؟ - فقال : ان هذا رجل كنت أعامله وفضل له على شيء من النفقة فلقينى على الجسر فطالبنى فقلت: انى أريد دارالسلطان فاذا رجعت وفيتك فقال : لوجاء السلطان ما تركتك فلما ذكر الخلافة يا أميرالمؤمنين لم أتما لك فعلت ما فعلت ، فقال للرجل : ما تقول فيما يقول؟ - فقال : كذب على وقال الباطل ، فقال الجندى : ان لى جماعة يشهدون ان أمر أميرالمؤمنين باحضارهم أحضرتهم فقال المأمون : ممن أنت؟ - قال : من أهل فامية **قال : أما عمر بن الخطاب كان يقول : من كان جاره نبطياً واحتاج الى ثمنه فليبعه** فان كنت انما طلبت سيرة عمر فهذا حكمه فى أهل فامية ، ثم أمر له بألف درهم وأطلقه.

وهذه فامية التى عند واسط بغير شك ».

**أقول :** حكم ياقوت بكون الرجل من أهل فامية هذه على سبيل القطع لماذكره أهل الفن فى معنى النبط **قال الفيومى فى المصباح المنير : « النبط جيل من الناس كانوا ينزلون سواد العراق** ثم استعمل فى أخلاط الناس وعوامهم والجمع أنباط مثل سبب و أسباب الواحد نباطى بزيادة ألف ؛ و النون تضم وتفتح قال الليث : و رجل نبطى و منعه ابن الاعرابى ».

١ - ح : « فيهم » و هو اشتباه من طغيان القلم من دون شك.

٢ - ج : « أربع ».

فان قدم الزّوج الأوّل بعد فيخيّر بين[1] امرأته والصّداق ؛ فأيّهما اختار دفع اليه والأمّة مجمعة على خلاف هذا[2] .

فلاطعن على رجلٍ[3] .

---

١ ـ كلمة « بين » فى ج و ق فقط ولم تذكر فى سائرالنسخ .

٢ ـ **قال أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الشيعى الطبرى (ره) فى كتاب المسترشد** بالنسبة الى هذا المطلب و ما سبقه من حكم عمر فى أهل السواد و جزيتهم ضمن ذكره ما نقموا على عمر و طعنوا عليه به **مانصه** ( انظر ص ١٤٤ من طبعة النجف ) :

« **ومما نقموا عليه ما عمل به فى أمر السواد بالشام والعراق** من اقراره ما أقر من غيرقسمة فى أيدى أهله ووضعه الخراج على مافعله المسلمون و مساحته العامر والغامر بدرهم وقفير حنطة فعل الاكاسرة رغبة عن دين الله تعالى ودين رسوله (ص).

**ومما نقموا عليه** وضعه عن جماجم أهل العهد على أقدارهم فى اليسار **من اثنى عشر درهماً الى ثمانية واربعين درهماً** ؛ والفقهاء مجمعون على أن رسول الله (ص) أخذ عن كل حالم ديناراً و مضت به السنة ، فاطرح عمر قول رسول الله (ص) و عمل برأيه .

**ومما نقموا عليه** حكمه فى امرأة المفقود أن تتربص بنفسها أربع سنين .

أترى لايمكن أن يغيب الرجل فى موضع لايقدر على الخروج أربعين سنة فضلا عن أربع سنين حتى أطلق التزويج لامرأة متزوجة فأباح الفروج حتى أن المرأة كانت تتزوج فى أيامه فيقدم الزوج الاول فيخير بين المرأة والصداق خلافاً على الله وعلى رسوله و جرأة على أحكام الله عزوجل اقتحاماً على حدود الله ثم لاسغير يغير ولاسنكر ينكر ثم يزعمون أنه لم يغير ولم يبدل و هذا حكمه .

ثم أورد طامة هى أعظم من هذا نحن نحكيها هنا ( تذكر قضية أخرى فمن أرادها فليراجع المسترشد ) » .

٣ ـ **فليعلم أن هنا سقطاً ونقصاً فى جميع النسخ الست التى عندى** أعنى

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عيرٍ الى ثورٍ[1] فمن أحدث فيها حدثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنةالله والملائكة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ج ح س ق مج مث ولم يكتف فيها بانقطاع الربط بين السابق واللاحق مما هو موجود فى النسخ من العبارة فى الدلالة على وجود النقص بل جعل بياض هنا فى النسخ حتى يكون امارة للسقط والنقص وزيد عليهافى بعضها بان كتب فى هامش البياض كنسخة المشهدالمقدس الرضوى هذه العبارة : « قد سقط من هنا شيء لم نعرف مقداره » ويتصل هذا الكلام الموجود هنا « فلا طعن على رجل » بما يأتى بعد البياض من قوله : « عير الى ثور » رزقناالله نسخة كاملة من الكتاب حتى يرتفع النقص منه ببركته.

١ ـ فليعلم أن صدرالرواية مع ذيل عبارة « فلاطعن على رجل » اى ما بين العبارتين المذكورتين سقط من جميع النسخ الست التى هى عندى الا أن صدرالرواية معلوم لما ذكر فى الكتب المعتبرة **قال ابن الاثير فى النهاية** بعد ان ذكر الجبل الذى بالمدينة اسمه عير : « و منه الحديث : « انه حرم ما بين عير الى ثور أى جبلين بالمدينة و قيل ثور بمكة ولعل الحديث ما بين عير الى أحد وقيل بمكة جبل يقال له عير أيضاً » **وقال فى ثور** : « وفيه أنه (ص) حرم المدينة ما بين عير الى ثور هما جبلان **أما عيرفجبل معروف بالمدينة وأما ثورفالمعروف أنه** بمكة وفيه الغار الذى بات به النبى (ص) لما هاجر و فى رواية قليلة ما بين عير وأحد وأحد بالمدينة فيكون ثور غلطاً من الراوى وان كان هوالاشهر فى الرواية والاكثر **وقيل** : ان عيراً جبل بمكة و يكون المراد أنه (ص) حرم من المدينة قدر ما بين عير و ثور من مكة ، أو حرم المدينة تحريماً مثل تحريم ما بين عير و ثور بمكة على حذف المضاف ووصف المصدر المحذوف » **و قال ياقوت فى معجم البلدان فى « عير »** : و فى الحديث ان النبى (ص) حرم ما بين عير الى ثور وهما جبلان عير بالمدينة و ثور بمكة **وهذه رواية لامعنى لها** لان ذلك باجماعهم غير محرم وقد ذكر فى ثور **وقال بعض أهل الحديث** : انما الرواية الصحيحة أنه (ع) حرم ما بين عير الى أحد و هما بالمدينة »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و النّاس أجمعين[1] و أشهد أنّ علياً قد أحدث فيها فقال له رجلٌ : كذب

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

**وقال فى ثورضمن ما ذكر** : « و فى حديث المدينة أنه (ص) حرم ما بين عير الى ثور قال أبو عبيد : أهل المدينة لايعرفون بالمدينة جبلا يقال له ثور وانما ثور بمكة قال : فيرى أهل الحديث أنه حرم ما بين عير الى أحد **وقال غيره** : الى بمعنى مع كأنه جعل المدينة مضافة الى مكة فى التحريم ، **وقدترك بعض الرواة موضع ثور بياضاً** ليبين الوهم و ضرب آخرون عليه **وقال بعض الرواة** : من عير الى كدى و فى رواية ابن سلام : من عير الى احد والاول أشهر و أشد ، **وقد قيل** : ان بمكة ايضاً جبلا اسمه عير ويشهد بذلك بيت أبى طالب المذكور آنفاً فانه ذكر جبال مكة و ذكر فيها عيراً فيكون المعنى أن حرم المدينة مقدار ما بين عير الى ثور اللذين بمكة ، أو حرم المدينة تحريماً مثل تحريم ما بين عير وثور بمكةبحذف المضاف واقامةالمضاف اليه مقامه و وصف المصدرالمحذوف **ولايجوز** أن يعتقد أنه حرم مابين عيرالجبل الذى بالمدينة وثورالجبل الذى بمكة فان ذلك بالاجماع مباح » **فمن أراد التفصيل فليراجع وفاء الوفاء اوخلاصة الوفاء للسمهودى أو** سائر المفصلات .

١ - **الحديث الى هنا وارد فى الصحيحين عن أبى هريرة قال البيهقى فى السنن** فى باب ما جاء فى حرم المدينة مانصه ( انظرج ٥ ؛ ص ١٩٦ ) : « و أخبرنا أبو عبدالله الحسين بن الحسن بن محمد بن القاسم الغضائرى ببغداد ، ثنا أبو عمر و عثمان بن أحمدبن السماك حدثنا أحمدبن عبدالجبارالعطارى ثنا أبوسعاوية عن الاعمش عن أبى صالح عن أبى هريرة قال قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم : المدينة حرم مابين عير الى ثور فمن أحدث فيها حدثاً أوآوى محدثاً فعليه لعنةالله والملائكة والناس أجمعين . **و أخبرنا أبوعبدالله الحافظ** وأبوسعيد بن أبى عمرو قالا : حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ، ثنا أحمد بن عبدالجبار فذكره باسناده مثله **وزاد:** لايقبل منه صرف ولا عدل ، أخرجه البخارى و مسلم فى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

الصحيح من حديث زائدة و غيره عن الاعمش ».

**قال ابن الاثيرفى النهاية :** « وفى حديث المدينة : من أحدث فيها حدثاً أو آوى **محدثاً ؛** الحدث الامر الحادث المنكر الذى ليس بمعتاد ولا معروف فى السنة **والمحدث يروى بكسرالدال و فتحها** على الفاعل والمفعول فمعنى الكسر من نصر جانياً او آواه و أجاره من خصمه و حال بينه و بين أن يقتص منه والفتح هوالامر المبتدع نفسه **و يكون معنى الايواء فيه** الرضا به والصبر عليه فانه اذا رضى بالبدعة وأقر فاعلها ولم ينكر عليه فقد آواه ».

**قال السمهودى فى خلاصة الوفاء فى الفصل الثالث من الباب الاول ما نصه :**

**و فى الصحيحين فى أحاديث تحريم المدينة : فمن أحدث فيها حدثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنةالله والملائكة والناس أجمعين** لايقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلا،ولفظ البخارى : لايقبل منه صرف ولا عدل ، والجمهور على أن الصرف الفريضة والعدل النافلة و قيل عكسه وقيل : الصرف التوبة و العدل الفدية أى أتى فيها اثماً او آوى من أتاه وحماه فلايقبل منه فريضة ولا نافلة قبول رضاً ولايجد فى القيامة مايفتدى به من كافر و قيل غيرذلك ، **ولعنه** ابعاده عن رحمةالله وطرده عن الجنة أولا لاكلعن الكفار وفيه دلالة على أن ذلك من الكبائر مطلقاً اذا للعن خاص بها فيستفاد منها أن الصغيرة بها كالكبيرة بغيرها تعظيماً للحضرة النبوية ».

**أقول : عقدالمجلسى(ره) فى سابع البحار** بعد باب وجوب موالاة أولياء الائمة و معاداة أعدائهم **باباً** بعنوان « باب آخر فى عقاب من تولى غير مواليه و معناه » و ذكر أخباراً تشتمل على مثل ماتقدم نقله من الصحيحين للبخارى و مسلم و منها هذا الحديث : « **ب** ـ ( يريد به قرب الاسناد للحميرى ) ابن طريف عن ابن علوان عن جعفر عن أبيه **قال:** وجد فى غمد سيف رسول الله (ص) صحيفة مختومة ففتحوها فوجدوا فيها : ان أعتى الناس

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على الله القاتل غير قاتله والضارب غيرضاربه **ومن أحدث حدثاً او آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة و الناس أجمعين** لايقبل الله منه صرفاً ولا عدلا ، و من تولى الى غير مواليه فقد كفر بما أنزل على محمد (ص) ». فبعد أن أورد من الاخبار ما أراد نقله نقل ما نقلناه من نهاية ابن الاثير بقوله : وقال الجزرى : فى حديث المدينة فساق كلامه الى آخر مانقلناه وختمه بقوله : « انتهى » **قال** ( راجع ج ٧ ؛ ص ٣٧١ من طبعة أمين الضرب ) **ونص عبارته هكذا :** « أقول : ظاهر أنه أراد ماعلم أنهم يبتدعونه فى المدينة من غصب الخلافة ومالحقه من سائر البدع التى عم شؤمها الاسلام **أقول : فما رواه الصدوق فى العلل** باسناده عن جميل عن أبى عبدالله عليه السلام أنه قال : لعن رسول الله (ص) من أحدث فى المدينة حدثاً أو آوى محدثاً قلت : و ما ذلك الحدث؟ - قال : القتل ، **لعله خص به** تقية لاشتهار هذا التفسير بينهم **و روى الصدوق أيضاً** باسناده عن المخالفين الى أمية بن زيد القرشى قال : قال رسول الله (ص) : من أحدث حدثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولايقبل منه صرف ولاعدل يوم القيامة **فقيل : يا رسول الله ما الحدث؟** قال : من قتل نفساً بغير نفس أو مثل مثلة بغير قود او ابتدع بدعة بغير سنة او انتهب نهبة ذات شرق قال : **فقيل : ما العدل يا رسول الله؟** قال : الفدية قال : **فقيل : فما الصرف يا رسول الله؟** قال : التوبة».

**ومن الموارد التى عبر فيها بهذا التعبير الحديث المتواتر بين الفريقين عن النبى (ص)** « يرد على الحوض يوم القيامة رهط من أصحابى فيحلؤون عن الحوض فأقول : يا رب أصحابى فيقال : انه لاعلم لك بما أحدثوا بعدك ؛ انهم ارتدوا على أعقابهم القهقرى » **و نظير هذا التعبير ما ورد عن عائشة** وذلك **قال ابن عبد ربه فى العقد الفريد** فى آخر ماذكره تحت عنوان « قولهم فى أصحاب الجمل » ضمن ذكره وقائع زمان خلافة أمير المؤمنين على بن أبى طالب - رضى الله عنه - **ما نصه** ( انظر ص ١٠٨ ج ٣ من طبعة مصر سنة ١٣٥٣ ) :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أبوهريرة[1] .

فوالله لئن كان أبوهريرة صادقاً لقد صارت لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« وماتت عائشة فى أيام معاوية وقد قاربت السبعين وقيل لها : تدفنين مع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قالت: لا؛ انى أحدثت بعده حدثاً فادفنونى مع اخوتى بالبقيع ، وقد كان النبى - صلى الله عليه وسلم - قال لها : يا حميراء كأنى بك تنبحك كلاب الحوأب تقاتلين علياً و أنت له ظالمة و الحوأب قرية فى طريق المدينة الى البصرة و بعض الناس يسمونها الحوب بضم الهاء و تثقيل الواو ، وقد زعموا أن الحوأب ماء فى طريق البصرة قال فى ذلك بعض الشيعة :

انى أدين بحب آل محمد ... و بنى الوصى شهودهم و الغيب

و أنا البرىء من الزبير و طلحة ... و من التى نبحت كلاب الحوأب»

١ - **قال ابن أبى الحديد عند ذكره من وضع أحاديث فى مذمة على عليه السلام ما نصه :** ( و قوله هذا فى شرح كلام له (ع) سيدو بهذه العبارة : اما انه سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البلعوم مند حق البطن ؛ انظر ص ٣٥٨ - ٣٦٠ من المجلد الاول من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ) .

« و ذكر شيخنا أبو جعفر الاسكافى - رحمه الله تعالى وكان من المتحققين بموالاة على - عليه السلام - والمبالغين فى تفضيله وان كان القول بالتفضيل عاماً شائعاً فى البغداديين من أصحابنا كافة الا أن ابا جعفر أشدهم فى ذلك قولا و أخلصهم فيه اعتقاداً **أن معاوية وضع قوماً من الصحابة وقوماً من التابعين على رواية أخبار قبيحة فى على** عليه السلام تقتضى الطعن فيه و البراءة منه و جعل لهم على ذلك جعلا يرغب فى مثله **ما اختلقوا ما أرضاه** منهم أبو هريرة وعمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة و من التابعين عروة بن الزبير ( الى ان قال : )

« بقية الحاشية فى الصفحة العاتية »

على معاوية بن أبى سفيان و بطلت الرّوايات الّتى رويت من مناقب أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب صلوات الله عليه عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله وكذب من روى فيه

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

و روى الاعمش قال : لما قدم أبو هريرة العراق عام جماعة جاء الى مسجد الكوفة فلما رأى كثرة من استقبله من الناس جثا على ركبتيه ثم ضرب صلعته مراراً و قال : يا أهل العراق أتزعمون أنى أكذب على الله و على رسوله و أحرق نفسى بالنار والله لقد سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول : ان لكل نبى حرماً و ان حرمى بالمدينة ما بين عير الى ثور فمن أحدث فيها حدثاً فعليه لعنة الله والملائكة و الناس أجمعين **و أشهد بالله ان علياً احدث فيها** فلما بلغ معاوية قوله أجازه وأكرمه و ولاه أمارة المدينة.

**قلت : أما قوله : ما بين عيرالى ثور ؛** فالظاهر أنه غلط من الراوى لان ثوراً بمكة و هو جبل يقال له : ثور أطحل ؛ و فيه الغار الذى دخله النبى - صلى الله عليه وآله - و أبو بكر، **وانما قيل : أطحل ؛ لان أطحل** بن عبد مناف بن اد بن طابخة بن الياس ابن مضر بن نزار بن معد بن عدنان **كان يسكنه و قيل :** اسم الجبل أطحل فأضيف ثور اليه و هو ثور بن عبد مناف و الصواب : ما بين عير الى أحد.

**فأما قول أبى هريرة : ان علياً - عليه السلام - أحدث بالمدينة فحاش لله** كان على - عليه السلام - أتقى لله من ذلك والله لقد نصر عثمان نصراً لو كان المحصور جعفر بن أبى طالب لم يبذل له الا مثله.

قال أبو جعفر : و أبو هريرة مدخول عند شيوخنا غير مرضى الرواية ضربه عمر بالدرة وقال : قد أكثرت من الرواية و أحربك ان تكون كاذباً على رسول الله - صلى الله عليه وآله - **وروى سفيان الثورى** عن منصور عن ابراهيم التيمى قال : كانوا لا يأخذون عن أبى هريرة الا ما كان من ذكر جنة اونار **وروى ابو أسامة** عن الاعمش قال : كان ابراهيم صحيح الحديث فكنت اذا سمعت الحديث أتيته فعرضته عليه فأتيته يوماً بأحاديث من حديث

« بقية الحاشية فى الصفحة العاتية »

تلك المناقب ، ولئن كان أبوهريرة كذب فى قوله وكذّب لقد هلك من يروى عنه الحديث لأنّ الرّجل اذا استحلّ كذبه فقد هلك فى كذبه .

فلمّا بلغ معاوية قوله فى علىٍّ – عليه السّلام – أكرمه و أجازه و ولّاه المدينة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أبى صالح عن أبى هريرة **فقال : دعنى من أبى هريرة انهم كانوا** يتركون كثيراً من حديثه .

**وقد روى عن على - عليه السلام - انه قال : ألا ان أكذب الناس أو قال : أكذب الاحياء على رسول الله - صلى الله عليه وآله أبوهريرة الدوسى.**

و روى أبو يوسف قال : قلت لابى حنيفة : الخبر يجيىء عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يخالف قياسنا فما نصنع به؟ - قال : اذا جاءت به الرواة الثقات عملنا به و تركنا الرأى فقلت : ماتقول فى رواية أبى بكر و عمر؟ - فقال : ناهيك بهما، نقلت : على وعثمان؟ - قال : كذلك **فلما رآنى أعد الصحابة قال : والصحابة كلهم عدول ماعدا رجالا** ثم عد منهم أبا هريرة و أنس بن مالك و روى سفيان الثورى عن عبدالرحمن بن القاسم عن عمر بن عبدالغفار أن ابا هريرة لما قدم الكوفة مع معاوية كان يجلس بالعشيات بباب كندة ويجلس الناس اليه فجاء شاب من الكوفة فجلس اليه فقال : يا أبا هريرة أنشدك الله أسمعت من رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول لعلى بن أبى طالب : اللهم وال من والاه وعاد من عاداه؟ فقال : اللهم نعم قال : فأشهد بالله لقد و اليت عدوه و عاديت وليه ثم قام عنه وروت الرواة أن أباهريرة كان يؤاكل الصبيان فى الطريق و يلعب معهم وكان يخطب وهو أمير المدينة فيقول : الحمد لله الذى جعل الدين قياماً و أبا هريرة اماماً يضحك الناس بذلك ، وكان يمشى وهو أمير المدينة فى السوق فاذا انتهى الى رجل يمشى امامه ضرب برجليه الارض و يقول : الطريق الطريق قدجاء الامير يعنى نفسه .

**قلت :** قد ذكر ابن قتيبة هذا كله فى كتاب المعارف فى ترجمة أبى هريرة و قوله فيه حجة لانه غير متهم عليه ».

فهذا من كذبكم على رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فامّا أن تكونوا قد صدّقتم أباهريرة وصدق فى قوله فتكونوا قد طعنتم على علىّ (ع) ورميتموه بالعجب، وامّا أن تكونوا قد كذّبتم عليه وكذب هو فى قوله فقد كذّبتم رجلاً من أصحاب رسول الله (ص) تروون عنه الحلال والحرام فلستم تنجون من إحدى الخصلتين.

ثمّ ما رواه يزيد بن هارون عن أبى المعلّى الجُرَيرىّ [1] قال: حدّثنا ميمون بن مهران [2] قال: قلت لعبدالله بن عمر: حدّثنى عن مقتل عمر فقال: لمّا طعن عمر دعا الحارث بن كلدة الثّقفىّ وكان طبيباً فقال: اسقوه لبناً [3] فأسقوه لبناً فخرج من جراحته محضاً فقال له الحارث: اعهد ايّها الرّجل فلست خلواً من أصحاب القبور، فقال له النّاس: استخلف علينا، فقال: ماأنا بالّذى أتحمّلها حيّاً وميّتاً قالوا: فانّ المسلمين يرضون بعبدالله بن عمر فقال: حسب آل عمر منها تحمّل رجلٍ منهم الخلافة [4] فقالوا: ألا تشير علينا؟! فقال: لاأُبالى أنأفضّل [5] رؤوس قريشٍ ومن سمّى رسول الله (ص) من أهل الجنّة سبعة نفر؛ علىّ بن أبى طالبٍ، و عثمان بن عفّان، و طلحة،

---

١ ـ ح مث مج س: «الجزرى» ج ق: «الحريرى» **قال ابن حجر فى تقريب-التهذيب** فى باب الانساب: «الجريرى بالتصغير سعيد ابن اياس» وقال فى باب الاسماء: «سعيد بن اياس الجريرى، بضم الجيم، أبو مسعود البصرى (الترجمة) وصرح فى تهذيب-التهذيب بأنه ممن يروى عنه يزيد بن هارون» **و نقل** مصحح التهذيب فى ذيل كلمة الجريرى **عن المغنى** مانصه: «و الجريرى بضم الجيم و فتح راء اولى و كسر الثانية و سكون ياء بينهما نسبة الى جرير بن عباد بن ضبيعه بن قيس بن ثعلبة».

٢ ـ صرح ابن حجر بروايته عن ابن عمر؛ فمن أراد كلامه فليراجع تهذيب التهذيب (ج ١٠؛ ص ٣٩٠).

٣ ـ هذه القصة قد تقدمت (راجع ص ١٦٣ ـ ١٦٦ و ٢٧٢).

٤ ـ عبارة النسخ مشوشة و التصحيح من رواية ابن قتيبة فى الامامة و السياسة.

٥ ـ فى بعض النسخ بالصاد المهملة.

والزّبير ، وسعدٌ ، وعبدالرّحمن بن عوفٍ ، وسعيد بن زيدٍ ؛ وليس من الأمر فى شيءٍ . فقالوا : ياأميرالمؤمنين قل فيهم فقال : لايمنعنى من عثمان إلّا عصبيّته [1] وحبّه لقومه ، ولايمنعنى من [2] علىّ بن أبى طالبٍ إلّا حرصه عليها وأنّه رجلٌ تلعابةٌ [3] ولايمنعنى من

---

١ - **قال ابن الاثير فى النهاية :** « و فيه : العصبى من يعين قومه على الظلم ، العصبى هو الذى يغضب لعصبته و يحامى عنهم ؛ و العصبة الاقارب من جهة الاب لانهم يعصبونه و يعتصب بهم أى يحيطون به ويشتد بهم ، ومنه الحديث : ليس منا من دعا الى عصبية أو قاتل عصبية ، العصبية و التعصب المحاماة والمدافعة وقد تكرر فى الحديث ذكر العصبية والعصبة» .

٢ - فى بعض النسخ : «عن» وكذا فى الموارد الاتية الا أن «منعه منه وعنه» بمعنى وكلاهما واردان فى اللغة .

٣ - قد تكرر نقل المصنف ( ره ) هذا الكلام المسلم صدوره من عمر فى حق على - عليه‌السلام - ( منها ما سر فى ص ١٦٣-١٦٦ ) و لم نذكر شيئاً فى بيانه فالاولى ان نذكر هنا **ماذكر ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة** عند شرحه قوله (ع) : «عجباً لابن-النابغة يزعم لاهل الشام أن فى دعابة و أنى امرؤ تلعابة أعافس و أمارس » فانه قد أطال الكلام هنا فى ترجمة عمرو بن العاص وأجاب عن هذا الامر **وقال** بالنسبة الى مانحن بصدده **مانصه** ( انظر المجلد الثانى من طبعة دار الكتب العربية بمصر سنة ١٣٢٩ ؛ ص ١١٤ ) : « **فأما ماكان يقوله عمرو بن العاص فى على - عليه السلام - لاهل الشام أن فيه دعابة** يروم أن يعيبه بذلك عندهم **فأصل ذلك كلمة قالها عمر** فتلقفها منه من تلقفها حتى جعلها أعداؤه عيباً له و طعناً عليه **قال أبوالعباس يحيى ثعلب فى كتاب الامالى :** كان عبدالله بن عباس عند عمر فتنفس عمر نفساً عالياً قال ابن عباس : حتى ظننت أن أضلاعه قد انفرجت فقلت له : ما أخرج منك هذا النفس يا أمير المؤمنين الا هم شديد قال : اى والله ياابن عباس انى فكرت فلم أدر فيمن أجعل هذا الامر بعدى **ثم قال :** لعلك ترى صاحبك لها أهلا ؟ قلت : ومايمنعه من ذلك ؟ مع جهاده وسابقته وقرابته وعلمه **قال : صدقت ولكنه امرؤ فيه دعابة** قلت : فأين أنت من طلحة ؟ قال : هو ذو البأو

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

باصبعه المقطوعة **قلت** : فعبد الرحمن ؟ قال : رجل ضعيف لو صار الامر اليه لوضع خاتمه فى يد امرأته ، **قلت** : فالزبير ؟ قال : شكس لقس يلاطم فى البقيع فى صاع من بر ، **قلت** : فسعد بن أبى وقاص ؟ قال : صاحب مقنب وسلاح ، **قلت**: فعثمان قال: أوه أوه ؛ مراراً ، ثم قال : والله لئن وليها ليحملن بنى أبى معيط على رقاب الناس ثم لتنهضن اليه العرب فتقتله **ثم قال : يا ابن عباس :** انه لايصلح لهذا الامر الا خصيف العقدة قليل الغرة ، لاتأخذه فى الله لومة لائم ، يكون شديداً من غير عنف ليناً من غير ضعف ، جواداً من غير سرف ، ممسكاً من غير وكف ، **قال ابن عباس:** وكانت هذه **صفات عمر** ثم أقبل على فقال : ان أحراهم أن يحملهم على كتاب ربهم و سنة نبيهم لصاحبك ، **والله** لئن وليها ليحملنهم على المحجة البيضاء و الصراط المستقيم .

**واعلم** أن الرجل ذا الخلق المخصوص لايرى الفضيلة الا فى ذلك الخلق ألا ترى أن الرجل يبخل فيعتقد أن الفضيلة فى الامساك ، و البخيل يعيب أهل السماح و الجود و ينسبهم الى التبذير و اضاعة الحزم ، وكذلك الرجل الجواد يعيب البخلاء وينسبهم الى ضيق النفس وسوء الظن وحب المال ، و الجبان يعتقد أن الفضيلة فى الجبن و يعيب الشجاعة و يعتقد كونها خرقاً وتغريراً بالنفس كماقال المتنبى : يرى الجبناء أن الجبن حزم ؛ والشجاع يعيب الجبان و ينسبه الى الضعف و يعتقد أن الجبن ذل و مهانة و هكذا القول فى جميع الاخلاق والسجايا المقتسمة بين نوع الانسان **ولما كان عمر شديد الغلظة وعر الجانب خشن الملمس دائم العبوس كان يعتقد أن ذلك هو الفضيلة وأن خلافه نقص** حتى لو قدرنا أن خلقه حاصل لعلى - عليه السلام - و خلق على حاصل له لقال فى على : لولاشراسة فيه **فهو غير ملوم عندى فيما قاله ولامنسوب الى أنه أراد الغض من على والقدح فيه ولكنه أخبر عن خلقه ظاناً أن الخلافة لا تصلح الا للشديد الشكيمة العظيم الوعورة** ( الى أن قال ) ومن تأمل كتب السير عرف صدق هذا القول وعرف أن عمرو بن العاص أخذ كلمة عمر اذ لم يقصد بها العيب فجعلها عيباً و زاد عليها أنه كثير اللعب يعاقس النساء و يمارسهن و انه صاحب هزل ، و لعمرالله لقد كان أبعد الناس

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

الزّبير إلّا أنّه مؤمن الرّضا كافر الغضب ، ولا يمنعنى من طلحة إلّا نخوته وكبره ، ولا يمنعنى من سعدٍ إلّا فظاظته وعُنفه ؛ ولا يمنعنى من عبد الرّحمن بن عوفٍ إلّا أنّه قارون هذه الأمّة ، يجمعون فى البيت ثلاثاً ، ويصلّى بالنّاس صهيبٌ ، ويحضر عبدالله ابن عمر مشيراً و وزيراً وليس له [1] من الامر شىءٌ فاذا استقام رأى خمسةٍ و أبى واحدٌ فاجلدوا عنقه ، وإن [2] استقام رأى أربعةٍ و أبى اثنان ؛ فاجلدوا أعناقهما ، و إن استقام ثلاثةٌ [3] وأبى ثلاثةٌ [4] فتحاكموا الى عبدالله بن عمر فأىّ الفريقين قضى لهم فاقتلوا الباقين (فى حديثٍ طويل) .

و فى رواية أُخرى : فان مضت ثلاثة أيّامٍ و لم يبايعوا رجلاً منهم فاقتلوهم جميعاً .

---

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

من ذلك و أى وقت كان يتسع لعلى ـ عليه السلام حتى يكون فيه على هذه الصفات فان أزمانه كلها فى العبادة والصلوة والذكر و الفتوى والعلم واختلاف الناس اليه فى الاحكام وتفسير القرآن ، و نهاره كله أو معظمه مشغول بالصوم و ليله كله أو معظمه مشغول بالصلوة ، هذا فى أيام سلمه فأما أيام حربه فبالسيف الشهير و السنان الطرير و ركوب الخيل و قود الجيوش و مباشرة الحروب و لقد صدق ـ عليه السلام ـ فى قوله : اننى ليمنعنى من اللعب ذكر الموت و لكن الرجل الشريف النبيل الذى لا يستطيع أعداؤه أن يذكروا له عيباً أو يعدوا عليه وصمة لابد أن يحتالوا و يبذلوا جهدهم فى تحصيل أمر ما و ان ضعف يجعلونه عذراً لانفسهم فى ذمه و يتوسلون به الى أتباعهم فى تحسينهم لهم مفارقته و الانحراف عنه ( الى آخر ماقال فمن أراده فليراجع ذلك الكتاب ) » .

---

١ ـ كذا فى ح لكن فى غيرها : « اليه » .

٢ ـ ح : « و اذا » وكذا فيما يأتى من نظائره فى الحديث .

٣ و ٤ ـ اى استقام رأى ثلاثة و لم يستقم رأى ثلاثة .

فانظروا الى روايتكم عن عمر[١] وما نسبتموه اليه ان كنتم صادقين عليه فى قوله [على ما] زعمتم : حسب آل عمر منها ؛ فوالله ان كانت[٢] لله رضىً ماكان ينبغى له أن يخرج آل عمر منها ، وان كانت لله سخطاً ماكان ينبغى له أن يصرف عنها ولده ويلقى[٣] فيها[٤] أصحاب رسول الله الّذين شهد لهم رسول الله (ص) أنّهم من أهل الجنّة .

ثمّ زعمتم أنّه اختار لهم قوماً من أهل الجنّة ثمّ ذكرهم بماذكرهم[٥] من التّنقّص[٦] انّ عثمان صاحب عصبيّة ، وعليّاً[٧] تلعابة حريصٌ عليها ، والزّبير مؤمن الرّضا كافر الغضب ، وطلحة صاحب نخوة وكبر ، وسعداً[٨] صاحب فظاظة وعُنف ، وعبدالرّحمن قارون هذه الأمّة ؛ فهل يعاب أحدٌ بأشدّ ممّا عابهم به و زعم أنّه اختارهم لأمّة محمّد (ص) وهم بهذه الصّفة الّتى وصف ، فلئن كنتم صادقين عليه أنّه فعل ذلك وتكلّم [به] وأمر بقتلهم فلقد نسبتموه الى ماتنسب اليه الصّعاليك[٩] الّذين لايخافون الله ، ولئن كنتم كذبتم عليه لقد تحمّلتم بكذبكم عليه وزراً و إثماً عظيماً .

فهذه وقيعتكم فى خيار أصحاب رسول الله (ص) وأنتم ترمون الشّيعة بذلك وهم

---

١ - ج ق س مج مث : « على عمر » . ٢ - فى النسخ : « كان » .

٣ - ح : « يبقى » . ٤ - « فيها » فى مج و ق فقط .

٥ - غيرح : « بما ذكر » . ٦ - خ : « من النقص » .

٧ و ٨ - غيرح : « على وسعد » كلاهما بالرفع و ذلك مبنى على ماهو المقرر فى النحو من أن المعطوف على اسم ان بعد مضى الخبر جائز رفعه ونصبه ؛ قال ابن مالك :

« و جائز رفعك معطوفاً على منصوب ان بعدان تستكملا »

« و ألحقت بان لكن و أن من دون ليت و لعل وكان » .

٩ - ج س ق مج مث : « السعاليك » (بالسين) ؛ و فى الصحاح والقاموس : « صعاليك العرب ذؤبانها » . **و قال ابن الاثير** فى النهاية فى ذوب : « **وفى حديث الغار** فيصبح فى ذوبان الناس يقال لصعاليك العرب و لصوصها ذوبان لانهم كالذئاب و الذوبان جمع ذئب و الاصل فيه الهمز و لكنه خفف فانقلب واواً ، و ذكرناه ههنا حملا على لفظه » .

أتقى النّاس ممّا ترمونهم به فى روايات[1] كثيرة ترووونها على أبى بكر وعمر وعثمان من[1] أشنع مايكون من الرّواية عن قوم تزكّونهم و تأخذون الحديث عنهم لو كتبناها كلّها لاحتجنا الى أجلاد[3] كثيرة وفيما كتبنا و بيّنا بلاغٌ لقوم يعقلون .

ثمّ إقراركم على الصّحابة أنّهم اختلفوا ؛ فان زعمتم أنّهم فى اختلافهم مطيعون ؛ فقد زعمتم أنّ الله نهاهم عن الطّاعة لانّ الله قال: واعتصموا بحبل الله جميعاً ولاتفرّقوا[4]، وقال : ولاتكونوا كالّذين تفرّقوا واختلفوا من بعد ماجاءهم البيّنات اولئك لهم عذابٌ عظيمٌ[5] ، وان زعمتم أنّهم عاصون فى اختلافهم ؛ فقد وقعتم فيهم و زعمتم أنّ النّبىّ — صلّى الله عليه وآله — أمرنا بالاقتداء بالعصاة ، فهذا مالا مخرج لكم منه .

فوجدناكم أخذتم عن قومٍ رددتم أقاويلهم فى بعضٍ و قبلتموها فى بعضٍ وكنتم أنتم المختارين ممّا قالوا ؛ فما استحسنتم أخذتموه و قبلتموه ، و ما كرهتم تركتموه ، وطعنتم على من زكّيتموه ، و زكّيتم من طعنتم عليه ، فكنتم أئمّة أنفسكم فيما نقلوا اليكم واتّبعتم فى ذلك ظنّكم و هواكم ، وتركتم شيئاً ارتضاه بعضكم ، و رضيتم شيئاً كرهه بعضكم ، ولايخلو ما اختلفتم فيه من أن يكون بعضه سخطاً لله أو كلّه ، أو يكون رضىً[6] بعضه وكرهاً[7] بعضه فترضون ما يزعم بعضكم أنّ الله كرهه ، وتكرهون مايزعم بعضكم أنّ الله رضيه فلاحقّاً[8] تعرفون ولا باطلاً[9] تنكرون فكلّكم راضٍ عمّن خالفكم

---

١ - غيرح : «فى رواية». ٢ - ح : «و من».

٣ - الاجلاد جمع الجلد كالجلود قال الفيومى فى المصباح المنير: « قال الازهرى : الجلد غشاء جسد الحيوان والجمع جلود و قد يجمع على أجلاد مثل حمل وحمول وأحمال».

٤ - صدر آية ١٠٣ من سورة آل عمران . ٥ - آية ١٠٥ من سورة آل عمران .

٦ و ٧ - فى بعض النسخ كلاهما بصورة الفعل فيكون المعنى : « رضى الله بعضه و كره بعضه » .

٨ و ٩ - فى النسخ : « فلاحق » « ولاباطل » .

طاعنٌ عليه .

ومن[1] جهة أخرى تروون عن المرجئة ويروون عنكم ، وتروون عن القدريّة ويروون عنكم ، وتروون عن الجهميّة ويروون عنكم ، فتقبلون منهم بعض أقاويلهم وتردّون عليهم بعضها ؛ فلا الحقّ أنتم منه على ثقةٍ ، ولا الباطل أنتم منه على يقينٍ ، و أنتم عند أنفسكم أهل السّنّة والجماعة فهذه صفتكم الّتى تعرفونها من أنفسكم وتنطق بها عليكم ألسنتكم فالحمد لله الّذى بصّرنا ماجهلتم [به] وعرّفنا ما جحدتم به[2] وله المزيد بذلك [ والحمد لله كثيراً وصلواته[3] على سيّد الأوّلين والآخرين محمّدٍ النّبىّ وآله الطّاهرين[4] ] .

## عبارات خواتم النّسخ

عبارة آخر نسخة ق: « تمّ الكتاب بتوفيقٍ من الله فى شهر رمضان سنة اثنى وسبعين بعد ألفٍ وكتب من نسخةٍ كتب فيها : بلغ عرضاً فصحّ بقدر الجهد و ذلك بأصله المنقول منه و وقع الفراغ من التّنميق فى محرّم سنة خمس وستّمائة .

الخطّ يبقى زماناً بعد كاتبه وصاحب الخطّ تحت الأرض مدفون ».

عبارة آخر نسخة س: « تمّ الكتاب بتوفيقٍ من الله تعالى بقلم الفقير عبد آل محمّد أحمد بن شرف الدّين عليهم الصّلوة والسّلام » .

وفى هامشها بخطّ المتن :

« بلغ قبالاً من الفاتحة الى الخاتمة والّذى فيه من الأوراق البيض قد سقط من نسخة الأصل يسّر الله نسخه من نسخةٍ أخرى وكان ذلك فى عدّة مجالس آخرها ليلة الخميس

١ - انما جعلناها صدر الجملة لكونها مصدرة بالواو فلاتكون صلة لما قبلها .

٢ - لم تذكر فى ح .

٣ - مج : « و صلوة » ق : « و صلوته » .

٤ - ح ( بدل مابين الحاصرتين ) : « و الصلوة على نبيه و آله المعصومين » .

ثامن عشر من شهر صفر ختم بالخير والظفر من شهور سنة تسعين وتسعمائة ؛ حرّره فقير ربّه الولىّ محمّد علىّ عفى عنه بمحمّدٍ وعلىّ » .

وعبارة آخر نسخة مث :

« وفى المنتسخ منه : بلغ قبالاً من الفاتحة الى الخاتمة ؛ والّذى فيه من الأوراق البيض قد سقط من نسخة الأصل يسّر الله نسخه من نسخة أخرى وكان ذلك فى عدّة مجالس آخرها ليلة الخميس ثامن عشر من شهر صفر ختم بالخير والظفر سنة تسعين و تسعمائة ( انتهى ) . »

وعبارة آخر نسخة مج : « تمّ الكتاب بتوفيقٍ من الله تعالى » .

وعبارة آخر نسخة ح :

« تمّ كتابةً على نسخة مغلوطة كتبت على نسخةٍ تأريخها تسعمائة وتسعون ، كانت ناقصة من أواسطها أوراق مقدّرة بالبياض ؛ و انتهى على يد محمّدٍ السّماوىّ بالنّجف لثمان بقين من ربيع ا[لا]وّل سنة ١٢٣٥ حامداً مصلّياً مسلّماً » .

وعبارة آخر نسخة ج :

« تمّ فى الثّانى والعشرين من جمادى الثّانية من شهور سنة ١١١٨ » .

## تأريخ فراغى من التّصحيح البدوىّ والنّهائىّ :

تمّ تحرير ذلك بيد العبد الآثم جلال الدّين بن القاسم الحسينىّ منتصف ليلة الجمعة وكانت اللّيلة السابعة من شهر رمضان المبارك من سنة ١٣٩٠ .

ومن الاتّفاق كان تصحيحة النهائىّ بعد ترتيب الحروف ليلة الاربعاء وكانت اللّيلة السابعة من شهر رمضان المبارك من سنة ١٣٩١ .

فكانت الفاصلة بين التصحيحين سنةً كاملةً قمريّةً ؛ والحمد لله ربّ العالمين.

# تعليقات الكتاب

لمّا كان ماذكره ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة في شرح هذه العبارة من أصل الكتاب : «وقال – عليه‌السلام – لعمّار بن ياسرٍ – رحمه‌الله تعالى .– وقد سمعه يراجع المغيرة بن شعبة كلاماً : دعه ياعمّار فانّه لم يأخذ من الدّين الّا ما قاربه من الدّنيا وعلى عمدٍ لبّس على نفسه ليجعل الشبهات عاذراً لسقطاته » مشتملاً على مطالب مهمّة مرتبطة بما في كتاب الايضاح للفضل بن شاذان غاية الارتباط وقد أشرنا في ذيل بعض صفحات الكتاب الى ذلك (انظر ص ٣٧٦) رأينا من المهمّ أن ننقله هنا حتّى ينتفع به الناظرون في ذلك الكتاب والله المستعان وعليه التّكلان

قال ابن أبي الحديد في شرح الكلام المذكور مانصّه :

(راجع ج٤ ؛ ص ٤٥٣ ـ ٤٦٣ من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٢٩)

«الشّرح – أصحابنا غير متّفقين على السّكوت على المغيرة بل أكثر البغداديّين يفسّقونه ويقولون فيه مايقال في الفاسق ، ولمّا جاء عروة بن مسعودٍ الثّقفيّ الى رسول الله – صلّى الله عليه وآله – عام الحديبية نظر اليه قائماً على رأس رسول الله مقلّداً سيفاً فقال : من هذا ؟ – قيل : ابن أخيك المغيرة قال : وأنت ههنا ياغدر والله انّي الى الآن ما غسلت سوأتك وكان اسلام المغيرة من غير اعتقادٍ صحيح ولاانابة ولانيّة جميلة كان قد صحب قوماً في بعض الطّرق فاستغفلهم وهم نيامٌ فقتلهم وأخذ أموالهم وهرب خوفاً ان يلحق فيقتل أو يؤخذ مافاز به من أموالهم فقدم المدينة فأظهر الاسلام وكان رسول الله – صلّى الله عليه وآله – لا يردّ على أحدٍ اسلامه أسلم عن علّةٍ او عن اخلاص ، فامتنع بالاسلام واعتصم وحمى جانبه .

ذكر حديثه أبوالفرج علىّ بن الحسين الاصفهانىّ فى كتاب الاغانى

قال: كان المغيرة يحدّث حديث اسلامه قال: خرجت مع قومٍ من بنى مالكٍ ونحن على دين الجاهليّة الى المقومس ملك مصر فدخلنا الى الاسكندريّة و أهدينا للملك هدايا كانت معنا فكنت أهون أصحابى عليه وقبض هدايا القوم وأمر لهم بجوائز وفضّل بعضهم على بعضٍ وقصّر بى فأعطانى شيئاً قليلاً لا ذكر له وخرجنا فأقبلت بنو مالكٍ يشترون هدايا لأهلهم وهم مسرورون ولم يعرض أحدٌ منهم على مواساةٍ فلمّا خرجوا حملوا معهم خمراً فكانوا يشربون منها فأشرب معهم ونفسى تأبى ان تدعنى معهم وقلت: ينصرفون الى الطّائف بما أصابوا وماحباهم به الملك ويخبرون قومى بتقصيره بى وازدرائه ايّاى **فأجمعت على قتلهم فقلت:** انّى أجد صداعاً فوضعوا شرابهم ودعونى فقلت: رأسى يصدع ولكن اجلسوا فأسقيكم فلم ينكروا من أمرى شيئاً فجلست أسقيهم وأشرب القدح بعد القدح فلمّا دبّت الكأس فيهم اشتهوا الشّراب فجعلت أصرف لهم وأترع الكأس فأهمدتهم الخمر حتّى ناموا مايعقلون فوثبت اليهم فقتلتهم جميعاً وأخذت جميع ماكان معهم و قدمت المدينة فوجدت النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ بالمسجد وعنده أبوبكرٍ وكان بى عارفاً فلمّا رآنى قال: ابن أخى عروة؟ ـ قلت: نعم قد جئت أشهد أن لااله الّا الله وأنّ محمّداً رسول الله، فقال أبوبكر: من مصر أقبلت؟ ـ قلت: نعم قال: فما فعل المالكيّون الّذين كانوا معك؟ ـ قلت: كان بينى و بينهم بعض مايكون بين العرب و نحن على دين الشّرك فقتلتهم و أخذت أسلابهم وجئت بها الى رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ليخمّسها فانّها غنيمةٌ من المشركين فقال رسول الله: أمّا اسلامك فقد قبلته ولا نأخذ من أموالهم شيئاً ولا نخمّسها لأنّ هذا غدر والغدر لاخير فيه فأخذنى ماقرب ومابعد فقلت: يارسول الله انّما قتلتهم وأنا على دين قومى ثمّ أسلمت حين دخلت اليك السّاعة فقال ـ عليه السّلام ـ: الاسلام يجبّ ماقبله.

قال: وكان قتل منهم ثلاثة عشر انساناً و احتوى على ما معهم فبلغ ذلك ثقيفاً

بالطائف فتداعوا للقتال ثمّ اصطلحوا على انحمل عمّى عروة بن مسعود ثلاث عشرة دية .

قال : فذلك معنى قول عروة يوم الحديبية : ياغدر أنا الى الامس أغسل سوأتك فلا أستطيع أن أغسلها .

فلهذا قال أصحابنا البغداديّون : من كان اسلامه على هذا الوجه وكانت خاتمته ماقد تواتر الخبر به من لعن عليّ — عليه السّلام — على المنابر الى ان مات على هذا الفعل وكان المتوسّط من عمره الفسق والفجور واعطاء البطن والفرج سؤالهما ومما لأة الفاسقين وصرف الوقت الى غير طاعة الله كيف نتولّاه ؟! وأىّ عذرٍ لنا فى الامساك عنه ؟! وأن لانكشف للنّاس فسقه ؟!

وحضرت عند النّقيب أبى جعفر يحيى بن محمّد العلوىّ البصرىّ فى سنة احدى عشرة و ستّمائة ببغداد و عنده جماعة و أحدهم يقرأ فى الاغانى لأبى الفرج فمن ذكر المغيرة بن شعبة و خاض القوم فذمّه بعضهم و أثنى عليه بعضهم و أمسك عنه آخرون فقال بعض فقهاء الشّيعة ممّن كان يشتغل بطرفٍ من علم الكلام على رأى الأشعرىّ : الواجب الكفّ والامساك عن الصّحابة و عمّا شجر بينهم فقد قال أبو المعالى الجوينىّ : انّ رسول الله — صلّى الله عليه وآله — نهى عن ذلك و قال : ايّاكم و ما شجر بين صحابتى . وقال : دعوا لى أصحابى فلو أنفق أحدكم مثل أحدٍ ذهباً لما بلغ مدّ أحدهم ولانصيفه . وقال : أصحابى كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم . وقال : خيركم القرن الّذى أنا فيه ثمّ الّذى يليه ثمّ الّذى يليه ثمّ الّذى يليه . وقد ورد فى القرآن الثّناء على الصّحابة وعلى التّابعين وقال رسول الله — صلّى الله عليه وآله — : ومايدريك لعلّ الله اطّلع على أهل بدرٍ فقال : اعملوا ماشئتم فقد غفرت لكم .

وقد روى عن الحسن البصرىّ أنّه ذكر عنده الجمل وصفّين فقال : تلك دماء طهّر الله منها أسيافنا فلا نلطّخ بها ألسنتنا ثمّ انّ تلك الاحوال قد غابت عنّا و بعدت أخبارها على حقائقها فلايليق بنا انّ نخوض فيها ولو كان واحد من هؤلاء قد أخطأ لوجب

ان يحفظ رسول‌الله ــ صلّى‌الله عليه وآله ــ فيه و من المروءة أن يحفظ رسول‌الله ــ صلّى‌الله عليه وآله ــ فى عائشة زوجته و فى الزّبير ابن عمّته وفى طلحة الّذى وقاه بيده، ثمّ ماالّذى ألزمنا وأوجب علينا ان نلعن أحداً من المسلمين او نبرأ منه وأىّ ثواب فى اللّعنة والبراءة ؟! انّ الله تعالى لايقول يوم القيامة للمكلّف : لم لم تلعن ؟ بل قد يقول له : لم لعنت ؟ ولو أنّ انساناً عاش عمره كلّه لم يلعن ابليس لم يكن عاصياً ولاآثماً ، واذا جعل الانسان عوض اللّعنة : أستغفرالله ؛ كان خيراً له .

ثمّ كيف يجوز للعامّة ان تدخل أنفسها فى اُمور الخاصّة و اولئك قوم كانوا أمراء هذه‌الامّة وقادتها ونحن اليوم فى‌طبقة سافلة جدّاً عنهم فكيف يحسن بناالتّعرّض لذكرهم ؟! أليس يقبح من الرّعيّة ان تخوض فى دقائق امور الملك و أحواله و شؤونه الّتى تجرى بينه و بين أهله و بنى عمّه ونسائه و سراريه وقدكان رسول‌الله ــ صلّى‌الله عليه وآله ــ صهراً لمعاوية وأخته اُمّ حبيبة تحته فالأدب‌ان‌تحفظ اُمّ حبيبة وهى اُمّ المؤمنين فى‌أخيها وكيف يجوز ان يلعن من‌جعل‌الله تعالى بينه وبين رسوله مودّة أليس المفسّرون كلّهم قالوا : هذه الاية أنزلت فى أبى سفيان وآله وهى قوله تعالى : عسى‌الله ان يجعل بينكم وبين‌الّذين‌عاديتم منهم مودّة ؛ فكان‌ذلك مصاهرة رسول‌الله ــ صلّى‌الله عليه وآله ــ أباسفيان وتزويجه ابنته على أنّ جميع ماتنقله الشّيعة من الاختلاف بينهم والمشاجرة لم يثبت وما كان القوم الّا كبنى امّ واحدة ولم يتكدّر باطن احدٍ منهم على صاحبه قطّ ولاوقع بينهم اختلاف ونزاع .

**فقال أبوجعفر رحمه‌الله :**

قدكنت منذ أيّامٍ علّقت بخطّى كلاماً وجدته لبعض الزّيديّة فى هذا المعنى نقضاً وردّاً على أبى المعالى الجوينىّ فيما اختاره لنفسه من هذا الرّأى و أنا أخرجه اليكم لأستغنى بتأمّله عن الحديث على ما قاله هذا الفقيه فانّى أجد ألماً يمنعنى من الاطالة فى الحديث لاسيّما اذا خرج مخرج الجدل و مقاومة الخصوم ثمّ أخرج من بين كتبه كرّاساً قرأناه فى ذلك المجلس واستحسنه الحاضرون وأنا أذكر ههنا خلاصته .

قال : لولا أنّ الله تعالى أوجب معاداة أعدائه كما أوجب موالاة أوليائه وضيّق على المسلمين تركها اذا دلّ العقل عليها اوصحّ الخبر عنها بقوله سبحانه : لاتجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادّون من حادّالله و رسوله ولو كانوا آباءهم او أبناءهم او اخوانهم اوعشيرتهم وبقوله تعالى: ولو كانوا يؤمنون بالله والنّبىّ وماأنزل اليه مااتّخذوهم أولياء و بقوله سبحانه : لاتتولّوا قوماً غضب الله عليهم ، ولاجماع المسلمين على أنّ الله تعالى فرض عداوة أعدائه و ولاية أوليائه ، وعلى انّ البغض فى الله واجب والحبّ فى الله واجب لماتعرّضنا لمعاداة أحدٍ من النّاس فى الدّين ولاالبراءة منه ولكانت عداوتنا للقوم تكلّفاً ولو ظننّا أنّ الله عزّوجلّ يعذرنا اذا قلنا: يارب غاب أمرهم عنّا فلم يكن لخوضنا فى أمرٍ قد غاب عنّا معنىً لاعتمدنا على هذا القدر و واليناهم و لكنّا نخاف ان يقول سبحانه لنا : ان كان أمرهم قد غاب عن أبصاركم فلم يغب عن قلوبكم و أسماعكم قد أتتكم به الأخبار الصّحيحة الّتى بمثلها ألزمتم أنفسكم الاقرار بالنّبىّ — صلّى الله عليه وآله — وموالاة من صدّقه ومعاداة من عصاه وجحده وأمرتم بتدبّر القرآن وما جاء به الرّسول فهلّا حذرتم من ان تكونوا من أهل هذه الآية غداً : ربنّا انّا أطعنا سادتنا وكبراءنا فأضلّونا السّبيلا .

فأمّا لفظة اللّعن فقد أمرنا الله تعالى بها وأوجبها ألاترى الى قوله: اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللّاعنون فهو اخبارٌ معناه الأمر كقوله : والمطلّقات يتربّصن بأنفسهنّ ثلاثة قروءٍ وقد لعن الله تعالى العاصين بقوله : لعن الّذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود ، وقوله : انّ الّذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدّنيا والآخرة وأعدّ لهم عذاباً مهيناً ، وقوله : ملعونين أينما ثقفوا أخذوا و قتّلوا تقتيلا ، وقال الله تعالى لإبليس: وانّ عليك لعنتى الى يوم الدّين وقال : انّ الله لعن الكافرين وأعدّ لهم سعيراً .

**فأمّا قول من يقول :** أىّ ثوابٍ فى اللّعن و انّ الله تعالى لايقول للمكلّف : لم لم تلعن بل قد يقول له : لم لعنت و انّه لو جعل مكان : لعن الله فلاناً ؛ اللّهمّ اغفر لى ، لكان خيراً له ، ولو أنّ انساناً عاش عمره كلّه لم يلعن ابليس لم يؤاخذ بذلك ؛ فكلام

جاهل لايدرى مايقول : اللّعن طاعة ويستحقّ عليهاالثّواب اذا فعلت على وجهها وهو ان يلعن مستحقّ اللّعن لله وفى الله لا فى العصبيّة والهوى ألا ترى أنّ الشّرع قد ورد بها فى نفى الولد ونطق بهاالقرآن وهو ان يقول الزّوج فى الخامسة : أن لعنةالله عليه ان كان من الكاذبين فلو لم يكن الله تعالى يريد ان يتلفّظ عباده بهذهاللّفظة وانّه قد تعبّدهم بها لما جعلها من معالم الشّرع ولماكرّرها فى كثير من كتابه العزيز ولما قال فى حقّ القائل: وغضب الله عليه ولعنه وليس المراد من قوله : ولعنه ؛ الّا الأمر لنا بأن نلعنه ولو لم يكن المراد بها ذلك لكان لنا ان نلعنه لأنّ الله تعالى قد لعنه أفيلعن الله تعالى انساناً ولايكون لنا أن نلعنه ، هذا مالايسوغ فى العقل كما لايجوز أن يمدح الله انساناً الّا ولنا ان نمدحه ولايذمّه الّا و لنا أن نذمّه و قال تعالى: هل اُنبّئكم بشرّ من ذلك مثوبةً عندالله من لعنهالله ، وقال: ربّنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعناً كبيراً ، وقال عزّوجلّ : وقالت اليهود يدالله مغلولة غلّت أيديهم ولعنوا بما قالوا .

وكيف يقول القائل: انّ الله تعالى لايقول للمكلّف : لم لم تلعن ؟! ألا يعلم هذا القائل أنّ الله تعالى أمر بولاية أوليائه وأمر بعداوة أعدائه فكما يسأل عن التّولّى يسأل عن التّبرّى ألاترى أنّ اليهودىّ اذا أسلم يطالب بأن يقال له تلفّظ بكلمة الشّهادتين ثمّ قل : برئت من كلّ دينٍ يخالف دين الاسلام فلابدّ من البراءة لانّ بها يتمّ العمل ألم يسمع هذا القائل قول الشّاعر :

تودّ عدوّى ثمّ تزعم أنّنى صديقك انّ الرّأى عنك لعازب

فمودّة العدوّ خروجٌ عن ولاية الولىّ و اذا بطلت المودّة لم يبق الّا البراءة لأنّه لايجوز ان يكون الانسان فى درجة متوسّطة مع أعداءالله تعالى و عصاته بأن لايودّهم ولايبرأ منهم باجماع المسلمين على نفى هذه الواسطة .

و أمّا قوله : لو جعل عوض اللّعنة أستغفرالله لكان خيراً له فانّه لو استغفر من غير أن يلعن أو يعتقد وجوب اللّعن لما نفعه استغفاره ولاقبل منه لأنّه يكون عاصياً لله تعالى مخالفاً أمره فى امساكه عمّن أوجب الله تعالى عليه البراءة منه و اظهار البراءة ،

والمصرّ عل بعض المعاصى لاتقبل توبته واستغفاره عن البعض الآخر **وأمّا من يعيش عمره ولايلعن ابليس** فان كان لايعتقد وجوب لعنه فهو كافر ، وان كان يعتقد وجوب لعنه ولايلعنه فهو مخطئ على أنّ الفرق بينه و بين ترك لعنه رؤوس الضّلال فى هذه الامّة كمعاوية والمغيرة وأمثالهما انّ احداً من المسلمين لايورث عنده الامساك عن لعن ابليس شبهة فى أمر ابليس والامساك عن لعن هؤلاء وأضرابهم يثير شبهة عند كثيرٍ من المسلمين فى أمرهم ؛ وتجنّب ما يورث الشّبهة فى الدّين واجب ، فلهذا لم يكن الامساك عن لعن ابليس نظيراً للامساك عن أمر هؤلاء .

قال : ثمّ يقال للمخالفين :

أرأيتم لوقال قائل : قد غاب عنّا أمر يزيد بن معاوية والحجّاج بن يوسف فليس ينبغى أن نخوض فى قصّتهما ولا ان نلعنهما ونعاديهما و نبرأ منهما هل كان هذا الّا كقولكم : قد غاب عنّا أمر معاوية و المغيرة بن شعبة و أضرابهما فليس لخوضنا فى قصّتهم معنىً .

**وبعد كيف أدخلتم أيّها العامّة والحشويّة وأهل الحديث أنفسكم فى أمر عثمان وخضتم فيه وقد غاب عنكم** و برئتم من قتلته ولعنتموهم وكيف لم تحفظوا أبابكر الصّدّيق فى محمّدٍ ابنه فانّكم لعنتموه وفسّقتموه ولاحفظتم عائشة أمّ المؤمنين فى أخيها محمّدٍ المذكور ومنعتمونا ان نخوض و ندخل أنفسنا فى أمر علىٍّ و الحسن والحسين ومعاوية الظّالم له ولهما المتغلّب على حقّه وحقوقهما ، وكيف صار لعن ظالم عثمان من السّنّة عندكم ولعن ظالم علىٍّ والحسن والحسين تكلّفاً ؟! وكيف أدخلت العامّة أنفسها فى أمر عائشة وبرئت ممّن نظر اليها ومن القائل لها : ياحميراء أو انّما هى حميراء ولعنته بكشفه سترها ومنعتنا نحن عن الحديث فى أمر فاطمة وماجرى لها بعد وفاة أبيها .

فان قلتم : انّ بيت فاطمة انّما دخل وسترها انّما كشف حفظاً لنظام الاسلام وكيلا ينتشر الأمر و يخرج قومٌ من المسلمين أعناقهم من ربقة الطّاعة ولزوم الجماعة **قيل لكم** : وكذلك ستر عائشة انّما كشف وهو دجها انّما هتك لأنّها نشرت حبل الطّاعة

و شقّت عصا المسلمين و أراقت دماء المسلمين من قبل وصول علىّ بن أبى طالب – عليه السّلام – الى البصرة وجرى لها مع عثمان بن حنيفٍ وحكم بن جبلة ومن كان معهما من المسلمين الصّالحين من القتل وسفك الدّماء ماينطق به كتب التّواريخ والسّير فاذا جاز دخول بيت فاطمة لأمرٍ لم يقع بعد جاز كشف ستر عائشة على ما قد وقع و تحقّق، فكيف صار هتك ستر عائشة من الكبائر الّتى يجب معها التّخليد فى النّار والبراءة من فاعله ومن أوكد عرى الايمان و صار كشف بيت فاطمة والدّخول عليها منزلها و جمع حطب ببابها وتهدّدها بالتّحريق من أوكد عرى الدّين و أثبت دعائم الاسلام و ممّا أعزّ الله به الدّين وأطفأ به نائرة الفتنة والحرمتان واحدة والسّتران واحد ؟!

وما نحبّ ان نقول لكم : انّ حرمة فاطمة أعظم ومكانها أرفع وصيانتها لأجل رسول الله – صلّى الله عليه وآله – أولى فانّها بضعة منه وجزء من لحمه و دمه و ليست كالزّوجة الأجنبيّة الّتى لانسب بينها وبين الزّوج وانّما هى وصلة مستعارة وعقد يجرى مجرى اجارة المنفعة وكما يملك رقّ الامة بالبيع والشّراء ولهذا قال الفرضيّون: أسباب التّوارث ثلاثة ؛ سبب ونسب و ولاء ، والنّسب القرابة و السّبب النّكاح و الولاء ولاء العتق، فجعلوا النّكاح خارجاً عن النّسب ولو كانت الزّوجة ذات نسبٍ لجعلوا الأقسام الثّلاثة قسمين وكيف تكون عائشة أو غيرها فى منزلة فاطمة وقد أجمع المسلمون كلّهم من يحبّها ومن لايحبّها منهم انّها سيّدة نساء العالمين .

**قال:** وكيف يلزمنا اليوم حفظ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – فى زوجته وحفظ أمّ حبيبة فى أخيها ولم تلزم الصّحابة أنفسها حفظ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – فى أهل بيته ولا ألزمت الصّحابة أنفسها حفظ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – فى صهره وابن عمّه عثمان بن عفّان وقد قتلوهم ولعنوهم وقد كان كثير من الصّحابة يلعن عثمان وهو خليفة منهم عائشة كانت تقول: اقتلوا نعثلاً لعن الله نعثلا، ومنهم عبدالله بن مسعودٍ ، وقد لعن معاوية علىّ بن أبى طالبٍ و ابنيه حسناً وحسيناً وهم أحياءٌ يرزقون بالعراق وهو يلعنهم بالشّام على المنابر و يقنت عليهم فى الصّلوات وقد لعن أبوبكر وعمر سعد بن

عبادة وهو حيّ وبرئا منه وأخرجاه من المدينة الى الشام ، ولعن عمر خالد بن الوليد لمّا قتل مالك بن نويرة ، وما زال اللّعن فاشياً فى المسلمين اذا عرفوا من الانسان معصيةً تقتضى اللّعن والبراءة .

**قال :**

ولو كان هذا معتبراً وهو ان يحفظ زيد لأجل عمرو فلا يلعن لوجب ان تحفظ الصّحابة فى أولادهم فلايلعنوا لأجل آبائهم فكان يجب ان يحفظ سعد بن أبى وقّاص فلايلعن عمر بن سعدٍ قاتل الحسين ، وان يحفظ معاوية فلايلعن يزيد صاحب وقعة الحرّة وقاتل الحسين ومخيف المسجد الحرام بمكّة ، وان يحفظ عمر بن الخطّاب فى عبيدالله ابنه قاتل الهرمزان والمحارب عليّاً – عليه السّلام – فى صفّين .

**قال :**

على أنّه لو كان الامساك عن عداوة من عادى الله من أصحاب رسول الله – صلّى الله عليه وآله – من حفظ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – فى أصحابه و رعاية عهده وعقده لم نعادهم ولو ضربت رقابنا بالسّيوف ولكن محبّة رسول الله – صلّى الله عليه وآله – لأصحابه ليست كمحبّة الجهّال الّذين يضع أحدهم محبّته لصاحبه موضع العصبيّة وانّما أوجب رسول الله – صلّى الله عليه وآله – محبّة أصحابه لطاعتهم لله فاذا عصوا الله وتركوا ماأوجب محبّتهم فليس عند رسول الله – صلّى الله عليه وآله – محاباة فى ترك لزوم ماكان عليه من محبّتهم ولا تغطرس فى العدول عن التّمسّك بموالاتهم فلقد كان – صلّى الله عليه وآله – يحبّ أن يعادى أعداء الله ولو كانوا عترته كما يحبّ ان يوالى أولياءالله ولو كانوا أبعد الخلق نسباً منه ، **والشّاهد على ذلك** اجماع الامّة على أنّ الله تعالى قد أوجب عداوة من ارتدّ بعدالاسلام وعداوة من نافق وان كان من أصحاب رسول الله – صلّى الله عليه وآله – وانّ رسول الله – صلّى الله عليه وآله – قد أوجب قطع السّارق وضرب القاذف وجلد البكر اذا زنى وان كان من المهاجرين او الأنصار ألا ترى أنّه (ص) قال : لو سرقت فاطمة لقطعتها ؛ فهذه ابنته الجارية مجرى نفسه

لم يحابها فى دين الله ولا راقبها فى حدود الله وقد جلد أصحاب الإفك ومنهم مسطح بن اثاثة وكان من أهل بدر .

**قال :**

وبعد فلو كان محلّ أصحاب رسول الله — صلّى الله عليه وآله — محلّ من لا يعادى اذا عصى الله سبحانه ولا يذكر بالقبيح بل يجب ان يراقب لأجل اسم الصّحبة و يغضى عن عيوبه وذنوبه لكان كذلك صاحب موسى المسطور ثناؤه فى القرآن لمّا اتّبع هواه فانسلخ ممّا اوتى من الآيات وغوى قال سبحانه : واتل عليهم نبأ الّذى آتيناه آياتنا فانسلخ منها فأتبعه الشّيطان فكان من الغاوين ، ولكان ينبغى ان يكون محلّ عبدة العجل من أصحاب موسى هذا المحلّ لأنّ هؤلاء كلّهم قد صحبوا رسولاً جليلاً من رسل الله سبحانه .

**قال :**

ولو كانت الصّحابة عند أنفسها بهذه المنزلة لعلمت ذلك من حال أنفسهم لأنّهم أعرف بمحلّهم من عوامّ أهل دهرنا واذا قدّرت أفعال بعضهم ببعض دلّتك على أنّ القصّة كانت على خلاف ماقد سبق الى قلوب النّاس اليوم ، هذا علىّ وعمّار و أبوالهيثم ابن التّيهان وخزيمة بن ثابت وجميع من كان مع علىّ — عليه السّلام — من المهاجر بن والأنصار لم يروا ان يتغافلوا عن طلحة والزّبير حتّى فعلوا بهما و بمن معهما ما يفعل بالشّراة فى عصرنا ، وهذا طلحة والزّبير وعائشة ومن كان معهم وفى جانبهم لم يروا ان يمسكوا عن علىٍ حتّى قصدوا كما يقصد للمتغلّبين فى زماننا ، وهذا معاوية وعمرو لم ير ياعلياً — عليه السّلام بالعين الّتى يرى بها العامّى صديقه أو جاره ولم يقصّرا دون ضرب وجهه بالسّيف و لعنه ولعن أولاده و [قتل] كلّ من كان حيّاً من أهله و قتل أصحابه وقد لعنهما هو أيضاً فى الصّلوة المفروضات ولعن معهما أبا الاعور السلمىّ وأبا موسى الاشعرىّ وكلاهما من الصّحابة ، و هذا سعد بن أبى وقّاص ومحمّد بن مسلمة و أسامة بن زيد وسعد بن زيد بن عمرو بن نفيل و عبدالله بن عمر و حسّان بن ثابت

وأنس بن مالك لم يروا ان يقلّدوا عليّاً فى حرب طلحة ولا طلحة فى حرب عليّ، وطلحة والزّبير باجماع المسلمين أفضل من هؤلاء المعدودين لأنّهم زعموا أنّهم قد خافوا ان يكون عليّ قد غلط وزلّ فى حربهما، وخافوا ان يكونا قد غلطا و زلّا فى حرب عليّ، وهذا عثمان قد نفى أباذرّ الى الرّبذة كما يفعل بأهل الخنا والرّيب، وهذا عمّار و ابن مسعود تلقيّا عثمان بما تلقيّا به لمّا ظهر لهما بزعمهما منه ما وعظاه لأجله، ثمّ فعل بهما عثمان ماتناهى اليكم، ثمّ فعل القوم بعثمان ماقد علمتم وعلم النّاس كلّهم، وهذا عمر يقول فى قصّة الزّبير بن العوامّ لمّا استأذنه فى الغزو: ها انّى ممسك بباب هذا الشّعب ان تتفرّق أصحاب محمّد فى النّاس فيضلّوهم، و زعم أنّه وأبابكر كانا يقولان: انّ عليّاً والعبّاس فى قصّة الميراث زعما هما كاذبين ظالمين فاجرين وما رأينا عليّاً والعبّاس اعتذرا ولاتنصّلا ولانقل أحد من أصحاب الحديث ذلك ولا رأينا أصحاب رسول الله أنكروا عليهما ماحكاه عمر عنهما ونسبه اليهما، ولاأنكروا أيضاً على عمر قوله فى أصحاب رسول الله ــ صلّى الله عليه وآله ــ أنّهم يريدون اضلال النّاس و يهمّون به، ولاأنكروا على عثمان دوس بطن عمّار ولاكسر ضلع ابن مسعود ولاعلى عمّار وابن مسعود ماتلقيّا به عثمان كانكار العامّة اليوم الخوض فى حديث الصّحابة، ولا اعتقدت الصّحابة فى أنفسها مايعتقده العامّة فيها اللّهمّ الّا ان يزعموا أنّهم أعرف بحقّ القوم منهم، وهذا علىّ وفاطمة والعبّاس مازالوا على كلمة واحدة يكذّبون الرّواية: نحن معاشر الأنبياء لانورث، و يقولون: انّها مختلقة، قالوا: وكيف كان النّبىّ ــ صلّى الله عليه وآله ــ يعرّف هذا الحكم غيرنا ويكتمه عنّا ونحن الورثة ونحن أولى النّاس بأن يؤدّى هذا الحكم اليه، وهذا عمر بن الخطّاب يشهد لأهل الشّورى أنّهم النّفر الّذين توفّى رسول الله ــ صلّى الله عليه وآله ــ وهو عنهم راضٍ ثمّ يأمر بضرب أعناقهم ان أخّروا فصل حال الامامة؛ هذا بعد أن ثلبهم وقال فى حقّهم ما لوسمعه العامّة اليوم من قائل لوضعت ثوبه فى عنقه سحباً الى السّلطان ثمّ شهدت عليه بالرّفض واستحلّت دمه، فان

كان الطّعن على بعض الصّحابة رفضاً فعمر بن الخطّاب أرفض النّاس وامام الرّوافض كلّهم .

**ثمّ ماشاع واشتهر من قول عمر :** كانت بيعة أبي بكر فلتةً وقى الله شرّها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه ، وهذا طعن فى العقد وقدحٌ فى البيعة الأصليّة **ثمّ مانقل عنه** من ذكر أبي بكر فى صلاته **وقوله** عن عبدالرّحمن : **ابنه دويبّة ولهو خير من أبيه . ثمّ** عمر القائل فى سعد بن عبادة وهو رئيس الأنصار وسيّدها : اقتلوا سعداً قتل الله سعداً ؛ اقتلوه فانّه منافقٌ . وقد شتم أبا هريرة وطعن فى روايته وشتم خالد بن الوليد وطعن فى دينه وحكم بفسقه وبوجوب قتله ، وخوّن عمرو بن العاص ومعاوية بن أبي سفيان ونسبهما الى سرقة مال الفيء واقتطاعه وكان سريعاً الى المساءة كثير الجبه والشّتم والسّبّ لكلّ أحد وقلّ أن يكون فى الصّحابة من سلم من معرّة لسانه أو يده ولذلك أبغضوه وملّوا أيّامه مع كثرة الفتوح فيها فهلّا احترم عمر الصّحابة كما تحترمهم العامّة امّا ان يكون عمر مخطئاً وامّا ان تكون العامّة على الخطأ ، **فان قالوا :** عمر ماشتم ولاضرب ولاأساء الّا الى عاصٍ مستحقٍّ لذلك **قيل لهم :** فكأنّا نحن نقول : انّا نريد أن نبرأ ونعادى من لايستحقّ البراءة والمعاداة ؛ كلّا ماقلنا هذا ولايقول هذا مسلمٌ ولاعاقلٌ وانّما غرضنا الّذى اليه نجرى بكلامنا هذا ان نوضح أنّ الصّحابة قوم من النّاس لهم ما للنّاس وعليهم ماعليهم ؛ من أساء منهم ذممناه ومن أحسن منهم حمدناه ، وليس لهم على غيرهم من المسلمين كبير فضل الّا بمشاهدة الرّسول ومعاصرته لاغير ، بل ربّما كانت ذنوبهم أفحش من ذنوب غيرهم لأنّهم شاهدوا الاعلام والمعجزات فقربت اعتقاداتهم من الضّرورة ونحن لم نشاهد ذلك فكانت عقائدنا محض النّظر والفكر وبعرضيّة الشّبه والشّكوك فمعاصينا أخفّ لأنّا أعذر .

ثمّ نعود الى ماكنّا فيه فنقول :

وهذه عائشة امّ المؤمنين خرجت بقميص رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فقالت للنّاس : هذا قميص رسول الله لم يبل وعثمان قد أبلى سنّته . ثمّ تقول : اقتلوا

نعثلاً قتل الله نعثلاً ثمّ لم ترض بذلك حتّى قالت : أشهد أنّ عثمان جيفة على الصّراط غداً، فمن النّاس من يقول : روت فى ذلك خبراً ومن النّاس من يقول : هو موقوف عليها وبدون هذا لو قاله انسان اليوم يكون عند العامّة زنديقاً، ثمّ قد حصر عثمان حصرته أعيان الصّحابة فما كان أحدٌ ينكر ذلك ولا يعظمه ولا يسعى فى ازالته وانّما أنكروا على المحاصرين له وهو رجل كما علمتم من وجوه أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ثمّ من أشرافهم ثمّ هو أقرب اليه من أبى بكر وعمر وهو مع ذلك امام المسلمين والمختار منهم للخلافة وللامام حقّ على رعيّته عظيم فان كان القوم قد أصابوا فاذاً ليست الصّحابة فى الموضع الّذى وضعتها به العامّة وان كانوا ما أصابوا فهذا هو الّذى نقول من أن الخطأ جائز على آحاد الصّحابة كما يجوز على آحادنا اليوم ، ولسنا نقدح فى الاجماع ولا ندّعى اجماعاً حقيقيّاً على قتل عثمان وانّما نقول : انّ كثيراً من المسلمين فعلوا ذلك والخصم يسلّم أنّ ذلك كان خطأً ومعصيةً فقد سلّم أنّ الصّحابىّ يجوز ان يخطىء ويعصى وهو المطلوب .

وهذا المغيرة بن شعبة وهو من الصّحابة ادّعى عليه الزّنا وشهد عليه قوم بذلك فلم ينكر ذلك عمر ولا قال: هذا محال ولا باطل لأنّ هذا صحابىّ من صحابة رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ لا يجوز عليه الزّنا وهلّا أنكر عمر على الشّهود وقال لهم: ويحكم هلّا تغافلتم عنه لمّا رأيتموه يفعل ذلك فانّ الله تعالى قد أوجب الامساك عن مساوى أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ و أوجب السّتر عليهم وهلّا تركتموه لرسول الله فى قوله : دعوا لى أصحابى ، ما رأينا عمر الّا قد انتصب لسماع الدّعوى واقامة الشّهادة وأقبل يقول للمغيرة : يامغيرة ذهب ثلاثة أرباعك حتّى اضطرب الرّابع فجلد الثّلاثة، وهلّا قال المغيرة لعمر : كيف تسمع فىّ قول هؤلاء وليسوا من الصّحابة وأنا من الصّحابة ورسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ قد قال : أصحابى كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم ؛ مارأيناه قال ذلك بل استسلم لحكم الله تعالى .

وههنا من أمثل من المغيرة وأفضل قدامة بن مظعون لمّا شرب الخمر فى أيّام

عمر فأقام عليه الحدّ وهو رجل من عُلَيّة الصّحابة ومن أهل بدر المشهود لهم بالجنّة فلم يردّ عمر الشّهادة ولادرأ عنه الحدّ لعلّة أنّه بدريّ ولا قال : قد نهى رسول الله – صلّى الله عليه وآله – عن ذكر مساوى الصّحابة وقد ضرب عمر أيضاً ابنه حدّاً فمات وكان ممّن عاصر رسول الله – صلّى الله عليه وآله – ولم تمنعه معاصرته له من اقامة الحدّ عليه .

وهذا عليّ – عليه السّلام – يقول ما حدّثنى أحد بحديث عن رسول الله – صلّى الله عليه وآله – الّا استحلفته عليه ، أليس هذا اتّهاماً لهم بالكذب ؛ وما استثنى أحداً من المسلمين الّا أبابكر على ماورد فى الخبر . **وقد صرّح** غير مرّة بتكذيب أبى هريرة وقال : لاأحد أكذب من هذا الدّوسيّ على رسول الله – صلّى الله عليه وآله – وقال أبوبكر فى مرضه الّذى مات فيه : وددت أنّى لم أكشف بيت فاطمة ولوكان أغلق على حرب ، فندم والنّدم لايكون الّا عن ذنب .

ثمّ ينبغى للعاقل أن يفكّر فى تأخّر عليّ – عليه السّلام – عن بيعة أبى بكر ستّة أشهر الى ان ماتت فاطمة فان كان مصيباً فأبوبكر على الخطأ فى انتصابه فى الخلافة وان كان أبوبكر مصيباً فعليّ على الخطأ فى تأخّره عن البيعة وحضور المسجد ، ثمّ قال أبوبكر فى مرض موته أيضاً للصّحابة فلمّا استخلفت عليكم خيركم يعنى عمر فكلّكم ورم لذلك أنفه يريد أن يكون الأمر له لما رأيتم الدّنيا قد جاءت اما والله لتتّخذنّ ستائر الدّيباج ونضائد الحرير ؛ أليس هذا طعناً فى الصّحابة وتصريحاً بأنّه قد نسبهم الى الحسد لعمر لمّا نصّ عليه بالعهد ولقد قال له طلحة لمّا ذكر عمر للأمر : ماذا تقول لربّك اذا سألك عن عباده وقد ولّيت عليهم فظّاً غليظاً ؟ فقال أبوبكر : أجلسونى بالله تخوّفنى ؟ ! اذا سألنى قلت : ولّيت عليهم خير أهلك ثمّ شتمه بكلام كثير منقول ، فهل قول طلحة الّا طعن فى عمر ؟ ! وهل قول أبى بكر الّا طعن فى طلحة ؟ !

ثمّ الذى كان بين أبىّ بن كعب وعبدالله بن مسعود من السّباب حتّى نفى كلّ واحد منهما الآخر عن أبيه **وكلمة أبىّ بن كعب مشهورة منقولة** : ما زالت هذه الأمّة

مكبوبةً على وجهها منذ فقدوا نبيّهم . وقوله : ألا هلكَ أهل العقدة والله ما آسى عليهم انّما آسى على من يضلّون من النّاس . ثمّ قول عبدالرّحمن بن عوفٍ : ما كنت أرى أن أعيش حتّى يقول لى عثمان : يامنافق . وقوله : لو استقبلت من أمرى ما استدبرت ماولّيت عثمان شسع نعلى . وقوله : اللّهمّ انّ عثمان قد أبى ان يقيم كتابك فافعل به و افعل . وقال عثمان لعلىّ – عليه السّلام – فى كلام دار بينهما : أبوبكر وعمر خيرٌ منكَ فقال علىّ : كذبت أنا خيرٌ منكَ ومنهما عبدت الله قبلهما وعبدته بعدهما . وروى سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينارٍ قال : كنت عند عروة بن الزّبير فتذاكرنا : كم أقام النّبىّ (ص) بمكّة بعد الوحى ؟ فقال عروة : أقام عشراً فقلت : كان ابن عبّاس يقول : ثلاث عشرة فقال : كذب ابن عبّاس . وقال ابن عبّاس : المتعة حلالٌ فقال له جبير بن مطعم : كان عمر ينهى عنها فقال : ياعدوّ نفسه من ههنا ضللتم ؛ أحدّثكم عن رسول الله – صلّى الله عليه وآله – وتحدّثنى عن عمر..! وجاء فى الخبر عن علىّ – عليه السّلام – : لولا مافعل عمر بن الخطّاب فى المتعة مازنى الّا شقىّ وقيل : مازنى الاشفىّ أى قليلاً .

فأمّا سبّ بعضهم بعضاً وقدح بعضهم فى بعضٍ فى المسائل الفقهيّة فأكثر من ان يحصى مثل قول ابن عبّاس وهو يردّ على زيد مذهبه العول فى الفرائض : ان شاء أوقال : من شاء باهلته ؛ انّ الّذى أحصى رمل عالج عدداً أعدل من ان يجعل فى مالٍ نصفاً ونصفاً وثلثاً ؛ هذان النّصفان قد ذهبا بالمال فأين موضع الثّلث ؟! ومثل قول أبىّ ابن كعب فى القرآن : لقد قرأت القرآن وزيدٌ هذا غلام ذو ذؤابتين يلعب بين صبيان اليهود فى المكتب . وقال علىّ – عليه السّلام – فى اُمّهات الاولاد وهو على المنبر : كان رأيى ورأى عمر ان لايبعن وأنا أرى الآن بيعهنّ فقام اليه عبيدة السّلمانىّ فقال : رأيك فى الجماعة أحبّ الينا من رأيك فى الفرقة .

وكان أبوبكر يرى التّسوية فى قسم الغنائم وخالفه عمر وأنكر فعله ، وأنكرت عائشة على أبى سلمة بن عبدالرّحمن خلافه على ابن عبّاس فى عدّة المتوفّى عنها زوجها وهى

حامل وقالت: فروح يصقع مع الدّيكة، وأنكرت الصّحابة على ابن عبّاس قوله فى الصّرف وسفّهوا رأيه حتّى قيل : انّه تاب من ذلك عند موته، واختلفوا فى حدّ شارب الخمر حتّى خطّأ بعضهم بعضاً وروى بعض الصّحابة عن النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ أنّه قال : الشّؤم فى ثلاثة ؛ المرأة والدّار والفرس؛ فأنكرت عائشة ذلك وكذّبت الرّاوى وقالت : انّما قال عليه السّلام ذلك حكاية عن غيره . وروى بعض الصّحابة عنه ـ عليه السّلام ـ أنّه قال: التّاجر فاجر؛ فأنكرت عائشة ذلك وكذّبت الرّاوى وقالت : انّما قال عليه السّلام ذلك فى تاجر دلّس . وأنكر قوم من الأنصار رواية أبى بكر : الائمّة من قريش؛ ونسبوه الى افتعال هذه الكلمة وكان أبوبكر يقضى بالقضاء فينقضه عليه أصاغر الصّحابة كبلال وصهيب ونحوهما ؛ قد روى ذلك فى عدّة قضايا . وقيل لابن عبّاس : انّ عبدالله بن الزّبير يزعم أنّ موسى صاحب الخضر ليس موسى بنى اسرائيل فقال: كذب عدوّالله أخبرنى أبىّ بن كعب قال خطبنا رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ وذكر كلاماً يدلّ على أنّ موسى صاحب الخضر هو موسى بنى اسرائيل، وباع معاوية أوانى ذهب وفضّة بأكثر من وزنها فقال له أبوالدّرداء : سمعت رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ينهى عن ذلك فقال معاوية : أمّا أنا فلاأرى به بأساً فقال أبوالدّرداء : من عذيرى من معاوية؛ اُخبره عن الرّسول ـ صلّى الله عليه وآله ـ وهو يخبرنى عن رأيه والله لا اُساكنك بأرضٍ أبداً . وطعن ابن عبّاس فى خبر أبى هريرة عن رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ اذا استيقظ أحدكم من نومه فلايدخلنّ يده فى الاناء حتّى يتوضّأ وقال : فما نصنع بالمهراس ؟! وقال علىّ ـ عليه السّلام ـ لعمر وقد أفتاه الصّحابة فى مسألةٍ وأجمعوا عليها : ان كانوا راقبوك فقد غشّوك ، وان كان هذا جهد رأيهم فقد أخطأوا . وقال ابن عبّاس : ألايتّقى الله زيد بن ثابت يجعل ابن الابن ابناً ولايجعل أب الأب أباً ؟! و قالت عائشة : أخبروا زيد بن أرقم أنّه قد أحبط جهاده مع رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ وأنكرت الصّحابة على أبى موسى قوله : انّ النّوم لاينقض الوضوء، ونسبته الى الغفلة وقلّة التّحصيل . وكذلك أنكرت على أبى طلحة الأنصارىّ قوله : انّ

أكل البرد لا يفطر الصّائم وهزئت به ونسبته الى الجهل . وسمع عمر أنّ عبدالله بن مسعود وأبيّ بن كعب يختلفان فى صلوة الرّجل فى الثّوب الواحد فصعد المنبر وقال : اذا اختلف اثنان من أصحاب رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فعن أىّ فتياكم يصدر المسلمون لاأسمع رجلين يختلفان بعد مقامى هذا الّا فعلت وصنعت . وقال جرير بن كليب : رأيت عمر ينهى عن المتعة و علىّ ـ عليه السّلام ـ يأمر بها فقلت : انّ بينكما لشرّاً ، فقال علىّ ـ عليه السّلام ـ ليس بيننا الّا الخير ولكن خيرنا أتبعنا لهذا الدّين .

**قال هذا المتكلّم :**

وكيف يصحّ ان يقول رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ أصحابى كالنّجوم بأيّهم أقتديتم اهتديتم ؛ لاشبهة أنّ هذا يوجب أن يكون أهل الشّام فى صفّين على هدىً وان يكون أهل العراق أيضاً على هدىً ، وأن يكون قاتل عمّار بن ياسرٍ مهتدياً وقد صحّ الخبر الصّحيح انّه ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال له : تقتلك الفئة الباغية ، وقال فى القرآن : فقاتلوا الّتى تبغى حتّى تفيىء الى أمر الله ، فدلّ على أنّها ما دامت موصوفة بالمقام على البغى مفارقة لأمر الله ؛ ومن يفارق أمر الله لايكون مهتدياً ، وكان يجب ان يكون بسر بن أرطاة الّذى ذبح ولدى عبيدالله بن عبّاس الصّغيرين مهتدياً ؛ لأنّ بسراً من الصّحابة أيضاً ، وكان يجب أن يكون عمرو بن العاص ومعاوية اللّذان كانا يلعنان علياً أدبار الصّلوة وولديه مهتديين ، وقد كان فى الصّحابة من يزنى ومن يشرب الخمر كأبى محجن الثّقفىّ ومن يرتدّ عن الاسلام كطليحة بن خويلد فيجب ان يكون كلّ من اقتدى بهؤلاء فى أفعالهم مهتدياً .

**قال :**

وانّما هذا من موضوعات متعصّبة الأمويّة فانّ لهم من ينصرهم بلسانه وبوضعه الأحاديث اذا عجز عن نصرهم بالسّيف وكذا القول فى الحديث الآخر وهو قوله : القرن الّذى أنا فيه ، **وممّا يدلّ على بطلانه** أنّ القرن الّذى جاء بعده بخمسين سنة شرّ

قرون الدّنيا وهو أحد القرون الّتى ذكرها فى النّصّ وكان ذلك القرن هوالقرن الّذى قتل فيه الحسين و اُوقع بالمدينة و حوصرت مكّة و نقضت الكعبة و شربت خلفاؤه والقائمون مقامه والمنتصبون فى منصب النّبوّة الخمور وارتكبوا الفجور كماجرى ليزيد ابن معاويه وليزيد بن عاتكة وللوليد بن يزيد و أريقت الدّماء الحرام وقتل المسلمون وسبى الحريم واستعبد أبناء المهاجرين والأنصار ونقش على أيديهم كما ينقش على أيدى الرّوم وذلك فى خلافة عبدالملك وامرة الحجّاج، واذا تأمّلت كتب التّواريخ وجدت الخمسين الثّانية شرّاً كلّها لاخير فيها ولا فى رؤسائها و أمرائها و النّاس برؤسائهم و أمرائهم ؛ والقرن خمسون سنة فكيف يصحّ هذا الخبر ؟!

**قال :**

فأمّا ماورد فى القرآن من قوله تعالى : لقد رضى الله عن المؤمنين، وقوله : محمّد رسول الله والّذين معه، وقول النّبىّ ـ صلّى الله عليه وآله ـ : انّ الله اطّلع على أهل بدر ان كان الخبر صحيحاً فكلّه مشروط بسلامة العاقبة ولا يجوز ان يخبر الحكيم مكلّفاً غير معصوم بأنّه لاعقاب عليه فليفعل ماشاء .

**قال هذا المتكلّم :**

من أنصف وتأمّل أحوال الصّحابة وجدهم مثلنا يجوز عليهم مايجوز علينا ولافرق بيننا وبينهم الّا بالصّحبة لاغير ؛ فانّ لها منزلة وشرفاً ولكن لا الى حدّ يمتنع على كلّ من رأى الرّسول أوصحبه يوماً او شهراً او أكثر من ذلك ان يخطىء ويزلّ ، ولو كان هذا صحيحاً مااحتاجت عائشة الى نزول براءتها من السّماء بل كان رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ من أوّل يوم يعلم كذب أهل الإفك لأنّها زوجته وصحبتها له آكد من صحبة غيرها . وصفوان بن المعطّل أيضاً كان من الصّحابة فكان ينبغى أن لايضيق صدر رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ولا يحمل ذلك الهمّ والغمّ الشّديدين الّذين حملهما، ويقول : صفوان وعائشة من الصّحابة والمعصية عليهما ممتنعة، وأمثال هذا كثير وأكثر من الكثير لمن أراد أن يستقرئ أحوال القوم وقد كان التّابعون يسلكون بالصّحابة

هذا المسكك ويقولون فى العصاة منهم مثل هذا القول وانّما اتّخذهم العامّة أرباباً بعد ذلك .

**قال :**

ومن الّذى يحترئ على القول بأنّ أصحاب محمّدٍ لاتجوز البراءة من أحدٍ منهم وان أساء وعصى بعد قول الله تعالى للّذى شرّفوا برؤيته : لئن أشركت ليحبطنّ عملك ولتكوننّ من الخاسرين ، وبعد قوله : قل انّى أخاف ان عصيت ربّى عذاب يومٍ عظيم ، وبعد قوله : فاحكم بين النّاس بالحقّ ولا تتّبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله انّ الّذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذاب شديد ؛ الّا من لافهم له ولانظر معه ولاتمييز عنده .

**قال :**

ومن أحبّ أن ينظر الى اختلاف الصّحابة وطعن بعضهم فى بعضٍ وردّ بعضهم على بعضٍ وما ردّ به التّابعون عليهم واعترضوا به أقوالهم واختلاف التّابعين أيضاً فيما بينهم وقدح بعضهم فى بعضٍ فلينظر فى كتاب النّظّام ؛ **قال الجاحظ** : كان النّظام أشدّ النّاس انكاراً على الرّافضة لطعنهم على الصّحابة حتّى اذا ذكر الفتيا وتنقّل الصّحابة فيها وقضايا هم بالأمور المختلفة وقول من استعمل الرّأى فى دين الله انتظم مطاعن الرّافضة وغيرها وزاد عليها وقال فى الصّحابة أضعاف قولها .

**قال :**

وقال بعض رؤساء المعتزلة : غلط أبى حنيفة فى الأحكام عظيم لأنّه أضلّ خلقاً ، وغلط حمّاد أعظم من غلط أبى حنيفة لأنّ حمّاداً أصل أبى حنيفة الّذى منه تفرّع ، وغلط ابراهيم أغلظ و أعظم من غلط حمّاد لأنّه أصل حمّاد ، وغلط علقمة والأسود أعظم من غلط ابراهيم لأنّهما أصله الّذى عليه اعتمد ، وغلط ابن مسعود أعظم من غلط هؤلاء جميعاً لأنّه أوّل من بدر الى وضع الأديان برأيه وهو الّذى قال : أقول فيها برأيى ؛ فان يكن صواباً فمن الله وان يكن خطأً فمنّى .

**قال :**

واستأذن أصحاب الحديث على ثمامة بخراسان حيث كان مع الرّشيد بن المهدىّ فسألوه كتابه الّذى صنّفه على أبى حنيفة فى اجتهاد الرّأى فقال : لست على أبى حنيفة كتبت ذلك الكتاب وانّما كتبته على علقمة والأسود وعبدالله بن مسعودٍ لأنّهم الّذين قالوا بالرّأى قبل أبى حنيفة .

**قال :**

وكان بعض المعتزلة أيضاً اذا ذكر ابن عبّاس استصغره وقال صاحب الذّؤابة يقول فى دين الله برأيه . وذكر الجاحظ فى كتابه المعروف بكتاب التّوحيد أنّ أباهريرة ليس بثقةٍ فى الرّواية عن رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ قال : و لم يكن علىّ ـ عليه السّلام ـ يوثّقه فى الرّواية بل يتّهمه و يقدح فيه وكذلك عمر وعائشة . وكان الجاحظ يفسّق عمر بن عبدالعزيز ويستهزئ به ويكفّره وعمر بن عبدالعزيز وان لم يكن من الصّحابة فأكثر العامّة يرى له من الفضل مايراه لواحدٍ من الصّحابة وكيف يجوز ان نحكم حكماً جزماً أنّ كلّ واحدٍ من الصّحابة عدل **ومن جملة الصّحابة الحكم بن أبى العاص** وكفاك به عدوّاً مبغضاً لرسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ **ومن الصّحابة الوليد بن عقبة** الفاسق بنصّ الكتاب ، ومنهم حبيب بن مسلمة الّذى فعل مافعل بالمسلمين فى دولة معاوية و بسر بن أرطاة عدوّ الله وعدوّ رسوله ، **وفى الصّحابة كثير من المنافقين** لا يعرفهم النّاس و قال كثير من المسلمين : مات رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ ولم يعرّفه الله سبحانه كلّ المنافقين بأعيانهم وانّما كان يعرف قوماً منهم ولم يعلم بهم أحداً الّا حذيفة فيما زعموا؛ فكيف يجوز ان نحكم حكماً جزماً أنّ كلّ واحدٍ ممّن صحب رسول الله أو رآه أو عاصره عدل مأمون لايقع منه خطأ ولامعصية ؛ ومن الّذى يمكنه ان يتحجّر واسعاً كهذا التّحجّر أو يحكم هذا الحكم ؟!

**قال :**

والعجب من الحشويّة وأصحاب الحديث اذ يجادلون على معاصى الانبياء ويثبتون

أنّهم عصوا الله تعالى وينكرون على من ينكر ذلك ويطعنون فيه ويقولون: قدرىّ معتزلىّ وربّما قالوا : ملحد مخالف لنصّ الكتاب وقد رأينا منهم الواحد والمائة والألف يجادل فى هذا الباب فتارةً يقولون : انّ يوسف قعد من امرأة العزيز مقعد الرّجل من المرأة ، وتارةً يقولون : انّ داود قتل اوريا لينكح امرأته، وتارةً يقولون : انّ رسول الله (ص) كان كافراً ضالّاً قبل النّبوّة وربّما ذكروا زينب بنت جحش وقصّة الفداء يوم بدر فأمّا قدحهم فى آدم – عليه السّلام – واثباتهم معصيته ومناظرتهم من ينكر ذلك فهو دأبهم وديدنهم ، فاذا تكلّم واحد فى عمرو بن العاص أوفى معاوية وأمثالهما ونسبهم الى المعصية وفعل القبيح احمرّت وجوههم وطالت أعناقهم وتخازرت أعينهم وقالوا : مبتدع رافضىّ يسبّ الصّحابة و يشتم السّلف ، فان قالوا : انّما اتّبعنا فى ذكر معاصى الأنبياء نصوص الكتاب .

**قيل لهم :** فاتّبعوا فى جميع العصاة نصوص الكتاب فانّه تعالى قال : لاتجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادّون من حادّ الله ورسوله ، وقال: فان بغت احداهما على الأخرى فقاتلوا الّتى تبغى حتّى تفيىء الى أمر الله ، وقال : أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول واولى الأمر منكم .

**ثمّ يسألون** عن بيعة علىّ – عليه السّلام – هل هى صحيحة لازمة لكلّ النّاس فلابدّ من : بلى ؛ **فيقال لهم :** فاذا خرج على الامام الحقّ خارج أليس يجب على المسلمين قتاله حتّى يعود الى الطّاعة فهل يكون هذا القتال الّا البراءة الّتى نذكرها لأنّه لافرق بين الأمرين وانّما برئنا منهم لأنّا لسنا فى زمانهم فيمكننا ان نقاتل بأيدينا فقصارى أمرنا الآن أن نبرأ منهم ونلعنهم و يكون ذلك عوضاً عن القتال الّذى لاسبيل لنا اليه .

**قال هذا المتكلّم :**

على أنّ النّظام و أصحابه ذهبوا الى انّه لاحجّة فى الاجماع وانّه يجوز أن تجتمع الأمّة على الخطأ و المعصية و على الفسق بل على الرّدّة و له كتاب موضوع فى الاجماع يطعن فيه فى أدلّة الفقهاء ويقول: انّها الفاظ غير صريحة فى كون الاجماع

حجّة نحو قوله: جعلناكم اُمّة وسطاً. وقوله: كنتم خير امّة، وقوله: يتّبع غيرسبيل-المؤمنين. **وأما الخبرالّذى صورته**: لاتجتمع امّتى على الخطأ؛ فخبر واحد وأمثل دليلٍ للفقهاء قولهم: انّ الهمم المختلفة والآرأء المتباينة اذا كان أربابها كثيرة عظيمة فانّه يستحيل اجتماعهم على الخطأ وهذا باطل باليهود والنّصارى وغيرهم من فرق الضّلال.

هذه خلاصة ماكان النّقيب أبوجعفر علّقه بخطّه من الجزء الّذى أقرأناه.

**وتحن نقول:**

أمّا اجماع المسلمين فحجّة ولسنا نرتضى ما ذكره عنّا من أنّه أمثل دليل لنا أنّ الهمم المختلفة والآراء المتباينة يستحيل أن تتّفق على غيرالصّواب ومن نظرفى كتبنا الأصوليّة علم وثاقة أدلّتنا على صحّةالاجماع وكونه صواباً وحجّة تحرم مخالفته وقد تكلّمت فى اعتبار الذّريعة للمرتضى على ماطعن به المرتضى فى أدلّة الاجماع.

وأمّا ماذكره من الهجوم على دار فاطمة وجمع الحطب لتحريقها فهو خبرٌ واحد غير موثوق به ولامعمول عليه فى حقّ الصّحابة بل ولا فى حقّ أحدٍ من المسلمين ممّن ظهرت عدالته وأمّا عائشة والزّبير وطلحة فمذهبنا أنّهم أخطأوا ثمّ تابوا وأنّهم من أهل-الجنّة وأنّ عليّاً ـ عليه السّلام ـ شهد لهم بالجنّة بعد حرب الجمل.

وأمّا طعن الصّحابة بعضهم فى بعض فانّ الخلاف الّذى كان بينهم فى مسائل الاجتهاد لايوجب اثماً لأنّ كلّ مجتهد مصيب وهذا أمر مذكور فى كتب أصول الفقه وماكان من الخلاف خارجاً عن ذلك فالكثير من الاخبار الواردة فيه غير موثوقٍ بها وماجاء من جهة صحيحة نظرفيه ورجّح جانب أحدالصّحابيّين على قدرمنزلته فى الاسلام كما يروى عن عمر و أبى هريرة.

فأمّا علىّ ـ عليه السّلام ـ فانّه عندنا بمنزلة الرّسول ـ صلّى الله عليه وآله ـ فى تصويب قوله والاحتجاج بفعله و وجوب طاعته ومتى صحّ عنه أنّه برئ من أحدٍ من النّاس برئنا منه كائناً من كان ولكنّ الشّأن فى تصحيح مايروى عنه ـ عليه السّلام ـ

فقد أكثر الكذب عليه وولدت العصبيّة أحاديث لاأصل لها .

**وأمّا براءته ــ عليه السّلام ــ من المغيرة وعمرو بن العاص ومعاوية فهو عندنا معلوم جارٍ مجرى الأخبار المتواترة فلذلك لايتولّاهم أصحابنا ولايثنون عليهم وهم عند المعتزلة فى مقامٍ غير محمود** وحاش لله أن يكون ــ عليه السّلام ــ ذكر من سلف من شيوخ المهاجرين الّا بالجميل والذّكر الحسن بموجب ما تقتضيه رئاسته فى الدّين و اخلاصه فى طاعة ربّ العالمين و من أحبّ تتبّع ما روى عنه ممّا يوهم فى الظاهر خلاف ذلك فليراجع هذا الكتاب أعنى شرح نهج البلاغة فانّا لم نترك موضعاً يوهم خلاف مذهبنا الّا وأوضحناه وفسّرناه على وجهٍ يوافق الحقّ وبالله التّوفيق .

فأمّا عمّار بن ياسر ــ رحمه الله ــ فنحن نذكر نسبه وطرفاً من حاله ممّا ذكره ابن عبدالبرّ فى كتاب الاستيعاب .

قال أبوعمرو بن عبدالبرّ ــ رحمه الله ــ :

( فخاض فى نقل ما ذكره ابن عبدالبرّ فى ترجمة عمّار فمن أراده فليطلبه من هناك او من الاستيعاب ) » .

**أقول : قال المحقّق الجليل السّيّد محمّد قلى ــ أعلى الله درجته ــ فى أواخر المجلّد الثّانى من كتاب تشييد المطاعن وكشف الضّغائن مانصّه (انظر ص٤٢٩) :**

« وابن أبى الحديد از أستاد خود نقيب أبوجعفر درمذمّت وطعن صحابه رساله لطيفى نقل كرده كه أكثر آن كلام صحيح وغير ممكن الجواب است لهذا بنقل آن پرداخته ميشود پس بدانكه بعد نبذى از كلام در وجوب لعن ومعادات اعداء الله گفته :

وبعد فلو كان محلّ أصحاب رسول الله ــ صلّى الله عليه وآله ــ محلّ من لايعادى اذا عصى الله سبحانه (فنقل الرّسالة الى آخره وهو قوله : وهذه خلاصة ماكان النّقيب أبوجعفر ــ رحمه الله ــ علّقه بخطّه من الجزء الّذى أقرأناه » .

(فمن اراد ان يراجع الكتاب فلينظر ص٤٢٩ــ٤٣٩) .

# نبذة من سائر تعليقات الكتاب

## قال المصنّف ( ره ) ضمن ذكر عقائد أهل الحديث

(ص١١ ؛ س٢) :

« ويروون أنّ الله خلق الملائكة من شعر ذراعيه وصدره ، ويروون أنّ الله خلق نفسه من عرق الخيل » .

قد أشرنا فى ذيل الصّفحة الى بعض مايزيّف مضمون ماروه ونشير هنا الى شيء ممّا فاتنى ذكره هناك بعنوان استدراك مافات وهو :

**قال ابن قتيبة فى تأويل مختلف الحديث ضمن كلام له :**

(ص٩٠ من طبعة مصر سنة ١٣٢٦ هـ)

**وقال ابن المبارك فى أحاديث أبىّ بن كعب** « من قرأ سورة كذا فله كذا ، ومن قرأ سورة كذا فله كذا » : أظنّ أنّ الزّنادقة وضعته **وكذلك هذه الاحاديث التى يشنع بها عليهم من عرق الخيل وزغب الصّدر وقفص الذّهب وعيادة الملائكة كلّها باطل ؛** لاطرق لها ولا رواة ، ولا نشكّ فى وضع الزّنادقة لها » .

## قال المصنّف ( ره ) عند ذكره أقاويل أصحاب الحديث مانصّه :

(انظر ص١٧ ؛ س١)

**« و رووا أنّ الله عزّ وجلّ فوق العرش له أطيط كأطيل الرّحل بالرّاكب »**

**قال الجزرى فى النّهاية :** « فيه : أطّت السّماء وحقّ لها أن تئطّ ؛ الأطيط صوت الأقتاب ، و أطيط الابل أصواتها و حنينها ؛ أى أنّ كثرة ما فيها من الملائكة

قد أثقلها حتّى أطّت ، وهذا مثلٌ و ايذانٌ بكثرة الملائكة و ان لم يكن ثمّ أطيط ؛ وانّما هو كلام تقريب أريد به تقرير عظمة الله تعالى . ه و منه **الحديث الآخر** : العرش على منكب اسرافيل **و انّه ليئطّ أطيط الرّحل الجديد** يعنى كور النّاقة أى انّه ليعجز عن حمله وعظمته اذ كان معلوماً أنّ أطيط الرّحل بالرّاكب انّما يكون لقوّة ما فوقه وعجزه عن احتماله . ه و منه **حديث أمّ زرعٍ** : فجعلنى فى أهل أطيطٍ و صهيلٍ أى فى أهل ابلٍ و خيلٍ ؛ **ومنه حديث الاستسقاء** : لقد أتيناك ومالنا بعير يئطّ ؛ أى يحنّ ويصيح ؛ **يريد** مالنا بعيرٌ أصلاً لأنّ البعير لابدّ أن يئطّ ، **ومنه المثل** : لا آتيك ما أطّت الابل ، **ومنه حديث عتبة بن غزوان** : ليأتينّ على باب الجنّة وقتٌ يكون له فيه أطيطٌ أى صوتٌ بالزّحام » .

## قال المصنّف (ره) عند ذكره أقاويل أهل الحديث مانصّه :

(انظر ص ٤٤ ؛ س ٤–٥) :

« و رووا أنّ الفأرة يهوديّة ، و فى بعض الأمثال : انّ فأرةً قالت لصاحبتها : يزعمون أنّنا يهودٌ قالت لها صاحبتها : بيننا و بينهم السّبت و أكل الجرّىّ و لحم الجمل و ذبائح المسلمين ، قالت لها صاحبتها : هذه حجّةٌ بيّنةٌ يقطع بها العذر » .

## قال الدّميرىّ فى حياة الحيوان فى باب الهمزة تحت عنوان « الابل » :

« الحكم – يحلّ أكل الابل بالنّصّ و الاجماع قال الله تعالى : أحلّت لكم بهيمة الأنعام **و أمّا تحريم اسرائيل** وهو يعقوب – عليه السّلام – **على نفسه أكل لحوم الابل و شرب ألبانها فكان ذلك باجتهادٍ منه على الصّحيح** و السّبب فى ذلك أنّه كان يسكن البدو فاشتكى عرق النّساء فلم يجد شيئاً يؤلمه الّا لحوم الابل و ألبانها فلذلك

حرّمها (و اسرائيل لفظة عبرانيّة) » . **و أشار فى باب الجيم** من الكتاب تحت عنوان «الجمل» الى ذلك الكلام بقوله :

«و حكمه و خواصّه قد تقدّما فى الابل» .

## و قال أيضاً الدّميرىّ فى حياة الحيوان فى باب الهمزة تحت عنوان « الانكليس » :

« الانكليس بفتح الهمزة و الكاف وكسرهما معاً سمك شبيه بالحيّات ردىء الغذاء وهوالّذى يسمّى الجرّىّ الآتى فى باب الجيم ان شاءالله تعالى و يسمّى المارماهى و سيأتى ان شاءالله تعالى فى باب الصّاد فى لفظ الصّيد فانّ البخارىّ ذكره فى حديثه (الى آخر ما قال) » .

## و قال فى باب الصّاد تحت عنوان «الصيد» مانصّه :

«الصّيد مصدر عومل معاملة الأسماء فأوقع على الحيوان المصيد قال الله تعالى : يا أيّها الّذين آمنوا لاتقتلوا الصّيد و أنتم حرم ، وقال أبوطلحة الأنصارىّ رضى الله عنه :

أنا أبو طلحة و اسمى زيد وكلّ يوم فى سلاحى صيد

و بوّب البخارىّ فى أوّل الرّبع الرّابع من كتابه فقال : باب قول الله تعالى : أحلّ لكم صيدالبحر وطعامه ، وقال عمر : صيده ماصطيد و طعامه ما رمى به ، وقال أبوبكر الطّافى حلالٌ وقال ابن عبّاس : طعامه ميتة الّا ماقذرت منها ، **والجرّىّ لاتأكله اليهود و نحن نأكله** (الى آخر ماقال)» .

## و قال فى باب الجيم تحت عنوان « الجرّيث » مانصّه :

«الجرّيث بكسر الجيم و بالرّاء المهملة و الثّاء المثلّثة وهو هذا السّمك الّذى يشبه الثّعبان و جمعه جراثىّ **ويقال له أيضاً الجرّىّ بالكسر** و التّشديد و هو نوعٌ من

السّمك يشبه الحيّة و يسمّى بالفارسيّة مارماهى ؛ وقدتقدّم فى باب الهمزة أنّه الانكليس
**قال الجاحظ :** انّه يأكل الجرذان و هو حيّة الماء **و حكمه الحلّ** ، قال البغوىّ عند قوله تعالى أحلّ لكم صيد البحر وطعامه : انّ الجرّيث حلالٌ بالاتّفاق وهو قول أبى بكر و عمر و ابن عبّاس و زيد بن ثابت و أبى هريرة و به قال شريح والحسن وعطاء وهو مذهب مالكٍ و ظاهر مذهب الشّافعىّ **والمراد** هذه الثّعابين الّتى لاتعيش الّا فى الماء و أما الحيّات التى تعيش فى البرّ والبحر فتلك من ذوات السّموم و أكلها حرامٌ وسئل ابن عبّاس عن الجرّىّ فقال : هو شئٌ حرّمته اليهود و نحن لانحرّمه » .

**و قال أيضاً الدّميرىّ فى حياة الحيوان فى باب الفاء ضمن ما ذكره تحت عنوان « الفأر » :**

« وفى البخارىّ و مسلم عن أبى هريرة أن النّبىّ – صلّى الله عليه [وآله] وسلّم قال : فقدت أمّة من بنى اسرائيل و لا يُدْرى مافعلت و لا أراها الّا الفأر ألا تراها اذا وضع لها لبن الابل لم تشربه ؛ و اذا وضع لها لبن الشّاء شربته ، قال النّووىّ و غيره : ومعنى هذا أنّ لحوم الابل و ألبانها حرّمت على بنى إسرائيل دون لحوم الغنم و ألبانها، فدلّ امتناع الفأرة من لبن الابل دون لبن الغنم على أنّها مسخ من بنى اسرائيل » .

**أقول :** هذا ما ذهبت اليه علماء العامّة **و أمّا قول فقهاء الخاصّة** فى كلّ من الامور المشار اليها فيطلب من كتبهم فانّا لسنا فى مقام نقل قولهم فمن أراده فليطلبه من موضعه ، و نختم الكلام على هذا الموضوع بنقل كلام يرتبط بهذا المقام و غيره من المطالب الكثيرة المعنونة فى ايضاح الفضل بن شاذان (ره) و هو هذا :

## قال ابن قتيبة فى أوائل كتاب تأويل مختلف الحديث ضمن ذكره وجوه اعتراض النّاس بعضهم على بعض و أنّ فى أقوال أصحاب الحديث أشياء تنكر مانصّه :

**(انظر ص ٧ ـ ٩ من طبعة مصر سنة ١٣٨٦ﻫ)**

« هذا مع رواياتٍ كثيرة فى الأحكام اختلف لها الفقهاء فى الفتيا حتّى افترق الحجازيّون و العراقيّون فى أكثر أبواب الفقه وكلٌّ يبنى على أصلٍ من روايتهم .

**قالوا :** و مع افترائهم على الله تعالى فى أحاديث التّشبيه كحديث « عرق الخيل » و «زغب الصّدر» و « نور الذّراعين» و «عيادة الملائكة» و «قفص الذّهب على جمل ـ أورق عشيّة العرفة» و « الشّابّ القطط » و دونه « فراش الذّهب » و «كشف السّاق يوم القيامة اذا كانوا يباطشونه» و «خلق آدم على صورته» و «وضع يده بين كتفىّ حتّى وجدت برد أنامله بين ثندوتى» و «قلب المؤمن بين أصبعين من أصابع الله تعالى» .

و مع روايتهم كلّ سخافةٍ تبعث على الاسلام الطّاعنين و تضحك منه الملحدين و تزهّد من الدّخول فيه المرتادين وتزيد فى شكوك المرتابين كروايتهم فى عجيزة الحوراء « انّها ميلٌ فى ميلٍ » و فيمن قرأ سورة كذا و كذا أسكن من الجنّة سبعين ألف قصر ، فى كلّ قصر سبعون ألف مقصورةٍ ، فى كلّ مقصورة سبعون ألف مهادٍ ، على كلّ مهاد سبعون ألف كذا .

**وكرواياتهم فى الفأرة انّها يهوديّة و انّها لاتشرب ألبان الابل كما أنّ اليهود لا تشربها ،** و فى الغراب انّه فاسق ، و فى السّنّور انّها عطسة الأسد ، و الخنزير انّه عطسة الفيل ، و فى الاربيانة انّها كانت خيّاطةً تسرق الخيوط فمسخت ، و أنّ الضّبّ كان يهوديّاً عاقّاً فمسخ ، **و أنّ سهيلاً كان عشّاراً باليمن ، و أنّ الزّهرة كانت بغيّاً عرجت الى السّماء باسم الله الاكبر فمسخهاالله شهاباً** ، و أنّ الوزغة كانت تنفخ

النّار على ابراهيم ، و أن العظايه تمجّ الماء عليه، و أنّ الغول كانت تأتى مشربة أبى ـ أيّوب كلّ ليلة ، و أنّ عمر ـ رضى الله عنه ـ صارع الجنّىّ فصرعه ، و أنّ الأرض على ظهر حوتٍ ؛ و أنّ أهل الجنّة يأكلون من كبده أوّل ما يدخلون، و أنّ ذئباً دخل الجنّة لأنّه أكل عشّاراً ، و اذا وقع الذّباب فى الاناء فامقلوه ، فانّ فى أحد جناحيه سمّاً و فى الآخر شفاءً ، و أنّ الابل خلقت من الشّيطان مع أشياء كثيرة يطول استقصاؤها ».

## استدراك لما فى الكتاب

## الّا أنّى ليس ببالى مورد نقله حتّى أُشير اليه

**قال عبدالوهّاب الشّعرانىّ فى أوائل كتاب الميزان** تحت عنوان «فصولٌ فى بيان ماورد فى ذمّ الرّأى عن الشّارع وعن أصحابه و التّابعين و تابع التّابعين لهم باحسان الى يوم الدّين» (انظر ص ٥٣ من الجزء الأوّل من طبعة مصر سنة ١٣٥١ ﻫ) : «وكان عمر بن الخطّاب رضى الله عنه اذا أفتى النّاس يقول : هذا رأى عمر فان كان صواباً فمن الله، و ان كان خطأً فمن عمر ، **وروى البيهقىّ عن مجاهد وعطاء أنّهما كانا يقولان : مامن أحدٍ الّا ومأخوذٌ من كلامه و مردودٌ عليه الّا رسول الله** ـ صلّى الله عليه [وآله] و سلّم ـ **قلت :** وكذلك كان مالك بن أنس ـ رحمه الله تعالى ـ يقول كما سيأتى فى الفصل الّذى بعده ان شاء الله تعالى » **و قال فى الفصل المشار اليه :** ( انظر ص ٥٦ من الجزء المذكور) «وكان (اى مالك) ـ رضى الله عنه ـ اذا استنبط حكماً يقول لأصحابه: انظروا فيه فانّه دينٌ **وما من أحدٍ الّا ومأخوذٌ من كلامه و مردودٌ عليه الّا صاحب هذه الرّوضه** يعنى به رسول الله ـ صلّى الله عليه [وآله] وسلّم ».

## قال المصنّف (ره) فى ترجمة حذيفة عند ذكره تناقض أخبارهم مانصّه :

(انظر ص ٥٨ ؛ س ٢)

«انّ النّبىّ (ص) مال الى سباطة قوم فبال قائماً (الى آخر ما قال)».

**أقول :** قد ذكر أبوجعفر محمّد بن جرير بن رستم الطّبرى الشّيعىّ هذا التناقض فى كتابه المسترشد كما ذكره الفضل بن شاذان وفاتنا الاشارة الى ذلك فى ذيل الصّفحة فاستدركناه هنا فنقول :

## قال أبو جعفر محمّد بن جرير الطّبرىّ الشّيعىّ فى أوائل كتاب المسترشد معترضاً بقوله هذا على العامّة مانصّه :

**(انظر ص ١٤ من طبعة النجف) :**

«و روى عن حذيفة قال : قام رسول الله (ص) الى سباطة قوم فبال قائماً ففجّ حتّى شفقت عليه أن يقع ؛ فدنوت من عقبه فصببت الماء من خلفه فاستنجى ، رواه هشام بن عبدالله عن محمّد بن جابر عن الأعمش عن حذيفة ، و قد روى أنّ رسول الله (ص) قال: لايرى أحدٌ عورتى الّا عمى ، و أنّ علىّ بن أبى طالب (ع) أراد أن يخلع منه القميص نودى من جانب البيت : لاتكشفوا عورة نبيّكم (ص)».

## و قال ابن قتيبة فى تأويل مختلف الحديث مانصّه :

**(انظر ص ١١٠ من الطبعة الاولى بمصر سنة ١٣٢٦ ه)**

«قالوا : حديثان متناقضان ؛ قالوا : رويتم عن عائشة أنّها قالت : مابال رسول الله (ص) قائماً قطّ ثمّ رويتم عن حذيفة أنّه بال قائماً وهذا خلاف ذاك!؟

**قال أبو محمّد :** و نحن نقول : ليس ههنا بحمدالله اختلافٌ و لم يبل قائماً قطّ فى منزله و الموضع الذى كانت تحضره فيه عائشة ــ رضى الله عنها ــ و بال قائماً فى المواضع الّتى لا يمكن ان يطمئنّ فيها امّا للثقٍ فى الأرض و طينٍ أو قذرٍ وكذلك الموضع الّذى رأى فيه رسول الله (ص) حذيفة يبول قائماً كان مزبلةً لقومٍ فلم يمكنه القعود فيه و لا الطّمأنينة ، و حكم الضّرورة خلاف حكم الاختيار .

**قال أبومحمّد :** حدّثنى محمّد بن زياد الزّيادىّ قال : أنا عيسى بن يونس قال : أنا الأعمش عن أبى وائلٍ عن حذيفة قال : رأيت رسول الله (ص) أتى سباطة قوم قبال قائماً فذهبت أتنحّى فقال : ادن منّى فدنوت منه حتّى قمت عند عقبه فتوضّأ و مسح على خفيّه ؛ و السّباطة المزبلة وكذلك الكساحة و القمامة » .

## قلنا فى ذيل قول المصنّف (ره) : «ذكر أبى هريرة الدّوسىّ»

**( ص ٦٠ ؛ س ١ )**

**قد نقلنا ترجمته فى تعليقاتنا فى آخر الايضاح و هى قولنا :**

**ممّن قدح فى أبى هريرة** و طعن عليه و قال : انّه ساقط عن درجة الاعتبار عندالمعتزلة ابن أبى الحديد ونقلنا قوله فيمامرّ من تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٤٩٥ ـ ٤٩٦ ) .

**نقل العلامة المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى آخر بابٍ عقده فيه لذكر أصحاب النّبىّ (ص) و أمير المؤمنين (ع) و لذكر بعض المخالفين و المنافقين ( ص ٧٣٥ من طبعة أمين الضرب ) نقلاً عن كتاب الغارات لابراهيم بن هلال الثّقفىّ بعد نقل تراجم جماعةٍ من المنحرفين عن أمير المؤمنين عليه السّلام مانصّه :

« **و قال :** لما دخل معاوية الكوفة دخل أبوهريرة المسجد فكان يحدّث ويقول : قال رسول الله ، وقال أبوالقاسم ، وقال خليلى فجاءه شابّ من الأنصار يتخطّأ النّاس حتّى دنامنه فقال : يا أبا هريرة حديث أسألك عنه فان كنت سمعته من النّبىّ حدّثتنيه ،

أنشدك بالله سمعت النّبيّ (ص) يقول لعليّ : من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ؛ اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه ؟ ـ قال أبو هريرة : نعم ؛ و الّذى لا اله الّا هو لسمعت من النّبيّ (ص) يقول لعليّ (ع) : من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه ، فقال له الفتى : لقد والله واليت عدوّه وعاديت وليّه فتناول بعض النّاس الشّابّ بالحصى و خرج أبوهريرة فلم يعد الى المسجد حتّى خرج من الكوفة » .

**قال ابن شهراشوب فى المناقب** فى ترجمة أمير المؤمنين علىّ عليه السلام فى الفصل الّذى عنونه بعنوان « فصل فى المسابقة بالاسلام » ( انظر ص ٢٤١ من المجلّد الاوّل من طبعة طهران سنة ١٣١٧) ضمن كلام له فى الرّدّ والقبول مانصّه :

« و أمّا رواية أبى هريرة فهو من الخاذلين وقد ضربه عمر بالدّرّة لكثرة روايته و قال : انّه كذوب » و نقله العلّامة المجلسىّ فى تاسع البحار فى باب أنّه ـ صلوات الله عليه سبق الناس فى الاسلام و الايمان والبيعة ( انظر ص ٣١٥ من طبعة امين الضرب ) عن المناقب .

**قال المحدّث الجليل الخبير الحاجّ الشيخ عباس القمى ـ طيّب الله مضجعه فى سفينة البحار فى ترجمة أبى هريرة** (انظر مادة هرّ ج ٢ ؛ ص ٧١٢ ـ ٧١٣) بعد الاشارة الى ما ذكره المجلسى فى البحار بالنسبة الى أبى هريرة مانصّه :

« **أقول :** كان أبو هريرة يلعب بالشّطرنج قال الدّميرىّ : والمروىّ عن أبى هريرة من اللّعب به مشهور فى كتب الفقه ، **و قال الجزرىّ فى النّهاية فى سدر :** و فى حديث بعضهم : قال : رأيت أبا هريرة يلعب السّدر و السّدر لعبة يقامر بها و تكسر سينها و تضمّ و هى فارسيّة معرّبة عن سه در يعنى ثلاثة أبواب ( انتهى ) وكانت عائشة تتّهم أبا هريرة بوضع الحديث و تردّ مارواها و من أراد الاطّلاع على ذلك فعليه بكتاب عين الاصابة فيما استدركته عائشة على الصّحابة ، **و لمّا بلغ عمر أنّ أبا هريرة يروى بعض ما لا يعرف قال : لتتركنّ الحديث عن رسول الله اولاً لحقنّك بجبال دوس** فروى عن أبى هريرة قال : ماكنّا نستطيع ان نقول : قال رسول الله ـ صلّى الله عليه

و آله ــ حتّى قبض عمر، **وعن الفائق للزمخشريّ وغيره قال :** أبو هريرة استعمله على البحرين فلمّا قدم عليه قال : يا عدوّ الله و عدوّ رسوله سرقت من مال الله؟! فقال: لست بعدوّ الله وعدوّ رسوله ولكنّى عدوّ من عاداهما، ماسرقت ولكنّها سهام اجتمعت و نتاج خيل فأخذ منه عشرة آلاف درهم فألقاها فى بيت المال (الى آخره) **وعن شعبة قال :** كان أبو هريرة يدلّس . وعن ربيع الأبرار للزّمخشريّ قال : وكان يعجبه أى أبا هريرة المضيوة جدّاً فيأكلها مع معاوية و اذا حضرت الصّلوة صلّى خلف علىٍّ فاذا قيل له قال: مضيرة معاوية أدسم و أطيب والصّلوة خلف علىٍّ أفضل فكان يقال له شيخ ـ المضيرة **و قال أيضاً :** كان أبو هريرة يقول : اللّهمّ ارزقنى ضرساً طحوناً ، و معدةً هضوماً ، و دبراً نثوراً . **وحكى عن أبى حنيفة** أنّه سئل فقيل له : اذا قلت قولاً و كتاب الله تعالى يخالف قولك ؟ ــ قال : أترك قولى بكتاب الله ، فقيل له : اذا كان الصّحابىّ يخالف قولك؟ــ قال : أترك قولى بجميع الصّحابىّ الّا ثلاثة منهم؛ **أبو هريرة و أنس بن مالك و سمرة بن جندب . و روى** أنّه سأله أصبغ بن نباتة فى محضر معاوية فقال : ياصاحب رسول الله انّى أحلفك بالله الّذى لا اله الّا هو عالم الغيب و الشّهادة و بحقّ حبيبه محمّدٍ المصطفى ــ صلّى الله عليه وآله ــ الّا أخبرتنى ؛ أشهدت غدير خمّ ؟ ــ قال : بلى شهدته ، قلت : فما سمعته يقول فى علىٍّ ؟ ــ قال : سمعته يقول : من كنت مولاه فعلىّ مولاه ، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، قلت له: فأنت اذاً واليت عدوّه وعاديت وليّه؛ فتنفّس أبو هريرة صعداء و قال : انّا لله و انّا اليه راجعون ، الى غير ذلك »

**و قال المحدّث القمّى ــ قدّس سرّه ــ أيضاً لكن فى الكنى و الالقاب**

« أبو هريرة صحابىّ معروف أسلم بعد الهجرة بسبع سنين قال الفيروزابادى فى القاموس : و عبدالرّحمن بن صخر رأى النّبىّ ــ صلّى الله عليه و آله ــ فى كمّه هرّة فقال : يا أباهريرة فاشتهر به؛ و اختلف فى اسمه على نيّف و ثلاثين قولاً انتهى و ذكر ابن أبى الحديد فى الجزء الرّابع من شرحه على النهج عن شيخه أبى جعفر الاسكافى أنّ

معاوية وضع قوماً من الصّحابة و قوماً من التّابعين على رواية أخبار قبيحة ( فنقل شيئاً ممّا نقلناه وأحال باقيه الى شرحه بقوله : الى آخره ؛ فساق نحوما أورده فى سفينة البحار و زاد فى آخره) و خبر ضرب عمر بين ثدييه (يعنى أباهريرة) ضربة خرّ لإسته حيث جاء بنعلى رسول الله ــ صلّى الله عليه و آله ــ يبشّر بالجنة من لقيه يشهد ان لااله الّا الله مشهور » .

**أقول :** مراده بالخبر المذكور ما أشار اليه فى سفينة البحار فى ترجمة أبى هريرة بهذه العبارة «ضرب عمر بين ثديى أبى هريرة ضربةً خرّ لإسته حيث جاء بنعلى رسول الله ــ صلّى الله عليه و آله ــ يبشّر بالجنة من لقيه يشهد ان لااله الّا الله مستيقناً بها قلبه ح كج ٢٨١ » .

والرّموز اشارة الى ثامن البحار باب مطاعن عمر (ص ٢٨١ من طبعة امين الضرب و عبارة المجلسىّ فيه هكذا :

« و اعلم أنّهم عدّوا من فضائل عمر بن الخطّاب أنّه كان يردّ على رسول الله (ص) فى كثيرٍ من المواطن و يرجع الى قوله و يترك ماحكم به **فمن ذلك مارواه ابن أبى الحديد فى أخبار عمر فى الجزء الثّانى عشر و رواه مسلم فى صحيحه فى كتاب الايمان عن أبى هريرة قال :**

كنّا قعوداً حول النّبىّ (ص) و معنا أبوبكر وعمر فى نفرٍ فقام رسول الله (ص) من بين أظهرنا فأبطأ علينا فخشينا ان يقطع دوننا و فزعنا و قمنا وكنت أوّل من فزع فخرجت أبتغى رسول الله (ص) حتّى أتيت حائطاً للأنصار لقوم من بنى النجّار فلم أجد له باباً فاذاً ربيعٌ يدخل فى جوف حائطٍ من بئر خارجة و الرّبيع الجدول فاحتفزت فدخلت على رسول الله (ص) فقال : أبو هريرة ؟ فقلت : نعم يا رسول الله (ص) فقال : أبوهريرة ؟ فقلت : نعم يا رسول الله (ص) فقال : ما شأنك ؟ــ قلت : كنت بين أظهرنا فقمت فأبطأت علينا فخشينا ان تقطع دوننا ففزعنا فكنت أوّل من فزع فأتيت هذا الحائط فاحتفرت كما تحتفر الثّعلب و هؤلاء النّاس و رائى فقال : يا أبا هريرة و أعطانى نعليه

قال : اذهب بنعلیّ هاتين فمن لقيت من وراء هذا الحائط يشهد ان لااله الّاالله مستيقناً بهاقلبه فبشّره بالجنّة فكان اوّل من لقيت عمر فقال : ماهاتان النّعلان يا أبا هريرة ؟ــ قلت : هاتان نعلا رسول‌الله ( ص ) بعثنی بهما من لقيت يشهد ان لا اله الا الله مستيقناً بهاقلبه بشّرته بالجنّة فضرب عمر بيده بين ثديیّ فخررت لإستی فقال : ارجع يا أباهريرة فرجعت الی رسول الله ( ص ) فأجهشت بكاءً و ركبنی عمر فاذا هو علی أثری فقال رسول‌الله (ص) : مالك يا أبا هريرة ؟ ــ قلت : لقيت عمر فأخبرته بالّذی بعثنی به فضرب بين يدیّ ضربة خررت لإستی قال : ارجع ، فقال رسول‌الله(ص) : ماحملك علی مافعلت ؟ــ فقال : يا رسول‌الله (ص) بأبی أنت و أمّی أبعثت أبا هريرة بنعليك من لقی يشهد أن لااله الّاالله مستيقناً بهاقابه بشرّه بالجنّة ؟ــ قال : نعم ، قال: فلاتفعل فانّی أخشی ان يتّكل النّاس عليها فخلّهم يعملون قال رسول‌الله(ص) : فخلّهم .

**قوله :** « من بين أظهرنا » اى من بيننا ، و « يقطع دوننا » اى يصاب بمكروه من عدوّ و غيره ، و « بئر خارجة » علی التّوصيف اى قليب خارجة عن البستان ، **و قيل :** البئر هو البستان كقولهم : بئر أريس و بئر بضاعة ، **وقيل :** الخارجة اسم رجل فيكون علی الاضافة و « احتفزت » بالزای اى تضاممت ليسعنی المدخل كما يفعل الثّعلب **و قيل :** بالرّای .

و روی البخاریّ فی تفسير سورة براءة (فنقل الحديث و تكلّم فيه بما تكلّم و قال : )

ولا يذهب عليك أنّ الرّواية الاولی مع أنّ راويها أبو هريرة الكذّاب ينادی ببطلانها سخافة اسلوبها و بعث أبی هريرة مبشّراً للنّاس و جعل النّعلين علامة لصدقه وقد أرسل الله تعالی رسوله ــ صلّی الله عليه وآله ــ مبشّراً ونذيراً للنّاس وأمره ان يبلّغ ما أنزل اليه من ربّه ولم يجعل أبا هريرة نائباً له فی ذلك و لم يكن القوم المبعوث اليهم أبو هريرة غائبين عنه حتّی يتعذّر عليه ان يبشّرهم بنفسه **وكان الأحری** تبليغ تلك البشارة فی المسجد وعند اجتماع النّاس لابعد قيامه من بين القوم وغيبته عنهم واستتاره

بالحائط ، **ولم تكن هذه البشارة** ممّا يفوت وقته بالتّأخير الى حضور الصّلوة واجتماع النّاس او رجوعه (ع) عن الحائط وكيف جعل النّعلين علامةً لصدق أبي هريرة مع أنّه يتوقّف على العلم بأنّهما نعلا رسول الله (ص) وقد جاز ان لا يعلم ذلك من يلقاه أبو هريرة فيبشّره و اذا كان ممّن يظنّ الكذب بأبي هريرة أمكن ان يظنّ أنّه سرق نعلى رسول الله (ص) فلا يعتمد على قوله (الى آخر ماقال فى الطّعن على الخبر فمن أراده فليطلبه من هناك) ومن أراد ملاحظة الحديث فى شرح ابن الحديد فليراجع اوائل الجزء الثّانى عشر فانّ هذا الجزء بأسره فى ترجمة عمر لانّ الجزء مصدّر بكلام لأمير المؤمنين علىّ عليه السلام وهو « لله بلاد فلان فقد قوّم الاود و داوى العمد و أقام السّنّة وخلّف الفتنة ، ذهب نقىّ الثّوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرّها ، ادّى الى الله طاعته واتّقاه بحقّه ، رحل و تركهم فى طرق متشعّبة لايهتدى بها الضّالّ ولا يستيقن المهتدى » والجزء الثّانى عشر بتمامه شرح الكلام وذلك أنّ ابن أبى الحديد صرّح بأنّه وجد تصريح الرّضى جامع نهج البلاغة بانّ المراد بالموصوف فى الكلام عمر بن الخطّاب فجعل الجزء فى شرحه و خاض فى ترجمة هذا الخليفة بما فى وسعه فصار الجزء ترجمة له فمن أراد ترجمته بأحسن وجهٍ فليراجع هناك **و الحديث المشار اليه فى أوائل الجزء** ( انظر ص ١٠٨ من المجلّد الثالث من الشرح من طبعة مصر سنة ١٣٢٩ ) .

**أقول :** قد أشرنا فى أوّل البحث عن ترجمة أبى هريرة الى انّا نكتفى بما ذكره ابن أبى الحديد و المحدّث القمى فلنكتف به **الّا انّا نشير الى شىء ممّا ذكره العالم الجليل الحاجّ الشيخ عبدالله المامغانى (ره) فى تنقيح المقال** فانّه ايضاً خاض فى ترجمة الرجل **و قال** بعد ان عنون الرجل فى حرف العين بعنوان « عبدالله أبو هريرة الدّوسىّ » و نقل شيئاً من كلمات علماء الرجال فى حقّه **مانصّه** (ج ٢ ص ١٦٥ من المجلّد الثانى) :

« **و بالجملة فالاعتماد على روايته خطأ** وكيف يمكن الاعتماد على رواية من هو المشهور بالكذب على الله تعالى و رسوله عند أصحابنا و العامّة **أمّا عند أصحابنا**

**فواضح** لبلوغ حاله عندنا الی حدٍّ یضرب بأخباره المثل و قد روی فی الخصال عن محمّدبن ابراهیم بن اسحق الطّالقانی عن عبدالعزیز بن یحیی عن محمّد بن زکریّا عن جعفر بن محمد بن عمارة عن أبیه قال : سمعت جعفر بن محمّدٍ علیهما السلام یقول : ثلاثة کانوا یکذبون علی رسول‌الله (ص) أبو هریرة و أنس بن مالک و امرأة و أقول : المراد بالمرأة ظاهر و لم یسمّها تقیّة و أمّا عند العامّة فقد قال ابن أبی‌الحدید فی شرح النّهج انّ ابا حنیفة کان لایعمل بأحادیث أبی هریرة و لا یعتمدها، و نقل أیضاً فی الشرح عن أبی‌جعفر الاسکافی منهم أنّ أباهریرة مدخول عند شیوخنا (فنقل مانقلناه او قریباً منه و قال).

و عن الجاحظ فی کتابه المعروف بکتاب التّوحید أنّ أبا هریرة لیس بثقة فی الرّوایة عن رسول‌الله (ص) **قال :** و لم یکن علیّ یوثّقه فی الرّوایة بل یتّهمه و یقدح فیه وکذلک عمر و عائشة (انتهی) **فنقل أشیاء ثمّ قال :**

و فی شرح النّهج عند ذکر من کان منحرفاً عن علیّ و یبغضه و یتقوّل علیه : وأمّا أبوهریرة فروی عنه الحدیث الّذی معناه : انّ علیّاً (ع) خطب ابنة أبی‌جهل فی حیاة رسول‌الله (ص) فأسخطه فخطب علی المنبر فقال : لاهاالله لا تجتمع ابنة ولیّ‌الله و ابنة عدوّالله، انّ فاطمة بضعة منّی یؤذینی ما یؤذیها فان کان علیّ یرید ابنة أبی‌جهل فلیفارق ابنتی ولیفعل مایرید، والحدیث مشهور من روایة الکرابیسیّ **قلت :** الحدیث أیضاً مخرج فی صحیحی مسلم و البخاریّ عن المسور بن مخرمة عن الزّهریّ.

فذکر حدیثاً قدنقلناه وخاض فی تزییف الرّجل وقدحه و الطّعن علیه والتّحذیر عن السکون الی روایته فمن أراده فلیراجع هناک.

**أقول :** قد ألّف السّیّد شرف الدّین العاملیّ (ره) کتاباً فی ترجمته و شرح حاله فمن أراد ان یراجعه فلیطلبه فان نسخته لیست موجودةً عندی.

## قد ذكر المصنّف (ره) فى آخر ترجمة سمرة بن جندب

## (ص ٦٩) مانصّه :

«قال : هذا عمل أخيك زياد وهو أمرنى بذلك ، قال : أنت و أخى فى النّار»

**و قلنا فى حاشية الصّفحة :**

«انّ قوله : هذا عمل أخيك زياد ؛ اشارةٌ الى أنّ سمرة قد عمل هذا العمل بأمر زياد بن أبيه و هو أخو أبى بكرة فالاولى أن نحيل هذا البحث الى تعليقات آخر الكتاب فانّ الخوض فيه يفضى الى طولٍ فلايسعه المقام فسنذكر ان شاءالله هناك ترجمته ببيانٍ مبسوطٍ يكشف عن حقيقة حاله و سوء منقلبه و مآله» .

فالحرىّ بالمقام أن ننجزما وعدناه فنذكر قبل الخوض فى انجاز ماوعدناه شيئاً من ترجمته و سوانحه الحياتيّة حتّى يعرفه النّاظرون فى هذا الكتاب **فنقول :**

**قال المحدّث القمّى (ره) فى سفينة البحار فى «سمر» (ج ١ ؛ ص ٦٥٤) :**

«سمرة بفتح السين و ضمّ الميم ابن جندب من أصحاب النّبىّ (ص) وكان منافقاً لأنّه كان يبغض عليّاً ـ عليه السّلام ـ وكان بخيلاً و هو الّذى ضرب ناقة رسول الله (ص) القصوى بعنزة كانت له على رأسها فشجّها فخرجت الى النّبىّ فشكته (راجع سادس البحار ص ١٢٧ من طبعة امين الضّرب) و روى فى الكافى عن زرارة عن أبى جعفر ـ عليه السّلام ـ أنّ سمرة بن جندب كان له عذق فى حائطٍ لرجل من الانصار وكان منزل الأنصارىّ بباب البستان فكان يمرّ به الى نخلته ولا يستأذن فكلّمه الأنصارىّ ان يستأذن اذا جاء فأبى سمرة فلمّا تأبّى جاء الانصارىّ الى رسول الله (ص) فشكا اليه و خبّره الخبر فأرسل اليه رسول الله و خبّره بقول الأنصارىّ و ماشكا وقال : اذا أردت الدّخول فاستأذن فأبى فلمّا أبى ساومه حتّى بلغ من الثّمن ماشاءالله فأبى أن يبيع ، فقال : لك بها عذق مذلّل فى الجنّة فأبى ان يقبل ، فقال رسول الله (ص) للانصارىّ :

اذهب فاقلعها و ارم بها اليه فانّه لاضرر و لاضرار (الى ان قال) قال ابن أبى الحديد : وكان سمرة أيّام مسير الحسين عليه‌السلام الى الكوفة على شرطة ابن زياد وكان يحرّض النّاس على الخروج الى الحسين عليه‌السّلام و قتاله (انظر ثامن البحار ص ٧٢٨) **أقول :** لمّا هلك المغيرة بن شعبة وكان والياً على الكوفة استعمل معاوية زياداً عليها فلمّا وليها سار اليها و استخلف على البصرة سمرة بن جندب وكان زياد يقيم بالكوفة ستّة أشهر و بالبصرة ستّة أشهر فلمّا استخلف سمرة على البصرة أكثر القتل فيها فقال ابن‌سيرين : قتل سمرة فى غيبة زياد هذه ثمانية آلاف فقال له زياد : أما تخاف ان تكون قتلت بريئاً ؟ــ فقال : لوقتلت معهم مثلهم ماخشيت ، وقال أبوالسوار العدوىّ : قتل سمرة من قومى فى غداة واحدة سبعة وأربعين كلّهم قد جمع القرآن ؛ كذافى كامل ابن الأثير»

**أقول : قال الفاضل المامغانى (ره) فى تنقيح المقال** بعدنقل نظيرمانقله المحدّث القمىّ عن كامل التّواريخ لابن الاثير عن تاريخ الطبرى مانصّه (ج ٢ ؛ ص ٦٩) :

« فقد روى الطّبرىّ أيضاً فى أحداث السّنة المذكورة اى فى أحداث سنة الخمسين باسناده عن عوفٍ قال : أقبل سمرة من المدينة فلمّا كان عند دور بنى أسدٍ خرج رجل من بعض أزقّتهم ففاجأه أوّل الخيل فحمل عليه رجل من القوم فأوجره الحربة قال : ثمّ مضت الخيل فأتى عليه سمرة بن جندب وهو متشحّط بدمه فقال : ماهذا ؟ ــ قيل : أصابته أوائل خيل الأمير فقال : اذا سمعتم بناركبنا فاتّقوا أسنّتنا (انتهى) .

وفى كتب التّاريخ أيضاً أنّه كان فى زمن ولايته البصرة يخرج من داره مع خاصّته ركباناً بغارةٍ فلا يمرّ بحيوانٍ ولا طفلٍ ولا عاجزٍ ولا غافلٍ الّا سحقه هو وأصحابه بخيلهم ، و هكذا اذا رجع ، ولايمرّ عليه يومٌ يخرج به الّا وغادر به قتيلاً أو أكثر ؛ و هذا لا يفعله الّا كلّ طاغٍ متكبّر قد نزعت الرّحمة من قلبه بعد خلع ربقة الاسلام من عنقه . **و نقل الطّبرىّ و ابن الاثير** : انّ معاوية أقرّ سمرة بعد زياد ستّة أشهر ثمّ عزله فقال سمرة : لعن‌الله معاوية و الله لو أطعت‌الله كما أطعت معاوية ما عذّبنى أبداً . و روى عن سلمان بن مسلم العجلىّ قال : شهدت سمرة و أتى بناسٍ كثير و أناس بين

يديه فيقول للرّجل : مادينك ؟ ـ فيقول : أشهد أن لا اله الّا الله وحده لا شريك له و أنّ محمداً عبده و رسوله و انّى برىء من الحرورية فيقدّم فتضرب عنقه حتّى مرّ بضعة و عشرون » .

**أقول :** ترجمته على سبيل التّفصيل تحتاج الى بسطٍ ولايقتضى المقام أكثر من ذلك و من قضاياه المعروفة أنّه تعهّد لمعاوية ان يضع و يختلق فى شأن نزول آية « و من النّاس من يعجبك » و آية «من النّاس من يشرى نفسه» حديثاً فى ازاء أن يبذل له معاوية أربعمائة دينار فبذله له و اختلق الحديث» .

**أقول :** لايسع المقام أكثر من ذلك فمن أراد التّفصيل فى ذلك فليراجع مظانّه .

**أمّا ما أشرنا اليه** من أنّ أبابكرة كان أخا زياد بن أبيه فيكشف عن ذلك مايقرع سمعك و هو :

**قال ابن خلّكان فى وفيات الأعيان** فى ترجمة أبى عثمان يزيد بن زياد بن ربيعة بن مفرّغ و هو من شعراء الحماسة و ممّن لجّ فى هجاء بنى زيادٍ حتّى تغنّى أهل البصرة بأشعاره بعد أن خاض فى ترجمته و نقل أشعاراً من صاحب التّرجمة فيهم **ما نصّه :**

( انظر ص ٣٨٨ ج ٢ من طبعة بولاق سنة ١٢٩٩ )

« **قلت :** و قد تكرّر فى هذه التّرجمة حديث زيادٍ و بنيه و سمّية و أبى سفيان و معاوية و هذه الاشعار الّتى قالها يزيد بن مفرّغٍ فيهم و من لايعرف هذه الأسباب قد يتشوّف الى الاطّلاع عليها فنورد منها شيئاً مختصراً **فأقول :**

انّ أبا الجبر الملك الّذى ذكره أبوبكر بن دريدٍ فى المقصورة المشهورة فى البيت الّذى يقوله فيها و هو :

و خامرت نفس أبى الجبر جوى حتّى حواه الحتف فيمن قد حوى

كان أحد ملوك اليمن واسمه كنيته وقيل : هو أبو الجبر يزيد بن شراحيل الكندىّ ، وقيل : أبو الجبر بن عمرو تغلّب عليه قومه فخرج الى بلاد فارس يستجيش عليهم كسرى فبعث معه جيشاً

من الأساورة فلمّا ساروا الى كاظمة و نظروا وحشة بلاد المغرب و قلّة خيرها قالوا: الى أين نمضى مع هذا!؟فعمدوا إلى سمّ فدفعوه الى طبّاخه و وعدوه بالاحسان اليه ان ألقى ذلك السّمّ فى طعام الملك ، ففعل ذلك فما استقرّ الطّعام فى جوفه حتّى اشتدّ وجعه فلمّا علم الأساورة ذلك دخلوا عليه فقالوا له : إنّك قد بلغت الى هذه الحالة فاكتب لنا الى الملك كسرى انّك قد أذنت لنا فى الرّجوع فكتب لهم بذلك ثمّ انّ أباالجبر خفّ مابه فخرج الى الطّائف البليدة الّتى بقرب مكّة وكان بها الحارث بن كلدة طبيب العرب الثّقفىّ فعالجه فأبرأه فأعطاه سميّة (بضمّ السّين المهملة و فتح الميم و تشديد الياء المثنّاة من تحتها و فى آخره هاء) و عبيداً (بضمّ العين المهملة تصغير عبد) وكان كسرى قدأعطاهما أباالجبر فى جملة ماأعطاه ، ثمّ ارتحل أبوالجبر يريداليمن فانتقضت عليه العلّة فمات فى الطّريق ثمّ انّ الحارث بن كلدة الثّقفىّ زوّج عبيداً المذكور سميّة المذكورة فولدت سميّة زياداً على فراش عبيدٍ وكان يقال : زياد بن عبيدٍ و زياد بن سميّة و زياد بن أبيه و زياد بن أمّه وذلك قبل أن يستلحقه معاوية كما سيأتى انشاءالله تعالى . و ولدت سميّة أيضاً أبابكرة نفيع بن الحارث بن كلدة المذكور و يقال : نفيع بن مشروح و هو الصّحابىّ المشهور بكنيته رضى الله عنه ، وولدت أيضاً شبل بن معبد و نافع بن الحارث و هؤلاء الإخوة الأربعة هم الّذين شهدوا على المغيرة بن شعبة — رضى الله عنه — بالزّنا و سيأتى خبر ذلك بعد الفراغ من حديث زياد ان شاء الله تعالى .

وكان أبو سفيان صخر بن حرب الاموىّ والد معاوية بن أبى سفيان يتّهم فى الجاهليّة بالتّرداد الى سميّة المذكورة فولدت سميّة زياداً فى تلك المدّة و لكنّها ولدته على فراش زوجها عبيد، ثمّ انّ زياداً كبر و ظهرت منه النّجابة والبلاغة وهو أحد الخطباء المشهورين فى العرب بالفصاحة و الدّهاء و العقل الكثير حتّى أنّ عمر بن الخطّاب — رضى الله عنه — كان قداستعمل أباموسى الاشعرىّ رضى الله عنه على البصرة فاستكتب زياداً ابن أبيه ثمّ انّ زياداً قدم على عمر — رضى الله عنه — من عند أبى موسى فأعجب به عمر — رضى الله عنه — فأمر له بألف درهمٍ ثمّ تذكّرها بعد مامضى فقال :

لقد ضاع ألفٌ أخذها زياد فلمّا قدم عليه بعد ذلك قال له : ما فعل ألفك يا زياد ؟ قال : اشتريت بها عبيداً فأعتقته يعنى أباه فقال : ماضاع ألفك يا زياد ، هل أنت حامل كتابى الى أبى موسى الاشعرىّ فى عزلك عن كتابته ؟ ـ قال : نعم يا أمير المؤمنين ان لم يكن ذلك على سخطةٍ قال : ليس عن سخطةٍ قال : فلم تأمره بذلك ؟ قال : كرهت أن أحمل النّاس على فضل عقلك و استكتب أبو موسى بعد زيادٍ أبا الحصين بن أبى ـ الحرّ العنبرىّ فكتب الى عمر ـ رضى الله عنه ـ كتاباً فلحن فى حرفٍ منه فكتب اليه أن قنع كاتبك سوطاً وكان عمر ـ رضى الله عنه ـ اذا وفد عليه من البصرة رجلٌ أحبّ أن يكون زياداً ليشفيه من الخبر ، وكان عمر ـ رضى الله عنه ـ قد استعمله على بعض ـ أعمال البصرة ثمّ عزله فقال : ماعزلتك لجريمةٍ و لكن كرهت أن أحمل النّاس على فضل عقلك ، وكان عمر ـ رضى الله عنه ـ قد بعثه فى اصلاح فسادٍ وقع باليمن فرجع من وجهه و خطب خطبةً لم يسمع النّاس مثلها فقال عمرو بن العاص : أما والله لو كان هذا الغلام من قريشٍ لساق العرب بعصاه فقال أبو سفيان : انّى لأعرف الّذى وضعه فى رحم أمّه فقال له علىّ بن أبى طالب ـ رضى الله عنه ـ : ومن هو يا أبا سفيان ؟ ـ قال : أنا ، قال : مهلاً أبا سفيان ، فقال أبو سفيان :

أما والله لو لا خوف شخصٍ ... يرانى يا علىّ من الأعادى
لأظهر سرّه صخر بن حربٍ ... و ان تكن المقالة عن زياد
و قد طالت مجاملتى ثقيفاً ... و تركى فيهمُ ثمر الفؤاد

فلمّا صار الأمر الى علىٍّ رضى الله عنه وجّه زياداً الى فارس فضبط البلاد وحمى وجبى و أصلح الفساد فكاتبه معاوية يروم افساده على علىٍّ ـ رضى الله عنه ـ و فيه شعر تركته فكتب اليه علىٌّ : انّى ماولّيتك الّا وأنت أهلٌ لذلك عندى ولن تدرك ماتريده ممّا أنت فيه الّا بالصّبر و اليقين و انّما كانت من أبى سفيان فلتةٌ زمن عمر رضى الله عنه لا يستحقّ بها نسباً ولا ميراثاً ، وانّ معاوية يأتى المرء من بين يديه ومن خلفه فاحذره ثمّ احذره و السّلام .

فلمّا قرأ زيادالكتاب قال : شهدلى أبوالحسن و ربّ الكعبة ، فذلك الّذى جرّأ يزيد بن معاوية على ماصنع ، فلمّا قتل علىٌّ رضى الله عنه و تولّى ولده الحسن رضى الله عنه ثمّ فوّض الأمر الى معاوية كما هومشهور أراد معاوية استمالة زيادٍ اليه وقصد تأليف قلبه ليكون معه كما كان مع علىٍّ رضى الله عنه فتعلّق بذلك القول الّذى صدر من أبيه بحضرة علىٍّ و عمرو بن العاص فاستلحق زياداً فى سنة أربعٍ و أربعين للهجرة فصار يقال له : زياد بن أبى سفيان ، فلمّا بلغ أخاه أبا بكرة أنّ معاوية استلحقه و انّه رضى بذلك حلف يميناً أن لايكلّمه أبداً وقال : هذا زنى أمّه و انتفى من أبيه والله ماعلمت سميّة رأت أبا سفيان قطّ ويله ما يصنع بأمّ حبيبة بنت أبى سفيان زوج النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم أيريد أن يراها فان حجبته فضحته و ان رآها فيالها من مصيبةٍ يهتك من رسول الله صلّى الله عليه وسلّم حرمة عظيمة ، و حجّ زياد فى زمن معاوية ودخل المدينة فأراد الدّخول على أمّ حبيبة لأنّها اُخته على زعمه و زعم معاوية ثمّ ذكر قول أخيه أبى بكرة فانصرف عن ذلك ، و قيل : انّ امّ حبيبة حجبته و لم تأذن له فى الدّخول عليها ، وقيل : إنّه حجّ و لم يزر من أجل قول أبى بكرة و قال : جزى الله أبابكرة خيراً فما يدع النّصيحة على كلّ حال . و قدم زيادٌ على معاوية و هو نائبٌ عنه و حمل معه هدايا جليلةً من جملتها عقدٌ نفيسٌ فأعجب به معاوية فقال زياد : يا أميرالمؤمنين دوّخت لك العراق وجبيت لك برّها و بحرها و حملت اليك لبّها و قشرها ، وكان يزيد بن معاوية جالساً فقال له : أما انّك اذ فعلت ذلك فانّا نقلناك من ثقيفٍ الى قريشٍ ، و من عبيدٍ الى أبى سفيان ، و من القلم الى المنابر ، فقال له معاوية : حسبك وريّت بك زنادى ، وقال أبو الحسن المدائنى : أخبرنا أبوالزّبير الكاتب عن ابن اسحاق قال : اشترى زياد أباه عبيداً فقدم زياد على عمر رضى الله عنه فقال له : ماصنعت بأوّل شىءٍ أخذت من عطائك ؟ قال : اشتريت به أبى ، قال : فأعجب ذلك عمر رضى الله عنه وهذا ينافى استلحاق معاوية ايّاه ، ولمّا ادّعى معاوية زياداً دخل عليه بنواُميّة وفيهم عبدالرّحمن بن الحكم أخو مروان بن الحكم الأموىّ فقال له : يا معاوية لو لم تجد الّا

الزّنج لاستكثرت بهم علينا قلّةً و ذلّةً فأقبل معاوية على أخيه مروان بن الحكم وقال: أخرج عنّا هذا الخليع فقال مروان: والله انّه لخليع ما يطاق قال معاوية: والله لو لا حلمي و تجاوزي لعلمت أنّه يطاق ألم يبلغني شعره فيّ و في زيادٍ ثمّ قال لمروان أسمعنيه فقال:

ألا أبلغ معاوية بن صخرٍ لقد ضاقت بما يأتي اليدان
أتغضب أن يقال أبوك عفّ و ترضى أن يقال أبوك زان

و قد تقدّم ذكر بقيّة هذه الأبيات منسوبةً الى يزيد بن مفرّغٍ و فيها خلاف هل هي ليزيد بن مفرّغٍ ام لعبد الرّحمن بن الحكم فمن رواها لابن مفرّغٍ روى البيت الاوّل على تلك الصّورة، ومن رواها لعبد الرّحمن رواها على هذه الصورة.

و لمّا استلحق معاوية زياداً و قرّبه و أحسن اليه و ولّاه صار من أكبر الأعوان على بني عليّ بن أبي طالبٍ رضي الله عنه حتّى قيل: انّه لمّا كان أمير العراقين طلب رجلاً يعرف بابن سرحٍ من أصحاب الحسن بن عليّ بن أبي طالبٍ رضي الله عنه وكان في الأمان الّذي كتب لأصحاب الحسن رضي الله عنه لمّا نزل عن الخلافة لمعاوية فكتب الحسن الى زياد: من الحسن الى زياد؛ أمّا بعد فقد علمت ما كنّا أخذنا لأصحابنا من الأمان وقد ذكر لي ابن سرحٍ أنّك عرضت له فأحبّ ان لا تعرض له الّا بخيرٍ والسّلام فلمّا أتاه الكتاب وقد بدأ فيه بنفسه و لم ينسبه الى أبي سفيان غضب وكتب اليه: من زياد بن أبي سفيان الى الحسن أمّا بعد فانّه أتاني كتابك في فاسقٍ تأويه الفسّاق من شيعتك و شيعة أبيك و أيم الله لأطلبنّه و لو كان بين جلدك و لحمك و انّ أحبّ النّاس اليّ لحماً أن آكله للحم أنت منه، فلمّا قرأه الحسن رضي الله عنه بعث به الى معاوية فلمّا قرأه غضب وكتب الى زيادٍ: من معاوية بن أبي سفيان الى زياد؛ أمّا بعد فانّ الحسن بن عليٍّ بعث اليّ بكتابك اليه بجواب كتابٍ كان كتبه اليك في ابن سرحٍ فأكثرت التّعجّب منه و قد علمت أنّ لك رأيين رأياً من أبي سفيان و رأيا من سميّة فأمّا رأيك من أبي سفيان فحلم و حزم، و أمّا رأيك من سميّة فكما يكون رأي مثلها

و من ذلك كتابك الى الحسن تسبّه و تعرض له بالفسق و لعمرى لأنت أولى بذلك منه فان كان الحسن ابتدأ بنفسه ارتفاعاً عنك فانّ ذلك لن يضعك و أمّا تركك تشفيعه فيما شفع فيه اليك فحظّ دفعته عن نفسك الى من هو أولى به منك فاذا أتاك كتابى فخلّ ما بيدك لابن سرحٍ ولا تعرض له فيه فقد كتبت الى الحسن بخبره ان شاء اقام عنده و ان شاء رجع الى بلده ، و انّه ليس لك عليه سبيل بيد و لا لسان ، و أمّا كتابك الى الحسن باسمه و لا تنسبه الى أبيه فانّ الحسن و يحك ممّن لا يرمى به الرّجوان أفاستصغرت أباه و هو علىّ بن أبى طالب رضى الله عنه أم الى امّه وكلته وهى فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فذلك أفخر له ان كنت عقلت و السّلام (قوله : لايرمى به الرّحوان) بفتح الرّاء و الجيم وهو لفظ مثنّى و معناه المهالك .

**قلت : وقد رويت هذه الحكاية على صورةٍ اخرى و هى :**

كان سعيد بن سرح مولى كريز بن حبيب بن عبد شمس من شيعة علىّ بن أبى طالبٍ رضى الله عنه فلمّا قدم زياد بن أبيه الكوفة والياً عليها أضافه وطلبه فأتى المدينة فنزل على الحسن بن علىٍّ رضى الله عنه فقال له الحسن : ما السّبب الّذى أشخصك و أزعجك ؟ فذكر له قصّته و صنيع زيادٍ به فكتب اليه الحسن : أمّا بعد فانّك عمدت الى رجلٍ من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم فهدمت عليه داره و أخذت ماله و عياله فاذا أتاك كتابى هذا فابن له داره و اردد عليه ما له و عياله فانّى قد أجرته فشفّعنى فيه ، فكتب اليه زياد : من زياد بن أبى سفيان الى الحسن بن فاطمة ؛ امّا بعد فقد أتانى كتابك تبدأ فيه باسمك قبل اسمى و أنت طالبٌ للحاجة وأنا سلطانٌ وأنت سوقة وكتابك الىّ فى فاسقٍ لا يأويه الّا فاسقٌ مثله و شرٌّ من ذلك توليه أباك و قد آويته اقامة منك على سوء الرّأى و رضىً بذلك و أيم الله لا تسبقنى اليه و لو كان بين جلدك و لحمك فانّ أحبّ لحمٍ الىّ أن آكله للحم أنت منه فأسلمه بجريرته الى من هو أولى به منك فان عفوت عنه لم أكن شفعتك وان قتلته لم أقتله الّا بحبّه أباك ، فلمّا قرأ الحسن رضى الله عنه الكتاب كتب الى معاوية يذكر له حال ابن سرح وكتابه الى زياد

فيه و اجابة زياد اياّه و لفّ كتابه فى كتابه و بعث به اليه و كتب الحسن الى زيادٍ : من الحسن بن فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم الى زياد بن سميّة عبد بنى ثقيفٍ الولد للفراش وللعاهر الحجر ، فلمّا قرأ معاوية كتاب الحسن رضى الله عنه ضاقت به الشّام وكتب الى زياد : أمّا بعد فانّ الحسن بن علىّ بن أبى طالب رضى الله عنهما بعث الىّ بكتابك جواب كتابه اليك فى ابن سرحٍ فأكثرت التّعجّب منه وعلمت أنّ لك رأيين أحدهما من أبى سفيان وآخر من سميّة ؛ فأمّا الّذى من أبى سفيان فحلمٌ و حزمٌ ، و أمّا الّذى من سميّة فكما يكون رأى مثلها و من ذلك كتابك الى الحسن تشتم أباه و تعرض له بالفسق ، و لعمرى لأنت أولى بالفسق من الحسن و لأبوك اذ كنت تنسب الى عبيدٍ أولى بالفسق من أبيه ، فان كان الحسن بدأ بنفسه ارتفاعاً عنك فانّ ذلك لم يضعك و أمّا تشفيعه فيما شفع اليك فيه فحظّ دفعته عن نفسك الى من هو أولى به منك ، فاذا قدم عليك كتابى هذا فخلّ مافى يدك لسعيد بن سرحٍ و ابن له داره ولاتغدر به و اردد عليه ماله فقد كتبت الى الحسن أن يخبر صاحبه بذلك فان شاء أقام عنده وان شاء رجع الى بلده ، فليس لك عليه سلطان بيدٍ ولالسانٍ ، وأمّا كتابك الى الحسن باسمه واسم اُمّه ولا تنسبه الى أبيه فانّ الحسن و يلك ممّن لايرمى به الرّجوان أفاستصغرت أباه وهو علىّ بن أبى طالب ام الى اُمّه وكلته لا امّ لك فهى فاطمة بنت رسول الله — صلّى الله عليه و سلّم فتلك أفخر له ان كنت تعقل و السّلام .

وقال عبيدالله بن زيادٍ : ماهجيت بشىءٍ أشدّ علىّ من قول ابن مفرّغٍ :

فكّر ففى ذاك ان فكّرت معتبر ... هل نلت مكرمةً الّا بتأمير

عاشت سميّة ماعاشت وماعلمت ... أنّ ابنها من قريشٍ فى الجماهير

وقال قتادة : قال زياد لبنيه وقداحتضر : ليت أباكم كان راعياً فى أدناها وأقصاها ولم يقع بالّذى وقع فيه . قلت : فبهذا الطّريق كان ينظم ابن مفرّغ هذه الأشعار فى زيادٍ و بنيه و يقول : انّهم أدعياء حتّى قال فى زيادٍ و أبى بكرة و نافعٍ أولاد سميّة :

انّ زياداً و نافعاً و أبا ... بكرة عندى من أعجب العجب

هم رجالٌ ثلاثةٌ خلقوا في رحم أُنثى وكلّهم لأب
ذا قرشيّ كما يقول و ذا مولىً وهذا ابن عمّه عربى

**و هذه الأبيات تحتاج الى زيادة ايضاحٍ فأقول :**

**قال أهل العلم بالأخبار** : انّ الحارث بن كلدة بن عمرو بن علاج بن أبي سلمة بن عبدالعزّى بن غيرة بن عوف بن قسيّ وهو ثقيف هكذا ساق النّسب ابن الكلبيّ في كتاب الجمهرة وهو طبيب العرب المشهور ومات في أوّل الاسلام وليس يصّح اسلامه و روى أنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم أمر سعد بن أبي وقّاص أن يأتي الحارث بن كلدة يستوصفه في مرض نزل به فدلّ ذلك على أنّه جائز أن يشاور أهل الكفر في الطّبّ اذا كانوا من أهله وكان ولده الحارث بن الحارث من المؤلّفة قلوبهم وهو معدودٌ في جملة الصّحابة رضى الله تعالى عنهم **و يقال** : انّ الحارث بن كلدة كان رجلاً عقيماً لا يولد له و انّه مات في خلافة عمر رضى الله عنه و لمّا حاصر رسول الله صلّى الله عليه وسلّم الطّائف قال : أيّما عبدٍ تدلّى الىّ فهو حرّ فنزل أبوبكرة رضى الله عنه من الحصن في بكرة (قلت : وهي بفتح الباء الموحّدة و سكون الكاف و بعدها راء ثمّ هاء وهي الّتي تكون على البئر و فيها الحبل يستقى به و النّاس يسمّونها بكرة بفتح الكاف و هو غلطٌ الّا أنّ صاحب كتاب العين حكاها بالفتح أيضاً وهي لغة ضعيفة لم يحكها غيره) قال : فكنّاه رسول الله صلّى الله عليه و سلّم أبابكرة لذلك وكان يقول : أنا مولى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و أراد أخوه نافع أن يدلّى نفسه في البكرة أيضاً فقال له الحارث بن كلدة : أنت ابني فأقم ؛ فأقام و نسب الى الحارث ، وكان أبوبكرة قبل أن يحسن اسلامه ينسب الى الحارث أيضاً فلمّا حسن اسلامه ترك الانتساب اليه و لمّا هلك الحارث بن كلدة لم يقبض أبوبكرة من ميراثه شيئاً تورّعاً ، هذا عند من يقول : انّ الحارث أسلم و الّا فهو محروم من الميراث لاختلاف الدّين فلهذا قال ابن مفرّغ الأبيات الثلاثة البائيّة لأنّ زياداً ادّعى أنّه قرشيٌّ باستلحاق معاوية له ، و أبوبكرة اعترف بولاء رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ، **و نافع كان يقول** : انّه ابن الحارث بن كلدة الثّقفيّ و أمّهم واحدة

وهى سميّة المذكورة وهذا سبب نظم البيتين فى آل أبى بكرة كما تقدّم ذكره ، و علاج جدّ الحارث بن كلدة كما ذكرته ؛ **هذه قصّة زيادٍ و أولاده ذكرتها مختصرةً .**

**قلت :** الّا انّ قول ابن مفرّغ فى البيت الثانى « وكلّهم لابٍ » ليس بجيّدٍ فانّ زياداً مانسبه أحدٌ الى الحارث بن كلدة بل هو ولد عبيد لأنّه ولد على فراشه ، وأمّا أبو بكرة و نافعٌ فقد نسبا الى الحارث فكيف يقول : « وكلّهم لأبٍ » فتأمّله . **و ذكر ابن النديم فى كتابه الّذى سمّاه الفهرست** : انّ أوّل من ألّف كتاباً فى المثالب زياد بن أبيه فانّه لمّا طعن عليه و على نسبه عمل ذلك لولده و قال لهم : استظهروا به على العرب فانّهم يكفّون عنكم **و أمّا حديث المغيرة بن شعبة الثّقفىّ و الشّهادة عليه** فانّ عمر بن الخطّاب ــ رضى الله عنه ــ كان قدرتّب المغيرة أميراً على البصرة و كان يخرج من دار الامارة نصف النّهار وكان أبو بكرة يلقاه فيقول : أين يذهب الأمير ؟ــ فيقول : فى حاجةٍ فيقول : انّ الامير يزار ولايزور ، قالوا : وكان يذهب الى امرأةٍ يقال لها أمّ ــ جميلٍ بنت عمرو و زوجها الحجّاج بن عتيك بن الحارث بن وهب الجشمىّ و قال ابن الكلبىّ فى كتاب جمهرة النّسب : هى اُمّ جميلٍ بنت الأفقم بن محجن بن أبى ــ عمرو بن شعبة بن الهرم و عدادهم فى الانصار و زاد غير ابن الكلبىّ فقال : الهرم بن رويبة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن و الله أعلم **قال الرّاوى :** فبينما أبو بكرة فى غرفةٍ مع اخوته وهم نافعٌ و زياد المذكوران و شبل بن ــ معبد و الجميع أولاد سميّة المذكورة فهم اخوة لامّ وكانت امّ جميلٍ المذكورة فى غرفةٍ اخرى قبالة هذه الغرفة فضربت الرّيح باب غرفة امّ جميل ففتحته و نظر القوم فاذا هم بالمغيرة مع المرأة على هيئة الجماع فقال أبو بكرة : هذه بليّة قد ابتليتم بها فانظروا فنظروا حتّى أثبتوا فنزل أبو بكرة فجلس حتّى خرج عليه المغيرة فقال له : انّه كان من أمرك ما قد علمت فاعتزلنا **قال :** و ذهب المغيرة ليصلّى بالنّاس الظّهر ومضى أبو بكرة فقال أبو بكرة : لاوالله لاتصلّ بناوقدفعلت مافعلت ، فقال النّاس : دعوه فليصلّ فانّه الأمير واكتبوا بذلك الى عمر ــ رضى الله عنه ــ فكتبوا اليه فأمرهم أن يقدموا عليه

جميعاً ؛ المغيرة والشّهود ، فلمّا قدموا عليه جلس عمر رضى الله عنه فدعا بالشّهود و المغيرة فتقدّم أبو بكرة فقال له : رأيته بين فخذيها ؟ قال : نعم و الله لكأنّى أنظر الى تشريم جدرى بفخذيها ، فقال له المغيرة : لقد ألطفت فى النّظر فقال أبوبكرة : لم آل أن أثبت مايحزنك الله به ، فقال عمر رضى الله عنه : لاوالله حتّى تشهد لقد رأيته يلج فيها و لوج المرود فى المكحلة فقال : نعم أشهد على ذلك ، فقال : اذهب مغيرة ؛ ذهب ربعك ، ثمّ دعا نافعاً فقال له : علام تشهد ؟ قال : على مثل شهادة ابى بكرة قال : لاحتّى تشهد أنّه ولج فيها و لوج الميل فى المكحلة ، قال : نعم حتّى بلغ قذذه (قلت : القذذ بالقاف المضمومة و بعدها ذالان معجمتان وهى ريش السّهم ) قال الرّاوى : فقال له عمر رضى الله عنه : اذهب مغيرة قد ذهب نصفك ، ثمّ دعا الثّالث فقال له : علام تشهد ؟ ـ فقال : على مثل شهادة صاحبىّ ، فقال له عمر رضى الله عنه : اذهب مغيرة ذهب ثلاثة أرباعك ، ثمّ كتب الى زيادٍ وكان غائباً وقدم فلمّا رآه جلس له فى المسجد و اجتمع عنده رؤوس المهاجرين و الانصار فلمّا رآه مقبلاً قال : انّى أرى رجلاً لايخزى الله على لسانه رجلاً من المهاجرين ثمّ انّ عمر رضى الله عنه رفع رأسه اليه فقال : ماعندك يا سلح الحبارى فقيل : انّ المغيرة قام الى زيادٍ فقال : لامخبأ لعطرٍ بعد عروس **قلت :** و هذا مثلٌ للعرب لا حاجة الى الكلام عليه فقد طالت هذه التّرجمة كثيراً ( قال الرّاوى ) فقال له المغيرة : يا زياد اذكر الله تعالى و اذكر موقف يوم القيامة فانّ الله تعالى وكتابه و رسوله و أمير المؤمنين قد حقنوا دمى الّا ان تتجاوز الىّ مالم تر ممّا رأيت فلا يحملنّك سوء منظر رأيته على أن تتجاوز الى مالم ترفوالله لو كنت بين بطنى وبطنها مارأيت ان يسلك ذكرى فيها قال : فدمعت عيناز يادٍ واحمرّ وجهه وقال : ياأمير المؤمنين أمّا أنا أحقّ ماحقّ القوم فليس عندى ولكن رأيت مجلساً وسمعت نفساً حثيثاً و انتهازاً و رأيته مستبطنها فقال له عمر رضى الله عنه : رأيته يدخل كالميل فى المكحلة ؟ـ فقال : لا ، وقيل : قال زياد : رأيته رافعاً رجليها فرأيت خصيته تتردّد الى مابين فخذيها و رأيت حفزاً شديداً وسمعت نفساً عالياً ، فقال عمر رضى الله عنه : رأيته يدخله و يخرجه كالميل

فى المكحلة ؟ ــ فقال : لا ؛ فقال عمر رضى الله عنه : الله اكبر قم يامغيرة اليهم فاضربهم، فقام الى أبى بكرة فضربه ثمانين و ضرب الباقين و أعجبه قول زيادٍ و درأ الحدّ عن المغيرة فقال أبو بكرة بعد ان ضرب : أشهد أنّ المغيرة فعل كذا و كذا ، فهمّ عمر رضى الله عنه أن يضربه حدّاً ثانياً فقال له علىّ بن أبى طالبٍ رضى الله عنه : ان ضربته فأرجم صاحبك فتركه و استتاب عمر أبابكرة فقال : انّما تستتيبنى لتقبل شهادتى ؟ ــ فقال : أجل ، فقال : لا أشهد بين اثنين مابقيت فى الدّنيا فلمّا ضربوا الحدّ قال المغيرة : الله أكبر الحمد لله الّذى أخزاكم، فقال عمر : بل أخزى الله مكاناً رأوك فيه . و ذكر عمر بن شبّة فى كتاب أخبار البصرة أنّ أبابكرة لمّا جلد أمرت اُمّه بشاةٍ فذبحت وجعلت جلدها على ظهره فكان يقال : ماذاك الّا من ضربٍ شديدٍ و حكى عبدالرّحمن بن أبى بكرة أنّ أباه حلف لايكلّم زياداً ماعاش فلمّا مات أبو بكرة كان قد أوصى أن لايصلّى عليه الّا أبو برزة الاسلمىّ وكان النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم آخى بينهما و بلغ ذلك زياداً فخرج الى الكوفة و حفظ المغيرة بن شعبة ذلك لزيادٍ و شكره ثمّ انّ اُمّ جميلٍ وافت عمر بن الخطّاب بالموسم والمغيرة هناك فقال له عمر : أتعرف هذه المرأة يامغيرة؟ فقال : نعم، هذه اُمّ كلثومٍ بنت علىٍّ فقال عمر : أتتجاهل علىّ والله ماأظنّ أبابكرة كذب عليك وما رأيتك الّا خفت أن أرمى بحجارةٍ من السّماء .

**قلت : ذكر الشيخ أبو اسحاق الشّيرازىّ فى أوّل باب عدد الشّهود فى كتاب المهذّب** : و شهد على المغيرة ثلاثة ؛ أبوبكرة ونافع و شبل بن معبد وقال زياد : رأيت استاً تنبو و نفساً يعلو، و رجلين كأنّهما اُذنا حمارٍ ولاأدرى ماوراء ذلك، فجلد عمر الثّلاثة ولم يحدّ المغيرة **قلت** : وقد تكلّم الفقهاء على قول علىٍّ ــ رضى الله عنه ــ لعمر : ان ضربته فأرجم صاحبك ، فقال أبو نصر بن الصّبّاغ المقدّم ذكره وهو صاحب كتاب الشّامل فى المذهب : يريد أنّ هذا القول ان كان شهادة اُخرى فقد تمّ العدد ، وان كان هو الأوّل فقد جلدته عليه، والله أعلم . **و ذكر عمر بن شبة فى أخبار البصرة** انّ العبّاس بن عبد المطّلب ــ رضى الله عنه ــ قال لعمر رضى الله عنه : انّ رسول الله صلّى الله

عليه و سلّم أقطعني البحرين فقال : و من يشهد لك بذلك ؟ــ قال المغيرة بن شعبة ، فأبى أن يجيز شهادته .

**قلت :** و قد طالت هذه التّرجمة و سببه أنّها اشتملت على عدّة وقائع فدعت الحاجة الى الكلام على كلّ واحدةٍ منها فانتشر القول لأجل ذلك وما خلا عن فوائد» .

## قال المصنّف ( ره ) في ترجمة عائشة

(ص ٧٧ ؛ س ١) :

« ورويتم عن عبدالله بن مسعود عن اسرائيل بن سباط عن عروة »

**و ذكرت في ذيل الصّفحة (س ٢٠) مانصّه :**

« السّند هكذا في الأصل وهو مشوّش قطعاً و نقل الحديث ابن طاووس في كتاب سعد السّعود بهذا السند (الى آخر مانقلناه) » .

فبعد طبع الكرّاسة المشار اليها اطّلعت على موضع من مواضع نقل الحديث وهو :

## قال الحافظ نورالدّين عليّ أبي بكرٍ الهيثميّ في مجمع الزوائد و منبع الفوائد في باب فيما كان في الجمل و صفّين و غيرهما

**(ج ٧ ؛ ص ٢٣٧) :**

« و عن سعيد بن كوز قال : كنت مع مولاى يوم الجمل فأقبل فارس فقال : يا أمّ المؤمنين فقالت عائشة : سلوه من هو ؟ قيل : من أنت ؟ــ قال : أنا عمّار بن ياسرٍ قالت : قولوا له : ما تريد ؟ ــ قال : أنشدك بالله الّذى أنزل الكتاب على رسول الله (صلعم) في بيتك أتعلمين أنّ رسول الله (ص) جعل عليّاً وصيّاً على أهله و في أهله ؟ــ قالت : اللّهمّ نعم ، قال : فمالك ؟ــ قال : أطلب بدم عثمان أمير المؤمنين ، قال : فتكلّم :

ثمّ جاء فوارس أربعة فهتف بهم رجلٌ منهم قال : تقول عائشة : ابن أبي طالب ورب الكعبة سلوه : مايريد ؟ــ قالوا : ماتريد ؟ــ قال : أنشدك بالله الّذى أنزل الكتاب على رسول الله (صلعم) فى بيتك ؛ أتعملين أنّ رسول الله (ص) جعلنى وصيّاً على أهله و فى أهله ؟ ــ قالت : اللّهمّ نعم ، قال : فمالك ؟ــ قالت : أطلب بدم أمير المؤمنين عثمان قال : أرينى قتلة عثمان ثمّ انصرف و التحم القتال ، قال : فرأيت هلال بن وكيع رأس بنى تميم معه غلام له حبشىّ مثل الجانّ وهو يقاتل بين يدى عائشة و هو يقول :

أضربهم بذكر القطاط اذ فرّعونٌ و أبو حماط

و نكّب النّاس عن الصّراط

فحانت منّى التفاتة فاذا هو قد شدخ و غلامه .

رواه الطّبرانىّ و سعيد بن كوز و أسباط بن عمرو الرّاوى عنه لم أعرفهما ؛ و بقيّة رجاله ثقات » .

## قال المصنّف (ره) فى ترجمة أمّ المؤمنين عائشة

(ص ٧٩ ؛ س ١٠ و ١٤) :

« و الله لترحلنّ أو لأبعثنّ اليك بالكلمات »

و قلنا فى ذيل صفحة ٨٠ :

« **أقول** : يأتى الكلام فى ذلك الباب فى مجلّد تعليقاتنا على الكتاب ان شاء الله تعالى » **فنقول :**

« **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ورود البصرة و وقعة الجمل ؛ ص ٤٣٦ مانصّه :

« ج ــ (يريد به الاحتجاج للطبرسىّ) : روى عن الباقر (ع) أنّه قال : لمّا كان يوم الجمل و قد رشق هودج عائشة بالنّبل قال علىّ (ع) : والله ماأرانى الّا مطلّقها فأنشد الله رجلاً سمع من رسول الله (ص) يقول : يا علىّ أمر نسائى بيدك من بعدى؟ قال : فبكت

عائشة عندذلك حتّى سمعوا بكاءها فقال علىٌّ : لقدأنبأنى رسول الله (ص) بنبإٍ وقال : ياعلىّ انّ الله يمدّك بخمسة آلافٍ من الملائكة مسوّمين .

**بيان – رشقه** = رماه بالسّهام ، و **النّبل** السّهام العربيّة ولا واحد لها من لفظها فلا يقال نبلة ، ذكرهما فى النّهاية » .

**أقول :** و خبر سعد بن عبدالله القمى (ره) فى هذا الأمر معروف وهوالذى أشار اليه المحدّث القمّى (ره) فيما نقلناه من كلامه فى تعليقة الصّفحة المشار اليها .

## قد قلنا فى ذيل قصّة ضيافة حاتم للوافدين على قبره بعد الاشارة الى شىءٍ من موارد نقلها

(انظر ص ٤١٠ ؛ س ١٢ – ١٣) :

**« وقد نظمتها الشّعراء بأبياتٍ غرّاء ومضامين لطيفةٍ يأتى ذكربعضها فى مجلّد تعليقاتنا على الايضاح » .**

و حيث كان ذكر جميع مادوّنته و جمعته فى ذلك الموضوع هنا ممّا يفضى الى طولٍ ممل ٍ فانّه قدصار رسالة ً كبيرة كماذكرنا فى ص ٤١٢ ؛ س ١٣ فلنقتصر على ذكر منظومة هنا لكونها فى موردٍ لانصل اليه أيدى جمهور الفضلاء و ذلك أنّها مذكورة فى سفينةٍ مخطوطةٍ فى مكتبة مجلس الشّورى بطهران مضبوطة تحت رقم ٥٩٩٦ من فهرست المكتبة ( انظر ص ٤١ – ٤٣ منها ) و نصّ العبارة فيها هكذا :

**« از محمدقلى سليم طهرانى**

طوطى كلكم كه بمرغ چمن ... نازكى آموخت ز طرز سخن

گفت كه : روزى پى سامان كار ... قافله‌اى جمع شد از هر ديار

قافله‌اى مردمِ او با صواب ... گشته جهان را همه چون آفتاب

نقدِ خرد پايهٔ بازارشان ... جنسِ هنر بود همه بارشان

از رخِ شان نورِ سعادت عیان بر سرِشان بالِ هما سایه بان
شاد و شکفته همه با یکدگر خندهٔ هریک چو گل از رویِ زر
خیمه زده هرکه سزاوار خود همچو شکو[فه] بسرِ بارِ خود
غیر جرس هیچ دلی در جهان ناله نمیکرد در آن کاروان
مهر چو سر بر سرِ کهسار برد قافله دستی ز پیِ بار برد
گشت روان از پی هم کاروان همچو سرشک از مژهٔ عاشقان
هر جرسی زمزمه آغاز کرد گمشدگان را بره آواز کرد
کف بلب از مستی بسیار داشت ناقه ندانم که چه در بار داشت
رفت بتعجیل ز آرامگاه قافله چون یک دوسه فرسنگ راه
دهر شد از ظلمتِ شب ناگهان سرمه کشِ دیدهٔ سیّارگان
تیره شبی همچو سرِ زلف یار گم شده در ظلمتِ او روزگار
رفته خود از عالم و از مرگ او گشته سیه پوش جهانِ دو رو
چرخ سیه دل همه دم از شهاب تیر فکنده ز پیِ آفتاب
گشته زبس ظلمتِ شب روی ماه همچو رخِ کاغذِ مشقی سیاه
در طلبِ راه ز نزدیک و دور گشته سراسیمه تر از خیل مور
دست و دل جمله چو از کار شد آتشی از دور نمودار شد
روی نهادند دوان بی قرار جانبِ آتش همه پروانه وار
بر اثرِ شعله در آن روی دشت
یک دو سه فرسنگ چو پیموده گشت

روضه‌ای آمد بنظر همچو نور سنگ بنایش همه از کوه طور
دیده ز بس فیض بهر منظرش کعبه شده حلقه بگوش درش
شمع درو گشته علم در سخا داده بدشمن سر خود بارها
جمله قنادیلِ وی و شمعدان چون دلِ عاشق همه وقف کسان

فیض زکثرت شده ظاهر درو — جود و سخا گشته مجاور درو
جانبِ آن روضه کسی در زمان — رفت که پرسد خبری زان مکان
گفت باو شخصی ازآن سرزمین — مقبرهٔ حاتم طائیست این
روی ازین مژده سویِ راه کرد — قافله را زین سخن آگاه کرد
بارگشودند در آن خوش مکان — بر درِ او حلقه شده کاروان
بیهده گوئی ز میانِ گروه — گفت که : ای حاتم دریا شکوه
قافلهٔ ما شده مهمانِ تو — چشم نهاده همه بر خوانِ تو
زود پی مائده تدبیر کن — قافلهٔ گرسنه را سیر کن
بود هنوز این سخنش بر زبان — کز پسی سر گریه‌کنان ساربان
گفت : که خوردآن شتر برق‌تاز — مهره بدل از فلکث حقّه باز
این سخنش کرد چه‌درگوش راه — جست سراسیمه چو از سینه آه
گفت ببرّید سرش را ز تن — تا که شود مائدهٔ انجمن
گفت که : ای حاتم صاحب‌کرم — خواستم از جود تو فیضی برم
طوفِ مزار تو مرا شوم شد — همّتِ تو بر همه معلوم شد
یافتم اکنون که چه سان بوده‌است — جودِ تواز خوانِ کسان‌بوده‌است
حیف زنی‌لافِ کرم چون‌حباب — به که ببخشی و گر از بحر آب
او شده در طعنه زدن بی‌قرار — روح کرم پیشه ازو شرمسار
گشته خوی‌افشان زخجالت براه — همچو تهیدست برِ قرضخواه
صبح که این ناقهٔ گیتی نورد — از طرفِ دشت برانگیخت‌گرد
صاحب جمّازه پسی کارِ خود — گشت فروماندہ‌تر از بار خود
بود سراسیمه که از یکث کنار — خاست‌غباری چوخط ازروی‌یار
اندکی آن‌گرد چو شد جلوه‌گر — ناقه سواری شد ازو جلوه‌گر
بار شتر اطعمهٔ بیکران — ناقهٔ دیگر بردیفش روان

ناقهٔ صرصر روشی خوش تکی — کوه بپشت وی و کوهان یکی
از اثر تندی آن خوش نشان — خاك برفتار چو ریگ روان
گفتی از آن سان که سبکتاز بود — همچو شتر مرغ بپرواز بود
سالکی آزاده ز سامان راه — سینهٔ خود در بغلش نان راه
از خورش مائدهٔ روزگار — شعله صفت کرده قناعت بخار
کف بلب آورده زمستی و هوش — بر صفتِ صوفیِ پشمینه پوش
بیم وی از دوری منزل نبود — گرده شتر بود شتر دل نبود
کرد نمایان جل رنگین بناز — همچو عروسی که نماید جهاز
راند بسرعت شتر آن نوجوان — گشت چو نزدیک بآن خوش مکان
رفت سوی روضه نخستین چو باد — کرد طوافی ز سرِ اعتقاد
پس بسرِ قافلهٔ بی شمار — بار فکن گشت چو ابرِ بهار
مردم آن قافله را جا بجا — داد سویِ تربت حاتم صلا
سفره ای از مائده ترتیب داد — جانبِ آن قافله برد و گشاد
سفره ای از مائده آراسته — یافته دل هر چه درو خواسته
سفره چو برداشته شد از میان — عذر طلب کرد ازیشان جوان
قاعدهٔ مهر و کرم تازه کرد — رو بسوی صاحب جمّازه کرد
گفت : گلی از چمن حاتمم — همچو زبان بر سخن حاتمم
دوش ز اندیشه چو خوابم ربود — شعله صفت گرم بچشمم نمود
گفت که : امشب ز قضا ناگهان — قافله ای گشت مرا میهمان
مقدم شان گرچه خوش آهنگ بود — وقت چو دست ودلِ من تنگ بود
یک شتر اکنون ز همان کاروان — قرض گرفتم پیِ ترتیب خوان
خیز که هنگام خور و خواب نیست — در لحدم از غم این خواب نیست
مائده ای در خورِ احسان من — آنچه تو دیدی بسرِ خوان من

همرهِ یک ناقهٔ رهوار زود — جانبِ آن قافله بر همچو دود
چون رسی آنجا که بود کاروان — پیش رو و مائده را بگذران
معذرتِ من همه را تازه ده — ناقه بآن صاحبِ جمّازه ده
مردمِ آن قافله را این سخن — شور بر آورد ز جان و ز تن
هر کسی از بهرِ مرادی چو باد — رو بسویِ تربتِ حاتم نهاد
صاحبِ جمّازه هم آواز کرد — پیشِ کسان معذرت آغاز کرد
گفت که: ای شمعِ شبستانِ جود — وی کفِ تو ابرِ گلستانِ جود
بی ادبی کرده‌ام از حد بدر — تو ز ادب کردنِ من درگذر
چون زدمت دست بدامن چوخار — دامنِ خود جمع مکن غنچه وار
همچو دلت روحِ تو مسرور باد — همچو رخت خاکِ تو پر نور باد
ای چو گل افکنده هوسهایِ تو — بر سرِ زر لرزه هر اعضایِ تو
داری اگر اصل چو درّ یتیم — روی مگردان ز کرم چون سلیم

تمّت ».

قال المصنّف (ره) : «و رویتم عن الشّعبیّ أنّ الحجّاج بن یوسف سأله عن أُمٍّ و أُختٍ و جدٍّ »

**(انظر ص ۳۴۲ ـ ۳۴۵) :**

و نقلنا فی ذیل الصّفحة ما اطّلعنا علیه الّا أنّی وقفت بعد ذلک علی موردٍ آخر ینبغی أن نذکره هنا وهو هذا : قال المسعودیّ فی مروج الذّهب تحت عنوان « **ذکر طرفٍ من أخبار الحجّاج و خطبه و ما کان منه فی بعض أفعاله** » ضمن ما ذکر (انظر ج ۳ من النسخة المصحّحة بتصحیح محمّد محیی الدّین عبدالحمید) **مانصّه :**

«حدّثنا المنقریّ عن جعفر بن عمرو الحرصیّ عن مجدی بن رجاء قال : سمعت

عمران بن مسلم بن أبي بكرٍ الهذليّ يقول : **سمعت الشّعبيّ يقول :**

أتى بنى الحجّاج موثقاً ، فلمّا دخلت عليه استقبلنى يزيد بن مسلم فقال : انا لله ياشعبيّ على مابين دفّتيك من العلم ؛ وليس بيوم شفاعةٍ ، بؤ للأمير بالشّرك وبالنّفاق على نفسك ؛ فبالحرى أن تنجو منه ؛ فلمّا دخلت عليه استقبلنى محمّد بن الحجّاج فقال لى مثل مقالة يزيد ، فلمّا مثلت بين يدى الحجّاج قال : و أنت يا شعبيّ فيمن خرج علينا وكثر ؟ قلت : نعم ؛ أصلح الله الأمير ، أحزن بنا المبرك و أجدب بنا الجناب و ضاق المسلك و اكتحلنا السّهاد و استحلسنا الخوف و وقعنا فى فتنةٍ لم نكن فيها بررةً أتقياء ولا فجرةً أقوياء ، قال : صدق والله مابرّوا بخروجهم علينا ولاقووا اذ فجروا ؛ أطلقوا عنه .

## قال الشّعبيّ : ثمّ احتاج الى فريضةٍ فقال :

مانقول فى أُختٍ وأُمٍّ وجدٍّ ؟ قلت : اختلف فيها خمسةٌ من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه [ و آله ] و سلّم ؛ عبدالله و زيدٌ و علىٌّ و عثمان و ابن عبّاسٍ ، قال : فماذا قال فيها ابن عبّاسٍ ؟ فلقد كان متّقياً ، قلت : جعل الجدّ أباً و أعطى الأمّ الثّلث و لم يعط الاخت شيئاً ، قال : فماذا قال فيها عبدالله ؟ قلت : جعلها من ستّةٍ ؛ فأعطى الاخت النّصف ، و أعطى الامّ السّدس ، و أعطى الجدّ الثّلث ، قال : فما قال فيها زيدٌ ؟ قلت : جعلها من تسعةٍ ؛ فأعطى الامّ ثلاثة ، و أعطى الاخت سهمين ، و أعطى الجدّ أربعةً ، قال : فما قال فيها أمير المؤمنين عثمان ؟ قلت : جعلها أثلاثاً ، قال : فما قال فيها أبوتراب ؟ — قلت : جعلها من ستّةٍ ؛ أعطى الاخت النّصف ، و أعطى الامّ الثّلث ، و أعطى الجدّ السّدس ، قال : فضرب بيده على أنفه وقال : انّه المرء لايرغب عن قوله ، ثمّ قال للقاضى : أمرّها على مذهب أمير المؤمنين عثمان » .

**أقول :** انّما استدركنا هذا المطلب هنا لبعض مافيه من اختلاف اللّفظ مع مانقلناه فى ذيل الصّفحة آنفاً .

قال المصنّف (ره) فی سند حدیث خاصف النّعل مانصّه :

**(راجع ص ٤٥١ ؛ س ٤)**

« و روی محمّد بن الفضل و أبو زهیر عبدالرّحمن بن المغراء قالا ( الی آخر ما قال ) » .

أقول : کانت کلمة « المغراء » فی النّسخ مشوّشةً جدّاً بحیث کانت الاشارة الیها فی ذیل الصّفحة غیر ممکنةٍ رأینا أن نبحث عنها هنا **فنقول :**

**قال الخزرجی فی خلاصة تذهیب الکمال :** « عبدالرّحمن بن مغراء بفتح المیم أوّله و اسکان المعجمة آخره راء الدّوسیّ أبو زهیر الکوفیّ نزیل الرّیّ **عن ابن اسحاق** و اسماعیل بن أبی خالد **وعنه** یوسف بن موسی و سهل بن زنجاة وثّقه أبوخالد الأحمر و ابن حبان وقال أبو زرعة : صدوق ، وقال ابن عدی : یکتب حدیثه ، له عن الأعمش أحادیث لایتابعه علیها أحد » .

**قال ابن حجر فی تقریب التهذیب :** « عبدالرّحمن بن معن صوابه ابن مغراء و هو الذی بعده » و یرید بقوله : « وهو الذی بعده » ما ذکره بعده بلافاصلة بقوله :

« **عبدالرّحمن بن مغراء** بفتح المیم و سکون المعجمة ثمّ راء مقصوراً الدّوسیّ أبو نصیر الکوفیّ نزیل الرّیّ صدوق تکلّم فی حدیثه عن الأعمش من کبار التّاسعة مات سنة بضع و ستّین / بخ ع » .

**و قال فی تهذیب التّهذیب :** « عبدالرّحمن بن معن عن الأعمش صوابه بن مغراء و هو الاتی » .

**و قال بعده بلافاصلة مانصّه :**

« **عبدالرّحمن بن مغراء** بن عیاض بن الحارث بن عبدالله بن وهب الدّوسیّ أبو زهیر الکوفیّ سکن الرّیّ و ولی قضاء الأردن **روی عن** أخیه خالد و أبی بردة بن عبدالله بن أبی بردة بن أبی موسی و الأعمش و ابن اسحاق و الفضل بن مبشر وعبیدالله

بن عمر و حجّاج بن أبي عثمان و مجالدبن سعيد و محمد بن عمرو بن علقمة و محمد ابن سوقة و يحيى بن سعيد الأنصاريّ و صالح بن صالح بن حيّ و غيرهم، و عنه ابراهيم بن موسى الفرّاء و ابراهيم بن مخلد الطالقانى و الحسين بن منصور بن جعفر و سهل بن زنجلة و محمد بن حميد و الفضل بن غانم و اسحاق بن الفيض الاصبهانى و يوسف بن موسى القطّان و أبوجعفر مخلد بن مالك و محمد بن عبدالله بن حمادالقطّان و موسى بن نصر بن دينار الرّازىّ خاتمة أصحابه قال عيسى بن يوسف : كان طلابة وقال عثمان بن أبى شيبة : رأيت أباخالدالأحمر يحسن الثّناء عليه وقال : طلب الحديث قبلنا و بعدنا وكذا قال وكيع ،و قال أبو زرعة : صدوق و قال أبو خالد الاحمر أيضاً ثقة و قال علىّ بن المدينىّ : ليس بشىء كان يروى عن الأعمش ستّمائة حديثٍ تركناه لم يكن بذاك ، قال ابن عدىٍّ : و هو كما قال علىّ : انّما أنكرت على أبى زهير هذا أحاديث يرويها عن الأعمش لا يتابعه عليها الثّقات و له عن غير الأعمش و هو من جملة الضعفاء الّذين يكتب حديثهم و قال أبو جعفر محمد بن مهران : كان صاحب ـ سمرٍ و قال الحاكم أبو أحمد : حدّث بأحاديث لم يتابع عليها و ذكره ابن حبان فى الثقات ،قلت : و وثّقه الخليلىّ و قال السّاجى : من أهل الصّدق فيه ضعف» .

**أقول :** يحتمل أن يكون كنية حميد بن المثنى العجلى أبى المعزى الكوفى الذى هو من رواة الشيعة أيضاً «أبا مغرى» فلا بأس بالاشارة الى شىء من أقوال علمائنا فى ضبط الكلمة فنقول : **قال المامغانىّ (ره) فى تنقيح المقال فى باب الميم من فصل الكنى :**

«أبو المعزى هو حميد بن المثنى العجلىّ الكوفىّ الصّيرفىّ الثّقة و عن الخليل انّ المعزى بضمّ الميم و سكون المعجمة و المهملة و المدّ أبو المغرا الخصاف (الى آخر ما قال) ».

**و قال فى ترجمة حميد المشار اليه مانصّه :**

«حميد بن المثنى العجلىّ ابو المعزى الكوفى الضبط المثنى بالميم المضمومة و

الثّاء المثلثة المفتوحة والنّون المشدّدة و الياء المقلوبة ألفاً مقصورة **و المعزى** بكسر الميم و سكون العين و فتح الزاى بعدها الف بمعنى المعز و هو خلاف الضأن و قد جعلها العـلّامة (ره) فى ايضاح الاشتباه بالقصر وابن طاوس و تلميذه ابن داود و السّيّد الدّاماد بالمدّ و الفرق بينهما أن الممدود يكتب بالالف كصفراء والمقصور يكتب بالياء كحبلى و ظاهر القاموس و غيره أن القياس هو القصر لانه ذكره بالياء ثم قال : و يمدّ و بالجملة فالموجود ثبتاً فى كتب اللغة بالقصر و ثبت كتب الرّجال لاعبرة به وليس فيها ماهو خط مصنّفه ولو وجد فالغالب على المصنّفين فى غير اللغة عدم مطابقة كتابتهم لقواعد الكتابة و عدم موافقتها للغة كما لا يخفى (الى آخر ماقال)».

**أقول :** من أراد التّحقيق فليخض فيه فانّ المقام لايقتضى أكثر من ذلك و ما ذكرناه احتمالٌ محضٌ و السّلام على من اتّبع الهدى .

## قال المصنّف (ره) فى أواخر كتابه

**(ص ٤٧٧ ؛ س ٦)**

«و روى شريك و غيره أنّ عمر أراد بيع أهل السّواد (الى آخر ماقال)».

**أقول :** قد ذكرت فى ذيل العبارة ماهو شافٍ وافٍ لايضاح المطلب وكافٍ فى بيان المقصود الّا أنّى اطّلعت بعد ذلك على تحقيق فى ذلك الموضوع أحببت أن أشير اليه هنا و هو :

## قال فضل الله بن روزبهان الاصبهانىّ فى كتاب سلوك الملوك مانصّه بالفارسيّة

**(انظر الباب السادس ؛ الفصل الثانى من النسخة المطبوعة ؛ ص ٢٧٧):**

«بدان أيّدك الله تعالى كه اختلافست ميان أصحاب مذهبين در تعيين أراضى عشرى و خراجى ؛ **أمّا درمذهب حنفيّه در محيط گويد :** خراج أراضى دونوع است

خراج وظیفه و خراج مقاسمه :

**خراج مقاسمه صورتش آنست** که امام فتح کند بعضی از بلاد أهل حرب را بقهر و زور و منّت نهد بر ایشان بآنکه گردنهای ایشان را و زمینهای ایشان را ببخشد و مقاسمت کند با ایشان در زراعتهای زمینهای ایشان و میوهای تاکهای ایشان برنصف یا ثلث یا ربع ، و این نوع از خراج بفعل پیغمبر ــ صلّی‌الله علیه [وآله] و سلّم ثابت شده که چون آن حضرت فتح خیبر فرمود بعضی از زمینها را میان غانمان قسمت کرد و منّت نهاد ببعضی برایشان مناصفه کرد باایشان در زروع آنچه منّت نهاده بود برآن تا رزق ایشان گردد .

**و خراج وظیفه صورت آن چنانست که** فتح کند امام بلدهٔ را از بلادحرب بعنوه و زور ، و منّت نهد بر ایشان برقاب و أراضی ایشان و توظیف کند براراضی مقداری معلوم از دراهم و دنانیر یا قفیزی چند معلوم از طعام ، و این نوع از خراج بقضای أمیرالمؤمنین عمر ــ رضی‌الله عنه ــ معلوم شده ؛ زیراکه او چون فتح سواد عراق کرد خواست که این‌نوع خراج برسواد عراق‌نهد صحابه برآن راضی شدند و انقیادکردند مگر اندکی از ایشان و ایشان هم آخر برأی‌او بازگشتند أمیرالمؤمنین عمر ــ رضی‌الله عنه ــ حذیفة بن الیمان و عثمان بن حنیف را فرستاد تا زمین را مساحت کردند و امر کرد ایشان راکه وظیفه کنند بر هر جریبی از جریبهای زراعت یک درهم ، و برهر جریبی از جریبهای زمین تاك ده درهم ، و بر هر جریبی از زمین اسپست پنج درهم ، ایشان مساحت کردند و بدستوری که أمیرالمؤمنین عمر فرموده بود عمل کردند ، چون بازگشتند أمیرالمؤمنین عمر گفت باایشان : شاید که شما حمل کرده باشید زمین را آن چیزی که طاقت آن نداشته باشد آن زمین ؟ پس ایشان گفتند : بلکه ما زمین‌را چیزی بار کرده‌ایم که‌طاقت آن دارد واگر زیادت می کردیم هم‌طاقت‌داشت ، پس‌أمیرالمؤمنین عمر ساکت شد و برآن قرارداد در زمان صحابه و حضور ایشان .

**و روایت کرده‌اند که** أمیرالمؤمنین عمر ازآن پشیمان شد و خواست که زیادت

گرداند ایشان‌را نوبتی دیگر فرستاد که در هرجریبی اززمین زراعت بادرهمی قفیزی ازگندم زیادت کنند **و در روایتی آمده که** قفیزی از زرع آن زمین زیادت کنند، ونیز امر کرد که برهر زمینی از زمین تاك با ده‌درهم ده قفیز گندم بنهند واین ازباب مقادیر است ومقادیر بقیاس ثابت‌نمی گردد و ثبوت‌او بسماع می‌تواندبود وآن باامیرالمؤمنین عمر رسیده از حدیث ابوهریره ــ رضی‌الله عنه ــ اینست سخن محیط .

و از آنجا مستفاد شدکه خراج بدو نوع می‌باشد خراج مقاسمه و خراج وظیفه

(الی ان قال فی ص ٢٨٤)

**و أمّا زمین و آب خراجی و عشری در مذهب شافعی ؛ در انوار شافعیّه گویدکه :**

هر مملکتی که امام آن را فتح کرده بقهر و زور أملاك و عمارات آن تمامی غنیمت مسلمانانست و ملك ایشان می‌گردد بعداز قسمت ، **و سواد عراق مفتوح شده عنوةً و قسمت کرده شده میان غانمان** ؛ بعدازآن أمیرالمؤمنین عمر ــ رضی‌الله‌عنه ــ غانمان را استطابهٔ خاطر کرد و ایشان را از ملکیّت فرو آورد **و وقف ساخت سواد عراق را بر مسلمانان** و بساکنان آنجا اجارت داد و خراجی که بر سواد عراق ختم کرده‌اند اجر تیست منجّمه که هرساله اداکنند وصرف کنند درمصالح مسلمانان آنچه أهمّ باشد ؛ و جایز است صرف کردن آن بفقرا و اغنیا از أهل فییء و غیر ایشان .

**و سواد عراق** از عبّادان است تا بحدیثهٔ موصل بطول ، و از قادسیّه است تا بحلوان بعرض ، و بغداد و نواحی آن از جملهٔ سواد عراق است ، و طول او صد و شش فرسخ است وعرض او هشتاد فرسخ است ، وگاهی که وقف کند واقف قریهٔ را بر قومی جایز است در آنجا ساختن مسجد و مقبره و سقایه ، اینست حکم سواد عراق و او تمامی خراجیست » .

**أقول :** من أرادجمیع ماذکره الفاضل المذکور من تحقیقه النّفیس فی هذاالموضوع فلیراجع الفصل الثّانی من الباب السّادس من الکتاب المشار الیه أعنی سلوك الملوك

(انظر ص ٢٧٧ ـ ٢٨٧ من الطبعة الاولى بحيدراباد دكن سنة ١٣٨٦ هـ ق).

## مطلبٌ مهمّ

فليعلم أنّ مطاوى الكتاب كانت تقتضى أن نشير الى مطالب نفيسة قد حقّقت و نقّحت فى كتب علمائنا الأعلام ـ رضى الله عنهم و أرضاهم و جعل الجنّة مسكنهم و مثواهم ـ و ذلك ككتب حامل لواء الشّيعة و حافظ ناموس الشّريعة السّيّد السّند الجليل و الحبر المعتمد النّبيل مير حامد حسين النّيسابوريّ الهنديّ ـ قدّس الله تربته ـ فانّه قد حقّق المباحث المربوطة بأمر الامامة فى كتابيه عبقات الأنوار فى اثبات امامة الائمّة الاطهار، و استقصاء الافحام و استيفاء الانتقام فى نقض منتهى الكلام؛ بمالامزيد عليه مع أنّا لم نشر الى تلك المباحث، وكذا الحال فى سائر كتب علمائنا و ذلك لنكات لايسع المقام ذكرها ؛ و قد أشرت الى نكتة منها عند الاعتذار من عدم النّقل فى هذه التّعليقات عن كتاب بعض مثالب النّواصب فى نقض بعض فضائح الرّوافض المعروف بكتاب النّقض للشّيخ المتكلّم المتبحّر الجليل عبدالجليل الرّازى القزوينىّ ـ طيّب الله مضجعه ـ (انظر ص ٨) فمن أراد التّحقيق فى هذه المطالب فليراجع مظانّها فانّا قد اكتفينا فى هذه التّعليقات بما هو المهمّ بل الأهمّ .

هذا آخر ماوفّقنا الله له من تدوين تعليقات الكتاب وقد بقى منها شىء كثير لم نوفّق له مع أنّا قد أشرنا فى ذيل الصّفحات كراراً الى أنّا سوف نذكره فى تعليقات آخر الكتاب الّا أنّ العوائق عاقتنا والشّواغل منعتنا أن نخوض فى البحث عنها وننجز ماوعدنا للقارئين لهذا الكتاب ؛ و السّلام على من اتّبع الهدى .

وكان الفراغ من هذه التّعليقات ليلة السّبت من غرّة شهر شوّال المكرّم (أعنى ليلة عيد الفطر) من السّنة الحادية و التّسعين بعد ألف و ثلاثمائة من الهجرة النّبويّة ـ

(٢٩ آبان سنة ١٣٥٠ بالتّاريخ الهجرىّ الشّمسىّ)

مير جلال الدّين الحسينىّ الاُرمويّ

المحدّث

# كلمة

## ثناءٍ و دعاء

## تشتمل

## على ذكرٍ جميل و شكرٍ جزيل

لمّا كان تصحيح بعض كراريس الكتاب و أجزائه، و استخراج فهارسه التّسعة كلّها و تنظيمها و ترتيبها باهتمام ولدى الأعزّ النّبيه **عليّ المحدّث** ـ لازال كجدّه و أبيه خادماً للعلم و بنيه و محبّاً للفضل و ذويه ـ أحببت أن أذكر اسمه هنا حتّى يكون ذلك جزاءً لخدمته و ثناءً على همّته، و ذريعةً لتحريضه على معالى الامور و وسيلةً الى ترغيبه فى مصالح الجمهور؛ الّتى تخلّد ذكر الانسان فى صفحة الدّهر الى يوم النّشور.

اللّهمّ اشكر سعيه و أحسن رعيه، و اشرح صدره و ارفع قدره، و انظر اليه نظر من ناديته فأجابك و استعملته بمعونتك فأطاعك، و اجعله متجرّداً لطلب العلم و تحصيله و جاهداً فى اتّباع الدّين مجاهداً فى سبيله، و وفّقه للعمل فى يومه لغده من قبل أن يخرج الأمر من يده، وثبّت له قدم صدقٍ عندك فيما تحبّ وترضى، و أحيه حياة محمّدٍ و ذرّيّته و أمته على دينه وملّته و منهاج الأئمّة الأوصياء من عترته.

اللّهمّ أجب دعوتى و أنجح مُنيتى، و اسمع ندائى و تقبّل دعائى، و حقّق بفضلك أملى و رجائى؛ انّك على كلّ شيءٍ قدير و بالاجابة جدير.

ميرجلال الدّين الحسينىّ الاُرموىّ

المحدّث

# فهرس الفهارس

١ـ فهرس الموضوعات

٢ـ فهرس الآيات

٣ـ فهرس الأحاديث و كلمات الأكابر

٤ـ فهرس الأشعار

٥ـ فهرس أعلام الأشخاص

٦ـ فهرس القبائل و المذاهب و الفرق

٧ـ فهرس الامكنة و البقاع

٨ـ فهرس الأزمنة و الأيّام

٩ـ فهرس كتب المتن و مصادر الهوامش و مراجع التّحقيق

# الفهارس

## ١ – فهرس الموضوعات


| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| خطبة الكتاب | ١ |
| النظر فى اختلاف الأمة | ٣ |
| أقاويل الجهمية | ٤ |
| أقاويل المعتزلة | ٥ |
| أقاويل الجبرية | ٦ |
| أقاويل أصحاب الحديث | ٧ |
| أقاويل المرجئة | ٤٤ |
| أقاويل الخوارج | ٤٨ |
| أقاويل أهل الحجاز و العراق | ٥٠ |
| القول فى الحسين و زيد ومن قتلها | ٥٣ |
| القول فى علي و معاوية | ٥٣ |
| القول فى علي و طلحة و الزبير | ٥٤ |
| القول فى علي و عثمان | ٥٤ |
| **ذكر العلماء من أصحاب الحديث** | ٥٦ |
| منهم عبدالله بن مسعود الصحابي | ٥٦ |
| و منهم حذيفة بن اليمان | ٥٧ |
| و منهم أبو هريرة الدوسي | ٦٠ |
| و منهم أبو موسى الأشعري | ٦١ |
| و منهم المغيرة بن شعبة | ٦٤ |
| و منهم سمرة بن جندب | ٦٦ |
| و منهم خالد بن عرفطة | ٦٩ |
| و منهم عبدالله بن عمر | ٧١ |
| ذكر عائشة أم المؤمنين | ٧٥ |
| ذكر عمرو بن العاص | ٨٤ |
| ذكر الحكم بن أبي العاص | ٨٨ |
| **ذكر بعض علمائهم و فقهائهم** | ٩١ |
| منهم المنصور بن المعتمر وسعيد بن جبير فى فتاوى عجيبة منها : لو أن رجلاً لف ذكره بحريرة ثم أدخله فرج امرأة لم يكن زانياً ( و نظيره فى ص ٢٩٩ ؛ س ٥) | ٩١ |
| و فى يزيد بن هارون الواسطي | ٩٢ |
| **الاحتجاج عليهم من عوامهم** | ٩٣ |
| (احتجاجات جرت بين الشيعة و المرجئة) | |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| الاحتجاج على الكثرة و الجماعة | ١٢٥ |
| فى أنّ الأُمّة لم يكن الله ليجمعها على ضلال | ١٢٦ |
| خطبة أبى بكر حين ولى النّاس | ١٢٩ |
| فى قوله: لاأُوثر فى أشعاركم وأبشاركم | ١٣٠ |
| قتال أهل الرّدّة و قتل خالد مالك بن نويرة | ١٣٢ |
| فى أنّه: كانت بيعة أبى بكر فلتةً | ١٣٤ |
| فيما نقل من عمر فى أبى بكرٍ | ١٣٥ |
| فيما نقل من عزم خالدٍ على قتل علىٍّ | ١٥٥ |
| ندامة أبى بكرٍ على أشياء عند وفاته | ١٥٩ |
| رجوعه عن حكمه السّابق فى حقّ قومٍ | ١٦٢ |
| زفرة عمر للشّفقة على الأُمّة | ١٦٣ |
| قدح عمر فى أهل الشّورى | ١٦٥ |
| سؤاله عن ابن عبّاس: من أشعر الشّعراء | ١٦٧ |
| فيما جرى من المشاجرة بينهما | ١٦٩ |
| فى كلام آخر جرى بينهما | ١٧١ |
| فى قول عمر بأنّ علياً أحقّ بالخلافة من غيره | ١٧٣ |
| جواب عمر لمن نذر أن يعتق نسمةً | ١٧٥ |
| من ولد اسماعيل | ١٧٥ |
| قطع أبى بكرٍ يسار الأقطع | ١٧٧ |
| نقل أبى بكرٍ سهم ذى القربى من الخمس الى الكراع | ١٧٩ |
| فى قول عمر: لايدرى عمر أصاب أم أخطأ؟ | ١٨١ |
| فى قول أبى بكر: لومنعونى عقالا | ١٨٣ |
| سؤال نجدة الحرورىّ ابن عبّاسٍ عن أشياء | ١٨٥ |
| ما صنع عمر فى الخلافة غير ما صنع رسول الله و أبوبكر | ١٨٩ |
| رجوع عمر الى قول علىٍّ فى الأحكام | ١٩٠ |
| فى قول عمر: كل أحدٍ أفقه من عمر | ١٩٥ |
| تعليم علىٍّ عمر كيف يحدّ قدامة | ١٩٦ |
| زعموا أنّ عمر زاد فى صاع رسول الله و مدّه | ١٩٨ |
| فى اجماعهم على أنّ النّبىّ لم يوص | ١٩٩ |
| الاذان و ماطرح منه عمر | ٢٠١ |
| فى غسل الرّجلين والمسح على الخفّين | ٢٠٤ |
| فى اجماعهم على السّجدات فى الفرائض | ٢٠٥ |
| فى الصّلوة على النّبى (ص) فى الصّلوة | ٢٠٦ |
| فى قراءة الجنب القرآن فى الحمّام | ٢٠٦ |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| فى ذبائح أهل الكتاب | ٢٠٧ |
| فى أنّ الحبوب من الطّعام | ٢٠٩ |
| **ذكر ما ذهب من القرآن** | ٢٠٩ |
| فيما قيل فى كيفيّة جمع القرآن | ٢١٠ |
| فيماقيل : انّ شاةً أكلت صحيفةً من القرآن | ٢١١ |
| فيما قيل بالنّسبة الى صدر سورة براءة | ٢١٣ |
| فيما نقل عن عمر حين قتل جماعةٌ من القرّاء باليمامة | ٢١٥ |
| ماقيل فى «الشّيخ والشّيخة اذازنيا» | ٢١٨ |
| ماقيل فى «لوكان لابن آدم واديان» | ٢٢١ |
| ماقيل فى سورة الاحزاب و سورة لم يكن | ٢٢١ |
| بعض ماورد عن النّبىّ فى أبىٍّ و ابن مسعود | ٢٢٣ |
| ماقيل فى وجه أخذ النّاس بقراءة زيد | ٢٢٦ |
| ماقيل فى سورتى المعوّذتين | ٢٢٩ |
| فى مخالفة عمر لسائر أصحاب الرّسول | ٢٢٩ |
| اخبار النّبىّ عن ارتداد قومٍ من الصّحابة | ٢٣٢ |
| شىء ممّا وقع من القتل و اللّعن بين الصّحابة | ٢٣٤ |
| فى قول النّبىّ : الائمّة من قريش | ٢٣٥ |
| فى قدح عمر فى أصحاب الشّورى | ٢٣٦ |
| بحث مفصّل فى أمر الطلاق | ٢٣٨ |
| تناقض أحكام الشّيخين | ٢٤٩ |
| فى أنّ عمر أوّل من دوّن الدّواوين | ٢٥٠ |
| تفضيله بعض النّاس على بعضٍ فى الأعطيات | ٢٥١ |
| مشاجرة وقعت بين عائشة و حفصة و عثمان | ٢٥٧ |
| أوّل من سمّى عثمان نعثلاً عائشة | ٢٦٣ |
| خروج عائشة الى مكّة وهى غضبى على عثمان | ٢٦٥ |
| فى قول عمر: لواجتمع أهل صنعاء | ٢٦٦ |
| فى أنّ النّبىّ لم يشرب المسكر قطّ | ٢٦٩ |
| فى أنّ عمر كان يحبّ النّبيذ و يشربه | ٢٧١ |
| فى حدّ عمر ابنه فى شرب المسكر | ٢٧٣ |
| فى أنّ المحدود من أبناء عمر اثنان | ٢٧٥ |
| فى أنّ النّبىّ وعليّاً لم يشربا الخمر قطّ | ٢٧٨ |
| اعتراض المصنّف على بعض الفتاوى | ٢٧٩ |
| نهى عمر أن يتزوّج العجم فى العرب | ٢٨١ |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| تفضيل عمر العرب على العجم | ٢٨٣ |
| تسوية عليّ بين العرب و العجم | ٢٨٥ |
| بعض أحكام الطّلاق و المملوكة المتزوّجة | ٢٨٦ |
| ذكر القنوت و بيان أنّه ليس ببدعة | ٢٨٩ |
| فى الاعتراض على أحكام شتّى | ٢٩٦ |
| تكذيب ما نسب الى النّبيّ من الحكم بقتل الرّافضة | ٣٠١ |
| تفضيل عليّ على الشيخين لا يوجب الشّرك | ٣٠٣ |
| فى البحث عن طلاق أبى كنف لامرأته | ٣٠٤ |
| فى أنّ السّكينة تنطق على لسان عمر | ٣٠٧ |
| ذكر مالم يوجد فى كتاب الله | ٣٠٩ |
| لايجوز للمسلم أن يسأل أهل الكتاب عن شئ | ٣١١ |
| أمر النّبيّ بعرض الحديث على القرآن | ٣١٢ |
| ذكر المواريث | ٣١٢ |
| فى أنّ « زيد أفرضكم ، و علىّ أقضاكم ، و أُبىّ أقرؤكم ، و معاذ أعلمكم » و فى البحث عن معناه | ٣١٤ |
| ماقال به زيد فى ابنة و اُخت | ٣١٥ |
| بيان المسئلة الأكدريّة | ٣١٨ |
| ماقال به زيد فى ذكر الأخت والجدّ | ٣٢٢ |
| فى أنّ عمر ماكان يعرف الكلالة | ٣٢٥ |
| فى امرأة تركت زوجها و أمّها و اُختاً لأبيها و اُمّها | ٣٢٩ |
| فى زوج و اُمّ و اخوة و أخوات لاب و اُمّ واخوة و أخوات للاُمّ | ٣٣١ |
| فى امرأة تركت زوجها و اُمّها و اُختاً لأبيها و اُمّها | ٣٣٣ |
| ما قال به زيد فى امرأة و أبوين | ٣٣٤ |
| ماقال به زيد فى ثلاث أخوات متفرّقات | ٣٣٥ |
| ما قال به زيد فى اُختين لأب واُخت لأب و اُمّ و جدّ | ٢٣٦ |
| ما قال به زيد فى ثلاث أخوات لأب و اُمّ واُخت لاُمّ وجدّ | ٢٣٦ |
| ماقال زيد فى جدّ و أخ | ٢٣٧ |
| ماقال زيد فى ابنة و جدّ | ٢٣٧ |
| ماقال زيد فى ابن ابن و جدّ | ٣٣٩ |
| ماقال زيد فى خنثى و أبوين | ٣٤٠ |
| ماقال زيد فى خنثى وأخ و اُخت | ٣٤٠ |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| الاعتراض على المخالفين فى تسمية هذه المواريث فرائض | ٣٤١ |
| ماجرى بين الحجّاج و الشّعبىّ فى ميراث اُختٍ و اُمٍّ و جدّ | ٣٤٣ |
| الاختلاف بين الصّحابة فى ميراث اُختٍ و اُمٍّ و جدّ | ٣٤٥ |
| الاختلاف بين أهل العراق و أهل الحجاز فى بعض صور الطّلاق | ٣٤٦ |
| ذكر صلوة أبى‌بكر بالنّاس | ٣٤٧ |
| هل صلوة أبى‌بكر بالنّاس دليلٌ على الخلافة ام لا ؟ | ٣٤٨ |
| فى تخطئة العامّة ابراهيم (ع) فى تخطئتهم يوسف و نوحاً ـ عليهما السّلام | ٣٤٩ |
| فى قولهم : انّ موسى لطم ملكَ الموت فأعوره | ٣٥١ |
| فى قولهم : انّ يوسف قعد من امرأة العزيز مقعد الخائن | ٣٥٢ |
| فى قولهم : انّ الشيطان قعد فى مجلس سليمان | ٣٥٣ |
| فى قول العامّة : انّ للخلفاء فى خطأهم اُسوةً بالأنبياء | ٣٥٤ |
| فيما يترتّب من الفساد على قول من يصوّب الرّأى و القياس | ٣٥٥ |
| فى قول عمر : انّ الرّسول قد هجر | ٣٥٧ |
| فى تخلّف أبى‌بكرٍ و عمر عن جيش اُسامة | ٣٥٩ |
| جناية المغيرة و منع أبى‌بكر الأنصار من أن يقتصّوا منه | ٣٦١ |
| كيفيّة أخذ البيعة من علىٍّ لأبى‌بكر | ٣٦٣ |
| ندامة عبدالله بن عمر فى مرض موته على تركه قتال الفئة الباغية | ٣٦٧ |
| براءة عبدالله بن مسعودٍ من عثمان | ٣٦٩ |
| بعض مانقل فى فضيلة عبدالله بن مسعود | ٣٧٠ |
| فى انّ عروة بن الزّبير كان ينال من علىٍّ | ٣٧١ |
| بعض مانقل فى ترجمة أبىّ بن كعب | ٣٧٢ |
| مانقل عن أبىّ بن كعب | ٣٧٣ |
| نكير اُبىّ بن كعبٍ على عثمان | ٣٧٦ |
| فى موت أبىّ بن كعبٍ و أنّه كان يسمّى سيّد المسلمين | ٣٧٧ |
| **فى ذكر الرّجعة و أنّها من عقائد الاماميّة** | ٣٧٨ |
| | ٣٨١ |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| فى تكلّم زيد بن خارجة بعد موته | ٣٨٣ |
| فى تكلّم ربيع بن حراشٍ بعد الموت | ٣٩١ |
| فى مجيء النّبىّ (ص) الى خشبةٍ كان زيدٌ مصلوباً عليها | ٣٩٧ |
| قصّة عجيبة و حكاية غريبة | ٤٠١ |
| رؤية عبدالله بن عمر خروج رجل من قبره | ٤٠٤ |
| فيما جرى بين عبدالله بن عمر و بين من خرج من القبر | ٤٠٧ |
| ضيافة حاتم الطّائىّ للوافدين على قبره | ٤٠٩ |
| أشعار حاتمٍ فى أبى الخيبرىّ | ٤١١ |
| أشعار ابن دارة فى مدح عدىّ بن حاتم | ٤١٢ |
| حياة رجل بعد موته و اخباره عمّا جرى عليه | ٤١٤ |
| فيما نقل عن الشّعبىّ من تحويل الموت عن رجلٍ الى آخر | ٤١٦ |
| فيما نقل من حياة حمارٍ بعد موته بدعاء رجلٍ | ٤٢٠ |
| فى اخبار النّبىّ (ص) عن وقوع الرّجعة فى هذه الأُمّة | ٤٢٦ |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| فيما نقل من العذاب فى حقّ أبى لؤلؤةٍ و ابن ملجمٍ | ٤٢٧ |
| ذكر نهى عمر عن متعة النّساء | ٤٣٢ |
| البحث عن متعة النّساء على سبيل التّفصيل | ٤٣٥ |
| ذكر متعة الحجّ (سقط معظم المبحث من الكتاب) | ٤٤٧ |
| فى أنّه هل كان قتال علىٍّ بعهدٍ من الرّسول | ٤٤٩ |
| فى حديث خاصف النّعل | ٤٥١ |
| فى الاشارة الى قتل ذى الثّديّة | ٤٥٣ |
| فى خبر الحدائق السّبع الّتى رآها علىٌّ (ع) فى المدينة | ٤٥٤ |
| فيما نقل عن سلمان حين بويع أبوبكر من قوله: «كردید و نكردید» | ٤٥٧ |
| هل عند أهل البيت شىءٌ سوى الوحى؟ | ٤٥٩ |
| فى الصّحيفة الّتى عند آل محمّدٍ عليهم السّلام | ٤٦١ |
| فى أنّ علياً (ع) كان عنده علمٌ جمٌّ | ٤٦٥ |
| تزييف مانقل من أنّ الحسنين كانا يأخذ ان العلم عن الحارث الأعور | ٤٦٩ |
| تزييف أنّ علىّ بن الحسين كان يأخذ | |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| العلم عن سعيد بن جبير | ٤٧٠ |
| تزييف ماقيل : انّ توبة الرّافضيّ لاتقبل | ٤٧٣ |
| فى ارادة عمر قسمة السّواد وبيع أهله | ٤٧٧ |
| فى وضع عمر الخراج على أهل السّواد | ٤٨١ |
| فى البحث عن حكم عمر فى أهل السّواد | ٤٨٣ |
| مقادير الجزية على حسب اختلاف الطّبقات | ٤٨٥ |
| فى قول عمر : من كان عليه دينٌ وله جارٌ من أهل السّواد فليبعه | ٤٨٧ |
| فى بحثٍ مختصرٍ عن الطّلاق و أمرٍ نقم به على عمر | ٤٨٨ |
| فى قول النّبيّ : المدينة حرم مابين عيرٍ الى ثورٍ | ٤٩٠ |
| فى قول أبى هريرة : وأشهد أنّ عليّاً قد أحدث فيها | ٤٩١ |
| فى بيان جزاء من أحدث حدثاً فى المدينة او آوى محدثاً فيها | ٤٩٣ |
| فى تزييف ماقال أبوهريرة : انّ عليّاً أحدث بالمدينة | ٤٩٥ |
| اكرام معاوية أباهريرة و توليته المدينة | |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| لطعنه فى عليٍّ | ٤٩٦ |
| تعييب عمر رؤوس قريشٍ ومن عدّه النّبيّ (ص) من أهل الجنّة | ٤٩٧ |
| وقيعة المخالفين فى خيار أصحاب الرّسول ورميهم الشّيعة بذلك | ٥٠١ |
| خاتمة الكتاب وعبارات أواخر النّسخ | ٥٠٣ |
| تعليقات الكتاب | ٥٠٥ |
| نقل كلام عن ابن أبى الحديد فى ترجمة المغيرة | ٥٠٦ |
| كلامٌ نفيسٌ لبعض الزّيديّة فى حقّ الصّحابة | ٥٠٧ |
| ماقال صاحب تشييد المطاعن فى حقّ هذا الكلام | ٥٢٧ |
| تزييف ماروى : انّ الله خلق الملائكة من شعر ذراعيه و صدره | ٥٢٨ |
| تزييف ماروا أنّ الفأرة يهوديّة وما يشبهها | ٥٢٩ |
| تشييد مبنى ماقيل : ما من أحدٍ الّا ومأخوذٌ من كلامه ومردودٌ عليه (الى آخره) | ٥٣٣ |
| فيما نقل من أنّ النّبيّ (ص) مال الى سباطة قوم فبال قائماً | ٥٣٤ |

| الموضوع | الصفحة |
|---|---|
| فى شىء ممّا يستطرف من قدح أبى هريرة | ٥٣٥ |
| نبذة من ترجمة سمرة بن جندب | ٥٤٢ |
| ترجمة زياد بن أبيه و اخوته | ٥٤٤ |
| قصّة زنا المغيرة و شهادة زياد و اخوته عليه | ٥٥٣ |
| ماجرى بين علىّ وعائشة يوم الجمل | ٥٥٥ |
| نظم سليم الطّهرانىّ بالفارسيّة قصّة ضيافة حاتم للوافدين على قبره | ٥٥٧ |
| ماجرى بين الشّعبىّ و الحجّاج فى مسئلة ميراث اُمّ واُخت وجدّ | ٥٦١ |
| فى ترجمة عبدالرّحمن بن مغراء الرّاوى | ٥٦٣ |
| فى نقل كلام عن سلوك الملوك فى خراج المقاسمة | ٥٦٥ |
| فى أنّ المصحّح قد اكتفى فى التّعليقات بالمهمّ بل الأهمّ | ٥٦٨ |

## ٢ ــ فهرس الآيات القرآنيّة [١]


اتبعوا ما أنزل اليكم من ربكم ٢٠٤
ادعوهم لابائهم هو أقسط ٣٥١
اذ تبرأ الذين اتبعوا ٩٨
أطيعوا الله و أطيعوا الرسول ٩٥
أفحكم الجاهلية يبغون ٢ ، ١١٠
أفمن يهدى الى الحق ١٠١
أفى قلوبهم مرض أم ارتابوا ١٢١
أقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه ٣٣٥
ألا انهم هم المفسدون ولكن ٩٧
ألا له الحكم و هو أسرع الحاسبين ١١٠
ألاله الخلق و الامر ١١٠
الذين آمنوا يقاتلون فى سبيل‌الله ٩٨
الذين يجادلون فى آيات‌الله ٢٩٦
ألم تر الى الذين يزكون أنفسهم ٢٨٨
الله يستهزىء بهم و يمدهم فى ٩٧ ، ٢٠٥
اليوم احل لكم الطيبات ٢٨١
اليوم اكملت لكم دينكم ١٠٥ ، ١١٨
ان امرؤ هلك ليس له ولد ٣٤٠
ان تقولوا انما أنزل الكتاب ٢
انظر كيف يفترون على‌الله الكذب ٢٨٨
ان ابراهيم كانت أمة قانتاً ٢٨٩
ان ابنى من أهلى ٣٥١
ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم ٩٨
ان الذين يجادلون فى آيات‌الله ٢٩٢
ان‌الله مبتليكم بنهر فمن ١٢٦
ان‌الله يأمركم أن تؤدوا الامانات ٩٥، ٢٨٨
انا أنزلنا اليك الكتاب بالحق ٢، ١١٠، ١١٧
انا اوحينا اليك كما أوحينا ١
انا لله و انا اليه راجعون ٤٠١
انكم لسارقون ٣٥١
انما كان قول المؤمنين اذا دعوا ١٢٢، ٢٤١
انما وليكم الله و رسوله والذين ١٩٩
انني أناالله لااله الا انا ٥
انى أناالله رب العالمين ٥
انى أنا ربك ٥
انى سقيم ٣٤٩


---

١ ـ حيث انا ذكرنا أعداد الايات و أسماء السور فى ذيل الصفحات لذا اكتفينا هنا بذكر الصفحات فقط.

انى وجهت وجهى للذى فطر ٢٠٥
او تقولوا انما أشرك آباؤنا ١٠٦
او تقولوا لو أنا أنزل علينا الكتاب ٢
اولئك الذين اشتروا الضلالة ٩٧
أيشركون مالايخلق شيئاً ٢٤١
بسم‌الله الرحمن الرحيم ١، ٢٠٦، ٢١٣، ٣٨٣
بشر المنافقين بأن لهم ٩٨
بل فعله كبيرهم هذا ٣٤٩
ثانى عطفه ليضل عن سبيل‌الله ٩٧
حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم ٢٨٥
الحمد لله الذى خلق السماوات ١
درجات منه و مغفرة و رحمة ١٠٠
ذلك بأنهم كرهوا ما أنزل‌الله ١٦٩
ذلك بما قدمت يداك ٩٧
ذلك يوعظ به من كان منكم ٢٤٤
ذلكم بأنه اذا دعى‌الله وحده ١١٤
ذلكم يوعظ به من كان يؤمن ٢٤٣
رسلا مبشرين و منذرين ١
شرع لكم من‌الدين ماوصى به ٢٨٠
صم بكم عمى فهم لايرجعون ٩٧
ضرب‌الله مثلا للذين كفروا امرأة ٢٦٢
الطلاق مرتان فامساك ٢٤٦
فاذا بلغن أجلهن فأمسكوهن ٢٣٨
فاذا قضيت الصلوة فانتشروا ٢٤٢
فاسألوا أهل الذكر ان كنتم ٩٥، ١٠١، ٤٥٦
فاصبر لحكم ربك فانك بأعيننا ١٢١
فاصبر لحكم ربك و لا تطع منهم ١١٠
فاصبر لحكم ربك و لا تكن كصاحب ١٢١
فان أمن بعضكم بعضاً فليؤد ٢٤٣
فان كان له اخوة فلامه ٣٢٢
فان لم يكن له ولد و ورثه ٣٢٢، ٣٣٥
فبشر عباد[ى]الذين يستمعون ٢٠٥
فخلف من بعدهم خلف ١١٦، ٢٨٧
ففهمناها سليمان وكلا ١١٥
فلا أقسم بالخنس ٤٣
فلما آتاهما صالحاً جعلاله ٣٧
فلما تجلى ربه للجبل جعله ١٤
فلها نصف ماترك ٣٢٤
فما استمتعتم به منهن الى ٤٤٢
فمن بدله بعد ماسمعه ٢٠٠
فمن تمتع بالعمرة الى الحج ٤٤٨
فمن خاف من موص جنفاً ٢٠٠
فهدى‌الله الذين آمنوا لما اختلفوا ١١٧
فى قلوبهم مرض فزادهم‌الله ٩٧
قل أرأيتم ما أنزل‌الله لكم ١٢٧
قل ان صلوتى و نسكى و ٢٠٥
قل ان ضللت فانما اضل ١١٦
قل انما اتبع مايوحى الى من ١١٦، ٣٤٩
قل انما حرم ربى الفواحش ١١٥
قل انى على بينة من ربى ٢

قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم ١١٩
قل: مايعبؤبكم ربى لولا.. ٢٩٠
كان الناس امة واحدة ١١٢
كتب عليكم اذا حضر أحدكم الموت ١٩٩
كتب عليه أنه من تولاه ٩٧
كذلك كدنا ليوسف ما كان ٣٥١
كم من فئة قليلة غلبت فئة ١٢٦
لاشريك له و بذلك أمرت ٢٠٥
لايؤاخذكم الله باللغو فى أيمانكم ٢٤٥
لايأتيه الباطل من بين يديه ١
لايتخذ المؤمنون الكافرين اولياء ٩٨
لايستوى القاعدون من المؤمنين ١٠٠
لتجدن أشد الناس عداوة ٢٠٧
للرجال نصيب مما ترك الوالدان ٣١٣
لله الامر من قبل و من بعد ٣١٣
له الحكم و اليه ترجعون ١١٠
ليس على الذين آمنوا و عملوا ١٩٦
ليس كمثله شيء ٥
مافرطنا فى الكتاب من شيء ١٢١
ماكان محمد أبا احد من رجالكم ٣٥١
مانعبدهم الا ليقربونا الى الله ١٢١
متاع قليل و لهم عذاب اليم ١١٥، ١٢٧
مثلهم كمثل الذى استوقد ٩٧
النفس بالنفس و الحر بالحر ٢٦٧
هذا كتاب أنزلناه مبارك ٢
هل أتى على الانسان حين ١٨٢
هل يستوى الذين يعلمون ١٠١
هوالذى أنزل عليك القرآن ٢٤٤
هوالذى خلقكم من نفس واحدة ٣٧
و اتل ماأوحى اليك من كتاب ١١٠
و اذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات ٩٥
و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد ٩٨
واذا حللتم فاصطادوا ٢٤٢، ٢٤٣
و اذ أخذ ربك من بنى آدم ١٠٦
و اذا دعوا الى الله و رسوله ١٢١
واذا قيل له اتق الله أخذته ٩٨
واذا قيل لهم لاتفسدوا فى الارض ٩٧
واذا لقوا الذين آمنوا قالوا ٩٧، ٢٠٥
و استغفرالله ان الله كان ١١٠
و أشهدوا اذا تبايعتم ٢٤٢
و اعتصموا بحبل الله جميعاً ٥٠٢
و اعلموا انما غنمتم من شيء ١٧٩
والذين يمسكون بالكتاب ١١٦، ٢٨٧
و ان احكم بينهم بما أنزل الله ٢، ١٠٩، ١١٦
و ان اردتم استبدال زوج ١٩٤
و ان تدعهم الى الهدى فلن ١٠٦
و ان كان رجل يورث كلالة ٣٢٩، ٣٤٠
و ان كنتم على سفر و لم تجدوا ١١٩
و ان يكن لهم الحق يأتوا ١٢١
و ان كثيراً ليضلون بأهوائهم ١٢٥
و ان كثيراً من الخلطاء ليبغى ١٢٦
و انه تعالى جد ربنا ماتخذ ٢٠٥
و تلك حجتنا آتيناها ابراهيم ٣٤٩
و تلك حدودالله و من يتعد ٢٤٣

و جعلنا على قلوبهم أكنة ١٠٨
و حمله و فصاله ثلاثون ١٩١
و داود و سليمان اذ يحكمان ١١٥
و رسلا قد قصصناهم عليك ١
و رفعنا لك ذكرك ٢٨٩
و طعام الذين اوتوا الكتاب ٢٠٧، ٢٠٩
و قال الذين اتبعوا لو أن ٩٧
وقال ربكم ادعونى أستجب ٢٩٠
وقل للمؤمنات يغضضن من ١١٩
و قليل من عبادى الشكور ١٢٦
و قوموا لله قانتين ٢٨٩، ٢٩٥
وكذلك نفصل الايات ١
ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم ٢٠٧
ولا تجادل عن الذين يختانون ١١٠
ولا تجد اكثرهم شاكرين ١٢٦
ولا تقولوا لما تصف ألسنتكم ١١٥، ١٢٧
ولا تكونوا كالذين تفرقوا ٤٠، ٥٠٢
ولا يزالون مختلفين ١١٢
ولا يشرك فى حكمه احداً ١١٠
و لكل جعلنا موالى مما ٣١٣
ولكم نصف ماترك ازواجكم ٣٢٠، ٣٢١
ولكن اختلفوا فمنهم من ٤٠
ولكن اكثر الناس لايعلمون ١٢٦
و لهن مثل الذى عليهن ٢٤٧
ولو أنا كتبنا عليهم ان اقتلوا ١٢٦
ولوكان من عند غيرالله ٣٣٣
وما آمن معه الا قليل ١٢٦
و ما اختلفتم فيه من شىء ٢، ١١٠
و ما أنزلنا عليك الكتاب الا ٢
و ما تفرقوا الا من بعد ماجاءهم ٢٨٠
و ما يؤمن اكثرهم بالله ١٢٥
و ما ينطق عن الهوى ١١١
و المحصنات من النساء الا ٢٨٥، ٢٨٦
و المطلقات يتربصن بأنفسهن ٢٤٥
و ممن حولكم من الاعراب منافقون ٩٨
و من أحسن من الله حكماً ١١٤، ١٢١
و من أظلم ممن افترى على الله ١١١
ومن لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الظالمون ١١٤
ومن لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الفاسقون ١١٤
ومن لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الكافرون ١١٤
و من الناس من يتخذ من دون الله ٩٧
و من الناس من يجادل فى الله بغيرعلم ولا هدى ٩٧
و من الناس من يجادل فى الله بغير علم ويتبع كل ٩٧
و من الناس من يعبدالله ٩٧
و من الناس من يعجبك ٩٨

و من الناس من يقول آمنا ٩٧
و منهم الذين يؤذون النبى ٩٨
و من يتعد حدودالله فاولئك ٢٤٤
و من يتعد حدودالله فقد ظلم ٢٤٤
و من يتولالله و رسوله ١٩٩
و من يطع الله و رسوله ١٢٢ ، ٢٤١
و من يكسب خطيئة او ٢٩٨
و هو الذى يقبل التوبة عن ٤٧٤
و هو يرثها ان لم يكن لها ٣٣٠
و الوالدات يرضعن اولادهن ١٩١
و يدعون الى السجود ٢٣
و يقولون آمنا بالله و بالرسول ١٢١ ، ٢٤١
يا ايها الذين آمنوا اذا تداينتم ١١٨ ، ٢٤٢
يا ايها النبى اذا طلقتم النساء ٢٣٨
يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم ١٠١
يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة ٢٤٢
يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا الذين ١٩٩
يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا الكافرين ٩٨
يا ايها الذين آمنوا لاتقدموا بين ١٢٧
يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم ١٢٠
يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم ١٩٩
يا داود انا جعلناك خليفة ١١٥-١١٦
يا مريم اقنتى لربك و اسجدى ٢٨٩
يخادعونالله و الذين آمنوا ٩٧
يريدالله ليبين لكم و يهديكم ٢٨٦
يستفتونك قلالله يفتيكم ٣١٦، ٣٢٣، ٣٣٠، ٣٤٠
يوم يكشف عن ساق ٢٥

# ٣ ـ فهرس الاحاديث النّبويّة

## وكلمات أكابر الصحابة


آخركم موتاً فى النار ٦٦

الائمة من قريش ٢٣٥

ابى بن كعب أقرؤكم (وأقرؤكم أبى) ٢٢٣، ٢٣٠، ٢٣١، ٣١٤

أتانى ربى الليلة فوضع يده بين كتفى حتى وجدت برد أناملة على صدرى... ٢٦

اجراكم على الجد اجراكم على النار (قول عمر) ٣٣٧، ٣٥٦

اخترت لكم ستة نفر مضى رسول الله (ص) وهو عنهم راض (قول عمر) ٢٣٦

اختلاف اصحابى رحمة ٣٩

اختلاف امتى رحمة... ٣٩، ١٠٤

الاختلاف رحمة ٢٨٠

اذا أنا فرغت من صلوة الفجر و سلمت فاضرب عنق على (قول ابى بكر) ١٥٥-١٥٦

اذا بايعت امتى رجلين فاقتلوا الثانى كائناً من كان ٣٦٦

اذا جاءكم الحديث عنى فرأيتموه مضياً ليس بذى تجاوز ولا تفاقم فهو عنى ٣١٢

اذا رابتكم أشربتكم فاكسروها بالماء ٢٦٩

أفاترك أمة محمد كالنعل الخلق ؟ (قول ابى بكر) ١٩٠

أكذب الاحياء على رسول الله (ص) ابو هريرة الدوسى (قول على) ٦٠

ألا بعداً ألاسحقاً لمن بدل بعدى ٢٣٣

ألا لاأعلم رجلا تزوج على أكثر من أربعماة درهم الا أنهكته عقوبة (قول عمر) ١٩٤

اللهم العن معاوية بادئاً و عمرو بن العاص ثانياً و أبا الاعور السلمى ثالثاً و أباموسى الاشعرى رابعاً (قول على) ٦٣ - ٦٤

اللهم ان كان ما جاء محمد حقاً فاخسف بى و بفرسى (قول عمرو بن العاص) ٨٥

اللهم انانستعينك و نستغفرك و نؤمن بك.. (قول عمر) ٢٩١

اما ان لكم عندنا يا معشر الخوارج ثلاثاً لانمنعكم مساجد الله... (قول على) ٤٧٤

أمرنا أن نقاتل الناس حتى يقولوا «لا اله الا الله» ٤٦

انا فرطكم على الحوض و ليرفعن الى قوم من أصحابى... ٢٣٢
انتم أشبه شيء ببنى اسرائيل والله ليكونن فيكم ما كان فيهم ٤٢٦
انا معاشر الانبياء لانورث... ٢٥٩
ان آدم كلم موسى فى القدر فحجه ٢٨
ان آدم و حواء كفرا بالله و أشركا ٣٧
ان ابابكر كلم عمر فى القدر فحجه ٢٨
ان ابراهيم الخليل (ع) كذب ثلاث كذبات ٣١
ان اصحاب الجمل ملعونون على لسان النبى.. (قول ام هانى) ٨٤
ان الله اختارنى و اختار لى منهم اصحاباً و... ٢٣٤
ان الله تبارك و تعالى هكذا يجلس (قول كعب الاحبار) ٢٦
ان الله عزوجل يجيء عشية عرفة على جمل أحمر عليه رداء هش ١٥-١٦
ان الله عزوجل فوق العرش له أطيط كأطيط الرحل بالراكب ١٧
ان الله خلق الملائكة من شعر ذراعيه ١١
ان الله خلق نفسه من عرق الخيل ١١
ان بنى اسرائيل افترقوا حتى بعثوا حكمين ضالين مضلين و سيكون ذلك فى أمتى ٦٣
ان جبرئيل كلم ميكائيل فى القدر فحجه ٢٨
ان الحديث سيفشوعنى فاعرضوه على القرآن فما ليس يوافق القرآن فليس عنى ٣١٢
ان داود (ع) قدم اوريا بن حنان امام التابوت ليقتل فيتزوج امرأته ٣٣، ٣٥٣
ان زيداً أفرضكم، وعلى أقضاكم ٣١٣-٣١٤
ان الزهرة مسخت و انها كانت امرأة فزنت ٤٠
ان سهيلا كان عشاراً باليمن فمسخ كوكباً ٤٠
ان الشارب اذا شرب سكر، و اذا سكر هذا.. (قول على) ١٩٦
ان الشيطان قعد فى مجلس سليمان بن داود وكان يأتى نساءه... ٣٥، ٣٥٤
ان الفأرة يهودية ٤٤
ان قوماً ينتحلون حبك يقال لهم الرافضة فان لقيتهم فاقتلهم فانهم مشركون... ٤٧٦
انكن صويحبات يوسف ٣٤٦
انما مثل أصحابى فيكم مثل النجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم ١٠٤، ١٢٢
ان الملائكة تحمل ربها و انها تعرف غضبه من رضاه وتعرف غضبه بثقله على كواهلها ٢٦
ان موسى بن عمران لطم ملك الموت فأعوره ٢٩، ٣٥١
ان النار لما استعرت وضع الله قدمه فيها فقالت: قطى قطى ١٣

ان النبى (ص) حلل أشياء بعينها بغير ناسخ و منسوخ ٣٨
ان النبى (ص) لعن الزائد فى القرآن ٥٧
انه يأتى من بعدى قوم لهم نبز يقال لهم الرافضة فاذا لقيتهم فاقتلهم فانهم مشركون... ٣٠١-٣٠٢
ان الولد للفراش ٢٤٨
ان يوسف الصديق حل تكته و قعد من امرأة العزيز مقعد الخائن ٣٢ ، ٣٥٣
ايتونى بصحيفة و دواة أكتب لكم كتاباً لا - تضلوا بعدى... ٣٥٩
أيسر الرياء شرك ٢٨٧
ايها الناس ألستم تعلمون أنى أولى بكم من أنفسكم... ٩٩
ايها الناس قد وليتكم و لست بخيركم فاذا.. (قول ابى بكر) ١٢٩
ايها الناس لا تسألوا أهل الكتاب عن شىء فانهم لن يهدوكم... ٣١١
ايها الناعى خالد بن عرفطة كذبت والله مامات خالد... (قول على) ٧٠
بل هو (ابوبكر) كان أغش و أظلم... (قول عمر) ١٤٨
بم تقضى يا معاذ ؟... ١٠٤
بنى الاسلام على خمس؛ شهادة أن لااله الاالله ٤٧
ثلاث وددت أن رسول الله (ص) بينها لنا؛ الكلالة و الخلافة و... (قول عمر) ٣٢٦
حسب آل عمر منها تحمل رجل منهم الخلافة (قول عمر) ٤٩٧
الحمد لله الذى وفق رسول رسول الله لما يجب ١٠٤
دخلت العمرة فى الحج هكذا الى يوم القيامة ٤٤٨
رأيت رب العالمين فى قبة حمراء و رأيته رجلا ١٥
رأيت ربى فى روضة خضراء فرأيته جعداً قططاً ١٩
رأيت ربى و فى رجليه نعلان من ذهب ٢١
رضيت لامتى بما رضى لها ابن ام عبد ٥٧ ، ٢٢٤
رفع القلم عن ثلاث ؛ عن النائم حتى يستيقظ ١٩٤
زيد بن ثابت أفرضكم ٢٣٠ ، ٣١٤ ، ٣٣٣ ، ٣٣٦
ستعلم فاطمة (ع) أنى ابن عم لها اليوم (قول عثمان) ٢٥٩
ستفترق امتى على ثلاث فرق... ٦٢
سيخرج منكم قوم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الاسلام ٤٨-٥٠
الشرك أخفى فى امتى من دبيب النمل فى ليلة ظلماء على صفاة سوداء ٢٨٧

الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة..
(نقلها عمر بعنوان أنها قد كانت آيةً من القرآن) ٢١٨
شيعة على هم الفائزون.. ٤٧٦
الصلوة جائزة خلف كل بر و فاجر ٣٠٠، ٣٤٨
الصلوة عمادالدين ٣٠٠
صنفان من امتى ليس لهما فى الاسلام نصيب ؛ القدرية و المرجئة ٤٥
عبدالرحمن بن عوف قارون هذه الامة (قول عمر) ٥٠٠، ٥٠١
على أقضاكم ٢٣٠، ٢٣١، ٣١٤
عليكم بهذه الثلاثة الاشياء أنفذوها بعدى أنفذوا جيش أسامة.. ٣٥٩-٣٦٠
فوالله مازالت هذه الامة مكبوبةً على وجهها منذ يوم قبض رسول‌الله (ص)... (قول ابى بن كعب) ٣٧٦
قتل عثمان مظلوماً (قول عائشة) ٢٦٤
قد خلفت فيكم ماان تمسكتم به لن تضلوا ؛ كتاب‌الله و عترتى اهل‌بيتى.. ٣٣٤
كان أسامة أحب الى رسول‌الله منك.. (قول عمر) وكذا قول على (ع) بلفظ: «لانه كان» ٢٥٤، ٢٥٥
كان(ابوبكر) والله‌أحسد قريش كلها.. (قول عمر) ١٤٨
كرديد و نكرديد أما والله لقد فعلتم فعلة أطمعتم فيها الطلقاء (قول سلمان) ٤٥٧
كل أحد أفقه من عمر (قول عمر) ١٩٥
كل مسكر حرام.. ٢٧٣، ٢٧٧
كل مسكر خمر ٢٧٧
كنت والله أسأل فأعطى و أسكت فابتدى وبين الجوانح منى علم‌جم فاسألونى (قول‌على) ٤٦٦
لا أفهمها ابداً لقول النبى (ص): ما أراك تفهمها ابداً (قول عمر) ٣٢٥
لا تأذنوا للوزغ لعنةالله عليه.. ٨٩
لا ترجعوا بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض بالسيف ٢٣٥
لاتسبوا الدهر فان‌الله هوالدهر ٩، ١٨٢
لاتسبوا الريح فانها من نفس الرحمن ١٤
لاحكم الا لله (قول الخوارج) ٤٧٤
لامنعن فروجهن الا من الاكفاء (قول عمر) ٢٨٠
لئن لم ينته المغيرة لاعودن عليه بالحجارة (قول عمر) ٦٦
لايحل دم امرء مسلم الا فى احدى ثلاث، المرتد عن الاسلام.. ٣٠٤
لايخرج احداً من الايمان الا الجحود بالله و برسوله.. ١٨٢
لايزنى الزانى وهو مؤمن ٢٩٨
لايسرق السارق و هو مؤمن ٢٩٨
لايقتل القاتل و هو مؤمن ٢٩٨

لست للمؤمنين بأمير ، هوذاك وأنا والله أحق بها منه (قول العباس) ١٧٣
لعن رسول‌الله (ص) الحكم و ما ولد الى يوم القيامة (قول أبي‌هريرة) ٨٨
لعن‌الله سمرة بن جندب.. (قول عمر) ٦٧
لعن‌الله عمرو بن العاص ما أكذبه.. (قول عائشة) ٨٦
لعن‌الله من سب أصحابى ٢٣٤
لقدقتل باليمامة قوم يقرؤون قرآناً كثيراً لايقرؤه غيرهم.. (قول عمر) ٢١٥-٢١٦
لما مات عمر ذهب تسعة أعشار العلم معه ٣٠٧
لن‌تنتهوا يامعاشر قريش حتى يبعث‌الله عليكم رجلا.. ٤٥١
لن يرى احد عورتى الاعمى ٥٨
لو اجتمع اهل‌صنعاء على قتل رجل لقتلتهم‌به (قول عمر) ٢٦٥
لو ان سالماً مولى أبي‌حذيفة و أبا عبيدة حيين لما تخالجنى فيهما شك (قول عمر) ٢٣٦
لو تقدمت فى متعة النساء لرجمت فيها (قول عمر) ٤٤٤
لو قدقام قائمنا بدأبالذى ينتحلون حبنا فيضرب أعناقهم (قول أبي‌جعفر) ٤٧٥
لوكان لابن آدم و اديان من ذهب لابتغى اليهما ثالثاً.. ٢٢١
لوكنت مستخلفاً أحداً عن غير مشورة لاستخلفت ابن ام‌عبد ٢٢٣
لولا أن تبطروا لاخبرتكم بما وعدالله من يقتل هؤلاء.. (قول على) ٤٥٣
لولا ان عمر نهى عن المتعة مازنى فتيانكم هؤلاء (قول على) ٤٤٣ ، ٤٤٥
لولا على لهلك عمر (قول عمر) ١٩١، ١٩٢
لو ولوها الاجلح لاقامهم على كتاب‌الله و سنة نبيه (قول عمر) ٢٣٦
لو ولوها الاجلح لاقامهم على المحجة (قول عمر) ٢٣٧
ليت شعرى ايتكن صاحبة الجمل الادبب فتنبحها كلاب الحوأب.. ٧٥-٧٦
ما آسى على شىء الا أن أكون قاتلت الفئة الباغية.. (قول ابن عمر) ٣٦٩
ما أبالى اياه مسست أو أنفى ٥١
ما أحسن هذه الحديقة يارسول‌الله (قول على) ٤٥٤
ما أسكر كثيره فقليله حرام ٢٧٧
ما بال أقوام يزعمون أنى أقيدهم من المغيرة (قول ابى‌بكر) ٣٦٣
مارأيت مصارع شيوخ أضيع من يومنا هذا (قول طلحة) ٨٤
ماعندنا الا ما فى كتاب‌الله أو ما فى الصحيفة (قول على) ٤٦١
ما عهد الى رسول‌الله (ص) شيئاً اخبر الناس

به الا كتاباً فى قراب سيفى (قول على) ٤٥٠
ما كنا نبعد اصحاب محمد أن السكينة تنطق على لسان عمر.. (قول ابن مسعود) ٣٠٧ - ٣٠٩
ما وجدت الا السيف اوالكفر بما أنزل على محمد (ص) (قول على) ٤٥١
المؤمن اذا غضب لم يخرجه غضبه من الحق ١٣١
متعتان كانتا على عهد رسول الله أناأنهى عنهما و أعاقب عليهما.. (قول عمر) ٤٤٣ ، ٤٤٥
المرجئة يهود هذه الامة (قول سعيد بن جبير) ٤٧
المسلمون اخوة تتكافؤ دماؤهم ويسعى آخرهم بذمة أولهم ٢٥٣
معاوية فرعون هذه الامة وعمرو بن العاص هامانها (قول على) ٨٧
من أراد أن يقرأ القرآن غضاً كما أنزل فليقرأه على قراءة ابن ام عبد ٢٢٣، ٢٣٢
منا امير و منكم امير (قول الانصار) ٢٣٦
من جحد آية من كتاب الله عزوجل فهو كافر بالله ٢٢٩
من كان منكم عليه دين و لم يجد ما يقضى دينه و له جار من اهل السواد.. (قول عمر) ٤٨٥
من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار ٢٠٠ ، ٣٠٢ ، ٣١٥
من كنت مولاه فعلى مولاه ، اللهم وال من والاه ٩٩
من مات و ليس عليه امام فميتته جاهلية ٧٥
ندمت على أن سألت رسول الله (ص) عن ثلاث.. (قول أبى بكر) ٤٢٨، ٤٢٩
ندمت أن لا أكون سألت رسول الله عن ثلاث (قول أبى بكر) ١٥٩
هامان هذه الامة المغيرة بن شعبة ٦٦
هذا جبرئيل يخبرنى أن آمركم : من لم يسق الهدى.. ٤٤٨
هو (على بن ابى طالب) ابن عمى ١٧٧
والله لتظهرن على هذه القرية و لتقتلن هذين الرجلين.. (قول على) ٤٥٢
والله لو منعونى عقالا أو عناقاً لقاتلتهم عليه (قول ابى بكر) ١٨٣
وأما أنا فقد أمرنى رسول الله (ص) عليكما فمن أمركما على؟ (قول أسامة) ٣٦١
وددت انى و عثمان (وايالك) برمل عالج يحثو أحدنا.. (قول ابن مسعود) ٥٧، ٣٧٠
و ما يدريكم ؟ فوالله مايدرى عمر أصاب أم أخطأ (قول عمر) ١٨١
يا أبابكر صل بالناس ٣٤٦
يا اصحاب رسول الله أنشدكم الله هل سمعتم النبى.. (قول ابن مسعود) ٥٧
يا ايها الناس ان بيعة أبى بكر كانت فلتة وقى الله

شرها.. (قول عمر) ١٣٨
يا ايهاالناس لاتمسكوا على بشيء يخالف القرآن.. ٣١٢
يا رسول‌الله لو وليت علينا أبابكر (قول اصحاب النبى) ٢٣٧
يا زيد... خذلوك و قتلوك و صلبوك؟ ... ليخذلنهم‌الله و.. ٣٩٦
يا عثمان قميص رسول‌الله لم يبل وقد غيرت سنته (قول عائشة) ٢٦٤
يا على أنت و شيعتك فى الجنة ٤٧٦
يانعثل والله لقدشبهك رسول‌الله بنعثل اليهودى (قول عائشة و حفصة) ٢٦٠-٢٦٢
يرحم‌الله عمر ما كانت المتعة الا رحمة من الله رحم بها امة محمد.. (قول ابن عباس) ٤٣٨
يطلع عليكم رجل من أهل النار ٨٨
يوم الخميس و ما يوم الخميس؟.. (قول ابن عباس) ٣٥٩

## ٤ ـ فهرس الابيات


| | | |
|---|---|---|
| أبا الخيبريّ و أنت امرؤ | ظلوم العشيرة شتّامها<br>(مع ثلاث ابيات اخر)<br>« لحاتم الطّائى » | ٤١١ |
| ابوك أبو سفّانة الخير لم يزل | لدن شبّ حتى مات فى الخير راغبا<br>( مع بيتين آخرين )<br>« لابن دارة العبسى » | ٤١٢ |
| عجّل أبا سفّانةٍ قراكا | فسوف أنبى سائلى نثاكا<br>« لابى الخيبريّ » | ٤١٠ |
| لاتفش سرّك الّا عند ذى ثقةٍ | أو لا فأفضل ما استودعت اسراراً<br>( مع بيتٍ آخر )<br>« للكعب بن زهير » | ١٤٦ |
| لو كان يقعد فوق الشمس من كرم | قوم بأوّلهم او مجدهم قعدوا<br>( مع ثلاث ابياتٍ اخر )<br>« لزهير بن أبى سلمى » | ١٦٨ |

# ٥ ـ فهرس أعلام الأشخاص


**الالف**

آدم (ع) ٢٨، ٣٧، ١٧٠
ابراهيم (ع) ١، ٩٥، ٢٠٥، ٢٨٠، ٢٨٩، ٣٤٩
ابراهيم بن داود ١٧٨
ابراهيم بن موسى الفراء ٣٨٢
ابراهيم بن يزيد التيمى ٤٤، ١٧١
ابراهيم النخعى ٤٤، ١٩٠
ابن أبى زائدة ٤٣٧
ابن أبى شريح ٣٦٦
ابن أبى ليلى ٣٥٧
ابن اسحاق ٣٧٣
ابن ام عبد = عبدالله بن مسعود ٢٢٣، ٢٣٢
ابن بدر ٣٤١
ابن بريدة ٨٥
ابن تيم بن مرة ١٣٧
ابن جريج ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٤١
ابن حى ١٥٧
ابن خالد ٦٦
ابن خثيم ٤٣٦
ابن دارة العبسى ٤١٢
ابن سيرين ٢٠٨، ٤٥٢
ابن شبرمة ٣٥٧
ابن عباس = عبدالله بن عباس
ابن عبد القدوس ٣٧١
ابن عمر = عبدالله بن عمر
ابن عوف ٤٥٢
ابن عيينه ٨٧
ابن قيس = ابو موسى الاشعرى ١٤٤
ابن الكواء ٤٥٠، ٤٧٤
ابن المبارك ٤٥، ٣٨٢
ابن مسعود = عبدالله بن مسعود
ابن مسعود بن كرام ٣١١
ابو ادريس ٤٥٢
ابو اسحاق ٣١١، ٣٧٢
ابو الاعور السلمى ٦٤، ٢٣٤
ابو البخترى الطائى ٨١
ابوبكر بن أبى قحافة ٢٨، ٩٣، ٩٦، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٧، ١٤٨، ١٥١، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩،

١٦١، ١٦٢، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٣،
١٨٤، ١٨٩، ١٩٠، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٦،
٢٠٨، ٢٠٩، ٢٢٢، ٢٣١، ٢٣٧، ٢٤٩،
٢٥٩، ٢٩٠، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠٢،
٣٠٣، ٣٠٤، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٣٢،
٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٦،
٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٨٨، ٣٩٠، ٤٣٥،
٤٤٤، ٤٤٦، ٤٥١، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٧٦،
٤٧٧، ٥٠٢
ابوبكر بن عياش ١٥٥، ١٧٧
ابوبكرة ٦٤، ٦٨
ابوبكر الهذلى ٤٥٠
ابوتراب = على(ع)
ابو ثور ٤٤٢
ابو جحيفة ٤٥٨
ابو جعفر ٦٦، ٨٧
ابو حرب بن ابى‌الاسود ٣٦٧
ابوالحسن = على (ع)
ابوحنيفة ٢٠١، ٢٦١، ٣٥٧
ابو خالد الاحمر ٨٦
ابو خالد الوائلى ٦٠
ابوالخيبرى ٤٠٨، ٤١١، ٤١٢
ابوالدرداء ٢٦
أبو ذر ٦٦
ابوالزبير ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٤١
ابوالزبير المكى ١٨٥
ابوسعيد ٣٦٦
ابوسفانة = حاتم بن طى
ابو سلمة الحارثى ٤١٤
ابوصالح ١٦، ٨٧
ابوالضحى ٣٥٥
ابو عاصم ٤٠٢
ابوعبدالرحمن = عبدالله بن عمر
ابو عبدالله ٤١٥
ابو عبيدة ٢٣٦، ٢٣٧
ابو عبيدة السلمانى ٤٥٤
ابوالعجلان ٦٨
ابو على ١٧٨
أبو عمر ٦٧
ابوالفضيل ٨٢
ابو قحافة ١٥٢
ابو قلابة ٤٤٣
ابوكلثوم ٤٥١
ابوكنف العبدى ٣٠٤
ابو معاوية ٨١، ٨٧
ابوالمعلى الجريرى ٤٩٧
ابوالمفضل ٦٣
ابو موسى الاشعرى ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ١٤٠،
١٤١، ١٤٣، ١٤٧، ٢١٩، ٢٣٤، ٢٥٠،
٣٧١
ابوالمهزم ٨٨
ابو نضرة ٣٦٦، ٤٤١
ابو نعيم ٦٠، ٨٤

ابو نعيم الاحول ٧٥
ابو هريرة ١٦، ١٨، ٦٠، ٦٦، ٦٧، ٨٨، ٤٩٤، ٤٩٦، ٤٩٧
ابووائل = شقيق بن سلمة ٣٠٠
ابو واقد البكرى ٤٣٤، ٤٣٥
ابو يوسف القاضى ١٥٨، ٢٠١، ٣٠٩، ٣٥٥
أبى بن كعب ٢٠، ٦٤، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣١، ٣٣٢، ٣١٤، ٣١٥، ٣٧٤، ٤٧٥، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٤٤٠
الاجلح ٤٥١
أسامة ١٦١، ٢٥٣، ٢٥٥، ٣٦٠، ٣٦١
اسحاق (ع) ١
اسحاق ٣٧٣
اسحاق بن ابراهيم ٣٦٧
اسحاق بن اسماعيل ٤٥٢
اسد بن عمر القاضى ٤٨٥
اسرائيل بن سباط ٧٧
اسماء بنت عميس ١٧٨
اسماعيل (ع) ١
اسماعيل بن أبى خالد ٣٦١، ٣٨٢، ٣٩١، ٤١٦، ٤٢٠، ٤٢٢، ٤٣٧
اسماعيل بن أبى عبيدالله ٤٠٨
اسماعيل بن أمية ١٧٩
اسماعيل بن سالم ٤٥٢
اسماعيل بن قيس ٣٧٠
الاسود ٣٠١
الاشعث ١٥٢، ١٥٣، ١٦١، ١٩٢
الاعمش ٥٨، ٦١، ٦٤، ٨١، ٨٧، ١٣٣، ٣٠٠، ٤٤٢
امرأة العزيز ٣٢، ٣٥٣
ام حكيم بنت عمرو الخولية ٦٩
ام سلمة (زوج النبى) ٤٧٦
ام الطفيل امرأة ابى بن كعب ٢٠
ام عبدالله بنت ابى هاشم ٣٨٣
ام فروة بنت ابى قحافة ١٥٢
ام هانى بنت ابى طالب ٨٢
أنس بن مالك ٦٠، ٣٨٩، ٣٩٠، ٤٥٤
اوريا بن حنان ٣٣، ٣٥٤
اياس بن قبيصة الاسدى ١٥٩
أيوب (ع) ١
أيوب ٤٤٣
أيوب السختيانى ١٧٩

ب

بريدة ٨٥
بشر ٣١٢
بشر بن المفضل ٤٤١، ٤٤٣
بشر المريسى ٣٠٩
بلال ٣٤٦

ث

ثابت ٤٤٩

ج

جابر بن عبدالله الانصارى ٤٣٥، ٤٤١، ٤٤٦

جبرئيل (ملك الوحى) ٢٨، ٤٦، ٤٤٨
جرير ٨٤، ٢٩٠
جرير بن عبدالحميد ٣٩٦، ٣٩٨
جرير بن عبدالحميد الضبى ٦١، ١٣٣، ١٨٢، ٣٦١
جرير بن عبدالله ٨
جرير بن عبدالله البجلى ٢٥، ٣٦٧
جرير بن عبدالله الضبى ٥٧
جرير بن المغيرة ١٩٠

ح

حاتم بن طى ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١
الحارث الاعور ٣١١، ٤٦٩، ٤٧٠
الحارث بن كلدة الثقفى ٤٩٧
حارثة بن قدامة ٤٤٩
حبيب بن ابى ثابت ٣٦٩
الحجاج بن يوسف ٧٣، ٩١، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٤٢، ٣٤٥
حذيفة بن اليمان ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦١، ٨١، ٣٧١
حراش بن حوشب ٣٩٧
حريز بن عثمان ١٧٤
الحسن البصرى ٦٦، ٨٤، ١٣٤، ٤٤٩، ٤٥٠
الحسن بن الحسن بن على ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥
الحسن بن دينار ٨٤
الحسن بن صالح بن حى ١٥٥
الحسن بن على (ع) ٧٩، ١٧٥، ١٩٢، ٤٦٨
الحسن بن عمر العوفى ٣٧٣
الحسن بن قحطبة ٩٢
الحسن الحريرى ٨٨
الحسن اللؤلؤى ١٧٧، ١٧٨
الحسين بن على (ع) ٥٣، ٥٥، ٧٩، ٨٧، ٩١، ١٠٦، ١٧٥، ٤٦٨
الحسين بن واقد ٨٥
حفصة بنت عمر بن الخطاب ٢٢٣، ٢٥٧، ٣٢٥
الحكم بن أبى العاص ٨٨
حماد الابح ٤٥٢
حماد بن زيد
حماد بن سلمة ٦٦، ٦٨، ٨٨، ٤٤٩
حماد بن العوام ٦٣
حميد الطويل ٦٠
الحميدى ٣٥٩
حواء ٣٧

خ

خارجة ٣٨٧
خالد بن عبدالله الواسطى ٢٠٨
خالد بن عرفطة ٦٩، ٧٠
خالد بن الوليد ١٣٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤
خضر (ع) ١٨٥
خضير بن عبدالرحمن ٦٣
خلف بن خليفة ٨٦
خيثمة ١٣٣

د

داود (ع) ١، ٣٣، ٣٤، ١١٥، ١١٦، ٣٥٣
داود بن ابى هند ٤٤١، ٤٤٣

ذ

ذوالثدية ٥٠، ٨٦

ر

ربعى بن حراش ٣٩١، ٣٩٣، ٤٥١
ربعى بن خراش ٣٩٢
ربيع بن حراش ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٤

ز

الزبرقان بن بدرالسعدى ١٥٣
الزبير ٥٤، ٥٥، ١٢٣، ١٢٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٢، ٢٣٤، ٤٥٢، ٤٩٨، ٥٠٠، ٥٠١،
زفر ٣٥٧
الزهرة ٤٠، ٤١، ٤٣
زهير بن ابى سلمى ١٦٧
زياد ٦٤، ٦٩
زياد البكائى ١٥٩، ١٦٢
زيد بن أسلم ٤٠١
زيد بن ثابت ١٢٩، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٠، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٥، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٥
زيد بن حارثة ٣٥١
زيد بن خارجة ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٩
زيد بن الخطاب ١٤٨
زيد بن على ٥٣، ٥٥، ٣٩٦، ٣٩٩، ٤٠٠
زيد بن وهب ٣٧١
زيلا بن بويه ٦١

س

سالم (مولى ابى‌حذيفة) ٢٣٦، ٢٣٧
سالم بن ابى‌الجعد ٦٦
سالم بن ابى‌حفصة ٤٥١
سالم بن عبدالله بن عمر ٤٠٤، ٤٠٧
السرى بن يحيى ٤٠٤
سعد بن ابى‌وقاص ١٦٦، ٣٨٧، ٤٩٨، ٥٠٠، ٥٠١
سعد بن عبادة ٢٣٦
سعيد ٤١٤
سعيد بن جبير ٤٧، ٩١، ١٣٥، ٣٥٩، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٤٢، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٧٠، ٤٧١
سعيد بن زيد ٨٨، ٤٩٨
سعيد بن قتادة ١٩٤
سعيد بن المسيب ٣٥٦، ٤٤٣
سفيان ١٥٧
سفيان بن عبدالله الثقفى ١٨١
سفيان بن عيينة ٦٦، ٨٧، ١٥٥، ٣٥٩، ٣٧٠
سفيان الثورى ٧، ٤٥
سلمان الفارسى ٦١، ٤٥٧، ٤٥٨
سلمة ٣٧٢، ٣٧٣
سلمة بن الفضل ٣٦٧

سليمان (ع) ١، ٣٥، ١١٥، ٣٥٤
سليمان الاحول ٣٥٩
سليمان العامرى ٣١٢
سمرة بن جندب ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩
سهيل ٤٠، ٤١، ٤٤
سهيل بن عمرو ٤٥١
سويد بن غفلة ٦٢

ش

شبابة بن سوار المدايني ٤٥٠
شريك ٨٧، ٨٨، ١٨٥، ٤٧٧
شريك بن عبدالله النخعى ١٤٠، ١٥٥، ٢٥٦
شعبة بن الثوم ٣٤١
الشعبى (= عامر) ٦٧، ٨٦، ١٣٩، ١٨٢، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٤١٦، ٤٢٢، ٤٦٩، ٤٧٠
شقيق بن سلمة ٥٨، ٦١، ٣٠٠
الشيطان ٣٥

ص

صاحب الحوت ١٢١
صالح بن كيسان ١٥٩، ١٦٢
صهيب ٥٠٠

ط

طاوس ٨٧، ٤٣٥، ٤٤٥، ٤٤٦
طلحة ٥٤، ٥٥، ٨٤، ١٢٣، ١٢٤، ١٤٧، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٨، ١٨٢، ٢٣٤، ٤٥٢، ٤٩٧، ٥٠٠، ٥٠١
طلحة بن خويلد ١٦١

ع

عائشة (ام المؤمنين) ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٣، ٨٤، ٨٦، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٦٣، ٣٤٦، ٣٩٥
عاصم بن محمد العمرى ٤٠١
عامر = الشعبى ١٤٠، ٣١٠، ٤٢٠
عبدالاعلى ١٩٤
عبدالحميد بن أبى الخنساء ٦١
عبدالرحمن ٤١٤
عبدالرحمن بن ابى بكر ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧
عبدالرحمن بن ابى ليلى ٢٩٠
عبدالرحمن بن عوف ١٦٦، ٢١١، ٤٩٨، ٥٠٠، ٥٠١
عبدالرحمن بن المغراء ٤٥١
عبدالرزاق ٤٥٥
عبدالعزيز بن سياه ٣٦٩
عبدالعزيز بن رفيع ١٨٢
عبدالله بن ابى قتادة ١٨٢
عبدالله بن الحارث ٨٢
عبدالله بن الزبير ٨٤، ١٢٣
عبدالله بن زيد السبيعى ٣٥٦
عبدالله بن سبأ ٤٧٧
عبدالله بن سلمة ١٤٠
عبدالله بن عباس ١٥، ٧٥، ١٢٩، ١٣٩، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٣، ١٨٥، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٥،

٣٥٩، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٥،
٤٤٦، ٤٥٢
عبدالله بن عباس الهمدانى ١٣٥
عبدالله بن عبدالقدوس ٧٩
عبدالله بن عمر ٧١، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٥،
١٣٨، ٢٣٧، ٢٥٣، ٣٦٩، ٣٨٧،
٤٠٦، ٤٤٤، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨،
٤٦٠، ٤٩٧، ٥٠٠
عبدالله بن قيس ٦٢
عبدالله بن المبارك ٤٠٤
عبدالله بن مسعود ٢١، ٥٦، ٥٧، ٧٧،
١٣٩، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧،
٢٢٩، ٢٣٢، ٢٧٨، ٣٠١، ٣٠٧،
٣١٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٥، ٣٧٠،
٣٧١، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٤٦
عبدالله بن موسى ٨٤
عبدالملك بن أعين ٣٦٧
عبدالملك بن عمير ٣٩١
عبدالملك بن مروان ٧٤
عبدالوهاب ٤٤٣
عبيد بن اسحاق العطار ٤٠١
عبيدة ٥٤
عبيدة السلمانى ٤٥٢
عثمان بن عفان ٤٨، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧،
٧٨، ٧٩، ١٢٤، ١٦٤، ٢١١، ٢٢٢،
٢٢٤، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٣،
٢٦٤، ٣٠١، ٣٤١، ٣٤٥، ٣٧٠،
٣٨٥، ٣٩٠، ٤٩٧، ٤٩٨، ٥٠١،
٥٠٢
عدى بن ثابت ٨٤
عدى بن حاتم ٤١٢
عروة ٧٧
عروة بن الزبير ١٦٢، ٣٧٢
عصام بن قدامة ٧٥
عطاء ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٥، ٤٤٦
عكرمة ١٥، ٥٧
عكرمة بن خالد المخزومى ١٨٠
على بن ابيطالب (ع) ٤٨، ٥٠، ٥٣، ٥٤،
٥٥، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦٣، ٦٦، ٦٩،
٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٨، ٧٩، ٨٧، ٩٢،
٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣،
١٢٣، ١٢٤، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨،
١٥٩، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٢، ١٧٣،
١٧٤، ١٧٦، ١٨٣، ١٩٠، ١٩١،
١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٩،
٢٢٢، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٧،
٢٥٩، ٢٦٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٩٠،
٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤،
٣١٢، ٣١٤، ٣٣٥، ٣٣٩، ٣٤٠،
٣٤٥، ٣٤٧، ٣٥٥، ٣٦٧، ٣٦٩،
٣٧٢، ٤٤٣، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٩،
٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٨،

٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٥، ٤٦٩،
٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧،
٤٩١، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨،
٥٠١
على بن اخت يعلى الطنافسى ٤١٥
على بن الحسين (ع) ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢
على بن حفص ٧٩
على بن الحكم اليمانى ٨٨
على بن زيد ٦٦
على بن عاصم ٤٥
على بن عياطى الحريرى ٣٦٦
عمار بن ياسر ٧٨، ١٢٣، ٢٥٠
عمر بن الخطاب ٢٨، ٦٠، ٦٤، ٦٦، ٦٧،
٩٣، ٩٦، ١٢٩، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥،
١٣٦، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢،
١٤٣، ١٤٥، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠،
١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٦٢، ١٦٦،
١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢،
١٧٣، ١٧٤، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤،
١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤،
١٩٥، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٣،
٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩،
٢١٥، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٢٩،
٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٣٧،
٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦،
٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٥، ٢٦٩، ٦٧٠،
٢٨٠، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٩٠، ٢٩١،
٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤،
٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٠، ٣١١، ٣٢٥،
٣٢٦، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٥،
٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٢،
٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٩، ٣٦١، ٣٦٧،
٣٨٥، ٣٩٠، ٤٠١، ٤٣٢، ٤٣٤،
٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٤١، ٤٤٣،
٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٨، ٤٤٩،
٤٧٦، ٤٧٧، ٤٨٥، ٤٩٧، ٥٠٢
عمر بن سرة ٤٤٢
عمر بن هارون ٣٥٦
عمرو بن ابى قيس ٤٥٢
عمرو بن حريث ٤٣٥، ٤٤١
عمرو بن دينار ٦٦، ٨٧، ٣١٢، ٤٠٤، ٤٠٧
عمرو بن العاص ٦٤، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧،
١٢٣، ١٢٤، ٢٣٤
عمرو بن عبيد ٣٧٣
عمرو بن مرة ٨١، ٨٨
العوام بن حوشب ١٧١، ٣٩٨
عوف بن مالك الزبالى ١٧٤
عيسى (ع) ١، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٨٠
عيسى بن عبدالرحمن ٨٤
عيسى القارى ٤٤٢
عيينة بن حصين ١٦١

ف

فاطمة (ع) ١٦١، ٢٥٥، ٢٥٩

فراس ٤١٦
فرعون ٨٧
فضال بن الحسن ٢٦١
الفضل ٣٧٨
الفضل بن دكين ٣٦٩، ٣٧٠
الفضل بن عباس ٣٤٨
الفضل بن موسى الشيبانى ٨٥
الفضيل بن مرزوق ٤٧٣
فطر بن خليفة ٦٠

ق

القائم (ع) ٤٧٦
قارون ٥٠٠، ٥٠١
القاسم بن عبدالرحمن ٣٨٣
القاسم بن محمد بن ابى‌بكر ٣٤١
قبيصة بن عقبة ٤٤٩، ٤٥٠
قدامة بن مظعون ١٩٥
قيس بن ابى‌حازم ٣٦١، ٤٣٧
قيس بن عبادة ٤٤٩، ٤٥٠
قيس بن مسلم ٤٥١

ك

كعب‌الاحبار ٢٥، ٨٧
كعب بن زهير ١٤٥

ل

لوط (ع) ٢٦٢

م

مازن العائذى ٤٥١
مالك بن أوس بن الحدثان ١٨٠
مالك بن الحويرث بن الحدثان ٢٥٩
مالك بن دينار ٤٠٧
مالك بن نويرة ١٣٣، ١٦١
مجالد ٨٦، ١٤٠
مجالد بن سعيد ١٣٩، ٣٠٩
مجالد بن عمر ٨٤
محمد (رسول‌الله) ـ صلى‌الله عليه وآله وسلم ـ فى أكثر الصفحات
محمد بن ابراهيم العمرى ٤٠١
محمد بن ابى‌الفضل ٤٥١
محمد بن اسحاق ٣٦٧
محمد بن جابر ٥٧
محمد بن جعفر بن الزبير ٣٧٢
محمد بن الحسن ٢٠١، ٢٥٧
محمد بن الحسين بن المختار ٤١٥
محمد بن سعيد ٣٥٥
محمد بن عبيد الطنافسى ٤٢٠، ٤٢٢
محمد بن على ٣١٢
محمد بن على بن الحسين (ع) ٤٥٨، ٤٧٥
محمد بن عمر بن مرة ١٤٠
محمد بن الفضل ٤٦، ٤٥١
محمد بن الفضيل ٤١٦
محمد بن قيس الاسدى ٦٧
محمد السماوى ٥٠٤
مروان بن الحكم ٥٤، ٨٤، ٢٦٤، ٤٥٨
مروان بن زحيل ٨٧

المريسى ٣٥٧
مريم (ع) ٢٨٩
مسروق ٨٦، ٣٥٥
المسيح = عيسى بن مريم
مطرف الواسطى ٤١٤
معاذ بن جبل ١٠٤، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١٢٩، ٣١٤، ٣١٥
معاوية ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٦٣، ٨٧، ٨٨، ١٢٣، ١٢٤، ١٨٣، ٢٣٤، ٢٩٠، ٤٩٥، ٤٩٦
معبد بن امية ٤٣٥
المعتمر بن سليمان ١٣٤
معمر ٤٤٢
المغيرة بن سعيد ٤٦
المغيرة بن شعبة ٦٤، ٦٥، ٦٦، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ٣٤١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤
المفضل ٣٧٢، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩
مقاتل بن حيان ٧٩
مقسم ٤٧
ملك الموت ٤٢٠
منصور بن زادان ٨٧
منصور بن المعتمر ٦٦، ٩١
منكر (ملك) ٥
المنهال بن عمرو الاسدى ٤٥٢
موسى (ع) ١، ٥، ٢٨، ٢٩، ٢٨٠، ٣١١، ٣٥١، ٣٥٢
ميسرة النهدى ٤٥٢
ميكائيل (ملك) ٢٨، ٤٦
ميمون بن مهران ٤٩٧
مينا ٤٥٥

ن

نافع ٤٤٤
نجدة الحرورى ١٨٥
نعثل ٢٦٠، ٢٦٢
النعمان بن بشير ٣٨٣
نكير (ملك) ٥
نوح (ع) ١، ٢٦٢، ٢٨٠، ٣٤١

ه

هارون (ع) ١
هامان ٦٦، ٨٧
هشام ٤٥، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٤١
هشام بن عبدالله ٥٧
هشام بن عبدالملك ٩١
هشام بن عروة ١٦٢
هشام بن يوسف الصنعانى ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٤٢
هشام الكلبى ٤٠٨
هشيم ١٧٧، ٣٤١
هيثم بن بشير ٤٥٢
الهيثم بن عدى ١٣٥، ١٣٩

**و**

وكيع ٤٥، ١٥٧، ٣١١، ٤٤٢، ٤٧٣

وكيع بن الجراح ٨

الوليد بن عقبة ٣٠١

**ى**

يحيى بن سعيد ٣٤١، ٣٨٩، ٤٤٤

يحيى بن يعلى الحاشرى ٤٥٤

يزيد بن ابى‌داود ٨٤

يزيد بن ابى‌زياد ٨٢، ٢٩٠

يزيد بن الحباب ٣٨٩

يزيد بن معاوية ٩١، ١٠٥، ١٠٦

يزيد بن النعمان بن بشير ٣٨٣

يزيد بن هارون ٨، ٦٠، ٩٢، ١٧١، ١٧٤، ١٩٢، ٢٠٨، ٤٤٤، ٤٩٧

يعقوب (ع) ١، ٣٥١

يعلى بن منية ١٦٢، ١٧٨

يوسف (ع) ٣٢، ٢٩١، ٣٥١، ٣٥٣

يوسف (رجل من اليهود) ٤٥٦

يوسف بن عمر ٣٩٧

يونس (ع) ١

يونس ١٣٤

يونس بن أرقم ٦١

يونس بن خباب ٤٥٤

يونس بن النعمان ٦٩

## ٦- القبائل والمذاهب والفرق


**الالف**

آل أبي معيط ١٦٤
آل عمر ٢٣٨، ٤٩٧، ٥٠١
آل محمد (ص) ٤٢٦، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٧٠، ٤٧٥، ٤٧٦
ائمة الشيعة (ع) ٩٣، ١٠٨
الاسباط ١
اصحاب ابن عباس ٤٤٥
اصحاب ابي الخيبرى ٤١١
اصحاب الجمل ٨٤
اصحاب الحديث ٧، ٤٢، ٤٣، ٥٦، ٢٢٩
اصحاب السبت ٢٤٨
اصحاب السنة ٢٠٣
اصحاب طلحة و الزبير ١٢٤
اصحاب العقبة ٥٩
اصحاب على (ع) ١٢٤، ١٣٤
اصحاب عمار بن ياسر ٢٥٠
اصحاب القبور ٤٩٧
اصحاب محمد (ص) = الصحابة
اصحاب معاوية ٢٩٠
الاعراب ٩٨
امة محمد (ص) ٢٤، ٣٩، ٤٥، ٦٢، ٦٣، ١٠٤، ٣٧٨، ٤٢٦، ٤٣٨، ٥٠١
امهات المؤمنين ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٧
الانبياء ٢، ١١٢، ٢٥٩، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٨٧
انس ١٦٨
الانصار ١٤٠، ٢٢٢، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٥١، ٢٥٣، ٣٤١، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٨٩
اهل الاصنام ٢٢
اهل الاوثان ٢٢
اهل الباطل ١٢٦
اهل بدر ٢٣٤
اهل بيت محمد (ص) ٦٢، ٩٢، ٩٣، ١٢٨، ٢٩٩، ٣٣٤، ٤٧٥
اهل الجماعة ١٢٥
اهل الجنة ٤٧٠، ٤٩٧، ٥٠١
اهل الحجاز ٥٠، ٥١، ٥٢، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٤٦، ٣٥٥
اهل حضرموت ١٦٢
اهل الحق ٢٠٥
اهل الخلاف ٢٣١
اهل الذمة ٢٦٩

اهل الرأى ٢٢٩
اهل الردة ١٣٢، ١٣٤، ١٨٣
اهل السنة ٩٣، ١٢١، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٤٨، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٣٠، ٣٣٦، ٣٥٨، ٤٧٠، ٥٠٣
اهل السواد ٤٧٧، ٤٨٦
اهل الشام ١٧٣
اهل صنعاء ٢٦٥
اهل العراق ٥٠، ٥١، ٥٢، ٣٤٥، ٣٤٦، ٤٧٠
اهل القبلة ٣
اهل قزوين ٣٥٥
اهل الكتاب ٢٠٧، ٢٠٨، ٣١١، ٣٢٩
اهل الكوفة ٩٢
اهل المدينة ٩٢، ٩٨، ١٥٨، ٣٤٥، ٣٨٣
اهل مكة ٩٢
اهل النهروان ٤٥٣
اهل اليمامة ١٣٢، ١٨٣
اهل اليمن ١٦٢
اولاد رسول الله ٢٥٣
اولوا الامر ٩٥، ٢٨٨، ٣٥٨

ب

البشر ٢٦
بنى اسرائيل ٤٣، ٦٣، ٤٢٦
بنى امية ٥٢
بنى تميم ٤٥٢
بنى تيم بن مرة ١٤٨
بنى عبدالله بن غطفان ١٦٧
بنى هاشم ١٦٨، ١٧٠

ت

التابعين ٤، ٥١، ٩٤، ١١٤، ١١٧، ١٢٨، ٢٣٤، ٣١٣، ٤٣٣، ٤٤٦

ج

الجبرية ٦
جن ١٦٨
الجهمية ٤، ٦، ٥٠٣
جهينة ٤١٦
جيش اسامة بن زيد ٣٦٠، ٣٦١

ح

الحشوية ٣٦، ٤٢

خ

الخاصة ٩٥
الخلفاء ٢٢٢، ٢٩٥
الخوارج ٤٨، ٤٤٩، ٤٧٣، ٤٧٤

ر

الرافضة ٣٠١، ٣٠٣، ٤٧٣، ٤٧٥، ٤٧٦
الروم ٩١

ش

الشعراء ١٦٧
الشياطين ٣٦، ٢٠٧
الشيعة ٣، ٩٢، ٩٣، ١٠١، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩، ١٢٩، ١٥٩، ١٦١، ١٧٩، ١٨٤، ١٨٦، ١٩٧، ٢٠٠،

٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٩، ٢٢٩، ٢٣٠،
٢٣١، ٢٣٧، ٢٨٧، ٢٩٨، ٢٩٩،
٣٠٣، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٦٤،
٤١٣، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٣٢، ٤٦٠،
٤٦١، ٥٠١
شيعة على (ع) ٤٧٦

ص

الصحابة ٤، ٣٨، ٣٩، ٥١، ٥٥، ٦١، ٦٤،
٨٤، ٩٤، ٩٦، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤،
١٠٥، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧،
١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٨، ١٧٩،
١٨٤، ٢٠٠، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١،
٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٣٨،
٢٤٩، ٣٠٣، ٣٠٧، ٣١٣، ٣١٥،
٣١٦، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٦، ٣٤٠،
٣٤١، ٣٤٥، ٣٦٥، ٣٧٣، ٤٣٣،
٤٣٤، ٤٤١، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٤٩،
٤٥٢، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٧٥، ٤٨٦،
٤٩٧، ٥٠١، ٥٠٢
صويحبات يوسف ٣٤٦

ط

الطلقاء ٤٥٨

ع

العامة ٩٥، ٤٧٥
العجم ٢٨٠
عذرة ١٦٦
العرب ١٦٤، ١٨٤، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣،
٢٨٠، ٤٠٩
عسكر على بن ابيطالب ٤٥٥
العلماء ٨، ٣٠١، ٤٤٩، ٤٧٠
علماء اهل السنة ١٩٠، ٣١٣، ٣٨١،
٤٢٦، ٤٣٣، ٤٤٤، ٤٤٩
علماء الشيعة ٩٣
عوف ٤١١

ف

الفئة الباغية ٣٦٩
الفقهاء ١٠٤، ٢٧٩، ٣٠١، ٤٤٩
فقهاء اهل السنة ١٥٥، ٤١٣، ٤٢٠،
٤٣٣، ٤٤٩، ٤٥٦
فقهاء اهل المدينة ١٦٦

ق

القدرية ٤٥، ٥٠٣
قريش ٨٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٧،
١٤٨، ١٦٦، ١٦٩، ٢٣٥، ٢٣٦،
٢٥٣، ٤٣٤، ٤٥١، ٤٩٧

م

المؤلفة قلوبهم ١٨٩، ٣٥٧
المجوس ٦، ١٢٤
المرجئة ٤٤، ٤٥، ٥٧، ٩٣، ٩٤، ١٠١،
١٠٣، ١٠٧، ١٠٩، ١١٣، ١٢٨،
٥٠٣
المسلمون ٤٤، ٤٨، ٥٧، ٧٩، ١٨٩،
١٩٥، ٢٠٥، ٣٠١
المعتزلة ٥
المفسرون ٢٨٩
الملا الاعلى ٢٦

الملائكة ١١، ٢٢، ٢٦، ٢٣٤، ٢٦٠، ٣٥٧، ٣٥٨، ٤٩٠، ٤٩٤
الملحدون ١١٥، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٩٠
المهاجرون ١٤٠، ١٨٣، ٢٣٤، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣
الموالى ٢٥١، ٢٥٢، ٢٨٠، ٢٨٦

ن

نساء محمد (ص) ٧٥
النبيون = الانبياء
نساء النبيين ٣٦
النصارى ١١، ١٠٦، ١٢٤، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٨٦، ٤٥٦

و

ولد اسماعيل ١٧٤

ى

اليهود ١٠، ١٠٦، ١٢٤، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٨٦، ٤٥٦

# ٧ ـ فهرس الامكنة و البقاع


**الالف**

احد ٣٨٧
ارض بناك ٧٠
ارض الشرك ٢٥٠

**ب**

باب الفيل ٧٠
بدر ٢٣٤
البصرة ٨٤، ١٨٢، ٢٢٠، ٢٢١، ٤٥٠، ٤٥٢
بغداد ١٥٨
البقيع (بقيع الغرقد) ١٦٥، ٤٠١
بناك = ارض بناك ٧٠
البيت (بيت‌الله) ١٤٢، ٤٤٨
بيت فاطمة ١٦١

**ت**

تستر ٢٥٠

**ث**

ثور ٤٩٠

**ج**

الجابية ١٧١
جزيرة العرب ٣٦٠
جهنم ١١٢، ٢٩٠

**ح**

حروراء ٤٧٤
حضرموت ١٦٢
الحوأب ٧٦

**د**

دارالفضل ٣٧٨
الدفينة ٤٢٠، ٤٢١

**ذ**

ذوقار ٤٥٢

**س**

السقيفة ١٤٩

**ش**

الشام ٦٠، ١٧٣، ١٨٣، ٤٤٩

**ص**

الصفا ٤٤٨
صنعاء ٢٦٥

**ع**

العراق ٤١، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٣٤٥، ٣٤٦
العرش ١٧، ٢٢
عرض ٤٠١
عير ٤٩٠

**غ**

غدير خم ٩٩

ف

الفرات ٣٩٨

ق

القادسية ١٥٩
قبر حاتم بن طيء ٤٠٩، ٤١١
قزوين ٣٥٥

ك

الكعبة ٤٦، ٧٨، ١٠٢، ٤٥٤، ٤٥٦
الكناسة ٤٢٢
الكوفة ٩٢، ٢٢٥، ٢٢٦، ٣٠١، ٤٠٢، ٤٧٤

م

مجلس سليمان (ع) ٣٥، ٣٥٤
المداين ٤٥١، ٤٧٧
المدينة ٦٠، ٧٩، ٩٢، ٩٨، ١٢٣، ١٣٣، ١٥٢، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٦، ١٧٣، ٣٤٥، ٣٨٥، ٤٠٤، ٤٥٤، ٤٩٦
مسجد حية ١٣٩
مسجد النبى ٣٧٣
مصر ٨٦
مكة ١٤١، ٤٠٤، ٤٣٦، ٤٤٨

ن

النهروان ٥٠، ٤٥٣، ٤٧٤

ى

اليمامة ١٣٢، ١٨٢، ١٨٣، ٢١٥
اليمن ٤٠، ١٠٤، ١٦٢، ١٧٨

## ٨- فهرس الأزمنة والأيّام


ز

زمن ابی‌بکر ٢٠٤

زمن الحجاج ٩١، ٢٧٩

زمن عمر ٢٠٤

ش

شهر رمضان ٤٧

ع

عهد ابی‌بکر ٢٠١، ٤٣٥، ٤٤٤، ٤٤٦

عهد رسول‌الله (ص) ٢٠١، ٢١٨، ٢٢١، ٢٧٩، ٤٣٥، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٦

ی

یوم أحد ٣٨٧

یوم الاربعاء ٣٨٧

یوم الجمعة ٢٤٤، ٣٧٦

یوم الجمل ٧٧، ٨٤

یوم الحساب ١١٦

یوم الخمیس ٣٥٩

یوم خیبر ٤٤٥

یوم الدار ٥٥

یوم السبت ٢٤٨

یوم السقیفة ١٤٩، ٢٣٦

یوم الشوری ٢٣٦، ٢٣٧

یوم غدیر خم ٩٩

یوم الفتح ٤٤٥

یوم القیامة ٢٢، ٨٨، ٩٧، ١٠٦، ٢٣٤، ٤٤٨

یوم النهروان ٥٠، ٤٧٤

# ٩ ـ فهرس الكتب الواردة فى المتن

## و مصادر الهوامش و مراجع التّحقيق[1]


**الالف**

آثار البلاد ٤٠٩

آلاء الرحمن ٢٠٠، ٢٩٣

ابطال الباطل ١٩٧، ٤٨١

(كتاب) ابى‌هريرة ٦٠، ٣٥١، ٣٥٢

الاتقان ٢١٨، ٢٩١

اثبات الرجعة ٣٨٢

احاديث ام‌المؤمنين عائشة ٢١٧

الاحتجاج ٨٦، ٨٧، ١٥٦، ٤٥٧، ٥٥٦

احقاق الحق ١٧، ١٥٧، ١٦٦، ١٩٧، ٢٣١، ٣٢٦، ٤٥٥، ٤٨١

احكام القرآن ٢٧١، ٣٥٦

الاحكام السلطانية ٤٨١

اخبار البصرة ٥٥٤

الاختصاص ٧٠، ٧١، ٢٦٧، ٢٨٢، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٦٨، ٤٠٧

اختلاف الحديث ٤٦٨

ادب الكاتب ٤٦٧، ٤٦٩

الارشاد ٧٠، ٧١

ارشاد الساری ٢٧٦

ارشاد القلوب ١٥٨، ١٥٩

اساس البلاغة ١٣٤، ٣٢١، ٤١١، ٤١٧، ٤١٨، ٤٥٥

الاستغاثة ١٥٧، ١٥٨، ١٦١، ١٦٦، ٢٣٠، ٢٥٢، ٢٧٧، ٢٨٠، ٣٠٨

استقصاء الافحام ٥٦٨

الاستيعاب ٦٦، ٦٧، ٧٢، ٨٧، ١٦٣، ١٦٤، ١٨١، ١٩٤، ٢٢٢، ٢٣٦، ٢٥٣، ٢٧٢، ٢٧٤، ٣١٤، ٣٧٩، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٩٤، ٥٢٧

اسد الغابة ٢١، ٦٦، ٦٧، ٧٣، ١٨١، ١٩٥، ٢٧٤، ٣٧٤، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٥، ٤٥٩

الاصابة ٢٧٤

الاصول الاصيلة ٣، ٤، ١٠٣، ١٠٩، ١١٣، ١٢٢


---

١ـ بما أننا ذكرنا المصادر و المدارك و أعوام طبعها و محاله و أسماء المؤلفين فى مواضعها من التعليقات مفصلة اكتفينا هنا بذكر أسماء الكتب فقط.

الاصول الستة ٢٦٠، ٣٥٥، ٣٨٣، ٣٩١، ٤١٦، ٤٤٦، ٤٥٩، ٤٧٢
الاعتقادات ٤٢٨
اعلام الموقعين ٣٢٧
اعلام الورى ٧٠
الاغانى ١٦٧، ٤٠٨، ٥٠٦، ٥٠٧
الافراد ٢٣
الاكمال ١٧٦
ألف ليلة و ليلة ٤١٠
ألفية ابن مالك ٤٠، ٢٠٠
الامالى (لثعلب) ٤٩٨
أمالى المرتضى = غرر الفرائد
أمالى المفيد = المجالس ٦١، ٦٢، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٨٥
الامالى و النوادر ٤٠٩
الامامة و السياسة ١٣٠، ١٦٠، ١٦١، ٣٢٨، ٤٩٧
الام ٢٦٥، ٣٦٦
الاموال ١٨٧، ٣٢٨
الانوار الشافعية ٥٦٧
الاوسط ٢٩، ٣٨٦، ٤٠٥
الايضاح ٣، ٢٠، ٦٠، ١١٣، ١٤٥، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٥٦، ٣١٥، ٣٣١، ٣٣٥، ٤٠٨، ٤٢٦، ٤٣٣، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٧٧، ٥٠٥، ٥٣١
ايضاح الاشتباه ٥٦٥
ايضاح المكنون ٣١٩
الايقاظ من الهجعة ٣٨٢، ٤٠٣، ٤٠٧، ٤٣٠
الايمان و الرجعة ٣٨٢

## ب

بحار الانوار ١٣، ٢٠، ٢١، ٢٨، ٣٧، ٤٠، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥٦، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٧، ٧١، ٧٦، ٧٨، ٧٩، ٨٢، ٨٦، ٩٦، ٩٩، ١٣١، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٨، ١٨٩، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٨، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٠٦، ٣٢٦، ٣٣٤، ٣٤٦، ٣٤٨، ٣٦٠، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٨٢، ٤٠٣، ٤٠٧، ٤٣٠، ٤٣٥، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٨، ٤٦٢، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٨١، ٤٩٢، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٨، ٥٥٦

البداية (للشهيد الثانى) ٢٠١
البداية والنهاية ١٣٠، ٢٧٤، ٢١١، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٧، ٣٩٩، ٤٠٩، ٤٢١، ٤٢٢
بشارة المصطفى ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٦، ٢٣٠
بصائر الدرجات ٧١، ٤٠٧، ٤٦٢، ٤٦٥
البعث ٢٥، ٣٨٨، ٣٨٩
بعض فضائح الروافض ٢١٧، ٣٠٢، ٤٢٧
بعض مثالب النواصب ٢١٧، ٣٠٢، ٣٥٠، ٤٢٧
(كتاب) بغداد ٤٨٦
بغية الباحث ٣١٩
بلوغ الارب ٤٠٩
البيان ١٢
بيت الاحزان ٢٥٧

ت

التاج ٥٠
تاج العروس ١٣٤، ١٥٩، ١٦٥، ١٦٦، ٢٠٤، ٢٧٥، ٣١٨، ٣٩٥، ٤١٤، ٤٣٤
تاريخ ابن الاثير ٢٧٤، ٣٩٧
تاريخ ابن عساكر ٣٢٨، ٣٤٤، ٤٠٠، ٤٠٩، ٤١٢
تاريخ ابن كثير ٣٨٣، ٣٨٥، ٣٨٧، ٣٨٩
تاريخ ابن النجار ٤٣١
تاريخ بحيرة ٤١٠
تاريخ البخارى ٤٥، ٢٢١، ٣٨٩
تاريخ بغداد ٢٧٥، ٣١٠
تاريخ البلاذرى ٢٣٦
تاريخ الثقفى ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٤، ٣٧٥
تاريخ الحاكم النيسابورى ٤٠٢
تاريخ الخطيب ١٦
تاريخ الخلفاء ١٣٠، ٣٠٧، ٣٠٨
تاريخ الخميس ٢٧٤
تاريخ الطبرى ٦٨، ٩١، ١٦٩، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٧٣، ٣٢٨، ٣٩٧، ٤٨٣، ٥٤٣
تاريخ الواقدى ٢٥٨
تاريخ اليعقوبى ٣٩٩
تأويل مختلف الحديث ٢١٣، ٢٩٥، ٣٣٨، ٣٣٩، ٤٦٩، ٥٢٨، ٥٣٢، ٥٣٤
تبصرة العوام ٧، ١١، ١٤، ٢٠، ٢٦، ٣١، ٣٢، ٣٧، ٤٠، ٢٧٦، ٣٠٩
التبصير ٢٦٣
تبيين المفترى ١٢
التجريد ٣٠٥
تجريد العقائد ٢٣١، ٣٢٤، ٤٨١
التذكرة (لسبط ابن الجوزى) ٢٥٦، ٢٥٧
التذكرة (للعلامة) ٢٨٤، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥
ترجمة الباب ٢٦٦
تسهيل المنافع ٥٩
تشييد المطاعن وكشف الضغائن ٦٥، ١٣١،

١٣٨، ١٥٧، ١٦٦، ١٩٤، ١٩٥،
١٩٧، ١٩٨، ٢٦٠، ٣٢٦، ٣٢٨،
٣٦٠، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٤٨، ٥٢٧
تعليقات الايضاح ٦٠، ٦٥، ٦٧، ٨٠،
٨٤، ٨٦، ٨٧، ٩٦، ١٣٦، ١٥٦،
١٦٦، ١٧٢، ١٨١، ٣٧٦، ٤١٠،
٤١٢، ٥٥٧
تفسير ابن كثير ٣٢٧
تفسير ابى الفتوح الرازى ٨، ١٢، ٣٠، ٣٢،
٣٤، ٣٧، ٣٨، ٤٣، ٣٤٩
تفسير البرهان ١٨٩
تفسير الثعلبى ٩
تفسير الجرجانى = جلاء الاذهان ٩، ٣٧
تفسير الخازن ٣٢٧
تفسير الطبرى ٣٢٧
تفسير على بن ابراهيم ٢٨، ١٥٦
تفسير العياشى ١٣، ٣٩، ١٨٨، ١٨٩، ٣٦٨
تفسير منهج الصادقين ٣٧
تقريب التهذيب ٦٩، ٨١، ١٥٩، ١٦٢،
١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٥،
٢٠٨، ٢٦٠، ٣٠٥، ٣٥٥، ٣٥٩،
٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٩، ٣٨٢، ٣٨٣،
٣٩١، ٤١٦، ٤٢٢، ٤٣٤، ٤٣٧،
٤٤٢، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥٢، ٤٥٤،
٤٥٥، ٤٥٨، ٤٩٧، ٥٦٣
تلخيص الشافى ١٣٠، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٩،
١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٥، ١٤٦،
١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢،
١٥٤، ١٥٥، ١٨٩، ٣٠٨، ٤٨٠
تنزيه الانبياء ٣٥، ٣٨، ٤٢، ٣٥٠
تنقيح المقال ٦٠، ٦٩، ٧٥، ٣٠٢، ٤٠٠،
٥٤٠، ٥٤٣، ٥٦٤
تنوير الحوالك ٢٦٥
تهذيب التهذيب ٤٧، ٦٦، ٦٩، ٨١، ٨٨،
٨٩، ١٣٣، ١٧١، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢،
٢٩٠، ٣٠٠، ٣٥٥، ٣٦٦، ٣٦٧،
٣٦٩، ٣٧٩، ٤١٦، ٤٢٢، ٤٣٤،
٤٣٦، ٤٣٧، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٤٩،
٤٥٠، ٤٥٤، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٩٧،
٥٦٣
التوحيد (للجاحظ) ٥٢٤، ٥٤١
التوحيد (للصدوق) ٢١
التوراة ٢٨، ٣٥٣

## ث

ثمار القلوب ٣٥٤
ثواب الاعمال ١٧٧

## ج

الجامع (لسعيد بن جبير) ٩٢
الجامع (لعبد الرزاق) ٢٦٥
جامع الاصول ٤٩، ٢٠٣، ٢٣٣، ٣٤٦،
٤٣٥، ٤٣٨
الجامعة ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٩
جامع الترمذى ٤٧

الجامع الصغير ٩، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٥١، ٢٠٢، ٢٢١، ٢٣٥، ٢٧٧، ٢٨٧، ٣٣٨
الجامع الكبير ٣٢٧
جامع مسانيد ابى‌حنيفة ٢٧٠، ٢٧١، ٣٠٥
الجعديات ٣٠٨
الجفر ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩
جلاء الاذهان ٩، ٣٧
الجمع بين الصحيحين ٣٥٩
جمع الجوامع (للسيوطى) ٣٢٨، ٣٦٥
الجمل ٧٥
جمهرة أنساب العرب ١٧٦
جمهرة النسب ٥٥٢
الجهاد و السير ٣٦٠
جوامع الجامع (للطبرسى) ٣٤٦

ح

حياة‌الحيوان ٨٢، ٩٠، ١٥٠، ٢١٢، ٢٧٥، ٤٢٣، ٤٢٥، ٤٦٧، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١
حياة الحيوان الكبرى ٤٦٨
حياة القلوب ٣٧
حذو النعل بالنعل ٣٨٢
حق اليقين ٣٨٢
حلية الاولياء ٢٧٨، ٣٠٨، ٣٣٨، ٣٤٢، ٣٧٩، ٣٩٢، ٤١٧، ٤٧٠

خ

الخرائج و الجرائح ٣٨٢، ٤٢٩، ٤٣٠
الخراج ٤٨٠
خزانة الادب ٤٠٩
الخصائص ٧٠
الخصال ٢٧، ١٨٦، ١٨٨
خلاصة تذهيب الكمال ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٦٠، ٦١، ٨١، ٨٨، ١٣٣، ١٦٢، ١٧١، ١٨٠، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٥٩، ٤٠٤، ٤٤٢، ٤٥٢، ٥٦٣
خلاصة الوفاء ٤٩١، ٤٩٢
الخلاف ٢٦٧

د

دائرة المعارف (للبستانى) ٤١٠
دارالسلام ٤٠٨، ٤١١، ٤١٢
الدر المنثور ١٣، ١٤، ٢٣، ٢٥، ٢٧، ٤٠، ١٨٦، ٢١٢، ٢٢٠، ٢٧٨، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٥٦
الدعاء ٢٩١
دعائم الاسلام ٢٩٤، ٣٣٢، ٤٨٥
الدلائل ٣٠٨
دلائل النبوة ٣٩٣، ٤٠٣، ٤٢٣

ذ

ذخائر العقبى ٣٥٧
الذريعة (للشيخ آقا بزرگ) ٤٠٨
الذريعة (للمرتضى) ٥٢٦

ر

(كتاب) الرؤية ١٤، ٢٥

ربيع الابرار ٢٥٥، ٥٣٧
رجال الشيخ الطوسى ٦٩
الرجعة (للفضل بن شاذان) ٣٨٢
كتاب الرحمة ٥٩
الرسالة (للشافعى) ٢٠٢
رسالة الرجعة (للمجلسى) ٣٨٢
الرسالة الحاتمية ٤١٠
الرسالة العزيزة ٢٠١
الرسالة القشيرية ٤٠٣، ٤٢٠، ٤٢٥
كتاب الرهبان ٤٣١
الروضة ٤٠٥
روض الرياحين ٤٠٣، ٤٢٤
رياض السالكين ٤٠٠
الرياض النضرة ٢٧٥، ٣٥٧

## ز

زبور ١
زلة الانبياء ٣٥٠، ٣٥١

## س

السرائر ٧٧
سعد السعود ٧٧، ٧٨، ٤٠٢، ٤٠٣، ٥٥٥
سفينة البحار ٧٤، ٨٠، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٨٤، ٤٥١، ٤٥٥، ٤٥٩، ٤٦٨، ٥٣٦، ٥٣٨، ٥٤٢
سفينة النجاة ٣، ٤، ١٠٩، ١١٣
كتاب السقيفة ٣٢٨
سلوك الملوك ٥٦٥، ٥٦٧
السنة ١٤، ٢٢
السنة (للاكائى) ٤٠٥
سنن ابن ماجة ٤٥، ٥١، ٢١٢، ٢٧٧
سنن ابى داود ١٩، ٥١، ٢٧٧
السنن الاربعة ٢١٢
سنن البيهقى ١٨٦، ٢٦٥، ٢٦٦، ٣٠٦، ٣٢٣، ٣٣٧، ٣٤٤، ٣٥٦، ٣٦٦
سنن الترمذى ٤٥، ٤٨، ٢٢١، ٢٧٧
سنن سعيد بن منصور ٣٣٨
سنن الدارمى ٣٢٧
السنن الكبرى ٢٧٠، ٢٧٦، ٣٢٧، ٣٥٧، ٣٦٥
سنن النسائى ٤٨، ٥١، ٢٧١، ٢٧٧، ٤٦٠
سيرة عمر ٢٧٦

## ش

الشافى ٥٦، ٦٥، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٨٩، ١٩٧، ٢٣٦، ٣٠٨، ٣٤٧، ٤٨٠
شذرات الذهب ٣٩٨
شرح الاربعين ٤٦٦
شرح التصريف ١٣٥
شرح تجريد العقائد (للعلامة الحلى) ٢٣١
شرح تجريد الاعتقاد (للفاضل القوشجى) ٣٢٤
شرح ديوان حاتم ٤٠٨

شرح ديوان زهير بن ابى سلمى ١٦٧، ١٦٨
شرح ديوان كعب بن زهير ١٤٦
شرح الشفاء للشهاب ( = شرح شفاء القاضى عياض لشهاب الدين احمد الخفاجى) ١٨٠
شرح شواهد المغنى ١٦٧، ٤٠٩
شرح الصدور ٣٨٥، ٣٨٩، ٣٩٠، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤١٤، ٤١٥، ٤٣٠، ٤٣٢
شرح قصيدة الحميرى ٨٢
شرح الكافية ١٩٢
شرح المائة كلمة لامير المؤمنين ٧١
شرح مقامات الحريرى ٤٠٨
شرح المواقف ٤٦٦، ٤٦٧
شرح النووى (على صحيح مسلم) ٤٣٦
شرح نهج البلاغه (لابن ابى الحديد) ٥٠، ٦٠، ٦٣، ٦٥، ٧١، ٨٤، ٨٦، ١٣١، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٦٠، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٤، ١٨٩، ١٩٧، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٦٣، ٢٧٢، ٢٧٥، ٣٢٨، ٣٧٦، ٤٥٣، ٤٧٩، ٤٩٤، ٤٩٨، ٥٠٥، ٥٣٧، ٥٤٠، ٥٤١
شرح وجيزة الشيخ البهائى ٢٠١
شروح التجريد ٣٢٦، ٤٨١
الشريعة ٢٥
الشعر و الشعراء ٤٠٨
شفاء الصدور ٩٠
شمع اليقين ١٣٥
الشهاب (للقاضى القضاعى) ٣٣٨
شيخ المضيره ابوهريرة ٦٠، ٣٥٤

## ص

الصافى ٢٧، ٢٠٧
الصحاح (للجوهرى) ١٦٢، ٣١٨، ٣٩١، ٤١٩، ٤٥٨، ٥٠١
الصحاح الست ٣٢٩، ٣٦٩
صحيح ابن حبان ٥١، ٢٧٧
صحيح البخارى ٤٧، ٤٨، ٤٩، ١٩٤، ٢٢١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٧٧، ٤٥٩، ٤٦١
صحيح الترمذى (السنن للترمذى) ٤٣٥
صحيح مسلم ٩، ٤٨، ١٨٧، ٢١٢، ٢٢١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٧٧، ٣٤٨، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٨، ٥٣٨
الصحيحين ٢٢٠، ٣٥٢، ٤٩١، ٤٩٢
صحيفة آل محمد ٤٥٩، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦
الصراط المستقيم ١٣٥
صفة الصفوة ٢٢٣، ٣٧١، ٣٧٨، ٣٩٤
(كتاب) صفين ٨٦، ٤٥٣
كتاب الصلوة ٢٧
الصواعق المحرقة ٢٣٤، ٣٠١، ٣٠٧، ٤٧٦

ط

الطبقات ٣٠٥، ٣٧١، ٣٧٤، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٩٣، ٤١٧، ٤٧٠

الطرائف ٢٨، ١٦٦

ع

عبقات الانوار ٩٩، ٥٦٨

العدد القوية ١٦٣

العرائس ٨، ٩، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤٩

العقد الفريد ١٦٧، ٢٧٠، ٢٧٣، ٢٧٤، ٣٢٩، ٤٠٨، ٤٩٣

علل الشرائع ٣٩، ٤١، ١٥٦، ٤٩٣

كتاب العلم ٣٥٧

عمدة القارى ٢٠٢

العواصم من القواصم ٨٢، ٨٣

عوالى اللئالى ٤١٩

عينية ابن ابى الحديد ٢٧٩

غ

الغارات ٧١، ٣٧٢، ٤٥٣

غاية المرام ٩٩، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٥٦، ٣٣٤، ٤٥١، ٤٥٥

الغدير ٩٩، ٢٧٠، ٢٧٥، ٢٧٦، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٥٥، ٣٦٥

غرر الخصائص الواضحة ١٤٦

غرر الفرائد = الامالى للسيد المرتضى ٩، ٣٩

غريب الحديث ٥١

الغريبين ٧٧

ف

الفائق ١٦٣، ١٦٦، ٢٣٧، ٥٣٧

الفتح ٢٠٢

الفتوح ٢٦٣، ٢٦٥

فتوح البلدان ٤٧٩، ٤٨٤

الفخرى ٤٦٩

الفرائض (للفضل بن شاذان) ٣٨٢

فرحة الغرى ٢٩٤

فصل الخطاب ٢٠٩، ٢١١، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣١٥، ٤٢٥، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٧٧

الفصول المختارة ٢٤٦، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٩٨، ٣١٧، ٣٣٣

الفصول المهمة ٤٦٨

فضائل الصحابة ٣٢٨

الفقيه ٨٢

الفهرست (لابن النديم) ٥٥٢

الفهرست (للشيخ الطوسى) ٣٨٢

فهرست كتابخانهٔ مجلس شورای ملی ٥٥٧

فيض القدير ٢٠٢

ق

القاموس ٤٨، ٦٩، ١٥٩، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٥٣، ٢٧٥، ٣٠٥، ٣١٨، ٣٢١، ٣٩١، ٤١١، ٤١٨، ٤٢١، ٥٠١، ٥٣٧

كتاب القبور ٤٠٥

القراءات ٢١٠
القرآن = كتاب الله المجيد في كثير من الصفحات
قرب الاسناد ٢٥٦، ٢٦٤، ٤٩٢
قصص العلماء ٧، ١١
قواعد التحديث ٢٠٢، ٢٠٣

ك

الكافي ١٩٦، ٢٠٨، ٢٨٣، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٨٤
الكافية ٧٦
الكامل (لابن الاثير) ١٦٩، ٣٩٨، ٣٩٩، ٥٤٣
الكامل (لابن عدي) ١٤
الكامل (للمبرد) ١٦٠، ٣٢٨
الكبير ٢٢٠، ٣٢٨، ٣٨٥، ٣٨٦
كتاب أحمد بن مردويه ٦٢
كتاب أخطب خوارزم ٦٢
كتاب سليم بن قيس ١٥٦، ٢٨٣
الكرماء ٤١٠
الكشاف ٢١٦
كشف الحق ١٧، ٤٨١
كشف الغمة ٤٨، ٤٩، ٢٥٥، ٢٦٢، ٤٢٩
كشف الكربة ٢٣١
كشف اليقين ٦٢، ١٧٣
الكشكول فيما جرى على آل الرسول ١٥٤
كفاية المتحفظ ٥٩
الكنى والالقاب ٦٠، ٧٤، ٥٣٧
كنز العمال ٢٧٠، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٢٨، ٣٣٧، ٣٦٥
كنوز الحقائق ٣٣٨

گ

گلزار قدس ٧٤

ل

اللئالىء المصنوعة ١١، ١٢، ١٤، ١٥، ١٦، ٢٢
اللباب ١٨٠، ٣١١، ٣٥٩، ٤٣٤
لزوميات أبي العلاء المعرى ٤٦٩
لسان العرب ٦٩، ٢٣٩، ٣١٨، ٣٧٣، ٤٧٨
لسان الميزان ٣١٠
لغت نامهٔ دهخدا ٤١٠

م

المجالس (للصدوق) ٤١
المجالس (للمفيد) = الامالى
المجلى ١٥٦، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٩، ٢٨١، ٤٨١
مجمع الامثال ١٥٠، ٣٧٠
مجمع البحرين ١٣٧، ١٦٢، ١٨٦، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٩٩، ٣٦٢، ٣٧٠، ٣٨١، ٣٩٥، ٤١٧، ٤١٨، ٤٣٩، ٤٦١، ٤٧٧
مجمع البيان ٢٧، ٣٦، ٣٨
مجمع الزوائد ٢٨، ٥١، ١٧٦، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٩١، ٣٠٩، ٣٣٨، ٣٤٤، ٣٦٣، ٣٨٦، ٤٤٥، ٥٥٥

مجمل اللغة ٧٧
مجموع المتون العربية ٣١٩
المحاسن و الاضداد ٤٠٨
المحاسن و المساوى ٤٠٩
المحاضرات ٢١٢، ٢٧٠، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤
محاضرة الابرار ٤٠٩
المحكم ١٦٥
المحيط ٥٦٥
محيط المحيط ١١١، ٢٠٤، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢١، ٣٤٥، ٤١٨
المختارة ٣٢٨
مختصر تذكرة القرطبى ٤٠٤
مختصر كنز العمال ٤١٩
مدينة المعاجز ٧٢، ٤٣٠
مرآة الجنان ٣٩٧
مرآة الزمان ٣٢٨
مراة العقول ٢٨٣، ٤٦٦
مراصد الاطلاع ٧٠
مروج الذهب ٧٤، ٢٧٤، ٣٢٨، ٤٠٩، ٥٦١
المزار (للشهيد) ٢٩٤
المزار الكبير ٢٩٣، ٢٩٤
المستجاد ٤٠٨
المستدرك (للحاكم) ٨٩، ٩٠، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٧١، ٢٨٧، ٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠
مستدرك الوسائل ٢٧٧، ٢٩٤، ٣٠٦، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٥، ٤١٩، ٤٣٣، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٨٥
المسترشد ٥٣، ٦١، ٧٤، ٩٠، ٩١، ٩٢، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦، ١٧١، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٩، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٨٠، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٨، ٤٧١، ٤٨٩، ٥٣٤
المستطرف ٤١٠
مسكن الفؤاد ٤٠٣
مسند ابى‌داود ٥١
مسند احمد بن حنبل ٤٧، ٥١، ١٧٦، ٢١٢، ٢٢١، ٢٣٥، ٢٦٥، ٢٧٧، ٣٣٨، ٤١٩، ٤٦٠
مسند اسحاق بن راهويه ٢٥
مسند الترمذى ٥١
مشارق الانوار ٤٠٤
المشكوة ٤٣٨
المصاحف (لابن ابى‌داود) ٤٤١
المصاحف (لابن الانبارى) ٤٠٠
المصباح المنير ٢٣٩، ٣١٨، ٣٦١، ٣٧٣، ٣٩٦، ٣٩٧، ٤١١، ٤٨٨، ٥٠٢
مصحف فاطمة ٤٦٦

المصنف ١٨٦
المطول ٤١
المعارف ٢٧٤، ٤٩٦
معالم الزلفى ٤٠٧
معانى الاخبار ٢٦، ٢٧، ٣٩، ٧٦
معجم البلدان ٨٣، ١٧١، ٣١٠، ٤٢٠، ٤٧٤، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٤، ٤٨٨، ٤٩٠
معلقة زهير (قصيدة) ٣٣٢
معلقة عنترة بن شداد (قصيدة) ١٠٠
معيار اللغة ٣١٨
المغرب ١٣٧، ٢٨٣
المغنى ٦٩، ٤٩٧
المغنى (للقاضى عبدالجبار) ٦٥، ١٩٧، ٤٨٠
مغنى اللبيب ١٣، ٢٤٠
المفاخرات ٨٥
مفتاح الفردوس ٢٩٤
مقاتل الطالبيين ٧٢، ٣٩٩، ٤٠٠
مقالات الاسلاميين ١٨، ٢٦
مقباس الهداية ٢٠١، ٣٠٢
مقدمة النقض ٤٢٨
الملل والنحل ٧، ١٩، ١٨٥
المناقب (لابن شهرآشوب) ٦٢، ٦٣، ٦٧، ٧١، ٧٦، ٧٩، ١٧٦، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٦، ٥٣٦
المناقب (لاحمد بن مردويه) ١٧٣
المناقب (لاحمد بن موسى) ٤٥٥
المناقب (للخوارزمى) ٣٥٧، ٤٢٨، ٤٣٠
منتخب كنز العمال ١٧٦، ٢٦٥، ٣٢٨، ٣٣٧
منتهى المطلب ٤٨١
من عاش بعد الموت ٣٨٧، ٤٠٥
المنمق ٢٧٥
منهاج الكرامة ١٧، ١٩٧
المهذب ٥٥٤
الموافقات ٣٥٧
موافقة صريح المعقول ١٩
الموضوعات ٢٠٣، ٣٠٣
الموطأ ٢٠٣، ٢٦٥، ٢٦٦
الميزان (للذهبى) ١٢، ٢٢، ٣٠٥، ٣٤٤، ٤٣١
الميزان (للشعرانى) ٥٣٣

## ن

ناسخ التواريخ ١٣٥
الناسخ و المنسوخ ٢٢٠
نزهة النظر ٢٠٢
نصاب الصبيان ٤١٤
النصائح الكافية ٤٧٢
نفس الرحمن ٢٨٢، ٢٨٤
النقض (لعبدالجليل) ٨، ٤٤، ٢١٧، ٤٣٢، ٥٦٨
النقض على الاسكافى ٣٨٢
النهاية ١٣، ١٥، ٢٦، ٢٨، ٤٩، ٥١، ٥٨، ٧٦، ٧٧، ٨٤، ٨٦، ٨٩، ١٣٢، ١٣٣،

١٣٤، ٢٤١، ١٦٥، ١٧٩، ١٨٣،
١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٢، ٢٠٠،
٢٠٣، ٢٢٤، ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٣٩،
٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٦٣، ٢٦٧،
٢٧٩، ٢٩٩، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٧،
٣٣٢، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤،
٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٨٠، ٣٨١،
٣٩٦، ٤١١، ٤١٧، ٤٢٠، ٤٢١،
٤٢٦، ٤٣٩، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٥٣،
٤٦١، ٤٩٠، ٤٩٢، ٤٩٨، ٥٠١،
٥٢٨، ٥٣٦

نهج البلاغة ٣٧٦، ٤٦٧، ٥٤٠
نهج الحق وكشف الصدق ١٩٧، ٤٥٥
نور الابصار ٢٧٥، ٤٦٨

و

وسائل الشيعة ٢٧٧، ٤٨٤
وصول الاخيار ٢٠١
وفاء الوفاء ٤٩١
وفيات الاعيان ٣١٠، ٤١٧، ٥٤٤

ى

يواقيت التيجان ٨

وافق الفراغ من تصحيح هذه الفهارس التسعة يوم الاحد
١٣ جمادى الاولى من شهور سنة ١٣٩٢ هـ

٤ تير ١٣٥١ هـ ش

## فهرس اجمالي لما انطوت عليه المقدّمة


١- تعريف المؤلف و الكتاب و الغرض منه.
١- ترجمة الفضل عن ريحانة الادب.
٢- ترجمة الفضل عن مجالس المؤمنين.
٧- ترجمة الفضل عن گنج دانش.
٨- ترجمة الفضل عن تحفة الاحباب.
٩- ادراك الفضل أربعة من الائمة عليهم السلام
٩- فى أن الفضل أزدى نسباً.
١٠- فى أن «المسترشد» مأخوذ من «الايضاح».
١٠- فى أن روايات الكتاب من كتب العامة فقط.
١١- ظن أن الفضل مترجم حاله فى تأريخ الحاكم.
١١- هل الفضل سمى كتابه بالايضاح أم الناس ؟
١١- احتمال التصحيف بين «الايضاح» و «الديباج».
١٤- تبين جلالة الفضل من كتب الشيعة.
١٦- ترجمة الفضل نقلا عن رجال الكشى.
٢٠- ترجمة الفضل نقلا عن فهرست الطوسى.
٢٢- ترجمة الفضل نقلا عن رجال النجاشى.
٢٣- ترجمة الفضل نقلا عن الخلاصة للعلامة الحلى.
٢٣- ترجمة الفضل نقلا عن رجال ابن داود.
٢٤- الجواب عما نقل من الذم فى حق الفضل.
٢٨- ترجمة الفضل نقلا عن تأسيس الشيعة.
٢٩- ماقال ابن النديم فى الفهرست فى حق الفضل.
٣٠- رواية الفضل عن على بن موسى الرضا (ع).
٣٢- جلالة قدر الفضل عند الشيعة الامامية.
٣٤- نقل ترجمة الفضل عن كتب الميرزا محمد الاخبارى.
٣٧- ترجمة الفضل نقلا عن كتب الفيض القاسانى.
٣٩- ترجمة الفضل نقلا عن كتب المحدث النورى.
٤٠- ترجمة الفضل نقلا عن كتب المحدث القمى.
٤٢- ترجمة ايضاح الفضل نقلا عن الذريعة.

٤٣- التنبيه على اشتباه وقع فى كلام صاحب الذريعة.
٤٤- فى أن «شاذان» هل هو لقب الخليل أم اسم ابنه ؟
٤٨- قبر الفضل بن شاذان و ما يتعلق به.
٥٢- الاعتراض على كلام قاله دهخدا (ره) فى لغت‌نامه.
٥٣- فى أن «المسترشد» مأخوذ من «الايضاح».
٥٣- فى أن روايات «الايضاح» من كتب العامة فقط.
٥٤- هل الفضل سمى الكتاب بالايضاح أم الناس؟.
٥٥- فى أن الفضل أزدى نسباً.
٥٦- فى أن «الازد» من شيعة على (ع).
٥٧- الاعتذار عما وقع فى طبع الكتاب من الخطأ.
٥٨- حدس أن الفضل مشروح حاله فى تأريخ نيسابور.
٥٨- تشابه الاسلوب بين عبارات الكتاب و كلمات الرضا(ع).
٦١- تعريف النسخ الموجودة من الكتاب.
٦٢- كيفية نسخة المكتبة الرضوية فى المشهد.
٦٣- كيفية نسخة مكتبة آيةالله الحكيم فى النجف.
٦٤- كيفية نسخة مكتبة مجلس الشورى بطهران.
٦٤- كيفية نسخة مكتبة مدرسة اسبهسالار بطهران.
٦٧- كيفية نسخة مكتبة الحاج سيد جوادى بقزوين.
٦٧- كيفية نسخة مكتبة مصحح الكتاب.
٦٨- كيفية نسخة اخرى تتعلق بمكتبة المصحح.
٦٩- سبب طبع الكتاب.
٧٠- نقل مكتوب يشتمل على فوائد مهمة شتى.
٨٤- فى أن القول بتحريف القرآن غير صحيح.
٨٤- استدراك لبعض مافات.
٨٦- نقل كلام عن صاحب الذريعة فى حق الفضل.
٨٨- نقل كلام آخر أيضاً له فى حق الفضل.
٨٩- رواية المصحح الايضاح عن صاحب الذريعة.
٩٠- بيان موضوع يرجع الى كيفية التحقيق فيما يتعلق بالكتاب و تعليق الحواشى عليه.
٩١- تصوير صفحات من نسخ الكتاب.
١٠٣- منظر بقعة الفضل و قبة مدفنه.

## اصلاح بعض ما رأيناه فى الكتاب من الخطأ

### تصحيح ماوقع من الخطأ فى المقدّمة

| صفحة | سطر | خطأ | صواب |
|---|---|---|---|
| ٦ | ١٦ | كرده باشد | نكرده باشد |
| ٨ | ٢٢ | يانت | يافت |
| ١٢ | ١٨ | رجال كشى | رجال طوسى |
| ١٧ | ١٢ | لردّ | للرّدّ |
| ٣٠ | ٩ | فال | قال |
| ٣٢ | ٤ | ١٠١ | ١١٠ |
| ٣٢ | ٦ | ... | ١١١ |
| ٣٢ | ١٤ | او لعلّه | و لعلّه |
| ٥٢ | ٣٣ | رحمة‌الله | رحمه‌الله |
| ٧٠ | ١٦ | صدقك من | صديقك من |
| ٩٦ | سطر أخير | نقلناها | نقلناه |

### تصحيح ماوقع من الخطأ فى الكتاب

| | | | |
|---|---|---|---|
| ٤ | ٨ | مستعلمون | مستعملون |
| ١٤ | ٣ | معتمدٌ | معتمداً |
| ١٧ | ١٢ | لكن منهاج | لكن فى منهاج |
| ١٩ | ١٦ | داود الظاهرى | داود الجواربى |
| ٢١ | ٨ | بالكفة | بالبلكفة |
| ٣١ | ١١ | چشم او كرد | چشم او كور كرد |
| ٣١ | ١٣ | پيغام بگذراند | پيغام بگزارد |

| صفحة | سطر | خطأ | صواب |
|---|---|---|---|
| ٥٤ | ١٥ | الّا عبيدة | الّا عبيده |
| ٥٧ | ٨ | ماالوفا عن علیّ ذی فرقٍ | ماألونا عن أعلی ذی فوقٍ |
| ٥٧ | ٩ | الّا أنّهم وقفوا | ألا إنّهم وفّقوا |
| ٨٤ | ٥ | یوم الحمل | یوم الجمل |
| ٨٨ | ٢ | لیحلقنی | لیلحقنی |
| ٩٤ | ٢ | بنیّه (ص) | نبیّه (ص) |
| ٩٤ | ٣ | المعصیته | المعصیة |
| ٩٤ | ١٠ | أیّاه | ایّاه |
| ٩٥ | ١ | و تفسره | و تفسیره |
| ٩٥ | ٦ | عهد الظّالمین | عهدی الظّالمین |
| ٩٨ | ١٣ | و الّذین کفروا فی سبیل الله (زائد کانّه) | |
| ١٠٥ | ١١ | أکملت لکم و | أکملت لکم دینکم و |
| ١١١ | ٥ | اقتری | افتری |
| ١١١ | ٨ | الّا وحیٍ | الّا وحیٌ |
| ١٢٣ | ٦ | عبدالله بن عمر | عبدالله بن عمرو |
| ١٣٩ | ٥ | مسحد حیّة [لعلّ الصّحیح] | مسجد حیّه |
| ١٤٣ | ٧ | شرکاؤهم | شرکاؤهم |
| ١٤٥ | ١ | علی دفینةٍ | علی دفینةٍ لعمر |
| ١٦٩ | ٣ | أن یحبیبه | أن یجیبه |
| ١٧٨ | ١٢ | أن بجعل | أن یجعل |
| ١٧٩ | ١٧ | فی الالنهایة | فی النّهایة |
| ٢٢٢ | ١٩ | مالطأبک | ما أبطأبک |
| ٣٢٨ | ١٦ | السیاسة والامامة | الامامة و السیاسة |

| صفحة | سطر | خطأ | صواب |
|---|---|---|---|
| ٢٩١ | ٢ | نستعيتك | نستعينك |
| ٣٠٢ | ٤ | فليتبؤا | فليتبوّأ |
| ٣٣٩ | ٣ | التفريض [لعلّ الصّحيح] | التّفويض |
| ٣٤٦ | ١٠ | ثمّ فرج | ثمّ خرج |
| ٣٤٩ | ٢٢ | مايكفى | ممّايكفى |
| ٣٥٠ | ٥ | عن أمثال | عن نسبة أمثال |
| ٣٥٧ | ٣ | فيما رووه | فيما رآه |
| ٤٥٨ | ١٠ | فأخبره | فأخبره |
| ٤٥٨ | ١٩ | لاينتطع | لاينتطح |
| ٤٥٩ | ١٩ | صحيح البصارى | صحيح البخارى |
| ٤٦٦ | ١١ | فمن صرّح | فممّن صرّح |
| ٤٧٤ | ٨ | انتطر | انتظر |
| ٤٧٥ | ١٥ | بالّذى ينتحلون | بالّذين ينتحلون |
| ٥٠٥ | ٧ | انظر ص ٣٧٦ | انظر ص ٦٥ و ٣٧٦ |
| ٥٥٧ | ١٨ | نازكى | تازگى |
| ٥٥٧ | ٢١ | پايهٔ | مايهٔ |
| ٥٩١ | ١٢ | للكعب | لكعب |

**فليعلم** أنّه قدكان الصّحيح أن توضع نقاطٌ مقدار سطرين او سطورٍ بين سطر ٤ و٥ من صفحة ٤٤٩، وكذاكان الأمر قبل كلمات «عيرٍ الى ثورٍ» من سطرا فى ص ٤٨٠ لكن لمّاكان قدفات موضع الاصلاح بنحوٍ لايستدرك لم نذكره فى موضعه من الجدول ضمن ماينبغى اصلاحه من الخطأ واكتفينا بذكره هنا .

تمّ جدول الخطأ والصواب وبتمامه تمّ طبع الكتاب بعون الله الملك الوّهاب

وكان ذلك فى سنة ١٣٩٢ هـ ق = ١٣٥١ هـ ش

## آخرین انتشارات دانشگاه تهران

۳۸۳ یادداشتهای قزوینی (جلد سوم) از ایرج‌افشار، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ۱۱۰ ریال.
۹۳۷ اصول شیمی فیزیك از فرخ محمدزاده فرحان، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ۱۵۰ ریال.
۹۹۶ آزمایشهای فیزیك ازمحمدباقر محمودیان، چاپ‌سوم، ۱۳۵۰، ۱۰۰ ریال.
۱۰۰۲/۲ ذخیرهٔ خوارزمشاهی (جلد دوم) از اسماعیل بن‌حسن‌الحسینی الجرجانی به‌کوشش ایرج افشار/محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۳۵۰، ۸۵ ریال.
۱۰۹۸/۳ ترجمه‌فارسی شرایع‌الاسلام (جلد سوم) ازمحقق حلی به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۳۵۰، ۱۴۰ ریال.
۱۱۵۵/۳ مجموعهٔ اسناد ومدارك فرخ‌خان امین‌الدوله (جلدسوم) به‌کوشش کریم اصفهانیان، ۱۳۵۰، ۱۸۰ ریال.
۱۱۶۱ حقوق اساسی ازجعفر بوشهری، چاپ‌چهارم، ۱۳۵۰، ۱۳۰ ریال.
۱۱۸۵/۱ شیمی برای دانشگاه (جلد اول) از جان سی‌پیلر/ تراندمولر/ یاکوب‌کلاینبرك، ترجمهٔ منصور عابدینی/ یحیی عبده، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ۱۴۰ ریال.
۱۱۸۶ نقشه‌برداری مقدماتی از قدرت‌الله‌تمدنی، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ۲۹۰ ریال.
۱۲۱۹/۲ سیستمهای فرمان خودکار (جلد دوم سرومکانیسم) ازکمال تابا، ۱۳۵۰، ۳۶۰ ریال.
۱۲۲۵/۴ چوب‌شناسی وصنایع چوب (جلد چهارم) از رضاحجازی، ۱۳۵۰، ۲۰۰ ریال.
۱۲۳۶ تاریخ تذکره‌های فارسی (جلد دوم) از احمدگلچین‌معانی، ۱۳۵۰، ۲۲۰ ریال.
۱۲۳۸/۱ گنجینهٔ‌سخن (جلد اول) از ذبیح‌الله‌صفا، چاپ‌دوم، ۱۳۵۰، ۱۳۰ ریال.
۱۲۳۸/۲ گنجینهٔ سخن (جلد دوم) » » » » ۱۱۰ ریال.
۱۲۳۸/۳ گنجینهٔ سخن (جلد سوم) » » » » ۱۰۰ ریال.
۱۲۳۸/٤ گنجینهٔ سخن (جلد چهارم) » » » » ۱۹۰ ریال.
۱۳۲۰ النحوالتجربی از صلاح‌الصاوی/ محمدغفرانی/ مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی/ آذرتاش آذرنوش، ۱۳۴۹، ۱۰۰ ریال.
۱۳۲۲ کاشانی‌نامه. تحقیق دراحوال وآثار غیاث‌الدین جمشیدکاشانی ازابوالقاسم‌قربانی، ۱۳۵۰، ۱۶۰ریال.
۱۳۲۳ گیاهان سمی وتأثیر مسمومیت‌آنها درحیوانات ازهوشنگ ساعدی، محمود شماع، ۱۳۵۰، ۱۵۰ ریال.
۱۳۲۴ ساخت‌های زمین‌شناسی ازفریدون سرایی، ۱۳۵۰، ۱۵۰ ریال.
۱۳۲۵ مقدمه‌ای برنجوم‌عالی از عباس ریاضی‌کرمانی، ۱۳۵۰، ۱۷۰ ریال.
۱۳۲۶ کشورهای توسعه‌نیافته از ایولاکوست، ترجمهٔ هوشنگ نهاوندی، چاپ‌سوم، ۱۳۵۰، ۵۰ ریال.
۱۳۲۷ مرتع‌داری ازهادی‌کریمی، ۱۳۵۰، ۲۰۰ ریال.
۱۳۲۸ تاریخ سری مغولان ازپل‌پلیو، ترجمهٔ شیرین‌بیانی، ۱۳۵۰، ۹۰ ریال.
۱۳۲۹ هورمن‌های‌گیاهی ورشدگل از فوزیهٔ طاهباز، ۱۳۵۰، ۱۶۰ ریال.
۱۳۳۰ مقدمه رومی وتفسیرمثنوی معنوی از رونالد الن‌نیکلسن، ترجمه و تعلیق اوانس اوانسیان، ۱۳۵۰، ۲۴۰ ریال.
۱۳۳۱ داروسازی صنعتی: محلول‌های تزریقی از دکتر محمود رفیع‌زاده، ۱۳۵۰، ۱۷۰ ریال
۱۳۳۲/۱ شیمی‌عمومی (شیمی توصیفی و شیمی نظری مدرن) از لینوس پولینگ، ترجمهٔ افسر سیار، ۱۳۵۰، ۲۹۰ ریال.
۱۳۳۴ اصول مهندسی زهکشی وبهسازی خاك از محمدپای‌پوردی، ۱۳۵۰، ۳۰۰ ریال.
۱۳۳۵ تکنولوژی پالایش نفت از ابوالحسن خاکزاد، ۱۳۵۰، ۱۹۰ ریال.
۱۳۳۶ حرارت و ترمودینامیک از جعفر سیروس ضیاء، ۱۳۵۱، ۳۰۰ ریال.
۱۳۳۷ فرهنگ اصطلاحات‌فارسی به‌انگلیسی از شاپور اردشیرجی، ۱۳۵۱، ۱۸۰ ریال.
۱۳۳۹ روش‌کنترل بهداشتی مواد غذائی از رحیم قزوینیان، ۱۳۵۱، ۱۸۵ ریال.
۱۳۴۱ مقررات کیفری بازرگانی از منصور راستین، ۱۳۵۱، ۱۳۰ ریال.
۱۳۴۲ بلورشناسی از حسین عرفانی، چاپ دوم، ۱۳۵۱، ۱۶۰ ریال.

از انتشارات دانشگاه تهران

۶۹۷/۱-۶ **جواهرالاثار (ترجمهٔ مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد رومی، جلد اول تا چهارم وجلد ششم)**، ترجمهٔ عبدالعزیز جواهرکلام، ۴۷-۱۳۳۶

۱۰۹۷/۴ ترجمه فارسی **شرایع‌الاسلام (جلد سوم)** تألیف محقق‌حلی، به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۳۴۹

۱۳۸۳ **شرح‌فارسی شهاب‌الاخبار** به‌کوشش محمدتقی‌دانش‌پژوه، ۱۳۴۹

۱۳۸۶ **مصباح‌الارواح** تألیف شمس‌الدین محمد بردیری کرمانی، به‌کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۳۴۰

DATE DUE

BOBST LIBRARY
3 1142 02809 5258

NYU - BOBST
31142 02809 5258
BP194.1 .I36 1972
al-Idah